

كتاب تفسير حسين الواعظ

٢١ نسخ

اوراق

١٩٥

بو كتاب

٨٢٩ درهم

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع ودعى
اكرمه الله تعالى بالزلفى والحسنى حرره العبد الفقير
احمد شيخ زاده المفتش باوقاف الحرمين
الشريفين
غفر لهما

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله
وصحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت که
از عالیجناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سماة مقرب الحضرة السلطانیه
مؤتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام و
المسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین کوهر درج کرامت اختر برج کمال
آفتاب اوج حشمت سایه لطف اله شهسوار عرصه عزت علی شیر اکه هست والی
والاجناب وداور دوران پناه مستفیض از نفخه کلزار فضلش جان و دل مستنیر از
لمعه رای منیرش مهر و ماه دولت او با جهان و رفعت او با سپهر فاش میکویند هردم
از سر تمکین و جاه کای جهان از دولت ماهرچه میجوی بجوی وی سپهر از رفعت ماهرچه
میخواهی بخواه اعزه الله العزیز بعزة الدارین ووفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین شرف صدور
یافت عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت
و اتمام مجلد اول بترتیب کامل و ترصیف شامل دست داده و بنظر عالی امارت پناهی
رسیده عز قبول یافت اما بواسطه وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقد
تاخیر می افتاد تا در غره محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمانمایه ایماء ملهم غیبی از عالم لاریبی
بخاطر فاتر بنده جانی حسین واعظ کاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمه مبرا از سخن آرایی و معرا
از اظهار فضیلت نمایی رقم زده کلک بیان کردد تا حضرت مشار الیه بمطالعه آن اوراق

اهتمام نمایند و معانی کلمات قرانی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را بشرف
از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوه حدایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت
به مواهب علیه اتسام یافته محظوظ کردانند امید وادی بحضرت باری جل شانه و عز سلطانه
چنانست که عن قریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود برکشاید و عرایس مجلدات
ثلثه بر منصه ظهور بجلوه در آید وارجو من الله نیل المواهب و نتق لما ینبغی العبد وانه
و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز واضح ایات بر
وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد منکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا
انچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب
تحقیق در محلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت و از قراءت معتبره روایت بکر و امام عاصم
رحمهما الله که درین دیار صفت اشتهار و رتبه اعتبار دارد مثبت میکردد و در بعضی
از کلمات که حفص را با او مخالفت است و معنی سخن بسبب آن خلاف تغییری کلی می یابد اشارت
والله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میکیرم و التجا می نمایم بالله بمعبود بحق و خدای
مطلق من الشیطان از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش یاغی و رمانده از رحمت غنی الرجیم
رانده شده از ریاض جنان یا رمیده کشته از طیبات آسمانی سورة فاتحة الکتاب
بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده
بر ایشان به بقا و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود
و هست و خواهد بود و جمله آن بتمام و کمال لله مر خدایرا که مستجمع و موصوفست بهمه اسما
و صفات کمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده
و سازنده کار همه عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع
و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود بار دیکر را آخرت بعد از فنای جهانیان
الرحیم بخشاینده دیکر بار بر آفت بر مومنان و در آوردن ایشان ببهشت مالک یوم الدین

خداوند وزجزا یا متصرف دران روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندکان تا
دردادن وستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندکان بحق حکم
یا جزا دهنده درروز پاداش **اِیَّاكَ نَعْبُدُ** ترا می پرستیم وبس که غیر تو مستحق عبادت نیست
وَاِیَّاكَ نَسْتَعِینُ وخاص از تو یاری می خواهیم در پرستش تو وانجاح سایر حوایج و مهمات
اِهْدِنَا ما را راه نمای **الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ** براهی راست در اقوال وافعال واخلاق که آن راه متوسط
میان افراط وتفریط وغلو وتقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام وسنت
سید انام است علیه الصلوة والسلام وحضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق
والدین خواجه عبد الله قدس الله تعالی سره العزیز درین معنی نکتهٔ بلند وکلمهٔ ارجمند
فرموده اند وآن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذات خود مشرف دار تا از التفات
بخود وبغیر تو آزاد کشته بتمامی کرفتار تو کردیم جز ترا ندانیم وجز ترا نه بینیم وجز ترا نه اندیشیم یا آنکه
بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تو راست بنسبت هر موجودی که آن موجود
را آن پیدایی ندارد وبغایت کمال خود لی آن نمی رسد تا در همه جز ترا نه بینیم واز توجه بغیر تو
آزاد کردیم **صِرَاطَ الَّذِینَ** بنمای بما راه آنان که بفضل خود **اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ** انعام کرده برایشان
بنعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که قرین
بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است وبکمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشانرا
معزز ومکرم ساخته **غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ** نه راه آنکسان که خشم کرفته برایشان یعنی قبل از
وجود بمعرض غضب تو در آمده اند وبدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در
معانده ومکابره وقتل انبیا وتحریف کتب برایشان خشم کرفته **وَلَا الضَّالِّینَ** ونه راه کمراهان یعنی
کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه وسبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ
افراط در شان مسیح وتفریط در باب حبیب صلوات الله وسلامه علیهما کمراه کشته اند آمین چنین باد

سورة البقرة بسم الله الرحمن الرحیم

الم

الم حروف مقطعه اسرار قرآنست وهر کس بران اطلاع ندارد وکفته اند معنی الم انا الله اعلم است
یعنی منم خدای دانا تر **ذٰلِكَ** آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود
الْكِتَابُ این کتاب کاملست یعنی قرآن **لَا رَیْبَ** هیچ شکی وشبهه نیست **فِیهِ** درین کتاب
یعنی از ظهور حجت ووضوح دلالت بمثابهٔ ایست که هر که در وادی تامل کند از ریب
باز ایستد وداند که شبهه را در وی مجال نیست **هُدًی** دلالت کننده است وراه نماینده **لِلْمُتَّقِینَ**
مر پرهیزکارانرا که ایشان بدان منتفع شده اند **الَّذِینَ** آنان که از صدق عقیدت **یُؤْمِنُونَ** می کروند
بِالْغَیْبِ بنادیده که حق تعالی است وملایکه وقیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که وحی است
وکفته اند غیب قضا وقدر است که مومنان بدان ایمان می آرند **وَیُقِیمُونَ** وبپای میدارند واد ا میکنند
الصَّلٰوةَ نماز نبکا ند را بشرایط وآداب آن **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** وازانچه بدیشان عطا کرده ایم **یُنْفِقُونَ**
نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایکان وادبا باستحقاق **وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ** وآنانکه ایمان می آرند
بدانچیزی که فرستاده شده است **اِلَیْكَ** بسوی تو از قرآن **وَمَا اُنْزِلَ** وبانچه منزل کشته **مِنْ قَبْلِكَ** بیش از
تو بر پیغامبران دیکر چون صحف وتوریة وزبور وانجیل وجز آن **وَبِالْاٰخِرَةِ** وبسرای دیکر که دار الجزاست
هُمْ ایشان که یاد کرده شدند **یُوقِنُونَ** بی کمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند **اُولٰٓئِكَ** آن کروه که
موسوم بدین صفات وموصوف بدین سمانند که رقم ذکر یافت **عَلٰی هُدًی** بر راه راست ونشان
درستند **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردکار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند **وَاُولٰٓئِكَ** وهمان
کروه **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ایشان اند رستکاران از عقبات عقاب وپیوستکان بدرجات ثواب ابرار
کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم • چون ایشان طریق رستکاریست • جزای رستکاران رستکاریست
این آیتها که کذشت در شان مؤمنانست از اهل اسلام واهل کتاب وچون عبد الله سلام واصحاب او
رضی الله عنهم وبعد از مدح مؤمنان در ذم کافران می فرماید **اِنَّ الَّذِینَ** بدرستی که آنانکه از
روی عناد **كَفَرُوا** بپوشیدند نور ایمانرا بظلمهٔ شرك **سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ** یکسانست برایشان **ءَاَنْذَرْتَهُمْ**
آنکه بیم کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب **اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ** یا تخویف نکنی وتهدید ننمایی یعنی اکر بیم کنی واکر نکنی

بما انزل

الاجه

١٤٥

لا یؤمنون ایمان نمی‌آرند ختم الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان
حق فهم نمیکنند وعلی سمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی‌شنوند وعلی ابصارهم و بر دیدهای ایشان
غشاوة پوششیست تا راه حق نمی‌بینند ولهم و مر ایشان راست از روی استحقاق عذاب عظیم
عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بنجر و قهر این دو آیت در شان کفار و مشرکانیست که
حق سبحانه دانست که بر کفر میرند چون ابو جهل و کوشتکان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت
در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است
ومن الناس و از آدمیان من یقول کسانند که میگویند آمنا بگروید یم بالله بخدای وبالیوم الاخر
و بروز بازپسین یعنی قیامت وما هم و حال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین گرویدگان و راست گویان
یخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدای را والذین آمنوا و آنان را نیز که ایمان آورده اند یعنی
صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وما یخدعون و نمی فریبند الا انفسهم
مگر نفسهای خود را چه وبال آن هم بدیشان باز میگردد وما یشعرون و نمی‌دانند که چنین است
فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مؤمنان
و حسد بر ایشان فزادهم الله پس زیادت کرد خدای مر ایشان را مرضا بیماری یعنی هر چند قرآن
فرو می‌آید شک و شبههٔ ایشان می‌افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می‌نهد ولهم
و مر ایشان راست بدین سبب عذاب الیم عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب
آنچه بودند یکذبون که دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند واذا قیل و چون
گفته شود یعنی گویند مؤمنان لهم مر منافقان را لا تفسدوا افساد مکنید و تباهی مینگیزید فی
الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان قالوا گویند انما نحن بجز این نیست که ما
مصلحون بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید ای شنوندگان انهم بدرستی که منافقان
هم المفسدون ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون و لیکن نمیدانند که ایشان
مفسدانند واذا قیل لهم و چون گویند مر این منافقان را که آمنوا بگروید بدلها کما همچنانچه

آمن الناس گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قالوا گویند با خود یا در میان قوم خود
انؤمن آیا ایمان آریم یعنی نیاریم کما آمن السفهاء همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بی
خردان اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلاء زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت
آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد
و گفت الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند بی خردان
و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو میگذارند ولکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند
که هیچ نمیدانند واذا لقوا و چون به بینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند الذین آمنوا
آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما
در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و علی مرتضی
رضی الله عنهم دیدند و از روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای
بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مفرمای که ما همچو شما مؤمن
و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مؤمنان را به بینند گویند ما ایمان داریم چنانچه
شما دید واذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران که
دارند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور می‌شوند قالوا گویند از روی صدق که
انا معکم ما با شمائیم و بر دین و آیین شما انما نحن جز این نیست که ما مستهزؤن افسوس دارندگانیم
و استهزا کنندگان با مؤمنان الله خداوند جزا دهنده یستهزئ بهم جزای سخریت و استهزاء
ایشان بدیشان رساند تسمیهٔ جزا باسم فعل بر سبیل مشاکلت و جه بهزا است و اگر نه حق را مستهزی
نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ویمدهم و مهلت دهد و فرو گذارد
زمانی دراز مر ایشانرا فی طغیانهم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها
یعمهون متحیر می‌باشند اولئک آنها که اهل این صفت اند الذین آنکسانند که از روی نادانی
اشتروا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را بالهدی براه یافتگی

وکفر را بایمان وشک را بیقین وجهل را بعلم ونفاق را باخلاص وهلاک را بنجات ودوزخ
را ببهشت وسنت ببدعت فما ربحت بس سود نکرد ونفع نرسانید تجارتهم بازرکانی ایشان
ایشانرا وما کانوا واین کروه نیستند مهتدین راه یافتکان بطریق تجارت حقیقی وسود کردند
دران مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل الذی مانند وصفت انکسیست که
شب تاریک ابرناک در بیابان استوقد بر افروزد نارا آتشی بجهت انکه راه به بینند یا جای قرار
مقرر کنند یا از دزدان ودددان ودشمنان ایمن شود فلما اضاءت بس آن هنکام که روشن
کرد اند آن آتش ما حوله کرداکرد آتش فروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش
ایشانرا وترکهم وفروکذارد ایشانرا فی ظلمات در تاریکیها یعنی تاریکی شب وظلمت ابر لا
یبصرون نه بینند کرداکرد خود را صم ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند
بکم کنکانند از کفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت ندارد بس کوییا
که سخن نمیکویند عمی کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون بس ایشان باز نکردند
ازین صفتها وبهمین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما
وصما مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت
برافروختند وبدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میکذرانیدند اما بعد از مرک نور
اقرار ایشان منطفی کشته در ظلمات حسرت وندامت وسخط وعقوبت درمانند نداو یا مثل
ایشان کصیب مانند اصحاب باران بزرک قطره ایست که بنهیب تمام بزیر می آید من السماء
از آسمان یا از ابر فیه دران باران یعنی در اثنای باریدن آن یا در آن ابر ظلمات تاریکیها
باشد از تراکم او وتیرکی شب ورعد وآواز صعب که از ان ابر شنیده شود وبرق ودروشنی
که لامع کرد د یجعلون در می آرند اهل این باران از بیم آن اصابعهم انکشتان خود را فی اذانهم
در کوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدایشان نرسد وصاعقه آواز سست
هایل که با آن بی زبانه ودود که بهرجا رسد بسوزد بس آن کروه انکشتان در کوش کنند حذر الموت
آتشی باشد

برای پرهیز ونکاه داشت خود از خوف هلاک وبیم مرک والله محیط وخدای تعالی بعلم احاطه کننده
است بالکافرین بناکرویدکان وافعال واقوال ایشان بروبوشیده نیست ومجازاة ومکافات ایشان
بروجهی که باید وشاید بدایشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنایی برق
یخطف بربایند ابصارهم بینائیهای ایشانرا کلما اضاء هرکاه که بدرخشد برق وآن درخشیدن
او روشن کند راه را لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه دران روشنی واذا اظلم
وچون باز تاریک کرد د راه علیهم برایشان بواسطه خفاء نور برق قاموا هم آنجا بایستند و
متحیر کردند ولو شاء الله واکر خواستی خدای ذهاب سمع وبصر ایشانرا لذهب بسمعهم هرآینه
ببردی شنوایی ایشانرا باواز رعد وابصارهم وببردی دیدهای ایشانرا بدرخشیدن برق
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء برهمه چیز قدیر تواناست حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند
منافقانرا بکروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند وباران سخت وابر متراکم ایشانرا
فروکیرد وغریدن رعد ودرخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انکشت
بر کوش نهند ودران ظلمتها جاده برایشان بوشیده شود هرکاه که برق بدرخشد وراه هویدا
کرد دو قدمی جند بروند وباز که نور برق درکذشته تاریکی روی نماید متوقف وسرکردان
بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیوة قلوبست وظلمات آن چیزهاییست
که برارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه وترک ریاست وجهاد با قربا وترک ادیان قدیمه
واینها را بزعم ایشان ظلمات کفته ورعد مخاوف وشدایدکه بیش آید وبرق غنیمتها وظفرها
که روی نماید وصواعق تهدید ووعید اهل کفر ونفاق بس منافقان که بظاهر اسلام قبول
کرده بودند چون احکام جهاد وقتل کفار وامثال آن نازل می شد خوف برایشان استیلا
می یافت که نباید که حکم الهی بقتل وجلای ایشان صادر شود ومی خواستند که کوش از استماع قرآن
ببندند وهرکاه که برق کثرت مال وحصول غنایم برایشان درخشان شدی دین اسلام را بسندیدندی
وچون تاریکی مجاهدات وریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی

واحوال منافقان بهمین منوالست صح

حاصل که با مید نعمت دوستند و مدح کوی و از بیم محنت دشمن اند و عیب جوی بهنگام راحت متابع شوند • بوقت مشقت منازع شوند • جون دولت در ایجه جا کنند • به نکبت زهر دشمنی بدرانند • یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندکی کنید ربکم پروردکار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن آفریدکاری که بقوت کامله خلقکم بیافرید شمارا و از نیست هست کردانید والذین و بیافرید انکسانرا نیز که بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شمارا بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم و عذاب او الذی آن خداوند که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع و فایده شما الارض زمین را فراشا بساط گسترده جهت ارام در و حرکت برو والسماء و کردانید اسمانرا بناء سقفی برافراشته وانزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آب پرفایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوهاء نباتها رزقا روزی ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مکیرید لله مر خدایرا اندادا همتایان و انبازان در ملک او وانتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چه هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم و اکر هستید شما فی ریب در شک و کمان مما نزلنا از انچیزی که ما فرو فرستادیم از ابتدا تدریج علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه وسلم و میکوییدآن ساخته و بافته اوست فأتوا پس بیایید شما که اهل براعت و بلاغتید بسورة بمقدار سخن که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اکر بخود توانایی معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هرکه را بمعاونت میخواهید بخوانید من دون الله جز خدای ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان در انکه این کلام بشر است فان لم تفعلوا پس اکر معارضه نکردید در زمان کذشته و مثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در زمان آینده نیز هرکز نتوانید معارضه کردن

یعنی بیارید کلامی صح

فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بانکه وقودها آتش انکیزان الناس مردمان اند یعنی کافران والحجارة و سنک کبریت که حرارت آن صعبتر است و بوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است اینچنین آتشی للکافرین برای ناکرویدکان وبشر الذین و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق آمنوا کرویدند بخدای و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت ان لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانهایی که در وهمه نوع میوها باشد که تجری میرود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الانهار جویها آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا هرکاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از ان درختان من ثمرة میوه رزقا روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا کویند هذا الذی این آن میوهاییست که رزقنا داده و خورانیده بودند ما را من قبل پیش از این در دنیی و کفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است واتوا به و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت متشابها مانند میوهای دنیا برنک و صورت اما بطعم مختلف باشد چه مزه میوها در یک میوه بهشت هست ولهم و مر اهل بهشت راست فیها در بوستانها بهشت ازواج زنان از حوری و انسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیی را باشد وهم فیها و بهشتیان دران بوستانها خالدون جاوید باشند کانند ان الله بدرستی که خدای لا یستحیی ترک نکند و باک ندارد ان یضرب آنکه بیان کند مثلا ما مثلی هرچه باشد و برای هرکه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مکس و عنکبوت شنوده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اکرچه باشد ممثل به بعوضة پشه خورد فما فوقها پس انچه فراتر از ان باشد چون ذباب و عنکبوت فاما الذین آمنوا پس آن کسان که کرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است فیعلمون پس یقین میدانند که انه الحق آن مثل یا ضرب المثل درست و راست

مثلی

مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردکار ایشان وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا واما آنها که بوشیده اند حق را فَیَقُولُونَ
بس میکویند از روی جدال وعناد یا از راه طنز وافسوس مَاذَا چه چیز اَرَادَ اللّٰهُ خواست خدای
بِهٰذَا بدین که کفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش یُضِلُّ کمراه کرداند
بِهِ بدان مثل کَثِیرًا بسیاری را از کفار ومنافقان که دران تامل نکنند وحکمت آن در نیابند
وَیَهْدِی بِهِ وبفضل خود راه نماید بهمان مثل کَثِیرًا بسیار کسان را از مؤمنان که در آن
تفکر فرمایند وَمَا یُضِلُّ وکمراه نکند خدای بِهِ بدان مثل که زده اِلَّا الْفَاسِقِینَ مکر
بیرون رفتکان را از مقام فرمان برداری اَلَّذِینَ این فاسقان آنان اند که یَنْقُضُونَ می شکنند
بغدر وخیانت عَهْدَ اللّٰهِ بیمان خدا یراکه برایشان کرفته است مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ از پس استواری
آن بیمان مراد عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت بیغامبر آخر الزمان
بس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است وبدین قول فسقه کفار ومنافقان
باشند وَیَقْطَعُونَ ومی برند این بی وفایان وعهد شکنان مَا اَمَرَ اللّٰهُ آنچه خدای فرموده است
بِهِ بدان چیز اَنْ یُوصَلَ که آنرا به بیوندند یعنی رحم را کافران رحم بیغامبران بد شمنی می بریدند
چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت ویهود نیز قطع
رحم میکردند چه میان آن حضرت وایشان نیز از جهت اخوت اسماعیل واسحاق خویشی بود
وَیُفْسِدُونَ وهمین کروه فساد میکنند فِی الْاَرْضِ در زمین بمخالفت حق ومتابعت نفس اُولٰئِكَ
آن قوم هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان در دنیی وعقبی کَیْفَ تَکْفُرُونَ چکونه کافر میشوید
بِاللّٰهِ بخدای وَکُنْتُمْ وحال آنکه شما بودید اَمْوَاتًا مردکان یعنی اجسامی که از احیات نبود چون نطفه
وعلقه فَاَحْیَاکُمْ بس زنده کردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ یُمِیتُکُمْ بس بمیراند
شما را در وقت انقضاء اجال شما ثُمَّ یُحْیِیکُمْ بس دیکربار زنده کردانید در قبور یا بنفخه احیا شما
زنده سازد برای نشور ثُمَّ اِلَیْهِ بس بسوی او تُرْجَعُونَ بازکردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِی او آن
خداست که بقدرت بی علت خَلَقَ بیافرید لَکُمْ برای انتفاع شما مَا فِی الْاَرْضِ آنچیزها را که در زمین است

جمیعا

جَمِیعًا همه آن از جبال ومعادن وعیون وانهار ونبات وحیوان ثُمَّ بعد از آفریدن زمین اِسْتَوٰی
قصد کرد اِلَی السَّمَاءِ بسوی آفرینش اسمان فَسَوّٰیهُنَّ بس راست کرد بی فطور واعوجاج وخلل آنها را
سَبْعَ سَمٰوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ واوست بهمه چیزها عَلِیمٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیز
جرا ساخت وبرای چه آفرید وَاِذْ قَالَ ویاد کن ای محمد چون کفت رَبُّكَ پروردکار تو لِلْمَلٰئِکَةِ مر تمام
فرشتکان را یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل واجلای بنی الجان اِنِّی جَاعِلٌ من آفریننده ام
فِی الْاَرْضِ در زمین مکه واصح آنست که مطلق زمین باشد خَلِیفَةً بدلی از بنی الجان یا کسی که در
عمارت زمین وعبادت رب العالمین خلیفه شما باشد ودر اعانت حق واهانت باطل خلیفه
من ودر بحر الحقایق خلیفه را باین معنی کفته که خلف است از جمیع موجودات وهمه مکونات
باجمعهم خلیفه او نمی توانند بود زیراکه او مجموع غرایب ومنبع رغایب وشهادت خلاصه عوالم
جسمانی وروحانی با اوست وجامع حقایق علوی وسفلی همه او ◦ آدمی جیست برزخی جامع ◦
صورت خلق وحق در وواقع ◦ متصل با رقایق جبروت ◦ مشتمل بر حقایق ملکوت ◦ قَالُوا کفتند آن
ملائکه که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِیهَا در زمین مَنْ یُفْسِدُ کسی را که فساد کند وتا فرمانی ازو
صادر کردد فِیهَا در زمین وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ وبریزد خون مثل خود بغیر حق ووقوف ایشان برین
حال یا باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت خاصه ایشانست
فبجهت این معنی کفتند که چنین کس را خلیفه می سازی وَنَحْنُ وحال آنکه ما نُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ
بامی تو یا توفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ وذکر میکنیم ترا بپاکی از هر ناشایستی قَالَ کفت
خدای با این ملائکه اِنِّی اَعْلَمُ بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه
شما نمیدانید وَعَلَّمَ وبیاموخت حق سبحانه آدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت از وبود اَلْاَسْمَاءَ
نامهای مخلوقات کُلَّهَا همه آن از علویات وسفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ بس عرض کرد اشخاص آن مسمیات
عَلَی الْمَلٰئِکَةِ به فرشتکان که قائل اتجعل فیها بودند فَقَالَ بس کفت وامر کردنه از روی تکلیف بلکه
بطریق تنبیه بر عجز ایشان که اَنْبِئُونِی خبر دهید مرا بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض شده اند

صلی الله علیه وسلم

بر شما إن كنتم اگر هستید صادقین راست گویان در طعن واستحقاق خلافت آدم وحال آنکه
خلیفه را علم باید وشما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان آسامی بطریق اعتذار
سبحانك تنزیه میکنیم ترا از همه نقصانها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را إلا ما
آنچه علمتنا تو در آموختی ما را إنك أنت العليم بدرستی که تویی دانای آمرزگار الحكيم محکم کار وضنا
کردار قال گفت خدای بی واسطه یا آدم أنبئهم ای آدم خبر ده این ملائکه را بأسمائهم بنامهای
اینان که حاضراند فلما أنبأهم پس آندم که آدم خبر داد ملائکه را بأسمائهم بنامهای مسمیات
قال گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب ألم أقل لكم آیا نگفتم مر شما را که إني أعلم بتحقیق من
میدانم غيب السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها والأرض وآنچه مخفی است از امور زمین
وأعلم ما تبدون ومن میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار أتجعل فيها وما كنتم وآنچه بودید
شما که برغم خود تكتمون ومی پوشیدید از کرامت معزول شدن از حکومت زمین وإذ قلنا
ویاد کن آن زمان که گفتیم للملائكة مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده
تحیت وتعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه إلا إبليس مگر عزازیل وی بقول اصح از قوم
بنی الجان بوده وحق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدا أبى سر باز زد
از سجدهٔ آدم واستكبر وتکبر وگردن کشی کرد وكان وبود در علم خدای من الكافرين از جمله ناگرویدگان
وقلنا يا آدم وگفتیم از محض کرم که ای آدم اسكن أنت ساکن شو تو وزوجك وجفت تو یعنی حوا الجنة
در بهشت وكلا وبخورید منها از بهشت یعنی میوههای او رغدا خوردنی بسیار حيث شئتما
هر جا که خواهید ولا تقربا ونزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را یعنی شجرهٔ انگور یا انجیر واشهر
گندم است فتكونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمين از ستمکاران بر نفسهای
خود بارتکاب نافرمانی فأزلهما پس بلغزانید واز جای ببرد آدم وحوا را الشيطان
آن سرکش نافرمان عنها از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس ومار به بهشت در آمده
بود وحوا وآدم را وسوسه کرد فأخرجهما پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان

مجازات است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم وحوا را مما از آنچه كانا بودند فيه در آن چیز از
کرامت ونعمت وقلنا اهبطوا وگفتیم ما طاوس ومار وآدم وحوا وابلیس را که همه از بهشت
بدنیی بعضكم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو دشمن باشند چون ابلیس ومار که دشمن آدم
واولاد آدم اند ولكم ومر شما راست وذریات شما را في الأرض در زمین مستقر
موضع قرار ومتاع وبرخورداری ومنفعت إلى حين تا هنگام رسیدن آجال وبسر آمدن
اعمار فتلقى آدم پس فرا گرفت آدم من ربه از پروردگار خویش كلمات سخنی چند که آن
بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين واین
تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط دویست سال میگریست حق تعالی این کلمات
وی را تلقی کرد چون آدم این مناجات فتاب عليه پس خدای قبول کرد وبپذیرفت توبهٔ او را إنه
بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست توبه دهندهٔ بندگان الرحيم مهربان بر تائبان قلنا گفتیم
ما دیگر باره اهبطوا فرود روید منها از بهشت یا از سموات جميعا همه شما فإما يأتينكم پس اگر
بیاید بشما مني از نزدیک من هدى دلالتی وبیانی بارسال رسل وانزال کتب فمن تبع پس هر که
متابعت کند وازپی رود هداي دلالت وبیان مرا فلا خوف پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست
عليهم بر ایشان که متابعت کردند ولا هم ونیستند ایشان که از تحقیق فوت مقاصد از ایشان
يحزنون اندوهناک شوند والذين كفروا وآنکسانی که بپوشیدند حق را وكذبوا بآياتنا و
بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را أولئك آن گروه أصحاب النار اهل
آتش اند هم فيها وایشان در آتش خالدون جاوید ماندگانند يا بني إسرائيل ای فرزندان
یعقوب اذكروا یاد کنید نعمتي نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است ومعنی او جمع التي آن نعمتها
که از فضل خود أنعمت انعام کردم عليكم بر پدران وگذشتگان شما ونیکویی بجای آبا همان
نیکوییست بجای اولاد که فخر ومباهات بدان ایشان را نیز حاصل است وأوفوا ووفا کنید بعهدي
بپیمان من که در شان پیغامبر محمد با شما بسته ام در توریت أوف تا وفا کنم بعهدكم بعهد شما

یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وایای واز من فارهبون بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وآمنوا و
بگروید بما انزلت بآنچه فروفرستادم از قرآن مصدقا در حالتی که آن فروفرستاده موافق است در توحید
و وعد و وعید لما معکم مر آن چیزی را با شماست یعنی توریت ولا تکونوا و مباشید اول کافر اول گروه
ناگرویده از اهل کتاب به بقرآن ولا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی بآیتهای کتاب من توریت است
ثمنا قلیلا بهاء اندک را مخاطب علماء یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریت را
تحریف میکردند و امر محمد صلی الله علیه وسلم می پوشیدند وایای فاتقون واز من بترسید در
فروختن کتاب ربانی بحطام فانی ولا تلبسوا و میامیزید الحق سخن راست و درست را که در توریت
از صفات محمد صلی الله علیه وسلم بالباطل بناحق که شما بدست خود می نویسید وتکتموا و مپوشید
الحق حق را که صفت مصطفی است وانتم تعلمون و شما میدانید که این آن پیغامبر است که نعت او
می پوشید واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مسلمانانرا بر آن وجه که ایشان میگذارند وآتوا
الزکوة و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وارکعوا و نماز گذارید مع الراکعین با رکوع کنندگان
یعنی با جماعت مسلمانان اتامرون الناس آیا می فرمایید مردمانرا بالبر به نیکویی وتنسون و فراموش
میکنید انفسکم نفسها خود را وانتم و حال آنکه شما تتلون الکتاب میخوانید توریت را افلا تعقلون
آیا چرا خود را کار نمی فرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را در ربقه اسلام در
ورده بودند و بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی
می نمودند واستعینوا و یاری خواهید بالصبر بشکیبایی کردن ادای طاعت یا بروزه داشتن والصلوة
و بگذاردن فرایض وانها و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوار و گرانست الا
مگر علی الخاشعین بر ترسکاران و آرام گرفتگان باطاعت که مومنان اند و عبادت بر ایشان گران
نیست زیرا که نفسهاء ایشان بپرستش مرتاض شده و در مقابله ریاضت نفس عطاها از اضافات
حق بدایشان رسیده • جهد کن تا نور تو رخشان شود • تا سلوک و خدمتت آسان شود •
بعد در صفت خاشعان می فرماید که الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم

رسند کانند بجزای پروردگار خویش وانهم و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان الیه
بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن راجعون بازگردانندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا
ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی نیکوییهای مرا التی آن نیکوییهایی که من انعمت علیکم انعام کرده ام بر شما و
انی و آنرا یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم علی العالمین بر عالمیان
که در روزگار ایشان بود واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که در آن روز لا تجزی حق گذاری
نکند و نتواند نفس هیچ نفس مومنه عن نفس از نفس کافره شیئا اندک چیزی را از مکافات
یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب ولا یقبل و پذیرفته نشود منها از نفس کافره یعنی
برای و شفاعة درخواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند ولا یوخذ و فرا گرفته نشود منها از آن
نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب ولا هم و نباشند کافران که در آن روز
ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم و یاد کنید
ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد
بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود من آل فرعون از اتباع و متعلقان فرعون
یسومونکم عذاب میکردند یا می چشانیدند شما را سوء العذاب سخت ترین و بدترین عذابی یذبحون
ابناءکم می کشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خواب فرعون دیده بود که در میان اسرائیل پسری
متولد شود که هلاک قبط و خرابی ملک بر دست او بود ویستحیون و باقی میگذاشتند نساءکم
دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم و در این ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بلاء محنتی و آزمایشی
بود شما را من ربکم از نزد پروردگار شما عظیم بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا و یاد کنید آنرا نیز که
بشکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا
در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر
واغرقنا و بآب فرو بردیم آل فرعون کسانی فرعون را وانتم و حال آنکه شما تنظرون می نگریستید بدریا
که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند واذ واعدنا موسی

ویاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی ما را با آمدن بجانب
طور اربعین لیلة چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثم اتخذتم پس فرا گرفتید شما العجل گوساله
بخدایی من بعده بعد از رفتن موسی بطور وانتم شما ظالمون ستمکارانید بوضع حق عبادت در غیر
موضع آن ثم عفونا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبهٔ شما و هلاک نکردیم
شما را من بعد ذلک از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لعلکم
مگر شما تشکرون شکر گویید خدای را بر نعمت عفو واذ آتینا ویاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را
الکتاب توریت والفرقان و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست
یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی ویاد آورید آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که
عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما ظلمتم ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش
باتخاذکم فرا گرفتن شما العجل گوساله را بخدایی فتوبوا پس بازگردید و بتضرع و زاری الی بارئکم بسوی
آفریدگار خود فاقتلوا پس بکشید انفسکم نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله پرستیده اید بکشید کسان
خود را از گوساله پرستان ذلکم این کشته شدن خیر لکم بهترست شما را از زندگانی دنیی عند بارئکم
نزدیک آفریننده شما و بعد ازین حکم عبدهٔ عجل بصحرا رفتند و بزانو درآمده سرها در پیش افکندند و هارون
علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار
از ایشان بکشتند پس رب العزت می فرماید که چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبهٔ شما بپذیرفت
انه هو بدرستی که اوست او نه غیر او التواب بپذیرندهٔ توبه از عاصیان الرحیم مهربان بر توبه کاران در
لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند
باشکار او توبهٔ خواص این امت قتل نفس است در نهان خانهٔ ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده
که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود و آن
قتل بقطع آرزو و مرادها باشد • نفس خود را کش جهانی زنده کن • خواجه کشتست او را بنده کن •
تو طمع داری که او را بی جفا • بسته داری در وقار و در وفا • هر خسی را این تمنا کی رسد • موسیی باید که اژدرها کشد

واذ قلتم ویاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته
بودند تا کلام حق سبحانه شنوند بعد از شنودن آن گفتند یا موسی لن نؤمن لک ای موسی ما تصدیق نکنیم
لک مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حتی تا وقتی که بدیدهٔ سر نری الله
ببینیم خدای را جهرة آشکارا و روی بروی فاخذتکم پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند
الصاعقة آتش که از آسمان فرود آمد وانتم و شما یعنی آن مردم شما تنظرون می نگریستید بدان آتش
و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنودند بیکبار مردند و موسی
متحیر در ایشان مینگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان بکجا شدند
حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را
من بعد موتکم پس از آنکه بمیرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که تشکرون سپاسداری کنید
مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است وظللنا و سایبان ساختیم علیکم بر سر شما
الغمام ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با
ایشان خیمه و سایبان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی
بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خرد. نزد در تفسیر منیر گوید
آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی
پس باد بر ایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان بی رگ و پی و خون و استخوان بنی
اسرائیل بر میداشتند و با ترنجبین می آمیختند کلوا و گفتیم بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهای
آن چیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز می رسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس
ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین
نافرمانی ولکن کانوا ولیکن بودند که از روی نادانی انفسهم بر نفسها خود یظلمون ستم میکردند
که بر رزاقی حق اعتماد نانموده با دخار می کوشیدند واذ قلنا ویاد آورید چون گفتیم شما را که ادخلوا در آیید
هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریهٔ جبارانست فکلوا پس بخورید منها ازین دیه یعنی میوها

وطعامها وی حیث شئتم هرجا خواهید وهرچه خواهید رغدا خوردنی گوارنده وادخلوا الباب و در آیید
بدری از درهای این دیه سجدا سجده کنان شکرانهٔ خلاص یافتن از تیه وقولوا وبگویید حطة درخواست ما
حطه است این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا بیامرزیم
ما شما را خطایاکم گناهان شما را بسجود ودعا وسنزید وزود باشد که زیاده کنیم المحسنین نیکوکاران را
در ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود
قولا آن سخن را که مأمور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه
فرموده بود که بگویید حطة ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را
بمطلوب خود از خوردنی فانزلنا پس ما فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر اینان که ستم کاری کردند
به تغییر قول رجزا عذابی وعقوبتی من السماء از آسمان بما بدان چیزی که کانوا بودند که بدان چیز
یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان وآن عذاب آتشی بود که فرود آمد وهمه را بسوخت
یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست وچهار هزار کس بمردند وبقولی هفتاد هزار
واذ استسقی موسی ویاد کنید ای انجون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود
که بعد از خوردن من وسلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بزن بعصاك
بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الحجر سنگی معین را وآن سنگی بود مربع وبزرگ سرادمی که
حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی وگویند سنگ معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی
عصا بر سنگی زد فانفجرت پس شکافته شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط
بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانستی کل اناس هریك از آدمیان یعنی اسباط مشربهم آبشخور خود را
کلوا بخورید از من وسلوی واشربوا وبیاشامید من رزق الله از روزی که خدای بی رنج وتعب بشما داده
ولا تعثوا واز حد درمگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالت که شما تباه کاران باشید واذ قلتم یا موسی
ویاد آرید آنرا که گفتید ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعامی یگانه یعنی
من وسلوی هرچند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما

ربك پروردگار خود را واز وی درخواه تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما از آنچیزی
که او را تنبت الارض می رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه بحقیقت حق سبحانه می رویاند
من بقلها از سبزها وترهاء زمین وقثائها واز خیار وبادرنگ او وفومها واز گندم یا سیر او وعدسها
ودانچهٔ او وبصلها وپیاز او قال گفت خدای تعالی یا موسی فرمود که اتستبدلون آیا بدل میکنید
الذی آنچیزی را که بحسب واقع هو ادنی او فروتر وخوارتر است چون سیر وپیاز بالذی بآنچیزی که
فی نفس الامر هو خیر او بهتر ونکوتر است چون ترنجبین وگوشت مرغ واکنون که چنین میکنید اهبطوا
فرو روید مصرا در شهری از شهرهاء مقدسه فان لکم پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست ما
سألتم آنچه خواستید از بقول وضربت وزده شد یعنی لازم گشت علیهم بر ایشان بجزای کفران
نعمت وعدم رضا بقسمت الذلة خواری وفرومایگی بجزیه دادن والمسکنة ودیگر بر ایشان وضع
کرده شد درویشی وبیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را در زی محتاجی وبی نوایی بخلق نمایند
وباءو وباز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلك آن خواری
وبیچارگی وخشم خدای مر ایشانرا بانهم بآنك بودند ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند
بآیات الله بآیتهاء توریت ویقتلون ومی کشتند النبیین پیغامبران را چون زکریا ویحیی وشعیا علیهم السلام
بغیر الحق بناحق وناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نمی شد
ذلك آن کفر وقتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون
وبودند که از حد درمیگذشتند وتجاوز از حد فرمان ادا میکنند بکثرت عصیان یعنی هرچند
معصیت بیشتر کند زنگ بر آیینه دل نشیند ◦ هر گنه زنگیست بر مرآت دل ◦ دل شود زین زنگها خوار وخجل ◦
چون زیادت گشت دل را تیرگی ◦ نفس دون را بیش گردد خیرگی ◦ ان الذین بدرستی که آنکسانی که از
روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا وآنانکه بیهودیت در آمدند
والنصاری وترسایان والصابئین وآنها که از دینی بدینی گرایندگانند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند
ملائکه می پرستیدند وروی بکعبه نماز میگزاردند وگفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان

من آمن هرکه ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای وصفات سلبی وثبوتی او والیوم الاخر
وبروز قیامت ومتعلقات آن وعمل صالحا وبکند عملی شایسته فلهم اجرهم بس مر ایشانرا ست
مزد کار ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ولا خوف وترسی نباشد علیهم بر ایشان روز محشر
ولا هم یحزنون ونباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا ویاد کنید انرا که فرا گرفتیم
از شما میثاقکم پیمان شمارا بمتابعت موسی علیه السلام وعمل باحکام توریت ورفعنا وبر
داشتیم فوقکم برزبر سر شما الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول توریت تمرد آغاز
نهادند وگفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن نمی نهیم حق سبحانه کوهی را از کوههای
فلسطین که آنرا طور گفتندی ودر تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسماعیل فرمان
داد تا برزبر سر ایشان بایستاد ودر پیش روی ایشان آتشی افروخت ودر عقب دریای زخار پدید آمد
وچون گریزگاه ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند وحق تعالی گفت خذوا فرا گیرید ما آتیناکم آنچه
عطا دادیم شمارا از احکام شرع بقوة بجد تمام وجهد قوی واذکروا ویاد گیرید یا بپیوسته یاد کنید
ما فیه آنچه دروست از ثواب وعقاب لعلکم تتقون باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم
پس روی بگردانیدید از فرمان من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل و
بخشایش خدای بودی علیکم بر شما ورحمته وبخشش وی نسبت شما لکنتم هرآینه که می بودید شما
من الخاسرین از جمله زیان زدگان ولقد علمتم الذین وهرآینه تنک دانسته اید شما آنانرا که اعتدوا در حکم روز
شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی وایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را می گرفتند فقلنا لهم
پس ما گفتیم ایشانرا که چون خلاف امر کردید کونوا بباشید قردة بوزینگان خاسئین خوار شدگان و تمامی
این قصه در سورهٔ اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس ما گردانیدیم این عقوبت را نکالا عذابی
وعبرتی که بند کنند وپند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنکسان را که پیش حاضر بودند ومی دیدند ایشان
وما خلفها وآنهارا که از پس ایشان آیند وقصهٔ ایشان شنوند وموعظة وگردانیدیم آنرا پندی
للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وسلم واذ قال موسی ویاد کنید آنرا

دردمان داود علیه السلام

از هفتم مان در کشتند منکم از قوم شما در ایام فی السبت

که گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل
نام میخواستند که قاتل او معلوم کرد ان الله یأمرکم بدرستی که خدای میفرماید شمارا ان تذبحوا آنکه
بسمل کنید بقرة گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنیم وزنده شده بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم
موسی اتتخذنا آیا فرا میگیری ما را هزوا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را
که کشته است وتو میگویی که گاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی گفت بناه میگیرم بخدای ان اکون
از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان وافسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان وسوال
کن از برای ما ربک پروردگار خویش را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که آن گاو را صفت چیست
وسال او چند است سوال بماهیت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده ونشنیده بودند که از نوع بقر این
صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست
وفی نفس الامر سوال از ماهیت نبود لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی علیه السلام انه یقول بدرستی که
میگوید خدای انها بقرة آن گاو گاویست لا فارض نه پیر واز کار افتاده ولا بکر ونه جوان ونارسیده
عوان میانه ایست بین ذلک میان آنچه مذکور شد از پیری وجوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون
آنچه شمارا فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا
تا پیدا وهویدا سازد از برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره قال انه یقول گفت موسی
که خدای میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها در غایت زردی رنگ او تسر الناظرین
وآن گاو شاد میکرداند ومسرور می سازد از رنگ خود نظر کنندگان بوی قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند
بخوان از بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا تا آشکارا کرد اند برای ما ما هی که آن چه گاویست
کارکننده است یا در صحرا چرنده ان البقر بدرستی که گاوان تشابه علینا متشابه شده اند بر ما چه
میان سال زرد رنگ بسیار اند وانا وبدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون
از جملهٔ راه یافتگان باشیم بدین گاو واز حضرت رسالت علیه صلوات الله منقول است که اگر
بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قال انه یقول گفت موسی که می گوید خدای

إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن کاویست لَا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم شده که بحکم زارع تُثِيرُ الْأَرْضَ که بشوراند
زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ونه گاویست که آب دهد کشت را که آب کشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ دست
باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است وتمام خلقت لَا شِيَةَ نیست
هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِيهَا در وچون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قَالُوا الْآنَ
گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را وصفت تمام وروشن باز گفتی
وآن مذهبه نام داشت وبدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی
اسرائیل بخریدند آنرا بانکه پوست اورا پر زر کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند اورا ونکته در کشتن او
سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که بی نوع آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است
القصه اورا ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ونمیخواستند که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای او
وَإِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است می فرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که آن عامیل بود
فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید فِيهَا در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللَّهُ مُخْرِجٌ وخدای بیرون
آورنده است وظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آنچیزی را که هستید شما که آنرا بپوشید از قتل ناحق
فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که نخ دم بود یا زبان
یا گوش یا بوهر تقدیر چون بوی زدند زنده شد وخون از کردن او می ریخت ونام قاتلان خود بگفت
وآن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال اورا بصحرا برده بقتل رسانیده بودند وبعد از
تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذَلِكَ همچنانکه این مرده را زنده کردانید يُحْيِي اللَّهُ زنده کرداند
خدای الْمَوْتَى همه مردگان را وَيُرِيكُمْ ومی نماید بشما خطاب بان جماعت است که احیاء عامیل
حاضر بوده اند ومی شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه میکوید
که انکار حشر میکنند که آخر خدای بشما نماید آيَاتِهِ دلایل خود را در احیا لَعَلَّكُمْ مگر باشد که شما
تَعْقِلُونَ فکر کنید ودریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر اینه بر احیاء همه نفوس
قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُكُمْ دلهاء شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس زنده شدن

عامیل

عامیل فَهِيَ پس آن دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ همچون سنگ است در سختی ودرشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً
بلکه سخت تر است در قساوت وغلظت از سنگ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وبدرستی که از بعضی سنگهاست
لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه هر اینه روان میکردد مِنْهُ الْأَنْهَارُ از وجویهای بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا وبعضی دیگر
است از و لَمَا يَشَّقَّقُ آنچه هر اینه بشکافد فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ از وآب خورد چون چشمها
وَإِنَّ مِنْهَا وبتحقیق که هست از حجاره لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرود آید واز بلندی و پستی گراید مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
از ترس خدای وَمَا اللَّهُ ونیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ غافل از آنچه شما ای یهود می کنید أَفَتَطْمَعُونَ
آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان أَنْ يُؤْمِنُوا آنکه تصدیق کنند واستوار دارند جهودان لَكُمْ مر شما را
در آنچه میکوید از نعت پیغمبر وحقیقت دین اسلام وَقَدْ كَانَ وحال آنکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ کروهی
از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ می شنیدند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ
پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنکه دانسته بودند ودریافته چون بمیان قوم آمدند
گفتند ما سخن حق وامر ونهی او شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودم توانید بکنید
واگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ وایشان میدانند که افترا می نمایند
در ینابیع آورده که روزی پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بعد از این در مدینه
در نیایند که از در آمدن ایشان فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه
در می آمدن که ما مسلمانانیم همچو شما وآخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله
وَإِذَا لَقُوا وچون ملاقات کنند یهود الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله
علیه وسلم قَالُوا آمَنَّا کویند ما نیز کرویده ایم وَإِذَا خَلَا وچون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر
ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ ببعضی از اکابر چون کعب وحیی قَالُوا کویند آن اکابر ایشانرا که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا شما
حدیث میکنید وخبر می دهید اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه کشاده است
خدای ابواب دانش آنرا عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول توریت
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را از صفت ونعت وی که در توریت مذکور بود

نصف

خبر دادند و رؤساء ایشان از آکاهی یافته مخبران را سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات
محمد صلی الله علیه وسلم خبر دهید لِيُحَاجُّوكُمْ تا مخاصمه کنند و حجت کیرند بآنچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّكُمْ
نزد پروردکار شما روز قیامت و کویند حق را دانستید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا چرا درنمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم درمیان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمی دانند
جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدای تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می دارند وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه
آشکارا میکنند از دوستی پیغامبر و صحابه و بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه و تعالی دانای
آشکارا و نهانست باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث
ناپاکی و بی باکی بپردازد ٭ بکن سر و علن را با کسی راست ٭ که دانای نهان و آشکاراست وَمِنْهُمْ و از جهودان
أُمِّيُّونَ جماعتی اند نانویسنده و ناخواننده لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمی دانند توریت و نمی شناسند که در وی
چه چیز است إِلَّا أَمَانِيَّ آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ
که از علماء خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت
خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مکر آنکه کمان می برند فَوَيْلٌ پس عذاب یا اندوه لِلَّذِينَ
مر آنان راست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می نویسند نوشته محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدست خود یعنی خود مباشر
کتابت اند و بدیکری نمی فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میکویند هَٰذَا این نوشته مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای
است و چرا چنین میکنند لِيَشْتَرُوا تا بخرند یعنی استبدال کنند بِهِ و بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا
قَلِيلًا بهاء اندک را یعنی علماء یهود بواسطه اخذ رشوت صفت مصطفی علیه صلوات الله
وسلامه علیه که در توریت برین وجه بود که مردی نیکو روی جعد موی کندم کون سیاه چشم
میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغامبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست
فروهشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود کفتند این آن پیغامبر
موعود نیست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ از آنچه نوشت و تغییر کرد أَيْدِيهِمْ دستهای
ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیکرباره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آنچیزی که کسب می کنند از رشوت

و ماکل حرام وَقَالُوا و کفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد
إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مکر بمقدار روزی چند شمرده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله
هزار سال از آن هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما کوساله پرستیده اند
قُلْ بکوی ای محمد مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا کرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهد و پیمانی که
شمارا زیاده از آنچه میکویند عذاب نخواهد کرد و اکر چنین وعده هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
پس خلاف نکند خدای عَهْدَهُ وعده خود را أَمْ تَقُولُونَ بلکه میکویید و افترا میکنید عَلَى
اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمی دانید بَلَىٰ نه چنانست که ایشان میکویند بلک مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که
بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ و فرا کیرد کرد اکرد او را خَطِيئَتُهُ کناه او یعنی برو مستولی
شود تا بر کفر بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آتشند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید ماندکانند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که کرویدند بخدای و آنچه از نزد او
آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن کروه اهل بهشت و مستحق آنند
هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشندکانند وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون
فرا کرفتیم یعنی در توریت مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب را کفتیم لَا تَعْبُدُونَ
نپرستید شما إِلَّا اللَّهَ مکر خدای را که سزای پرستش است وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید بپدر و مادر
إِحْسَانًا نیکویی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیکر نسبت خویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و بیچارکان
وَقُولُوا و بکویید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا با مردم
چنان سخن کویید که دوست دارید که با شما کویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارید با
شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجه که حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بکردانیدید
بعد ازین پیمان و برکشتید از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مکر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف
ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندکانید
از حکم توریت که در متابعت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا و آنرا نیز یاد کنید

كه كرفتيم مِيثَاقَكُمْ پيمان از اسلاف شما واز ايشان عهد بستيم كه لَا تَسْفِكُونَ مريزيد دِمَاءَكُمْ خونهاء اقربا
وهم دينان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ وبيرون مكنيد كسانى خود را به ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خان ومان
خويش وعهد ديكر بود كه اسيران بنى اسرائيل را باز خريد ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ بس اقرار كرديد يعنى قبول نموديد
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وشما اى يهود مدينه كواهيد كه اباء شما اين عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ بس شما
آن كروهيد كه پيمان را شكسته تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ ميكشيد كسانى خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا وبيرون ميكنيد
كروهى را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سرايها ومنزلهاى ايشان تَظَاهَرُونَ هم بشت شديد عَلَيْهِمْ بر ان قوم
مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه كارى وَالْعُدْوَانِ وافزون طلبى در مدينه دو قبيله بودند از
يهود يكى قريظه وديكر نضير كه باهم مقاتله كردندى وقبل از هجرت دو قبيله مشرك نيز بودند
يكى اوس وديكرى خزرج بنى قريظه با اوس يكى شدند وبنى نضير با خزرج اتفاق كردند وهر فرقه
از يهود بمعاونت حليفت خود با آن ديكرى قتال كردندى وبعد از غلبه در خرابى منزل ايشان
كوشيدندى تا همه قوم مغلوب بجلا انجاميدى وجون كسى اسير شدى باتفاق فدا دادندى
چنانچه مى فرمايد وَإِنْ يَأْتُوكُمْ واكر بشما آيند أُسَارَىٰ اسيران بنى اسرائيل تُفَادُوهُمْ ايشان را فديه
مى دهيد يعنى باسيرى ديكر بدل ميكنيد وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد يعنى قوم خود را از ديار ايشان
بيرون كرديد وحال آنست كه حرام كرده شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحكم ميثاق إِخْرَاجُهُمْ بيرون
كردن ايشان أَفَتُؤْمِنُونَ آيا مى كرويد شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ ببارۀ از احكام توريت كه فديه اسيرانست
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ وكافر ميشويد ببعض ديكر كه قتل واخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ بس نيست
مكافات انكس كه بكند ذَٰلِكَ اين چنين عهد شكنى ونافرمانى مِنْكُمْ از شما كه يهوديد إِلَّا خِزْيٌ
مكر خوارى ورسوايى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندكانى اين سراى كه آن قتل بنى قريظه است واجلاى
بنى النضير وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ودر روز رستخيز يُرَدُّونَ باز كردانيده شوند از حشركاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوى
سخترين عذابى كه عذاب دوزخ است ويكى از علامات شدت دوام است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وخداى
غافل نيست عَمَّا تَعْمَلُونَ از انچه عهد شكنان مى كنند وحفص بخطاب مى خوانند ومخاطب هم يهود بودند

باخطاب

يا خطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اين انانند كه از بى خردى اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خريده اند وبدل كرده اند
زندكانى محقر دنيا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاويدى آن سراى ديكر فَلَا يُخَفَّفُ بس سبك كرده نشود عَنْهُمُ
الْعَذَابُ از ايشان عذاب نه در دنيا بنقصان جزيه ونه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
ونباشند ايشان كه يارى داده شوند نه در دنيا بدفع آفات از ايشان ونه در محشر بتخفيف عقوبات
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وبدرستى كه ما عطا كرديم موسى را الْكِتَابَ توريت وَقَفَّيْنَا واز پى در آورديم مِنْ بَعْدِهِ
بِالرُّسُلِ از پس موسى بفرستادكان جون يوشع وداود وسليمان والياس وزكريا ويحيى عليهم
السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وعطا كرديم عيسى را كه بسر مريم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهاء روشن ومعجزات
هويدا وَأَيَّدْنَاهُ ونيرومند كردانيديم اورا وقوت داديم بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاكيزه يا جبرئيل كه در همه
وقت قرين عيسى عليه السلام بود يا اسم اعظم كه ببركت آن مرده زنده كردى يا انجيل كه تازكى
وزندكى دل وجان از آن يافتندى دل تازكى از حسن كلامت دارد جان زندكى از سماع نامت دارد
أَفَكُلَّمَا آيا هر كاه كه از نزد ما جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ آنجه دوست ندارد
أَنْفُسُكُمُ نفسهاى شما وسخن او بر وفق هوا ومدعاء شما نباشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظم كرديد وكردن
ننهاديد فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ بس كروهى را از ايشان بدروغ داشتيد جون محمد وعيسى عليهما الصلوة
والسلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ وكروهى را بكشتيد جون زكريا ويحيى عليهما السلام وَقَالُوا وكفتند يهود
قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهاى ما در غلاف است يعنى پوشيده از فهم وباز داشته شده از قبول بدين
سخن نا اميد ميكردانيدند حضرت پيغامبر را صلى الله عليه وسلم از ايمان خود بقرآن ومتابعت
آن حضرت حق سبحانه رد سخن ايشان ميكند يعنى بخنانست كه ايشان ميكويند بَلْ لَعَنَهُمُ
اللَّهُ بلكه خداى ايشان را رانده است ومدد لطف از ايشان باز كرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب ناكرويدن ايشان
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ بس اندك از ايشان ايمان مى آورند جون ابن سلام واصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ وآن هنكام
كه بديشان آمد كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خداى كه آن قرآنست مُصَدِّقٌ كواه موافق لِمَا مَعَهُمْ
مر آن كتاب را كه با ايشانست در توحيد ونبوت وحشر وانچه از اصول دين باشد قبول نكردند وبلكه

نکرویدند وکانوا من قبل وحالانکه بودند بیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یستفتحون
طلب فتح ونصرت میکردند بدین کتاب وبکسی که این کتاب فرود آید هرگاه که کفار عرب قصدی
یهود کردندی وکار برایشان برتنک شدی دستها بر داشته کفتندی بار خدایا نصرت
می خواهیم از تو بمحمد که رسول آخر الزمان است علی الذین کفروا بر آنانکه نکرویده اند از مشرکان
عرب فلما جاءهم بس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس را که شناخته بودند کفروا کافر شدند
به بدو چه ایشانرا کمان بود که آن بیغامبر از بنی اسرائیل خواهد جون از بنی اسماعیل بود
بدو کافر شدند فلعنة الله علی الکافرین بس لعنت خدای برنا کرویدکان که بدانش خود کار نکردند وعنادو
ورزیدند بئسما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به بآن چیز انفسهم بهرهٔ نفسهاء خود را
وآن چیز کدام است ان یکفروا وآنکه کافر می شوند بما انزل الله بدانچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست
بغیا از جهد حسد یعنی رشك بردند ان ینزل الله بر آنکه فرو فرستد خدای من فضله فضل
خود را که کتاب ووحی است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندکان خود که سزا وار آن باشند
فباءوا بس باز کشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای با مستحق کشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دکر
بانکار عیسی علیه السلام وانجیل وخشمی بانکار محمد صلی الله علیه وسلم وقرآن وللکافرین ومر
کافرانراست عذاب مهین عذاب خوار کننده واذا قیل لهم وچون کویند مر یهود را آمنوا بکروید بما
انزل الله بانچه خدای فرستاده از انجیل وقرآن قالوا نؤمن کویند ما می کرویم بما انزل علینا بانچه برما
فرستاده اند یعنی توریت ویکفرون وکافر می شوند بما وراءه بر انچه جز کتاب ایشانست وهو الحق وآن
ماوراء یعنی انجیل وقرآن درست وراستست مصدقا در حالتی که آن حق باور دارنده است
لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست واز ینجا کفر ایشان بتوریت لازم می آمد چه کفر بانچه موافق
چیزیست کفر باشد بآن چیز قل بکوای محمد در جواب آنکه میکویند بتوریت ایمان داریم فلم
بس چرا تقتلون می کشتند انبیاء الله بیغامبران خدای را من قبل بیش از این ان کنتم اکر بودید شما
مؤمنین کرویدکان بتوریت ولقد جاءکم موسی وهر اینه که آمد بشما موسی علیه السلم بالبینات

بنشانهاء درست وبیغامهاء راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل بس شما فرا کرفتید
کوساله را بخدایی من بعده از بس رفتن موسی علیه السلام بطور وانتم ظالمون وشما بیدادکرانید
بر نفس خود واذ اخذنا ویاد کنید جون فرا کرفتیم میثاقکم بیمان شما را ورفعنا وبر داشتیم فوقکم
الطور بر زبر سر شما کوه را که منسوب بود بطور بنی اسماعیل از کوههای فلسطین وآن
شهریست از بلاد شام خذوا وکفتیم که فرا کیرید ما آتیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بقوة بعزمی
درست وجدی تمام واسمعوا وبشنوید یعنی فرمان برید قالوا کفتند باشکارا سمعنا شنیدیم و
بذیرفتیم وبنهانی باخود کفتند وعصینا ونافرمانی کردیم یا شنیدیم بکوش وعاصی شدیم
بدل واشربوا وخورانیده شدند یعنی در آوردند فی قلوبهم العجل در دلهاء ایشان دوستی کوساله
بکفرهم بسبب جحود وانکار ایشان قل بکو بئسما یأمرکم بدچیزیست آنچه می فرماید شما را
به بآنچیز ایمانکم ایمان شما وآن کفر بقرآن ومحمد صلی الله علیه وسلم ان کنتم اکر هستید شما
مؤمنین کرویدکان بخدای چه اکر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمی فرماید وجهودان با این همه
رسوائی میکفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود که قل بکوای محمد در
جواب این دعوی ایشان که ان کانت اکر هست برغم شما لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت ونعمت
بهشت عند الله نزدیك خدای خالصة باکیزه وخاصه من دون الناس نه دیکر مردمان فتمنوا
الموت بس آرزو کنید مرك را ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان در آنکه بهشت خاصهٔ
شماست چه بی مرك بدان سرا نتوان رسید مرك علامت اشتیاق لقاست هرکه مشتاق تر آرزو مند تر
مرك است که دوست را رساند بدوست • آن کیست که او بمرك شادان نبود ولن یتمنوه وآرزو
نکنند جهودان مرك را ابدا هرکز بما قدمت بانچه بیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان
از قتل انبیا وتغییر نعت حضرت مصطفی علیه الصلوة وعلیهم السلام والله علیم وخدای داناست
بالظالمین بر ستمکاران ودروغ کویان ولتجدنهم وهر اینه یابی تو جهودانرا احرص الناس
حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندکانی دنیا ومن الذین اشرکوا واز ان کسان نیز که شرك آورده اند

صلی الله علیه وسلم

یعنی کفار عرب و اصح آنست که مجوس زیرا که هیچ زندگانی دوست‌تر از یشان نیست یَوَدُّ اَحَدُهُمْ دوست
میدارد یکی از یشان یعنی از گبران لَوْ یُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال و از ینست که
تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است
و نیست که رهاننده او باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ اَنْ یُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول
عمر دافع عذاب الهی نیست وَاللّٰهُ بَصِیرٌ و خدای بیناست بِمَا یَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یهود و مجوس
و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل است و او وحی بلا
فرو می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و بلا و عذاب بر انبیاء ما نازل شده
اگر بجای او میکائیل بودی ما با بی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ای محمد مَنْ کَانَ
هر که باشد عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ دشمن مر جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و او
امین حق این وحی باشد پس هر که دشمن او بود فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستی و راستی که او فرو می آرد قرآن را
عَلٰی قَلْبِكَ بر دل تو بِاِذْنِ اللّٰهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آنچیزی را که پیش از وی نازل شده از کتب منزله چون توریت و زبور وَهُدًی و قرآن
راه نماینده است بحق وَبُشْرٰی و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِینَ مر مؤمنان را بنجات و درجات مَنْ کَانَ
هر که باشد عَدُوًّا لِلّٰهِ دشمن مر خدای را وَمَلٰئِکَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را
وَجِبْرِیلَ وَمِیکَالَ و این دو فرشته مقرب را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق خدای تعالی عَدُوٌّ لِلْکَافِرِینَ دشمن است
مر کافران را که دشمن ملایکه و رسل اند وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم اِلَیْكَ بسوی تو آیَاتٍ
بَیِّنَاتٍ نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وَمَا یَکْفُرُ بِهَا و کافر نشوند بدان آیتها
اِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای اَوَکُلَّمَا آیا هرگاه که بود عَاهَدُوا عهد کردند عَهْدًا
عهد کردنی نَبَذَهُ بشکستند او را فَرِیقٌ مِنْهُمْ گروهی از یشان بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از یشان لَا یُؤْمِنُونَ
نمی گروند بتوریت وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ فرستاده از نزدیک
خدای یعنی محمد صلی الله علیه و سلم مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ مر توریت را که با ایشان است

نبذ فریق

نَبَذَ فَرِیقٌ بیفکند گروهی مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ از آنانکه عطا داده شده اند توریت یعنی علماء
ایشان بینداختند کِتَابَ اللّٰهِ توریت را یا قرآن را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود کَاَنَّهُمْ گوییا که آن علما لَا یَعْلَمُونَ
نمیدانند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند این یهود مَا تَتْلُوا الشَّیَاطِینُ
آن چیزی را که میخواندند دیوان عَلٰی مُلْكِ سُلَیْمَانَ در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آن چنان بود
که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام شعبدها و سحرها و نیرنگها و کهانت بر آمیخته نوشته
بودند و میان مردم رواج و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته بفرمود تا آن
نوشتها آوردند و در صندوقی نهاده و مقفل ساخته و در زیر تخت خود دفن کرد بعد از وفات
سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بان سحرها
و شعبدها پادشاهی میکرد و یهود بعد از آن سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق تعالی براء ذمه وی فرمود
که وَمَا کَفَرَ سُلَیْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد وَلٰکِنَّ الشَّیَاطِینَ و لیکن دیوان زمان او
کَفَرُوا کافر شدند یُعَلِّمُونَ النَّاسَ در می آموختند مردمان را السِّحْرَ جادوی وَمَا اُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت
کردند آنچیزی را که فرو فرستاده شده از سحر عَلَی الْمَلَکَیْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ
نام او دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گناه‌کار طعن می زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته
نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راهست بودی صدور عملهای بد تر از افعال
ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه و تعالی نفس بشری بدیشان داده
برای حکومت خلق بزمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده
صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع فرمود و عذاب ایشان درین جهان مقرر
شد و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در ان زمان
سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد
و گویند بوحی یا الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمیع زیرکان را تعلیم دهند و ایشان ترکیب
سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وَمَا یُعَلِّمَانِ و نیاموزند این

دو فرشته در ین وقت که در جاه اند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ هیچ کس را جادوی حَتَّى يَقُولَا تا گویند بیش از آموزانیدن

انکس را که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز ین نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلَا تَكْفُرْ بس تو کافر مشو باعتقاد کردن

که بر عمل سحر کامی نیست فَيَتَعَلَّمُونَ بس می آموزند مِنْهُمَا ازان دو ملك مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ آنچیزی را که جدایی

افکنند بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ و نیستند جادوان بِضَارِّينَ ضرر رسانده

بِهِ بسحر مِنْ أَحَدٍ هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضا و قدر خدای وَيَتَعَلَّمُونَ و می آموزند مَا يَضُرُّهُمْ آنچه

ایشان را زیان رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نکند و هر آینه نیك دانستند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که سحر را بخرد

یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهُ نیست او را فِي الْآخِرَةِ دران سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکویی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا

و بد چیزیست آنکه فروختند بِهِ بدان چیز أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند

ایشان که دانند زیان این سود را وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این جهودان آمَنُوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه و سلم

وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیك خدای خَيْرٌ بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه

می ستاند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای انکسانی که گرویده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا

میگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه و سلم که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته

با آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مومنان بدان معنی میگفتند که

مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگویید وَقُولُوا انْظُرْنَا و بگویید انظرنا یعنی

بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوا و بشنوید حکم خدای را بسمع قبول وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانراست یعنی آنهارا که بر سبیل

مذمت این کلمه میگویند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناك که هرگز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست ندارند الَّذِينَ كَفَرُوا

آنانکه حق را بوشیده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِينَ و نه مشرکان أَنْ يُنَزَّلَ آنکه فرو

فرستاده شود عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ خَيْرٍ هیچ نیکویی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع

همه خیرهاست یهود نمی خواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغامبری

بولید بن مغیره و نعیم ثقفی رسد وَاللَّهُ يَخْتَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهِ به نبوت و وحی خود مَنْ يَشَاءُ

هر کرا میخواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است بر هر که او را نبوت داده و در صفت

فضل بعظمت اشعاریست بآنکه فضل او و فضلی است افزون از عدد و لفظا و لفظیست بیرون از شمار

مَا نَنْسَخْ هرچه منسوخ میکردانیم مِنْ آيَةٍ از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان أَوْ نُنْسِهَا

یا فراموش میکردانیم آنرا و از دلها می بریم نَأْتِ بِخَيْرٍ بیاریم بهتری مِنْهَا از آیت منسوخه چنانچه مصابره یك

غازی را با ده تن منسوخ کرد با دو تن مقرر ساخت أَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت

و مثوبت با وجود رعایت مصلحت جمعیت تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمی دانی خطاب با منکر نسخ است

جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن بشما نیست و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت

بادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی می فرماید که منکر مجادل آیا معلوم ندارى

یعنی میدانی أَنَّ اللَّهَ آنرا که حق سبحانه عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انسا قَدِيرٌ

توانایست بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ آیا دانا نیستی أَنَّ اللَّهَ بآنکه بتحقیق خدایست بی شك لَهُ مر او راست مُلْكُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بادشاهی آسمان و زمین بس هرچه خواهد کند وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای

مِنْ وَلِيٍّ دوستی که از و بشما نفع رسد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِيدُونَ یا می خواهید

أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغامبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ همچنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ

بیش ازین جهودان میگفتند محمد باید که کتاب بیارد بیکبار چنانکه موسی علیه السلم آورده بود حق تعالی

فرمود که شما از محمد همان می طلبید از سوالها متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلم طلبیدند

وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ هر که بدل کند کفر را بِالْإِيمَانِ بایمان یعنی کفر را با ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ بس هر آینه که گم

گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میان راه راست وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل

توریت چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه برگردانند شما را

مراد حذیفه یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مر ایشانرا دعوت به یهودیت میکردند

حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که شما را مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا تا کافر گردانند حَسَدًا

از روی حسد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزدیك نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست

نه بفرموده کسی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنك روشن کشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا آنچه راست ودرست
است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم وحقیقت قرآن وصحت دین اسلام فَاعْفُوا پس
درکذارانید ای مسلمانان وبکذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوا وروی بکردانید از اینان حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر است بجزیه إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی از تعذیب وانتقام قَدِيرٌ توانا است وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وبپای دارید نماز
را وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وبدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوا وآنچه از پیش بفرستید لِأَنْفُسِكُمْ از برای خود
مِنْ خَيْرٍ از مال دنیی بر سبیل صدقات ونفقات وانواع خیرات تَجِدُوهُ یابید آنرا نوشته عِنْدَ اللَّهِ
نزدیك خدای یا ثواب آن بیابید از نزدیك وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خداوند تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ
بدانچه شما می‌کنید از خیر وصدق بَصِيرٌ بینا است وَقَالُوا وکفتند جهودان لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرکز درنیاید در
بهشت إِلَّا مَنْ كَانَ مکر آنکه باشد هُودًا یهودی أَوْ نَصَارَىٰ یا نصرانی یعنی یهود کفتند به بهشت
نروند الا جهودان ونصاری کفتند که به بهشت نروند الا ترسایان تِلْكَ این دعوی از هر طایفه
أَمَانِيُّهُمْ آرزوهای ایشانست قُلْ هَاتُوا بکو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را برین دعوی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اکر هستید راست کویان در قول خود بَلَىٰ نه چنین است که ایشان میکویند بلك مَنْ أَسْلَمَ هرکه تسلیم
کرد وَجْهَهُ همه خود را لِلَّهِ برای خدای طاعت وَهُوَ مُحْسِنٌ واو نیکوکار است در کردار وکفتار
پس مر آنکس راست مزد او عِنْدَ رَبِّهِ نزد آفریدکار او وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وهیچ ترسی نباشد بر ایشان
از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه اندوهناك باشند از تصور زوال آن مزد جمعی از نصاری
نجران بمدینه آمدند وبا رؤسای یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دین دیکری غایت
سعی بتقدیم رسانیدند وحق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ وکفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ
نیستند کروه ترسایان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ وکفتند نصاری لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند
جهودان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی که معتدبه باشد وَهُمْ وحال آنکه همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند
کتاب خدای یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن وفرزند مر حق را بر باطل

اند

اند وترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی وانجیل کافر وبی حاصل اند كَذَٰلِكَ همچنین
که ایشان میکویند قَالَ الَّذِينَ کفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند واهل کتاب نیستند چون مجوس
ومشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند کفتار یهود ونصاری یعنی کفتار هم درباره ایشان همین کفتند که
جهود وترسا بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچیزی که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ که در آنچیز اختلاف میکنند از حق
وباطل وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از آنکس که بازداشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را
أَنْ يُذْكَرَ از آنکه یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ در آنجا نام خدای یعنی نکذاشت که در مساجد خدایرا
یاد کنند وپرستش نمایند وَسَعَىٰ وسعی نمود فِي خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد واین بخت نصر
بابلی بوده یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده واحبار را بقتل رسانیده یك مسجد را
بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضع از آن مسجد یست یعنی محل سجده أُولَٰئِكَ آن
کروه که در منع ذکر وخرابی مسجد کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشانرا ونسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا آنکه
درآیند در آن مساجد إِلَّا خَائِفِينَ مکر ترسکاران واین صورت در زمان دولت اسلام است
که ترسایانرا قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایانراست
فِي الدُّنْيَا درین جهان خِزْيٌ رسوایی وخواری وجزیه دادن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشانراست در آن
دران سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرك وَلِلَّهِ ومر خدای راست الْمَشْرِقُ جای بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ
وجای فرو رفتن آفتاب جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شبی بسبب ابر
وتاریکی در سمت قبله اختلاف کردند وهر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند وچون
روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند
باعادهٔ قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه علیه اجازت خواستند
واین آیت نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده آید اعادهٔ نماز حاجت نیست چه همه
جهات از آن اوست فَأَيْنَمَا پس هرکجا تُوَلُّوا روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا وجه خدایست یعنی

جهت طاعت او محققان را در تحقیق این آیت نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق
رتبت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارت بدان می فرماید ع
از نبی اینما تولوا خوان • ثم وجه اللهش متمم دان • یعنی آن سو که روی قصد آری
تا حق بند کیش بگذاری • وجه حق کان بود حقیقت او • باشد آنجا بسوی او کن رو •
هیچ جا را نکرد استثنا • پس بود عین حق عیان همه جا • عارف حق شناس را باید • که بهر
سو که دیده بگشاید • بیند آنجا جمال حق پیدا • نکسلد از جمال حق قطعا اِنَّ اللهَ بدرستی که
خدای وَاسِعٌ بزرک مغفرتیست وبسیار عطا عَلِیمٌ دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا وگفتند
بی باکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللهُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ
و پاک وی عیبی او راست بَلْ بلکه نه چنانست که ایشان میکویند لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمٰوَاتِ
آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است وچون اهل آسمان و زمین همه
مملوك و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد اِلَّا
از جنس والد و این مملوك عین المالك کُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ مر او را
فرمان بردارانند بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید آرنده آسمانها و زمین هاست وَاِذَا قَضٰى وچون
خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ • پس جز این نیست که کوید مر آن چیز را که كُنْ بباش
فَيَكُونُ پس باشد وَقَالَ الَّذِينَ وگفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان
مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللهُ چرا سخن نمیکوید خدای با ما اَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید كَذٰلِكَ
همچنانکه این مشرکان میکویند قَالَ الَّذِينَ کفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری
مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند کفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیگر
مشابهست دلهاء کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد
و کدورت قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه بیان نیشانیها بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای کروهی که
طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی

و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مومنان وَنَذِيرًا
و بیم کننده کافران وَلَا تُسْاَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيمِ از آنها که اهل
جحیم اند و جحیم آتشی سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان
غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان
اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو اداء رسالتست و بر ما
حساب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضٰى و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ از تو الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارٰى نه جهودان
و نه ترسایان حَتّٰى تَتَّبِعَ • تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشانرا قُلْ بگو وقتی که هر یك از ایشان
ملت خود را ستایش کنند اِنَّ هُدَى اللهِ بدرستی که راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰى آنست راه نمودن
بحق شما را بیهودیت و نصرانیت میخوانند و مرا باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت
نمایی ای محمد اَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشانرا در باب دین بَعْدَ الَّذِي بعد از آنچیزی که براستی جاءَكَ
آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ
نیست ترا مِنَ اللهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی رهاننده وَلَا نَصِيرٍ و نه کسی یاری دهنده
صورت خطاب با حضرتست و معنی راجع بامت اَلَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ عطا کردیم ایشانرا
کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در
شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه از دیار
حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر
يَتْلُونَهُ می خوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندن یا متابعت
کردنست اُولٰئِكَ آن کروه يُؤْمِنُونَ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که
کافر کردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فَاُولٰئِكَ پس آن کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان
يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که اَنْعَمْتُ

عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وبر اسلاف شما وَاَنِّي فَضَّلْتُكُمْ وبدرستی که پدران شمارا تفضیل کردم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تقریب وتذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا
وبترسید يَوْمًا از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا
چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا وقبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی که بعوض او
معذب کرده شود وَلَا تَنْفَعُهَا وسود نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَ
لَا هُمْ يُنْصَرُونَ ونباشند کافران که ممنوع کرده شوند از عذاب یعنی ایشانرا سودی نکند یاری هر یاری که هست
وَاِذِ ابْتَلَى ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او
بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی اوامر ونواهی یا مناسك حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند وآن ده است یعنی شکافتن
موی سر ودو نیم ساختن آنرا که موی دارد ومضمضه واستنشاق وسواك وچیدن موی لب وکرفتن
ناخن وبر کندن موی بغل وحلق عانه وختنه واستنجا باب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا
وقیام نمود بآن قَالَ کفت خدای که چون متابعت فرمان کردی اِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من کرداننده
توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدی کنند والله سبحانه حق
پیغامبر ما را فرمود که اِتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ وامت مرحوم را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای انجاز
این وعده است وچون خدای ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ کفت یا حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
واز فرزندان ونبیرکان من نیز امامان پیدا کن قَالَ کفت خدای در جواب او لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من
یعنی رحمت وبقول اصح رسالت ویا امامت مسلمانان اَلظَّالِمِينَ ستمکارانرا یعنی کافرانرا از ذریت تو
وَاِذْ جَعَلْنَا ویاد کن آنکه کردانیم اَلْبَيْتَ خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازکشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ
مر آدمیانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بوی بازکردند وآنجا بثواب بی حساب رسند وَاَمْنًا وکردانیدیم
آنرا موضع ایمنی که در وکسی را نکشند وَاتَّخِذُوا وفرا کیرید ای مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید
مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوب با براهیم است مُصَلًّى نمازکاه وآن موضعی است که در وی حجری وضع
کرده اند واثر قدمهای مبارك آن حضرت بر وست وَعَهِدْنَا وعهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم اِلَى

ابرهیم

اِبْرَاهِيمَ وَاِسْمَاعِيلَ بسوی ابراهیم واسماعیل اَنْ طَهِّرَا آنکه پاك سازید بَيْتِيَ خانه مرا از اوثان وانجاس
وخباثت ومعاصی وطواف جنب وحایض لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندکان وَالْعَاكِفِينَ وبرای مقیمان
ومعتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وبرای رکوع کنندکان وسجود آرندکان یعنی نمازکذارندکان اهل اشارت
برآنند که پاك دارید خانه دل را که حرم دوست است از دناس تعلقات کونین وکفته اند تطهیر بیت
از ادناس واوزار است وتطهیر دل از ملاحظه اغیار • اکر حریم دل از غیر دوست سازی پاك • صفای
وحدت صرف اندر وکنی ادراك وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ ویاد کن آنرا که کفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای
پروردکار من کردان این مکانرا که برای تو درآن خانه ساختم بَلَدًا آمِنًا شهر ایمن از قحط وخسف ومسخ یا اهل
او را از جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ اَهْلَهُ وروزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوهای
حق تعالی این دعا را مستجاب کردانید حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات
بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورده وهفت بار بر کرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر
سه مرحله از مکه وضع کرد وآن دیه را بجهت طواف خانه طایف کویند ومیوه اهل مکه از آنجاست
پس تخصیص کرد رزق را بمؤمنان وکفت مَنْ آمَنَ روزی ده هر کرا ایمان دارد مِنْهُمْ از آنانکه ساکنان
این شهر باشند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وبروز بازپسین قَالَ کفت خدای وَمَنْ كَفَرَ وهر که کافر شود فَاُمَتِّعُهُ پس
او را برخوردار دهم قَلِيلًا برخورداری دهم اندك یعنی همین در دنیا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ پس او را بیچاره کردانم
اِلَى عَذَابِ النَّارِ بعذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد مرجعی است دوزخ وَاِذْ يَرْفَعُ ویاد کن آنرا که برداشت
اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ ابراهیم اصلها واساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَاِسْمَاعِيلُ عطف است بر ابراهیم
چه پسر با پدر در رفع قواعد شریك بوده هر یك در طرفی از خانه کار میکرده اند یا بنوبت
دیوار بر می آورده اند واصح آنست که اسماعیل سنك جمع می کرده وبدست ابراهیم می داده
تا بکار می برده القصه بعد از اتمام خانه پدر وپسر دست تضرع برداشته کفتند
رَبَّنَا ای پروردکار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که توی
شنوا مر دعای ما را اَلْعَلِيمُ وتو بی دانا به نیتهاء ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا وکردان

ماهر دو را مُسْلِمَیْنِ ثابت بر اسلام و استسلام یا موحّد و مخلص لَکَ مر ترا وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا و گردان
از فرزندان ما اُمَّةً گروهی مُسْلِمَةً لَکَ گردن نهاده و منقاد شده ترا وَاَرِنَا و بنمای ما را مَنَاسِکَنَا
مواضعی که دران افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف
و منا برای قربان وَتُبْ عَلَیْنَا و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده اِنَّکَ
اَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق تویی پذیرندهٔ توبهٔ مقصران الرَّحِیْمُ بخشنده بر گناهکاران رَبَّنَا
ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِیْهِمْ و برانگیز در میان ذریهٔ ما یا امة مسلمه و مبعوث
گردان رَسُوْلًا مِّنْهُمْ فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریه مر اعزّی و شرفی باشد بدان رسول
یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ بخواند بر ایشان آیَاتِکَ کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا با ایشان
وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ و بیاموزد ایشانرا قرآن وَالْحِکْمَةَ و معانی آن یا بیان آنچه در وست از امر و نهی
و حلال و حرام وَیُزَکِّیْهِمْ و پاک گرداند ایشانرا از گناه بسبب شرایع و احکام اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ
بدرستی که تو توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الْحَکِیْمُ تویی دانای محکم کار حق سبحانه
این دعا را بعزّ اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را صلوات الله و سلامه علیه
از اولاد اسماعیل مبعوث گردانید و نکتهٔ اَنَا دَعْوَةُ اَبِیْ اِبْرَاهِیْمَ اشارت بدین است
وَمَنْ یَّرْغَبُ و کیست که باز گردد استبعاد و انکار است یعنی هیچکس باز نگردد عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِیْمَ
از کیش ابراهیم اِلَّا مَنْ سَفِهَ مگر کسی که خار گرداند نَفْسَهُ نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه
و بیخرد باشد در نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ و هر اینه ما برگزیده ایم ابراهیم را فِی الدُّنْیَا درین سرای
بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت و خلّت یا بعمارت خانه کعبه وَاِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ و بدرستی که
او دران سرای لَمِنَ الصَّالِحِیْنَ از جمله فرهذی یافتگانست بصلاح و فلاح اِذْ قَالَ لَهُ یاد کن آن وقت
که گفت مر ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او اَسْلِمْ گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا
بر تو جاری گردد قَالَ اَسْلَمْتُ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ بپرورندهٔ عالمیان
تا هر چه خواهد کند فان شاء احیانی و ان شاء اتلفا بگذاشته ام مصلحت خویش باوست

گر دوست بمن هر چه رسد پس نیکوست وَوَصّٰی و وصیت کرد بِهَا بملّة خود یا بکلمهٔ اَسْلَمْتُ اِبْرَاهِیْمُ
بَنِیْهِ ابراهیم مر پسران خود را وَیَعْقُوْبُ و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را موافق جدّ
خود و مضمون وصیّت این هر دو این بود که یَا بَنِیَّ ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی بدرستی که خدای
برگزید لَکُمُ الدِّیْنَ برای شما دین مرضی مشروع مامور به که اسلامست فَلَا تَمُوْتُنَّ پس ممیرید اِلَّا
وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را
بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید اِذْ حَضَرَ
آن هنگام که آمد یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ بیعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد دارید
اِذْ قَالَ آن وقت را که گفت یعقوب لِبَنِیْهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُوْنَ چه چیز خواهید پرستید
مِنْ بَعْدِیْ از پس وفات من قَالُوْا گفتند نَعْبُدُ اِلٰهَکَ خواهیم پرستید خدای ترا وَاِلٰهَ آبَائِکَ و خدای
پدران ترا اِبْرَاهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ ابراهیم را که جد تو بود پدر گفتند جهت آنکه جدّ حکم پدر دارد و
اسماعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجای آرد
و این نظر باتّحاد اصل است اِلٰهًا وَّاحِدًا عبادت میکنیم خدایرا که یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ
و حال آنکه ما مر این خدای را مُسْلِمُوْنَ منقادیم بطاعت تِلْکَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب
و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا کَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کسب
کردند وَلَکُمْ مَّا کَسَبْتُمْ و مر شما را باشد آنچه کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهند داد
وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ از آنچه بودند ایشان که عمل کردند اعتقاد
یهودان بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند درین آیت
فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذه
خواهند کرد وَقَالُوْا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کُوْنُوْا هُوْدًا بباشید از جمع یهود
اَوْ نَصَارٰی و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوْا تا راه یابید قُلْ بگو بَلْ نه جهودی
و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ کیش ابراهیم را حَنِیْفًا در حالیکه آن ملت مایل است

از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرك آورندگان قُولُوا بگویید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید
از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید
آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ
و بانچه فرو فرستاده شده است إِلَى إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ و بفرزندان او اسماعیل و اسحق وَيَعْقُوبَ و به نبیره او یعقوب وَالْأَسْبَاطِ
و بفرزندان یعقوب اگرچه با ولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد
باحکام صحف بودند کانه که آن نیز بایشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است بر ما
وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى و ایمان داریم بانچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل و سایر
دلایل نبوت وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بانچه عطا داده شده اند پیغامبران از کتب و معجزات
مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان از یکی از ایشان
بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان
آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب
و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض کنند فَإِنَّمَا هُمْ
پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوتند وای محمد تو از دشمنی ایشان
اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر
یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِيعُ و او است شنوا مقالات موحدان و کافران را باقرار و انکار الْعَلِيمُ
دانا باعتقاد هر دو گروه و بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغامبر اعراض
و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغة
هست و شما را نی و صبغة ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه
غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاککننده مولود است از غیر دین مسیحا و انرا قایم مقام

ختان

ختان دانستندی و گفتندی صَبَغْنَاهُ بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللَّهِ بگویید
ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خدا است و گویند مراد ختان است و آن
تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از جهت دین و
تلقین و تطهیر مؤمنان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهُ و ما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ
پرستش کنانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا برنگ دوستی
بر آورده اند از همه عالمش بر سر آورده اند و نزد محققان صبغة الله رنگ بیرنگی است
و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد خلاصه رسایل درویشان
و نقاوه عبارت و اشارت ایشان بیان معنی این صبغه است و تحقیق آن از این رباعی
که صاحب لوایح خلدت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده
پی می نتوان برد ٭ بس بیرنگ است یار دلخواه ای دل ٭ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ٭
اصل همه رنگها از این بیرنگی است ٭ من احسن صبغة من الله ای دل ٭ یهود و نصاری از تعریضات
قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را که شرف دوستی
و عزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی بپیغامبر
خود را فرمود که قُلْ بگو در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا آیا مخاصمت می کنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای
و دعوی اولویت در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ما است وَرَبُّكُمْ و
آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد وَلَنَا
أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ
لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ يَقُولُونَ یا میگویند یهود و نصاری و خص
خطاب بخواند یعنی شما میگویید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطَ که این پیغامبران و پیغامبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند بر دین یهودی و این قول جهودانست
أَوْ نَصَارَى یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست قُلْ تو بگوی أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید

باد یان انبیا ارم الله یا خدای که ایشانرا بدان دین مبعوث کردانیده ومن اظلم وکیست ستمکارتر
بر خود ممن کتم ازانکس که بپوشد شهادة عنده کواهی که نزدیك او ثابت باشد من الله ازخدای
یعنی بواسطهٔ کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وما الله بغافل ونیست خدای بی خبر عما تعملون ازانچه شما
میکنید ازکتمان حق وتکذیب قرآن وانکار محمد صلوات الله وسلامه علیه تلك امة آن قوم مذکور
کروهی بودند که قد خلت رفتند ودرکذشتند لها ما کسبت مرایشانراهمان رسیده که خود
کسب کرده اند ولکم ما کسبتم وشمارا نیزهمان خواهد رسید که کرده اید ولا تسألون ومسئول نمی شوید
عما کانوا یعملون ازانچیزی که دیکران کرده اند تکرار آیت برای تاکید وتقریر ویا بجهت تنبیه وتحذیراست

الجزؤ الثانی من اجزاء الثلاثین حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد ازهجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز کذارد
یهود ازین مبتهج شده می کفتند اکر محمد دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز می کذارد یا می کفتند این مرد و
اصحاب او راه بقبله نمی بردند وتا نماز ما را ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ملول کشت وفرمان الهی صادر شد که روی ازبیت المقدس بکعبه آرد جهودان ومنافقان
بعد ازتحویل قبله زبان طعن بکشادند وحق تعالی از آن حال پیش خبر میدهد که سیقول السفهاء
زود باشد که کویند کم خردان وسبکساران من الناس ازمردمان یعنی یهود ومنافقان مدینه
ما ولیهم چه چیز ها بازکردانید مسلمانانرا عن قبلتهم ازقبلهٔ ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها
بر آن یعنی بیت المقدس قل بکو لله المشرق والمغرب مرخدایراست همه جهات هم مشرق که خانهٔ کعبه در آن
جانب افتاده وهم مغرب که بیت المقدس دران صوب واقع شده یهدی راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد
الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام وقبلهٔ ابراهیم است علیه السلم وکذلك وهمچنانك قبلهٔ شما
ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شمارا هم کردانیدیم امة وسطا کروهی عدل وبرکزیده لتکونوا
تا باشید شهداء کواهان برای انبیا علی الناس برمنکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول وباشد

فرستاده

فرستاده من یعنی محمد علیکم براستی شما شهیدا کواهی معدل ومزکی وما جعلنا ونساختیم قبلهٔ عبادت
تو القبلة التی آن قبله را که کنت علیها تو هستی بران یعنی کعبه الا لنعلم مکر برای آنکه متمیز سازیم وجدا
کنیم من یتبع الرسول آنکس را که پی روی رسول کند در امر قبله ممن ینقلب ازانکس که باز کردد ازراهی
وعدول کند بغیر آن وان کانت وبدرستی که هست قبله یعنی تحویل لکبیرة بزرك وکران الا علی الذین
مکر بر آنانکه هدی الله خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه
شبه انکیختند در امر قبله ویکی آن بود که اکر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس
نماز کذارده اند از صحابه وپیش ازتحویل قبله وفات یافته چون اسعد بن زرارة وبراء بن معرور رضی
الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله ونیست خدای با فضل وکرم
لیضیع ایمانکم آنکه ضایع کرداند نماز شمارا بهر طرف که کذارده اید یا تباه کند ایمان شمارا که
به بیت المقدس داشته اید ان الله بدرستی که خدای بالناس بمردمان لرءوف مهربانست بصلاح ایشان
وفروکذارنده رحیم بخشاینده است مزد ایشان ضایع نکرداند قد نری بدرستی که ما می بینیم تقلب وجهك
کردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل است سید
عالم صلی الله علیه وسلم ازقول یهود که می کفتند محمد روی بقبلهٔ ما نماز میکذارد ملول شد
وآرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است واقدم القبلتین ودرین باب با جبرئیل
سخن کفت وجبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت
از پی وی بآسمان می نکریست ومنتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد واین آیت آورد که ما توجه
ترا بآسمان دیدیم فلنولینك پس متوجه ساختیم ترا قبلة ترضیها بآن قبله که تو میخواهی و
می پسندی فول وجهك پس بکردان روی خود را مراد همهٔ بدن است شطر المسجد الحرام بسوی مسجد
حرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دویم ازهجرت حضرت خواجه
صلی الله علیه وسلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر کذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز
روی از صخره کردانیده بمیزاب توجه فرمود وآن مسجد بذو القبلتین اشتهار یافت وبعد از تخصیص

خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را می کوید وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ وهرجا باشید در بر و بحر و سهل
وجبل وشرق وغرب جون خواهید که نماز کذارید فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ پس بکردانید رویهای خود را
شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِینَ وبتحقیق آنانکه أُوتُوا الْکِتَابَ داده اند ایشانرا توریت لَیَعْلَمُونَ
هر اینه می دانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راستست وحکم آن مِنْ رَبِّهِمْ ازبلش
پروردکار ایشانست چه در توریت خوانده که پیغامبر آخر الزمان بدو قبله نماز کذارد و در
آخر قبله که بران بماند کعبه است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وخدای غافل نیست عَمَّا یَعْمَلُونَ از آنچه یهود می کنند
از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَیْتَ وبخدای که اکر بیاری تو ای محمد الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ برای آنانکه داده شده
اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بِکُلِّ آیَةٍ بهر معجزی و نشانی یعنی اکر بیاری هر حجتی و برهانی که از
تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ پی روی نکنند ایشان قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ
و تو نیز نیستی متابع قِبْلَتَهُمْ مر قبله ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ ونیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ
پی رونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است و آن آن یهود
غربی وجمع میان این هردو متعسر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اکر پی روی کنی بر سبیل فرض أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشانرا درباب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبله
ابراهیم حق است إِنَّکَ بدرستی که باشی إِذًا آن هنکام که متابعت ایشان نمایی لَمِنَ الظَّالِمِینَ از جمله
ستمکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغامبر اما معنی آن راجع است با امتان الَّذِینَ آنانکه آتَیْنَا
هُمُ الْکِتَابَ داده ایم ایشانرا توریت یَعْرِفُونَهُ می شناسند قرآنرا و اصح آنست که پیغامبر را کَمَا یَعْرِفُونَ همچنانکه
می شناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دانند درباب پیغامبر
وَإِنَّ فَرِیقًا مِنْهُمْ و بدرستی که کروهی ازیشان لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ هر اینه می پوشند حق را از عوام وسفله
وَهُمْ یَعْلَمُونَ وایشان می دانند که می پوشند الْحَقُّ آنچه درست و راست باشد مِنْ رَبِّکَ از پروردکار تست
فَلَا تَکُونَنَّ پس مباش خطاب با انحضرتست و مراد امت یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِینَ از شک کنندکان
در آنکه امر قبله من عند الله است وَلِکُلٍّ وهر کروهی از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند

یا هر متوجهی را وِجْهَةٌ جهت و قبله ایست هُوَ مُوَلِّیهَا که او روی بدان دارد یا خدای روی او را
بدان سو کردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ پس شما ای مسلمانان پیشی کیرید بر دیکران در نیکویها
که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برانند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدا
سودای ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی
باز مانند مکر محرمان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ روی بی سمتی کردانند
قبله شاهان بود تاج و کمر • قبله ارباب دنیی سیم و زر • قبله صورت پرستان آب و کل •
قبله معنی شناسان جان و دل • قبله زهاد محراب قبول • قبله بد سیرتان کار فضول •
قبله تن پروران خواب و خورش • قبله انسان بدانش پرورش • قبله عاشق وصال بی زوال •
قبله عارف جمال ذو الجلال • أَیْنَمَا تَکُونُوا هرجاکه باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب
یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعًا بیارد خدای همه شما را وجمع کند روز قیامت برای امتان بحق از مبطل
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از احضار و تمییز قَدِیرٌ تواناست وَمِنْ حَیْثُ
خَرَجْتَ و از هرجاکه بیرون روی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَکَ پس بکردان روی خود را بهنکام نماز شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَإِنَّهُ وبتحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ راست و پسندیده است
و فرو آمده مِنْ رَبِّکَ از نزد پروردکار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وخدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما
می کنید وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَکَ روی خود را
بکردان در وقت ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد محترم وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ و هر جاکه شما
باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ پس بکردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را شَطْرَهُ بسوی آن
مسجد لِئَلَّا یَکُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود را و مشرکانرا عَلَیْکُمْ بر شما درباب توجه بمسجد
اقصی حُجَّةٌ خصومتی وجدالی یهود می کفتند محمد دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد
و مشرکان طعنه می زدند که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بکردانید
پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مکر آنها را که ستم کردند بر نفس خود

بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه وبت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل
باقربانی خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره
رو بقبله ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بخانه کعبه واخشونی وبترسید
از من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوف بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما
حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل وکرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص است
بملت حنیفه علیکم بر شما ولعلکم تهتدون ومگر شما راه یابید بشرایع واحکام دین وگفته
اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیی بارسال رسول کردیم
وفرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما که یتلوا علیکم میخواند بر شما
آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم وپاک میگرداند شمارا از شرک یا برای شما استغفا[ر]
میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم ومی آموزد شمارا الکتاب قرآن والحکمة وحلال وحرام آن
ویعلمکم وتعلیم میدهد شمارا ما لم تکونوا آنچه نیستید که شما بخود تعلمون بدانید آنرا
فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شمارا یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمة الله
میگوید در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بنده گان خود را چیزی داده ام
که اگر جبرئیل ومیکائیل را دادمی هر آینه نعمت بر نزد برایشان تمام کردمی وآن اینست
که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیت مذکور شده
وچون درین ترجمه بساط اطناب مطویست بیک دو نکته از سخن محققان اختصار
میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفته لایزال العبد یذکرنی و
اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند ومراد ازین
ذکر نه ذکر زبانست بلک ذکر دل وجانست در نهایت حال از سلطان العارفین قدس
سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان
نجید واسطی رحمة الله فرمود که حقیقت ذکر نسیان ذکر است وقیام بمذکور ودرین

بیان فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی ایست • جز یاد توام از نهاد برفت •
وز سینه هوای گل وشمشاد برفت • مستغرق ذکر توچنانم که دگر • در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت •
واشکروا لی وسپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون وناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا
ای گرویدگان استعینوا یاری جویید بر قیام بر حقوق الهی بالصبر بشکیبایی که کلید در نجات است
والصلوة وبنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست
بحفظ وحمایت ونصرت ورعایت ولا تقولوا ومگویید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود
فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند صحابه بعد
از حرب بدر ذکر شهدا میکردند وبعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر
جان شیرین بداد واز نعمت حیات ولذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا
مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زنده گانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون ولیکن
شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم
وهر آینه می آزماییم شمارا یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم واگر نه در علم ما
هیچ پوشیده نیست وآن آزمایش بچه چیز است بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در
غزا والجوع وگرسنگی بقحط وتنگی ونقص من الاموال ونقصان مالها که بتاراج حادثات
رود والانفس ونقصان در نفسها به بیماری وضعف وشیب والثمرات ونقصان
میوها بآفات سماوی وارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دل اند وبشر الصابرین وبشارت
ده صبر کنندگانرا بهر کرامت که ممکن است الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا
مصیبة دشواری وزحمتی وگفته اند هر حادثه مکروهه که به بنده رسد مصیبت است
وآن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما ازان خداوندیم اقرار است
بانقیاد حکم قضا واتصاف بتسلیم ورضا وانا الیه راجعون وما بسوی حق باز گردندگانیم
اعتراف است به بعث ونشور اولئک آن که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم

بعضی ع

بر ایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة ونعمت وگفته اند بهشت چه
بهشت را رحمت گفته است انجا که واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک وآن
کسانی هم ایشانند غیر ایشان المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب
ثواب عظیم ست سعید بن جبیر رحمة الله فرموده که کلمهٔ استرجاع را از جمیع امم بدین
امت مرحومه عطا فرموده‌اند وپس واگر نه بایستی یعقوب علیه السلم بوقت فقدان یوسف
علیه السلم بجای یا اسفی انا لله گفتی وفاروق رضی الله عنه این آیت خواندی گفتی
نعم العدلان یعنی صلوات ورحمت نیک دو هم تنگ اند ونعم العلاوة یعنی هدی خوش
سربار یست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا ومروه دو کوه اند در مکه که طواف
بدیشان من شعائر الله از نشانهای حج خدا یست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند باعمال
مخصوصه بحج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره
فلا جناح علیه بر وی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بایشان وسعی نماید در
میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه می‌کردند اهل اسلام را از ان شعار
عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج وعمره بجای باید آورد [غدع] که
از شعایر است ومن تطوع وهر که تطوع ورغبت خویش عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف
با حج وعمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای جزا دهندهٔ شکر گوینده است
علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که انان از علماء یهود که بحقد وحسد
یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم ما من البینات از سخنان روشن در توریت
چون حکم رجم والهدی وراه نمونی بنعت وصفت مصطفی صلی الله علیه وسلم من بعد ما بیناه
از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت
یعنی ما اشکارا ساختیم وایشان مخفی گردانیدند اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم
الله میراند ایشانرا خدای واز رحمت خود دور میکند ویلعنهم اللاعنون ولعن می‌کنند بر ایشان

لعنت

لعنت کنندگان یعنی ملایکه یا همه آفریدگان مگر جن وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان
سوال لعنت است از حق برین وجه که اللهم العنهم وهمه این طایفه سزاوار لعن اند الا الذین تابوا
مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی واصلحوا وبصلاح آوردند
کارهای تباه شده را وبینوا وبیان کردند از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم انچه پنهان می داشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه واصلاح اتوب علیهم بازگردم
بر ایشان رحمت وانا التواب ومنم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت
ایشان ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود یا انکار نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم وماتوا وهم کفار وبمردند وحال آنکه ایشان کافرانند وکاتمان حق اولئک علیهم آن گروه آنها
اند که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان والملائکة ولعنت فرشتگان والناس
اجمعین ولعنت همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است
خالدین فیها واین ملاعین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود
عنهم العذاب ازیشان عذاب ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور
نظر رحمت الهی گردند والهکم وخدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت الا هو مگر او که احد است در ذات وواحد است در صفات الرحمن او بخشنده است
در تربیت اشباح الرحیم مهربانست بر تقویت ارواح ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن
آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته وبی علاقه در هوا معلق بداشته والارض ودر
آفرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهاد مضبوط واختلاف اللیل والنهار واز پی در آمدن
شب وروز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض
والفلک التی تجری ودیگر در کشتی‌های گران بار که می رود فی البحر در دریا بما ینفع الناس بانچه
نفع رساند بمردمان از تجارات ومکاسب وما انزل الله ودر آنچه فرو فرستاد خدای من السماء
از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت وتازه گردانید زمین را

با زآب بعد موتها از بس مردگی و پژمردگی او وبث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده
چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها از هر جهتی والسحاب المسخر
و در ابر فرو داشته و رام شده مر خدای را بین السماء والارض میان آسمان و زمین تا به هر طرف که حکم
شود برود لآیات هر آینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاییست از صنایع حکمت و بدایع
فکرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر تأمل بر موجودات گمارند کفار قریش می گفتند
که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند
ساخت و محمد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم می سازد اگر برین سخن حجتی بیارد و آیتی و علامتی
بنماید ما براستی او اقرار کنیم این آیت مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت
الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و درو تفکر نکند ومن الناس من یتخذ و از مردمان
کسی هست که فرا می گیرد من دون الله بجز از خدای اندادا همتایان و شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست
می دارند ایشان را کحب الله چنانچه خدا را دوست می باید داشت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند
اشد حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدا را بر آنجهت که مشرک می بیند و دوست می دارد
و مؤمن نادیده دوست گرفته و بامید دیدن عمر میگذارد و محبت کفار محبتی است فانی نفسانی و دوستی
مؤمنان محبت باقی ربانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشان را دوست داشت
که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خداست
مر ایشان را پیر طریقت فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی ع میل از طرف یار بدید
آمد آغاز ولو یری الذین ظلموا و چون به بینند و بدانند آنانکه ظلم کردند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب
بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را بینند ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدای راست
وان الله وآن نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ
انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الذین اتبعوا
آنانکه جمعی که پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند

لو ان لنا کرة

یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشان اند بیزار شوند ورأوا العذاب
و به بینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بریده شود بهم الاسباب ازیشان سببها و رابطها
که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین اتبعوا و گویند
آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند
کاشکی ما و ایشان را بازگشتنی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم ازیشان آنجا کما تبرءوا
همچنانچه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا کذلک همچنانچه دران روز نمود عذاب را بدیشان
یریهم الله بنماید خدای کافران را اعمالهم کردارهای ایشان حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان
یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره و ضیافات و ختان هم را حبطه سازند
و سبب حسرت ایشان گردد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل و غارت و دفن بنات
موجب مزید حسرت گردد وما هم و نیستند تابعان و متبوعان بخارجین بیرون آیندگان من النار
از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض زانچه در زمین
است حلالا طیبا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه را ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان
گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند
چون بحیره و سایبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام
شیطان می نهند و روی از راه او بگردانید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی
است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و
غرور بدوزخ برد انما یأمرکم جز این نیست که می فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند
بالسوء ببدی والفحشاء و کار زشت گفته اند سوء گناهان نهانی است و فحشا جرایم آشکارا
یا سوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع
معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر می کند وان تقولوا و دیگر می فرماید آنکه
بگویید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات ما لا تعلمون آنچه

نمیدانید حقیقت انرا واذا قیل لهم وجون کویند مرین طایفه راکه در باب حلال وحرام اتبعوا
ما انزل الله پی روی کنید آنجه خدای فرستاد یعنی قرآن وحلال وحرام آن بکروید قالوا کویند بقرآن
نمی کرویم بل نتبع بلك پی روی میکنیم ما الفینا آنجه یافته ایم علیه برانجیز آباءنا پدران خودرا
این سخن بنی عبد الدار کفتند اولو کان آباؤهم آیا متابعت پدران میکنید واکرجه بودند پدران
ایشان لا یعقلون که فهم نمیکردند شیئا جیزی را از امور دین ولا یهتدون وراه راست نیافته بودند
ومثل الذین کفروا وصفت پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق جون صفت کسی است بانك می زند
بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء ونداء مکر خواندنی وآوازی وهیج ازان فهم نمیکند یعنی
کافران نیز از بیم کننده وپند کوینده خود جز آوازی نمی شنوند وحقیقت سخن اورا در نمی یابند
صم کرانند از شنودن کلام حق بکم کنکانند از کفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن راه
راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نیابند آنجه پیغامبر با ایشان کوید یا ایها الذین آمنوا ای کروه
کرویدکان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهها یعنی حلالات آنجه شمارا روزی داده ایم
واشکروا لله وسپاس کویید خدایرا بروزی حلال ان کنتم اکر هستید شما که از روی صدق ایاه تعبدون
خاص مر ورا می پرستید وبعد از امر بتناول حلال بیان آنها میکند که حرام است ومی کوید انما حرم
جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردار را وآن جیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط
از انعام ماکول اللحم والدم وخون روانرا ولحم الخنزیر وکوشت خوك را وهمه اجزای ورا نیز حکم
حرمت شاملست وما اهل به وحرام کرد آنجه اواز بر دارند بآن در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای
تعالی بنام بتان یا باسم پیغامبران بکشند فمن اضطر پس هرکه درماند وبیجاره کردد باکراه یا کرسنکی
بروجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ درحالتی که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طالب
معصیت نباشد ولا عاد ونه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فلا اثم علیه پس بروهیج
کناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزکار است مرکسی را عند الضروره این محرمات
بخورد رحیم مهربانست بر بندکان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون

بدرستی که آنان از علماء یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت ما انزل الله آنجه فرو فرستاد
خدای من الکتاب از توریت واحکام آن ویشترون ومی خرند یعنی بدل میکنند به بدان کتمان
ثمنا قلیلا بهای اندك را اولئك آن کروه ما یأکلون نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهاء
خود الا النار مکر آتش ذکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل می باشد
جنانجه کویند فلان مال فلانرا خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست
که فردا آتش خورد جنانجه امروز رشوت می خورند یا کنایتست از انکه درون ایشان
آتش باشد جنانجه بر بیرون ایشان نیز هست ولا یکلمهم الله وسخن نکوید خدای با ایشان یوم القیمة روز
رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی وراحتی باشد ولا یزکیهم وپاك نکرداند ایشانرا از خبایث اعمال
یعنی کناه ایشان باتش سوخته نشود ولهم عذاب الیم ومر ایشانرا عذاب باشد دردناك اولئك الذین
آن کروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند یهودیت را که محض کمراهی است بالهدی
بایمان ومعرفت واین معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة وبخریدند عذاب جاودانی را بامرزش ربانی
واین سودای آخرت است فما اصبرهم پس جه جیز ایشانرا شکیبا کردانید یا جه شکیبا اند ایشان علی النار
بر آتش وجنان آتشی که ابد الابدین در آن باید بود ذلك این عذاب مر ایشانرا بان الله بسبب آنست که خدای
نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریت را براستی وایشان حکم آنرا پوشیدند ودر کتمان نعت
محمد صلوات الله وسلامه علیه کوشیدند یا قرآنرا فرستاد وایشان متابعت ننمودند ودر مخالفت
افزودند وان الذین وبدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریت یا قرآن واکر
لام جنس کیرند در همه کتابهاء منزله واختلاف آن باشد که ببعضی ایمان آوردند وببعضی
کافر شدند پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف وعناد دور از وفاق اند یا در ضلالت
دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیت کفتند که ما در شقاق وضلال نیستیم بلك
بخدای ایمان داریم ونماز می کذاریم واین نیکویی تمام است حق سبحانه فرمود که لیس البر نیست
نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اقتصار باید کرد ان تولوا وجوهکم آنکه بکردانید رویهای خود

در نماز قبل المشرق بسوی مشرق جون نصاری والمغرب وبطرف مغرب جون یهود ولکن البر
ولیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی من آمن آنکسی است که بکرود بالله بخدای ویگانکی ویکتایی اوته
جون یهود ونصاری که عزیر وعیسی را در الوهیت شرکت دهند والیوم الآخر وبکرود بروز
قیامت ومتعلقات اوهم تعریض ست بجهودان وترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص
دهند والملائکة وبکرود بفرشتکان وهمه را دوست دارد نه جون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند
والکتاب وایمان آرد بهمه کتابها نه جون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین ودیکر
بکرود بهمه بیغامبران نه جون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند وآتی المال وبدهد مال خود را
علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست می دارد از سری باز میکرد
ودر راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان درویش را والیتامی وبی پدران که خورد سال باشند
والمساکین ومحتاجان را که سوال نکنند وابن السبیل وراه کذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمان را
والسائلین ودرویشان خواهنده را وفی الرقاب ودر بهای بندکان مکاتب که بر نجم کتابت معونت
طلبند یا بندکان بخرد وآزاد کند وأقام الصلوة وبکذارد نماز مفروضه را وآتی الزکوة وبدهد زکوة
مقرره را انجه قبل ازین در ایتای مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود والموفون وصاحب
برانها اند که وفا کنند کان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا جون عهد کنند واین عهدهم بلحق
می شاید وهم با خلق والصابرین نصب او بر مدح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات
یعنی این وفا کننده کان بعهد شکیبا اند فی البأساء در فقر وفاقه والضراء در رنج وسختی و
حین البأس ودر هنکام کارزار یعنی جهاد ومقاتله با اهل کفر وعناد واولئک آن کروه موصوف
بدین صفتها الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست کفتند در دین یا عهد یا اتباع حق واولئک
وآن طایفه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان کفته اند کمالات انسانیه
با کثرت شعب آن منحصر در سه جیز ست صحت اعتقاد وحسن معاشرت وتهذیب نفس اما
صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه وسایر مؤمن به است وحسن معاشرت مواسا کردن بمال

بارباب استحقاق وتهذیب نفس اقامت صلوة وزکوة ووفا وصبر ومجموع درین آیت
مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد ودر موجز از ابو میسره رحمة الله نقل
میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان وکرویدکان
کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثلت ومساوات نه تعدی وستم فی القتلی در کشتکان
یعنی سبب ایشان وقت که قتل بعمد بود قبل از اسلام جون میان دو قبیله حرب افتادی از قبیله
که عالی نسب بودندی از قبیله دانی بعوض بندهٔ آزادی ودر بدل زنی مردی بکشتندی بعد
از هجرت این صورت بعرض حضرت رسید وحکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی
مساوات الحر بالحر آزادی بآزادی والعبد بالعبد وبنده ببنده امام شافعی وامام مالک رحمهما
الله آزاد را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت ونزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیت
بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند والانثی بالانثی وزنی بزنی
امام شافعی وامام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا ندارند وامام اعظم
بحدیث المسلمون تتکافو دماءهم تمسک نموده وحکم بقتل کند فمن عفی له پس هر که عفو
کنند ویرا که قاتل است من اخیه از قصاص برادر او مقتول است شیء جیزی اشارتست
بانکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از ان خون مسقط قصاص است فاتباع پس بر
قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بالمعروف به نیکویی وآن طوع ورغبت است در دادن
دیت وأداء وادا کردن وجه دیت الیه بوارث مقتول باحسان بزودی ونیکویی نه بمطل
وبد خویی ذلک این عفو از قصاص وطلب دیت تخفیف سبکساریست شما را
من ربکم از پروردکار شما ورحمة ومهربانی وبخشایش از و در تسهیل امر وتحصیل
نفع فمن اعتدی پس هر که از حد درکذرد بعد ذلک بعد از انکه عفو کرده باشد ودیت ستاند
یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند وبعد از انکه یکی را
کشته ودیت داده دیکری را بکشد فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی

دردناك وَلَكُمْ ومر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيٰوةٌ بقا و زندکی یعنی جون کسی قصد
قتل کسی کند و بخوف قصاص ازان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص
ایمن شود بس حکم قصاص سبب بقای شماست يَا اُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزید از قتل بناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده
شد اِذَا حَضَرَ جون حاضر شود اَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرك از مرض
وغیر آن اِنْ تَرَكَ خَيْرًا اکر بکذارد مالی مراد مال بسیار است اَلْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ
برای بدر و مادر وَالْاَقْرَبِيْنَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده
این وصیت نوشتنی بحق و راستی عَلَى الْمُتَّقِيْنَ بر پرهیزکنندکان از حرمان والدین و اقربا
در جاهلیت بریا و سمعه وصیت می کردند و والدین و خویشان را محروم می ساختند
حق سُبْحَانَهُ ایشانرا ازان منع کرد و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیت
بآیت مواریث منسوخ شد و سهم بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است
نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ بس هر که
تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی بَعْدَمَا سَمِعَهُ بعد از انکه شنوده باشد فَاِنَّمَا اِثْمُهُ بس
جز این نیست که کناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِيْنَ يُبَدِّلُوْنَهُ بر آنانکه تبدیل ایصا می کنند و ذمه
موصی از آن بری باشد اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستی که خدای شنواست هم کلام موصی را هم
قول مبدل را عَلِيْمٌ دانا است بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ بس هر که بداند و دریابد
خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوْصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو
یا عدول از ذوی القربی اَوْ اِثْمًا بزیاده کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَاَصْلَحَ بس اصلاح
کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیوه موصی کسی دانست که در وصیت
مخالفت شرع می کند نکذارد و میان موصی و موصی لهٗ اصلاح نماید فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ بس بر وی هیچ
وبال و بزه نیست اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستی که خدای آمرزکار است مر موصی را جون بحق باز کردد

رَحِيْمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در نکذرد يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کروه
که کرویده اید كُتِبَ فرض کرده شده عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانچه
نوشته شده بود عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه بیش از شما بودند جون صوم عبادتیست شاق
بس بجهت تانیس خاطرها باز میکوید این عبادت خاص بشما نیست بلك هیچ امت از ربقه
این طاعت آزاد نبوده اند و در امثال آمده که اَلْبَلِيَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ و جز روزه بر شما
فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم
که شکننده آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوبست یعنی از
حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار
سموات غیوب و به ندای که مفرح قلوب و مفرج کروبست میکوید که فرض شد بر شما
ای اهل یقین امساك از جمیع مکونات جرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این
مطلوب را صوم واجب است از مالوفات طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا
و اولیا بیش از شما تا باز رستند از رجس بشریت و واصل شدن بمقام امن و قربت
و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن
طعام و شراب و در حقیقت بخوردن طعام و شراب اما طعام اَبِيْتُ عِنْدَ رَبِّيْ يُطْعِمُنِيْ و
شراب وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا و مقرر است که این صوم جز عارفان را دست ندهد
مرد عارف جون یافت لذت قرب ٭ نه باکلش کشش بود نه بشرب ٭ اکل و شربش جه باشد انس بحق ٭
دایم او در حق است مستغرق ٭ لقمه از خوان يطعمني بیند ٭ شربت از جشمه سار يسقيني ٭
اَيَّامًا روزه دارید روز جند مَعْدُوْدَاتٍ شمرده مراد روزه رمضان است که بیست و نه باشد
یا سی و کویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان
فرض بوده فَمَنْ كَانَ بس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلف اید بروزه مَرِيْضًا بیماری که قوت
روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت می شود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن

قصر باید کرد وچون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بروست بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن
مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ وبر آنان که ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند
وخواهند که ندارند فِدْيَةٌ فدا دادن است وآن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویشان است
هر درویشی را بازاء هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من
باشد این حکم در ابتداء اسلام بوده وبعد از آن منسوخ شده وگفته اند که اینجا
لا مضمر است وتقدیرش لا يُطِيقُونَهُ یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران
از کار افتاده فدیه دهد وبرین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هرکه
زیاده کند بطوع خود خَيْرًا نیکویی را وزیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک
مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام واطعام فَهُوَ پس آن تطوع خَيْرٌ بهتر است
مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا وآنکه روزه دارید مطیقانرا میگوید یا رخصت
دادگانرا در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید
فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که
فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در وی قرآن یعنی ابتداء نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه
رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمده واز آنجا آیت آیت یا سوره سوره
بر وفق مصالح بندگان نازل شده واز حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که
چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح
امساک لازم دارید وما قرآن منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است
مردمانرا وَبَيِّنَاتٍ ودلالتهای روشن است مِنَ الْهُدَى از حلال وحرام وَالْفُرْقَانِ وحدود
واحکام وسایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق وباطل فَمَنْ شَهِدَ پس هرکه حاضر
باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هرکه دریابد از
شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا وهرکه بیمار باشد

أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر بود وافطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بروست قضای آن روزه بعدد
آن روزها از ایام دیگر بتخییر مقیم که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد
يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ ونمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری
لا جرم مسافر ومریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید
روزهای رمضانرا یا ایامی را که در آن بعذر مرض وسفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ وتا
بزرگی یاد کنید خدایرا یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و
از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَى مَا هَدَاكُمْ بدانکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
ومگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه وتخصیص مزدای که الصَّوْمُ
لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعدد بدان سلب میکند
وبخود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی ومجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد
که وانا اجزی به سع هرچه بدان شروع بشارت داده است ه از همه حرف انا اجزی به است
وَإِذَا سَأَلَكَ وچون پرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان
در وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ پس من نزدیکم بعلم واجابت صحابه پرسیدند که خدای را چگونه
بخوانیم وگویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای بمن نزدیک است تا با او راز گویم یا دور
است تا آواز بلند بر دارم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا بخوانند
بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ چون مرا
بخواند وحاجت او روا می سازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن
بود فَلْيَسْتَجِيبُوا باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا وباید که بر ایمان بمن ثابت باشند
یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که بر راه راست بمانند بعضی بر آنند که
مراد ازین عباد روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت است وآنکه قبل ازین آیت
حکم روزهای روزه وبعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرموده مؤکد این قولست ودر بدایت حال

مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبهٔ شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت ردر وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید و آیت آمد که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرتست إِلَىٰ نِسَائِكُمْ باز نان خود هُنَّ ایشان لِبَاسٌ لَكُمْ پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ وشما نیز لباسید مر ایشانرا کنایت است از اختلاط والتصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود وستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ وعفو کرد از شما آن خیانت را فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا وبجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ شهوت وَكُلُوا وبخورید وَاشْرَبُوا وبیاشامید در شبهای صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما رشتهٔ سفید که کنایت از روشنایی روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعض صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد فرق پیدا آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ که بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ ومباشرت مکنید زنانرا وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ وحال آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند وامام مالک رحمة الله همه تلذذات بر معتکف حرام میداند ونزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دایرهٔ اوامر ونواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است وحفظ جوارح ومراعات وقت چون

این سه شرط بجای آری هر جا خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری در آمد وخادم را گفت مرا بیقعه پاک نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن وهر جای خواهی نماز گذار ❁ از آن محراب ابرو رو مگردان ❁ اگر در مسجدی ور در خرابات ❁ تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه ومتعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهای است که خدای تعالی در دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آنچه وقتی که قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَٰلِكَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر ونهی ووعد ووعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند واز جدل ودرنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا ومخورید أَمْوَالَكُمْ مالهایی که واقع است بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست چون دزدی وقمار وخیانت وغصب وعقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب وزنا وانواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید والقا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم وستم یا بسوگند دروغ یا بگواه روز وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وشما می دانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماهای نو معاذ جبل وثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را پرسیدند که سبب چیست جرم ماه گاه باریک می نماید وبمرور ایام نور او تمام میگردد ودیگرباره روی بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان وکمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایدهٔ آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانه هنگامها ووقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران وعدت زنان ومدت حمل وزمان رضاع وفصال وآجال دینها وتحقیق شرطها وَالْحَجِّ وعلامت اوقات اند برای حج که موسم را بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ ونیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه در آیید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد

لتاکلوا

جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام کرفتی بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اکر از اهل مدر بودی
از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این
عمل را بری تمام دانستندی و تارك انرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مکر
خمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب
صلابت در دین و آیین خود خمس می کفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغامبر علیه الصلوة و
السلام از دری بیرون آمد و متعاقب او رفاعه انصاری هم ازان در قدم بیرون نهاد مردم آنرا
و انصاری بیچاره او را فاجر کفتند و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از وی پرسید که این حرکت
چرا کردی کفت من اقتدی بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه و سلم کفت مرا روا بود از در بیرون
آمدن که من احمسم یعنی از قریش و تو نیستی کفت ای سید عالمیان اکر تو احمسی من هم احمسم دین من دین تست
و آیین من آیین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نه برست وَلَكِنَّ الْبِرَّ
مَنِ اتَّقَى و لیکن بر بر کسی است یا خداوند بر کسی است که از خشم خدای بپرهیزد یا از اعمال زمان
جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید بخانه ها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مکر شما رستکار
شوید وَقَاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که باشما
کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مکذرید یعنی ابتدا میکنید بقتال ایشان تا اول ایشان
آغاز کنند این حکم با آیت سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمی دارد
ستمکارانرا در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم
به نیت عمره بمکه می رفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع کشتند و در
حدیبیه صلح واقع شد بر انکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند
تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیکر که به نیت عمره قضا بیرون رفتند صحابه را
تامّلی دست داد که مبادا قریش از سر عهد کذشته طرح جنک افکنند و مر قتال در شهر حرام و

بلد حرام حکو نه بود آیت سابق فرود آمد که اکر جنک کنند جنک کنید و دیکر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ
بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا یابید ایشانرا در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون
کنید ایشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از انجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ و شرك آوردن ایشان
أَشَدُّ سختر است در ناپسندیدکی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله
مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیك مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان
کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و خود هتك حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اکر ایشان ابتدا
بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باك مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند
و ابواب مقاتله کشاده كَذَلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران ستمکاره فَإِنِ انْتَهَوْا
پس اکر باز ایستند از شرك فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدا آمرزنده است کناهانی را که در زمان کفر
مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان
قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرك نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد
پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدایرا فَإِنِ انْتَهَوْا پس اکر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری
یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مکر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده این سال
که بعمره قضا می روید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست
که اکر جنك کنند مترسید که ایشان در آن حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام
اکر قتال کنند بعوض آن دمار از ایشان بر آرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی
ترك حرمت شما این ماه را بدل است از ترك حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که
بر شما ظلم کند با بتداء مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ شما نیز برو ستم کنید یعنی با او قتال نمایید
این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد انکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند
آنچیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم عزم عمره قضا کرد جمعی کفتند ما توشه راه نداریم وآنها را که دست
دس هست بما چیزی نمیدهند حکم شد که وَأَنْفِقُوا نفقه کنید ای توانکران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ ومیفکنید بدستهای خود خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه
هلاکت یعنی بخل مکنید که موذی بهلاک دلاست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب
الی النار بخل وخست مرد را رسوا کند بلک در چاه هلاکش افکند وَأَحْسِنُوا ونیکویی کنید با
غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکارانرا وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وتمام
کنید حج وعمره را یعنی مناسک وحدود وفرایض وسنن وآداب آن بتمامی بجای آرید لِلَّهِ برای خدای
نه چون کفار که طواف وتلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر بازداشته شوید به بیماری
وخوف وکم شدن قوت وکم کشتن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس برشماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی
وآنرا بمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمة الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ ومتراشید سرهای خود را
یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که مناست فَمَنْ كَانَ
مِنْكُمْ پس هرکه باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او
چون صداع یا جراحت یا غلبه جنبندکان در رو وبدین سبب ضرورت شود که بتراشد فَفِدْيَةٌ
پس بروست فدا دن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خزندکان روی بوی او رده بودند وچون
مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بران اطلاع یافته
فرمود که سر بتراش وکوسفندی بکوش ودرویشانرا بخوران کفت یا رسول الله بران دست رس ندارم
حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه وبحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد
أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه وآن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک راد ومن از کندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی
وادنای او کوسفندی است فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هرکه
برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج وعمره در سفری واحد بطریق تمتع بباید دانست
که حج وعمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام کیرد وشرایط آن بجای آرد وچون حج تمام شد

از حرم بیرون رفته بعمره احرام واعمال وی بجای آرد ونزد امام شافعی وامام مالک
رحمهما الله این افضل است یا بطریق قران که در احرام کوید لبیک بحج وعمرة معًا وبر اعمال
حج اقتصار کند که عمره در وی مندرج است چون وضو در غسل ونزد امام اعظم رحمة الله
این قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره کیرد وبمکه
درآمد از عمره فارغ شود واز احرام بیرون آید وبمحظورات متمتع کردد تا آنکه از درون مکه
احرام کیرد بحج وامام احمد رحمة الله این قسم را اختیار فرموده ودرین آیت میکوید که هرکه متمتع
باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بروست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی بشکرانه آنکه توفیق یافت در جمع
میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هرکه نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم
روزه داشتن است سه روز پیوسته یا کسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ وروزه
هفت روز دیکر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز کردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه وهفت عَشَرَةٌ
كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید وزیادتی اهتمام با تمام آن ذَٰلِكَ این حکم هدی
یا صیام یا تمتع وقران لِمَنْ مر کسی راست که لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ نباشند اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران
مسجد حرام یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهره وعبادت متمتع می توانند شد
واهل حرم در غیر از منه حج بعمره احرام می توانند کرفت پس ایشانرا تمتع وقران نباشد واین
قول امام اعظم است رحمة الله وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای ودر آنچه باب حج صادر شده
محافظت نمایند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسی
که حفظ امر ونهی نکند الْحَجُّ زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماهای معروف ومشهور است یعنی
شوال وذو القعده وده روز از ذو الحجه وشب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمة الله اما
امام اعظم رحمة الله روز نحر را نیز در شمار آورد فَمَنْ فَرَضَ پس هرکه فرض کرداند بر خود
فِيهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را به تلبیه وسوق هدی بمذهب حنیفی وبه نیت واحرام
بقول شافعی فَلَا رَفَثَ نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع وملاعبه با نسوان پرهیز کند

یا کلام بیهوده نگوید وَلَا فُسُوقَ و از حدّ شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ
و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننماید فِي الْحَجِّ و در ایّام
حج قریش با یکدیگر مجادله می‌نمودند در منا هر یک می‌گفتند حج من تمامتر این حکم فرود آمد که جدل
مکنید وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه می‌کنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا
و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج
نموده از اهل قافله چیز طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم
گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش
دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت اشارتی بتزوّد سفر آخرتست
و بهترین زادِ دران راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمة الله فرمود که تقوی عوام
دور شدنست به تن از لوث گناه و تقوی خواص اجتنابست بسر از مشاهدهٔ ما سوی
الله و حقیقت آنست که بی توشه در در راه عشق بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله
محبت طی نتوان کرد ❁ زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه ❁ راه ازین گونه است
بسم الله که دارد عزم راه وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل
لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب تاجرانرا که بحج آمدندی می‌گفتند این حاج
الاحاج این آینده ایست بی حاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشانرا از
فیض حج بی بهره نمی‌سازد بشرط آنک مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ چون بر گردید
مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوّا آنجا بحال هم عارف شدند
فَاذْكُرُوا اللَّهَ خدای را یاد کنید بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعی
معین وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه شما را نمود
بمناسک حج وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت

هادی

هادی مطلق که محمد است صلّی الله علیه و سلّم لَمِنَ الضَّالِّينَ از جملهٔ راه نا یافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا
پس باز گردید خطاب با قریش و خلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی
و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفّع کردندی بر خلق و ننگ
داشتندی از مساواة موقف و در افاضه نیز برا می دیگر باز گشتندی حق سبحانه
فرمود که باز گردید مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز می‌گردند همهٔ مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفرانرا
رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه حج گذارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ و چون بگذارید و بجای آورید مَنَاسِكَكُمْ
کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گویید خدایرا كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما
آبَاءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک یا با بین مسجد
منا و جبل الرحمه بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم
شد که چنانچه پدران را یاد می‌کنید خدایرا ذکر کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوانتر و بزرگتر از آن
زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان
مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز
و فلان چیز یعنی متاع محقّر دنیی می‌طلبد وَمَا لَهُ و نیست خواهندهٔ دنیی را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای
مِنْ خَلَاقٍ نصیبی و بهره و اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است
چون دیگر مؤمنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کس باشد که گوید رَبَّنَا آتِنَا ای
پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنهٔ این جهان قناعت است و از آن
آن سرای شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی رضی
الله عنه فرموده است که حسنهٔ این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حور پسندیده
و عذاب النّار زوجه ناشایسته درشت خوی سخت گوی ❁ زن بد در سرای مرد نکو

هم درین عالم است دوزخ او ● زینها از قرین بد زنهار ● وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ ●
اُولٰئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانرا بهرهٔ ایست مِمَّا كَسَبُوا از انچه عمل کردند
یعنی درخواست نمودند وَاللّٰهُ وخدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق
کند وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدا یرا یعنی تکبیر کویید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده
که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی ونزد امام اعظم رحمة الله بعد
از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق عقیب بیست وسه نماز
تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمة الله درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر کس که
شتاب کند و از منا برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز یازدهم و دوازدهم ذوالحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ
گناهی نیست وبعض از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم می گفتند وجمعی متاخر را حق سبحانه فرمود
که در تعجیل رخصت است و هیچ گناه نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ برو نیز حرجی نیست ومطلقا وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد و بعد از
ادای حج و تا اخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در بقیهٔ عمر
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدای محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات
خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آنکس که خوش آید و در شگفت
اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه آمد
و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش
آمد و مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ
خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنانرا بسوکند مؤکد ساخته خدای را بگواهی
آورد و چون بازگشت و از عمرانات مدینه در گذشت زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان
مسلمانانرا بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیت فرستاد که کس هست از مردمان که ترا در عجب می افکند
سخن که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ و بگواهی می آرد خدای را

عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکی است وَهُوَ و حال آنکه
او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون بر گردد از حضرت تو سَعَىٰ برود
و بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود کرداند
کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایانرا وَاللّٰهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد
معصیت و تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللّٰهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ
بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ بس پسنده است مر او را جَهَنَّمُ و آن نام آتشی
است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چاه بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشی
است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسی که می فروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی
جان بذل کند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود
رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند و خبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار
شده بود و بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه
گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب از اسب فرو گرفته
بر زمین نهادن و زمین او را فرو برد و بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن
داعیهٔ محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز گشتند و گویند در شان صهیب رومی است
رضی الله عنه که هرچه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای
و خشنودی پیغامبر را بمال دنیی بخرید ● بزد و صلش ار می توانی بخر ● که وصلش عزیزاست و زر هیچ نیست ●
و گفته اند در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرفت
و جان فدای انحضرت کرد وَاللّٰهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضاء
او جان فدا میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آیید
در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا مؤمنانرا میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که این سلام را
و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده

العزة

کوشت وشیر شتر نا و لنمیکردند حق سبحانه فرمود که یکبارکی باسلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا وپی روی
مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهای شیطانرا یعنی از وسواس شیطانی باحکام منسوخه قیام
منمایید اِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا که بوسوسهای خود خاطر
شمارا متزلزل می سازد فَاِنْ زَلَلْتُمْ پس اکر بلغزید شما از جاده شرع واحکام قرآن مِنْ بَعْدِ مَا
از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بشما احکام حلال وحرام فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید که خدای
عَزِيزٌ غالب است وقادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ
آیا چشم می دارند یعنی نمیدارند اینانکه بکلی در دایرهٔ اسلام داخل نمی شوند اِلَّا اَنْ مکر آنکه يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ
بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم
شعیب را علیه السلام در یوم الظلة بود وَالْمَلَائِكَةُ وبیایند فرشتکان که موکل اند بر عذاب
وَقُضِيَ الْاَمْرُ وکذارده شود کار یعنی جزای هرکس بدو رسد وَاِلَى اللّٰهِ وبسوی خدای یعنی بجزای او
تُرْجَعُ الْاُمُورُ باز کردانیده شود کارها یا آنکه اوامر واحکام سلاطین وحکام که امروز بر رعایا
می کنند روز قیامت باطل شود وامر وزجر حق را نبود وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ پیرس خطاب با آنحضرتست
یا هرکرا صلاحیت خطاب دارد میکوید بپرس بَنِي اِسْرَائِيلَ یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرئیل را
کہ ما کم آتَيْنَاهُمْ چند داده ایم پدران ایشانرا مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن وپیغامهای نکو
در شان محمد صلی الله علیه وسلم یا معجزات هویدا چون عصا وید بیضا ومن وسلوی وامثال
آن وَمَنْ يُبَدِّلْ وهرکه تبدیل دهد از یهود بکرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا یرا که صفت پیغامبر است
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو در توریت فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت است برو در دنیا بقتل واجلاء ودر آخرت عذاب بی منتها زُيِّنَ آراسته
کردانیده اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای ناسپاسان وپوشندکان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندکانی دنیا تا بدان فریفته
می شوند ومغرور میکردند وَيَسْخَرُونَ وسخریت میکنند وافسوس میکیرند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنان که
ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقراء صحابه چون بلال وعمار وامثال ایشان رضی الله عنهم

میخندید

می خندیدند ومی کفتند محمد را نکرید که میکوید با این کدایان کار جهان راست میکنم واساس عظمت
اشراف عرب وبنای رسوم وعادات ایشان درهم می شکنم واکر کار وی حق بودی بایستی که سادات
اعراب وامثال قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود وَالَّذِينَ اتَّقَوْا وآنان که پرهیزکاری کردند
یعنی این درویشان وکدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندکان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز
قیامت یعنی مومنان در درجات علی باشند از فردوس برین وکافران در درکات اسفل وسجن
سجین وَاللّٰهُ يَرْزُقُ وخدای روزی دهد مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ
بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام واولاد او اُمَّةً وَاحِدَةً کروه یکانه بر یک ملت بعد از آن
مختلف شدند فَبَعَثَ اللّٰهُ پس برانکیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغامبرانرا یعنی شیث وادریس علیهما
السلام وغیر ایشان مُبَشِّرِينَ مژده دهندکان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ وبیم کنندکان ارباب
معصیت را بعقاب وکویند در زمان که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت
کفر بودند ودر وقت رسالت ابراهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق سبحانه
پیغامبران فرستاد وَاَنْزَلَ ومنزل کردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان
در آن مبین بود بِالْحَقِّ وبراستی ودرستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان
فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آنچیز که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ واختلاف نکردند در حق یا در کتاب
یا در امر دین اِلَّا الَّذِينَ اُوتُوهُ مکر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود ونصاری که ایشان
تحریف وتبدیل کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن وحجتهای بید
وخلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی
ستمکاری فَهَدَى اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدانچیزی
که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنانرا بحق مختلف فیه
راه نمود بِاِذْنِهِ بعلم وارادت وامر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند
وبعض بمغرب خدای راه نمونکرد مؤمنانرا بکعبه که وسط است یا مخالفت در فضل ایام هفته

نمودند و یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین
روزهاست راه نمود والله یهدی و خدای راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم
بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران که بترک
خان و مان کرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت کرفتارید ان تدخلوا الجنة آنکه ببهشت
در آیید ولما یاتکم و نیامده بشما مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه کذشته اند من قبلکم پیش از شما
یعنی پیغامبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید که رایکان
ببهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدای پیش از این کشیده اند مستهم الباساء بدیشان
رسید سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شکستکی و کرسنکی نقل است که میان
مکه و طایف هفتاد پیغامبر را یافته که سبب موت ایشان کرسنکی بوده و در حدیث
آمده که سخترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مؤید این قول است
ز آن بلاها کانبیا برداشتند • سر بچرخ هفتمین افراشتند • هرکه در راه محبت بیشتر •
برد او با محنت بیشتر • پس انبیا علیهم السلام و مومنان بمحنت کذرانیدند وزلزلوا و از
جای بر انکیخته شد از بسیاری بلاها که بدیشان می رسید حتی یقول الرسول تا آنکه کفت
پیغامبر ایشان والذین آمنوا و کفتند آنانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغامبر یعنی کفتند
باتفاق او متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس
تعجیل نصرت می کردند نه آنکه بر سبیل شك فرمودند حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد که
الا ان نصر الله بدانید آنکه یاری دادن خدای مومنان را قریب نزدیک است یسألونک
می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله مرد
بزرک و توانکر از حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود که قل بکو ما انفقتم آنچه نفقه می کنید و اخراج مینمایید من خیر از مال فللوالدین
پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام

بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف
نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است
والیتامی و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان
که چاره معیشت خود ندانند وابن السبیل و راه کذریان و مهمانان وما تفعلوا من خیر و آنچه
بکنید از نیکویی با هر کس باشد فان الله پس خدای به علیم بآن خیر داناست و بران جزا خواهد داد
کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وهو و آن قتال کره لکم مکروه است
مر طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدای بوده بلکه مقتضای طبع
بشری آنست که تلف مال و هلاك نفس را کاره باشد وعسی ان تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید
شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه آن نیکویی باشد شما را چون غزو
که مکروه می شمرید و نیکویی شما در آنست هم بحسب از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز
دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا و شاید
آنکه دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وهو شر لکم
و آن بدی باشد مر شما را هم در دین بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در ان سرا بحرمان از ثواب غزو
و بعد از درجه شهدا والله یعلم و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون و شما آن نمی دانید
یسألونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در و حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه در سال دویم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعی از صحابه رضی الله
عنهم ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو
حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز
سلخ جمادی الاخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد صلی
الله علیه وسلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انکیختن در ماه رجب
فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه بکوی که

جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ كار بزرك است هنوز دران وقت قتال در ماه حرام حرام بوده
وحرمت او بآيت السَّيْفِ منسوخ كشت واكرچه اين قتال بزرك بوده امّا آنچه كافران مى كنند
از لى دامى وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وبازداشتن مردمان از ايمان وَكُفْرٌ بِهِ وناكرويدن بخداى
وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وكفر بمسجد حرام يا منع مردم از طواف آن ونماز دران وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ وبيرون كردن
اهل مسجد يعنى پيغامبر صلّى الله عليه وسلّم واصحاب او رضى الله عنهم مِنْهُ از مسجد الله
از مكّه كه بر مسجد مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللّهِ بزركتر است نزديك خداى از قتال رجب وعقوبت
آن بلشر وَالْفِتْنَةُ وشرك بخداى أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزركتر است از قتل حضرمى وَلَا يَزَالُونَ وهميشه باشند
مشركان كه تعصّب وعناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما اى مؤمنان جنگ كنند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز كردانند عَنْ
دِينِكُمْ از دين شما كه اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اكر توانايند وقادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هركه بركردد
از شما عَنْ دِينِهِ از دين خود ومرتد شود فَيَمُتْ پس بميرد وَهُوَ كَافِرٌ وحال آنكه كافر باشد يعنى
بردّت باقى مانده تا مردن فَأُولَئِكَ پس آن كروه مرتدّان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهاى
ايشان فِي الدُّنْيَا درين سراى كه ايشانرا امان نماند واستحقاق مال وزوجه وميراث
از ايشان مسلوب كردد وَالْآخِرَةِ ودران سراى كه مستحق ثواب نمانند وَأُولَئِكَ وآن كروه
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ايشان دران آتش خَالِدُونَ جاويد اند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستى كه آنانكه كرويده اند بخدا ورسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وآنها كه پدرود كرده اند اوطان
خود را وَجَاهَدُوا وجهاد كرده اند فِي سَبِيلِ اللّهِ در راه خداى يعنى عبد الله بن جحش ويارانِ او
أُولَئِكَ آن كروه يَرْجُونَ اميد ميدارند رَحْمَتَ اللّهِ رحمت خداى را وَاللّهُ غَفُورٌ وخداى آمرزنده مؤمنان
ومجاهدانست رَحِيمٌ وبر ايشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ مى پرسند ترا اى محمّد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
از تناول خمر ومباشرت قمار جمعى از اكابر صحابه چون عمر بن الخطّاب ومعاذ بن جبل رضى
الله عنهما با آنحضرت كفتند كه فتوى ده ما را در خمر كه زايل كننده عقل ودر قمار سبب
سلب مال است ودران محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود كه قُلْ فِيهِمَا بكو درين هردو

إِثْمٌ كَبِيرٌ كناهى بزرك است وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ومنفعتها مر مردمانرا ومنافع خمر يا بدنى بوده باشد
چون اشتغال حرارت غريزى وهضم طعام يا خلقى چون تواضع متكبّران وسخاوت ممسكان
وجرأت بى دلان يا مالى چون سود فراوان در بيع وشراى آن وفوايد ميسر توسعه بوده است
بر درويشان چه رسم جاهليت آن بود كه زر قمار بر مساكين قسمت مى كردند در حقايق
سلمى آورده كه اثم كسرست در اشتغال بدانها ومنافع للناس در ترك آنها وَإِثْمُهُمَا وكناه خمر
وقمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزركترست از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ ومى پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ كه چه چيز
نفقه كنند عمرو بن جموح رضى الله عنه نوبت اوّل كه سوال كرد وجواب در تعيين مصارف
نازل شد ديكر باره كفت يا رسول الله دانستم كه صدقه بكه مى بايد داد امّا نمى دانم كه چه دهم جواب
آمد كه قُلِ الْعَفْوَ بكو آنچه فاضل آيد از نفقه خود وعيال ونزد بعضى علما اين حكم بآيت زكوة منسوخ
است كَذَلِكَ همچنانكه احكام انفاق بيان كرد يُبَيِّنُ اللّهُ بيان ميكند وروشن ميكرداند خداى لَكُمُ
الْآيَاتِ براى شما نشانهاى مهربانى خويش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد كه شما تفكّر كنيد فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
در كار اين سراى وآن سراى يعنى دل بر دنيا منهيد وآخرت را بهيچ روى از دست مدهيد سلمى رحمة الله
فرموده كه تفكّر در دنيى وآخرت آنست كه بداند كه ايشان قاطعان راه اند وهمّا حرمانِ على اهل الله
دنيى وعقبى حجاب عاشق است ميل ايشان كى ز عاشق لايق است وَيَسْأَلُونَكَ ومى پرسند ترا عَنِ
الْيَتَامَى از كيفيت معيشت با يتيمان در اسباب نزول آمده كه چون تهديد خوردن مال يتيم بآيت
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها كه قيّم اموال ايشان بودند ودران معاملات تصرّف مى نمودند
جهت برائت ذمّه خود خواستند كه از قيام بمهمّات ايشان بر طرف روند صورت حال بعرض
سيّد عالم صلّى الله عليه وسلّم رسانيدند وحق سبحانه فرمود كه قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بكو باصلاح آوردن
حال ومحافظت كردن مال ايشان خَيْرٌ بهتر است از تجنّب از ايشان آورده اند كه جمعى
طعام ايتام جدا ساختندى واز جلوس بر فراش ايشان احتراز نمودندى وبهيچ نوع راه
مخالطت با ايشان نكشودندى حق تعالى فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ واكر با ايشان در آميزيد

وطعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ وخدای میداند تباه کنندهٔ مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهندهٔ کار ایشان وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ واگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر اینه شما را در رنج افکندی وکار بر شما تنگ کردی بانکه مخالطه
با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است وقادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا در رخصه
کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ وبزنی مخواهید زنان مشرکه را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان
آرند رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی
مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق
نام که در غایت جمال بود ودر جاهلیت با زاری داشته بودند نزد وی آمد وسلسلهٔ محبت تحریک
مرثد با نمود گفت اسلام میان حایل شده ومواصلت بر وجه زنا محال است عناق گفت
پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف بر اجازت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم پس بعد از
مراجعت این صورت را بعرض رسانید وحکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در ردای ازدواج
داخل نسازند وهم در بین اوقات عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه
بر روی زده بود واو دادخواهان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم رفته آنحضرت بطریق
تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد وروزه میدارد وخدای
ورسول را تصدیق میکند اما شیزنده وفرمان نا برنده است حضرت فرمود که پس او مؤمنه باشد
با وی نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد وبخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک
سیاه خود را نکاح کرد وحال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال وجمال بود بدو میدادند آیت آمد
که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ وهر اینه کنیزک مؤمنه خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
واگر چه شما را در شگفت انداز آن زن بجهت مال وجمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ ومدهید زنان مؤمنه را
بمردان مشرک حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ وهر اینه بندهٔ مؤمن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ
بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ واگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت

با ثروت أُولَئِكَ آن مشرکین ومشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن
سبب رسیدن بدوزخ است وَاللَّهُ يَدْعُو وخدای میخواند بر السنهٔ رسل یا اولیای خدای میخواند
إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت وآمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند وببهشت رسند
بِإِذْنِهِ بقضا وارادت او وَيُبَيِّنُ وهویدا میکند آيَاتِهِ احکام خود را از حلال وحرام لِلنَّاسِ
برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا عَنِ
الْمَحِيضِ از حیض زنان یهود در حال حیض نسوان خود از ایشان مهاجرت کردندی وچشم
بر روی ایشان نه انداختندی وخوردن طعام وگفتن کلام با ایشان حرام دانستندی ونصاری
بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه ومواکله می نمودند بلکه در مباشرت وملاعبه می افزودند
ثابت ابن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان چگونه
سلوک کنیم جواب آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت
باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید ویکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان
یعنی اعتزال کنید از مجامعت وبس نه آنکه ترک مخالطه ومکالمه نمایید پس بجهت تاکید میگوید
وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ ونزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّى يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل
کنند بعد از انقطاع دم واین مذهب امام شافعی است رحمة الله علیه وحفص يَطْهُرْنَ خواند
بسکون طا وضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد واین قول امام اعظم است
رحمة الله علیه که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ
از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی مقرر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد
توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ودیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما
حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت شما اند یهود می گفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد
فرزندش احول آید مسلمانان که بران نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بجناب نبوت عرض کردند

وجواب از حق سبحانه رسید که زنان محل زرع ومنبت اولادند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ بس بیایید بکشت زار خود
أَنَّىٰ شِئْتُمْ هرجکونه خواهید بطریق اقبال وادبار واستلقا وغیر آن جون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع
حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا وفرا بیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از بیش بفرستید
نیت خالص را وقصد صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در مخالفت امر ومباشرت
نهی وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ وبدانید که شما مُلَاقُوهُ رسندکانید بدانجه از بیش میفرستید یا ملاقات کنندکانید
انرا که می برستید یعنی او را در عقبی بدیدهٔ سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندکانست بر خدای
کما قال وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ومژدکانی ده مؤمنان را ببهشت ورؤیت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ
ومکردانید نام خدای را عُرْضَةً بهانه ودست اویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوکندان خود را عبد الله رواحه
رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید وباسم اعظم الهی سوکند یاد کرد که با وی سخن نکوید
ودر حق وی نیکویی نکند واو را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مکردانید ذکر خدای را
مانع أَنْ تَبَرُّوا از انکه نیکویی کنید با اقربا واحبا وَتَتَّقُوا واز انکه بپرهیزید از مروت وبا یاران مکالمه نکنید
وَتُصْلِحُوا واز انکه اصلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست بسوکند شما
عَلِيمٌ دانا بما فی الضمیر سوکند خورنده عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع آیت از سر آنجه
کفته بود درکذشت وبا بشیر در مقام مرحمت وشفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نکیرد شما را خدای یعنی عقاب
نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوکندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمة الله
آنست که کسی بر جیزی قسم یاد کند بمظنهٔ انکه راست میکوید وخلاف آن ظاهر شود وامام شافعی رحمه الله
لغو انرا داند که بی اختیار بر زبان کسی کذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله وبلی والله وویرا دران قصد
سوکند نباشد وبر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست وخدای بدان مواخذه نکند وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن
مواخذه می کند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانجه عزم دلهای شما وبعمد سوکند خورید وحانث شوید وانرا
کفارت باید داد وبیان کفارت در سورهٔ مایده بیاید وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای امرزنده است بنده را
بیمین لغو نکیرد حَلِيمٌ بردبارست در سوکند عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر انانرا

که سوکند

که سوکند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود دور شدن وباز استادن را در جاهلیت جون مردی را بزنی
میل نبودی وغیرت داشتی که جون بکذارد که دیکری بخواهد سوکند خوردی که جند وقت با وی نزدیکی نکند
واو دران مدت بای بسته وسر کشته بکذاشتی وآن بیجاره مدتی متمادی نه بیوه بودی ونه از کدخدای
بیاسودی خدای او را نپسندید وحکم فرمود که برای ملاحظهٔ احوال انان که جنین سوکند خورند تَرَبُّصُ
أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن جهار ماه است فَإِنْ فَاءُوا بس اکر باز آیند یعنی سوکند خورندکان رجوع نمایند
بسوی زن ومباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بس خدای امرزنده است مر شکنندهای سوکند را درین
صورت رَحِيمٌ مهربانست که مجاح کرد مخالفت سوکند را وکفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اکر
مُولی در اثنای جهار ماه با زن نزدیکی کند اکر قادر بود بوطی واکر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است
وبر وی جز کفارت سوکند نیست واکر مدت بسر آید وبی عذر مقاربت نکند نزد امام اعظم رحمة الله
طلاق باین واقع شود وقول امام شافعی رحمة الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا
طلاق ده وبر حاکم شرع بود که متولی را برجوع یا طلاق فرماید واکر امتناع کند حاکم زن را از وی
طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ واکر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بس خدای شنواست
قول مولی را عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ وزنان رها کرده بالغه مدخول بها که حامله نباشند
يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قروء وآن نزد مذهب
امام شافعی وامام مالک رحمهما الله سه طهرست ونزد امام اعظم رحمة الله حیض وفایده
خلاف در معتده ظاهر می شود که جون در حیضهٔ ثالثه شروع کرد وعدت منقضی شد بقول
انکه قرء طهر را کویند وبقول انکه حیض را کیرد وانقضاء عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه است
وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ وحلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ انکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ آنجه آفریده است خدای
فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند وجون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعة است بلی
زنان روا نبود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اکر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای وروز قیامت
وَبُعُولَتُهُنَّ وشوهران ایشان أَحَقُّ سزاوارترند بِرَدِّهِنَّ برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در زمان

تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر
ازار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی می دادند و چون نزدیک می شد
که عدت بسر آید رجعت می کردند و زن را با خود گرفته باز طلاق می دادند و غرض ایشان افساد بود
نه اصلاح ولهن و زنانراست بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردانرا
بر ایشان هست بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد
و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر
مردانست که با او زندگانی بوجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وللرجال و مردانرا است
علیهن درجة بر زنان افزونی و بلندی بآنکه مهر برایشانست یا بمیراث که ضعف زنان می بود تد
یا بطلاق و رجعت که سر رشتهٔ اختیار آن بدست رجالست و در حقایق نجمیه مذکور است
که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از
مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران
رضی الله عنهما والله عزیز و خدای غالبست عزیز میکرداند مردانرا و فضل می دهد بر زنان
حکیم داناست و بحکمت حکم می کند بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که در ان رجعت باشد مرتان
دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق
رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق می دادند و نزدیک بانقضاء عدت رجوع نموده
دیگر بار رها می کردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و از جود
شوهر که پیوسته او را طلاق می داد و برای اضرار رجعت می کرد بنالید و حکایت آن شکایت
بمسامع علیهٔ نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فامساك
بمعروف باخود گرفتنست برجعت او تسریح یا رها کردند باحسان به نیکویی یعنی بگذاشتن تا
عدت بگذرد بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل
آید و تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بران مرد حلال نشود ولا یحل لکم و حلال نیست شما را

ای مردان ان تأخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از انچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت
انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن از وجدایی طلبید بهمان کابین
خود را باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق الا
ان یخافا مگر آنکه دانند مرد و زن ان لا یقیما آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را
در صحبت و معاشرت فان خفتم پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست
ان لا یقیما آنکه آن مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدا را فلا جناح علیهما
پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در انچه زن فدا دهد بشوهر و باز خود را
باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلك این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حدود الله
اندازهای خداست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از ان در مگذرید و من
یتعد و هر که درگذرد حدود الله از اندازهای خدای فاولئك پس آن گروه متعدیان هم
الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه
ثانیه زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بران مرد من بعد بعد از طلاق ثالثه
حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهری دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او برخورد
دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلث بود و بعقد شوهری در آمده خواست که با شوهر پیشین
آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منع فرمود و گفت
لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتك فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع
نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه ان
یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر
می دانند یا گمان می برند ان یقیما آنکه بپای دارند حدود الله احکام خدای را و حق یکدیگر بشناسند
وتلك و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکام است که خدای تعالی
یبینها بیان می کند از ان لقوم یعلمون برای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگروند

وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ وچون طلاق دهید زنان را وَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ وبرسند بنزدیک مدّت یعنی
بانقضای عدّت فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ مراجعت کنید بدیشان ونکاه دریدشان بطریق اصلاح
نه بوجه اضرار اَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ به بنکویی تا عدّت ایشان منقضی کردد
ومالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق دا دو سه روز مانده
بود تا عدّت بسر آید با او رجعت کرد وباز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق داد و
سه بار رجعت نمود حق تعالی درین آیت ازان نهی کرد وفرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ وباز مدارید
ایشان را ورجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید برایشان بدرازی
مدّت عدّت وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ وهر که چنین کند وضرر بمسلمان رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است
بر نفس خود وا و را در معرض غضب الهی آورده وآزار رسانند بزبان صاحب شریعت ملعونست
در اخلاق رکنیه آورده که امّت موسی علیه السّلم هرکرا خواستندی که دعای بد کنند کفتندی
که بدکردار ود لازار باد چه کسی که آزار پیشه کند زود بورطهٔ هلاکت در افتد ٭ نکوخواه مردم
نباشد بدش ٭ نورزد کسی بد که نیک افتدش ٭ شر انگیز هم در سر شر رود ٭ چو کژدم که خانه کمتر رود
وَلَا تَتَّخِذُوا وفرا مکیرید آيَاتِ اللهِ حکمهای خدایرا هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید ازان
وتهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتی است که امر نکاح وطلاق را پست می کرفتند
ومیکفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا ویاد کنید نِعْمَتَ اللهِ نعمتهای خدایرا که فایض میکرداند عَلَيْكُمْ
برشما خصوصًا در باب مناکحات چه شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در رتبهٔ نکاح
روا نبودی مکر پیغامبران را واینجا تا چهار حرّه در عقد واحد جایز است وآنان را بعد از طلاق
مراجعت جایز نبودی واینجا رواست وما دام که زن مطلقه زنده بودی مرد حلال نبودی
تزوّج بزنی دیکر جزوی درین شریعت حلال است وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ ودیکر ذکر کنید انچیزی را که برشما
فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قران وَالْحِكْمَةِ واحکام وحدود آن يَعِظُكُمْ بندمی دهد خدای شما
بِهٖ بقرآن ومنع می کند از ضرار واتخاذ هزو وغیر آن وَاتَّقُوا اللهَ وبترسید از خدای در مخالفت احکام

واعلموا

وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ وبدانید انکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزکار شما
داناست وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ وچون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ وبرسند بانتهاء مدّت
فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را وباز مدارید اَنْ يَنْكِحْنَ انکه بنکاح در آیند اَزْوَاجَهُنَّ
شوهران پیشینهٔ خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا در میان
شما وجود نکیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله عاصم رضی الله عنه داده بود عبد الله
وی را طلاق داد وهنوز عدّت تمام ناشد پشیمان شد وخواست که رجوع کند معقل نکذاشت
وکفت خواهر خود را بتو دادم وتو رها کردی وباز آمده که رجوع کنی بخدای که هرکز او بتو نیاید
وتوبرو نرسی حق سبحانه این آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود
اِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیکر بِالْمَعْرُوفِ بنکاح حلال ومهر جایز قبول
حسن معاشرت ذٰلِكَ این نهی عضل که کردیم يُوعَظُ بِهٖ پند داده شود بد وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ هرکه
باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللهِ بکرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز که واپسین
همهٔ روزهاست ذٰلِكُمْ این پند کرفتن شما با ترک منع واضرار اَزْكٰى لَكُمْ پاکیزه ترست مر شما را
از روی معاش چه زوجین مریکدیکر را دیده اند وشناخته پس رجوع ایشان باهم انسب است از نکاح
باکسی که ندیده وندانسته باشد وَاَطْهَرُ وپاکتر از انکه حرام اندیشند وفکر فجور نمایند وَاللهُ يَعْلَمُ
وخدای میداند که زن ومرد خواهان یکدیکر اند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما نمی دانید وَالْوَالِدَاتُ ومادران
یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان وشوهران وطفل شیرخواره درمیان بود خواه
قبل از طلاق متولد شده باشد وخواه بعد از ان حکم انست که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ
فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر انکس را که خواهد اَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
انکه تمام کند شیر دادن فرزند را وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهٗ وبر انکس است که فرزند برای او زاده اند رِزْقُهُنَّ
روزی این شیر دهندکان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ وپوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف
واعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده ودر رنج یافته نشود هیچ نفسی اِلَّا وُسْعَهَا مکر انکه کنجایش وتوانایی

آن دارد لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را
از خود کند و بیده دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه
نکند و اگر قبول کند نفقه و کسوه از او باز نگیرند وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی
پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستانند یا باید که ضرر رسانیده
نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از او زیاده از خورش و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر
وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد
وی وارث شود لازم است مِثْلُ ذَلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود در نفقه و کسوه و
عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی
باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ
و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست
بر ایشان ازین جهت وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید أَنْ
تَسْتَرْضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد
از شیر دادن و خواه نی فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم
کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن بدیشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی و خوشخویی
بی مضایقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه می کنید از رضاع و فصال و استرضاع بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ
يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه بمیرند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ
انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه وَعَشْرًا و ده روز مگر حامله باشند که عدت ایشان بوضع
حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر
مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ بند و وبال نیست بر شما ای ائمه و
مسلمانان یا ای ورثه و اولیای ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در تنهای خویش

ازشوهر

از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبول است و حضور
شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای با آنچه شما می کنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست ای
مطیع چون دانستی که کار ترا می داند غم مخور که جزای آن بتو رساند ای عاصی چون می دانی که
گناهی تو می داند ترک معصیت کن تا از عذاب برهانند هر که دانست آنکه در همه وقت
حق تعالی بحال او داناست • همه کردارهاش باشد خیر • همه گفتارهاش گردد راست •
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض کنید بآن
یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستاری زنان معتده یعنی کلامی گویید با
ایشان که موهم باشد بر رغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند
یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن
گناهی نیست که سخن بتعریض گویید أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه بپوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ خدای
داناست بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد
از تزویج وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ و لیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا بعملی که آن را پنهان می کنند یعنی مباشرت
مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید ایشان را إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر آنکه بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا
سخنی نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبادت وَلَا تَعْزِمُوا و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح
ایشان را حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ
بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ می داند
آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از
عقاب او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است آن را که بترسد از عقوبت او
حَلِيمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناه و وبالی نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده
باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر می داند بشرط عدم مانع و اما م

شافعی رحمة الله مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطهٔ خلوت الزام مهر نکند اَوْ
تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان
فَرِیضَةً مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید
مردی انصاری زنی خواست و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیت
نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که مَتِّعْهَا وَلَوْ بِقَلَنْسُوَتِكَ غرض آنست که
متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازهٔ توانایی
وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که اکثر متعه خادمی است و اقلش مقنعهٔ و نزد امام اعظم رحمة الله کرته ایست و چادری
و معجری مگر نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع
است پس متعه دهید ایشانرا مَتَاعًا باندازهٔ توانایی متعه دادنی بِالْمَعْرُوفِ بر وجه که شرعًا
و عرفًا شاید حَقًّا صفت متاع است یعنی متعهٔ واجب یا مصدر فعلی محذوف است یعنی
خدای واجب کردانید متعه را واجب کردانیدنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
و اگر طلاق دهید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستی
که مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادای نیمهٔ
از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی
چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شده که
فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم کشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ
مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي
یا آنکه عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول قدیم
امام شافعی رحمة الله و این وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم
رحمة الله فرموده که مراد ازین کس شوهر است که درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد

و مؤید همین قول است آنکه می کوید وَأَنْ تَعْفُوا و آنکه درگذارید شما که شوهرانید و تمام
مهر بدهید أَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوَى به پرهیزکاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش
مکنید یا ترک مکیرید تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن
بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را بتمام مهر مسمی دلشاد
کردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهرمند نکشته اولی آنکه ازو
هیچ نکیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از جود و فضل بصیر بیناست
حَافِظُوا محافظت کنید و استادکی نمایید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازهاء فریضه بمواقیت و حدود
و حقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى و شرایط محافظت بخصوصه بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید
و نماز میانه بقول انس ابن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابوامامه رضی الله عنهم نماز بامداد است
که میان سواد لیل و بیاض نهار دکزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری است یا از
هر طرف او نمازیست در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعض دیگر از صحابه
رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار می کذارند یا او وسط
صلوة نهاریه است و بروایت فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس
و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرکان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و درین
باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب که شَغَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى صَلَاةِ الْعَصْرِ
و انرا وسطی بواسطهٔ آن کفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگری
نی و دو نماز شب از طرف دیگر همین وجه دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصة ابن ذویب
رضی الله عنهما نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار رکعات که اکثر رکعات در فرایض
چهار است و اقل دو و او ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة
جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع
شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا ما بین دو نماز است که قصر ابدیشان

راه نیست وتخصیص هریك ازین نمازها ونکاتی که بران متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرحی مستوفی
مذکوراست وَقُومُوا ودیکرامر میکند که بپای ایستید لِلّهِ برای خدای قَانِتِينَ درحالتی که فرمان بردار
یعنی نمازکذارندکان وکفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود که
هریك از ما درعهد رسول صلی الله علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن می کفت جون حکم قوموا
لِلّهِ قَانِتِينَ نازل شد ساکت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ بس اکر ترسید از دشمن محارب یا از سبع ضاری یا حشرات
موذیه بس پیاده نماز کنید درحال رفتن اکر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمة الله ونزد
امام شافعی رحمة الله در وقت مشی با وجود خوف نماز توان کذارد خواه امکان وقوف باشد وخواه
نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز کزارید درحجت بهرنوع که میسر شود روی بقبله یا بشت بدان
فَإِذَا أَمِنْتُمْ بس جون شما ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللّهَ نماز کذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز
است وکویند شکر است یعنی جون ایمن شدید شکر کویید خدای را كَمَا عَلَّمَكُمْ همجنانکه در آموزانید
شما را از آداب نماز یا شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنجه نبودید که شما آنرا دانید وَالَّذِينَ
يُتَوَفَّوْنَ وآنانکه وفات کنند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وبکذارند زنانرا رسم عرب جنان بود که
زنان شوهر مرده یکسال عدت می داشتند وجامهای کهنه بوشیده قاعدهٔ تزیین وتجمل فرو
می کذاشتند اکر از اهل مدر بودندی درهمان خانه یا اولیاء شوهر بسر بردندی یا اولیاء زن
درهمان منزل جهت او خانه بنا کردندی واهل وبر از پلاس خانه جدا کانه برای ایشان مرتب
ساختندی ویك سال از ان خانه بیرون نیامدندی ونفقه از اولیای شوهر کرفتندی
ووقتی که از خانهٔ مقرر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی جون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بمدینه آمد مرد طایفی درکذشت واز وی زنی وپسری ومادری وپدری بماند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ترکه را بولد ووالدین قسمت کرد وزن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد
که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند دران محل این آیت نازل شد وحکم فرو آمد که جون جمعی از شما
بمیرند وزنان ازیشان باز مانند وَصِيَّةً فرض شد وصیتی وحفص بنصب خواند معنی آنست که وصیت

في حالا

کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه وکسوه ومسکن
از ترکه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا بیکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اکر خود بیرون روند
قبل از انقضاء سال ایشانرا نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ بس اکر بیرون آیند بعد از کذشتن سال
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بس کناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر فِيمَا فَعَلْنَ درانجه ایشان کنند فِي
أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت وطلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آنجیزی که بر وفق شرع باشد
وَاللّهُ عَزِيزٌ وخدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ صواب کار است
درانجه حکم فرماید واین حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است وعدت را
یکساله با جهار ماه وده روز آمد جنانجه کذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ وزنان طلاق داده شده
که مس کرده باشید مَتَاعٌ متعه ایست که بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکویی و
توسط در غلو وتقصیر حَقًّا سزاوار کردانیده است خدای این را سزاوار کردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ
بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرك یعنی همه مسلمانان كَذَلِكَ همجنانکه این احکام بیان کرد
يُبَيِّنُ اللّهُ روشن می کرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را درانجه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن وتفکر در ان کار فرمایید أَلَمْ تَرَ آیا ندیده ای بدیده
یا ندانسته وبنظر تعجب نکاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها
وسراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ وایشان هزاران بودند امام سدی کوید رحمة الله که در قریه داوردان
از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند واکثر بسلامت ماندند وبرخی بایستادند
واغلب مردند سالی دیکر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا
جهل هزار یا هفتاد هزار دیکبار از دیه بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن
از مرك همجنان می رفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ بس کفت مر ایشانرا
خدای مُوتُوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و
دیکری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با جهار پایان خود مردم از اطراف

وجوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند و آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از انجا در
گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان بجز استخوان نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشانرا و این
صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل بن یوزی که ثالث خلفاء موسی علیه السلام بود بر آن
بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه اثر هیبت بدیشان
نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده گردانم
حزقیل آن کلمه بر زبان راند و حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو
فضل هر اینه خداوند فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس و لیکن بسیاری
از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل چنین معجزه دیدند و فرمان حق را
گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای
برای آشکارا کردن دین خدای واعلموا ان الله و بدانید انکه خدای سمیع شنواست قول متخلفان
از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک می‌نمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی
کیست انکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد خدا یعنی بندگان در ماندهٔ او را که وام
خواهند قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب
عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و
برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضمار
نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه
اعطاء عوض در آن لازم است و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا
از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمة الله استفهام را حمل برین معنی می‌کند یعنی آیا
کسی هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده
سازد و اجر آن قرض را له از برای او اضعافا کثیرة ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف
کثیره را بیرون از شمار تصور کنند چین این آیت که نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای

چیزی ندارد که از ما قرض می‌طلبد و چون مسلمانان بوعدهٔ حق واثق بودند در معامله این قرض
مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله
خدای این قرض را چرا می‌طلبد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که میخواهد
تا شما را بواسطهٔ آن ببهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست
و بهترین چینه نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پایندان بهشت می‌شوید سید عالم صلی الله
علیه و سلم فرمود که من ضامن می‌شوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی
دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری
چنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه و سلم گرفت و چینه را در راه حق سبحانه
صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمد مادر فرزندانرا گفت یا ام الدحداح این خرماستان را بخدا
صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندین بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح
گفت خوش سودای است بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم درباره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض
و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست
ویبصط و گشاده می‌گرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در
آنست والیه و بسوی حق یعنی بپاداش او ترجعون بازگردیده خواهید شد در معنی قابض
و باسط محققانرا سخنان است در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده
اوست منت بر فقرا ننهند و بسط می‌کند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست
تا دیدهٔ شهود اغنیا جز وی نه بینند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی
چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرده اند و یکی ببسط از خودی رهانیده
بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون
بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست • گاهی که بخود درنگرم پست شوم • گاهی که بدو نگرم مست شوم •

أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد إِلَى الْمَلَإِ بخبر جمعی از اشراف و ارباب
رأی مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى بعد از وفات موسی علیه السلام
إِذْ قَالُوا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغامبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل
بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون
بوده یا شمعون بن صفیه و بهر تقدیر گفتند پیغامبر خود را که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا
برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیهٔ عاد که همواره بت
می‌پرستیدند و شرک می‌ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست
ایشان درمانده بودند در میان ایشان مَلِك و کار فرمایی نمانده بود بسبب آن از پیغامبر خود
استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت آن پیغامبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید
از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا
آنکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را وجه بر آن دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال
نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده‌اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع
و مسکن ما وَأَبْنَائِنَا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته‌اند ایشان در خبر است که جالوت از ابنای
ملوک چهارصد و چهل تن گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان
سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ
الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعادی تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ
بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشموئیل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان
بر سبیل تأکید جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق
سبحانه عصایی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف

غلیان

غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئیل این خبر
بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانهٔ او تردد و آمد شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام
روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مرد سقایی دباغ که شاول
نام داشت و بواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ اشموئیل درآمد فی الحال دهن
القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را
نَبِيُّهُمْ پیغامبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ
مَلِكًا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد
و از کجاست لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ
بپادشاهی که از سبط یهودا ایم مِنْهُ از وی که از سبط بنیامین است و در آن سبط نه نبوت است
و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مرد سقاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده‌اند سَعَةً
بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیی یعنی اگر نسبت نسب عاری است باری بایستی که صاحب
خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ پیغامبر در جواب گفت ایشان
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزیده او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً
گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود با مور سیاسی و تدبیر ممالک
وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در جسم آورده‌اند که طالوت مرد نماینده و با جمال بود و بیک سر
گردن از اهل زمان خود بلندتر می‌نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است می‌دهد
مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و می‌داند که او را صلاحیت ملک داری هست (شعر) ملک
و ملک ستان اوست بس ° راه بحکمش نبرد هیچکس ° وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن
زمام اختیار بقبضهٔ اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را بر میگزینند بار دیگر
بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و
علامتی باید تا دلها بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای

تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ وگفت مر ایشان را پیغامبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ
بدرستی که نشانهٔ پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن
صندوقی بود صورت همهٔ انبیا در آنجا منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه ایست مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری
بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعلهٔ افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود
و از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت
بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند باد که سخت وزد بر روی دشمن جستی و
ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی
وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی و هارون علیهما
السلام آل شخصی در لغت نفس او می تواند بود چنانچه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
ای نفسه و در حدیث آمده که مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ و مراد نفس داود است علیه السلام
و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی و عمامهٔ هارون و پارهٔ
ترنجبین که در تیه برایشان می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل
گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی
آخر در حوالی مزبلهٔ دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشمویل
آوردند چنانچه حق تعالی فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغامبر
در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن
تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیهٔ جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان
شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنگام بیرون آمد طالوت بفرمان
اشمویل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکرهای ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام

ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجویی
از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
پس هر که بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که
نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمد کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا
فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی پیرو من باشد هر که آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد
غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود جوی آب در راه
ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس
بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن
بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیرآب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیهٔ
غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابهٔ غلبه
کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات نکردند
سلمی رحمة الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیی و اهل آن فهم کرده اند
برین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن
جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بران بیارامد و بزیادت از آنچه ضرورت معاش است
میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آرد در غبتش بجمع آن افزون
گشته اطمینان نیابد ٭ کاسهٔ چشم حریصان پر نشد ٭ تا صدف قانع نشد پر در نشد ٭ و
چنین کس بر لب نهر دنیی مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی
دنیی بغرفه قانع شد یعنی بمقدار از خورش و پوشش که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه
او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد ٭ قناعت توانگر کند مرد را
خبر کن حریص جهانگرد را ٭ فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبره کرد و بگذشت هُوَ
طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتند

با او قالوا كفتند آن دیكران كه خلاف كرده عزم نموده بودند لا طاقة لنا اليوم نيست ما را توانايى
امروز بجالوت وجنوده بجالوت ولشكرهاى او قول آنست كه از لشكر او شصت وشش هزار
از جوى نكذشتند واز آن جهار هزار كه عبره كردند جون جشم ايشان بر لشكر جالوت افتاد
سه هزار وششصد وهفتاد وهفت تن ترسان بد دل شده كفتند ما طاقت حرب جالوت
نداريم قال الذين يظنون كفتند آنانكه بيقين مى دانستند انهم ملاقوا الله انكه ايشان ملاقات
كننده اند يعنى بيننده جزا دادن خدايرا وايشان باقى لشكر بودند سيصد وسيزده تن كه كفتند
كم من فئة قليلة بسيار از كروه اندك مؤمنان غلبت غالب شده اند فئة كثيرة بر كروه بسيار
از اهل كفر وعدوان باذن الله بعون ونصرت ومددكارى خداى والله مع الصابرين وخداى
با صبر كنندكانست بتاييد وقوت وجون خايفان ابا نمودند ومخالفان بر طرف نهر مانده بودند
جالوت با آن كروه اندك در مقاتله لشكر جالوت صف بركشيد وآن لشكر بقول صاحب تيسير
هشتصد هزار سوار جرار خنجر كذار تيغ زن نيزه دار بودند • جون شيران آهن دل الماس جنك •
جون كركان بدكوهر آشفته زنك • وجالوت نيز بخود مرد عظيم الجسته وشديد الشوكة بود
ودر تفسير امام حدادى مذكور است كه اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود واز جمله خودى
كه بر سر مى نهاده سيصد رطل بوده ولما برزوا وآن هنكام كه مؤمنان ظاهر شدند وصف
قتال راست كردند لجالوت وجنوده از براى جالوت ولشكرهاى او قالوا كفتند مؤمنان ربنا
اى پروردكار ما افرغ علينا صبرا فرو ريز بر ما شكيبايى استعاره است از اكثار دواكمال يعنى صبر
بسيار بر ما افاضه كن وثبت ونكاه دار بتاييد خود اقدامنا قدمهاى ما را در ميدان
حرب وانصرنا ويارى ده ما را على القوم الكافرين بر كروه ناكرويدكان فهزموهم بس بشكستند وتبهر
كردند مؤمنان كافران را باذن الله باعانت وتوفيق خداى وقتل داود وبكشت داود بن ايشا
عليه السلم جالوت جالوت را بسنك فلاخن كه بر خود وى زد وخود بر سرش بشكست
ومغزش پريشان شد ولشكر او تار ومار كشتند وطالوت شرط كرده بود كه دختر خود بكشنده

جالوت

جالوت دهد واو را در پادشاهى شريك كرداند بس دختر خود را بداود عليه السلام داد
ونصف از مملكت با وى كذاشت وبالاخره تمام مملكت بداود رسيد واتيه الله الملك وعطا كرد خداى
داود را بعد از قتل جالوت پادشاهى والحكمة واو را حكمت داد يعنى نبوت يا زبور وعلمه
وبياموزانيد او را مما يشاء آنجه خواست وآن علميست كه بيغامبرانرا بكار آيد وكويند صنعت
زره كرى بود يا زبان مرغان ولولا دفع الله الناس واكرنه باز داشت خداى باشد مردمانرا
بعضهم ببعض برخى از ايشان ببرخى يعنى اكر دفع نكردى خداى مشركانرا بسبب مؤمنان
جهاد كننده لفسدت الارض هر آينه تباه شدى زمين بظلمت كفر ومنافع او باطل كشتى
ولكن الله وليكن خداى ذو فضل خداوند فضل ورحمتاست على العالمين بر عالميان تلك
اين قصها كه در و معجزات واضحات بود آيات الله نشانهاى قدرت خداوندست نتلوها
عليك ميخوانيم آنرا بر تو يعنى جبرئيل بر تو مى خواند بفرمان ما بالحق براستى بر وجهى كه مطابق
واقع است واهل كتاب مسلم ميدارند وانك وبدرستى كه تو لمن المرسلين هر آينه از فرستكانى
بهمه خلايق الجزء الثالث من اجزاء الثلاثين تلك الرسل آن بيغامبران وفرستادكان
كه درين سوره مذكور شدند فضلنا افزونى داديم بعضهم برخى از ايشانرا بخصايص وفضايل
على بعض بر بعضى ديكر منهم ازين بيغامبران من كلم الله كس بود كه خداى با وى سخن كفت بى واسطه
جون آدم عليه السلم كه كفت اسكن انت وزوجك الجنة وجون موسى عليه السلم كه فرمود انى انا ربك
وجون بيغامبر ما صلى الله عليه وسلم كه كفت فاوحى الى عبده ما اوحى ورفع بعضهم وبرداشت
برخى را از ايشان درجات بپايه بلند وتفاوت انبيا ازين جهتاست كه بعضى از ايشان مبعوث بفرقه
از آدميان بودند وبعضى باكثر ايشان يا بتمام زمره انسان يا بمجموع جن وانس جون بيغامبر ما صلى الله
عليه وسلم وديكر آنكه كروهى را در خواب بيغامبرى دادن وجمعى را در بيدارى ونزد بعضى از مفسران
مراد از رفع بعضهم ادريس است عليه السلام كه حق تعالى او را رتبه عاليه كرامت فرمود كما قال
ورفعناه مكانا عليا صاحب كشاف آورده كه ظاهر آنست كه آن بعض بيغامبر ماست صلوات الله وسلامه عليه

که مفضّل است بر انبیا بفضایل بی کران و خصایص بی پایان همچنانچه از مطاوی آیات و احادیث
مفهوم و معلوم میگردد • همه انبیا در پناه تواند • مقیم در بارگاه تواند • تو مهر منیری همه
اختراند • تو سلطان ملکی همه لشکر اند • و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط
در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی ابن مریم را معجزهای
روشن و هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان
پاک که جبرئیل در ماد روی دمید یا نیرومند کردانیدیم او را بمرافقت جبرئیل علیه السلام وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا
از پس آنکه جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغامبر ایشان وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن
اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس از بن امتان مَنْ آمَنَ کس بود که بگروند یعنی بر ایمان ثبات ورزید و
ملازم دین پیغامبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کس بود که کافر شد و از دین اعراض نموده
طریق خود نگذاشت تعریض یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست
منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ
اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از
برای تاکید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَفْعَلُ می کند مَا يُرِيدُ آنچه می خواهد یعنی ایجاد میکند آنچه
خواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن
تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوست بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی
بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناکرویدکان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را
از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزای پرستش اوست لَا إِلَٰهَ هیچ معبود
نیست در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت او را ثابت است الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان

و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب
که رکود حواس ظاهره است لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست
کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت
شفاعت دهد يَعْلَمُ می داند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانهاست و زمینها از امور این
جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند فرا گرد
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه آن خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است
و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها
را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نیفکند و بر وی گران
نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین و او است برتر از حد او هام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام
این آیت شریفترین آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند خدای را
نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قراءت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراه نیست فِي الدِّينِ
• در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری
و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخ است
از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول
کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت ناگاه ترسای از شام بمدینه آمد و ایشان
با او مصاحبت نموده و با فسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او
متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه دستوری خواست
تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است
قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت

وهو العلی

قد تبین

فمن یکفر پس هرکه کافر کردد یعنی بکرود بالطاغوت بآنچه می پرستند جز خدای خواه شیطان وخواه
بتان وخواه کهنه وساحران یؤمن بالله وبکرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنک درزده بالعروة
الوثقی بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر ونهی که سلوک طریق
پیغامبرماست صلی الله علیه وسلم سلمی کوید قدس سره عروهٔ وثقی توفیق است در بدایت وسعادت در
نهایت ودر حقایق بحبیه واردست که آن مر عوام را توفیق طاعتست ومر خواص را مزید عنایت
بحبت واخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی کرداند وبانوار اخلاق
واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر
بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ماسوای حق است کفر
بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست وپیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده
که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهه بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست
افرایت من اتخذ الهه هواه نمی بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدایی کرفته است آن بیچاره می پندارد
که او بندهٔ خداست • خواجه بندارد که دارد حاصلی • حاصلی خواجه بجز پندار نیست • ودر
حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجة در هلاکست بندهٔ زر وسیم وبندهٔ زن
وفرزند هر آینه هرکه بندهٔ چیزی باشد از پرستد • هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی •
آنت ز آدم دو جهان مونس ومعبود • پس بالضروره از همه چیز می باید برید وبحق سبحانه می باید
پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاع
وانفصال نیست مر آنرا والله سمیع وخدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروهٔ وثقی بود علیم
داناست به نیت خالص مستمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آنکسانی است
که بوی کرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد
ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور بروشنایی ایمان وهدایت یا از نکرت
بمعرفت ویا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت والذین کفروا

وآنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان واصح آنست که عام کیرند جمیع کفار را اولیاؤهم
دوستان ایشان الطاغوت طاغوتند یهود را کعب الاشرف وحیی بن اخطب وامثال ایشان
وبت پرستانرا اصنام والهه باطله واهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این معاندان وبتان
ودیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخواستند کافرانرا من النور از ایمان
میثاق الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدان
را از اقرار بانکار اولئک آن کافران باطواغیت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند
هم فیها والیشان در ان آتش خالدون جاوید مانده کانند الم تر آیا ندیدی وببصر بصیرت
نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست ومخاصمه کرد با ابراهیم
فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردکار او واین مجادله کی کرد
ان آتیه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرات ومجادله نمود برای آنکه
خدای ملک بوی ارزانی داشت واو دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد وسر تکبر از کریبان
عصیان برکرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در ان وقت
که ابراهیم بتانرا شکست ورای ارکان دولت نمرودی بر سوختن او قرار کرفت نمرود فرمود
که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود کفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست وبنیاد
مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که کفت ابراهیم در جواب سخن او که ربی الذی پروردکار من آنکس است
که از روی قدرت یحیی زنده می کرداند واز عدم بوجود می آرد ویمیت ومی میراند واز منزل بقا بدیار
فنا می برد قال کفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم وامیت وبمیرانم پس زندانی واجب القتل را که
رشتهٔ امید از زندکانی قطع کرده بود طلبید وآزاد کرده کفت اینک مرده را زنده کردم ودیکری
را بی کناه طلب نموده بقتل رسانید وکفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود
که مکر احیا بعفو ست واماته بقتل ونمیدانست که احیا واماته خلق حیات وموتست در اجساد
وآن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست وبر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لا جرم ابراهیم

علیه السلم بحجتی روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم کفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی
بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افقی که محل طلوع اوست فات بها پس تو بیار آنرا
من المغرب از جانب که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت کردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود
یعنی نمرود و حجتش منقطع کشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین کروه
ستمکارانرا او کالذی این مترتب بر آیت اولی است یا ندیدی قصهٔ محاجهٔ ابراهیم یا ندیدی مثل
آنکس که او مر علی قریة بکذشت بر دیهی وهی خاویة و آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است اشهر آنست
که کذرنده برین دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار بود
بختنصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورد و خداوند تعالی او را از قید کفار
خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریهٔ سابر آباد یا دیه عنب که
بر دو فرسخی ایلیا بود رسید موضعی پس ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید
و مقداری انکور باز کرد و در سایهٔ دیواری قرار کرفته انجیر چند بخورد و باقی در سلّه نهاد و
انکور را بیفشرده پاره بیاشامید و بقیه در خیکی ریخت و دراز کوشی که داشت در پیش خود
ببست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه ویران می نکریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قال
کفت انی یحیی چکونه و بچه وجه زنده کرداند هذه الله این دیه را خدای یعنی چکونه آبادان سازد
بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده کرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق
استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت
این تامل و تفکر مائة عام صد سال و خر وی نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهمان شکل و صورت
که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون
هفتاد سال از مرگ او بر آمد و بختنصر هلاک شد حق نوشک فارسی را بر انکیخت تا ولایت بیت
المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و این دیه عنب از آنجمله بیشتر بود آبادان شد

پس عزیر را زنده کردانید کفته اند که او را هنکام چاشتکاه بمیرانید و در آن روز که زنده شد
هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی عزیر زنده شد و چشم می مالید
قال کفت مر او را کم لبثت ایجا چند وقت است که درنک کردی قال کفت عزیر لبثت یوما درنک
کرده ام اینجا روزی و چون بنکریست هنوز آفتاب بود کفت او بعض یوم یا پارهٔ از روزی
قال کفت آن فرشته بل نه چنانست که تو کمان بردی بلکه لبثت درنک کردی اینجا مائة عام
صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد در نکریست اوضاع آن موضع را
بر نهج دیکر یافت تعجب او بیفزود و دیکر باره با او کفتند فانظر پس نکاه کن الی طعامک بسوی طعام
خود یعنی انجیری که در سله نهاده بودی وشرابک و بنکر بشراب خویش یعنی شیرهٔ انکور که در
خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر نکرد آن عصیر وانظر و در نکر الی حمارک بسوی دراز کوش
خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنکه خطاب رسید که ترا بعد از مرک زنده کردیم
تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کردد ولنجعلک و دیکر تا کردانیم ترا آیة نشانه و عبرتی للناس
از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وانظر الی العظام و نکاه کن بسوی استخوانهای حمار خود
تا به بینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چکونه آنرا حرکت می دهیم و بعضی را بالای بعض مرکب
می سازیم ثم نکسوها پس بپوشیم مر آن استخوانها را لحما کوشت عزیر علیه السلام در آن استخوانها
می نکریست ندا شنید ای کوشت و پوست و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی
همهٔ اجزا مجتمع شده صورت بدن او سمت تسویه یافت و جان بجسد در آمده فی الحال بر جست
و نعره زدن کرفت فلما تبین له پس آن هنکام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیاء
موتی بطریق معاینه قال اعلم کفت من می دانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال
و بیان ان الله آنکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احیا و اماته قدیر تواناست پس عزیر بمیان قوم
شد و پیران قبیله او را بشناختند و کویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر
القلب املا کرد و نوشتند که بختنصر کتب ایشان را سوخته بود اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که

گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده می کنی
مردگانرا سوال برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای
أَوَلَمْ تُؤْمِن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان
داری بقدرت من بر احیا و اماته و با نمرود گفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ بَلَىٰ گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام
و بکمال قدرت تو گرویده وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ ولیکن این سوال کردم تا بیارآمد و ساکن شود قَلْبِي دل من
بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که
بعضی بکلمهٔ کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتداء بوجود آورده
و طایفهٔ را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق را دیده بود و
دانسته که احیای خلق بعد از موت وجودی دیگرست و آن نیز متنوع می تواند بود درخواست
نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع می کنی تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من از ان دانش آرامش پذیرد
آورده اند که ابلیس بر لب دریای میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا
و ددان صحرا هر یک از وی پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیلهٔ یافتم جمعی کوته نظران
سبکسار گران طبع را فریب می توان داد که آخر این اجزاء متفرقه را از حواصل طیور و اجواف
سباع و امعاء نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان
دریا شو که دشمن من دامی مکری گسترده است و سر رشته زرق بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید
پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبهٔ خود القا کرد ابراهیم علیه السلام فرمود که چه
محل تحیر است همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادرست که دیگر باره از
زاویهٔ تفرقه بساحت جمعیت رساند ٭ کوزه گر گر کوزهٔ را بشکند ٭ چون بخواهد باز قایم می کند ٭
آنکه داند کوزه کردن از نخست ٭ چه عجب که سازد اشکسته درست ٭ پس ابراهیم علیه السلام زبان
سوال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده می کنی تا این طاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام اطمینان
تمام یابد قَالَ گفت خدای اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از

مرغان

از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غراب نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشانرا إِلَيْكَ
بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیآت ایشان نیکو تامل کن و دقایق بینهٔ هر یک را بنظر
تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند یا مجتمع ساز اجزاء ابدان ایشانرا با یکدیگر
بعد از آنکه پاره پاره کردی باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن
عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزو از انها بر و توانی نهاد چه قسمت این اجزا بر جمیع جبال
متعذرست و این از قبیل ایراد عام است و اراده خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد
و توانی بنه مِّنْهُنَّ از این مرغان متمزق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغانرا
بنامهای ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو و می شتابند سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان
اندروی یقین أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَزِيزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيمٌ محکم کارست
در هر چه می سازد القصه ابراهیم مرغانرا ذبح کرد و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب
و عظام و قوایم و اجنحهٔ ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گفته اند در هاون بکوفت
تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده نهاد و سرهای ایشان بر دست
گرفته آواز داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس بیایید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای
اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای
خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دور
تر از شبهت چه توهم آن می شد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسید که شاید پایهای
ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره مر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است
از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز
نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل می شدند در انوار آورده که هر که خواهد که
نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی
بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیهٔ شرع و عقل بخوانند با طریق

مطاوعت شباب کنان باز آیند محققان کفته اند که در ذبح طیور را ربعه اشارت چنین بوده که
کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر خروس را که همواره مایل شهوت است
ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز را
بکذار و طاوس را که مجمع زینت است سر بردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیی فرو بند که هر که بتیغ مجاهده
این چهار صفت را بذبح آرد حیات ابد و زندکی سرمد یابد و کویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در
آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجهٔ آتش است دویم داعیهٔ
شهوت که ثمرهٔ هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرکی امساک که صفت خاکست
و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده ◦ چار مرغ است چار طبع بدن ◦
جمله را بهر دین بزن کردن ◦ پس با یمان و عشق و عقل و دلیل ◦ زنده کن هر چهار را چو خلیل ◦
مَثَلُ الَّذِينَ نمونه نفقه کردن آنکسانی که بی شایبهٔ غرض و داعیهٔ عوض يُنْفِقُونَ بیرون می کنند
و صرف می نمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی
همه ابواب البر راه خدای است و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل
حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ بر وياند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بران نوع
که هفت شعبه از اصل او منشعب کردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ
صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده کرداند این هفتصد را
بهفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشایش
است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد عَلِيمٌ داناست بنفقه کنندکان و عزایم و نیات ایشان غرض
ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است
پیوسته بتصدق اشتغال نمایند ◦ الله بشارت بجودت میدهد ◦ دانه یکی هفتصدت میدهد ◦
دانه با نبازی شیطان مکار ◦ تا زیکی هفتصد آید ببار ◦ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند
أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا

أَنْفَقُوا آنچیزی را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت بر کس ننهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى
و دیکر از پی در نیاورند صدقهٔ خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولاً و فعلاً لَهُمْ
مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقهٔ ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترس
نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهکین شوند از فوت
ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در کذشتن از درشتی سخن
سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ ازان
صدقه که نسبت بسایل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در اید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ
و خدای تعالی بی نیازست از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار
مکدر سازند حَلِيمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
کرویدکان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ
بمنت نهادن بر درویش چه مال از ان حق است و توانکر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال را بود
نه حمال را و حضرت حقایق پناهی ارشادت بدین معنی در سبحة الابرار می فرماید ◦ بار فقرا فکنی از کتف ◦
بار منت منهش بر کردن ◦ چون عطابخش خدا آمد و بس ◦ به که دانا ننهد منت کس ◦ در کرم حیله
کری پیشه نه ◦ جود را دهٔ کذری پیشه نه ◦ پس متصدق باید که بشکرانهٔ آنکه مظهر اثر خیر واقع شد
منت دارنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و دیکر تباه مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی
رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بکدایی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
چین در جبین افکنید چه اکر درویش نباشد توانکر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد ◦ سع ◦
ای توانکر بحقارت منکر سوی کدا ◦ که کدایی وی آینهٔ زرداری تست ◦ حق سبحانه درین آیت
جهت تکمیل صدقهٔ مومنان می فرماید که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي
همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق مقسم کشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه
میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمی کرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

بخدای وبروز قیامت کە اکر بخدای کرویدە بودی صدقە برای وی دادی نە برای دیکران واکر بقیامت
اعتقاد داشتی معاملە برای مجازات کردی نە برای مرایات فَمَثَلُهُ بس نمودار صدقە این منافق مرائی
كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمودار سنکی است خارە هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ کە بران سنک خاک خشک است فَأَصَابَهُ
بس بدان سنک رسید وَابِلٌ باران بزرک قطرە کە سیل انکیزد وبسیار خیزد فَتَرَكَهُ بس بشست
آن خاک را از سنک وبکذاشت آنرا صَلْدًا سنکی تهی وباک از کرد وخاک صفوان مثل منافق است
وخاک بران سنک نمودار نفقهاء او کە بریا کردە جون قطرات باران عدل از سحاب حساب تبانی
ریزان کردد اثار آن نفقات محو شدە سنکی بی حاصل بماند وتمام اعمال اهل ریا همین حال دارد
ترا ز آتش فشان برقجە آید • کز وافروختن شمعی نشاید لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقە کنندکان
مرایی عَلَى شَيْءٍ بر ثواب جیزی مِمَّا كَسَبُوا ازانجە تصدق کردە باشند بریا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي وخدای راه
ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ کروه ناکرویدکان را وَمَثَلُ الَّذِينَ ومثل
نفقە آنانکە باعتقاد واخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بیرون میکنند مالهای خود را وبدرویشان
می دهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی خدای وَتَثْبِيتًا واز برای ثبات ویقین صادر شدە
مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقە كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوە بوستانیست کە واقع باشد
بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند کە تابش افتاب زودتر بوی رسد وریاح لواقح بروبیشتر وزد وبا بر نزدیکتر
واز آفت معمور شدند دراب دورتر بود واین باغ درجنین زمینی أَصَابَهَا برسید بوی وَابِلٌ
باران بزرک قطرە فَآتَتْ بس بیاد وبراورد أُكُلَهَا میوە خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی یکسال
جندان بردهد کە زمینهای دیکر بد وسال دهد فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا بس اکر نرسید بدان باغ وَابِلٌ باران
عظیم القطرات فَطَلٌّ بس برسید باران ضعیف وآن نیز او را کافی است یعنی اثمار او را ضایع نمیکند
وبکم وبیش محصول میدهد ومقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست کە آنچە برای رضای
خدای تصدق کند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقە اندک باشد وخواه بسیار وَاللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچە شما می کنید از روی اخلاص وریا بَصِيرٌ بیناست ومناسب هریک

جزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ تمثیل دیکرست برای صدقە اهل ریا می فرماید کە آیا دوست می دارد
یکی از شما همزە انکارست یعنی دوست ندارد أَنْ تَكُونَ لَهُ انکە باشد مر ورا جَنَّةٌ بوستانی
مِنْ نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ وانکورها یعنی باغ مشتمل برین اشجار تَجْرِي می رود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا دران بوستانها
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همە میوها نە همین خرما وانکور وتخصیص آنها بجهت تفضیل یا کثرت
ایشانست وَ وحال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را بیری وبزرک سالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ومر وراست درین بیری
فرزندان ضُعَفَاءُ خردان وناتوانان ومعیشت بدو وفرزندان همه ازین بستانست فَأَصَابَهَا
إِعْصَارٌ بس بدین بوستان رسید باد کرم وکویند کرد بادی فِيهِ نَارٌ دران باد آتش واینجنین باد
آتشین را سموم کویند فَاحْتَرَقَتْ بس بسوخت آن باغ بواسطە سموم وصاحب باغ متحیر ومهموم
فروماند این مثل عمل منافق ومرائیست کە سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا کە بدان
امیدواری دارند بسوزد وایشان مهجور ومحروم بمانند ع نە کاری کە یابند مزد بران
نە حالی کە بینند نفعی دران • نابرد یا برق افروخته • همه کشت اعمالشان سوخته
كَذَلِكَ همچنین بیانکه درباب صدقە وجهاد کردە شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما نشانهای الطاف واحسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید کە شما دران تفکر نمایید
ودر عبادت دیکری را با وی شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروە مومنان أَنْفِقُوا
نفقە کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها وبرکزیدها آنچە کسب می کنید بتجارت
وصناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا وازانچە بیرون آوردیم لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین جون حبوبات
واشجار مثمرە اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما آنچە رسیدە تر وکریدە تر بودی بنهان یکدیکر
بمسجد حضرت بیغامبر صلی الله علیه وسلم درکوشه نهادندی تا فقراء مهاجرین تناول نمودندی
روزی یکی ازمالداران دینی دوبیست صاعی خرما ازان متاع کە هیج نیرزیدی باشکارا
بیاورد ودرمیان خرماهاء نیکو ریخت وکالای خبیث خود را با ان متاعهای پاکیزە برامیخت

واصابه الكبر

حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد
مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دناءت همت مِنْهُ تُنْفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ و حال آنکه
نیستید شما بِآخِذِيهِ فرا گیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر آنکه چشم
فرو خوابانید فِيهِ در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَنِيٌّ
بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه
دهد الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ
الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی
وَيَأْمُرُكُمْ و می فرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ ببخل و امساک و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ و خدای وعده
می دهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا
و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیی وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر منفقان عَلِيمٌ دانا
باستحقاق ایشان مر سعه و فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ می دهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا
میخواهد تا داند که چه می باید داد و بکه می باید داد یا نسبتی که میان القاء رحمانی و لمه شیطانی
تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت
دادن فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که دادند او را خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمة الله
فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و دانش را بکثرت
خیر موصوف ساخته که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ
خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنانرا متاع قلیل و در کلام
مرتضی علی رضی الله عنه وارد است • رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا • لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ مَالٌ
فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ • وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ • علم دادند با دریس و بقارون زر و سیم
شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک • وَمَا يَذَّكَّرُ و در نیابند یا پند نگیرند بدین موعظها
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان

نفقه

مِنْ نَفَقَةٍ از اندک یا بسیار بسرّ یا بعلانیه بطریق یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه
خدا یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب کردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت
یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَعْلَمُهُ می داند آنرا و فرا موشی نمی کند وَمَا لِلظَّالِمِينَ
و نیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذر دی را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ
أَنْصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا
کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نکو چیزیست آنچه دیگرانرا بدان رغبت
افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان باشنایی با اهل حق میل کند وَإِنْ تُخْفُوهَا
و اگر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ
پس آن اخفا خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می ماند و درویش
نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ می باشد بعضی علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و
نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند
هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض
اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگری دلیل مسارعت است با مر حق سبحانه
و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می شود یا دای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد
و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد
مرتبه و در حدیث آمده • که صدقة السر تطفئ غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در
صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و ما در گذرانیم از شما حفص یکفر
می خوانند یعنی خدای در گذراند مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از ابداء صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ داناست آورده اند
که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه می کردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدن و از جام کلام سید انام علیه الصلوة و السلام

شربت معرفت نوشیدن آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شد و چون صورت حال بحضرت
رسالت پناه عرض کردند آیت آمد که لَیْسَ عَلَیْکَ نیست بر تو ای محمد هُدٰاهُمْ راه نمودن
یهود بهدایت توفیق بلک بر تو هدایت دعوت است وبس وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای
بعنایت خود یَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که تَصَدَّقُوْا عَلٰی اَهْلِ الْاَدْیَانِ وباتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم
جایز است وَمَا تُنْفِقُوْا وآنچه نفقه می‌کنید مِنْ خَیْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِکُمْ پس از برای نفسهای خود
می‌کنید وثواب آن راجع بشماست خواه مُنْفَقٌ عَلَیْهِ کافر باش وخواه مسلمان ع کر او می‌برد پیش
آتش سجود • تو وا بس چرا می‌بری دست جود • خورش ده بگنجشک وکبک وحمام • که روزی
در افتد همای بدام • چون هر گوشه تیر نیاز افکنی • بناگاه بینی که صید کنی وَمَا تُنْفِقُوْنَ
ونفقه نمی‌کنید شما که مؤمنانید اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای طلب ثواب وخشنودی خدای
وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وَمَا اٰتَیْتُمْ مِنْ زَکٰوةٍ تُرِیْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ وَمَا تُنْفِقُوْا
مِنْ خَیْرٍ وآنچه نفقه می‌کنید از مال خود یُوَفَّ اِلَیْکُمْ توفیه مزد آن می‌کنند برای شما یعنی جزای آن
بتمامی بشما می‌رسانند وَاَنْتُمْ وشما لَا تُظْلَمُوْنَ ستم دیده نمی‌شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم
چیزی کم نمی‌کنند لِلْفُقَرَاءِ این صدقه ونفقهٔ شما برای درویشانست اَلَّذِیْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه بازداشته
شده‌اند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمی‌توانند بواسطه اشتغال بغزا
یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت وطلب رزق وآن جماعت درویشان
مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار وبلال وابن مسعود وامثال ایشان رضی الله عنهم
که در مدینه کمینه منزل نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان بشب صفّهٔ مسجد پیغمبر
بود صلی الله علیه وسلم وبروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایهٔ التفات بر کسب می‌انداختندی ونه
بسؤال وطلب روزی می‌پرداختند وبدین سبب فرمود که یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می‌پندارد
ایشان را مرد نادان وبی‌خبر از حال ایشان اَغْنِیَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب

باز ایستادن از سؤال واستغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می‌شناسی ایشان را ای محمد بِسِیْمَاهُمْ
بنشان وعلامت ایشان که صفرت لون است ونزاری بدن وخمیدگی پشت وبسیاری اشک
لَا یَسْئَلُوْنَ النَّاسَ سؤال نکنند بر مردمان وچیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح
وابرام وبغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سؤالست وترک سؤال بجهت
شفقت ومرحمت می‌کردند که ناگاه مردم رد سؤال نکنند واز رستگاری باز نمانند که ما افلح
مَنْ رَدَّ السَّائِلَ وَمَا تُنْفِقُوْا وآنچه نفقه کنید مِنْ خَیْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه وغیر ایشان
از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای بِهٖ عَلِیْمٌ بدان داناست می‌داند که بکی میدهید
واز برای چه میدهید اَلَّذِیْنَ آنانکه یُنْفِقُوْنَ نفقه می‌کنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای
خود را بِالَّیْلِ بشب وَالنَّهَارِ وبروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِیَةً وباشکارا غرض استغراق اوقاتست
باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که علی مرتضی رضی الله عنه چهار درم داشت
یکی بظاهر تصدق کرد ویکی در سر ویکی بشب ظلمانی ویکی بروز نورانی حق سبحانه این آیت فرستاد
و مصطفی صلوات الله وسلامه علیه از مرتضی پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع
تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا
التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد وصاحب کشاف آورده
که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر ومثل آن در
علانیه وهمان مقدار در شب وبهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق را
بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که بهشت باقی ونعیم جاودانیست وگفته‌اند مزد آنست
ایشان را در مقام عندیت فرود آرد فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْكٍ مُقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
وخوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ونه ایشان اندوهگین شوند اَلَّذِیْنَ آنانکه یَاْکُلُوْنَ
الرِّبٰوا می‌خورند مال ربوا را یعنی معامله می‌کنند وزیاده می‌ستانند لَا یَقُوْمُوْنَ بر نخیزند

از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم مگر انچنانچه برمی‌خیزد الذی آنکس که یتخبطه
الشیطان بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بدو من المس از ستودن مراد صرع و جنون است
زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط می‌سازد پس
حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا می‌کند و ملخص کلام آنست که خورندگان
ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بان نشانه بشناسند ذلک آن
عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا
مانند ربوا است گفتا یکدرم بدو درم بیع میکردند و می‌گفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا
و بیع فرق نکردند و احل الله البیع و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را و حرم الربوا
و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه
از پروردگار او که نهی است از ربوا فانتهی پس باز ایستد از ان فله پس مرورا است ما سلف
آنچه گرفته است قبل از تحریم و ما را از وی نتوان گرفت یا مرورا است آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته
او مغفور شد و امره و کار او مفوض است الی الله بخدای یعنی مهم او در زمان آینده
وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب ان کبیره نگردد و من عاد و هر که
بازگردد باستحلال ربوا پس از انکه خدای انرا حرام کرده باشد فاولئک پس آن گروه مستحلان و ناشنودگان
امر و نهی اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون و ایشان در ان جاوید خواهند بود
زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا
کم و کاست می‌گرداند خدای مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران
می‌کشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر چه از ان مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزو و نفقه
کند پذیرفته نشود و این کمال نقصان است و یربی الصدقات و افزون گرداند صدقه‌ها را یعنی
هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد بود و الله لا یحب و خدای دوست نمی‌دارد کل کفار
هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود اثیم بزهکاری که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین آمنوا

تحقیق

تحقیق آنانکه بگروند بامر و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان و
اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را و آتوا الزکوة و بدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشان راست مزد
ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان در روز قیامت و لا خوف علیهم و ایشان را ترس نیست بر بخشش
فرستاده اند و لا هم یحزنون و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و ذروا و دست بدارید ما بقی
من الربوا آنچه مانده است از ربوا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما ورداندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو
ثقیف و بنی مغیره مخزومی بربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روز فتح مکه
بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربواء ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربواء دیگران
از ایشان موضوع صلح کردند بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد
برآورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا
گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ماجرا
ایشان بجناب نبوت نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر
نکنید و بقیه ربوا ترک ننمایید فاذنوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بجنگ
کردنی من الله و رسوله از خدای و رسول او و حفص فآذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم است یعنی
اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید که لایق اید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر او ست
و ان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلکم پس مر شما راست رؤس اموالکم سرمایهای شما لا تظلمون
نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از رأس المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی
بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته
سرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو
در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تأجیل ابا می‌کردند آیت آمد که و ان کان و اگر واقع شود غریم
ذو عسرة خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن

مهلت دادنست إِلَى مَيْسَرَةٍ تا وقت توانکری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا واکر صدقه دهید بقرض دار
مفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شمارا إِنْ كُنْتُمْ اکر دانید شما که آنچه خدای فرماید متضمن صلاح دوجهانی
ومتکفل نجاح جاودانی است وَاتَّقُوا يَوْمًا وبترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز
کردیده شوید فِيهِ دران روز إِلَى اللَّهِ بحساب خدای یا جزای که مقرر کرده از ثواب وعقاب
ثُمَّ تُوَفَّى بس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزاء آنچه عمل کرده باشد از
نیك وبد وَهُمْ وایشان یعنی بازکردیدکان بوی لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
جماعت کرویدکان إِذَا تَدَايَنْتُمْ جون معامله کنید با یکدیکر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود
شرعیه که بدل دران دین باشد إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین وشهود
فَاكْتُبُوهُ بس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق
و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ
درمیان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد و راستی یعنی کم وزیاده نکند در اجل ومال
وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیج نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند
واین کتابت بقول فرض کفایت است و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب وقول آنست که فرض بوده
ومنسوخ شده بقوله لا يضار كاتب وکفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که ابا نکند
کاتب جون التماس کنند أَنْ يَكْتُبَ ازانکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همجنانجه بیاموزانید
اورا خدای یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ بس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که
املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بروی است دین وبزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید
که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که بروردکار اوست وَلَا يَبْخَسْ وکم نکند در وقت اقرار مِنْهُ
شَيْئًا از ان حق که بروست جیزی را فَإِنْ كَانَ بس اکر باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بروست حق یعنی
در ذمه اوست سَفِيهًا جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید جون مجانین و مردم مبهوت أَوْ ضَعِيفًا
یا عاجزی ناتوان جون کودك خورد یا بیر نیك رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلقا توانایی ندارد

تَعْلَمُونَ

نمی تواند أَنْ يُمِلَّ آنکه املا کند هُوَ او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرضی لکنت
در زبانش بدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فَلْيُمْلِلْ بس باید که املاء آن
حق کند وَلِيُّهُ ولی یکی ازینها که کذشت یعنی متولی امر او وآن قیمست مر طفل و مجنون را و وکیل
ومترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی وانصاف یعنی زیاده وکم املا نکند
وَاسْتَشْهِدُوا و کواه کیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو کواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان
بالغ آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا بس اکر این دو کواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد
کواه شوند فَرَجُلٌ بس یك مرد وَامْرَأَتَانِ و دو زن کواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت
و ولادت وعیوب نسا در مواضع مستوره مسموع است وبا مردان در حدود وقصاص
مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی جون نکاح وطلاق وعتاق و وکالت
و وصیت وامثال آن مقبولست و کواه باید کرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ ازانکسان که بسندید و
راضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از کواهان بس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی
دو زن بدل آن باید أَنْ تَضِلَّ تا جون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بران کواه
بوده فَتُذَكِّرَ بس با یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى یکی ازیشان آن دیکری را جون بجهت غلبه رطوبت
صنعت نسیان بر امزجه نسوان غالب است بس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیکری زایل کردد
وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سر باز نزنند کواهان از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا جون خوانده شوند برای
ادای آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول مشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ ازانکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتی که خرد
باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرك یعنی اندك وبسیار آنرا بنویسید إِلَى أَجَلِهِ تا مدت او که مقرر شده
باقرار مدیون ذَلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ راست ترست عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدای وَأَقْوَمُ و صواب تر
لِلشَّهَادَةِ مر کواهی دادن را جه کتاب مذکر شهود است وَأَدْنَى و نزدیکترست کتابت أَلَّا
تَرْتَابُوا آنرا که بشك نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود جون نمایند بکجا الا
أَنْ تَكُونَ مکر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرکانی بحضور تُدِيرُونَهَا که میکردانید آنرا بَيْنَكُمْ

میان یکدیکر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ پس نیست بر شما جُنَاحٌ کناهی
اَنْ لَا تَکْتُبُوْهَا اکه ننویسید اورا وَاَشْهِدُوا وکواه کیرند اِذَا تَبَایَعْتُمْ جون خرید وفروخت کنید بنقد
وحکم این آیت منسوخ است بقوله تعالی فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا الآیه وَلَا یُضَارَّ وباید که رنج
رسانیده نشود کَاتِبٌ نویسنده یعنی اورا باکراه واجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِیْدٌ ونه کواه را
ضرر رسانند بر قبول شهادت جون مانعی داشته باشد این معنی که کفته شد بر تقدیر یست
که یُضَارَّ فعل مجهول باشد پس اکر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند
کسی را و وثیقه درست نویسد واز خیانت در کتابت احتراز کند وکواه نیز تحمل شهادت کند
واز راستی در نکذرد وکواهی نپوشد بوقت طلب وبانکرد وَاِنْ تَفْعَلُوْا واکر بکنید ای معاملان
اینها که نهی کردم از اضرار کتابت وشهید فَاِنَّهُ پس آن فعل منهی فُسُوْقٌ بِکُمْ نافرمانی باشد
لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ وهمه شما بترسید وفرمان خدای بر خلاف مکنید وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ ومی آموزد
خدای شما را مصالح دین ودنیای شما وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ وخدا بهمه جیزها عَلِیْمٌ داناست
وَاِنْ کُنْتُمْ واکر باشید عَلٰی سَفَرٍ در سفری عَلٰی اینجا بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوْا کَاتِبًا ونیابید
کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد وادوات کتابت یافت نشود پس وثیقه باشد کروهای
قبض کرده شده یعنی فراسته فَاِنْ اَمِنَ پس اکر امین دارد بَعْضُکُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را
ودل از خیانت او جمع دارد فَلْیُؤَدِّ پس باید که ادا کند الَّذِی اؤْتُمِنَ آنکس که امین داشته شده
است یعنی مدیون اَمَانَتَهُ وام اورا وانکار حق نکند وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ وباید که بترسد از خدای
رَبَّهُ اعنی پروردکار او ودر امانت خیانت نکند وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ ومپوشید کواهی را که پوشیدن
او از کناهان کبایر است وَمَنْ یَکْتُمْهَا وهر که بپوشد کواهی را فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که بزه مند
وکناه کار است دل او ودر اضافت اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید تا بی مرکاتم شهادت را
جه جرایم قلبیه سخت‌تر وغلیظ‌تر است از آثام متعلقه باعضاء ظاهره وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدای
بدانجه شما می کنید از اظهار شهادت وکتمان آن عَلِیْمٌ داناست لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ

فرهان مقبوضة

آنجه در آسمانهاست از ستاره وفرشته یا آوراست عوالم روحانیه که استار غیوب وبواطن
صفات اند وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنجه در زمینها از ارکان وموالید یا آوراست عوالم جسمانیه که ظواهر
اسما ومظاهر افعال اند وَاِنْ تُبْدُوْا واکر آشکارا کنید مَا فِیْ اَنْفُسِکُمْ آنجه در نفسهای شماست از عزایم
ونیات اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان سازید آنرا یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار می کند خدای شما را بدانجیز یا خبر میدهد
شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر ومطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه روز قیامت
اعمال بنده را بتمام احصا کند از کفتار زبان وکردار اعضا واندیشه دل فَیَغْفِرُ پس بیامرزد
بعد از آن احصا لِمَنْ یَشَاءُ مر آنکس را که خواهد بفضل وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ وعذاب کند هر کرا خواهد بعدل
وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدای بر همه جیز از غفران وتعذیب قَدِیْرٌ تواناست بعضی بر آنند که این آیت
بآیت لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است وجمعی کویند محکم است زیرا که قول اصح نزد
اصولیان آنست که نسخ بر احکام معترض شود نه بر اخبار واین آیت خبر است پس منسوخ
نشود ونزول آیت لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ بعد ازین برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد
بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که جون این آیت نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون
آن متامل کشته بی طاقت شدند واز صدیق وفاروق ومعاذ بن جبل وبعضی از اعیان انصار
رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت آمده کفتند یا رسول الله
کُلِّفْنَا مِنَ الْعَمَلِ مَا لَا نُطِیْقُ بِهِ مارا تکلیف کار دیکر کردند که قوت آن نداریم بلک خبری بما فرستادند
که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن جه خبر وکدام عمل است کفتند یا
رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار وزمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا
خیال معاصی در دلها می آید وفکر مناهی در خاطرها خطور می نماید وما آنرا مکروه میداریم
واز قوت بفعل نمی آریم وحق سبحانه می فرماید که یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ اکر ما را بدان بکیرد کار دشوار
کردد وهیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلوات الله وسلامه علیه فرمود که مکر شما

همان می گویید که بنی اسرائیل گفتند سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا تا لاجرم چندین بلیت و بر گفتار ایشان
متفرع شد بگویید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته
گفتند سَمِعْنَا قوله وَأَطَعْنَا أمره ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان رو باسانی نهاد و حضرت
حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد
رسول یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدانچیزی که فرستاده شده است باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار
او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان نیز از امت او ایمان
منزل گرویدند اما ایمان رسول صلوات الله وسلامه علیه بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان
باقرار و تصدیق بس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغامبر و ایشان در ذکر و فرمود
كُلٌّ یعنی همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و
ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان
او که مقربان حضرت کبریا اند نه بنات وی و رسولان از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول
وحی اند برسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن اوست غیر مخلوق و
رُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصومند و بر گزیده و وحی گذارنده و خوانند براه حق
لَا نُفَرِّقُ می گویند نبی و مؤمنان که ما جدا نمی کنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از
رسولان او بلکه بهمه ایمان میاریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند
وَقَالُوا و گفتند مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم قول خدایرا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس
بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب برآمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا می طلبیم
آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را
که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند
بر آنکه این آیت و تالی او مکیست و بی واسطه در شب معراج بر حضرت نازل شده چنانچه در
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که او حضرت را در شب معراج سه

چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر
بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله
علیه وسلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید
سوای عالمی شد که عالم نماند • و زود رمیان سایه هم نماند • برون آمد از پردهٔ بود خویش
نگه کرد بی پرده مقصود خویش • بوقتی که در مقام أَوْ أَدْنَى سلام و کلام الهی در مقابله تحیات
حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ خواجه عالم صلوات الله وسلامه علیه مناجات کرد محتوی بر آنکه
مرا شربت این کرامت بی مؤمنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ الآیة
حق تعالی برسید که امت تو در قبول احکام چه می خواهد فرمود قالوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا الآیة
خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لَا يُكَلِّفُ اللهُ در رنج نیفکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی
یا نفرماید بکاری إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه کند
از نیکویها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بر وی باشد آنچه بجای آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز
دعا کرد که رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا • مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش
کردیم و عمل نیکو از ما فوت شد أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم
رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن بر ما إِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهُ همچنانکه بار
کردی آنرا عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسان که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که
تکالیف شاقه بدیشان واقع بوده رَبَّنَا ای خداوند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ
• آنچیزی که طاقت نیست لَنَا بِهِ ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران
که آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر که مکی است مراد استیلای
شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول
و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ لغزیدن قدم است از صراط

مستقیم وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیهای ما وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان
ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما اَنْتَ مَوْلَانَا تو کارساز و یاری دهندهٔ مایی
فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران آورده اند که
چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر هست که حضرت
این دعا را در شب معراج می گفت و ملائکه امین می کردند و حق سبحانه و تعالی اجابت می فرمود

سورة آل عمران بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بالای عمیم حق است و لام بلقای کریم او و میم بمحبت
قدیم او برکت آلای او در دنیی همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب
خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اللهُ خدای سزای
پرستش اوست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او اَلْحَيُّ زنده که حیات زنده
از وست اَلْقَيُّومُ پاینده که قیام هر پاینده بد وست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده می خواستند
که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات
ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ قبول دین الهی در
گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته
است ترسایان گفتند که ما از نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محق ایم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او
کیست رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست
روا نیست و خود می دانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف می کنید که تصویر
صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ شما پرورد گار عالم مصور نیست و دیگر
خود می گویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت می کنید
و حق سبحانه از ین همه مقدس است و منزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و
هشتاد و اند آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تارةً در الوهیت عیسی بود

وتارةً در نبوت حضرت محمد صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء لاجرم با قل سوره
ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از ان در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ فرو
فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی در اخبار و راستی در دلالات مُصَدِّقًا
در حالتی که موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت
در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریت و
انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در
دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه
نسبت بعزیر و عیسی می گویند ثابت می شود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که
جدا کننده اند میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و
دعوی صادق و کاذب بدان متمیز می شده اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکسان که نگرویدند بِاٰيَاتِ
اللّٰهِ بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت یعنی پیوسته وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار
ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نمی ماند
بر وی چیزی از کائنات فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات
و علم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق بود چنان علم ناقص مستند لـ
نتوان شد بربوبیت او هُوَ اوست که علم او محیط است بهمه موجودات اَلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکس است که تصویر
می کند شما را فِي الْاَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه ذکر
و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه
نبود بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مُصَوَّر و مُصَوِّر خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و
مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکریر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم
انف نصاری که ثالث ثلثه قائل اند اَلْعَزِيزُ بی همتا و بی مانند اَلْحَكِيمُ دانا و محکم کار هُوَ

الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات
نشانهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هن آن آیات
محکم ام الکتاب اصل و معظم قرآنست و اخر و آیتهای دیگر متشابهات تشابه اند بیکدیگر در
ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد
و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله فرموده که عقل بیان محکم
میداند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند و گفته متشابه حروف مقطعه اند که یهود
یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال می کردند و چون فاتحه هر سوره
از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار می داشت چنانچه الم هفتاد و یک است و المص
صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب می کردند بر ایشان
مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فاما الذین اما آنکسانی که از جهت
تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فیتبعون
پس پی روی می نمایند ما تشابه آنچیز را که لفظا و متشابه و معنی او مشکل است منه از کتاب ابتغاء
الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای
مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و ابتغاء تاویله و دیگر
اتباع متشابهات می کنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود و ما یعلم تاویله و نمی داند
تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای که انزل فرو فرستاده امام سجاوندی رحمة الله فرموده
که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که
بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکردند چه تحقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن عالم
نیست و الراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مؤمنان اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخی
بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات
از نزد پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان

عقول صافیه

عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته
میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ میچان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق
بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک
خود توفیق بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار عصمتی از
شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستی که تو یی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما
انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب
روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند
وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود بنی قریظه
و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش می کنند که درویش است و پسران ندارد و خود با اموال
و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند لن تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان
اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها
علم مباهات می فرازند من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیزی نه در دنیا که بمحنت
در مانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند و اولئک و آن گروه هم
وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کداب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعون
است در تکذیب موسی علیه السلام و الذین من قبلهم و عادت آنکسانی نیز که پیش از فرعونیان
بودند چون عاد و ثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای
خود را فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار
و غیر آن و الله شدید العقاب خدای سخت عقوبت است بر کافران قل للذین کفروا بگو ای محمد
مر آنکسان را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در وقعه احد ستغلبون زود باشد
که مغلوب شوید در دنیی بنصرت مؤمنان بر شما و تحشرون الی جهنم و جمع کرده شوید در عقبی

بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاه است دوزخ پس خطاب با کفار قریش می فرماید قَدْ كَانَ
لَكُمْ بدرستی که بود شما را آيَةٌ علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد صلی الله علیه و سلم فِي فِئَتَيْنِ
الْتَقَتَا در قصهٔ دو گروه که هم روی و هم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی که کارزار
می کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که لشکر پیغامبر بودند صلی الله علیه و سلم سیصد و
سیزده تن هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی کرویده
بخدای که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ می دیدند مسلمانان ایشان را یعنی
لشکر کفار را مِثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان
بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان بر دو تن از کافران غالب گردانم مائة
صابرة يغلبوا مائتين درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده
روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بسیار غالب آمدند
در اخبار آمده است که در مبدأ قتال مومنان را اندک بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر
شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب
گشتند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت
این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان
بینائیها را مراد بینائی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ زینت داده یعنی آراسته شده است
لِلنَّاسِ برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست و زینت
دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد
و گفته اند مزین شیطانست که می آراید در چشم جهت ایشان این مشتهیات را مِنَ النِّسَاءِ از زنان
که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طباع والدین اند وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار

هشت

هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا به بری پوست گاوی دینار و درم
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر ظاهر
می کرداند چون مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته است
یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمینها برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد
و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزی است که برخوردار یابند از آن
در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکویی
بازگشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست • چند گردی کوه و صحرا در هوس
بس هوای الله حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ
مِنْ ذَٰلِكُمْ به بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک
که عامهٔ مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیی را دست بداشتند
چون اهل صفه مر ایشان را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهاست
که اندکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در وست در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة
خير من الدنيا وما فيها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ می رود از زیر
قصور یا اشجار آن بوستانها جوی های آب خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند متقیان در آن بوستانها
ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان را
جفتها اند حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که نساء دنیی را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشان را خشنودیست از خدای و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ
و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود
آنانند که اندر دنیا يَقُولُونَ رَبَّنَا می گویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم
بآنچه تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را از سر و خط کرم بر دفتر عصیان

ماکش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وفردا مارا از عذاب دوزخ نگاه دار اَلصَّابِرِينَ ودیگر صفت ایشان می کند
که صبر کنندکانند بر ادای فرایض وسنن یا بر ترک محظورات وشبهات یا در وقت هجوم آفات و
بلیات وَالصَّادِقِينَ وراستانند در قول وفعل ونیت وَالْقَانِتِينَ وفرمان بردارانند مر امر خدا را
در نهان وآشکارا وَالْمُنْفِقِينَ ونفقه کنندکانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ
وآمرزش خواهندکانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها اوقات اجابت دعوات است یا نماز کذارندکان در ثلث
آخر شب یا ادا کنندکان نماز بامداد بجماعت محققان کویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن
بار ریاضت وصادقانند در انتهاج منهاج ارادت وقانتانند در سلوک الی الله وسیر
فی الله بی قصور وبی فترت ومنفق صفات وذواتند از روی محبت ومستغفرند از ذنوب
قلوب که توجه است بغیر حق که کناه آمد شهود ما سوی الله از آن نوع کناه استغفر الله
وازین صفات که مذکور شد صبر مبداء سلوک است وصدق ابتداء تخلّق باخلاق مالک
الملوک وقنوت اشتغال بنقض نفس بوالفضول وانفاق سبب تکمیل او در رتبهٔ قبول
ومراد از استغفار در توحید است وتا ستارهٔ هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود و
خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نکردد وذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب
وظهور صفای روز است این فایده می دهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک وملکوت
مستعلی شد شب وجود ما عدا که نمودنی بود است زایل کشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت
روی نماید وسر کلام تمام «اِطْفَاءُ السِّرَاجِ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ» اینجا جهره کشاید ع لمعهٔ نور
قدیم تافت ز اکوان ٭ جمله مرادات محققات بر آمد ٭ صبح وصال الشد میدد همه آفاق
هر طرفی بانک الصلوة بر آمد ٭ در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند
از حضرت خواجه صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرکترین کلمهٔ وشریفترین شهادت در کلام خدا
کدام است این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ کواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود
أَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر

وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتکان نیز بهمین وجه کواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ وخداوندان علم که مؤمنان
اهل کتابند یا جمیع مهاجر وانصار یا علماء این امت همین کواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که
هر یک از علما قایمند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدای کواهی داد بوحدانیت خود واو
قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی کفته اند شهادت حق نصیب دلایل است بر توحید و
شهادت ملایکه اقرار بوحدانیت واکواهی علما ایمان بدان واحتجاج بر آن وفضیلت علما
وشرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می توان کرد لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت
تاکید است ومزید اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید الْعَزِيزُ قوی است وغالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق
شود بد وتوحید موحدی وصفت واصفی مکر بر وجه امر چه همه مامورند باظهار کلمهٔ توحید
الْحَكِيمُ داناست در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک
خدای اسلام است نه یهودیت ونصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ واختلاف نکردند در آنکه دین اسلام
حق است ومحمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان توریت إِلَّا
مکر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان آمد موافق
ومصدق کتاب ایشان آنکه ایشان اغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جوری که در
میان ایشانست یا میل بریاست وبزرکی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ وهر که نکرود بقرآن یا بمعجزاتی
که خدای حضرت محمد را صلوات الله وسلامه علیه ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند وخدای بعد از
حساب ایشان ایشانرا جزا دهد بر کفر وانکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اکر این جهودان با تو خصومت
کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه
السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بکوی در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ خود را یعنی خودی خود وکردار
وکفتار ونیت ودل خود را سپردم لِلَّهِ مر خدایرا وَمَنِ اتَّبَعَنِ وآنها که پیروی کردند مرا همین کردند
که من کردم وَقُلْ وبکوی لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود ونصاری

وَالْأُمِّيِّينَ وبكوى مشركان عرب راكه كتاب نداشته اند ءَأَسْلَمْتُمْ آيا اسلام مى آريد چنانچه من آورده‌م
استفهام است بمعنى امر يعنى اسلام آريد فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اكر اسلام آوردند وامر حق را انقياد كردند
پس راه يافتند بمقصود كلى واز باديه ضلالت بمقصد اصلى رسيدند وَإِن تَوَلَّوْا واكر اعراض كردند
وپشت بر اسلام آوردند ترا هيچ ضرر نيست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بجز اين نيست كه بر تو پيغام رسانيدن
است وبس وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخداى بيناست بِالْعِبَادِ به بندكان وتصديق وتكذيب ايشان إِنَّ الَّذِينَ
يَكْفُرُونَ بدرستى كه آن كروه كه كافرند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ومحمد صلوات الله وسلامه عليه يا
بحجتهاى روشن كه بر وحدانيت حق سبحانه واقع است در كتابهاى وى وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ ومى
كشتند پيغامبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بى آنكه كشتن براستى باشد درين سخن تاكيد است چه قتل نبى بحق نمى باشد
يعنى ايشان مى‌دانند كه بغير حق مى كشند واين صورت اقبح است از آنكه تصور كنند كه بحق مى كشند
از حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم مرويست كه بعد از تلاوت اين آيت فرمود كه بنى اسرائيل چهل
وسه پيغامبر را در يك ساعت از اول روز بكشتند پس صد ودوازده كس از زهاد وعباد ايشان
برخواستند تا بر ايشان امر معروف ونهى منكر كنند ايشانرا نيز در آخر روز بكشتند چنانچه خداى
مى فرمايد وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ ومى كشند آنانرا نيز كه از روى حقانيت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مى فرمايند بعدل
وراستى از مردمان يعنى ما سوى انبيا فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ايشانرا بعذاب دردناك يعنى وعيد ده
ايشانرا بجاى بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن كروه قاتلان يا اسلاف واخلاف ايشان آنانند كه بى شايبه شبهت
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه كشت ونيست شد عملهاى ايشان كه مى كفتند ما پذيرنده احكام توريت‌ايم
بر شريعت موسى عليه السلام عمل مى كنيم وبى شك اعمال ايشان حبط است فِي الدُّنْيَا درين
سراى كه كس ايشانرا نمى ستايد وَالْآخِرَةِ ودران سراى كه ثواب بران مترتب نمى شود وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ
ونيست مر ايشانرا در قيامت ياران كه عذاب از ايشان دفع كنند أَلَمْ تَرَ آيا نمى نكرى إِلَى الَّذِينَ
بسوى آنانكه أُوتُوا نَصِيبًا داده شدند بهره را مِّنَ الْكِتَابِ از توريت يعنى اندك چيزى دانسته اند
از آن يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده مى شوند بسوى توريت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا توريت حكم كند ميان ايشان

در قصه يهود خبر است كه حكم رجم را منكر شدند ودر سوره مايده مذكور خواهد شد وكويند
روزى حضرت رسول صلى الله عليه وسلم جمعى از يهود را باسلام دعوت كرد ونعمان بن ابى اوفى
كفت اى محمد من با تو در حضور علماء دين خود مناظره مى كنم حضرت فرمود كه آن صحيفه را از توريت
كه مشتمل بر نعت وصفت منست بياريد ودرين محكمه از احكام سازيد ايشان ازين قول ابا نمود آيات
توريت را حاضر نكردند حق تعالى فرمود كه ايشانرا بتوريت مى خوانند ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روى مى كرداند
فَرِيقٌ مِّنْهُمْ كروهى از ايشان كه روسا يهود اند وَهُم مُّعْرِضُونَ وايشان اعراض كنندكانند از حق
ذَلِكَ اين اعراض از حكم توريت ايشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست كه ايشان ميكويند لَن تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد
رسيد بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ مكر روزچند شمرده كه هفت است يا چهل وَغَرَّهُمْ وفريب داد
مر ايشانرا فِي دِينِهِم كيش ايشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچيزى كه هستند كه بر مى بافند از تسهيل عقوبت
وشفاعت آباء ايشان مر ايشانرا فَكَيْفَ پس چكونه باشد حال ايشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنكام كه جمع
كنيم ايشانرا لِيَوْمٍ از براى حساب روزى كه لَّا رَيْبَ فِيهِ هيچ شك نيست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ
وداده شود هر نفسى را بتمام جزاى آنچه كسب كرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وايشان ستم ديده نشوند بنقصان
حسنات وزيادت سيآت عمرو بن عوف رضى الله عنه روايت كرده كه در غزوه احزاب كه صحابه خندق مى كردند
سنكى سخت بديد آمد وصحابه از شكستن او عاجز شده رجوع بحضرت پيغمبر نمودند وآنحضرت صلوات
الله وسلامه عليه بدان موضع آمده ميتين بدست مبارك كرفت وبقوت روحانى بل بتاييد ربانى
چنان ضربتى فرود آورد كه از آن سنك سخت قدرى بشكست وبرقى از ميان آهن وسنك بجست كه
از بارقه آن آتش كوهاى مدينه روشن شد بحدى كه تا مداين رسيد وكنكرهاى ايوان كسرى بنظر حاضران
درآمد نوبتى ديكر بضربت آنحضرت مقدارى از آن بريخت ونور درخشان شد كه بروشنايى
عمارات صنعاء يمن ظاهر كشت نوبت سيم لامعه ظهور نمود كه قصور قياصره روم بنظر درآمد
صحابه تكبير كفتند وحضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه زود باشد كه امت من بر مداين ظفر
يافته كوشكهاى حيره بتصرف درآرند وآثار صولت اهل اسلام باطراف روم وقسطنطنيه

مِنَ النَّاسِ

برسد وشقهٔ رایت شریعت من سایهٔ یمن دولت بر مفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج ومسرور
شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان طرح استهزا وسخریت افکنده زبان طعن
بگشودند که عجب کاری که این مرد ایم کار از مشرکان عرب خندق می کند واز بیم دآوازهٔ لشکر دشمن
پای از دروازه بیرون نمی نهد ویاران خود را بگرفتن روم وپارس ویمن وعده می دهد
حق سبحانه این آیت فرستاد که قُلِ اللّٰهُمَّ بگوی ای بارخدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی
ومتصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا می کنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هرکرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ ومی ستانی
ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ ازهرکه میخواهی بعضی مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که
حق سبحانه زمام جهانداری بقبضهٔ اقتدار هرکه خواهد می سپارد وعنان شهریاری از کف اختیار
هرکه خواهد بیرون می آرد • مفتاح اختیار بدست قضای اوست • ازهرکه خواست بستد وانرا که خواست داد
وگفته اند ملک نبوت ورسالت است که از بنی اسرائیل بستد وبه بنی اسماعیل داد یا ایالت مکه
وحوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبهٔ علیهٔ نبویه حواله فرمود یا ملک
روم وفارس ویمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت ونزد محققان ملک
توفیق است که هرکرا عطا کرد عزیز دو جهان شد واز هرکه باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام
احمد حرب رحمة الله فرموده که این ملک قبول دلهاست ودلها در قبضهٔ خداوند یکتاست
هرکرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحبدلانش بنوازد وهرکرا از دلهای درویشان
بیندازد بشعلات نیران نکبت ومذلتش بگدازد وَتُعِزُّ وارجمند می سازی مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی
بایمان ومعرفت چون پیغامبر ومتابعان وی وَتُذِلُّ وخوار وبی مقدار میکنی مَنْ تَشَاءُ هرکرا
خواهی بکفر ونکرت چون ابوجهل وپیروان او یا مراد عزت این امتست باستیلا بر دیار عرب
وعجم وذلت اهل فارس وروم وغیر ایشان از کفار ام یا عزت مؤمنان نظفر بر یهود ونصاری و
ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل وجلا وگفته اند عزت بشرف قناعتست وذلت بخست حرص
چه استغنای قناعت فقیرانرا بصدر تمکن رساند وتکاپوی حرص توانگرانرا در صف نعال افکند

در تفسیر بصایر اورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام
مقری غزنوی رحمة الله که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود وهمچنان
در صف نعال ایستاده از تفسیر تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ نکتهٔ درخواست فرمود خواجه
امام قدس سره جواب داد روشن ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار وهفتصد
پیل جنگی وپنج هزار فرسنگ ولایت آبادان وصد هزار سوار مکمل بجهت طلب بیشی وبیشی
طلب بتخانهٔ سومنات بدر چون من گدای آرد ودر صف نعال باز دارد ومرا با این گلیم کهنه وپای برهنه
ملک قناعت بخشد ودر صدر آزادی جای دهد ع آن کو بقناعت آشنا شد •
از فیض تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ شد • وانکو ز حرص وآز بیمود • مقهور تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بود •
ونزد محققان عزت بشهود لقا وکشف عطاست وذلت بحجاب حرمان وباز داشت عطا
بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بقدرت تو وتحصیل همه نیکویها از اعطاء ملک واعزاز مؤمنان
واگرچه شر نیز چون نزاع واذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقامست
چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست ووعدهٔ ایشان بفتح
اقالیم وکثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وضد دیگر مفهوم می شود
چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه
السلام فرمود واذا مرضت فهو یشفین وحقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه
آن نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی می فرماید ع بد بنسبت باشد این را هم بدان •
پس بد مطلق نباشد در جهان • زهر ماران مار را باشد حیات • نسبتش با دیگران
باشد ممات • یا آنکه خیر وجودی است وشر عدمی وعدم را با وجود آمیزشی نتواند بود
ولهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله
بیدیک والشر لیس الیک وصاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل
الخصوص بسر این سخن ایمایی می نماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین می فرماید

بلبل شاخسار باغ بلاغ ، شاهباز نشیمن ما زاغ ، داشت چشم سرش چون دیدهٔ سر ، روشنایی نور
کحل بی یبصر ، چون بنظارهٔ جهان پرداخت ، هر بد و نیک را که شناخت ، کانچه نیک از
خصایص قدم است ، وآنچه بد از نقایص عدم است ، گفت الخیر کله بیدیک ، لکن الشر لا یعود الیک
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ ، بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانایی
تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب
شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزای شب می کاهی و در اجزای روز می افزایی
تا روز که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال می شود وَتُولِجُ
النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم می کنی و
اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بوده در آخر قوس اطول
لیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن
نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آری
مرده چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است
و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مؤمن
چون نوح علیه السلام و مؤمن چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه از کافر چون آزر وَتَرْزُقُ
و روزی می دهی از خزانهٔ رحمت واسعه مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی
بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند
الْكَافِرِينَ تا گروید کافران که دشمنانند أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید کافران را بدوستی نگیرند
جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد
مواخاة در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرمود و از روی تهدید گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
و هر که بکند این دوستی با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ ، پس نیست آنکس از دین خدای فِي شَيْءٍ

بچیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا ، مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از ضرر
های کافران تُقَاةً ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور
دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست وَيُحَذِّرُكُمُ و می ترساند خدای
شما در ارتکاب مناهی نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت
حق سبحانه بی واسطهٔ غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ
نفس در شأن حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی جزای خداوندست
بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بگو که اگر پنهان دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینههای
شماست یعنی در دلها از موالات کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا اشکارا کنید ما فی الضمیر خود را
يَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای آنرا می داند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و می داند آنچه در آسمانهاست از اصناف
علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع سفلیات وَاللَّهُ و خدای که علم ذاتی او
بدین همه محیط است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها توانا است و قدرت او بر همه مقدورات
احاطه کرده پس هر چه می کنید می داند و مکافات او می تواند پس نافرمانی مکنید و بترسید
يَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هر کس از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد
از نیکویی مُحْضَرًا حاضر کردانیده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ
و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا آنکه باشد میان او وَبَيْنَهُ
و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند وَيُحَذِّ
رُكُمُ اللَّهُ و حذر می فرماید خدای شما را نَفْسَهُ از خود در فتوحات فرموده که خدای شما را
می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت می کند میان ذات خود و ذات
خلق ما للتراب و رب الارباب ، چه نسبت ذره را با عین خورشید ، چه دعوی خاک را با عالم پاک ،
وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان که مبالغه می کند در تحذیر ایشان قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی

می کنید که تحبون الله دوست می دارید خدا را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را
دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده است کسانی را
که بر متابعت من راسخ باشند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که می گفتند
ما بتان را برای خدا دوست می داریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدا آسمان امید واریم ایشان را گفتند
که اگر حق را دوست می دارید متابعت حبیب او فرمائید و همچنین مکذا ریدل قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدا را
در اوامر و نواهی والرسول پیغامبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر سر برکشند و اعراض کنند
از طاعت خدا و رسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای دوست نمی دارد کافران را
وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفر است
ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید آدم آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملایکه و
ابوت انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وآل ابراهیم
و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه وآل عمران و آل عمران را
که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند ابن عمران
پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزید مریم را بتقدس و طاهرت و عیسی را
بکتاب و رسالت ذریة و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بعضها برخی از ایشان من بعض
از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبا برگزیده والله سمیع و خدای شنواست مر قول طالله
یهود را که گفتند نحن ابناء الله یا مزخرفات نصاری را که نبیره عمران را گفتند ابن الله علیم داناست
باغراض فاسده ایشان از این مقالات اذ قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان
که حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم
لک برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا خاص
ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را نیز کت می داشتند و فرزندان را
برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود

بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت
مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم
انک انت السمیع بدرستی که تو شنوایی سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم دانایی بقصد
من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیر
عاید بنسمه است یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی
که من بنهادم آن بار را انثی فرزند ماده والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه باز نهادم
حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و لیس الذکر گفت حنه که
نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده
و بدرستی که من نهادم نام او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی
اعیذها و بدرستی که من در پناه می آرم او را بک بحضرت تو وذریتها و فرزندان او را من الشیطان
الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس
شیطان محفوظ ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت
تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس و محفوظ بودند فتقبلها
پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن بپذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وانبتها
و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا نشو و نمایی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح
و عصمت و سداد و معرفت که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و گویند
پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده
سدنه و احبار را گفت دونکم هذه النذیرة فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان
بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بران وجه که قلمهای
خود را که بدان کتابت تورات کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه
قلم هر کس بر سر آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد کفالت مریم بزکریا

وانی سمیتها

علیه السلم مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا اورا بخانه برده جهت ارضاع
دایه مقرر فرمود وچون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بدان
میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم
بسته کلید با خود داشتی ودر حفاظت وحراست او باقصی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرك
شد وانوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت كُلَّمَا دَخَلَ هرگاه درآمد عَلَيْهَا بر مریم
زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که جای بود وَجَدَ می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزدیك او روزی وآن میوه تابستانی
بود درمیان زمستان ومحصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این معاینه
دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّى لَكِ ازکجاست مر ترا هَذَا این میوه درغیر وقت او قَالَتْ گفت مریم
هُوَ این رزق که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیك خدایست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هرکرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق
مرزوق هُنَالِكَ دران وقت که زکریا ثمرهٔ تازه نه درهنگام او مشاهده کرد طمعش افتاد با وجود
کبر سن بوجود فرزندی پس درهمان محراب دَعَا زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را قَالَ
رَبِّ گفت ای آفریدگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیك خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزند پاك
از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو از کرم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فَنَادَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند اورا فرشتگان وگویند همین جبرئیل بوده وبجهت تعظیم اورا بطریق جمع
یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ وحال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگذارد در محراب مریم یا در
محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ که بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده می دهد ترا بِيَحْيَى بفرزند که نام او
یحیی است ومعنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو زندگی یافت مُصَدِّقًا درحالتی
که این فرزند باور کننده باشد وایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه ایست مِنَ اللَّهِ از نزدیك خدا و
آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیهما السلام ودیگر صفت یحیی اینست
وَسَيِّدًا ومهتر بحلم وعلم وتقوی که شرایط سیادت است آراسته وَحَصُورًا وبازایستاده از زنان

یاخود

یا خود را باز دارنده از لهو ولعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وپیغامبری ناشی شده از شایسته حالان
یعنی زکریا وآبای او وصالح آن باشد که حقوق خالق وخلایق بروجهی ادا کند باید وشاید چون
زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي از کجا باشد
مرا غُلَامٌ پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وبدرستی که فرا رسیده مرا پیری وبزرگ سالی وَامْرَأَتِي وزن
من یعنی ایشاع واو خواهر مریم بود عَاقِرٌ نازاینده است آیا مارا جوان می سازی یا درهمین پیری
فرزند می دهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَلِكَ همچنین برهمین حال که هستید
از پیری يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد بروفق عادت وخلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي
گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آيَةً نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند
قَالَ گفت جبرئیل که خدا می گوید آيَتُكَ نشانه تو أَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگویی یعنی
قادر نباشی بر سخن گفتن بر مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی
بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْكُرْ رَبَّكَ ویاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ
وتسبیح گوی اورا بِالْعَشِيِّ در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ ودر بامداد باقی قصه زکریا در سورهٔ مریم
خواهد آمد وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ویاد کن آن زمان را که جبرئیل با جمعی از ملایکه مشافهه گفتند يَا مَرْيَمُ
ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت
یا پرورش داد بعصمت وَطَهَّرَكِ وپاك ساخت از لوث شرك یا از قاذورات که نسا را می باشد چون
حیض ونفاس یا از خصال ذمیمه وعادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ تکریر از برای تاکید است یعنی بی
ترا برگزید عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان بآنکه ترا بی شوهر فرزند دهد وبنفخهٔ جبرئیل مخصوص
کرد اند يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ مر آفریننده وپرورنده خود را وَاسْجُدِي وسجود
کن خدای را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ورکوع آر با رکوع کنند گان مریم را حکم بود که نماز بجماعت بگذارد
با احبار بیت المقدس ذَلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم وزکریا ویحیی مِنْ أَنْبَاءِ
الْغَيْبِ از اخبار غیب شده است که بجهت اظهار اعجاز تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم وبزبان جبرئیل تو

وماكنت

می فرستیم و تو نبودی ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آنهنگام که می انداختند
از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم که کدام از ایشان یکفل
مریم پاینده شود بتعهد مریم وماکنت لدیهم و تو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت
که مخاصمه می کردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیگر یاد کن آنرا که کفتند فرشتکان و اصح آنست
که جبرئیل کفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده می دهد ترا بکلمة منه بکلمهٔ از و
مراد حضرت عیسی است علیه السلام و او را کلمه از آن کفت که بکلمهٔ کن حاصل شد بی پدر و اکر چه هر
مخلوقی از بنی آدم بواسطهٔ این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است
در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی بن
مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه کوییم نام پیغمبر ما مصطفی
محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک
وجیها روی شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع
بر آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرة بشفاعت یا بعلو
درجت ومن المقربین و از نزدیک کردانیده شدکانست بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن کوید
این فرزند با مردمان فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتی که
شایستهٔ کهواره بود وکهلا و سخن کوید در وقتی که کهل باشد یعنی در دو موی و کلام او در مهد معجزه
بود و در کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیا شایسته است قالت کفت مریم از روی استفهام
یا بطریق استعظام رب انی یکون از کجا و بر چه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مس
نکرده است بشر هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک
کفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه می خواهد
اذا قضی و چون خدای حکم کند امرا کاری را فانما یقول پس جز این نیست که کوید له مر آن چیز را
که معلوم اوست کن بباش فیکون پس بباشد کفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکون اشیا

بتکوین

بتکوین او یعنی هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و
مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعةً بی سببی و ماده انکه از وی بدید کشت سبب
بی سبب آفرینش چه عجب ۰ قدرتی را که عجز نیست در آن ۰ هست از ین نوع کارها آسان
ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابها فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابرهیم
و جز آن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است والتوریة والانجیل و تعلیم دهد
او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفصیل است ورسولا و کردانداو را فرستاده
بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن کوید عیسی با ایشان انی بآنکه من
قد جئتکم بتحقیق آمدم بشما بآیة بعلامتی من ربکم از پروردکار شما و آن علامت کواه رسالت
منست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر می کند انی اخلق بدرستی که
من می سازم و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین از کل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ
پس میدمم نفس خود را فیه در آن مرغ از کل ساخته فیکون پس میکردد آن کل مصور طیرا مرغی
[illegible]روان کنند باذن الله با مر خدای یا بمشیت او کویند بشکل خفاش مرغ از کل می ساخت و بر
[illegible]فته نفس در آن میدمید بقدرت ربانی طران آغاز می کرد و میان زمین و آسمان پرواز
[illegible]ه اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین می افتاد
وابرئ الاکمه و بری میکردانم نابینای مادر زاد را از علت او سیم والابرص و پاک
[illegible]صی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم واحیی الموتی و زنده می کنم مردکان را
[illegible]الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از
مخلوق صورت نبندد و مفسران بر آنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده یکی از ایشان
سام بن نوح علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او کذشته بود علامت پنجم وانبئکم
و خبر میدهم شما را بما تاکلون بآنچه شما می خورید وما تدخرون و آنچه ذخیره می کنید فی بیوتکم
در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان کفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند

برای شما فلان چیز نهاده ایشان با خانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز کفتندی
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَّكُمْ هرآینه علامتی است مر شما را و دلالتی
بر صدق مدعای من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزست یا
ایمان ورندگان که من پیغامبرم وَمُصَدِّقًا و آمده ام بشما باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مر آنچیزی را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده
شبهات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي بر چیزی از آنها
که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان
و ماهیان و تعظیم شنبه بر دارم وَجِئْتُكُم و آمدم بشما بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ بنشانی از پروردگار
شما مراد معجزات و دلایل است و این را آیت بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم
یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان بر[ید]
در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدا است پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگا[ر شما]
فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ که اینست راه راست و رساننده
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آنهنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمهٔ کفر
ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغا[ز]
بقصد وی برخواستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجا[نب]
لب دریای نیل جماعت صیادان دید که ماهی می گرفتند علیه السلام
تا بهتر از ین صیادی پیشه گیریم گفتند آن کدام است فرمود که دام توجه در دجل[ه]
اینجا شکار ماهی می کنید آنجا شکار أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ کنیم و در معالم آورد[ه] [...]
بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله وَرَسُولُهُ ایشان
بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ گفت عیسی مَنْ أَنصَارِي کیایند از شما یاران من
إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان

یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران و زندرزان بودند و معنی حواری
خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ما یاران
خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ و تو ای عیسی گواه باش
بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار
ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پی روی کردیم
فرستادهٔ ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ
با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیاء ترا بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی جمع است
و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار و معنی حواریان این که جمع میان ما و امت محمد صلی
الله علیه وسلم که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون
حلوای آخرند و نمک اول • هست از پیغامبران او خوبتر • امتش از امتان محبوبتر •
وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجه
[...]ی را بر انگیختند که هرجا عیسی بینند بغتةً بکشند و اصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست
[آور]دند در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته [مهتر]
[ی]هود نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن [شب]
[عیسی را بآسما]ن برده بود همین که یهودا بخانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی را
[بر وی انداخت چ]ون بیرون آمد و خواست که گوید عیسی درینجا نیست در وی آویختند و هرچند استغاثه
[کرد که] من فلان کسم بجای نرسید و از دارش در آویختند تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود
که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر بایشان رسانید تا یار خود را بخوا[ی] تمام بکشتند
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا که
گفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فرا گیرندهٔ توام از دنیی وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارندهٔ توام
بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کند و نجات دهندهٔ تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد

ومکر انکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وکرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی
مؤمنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان
بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی را غالب شدند بر ایشان
بشمشیر بواسطهٔ معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازکشت همهٔ شما یعنی عیسی و متابعان
و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در ان چیزی که شما هستید
که در وی اختلاف می‌کنید یهود موسی را علیه السلام معتقد و عیسی و محمد را صلوات الله وسلامه
علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق می‌کنند و محمد صلوات الله وسلامه علیه و
وعلی جمیع الانبیا نمیکروند و بثالث ثلثه قایل می‌شوند و مؤمنان می‌کویند الله تعالی یکی است
و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستکان اویند حق تعالی فرمود که بنسبت
این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ [illegible]
کنم ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خوا[illegible]
و در ان سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ و نیست مرین کافرانر[illegible]
یاران و نصرت دهندکان در منع عذاب ازیشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی [illegible]
یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ [illegible]
بدهیم ایشانرا حفص بوفیهم خواند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا [illegible]
در عقبی بدوستکامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمی‌دارد ستمکارانرا [illegible]
که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ می‌خوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات
و دلالات رسالتست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کردیست محکم از طریق خلل و تعرض زلل یعنی [illegible]
آورده‌اند که بعد قصهٔ عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشاده کفتند ای محمد تو چرا عیسی را
دشنام میدهی و نام بندکی بروی می‌نهی خواجه فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام

باشد

باشد او بنده‌ایست فرستادهٔ خدای و کلمه‌ایست القا کرده به بتول عذرا ایشانرا آتش غضب
برافروخت و کفتند هیچ آفریده باشد که انسان بی پدر مخلوق کردد حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّ
مَثَلَ عِيسَىٰ بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم
و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند كَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق می‌کنید
که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه اورا ابن الله نمی‌کویند پس شخصی از مادر بی پدر در
وجود آید چکونه اورا پسر خدای می‌خوانند و کفته‌اند مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف
پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم ابست یا در آنکه موجودیست خارج از عادت
مستمره امام قشیری می‌فرماید که تخصیص کرد هردو را بتطهیر روح ایشان از ممر و دبر ممر اصلاب
و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هردو پیغامبرست بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان
ایجاد آدم می‌کند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب اورا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس کفت مراو
قالب مصور مسوی را که بحکم من كُنْ بباش زنده بروح فَيَكُونُ پس بود تنبیه می‌فرماید
همچنانکه خاک را کفتم آدم باش بادرا کفتم عیسی باش الْحَقُّ این چیز که از عیسی کفته شد درست
[illegible]است و بپیغامبر رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش
[illegible]ندکان مراد تاکید است بر مزیدتی یقین و ثبات بران و اصح آنست که ظاهر خطاب
[illegible]ت پیغامبرست صلی الله علیه وسلم اما مقصد خطاب امت آن حضرت‌اند یعنی ای
[illegible] شما مباشید از انجماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در کمان
[illegible]ستید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند بیت
زاسرار یقین حرفی نخواندند • بزندان کمان محبوس ماندند • بدینسان کشته ظاهر آفتابی
به پیش دیدهٔ ایشان حجابی • چه بیند چشم نابینا ز خورشید • چه داند دیو سر جام جمشید
فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِيهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ
پس از آنکه بتو آمد مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که بنده و رسولست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بکوی ایشانرا

که بیایید تا از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و نزدیکان خود و نزدیکان شما ثُمَّ
نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس بکنیم لعنت
خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم وفد نجران را طلبید و گفت هرچند در حجت می افزایم شما در عناد
و منازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق
از مبطل ممتاز گردد نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساخته
و روز دیگر حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم حسین را رضی الله عنه بر داشته و
دست حسن را رضی الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی مرتضی رضی الله
عنه بعد از آن روان شدند و خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا گویم شما آ[مین]
گویید از آن جانب بعد از تأملات فراوان ترسایان از مباهله پشیمان شده صلاح کا[ر]
صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان ج[مال]
عالم را با اهل بیت بدید فریاد برکشید ای یاران از مباهله این بزرگوار […]
بخدای که من رویهایی بینم که اگر از خدای درخواهند کوه ها را از موا[…]
و بیقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس […]
بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بسند بدهند تسلیم مسل[مانان]
برین منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود بازگشتند و حضرت پیغامبر صلی الله […]
فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیدی […]
بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی
إِنَّ هَذَا بدرستی که اینها قصه ها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هرآینه آنست خبر راست
و درست وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر الله که استحقاق

عبودیت

وانّ الله

عبودیت او را ثابت است و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست غالب و قوی
و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که
خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت
فساد اعراض است از طریق توحید ، هر که برین ره نرفت راه بجای نبرد ، هر که ازین
رخ بتافت روی رهایی ندید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده
می فرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل اند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا
بیایید إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید
که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است أَلَّا نَعْبُدَ یکی آنکه نپرستیم إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را
تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی وَلَا نُشْرِكَ و دوم آنکه شریک نیاریم بِهِ شَيْئًا
بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ سیم آنکه فرا نگیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی
از ما بعضی دیگر را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی اتخاذ ارباب نصاری آن بود که
[…]ار خود را سجده می کردند و می گفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان
[…]ست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر
[…]ل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا پس بگویید شما ای پیغامبر و اصحاب
[…]اه باشید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما مسلمانانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ
[…]چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که
[…]هیم یهودی بوده و ترسایان می گفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می نمایید
و او را جهود و ترسا می خوانید وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود
بر شریعت او عمل میکنند وَالْإِنْجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ
مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی
بدو هزار سال و چون او برین دو پیغامبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت

ونصرانیت بدان چگونه توان کرد اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمی کنید هَا اَنْتُمْ تنبیه می کند
که گوش دارید شما یید هٰؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِیمَا لَکُمْ در آن چیز
که مر شما را بِهِ عِلْمٌ بان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد را صلی الله علیه وسلم که در توریت
و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می آرید فِیمَا لَیْسَ لَکُمْ در آن چیزی
نیست شما را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی
وَاللهُ یَعْلَمُ و خدای می داند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید
حقیقت حال او را مَا کَانَ اِبْرَاهِیمُ نبود ابراهیم یَهُودِیًّا جهود وَلَا نَصْرَانِیًّا و نه ترسا وَلٰکِنْ کَانَ و لیکن
بود حَنِیفًا پاک و موحد و منحرف از عقاید ردیه مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ
و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر
اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان بِاِبْرَاهِیمَ بدین ابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ هر آینه
آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او وَهٰذَا النَّبِیُّ و دیگر این پیغامبر که بر ملت او ست
و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغامبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان
مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی
صلی الله علیه وسلم حسد بران داشت که بملت ابراهیم منسوب سازد این
نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمة الله فرود آمده در وقتی که
رضی الله عنه با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص
ابن ابی ربیعه با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهد
مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی
قرآن امر کرد. نجاشی و اساقفه ایشان در استماع قرآن دقت ورزیدند و جعفر و قوم او را گفت
مترسید که هیچ تفرقه بخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی
گفت این گروه که می بینی و پیغامبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد

واغاز

و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بر وی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی
که در حبشه می گفت این آیة در مدینه فرو می فرستاد که سزاوارتر با براهیم پیغامبر است و اصحاب
او وَاللهُ و خدای وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست وَدَّتْ
آرزو می برند طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ گروهی از یهود لَوْ یُضِلُّونَکُمْ آنکه شما را گمراه کردند خطاب
با حذیفه و عمار است که ایشانرا بدین یهود خود دعوت می کردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند
که از راه راست بیفکنند وَمَا یُضِلُّونَ و گمراه نمی سازند اِلَّا اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را
چه وبال اضلال بدیشان عاید است وَمَا یَشْعُرُونَ و نمی دانند که آن زیان با خود می رسانند
یَا اَهْلَ الْکِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَکْفُرُونَ چرا کافر می شوید بِآیَاتِ اللهِ
بقرآن یا بنعت محمد وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی می دهید که توریت و انجیل حق است
نعت او در هر دو کتاب هست یَا اَهْلَ الْکِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا می آمیزید
را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی یا خلط می کنید توریت را بمحرفات خود یا می پوشید اقرار
از بعث پیغامبر آخر الزمان داشتید بانکار که بعد از آن دارید وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ
سخن راست را که وصف حضرت مصطفی است صلوات الله وسلامه
وحال آنست که شما می دانید که آن حق است یا می دانید که آنرا از حسد
در اخفاء آن می کوشید و گفته اند می پوشید و می دانید که پوشیده
چراغی افروخته عنایت الهی است بدم هر سرد نفسی منطفی نمی گردد و الله متم نوره
پنهان کرد. شمع خورشید از آن نمی میرد. وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند گروه مِنْ اَهْلِ
یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و غرینه اتفاق کردند که اول روز
بدین محمد صلی الله علیه وسلم در آیند از روی مکر و حیله و با آخر روز جان فرا نمایند که
ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان و فساد آیین شما
بما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغامبر شما موجود نیست بمکن که بدین حیله بعضی

از اصحاب در تردد افتند و کویند اینها اهل کتاب اند سخن چنین از روی کزاف نخواهند
کفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از تصدیق محمد منحرف
شده بدین مادر ایند حق سبحانه مومنانرا ازین مکر اکاهی داد و آیت فرستاد که بیان
یکدیکر کفتند کروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که کفته شد آمِنُوا ایمان آرید یعنی
بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدانچیزی که أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده است بر مومنان یعنی
قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مومنان بسبب انکار شما
بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ باز کردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که زرق
ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا تصدیق مکنید مکر آنکس را که
پیروی کند دِينَكُمْ دین شما را که یهودیت است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بکو ایشانرا که بدرستی که دین حق
هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود رد قول ایشانرا
پس باز تتمه کلام ایشانرا بیان می کند که می کفتند که تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید
أَن يُؤْتَى أَحَدٌ آنک داده باشند هیچکس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم
و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و این نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِندَ رَبِّكُمْ
نزدیک پروردکار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر و روشن تر [illegible]
إِنَّ الْفَضْلَ بکو بدرستی که برتری و بهترین یا افزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ [illegible]
خداوندست يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ میدهد آنرا بهر که می خواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار [illegible]
عَلِيمٌ دانا باهل استحقاق در اعطاء فضل يَخْتَصُّ خاص میکرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام
یا نبوت مَن يَشَاءُ هر کرا می خواهد و می داند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای
خداوند فضل بزرکست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی باشد که
اکر او را امین سازی بِقِنطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را
بتو و او عبد الله سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی

واکفروا آخره
وکافر شوید و انکار
کنید در آخر روز
[illegible]
الا لمن تبع

داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد وَمِنْهُم و از ایشان باشد مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی که اکر او را امین کردانی
بِدِينَارٍ بیک دینار زر لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مکر آنک مادام
باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود
که یک دینار بامانت بدو داده بودند و در ان خیانت کرد ذَٰلِكَ این خیانت یهود را بِأَنَّهُمْ
قَالُوا بآنست که کفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواننده
و نویسنده نیست اند سَبِيلٌ کناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهودان بود که هر که تورات
نداند امی است و مال امی را بر خود حلال می دانستند و دیکر می کفتند تورات روا داشته است
که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میکویند درین سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ
چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنست که ایشان
[illegible] تد که خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما کرفت
[illegible] خیانت عرب و حکم اینست که مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدای
[illegible] در تورات باداء امانت و ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و بپرهیزد در باب حلال و حرام
[illegible] درستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست می دارد پرهیزکارانرا إِنَّ الَّذِينَ
[illegible] نکه يَشْتَرُونَ می فروشند و بدل می کنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدای بسته اند
[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم وَأَيْمَانِهِمْ و سوکندان دروغ خود را که در باب
[illegible] و تغییر آن می خوردند ثَمَنًا قَلِيلًا به بهای اندک و آن صاعی چند جو و کندم
[illegible] بوده که از کعب بن الاشرف ستانده اند و نعت پیغامبر را تحریف کرده و بر بنا فرا
[illegible] عوام سوکند خورده أُولَٰئِكَ آن کروه عهد شکنان و سوکند بدروغ خوردکان لَا خَلَاقَ لَهُمْ
هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در ان سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکوید خدای با ایشان
سخنی که بدان خوشدل کردند وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننکرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ
و پاک نسازد ایشانرا از لوث کناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نکردد

وَاِنَّ مِنهُم و بدرستی که از جهودان لَفَرِیقًا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی [لشأه]
ناراستی یَلْوُونَ اَلسِنَتَهُم می پیچانند زبانهای خود را بِالکِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار
وآن مفتریات را بلغة عبری میخوانند لِتَحسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الکِتَابِ
از توریة است وَمَاهُوَ مِنَ الکِتَابِ و حال آنکه نیست از توریة وَیَقُولُونَ و می گویند هُوَ مِن عِندِاللهِ آن محرّف
و مفتری از نزدیک خدای است وَمَاهُوَ مِن عِندِاللهِ و نیست آن از نزد خدای وَیَقُولُونَ عَلَی اللهِ الکَذِبَ و می گویند
بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او می دارند وَهُم یَعلَمُونَ و ایشان می دانند که دروغ می گویند
بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند در حق عیسی علیه السلام می گفتند که دعوی الوهیت
کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان می فرماید مَاکَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست
و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی اَن یُؤتِیَهُ اللهُ الکِتَابَ با آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالحُکمَ و فهم آن
یا فصل امور و اقضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغامبری ثُمَّ یَقُولَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ مر امت خود را که کُونُوا
عِبَادًا لِی باشید شما بندگان یا پرستگان مِن دُونِ اللهِ جز از خدای وَلٰکِن کُونُوا ولی گوید که باشید
رَبَّانِیِّینَ راستان در دین و استواران در دانش بِمَا کُنتُم بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلا[ص]
تُعَلِّمُونَ الکِتَابَ بیاموزید مر دیگران کتابی که از حق فرود آمده وَبِمَا کُنتُم و بآنکه باشید شما
تَدرُسُونَ بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی آیة چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورد[ه]
دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه رحمة الله در روز دفن عبدالله بن عبا[س]
عنهما فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیا[ن]
قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده جهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده
و روی توجه از خود بر تافته و بدوست آورده ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت شسته
نقش حرف غیر از صفحه پندارشان و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان دانایان باشند
بخدای و بردباران در راه خدای قایم بالله فانی از ماسوی الله شنودن ایشان از حق است و
گفتن ایشان با حق با او گویند آنچه از وی شنوند وَلَایَأمُرَکُم و نمی سزد آنکه خدای پیغامبر ساخته

امر کند شما را اَن تَتَّخِذُوا المَلَائِکَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِیِّینَ و پیغامبران را اَربَابًا خدایان
تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را
که عیسی و عزیر بود اَیَأمُرُکُم آیا می فرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعدَ اِذ اَنتُم
بعد از آنکه هستید شما مُسلِمُونَ گردن نهادگان مر دین اسلام را وَاِذ اَخَذَ اللهُ و یاد کن چون
فرا گرفت خدای مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ پیمان و عهد پیغمبران را و امم در داخل میثاق تابع انبیا اند
و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران فرا ستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد
صلی الله علیه و سلم و مضمون [میثاق] چنین است که لَمَا آتَیتُکُم هرچه بدهم شما را مِن کِتَابٍ وَحِکمَةٍ
از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَکُم پس بیاید بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من که آن محمد است
صلوات الله و سلامه علیه مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُم باور دارنده مر چیزی را که با شماست از کتاب
و حکمة لَتُؤمِنُنَّ بِهِ هر آینه ایمان آورید بوی وَلَتَنصُرُنَّهُ و یاری کنید او را به تن خود اگر در زمان
[illegible] والا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید قَالَ گفت خدای مر انبیا را
[illegible] این میثاق بر ایشان اَأَقرَرتُم آیا اقرار کردید وَاَخَذتُم و فرا گرفتید عَلٰی ذٰلِکُم بر این که
[illegible] بر وجهی که بر آن وفا کنید قَالُوا اَقرَرنَا گفتند اقرار کردیم و میثاق پذیرفتیم قَالَ
[illegible] خدای که گواه باشید بر اقرار انبیا وَاَنَا مَعَکُم و من خدایم با شما مِنَ الشَّاهِدِینَ
[illegible] اقرار فَمَن تَوَلّٰی پس هرکه برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت
[illegible] ذٰلِکَ بعد ازین عهد و پیمان فَاُولٰئِکَ پس آن گروه معرضان هُمُ الفَاسِقُونَ ایشان
[illegible] اند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان اَفَغَیرَ دِینِ اللهِ آیا بجز دین خدای یَبغُونَ
[illegible] حفص بغیبة خوانده یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دینی دیگر را وَلَهُ و حال
آنکه مر خدای را اَسلَمَ گردن نهاده است مَن فِی السَّمٰوَاتِ هرکه در آسمانهاست وَالاَرضِ و هرکه در زمین است
طَوعًا برغبت وَکَرهًا و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نی سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل
آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ماعدای

بالکفر

بعضی برا قرار بعضی یا ملائکه اقرار نمود که گواه باشید صح

ثقلین بطوع است وازان ایشان بکره وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وبسوی او باز کردانیده خواهید شد ای طایفه

وای کارها ن وحفص بغیبت خوانده یعنی همه اهل آسمان وزمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنّا

بکوای محمد که ایمان اوردیم ما بِاللَّهِ بخدای که یکتاست در ذات وبی همتاست در صفات وَمَا أُنْزِلَ

عَلَيْنَا وکرویدیم بدانچه فرو فرستاده اند برما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ وآنچه نازل کردانیده اند

عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ ابراهیم ودو پسر ونبیرکان او وکتاب ایشان همان صحف

ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَى بانچه داده اند بموسی

که توریة است وَعِيسَى وبعیسی وآن انجیل است وَالنَّبِيُّونَ وبانچه داده اند بپیغمبران دیکر را

چون شیث وادریس وداود وحیقوق وشعیا که کتب برایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از پروردکار

ایشان لَا نُفَرِّقُ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی ازیشان یعنی همه ایمان می اریم نه ببعضی

دون بعضی چون یهود ونصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وماییم خداوند را کردن نهادکانیم در امر

ونهی او وَمَنْ يَبْتَغِ وهرکه طلبد غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا جز دین مسلمانانی دین دیکر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ

بس پذیرفته نشود آن دین ازو وَهُوَ واو بواسطه ترک اسلام فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ در آن

از زیان زدکان باشد این تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام‌اند ودرشان انها

از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز داراند ومرتد شوند می فرماید

يَهْدِي اللَّهُ جکونه راه نماید خدای استفهامست بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای

کروهی را که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که اورده بودند وایشان ده وازده

که از مسلمانان روی برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید وطعمة ابن ابیرق ومقیس

ضبابه وامثال ایشان که اول کرویدند بخدای وَشَهِدُوا وکواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه

فرستاده خدای یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه حَقٌّ حقاست وقول وصدق وَجَاءَهُمُ

الْبَيِّنَاتُ وآمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللَّهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الظَّالِمِينَ راه ننماید کروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَئِكَ آن کروه مرتدان

جَزَاؤُهُمْ پاداش ردت ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که برایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنة خدای وآن

دوریست از رحمت او وَالْمَلَائِكَةِ ولعنت فرشتکان وآن بیزاریست ازیشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

ولعنت همه مؤمنان وآن مذمت کردنست مر ایشانرا خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت

یا در اثر لعنت که عقوبتست لَا يُخَفَّفُ سبک کردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ ازیشان عذاب

دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ونباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر

عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه باز کردند بحضرت ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس

آنکه برکشته اند از حق وَأَصْلَحُوا وبصلاح آوردند آن جیزی را که در ان افساد کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ

بس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه کارانست رَحِيمٌ ومهربانست بریشان برادر حارث بن

سوید این آیتها را بردست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را کفت

[illegible] من هرکز از تو دروغی نشنوده ام وبرادرم نیز بر رسول خدا افترا نمی کند ورسول نیز دروغ

[illegible] نمی بندد وخدای از همه راست کوی تر است بس من جرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه

[illegible] رجوع همین آیت را بران یازده تن دیکر خواند وایشان از توبه ابا نموده جواب

[illegible] الاد در مکه طرح اقامت داریم وانتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه وسلم

[illegible] او می بریم اکر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد والا جون خواهیم بدین

[illegible] توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه درشان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

[illegible] بخدای ورسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بس از کرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا بس زیاده

[illegible] یعنی ثبات ورزیدند بران یا بآیة توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرکز پذیرفته

[illegible] وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ وآن کروه که برکفر اقامت ورزیدند ایشانند کمراهان از طریق هدایت

[illegible] یا هلاک شدکان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ وبمردند وایشان

کافر بودند یعنی برکفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ بس قبول کرده نشود از هیچ یک ازیشان مِلْءُ

الْأَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر وَلَوِ افْتَدَى بِهِ واکرچه فدا دهد آن همه را یعنی اکر کافری آن مقدار زر

نشود

که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از و
مقبول نخواهد بود أُولَٰئِكَ و آنها که کافر میرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم
بی‌حساب وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان
الجزء الرابع من الثلثين لَن تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه می طلبید
از خیر نرسید یا نیابید بهشت را حَتَّىٰ تُنفِقُوا تا آنکه نفقه و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ از آنچه
دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونة درماندگان کنید یا
بدن که قوت آنرا طاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که اورا
در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از ادناس تعلق بما سوی الله بپردازید و گفته اند
هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیی بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیی و عقبی
بگذرد بقرب حضرت مولی برسد ‌ مصرف وحدت کسی نوش کرد ‌ که دنیی و عقبی فراموش کرد
بعد از نزول آیة ابو طلحة انصاری رضی الله عنه بجناب رسالت پناه آمد گفت یا رسول
الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست هر جا خدای حکم کند وضع کن و آن باغی
بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بدان درآمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحة گفت بخ
باسود بسیار و حضرت آن باغ را میان اقربا او قسمت فرمود وَمَا تُنفِقُوا و آنچه
می کنید مِن شَيْءٍ از چیزی خواه اندک و خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال و
غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس خدای بدانچیز داناست و بر حسب نیات شما شمارا جزا دهد
كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان
یعقوب را آورده اند که چون آیة فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ
أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی
و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند
شمارا بآتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ آماده کرده شده است لِلْكَافِرِينَ مر کافران و غیر ایشانرا بالذات
از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان تباه کار دیا کافر را نار تعذیبست و مؤمن را نار تادیب
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه
فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا و بشتابید إِلَىٰ
مَغْفِرَةٍ بآنچیزی که سبب آمرزش باشد شمارا مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام
ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادتست یا ادای فرایض
یا تکبیر اول که بجماعت درآید یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا
متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست چه آیة در خلال قصهٔ
احد نازل شده محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم همت این راه با پای
همت به پایان نرسد تا جان نرند قدم بجانان نرسد در بحر الحقایق آورده که بشتابید در راه دین
بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنة وصال
رسیدن محالست ـ بگذار ده هوا پرستی روی آر سوی خود پرستی وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که
برساند شمارا ببهشتی که از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی
مانند آسمانها وَالْأَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت گو جهت ا [illegible] جد فهم
بشر نگنجد در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمین [illegible]
هر یکی ازین طبقات سطح باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی و [illegible]
یکدیگر تا همه طبقی واحد [illegible] بهشت این مق [illegible]
چنین بهشتی لِلْمُتَّ [illegible]
در آسانی وَالضَّرَّا [illegible]
نیست یعنی بهرحا [illegible]

ومرض یا کرانی وارد آنی **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** وفرو خورندگانند خشم را با وجود قدرت آورده اند
که کسی امام اعظم را رحمه الله طپانچه زد امام فرمود که من هم می توانم که ترا طپانچه زنم لیکن
نزنم وقادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم ومی توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت
الله بنالم ولی ننالم ومیترسم میشود که بقیامت کمر خصومت بر بندم ودامن خود از تو بستانم
واین نیز نکنم واگر فردا مرا رستگاری باشد وشفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت
ننهم سه مرد گمان مبر که بزور دست وپردلی با خشم اگر بر آیی دانم که کاملی **وَالْعَافِينَ** وعفو کنندگانند
عَنِ النَّاسِ از بندگان ودرم خریدگان یا آنکسی که بر ایشان ستمی کرده باشد **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** وخدای
دوست دارد نیکوکاران را وبهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کنند برای جمعی که با ایشان بدی
کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود
خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد واز غایت دهشت پایش بحاشیه بساط بر آمده کاسه بر سر شاهزاده
افتاد وبشکست واشها بر رخسار مبارکش فرو ریخت حسین از روی تادیب نه از راه تعذیب
در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم
گفت والعافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم تتمه آیه بر خواند که والله یحب المحسنین
حسین [illegible] ا خودت آزاد کردم بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی
[illegible] کویی کرده اند **وَالَّذِينَ** معطوفست بر الذین ینفقون
[illegible] ند یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان
[illegible] ند ا[illegible] هوای نفس **اِذَا فَعَلُوا**
[illegible] خود بمباشرت
[illegible] یا ولکبایر
[illegible] یا عتاب او
[illegible] سته است

پس آمرزش خواهند **لِذُنُوبِهِمْ** برای گناهان خود **وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ** وکیست که بیامرزد گناهان
استفهامست بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را **إِلَّا اللَّهُ** مگر خدای **وَلَمْ يُصِرُّوا**
واصرار نکردند بعد از استغفار **عَلَىٰ مَا فَعَلُوا** بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یا سر
آن فعل نرفتند **وَهُمْ** وایشان که اصرار نکنند **يَعْلَمُونَ** می دانند که عقوبت اصرار از عذاب
گناه عظیم تر است نزول آیه در نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بجهت خرما خریدن نزد وی آمد و
نبهان را دل بد وکشش کرده وبه بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید وبعد از
وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که **اِتَّقِ اللَّهَ** از خدای بترس ودامن پاک مرا بلوث حرام
آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت وپشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت
وصورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسیده فرمود که من در میان شما وشما چنین
کارها می کنید حق سبحانه برای تاکید امید واری تائبان این آیه فرستاد وبقول بعضی در شان
ابو الیسر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه
شده پناه بتوبه واستغفار آوردند **أُولَٰئِكَ** آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند **جَزَاؤُهُمْ**
پاداش ایشان **مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ** آمرزش است از پروردگار ایشان **وَجَنَّاتٌ تَجْرِي** وبوستانها
که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها **خَالِدِينَ فِيهَا** جاوید باشندگانند
دران **وَنِعْمَ** ونیکو مزدیست **أَجْرُ الْعَامِلِينَ** مزد عمل کنندگان [illegible] **خَلَتْ**
[illegible] بد دستی که گذشته بوده **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما **سُنَنٌ**
[illegible] وراحت ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی سنت نهاد
[illegible] مرادست وسنن شرایع [illegible] ه اند
[illegible] هلاک شده اند **فَسِيرُوا**
[illegible] وبیان لوط **فَانْظُرُوا**
[illegible] **الْمُكَذِّبِينَ** آخر

که ازمم کذشته ووقایع روزکار ردادیم بَیَانٌ سبب هویدای سخن حق است لِلنَّاسِ برای عامهٔ مردمان
وَهُدًی وزیادتی بصیرت وَمَوْعِظَةٌ وپندی مشتمل بر رهبة ورغبة لِلْمُتَّقِینَ خاصه مر پرهیزکارانرا
وَلَا تَهِنُوا وست مشوید وضعف مورزید چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم
به شعب درآمد ابوسفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع کردد اصحابرا
دغدغه بخاطر رسید وحضرت عزت تسلیهٔ ایشانرا آیة فرستاد سستی مکنید وَلَا تَحْزَنُوا واندوهناک
مباشید از جراحات ومصیبات یا فوت غنایم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال انکه برتر آیید از ایشان
بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیش آیید یعنی در جنک بلند یا برتری شما بر آنست که
کشتکان شما در صدر نعیم اند وازان ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود
وازیشان درک الاسفل وحقیقة آنست که این بشارت بوده مر مؤمنانرا بعلو وغلبه یعنی
شما منصور وغالب خواهید شد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید کرویدکان بوعدهٔ حق که فرموده
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اکر بشما رسید جراحتی وزحمتی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی
که رسیده است کروه کفار را در روز بدر قَرْحٌ زحمتی والمی مِثْلُهُ مثل قرح وجرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ
واین روزها که مدار زندکانی بر آنست نُدَاوِلُهَا می کردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان روزی
بدو... [illegible] ...نکبت وعسرت فیوما علینا ویوما لنا واین مدا وله برای آنست
...[illegible] خدای یا بدا تدا اولیا را او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا که
...[illegible] مِنْكُمْ شُهَدَاءَ از شما کواهان یعنی کواه یکدیکر باشید
...[illegible] ...دای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
...[illegible] ...ت که پاک کرداند
...[illegible] ...ایشانست
...[illegible] ...ی پنداریدان
...[illegible] ...انها انکه جهاد کردند

ازشما

ازشما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ وندید سکیبایانرا بر فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم مصایب ووقوع
نوایب ملخص آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید ‧‧ ـــــ و
بلبلی کو ستم خار تحمل نکند . بهتر آنست که دیکر سخن کل نکند وَلَقَدْ كُنْتُمْ وبدرستی که شما بودید
که از روی اشتیاق لقاء الهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو می بردید مرک را یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ
پیش ازانک مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق بدیدید آنچه
از مقاتلهٔ کفار وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وحال آنکه شما می نکریستید بیاران وبرادران شما که مقتول
می شدند تا نظر می کردید در پیغمبر صلی الله علیه وسلم واو را تنها کذاشته در خلاصی خود
می کوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه زخم خورده در میان
کشتکان نهان شد ابلیس لعین صدای الآن محمدا قد قتل در میان خاص وعام افکند قومی از ضعفاء
اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان
خط امان بستاند وقومی دیکر بکریختند وبعد از آن آنحضرت منهزمانرا ملامت می کرد که چون
فرار بر قرار اختیار کردید وشب بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر کشوده کفتند
ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزکار بر ما شوریده شد واز غایت ترس بکریختیم حضرت عزت
دفع عذر ایشانرا آیة فرستاد که وَمَا مُحَمَّدٌ نیست بندهٔ ستودهٔ من إِلَّا رَسُولٌ مکر فرستاده
از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستی که بکذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش ا... ...کان
أَفَإِنْ مَاتَ آیا اکر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته کردد ...[illegible] ...اعقابکم
بر پاشنهاء خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید ...[illegible]
کردد بر پس باز رود با ...[illegible] ...اد کرد فَلَنْ يَضُرَّ ...[illegible]
بکشتن خود خدای را ...[illegible]
قدر دیا شد که جز ...[illegible]
ونمیرد هیچ نفسی ...[illegible]

خدای این حکم را در لوح محفوظ کِتَابًا نوشتنی مُؤَجَّلًا زمان او بیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد
و از آن نیز در نگذرد در این آیة تحریص مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکهٔ مقاتله با
اهل عناد چه هرکه داند که عمر و مقرر و اجل او مقدرست هر اینه دلیر خواهد شد در مبارزت
معارک و شروع در مهالک وَمَنْ يُرِدْ و هرکه خواهد بجهادی که می کند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان
نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیی آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُرِدْ و هرکه خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای
آنجهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود
باشد که ما پاداش دهیم شکر گویند کانرا بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و چند از پیغمبران یعنی
بسیاری پیغمبر که در راه حق قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ و با او بودند سپاه فراوان ربّ
نام سپاهیست که کم از هزار نباشد و در عین المعانی گوید ده هزار یار ربی یعنی ربانیست
یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی ننمودند این
پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ با آنچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد
با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان
تعریض منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی نموده از ابو سفیان خط امان می طلبیدند وَاللَّهُ
يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای دوست می دارد صبر کنند کانرا بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبوده قول
[illegible] شده إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما
[illegible] نصرت و قتل صاحب دعوة ما بود وَإِسْرَافَنَا و در کذ[illegible]
[illegible] ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا [illegible] قدمها ما را در وقت مقاتله
[illegible] فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد
[illegible] پاداش این
[illegible] نیکویی پاداش
[illegible] نیکوکارانرا

یعنی

یعنی صابرانرا و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هردو و توجه با فریدگار هردو
من فارغم از هردو مرا وصل تو بس يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر
فرمان برید می کافرانرا در شان جمعیست که از ابو سفیان طلب امان می کردند و در کشاف آورده
که منافقان مؤمنانرا می گفتند این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما
دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی می فرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ
باز گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنها شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا پس آنگاه گردید شما
خَاسِرِينَ زیان زدگان در هردو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ بلکه بدانید که خدای
مَوْلَاكُمْ یار و دوست و مددکار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجویید
وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلها کافران الرُّعْبَ ترس
و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک
قتال کرفته باز گشتند و القاء رعب در دلها ایشان بجه سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا با آنکه ایشان
شرک آوردند بِاللَّهِ بخدای و انباز کرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیزی را که نفرستاده است خدای بِهِ
باشراک آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی بودی
فرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست
ستمکارانرا دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر اینه راست کرد خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را در باب
ظفر چه آن ظفر بشرط بصبر بود تا صبر می کردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند
در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر
خود را این نصر [illegible] کار کردند و ابن عباس فرمود که منزلت کتاب
خدای می کوی[illegible] إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام که می کشتید کافران
از دوی شتا[illegible] معونة او در اول روز ظفر شما را بود حَتَّى
إِذَا فَشِلْتُمْ [illegible] تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب

وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امیر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز کردید پس مبتلا شدید بمغلوبیه
مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست می داشتید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ
از شما مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای
از حین امیر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ و از شما
هست مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروه می بودند
که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقت که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت
خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبهٔ شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید
شما را یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند تا عیار تقصیر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا
عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما که بشومی مخالفت همهٔ شما را نکشتند و مستأصل
نگردانیدند وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان
از جملهٔ فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام که دور می رفتید در هزیمت
یا ببالای کوه می گریختید وَلَا تَلْوُونَ و نمی ایستادید و التفات نمی کردید عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یکی از مردمان
یا نمی نگریستید بیکی که آن رسول است صلی الله علیه و سلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر شما را میخواند
فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما و می گفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمی کردید فَأَثَابَكُمْ
پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی یک خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر کشته شدن
و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش شما را تا معتاد شوید
بصبر کردن در شداید و دیگر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوه گین نگردید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت
است از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید [illegible] رسیده از قتل و جرح و هزیمت
وَاللَّهُ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما [illegible] ستاد خدای بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ
از پس اندوه و ملال أَمَنَةً و آرامی و آنچه بود نُعَا [illegible] شید یعنی در می پیچید
آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و [illegible] می گوید که این خواب

هفت تن را بوبکر صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن
صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین
و فایدهٔ نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروه دیگر چون
معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در غم افکنده بود
ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می برند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظنی ناروا و سزا
ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان اهل جاهلیه را می بود که مهم محمد صلی الله علیه و سلم با تمام خواهد رسید
يَقُولُونَ می گویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر
و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طلب غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان
و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا
من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید
سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت
مر خدای راست و بفرمان اوست يُخْفُونَ نهان می سازند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای
خویش از شکوک و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ آنچه اشکارا نمی توانند کرد لَكَ برای تو بجهت خوف
از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و دفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ
می گویند با یکدیگر در خلوت لَوْ كَانَ اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره
و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول
نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خود و نمی خواستید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر اینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه
در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَى مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه
خود یا اگر شما تخلف می کردید هر اینه مؤمنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون
می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان می فرماید که بعد از چنان غمی الی که

داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ و برای آنکه ظاهر کرداند
خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهها شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ و دیگر تا پاک و خالص
سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بِذَاتِ
الصُّدُورِ بآنچه در سینهها از سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هرآینه آنکسانی که روی بکردانیدند
مِنْكُمْ از شما بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی آورده بودند دو کروه
یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جزین نیست که بلغزانید ایشانرا
شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشآمت بعضی از آنچه
کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلوات الله و سلامه علیه وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ و بدرستیکه
خدای درکذرانید عَنْهُمْ از ایشان این کناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزکار است حَلِيمٌ بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت کناه کار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کروه کرویدکان لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ كَفَرُوا مانند آنکسان که کافر شدند
یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و کفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی إِذَا
ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی
غازیان و جهادکنندکان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اکر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزو
نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نکشتندی در آن حرب پس شما
ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول لِيَجْعَلَ اللّٰهُ تا کرداند خدای ذَلِكَ آن مخالفت
شما را یا کمان ایشان را که اکر با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغی و اندوهی
در دلهای ایشان وَاللّٰهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر وَيُمِيتُ و او میمیراند
نه سفر و حرب وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید ای کرویدکان از صبر و ثبات
بَصِيرٌ بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اکر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا
بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ هرآینه آمرزشی از خدای وَرَحْمَةٌ و بخششی

انو

از و خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیی حفص بغیبه خواند یعنی آمرزش
و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم میآرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ و اکر
بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار
لَإِلَى اللّٰهِ هرآینه بسوی خدا که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید عرفا کفته اند که اکر مرک
دریابد شما را ای مخالفت کنندکان با نفس و هوا یا شهید کردید بتیغ ریاضت در طریق طلب
لقا پس شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و اینجا
کفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله چو میکه رسد بحرم اسم کان راه بتو ست میشناسم
سکان بره تو پای مالست ٭ شایسته افسر وصالست ٭ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ پس ببخشایش که نوازید
از حضرت حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم کشتی برای منهزمان احد نزول آیه در اول وقت بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود
بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوش خویی نسبت آن جماعه رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که
نرم سخنی و نیک خویی تو برحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اکر میبودی تو درشت خوی
یا سخت کوی یا جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هرآینه اصحاب
تو پراکنده شدندی مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار
از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان
اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت نمای با ایشان
در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده کلبی کوید که مشاورت مخصوص بوده
بامور محاربه و مقاتله با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ و چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست
میدارد توکل کنندکان را متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد
إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ اکر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد

غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ واکر فرو کذارد جنانچه در جنک احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا
الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شمارا مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو کذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدای
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند باورداران بدانکه وَمَا كَانَ ونباشد وسزا نبود لِنَبِيٍّ مر پیغمبری را
أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اقویاء صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواست
می نمودند که مارا از هر غنیمت که می افتد زیاد از حصهٔ ضعفا چیزی بده آیة آمد که خیانت
پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست وکویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفهٔ سرخ رنک کم شد وجمعی
سیه کلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلوات الله وسلامه علیه
کردند وحق تعالی ذمهٔ حبیب خود را خصوصا وهم جمیع انبیا را عموما از ین خیانت بری کردانید
وفرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند وَمَنْ يَغْلُلْ وهر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ
بیاید بکناه آنچه در ان خیانت کرده است یا بیارد آن چیزی را که در ان خیانت کرده بر کردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز وعلی روس الاشهاد بدان فضیحت یابد اکر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده
که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آورد آن حضرت قبول نکرد وفرمود که نکاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ
تُوَفَّى پس تمام داده شود در ان روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر وشر وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی
خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ همچون کسی که باز کردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب
خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وآرام جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد جای بازکشتی است
دوزخ هُمْ انبیا واهل امانت که تابع رضوان خدااند دَرَجَاتٌ خداوندان پایها بلندند یا
مر ایشانراست درجها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه
میکنند مردمان از امانت داری وخیانت کذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر اینه بتحقیق منت نهاد خدای
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر کرویدکان إِذْ بَعَثَ چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری

از ایشان

وکفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ونیکو کار کذاریست حضرت پروردکار ونزد بعضی این آیة که کذشت وآنچه
بعد از وست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابو سفیان در پایان شعب
مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیکر موضع بدر است وپیغمبر فرمود که در جواب او بکوئید که چنین
باشد دیکر سال که نزدیک بموعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه
رود ولشکر اسلام را بترساند نوعی چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم
بیثرب آمد وهر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار وبسیاری اسلحه واتفاق ایشان
ترتیب داد جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود وحضرت با محاربان احد وجمعی دیکر که مجموع
هزار وپانصد مرد بودند به بدر رفت وهشت روز آنجا توقف فرمودند وبازارها قایم کشت ودر معاملات
سود فراوان بدست آمد وکفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نا آمدند وحق تعالی این آیتها فرستاد
وبرین تقدیر آن ناس که در آیة سابقه عبارة از قافله بود اینجا نعیم باشد وبهر دو تقدیر ناس ثانی
ابو سفیان واتباع اویند وتتمهٔ حال مؤمنان اینست که فَانْقَلَبُوا پس باز کشتند بقول اول از حمراء
الاسد وبقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام یا ثوابی لا کلام مِنَ اللَّهِ از خدای وَفَضْلٍ
وفزیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل وجرح
وهزیمت بلکه بسلامت رفتند وبکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وپیروی کردند خشنودی
خدای بفرمان برداری رسول وَاللَّهُ وخدای ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ خداوند فضل بزرکست بدفع مشرکان
از مؤمنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان
دوستان خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم می کفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند
بدان منافقان را واز لشکر پیغمبر روی کردان شوید وآن صورت شکست کار مسلمانان کردد فَلَا تَخَافُوهُمْ
پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء شیطان وَخَافُونِ وبترسید از من در مخالفت امر من إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید شما تصدیق کنندکان در موعد ووعید من وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ وباید
که اندوهناک نکرداند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر ابن ابی ومتابعان او

که از جنگ احد تخلف ورزیده توافق وکذاشتند اِنَّهُمْ بد رستی که ایشان لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئًا هرکز زیان
نرسانند خدایرا یعنی دوستان خدایرا جیزی بسببی منازعت در کفر یُرِیدُ اللّٰهُ می خواهد خدای
اَنْ لَا یَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نکرداند مر ایشانرا یعنی ندهد حَظًّا مِنَ الْآخِرَةِ بهره در ثواب آن جهانی وَلَهُمْ
و مر این منازعانرا عَذَابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرکست یعنی بسیار و همیشه اِنَّ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بدرستی
که آنانکه بخریدند کفررا یعنی بدل کردند بِالْاِیمَانِ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ هرکز زیان نکنند خدایرا شَیْئًا جیزی
بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان عاید کردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن
بدلهاء ایشان برسد وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا و نه پندارند آنکسانی که کافرند از یهود و نصاری و
مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ که آنچه ما مهلت می دهیم ایشانرا خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ بهترست مر نفسهاء ایشانرا
اِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ بدرستی که ما درنک می دهیم ایشانرا لِیَزْدَادُوا اِثْمًا تا زیاده کنند کناه را و در دین باطل
خود ثابت ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ و مر ایشانرا عذاب خوارکننده و رسواسازنده مَا کَانَ اللّٰهُ
خدای بران نیست لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ که بکذارد مؤمنانرا عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ بر آنجیزی که شما ای منافقان
برآنید از طعن بر ایشان و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شمارا بر محک
امتحان زند حَتّٰی یَمِیزَ الْخَبِیثَ تا وقتی که جدا کند پلیدی را که آلوده نفاقست مِنَ الطَّیِّبِ از پاک
یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد یا بمخالفان تخلف نموده با عداء دین محاربه نکنند چنانچه
در روز احد یا باظهار مخزونات سرائر ایشان که بطریق وحی سید عالم را معلوم کرد و صحابه
بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات و از جمله ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که امت مرا بصورت و حیلت بمن نمودند بهمان مثابه که ذرات ذرات
با آدم علیه السلم نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و
کدام در بادیهٔ ضلالت سرکردان ماند منافقان بایکدیکر می کفتند که محمد صلی الله علیه وسلم
جنین دعوی بلند می کند و از حالات دل متنزل ما غافلست اکر راست می کوید کو علی التعیین با ما بکو
که کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ و چنان نیست که خدای مطلع کرداند

شمارا ای منافقان عَلَی الْغَیْبِ بر آن سری پوشیده که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ
یَجْتَبِی و لیکن خدای بر کزیند برای اطلاع بر آن مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشَاءُ از فرستادکان خود هر کرا خواهد
فَآمِنُوا پس شما ای مؤمنان بکروید بِاللّٰهِ بخدای بر آن وجه که او متفردست بعلم وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان
اورا که بندکان بر کزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَاِنْ تُؤْمِنُوا و اکر ایمان
آرید بدین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَکُمْ اَجْرٌ عَظِیمٌ پس شمارا باشد
مزدی بزرک وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ و نه پندارند آنانکه از دنائت همت یَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ
اللّٰهُ بدانچه خدا از مال دنیی بایشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَیْرًا لَهُمْ که آن
بخل بهترست مر ایشانرا بَلْ نه چنین است هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدترست مر ایشانرا هم در دنیی بذهاب
برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سَیُطَوَّقُونَ زود باشد که در کردن ایشان
طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مال عطا فرموده و
آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال اورا بصورتی
مار بزرک که از بسیاری و تندی زهر موی بر سری او نمانده باشد و دو نکتهٔ سیاه
بر زبر چشمهاء وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق
کردن او شده هر دو کنارهٔ روی و دهن اورا بکیرد و زبان تقریع و توبیخ کشاده می کوید انا مالک
انا کنزک من آن مال توام که بدان در دنیی لاف مباهات می زدی و کنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت برافکندی
می افکندی سو کنج را از دل بیرون کن مال بفکن ز چشم ٭ مال تو مارست در معنی و کنجت اژدها
وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مِیرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه میروند
و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند در حقیقت جزوی
را کویند که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث
بر وجه مجاز کفته چه عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ

لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار محققان
کفته اند که میراث
ح

وَالْاَرْضِ پس چون اهل آسمان و زمین همین عاریة بصاحب بازرسد ودرین سخن اشارتی
هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد ازان حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن
غایة غباوت و نهایة شقاوت باشد ای آنکه بخل کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خورسند کنی
این مال خداست صرف کن در راه او امساک بمال دیگری چند کنی وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای
بدانچه شما می کنید از انفاق و امساک خبیر داناست لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی که بشنید خدای
قَوْلَ الَّذِیْنَ قَالُوْا سخن آنها را که گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ بدرستی که خدای درویش است
وَنَحْنُ اَغْنِیَآءُ و ما توانگرانیم چون آیة اقرضوا اللّٰه قرضا حسنا بر پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم
فرو آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیة
فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرماییم
تا بنویسند مَا قَالُوْا آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ
الْاَنْبِیَآءَ و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُوْلُ و ما گوییم
ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِیْقِ بچشید عذاب آتش سوزنده ذٰلِکَ
این چنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْکُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما
ذکر ید برای تحقیق فعلست و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت
عجل و امثال آن وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر این عقوبة بسبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ
نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب
می سازد اَلَّذِیْنَ قَالُوْا دیگر شنید قول آنکه گفتند اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَیْنَا بدرستی که خدای
عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ بآنکه ما ایمان نیاریم
و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتّٰی یَاْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَاْکُلُهُ النَّارُ
بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف
نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه استاده مناجات کردی و عظماء بنی اسرائیل

ازخارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت
قبول آن بود که آتشی سفید بی دود با آواز مهیب از آسمان فرو آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی
پس جهودان می گفتند که در توریة مذکورست که چون بدان پیغمبر مگروید که قربانی برین وجه بیارد
حق سبحانه ایشان را الزام می کند که قُلْ قَدْ جَآءَکُمْ بگو بتحقیق آمد نزد شما رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِیْ فرستادگان
خدای پیش از ظهور من بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزهای روشن چون عیسی علیه السلم وَبِالَّذِیْ قُلْتُمْ و دیگر آمده
بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی برو جهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلم
فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را اِنْ کُنْتُمْ
صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می باید فَاِنْ کَذَّبُوْکَ پس اگر تکذیب
کردند ترا ملول مباش فَقَدْ کُذِّبَ بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِکَ فرستادگان
پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان جَآءُوْا بِالْبَیِّنٰتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای
ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَالْکِتٰبِ الْمُنِیْرِ و کتابی روشن کننده حلال
و حرام کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب
تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَکُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید
مزدهای اعمال خود را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که او دور کرده شد
از آتش دوزخ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد بیهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید
وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَآ و نیست زندگانی این جهان اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ مگر برخورداری ناپایدار
از حیات دنیی را بمتاع تشبیه کرد که خریده را ان غرور دریابد و مراد آنست که زندگانی دنیی مردم را
فریب می دهد و اگر بحقیقة آن دانا گردند معلوم شود که بهیچ نمی ارزد در دیدهٔ اعتبار خوابیست
بی بهی که اندر اجل سرابیست ایمن منشین زکرم و سردش مشغول مشو بسرخ و زردش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که
شما آزمایش کرده خواهید شد فِیْٓ اَمْوَالِکُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بدشنه
دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هر کرا از ایشان در راه

بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه آیة فرستاد که هرآینه
شما مبتلا می شوید در مالها خود بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسها خود بجهاد
یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هرآینه خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانک که
کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا و دیگر می شنوید از انکسان که شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی
سخنانکه موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بنسبت خود وَإِنْ
تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و بانتقم
حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استواری کارها
دینست و درستی نشانها آن یا از حقایق ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آنرا که فراگرفت
خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانک أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشانرا توریة
و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هرآینه ایشان بیان
کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمدست صلی الله علیه وسلم وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند
امی پیغمبر را حفص در هر دو کلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان
کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
از پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند
بآنچه اخذ بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را و آن ماکل و رشوتها احبار و اساقفه
بود که هرساله از عوام و سفله می گرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بدچیزی که میخرند
یعنی بدل می کنند نعیم جاویدانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد
آنانرا که شاد می باشند بِمَا أَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا
و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر
از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و خیانت

فانمودند

فرانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشان ادعیه استحسان نیز بود این آیة
نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر آمد زبان باعتذار کشوده
توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ مپندار ای نبی و ای مومنان ایشانرا بِمَفَازَةٍ که اهل
رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دینی چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبة ابرار و عقوبة اشرار
قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان
حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام
سوال کرده احیاء موتی و ابراء مرضی باز گشتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما
از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته اگر کوه صفا را زر
سازی آنرا علامتی یگانگی معبود تو می دانیم حق سبحانه این آیة فرستاد که اگر شما طالب آیات
وحدانیة اید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه درویست وَالْأَرْضِ
و در آفرینش زمین و آنچه بر ویست وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف
ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت
او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم
صافی و ادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ ~~ولین اولوا الالباب~~ آنانند که از روی
خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدایرا قِيَامًا در حالتی ایستادن وَقُعُودًا و در وقتی نشستن
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوها خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم بذکر حق اند
و پیوسته در دریای محبتش مستغرق مزاحت شیئا اکثر ذکره شب و روزم بجز یاد تو در خاطر نیست
بلک در خلوة جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نمازست که برین هیات سه گانه می گذارند بر حسب
طاقة خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست

وبر نعمت قعود که پای داری صحبت درانست وبر راحت اضطجاع ومنام که آسایش تمام بسبب
آنست محققان گفته اند که ذکر مدام ذکر دلست زیرا که دوام ذکر زبانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور وقصوری
نمی باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل وجان اند قیاما در حالتی که قائمند
یعنی متوجه بامر الهی وقعودا وقاعدند یعنی باز استاده از ملاهی وعلی جنوبهم بر جانب اند
از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانهٔ خدمت وقاعدند بر بساط قربت وعلی جنوبهم آسودگانند
در بارگاه وجد وحال برکناره از بند وهم وغرور وخیال حجاب کثرت از هم دریده
بخلوتگاه وحدت آرمیده ره وهم وخرد بر خویش بسته بحق پیوسته واز خویش رسته
ویتفکرون واندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها
وزمینها تا آن اندیشهٔ ایشان راه نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم وحجب بعد وحجاب آن
از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند واز روی شهود بزبان نیاز گویند
ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان وزمین است باطلا
آفریدنی باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث وهزل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی
فقنا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عذاب النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار
ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر که را در آری بدوزخ ودر آنجا جاوید باشد فقد
اخزیته بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبة وما للظالمین ونیست ستمکارانرا از مشرک ویهود
ونصاری وامثال ایشان من انصار یاران که عذاب را ازیشان دفع سازند ربنا ای پروردگار
ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا کننده را که آشکارا ینادی للایمان میخواند
خلق را بسوی ایمان واین منادی محمدست صلی الله علیه وسلم یا قرآن واین عام تر است چه بسیار
کس دعوت رسول را صلوات الله وسلامه علیه در نیافته اند وهمه کس از قرآن می شنود که بزبان
بیان ندا میکند ان آمنوا بربکم بدین وجه که بگروید بپروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را
وایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایرست

یامطلق

یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا ودر گذران وبپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد
صغایرست یا گناهان آینده وتوفنا وبمیران ما را مع الابرار با نیکان ونیکوکاران ربنا
ای تدبیر کننده وبصلاح آرندهٔ کار ما وآتنا وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک
بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاویدانی است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت
مؤمنان یا آن آمرزشی می طلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلم
گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات وچنانچه ابراهیم علیه السلم فرمود رب
اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین وچنانچه رسول ما را صلی الله علیه وسلم امر کردی که واستغفر لذنبک
وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة ورسوا مگردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی
که تو خلاف نکنی وعدهٔ خود را در تیسیر نقل میکند که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلوات
الله وسلامه علیه وچهار خلیفهٔ بزرگوارش بترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبهٔ شهود
خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل
النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق بتصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین
در مرتبهٔ رجا طلب غفران کردی ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از سر همت روی بطلب موعودات
آورد ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پر وآنچه رحمت از دیوان
عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را ربهم پروردگار
ایشان بآنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نگردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما
ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردم که هر
عاملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را بمناقب بسیار یاد کرده ومهاجرات را از نصیبی
ارزانی نفرمود این آیة که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی از مرد وزن بعضکم
من بعض برخی از شما از برخی دیگراند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان ومردان از زنان ملخص
سخن آنکه شما را در ثواب یکحکم است هر که عمل کند مزد برد ذکورت وانوثت را دران مدخل نیست فالذین

هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند
از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند واوذوا
فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب
وستم وصهیب که او را بنهب اموال رنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا
و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند لاکفرن عنهم هر اینه در گذارم از ایشان سیآتهم
بدیها آ ایشانرا ولادخلنهم و در آرم ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها
الانهار در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشانرا ثوابا پاداش دادنی
من عند الله از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است
و اضافه ثواب بعندیة و تقیید باسم الله که دالست بر ذات با مجموع صفات نشانه تعمیم ثوابت
والله عنده حسن الثواب و خدایست که نیکویی پاداش و پاداش نیکو [نزدیک] اوست در تفاسیر آمده
که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مؤمنان بعسرت می گذرانیدند و در خاطر ایشان
می گذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت
حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد درویشان امتاند لایغرنک
باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهر برای
تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندکست زود زایل شود ثم پس آنکه بآخرت
روند ماویهم جهنم و بازگشت ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ
لکن الذین اتقوا لیکن آنها که بترسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیی مغرور
نگشتند لهم جنات مرایشانرا بوستانهاست بران وجه که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر
قصور آن یا در پای درختان جویها از آب و شیر و می و انگبین خالدین فیها جاویدان باشند
در آن بوستانها نزلا در حالتی که این بهشتها پیشکشی باشد من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند
در منزل مهمانان حاضر سازند بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد

و هر گاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز مرتوی تماشای [انوار] لقا نباشد
[بیت] تقای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت • نمی خواهم بهشت و دعوت و دیدار میخواهم • وما
عند الله آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خیر للابرار بهترست مر نیکوکارانرا از متاع فانی
وان من اهل الکتاب و هر اینه از اهل کتاب لمن یؤمن کس هست که می گرود بالله بخدای وما انزل
الیکم و بآنچه بر شما منزل شده که قرآنست وما انزل الیهم و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریة
است یا انجیل مراد ابن سلامست و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالتی که ترس [کاران اند]
یا متواضعان مر خدایرا لایشترون بدل نمی کنند بآیات الله باحکام توریة یا نعت پیغمبر ثمنا
قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار رشوت خوار اولئک آن گروه مؤمن خاشع متدین لهم اجرهم
مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی
که خدای سریع الحساب زود حسابست بآسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد با اعدا و حقیقة آنست
که بر امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد وصابروا و شکیبایی نمایید در قتال
دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه ورابطوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدا [الله]
را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند تا اذی کفار
از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نمازی واتقوا الله
و بترسید خدای و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند
صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمایید بر مراقبه قلوب
مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بوصول بحق
و انقطاع از ماسوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا باز رسته
شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فانی گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله
گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و بپرهیزید ربکم از خشم و عذاب
پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف
الوان و اشکال و السنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است علیه السلم وخلق منها
و بیافرید از آن تن تنها زوجها جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان
پهلوی چپ آدم آفرید وبث و پراکنده کرد و ظاهر کرد انید منهما از آدم و حوا بواسطهٔ
توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء و زنان فراوان واتقوا الله و بترسید
از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندی که شما در وقتی استعطاف و استعانت از یکدیگر
تساءلون حاجت می طلبید و سوگند بر یکدیگر می دهید به بآن خدای والارحام و بپرهیزید
از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی بپیوند کنید ان الله کان بدرستی که خدای هست و بود و باشد
علیکم رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای
نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آورد و بوقت عزیمت بر ناپاکی
و بیباکی از شرم دارد ٭ هر که موفق بانک خدای حاضر و ناظرست در همه جای در دیوار و حاجب
نیست در دیدن خدای حجاب ٭ در پس پردهای تو بر تو ٭ کی تواند مخالفت با او وآتوا
الیتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیاء ایشان اموالهم مالهاء ایشان را که بحکم
وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته
می کردند مثل آنکه گوسفند لاغر در رمهٔ ایشان سر داده بعوض گوسفندی فربه
بر رمهٔ می گرفتند و می گفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود ولا تتبدلوا الخبیث و بدل
مکنید مال ناپاک یتیم را بالطیب بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم
که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید ردی که بنسبت شما طیب است ولا تاکلوا اموالهم
و مخورید مالهاء ایشان را الی اموالکم آمیخته با مالهاء خود انه بدرستی که خوردن مال یتیم
یا تبدل آن یا خیانت در آن کان هست نزدیک خدای حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیة در شان

یکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عموست اموال
او را متصرف شده چون پسر بدرجهٔ بلوغ رسید و مال خود از عم طلب نمود در ادای آن تعلل میکرد مرافعهٔ
ایشان بمحکمهٔ علیه نبوی افتاد و این آیة فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان
رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وان خفتم و اگر می ترسید یا میدانید ان لا تقسطوا آنکه عدل
نکنید و داستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل
می کند که آیة در شان کسی فرود آمده که یتیمهٔ در حجرهٔ تربیت او بود و ولایت تصرف در مال آن
صغیره او داشت می خواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد
بانواع مشقت او را مزاحم می شد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیة فرود آمد که اگر
میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور باید فانکحوا پس نکاح کنید
ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه وثلاث و سه گانه ورباع و چهارگانه
نکح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر بترسید یا دانید ان لا
تعدلوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت
یا سریتی کیرید آنچیزی را که مالک آنست ایمانکم دستهاء شما یعنی شما را ملکیت در آن تصرف
هست ذلک این اختیار واحده تا سری ادنی نزدیکترست ان لا تعولوا بآنکه میل ننمایید و انحراف نورزید
یا جور نکنید وآتوا النساء و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کاوینها
ایشان را در حالتی که هست آنها نحلة هدیه و عطیهٔ از خدای تعالی بخشیده شده بایشان فان طبن
پس اگر این زنان خوشخوی باشند و ببخشند لکم مر شما را و بگذرند عن شیء از سر چیزی منه از کاوین
نفسا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید هنیئا
سازگار مریئا خوش گوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برین وجه
تفسیر فرموده که هنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه با وی دردی و رنج نباشد ولا
تؤتوا السفهاء و مدهید بسفیهان و کم خردان اموالکم مالهاء خود را خطاب با اولیاء نسوان

وایتام است واضافة مال بدیشان جهت تصرف ایشانست دران بحق ولایة الّتی جعل الله آن مالها که
کردانیده است خدای لکم قیاماً برای شما سبب قوام معیشت دنیا ورابطهٔ انتظام امور دین جون
حج وجهاد وزکوة وصدقه ونفقات وضیافات وتمهید قواعد خیرات وارزقوهم وبهره دهید
سفهارا یعنی وظیفه مقرر کنید فیها وآن مالها بقدر کفاف ایشان واکسوهم وبپوشانید وجامه
دهید ایشانرا بقدر حال وقولوا لهم وبکویید بعد از منع مال مر ایشانرا قولاً معروفاً سخنی نیکو
وپسندیده مثلا اکر یتیم باشد کویید این مال تست ومن خزینه دار توام وبوقت بلوغ تسلیم تو
خواهم کرد وزنانرا نیز وعده کنند که دل ایشانرا خوش سازد وابتلوا الیتامی وبیازمایید یتیمانرا
اکرمرد اند بعقل وتمییز وصیانت اموال ودقایق بیع وشرا واکر زنانند بغزل ونسج وترتیب امور
خانه حتّی اذا بلغوا النّکاح تا آنکاه که برسند بحد نکاح واین کنایت از بلوغ است فان آنستم پس اکر دیدید
ودریافتید بعد از بلوغ منهم رشداً سلوک راه راست یعنی صلاح دین واصلاح مال فادفعوا الیهم
پس بدهید بدیشان اموالهم مالهاء ایشانرا که در دست شما بود ولا تأکلوها ومخورید
ای اوصیا مالهاء یتیمانرا وتلف مکنید اسرافاً از روی کزاف ومجاوزت از حد یعنی زیاده
از انکه قاضی فرض کرده باشد وبداراً ودیکر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن
وپیشی کرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرک شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف
آنکه ناکاه بزرک شوند ومال از شما باز ستانند ومن کان غنیّاً وهرکه باشد از اوصیا واولیا
توانکر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست باز دارد وعفت وخویشتن داری
بجای آرد ومن کان وهرکه باشد از ان جماعة که مال یتیم در دست ایشانست فقیراً درویش
ومحتاج فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف به نیکویی یعنی بقدر حاجت از
طعام ولباس یا بمقداری که اجرة سعی اوست فاذا دفعتم پس جون بدهید وباز کذارید الیهم
اموالهم به یتیمان مالهای ایشان فاشهدوا علیهم پس کواه کیرید بر اقرار ایشان بقبض مال
تا در میانه جدال وخصومت پدید نیاید وکفی بالله وپسندیده است خدای حسیباً کواه بندکان

یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در تیسیر و زجاج آورده اند که عادت عرب در
جاهلیة جنان بوده که زنانرا مطلقا ومردان خورد سال را میراث نمی داده اند ومی کفته اند
که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد وبطعن نیزه وضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ تصرف
تواند آورد جون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بمدینه هجرت فرمود طریقهٔ
میراث برهمین قانون مستمر بود تا روزی ابن کحهٔ بجناب نبوت آمد وفرمود که اوس بن
صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت کفته ومرا از وسه دختر دادم ولی نوا کذاشته
حضرت رسالت ایشانرا طلبید وصورت ماجرا بحضور ایشان باز راندند ایشان همان
قانون جاهلیة را پیش آورده خواستند که طریق بیداد آبا واجداد را رونق دهند آیة آمد
للرّجال نصیب مردانرا که خورد باشند واکر بزرک بهرهٔ ایست ممّا ترک الوالدان والاقربون
آنجه والدین واقارب بکذارند ممّا قلّ منه از انجه کم باشد از مال کذاشته او کثر یا بسیار
بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نصیباً بهره مفروضاً باندازه پیدا کرده واذا
حضر القسمة وجون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اولوا القربی خویشانی که میراث
نمی برند والیتامی ویتیمانی که بیکانه باشند والمساکین ودرویشان ومحتاجان فارزقوهم
پس بدهید ایشانرا جیزی منه از انجه مقسوم میکردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست
که حضار بمجلس قسمت را بر سبیل تصدق جیزی دهند وکفته این امر بر سبیل وجوب بوده
وبآیة مواریث ووصایا منسوخ شده وقولوا لهم وبکویید مرین جماعة را قولاً معروفاً
سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود ولیخش الّذین وباید که بترسند
آنانکه لو ترکوا اکر بکذارند من خلفهم از پس مرک خویش ذرّیّةً ضعافاً فرزندان عاجز وضعیف
خافوا علیهم بترسند بر ایشان از بی نوایی وضایع شدن یعنی ورثه باید که یا
ضعفا اقارب ویتیمان ومسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت
ومرحمت مرعی دارند وتفکر کنند که اکر ایشانرا فرزندان خرد وعاجز باشند وبعد از

قوت ایشان بیان مجلس در اینده حرمان ایشان جایز هست یا نی وهر اینه عقل ایشان
بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت دیگران نیز جایز نشمارند
و مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا
و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل
و وعدهٔ نیکو اِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى
میخورند و تلف می کنند مالهای یتیمانرا ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم اِنَّمَا يَأْكُلُونَ
جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهاء خویش آتشی و جزا آتشی در آنجا آورند ابو برده از رضی الله
عنه نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد
روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول
الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای می گوید اِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا و در تفسیر کبیرست که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که
درون او مملوست زبانه می زند و از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین
علامت همه کس بشناسد که این آکل اموال یتیمانست پس بدین سخنان حمل آکل بر ظاهر انسبست
وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم میخوانند
یعنی اینست که بروی درآیند سَعِيرًا در آتشی افروخته يُوصِيكُمُ اللّٰهُ امر می کند خدای شما را
فِي اَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه می کرداند بحکم خویش درباره
فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که لِلذَّكَرِ مر مردی را باشد مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ
مانند بهرهٔ دو زن فَاِنْ كُنَّ پس اگر باشد اولاد میت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان
مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش
آنچه متوفی بگذاشته است وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد وارث یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ
پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِاَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر یکی را

مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه شش یکست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزندان اِنْ كَانَ
اگر باشد لَهُ مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد و خواه زن فَاِنْ لَمْ يَكُنْ پس اگر نباشد
لَهُ وَلَدٌ مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ اَبَوَاهُ و میراث برند از و همین پدر و مادر او
فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر را ورا سه یک شد از مال و چون حصر و راست کرد بر ابوین و نصیب
ام تعیین فرمود و مقرر شد که باقی نصیب اب است فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ پس اگر باشد مر
متوفی را برادران مادری یا پدری یا بعض پدری و بعضی مادری فَلِاُمِّهِ
السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض
شده بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است
بدان و حفص معلوم می خواند و مدعا آنکه موصی میت است اَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دین
که در ذمهٔ مورث باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَاَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمی دانید شما
اَيُّهُمْ که کدام از ایشان اَقْرَبُ نزدیکترست و بکار آینده تر لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از جهت
منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیی
بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع
کرد سهام مواریث را و فرض کرد انید فَرِيضَةً فرض کردانیدنی مِنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در
تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ نیمهٔ آنکه
ترکه کرده اند زنان شما اِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر
خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مؤنث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن
الابن هر چند پایان رود فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود
فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصه چهاریک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات و این نصف و ربع
که حصهٔ شماست بتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا

وصیة کرده باشند بدان اَوْ دَیْنٍ یا پس انقضاء وامی که در ذمۀ ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ ومر زنان را
چهار یکی مِمَّا تَرَکْتُمْ از آنچه شما می‌گذارید خواه زن یکی باشد وخواه زیاده همه در ربع شریک اند
اِنْ لَمْ یَکُنْ اگر نباشد لَکُمْ وَلَدٌ شما را فرزند خواه یکی وخواه زیاده خواه مذکر وخواه مؤنث
خواه از ایشان وخواه از غیر ایشان فَاِنْ کَانَ پس اگر باشد لَکُمْ وَلَدٌ شما را فرزند بهر وجه
که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان را هشت یکی مِمَّا تَرَکْتُمْ از آنچه شما گذاشتید از اموال مِنْ بَعْدِ
وَصِیَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیة می‌کنید بدان اَوْ دَیْنٍ یا بعد اداء
دینی که در ذمۀ شما باشد وَاِنْ کَانَ واگر باشد رَجُلٌ یُورَثُ مردی که از و میراث میگیرند
کَلٰلَةً کسی که والدین واولاد ندارد اَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ ومر این مرد را وزن
نیز درین حکم داخل است اَخٌ برادر مادری باشد اَوْ اُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِکُلِّ وَاحِدٍ
پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر وخواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله ومذکر
درین صورت یا مؤنث یکسانست فَاِنْ کَانُوا پس اگر باشند اولاد ام اَکْثَرَ مِنْ ذٰلِکَ بیشتر از برادر
یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بتمامی خواه ذکور وخواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ
انباز اند در سه یکی مال بی مزیة ذکور بر اناث واین میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ
از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یُوصٰی بِهَا وصیة کرده شده است بدان اَوْ دَیْنٍ یا پس از اداء
دین غَیْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیة ودین ضرر در وصیة
آنست که از ثلث مال متجاوز باشد وزیان در دین آنکه اقرار کند بدینی کسی را که در ذمۀ
او چیزی نداشته باشد وَصِیَّةً مِنَ اللّٰهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای
وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ وخدای داناست بنیات شما در نفع وضرر حَلِیْمٌ بردبارست بعقوبت عاصیان
تعجیل نکند وبتوبه گناه ایشان عفو فرماید تِلْکَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور
یتامی ومهمات نکاح وقسمت مواریث حُدُودُ اللّٰهِ اندازهاء حکم خداست که از آن در نشاید
گذشت وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وهر که فرمان برد خدای ورسول او را درین حکمها یُدْخِلْهُ

درآرد خدای او را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ به بوستانها که پیوسته می‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار
آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتی که داخلان درین جنات جاویدان باشند در آن وَذٰلِکَ واین
ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ رستگاری بزرگست وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰهَ
وَرَسُوْلَهٗ وهر که نافرمانی کند خدای ورسول او را چون عیینة بن حصین فزاری که
بمیراث زنان وکودکان راضی نشد وگفت من میراث نمی‌دهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله
تواند کرد حق تعالی آیة فرستاد که هر که فرمانی خدای ورسول او نبرد وَیَتَعَدَّ حُدُوْدَهٗ
ودر گذرد از اندازها که در حلال وحرام ومیراث وسایر احکام مقرر شده یُدْخِلْهُ
نَارًا خَالِدًا فِیْهَا در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهة استحلال
محرمات بود وَلَهٗ ومر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُّهِیْنٌ عذابی خوار کننده وَالّٰتِیْ وآن
زنان که از جهت متابعت هوای نفس یَاْتِیْنَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن
شوند مِنْ نِّسَآئِکُمْ از زنان شما مراد محصناتند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوْا پس شما
ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَیْهِنَّ بر فعل فاحشۀ این زنان اَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ
مِّنْکُمْ از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند فَاِنْ شَهِدُوْا پس اگر این چهار تن بر ایشان
گواهی دهند فَاَمْسِکُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ پس نگاه دارید این زنان را وبند کنید در خانها اصح اقوال
آنست که در اول اسلام حکم عقوبة زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس
سازند حَتّٰی یَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفاء ارواح
ایشان کند مرگ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِیْلًا برای ایشان
راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند وبعد از آن وحی فرود آمد وسید
عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه
شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة
وتغریب عام پس بحکم این حدیث امساک ببیوت منسوخ شد واشهاد واستشهاد باقی ماند

والّلذان و آن دو کس یعنی مرد و زن غیر محصن باشند یأتیانها بیایند بفاحشه منکم از شما که مسلمانان
ازاد ید فآذوهما پس برنجانید ایشانرا بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد فإن تابا پس اگر توبه کنند ازان فاحشه وأصلحا و کار
خود را بصلاح ارند فأعرضوا عنهما پس شما روی بگردانید یعنی دست بازدارید ازیشان این
حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إنّ الله کان توّابا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از
بندگان رحیما مهربان بر توبه کنندگان إنّما التوبة جزین نیست که قبول توبه علی الله بر خدایست نه بطریق
وجوب بلکه از روی وعده که خلق در و متصور نیست و وعده قبول توبه للذین برای کسانیست که
یعملون السوء بدی میکنند بجهالة بنادانی دمیاطی فرموده که گناه مؤمن بجهل است
یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار و می شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان
بجهل عملها بدی می کنند ثمّ یتوبون پس بازگشت می نمایند بحق سبحانه من قریب از زمانی نزدیک
یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از انک دوستی گناه در
دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگرچه بمقدار فواق
ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه
بطریق استحسان می گویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این
قولست انکه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که انّ الله یقبل التوبة
عبده ما لم یغرغر بندگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست
پس هر نفسی دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود
غافل مشو ای عاصی و باد ر ندم باش هر دم دمی آخر شمر و حاضر دم باش فأولئک پس آن گروه
که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یتوب الله توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت
علیهم بریشان وکان الله علیما هست خدای دانا بتوبه تایبان حکیما حکم کننده بانچه تایب را
عقوبت نباشد ولیست التوبة و نیست قبول للذین مر انکسانرا که بطریق اصرار یعملون السیئات

بدیها

بدیها می کنند حتّی إذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد أحدهم الموت یکی از ایشانرا مرگ
قال إنّی گوید بدرستی که من تبت الآن توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست
و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست
ولا الذین یموتون و نه توبه مقبول است مر آنها را که بمیرند وهم کفّار و حال آنکه ایشان کافران
باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان بأس است
و آن سود نمی دارد فلم یک ینفعهم إیمانهم لمّا رأوا بأسنا أولئک آن گروه که منافق باشند و آنها که
بر کفر بمیرند أعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابا ألیما عذابی دردناک
که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیه چنان بود که چون یکی وفات کردی
و زوجه ازو باز ماندی پسر متوفی که از زنی دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی
بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی
بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بوده او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر
معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس می داشتی تا هر میراث که از متوفی
بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس ببردی و اگر آن زن قبل از
القاء ثوب بر و باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر وی دست نبودی و در اول اسلام
همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زن کبشه نام ازو باز ماند
پسر ابو قیس که از زن دیگر داشت کبشه بتحت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش
انکه هرچه دارد بدو دهد کبشه صورت حال در حضرت رسالت بموقف عرض رسانید خواجه عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اضطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و کبشه باز گردید و بعضی
دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة
کبشه ما همه بدستور کبشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه تعالی
از روی رافت این آیة فرستاد که یا أیّها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا یحلّ لکم روا نیست شما را أن

تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناپایست و کراهت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره بدلالت
بران نمی‌کند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را میراث توان گرفت بجهة آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا
نمی‌کند کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیة هم جایز نیست وَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته‌اند خطاب با مردانیست که از زنان خود بتنگ آمده
برای آنکه از پس مهر خود درگذرند ایشان را در خانه باز می‌داشتند حق سبحانه می‌فرماید که زنان را محبوس
مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را بدیشان داده اید
از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول حفص
بکسر یا خوانند یعنی فاحشهٔ روشن کننده حال ایشان و فاحشه درین آیة نشوزست یعنی چون زن ناشز
زند از صحبت مرد مرد را دادو بود که از وی خلع طلبید و گفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیة
یا در بدایة اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخست وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی
کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نشده اند بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید
ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید
صبر کنید بران فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید که آنچه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند
خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیزی مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره
وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهت از صحبت زوجات یا وقوع فاحشه از ایشان
اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ
یکی از ایشان را که داعیهٔ طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَأْخُذُوا واپس
فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بدو داده اید شَيْئًا چیزی نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا می‌گیرید
چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و حرامی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول
باطل و بنا استعمال می‌کنند و معنی بهتان درین آیة آنست که شوهر مهری برای زن فرض کرده و بران
گواه گرفته پس چون استرداد آن می‌کند گوییا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان

صریح

صریح است وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا می‌ستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى
و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر افضا کنایت از مباشرت است
وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان مِنْكُمْ از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار
که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده
که جمعی از جاهلان زمان جاهلیة ازواج آبای خود را نکاح می‌کرده اند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود
و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و بنکاح مخواهید و بنکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند پدران شما
مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن
معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر كَانَ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً
عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه
و مبغوض می‌بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت می‌گفته اند یعنی دشمن
داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راه است گفته مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه
اشارت بدانست دویم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این امومة عموم دارد هر زنی که
نسب می‌بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر و هر چند بالا
رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر را و هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم
وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عامست هر زنی که نسب او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور
و اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخلست وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مرد در
صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری و پدر و مادری
وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی مرور
نموده عمهٔ آن کس است و اینجا نیز طرق ثلثه متصورست یعنی پدری یا مادری یا مادری پدری وَخَالَاتُكُمْ
و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا بر رحمی

گذشته خاله آن کس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر بهر وجه
که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه وبنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند
همان حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهران از هر وجه که اختیه تحقق یابد و این نیز متناول
بنات اولاد اخت وبنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشانست هر چند بایان روند همه داخل
بنات اختند وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده اند بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها که شما را شیر داده اند
مرضعه را مادر می گوید از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن
شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه یا ام ولد او رضاع
واقع شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم
وامام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب
امام شافعی وامام احمد رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود
وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر بنسب و رضاع همین حکم
دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش
می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنان که
دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید که بخلوات دَخَلْتُمْ
بِهِنَّ در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از مباشرتست فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناه نیست
بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ
آن پسرانی که از پشتهاء شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب را بعد از آنکه
زید بن حارثه که پسر خوانده آن حضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان
آغاز سرزنش کردند که زنی پسر خود را خواسته این آیة فرود آمد که حلیله
پسر صلبی حرامست نه زن کسی او را بسر خوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیگر حرامست بر شما آنکه
جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته

یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و بر خی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب
علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی
حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزگار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیة
این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده
تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است بیت سرمایه عاصیان بیار امیدن
غفران تو و رحمت بی غایة تست

الجزء الخامس من الثلثين

وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهر داران
مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید
خدری رضی الله عنه نقل می کند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید
و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان
شوهر دار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین شد بودند
از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه این آیة نازل شد
که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلالست
بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال می دانند
كِتَابَ اللَّهِ ملازم باشید فرض خدیرا در باب منکحات یا مصدر موکدست معنی آنکه نوشت خدای
نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال کردانید مر شما را حفص مجهول می خواند
و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث
نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مراه بر عمه او و بر خاله او و بر خواهر زاده و برادر زاده او و نکاح
مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزوج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در
فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود بر شما روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه طلبید زنانی
را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کاوین کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِينَ در حالتی که با آن
تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زنا کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ

پس هر که برخورداری یافته آید به بِهِ مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا اُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وهیچ وبالی وگناهی نیست بر شما که ازواج و زوجات فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ در آنچه از یکدیگر
راضی شوید بِهِ با آن چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه
زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی
در نفقه است یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا
محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ وهر کرا استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی توانائی
و توانگری اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد
از آنچه مالک آنست دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویدگانند وَاللّٰهُ اَعْلَمُ
وخدای داناترست بِاِيمَانِكُمْ بگرویدن شما و بتفاضلی که میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی
از شما که عبید و اماء اند مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگرند یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگرید در نسب
و پدر همه شما آدم علیه السلام فَانْكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری
خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده اُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهرها بایشان هم باذن مالکان
ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزان نگاه دارنده فروج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا
کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ و نه فراگیرندگانِ دوستان به پنهانی فَاِذَا اُحْصِنَّ پس آن هنگام
که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول خوانده و معنی آنست
که آن هنگام که جواری شوهر کرده شده اند فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ بر ایشان
لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حد خدای
مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را
تغریب عام است امام شافعی رحمه الله می گوید تغریب کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله

فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهمه مذاهب در زنای عبید و اماء رجم نیست
ذَلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای کسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت مانک در زنا افتد
مِنْكُمْ از شما که عزبانید وَاَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را و باحتیاط
نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد
از نکاح اِما رَحِيمٌ مهربانست بر خصة دادن بندگان در آن يُرِيدُ اللّٰهُ می خواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان
کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راهها آنکسان که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ
و باز گردد بر شما بتسهیل اثقال و دفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ درستکار و راست گفتار در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ يُرِيدُ و خدای می خواهد
اَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و می خواهند
آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی می کنند آرزوهای نفس را اَنْ تَمِيلُوا آنکه میل
کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ چون آیة تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود
گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرامند پس اگر خواهرزاده حرامست
چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیة نازل شد که خدای
می خواهد که شما را توبه دهد و جهودان می خواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللّٰهُ می خواهد خدای
اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک کند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبک بار شوید شیخ ماتریدی
رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات
بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال و آصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی
ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی
آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالى خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ یا ضعیف در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل
بدیشان باز دارند یا در سرا و ضرا و نعمت و محنت بشکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه ...

که باز دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت ازو
نفس نقصی در حال او پدید آید بسمت ضعفی که بر صفحهٔ حال او کشیده شده زبان اعتذار بکشاید و قسیمهٔ او
بظلوم و جهول هم ازین مقوله است من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال
یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا ای زمرهٔ گرویدگان لَا تَاْکُلُوْا اَمْوَالَکُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَیْنَکُمْ در میان یکدیگر
بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا سوگند
دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید اِلَّا اَنْ تَکُوْنَ مگر آنکه
باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع صادر عَنْ تَرَاضٍ مِّنْکُمْ از خشنودی و خوشدلی هر یکه از شما که متعاقد اند
وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَکُمْ و مکشید بناحق و نا روا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی
حقیقة یکی اند اَلْمُؤْمِنُوْنَ کَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان
هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالك و مخاطرات میکفنید یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی
بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را با رتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت
هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا کَانَ بِکُمْ هست بشما ای امة محمد صلی الله
علیه وسلم رَحِیْمًا مهربان و امر و نهی که می فرماید از غایة رحمتست وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند و بفعل در آورد
منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حد وَّظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِیْهِ
پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی بر او آتش دوزخ وَکَانَ ذٰلِكَ و هست این در آوردن با تش
عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا بر خدای سهل و آسان اِنْ تَجْتَنِبُوْا اگر بیك طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید کبائر
مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُکَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْکُمْ سَیِّاٰتِکُمْ
از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْکُمْ و در آریم
شما را مُدْخَلًا کَرِیْمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنست که هر که از کبایر پرهیز کند
صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر
مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر اختلافست بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای تعالی از آن نهی کرده است کبیره است

وکفته اند

وگفته اند هر چه ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم
یا بعذاب و نکال چنانچه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ آن کبیره است و غیر آن از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده
که اقرب با قاویل بصحت آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حد مترتب ساخته یا در باب او وعیدی
بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیلی قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشی مذکور است که اکبر همه کبایر
از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیاٰت شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را
محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفاتی ایشان را اثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت
جمع است تا بکی در تفرقه سوزی چون شمع غرقه شود دجلهٔ دریای جمع در لوایح فرموده که تفرقه
عبارت از آنست که دل را بواسطهٔ تعلق با مور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده
واحد پردازی چون تفرقهٔ دلست حاصل زهمه دل را بیکی سپار و بگسل زهمه در اسباب نزول آورده
که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید که مردان شرف جهاد
دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر زنان از مال
میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند
کاشکی ما را در دایرهٔ رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که
وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللّٰهُ آن چیز را که خدای تعالی افزونی داد بِهٖ بدان چیز از امور مالی
و جاهی بَعْضَکُمْ برخی از شما که مردان اند عَلٰی بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنان اند لِلرِّجَالِ نَصِیْبٌ مردان را
بهره ایست مقرر مِّمَّا اکْتَسَبُوْا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَآءِ نَصِیْبٌ
و مر زنان را بهره ایست مقدر مِّمَّا اکْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت
ازواج پس چون هر یك نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارد پس آرزو به بهرهٔ دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللّٰهَ
و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی
که خدای هست بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که داناست پس هر چه دهد و بهر که
دهد چنانچه باید و چز آن نشاید گر مفلس و گر توانگرت گرداند او مصلحت تو از تو به میداند

در زمان جاهلیة فرزند اجنبی را پسر خود می خواندند و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از ان
نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا آفریدیم مَوَالِيَ عصبه و میراث خواران تا احراز
نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از انچه باز کذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک
و دیکر رسم بود که با یکدیکر معاقدت می کردند و رسم مخالفت و معاهده در میان می آوردند و هر یک از
می کفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست من دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو
تو عاقلة من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوکند موکد می ساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود
جون آیه مواریث نازل شد یکی از صحابه کفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دادند که باخذ میراث از
یکدیکر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیة نازل کشت
وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و انکسانا نکه در مخالفت بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما اسناد معاقده باید بطریق مجازیت
و سبب درین اسناد انکه مخالفان بوقت بیعت دستها یکدیکر کرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشانرا نَصِيبَهُمْ
بهرة ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه بآیة اولوا الارحام منسوخ کشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی
خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه جیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا کواه اورده اند که
جبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش کرفته با شوهر
بیراهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طبانچه بر روی زد و او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر
بملازمت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم رفته قصه کذشته را بموقف عرض رسانید و انحضرت قصاص
بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیة آورد
که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارزارانند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه پدر و دختر را آواز داد که باز کردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست
وَالَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرٌ و مفهوم آیة تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرمایند
بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب انجیز که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشانرا که مردانند
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیکر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و فور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم

و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود
و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنک انبیا و ایمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرفست وَبِمَا أَنْفَقُوا
و دیکر فضیلة دادند مردان بر زنان بسبب انجیزی که نفقه می کنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش جهة
مهر و جه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برداراند مر خدایرا یا قیام کنندکان
بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نکاه دارندکان در غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایة کنند
در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بانک نکاه داشت خدای مر ایشانرا وَاللَّاتِي و آن زنان که تَخَافُونَ می دانید
نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشانرا فَعِظُوهُنَّ پس پند کویید ایشانرا بکلمات که دلهای ایشانرا نرم کرداند
یا تعلیم دهید ایشانرا و آکاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ
در خوابکاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید
ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نکرداند کفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزاست و هجر
بهنکام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اکر فرمان برند شمارا و از انچه مکروه طبع شماست
باز آیند فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای
عَلِيًّا برتر از انک بظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا بزرکتر از انک مظلوم را فرو کذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اکر دانید
شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس
برانکیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسانی شوهر تا ما فی الضمیر
مرد را از رغبت بزن و نفرت ازو معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیکر که صلاحیت حکومت داشته باشد
مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقرباء زن تا آن نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند إِنْ
يُرِيدَا اکر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح اوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ سازکاری افکند خدای
بَيْنَهُمَا میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین خَبِيرًا
آکاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مکیرید بِهِ شَيْئًا
بوی جیزی را از صنم و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی بقول و فعل

وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وباخویشان وبصلهٔ رحم وَالْيَتَامَىٰ وبا یتیمان بدلنوازی وکارسازی وَالْمَسَاكِينِ
وبادرویشان بصدقات وزکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وباهمسایهٔ خویشاوند بشفقت ومرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ
وباهمسایهٔ بیکانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایهٔ کافر وحدّ جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند ومطلقا
حق همسایکان ارادهٔ خیر باشد بریشان ودفع ضرر ازیشان ودر صحیح مسلم بروایة انس رضی الله عنه
وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یأمن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هرکاه جار دا...
مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایهٔ نفس راکه دلست بطریق اولی که فرو نکذاری وخواطر
متفرقه وخیالات ردیه را از وی باز داری وباهمسایهٔ دل که روحست نیکویی نمایی واو را ازساکنت
با مکونات ومجاورت با موجودات منع فرمایی وهمسایهٔ روح راکه سرّ است ازغیبت مواطن شهودات
ومجال مکاشفات مانع شوی وازهمه سزاوارتر آنکه ازسرّ وهو معکم غافل نکردی وبیقین دانی که
همسایه وهمنشین وهمره همه اوست با دلق کدا واطلس شه همه اوست در انجمن فرق ونهانخانهٔ جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وديكر نيكويي كنيد باهمنشين وهم صحبت صاحب
کشاف فرموده که مراد مصاحبست واین می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم وآموختن
حرفه یا همنشین در مسجد ومجلس وغیر آن ونیکویی با او رعایة حق صحبت است وبناء آن بر مهربانی باشد
وَابْنِ السَّبِيلِ وبا رهکذریان ومهمانان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وبا بندکان وپرستاران که در دست تصرف
شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمی دارد مَنْ كَانَ هرکرا باشد مُخْتَالًا خرامنده
به تکبر تنک دارد از والدین واقارب وهمسایکان ومهمانان وبندکان وبا ایشان نیکویی نکند فَخُورًا
نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی مؤدی سازد ونه باحسان با خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ
ودوست ندارد خدای آنانرا که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت می کفتند مال خود
بین مردیعنی حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ویاران مهاجر او نفقه میکنید که اندک زمانی درویش مانده
ومحتاج کردید ومآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیة نازل شد که خدای آنان را دوست
نمی دارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ وامر می کنند مردمانرا بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ ومی پوشند

ازخلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت وصفت حضرت
رسالتمآب صلوات الله وسلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة وآنرا پوشیدند وَأَعْتَدْنَا
وآماده کرده ایم وَلِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناه می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی
خوارکننده که عذاب دوزخست وَالَّذِينَ وبرای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ نفقه می کنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان وملاحظهٔ ناموس وایشان مشرکان
مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع می کردند ومالهاء خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق
ایشان مبتنی بر ریا وسمعه بود یا در صفت یهود می کوید که بر قوم خود از جهت اغراض واعواض نفقه می کنند وَلَا
يُؤْمِنُونَ ونمی کروند از روی حقیقة بِاللَّهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونه بروز بازپسین که قیامتست وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ
وهرکه باشد دیو سرکش یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر ورا یار ودمساز فَسَاءَ قَرِينًا بس بد مقارنی که اوست در دنیی
وهرانیه در آخرت نیز با او خواهد بود قال تعالی فبئس القرین حکیم الهی   هرکه اینجا یکه قرین تو اوست
آن سرا نیز همنشین تو اوست   دوستی جوکه جان بیفزاید   در دو عالم ترا بکار آید   دیو را همنشین خویش مکن
نفس بد را قرین خویش مکن   وَمَاذَا عَلَيْهِمْ وچه چیز بودی بر کافران وچه زیان داشتی مر ایشانرا لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ
اکر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قیامت وجزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا وبیرون
کردندی حق خدا را بی غرض وریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بدیشان وَكَانَ اللَّهُ وخدای هست
بِهِمْ بدیشان واقوال وافعال واحوال ایشان عَلِيمًا دانا وجزا فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ
بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذرّه در وزن وذرّه مورچهٔ سرخ را کویند که از غایة صغر
بی تعمق نظر بر نکرنده ظاهر نشود واشهر آنست که ذرّه جزویست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد ودر هوا
ظاهر کردد وآنرا چندان وزن نبود حقیقة این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همسنگ ذرّه
کم خواهد بود ونه بر عقاب مقرر بوزن ذرّه خواهد افزود واصح آنست که در عمل کافر ومنافق بمقدار ذرّه ظلم
واقع نشود وَإِنْ تَكُ واکر باشد مثقال ذرّه حَسَنَةً نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا
افزوده کرداند تو بر تو وَيُؤْتِ وبدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل ورحمت

بی استحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطاء بزرك وبی اندازه اجر اعطا کفت بجهت آنکه تابع آنست ومزید بران فَكَيْفَ

پس چکونه خواهد بود حال کفره وظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر کروهی از امم کذشته بِشَهِيدٍ

کواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود وبر افعال واقوال امت خود کواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا

ای محمد صلی الله علیه وسلم عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برین کروه از امت تو شَهِيدًا کواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف

مذکور است که چون پیغامبر را صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند ومقرر است که شهادت

بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در وکواهی انبیا وآن روز قیامت است يَوَدُّ

الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ ونافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّىٰ آنکه راست کرده شود

بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردکان ومبعوث نکردند یا کنایه است از آنکه ایشان

آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بخاک راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ ونپوشند یعنی قادر نباشند بر نکه

از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید بخدای و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ

کرد نماز مکردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ وحال آنکه شما مستان باشید از خمر وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن

عبادتیست مأمور بها بلکه نهی است از اکتساب سکری که مانع است از اداء عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه

عبدالرحمن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که دران وقت مباح بود اشتغال داشتند ودر زمان شب از ان

وبیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابه کرام رسیده بنماز برخواستند وامام ایشان از غایت سکر در سورة

کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبت است حذف نمود واین آیة نازل شد که در وقت غلبه سکر

بنماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ انچه را که در نماز می خوانید محققان کویند خطاب

بسوی قومی دوحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماد قربة در مسجد جامع دل

وقتی که مستان باشید از سکر غفلت وشهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده بدانید که چه می کویید و بفنا رسید

که سخن را که می کویید المصلی یناجی ربه ای که در مستی مستی مانده دایما در خودپرستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی

چون تو در زندان هستی مانده وَلَا جُنُبًا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید ومحتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي

سَبِيلٍ مکر آنکه رونده کان باشید در راه یعنی مسافر باشید وباشما آب نبود در ان محل بدیتیم نماز توانید کذارد

دیکر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز کذاردند حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی کفته اند مراد از صلوة

موضع آنست یعنی جنب در مسجد میائید مکر آنکه راه بر ان باشد وَإِنْ كُنْتُمْ واکر باشید در وقت جنابت مَرْضَىٰ

بیماران مراد بیماری است که در ان از استعمال آب ترسند أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید در سفر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید

یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای ومحدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رضی الله عنه بر انست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زن شود غیر

محارم واجنبیه صغیره وضوی لامس وملموس هردو منتقض کردد وامام مالک وامام احمد رحمهما الله بر انند که لمس

بشهوت وضو می شکند وبغیر شهوت ناقض نیست وامام اعظم رضی الله عنه مباشرة فاحشه را تماس فرجین است

بی حایلی وانتشار آلت ناقض وضو می داند وبر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات

نازل شده واشهر غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام ودر منزل بی آب فرو آمده بودند وپیش از

صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضارا عقد عایشه رضی الله عنها کم شد

وعزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد مردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن

حکایت بنزدیک صدیق رضی الله عنه بردند واو بخیمه عایشه در آمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه بکشاد وبسر انکشتان نیز طعنه

بر تهیکاه او زد ناکاه سید عالم صلوات الله وسلامه علیه بیدار شد وبر مضمون حال وملال صحابه اطلاع یافته

متوجه عالم غیب کشت ومقارن توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید وحکم آورد که چون آب نیابید

فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که پاک باشد ودست بر ان زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید

دست خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمام رویهای خویش وَأَيْدِيكُمْ وبسایید دستهای خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللَّهَ كَانَ

بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درکذرانده از شما وتخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند

أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونمی نکری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ

بهره از علم توریة يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ می خرند کمراهی را یعنی بدل می کنند هدایت را بضلالت

وهدایت ایشان بود که بنعت و وصفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف بودند وضلالت انکه بعد
بعث آنحضرت انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ و می خواهند این گمراهان از روی حسد وعداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ
آنکه شما نیز ای مؤمنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وپسنده است خدای وَلِيًّا دوست شما و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبس است خدای
نَصِيرًا یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آن کسانی که بدین یهودیه متدین شده اند
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ می گردانند کلمها را و تغییر می دهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغامبرست
صلی الله علیه وسلم یا تأویل کلمات توریة بر وفق رای وطبع خود یا کتمان آیة رجم یا تغییر کلام سماع آورده اند
که زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه می آمدند وجواب آنحضرت را از امری که سوال
کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را منحرف می ساختند
لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف
می کنند وَيَقُولُونَ و می گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آن
زبان اشکارا می گفتند از روی عناد ودر تلبیس گوید اظهار اطعنا واضمار عصینا می کردند وحقیقة آنست که
مقال ایشان سمعنا می گفته ولسان حال ایشان به عصینا ناطق بوده ودیگر می گفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی
که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی در مدح دارد وروی در ذم وجه مدح آنست که اسماع
دشنام دادن باشد پس معنی کلمه اینست که دشنام داده وشنونده مکروهی نباشی وبرین تقدیر دعاء آله بود
ووجه ذم خیانت که اسماع شنوانیدن بود می گویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد
یهود وجه مدح را پردهٔ نفاق می ساخته اند ومطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده ودیگر می گفتند وَرَاعِنَا
این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را ودر ما نگر ووجه
ذمش آنکه از رعونت وحمق بود ومراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت وگفته اند یهود اشباع می کردند
وراعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض می کردند آنحضرت را برعی غنم وبرهر تقدیری این کلمه می گفتند
لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهاء خود یعنی فعلی که از مراعاتست بلغت عرب

انرا برعونت رد می کنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت و می پیچانند وبطریق لحن راعنا می گویند
وبآن ذم آنحضرت می خواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وقدح وطعن در دین اسلام یعنی دین که پیغمبر او به شبانی منسوب
بود ابجد دین خواهد بود وحال آنکه ایشان به شبانی موسی علیه السلام معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا واگر ایشان
گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا وفرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ وبشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا ودر ما نگر
لَكَانَ هر آینه این گفتار بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از استهزاء سید انام وطعن در دین اسلام
وَأَقْوَمَ ومر راست تر بودی سخن ایشان وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ولیکن براند است خدای ایشان را
واز رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان ومجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمی گروند ایشان
إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد به ومعتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل
دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام واصحابا و رضی الله عنهم آورده که تفاسیر
وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید
وگفت یا معشر الیهود از خدای بترسید وقدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند می خورم بخدای
که شما می دانید که من این کلام واحکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است وشما را در توریة از احوال من خبر داده
وبر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا می دانیم ونه از نعت تو وصفت خبر داریم
آیة آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید وبگروید
بِمَا نَزَّلْنَا بآنچه فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود وآن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده وتصدیق
کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بدان بگروید
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویها را یعنی صورتها را نیست سازیم تا اثر ابرو وچشم و بینی
ولب ودهن بر رو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلَىٰ أَعْقَابِهَا بر هیأت قفاهای آن
یعنی شکل روها بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیا مصوره را بر وجه چون انف وحاجب وعین محو کنیم وبر
قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد ودر تلبیس آورده که ایدی وارجل وبطون وظهور ایشان در مواضع
خویش ثابت باشد ورویهای ایشان بر پس سر بود واین هیأتیست در غایت زشتی ورسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ

یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا همچنانکه برانديم یا مسخ کردانیدیم
أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر به پیچیدن روز شنبه بصید ماهی اشتغال
کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا بودنی و هر اینه بخواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
بدرستی که خدای نمی امرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرك آرند بدو و شریك کیرند در عبادت او وَيَغْفِرُ و بیامرزد
مَا دُونَ ذَلِكَ آن کناهی را که غیر از شرك بود لِمَنْ يَشَاءُ مر انکس را که خواهد از روی تفضل و احسان
نه بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة
را خواهد آمرزید وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرك آرد بخدای و انبازی کیرد با او فَقَدِ افْتَرَى پس بدرستی که افترا
کرده باشد و بربافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرك را که بدان مستحق عذابی بزرك کردد و چون مضمون این آیه شرک
مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمد
کفتند ما مشرك نیستیم بلك خود را از خواص بارکاه عزت و مقربان درکاه محبت میدانیم پدران ما انبیا
ممالك نبوت و سالکان مسالك فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معززو مکرم حق سبحانه ستایش ایشانرا
نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمی دانی یا نمی نکری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت
يُزَكُّونَ می ستایند و ثنا می کویند أَنْفُسَهُمْ نفسهاء خود را بانکه نحن ابناء الله و احباؤه یا پاکیزکی
و بی کناهی و نسبت می دهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آوردن و کفتند این کودکانرا هیچ کناهی هست حضرت فرمود نی
کفتند ایشان سوکند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بی کناهی مثل ایشانیم زیرا که شب ما را
بروز رمی کذارند و خطیات روز ما را بشب محو می کنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتبار ندارد
بَلِ اللَّهُ بلك خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ پاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ
و این کروه که خود را باناحق تزکیه می کنند ستم رسیده نخواهند شد فَتِيلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در
میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انکشت بدید اید مراد آنست که عقوبة تزکیه
خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ بنکر درین جهودان

که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چکونه افترا می کنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که کناه تعلی
روز و شب ما را میامرزند وَكَفَى بِهِ و بسنده است آن افتری و دروغ إِثْمًا مُبِينًا کناهی ظاهر که بر هیچ کسی
پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلاء بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام
بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند
و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش
به بیت الحرام در آمده و در بس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده با یمان غلاظ بر حرب و جدال
اهل اسلام سوکند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از اهل
کتاب پرسیدند طریقه ما که زائران حرم را مهمانی می کنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت
اصنام بطریق آباء کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت
را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاحد می خواند یهود بعد از استماع این سخنان
کفتند دین شما حق تر است و آیین شما پسندیده تر ابو سفیان کفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که
بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره
و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و می فرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی و نمی نکری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند
ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریة که بواسطه عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ می کروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ
بدین دو بت که قریش راهست و کفته اند جبت سحرست و یهودان معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت
وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهاء او وَيَقُولُونَ و می کویند این جهودان
لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هَؤُلَاءِ این کروه کفار قریش
أَهْدَى هادی ترند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی سَبِيلًا از جهت
راه یعنی راه یافته ترند أُولَئِكَ آن کروه متعنت و متعصب الَّذِينَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور
کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
پس نیابی تو مر ورا نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست یعنی جهودانرا

نصيب من الملك بهره از پادشاهی استفهام است بر سبيل انكار زعم يهود آن بود كه ايشان را ملك و نبوت
از غير خود سزاوارترند و بدين سبب از متابعت عرب تنگ می‌داشتند و می‌گفتند آخر منصب ملكداری و حكم
گذاری بما خواهد رسيد حق تعالی فرمود كه ايشان را از ملك بهره نيست و اگر بفرض از ملك و مال بهره‌مند شوند
فاذا پس آن هنگام لا يؤتون الناس ندهند مردمان را يا پيغمبر و اصحاب او را نقيرا باآن مقدار گوی
كه بر پشت دانه خرماست و اين مبالغه است در بخل ايشان كه در وقت پادشاهی يا فقيری بنقيری مضايقه
دارند بهنگام تنگ‌دستی و درويشی پيداست كه چه چيز بكسی دهند ام يحسدون الناس بلكه حسد می‌برند مردمان
يعنی قبايل عرب على ما آتيهم الله بر آنچه خدای بديشان داده است من فضله از فضل خود كه آن بعثت
حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم از ايشان و گفته‌اند مراد از ناس حضرت رسالت است صلوات الله و سلامه عليه
و عرب جمع را بر واحدی اطلاق می‌كنند كه جامع باشد آن مقدار خصال خير را كه جمع نشود الا در بسياری از مردمان
كقوله تعالی ان ابراهيم كان امة و مراد از فضل نبوت باشد و كتاب و اعزاز دين و بعضی گفته‌اند فضل
آنست كه حق سبحانه مباح كرده است او را جمع ميان بيشتر از چهار زن و يهود برين حال حسد می‌بردند
و طعنه می‌زدند كه او اگر پيغمبر بودی اين همه زن نخواستی و بكار ايشان نپرداختی حضرت عزت فرمود
كه اگر حسد ايشان بر پيغمبر بواسطه نبوت و كتابت پس بايد كه بر پيغمبران صاحب كتاب حسد بردندی
چه اين صورت مخصوص بدان حضرت نيست فقد آتينا بدرستی كه ما عطا كرديم آل ابراهيم اولاد
ابراهيم را كه موسی و داود و عيسی‌اند عليهم السلام الكتاب يعنی تورية و زبور و انجيل و الحكمة
و علم حلال و حرام و آتيناهم و داديم ايشان را با وجود نبوت ملكا عظيما پادشاهی بزرگ چنانچه
يوسف و داود و سليمان عليهم السلام داشتند و گويند ملك عظيم كثرت ازواج است چنانچه بصحت
رسيده كه داود صد زن داشته و سليمان هزار و درين سخن تعريض يهود است كه اگر حسد شما بر محمد
بواسطه كثرت ازواج است پس داود و سليمان عليهما السلام بحسد سزاوارترند و در تيسير آورده
كه مراد از آل ابراهيم محمد است صلوات الله عليهما و از كتاب قرآن و از حكمت شرايع و از ملك عظيم
دوام شريعت تا قيامت يا تاييد بملايكه فمنهم پس از يهود من آمن كس بود كه ايمان آورد به

بحديث آل ابراهيم يا بمحمد صلى الله عليه وسلم و منهم و از ايشان من صد كس هست كه اعراض كرد عنه از
انبيا در باب نسا و تصديق نكرد آن را يا روی از متابعت پيغمبر بگردانيد و كفى بجهنم و بسنده است دوزخ سعيرا
آتش افروخته برای عذاب كافران ان الذين كفروا بدرستی كه آنكسان كه بپوشيدند حق را و نگرويدند بآياتنا
بدلايل وحدت يا آيات قرآن يا معجزات پيغمبر سوف نصليهم زود باشد كه در آريم ايشان را نارا در آتشی چه
آتشی كلما نضجت هرگاه پخته يا بسوزد شود جلودهم پوستهای ايشان باتش بدلناهم بدل كنيم برای ايشان
جلودا غيرها پوستها غير آنكه پخته و سوخته شده و اين تبديل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رحمه
الله منقولست كه در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبديل جلود بر سبيل تحقيق آنست كه احتراق از آن
ببرند و بحالت اول باز آرند پس اين تبديل وصفست نه تبديل عين و تجديد اين حال بجهت احساس عذابست
يعنی هر زمان پوست ايشان را تازه می‌سازند ليذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را و آن چشيدن دايم باشد ان الله كان
بدرستی كه خدای هست عزيزا غالب كه كسی او را از تعذيب كفار منع نتواند كرد حكيما دانا بعقوبت دوزخيان
بروفق حكمت و الذين آمنوا و آنان كه گرويده‌اند بخدای و رسول و عملوا الصالحات و بجای آورده‌اند طاعتها
بروفق فرمان سندخلهم زود باشد كه در آريم ايشان را جنات تجری ببوستانها كه می‌رود من تحتها الانهار
از زير درختان يا در تحت مساكن ايشان جويها خالدين فيها در حالتی كه جاويد باشند اين مؤمنان در آن
ابدا هميشه يعنی زمانی كه آن را آخر نباشد لهم فيها مر بهشتيان را باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة
زنان پاكيزه از حيض و نفاس بلكه از جميع اقذار و ادناس و ندخلهم در آريم ايشان را ظلا ظليلا و در سايهٔ پاينده
كه آفتاب آن را زايل نكند چون در بلاد عرب حرارت بسيار می‌باشد و سايه را اعظم اسباب راحات می‌دانند
پس ظل ظليل كنايت است از آسايش و آرامش و بدين نكته مندفع می‌شود سخن كسی كه می‌گويد چون
در بهشت آفتاب نيست كه بحرارت او متأذی شوند پس ظل چرا باشد و فايدهٔ او چيست و نزد محققان
ظل ظليل اشارت بحمايت الهی و عنايت پادشاهی است كه هميشه بر مفارق بهشتيان مبسوط خواهد بود
و آن سايه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست   اين سايه‌ها زوال پذيرند عاقبت
در سايهٔ گريز كه او را زوال نيست ان الله يأمركم بدرستی كه خدای می‌فرمايد شما را ان تؤدوا الامانات آنكه ادا كنيد

امانتها را اِلَی اَهْلِهَا با اهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان
طلحه طلب دارند وکلید بیش مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر رفت ومادر کلید بوی نمی داد و می گفت اگر از عثمان بگیرند
باز بشما نخواهند داد وکلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه می کرد وسلافه مضایقه
می نمود وحضرت در مسجد الحرام انتظار می کشید آخر الامر صدیق وفاروق رضی الله عنهما بدر سرای سلافه آمدند
وفاروق باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد می گذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت
تو بستانی بهتر که تیم وعدی بگیرند بس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت آورد وآن سرور دست دراز
کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده
حجابه خانه نیز ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید وحضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن
ده عثمان دست بیش آورد وعباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود
که اگر بخدا ورسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت
بعد از آنک از خانه بیرون آمد ومفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه بیش رفت و گفت یا رسول الله
منصب حجابه باهل و بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل باین آیة نازل شد
وحضرت فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنک کار بر بندید که نفع از مردم بشما
خواهد رسید بس عثمان طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم بس عثمان
ملازمة حضرت اختیار فرموده کلید به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه
حکم باداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در زبر الحقایق آورده
که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی
باشد چون اظلال بنسبت با فتاب بس مجمل انچه وجود ظل امانت افتابست ودر وقتی که آفتاب جلوه کنان
تجلی نموده وبا اشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال می گوید ادوا الامانات الی اهلها چگونه
ظلال متلاشی می کردند و اثر ایشان بکلی محو می شود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی
عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن

باز می کردد وسر لمن الملك الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید جمله سرها را به بیش او نهید
ملك ملك اوست ملك او را دهید خصم هر شیر آمد و هر روبه او کل شیء هالك الا وجهه
وَاِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر می کند که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید
براستی اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهٖ نیکو چیزیست که شما را بدان بند می دهد یعنی اداء امانات وعدل در حکومات
اِنَّ اللهَ كَانَ بتحقیق که خدای هست سَمِيعًا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانت بَصِيرًا بینا برد مفتاح
بوی يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اَطِيْعُوا اللهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ
وفرمان برداری رسول کنید در سنتها وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ واطاعت کنید خدا وندان امر را از شما مر اداء امراء مسلمانانند
که حضرت بیغمبر در عهد خود تعیین می نمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را
بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند یکی از ایشان که مسلمان
بود بیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نمودند ومن باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام
مرا دستگیری خواهد تا باشم والا پای گریز در راه نهاد در سرای خود گریم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده وی
در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مستامن کسی را نیافتند
بس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمانست وبفرموده من امان دارد
خالد گفت از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت واجازت او کسی را امان دهد و گفت و گوی
میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم
امان عمار را برقرار گذاشت ونهی فرمود از آنک غیر امیر کسی را امان دهد واین آیت نازل شد که فرمان برید
اولی الامر را یعنی امراء سرایا ثعلبی آورده که اولو الامر ابوبکر و عمر اند رضی الله عنهما که وزیرین صدق بودند
واشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده ابوبکر وراق رحمة الله گفته که
خلفاء اربعه اند ومجموع صحابه نیز گفته یا فقها و علما یا ارباب عقول آراء ونزد عرفا اولو الامر
مشایخ اند و بیران طریقت که بترتیب اهل سلوک اشتغال می نمایند وسالك را فرمان برداری ایشان لازم است
بیت هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد کی میسر شودش روی براه آوردن هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد

یا بدیش پیروی راه نمایان کردن فَإِن تَنَازَعْتُمْ بس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ
بس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُولِ ورجوع کنید با رسول در زمان حیات او بسنت آنحضرت بعد از
وفات او إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ می گروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز
رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذَٰلِكَ این رجوع
خَيْرٌ بهترست شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ونیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافق خصومت
افتاده بحاکمی که بیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت می کشید ومنافق
بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت بپیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند وحکم بر وفق مدعای
یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد
عمر رضی الله عنه رویم ودیگر باره مرافعه کنیم القصه بلدخانه فاروق رفتند ویهودی ماجرای دعوی
وحکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی
میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوالست اما من بدان حکم راضی نیستم واز تو حکم می طلبم عمر رضی الله عنه
فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم وبراستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند وعمر از خانه
با شمشیر کشیده بیرون آمد وسر منافق را بصحرا افکند وفرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او
برین وجه باید داد وآن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب داد وحق سبحانه این آیة
فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ونگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنکسانی که گمان می برند ایشان أَنَّهُمْ آمَنُوا که
گرویده اند بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وبآنچه بیش از تو
فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيدُونَ می خواهند با وجود دعوی ایمان أَن يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ
بسوی کعب اشرف که بغایت طاغی و یاغیست وَقَدْ أُمِرُوا وحال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان وهمه
مکلفان نیز مامور بودند أَن يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه نگروند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ ومی خواهد دیو دور شده
از رحمت یاس کشیده از خدمت یعنی ابلیس أَن يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند اینانرا که مایل طاغوتند ضَلَالًا بَعِيدًا
گمراهی دور که هرگز از آن بار راه راست رجوع نتوانند نمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند منافقانرا که در وقت تحاکم

تعالوا

تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ وبحکمی که پیغمبر او می کند
بفرمان او رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ می بینی منافقانرا که از روی عناد يَصُدُّونَ عَنكَ اعراض می کنند از تو
صُدُودًا اعراض کردنی از روی عداوت فَكَيْفَ بس چون باشد وچه خواهند کرد إِذَا أَصَابَتْهُم چون
برسد بدیشان مُّصِيبَةٌ عقوبة صدود واعراض بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم
بطاغوت وگفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثُمَّ جَاءُوكَ بس بیایند بسوی تو وزبان اعتذار
بگشایند یا دیه قتیل خود طلبند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند می خورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه
إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم ما عدول از مجلس حکم شما یا بترافع بلدخانه عمر رضی الله عنه إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکوئی
که بما لاحق شود وَتَوْفِيقًا وتألیف وموافقت که بین الخصمین پدید آید أُولَٰئِكَ آن گروه منافقان سوگند
خورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ آنکسانند که خدای می داند مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهاء ایشانست
از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ بس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ وپند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی
منع کن از نفاق ودروغ وَقُل لَّهُمْ وبگو مر ایشانرا در خلا فِي أَنفُسِهِمْ در باب نفسهاء ناپاک ایشان
قَوْلًا بَلِيغًا سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهاء ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند وآن تهدید است
بقتل یا بجلاء مکاره بدیشان اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ ونفرستادیم هیچ فرستاده به بندگان
خود إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر این منافقان
إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ آن هنگام که ستم کردند بر نفسهاء خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جَاءُوكَ
بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ بس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ وآمرزش خواستی
لَهُمُ الرَّسُولُ برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی یعنی
دانستندی خدایرا تَوَّابًا قبول کننده توبه گنه کاران رَّحِيمًا مهربان با آمرزش طلبان آن در معالم
آورده که میان زبیر وحاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در باب راهی که هر دو از آن مسیل
مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود
که ای زبیر آب ده زمین خود را بس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش

مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیة فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقة ایمان چنانچه
کمان می برند وَرَبِّكَ بحق پروردکار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ
تا وقتی که ترا حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز
نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهاء خود حَرَجًا شکی یا در دلهاء خود تنکی و کرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه تو حکم کرده
هرچند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا و کردن نهند و منقاد کردند فرمان ترا تَسْلِيمًا فرمان برداری
بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمهٔ نبوت بیرون آمدند مقداد
رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمهٔ او
سخن کردن تاب می داد و روی درهم می کشید یهودی آنجا حاضر بود کفت قاتل الله هؤلاء این جه کروهند
که کواهی می دهند برسالت این مرد و حکم او را متهم می دارند بخدای سوکند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلم
کناهی کرده بودند و موسی علیه السلم حکم فرمود که توبهٔ شما آنست که یکدیکر را بکشید فی الحال انقیاد نموده
بقتل یکدیکر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون
این سخن بشنید کفت بخدای که اکر محمد صلوات الله وسلامه علیه مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار
و ابن مسعود نیز همین کفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا و اکر چنانچه ما كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فرض می کردانیدیم
بر اینها که دعوی ایمان می کنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ انک بکشید نفسهاء خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا
مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید از سراها و منزلهاء خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند مَا فَعَلُوهُ نمی کردند آنچه
فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم
وَلَوْ أَنَّهُمْ و اکر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشانرا پند می دهند
و تکلیف می نمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا
و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی
مر ایشانرا در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه ما دادیم ایشانرا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِيمًا
مزدی بزرک و ثواب وافر که نعیم جنت است وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه می نمودیم ایشانرا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

وا می داشت که از آن بمقصد رسند یا ببهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول
خدای بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف کشته حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنک تو چرا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد کشته یا رسول
الله من زمانی که در جمالت نمی نکرم آن زمان را از حساب زندکانی نمی شمرم • بی تو ای آرام جانم زندکانی مشکل است
بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست • حالا در اندیشهٔ آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق
افتد چه چاره سازم و چه حیله بردارم • از سر کوی غمی نیست از آن می ترسیم کز پی توی دیدار تو مانم دور
محنتی آنک اکر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اکر ببهشت روم بدانجا که درجهٔ رفیعست چکونه رسم
و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری را که از صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت
آمد کریان و بعد از استفسار موجب کریه کفت یا رسول الله تو نزدیکتر من از نفس و مال و ولد من دوست
تری و من امروز از مشاهدهٔ جمال تو شکیبایی ندارم می ترسم از آنک فردا تو در بهشت بر درجهٔ بلند باشی
و من در صف نعال با امثال خود نشسته از دیدار بزرکوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را
بمژدهٔ وصال شادمان ساخته آیة فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی
وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه فرمان برداران
باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آنکسان که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ
از پیغمبران و رسل و اولو العزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيقِينَ و راست کویان که پیش از همه تصدیق انبیا
کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتکان راه خدا مراد شهداء احد اند و نزد جمهور عامست و شامل جمیع
شهیدانرا وَالصَّالِحِينَ و ستودکان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسُنَ و چه نیکو اند
أُولَٰئِكَ این جماعت رَفِيقًا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق می کنند یا آنکه هر یکی از اینها
نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ماست و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است
و شهدا و عمر و عثمان و علی اند و صالحان سایر صحابه و ملخص آیة آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد
فردا با او خواهد بود المرء مع من احب • همچو بلبل دوستی کل کزین • تا شوی باخر من کل همنشین •

زاغ چون مردار را شد همنفس یار او مردار خواهد بود و بس ذَٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ
افزونی کرامتیست از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و پسنده است خدای عَلِيمًا دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسان که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید صلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب
فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا یا سیر کنید برای
جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ کسی هست که درنگ
می نماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف
ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطی
منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ چه من نبودم مَعَهُمْ با مسلمانان شَهِيدًا
حاضر در معرکهٔ قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکویی زیادت از خدای چون فتح و غنیمت
لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزیمت كَأَنْ لَمْ يَكُنْ چنانچه گوییا نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی
مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداز دو سخن بر وجهی گوید که گوییا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما
نرسیده و سخن او این که يَا لَيْتَنِي کاشکی من كُنْتُ مَعَهُمْ بودمی درین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ تا پیروزی یابمی
فَوْزًا عَظِيمًا پیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافی گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی
دنیی را که روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجهٔ شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد
فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ که در صفت نیاید وَمَا
لَكُمْ و چیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید و بکارزار از
اشتغال نمی نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای
آن بیچارگان که گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از
هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه

وابوجندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان
ابن عباس رضی الله عنه می فرماید که من و مادر من مستضعفان بودیم از نسا و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان
آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ می گویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر
ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین دیه یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا دیهی که ستمکارند اهل آن بسبب شرک که
ظلمی بغایت بزرگست إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا و بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسی که دوست
و متولی کار ما باشد وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی
از ما دفع کند حق سبحانه دعاء ایشان مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا
مانده بودند ولیی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه دلنوازی نموده
مهمات ایشان سرانجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت
حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که گرویده اند بخدا
و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانکه کافر شده اند
از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله می نمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است
یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای دوست حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطان را
و از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسهٔ شیطان كَانَ ضَعِيفًا
هست سست و بی قوت زیرا که فریبیست مجرد از حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه
در مکه مبالغه می کردند چون عبد الرحمن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد اسود رضی الله عنهم و امثال
ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ
گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید بمستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آنگاه که
که بمدینه آمدید و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
آن وقت گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای

باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی ازان سخت تر واین ترسیدن حمل بر ضعف بشریة باید کرد نه بر کراهت
امر خدای یعنی بالطبع از فوت وموت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا وکفتند ای آفریدکار ما لِمَ كَتَبْتَ برای جه چیز
واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتلهٔ کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا جرا ما را باز نکذاشتی یعنی وفارغ إِلَىٰ
أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیکست بهمه کس اکر این سوال از منافقان صادر شده جندان عجیب نیست واکر
از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف وبد دلی سخنی کفته باشند وباز توبه کرده قولی آنست که قومی مؤمنان
بعد از نزول آیة قتال منافق شدند واز جهاد تخلف ورزیدند واین سخن ایشان بوده واصح آنست که سوال از ایشان محمول
بر تمنای تخفیف تکلیف داده اند نه بر وجه انکار قُلْ بکوی ای محمد مر این ترسندکان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ
الدُّنْيَا آنجه بدان تمتع می کیرند از دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ وسرای آخرت خَيْرٌ بهتر است
از دنیا وفاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ وستم رسیده
نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فَتِيلًا بمقدار رشتهٔ بر دانهٔ خرماست
پس بوعدهٔ استیفاء ثواب مستظهر باشید واز مرک که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید
که هیچ کردنی را ازین کمندها رهائی میسر نیست ودر هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی أَيْنَمَا
تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مدینه وخواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرک وَلَوْ كُنْتُمْ واکر
جه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهاء آراسته یا در بروج دوازده کانهٔ
فلک یعنی بهر حال وبهر جای آدمی را از مرک جاره نیست • کر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند • ور کار تو جون سلسله در هم سازند
عاقبت این حجرهٔ فانی ترا • ترکان اجل سرای ماتم سازند • حکیم سنائی دارد رحمة الله بیت
جه کنی خانهٔ کل آبادان • دل من اینما تکونوا خوان • جون ندا یلیا اجل جه بنده جه شاه • وقت جون در رسد جه بام وجه جاه
وَإِنْ تُصِبْهُمْ واکر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار وارزانی یا ظفر بر دشمن جنانجه در حرب بدر بود
يَقُولُوا می کویند هَٰذِهِ این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدایست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واکر برسد
بدیشان دست تنکی وقحط یا هزیمت جنانجه در وقعهٔ احد روی نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ کویند این سختی
مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی وبسبب تدبیرات توکه صایب نبوده در انوار فرموده که جون حضرت

از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه ها دران سال بر منوال سنهٔ سابقه نبود ونرخها روی بکرانی نهاد منافقان
وجهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان می کوید قُلْ كُلٌّ
بکوی که همه قبض وبسط وکرانی وارزانی وغنیمت وهزیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوندست وبارادت او فَمَا
پس جیست وجه حالست لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این کروه منافق وجهود را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ که نزدیک نیستند
که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتملست بر موعظهٔ ایشان یا آنک نیستند که سخنی دریابند جون بهایم که شنوند
وفهم نمی کنند وانی فهمی ایشانست که می کویند مَا أَصَابَكَ آنجه بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت وفتح فَمِنَ اللَّهِ
از فضل خداوندست وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ وآنجه بتو رسید از هزیمة وقتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ از نفس تست
وبعضی معنی آیة برین وجه می آرند که ای انسان آنجه از نیکوئی بتو رسد از فضل وکرم خداوندست وهر بلائی
که ترا پیش آید بسبب کناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ وفرستادیم ما ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستادهٔ
که تبلیغ احکام کنی نه مقتدی که اسناد حسنه وسیه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای شَهِيدًا کواه
بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد
خدایرا برای آنکه رسول بطاعت خدای می خواند یا مر خدای پس فرمانبرداری او فرمان برداری حق باشد
ودر بحر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف فنا فی الله وبقا بالله موصوف بود وکسی که قایم
بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود پس خلافة حق مر آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده
کما قال وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وبی شک خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکردند کما قال إِنَّ الَّذِينَ
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ وطاعت جنین خلیفهٔ بی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلفست بیت
جون تهی کشت از خود وپر شد ز دوست • بی شکی فرمان این فرمان اوست • ما رمیت فاش کوید بر ملا •
که نیفکندی تو افکندیم ما • تو درافکندن نه جز آلتی • فعل فاعل را بود بی علتی •
عقل اینجا ره ندارد وهم نیز • جشم بکشا لب فرو بند ای عزیز • وَمَنْ تَوَلَّىٰ وهر که اعراض کند
از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ترا نفرستاده ایم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نکاه بان که ایشانرا از
ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ ومی کویند

منافقان در حضور تو طاعةٌ از ما فرمان برداری وا ان تو حکم فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک
از نزدیک تو بیّت طائفةٌ شب بایکدیگر می‌گویند کنکاش می‌کنند منهم از ایشان غیر الذی تقول غیر آنکه در زبان تو
می‌گویند یا می‌گویند غیر آنکه تو با ایشان می‌گویی لفظ تقول مغایب مؤنث است و فاعلش ضمیری عاید بطایفه
یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم والله یکتب و خدای می‌نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین
با مر خدای می‌نویسند ما یبیّتون آنچه ایشان می‌گویند و تدبیر می‌کنند در شب فاعرض عنهم پس روی بگردان
از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای
و کار خود با وی گذار وکفی بالله و بس است خدای وکیلاً قایم با مور بندگان و متصرف در احوال ایشان و
کفایت کننده مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تأمل نمی‌نمایند این منافقان در قرآن
و تفکر نمی‌کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد آثار اعجاز که این کلام حق است ولو کان و اگر بودی این
قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلامی مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا
هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم فیه اختلافاً کثیراً در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت
نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی واذا جاءهم و چون بیاید منافقان را
امرٌ کاری یعنی خبر مهمی من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبة
سریهٔ از سرایای مسلمانان اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فساد است
زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب
ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان ولو ردوه و اگر باز گذارند آن خبر را الی الرسول برای صوابدید پیغمبر
تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند والی اولی الامر منهم یا بتدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون
اشراف صحابه و امرای سرایا لعلمه الذین هر آینه بدانند آن را آنانکه یستنبطونه استخراج می‌کنند
خبر را و نیکو تحقیق فرمایند منهم از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا
باید کرد ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم بر شما بارسال رسول ورحمته و بخشایش او

بانزال قرآن و گفته‌اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر برکت اینها بودی
لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی می‌کردید شیطان را الا قلیلاً مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس
شیطانی ایمن می‌ماندید و گفته‌اند قلیل جماعتی‌اند که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه ذات
یافتند چون ورقة بن نوفل و قس بن ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فقاتل
پس تو کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان می‌ترسانید
و بعضی از صحابه برفتن کاره بودند و حضرت می‌فرمود که اگر همه تنها باشم که می‌روم این آیه فرود آمد
که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد
الا نفسک مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وحرض المؤمنین و ترغیب کن مؤمنان را بر
قتال مشرکان که بر تو حریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس
الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداخت و همین حال شد
در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور
والله اشد بأساً و خدای سخت‌تر است در هیبة و صولت از قریش واشد تنکیلاً و سخت‌تر در عقوبة
و عذاب ایشان من یشفع هر که درخواست کند شفاعة حسنة و درخواستنی نیکو که حقی بدان ثابت شود
و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یکن له باشد مر آن شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن
ومن یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستنی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی
رسد و خیری باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن وکان الله و هست خدای
علی کل شیء مقیتاً بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یا نگه بان همه چیز یا گواه بر همه چیز واذا حییتم
بتحیة و چون تحیت داده شوید بسلام فحیوا پس شما بیز تحیت کنند خود را تحیة گویید باحسن منها
به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گویید وعلیک السلام و رحمة الله و اگر او
سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او بر کاته زیاده کنید اوردوها یا همان تحیت را باز گردانید یعنی

در جواب السلام علیک بگویید وعلیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط
سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از وی تفصیل مذکورست و بعضی بر آنند و اگر مسلم مسلم باشد
جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ وعلیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
هست بر همه چیزی حَسِيبًا حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اللَّهُ خداست که
بی شبهه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد
کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که بر انگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن روز
یا در جمع وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست صادق تر مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی نیست از وی راست گوی تر حَدِيثًا از جهت
قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست آورده اند
که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند
مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد جمع بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم می فرمودند
آیه آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اید فِئَتَيْنِ
بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم اجازت اقامت ببادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام
ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما را دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمی کنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ
و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را بحکم کفره از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوا بآنچه عمل کردند و روی از
مؤمنان بر تافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا می خواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ
آنرا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لَهُ
سَبِيلًا مر او را راهی بحق وَدُّوا دوست میدارند این گشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ آنکه کافر شوید
شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا
پس فرا مگیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی ایمان آرند و متحقق شود
ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض دنیا فَإِنْ تَوَلَّوْا

پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید شان حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ و مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنان را که پیوند کنند و پناه برند
إِلَىٰ قَوْمٍ بگروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی
بکر بن اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آن
حضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ و حال آنک
تنگ بود سینهاء ایشان و کراهت داشتند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ
یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغامبر مقاتله نکنند
و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط
ساختی ایشان را بر شما بآنک ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال
کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما
فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ و کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را
یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت و نداد خدای لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا
بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخت
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام
کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ می خواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند
وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که بخوانند ایشان را
إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بدان فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان وَيَكُفُّوا
أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهاء خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید شان
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ و آن گروه وَجَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما شما را عَلَيْهِمْ

بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر

ایشانست وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق

إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که مؤمنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست

آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست دیتی تمام ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول

که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر موارث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنک ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه

را ازو عفو نمایند نزول در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان

می داشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او

که برادری مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه

او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی

باز گردد حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا می کشی مفارقت دین اسلام

اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که ازوی می طلبیدند بگفت و دیگر باره

حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل

بودی عیاش از آن در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش

هجرت نمود و تجدید اسلام کرد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او

حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها یافت و بنابران سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را

ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده

به پیغامبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر حکم ام

این آیة فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که

دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده

مؤمن و ادا دیة بر اهل او نشاید زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه کشته شده

از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم در دیة و کفارت

حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ آزاد کردن

بنده مؤمن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ

پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه

مِنَ اللَّهِ از خدایست و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده

در باب دیة و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت

رسالت آمده صورت موقف عرض رسانید و آن حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر

میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیة او بر موجب شریعت ادا کنید بنی نجار

چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهاد چون بنزدیک شهر رسیده

وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری بی گناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص

بکشتم و سر ادیة سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیة نازل شد که وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد

مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ

خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای برو وَلَعَنَهُ و براند او را و دور ساخت

از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه

آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم

بگریختند و او مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر

ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرده و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله کشاده

و از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده

گوسفندان او براند این خبر که بحضرت رسید بغایة متالم شده گفت ای اسامه کسی کشتی که از یکانی شرک تبرا نموده

بیکانگی حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت

فرمود که فکیف لا اله الا الله و روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر

حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست می گوید یا دروغ و این آیة نازل شد که

يا ايها الذين آمنوا اى كروه كرويدكان اذا ضربتم پس سفر كنيد فى سبيل الله در راه خداى يعنى بجهاد رويد
فتبينوا پس نيك بپرسيد وبا آهستكى تفحص كنيد ولا تقولوا ومكوييد لمن القى اليكم السلام مر كسى را كه القا
كند بشما سلام را يعنى تحية اهل اسلام كويد لست مؤمنا تو مؤمن نيستى بلكه بجهت ايمنى از ما اين كلمه كفتى
تبتغون مى طلبيد اى مجاهدان عرض الحيوة الدنيا مال فانى دنيى را مراد غنيمت وغنم مرداسست واكر شما
طالب غنيمتيد فعند الله پس نزديك خداى مغانم كثيرة غنيمتهاء بسيار است كه بدست شما خواهد داد
تا بى نياز شويد از قتل مسلمان براى مال كذلك كنتم همچنين بوديد شما من قبل پيش ازين يعنى اول
كه باسلام درآمديد بجهت عصمت خون ومال خود توسل بكلمه شهادت مى نموديد فمن الله عليكم
پس منت نهاد خداى بر شما بآنكه استقامت داد شما را در دين فتبينوا پس نيك روشن ومبين سازيد
مهم را ودر قتل مردم تعجيل مكنيد از روى كمان چه وبال زنده كشتن هزار كافر نزد خداى كمترست از
كشتن يك مسلمان ان الله كان بدرستى كه هست خداى بما تعملون بآنچه شما مى كنيد خبيرا دانا لا يستوى القاعدون
برابر نيستند نشينندكان در خانها خود من المؤمنين از مؤمنان غير اولى الضرر كه نباشند خداوندان
بيمارى وعجز والمجاهدون وجهاد كنندكان فى سبيل الله در راه خداى باموالهم بمالهاء خود كه
تهيهٔ اسباب قتال وتجهيز مقاتلان مى كنند وانفسهم وبنفسهاى خود كه در معرض قتل مى آيند وچكونه
برابر تواند بود كسى كه در مرتبهٔ راحت تن پرورى كند بآنكه در معركهٔ مجاهدت جان بازى نمايد زيد بن
ثابت رضى الله عنه مى فرمايد كه اين آية فرود آمده بود وغير اولى الضرر نبود ابن ام مكتوم كفت يا رسول الله
حال من چون باشد كه نابينا ام ومحروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحى بر آن حضرت
ظاهر شد وبعد از كشف آن حال فرمود كه بنويس من المؤمنين غير اولى الضرر وفضل الله تفضيل داد خداى
المجاهدين جهاد كنندكان را باموالهم وانفسهم بمالها ونفسها خود على القاعدين بر نشينندكان
بعذر درجة پايه كه آن غنيمتست وظفر ونام نيكو وكلا وهمه را از قاعدان بعذر
كه ميل جهاد دارند ونمى توانند ومجاهدان كه بخود مباشر آنند وعد الله الحسنى وعده كرده است
خداى پاداش نيكو كه آن بهشت است اما تفاضل درجات وتفاوت مراتب بزيادتى عمل خواهد بود

وفضل الله المجاهدين وتفضيل كرد خداى مجاهدان را على القاعدين بر نشستكان بى عذر اجرا عظيما مزدى بزرك
كه آن درجات منه پايهاى بلندست از خداى در آخرت وكفته اند هفتاد درجه است ميان هر دو درجه مقدار
دويدن اسبى تيز رو هفتاد سال ومغفرة وآمرزش ورحمة وبخشايش وكان الله غفورا وهست خداى آمرزنده در
كناهان كذشتهٔ ايشان رحيما مهربان بر ايشان در ازدياد درجات ايشان در اخبار آمده كه جماعتى مسلمانان
چون قيس بن فاكهه وقيس بن وليد وامثال ايشان با وجود قدرت از مكه بمدينه هجرة نكردند وچون رؤساء
قريش بجانب بدر مى آمدند ايشان همراه كافران بحرب كاه حاضر كشتند وبه شمشير مسلمانان كشته شدند
حق سبحانه در شان ايشان فرستاد كه ان الذين بدرستى كه آنانك توفيهم الملائكة جان مى ستانند از ايشان
ملائكه كه اعوان ملك الموت اند ظالمى انفسهم در حالتى كه ايشان ستمكاران بودند بر نفس خود بترك هجرت
ودر آن وقت فرض بوده وبموافقت با كفار وآن ممنوع بود قالوا كفتند ملائكه از روى سرزنش ايشانرا كه
فيم كنتم در چه چيز بوديد از كار دين وبا كدام طايفه بوديد از مشركان ومومنان قالوا كنا كفتند بوديم
مستضعفين ضعيفان وعاجزان فى الارض در زمين مكه وكفار غالب بودند قالوا كفتند فرشتكان
تكذيب ايشانرا كه الم تكن آيا نبود ارض الله زمين خداى واسعة كشاده وبسيار فتهاجروا فيها كه شما هجرت
كنيد در طرفى ديكر از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدينه كردند فاولئك پس آن كروه تاركان هجرت ماويهم
جهنم جاى ايشان دوزخ است وساءت مصيرا وبد بازكشتيست ايشانرا دوزخ واين عقوبت همه تاركان
هجرت را مقررات الا المستضعفين مكر كسانى را كه بحسب واقع ضعيف وعاجزاند من الرجال از مردان
والنساء وزنان والولدان وكودكان لا يستطيعون حيلة توانائى چاره سازى ندارند ولا يهتدون سبيلا
ونمى شناسند راه مدينه را يا طريق بيرون آمدن را فاولئك پس آن كروه بيچاركان عسى الله شايد خداى
ان يعفو عنهم آنكه عفو كند از يشان لفظ عفو ايما مى كند بآنك ترك هجرت امرى خطير بوده حتى كه
مضطر نيز نمى توانند بود وكان الله عفوا وهست خداى عفو كننده از معذوران غفورا آمرزنده كناهان
ايشان ومن يهاجر فى سبيل الله وهر كه هجرت كند در راه طاعت خداى يجد فى الارض يابد در زمين
مراغما كثيرا مواضع بسيار يعنى آرامكاهها وسعة وفراخى در روزى يا كشادى در اظهار دين

واعلای کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت می‌کند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت
هجرت نداشتند چون آیهٔ تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشتهٔ آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره
پسران را گفت که هرچند که من پیر و بیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چارهٔ رفتن می‌توانم و راه مدینه
را می‌دانم می‌ترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل‌پذیر گردد و مرا بر همین سریر که خفته‌ام
بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده آثار موت
بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو
بیعت می‌کنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی صحابه
گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل‌تر و مثوبت شامل‌تر بودی حق تعالی آیه فرستاد که وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ
و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول او
یعنی برای ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ
پس بدرستی که ثابت باشد مزد او عَلَى اللَّهِ نزدیک خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزندهٔ گناه
تاخیری که در هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعدهٔ مثوبت بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه
سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را
بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده‌اند
و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند پس شما را عَدُوًّا
مُّبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ
الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم پس
باید که بایستند گروهی از ایشان مَعَكَ با تو نماز گذارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا
أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فراگیرند آنانکه نماز می‌گزارند سلاحها خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون
سجده کنند نماز گزارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز نمی‌گذارند مِن وَرَائِكُمْ از پیش شما

در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و بیایند آن
طائفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده‌اند و پاس می‌داشته فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت
دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر می‌کنند از دشمن چون
سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ می‌کنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا دوست می‌دارند آنانکه کافر شده‌اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنکه غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب
وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم پس حمله آورند بر شما
مَّيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هرچه یابند ببرند نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بغزوه رفته بود
همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود
تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه
مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمود و کفار معاینه رکوع و سجود
ایشان مشاهده می‌نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجومی
نکردیم و بیتر کتاز شوکت دمار از ایشان برنیاوردیم یکی از زمرهٔ کفر آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگری
هست که در اعزاز و اکرام آن غایة مبالغه بتقدیم می‌رسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر
ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد
کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه تعلیم داد و فقها را در چگونگی این
نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِن كَانَ بِكُمْ
أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِّن مَّطَرٍ از باران که گران کرد از اسلحه را أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ یا باشید بیماران و ناتوان
در حمل سلاح أَن تَضَعُوا آنکه بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فراگیرید
آلات نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته‌اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ آماده کرده است برای کافران عَذَابًا مُّهِينًا عذاب خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ
پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام

که شمشیر می‌زنید و قُعُوداً و در حال نشستن که تیر می‌اندازید وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و بر پهلوهاء خود آن زمان که زخم خورده ابید افتاده و گفته‌اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیاماً در وقت تصرف در امور و قعوداً و در حال اشتغال با کل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبهم و در زمان توجه بمنام و مژده آن لا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود
هر که نه ز دخوف کم شد هوش او • نشنود آن لا تخافوا گوش او • خایفانرا لا تخافوا گشت درس • هر که خوفش نیست چون گوید مترس •
فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارمیدید و از خوف ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ پس بکنید ادا نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَوٰةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرض موقت یعنی محدود با وقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی میکنید و ضعف می‌ورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ اُحُد می‌خواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه می‌فرماید که إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند شدید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمندند و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانک شما هستید وَتَرْجُونَ و شما باوجود الم امید میدارید مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده‌اند که طعمة بن اُبَيرِق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضارا انبان شکافی داشت همه راه آرد می‌ریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که زید بن السمین می‌گفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بر خانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوی دفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن

بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت رسالت نیز بر آن بود که خیانة بر جهود ثابت کرده و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای ترا شناسا کردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بی گناه است و در مقام دفع خیانة مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعتاب یهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَحِيمًا مهربان بر و وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانک يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ خیانة می‌کنند بانفسهاء خود یعنی قوم طعمه که با خیانة او در ساخته‌اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر کرا هست بسیار خیانة کننده یعنی مُصِرّ بر آن أَثِيمًا گناه کاری مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ شرم می‌دارند از مردمان و پنهان می‌کنند خیانة را وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و شرم نمی‌دارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست بلکه او سزاوارترست که از و شرم دارند و نمیدارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آنهنگام که بشب تدبیر و تزویر می‌کنند مَا لَا يَرْضَىٰ آنچیزی را که نمی‌پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاوره می‌کردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما می‌کنید از تدبیر مُحِيطًا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ شمایید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیة جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع کنید از خاینان خیانة را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی در دنی فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانة کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز قیامت أَمْ مَنْ يَكُونُ یا کیست آنک باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشانرا عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ

یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللهَ یابد خدای را
غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَحِيمًا مهربان بفضل خود بر وی درین آیة ترغیب فرمود طعمه و قوم او را
بتوبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ
پس جز این نیست که می کند آن عمل را عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمی کند
وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق و درع حَكِيمًا حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ
خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی
صادر گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت نهد بآن گناه بَرِيئًا بی گناهی را چنانچه طعمه نسبت زید کرد
فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت می شوند بی گناهان
وَإِثْمًا مُبِينًا و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَيْكَ بر تو
که وحی فرستاد و ترا از حقیقة مهم اعلام داد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و
تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِنْهُمْ از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ
بانک ترا بکژ دارند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای
خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید
بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وَأَنْزَلَ اللهُ و فرستاده است خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را
وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزنیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی
که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علمست بربوبیة حق و جلال او
و شناخت عبودیة نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق می فرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است
که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه آمده است
که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللهِ و هست
فضل خدای عَلَيْكَ بر تو بنبوت عَظِيمًا بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست
نیست لَا خَيْرَ نیست نیکویی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از راز گفتن یعنی قوم طعمه که بشب

مشاورتها

مشاورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی متناجیانست یعنی هیچ نیکویی در آن راز گویان نیست
إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع
مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید
باصلاح میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر او را راه ذات
بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مؤمنان
برانند از اعتقاد و عمل این آیة هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بکی بخت بجانب مکه و مرتد شد و اینجا
نقب در خانه کسی میزد دیوار فرو آمد و در زیر او بماند دزد دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند
و خواستند که بکشند بعضی اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن
او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانیان
مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بکی بخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و قولی انست
که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند
این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را می گوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى و گذاریم او را در آن سرای بآنچه دوست
می داشت در این سرای که آن کفر و ردتست یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم
او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَنْ يَشَاءُ
مر کرا خواهد نزول آیة در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده
که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنکه تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز و
کسی را دوست نگرفته ام و معصیة از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی
خدای را بکی بختن عاجز کردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بردرگاه حال من چگونه می بینی

خدای بدین آیة مژده داد که همه گناهان غیر شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وهر که شرک
آرد فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال
مشرکان خبر می‌دهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی‌پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را بتان
می‌گوید بواسطهٔ تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی
فلان می‌گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختند و گفته اند مراد ازین
ملائکه اند بزعم ایشان که می‌گفتند فرشتگان دختران خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی‌پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا
مگر دیوی سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر می‌کند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ
راننده است خدای او را و دور کرده از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه می‌گیرم از بندگان
تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهرهٔ مقرر کرده که آن بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه
النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه می‌کنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
و در آرزو می‌افکنم ایشان را و می‌دمم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه
بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و می‌فرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس می‌شکافند
آذَانَ الْأَنْعَامِ چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام می‌گردانند اشارتست بآنچه عرب داشته اند
از بحیره و سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سورهٔ مایده بیاید وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه می‌فرمایم ایشان را
فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر می‌دهند خَلْقَ اللَّهِ آفریدهٔ خدای را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان
و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرة
الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را
وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای یعنی هرچه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که
زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن چه سرمایهٔ عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود
یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده می‌دهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ
و در آرزو می‌افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمی‌دهد ایشان را

شیطان

شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع می‌کند در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَئِكَ
آن گروه که پرستندهٔ بتان و متابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا
و نیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان او جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که درآیندگان جاویدان
باشند در آن أَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست
کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راستتر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدا در سخن خود ابو صالح
روایت می‌کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز
مفاخرت کردند که پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته
و در بهشت نرود مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما
ناسخ کتب شما پس بهشت سزاوار تریم آیة آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه خدای وعده کرده از ثواب یافت نشود
بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهاء اهل کتاب که گویند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ
إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا او نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید تا آنکه ریاض بهشت یابد
بیت: بآرزو و هوس بر نیاید این معنی / بآب دیده و خون جگر توان بود مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد کار بد را
يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا این حکم عامست همه عاملان را آورده اند که چون این آیه
فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه
الآیة بعد از نزول این آیة چگونه رستگاری باشد چه هیچ کس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای او که
دارد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نه بیمار می‌شوی و نه اندوهناک می‌گردی و نه بلاها
بتو محنت رسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود که هو ذاک آن جزا است و در تیسیر فرموده که حضرت صلوات
الله و سلامه علیه بعد ازین سخن فرمود که ای ابابکر تو و اصحاب تو و مؤمنان را جزای گناه در دنیا دهند
تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نبود و دیگران را جزاهاء ایشان جمع کنند و در قیامت بدیشان

رساند وحسن بصری رحمة الله میکوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی می فرماید **وَلَا يَجِدْ** ونمی یابد
عامل سوء **لَهُ** برای نفس خود **مِنْ دُونِ اللَّهِ** جز خدای **وَلِيًّا** دوست داری که مدد بدو رساند **وَلَا نَصِيرًا** ونه یاری
که از عذابش برهاند **وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ** وهر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس را قوت
ارتکاب تمام آن نیست **مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ** از مرد وزن **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان
اعتبار ندارد **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه عمل کنندگان **يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ** در آورده شوند ببهشت وحفص بصیغه
معلوم می خواند یعنی در آیند بجنت **وَلَا يُظْلَمُونَ** وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود **نَقِيرًا** بقدر نقیری
یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود **وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا** وکیست نیکوتر از جهت دین **مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ** از آنکه
خالص کرداند نفس خود **لِلَّهِ** برای خدا یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی **وَهُوَ مُحْسِنٌ** وحال آنکه
او آینده است به نیکوییها وترک کننده بدیها **وَاتَّبَعَ** وپی روی کرد **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** دین ابراهیم را **حَنِيفًا**
در حالتی که ابراهیم یا این پی رو مایل است از همه دینها بدین اسلام **وَاتَّخَذَ اللَّهُ** وکرفت خدای ابراهیم
خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی ورا برکزید واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست
با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه قحط پدید آمد وچون مردم
همواره از فواید خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام
داشت برایشان ایثار کرد وهمین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه
بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید کفت در ولایت ما نیز اکر چه
قحط وغلا ظاهر نشده واکر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی
چاره می توانست نمود تا ما شنیده ایم که بسی فاقه زدکان بدو التجا کرده اند واو بکرم عزیزی وسماحت جبلی
می خواهد که این طعام بریشان صرف کند القصه کندم بملازمان ابراهیم علیه السلام نداد وبهای نیز نیافتند
بضرورت باز کشتند وایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه بسی کدایان وبی نوایان چشم
بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها
پر از ریک نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال تنکدل شده روی بمسجد نهاد ودران حال ساره

زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد وجوالها پر دید خرم وخوشدل شد وسر یکی بکشاد آردی
دید در غایت سفیدی وپاکیزکی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرد وفان پخت بعیال واطفال در روشان داد چون ابراهیم
از مسجد باز آمد وبوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست کفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه
السلام فرمود که این از نزدیک دوست من الله است خدای بدین جهت ویرا دوست کرفت بزرکان کفته
اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال واین مقام بود لاجرم ابراهیم بخلیل موسوم
شد وشرط محبت فناء حبیب است در محبوب وبقاء او بدو واین مقام محمدیست لاجرم بحبیب مسمی کشت
واز ینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا وذکر محبت بکنایت باز نمود که
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ودرین معنی کفته اند • عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف • عجب آنست که محبان تو
محبوبانند • خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانه هستی وتفرقه است وجذبه علامت نیستی وجمعیت
از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که
أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لاجرم آنچه نظرکاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات قدمکاه حبیب کردانیدند
که دنی فتدلی   خلیل از خیل تا شان سپاهش   مسیح از جا وشان بارکاهش **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ**
ومر خدای راست آنچه در آسمانها بود **وَمَا فِي الْأَرْضِ** وآنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان
وزمین بدوستی برکزیند **وَكَانَ اللَّهُ** وهست خدای **بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا** بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم
وقدرت **وَيَسْتَفْتُونَكَ** وطلب فتوی می کنند از تو **فِي النِّسَاءِ** در باب میراث زنان یعنی دختران ام کحه
چنانچه کذشت واعتراض عیینة بن حصن که دختر وخواهر را نصف مال می دهی وما نمی دهیم مکر
کسی را که کارزار کند وغنیمت بدست آرد **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** بکوی که خدای فتوی می دهد یعنی بیان می کند حکم
خود را **فِيهِنَّ** در باب ایشان **وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ** ودیکر فتوی می دهد آنچه خوانده می شود بر شما **فِي
الْكِتَابِ** در قرآن **فِي يَتَامَى النِّسَاءِ** در شان یتیمان که زنانند **اللَّاتِي** آن زنانی که **لَا تُؤْتُونَهُنَّ**
نمی دهید ایشان را **مَا كُتِبَ لَهُنَّ** آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث
وَتَرْغَبُونَ ورغبت می کنید **أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ** آنکه بخواهید ایشان را اکر جمیله باشند ومالهاء ایشان

بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِینَ و دیگر فتوی می دهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خرد که
ایشان را میراث نمی دهید وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم می کند قرآن با آنکه قیام می نمائید لِلْيَتَامَىٰ برای مهم یتیمان در مهر
و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه می کنید از نیکوئی درباره یتیمان
و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِهِ عَلِيمًا بآن دانا و بر آن جزا خواهد داد
در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان
بفراق او رضا نمی داد و می گفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی می رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن
مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که می خواست او را طلاق دهد همین گفت که مرا رها مکن و من نوبت
خود بدیگر زن بخشیدم حق تعالی آیة فرستاد که وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ بداند و دریابد مِنْ بَعْلِهَا
از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدنی از صحبت او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانی از مجالست و مکالمت او
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا
بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق
خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت
ارباب سیر برآنند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها
طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله
رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن می خواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو
محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشم حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در
خانه عایشه رضی الله عنها می بود این آیة در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و فرا آورده اند
نفسها را ببخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخل و از بخل نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت
می ورزند وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس بدرستی که خدا هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه از احسان و خصومت می کنید دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و نمی توانید
ای کسانی که زیاده از یک زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ

میان

میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل می فرمود می گفت خدایا این قسمت در آنچه
چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی
عایشه رضی الله عنها از همه ازواج دوستر می داشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب
عدل و قادر نباشید بر آن فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل با آنکه مرغوبه است در قسم و نفقه
یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس می گذارید آن دیگری را كَالْمُعَلَّقَةِ
مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَإِنْ تُصْلِحُوا و اگر
بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل
این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی
رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از
صاحب او بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز کرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت
بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را یا بدلی پدید آرد وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش
بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام وَلِلَّهِ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست
از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت
کرده ایم و فرموده الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنان را که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری
و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت می کنیم یعنی می فرمائیم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ
بآنکه بپرهیزید از شرک وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک او یند پس کفر و معصیت شما
مضرت نمی کند در خالق چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمی شود وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق
خود او را اگر فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ
و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها باشد از ملایکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ

وآنچه در زمینها بود از ارکان وموالید وجز آن وَكَفَى بِاللّٰهِ وپسنده است خدای وَكِيلًا کافی مهمات
بندکان اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اکر خواهد خدای ببرد شما را وفانی کرداند اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ
وبیارد یعنی ایجاد کند دیکرانرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیة نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم دست مبارک بر پشت سلمان زد وکفت آنها قوم این اند یعنی پارسیان وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلَى
ذٰلِكَ بر این ایجاد واعدام قَدِيرًا توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ هرکه باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش
این سرای همچو مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدایست ثَوَابُ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا وآن خسیس است وپاداش آخرت وآن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین
چیزی شود واز شریف ترین چیزها باز ماند واکر باشرف مایل کردد اخس تابع خواهد بود چه اکر مجاهد
فی السبیل برای خدا جهاد کند اورا در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیوی جنب آن چیزی بغایت محقر باشد
وغنیمت دنیوی نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَكَانَ اللّٰهُ
سَمِيعًا وهست خدای شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادکان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندکان در اقامت
مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وباشید کواهان برای خدا یعنی ادای شهادت کنید براستی وَلَوْ عَلَى
اَنْفُسِكُمْ واکر چه بر نفس شما باشد وکواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمهٔ اوست
در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار کفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست ومرا از آن
کواهم ومرا باز نمیدارد از اداء شهادت الا درویشی وافلاس پدر من این آیة نازل شد که کواهی باز مکیرید
واکر همه بر نفسها شما باشد اَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر ومادر وَالْاَقْرَبِينَ وخویشان نزدیک اِنْ يَكُنْ اکر
باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له ومشهود علیه غَنِيًّا توانکر اَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی غنی را
برای غنا احترام مکنید وبر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است
بتوانکر ودرویش واکر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی
فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى پس شما متابعت هوای نفس مکنید اَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَاِنْ تَلْوُوا

واکر بدبپیچانید زبانها خود را از کواهی راست اَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از اداء آن وبپوشید فَاِنَّ
اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از عدل ومیل خَبِيرًا دانا وشما را
بدان مکافات خواهد کرد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان
یا مؤمنان اهل کتاب که میکفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو وبقرآن وبموسی وعزیر وتوریه ودیکر
بهیچ کتاب وپیغمبر ایمان نداریم وکویند که خطاب با کافرانست نیز میشاید مسلمانانرا میکوید ای کسانی
که ایمان آورده اید بدل وزبان آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود ومنافقانرا میفرماید که ایمان
آورده اید بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل کتابرا میکوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب
ورسل ایمان آرید بتمامی آنها کافرانرا میفرماید که ایمان آورده اید بلات وعزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای
وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه وسلم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ وبآن کتاب که خدای فرستاد
عَلٰى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي اَنْزَلَ وآن کتابها نیز که فرستاد مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن
محققان میکویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف وعیان
یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق واز حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء
الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اشارتست با آنکه دم بدم طرفة
العینی نفی این وجود بشری می باید کرد واثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
از حضرت سید الطایفه جنید قدس الله تعالی روحه منقولست که فرموده اند پنجاه سالست که در ایمان
آورده‌ام ودر ایمان تازه کردنم وهنوز در آنم ٭ دمی بی حق زدن محض کناهست ٭ بخود مشغول کشتن کفر راه است ٭
تا هر دم کشد بندار هستی ٭ سوی ظلمت سرای خود پرستی ٭ خودی کفرست نفی خویشتن نه ٭ که جز حق در حقیقت موجود
وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وهرکه کافر شود بخدای وَمَلٰئِكَتِهِ وبفرشتکان او وَكُتُبِهِ وبکتابهاء او وَرُسُلِهِ وبفرستادکان او
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که کمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا کمراه شدنی در غایة دوری از مقصد ودر تفسیر
بعد از مقصود اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بپرستیدن کوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند وتوبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند

بعیسی علیه السلم ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه وسلم
لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست وخدای دانسته
که خاتمه امور ایشان بکفر وطغیانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ ونیست که راه نماید ایشانرا سَبِيلًا راهی که بحق باشد
بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم است یا خبر کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بانکه ایشانرا است
عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک الَّذِينَ ومنافقان آنند که يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافرانرا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ
الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مؤمنان أَيَبْتَغُونَ آیا می طلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران از دوستی
ایشان ارجمندی وقوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزة لِلَّهِ جَمِيعًا مر خدایراست همه وهر کرا عزت رسد
از و رسد واو دوستان را منشود عزت داده که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ ولرسوله وللمؤمنين وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ
وبدرستی که خدای فرستاده و بر شما ای مؤمنان فِي الْكِتَابِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاده که با خوض کنندگان
ومستهزیان بقرآن نشست وخاست نکنند وآن آیة اینست که واذا رایت الذین یخوضون الآية اینجا در
مدینه تذکار آن می نماید ومی گوید خدای در قرآن فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون
بشنوید آيَاتِ اللَّهِ آیتهاء خدایرا از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا واستهزا
کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران ومستهزیان حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتی که خوض کنند
وشروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید آن هنگام که نشست
وخواست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان وانکار بر ایشان
وبا وجود این راضی اید بصحبت ایشان إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست
وَالْكَافِرِينَ وناگرویدگان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا همه ایشانرا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ آنانکه انتظار می برند
بِكُمْ بشما وقوع نکبتی را فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شد شمارا فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فتح ونصرتی از نزدیک خدای قَالُوا
کفتند منافقان مر شمارا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما ومددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ
واگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قَالُوا کفتند مر کافرانرا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
عَلَيْكُمْ نه غالب ومستولی بودیم بر شما ومی توانستیم که شمارا بکشیم اما دست باز کشیده ایم وَنَمْنَعْكُمْ

وباز داشتیم شمارا یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان بانکه سستی کردیم در مددکاری ایشان
وسخنان کفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس مارا در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ پس خدا حکم کند ای مؤمنان میان شما ومنافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که غیر او کسی را دعوی
حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ ونکرداند خدای وندهد لِلْكَافِرِينَ مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان
در روز قیامت سَبِيلًا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مؤمنان دستی
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام واخفاء
کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ وخدای جزا دهنده است ایشانرا بر مکر وفریب ایشان وآن چنانست که روز قیامت
ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنانرا داده اند وچون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند
وبنور خود از صراط بگذرند ونور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ افتند
وَإِذَا قَامُوا وچون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند کاهلان وگران
جانان مانند کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را دید
نماز میگذارند واگر نه ترک می کنند يُرَاءُونَ النَّاسَ می نمایند خود را بمردمان وریا می کنند تا پندارند که
ایشان مؤمنان اند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ ویاد نمی کنند خدایرا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی وآن نیز در حضور
مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند وبس وآن بنسبت با ذکر دل اندکست ودر قوت القلوب آورده
که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن کفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیی ودنیی
وهرچه دوست بغایة اندک ومختصرست وذکر خدا از همه بزرگترست ولذکر الله اکبر ومنافقان ریا
میکنند مُذَبْذَبِينَ در حالتی که متحیر ومتردد اند بَيْنَ ذَلِكَ میان کفر وایمان لَا إِلَى هَؤُلَاءِ نه با
گروه مؤمنانند تا ایشانرا باشد هرچه آنانراست وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ ونه با کافرانند تا بر ایشان
باشد هرچه بر انها هست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر کرا خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس تو نیابی
مر ورا راهی بحق وصواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ مگیرید کافرانرا أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند

اَتُرِيدُونَ آیا می خواهید اَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ انک بدهید خدایرا عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن
و آن موالات کافرانست که موجب عقوبة وخذلانست اِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِى الدَّرْكِ
الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقهٔ زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت انک
بد کافرانند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون
منافقان را بدوزخ حکم شود بدرکهٔ اول در آرند مالک کوید یا نار خذیهم آتش کوید حکم ما بر زبانست
وزبان ایشان بر کلمه جاری بوده هرچند بمجاز میکفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمی کنیم و بر همین
منوال درهر درکه آتش از احراق ایشان اباکند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه کوید حکم ما بر دلست نه
بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید وچون در دل ایشان جز نشانهٔ شرک نباشد آتش در ایشان
بچد و ابد الآباد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ ونیابی تو مر ایشانرا نَصِيرًا یاری که حمایت نموده ایشانرا
از ان درکه بیرون آرد و همهٔ منافقان درین عذاب خواهند بود اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه توبه کنند
از نفاق وَاَصْلَحُوا وباصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وچنک
در زنند بدین خدای وسنت پیغمبر وَاَخْلَصُوا دِينَهُمْ وخالص وپاکیزه کردانند دین خود را لِلّٰهِ برای خدا
یعنی طاعت نکنند مکر برای رضای حق فَاُولٰئِكَ پس آن کروه که بتوبه واصلاح واعتصام واخلاص
موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان باشند واز شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ
وزود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا اَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرک وایشان با ایشان شریک باشند مَا
يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ چه می کند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را اِنْ شَكَرْتُمْ اکر شکر کوئید
مر ورا بفرمان برداری وَآمَنْتُمْ وتصدیق کنید بوحدانیة او از روی تحقیق یا ایمان آرید بالله نجات
شما بفضل اوست نه بشکر وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا وهست خدای ثواب دهندهٔ شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق
شکر وایمان **اَلْجُزْءُ السَّادِسُ مِنَ الثَّلٰثِينَ** لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمی دارد خدای
اشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بسخنی بد اِلَّا مَنْ ظُلِمَ مکر اشکارا کردن کسی که برو ستم کرده اند
چه اورا رواست که نکوهش ظالم کند یا از وی تظلم نماید و کفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست

ایشان

واورا طعام ندادند آنکس زبان شکایت کشوده هرجا می رسید از بی مروتی آن قوم حکایه می کرد صحابه
اورا بران شکایة عتاب کردند این آیة در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایة از ظالم جایز است
وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا وهست خدای شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالم اِنْ تُبْدُوا خَيْرًا
اکر اشکارا کنید نکوئی وطاعت را اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان بجای آرید آنرا اَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ
از بدی که شکایة از ان روا باشد فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان شما
با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو کنندکان درین آیة
تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند با خلاق ربانی وبا آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن در کذرند
اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ بتحقیق یقین آنها که کافر می شوند بخدای وَرُسُلِهِ وبه پیغمبران او وَيُرِيدُونَ
اَنْ يُفَرِّقُوا و می خواهند انک جدائی افکنند بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او بانکه ایمان
آرند بخدای وکافر شوند به پیغمبران وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وکویند که ایمان می آریم ببعضی از
پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وکافر میشویم ببعضی دیکر مراد یهودند که می کفتند ایمان داریم بموسی وعزیر
وکافریم بعیسی ومحمد صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وَيُرِيدُونَ اَنْ يَتَّخِذُوا و می خواهند انک
فرا کیرند بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا میان ایمان وکفر راهی وحال آنست که ایمان بخدای تمام نمی شود مکر بتصدیق
رسل وی اُولٰئِكَ آن کروه که میان ایمان وکفر طریقی میطلبند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری
محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود وایشانرا مؤمن نتوان کفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست
هست معتبر ومعتد به نیست وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ وآماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار
کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا وکسانی که ایمان آوردند بِاللّٰهِ بخدای وَرُسُلِهِ وبفرستادکان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا و
جدا نکردند بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلک بهمه کرویدند اُولٰئِكَ آن کروه
که مؤمنان حقیقی اند سَوْفَ نُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ما وحفص بصیغهٔ مغایبه خوانده یعنی
خدا بدهد اُجُورَهُمْ مزدهای ایشانرا که وعده داده است وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا وهست خدای آمرزنده
سیئات ایشان رَحِيمًا مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند احبار یهود

جون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده کفتند اکر راست می کویی

که پیغامبری بیکبار کتاب بیار جنانجه موسی علیه السلم آورد آیة آمد که یسألک اهل الکتاب

سوال می کنند از تو اهل کتاب یعنی یهود می خواهند ان تنزل علیهم انکه فرود آری بر ایشان کتابا

من السماء کتابی از آسمان بیکبار جون توریة یا کتاب نوشته بخط سماوی جون الواح موسی علیه السلم

یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیارد که نوشته باشد که تو رسول خدایی و جون

این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه فرمود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

که ازین سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این کروه از ایشانند

درخواسته اند از موسی علیه السلم اکبر من ذلک بزرکتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی

شنیدند فقالوا پس کفتند ارنا الله جهرة بنمای بما خدای را بعیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا کرفت

ایشان را صاعقة یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال

محال که طلب رؤیة است در دنیی ثم اتخذوا العجل پس فرا کرفتند کوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم

از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزها موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم

از ایشان این کناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی بدادیم موسی را سلطانا مبینا

تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید کوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا

فوقهم الطور بر داشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان

آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب و کفتیم ایشان را بزبان یوشع علیه السلم

که در آیید بدروازه شهر اریحا سجدا در حالتی که سجود کنندکان باشید و ایشان ازین حکم

ابا کردند وقلنا لهم و کفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مکذرید

فی السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مکیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند واخذنا

منهم و فرا کرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم

پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنجه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها

وکفرهم بآیات الله و دیکر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن وقتلهم الانبیاء و دیکر بسبب کشتن ایشان

پیغمبران را بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیکر بکفتار ایشان که دلهاء ما اوعیة علوم است یعنی

از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنجه محمد می کوید ندارد و نجات نیست

که می کویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهاء ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود ایشان

و از دانش محجوب کردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون

پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مکر اندکی جون عبد الله سلام رضی الله عنه و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر

وبکفرهم و دیکر عقوبة ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی علیه السلام وقولهم علی مریم و بکفتن ایشان

نسبت بمریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بود وقولهم و دیکر بکفتن ایشان که انا قتلنا

المسیح ما کشتیم مسیح عیسی بن مریم عیسی مریم را رسول الله فرستاده خدای این وصف خدایست مر عیسی را

نه قول یهود وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بردار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه

شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورة آل عمران کذشت

وان الذین اختلفوا و بدرستی آنانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی لفی شک منه هر آینه در کمان و تردد

بودند از قتل او جه در وقتی که مهتر خود را بر او بیختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند و جون از مهتر

خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اکر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی کفته اند شبه

عیسی همین بر روی یهود ایش بنود روزی دیکر که پای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند کفتند الوجه

وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا ما لهم به نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او من علم دانشی الا اتباع

الظن مکر آنکه پی روی کمان می کنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند عیسی را بیقین بل رفعه الله الیه بلکه خدای

بر داشته است او را و بمحل کرامت برده وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنجه خواهد از رفع عیسی و انتقام از

یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی علیه السلم وان من اهل الکتاب و نیست از اهل

کتاب یکی الا لیؤمنن به مکر آنکه ایمان آرد بعیسی قبل موته پیش از مرک خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یاس

کویند و هیچ سود ندارد و کفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلم پیش از مرک عیسی و آن وقتی بود که

از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او
ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام
حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغامبر ما کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مؤمنان برو نماز
گذارند یَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز قیامت يَكُونُ باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد
بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه ورا ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع شده از آنها
که متدین بدین یهودیه اند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهاء پاکیزه که حلال
کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
و دیگر بباز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند
حکم توریة و نعت پیغمبر را صلّی الله علیه و سلّم و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود
نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبٰوا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ
ربوا در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوٰلَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهاء مردمان را بِالْبٰطِلِ برشوت و غصب
و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكٰفِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی
مشتمل بر الم بسیار لٰكِنِ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و
باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان
از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن
وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الٰهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ و ایمان می آرند
بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همهٔ ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ
الزَّكٰوةَ و دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر که قیامت است
أُولٰٓئِكَ آن گروه که متصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ
که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا
إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعاء او امت او

هلاک شدند و بود بعضی گفته اند این سخن جواب اهل کتابست که می گفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه می فرماید
که کار تو در وحی همچو نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از نوح چون هود و صالح و شعیب علیهم السلم
وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرٰهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و فرزندان یعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَيْمٰنَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم
است چه ابراهیم اول اولی العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف و مشاهیر انبیا ایشان وَآتَيْنَا دَاوُدَ
و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الٰهی و خالی از ذکر او امر و نواهی بلکه
شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریة بوده وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را قَدْ
قَصَصْنٰهُمْ عَلَيْكَ نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس
و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولان که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان
ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است
و اگر این تکلیم با موسی بر ذروهٔ طور بود با حضرت پیغمبر ما صلّی الله علیه و سلّم در عرفهٔ نور بود فاوحی الی عبده
ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمد صلّی الله علیه و سلّم
اطلاع نیافت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای بالای عرش پایهٔ طور محمد است صلّی الله علیه و سلّم فرستادیم
رُسُلًا پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را
لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان
یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت
و رعایت حکمت فرموده در اختصاص هر پیغمبر بنوع از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی بنزد
سید مختار علیه الصلوة و السلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال
کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان می گویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست
مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آن حضرت در آمدند سید عالم صلّی الله علیه و سلّم فرمود که بخدا که شما می دانید

که من پیغمبر خدایم ایشان کفتند نمی دانیم و هیچ کواهی نداریم آیة آمد که ایشان کواهی نمی دهند لکن الله
یشهد لکن خدای کواهی می دهد و تبیین نبوت تو می کند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن
قرآنست و معجزیست روشن و دلالت کننده بر نبوت تو انزله فرو فرستاد قرآنرا بعلمه ملتبس بعلم خاص
بدو و آن علمست بانزال قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت والملائکة یشهدون
و فرشتکان نیز کواهی میدهند بنبوت تو وکفی بالله شهیدا و بسنده است خدای کواه بر آن ان الذین
کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردمانرا از راه
خدای بکتمان نعت محمد صلوات الله وسلامه علیه و تغییر آن قد ضلوا اهرائیه کمراه شدند ضلالا بعیدا
کمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه بپوشیدند
حق را وظلموا و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق
لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم و نه راه نماید شان طریقا راهی
الا طریق جهنم مکر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خالدین فیها ابدا جاوید در آن و همیشه
ساکن آن وکان ذلک و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای آسان
یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخنی درست که آن کلمه
شهادت است یا قرآن من ربکم از نزد پروردکار شما فآمنوا پس بکروید بدو و خیرا لکم کرویدنی که آن
خیر باشد مر شما را وان تکفروا و اکر کافر شوید فان الله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض
آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وکان الله
و هست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب خطاب با یهود و نصاری
است می فرماید که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهود انرا می کویید در طرف نکوهش عیسی غلو نمایند
تا حدی که او را ابن الفاعله کویند و ترسایانرا می فرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مشابه
که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا علی الله و هیچ کدام شما مکویید بر خدای الا الحق مکر آنچه راست باشد
و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند انما المسیح عیسی بن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است

رسول الله فرستاده خداست وکلمته و کلمه او کفته مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس
احدی القاها برسانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه و دیکر
عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فآمنوا بالله ورسله پس ایمان آرید
بخدای و فرستادکان او و خطاب با ترسایانست خاصه ولا تقولوا ثلثة و مکویید که خدایان ما سه اند
اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارت از سه
چیزاست اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم
ثلثه می کفتند حق سبحانه می فرماید انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی که آن خیر شما باشد
انما الله جز این نیست که الله اله واحد خداوندیست یکانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از
وجوه در و راه نیست سبحانه بپاکی یاد می کنم او را پاکی ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد
له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است و همه مخلوق اویند
و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله
وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات بندکان تنبیه است بر استغناء حق سبحانه از اتخاذ ولد
چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار
و مددکار در خبرست که نصاری نجران کفتند ای محمد چرا عیسی را عیب می کنی حضرت فرمود که چه چیز می کویم
در شان او که شما او را بعیب بر میدارید کفتند تو می کویی که او بنده خداست و بندکی عیب باشد
حضرت فرمود که بندکی خدا عار نباشد و هیچ کس او را عیب نشمرد موافق قول آن حضرت آیة آمد که
لن یستنکف المسیح ننک ندارد عیسی و تعظم ننورزد ان یکون عبدا لله از آنکه بنده باشد مر خدایرا و چون
عبده ملائکه نیز ایشانرا فرزندان خدای می داشتند اثبات بندکی ایشان نیز می کند که ولا الملائکة
المقربون و نه از بندکی او عار دارند فرشتکانی که مقربان بارکاه ربوبیة اند در معالم آورده که اینها حمله عرش
اند و درانوار کفته که کروبیانند بر حوالی عرش ومن یستنکف و هر که ننک دارد عن عبادته از پرستش
خدای ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا بسوی خود

جميعًا همه ايشانرا تا جزا و مكافات بدايشان رساند فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فاما آنها
كه ايمان آورده اند و عمل صالح كرده اند فيوفيهم اجورهم پس تمام بدهد خداى مزدهاء موعود ايشانرا
ويزيدهم و بيفزايد نيز بر جزاى ايشان من فضله از افزونى كرم خود واما الذين استنكفوا واستكبروا
واما آنكسانى كه از پرستش حق استنكاف و استكبار كرده اند فيعذبهم پس عذاب كند ايشانرا عذابًا
اليمًا بعذابى دردناك ولا يجدون و نيابند مر ايشانرا من دون الله بجز خداى وليًّا دوستدارى ولا نصيرًا
ونه يارى و مددكارى يا ايها الناس اى آدميان قد جاءكم بدرستى كه آمد ايشانرا برهان من ربكم حجتى
ودليلى از پيش پروردگار شما كه آن محمد است صلى الله عليه وسلم يا معجزات او يا دين اسلام وانزلنا
اليكم و فرستاديم بسوى شما نورًا مبينًا نور ظاهر كه قرآنست فاما الذين آمنوا بالله پس آنها كه ايمان
آوردند بخداى واعتصموا به و چنگ در زدند بكتاب او و پناه بدو بردند از وسوسه شيطان
فسيدخلهم پس زود باشد كه در آرد ايشانرا فى رحمة منه در ثوابى كه از و بازاء ايمان ايشان
مقرر شده وفضل و زيادتى بر آن از محض انعام و احسان ويهديهم اليه و بنمايد ايشانرا
بخود يا بآنچه وعده كرده صراطًا مستقيمًا راهى راست كه آن اسلام و طاعتست در دنيى و طريق
بهشت در عقبى از جابر انصارى رضى الله عنه منقولست كه من بيمار شدم و سيد عالم صلى الله
عليه وسلم بعيادت من آمد گفتم يا رسول الله مرا مالى هست و من كلاله ام يعنى والدين و ولد ندارم
مرا خواهر چند است و پس مال خود چگونه بر ايشان قسمت كنم اين آيه نازل شد كه يستفتونك
طلب حكم مى كنند از تو در ميراث كلاله قل الله يفتيكم بگوى كه خداى حكم مى كند فى الكلالة در ميراث
كلاله ان امرؤ هلك اگر مردى بمير دچنان مردى كه ليس له ولد نباشد مر و را فرزندى يعنى پسرى
چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمى كند از درجه وراثت وله اخت و مر و را خواهرى باشد فلها
نصف ما ترك پس مر و خواهر راست نيمه آنچه ميگذارد از مال وهو و آن مرد يرثها ميراث مى گيرد
از خواهر ان لم يكن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندى اگر مراد ميراث همه مالست آن فرزند خواه
مذكر و خواه مؤنث و الامراد مذكرست چه مؤنث حجب برادر نمى كند فان كانتا اثنتين پس اگر باشند

خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس ايشانراد و ثلثست مما ترك از آنچه گذاشته مرد وان كانوا
اخوة و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا ونساء مردان و زنان فللذكر پس مذكر را باشد
از ميراث مثل حظ الانثيين مانند بهره دو مؤنث يبين الله بيان مى كند خداى احكام ميراث را
لكم براى شما ان تضلوا تا گمراه نشويد يا بيان مى كند آنچه درست و راست است براى كراهت آنكه گمراه
گرديد والله بكل شىء و خداى بهمه چيزها از مصالح عباد در محيا و ممات عليم داناست وفا كنيد
سورة المائدة بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا اى آنكسان كه ايمان آورده ايد اوفوا
بالعقود بعهدها كه با يكديگر مى كنيد بعقود شرعيه چون عقد شركت و عقد نكاح و عقد بيع و امثال آن
احلت لكم حلال كرده شد بر شما بهيمة الانعام چهارپايان بسته زبان كه آن ازواج ثمانيه اند از
شتر و گاو و ميش و بز يا جانوران وحشى چون آهو و نخجير و گاو كوهى و گور خر يا اجنه كه از بطون انعام
بيرون آيد الا ما يتلى عليكم مگر آنكه خوانده خواهد شد بر شما در اين سوره و هو قوله حرمت عليكم الميتة الآية
غير محلى الصيد نه چنانكه حلال دارنده باشيد صيد را وانتم حرم و حال آنكه شما محرم باشيد بحج يا عمره
يعنى همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشى باشد و آنرا صيد كنيد كه در حال احرام بر شما حرامست
ان الله بدرستى كه خداى يحكم حكم كند حلال و حرام ما يريد آنچه خواهد يا ايها الذين آمنوا
اى گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مداريد و حرمت مشكنيد شعائر الله مناسك حج را يا نشانها آدين
حق را آورده اند كه حطم كندى كه نام او شريح بن ضبيعه بود و او بسفاهت و ناپاكى و جهالت و ناپاكى
در عرب شهرت داشت بخدمت پيغمبر آمد و گفت اى محمد امت را بچه چيز دعوت مى كنى حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه عليه فرمود كه بآنكه خداى را يكى دانند و مرا برسالت تصديق كنند و بر اقامت صلوة و اداء
زكوة مواظبت نمايند حطم گفت آنچه فرمودى نيكوست اما مرا امرا و امنا باشند كه كارها بى ايشان
بقطع رسانم بروم و اين سخنان با ايشان در ميان نهم و اگر دلپذير بود دين تو قبول كنم و حضرت پيش از
آمدن او فرموده بود كه امروز كسى خواهد آمد كه بزبان شيطان سخن گويد كافر در آيد و غادر بيرون رود
پس حطم بيرون آمد و شتران صدقه و آنچه يافت از مواشى مدينه غارت كرد و در عام القضيه كه رسول

صلی الله علیه وسلم با صحابه بعمرهٔ قضا توجه فرموده بودند چون تنعیم رسید ندآواز تلبیهٔ
حجاج یمامه شنیدند وحطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدی
بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل
شما لایق نباشد وآیة آمد که حرمت شعایر مشکنید **وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ** وحلال مکنید ماه حرام را بقتال در
وَلَا الْهَدْيَ ونه هدی را که نامزد کعبه باشد **وَلَا الْقَلَائِدَ** ونه خداوندان قلادها را از هدی وقلاده
چیزی بود که در کردن چهارپایان می کردند از پوست درختها حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است وکسی
تعرض نکند **وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ** ونه قاصدان خانهٔ محترم را که عازم زیارت او باشند **يَبْتَغُونَ** می طلبند
قاصدان حرم **فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ** اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت وکفار
نمی طلبند مگر روزی **وَرِضْوَانًا** ومی طلبند مؤمنان خشنودی خدای وکافران اصلاح معیشت
دنیا ودر تبیان آورده که رضوان حج است **وَإِذَا حَلَلْتُمْ** وچون از احرام بیرون آیید وحلال شوید
فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید **وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ** وبر آن ندارد شما را **شَنَآنُ قَوْمٍ** دشمنی گروهی
از کفار قریش **أَنْ صَدُّوكُمْ** برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه **عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** از طواف مسجد حرام
أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد درگذرید وبانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیة
تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند وکافران بهدی وقلاید
امان نیست **وَتَعَاوَنُوا** ویاری کنید یکدیگر را **عَلَى الْبِرِّ** بر نیکویی که متابعت امرست یا پیروی سنت
وَالتَّقْوَى وپرهیزکاری ومخالفت هوا **وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ** ویاری مکنید بر بدی که ترک
فرمانست یا کفر **وَالْعُدْوَانِ** وبر ستمکاری یا اتباع بدعت **وَاتَّقُوا اللَّهَ** وبترسید از نافرمانی خدای
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نافرمانان **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ** حرام کرده
شد بر شما مردار وآن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد **وَالدَّمُ** وخون روان
وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وگوشت خوک با همه اجزای او از شحم وعظم وغیر آن **وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ**
وآنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند می غیر خدا را نزدیک ذبح او مراد ذبیحهٔ کفارست

که بنام لات وعزی وغیر آن می کشتند **وَالْمُنْخَنِقَةُ** ودیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد
کافران گوسفند را خناق می کردند تا می مرد پس می خوردند **وَالْمَوْقُوذَةُ** وآنچه بچوب وسنگ زده با
تا مرده باشد **وَالْمُتَرَدِّيَةُ** وآنچه از بلندی افتاده باشد ومرده یا در چاه افتد وبمیرد **وَالنَّطِيحَةُ**
وآنچه شاخ زده باشد دیگری او را ومرده **وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ** وباقی آنچه او را خورده باشد درندهٔ
ومرده بود **إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ** مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او ودر وی زندگی باشد بدان مقدار که
چشم خود را حرکت دهد یا دم خود بجنباند **وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ** ودیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند
بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام وآن سیصد وشصت سنگ بوده بیرون حرم که اهل جاهلیه
تعظیم آن بجای می آورده اند وبر آن قربان می کرده وگفته اند مراد از نصب اصنام اند وبرین تقدیر علی
بمعنی لام باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند **وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا** وآن نیز حرام است که طلب
قسمت کنید **بِالْأَزْلَامِ** به تیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر وپیکان که ازلام
واقداح می گفته اند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی واین سه تیر در خریطهٔ کرده
بکسی که مجاور هبل می بوده می سپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی وبر دیگری نهانی ربی
وسیم که آن را منیح گفتندی از کتابة خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی
وهدیهٔ آوردی واو دست در آن خریطه کرده سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی
فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی واگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی واگر منیح برآمدی
باز رجوع بخریطه نمودی وگفته اند مراد استقسام جزورست بر انصباء معلومه یعنی شتر را
کشتندی وبازلام قسمت کردندی وایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح وختان
واختلاف در نسب وغیر آن **ذَلِكُمْ** این استقسام **فِسْقٌ** بیرون رفتنست از دایرهٔ اسلام زیرا که افترا است
بر خدای اگر برب او را می خواهند یا شرک اگر غیر او را می گویند **الْيَوْمَ** امروز که روز
جمعه است وعرفه **يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** ناامید شدند کافران **مِنْ دِينِكُمْ** از ابطال دین شما یا از
رجوع شما بدین ایشان **فَلَا تَخْشَوْهُمْ** پس مترسید از فتنهٔ ایشان **وَاخْشَوْنِ** واز من بترسید

این آیة نماز دیکر عرفه در حجة الوداع فرود آمد وآنحضرت بر ناقهٔ عضبا سوار بود وبعد از نزول
نزول این آیة هشتاد ویک روز بزیست اَلْيَوْمَ امروز اَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل کردانیدم برای شما دِينَكُمْ دین
که دیکر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ وتمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که حج
کذاردید ایمن ومطمئن وهیچ مشرکی با شما حج نکزارد وَرَضِيتُ واختیار کردم لَكُمُ الاِسْلَامَ برای
اسلام را دِينًا دینی پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در کرسنکی
ونایافت طعام واز این محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی
کناهی یعنی بتلذذ نخورد ویا زیاده از سد رمق تناول نکند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزکار
است مر دارنده این کناه رَحِيمٌ مهربان بوی که باکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی حاتم وزید الخیل
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده کفتند یا رسول الله ما در
جایی می باشیم که با ستظهار سکان ومرغان شکاری مهمان داری می کنیم وسکان آل ذریح
وآل جویریه جانوران دشتی می کیرند بعضی از آنجمله است که ما در می یابیم وپیش از آنکه سک هلاک
کند ذبح می کنیم وبرخی آنست که تا رسیدن ما سک تلف کرده است وحق سبحانه فرموده که مردار
حکم این جکونه باشد آیة آمد که يَسْئَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ جه چیز حلال
کرده اند بر ایشان قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بکو حلال کرده شد بر شما کشتارها پاکیزه که بنام خدا
ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ ودیکر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار
کنندکان خواه از سباع چون سک ویوز وخواه از طیور چون چرغ وباز وجز آن مُكَلِّبِينَ در حالتی
که شما مؤدب ومعلم اید ایشان را تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ
از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تأدیب وآن چنانست که از پی شکار روند ووقتی که
خداوند سر دهد ایشان را وبخوانند او باز آیند وشکاری را نکاه دارند واز وی نخورند فَكُلُوا
پس بخورید پاک وحلال مِمَّا اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی که جانوران شکاری نکاه داشته اند
برای شما وبخورده اند وبعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند جه تأدیب طیور

تا این

تا این حد متعذرست وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ ویاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت
ارسال او وبجانب صید وکفته اند بسم الله اللهم اشهد صدقونا باید کفت وبسم الله نیز کفایتست وَاتَّقُوا اللّٰهَ
وبترسید از خدای در زنا ولا آنچه حرام کرده است اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب
حلال وحرام سؤال خواهد کرد اَلْيَوْمَ یعنی در روز نزول این آیة اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد
ذبایح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وطعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری
از ذبایح وغیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وطعام شما نیز ایشان را حلالست در دین
جه شما ذبح بنام خدای می کنید وَالْمُحْصَنَاتُ ودیکر حلالست بر شما زنان آزاد وپارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها
که کرویده اند واین بر سبیل اولویة است واکرنه امهٔ مؤمنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ ودیکر زنان
پارسا مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ومحصنات نزد امام شافعی
رضی الله عنه آزادانند پس امهٔ کتابیه حرام باشد بمذهب او ونزد امام اعظم رحمه الله عفایفند پس بقول او
حرایر واما از کتابیات مساوی باشند وهمه را نکاح توان کرد اِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح عفت وصلاح جویید غَيْرَ مُسَافِحِينَ
نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي اَخْدَانٍ ونه فراکیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْاِيمَانِ وهر که کافر شود
بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال وحرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی
که باطل شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ واو در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کروه کرویدکان اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث باشید فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ پس بشویید رویها خود را از منبت شعر رأس تا منتهای ذقن در طول ومیان هر دو شحمهٔ کوش
در عرض وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ وبشویید دستهای خود را با مرفقین ومرفق موصل ذراع وعضد است
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ ومسح کنید سرهای خود را امام مالک رضی الله عنه نظر بر ظاهر می فرماید که تمام
سر را مسح باید کرد ونزد امام اعظم رحمة الله علیه مسح ربع سر فرض است واما شافعی رضی الله
عنه می کوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وَاَرْجُلَكُمْ وبشویید پایهای خود را

الی الکعبین با آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق وقدم است
حفص وارجلکم بطریق جر جوار است همچنانکه وعذاب من رجز الیم وحفص بنصب خواند عطف
بر وجوهکم وان کنتم جنبا واگر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید وان کنتم مرضی
واگر باشید بیماران واستعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم
یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای یعنی محدث بود او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را
بمباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب وشما حایلی باشد از دشمن
وسبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد ویا آب در چاه بود وآلت استقا یافت نشود یا می فروشند
وشما قیمت آن ندارید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید بخاک وهر چیزی پاک که از جنس زمین بود
الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها ودستهای خود را منه از آن خاک
بدو ضربه یکی برای وجه ویکی برای ایدی ما یرید الله نمی خواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل
و وضو وتیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگ فرا گیرد ولکن یرید ولیکن می خواهد لیطهرکم تا شما را
پاک کرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست ولیتم نعمته وتا تمام کرداند نعمت خود را
علیکم بر شما بانکه رخصت می کند شما را در تیمم لعلکم تشکرون وتا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهای او
وصاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت
ومتوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا
کرده اید بشویید باب توبه واستغفار ودستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین وتعلق
بما فی الکونین ومسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق وپایها را از طین طینت وقیام
بانانیة غسل دهید واگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از
معاصی ودلها را از رؤیة طاعات واسرار را از ملاحظه اغیار وارواح را از آرامش بغیر ما
وسر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست ع وجودک ذنب لا یقاد له ذنب
ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک ره را نمازی می کند واذکروا ویاد کنید نعمة الله

نعمة خدای که انعام کرده علیکم بر شما باسلام وشرایع آن ومیثاقه ویاد آورید پیمان او را الذی واثقکم
الله باشما پیمان بست به بآن یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستید که بر سمع وطاعت بیعت کردید اذ قلتم چون کفتید سمعنا شنودیم
قول ترا واطعنا وفرمان بردیم امر ترا وکفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد
در عام حدیبیه وذکر این هر دو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد واتقوا الله وبترسید از خدای در
فراموشی نعمة وشکستن پیمان او ان الله بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینها
مخفی باشد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان بحق لله برای خدا
شهداء بالقسط گواهان براستی ولا یجرمنکم وبر آن ندارد شما را یعنی نیارد شما را شنآن قوم
دشمنی گروهی از مشرکان علی ان لا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان ونقض عهد ایشان
کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری وچون
عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود
عدل کن زانکه در ولایت دل ° در پیغمبری زند عادل ° عدل مشاطه ایست ملک آری ° دین ودولت ز عدل ماند بجای
واتقوا الله وبترسید از خدای در ظلم وستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست
بما تعملون بآنچه کنید از عدل وظلم وعد الله الذین آمنوا وعده کرده است خدای آنکسان را که ایمان
آوردند وعملوا الصالحات وعملهای ستوده کردند ووعده اینست که لهم مغفرة مر ایشان راست
آمرزش کناه واجر عظیم ومزد بزرگ از فضل اله والذین کفروا وآنانکه کافر شدند وکذبوا
بآیاتنا وتکذیب کردند قرآن را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب وبنی ثعلبه
توجه نمود وایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند ولشکر
اسلام را می دیدند روزی که باران باریده بود وحضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه
فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند در باب که محمد

تنهاد رپای آن درخت تکیه فرموده ویارانش از وی دور بودند و درین محل بر وی دست می توان یافت غورث
با شمشیری کشیده بیامد وگفت من یمنعك الیوم منی کیست که ترا حمایت کند وشر مرا امروز از تو کفایت کند
حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع وکافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینهٔ غورث زد چنانچه
شمشیر از دست وی بیفتاد وسید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا برداشته بر سر وی رفت وگفت من یمنعك منی آن مرد
گفت هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت وبمیان قوم باز رفته ایشانرا با سلام دعوت
کرد واین آیة فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدایرا
بشما اذانی فرموده اذ همّ قوم چون قصد کردند قومی یعنی غورث وتابعان او ان یبسطوا الیکم که بگشایند
بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بقتل واهلاك فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای
ایشانرا عنکم از شما ومضرت ایشان از شما بگردانید وبعضی برانند که نزول آیة در قصهٔ بنی نضیر است
که قصد آن حضرت کردند وقت که بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریان وشرح این قضیه
در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله وبترسید از کفران این نعمتها وعلی الله وبر خدای
فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر ورهاننده از شر اوست ولقد اخذ الله
وهر آینه که فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقة موسی علیه السلام
ومحاربت با جباران وبعثنا منهم وبر انگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی
از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم شوند بدان پیمان وصورت این
قصه بروجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه
یعنی ایلیا واریحا یا همه ولایة شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در آن وقت مساکن جباران
بود وایشانرا عمالقه می گفتند مردمان بلند وتوانا بودند از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند
ومصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد
ودر هر دیهی هزار باغ است وجهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر
اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند وبا قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند ونقبا را بتجسس اخبار

عمالقه

عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق می گفتند درازی قد
او سه هزار وسیصد وسی وسه گز بود وسه هزار سال عمر داشت وباقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
ودر تیسیر از هشتصد گز تا هشتاد گز آورده پس بساتین ایشانرا دیدند یک خوشه انگور آن مقدار
بود که پنج کس بر نتوانستی داشت وپنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان می گنجید نقبا باز گشته با یکدیگر
گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکنست که خوف بر ایشان مستولی شده وفا
فرمانی کرده بمعصیت باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان پنهان دارند وایشانرا بر جنگ این قوم ترغیب نمایند
پس بلشکرگاه آمده موسی وهرون را علیهما السلام از حقیقة حال خبر دادند وده نقیب بد دلی کرده
با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف
وکالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد وقرار خود بایستادند دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب
در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله وگفت خدای انی معکم من با شمایم
بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط
آن وآتیتم الزکوة وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی وتصدیق کنید پیغمبران مرا
وعزرتموهم وتقویة کنید ایشانرا وتعظیم امر ایشان بجای آرید واقرضتم الله وقرض دهید خدایرا
یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه دادنی نیک لاکفرن عنکم هر آینه در گذرانم از شما
سیئاتکم گناهان شما را ولادخلنکم ودر آرم شما را جنات تجری ببوستانها که جاریست من تحتها الانهار
در زیر درختان او جویها فمن کفر پس هر که کافر شود بعد ذلک بعد ازین شرط مؤکد منکم
از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است سواء السبیل راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند
وحق سبحانه فرمود که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشانرا
از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم وگردانیدیم دلهای
ایشانرا قاسیة سخت بشابه که متأثر نشود از مشاهدهٔ آیات واستماع تخویفات یحرفون الکلم
می گردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم عن مواضعه از جایگاه آن

یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع می‌کنند یا کلمات توریة را ما قدم می‌سازند بتاویلات فاسده
ونسوا حظا وترک کردند بهرهٔ تمام را مما ذکروا به از انچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت
پیغمبر آخر الزمان ولا تزال تطلع وهمیشه هستی تو که مطلع می‌شوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان
الا قلیلا منهم مگر اندکی از یشان که خیانة نمی‌کنند چون ابن سلام واصحاب او فاعف عنهم پس درگذار از
ایشان اگر توبه کنند وایمان آرند واصفح وروی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند
وگفته اند مطلق عفو واصفح بآیة السیف منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست
می‌دارد نیکوکارانرا ومن الذین قالوا واز انان که گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بنصرانی
گفتند نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در ان می‌بوده یا آنکه گفتند نحن
انصار الله وبرهر تقدیر از یشان اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته بود بیغمبر
فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مما ذکروا به از انچه بدان پند داده شده بودند
در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلام فاغرینا پس بر انگیختیم بشومی
پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء وبغضی نهان در دل الی یوم
القیمة تا روز رستخیز وانچنانست که نصاری سه فرقه شده اند دشمن یکدیگر وبعضی مفسران بر انند
که دشمنی انگیختیم میان یهود وایشان وسوف ینبئهم الله وزود باشد که بیاگاهاند وخبر دهد خدای
ایشانرا بما کانوا یصنعون بانچه ایشان می‌کنند وان خبر دادن بجزا ومکافات خواهد بود یا اهل الکتاب
ای جهودان وترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن می‌کرداند
برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از انچه هستید که آنرا پنهان می‌دارید من الکتاب از توریة
چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم وآیة رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام
ویعفوا عن کثیر ودر می‌گذرد از بسیاری مخفیات شما وخبر نمی‌دهد بان چه هیچ مهم دینی بدان
وابسته نیست نقلست که یهودی با آنحضرت گفت که کدامست آن کثیر که از ان عفو کردی حضرت
انواع اض کرده ویم ونوبت مبالغه کرد وحضرت روی از و می‌گردانید وقصد یهودی آن بود که

مناقضهٔ از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق
آن حضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور
روشنایی که دفع کننده ظلمت ضلالتست وکتاب مبین وکتابی روشن کننده وبخود روشن گفته اند
نور حضرت رسالتست ودر بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ انحضرت بنور آنست که اول چیزی که
حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری
بعد ازان عالم را برای ظهور نور ونور ظهور را وموجود گردانید ودر نقد النصوص فی شرح نقش
الفصوص مذکورست که اصل منشاء ومعاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است وان حقیقة
محمدی ونور احمدی است صلی الله علیه وسلم که صورت حضرت واحدی احدی است جامع جملهٔ کمالات
الهی وکیانی وواضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی انحضرتست عالم وعالمیان
صور واجزای تفصیل او وآدم وادمیان مسخر برای تکمیل او والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم
انا سید ولد آدم وبقوله آدم ومن دونه تحت لوائی مثنوی آنچه اول شد پدید از جیب غیب
بود نور جان او بی هیچ ریب ٭ بعد ازان آن نور مطلق زد علم ٭ گشت عرش وکرسی ولوح قلم ٭
یک علم از نور پاکش عالمست ٭ یک علم ز ریتست وآدمست ٭ نور او چون اصل موجودات بود ٭
ذات او چون معطی هر ذات بود ٭ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ٭ دعوت ذرات پیدا ونهانش ٭
یهدی به الله راه می‌نماید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا پی روی خشنودی او می‌کند
سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق
بهشت است ویخرجهم وبیرون می‌آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور
بروشنایی ایمان یا یقین یا علم باذنه بارادت وتوفیق خود ویهدیهم وراه می‌نماید ایشانرا الی صراط
مستقیم برای راست که نزدیکترین راههاست بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه
قالوا ان الله گفتند بدرستی که الله هو المسیح بن مریم او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول
از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان قول ایشان بهمین که می‌گویند پسر مریم خداست ظاهرست

جه ماد را قدم است مولد پس و لد حادث باشد و حادث الوهیة را نشاید و دیکی انکه مادر اکبر است و ولد اصغر وجه دوست که اصغر آله اکبر باشد قل فمن یملک بکو پس کیست که مالک باشد و منع کند من الله از ارادت خدای شیئا جیزی را یعنی کس مانع نتواند شد ان اراد اکر خواهد ان یهلک المسیح بن مریم انکه هلاک کند عیسی بن مریم وامه و مادر او را ومن فی الارض جمیعا و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهورند و قابل فنا جون سایر ممکنات و جنین کس خدایی را نشاید ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما و آنجه در میان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند آنجه می خواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و ماده می آفریند جون آسمان و زمین و خلق می کند از ماده و اصلی جنانجه ما بینهما وانشا می کند از اصلی که جنس نیست جون آدم از خاک و از اصلی که جنس است جون والدین یا می دلی ذن جون حوا یا از ذن بی مرد جون عیسی والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه جیزها تواناست وقالت الیهود والنصاری و کفتند جهودان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خداییم او ما را جون پدرست در مهربانی و رأفت و ما او را جون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی فرموده که در توریه با ایشان خطاب کرد که ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که می روم الی ربی و ربکم ایشان جنین خواندند الی ابی و ابیکم واحباؤه و دیکر کفتند که ما دوستداران خداییم قل فلم یعذبکم بکو پس جرا عذاب می کند شما را بذنوبکم بکناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسرست و در آخرت بسخن ایشان بد و زخ ایاما معدودات پس اکر پسر می بودید شما را عذاب نمی کرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمی دارد پس شما نه پسرید و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدکانید ممن خلق از آنها که خدا آفریده است و همجون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یغفر لمن یشاء می آمرزد خدای هر کرا می خواهد و آنها اهل ایمانند ویعذب من یشاء و عذاب می کند هر کرا می خواهد و آنها مشرکانند ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در دین وما بینهما و آنجه میان اینها باشد والیه المصیر و بسوی اوست باز کشت همه یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری

قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن می کرد اند برای شما راه حق علی فترة من الرسل بر انقطاع از وحی و فترة را از ارسال رسل ان تقولوا تا نکویید شما ما جاءنا نیامد بما من بشیر مژده دهنده ولا نذیر و نه بیم کننده فقد جاءکم پس آمد بشما بشیر بشارت دهنده مؤمنان بکرامت ونذیر و ترساننده کافران بعذاب قیامت والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه جیز قادرست اکر خواهد رسولان پی در پی بفرستد جنانجه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیه السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و اکر خواهد فترت و انقطاع بار سال رسل راه دهد جنانجه در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما الصلوة والسلام بود جهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیة منت می نهد بر بندکان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم و تاریک بود ظلمت ظلم همه جهان عالم را بنور روشن او بنور حق کرفت واذ قال موسی و یاد کن جون کفت موسی علیه السلم لقومه مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای کروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدایرا که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء جون کردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیج امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل وجعلکم ملوکا و کردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید یا منازل شما وسیع و در وآب جاری هست جون منازل ملوک وآتاکم و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر ما لم یؤت احدا آنجه نداد کسی را من العالمین از عالمیان زمان شما یا قوم ای کروه من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن واصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است التی کتب الله لکم آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و جون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقباء خود و می کفتند اکر ما را اسیر کرده باشد بمصر باز می کردیم موسی علیه السلم کفت ولا ترتدوا علی ادبارکم و باز مکردید بهمان راه که آمده اید

فتنقلبوا خاسرین که اگر چنین کنید بازگردید زیانزدگان در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای
رب العباد قالوا یا موسی ایشان گفتند ای موسی ان فیها بدرستی که در ارض مقدسه قوما جبارین
گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وانا لن ندخلها
ما در نمی آییم بدان زمین جهت جنگ حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون آیند ایشان فان یخرجوا منها
پس اگر بیرون آیند از انجای جنگ و ولایة را تسلیم ما کنند فانا داخلون پس ما در آیندگانیم بدانت
قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخافون از آنان که ترسیدند از خدای انعم الله علیهما و انعام
کرد خدای بریشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل
گفتند ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشانرا در راهگذر
تنگ گیرید و بصحرا رها مکنید فاذا دخلتموه پس چون در آیید از ان در برین وجه که گفته شد فانکم
غالبون پس بدرستی که شما غالب آیید زیرا که ایشان جسمی چند اند بی دل و تن آوری اند بی حاصل
این سخن با لهام الهی دانسته بودند یا با خبار موسی علیه السلام وعلی الله فتوکلوا و بر خدای
توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قالوا
یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها
مادام که ایشان درین مواضع اند و تو و کس را تصدیق می کنی و سخن ده کس را باور نمی داری فاذهب
انت پس برو تو وربک و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید انا ههنا قاعدون بدرستی که
ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدا و رسول و گفته اند مراد از رب
هرون بوده و رب بمعنی سید است پس هرون را که از و بزرگتر بود سید گفتند و کلمه قال
مؤید این قولست قال رب گفت موسی علیه ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی من مالک نیستم
مگر نفس خود را واخی و برادر خود را فافرق بیننا پس جدایی فکن میان ما وبین القوم الفاسقین
و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قال گفت خدای فانها پس بدرستی که ارض
مقدسه محرمة علیهم حرامست بریشان نه در آیند در ان و نه مالک شوند بر ان بسبب نافرمانی

اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر می روند در زمین تیه که شش فرسخ است
پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام
راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از انجا رحلت کرده بودند قولی آنست که بعد از چهل
سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی
آنجا بود و اصح آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان
جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان برو بیعت کردند و یوشع علیه السلام
برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران بر انداخت در اخبار آمده که چون موسی بر قوم
دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از ان پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب
کرد که چون حکم کردیم به تحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس پس تو اندوهناک مباش علی القوم الفاسقین
بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم می فرماید
که قوم موسی مدتی سرگشته شدند تو بریشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار
نفرین موسی علیه السلام بودند واتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر
آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان
بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریهٔ
یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد آنک با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایة حسن بود
و توأم هابیل لیوذا می گفتند و آن چنان جمال نداشت چون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل
نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم
بوده او بمن اولی است آدم علیه السلم فرمود که خدای برین جمله صدور یافته مرا درین جه
اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را پیش از من دوست می داری لاجرم آنچه خوب
تر وی ترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمی کنی هر یک از شما قربان کنید با آنچه
می توانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از ان او باشد حق سبحانه ازین خبر داد

إِذْ قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک ازیشان قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایة دوست می داشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی ازیشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفیدی بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل است آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل آتش خشم باشتعال در آمده دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت می هابیل لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول می کند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشایی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ دست خود بسوی من لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ نیستم دراز کننده دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ من می ترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد می قتل را از ترس خدای پس گفت إِنِّي أُرِيدُ من می خواهم أَنْ تَبُوءَ آن باز گردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربان بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر او متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت

سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بانک سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیانزدگان در دنیا بانک بقیه عمر مرد و دو مطرود بود و در آخرت ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جایی بپیچید و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف می گشت و ابن عباس فرموده که یکسال می کشید تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که بیفکند بخورند و بسیار به تنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ می کاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْأَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت قَالَ يَا وَيْلَتَى گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را آنگ قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را می کشید و گویند ندامت او بر آن بود که پدر و مادر را از و تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندای شنید که کن خایفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا می دید می ترسید که ناگاه او را نکشند و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر و قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از حیثیة که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنک قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است

الاحصان زن کردن و شوهر کردن

از تعرض قتل و ترغیب در حمایة نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هرآینه که آمد بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا
فرستادکان ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاء روشن یا آیتهاء واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری ازیشان
بَعْدَ ذَلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندکان بودند یعنی متجاوز
از حد اعتدال یا مسرف در قتل یاد کذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت
جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بشرف اسلام معزز کشته ملازمت
جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت
حال ایشان بعرض رسیده حضرت ایشانرا بمیان شتران شیر داد که نزدیک جبل العین بود فرستاد چند
روزی در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان صحت مبدل شد صباحی
اتفاق کرده و پانزده شتر خاصهٔ آنحضرت را رانده روی بقبیلهٔ خود نهادند یسار که مولی رسول
بود صلوات الله وسلامه علیه با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقابله کردند
و با آخر یسار را کرفته و دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت
ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را کرفته و دست
و کردن بربسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیة فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جزین نیست که هست
جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای و رسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند
در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طرق و قتل و غارتست أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشانرا اکر کسی
کشته باشند و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند و بردار کشند اکر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ
أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهاء ایشانرا مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ
اکر مال کرفته باشند و نکشته أَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشانرا مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری
بآن حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند کرفت اکر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند
و امام اعظم رحمة الله نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیکر بمسلمانان نرسد پس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند و

ایشانرا

ایشانرا مصلوب ساختند ذَلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری
و رسوایی است در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرکی
کناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه توبه کنند از محاربه حق الله است مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا پیش از آنکه شما
قادر شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان پس اکر محارب مشرک بُوَد و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت
بر او و خواه بعد از آن همهٔ حدود که مذکور شد ازو ساقط کشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد
و اکر از مسلمانانست که قبل از قدرت بر او توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه می کوید که حدود از وی می افتد
و او را بچیزی نتوان کرفت مکر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز
مطالبه دم تواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرة علیه بتوبهٔ او حدود الله
ساقط شود نه حقوق آدمیان فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای غَفُورٌ آمرزندهٔ کناهست
بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کروه مؤمنان بترسید از خدای
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او
و کلمهٔ جامعه درین باب آنست که وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظهٔ اوامر است و نواهی
در لطایف قشیری کوید وسیله بتحریر اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس
از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیلهٔ عابدان بفضایلست و از آن عالمان بدلایل
و از آن عارفان بترک و سایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه
نظر کند عابد فکر درین آیة کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیة دارد که اولم ینظروا
فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه در نکذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام
خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم تویی اکر کسی ترا بطلب یافت من خود
طلب از تو یافتم

شعر

این طلب مانرا طلب تو داده ٭ کنج احسان بر همه بکشاده ٭
این طلب در ما هم از ایجاب تست ٭ رستن از بیداد یا رب داد تست ٭ این قدر ارشاد تو بخشیده ٭
تا بدین بس عیب ما پوشیده ٭ قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش ٭ متصل کردان بدریاهاء خویش ٭

وجاهدوا في سبيله وجهاد کنید در راه او با اعداء ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستکار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیة فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستکاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابة نور ست در بدء خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از ثنایکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیة است و اثبات هویة و موحد درین مرتبه از تیرکی وجود باز رسته بنور شهود می رسد

چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب ۞ از ظلمت هستی تو آثار نماند ۞

از چهره وحدت بفکن پرده کثرت ۞ تا در نظرت اندک و بسیار نماند ۞

ان الذین کفروا بتحقیق آنانک کافر شدند بپرستش اصنام و ملایکه و عجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشانرا ما في الارض جمیعا همه آنچه در زمین از صنوف اموال امتعه ومثله معه و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد لیفتدوا به تا آنرا فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبة لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند ان یخرجوا من النار الک بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیند کان از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذاب دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهاء راست ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار یست نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم و سه درم نزد امام مالک و زیادت چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نکاه داشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسی که نکاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و بنهان بر دارند جزاء بما کسبا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمتست در مال مومن نکالا من الله و عقوبة میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا بند او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل

والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود ننماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزکارست کناه او را رحیم مهربانست برو که در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آنحضرت و مراد امت اند یعنی دانستید ان الله آنک خدای له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید ویغفر لمن یشاء و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء وخدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قدیر تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریفیست که آنحضرت بلقب یاد کرد و انبیاء دیکر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم انت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهاء کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یحزنک الذین تو اندوهناک نکرداند کردار انکسانی که از روی عناد یسارعون في الکفر میشتابند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا از آنانک که کفتند آمنا ایمان آوردیم ما و آن کفتن هست بافواههم بزبانها ایشان ولم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهاء ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند ومن الذین هادوا و بعضی از آن کسان که دین یهودیه دارند سماعون شنوندکانند قول ترا للکذب برای آنکه دروغ کویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند و می کفتند از محمد چنین شنودیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه سماعون لقوم آخرین شنوندکان برای کروهی دیکر که لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر می فرستادند نزول آیة را سبب آن بود که زن و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرکی ایشان کرده نخواستند

که آن بر ایشان اجرا کنند بایکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه
همسایه وحلیف او بند کس بدیشان فرستیدند تا حد زانی محصن از وی پرسند اگر گوید تازیانه زنید
قول او را قبول کنید واگر برجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت
حال با یهود مدینه در میان آوردند واشراف یهود چون کعب وکنانه ومالک بمجلس حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا می‌دهید گفتند آری
فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد وحضرت فرمود که رجم می‌باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند
خدای در توریة فرموده ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده به قیر تا پشت ایشان سیاه کرده و روی
سیاه کرده وبازگونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که
دروغ می‌گویند وابن صوریا که اعلم ایشانست می‌داند که حکم توریة رجم است نه جلد حضرت فرمود
که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفیدپوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند
گفتند آری داناترین همه اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که میان ما وشما در حکم توریة او حکم
باشد گفتند آری بحکم او راضی می‌باشیم حضرت بحضور او امر فرمود وبعد از چند روز او را حاضر کردند
حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت صلی الله علیه وسلم گفت میان من وایشان تو حکم باش
که داناترین یهودی ابن صوریا قبول کرد وحضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریة را بر موسی
نازل گردانید ودریا برای شما بشکافت وشما را از آل فرعون نجات داد ومن وسلوی بر شما فرستاد که در کتاب
شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزند اگر دروغ
گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه گفته حضرت صلوات الله وسلامه علیه
گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا محصن ومحصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود
ابن صوریا گفت بخدای موسی که توریة نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل
نموده بنا بر جلد وتحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد وحق سبحانه
از حال ایشان خبر داد که يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر می‌دهند کلمها را یعنی آیة رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه

خدای

خدای وضع کرده از در مواضع آن وبعوض آن جلد وتحمیم می‌نویسند يَقُولُونَ می‌گویند یهود خیبر
إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه وسلم به جلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آن را
وقبول کنید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ واگر این حکم بشما ندهند وبرجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن
وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ وهر که خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَنْ تَمْلِكَ پس بدست
نتوانی آورد ومالک نتوانی شد لَهُ برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی در دفع آن فتنه أُولَٰئِكَ آن گروه
الَّذِينَ آنانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواست خدای أَنْ يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر وانکار حق
قُلُوبَهُمْ دلهاء ایشان لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشانراست در دنیی رسوائی بآنکه جزیه دهند واز مؤمنان
ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ
سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی
رشوت در حکم فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ
یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را درین آیة میان حکم واعراض وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ واگر
روی بگردانی از ایشان وحکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ واگر
حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حکم کن میان ایشان براستی وعدل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
دوست می‌دارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وچگونه حکم می‌سازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ وحال آنست که توریة
نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در آن حکم خدای برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان بر می‌گردند واعراض می‌کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ونیستند این گروه باور دارندگان کتاب
خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِيهَا هُدًى در وی راه نمودنی
بحق وَنُورٌ وروشنی که ظلمات شبهات را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل
الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیة
وَالرَّبَّانِيُّونَ وحکم کرده اند علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ وزاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا
مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف

وتضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ ویودند بر کتاب شُهَدَاءَ کواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا
فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق وَاخْشَوْنِ و از من بترسید و در حکم مداهنه
مکنید وَلَا تَشْتَرُوا و بدله مکنید بِآيَاتِي باحکام من ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را که رشوت بی اعتبار و
جاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنها که حکم نکنند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی
یهود فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن کروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل
فِيهَا در توریة أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای
عوض یک تن دو تن می‌کشند از بنی قریظه وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم در بر دن روشنایی
نه در کندن وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان
بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در وانچنین را
که حفظ مساواة ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت
چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم با رش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق
کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَهُ کفارة باشد مر گناه متصدق
را یا کفارت معفو عنه بسقوط قصاص از و و اجر عفو کننده بر خدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل کردانیده و آن جهود انند که در
عوض یک نفس دو نفس می‌کشند فَأُولَئِكَ پس آن کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ظالمان که وضع حق
می‌کنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و در اوردیم عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را
مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از و فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ
از کتاب توریة وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در و راه نمودنی بتوحید
وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و کردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچیز را که پیش از و بود از توریة وَهُدًى و کردانیدیم او را راهنمای وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی

علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است در وی از حکم است در وقتی که منسوخ نشده
بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنکه حکم نکند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل کردانید چون ترسایان که از احکام
انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن کروه بیرون رفتکانند از حکم خدای یا از ایمان اگر
انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا
در حالتی که مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از و بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا
عَلَيْهِ و نگاهبانست بر کتب که محافظت آن می‌کند از تغییر یعنی هرچه در انها تغییر می‌دهند
از وی راست می‌شود یا کواهست مر آن کتب را بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص این ناسخ حکم تخییر است
که قبل از این کذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عَمَّا جَاءَكَ
مِنَ الْحَقِّ از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر کروهی را از شما
ساختیم شِرْعَةً شرعی یعنی وَمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب
و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
هر اینه می‌ساخت شما را یک امة و متفق بر یک ملت وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن می‌آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ
در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید و پیشی کیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است إِلَى اللَّهِ بخدای است
مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا باز کشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن
بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در ان خلاف می‌کنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاد بتو سبب
نزول آیة آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا بر وی
نزد محمد شاید که او را از راه ببریم و بشعبده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و کفتند ای محمد
دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود

در تصدیق تو ابتدا اقدامی کنند اکنون میان ما و قومی در دما و اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضاء ما باشد رسالت ترا مسلّم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای فَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن اندیشان از آنکه ترا بکردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برکردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدان که اعراض ایشان از آن جهتست که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتها ببرخی از کناهان ایشان در دنیی و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیة جهودان کفتند لا نرضی بحکمک آیة آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیة را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریة و قرآن راضی نمی شوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبّر می کنند اندوی یقین و می دانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند عبادة کفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از همه تبرّا کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی کفت من از دوایر روزکار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء منند کذر ندارم آیة آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرا مکیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هرکه از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایة تهدید است در موالاة یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه

ستمکار

ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم می کنند فَتَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تو می بینی آنان را که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاء ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ می کویند نَخْشَى می ترسیم أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ از آنکه برسد ما را از کردش روزکار حینی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب کردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتحی را از برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس کردند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسها خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم نَادِمِينَ پشیمان شدکان وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و کویند مؤمنان مر یکدیگر را أَهَؤُلَاءِ این کروه اند الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانک سوکند می خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ ترین سوکندان خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم کشت که دروغ می کفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهاء ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس کشتند زیان زدکان بافتضاح در دنیی و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مؤمنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هرکه برکردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِينِهِ از دین خود این آیة اخبار می کند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلهٔ کذّاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اکر کسی مرتد کردد دین حق بی یار و مددکار نخواهد ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که يُحِبُّهُمْ او دوست می دارد ایشان را وَيُحِبُّونَهُ و ایشان دوست می دارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان

یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیة روی با موسی اشعری کرد وگفت هم قوم هذا یا اشارت
بمجاهدان قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله وکنده وسه هزار
از سایر قبایل ودر تیسیر آورده که ابن عباس وحسن بصری رضی الله عنهما بر آنند که این قوم
ابو بکر صدیق است واصحاب او از مهاجر وانصار که با اهل ردت جنگ کردند یُجَاهِدُونَ
صفت آن قوم میکند ومیگوید جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ ونترسند لَوْمَةَ
لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذَٰلِكَ این صفتها که مذکور شد فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم اوست
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میدهد بهر که میخواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای بسیار فضل است بر خلق
خود عَلِيمٌ دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما را درباب یحبهم ویحبونه سخن بسیارست
اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق وهدایة اوست در دنیی واعطاء حسن
ثواب وکرامت بی حساب در آخرت ومحبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست واجتناب از معصیت
او ونزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک کرداند ومحبت بنده آنکه
برای او از غیر او خلاص کردد ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است ومحبت بنده حادث
چون تجلی کرد اوصاف قدیم بسوزد وصف محدث را کلیم هرگاه که صدمات سطوات محبت
ذی الجلالی از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوتهٔ اضمحلال اندازند دیگر باره
هبوب نفحات از چمن عنایة یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازند فان محبة
العبد لله فناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة ومحبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة
در منازل السایرین فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت وفراغت از فوات
اسباب تفرقه ودر نهایة دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیة بفناء رسم حدوث
در عین ازلیة از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا
از محبة بنده با حق در ین ساعت با خضر علیه السلم بودم ونکتهٔ از محبت حق با بنده میگفتم
ملائکهٔ ملکوت طاقت شنیدن آن ندا شتند واهم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت

نخع وبجیله وکنده قبایل اند از اهل یمن

ومرغ

ومرغ دو حش که طایر آشیانهٔ منه بدا والیه یعود بود در هوای هویة طیران مینمود مرغی از هوا
فرود آمد ومنقار بر زمین میزد تا خون روان شد وآن مرغ در خاک وخون غلطان میبود تا التهاب آتش
محبت که افروختهٔ نار الله الموقدة بود پر وبالش بسوخت وجان بداد ❊ بس که مرغ سحری در غم گلزار بسوخت
جگر لاله بران دلشده زار بسوخت ❊ حضرت شیخ قدس الله سره در فتوحات آورده که حق سبحانه
آن مرغ فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت در یافته محکوم سلطان محبت کشت وجهت
موعظهٔ حاضران وتنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد وصاحب لوامع انار الله قلوبنا بالمعات
وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعا وتفصیلا وآن یا از مقام جمع
بجمع بود وآن شهود جمال ذات است در مرآت بی توسط کاینات ❊ معشوق که کس سر جمالش نشناخت
در ملک ازل لوای خوبی افراخت ❊ بی طاس سپهر بود وبی مهرهٔ مهر ❊ هم خود با خود نرد محبت میباخت ❊
ویا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد وکرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند
ومطالعهٔ صفات کمال خود مینماید ❊ جانا که دم عشق زند با هم کس ❊ کس را نرسد بدامنش دست هوس ❊
مرآت شهود اوست ذرات وجود ❊ با صورت خود عشق همی بازد وبس ❊ یا از تفصیل بتفصیل چنانکه
اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند وایشان جمال
مقید زایل را مقصود کلی دانند وبلذت وصال خرسند وبمحنت فراق دردمند کردند ❊
ای حسن تو کرده جلوها در پرده ❊ صد عاشق ومعشوق پدیدار آورده ❊ بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ❊
وز شوق تو وامق غم عذرا خورده ❊ ویا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ
افعال وآثار بیرون برده اند وخرق حجت واستار شیون وصفات که مبادی افعال وآثار اند کرده
متعلق همم وقبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست ❊
بیرون ز حد ودکاینات دلم ❊ برتر ز احاطهٔ جهات است دلم ❊ فارغ ز تقابل صفات است دلم ❊
مرآت تجلیات ذات است دلم ❊ واز ین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ
میل است از جمع بتفصیل ویحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع وحضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین

عبید الله قدس سره در رساله که بنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون سالک در ذکر حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است **یحبهم و یحبونه** چه اقرار دست
بزیر پرده مکر خویش را خریدار است زیرا دوست داشتن صاحب جمال آینه را الذاته نیست
جهت مشاهده خود در رویت پس در حقیقه خود را دوست داشته است و صاحب فطرت کامله
رتبه محبیه و محبوبیه که درین آیة انسان ثابتست بحقیقة قرب فرایض و نوافل پی توان برد تا ملی
والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول
الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند
خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا بر دین اسلام باشیم پیوند خویشان ما کسسته دارند
بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم مانیم حال ما چگونه باشد آیة آمد که اگر ایشان دشمنی
میکنند **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** جز این نیست که دوست شما بحقیقة خدا یست **وَرَسُولُهُ** و فرستاده او
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیة بشنید گفت
بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان می کند **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** آنانکه بپای
میدارند نماز را **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و می دهند زکوة را **وَهُمْ رَاكِعُونَ** و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی
دارند در نماز و زکوة خود و گفته این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة می دهند در حال رکوع
خود در نماز از غایة حرصی که بر احسان دارند و مسارعتی که در اداء آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است
که این آیة در شان علی رضی الله عنه نازل شد و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک
آنحضرت بر سایلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتم از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت
این خاتم بمن داده اند حضرت پرسید این عطا کرده است درویش اشارت بعلی کرد حضرت
فرمود که در چه حال بتو داد سایل گفت اعطانی و هو راکع حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
تکبیر گفت و این آیة برخواند **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ** و هر که دوست دارد خدای را **وَرَسُولَهُ** و رسول او را

والذین

وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ** پس بدرستی که لشکر
خدا **هُمُ الْغَالِبُونَ** ایشان غالبانند در خبرست که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که
اظهار اسلام می کردند با آخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبت در میان
بود حق تعالی آیة فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا** مگیرید آنان را
که گرفته اند **دِينَكُمْ** دین شما را **هُزُوًا وَلَعِبًا** باستهزا و بازی یعنی ظاهر می کنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشان را **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی یهود **وَالْكُفَّارَ**
و فرو مگیرید کافران را نیز **أَوْلِيَاءَ** دوستان **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای بزرگ مناهی او **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**
اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن می کند که با دشمنان حق دوستی نکنند **وَإِذَا
نَادَيْتُمْ** و چون ندا می زنید و مردم را می خوانید **إِلَى الصَّلَاةِ** بسوی نماز **اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا** میگیرند
یا نماز را سخریة و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندی یهود با یکدیگر می گفتند بطریق
استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه
گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه وی در آورد
و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن بجست و خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام
بسوخت **ذَلِكَ** این استهزا ازیشان با اذان **بِأَنَّهُمْ** بآنست که ایشان **قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ** گروهی اند
که تعقل نمی کنند که درین استهزا چه عقوبة بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع
ابن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان
داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل الی آخر الآیة
چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمی دانیم دینی
بدتر از دین شما و نه اهل دینی که بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیة امد که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگوای اهل
کتاب مراد یهودند **هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا** آیا عیب میگیرید از ما و انکار می کنید یعنی عیب و انکار نمی کنید از ما الا آن
آمَنَّا مگر آنکه ایمان آورده ایم **بِاللَّهِ** بخدای **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا** و بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن

وما انزل من قبل وبآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة وانجیل وسایر کتب وان اکثرکم فاسقین
مکر برای انکه بیشتر شما فاسقانند قل انبئکم بکو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک به بدتر از انچه
که دین شما بدترین ادیانست واهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آکاه کردانم وخبر دهم از دین قومی که بدتر
مثوبة عند الله از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیک خدای بس بیان می کند که آن بدتر کیست من لعنه
انکه لعنت کرد خدای او را وغضب علیه وخشم کرفت بر وی آن یهودند که خدای ایشان را از رحمت
ساخته وبمعرض غضب خود در آورده وجعل منهم القردة وساخت از ایشان بوزنکان یعنی مسخ کرد
بر آن صورت چنانچه اصحاب السبت را والخنازیر وخوکان چنانچه منکران مایده عیسی را وعبد الطاغوت
وانکس که پرستید طاغوت را مراد کوساله است یا کعب الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری
اوکرده اند اولئک آن ملعونان شر مکانا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازکشت
ایشان به بدترین مکانی باشد واضل وکمراه ترند عن سواء السبیل از میانه راه راست واذا جاؤکم
وچون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنا کویند ایمان داریم همچو شما وقد
دخلوا بالکفر وحال انکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به وایشان بیرون بکفر یعنی کفر
با ایشانست در وقت دخول وخروج والله اعلم وخدای داناتر است بما کانوا یکتمون بانچه
که می پوشند از کفر ونفاق وکینه مسلمانان وتری کثیرا منهم ومی بینی بسیاری را از یهود یا منافقان
یسارعون فی الاثم شتاب می کنند در تحصیل حرام یا در کفتن دروغ والعدوان ودر ظلم یا تجاوز از
واکلهم السحت ودر خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس ما کانوا یعملون هر اینه بد چیزیست
می کنند لولا ینهیهم الربانیون چرا نهی نکنند ایشان را علماء ربانی والاحبار وزاهدان عن قولهم الاثم
از کفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت وخوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس ما کانوا یصنعون
بد چیزیست انکه ایشان می سازند ونهی ومنع ایشان نمی پردازند آورده که پیش از هجرت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه یهود را مال بسیار بود ودر سعت عیش ورفاهیة می کذرانیدند چون
بدیثرب هجرت فرمود وایشان بانکار وعناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت واسباب معیشت

ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بکشادند چنانچه حق تعالی خبر می دهد وقالت الیهود
وکفتند جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی خیر
وروزی بر ما تنک می سازد غلت ایدیهم بسته باد دستهاء ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا ودور
شده اند از رحمت الهی بکفتن آن سخن واهی بل یداه مبسوطتان بلکه یدی الله کشاده است یعنی جود
وافر وکرم او وافی است ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع وبصر ووجه
ومارا در آن جز ایمان وتسلیم چاره نیست ودر کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده
که این از متشابهاتست ومتشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق محکم ادا باید
نمود چنانچه در این محل این سخن دلالت بر غایة جود می کند چه منا وله در اعطا به ید واحد واقع
می باشد اینجا که عطا را بیدین نسبت می دهد دلیلست بر انکه عطاء او اکثر من ان یحصی است ینفق کیف
یشاء روزی می دهد چنانچه می خواهد بر وفق مشیت ومقتضی حکمت ولیزیدن کثیرا منهم
می کرداند بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه می آید بتو از پروردکار تو یعنی قرآن طغیانا وکفرا
نافرمانی وکفر یعنی ایشان طاغی وکافر اند وبا انکه قرآن سبب رفع کفر وطغیانست باستماع آن ایشان را
این دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذایی که صالح است مر اصحاء را مریض ردی
با قوت می نهد والقینا بینهم وافکنده ایم در میان طوایف یهود چون قریظه ونضیر
العداوة والبغضاء دشمنی وخصومت الی یوم القیمة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق
واقوال ایشان مطابق نباشد کلما اوقدوا هرکاه بر افروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن
با رسول صلی الله علیه وسلم اطفاها الله فرونشانید آن آتش را خدای بانکه منازعتی
در میان ایشان افکند که بدیکری نتوانستند پرداخت ویسعون فی الارض ومی شتابند در زمین
فسادا برای تباه کاری که فتنه انکیزند والله لا یحب المفسدین وخدای دوست نمی دارد تباه کاران را
ولو ان اهل الکتاب واکر چنانچه اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد واتقوا وپرهیز
کردندی از معاصی یا از یهودیة ونصرانیة لکفرنا عنهم هر اینه ما در می کذرانیدیم از ایشان

سیاتهم گناهان ایشان را ولادخلناهم ودر می آوردیمشان یعنی حکم می کردیم بدخول ایشان جنات
النعیم در بهشتهاء با ناز و نعمت ولو انهم واگر ایشان اقاموا التوریة والانجیل بپای داشتندی
احکام توریة وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم واقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان
من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از
زبر سر خویش ومن تحت ارجلهم واز زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن
باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر می چیدندی واز زیر پای بر میداشتندی
از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی اند راست رو در کار
یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وکثیر منهم وبسیاری از ایشان ساء ما یعملون بد است
آنچه ایشان می کنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بکافه خلایق ما انزل الیک
تمام آنچه فرو می آید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب بنت جحش
در نکاح او وحکم جهاد وغیر آن وان لم تفعل واگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت
رسالاته پس تبلیغ نکرده رسالتهاء او را زیرا که کتمان بعضی ضایع می کند آنرا که برسانیده
چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک وخدای نگاه میدارد ترا من
الناس از شر مردمان وکس را یقتل بر تو دست نخواهد بود ان الله بدرستی که خدای لا یهدی
القوم الکافرین راه ننماید کافران را بتسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که آن حضرت را شبها
حراست و پاسبانی می کردند چون این آیة نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد
وفرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل یا اهل الکتاب بگوی که ای اهل کتاب
لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین ودیانت حتی تقیموا التوریة والانجیل تا وقتی که
اقامت کنید حکم توریة وانجیل را یعنی آنچه اصول دینست از آن بپا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب
فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه وسلم وما انزل الیکم وتا زمانی که بپای
دارید او امر ونواهی آنرا که فرستاده می شود بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن

ولیزیدن کثیرا منهم وزیاده می کند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه منزل می شود
بتو از پروردگار یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را طغیانا وکفرا بیدادی وناگرویدگی فلا تاس پس اندوهناک
مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی کفر وطغیان گروه کافران ان الذین آمنوا بدرستی که آنها
که ایمان آوردند بزبان والذین هادوا وآنانکه دین یهودی گرفتند والصابئون والنصاری وصابیان
وترسایان وهمچنین من آمن هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی ونیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای
وبروز بازپسین وعمل صالحا وبکند عملی پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان
بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد
اخذنا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید وایمان
بمحمد صلی الله علیه وسلم وارسلنا وفرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی
وآخر عیسی علیهما السلام کلما جاءهم رسول هر گاه که آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم
بآنچه نخواست ودوست نداشت نفسهاء ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند
چون عیسی ومحمد صلوات الله وسلامه علیهما وفریقا یقتلون وگروهی را بودند که می کشتند چون
زکریا ویحیی وشعیا علیهم السلام وحسبوا ومی پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة آنکه نباشد
بلایی ومحنتی ایشان را بقتل وتکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا
وکر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عرض کرد خدای
توبه را بر ایشان ببعثت عیسی علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور وکر شدند کثیر منهم
بسیاری از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه وسلم والله بصیر وخدای بیناست بما یعملون بآنچه ایشان
می کنند ومناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی
جهالت وبی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم اوست مسیح پسر مریم
وقال المسیح وگفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربی وربکم
که پروردگار وآفریدگار منست وشماست یعنی من بنده ام ومخلوق ومربوب مثل شما پس بپرستید خالق را نه مخلوق را

وعبادت رب را شاید نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد حرم
الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرد بر وی بهشت را و مأویه النار و جای او دوزخ است
وما للظالمین و نیست ستمکارانرا که وضع عبادت در غیر موضع او کرده‌اند من انصار هیچ یاری دهند
در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی
الله ثالث ثلثة گفتند که الله یکی از سه آله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت
میان خدا و مریم و عیسی و هر یکی ازینها آله‌اند و خدای یکی ازین سه است وما من اله و حال آنکه نیست
در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیة
از توهم شرکت وان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه می‌گویند و بتوحید
قایل نشوند لیمسن الذین کفروا هر اینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم
عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمی‌کنند الی الله بخدای از قول بتثلیث
ویستغفرونه و آمرزش نمی‌خواهند ازو باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه
و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزگار است تایبانرا مهربانست بر مستغفران ما المسیح
ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای
قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته‌اند پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات
چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز بدست موسی
علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب ترست و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود
و آن غریب ترست پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی‌برد و در الوهیت داخل نمی‌سازد
وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی می‌نمود کما قال تعالی وصدقت بکلمات
ربها وکتبه کانا یأکلان الطعام بودند پس و مادر که طعام می‌خوردند و چون سایر حیوانات محتاج
و با وجود احتیاج صفت ربوبیة بریشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الایات
بیان می‌کنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنگر در حال ایشان که انی یؤفکون

جگونه

جگونه بر می‌گردانند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن حق قل بگو ترسایانرا اتعبدون من دون الله
آیا می‌پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا
نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلاو
یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است هو السمیع او شنوا اقوال
شما را العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب بگوی که ای اهل کتاب از یهود و نصاری
لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهودست
در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پی روی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را
از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر واضلوا کثیرا
و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل
از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل
از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را
نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب
مایده را همین گفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا
یعتدون و بودند که از حد در می‌گذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمی‌کردند بعضی از ایشان
بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت که می‌کردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست آنچه
ایشان می‌کردند درین آیه تهدید عظیمست آنها را که نهی منکر نفرمایند با آنچه توانند تری کثیرا
منهم می‌بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایة حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی می‌کنند
با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریص کرد
لبئس ما قدمت هر اینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان
نفسهای ایشان و آن چه چیزست ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بریشان وفی العذاب
هم خالدون و ایشان جاوید ان باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند

بالله والنبی بخدای وپیغمبر خود وما انزل الیه وآنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة
ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی وحکم توریة آنست که کفار را
دوستی نگیرند ومی شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد وقرآن ایمان داشتندی
با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم از یهود یا منافقان فاسقون
خارج اند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة بنی
اندروی دشمنی للذین آمنوا با آنکسان که گرویده اند الیهود جهودان را والذین اشرکوا وآنان
که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مومنان جهودان ومشرکانند وبدین سبب که مخالفت شما موافقت دارند
ولتجدن اقربهم ومی یابی نزدیکترین آمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان
الذین قالوا انا نصاری آنانرا که می گویند ما ترسائیم چه دلهاء ایشان نرم ترست از یهود وبدوستی
مشرکان استظهار نمی جویند ذلک آن قرب مودت بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان
قسیسین دانایان راست گویند ورهبانا وعابدان صومعه نشین اند وانهم لا یستکبرون
وبسبب آنکه ایشان گردن کشی نمی کنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند
نجاشی واصحاب او ینند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد وهدم مساجد ایشان
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی
مایل شد ونجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند وبعضی برانند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت
نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد و
چون ایشان بآستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند واحکام
اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی نازل شده ومقصود
از قایلان انا نصاری ایشانند **الجزو السابع من الثلثين** واذا سمعوا وچون می شنوند این علما
وعباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است برسول
تری اعینهم می بینی چشمهای ایشانرا که از رقت دلهاء ایشان تفیض من الدمع می ریزند اشک را

رهبان جمع راهب است کوکبان وراکب

مما عرفوا من الحق از آنچه شناخته اند سخن راست یقولون می گویند ربنا آمنا ای پروردگار ما
ایمان آورده ایم بدین کلام وبدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که اداء
شهادت کرده اند بحقیقة قرآن ونبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا ما را داخل امت محمد صلی الله علیه وسلم
گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبرست که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چرا زود
ایمان آوردید ومدتهاست که ما را دعوت میکند وقبول نمی کنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی
بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند ومالنا لا نومن بالله وچیست ما را
که ایمان نیاریم بخدا وما جاءنا من الحق وآنچه بما آمد از حق یعنی کتاب وپیغمبر ونطمع ان یدخلنا ربنا
وحال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را ببهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان
که امت حضرت رسالتند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشانرا بما قالوا بآنچه گفتند از روی
اخلاص واعتقاد جنات تجری بوستانها که می رود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل
آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن وذلک جزاء المحسنین واینست پاداش نیکوکاران
والذین کفروا وآنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا وبدروغ داشتند آیتهاء ما را اولئک اصحاب
الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله برای صحابه وصف قیامت می کرد واز اهوال آن روز شمه باز نمود
ده تن از اصحاب که صدیق ومرتضی وابن مسعود ومقداد وابوذر وسلمان رضی الله عنهم از ایشان
بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام وشب
بقیام گذرانند وبر فرش خواب نکنند وگوشت وچربی نخورند وگرد زنان نگردند وترک دنیا کرده
وگلیم پوشیده گرد عالم برآیند وبرین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رسید بایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست
پس روزه دارید وافطار کنید ودر شب قیام نمائید وبخسبید که من بر می خیزم وخواب می کنم وروزه می دارم
وافطار می نمایم وگوشت وچربی میخورم وبزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی واین آیة نازل شد که

يا ايها الذين آمنوا اى كروه مؤمنان لا تحرّموا حرام مكنيد بر خود طيّبات ما احلّ الله لكم
چيزهاء پاكيزه ولذيذ كه خداى بر شما حلال كردانيده ولا تعتدوا وتجاوز مكنيد از حدود آلهى
كه آنچه حلال ساخته شما حرام سازيد انّ الله بدرستى كه خداى لا يحبّ المعتدين دوست نمى دارد
آنانرا كه از حد در كذرند وكلوا ممّا رزقكم الله وبخوريد از آنچه خداى روزى داده است شمارا
حلالا طيّبا در حالتى كه حلال وپاك باشد واتّقوا الله الذى وبترسيد در تحريم ما احلّ الله از آن خداى
كه انتم به مؤمنون شما بدو كرويدكانيد بعد از نزول اين آية كفتند يا رسول الله چه سازيم
بسوكندى كه خورده ايم آية آمد كه لا يؤاخذكم الله مؤاخذه نميكند شمارا خداى باللغو
فى ايمانكم بلغو در سوكندان شما ولغو بمذهب امام شافعى رحمه الله آنست كه بى قصد بزبان
كذرد چون لا والله وبلى والله ونزد امام اعظم رحمه الله آنكه سوكند خورد بر چيزى بكمان آنكه هست
ونباشد وبدان سوكند در شرع مؤاخذه نيست ولكن يؤاخذكم وليكن مؤاخذه مى كند شمارا
بما عقّدتم الايمان بانكه به بنديد سوكندهارا ويمين معقود آنست كه بزبان كويد وبدل
قصد كند پس اكر چنين سوكندى بشكند فكفّارته پس كفارت شكستن او واطعام عشرة مساكين
طعام دادن ده مسكين است هر يكى را مدّى بقول امام شافعى رحمه الله ونصف صاعى از كندم
يا صاعى از جو وخرما بمذهب امام اعظم رحمه الله وصاعى بقول عراقى چهار منست كه هشت رطل باشد
وبقول حجازى پنج رطل وثلثى ومدّى بقول اهل حجاز رطلى وثلث رطلى باشد وبقول عراقيان دو رطل
ورطلى نيم منست وبهر تقدير طعام بايد داد من اوسط ما تطعمون اهليكم از ميانه آنچه مى دهيد
اهل خود را يعنى نه عالى ونه دون او كسوتهم يا كفارت پوشش ده درويش است بقول حنفى ثوبى
جامع كه با او نماز تواند كذارد چون قميص وسراويل يا ردا وازار واكر بزنى دهد مقنعه نيز اضافه
بايد كرد ونزد جمعى ديكر جامه بايد كه ستر عورت كند او تحرير رقبة يا كفارت آزاد كردن
بنده ايست وشافعى رحمه الله در وى ايمان شرط ميكند وحنفى مى كويد كه سالم وبى عيب مى بايد
خواه مؤمن وخواه كافر فمن لم يجد پس هر كه نيابد يكى ازين كفارات ثلث فصيام ثلثة ايّام

بس كفارت

پس كفارت او روزه سه روز است پى در پى ونزد شافعى رحمه الله تتابع شرط نيست ذلك اينكه مذكور شد
كفّارة ايمانكم كفارت سوكندان شما ست اذا حلفتم چون سوكند خوريد وبشكنيد واحفظوا ايمانكم
ونكاه داريد سوكند خود را از شكستن يا نكاه داريد وسوكند مخوريد كذلك همچنين
كه كفارت يمين را بيان كرد يبيّن الله لكم آياته بيان ميكند وروشن مى كرداند خداى بر شما نشانهاء
شرع را لعلكم تشكرون شايد كه شما شكر كوييد نعمت اين تبيين وتعليم را مفسّران برانند كه حق سبحانه
در باب خمر چهار آية نازل كردانيده اوّل در مكه ومن ثمرات النخيل والاعناب تتّخذون منه سكرا
در آن روز حلال بوده دوم وقتى كه عمر بن الخطّاب ومعاذ بن جبل رضى الله عنهما در باب خمر وميسر
پرسيدند از حضرت رسالت صلّى الله عليه وسلّم وجواب آمد كه قل فيهما اثم كبير ومنافع للنّاس
قومى نظر بر اثم كبير ترك كردند وجمع بملاحظه ومنافع للنّاس بدان اشتغال مى نمودند سيم در مهمانى
عبد الرحمن عوف كه امام ايشان در نماز شام قل يا ايها الكافرون بحذف لا آت خواند آية آمد كه لا تقربوا
الصّلوة وانتم سكارى اكثر صحابه كفتند كه شرب چيزى كه ميان ما ونماز حايل باشد لايق نيست
يكبارگى ترك فرمودند چهارم در زمانى كه عتبان بن مالك طرح ضيافتى افكند وبعضى از
مسلمانانرا كه سعد بن وقاص رضى الله عنه از ايشان بود بمهمانى آورد وبعد از طعام بر شرب خمر
اقدام نمودند ودر حالتى مستى سعد وقاص انشاد شعرى كه مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود ويكى
از مجلسيان سر سعد را شكسته مجلس را منغّص كردانيد وسعد شكايت آن حكايت در مجلس معلّى
حضرت مصطفى صلّى الله عليه وسلّم عرض كرد فاروق اعظم رضى الله عنه زبان بيان كشاده دست
دعا بر داشت كه اللهمّ بيّن لنا فى الخمر بيانا شافيا آية تحريم فرود آمد كه يا ايها الذين آمنوا اى
زمرهٔ مؤمنان انّما الخمر جز اين نيست كه خمر وهمه مسكرات در بين داخلست والميسر وقمار
واين نيز عام است نرد وكعب وبيضه وغير آن را والانصاب وبتان كه نصب كرده اند براى عبادت
والازلام وتيرهاء قداح رجس پليدست من عمل الشيطان از وسوسه وتزيين شيطان
فاجتنبوه پس اجتناب كنيد ازين پليد لعلكم تفلحون تا باشد كه رستكار شويد بدين

اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه افکند در میان شما
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ
و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ
پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این
منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیة نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب
در تیسیر آورده که درین آیة ده دلیلست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست
پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آن سر همه حرامهاست
پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل
شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو برکناره شوید و هرچه دور بودن
ازو فرض است حرام باشد ششم آنکه رستگاری با اجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری
در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومتست و هرچه میان مسلمانان
سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد
حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی
ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در احادیث آمده عاقلان را همین
کفایتست که مدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند پرستنده بتست — شعر
می نمکی دان جگر آمیخته ، بر جگر بی نمکان ریخته ، بیخرد آن مرد که چیزی چشید ، کش قلم بی خبری در کشید ،
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید
رسول را در آنچه امر و نهی کند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا آنکه بر رسول ماست الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که
چون آیة تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند

خبر اسم

و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیة آمد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهاء شایسته کرده جُنَاحٌ گناهی فِيمَا طَعِمُوا از آنچه خورده اند و بر ایشان
حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اثمی نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند
از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهاء پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز
نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود
وَأَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللَّهُ و خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست میدارد
نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده
بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از صید ایشان متألم می شدند
حق سبحانه آیة فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای
یعنی با شما معامله آزمایندگان می کند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما و
صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ می رسد بآن دستهاء شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ و نیزهاء شما
چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا ببیند خدای یا بدانند دوستان او مَنْ يَخَافُهُ
آنکس را که ازو می ترسد بِالْغَيْبِ در غیب یعنی هنوز او را نادیده فَمَنِ اعْتَدَى پس هر که از حد
درگذرد و شکار کند بَعْدَ ذَلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذابی دردناک
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید شکاری را و آن نزد
امام اعظم رحمه الله حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ
و موش و زغن و کلاغ و مار و گزدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را
بقتل میارید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که بکشد صید را از شما
مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام مراد ابو الیسرست رضی الله عنه که در عام حدیبیه گور
خری را بنیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمد اشارت بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا

شمار ام

فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا

من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند ان یحکم به حکم کند بدان جزا ذوا عدل منکم

دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام

می تواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح

او کفارة یا بر وی است کفارت آن قتل طعام مساکین طعام دادن درویشان او عدل ذلک صیاما

یا برابر آن طعام که می دهد روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی و سختی

کار خود را بالتزام کفارت بباید دانستن که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و

نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در خلقت و هیات چنانچه مثلا در شتر مرغ شتری و در

گاوی و در آهوی گوسفندی و در راهوبره بره و علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله آن صید را در موضع

قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی باشد قربان خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد

هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام

هر درویشی را مدی طعام باید داد عفا الله در گذشت و عفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته

که محرم قتل صید می کرده در جاهلیة یا از آنچه قبل از تحریم بوده و من عاد و هر که باز گردد بمثل این

فینتقم الله منه پس خدای انتقام کشد از و والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود ذو انتقام

خداوند انتقام است بر کسی که اصرار می کند در معصیته احل لکم حلال کرده شد مر شما را صید البحر

شکار دریا اگر محل آید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخل اند وطعامه وطعام دریا نیز

حلال کرده شد یعنی آنچه آب با کنار افکند متاعا لکم برای برخورداری شما وللسیارة و برای

کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وحرم علیکم و حرام کرده شد بر شما صید البر شکار بیابان

ما دمتم حرما مادام که باشید شما احرام گرفتگان واتقوا الله و بترسید از خدای الذی الیه

تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای کعبه را

البیت الحرام که بیت حرام و خانه محترم است قیاما للناس سبب قوام امور مردمان در دین

قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل در وست والشهر الحرام و دیگر

گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارها از حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرم

در آن از قتل و غارت ایمن مانند والهدی والقلائد و گردانید قربانی و ذوات قلائد را سبب قیام

یعنی با آنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند ذلک آنچه گفته شد لتعلموا برای آنست که تا بدانید

ان الله آنکه بتحقیق خدای یعلم ما فی السموات وما فی الارض می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین

وان الله و بدرستی که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر می کند از حلال

و حرام از روی علم و حکمت است اعلموا ان الله بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مر کسی را

که ارتکاب محارم او کند وان الله غفور رحیم و بدرستی که خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که

بپرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری

نماند والله یعلم و خدای می داند ما تبدون آنچه آشکارا می کنید وما تکتمون و آنچه پنهان می سازید

تکذیب و فعل و عزیمت قل بگو ای محمد لا یستوی الخبیث والطیب مساوی نیست پلید و پاک این حکم

عام است در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن ولو اعجبک و اگر چه

بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت فاتقوا

الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم

تفلحون شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که قومی بر سبیل استهزا

از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوالها می کردند یکی می گفت پدر من کیست دیگری می پرسید که شتر

من گم شده کجاست حق تعالی آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بگرویده اید لا تسالوا

عن اشیاء ان تبد لکم از چیزهای که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین گرداند

وان تسالوا عنها و اگر بپرسید از چیزهای که اگر بپرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتی که

فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرد خدای از آن یعنی

از چیزها که خدا در گذرانید آن را و بدان تکلیف نکرده بند کان را آورده اند که چون آیة فرضیت

حج نازل شد سراقة بن مالك كفت آيا در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم از وی اعراض [فرمود]
واو سه نوبت اين سخن را اعاده كرد حضرت فرمود كه لا واكر كفتمى نعم هر سال واجب شدى وشما [را] توا[نائی]
آن نيست فاترکونی ما ترکتکم واين آية نازل کشت که خداى در کذرانيد و بدين سوال شما را مواخذ[ه] نسا[خت]
وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخداى آمرزكارست كه عفو مى كند حَلِيمٌ بردبارست كه بعقوبة تعجيل نمى نمايد قَدْ سَأَلَهَا
بدرستی که برسيدند از چيزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ كروهى پيش از شما چنانچه ثمود كه طلب ناقه نمودند وحواريون
كه درخواست مايده كردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس كشتند بدان انكار كنان يعنى بعد از شهود معجزه
بدان نكرويدند و سبب نزول عقوبت شد بديشان پس نيكبخت آنست كه از حال ديكران عبرت كيرد و بقول
و فعل فضولی اشتغال ننمايد و درين باب كفته اند سو مكوى آنچه كفتن ضرورت شود ، ديكر كفتها را فرو نه[د]
بجاى آر فعلى كه لازم بود ، ز افعال بى حاصل اندر كذر ، آورده اند كه عمرو بن لحی هفت قبيلهٔ بزرك را از قبايل
عرب كه يكى قريش بودند بدين جاهلية دعوت كرد واز دين اسمعيل عليه السلم منصرف ساخته ببت
پرستى ترغيب نمود و نصب اوثان وتعيين بحاير و سوايب از پيش او بود و اصح روايات در آن باب آنست [كه]
چون ناقه پنج بطن بزادى وآخرين بطن مذكر بودى كوش او را بشكافتندى واز سوارى ودوشيدن
و بار كردن و موى بريدن او منع كردندى واز هيچ آب وكياه دور نساختندى وآنرا بحيره مى كفتند
واكر شخصى را بيمارى بودى يا مسافرى داشتى بجهت شفاء بيمار و قدوم مسافر كفتى ناقتى هذه سائبة
پس آن ناقه را سر دادى ودر همه چيز حكم بحيره داشتى وآنرا سايبه كفتندى وكوسفند چون هفت
بطن بزادى بطن سابع را ملاحظه كردندى اكر انثى بودى مى كفتند از آن ماست در ميان رمه مى سر دا[دند]
واكر ذكر بودى كفتندى از آن خدايان ماست آنرا ذبح كردندى واكر نر و ماده بودى نر را نمى كشتند و مى كفتند
وَصَلَتْ أَخَاهَا يعنى انثى به برادر خود بپيوست و برادر حكم او كرفت آنرا وصيله خواندندى و فحل
كه ده ساله ناقه را آبستن ساختی ميكفتند حَمَى ظَهْرَهُ پشت خود را حمايت كرد ديكر سوارى نمى كردند
واز هيچ آب وكياه منع نمى نمودند و او را حام مى كفتند واز زمان عمرو بن لحى تا زمان حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه عليه اهل اين قبايل سبع برين آيين بودند وداعية ايشان آن بود كه خداى تعالى بدين فرموده

حق سبحانه رد سخن ايشان كرد وآية آمد كه مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعيين نكرده است خداى وامر نفرموده ومقرر
نساخته هيچ چيز مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقهٔ كوش شكافته وَلَا سَائِبَةٍ ونه ناقهٔ بچرا باز كذاشته وَلَا وَصِيلَةٍ
ونه شاتى كه به برادر پيوسته بود وَلَا حَامٍ ونه حمايت كننده ظهر خود وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وليكن
آنها كه كافر شدند چون عمرو بن لحى واتباع او يَفْتَرُونَ افترا مى كنند و مى بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ
بر خداى دروغ را كه تحريم بدو نسبت مى كنند وَأَكْثَرُهُمْ وبيشتر كافران لَا يَعْقِلُونَ نمى دانند حلال
وحرام را ودر تحقيق عقل را كار نمى فرمايند بلكه بتقليد كذشتكان راه مى روند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون
كويند مر ايشان را كه اى سركشتكان تَعَالَوْا بياييد إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدا فرستاده است از حكم
حلال وحرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بياييد برسول كه بيان كنندهٔ آن حكم است قَالُوا حَسْبُنَا كويند بس است ما را
مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه يافته ايم پدران خود را بر آن أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آيا تقليد مى كنند واكر چه [باشند]
پدران ايشان كه لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمى دانند چيزى را وَلَا يَهْتَدُونَ ونمى يابند راه را يعنى ايشان
جاهل وكمراه بوده اند تقليد ايشان نافع نيست بلكه تقليد عالم وراه نماى مى بايد كرد تا كار كسى بتحقيق انجامد
سو از مقلد تا محقق فرقهاست ، وين يكى كوهست وآن ديكر صداست ، منبع كفتار اين سوزى بود
وان مقلد كهنه آموزى بود ، دست در بيناى زن آى براه ، دست در كورى زنى افتى بچاه ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اى كروه كرويدكان عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهاء شما والتزام اصلاح آن
لَا يَضُرُّكُمْ زيان نرساند شما را مَنْ ضَلَّ بيراهى آنكس كه كمراه شد إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه يافته
باشيد واز جملهٔ اهتدا آنست كه نهى منكر كند برحسب طاقت خود ونكويد كه ضلال ديكرى مرا زيان ندارد
سو اكر بينى كه نابينا وچاهست ، اكر خاموش بنشينى كناهست ، اين آية وقتى فرود آمد كه مومنان حسرت مى خوردند
بر كافران وتمناى ايمان ايشان مى نمودند حق سبحانه فرمود كه شما خود را نكاه داريد كه از كمراهى كافران مومنان
مهتدى را ضررى نيست إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوى خداست بازكشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد
داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوديد كه عمل مى كرديد آورده اند كه تميم دارى وعدى بن بدا كه از نصارى
بودند بتجارت عزيمت شام كردند ومسلمانى بديل نام كه مولاء عمرو عاص بود با ايشان همراه شد

آن م

جون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان
رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته بتمیم و عدی وصیة نمود که ترکه او را باهل او رسانند
ایشان بعد از وفات او رخوت را بحوزه تصرف در آوردند و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بودند
وسیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی
کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند و چون اناء مذکور
در میان آن یافت نشد بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت
مصطفی صلوات الله و سلامه علیه آوردند این آیة نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویدید
از آنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ گواهی وصیت است در میان شما إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود
أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی را از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوند حِینَ الْوَصِیَّةِ بهنگام وصیة
اثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِنْکُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان أَوْ آخَرَانِ
یا دو تن دیگر مِنْ غَیْرِکُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخست و گواهی ذمی
بر مسلمانان نمی شنوند باجماع إِنْ أَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ سفر کنید در زمین فَأَصَابَتْکُمْ پس برسید
بشما مُصِیبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت
مشرف شوید دو کس را بر وصیة خود گواه کیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید گواه
ضرورت باشد تَحْبِسُونَهُمَا باز میدارید آن دو تن را که از غیر شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز
دیگر فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون
سوگند این باشد که لَا نَشْتَرِی بِهِ ما بدل نمی کنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای را که آن
مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمی خوریم وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَى و اگر مشهود له
نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمی کنیم وَلَا نَکْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهی خدا یعنی را
گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لَمِنَ
الْآثِمِینَ از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمیم و عدی را بعد از

نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بعد مدتی
از ایشان باز داشتند بعد از آن آن اناء کم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل
در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان می گفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب
آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر بار بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه
و سلم مرافعه نمودند و آیة آمد که فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شد عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا
بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فَآخَرَانِ پس دو گواه دیگر یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا
برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ از قومی آنانکه جنایت بسبب ایشان واقع
شده بر گواهان یعنی ورثه الْأَوْلَیَانِ آنانکه اولی بودند بذکر مراد هم اولیاء میت اند و حفص
اسْتَحَقَّ معلوم میخواند و اولیان نیز قرآة اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه
زیرا که خویشاوند و شناسا بحقیقة امر ایشان بگواهی قیام نمایند فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند
بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا هر آینه گواهی ما أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوارترست و راست تر از گواهی
آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند وَمَا اعْتَدَیْنَا و ما ستم نمی کنیم و از حد در نمی گذریم در این گواهی
إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم لَمِنَ الظَّالِمِینَ از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع
حق وضع کرده اند پس حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن
ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده
و ایشان خیانة کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند ذَلِکَ این حکم
که کردیم از رد یمین بشاهد أَدْنَى نزدیکترست أَنْ یَأْتُوا بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلَى وَجْهِهَا
بر وجهی که حق آنست أَوْ یَخَافُوا و نزدیکترست بآنکه بترسند أَنْ تُرَدَّ أَیْمَانٌ از آنکه رد کرده شود سوگند
بر مدعیان بَعْدَ أَیْمَانِهِمْ بعد از سوگندان که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانة
و سوگند دروغ رسوا شوند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر خدا را
یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ
بسمع اجابة وَاللَّهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ راه ننماید فاسقان را که خاینان و گواهان دروغ اند.

یا دکنید روزی که خدای جمع کرداند پیغمبرانرا فیقول پس کوید مر ایشانرا که ماذا اجبتم بجه جیز
اجابة کرده شدید یعنی قوم شما شما را دجه جیز اجابت کردند وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردید
سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت انبیا علیهم السلم بر مومنان قالوا کویند
پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست ما را درجنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بجیزی الا آنک تو آنرا
به ازما دانی انک انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده نهانیهایی پس تو می دانی که
یا ماجه ظاهر کردند بزبان وجه در دل نهان داشتند وجه جیز را اجابه نمودن وجه جیز را انکار
کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یادکن جون کفت خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی یادکن نعمت مرا
که افاضه کرده ام علیک وعلی والدتک بر تو و مادر تو اذ ایدتک یاد آر جون تقویة کردم ترا بروح
القدس بجبرئیل علیه السلم یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی و کفته اند روح القدس
انجیل است تکلم الناس سخن می کویی با مردم فی المهد در کهواره وآن معجز تو بود وکهلا
و سخن کویی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولت و کهولت اندر وی فصاحت و بلاغت یکسانست
بدین آیة استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام جه باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان
رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید واذ علمتک الکتاب
و دیکر یاد کن ای عیسی جون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط والحکمة و فهم جیزها والتوریة
والانجیل و معانی و حقایق توریة و انجیل واذ تخلق و آنرا که می سازی من الطین از کل کهیئة الطیر
مانند هیأت مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیه پس می دمی دران صورت از کل ساخته فتکون
طیرا پس می شود مرغ زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه و از علت بیرون می آری کور
مادرزاد را و جشم او روشن می کنی والابرص و پاک و بی علت می سازی ابرص را باذنی بفرمان
من واذ تخرج الموتی و جون بیرون می آری مردکانرا از قبور ایشان زنده باذنی بامر من واذ کففت
بنی اسرائیل و یاد کن جون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودانرا عنک از تو که قصد قتل تو داشتند
اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهاء روشن از آنجه

مذکور شد فقال الذین کفروا پس کفتند آنانک کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست
این ابرا و احیای سایر معجزات که عیسی می نماید الا سحر مبین مکر جادویی روشن یعنی بر هیچ کس
مخفی نماند واذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که امر کردم مر حواریانرا بر زبان پیغمبر خود
ان آمنوا بی انک ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستاده من عیسی قالوا آمنا کفتند ایمان آورده ایم
واشهد و تو کواه باش بانا مسلمون بآنک ما کردن نهادکانیم فرمان ترا اذ قال
الحواریون یادکن آنرا که کفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلم بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی
پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت می کند دعای ترا پروردکار تو تا تو دعا کنی
ان ینزل علینا آنرا که فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مایده خوانی را می کویند که بر و
طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلم خوانی طعام طلبیدند قال اتقوا الله کفت عیسی که بترسید از خدای
و مثل این سوالها مکنید ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما باور دارندکان مر کمال قدرت او را
و صحت نبوت مرا قالوا کفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن
نرید ان ناکل منها می خواهیم که بخوریم طعام از آن مایده وتطمئن قلوبنا و آرام کیرد دلهاء ما
بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود ونعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که
تو راست کفتی با ما در آنک هرجه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد ونکون علیها و باشیم بر آن
مایده من الشاهدین از کواهان وقتی که از ما کواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست
که جون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه السلم فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدای بطلبید
آنجه می خواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند یا عیسی ما برای هر که این کار می کردیم ما را
طعام می داد پس از خدای درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان رضی الله عنه نقل می کند که جون حواریان
سوال مایده کردند عیسی علیه السلم پشمینه در پوشید و دعا کرد جناب حق تعالی فرمود قال
عیسی ابن مریم کفت عیسی بن مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه ایست بزرکوار ابو رجاء عطاردی
کفته که هفتاد نام از نامهاء الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید

کذا بن بحر است

اللهم خدایا این همه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلم در وقت طلب مایده حق سبحانه را بدین
کلمه خواند پس گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما اَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از
از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِاَوَّلِنَا مر اهل
زمان ما را وَآخِرِنَا و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ
و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا
و روزی کن ما را آن خوان یا توفیق شکر بر آن وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی
قَالَ اللّٰهُ گفت خدای که اِنِّي مُنَزِّلُهَا من فرو فرستنده ام این خوان را عَلَيْكُمْ بر شما جهت اجابه سؤال
شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ بعد از نزول مایده مِنْكُمْ از شما فَاِنِّي
اُعَذِّبُهُ پس من او را عذاب کنم عَذَابًا کردنی چنانک لَا اُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
یکی از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان تا بر زمین آمدند
و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلم بگریه در آمد و گفت اللهم
اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبه مگردان پس وضو
ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی
پدید آمد آراسته پر ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن ازو می چکید نزدیک سر او نمک و نزدیک
دم او سرکه و بر حوالی او انواع تره ها مگر گندنا و پنج گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل
و بر سیم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست
یا از طعام آخرت عیسی علیه السلم فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت
خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گویید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله
اگر درین آیة آیتی دیگر بما نمایی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلم با آن ماهی بریان گفت
زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال بجنبش در آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو
باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از آن مایده بخوردند و عیسی

عذاب مع

علیه السلم فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست
و دیگران را بلاست هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم نشد
هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نوشید الا که شفا یافت
پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند
چهل روز غب شد روزی می آمد و روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی
بفقرا ده نه با غنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و انرا
حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت
سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او
باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَاَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی
لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي مر مردمان را که بگیرید مرا وَاُمِّيَ و مادر مرا اِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ دو خدای بدون
خدا قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه می کنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید
مرا اَنْ اَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام
که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته او را تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه
در ذات منست وَلَا اَعْلَمُ و من نمی دانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من نهان
کرده ام و من نمی دانم آنچه تو پنهان دادی اِنَّكَ اَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیدها
مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان یعنی امت خود را اِلَّا مَا اَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی
مرا بآنک با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشان را اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدایرا
رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ
عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا گواه یا نگاه بان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم
در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان
یا بمیرانیدی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاه بان ایشان و مراقب احوال

واعمال ایشان وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ وتو بر همه چیزها شَهِیدٌ گواهی ومطلع بران ومراقب
آن اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند
وبنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ واگر بیامرزی ایشانرا
بآنکه از کفر توبه کرده باشند وایمان آورده فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیزُ پس بدرستی که تو غالبی وقادر
بر ثواب وعقاب الْحَكِیمُ دانا در هرچه کنی از عفو وعذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدای مراد آنست که
گوید واین لفظ ماضی برای تحقق وقوعست کانه که قیامت قایم شد وخدای گفت هٰذَا یَوْمُ
این روزیست که درین روز یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ سود می رساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ راستی
که واقع شده از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مرین صادقانرا ست بهشتها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند درآن
اَبَدًا تاکیدست در خلود یعنی تمامی بودن ایشان نهایت ندارد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود گشت
خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود گشتند ایشان از وبه نیل کرامت ذٰلِكَ این
دخول جنان با حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستگاری بزرگست لِلّٰهِ مرخدایراست
مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها وَمَا فِیهِنَّ وآنچه در سموات وارضین است
وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ واو بر همه چیزها قَدِیرٌ تواناست بقدرتی از عجز وضعف منزه ومقدس
تبارک وتعالی وتقدس

سورة الانعام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها
مرخدایراست ومرجع همه ثناها حضرت کبریاست الَّذِی آن خداوندی که بقدرت
کامله خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بیافرید آسمانها بی عمدی ومددی وَالْاَرْضَ وبیافرید زمین را بی اصل
وماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ وبیدا کرد تاریکیها وروشنی را رد قول مجوس است که گفتند
الله خالق نورست وشیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور وظلمت هردو مخلوق
منند بعضی برانند که مراد از ظلمت ونور شب وروزست وگفته اند جهل وعلم یا معصیت
وطاعت یا نار وجنت ودر انوار فرموده که هدی وضلالت واز ین جهت ظلمت را بلفظ جمع

آورد

آورد که ضلال متعددست ونور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست ودر بحر الحقایق فرموده
که بیافرید آسمان دل وزمین نفس را وبیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی واخلاق سبعی
شیطانی وظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی واخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با این
همه دلایل وآیات الَّذِینَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ با پروردگار خود برابری
میدهند بتانرا یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ اوست
آنکسی که بیافرید پدر شمارا مِنْ طِینٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را انسان مخلوق ساخت
ثُمَّ قَضٰى اَجَلًا وحکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ومدتی نام برده و
معین شده نزدیک اوست که کس نداند وبعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما
شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنک ثابت شد که بدو وخلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق
بدوست وَهُوَ اللّٰهُ واوست خداوند مطلق ومعبود بحق فِی السَّمٰوَاتِ وَفِی الْاَرْضِ در آسمانها ودر زمینها
وهمه را جز او خدای نیست یَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید وَجَهْرَكُمْ
وآنچه اشکار شماست یعنی بزبان می آید وَیَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ومیداند آنچه میکنید از خیر وشر وشمارا
بران جزا خواهد داد ودر فتوحات می فرماید که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان وجهرکم عبارت از نسبت
ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده وجهر صفات
حیوانی واحوال نفسانی اوست وحقیقة آنست که آدمی را صورتی است جسمانی ومعنی روحانی
بجسم از عالم خلق است وبروح از عالم امر سرش از مرتبه امر بود وجهرش از مرتبه خلق ودر نقد
النصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات وجهین در یک روش خصایص ربوبیت بیدا ودر
دیگر روش نقایص عبودیة هویدا چون بخصایص ربوبیة نگری از همه موجودات بزرگوارترست وچون نقایص
عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر وبی مقدارتر

بیت

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری
حاشا که بود نکوتر از من دگری
وان دم که فتد بحال خویشم نظری
در هر دو جهان نباشد از من بتری

پس حق سبحانه می فرماید که من اسرار خصایص شما در رتبه غیب میدانم وآثار نقایص

برقول اول بالمعنی مع است
وبرقول ثانی بمعنی من

شمارا در عالم شهادت می شناسم و دیکر مجرد انم آنجه شما می کنید از عملی که سبب ترقی باشد
بر درجات انسانیة یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن این دانایی سالک را برانت
دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروهٔ استیناس
بانعیم روحانی متصاعد کردد * حیف باشد که عمر انسانی * جون بهایم بخواب و خور کذرد *
آدمی می تواند از کوشش * کز فرشته بتفضل در کذرد * وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران آیتی
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردکار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمی شود بدیشان معجزهٔ جون
انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مکر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از ان آیة و معجزه
اعراض کنندکان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآنرا لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنکام
که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود
بریشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنجه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند و ظهور
آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنکام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت
ملازمان سدهٔ سنیهٔ خیر الانام علیه افضل الصلوة و السلام و ظهور آن اخبار بر کافران
در آخرت روشنست أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقول فقهادیة كَمْ أَهْلَكْنَا
جند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از یشان مِنْ قَرْنٍ از کروه کذشتکان یعنی اهل زمانی که در ان
پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین
نیز کفته اند پس صفت اهل قرن می کند مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ جنان کروهی را هلاک کردیم که ایشانرا
در زمین مکان و آرامکاه دادیم یا در ان و اهل آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم
از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنجه شما را نداده ایم جون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار
بحشم و خدم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران را عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا بر ایشان پی در پی
و بهنکامی که محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و کردانیده بودیم جویهای آب را که می رفتند
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ می رفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور منازل ایشان که بران

مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست که ایشان
متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و وسعت عیش می کذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس
هلاک کردیم ایشانرا بکناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا و بیرون آوردیم مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ کروه دیکر درین آیة کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده
که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
آمدند و کفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که جهار فرشته نامهٔ نوشته از آسمان بیارند و کواهی
دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اویی آیة آمد که
وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اکر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببینند
و بسایند آنرا بدستهای خود و شبههٔ ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
هر اینه خواهند کفت آنها که کافرند إِنْ هَذَا نیست این چه آورده بما إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مکر جادویی روشن
بر همه کس وَقَالُوا و کفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ جرا فرو نفرستند بر محمد یا با او فرشتهٔ
که با ما کوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اکر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه حکم
کرده شود بهلاک همه خلق جه سنت الهی برین جاری شده که اکر معاینه ببینند فرشته را جنانجه طلب
کرده اند اهلاک ایشان لازم بود ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بیک جشم زدن
وجون مشرکان می کفتند که جرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اکر ما کردانیم رسول
فرشته را لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر اینه کردانیم اورا متمثل بصورت مردی جنانجه جبریل را علیه السلام بصورت
دحیة الکلبی متمثل می سازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت اصلی و فانی کند
مکر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس ما جون فرشته را فرستیم
بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر اینه در ان حال پوشیده کردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ
آنجه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی جنانجه اکنون رسالت بشر را مسلم نمی دارند در ان وقت نیز
طعنه زنان خواهند کفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی می دهد پیغمبر ما را تا از قول کافران غبار ملال

بر خاطر عاطر انحضرت نشیند و می کوید ولقد استهزئ برسل وهر اینه که تکذیب نمود افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند من قبلك پیش از تو فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا بآنان که سخریة کرده اند منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کانوا به جزاء آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا می کردند وآن جزا عذاب ونکال الهی بود که بکرد ایشان درآمد قل بکو که اکر عذاب کذشتکان امسلم نمی دارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین کاهی بیمن وکاهی بشام وبر دیار عاد وثمود بکذرید ثم انظروا پس بنکرید بنظر عبرت کیف کان که چکونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندکان قل بکوای محمد وبپرس ازیشان که لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها وزمینهاست از روی خالقیت ومالکیت اکر ایشان جواب کویند واکرنه قل لله تو بکو که مر خدایراست کتب نوشت خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه وتعالی کتابی نوشت واو نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی ومی شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه وامتنانیه نیز کویند وآن رحمتیست همه چیز را فرا رسیده ونتیجهٔ آن عطا دادنست بی سابقهٔ سوال واستدعا ورابطهٔ حاجت واستحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است

ما نبودیم وتقاضا مان نبود • لطف تو ناکفتهٔ ما می شنود

در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان وبرین دانش زدیم

لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبورتا روز قیامت لا ریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسها خود یعنی فطرت اصلیه وعقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله ومر خدایراست ما سکن آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب وروز یعنی اوست مالک مکان وزمان وآنچه زمان ومکان آنرا فرا کرفته وهو السمیع واوست شنوا بآنچه کافران کویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیة آن بود که جمعی از کفار قریش کفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج ومسکنت ترا برین کار می دارد که پیش کرفته ما برای تو

بطریق

دعوی

بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانکر تر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هرچه شب وروز بران اشتمال دارد از ان خداست اکر خواهد پیغمبر خود را چندان مال بدهد که توانکر ترین خلق شود قل اغیر الله بکو آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا کیرم دوست یعنی غیر خدای کریم را دوست نکیرم فاطر السموات والارض خدای که پدید آرندهٔ آسمان وزمین است وهو یطعم واو می خوراند خلق را یعنی روزی می دهد ولا یطعم وروزی داده نمی شود یعنی بی نیاز است از خلق وخلق بوی محتاج اند قال تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بکو بدرستی که من مامور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسی که کردن نهد حکم خدای را برای آنکه نبی سابق امة باشد در دین ولا تکونن من المشرکین وبمن می کویند که مباش از شرک آورندکان قل انی اخاف بکو بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اکر عاصی شوم در پروردکار خود وغیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرک که قیامتست من یصرف هر که بکردانند خدای عذاب را حفص بصیغهٔ مجهول می خوانند یعنی هر که بکرداند عذاب را عنه از و یومئذ در ان روز بزرک فقد رحمه پس بدرستی که حق برو بخشایش فرموده است وذلک واین بخشش خدای الفوز المبین رستکاری هویداست وان یمسسک الله بضر واکر برساند خدای بتو سختی چون فقر ومرض فلا کاشف له پس هیچ بازدارنده وبرنده نیست آنرا الا هو مکر او وان یمسسک بخیر واکر برساند بتو نیکویی چون صحت وغنا فهو علی کل شیء پس او بر همه چیزی از ینها قدیر تواناست وهو القاهر واوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندکان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا وغالبیة حق است بقدرت وقهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم واوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال بندکان نقلست که سفهاء قریش کفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند واز احبار یهود وعلماء نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که کواهی دهد بر رسالت تو وبرحقیة کتاب تو آیة آمد که قل بکو در جواب ایشان که ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرکتر از جهت کواهی یعنی کواهی کیست بزرکتر از همه کواهیها قل الله بکوی خدای بزرکترست از جهت شهادت شهید بینی وبینکم او کواهست میان من وشما

یعنی گواه حقیت من وبطلان شما اوست وَاُوحِیَ اِلَیَّ هٰذَا الْقُرْآنُ وبمن وحی کرده اند این قرآن لِاُنْذِرَکُمْ بِهٖ
تا شمارا بیم کنم بقرآن واگرچه در وی بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدّین وَمَنْ بَلَغَ ودیگرا انذار
میکنم هرکرا قرآن بدو رسد از عرب وعجم وجن وانس امام مقاتل رحمه الله گفته که هرکرا قرآن بدو رسیده
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست واز ینجاست که محمد کعب قرظی رحمه الله فرموده که من بلغه القرآن
فکانما رای محمدا صلی الله علیه وسلم اَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما یید که گواهی میدهید اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اینکه
باخدای هستند اٰلِهَةً اُخْرٰی خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ لَا اَشْهَدُ بگوی که من باری گواهی
نمیدهم بدین قُلْ اِنَّمَا هُوَ بگو جز این نیست که او اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یگانه ومن بدین وجه گواهی
میدهم وَاِنَّنِیْ بَرِیْءٌ وبدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُوْنَ از انچه بوی شریک میدارید از اصنام
وغیر آن اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یَعْرِفُوْنَهٗ می شناسند رسول خدایرا
بحلیه وصفتی که مذکور است در توریة کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه
وصفت ایشان مراد معرفتی روشنست آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبد الله سلام
پرسید که معرفت شما مر حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم که خدای از آن خبر میدهد که همچون معرفة
فرزندانست بچه وجه می تواند بود ابن سلام رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
متیقن ترم از آنک بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریة دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته
اند عمر رضی الله عنه فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداند ای عبد الله فقد اصبت وصدقت اَلَّذِیْنَ
خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ آنانک زیانکار شدند در نفسهاء خود از مشرکان واهل کتاب فَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ
پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که افتری کند وبه بندد
عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا برخدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران وی اند وبتان مارا نزدیک وی شفیع خواهند
بود اَوْ کَذَّبَ بِاٰیٰتِهٖ یا آنک تکذیب کند آیات اورا که قرآنست وآنرا سحر وشعر وکهانت نام نهد اِنَّهٗ
لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا ویاد کن روزی
که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان ثُمَّ نَقُوْلُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا

مر آنانرا که شرک آورده اند اَیْنَ شُرَکَآؤُکُمُ کجایند خدایان شما که شریک خدا می ساختید اَلَّذِیْنَ کُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ
آنانرا که گمان می بردید که شمارا شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان اِلَّا
اَنْ قَالُوْا مگر آنک گویند وَاللّٰهِ رَبِّنَا بخدای که پروردگار ماست مَا کُنَّا مُشْرِکِیْنَ که ما نبودیم شرک
آورندگان دروغ گویند وبران سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات وعلو مقامات
اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند
بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی
دهند اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوْا بنگر که چگونه دروغ می گویند عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهاء خود به نفی شرک از ان
وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم گشت از ایشان مَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ آنچه بودند که افترا می کردند از شریک مر خدایرا
نقلست که ابو سفیان وولید وعتبه وشیبه وابی بن خلف وبرادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردند بس نظر بن حارث را که تواریخ
ملوک عجم خوانده بود واخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد می گوید آن لعین گفت
من نمیدانم که چه می گوید الّا آنکه لب می جنباند وافسانهٔ پیشینیان می خواند چنانچه من هم احیانا بر شما
میخوانم این آیة نازل شد که وَمِنْهُمْ واز کفار مکه مَنْ یَّسْتَمِعُ اِلَیْکَ کسان هستند که گوش فرا دارند
بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا وافکنده ایم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَکِنَّةً
پوششها اَنْ یَّفْقَهُوْهُ تا فهم نکنند وَفِیْ اٰذَانِهِمْ ونهاده ایم در گوشهاء ایشان وَقْرًا گرانی
تا حق نشنوند وَاِنْ یَّرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ واگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند لَا یُؤْمِنُوْا بِهَا ایمان نمی آرند
بدان از فرط عناد واستحکام تقلید در ایشان وتکذیب ایشان بغایت رسیده حَتّٰۤی اِذَا جَآءُوْکَ
تا چون بیایند بتو یُجَادِلُوْنَکَ جدال وخصومت کنند با تو یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وگویند آنها که کافرند
اِنْ هٰذَا نیست این کتاب تو اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ مگر افسانهٔ پیشینیان وَهُمْ وایشان یعنی
کافران یَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وَیَنْئَوْنَ عَنْهُ ودور می شوند
بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آرند ونه دیگری را می گذارند وگفته اند آیة در شان ابو طالب آمده یعنی

این که نهی می کنند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت وخود از دین دوری می جویند وَاِنْ یُهْلِکُوْنَ وهلاک نمی کنند
عمل اِلَّا اَنْفُسَهُمْ مکر نفسهاء خود را وَمَا یَشْعُرُوْنَ ونمی دانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمی کنند وَلَوْ تَرٰی
واکر به بینی ایشانرا اِذْ وُقِفُوْا عَلَی النَّارِ چون باز داشته شده باشند در آتش هر اینه به بینی امری در غایت
شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد می کنند فَقَالُوْا پس می کویند یَا لَیْتَنَا نُرَدُّ کاشکی ما باز
کردانیده شویم بدنیی وَلَا نُکَذِّبَ بِاٰیَاتِ رَبِّنَا وپیش تکذیب نکنیم آیات پروردکار مارا وَ
نَکُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وباشیم از جملهٔ باورداردکان بَلْ نه چنانست که ایشان می کویند که
چون بدنیی روند مومن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود واین اقرار توحید حالی برای آنست
که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشانرا مَا کَانُوْا یُخْفُوْنَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی
مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیی چون امروز بشهادت جوارح برایشان ثابت شد اعتذار می کنند و تمنای
رجوع بادنیی دارند وَلَوْ رُدُّوْا واکر ایشانرا باز کردانند بدنیی لَعَادُوْا هر اینه باز کردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ
بسوی آنچیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وَاِنَّهُمْ لَکَاذِبُوْنَ وبدرستی که ایشان
دروغ کویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت برکافران خوانده شد بعث و نشر را
منکر شدند وَقَالُوْا وکفتند اِنْ هِیَ نیست زندکانی اِلَّا حَیٰوتُنَا الدُّنْیَا مکر زندکانی ما بدنیی وَمَا نَحْنُ
بِمَبْعُوْثِیْنَ وما نیستیم برانگیختکان از قبور وَلَوْ تَرٰی واکر به بینی تو اِذْ وُقِفُوْا عَلٰی رَبِّهِمْ
چون باز دارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض قَالَ کوید خدای اَلَیْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست
این بعث و نشر راست و درست قَالُوْا بَلٰی وَرَبِّنَا کویند بلی بحق پروردکار ما یعنی اقراری کنند موکد
بسوکند قَالَ کوید خدای فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ بآنچه بودید که کافر
می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بدرستی که زیان کردند آنانکه کَذَّبُوْا بِلِقَاءِ اللّٰهِ
تکذیب کردند دیدن خدای را یا قدر نکردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتّٰی اِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ
تا چون بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناکاهان قَالُوْا یَا حَسْرَتَنَا کویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلٰی مَا
فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم فِیْهَا در حیوهٔ دنیی وَهُمْ یَحْمِلُوْنَ و ایشان بر دارند اَوْزَارَهُمْ

کناهان خود را عَلٰی ظُهُوْرِهِمْ بر پشتهاء خود مراد آنست که کناهان لازم ایشان باشد
وازیشان منفک نکردد در معالم فرموده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی
در غایت خوبی و خوش بویی و کوید مرا می شناسی مومن کوید نی ترا نمی دانم کوید من عمل صالح توام بیا مرا سوار
شو که من بسیار در دنیی بر تو سوار بوده ام و آیهٔ یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدینست و چون
کافر سر از خاک بر آرد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوش بویی و کوید مرا می دانی کافر کوید نی ترا
نمی شناسم کوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیی بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و آیهٔ وهم یحملون
اوزارهم عبارت ازینست اَلَا سَاءَ مَا یَزِرُوْنَ بدانید که بد بارست بار کناه که می کشند وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا
ونیست زندکانی دنیا که ایشان بدان مغرورند اِلَّا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ مکر بازی کودکان و مشغولی دیوانکان
وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ وهر اینه سرای آخرت خَیْرٌ لِّلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ بهترست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند
جهت آنکه سرای باقی است و لذتهاء او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال اَفَلَا
یَعْقِلُوْنَ آیا تعقل نمی کنند و حفص بخطاب می خواند یعنی تعقل نمی کنید که ازین دو سرا کدام بهترست آورده اند
که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیکر ملاقات کردند اخنس کفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم
می کنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اکر راستی کویی باز خواستی کند ابو جهل
کفت محمد راست کویست و آنچه بما می رساند آسمانیست نه شیطانی اما اکر بنبوت او اعتراف می کنیم
محذوری دارد و آنچنانست که عز و شرف تمام که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه
و عمارت مسجد تعلق با آل قصی دارد اکر نبوت نیز بایشان باکردد اشراف قریش و بقیهٔ آل لوی یکبارکی
محروم می مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر کفت ای محمد ما از تو هرکز دروغ
نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو می کنیم آیه آمد که قَدْ نَعْلَمُ
تحقیق ما می دانیم اِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِیْ یَقُوْلُوْنَ بدرستی که ترا اندوهکین می کرداند آنچه می کویند در تکذیب تو
فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَا یُکَذِّبُوْنَکَ تکذیب نمی کنند ترا در حقیقة و براستی تو معترف اند
وَلٰکِنَّ الظّٰلِمِیْنَ ولیکن ایشان که ستمکارانند بِاٰیَاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُوْنَ انکار می کنند آیتهاء خدا را

از روی عناد بس برای تسلی آنحضرت می فرماید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک
پیغمبران پیش از تو فصبروا بس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر انچه ایشانرا تکذیب
کردند واوذوا و بر آنک رنج بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا
یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مومنان بر کافران ولا مبدل
و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدهای خدایرا و حکم که در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد جاءک
و هر آینه آمد بتو من نبإ المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند
و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده کتب الله لاغلبن انا و رسلی وان کان کبر و اگر چنانست که
گران شد علیک بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت
بس اگر می توانی ان تبتغی انک بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص
که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه
ظاهر کرداند تا باشد که بدایرهٔ مومنان در آیند حق سبحانه این آیة فرستاد که چون از اعراض ایشان
ملول شدی و بر تو بزرگ می آید بس اگر می توانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدان نجاد رایی او سلما فی
السماء یا نردبانی بیدا کنی و بآسمان بر آیی فتاتیهم بآیة بس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن ولو شاء الله
و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همهٔ ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی
فلا تکونن بس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرتست و در معنی امت را می گوید مباشید
من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابستهٔ خذلان و توفیق منست انما یستجیب
جزین نیست که اجابت می کنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانک می شنوند بسمع قبول از روی فهم
و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله
و مردگانرا بر انگیزاند خدای انگاه بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون بس بسوی او باز گردانند
همه را برای جزا و مکافات وقالوا و گفتند روسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی فرستند
بمحمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما می طلبیم ازو قل ان الله قادر

بوانک

بگو بدرستی که خدا قادرست علی ان ینزل آیة فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن
اکثرهم لا یعلمون و لیکن بسیاری از ایشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی
برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیارند
عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده وما من دابة فی الارض و نیست
هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد ببالهای خود
این کلمه برای تأکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنک طیران
کنایه از سرعت می باشد بس لفظ بجناحیه قطع مجاز می کند و محصل کلام آنک نیست هیچ جنبنده و پرنده
الا امم امثالکم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در ادای ثنای
الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند وان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا
فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیزرا بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق
امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون بس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم
تا انصاف بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه بدروغ داشته اند آیتهای مارا
صم کرانند از شنودن دلایل ربوبیة وبکم کنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیة و ایشان
فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلیدند من یشاء الله یضلله هر کرا خواهد خدای
گمراه کرداند یعنی توفیق هدایة ازو منقطع سازد ومن یشاء و هر کرا خواهد یجعله کرداند
ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارایتکم بگو ایشانرا که چه می بینید
ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمده در دنیا او اتتکم
الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدارا می خوانید که آن
عذاب از شما بردارد یعنی بخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتانرا خوانید بلک ایاه تدعون او را می خوانید
تضرع جز بدرگاه او نمی برید فیکشف بس ببرد و دفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را

بکشف آن میخواهید إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ وفراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید
مَا تُشْرِكُونَ آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبدرستی که فرستادیم
رسولانرا إِلَىٰ أُمَمٍ بامتان ایشان مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و بآفتها و بیماریها
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه
واستغفار زنند فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی
تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلَٰكِنْ قَسَتْ ولیکن سخت
شده بود قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلبست وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
و آراسته بود برای ایشان ابلیس مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب
بودند و عجب از جملهٔ صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح
مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهة عجب در دام شقاوت ابدی
افتاد و هر دعوی ولاف که از گریبان هستی او سر برزد سرمایهٔ او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان
بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته
می سازد تا بواسطهٔ خودبیدن از حق پرستیدن باز می مانند ~ مرد معجب ز اهل دین نبود
هیچ خودبین خدای بین نبود ٭ بیخبر ز آن جهان و مست یکیست ٭ خویشتن بین و بت پرست یکیست ٭
فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده
بودند بآن از بأسا و ضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشادیم بریشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیزها را
از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم
حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِمَا أُوتُوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن
بستند و آنرا سبب استیفاء لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر
ولوازم سپاس قیام ننمودند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشانرا ناگاهان فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ

پس بعد از معاینهٔ عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا آخر آن گروه که ایشان ستمکاران اند یعنی نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک کردم تمامی اعدای
خود را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون
هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی
شگرفست هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ
اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بیناییهای شما را تا کور گردید
وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خدای است غیر الله
که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما آنچه گرفته است انْظُرْ نگاه کن و در نگر که ما كَيْفَ نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ چگونه می گردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و
تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوای کافران چه بینید
و چه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگاهان بی مقدمهٔ که تنبیه
کند بر آن أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغته آنست
که شب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ هلاک نشوند
بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم
پیغمبرانرا إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا ببهشت وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان
کافرانرا بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست ایشانرا از عذاب جاویدانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان
اند غمگین شوند از فوت ثواب آن جهانی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای
ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق
بیرون می رفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو نمی گویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست
خزینهای روزی خدا تا هرچه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ و من نمی دانم غیب را مادام که

ایشان سو

وحی بمن نیاید تا هرچه بپرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمی گویم شما را که از جنس فرشته

ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه من همچون شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ

إِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشد نابینا

وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته وجاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکر نمی کنید

تا توانید کردن میان حق و باطل وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن به آنچیز که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسانرا

از بسیاری زلل و تقصیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا از آنکه حشر کنند ایشانرا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجانب خداوند

ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل پند پذیر

و گوش نصیحت شنو ایشانراست لَيْسَ لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ دُونِهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی

که متولی امور ایشان باشد در دینی وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی

پس ایشانرا بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش

با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفتند که همواره در مجلس تو [illegible] ایشان مانند چون ابن مسعود

و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بندگان و مفلسانرا از

دور کنی ما با تو نشست و خاست کنیم سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت فرمود که

راندن مؤمنان از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور

ایشانرا عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله عنه

فرمود که یا رسول الله چنین می توان کرد تا ببینیم که مهم رؤسای عرب بچه می کشد حضرت رسالت

صلوات الله و سلامه علیه درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین مواعده وثیقة التماس

نمودند پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این

صورت را در حین کتابت آورد آیة آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند

رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او می گویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا می گزارند نماز

بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ می خواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهُ رضای خدا را و گفته اند

وجه صله است یعنی می خواهند خدا را و پس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند که

مرید چیست این آیة برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار

آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان

آن دو چیزست در زیادتی دنیی بنقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمان اعراض نمودن

دویم ارادت آخرت محض کما قال تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی

دین بنقصان دنیی رضا دادن و در مؤانست و الفت بروی درویشان گشادن سیم ارادت حق محض

بی دو وجه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن و ما را خواهی خط بعالم

در کش و بحق فارغ شو و دم در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی

وَمَا مِنْ حِسَابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی

ایشانرا بهیچ وجه مرانشان فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ و چنانکه پیش

آزموده ایم فقرا را با غنیا همچنان فَتَنَّا آزمودیم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از اشراف را ببرخی

از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویاء عرب در سبقت بایمان لِيَقُولُوا تا گو

بندگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا اینگروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ منت

خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خدای دانا تر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ

بشکر گویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دا

بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما یا در مراد همان درویشانند که حق سبحانه از رد

کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هرکدام که بخدمت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمدی آنحضرت بسلام

پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوة

گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بی شمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار

بچه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال

این آیة نازل شد که چون مؤمنان گناهکار که بوحدانیت من و رسالت تو حقیقت گرویده

تو آیند بریشان سلام کوی که بشارتست بسلامت دینی ورحمت عقبی وبکو بعد ان سلام که کَتَبَ رَبُّکُمْ
نوشت پروردکار شما عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش وبخشایش را یعنی وعده داد برحمت
وعده که از شایبهٔ خُلف مبرا بود اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ بدرستی که هر که بکند از شما سُوْءً کاری بد بِجَهَالَةٍ
بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد به تبعهٔ آن ونداند عقوبتی را که بران متفرع است ثُمَّ تَابَ
مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از ان عمل بآن کناه وَاَصْلَحَ وباصلاح آرد کار خود را بانک عزم کند بر عدم عود
فَاَنَّهُ غَفُوْرٌ پس بدرستی که خدای امرزنده است تایبان را رَحِیْمٌ مهربانست بریشان امام قشیری
قدس سره فرموده که اکر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو بر خود رحمت می نویسید پس تا دو کتابت
یکی ازلی ویکی وقتی ومقررست که کتابهٔ وقتی کتابهٔ ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیة
شربت شفاست مر بیماران بیمارستان کناه را وشفا بشرط پرهیزست یعنی توبه واستغفار
سود دردمندان کنه را روز وشب ٭ شربتی بهتر ز استغفار نیست ٭ آرزومندان وصل یار را ٭
چاره غیر از ناله‌ها زار نیست ٭ وَكَذٰلِكَ وهمچنانک تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید
ونبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ تفصیل می کنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان وعاصیان
تا حق ظاهر کردد وَلِتَسْتَبِیْنَ وتا روشن شود سَبِیْلُ الْمُجْرِمِیْنَ راه کناه کاران یعنی حق از باطل
امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدین آبا دعوت کردند این آیة
آمد که قُلْ اِنِّیْ نُهِیْتُ بکو بدرستی که مرا نهی کرده اند اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ از انکه پرستم انان که شما
تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ می پرستید بدون خدا یعنی بتان که آنچه ازدوی شما آنست که من پرستش ایشان
نمایم قُلْ لَا اَتَّبِعُ بکو من پیروی نمی کنم اَهْوَآءَکُمْ آرزوهاء شما را قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا بدرستی که کمراه
شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ ونباشم از جملهٔ راه یافتکان آورده اند که
نضر بن الحارث ورؤسا قریش کفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف وتهدید نمایی آنچه
از عقوبت می توانی بما رسان وپیش ازین ما را مترسان این آیة نازل شد که قُلْ اِنِّیْ عَلٰی بَیِّنَةٍ بکو بدرستی که
من بر حجتی ودلیل روشنم مِنْ رَبِّیْ از پروردکار من که آن قرآنست ووحی یا حجج عقلیه یا آنچه

فاصل باشد میان حق وباطل وَکَذَّبْتُمْ بِهٖ وشما تکذیب می کنید آن دلیل را مَا عِنْدِیْ نیست نزدیک
من مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ آنچه شتاب می نمایید بدان یعنی عذاب اِنِ الْحُکْمُ نیست حکم در تعجیل وتاخیر عذاب
اِلَّا لِلّٰهِ مکر مر خدای را یَقُصُّ الْحَقَّ می کوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِیْنَ واو
بهترین کارکذارانست یا بیان کنندکان قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِیْ بکو اکر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ
آنچه شما بدان شتاب می کنید از عذاب لَقُضِیَ الْاَمْرُ هر اینه کذارده شده بودی کار بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ
میان من وشما یعنی شما را هلاک کرده بودمی تعجیل ومیان ما انقطاع شده بودی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ
خدای داناترست بِالظّٰلِمِیْنَ به ستمکاران ووقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهٗ ونزدیک اوست
مَفَاتِحُ الْغَیْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب وعقاب وانقضاء آجال
وخواتیم اعمال لَا یَعْلَمُهَا نمی داند آنرا اِلَّا هُوَ مکر او پس تعجیل وتاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست ومتعلق
بمشیهٔ او واز سید عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که مفاتح غیب پنج چیزاست که کسی آنرا نداند
مکر خدای بعد از ان این آیة خوانده اند که اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر ومعنی آیة در سوره لقمان
مذکور خواهد شد وَیَعْلَمُ ومی داند خدای مَا فِی الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات وحیوانات
وَالْبَحْرِ وآنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت وبحر عالم غیبست
وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ ٭ ونیفتد هیچ برکی از درخت اِلَّا یَعْلَمُهَا مکر بداند خدای آنرا که چند برک از درخت
افتاد وچند برک بروباقی ماند وآن برک افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت وروی منقلب کشت
این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ ونیفتد دانهٔ فِیْ ظُلُمٰتِ الْاَرْضِ در تاریکی زمین
مراد تخمیست که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ ونه تریست وَلَا یَابِسٍ ونه خشکیست اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ
مُّبِیْنٍ مکر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ کفته مراد از رطب ویابس همه چیزهاست
از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی برانند که رطب اشارت
بعالم روحانیاتست ویابس عبارت از عالم جسمانیات وهمه در لوح رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِیْ
یَتَوَفّٰىکُمْ واوست خداوندی که می خواباند شما را ومتوفی میکرداند بِالَّیْلِ بشب توفی فرا کرفتند

قائل

جهنیت بتمام لاجرم اینجا استعاره کرده توفی را از مرک برای خواب جه میان ایشان مشارکتست در
ذوال الاحساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بدینست وَيَعْلَمُ و میداند
خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انگیزد شما را از خواب فِيهِ
در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود
اجل نام برده یعنی مرک برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازکشت شما بعد از مرک
ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل می کردید و خبر کردن
بانست که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ
بر بندکان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو می فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتکان که نکاه بانانند مر اعمال
شما را یعنی می نویسند عملها را تا در قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست
که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب
اقرأ کتابک عملی بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نکردد سوی نه اندیشی از آن روز که در وی
جکرها خون و دلها ریش بینی دهندت نامهٔ اعمال و کویند بخوان تا کردهای خویش بینی مکن بد و کوشش کن با نیکی در
که اندر نامه نیکی پیش بینی و این کرام الکاتبین مشرف حال بندکان خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که
بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را مرک تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را بر دارند فرشتکان ما یعنی ملک
الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملایکهٔ رحمت و هفت دیکر ملائکه عذاب
پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتکان رحمت سپارد و چون جان کافر برد بملائکهٔ عذاب
دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتکان تقصیر نمی کنند در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا
پس باز کردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم و جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند
ایشانست و حقست یعنی درست کوی و راست کار أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست
حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست شتاب کننده ترین
حساب کنندکان کفته اند که حق سبحانه مقدار دوشیدن کوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با و جود

کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بکو کیست که می رهاند
شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا
که تیرکی شب و سحاب و بخارست مراد در ماندکی و سختی دشتها و کشتیهاست تَدْعُونَهُ می خوانید نجات
دهندهٔ خود را تَضَرُّعًا از روی زاری باشکارا وَخُفْيَةً و به پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا و می کوئید که اکر
نجات دهد خدای ما را مِنْ هَٰذِهِ از این شدت و محنت لَنَكُونَنَّ هر اینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ
از شکر کویندکان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بکو ای محمد که خدای نجات می دهد شما را
مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوهی و غمی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس آنکه شما باز
بشرک رجوع می کنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بکو اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ
عَلَيْكُمْ بر آنک فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از بر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره
که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند
یا قارون که بزمین فرو رفت و کفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند و من تحت ارجل بندکان و خدمتکاران
بد معاش یا من فوق کبار قومند و من تحت صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا در آمیزد شما را بام کروه کروه
هر کروهی را سودای و تمنایی و آرزوی و مدعایی بخلاف آن دیکر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد وَيُذِيقَ
بَعْضَكُمْ و بچشاند خدای بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است
انْظُرْ كَيْفَ بنکر که چکونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ می کردانیم آیتها را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ
تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ می دارند عذاب را یا قرآن را قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند
وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدقاست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بکو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ
نکاه بان که مهم شما را بمن کذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ
مُسْتَقَرٌّ هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را
جزایی وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون به بینی تو آنکسانرا
که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض می کنند و کفت و کوی می نمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما

که قرآنست وبر آن طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ بس اعراض کن از ایشان ومنشین با ایشان حَتَّى
يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ واگر
فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان خطاب بآن حضرتست ومراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ
بس منشین بَعْدَ الذِّكْرَى بعد از انکه یاد کنی سخن خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران
که وضع تکذیب واستهزا می کنند در موضع تصدیق وتعظیم سبب نزول این آیة آن بود که هرگاه
مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن واستهزا کردندی
با بعضی کلمات آن حق سبحانه فرمود که چون بینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید
واز ایشان دوری جویید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه وقعود در مسجد الحرام
چاره نیست وکافران نیز پیوسته در مسجدند وهمواره سخریة میکنند با قرآن واهل ایمان ما نمی توانیم
که ترک مجلس ایشان کنیم وایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه این ایة فرود آمد که
وَمَا عَلَى الَّذِينَ ونیست بر آنانکه يَتَّقُونَ بپرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض
یعنی از جرایم وآثام ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی وَلَكِنْ ذِكْرَى ولیکن بر ایشان هست که پند دهند
ایشان را پند دادنی ومانع شوند از خوض وسایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و
افعال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ باشد که پرهیز کنند ازین عمل وشرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
وبگذار یعنی اعراض کن از آنان که گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی ومشغولی
وطرب وافسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو وبازی نهاده اند چون عبادت اصنام وتحریم بحایر
وسوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت می کند با آن سخریة واستهزا می کنند یا عید خود را که
زندگانی
میقات عبادت است بلهو ولعب می گذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وفریب داده است ایشان را
دنیا تا بدان سبب انکار حشر وبعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ وپند ده ایشان را بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم
کرده نشود بهلاک یا رسوا نکرده ویا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بسبب آنچه کرده
است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی

که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ ونه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
واگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا فرا نگیرند
ازو أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که سپرده شده اند بهلاکت وعذاب
بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ وعذاب دردناک
که بیرون ایشان را محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند
قُلْ بگو ای محمد أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا می پرستیم بدون خدا یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا
آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش وَلَا يَضُرُّنَا وزیان نرساند اگر فرو گذاریمش
یعنی قادر نیست بر نفع وضرر وَنُرَدُّ وآیا باز گردیم عَلَى أَعْقَابِنَا بر پاشنهاء خود یعنی مرتد
شویم ورجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از انکه خدای ما را راه نمود باسلام واز
مضیق کفر وضلالت خلاص داد واگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي
اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی
در بیابان دور واز راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه می داند ونه چاره
کار خود می تواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران ومصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ
می خوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست ومی گویند ائْتِنَا بیا بجانب ما ودیوان او را بطرف
خود دعوت میکنند واو متردد است در رفتن وبازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در
ورطه هلاک می افتد واگر سخن اصحاب می شنود بسر منزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که
مرتد شد مشابه است بکسی که غولان ودیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک
فریبنده
برده اند رفیقان کاروان که مؤمنانند او را براه شارع که منهاج شرع است میخوانند ودیو
او را به بیابان ضلالت می کشد اگر پیروی کرد وخود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود
واگر با دیوان بماند در کفر وزندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام

هُوَ الْهُدٰى اوست دین درست وراه راست وَاُمِرْنَا ومارا فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَاَنْ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ ودیگر فرموده اند که بپای
دارید نمازرا وَاتَّقُوهُ وبترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي اِلَيْهِ واوست خداوندی
که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ واوست
واوست آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْاَرْضَ وزمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات
اند لایل قدرت ووحدت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ ویاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را
که تکوین او خواهد امر فرماید که كُنْ وباش فَيَكُونُ پس بیاشد آن چیز مراد روز قیامتست
وتکوین حشر اموات واحیاء ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست وَلَهُ الْمُلْكُ ومر وراست
پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ دران روزی که در دمند در صور وآن شاخیست که در و خواهند
دمید سه دمیدن وذکر آن بیاید عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای دانندهٔ غیب که عالم ملکوتست
وَالشَّهَادَةِ ودانای شهادت که عالم ملکست وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست خداوند حکمت در بعث وحشر
خلایق الْخَبِيرُ دانا بانک کی برانگیزد وبرچه وجه حشر کند وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ ویاد کن برای
اهل مکه قصهٔ ابراهیم علیه السلم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی انک بدو
اقتدا نمایند در توحید وقصهٔ او آنست که گفت لِاَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را ودر کتب
تواریخ نام او تارح است وآزر لقب اوست ومعنی آزر پیر رسیده است وبرهر تقدیر گفت
مر ورا که ای پدر اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اٰلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدایی اِنِّي اَرٰيكَ
بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ وگروهی را که متابع تو اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا
وَكَذٰلِكَ وچنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي اِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را
مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ عجایب وبدایع آسمانها وزمینها وگفته اند ملکوت آسمان شمس وقمر
است وملکوت زمین شجر وحجر حق سبحانه ابراهیم را بر سخره برآورد وآسمانها وزمینها از ذروهٔ
عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کاملهٔ حق تعالی

وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ وتا باشد از بی گمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که
نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود ودر بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع
نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب وماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد وکاهنان وحکماء مملکت تعبیر
این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای
صحرای وجود خرامد که هلاک تو واهل مملکت تو بر دست او باشد وهنوز این مولود از مستقر صلب
بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان وشوهران تفریق کردند وبرهر ده از ایشان یکی را
موکل ساخت وآزر را که یکی از محرمان ومقربان نمرود بود شبی باذن او در زنی بنت نمر پنهان از موکلان
خلوتی دست داد واو حامله شد بامداد کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک بر رحم پیوسته
است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حاملهٔ یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی
که در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابراهیم علیه السلام اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند
ودیگر کسی بر وی التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسری زاید وناگاه
خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت وغاری در میان کوه نشان
داشت دران غار ابراهیم را بزاد ودر خرقهٔ پیچیده وهمانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرد وآزر را
که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم وپسری زادم وفی الحال بمرد
در خاکش دفن کردم وباز گشتم آزر باور کرد وادنی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را
می مکد واز یکی شیر واز دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد وبا شهر مراجعت نمود القصه ابراهیم
علیه السلم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودکان دیگر در ماهی
وبماه چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی چون ماه نو که بروی دل افروز بود زاینده نورش روز بروز رفتا
چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت واز غار بیرون آمد وگفته اند هفت سال یا سیزده
سال یا هفده سال در غار بود وبرهر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی با آزر گفت که پسر تو که آن روز
خبر مرگ او بدروغ دادم جوانی رسیده است در غایة خوبرویی ونیکو خویی پس آزر را بغار آورد تا ابراهیم را

علیه السلم بوی نمود آن دیجمال پسر خوش بر آمد و مادر را کفت این را از غار بخانه آورکه بملازمت نمرود

بریم آن در برفت وا دنی ابراهیم را از غار بدر آورد نماز شام بود فد دید با ن غار کلها آب وشتر

و رمها آکو سفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه جیزست مادر وی را خبر داد ابراهیم

کفت هر اینه اینها را پرورد کاری باشد آفریده است وحالی روزی می دهد بس مادر را کفت

من هیچ مخلوق را از خالقی جاره نیست که آفرید کار او باشد و بمد تربیت او پرورش یابد پرورد کار

کیست مادرش کفت من پرورد کار توام کفت پرورد کار تو کیست کفت پدر تو کفت خدای او کیست

کفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانک بروزد که مثل این سخنان

مکو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی

بت پرست بودند وجمعی پرستش نمرود می کردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ

عَلَيْهِ اللَّيْلُ جون شب بر و در آمد و تاریک شد رَأَى كَوْكَبًا دید ستاره درخشان

یعنی زهره و بعضی مشتری کفته اند نزدیک بافق مغرب بس بعضی که ستاره پرست بودند

رو بوی سجده کردند قَالَ کفت ابراهیم هَذَا رَبِّي آیا اینست پرورد کار من بسبیل استفهام

یا انکه بزعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ بس آن هنکام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ

کفت دوست نمی دارم فرو روندکان را زیرا که زوال و انتقال بر پرورد کار عالم

روا نباشد پس قدری دیکر راه برفتند و شب جهاردهم بود طبق سیمین ماه برکناره خوان سبز

فلک نمودار کشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بس جون دید ماه را بَازِغًا براینده و تابنده و جمعی ماه پرستان

پیش وی بسجده در افتاده قَالَ هَذَا رَبِّي کفت آیا اینست پرورد کار من فَلَمَّا أَفَلَ بس آن وقت

که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ

کفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اکر راه ننماید مرا پرورد کار من بمعرفت وشناخت خود

لَأَكُونَنَّ هر اینه باشم من مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از کروه کمراهان بس از انجا در کذشتند

و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد وجمعی متوجه او شده عزم سجود کردند

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بس جون دید ابراهیم افتاب را بَازِغَةً بر اینده و جهان را بنور خود آراینده

قَالَ هَذَا رَبِّي کفت اینست که می کویند افتاب پرستان که پرورد کار منست هَذَا أَكْبَرُ این کوکب

بزرکترست در جرم و بیشترست در روشنایی فَلَمَّا أَفَلَتْ بس جون نشان زوال و انتقال ازو ظاهر

شد قَالَ يَا قَوْمِ کفت ای قوم إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از انچه شما با نیازی می کیرید

با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم

لِلَّذِي مر انکسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید اسمانها و زمینها را حَنِيفًا

در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ونیستم من از شرک آورندکان

و او مردی در تفسیر منیر مذکورست که جون ابراهیم علیه السلم بشهر آمد آن زا او را بدیدن نمرود بردند

کریه منظر بود ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر کرد تخت او

صف زده از مادر پرسید که این جه کسیست که می ابد یدن او آورده اید کفتند خدای همه است

پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند کفتند آفریدکار او نید ابراهیم تبسمی فرمود و کفت ای مادر

جکونه است که این خدای شما دیکران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی

مجادله القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندکان ایشان را دشنام دادی و قوم با او

می کردند جنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ وحجت جستند برو وی قوم وی و مخاصمه کردند

در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي کفت آیا با من حجت باطل میکویید فِي اللَّهِ در وحدانیه خدای و میخواهید

که بر من غلبه کنید وَقَدْ هَدَانِ وحال انکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را

تخویف کردند که با معبودان ما استهزا می کنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلم

فرمود وَلَا أَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از انجه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما

باک ندارم که بکسی ضرر نمی توانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ مکر انکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پرورد کار من

جیزی را از مکاره بجهت ایشان بمن برسد وَسِعَ رَبِّي رسیده است پرورد کار من و احاطه

کرده كُلَّ شَيْءٍ همه جیزها را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی کنید و پند نمی کیرید

ومیان عاجز وقادر وعالم وجاهل تمییز نمی نمایند وَکَیْفَ اَخَافُ مَا اَشْرَکْتُمْ وچکونه بترسم از انکه شما
بانباز کرفتید وَلَا تَخَافُونَ ونمی ترسید شما اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ از انک شرک می آرید بخدای
وشریک او می دارید مَا لَمْ یُنَزِّلْ انچیزی راکه فرو نفرستاده است خدای بِهٖ بشریک کردن او عَلَیْکُمْ
برشما سُلْطَانًا کتابی وحجتی فَاَیُّ الْفَرِیقَیْنِ بس کدام ازین دو کروه موحدان ومشرکان اَحَقُّ
بِالْاَمْنِ سزاوارترند به ایمن بودن بس مرا جواب دهید اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید
انرا که از و باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع وضر انکه حق سبحانه وتعالی از سوال ابراهیم
علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی اَلَّذِینَ آمَنُوا انکسانند که ایمان آوردند وَلَمْ
یَلْبِسُوا ونیامیختند اِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک اُولٰئِکَ آن کروه لَهُمُ الْاَمْنُ
مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ وایشانند راه یافتکان وَتِلْکَ وآنچه
کذشت از استدلال ابراهیم بر افوال کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجت وبرهان ما بود که از روی
درستی آتَیْنَاهَا اِبْرَاهِیمَ دادیم آنرا با براهیم تا حجت کرفت بدان عَلٰی قَوْمِهٖ بر قوم خود
نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم پایهاء بلند مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم در علم وحکمت اِنَّ رَبَّکَ بدرستی
که پروردکار تو حَکِیمٌ خداوند حکمتست در بر داشتن وفرو کذاشتن بندکان عَلِیمٌ
دانا باستحقاق هر کس در دفع وحفض و وَوَهَبْنَا لَهٗ وبخشیدیم مر ابراهیم را اِسْحٰقَ پسر او
اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَیَعْقُوبَ ونبیرهٔ او که اسرائیل است کُلًّا هَدَیْنَا
وهر یکی را ازین هردو راه نمودیم وَنُوحًا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ وراه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم
وَمِنْ ذُرِّیَّتِهٖ وهدایت دادیم از ذریهٔ نوح علیه السلم وبعضی کفته از ذریهٔ ابراهیم واول
اصح است زیراکه یونس ولوط که در زین ایتها مذکورند از ذریهٔ ابراهیم نبوده اند وباقی که از ذریت
ابراهیم اند هم از ذریهٔ نوح اند زیراکه ابراهیم از ذریهٔ نوح است باتفاق بس حق سبحانه می کوید
از ذریهٔ نوح راه نمودیم دَاوُدَ داود راکه پسر ایشاست از اولاد یهودا وَسُلَیْمَانَ وپسر او را
سلیمان وَاَیُّوبَ وایوب راکه پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق وَیُوسُفَ ویوسف بن یعقوب را

وَمُوسٰی وَهٰرُونَ وموسی وبرادرا وهرون که بسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب
وَکَذٰلِکَ وهمچنانچه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ جزا می دهیم نیکوکارانرا فرا خود
استحقاق ایشان وَزَکَرِیَّا ودیکر راه نمودیم زکریا را واو پسر آذر بن مسلم است از اولاد رحیم بن
سلیمان وَیَحْیٰی وپسر او یحیی را وَعِیسٰی وعیسی را که پسر مریم است ومریم دختر عمران
از بنی ایشان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند عمران پسر اشهم ابن امون است از
اولاد سلیمان واز اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف ما در صحیح است چه عیسی را
در ذریهٔ نوح یا ابراهیم یاد کرده وحال انکه نسبت او از مادر است نه از پدر پس
حسن وحسین رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم باید دانست
وبنو امیه در این مضایقه می کردند وَاِلْیَاسَ ودیکر الیاس راکه بقول
اصح پسر یشی بن فنحاص ابن عیزر بن هرون است وانکه کفته اند مراد ادریس است دور
می نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ همه این پیغمبران
پسندیدکان اند وَاِسْمٰعِیلَ ودیکر راه نمودیم اسمعیل راکه پسر ابراهیم است وَالْیَسَعَ والیسع
که پسر اخطوب است وبابن العجوز مشهور وَیُونُسَ ویونس متی را وَلُوطًا ولوط راکه
پسر هاران بوده وهاران برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلی
جمیع الانبیاء والمرسلین وَکُلًّا فَضَّلْنَا وهمه را فضیلت دادیم بنبوت عَلَی الْعَالَمِینَ بر
ملائکه وجن وانس وَمِنْ آبَائِهِمْ وهدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّیَّاتِهِمْ
وبرخی را از فرزندان ایشان وَاِخْوَانِهِمْ وبعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وبرکزیدیم
این پیغمبرانرا وَهَدَیْنَاهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ وراه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست
ذٰلِکَ آن دین که این انبیا بدان متدین بودند هُدَی اللّٰهِ دین خدایست یَهْدِی بِهٖ راه می نماید بدان دین
بفضل خود مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندکان خود وَلَوْ اَشْرَکُوا واکر این
پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل وکمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر اینه باطل کرده ونیست شود

از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمالست درین
آیة تهدید عظیمست مر مشرکانرا أُولَٰئِكَ آن کروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب وَالْحُكْمَ وداده ایم حکمت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ
وپیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اکر کافر شوند بکتاب وحکم ونبوت هَٰؤُلَاءِ این کروه معاندان
از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا پس بدرستی که ما بر کماشته ایم ومهیا کرده برای ایمان بدینها قَوْمًا
کرومی راکه از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبرا ومتابعات
ایشانند وکفته این قوم اشارت بانصارست واهل مدینه وچون در وقت نزول این سوره ایشان
هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه
انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشانرا بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقهٔ ایشان
اقتدا کن مراد آن چیزیست که بران متفق بوده اند از توحید واصول دین نه فروع مختلف فیها
در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم فرموده که فبهداهم
اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن واحوال ایشانرا بی روی نمای اشارتست بانک بر وصف وسیرت
هریک مطلع شده اجود واحسن انرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین
نشاید دران تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست
پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات سیئه وخلال بضیه هرچه با همه
ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است پس از همه افضل واکمل باشد • ـــــــــع
هرچه بخوبان جهان داده اند • قسم تو نیکوتر از آن داده اند • هرچه بنازند بدان دلبران •
جمله تراهست وزیادت بران • قُلْ بگو ای محمد با کافران که لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام
رسانیدن از خدای أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امة مزد دعوت نطلبیده إِنْ هُوَ
نیست این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ مکر پندی مر عالمیانرا وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ وتعظیم نکردند
جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد ودر کشف الاسرار کوید خدا را نشناختند

چنا

چنانچه حق شناختن او باشد آری قدیم را با حدوث چه نسبت خاک وآب را با رب الارباب
چه مناسبتی بزرکی از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف
ذلک هرچه آن بر هم نهاده دست عقل وحس ووهم کبریائش سنک بطلان اندران انداخته وحضرت
حقایق پناهی خلدت ظلاله کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت
وادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسما وصفات ممتنع است مر غیر
حق را سبحانه زیرا که ازین حیثیة بحجاب عزت محتجب است وبر ردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست
میان او وماسوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقت ســو
بخیال در نکنجد تو خیال خود مرنجان • وامام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که
ای آنکه اشارت بتو محال وعبارت از تو وبال ســو کنه خردم در رخ دراثبات تو نیست
داننده ذات تو بجز ذات تو نیست وکفته اند معنی آیة اینست که وما وصفوا الله حق
وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم
صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت باوی کفت سوکند می دهم ترا بدان خدای که توریة را بر موسی
منزل کردانید که در توریة دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن می دارد کفت آری
ای حبر در توریة هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست تویی او در غضب شد و
کفت خدای هیچ کتاب بر هیچ نازل نساخته است آیة آمد که اینها خدایرا چنانچه
می باید وصف نکردند إِذْ قَالُوا چون کفتند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ
بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی واحکام شرع همچنین صفتی را انزال کتب وارسال رسل
از حق سبحانه سلب کردند قُلْ بکو مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي که بفرستاد آن کتاب را
که جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ آمد بوی موسی یعنی توریة نُورًا در حالتی که بود روشنایی دهنده
وَهُدًى لِلنَّاسِ وراه نماینده مر مردمانرا تَجْعَلُونَهُ شما کردانیده اید آنرا قَرَاطِيسَ صحیفها
وطومارها وورقها پراکنده تُبْدُونَهَا آشکارا می کنید آنچه میخواهید وَتُخْفُونَ كَثِيرًا

وبنهان می سازید بسیاری را ازان جون نعت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه
وآیهٔ رجم وغیرآن وَعُلِّمْتُمْ وآموخته شده ایدای اهل اسلام بزبان محمد علیه الصلوة
والسلام مَالَمْ تَعْلَمُوا آنجه ندانستید اَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ نه شما ونه بدران شما ازامر
ونهی وحلال وحرام قُلِ اللّٰهُ بکوای محمد که خدای فرستاد واین جواب آنست که که فرستاد توریة
را ثُمَّ ذَرْهُمْ بس دست بدار از یهود ثُمَّ ذَرْهُمْ بس دست بدار از یهود وبکذار ایشانرا تا بیوسته
فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ در اباطیل وخرافات خود بازی می کنند شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس
الله روحه در کلمهٔ قل الله ثم ذرهم فرموده که الله وبس وماسواه هوس وانقطع النفس
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل با سوی او دار ثم ذرهم
غیر او رافرو کذار شبلی با بعضی از اصحاب خود می کفت علیک بالله ودع ماسواه
جون تفرقهٔ دلست حاصل زهم دلرا بیکی سبار وبکسل زهم وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
واین قرآن کتابیست که فرستاده ایم اورا مُبَارَكٌ بسیار فایده وبا برکت مُصَدِّقُ الَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارندهٔ آنجه بیش از وی بود از کتب وَلِتُنْذِرَ وتابیم کند این کتاب
وحفص بتا میخواند یعنی تا تو بیم کنی أُمَّ الْقُرَى اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا وهر کرا کرد اکرد مکه است
یعنی مجموع اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه باشد واورا ازقرا کرفته اند که بمعنی
جمع است بس بهر جا مجتمعی باشد از شهر ودیه آنرا قریه توان کفت ومکه را ام القری کفت
بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبلهٔ اهل قری است ومجمع ایشان
در وقت حج وَالَّذِينَ وآن کسانی که ایمان آورده اند باخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان می آورند
بکتاب یا بیغمبر جه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست وخوف سبب تدبر وتفکر در آنکه
نجات بمتابعت بیغمبر وقرآن دست دهد وَهُمْ وایشان که بنبی وکتاب می کروند عَلَى صَلَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانهٔ ایمان وستون دین نمازست آورده
اند مسیلمهٔ کذاب واسود عنسی دعوی نبوت کردند وحضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ

ایشان

ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که
وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از انکس که افتری کرد وبر بست عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی وکفت من بیغمبر اویم أَوْ قَالَ یا کفت أُوحِيَ إِلَيَّ وحی می کنند بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ
شَيْءٌ ووحی نکرده اند بد وجیزی مسیلمهٔ اباطیل ومفتریات بر هم می بست ومی کفت
این وحی که بمن فرود آمده واسود عنسی نیز می کفت شخصی بر من ظاهر می شود بر حماری نشسته
وسخنان بر من القا می کند وَمَنْ قَالَ وکیست ظالم تر از انکس که کفت سَأُنْزِلُ زود باشد
که نازل کردانم مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مانند آنجه خدای نازل کردانید کوینده این سخن عبد الله
ابن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة
وتقلب اطوار او از علقه ومضغه وعظم ولحم ملاحظه می کرد بعد از انکه کلمات ثم انشاناه
خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت بیغمبر صلی الله
علیه وسلم کفت که بنویس که همچنین نازل شد عبد الله در شک افتاد ومرتد کشت کفت
اکر محمد صادقست بس بر من هم وحی فرو می آید جنانجه بر وی می آید واکر کاذبست من هم کفتم جنانجه
او می کوید وَلَوْ تَرَى واکر ببینی تو إِذِ الظَّالِمُونَ جون باشند ظالمان یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ
در سکرات وشدتهای مرک وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتکان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ کسترندکان
دستهای خود را برای قبض روح ایشان ودر ینابیع کفته که دستها کشاده باشند بعذاب
ایشان وعمود آتشین بر ایشان می زنند ومی کویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را
از جسدهای خود همجون متقاضی مسلط که از روی غلظت وعنف جیزی می طلبند یا می کویند
فرشتکان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اکر می توانید الْيَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد
الابدین تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ بسبب
آنکه بودید که می کفتید عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای جیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ
وبودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُونَ کردن کشی می کردید وتعظم می نمودید ودران تامل وتدبر نداشتید

می نوشت

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا وبدرستی که آمدید برای حساب وجزا بسوی ما فُرَادَی تنها نه مال باشماست نه فرزند نه خدم وحشم نه یار ومددکار کَمَا خَلَقْنَاکُمْ وآمدید چنانکه شمارا آفریده بودیم اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وَتَرَکْتُمْ وبگذاشتید مَا خَوَّلْنَاکُمْ آنچه عطا داده بودیم شمارا در دنیی یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت می کردید بگذاشتید وَرَآءَ ظُهُورِکُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وَمَا نَرَی مَعَکُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَآءَکُمْ شفیعان شمارا اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان می بردید از روی جهالت اَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَآءُ که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لَقَدْ تَقَطَّعَ بدرستی که بریده شد بَیْنَکُمْ بنون‌ند شما وحفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت مودت وَضَلَّ عَنْکُمْ وگم شد از شما مَا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافندهٔ تخم است تا از وی نبات بروید وَالنَّوَی وشکافندهٔ دانه است تا نهال از ان برآید یُخْرِجُ الْحَیَّ بیرون می آرندهٔ یعنی نبات را که نشو ونما حیاتی دارد مِنَ الْمَیِّتِ از مرده که تخم ودانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه ومرغ را از بیضه ومومن را از کافر وعاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ وبیرون آرندهٔ مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَیِّ از زنده که نبات وآدمی ومرغ است ذٰلِکُمُ اللّٰهُ این زنده کنندهٔ میراننده الله است فَاَنّٰی تُؤْفَکُونَ پس کجا بر گردانیده می شوید از وی فَالِقُ الْاِصْبَاحِ شکافندهٔ عمود صبح از ظلمت شب یعنی تاریکی برد وروشنایی آرد وَجَعَلَ اللَّیْلَ وگردانید شب را سَکَنًا آرام گاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وساخت آفتاب وماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار یعنی ایشان را دوار مختلف وسیرهای متنوع داد تا شهور وسنین بدیشان متعین گردد ذٰلِکَ این کار که تسییر وتدویر شمس وقمر ست برای حساب تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بهمه جاری است الْعَلِیمِ دانا بتدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِی واوست آن خداوندی که بقدرت کامله وحکمت بالغه جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ ساخت

برای شما ستاره‌ها را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ ودر دریا ونجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما ورمی شیاطین وغیر آن ودر تیسیر گفته که این منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان اسمان وزمین قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیَاتِ بدرستی که روشن ومبین ساختیم نشانها قدرت را لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند وبدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِی اَنْشَاَکُمْ واوست آنکس که شمارا مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است فَمُسْتَقَرٌّ پس شمارا قرارگاهیست وَمُسْتَوْدَعٌ وجای ودیعتی مستقر رحم است ومستودع صلب وبرعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر ست ومستودع دنیا وحقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب ورحم وقبر وموضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست وازین جهت آخرت را دار القرار گفته ومحققان از دین آیة اشارتست که زبان قلم از تقریر وقلم زبان از تحریر آن معزول اند سو قومی که حقایق ومعانی گویند با خلق بجاست نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هردم بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیة خود را لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِی واوست آنکه اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فرو فرستاد آبی یا از جانب آسمان آبی فَاَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم بِهِ بآن آب نَبَاتَ کُلِّ شَیْءٍ رستنیهای هر چیزی محمد ذکر فرمود آنکه مفصل می گوید فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی هر گیاه که از تخم رسته است نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می آریم ازین گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاکِبًا دانه بریکدیگر مرکب شده یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ وبیرون آریم از خرما بنان مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه وغنچهٔ وی قِنْوَانٌ شاخها دَانِیَةٌ بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ اَعْنَابٍ ودیگر بیرون آریم بوستانها از انگور وَالزَّیْتُونَ وبیرون آوریم بآب باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ ودرختان انار را مُشْتَبِهًا در حالی

بیاورید صح

که آن درختان بعضی ببعضی مانندند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگرند در طعم میوه
چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه
هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بیمزه وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی
و پختگی او که چگونه شکلی و مزهٔ و نفعی و لذّتی در وی پدید می آید إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ بدرستی که در اینها
که یاد کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند وَجَعَلُوا
و ساختند کافران و اصح که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم
خود لِلَّهِ برای خدای می آفرینید و اورا ایزدان می گویند و هر چه شرست شیطان خلق می کند و اورا
اهرمن میخوانند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده است مر این کرانرا نه شیطان بلکه شیطان نیز
مخلوق اوست و اینان مخلوق را شریک خالق می گویند وَخَرَقُوا لَهُ و بر می بافند بعضی کافران
برای او بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشانرا
بحقیقت آنچه میگویند سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت می کنند
که اورا شریک و فرزند هست بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها
أَنَّىٰ يَكُونُ از کجا باشد و چگونه بود لَهُ وَلَدٌ مر ورا فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه
نیست مر ورا زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید و چگونه اورا زن باشد که در زناشوهری کفاءت
و جنسیت شرطست و اورا کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
و بیافرید همه چیزی را و خالق را مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست
و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد
صاحبه و ولد بروی محال بود ذَٰلِكُمُ این که بدین صفتها موصوفست اللَّهُ خداوند مستحق
عبادت اوست رَبُّكُمْ پروردگار شما لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ آفرینندهٔ همه چیزها فَاعْبُدُوهُ پس او را بپرستید وَهُوَ و او با وجود این همه صفات
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها وَكِيلٌ نگاهبانست و متولی امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ

درنیابد

درنیابد اورا دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او دریابد خداوندان دیدها را این آیة دلالت
نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رؤیة بی ادراک ممکنست و اگر
ادراک را بمعنی رؤیة دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها اورا در دنیا چه رؤیة در
عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست نیکوکار الْخَبِيرُ دانا
باسرار و در تیسیر گفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی
نداند آنچه وی داند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ بدرستی که آمد بشما نشانهاء روشن مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که به بیند منفعت او مر وراست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا
و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس آن ضرر آن بروست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ
است و بس وَكَذَٰلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهاء گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ دیگر می گردانیم آیتهاء
قرآنرا از خوف برجا و از وعد بوعید تا منافقان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا و تا نگویند اهل مکه
که تو دَرَسْتَ خواندهٔ و تعلیم گرفته از دیگری و زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم می کرد و میگویند خدای
بمن وحی میکند حق سبحانه می فرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری
تعلیم گرفتهٔ زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهُ و دیگر تصریف برای آنست که بیان
می کنیم قرآنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که می دانند که این کلام خداست نقلست که در محلی که
کفار عرب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بدین آبا دعوت میکردند این آیة نازل شد که اتَّبِعْ
مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آن رو که وحی کرده شد بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقهٔ توحید و
بدانکه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آرندگان و با قوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان
موحد بودندی مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نمی آوردند وَمَا جَعَلْنَاكَ و نکردانیده ایم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر این

کافران نگاه بان وَمَا أَنْتَ ونیستی تو عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز
گذاشته نیست آورده اند که چون آیة انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل
مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند واگر نه ما خدای ترا بصفات
کمال یاد می کنی هجا گوییم آیة آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ ودشنام مدهید آنانرا که می پرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وقبایح ایشان یاد مکنید فَیَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان در مقابله ناسزا
گویند خدایرا عَدْوًا از روی ظلم وتجاوز از حق بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی این عمل بکنند از
نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنامست تا در برابر آن مسبة
واقع نشود کسی را که مستحق مسبة نیست کَذَلِکَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّةٍ بیاراسته ایم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشانرا از نیک وبد در نظر ایشان
کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشانست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان
فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل می کردند
آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت رتبت صلوات الله وسلامه علیه گفتند ای محمد تو مارا
خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد وعیسی
علیه السلام مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود
که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت گفت که اگر این معجزه
تحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند وبسوگندان
غلاظ وشداد تأکید [illegible] نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت اهل توحید متابعت
تو کنیم در معالم فرموده حضرت بدعا اشتغال نمود ومقارن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود
وپیغام آورد که من بدعای تو این کوه زر سازم اما سنت بر آن جاری شده که چون از
انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند وآن آیة بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون
نیایند عذاب استیصال بدیشان رسانیم اگر میخواهی این معجز ظاهر می سازیم

اما عذاب در پی دارد واگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت [illegible] قسم ثانی را
اختیار فرمود وآیة آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ وسوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ سخت ترین
سوگندان ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آیَةٌ که اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب می کنند
لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ إِنَّمَا الْآیَاتُ بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای
نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست واو بر اظهار آنچه از آن خواهد قادرست
وَمَا یُشْعِرُکُمْ وچه چیز دانا گردانید شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر گردد
أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان ومشاهده کنند لَا یُؤْمِنُونَ نخواهند
گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ ومی گردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق وَأَبْصَارَهُمْ ودیدهاء
ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند
بآنچه از آیات ظاهر شد أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر وغیر آن وَنَذَرُهُمْ ومی گذاریم ایشانرا
فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ تا در بیداه خود سرگشته می روند **الجزو الثامن من الثلاثین**
وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا واگر چنانکه ما فرو می فرستادیم إِلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةَ بسوی این کافران
فرشتگانرا چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وَکَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى واگر سخن میگفتند
با ایشان مردگان چنانچه اقتراح می کنند که فأتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ واگر جمع می کردیم برای ایشان
کُلَّ شَیْءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی ونبوت
حضرت رسالت پناهی مَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا نبودند ونیستند ایشان که ایمان آرند إِلَّا أَنْ
یَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر کفار یَجْهَلُونَ
نمی دانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَکَذَلِکَ وچنانکه ترا ای محمد
دشمنان هستند جَعَلْنَا ما گردانیدیم لِکُلِّ نَبِیٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَیَاطِینَ الْإِنْسِ
وَالْجِنِّ گردن کشان از جن وانس وشیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از
رحمت رحمان یُوحِی بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن

الی بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند وخبر می دهند بعضی
از جن جن را و برخی از انس انس را زخرف القول سخنان دروغی آراسته را غرورا از برای
فریب ولو شاء ربک واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا ما فعلوه نمی کردند دشمنی
با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا وآن دروغها که بر می بافند واز یبجا معلوم
شد که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است
ولتصغی الیه وبرای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسان که
لا یؤمنون بالآخرة نمی گروند بآخرة ولیرضوه وبرای آنکه بسندند آنرا ولیقترفوا وبرای
آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان افغیر الله بگوای
محمد که آیا بغیر خدای ابتغی حکما می طلبم کسی را که حکم کند میان من وشما وهو الذی
واوست آنکه انزل الیکم الکتاب فرستاد بشما قرآن مفصلا بیان کرده شده در و
حق و باطل والذین آتیناهم الکتاب وآنکسان که داده ایم ایشانرا [کتاب] علماء یهود و [نصاری]
یعلمون میدانند انه منزل آنکه قرآن فرو فرستاده شده است من ربک از پروردگار تو
بالحق براستی ودرستی فلا تکونن پس مباش مخاطب امتند یا هر احدی یعنی چون
ادله بر حقیقه قرآن ظاهر شد مباشید من الممترین از شک کنندگان وتمت وتمام شد
کلمة ربک حجت آفریدگار تو در بیان توحید ونبوت صدقا از روی راستی در اخبار
ومواعید وعدلا واز روی عدالت در اقضیه واحکام لا مبدل هیچکس نیست تبدیل [دهنده]
لکلماته مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریة را زیرا که حق سبحانه
وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وانا له لحافظون وهو السمیع واوست
شنوای گفتار هم العلیم دانا باسرار هم وان تطع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض
بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار وجهله وگویند مراد ارض مکه است یعنی
اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه کردانند ترا از راهی که بخدای

می رسد

می رسد ان یتبعون پیروی نمی کنند گروه الا الظن مگر گمان خودرا وگمان ایشان این بود
که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون ونیستند ایشان الا که دروغ میگویند
بر خدای در تحلیل مردار وتحریم بحایر وانتساب فرزند بوی واتخاذ شریک در عبادت
وی ان ربک هو اعلم بدرستی که آفریدگار تو او داناتر است من یضل عن سبیله بآنکس
که گم می شود از راه وی وهو اعلم واو داناتر است بالمهتدین براه یافتگان فکلوا
پس بخورید مما ذکر اسم الله از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای علیه بر وی در
زمان ذبح او ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای خدا وسخنان او در حلال
وحرام گروندگان وما لکم وچیست شما را ان لا تأکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله
از آنچه یاد کرده اند نام خدای علیه بر وی در وقت ذبح کردن وقد فصل لکم وبدرستی که
تفصیل کرد خدای وبیان فرمود برای شما ما حرم علیکم وآنچه [حرام] کرده اند بر شما وتفصیل در آن
آیه است که حرمت علیکم المیتة الخ وحفص حرف [فعل] معلوم خوانده یعنی بیان کرد خدای آنچه حرام
ساخته بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید ومحتاج گشته الیه بسوی آن از
محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة وان کثیرا وبدرستی که بسیاری از مردمان
لیضلون گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام وتحریم حلال باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر
علم بی دانشی یعنی بی دلیلی وحجتی بر آن ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر
بالمعتدین بآنها که از حد در گذشتگانند وذروا ودست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه
وباطنه وپنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهانرا زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و
گفته اند نکاح محارم مکنید وپنهان مایل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که
بجوارح می کنند وباطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب
نعمتهای دنیاست وباطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سببی مشغولی میشود از حضرت
مولی یا ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میلست بمشتهیات نفس

بجوارح وگناه باطن محبت بآرزوها، نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع
افتد وباطن آنکه میان بنده وخدای بود وحقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال وافعال آسیه
تست که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست می دهد وگناه باطن عقاید فاسده وعزایم
باطله است و در زبحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن جسمانی
وباطنیست یعنی دل روحانی گناه رانیز ظاهریست وآن قول وفعلی باشد موافق
طبع ومخالف شرع وباطنی که آن صفات حیوانیست واوصاف سبعی وشیطانی
بس حق سبحانه می فرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید افعال
ذمیمهٔ نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی وربانی امام قشیری قدس سره میگوید که چون
حق تعالی نعمت ظاهر وباطن بتوارزانی داشته که واسبع علیکم نعمه ظاهره وباطنة
اینجا میگوید وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت ظاهر وباطن ترک گناه ظاهر وباطن
در ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران وترک گناه باطل خلاصی قلوبست
از عقوبت حرمان سو ظاهر وباطن خود پاک کن از لوث گناه تا از ان صورت ومعنی تو پاکیزه شود
اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ بدرستی آنانک کسب می کنند گناه را ظاهرا وباطنا سَيُجْزَوْنَ
زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب می کنند آورده اند
که مشرکان عرب که مردار حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد
کشندهٔ او کیست فرمود که آفرینندهٔ او گفتند واعجبا چیزی که یاران تو می کشند وسگ
وچرغ هلاک می کنند حلال وپاکست وهرچه خدای می کشد حرام وناپاک از ین سخن وسوسه
در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آیة آمد که وَلَا تَأْكُلُوا مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ
عَلَيْهِ از انچه یاد نکرده اند نام خدایرا بر ذبح او امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک
التسمیه را خواه بعمد وخواه بسهو وامام مالک وامام شافعی رحمهما الله بخلاف این
میگویند که ذبیحهٔ مسلمانان حلالست اگرچه تسمیه نکرده باشد وامام ابو حنیفه رحمه الله

فرق میکند میان عمد ونسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است والا حلال وَاِنَّهُ لَفِسْقٌ
وبدرستی که خوردن او فسق است وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ وبدرستی که دیوان لَيُوحُونَ
وسوسه میکنند اِلٰى اَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود انکافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت
کنند که هرچه خود می کشید می خورید وآنچه خدای کشته است می گذارید وَاِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ
واگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشانرا در استحلال آنچه حرامست اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی
که شما مشرکان باشید زیراک ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیرا وشرکست اَوَمَنْ كَانَ
مَيْتًا آیا انکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَاَحْيَيْنَاهُ بس زنده گردانیدیم او را باسلام
یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا ودادیم مرورا نوری از حج وبراهین تا تمیز کند میان
حق وباطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان بر راه راست بس این چنین
کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست
که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده ازان كَذٰلِكَ همچنانک آراسته اند
ایمانرا در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه می کنند
از عبادت اصنام این آیة در شان حمزه رضی الله عنه وابو جهل نازل شده در وقتی که ابو جهل
از روی جهل وجرأت نسبت با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بی ادبی کرده بود
که ذکر آن لایق حال نبوت وموافق استماع مخلصان امت نیست وحمزه در ان روز
در شکار بود چون باز آمد وشکایت بی حرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک
بر سر آن ناپاک بی باک رفت وکمان بر سر او زد وکلمهٔ شهادت بر زبان راند بس زنده بنور اسلام
حمزه است وگرفتار ظلمات کفر وآثام ابو جهل وگفته اند در بارهٔ عمر بن الخطاب رضی
الله عنه وابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آنار سید مختار بودند وآن حضرت دعا کرد که یا رب
اسلام را بیکی از ین دو تن عزیز گردان ودعای آن حضرت در بارهٔ فاروق سمت استجابت
یافت بس صاحب نور عمر است ومقید ظلمت ابو جهل ومحققان گفته اند موت بهوای نفس است

وحیوة بمحبت حق یاموت بنکرتست وحیوة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیکرست
وحیوة بشریت دیکر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند ودوستان بحیوة معرفت روزی
باشد که حیوة بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت وهرکز حیوة معرفت بسر نیاید فَلَنُحْیِیَنَّهُ
حیوة طیبه وازینجاست که المؤمن حیٌّ فی الدارین سو نمیرد هرکه جانش تو باشی •
خوشا جانی که جانانش تو باشی • شاه کرمانی قدس سره این آیة برخواند اوکان میتا
فاحییناه کفت نشان این حیوة سه چیزاست از خلق عزلت وباحق خلوت ودوام ذکر بزبان
ودل وبزرکی این معنی نظم فرموده سو بروی خلایق در صحبت مکشای • مباش بکلی متوجه بخدای •
غافل مشو از ذوق دل وذکر زبان • تا زنده جاوید شوی در دو سرای • وَكَذٰلِكَ وهمچنانکه در مکه
بزرکان کنه کار هستند جَعَلْنَا آفریده ایم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی اَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرکان که کناه کار
آن موضع اند یا کردانیدیم بزرکان هر دیهی وشهری را مجرمان آن مقام لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر
کنند دران موضع ومردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤساء مکه برسر چهار راه
کسان باز داشته اند که در موسم هرکه بیاید واز حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کند
کویند ساحرست وشاعر وکاهن وامثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ ومکر نمی کنند این کافران
اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ مکر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ و
نمی دانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او می رسد ولا یحیق المکر السیّئ الا باهله آورده اند
که ابوجهل ومتابعان او می کفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت
داریم اکنون که میکویند درمیان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نمی شویم تا بما وحی فرو آید
چنانچه برو نازل می شود وحق تعالی آیة فرستاد که وَاِذَا جَاۤءَتْهُمْ آيَةٌ وچون بیاید بکفار قریش
آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ کویند ایمان نمی آریم بدین آیة
یا معجزه حَتّٰى نُؤْتٰى تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَاۤ اُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللّٰهِ
پیغمبران خدای یعنی وحی وکتاب بما فرو آید چنانچه بدیشان فرو می آمد امام ثعلبی کوید

مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست چنانچه در آیتی یا ایها الرسل مخاطب هموست واین بر سبیل
تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیا با وی جمع نکرد او را بیا اَيُّهَا
الرُّسُل خطاب نفرمود ع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان فرموده که ولید
مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفت اکر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم
جهت آنکه بسن از تو کبرم وبمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر ومال نیست بفضل
وکمالست اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ آنجا که می نهد پیغامهای
خویش را سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا زود باشد که برسد انکسان را که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری
ورسوایی عِنْدَ اللّٰهِ بنزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ وعذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ
بسبب آنکه بودند که مکر می کردند با مؤمنان وبدی سکالیدند در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ
پس هر کرا خواهد خدای اَنْ يَهْدِيَهُ آنکه او را راه دهد وبطریق شناسا کرداند يَشْرَحْ
صَدْرَهُ بکشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول اسلام وَمَنْ يُرِدْ وهر کرا خواهد اَنْ يُضِلَّهُ آنکه
فرو کذارد او را واز طریق ایمان بکرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ کرداند دل او را ضَيِّقًا تنک
حَرَجًا سخت بمثابه که سر باز زند واز سخن حق ابا کند كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ کوییا بالا
میرود فِي السَّمَاۤءِ در آسمان یعنی می کریزد از قبول حق ومی خواهد که بآسمان رود واین
غایة تباعد است در کریختن كَذٰلِكَ همچنانکه تنک می کرداند دل کافران يَجْعَلُ اللّٰهُ می کرداند
خدای الرِّجْسَ عذاب یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر دلهای آنانکه نمی کروند و
توحید را تصدیق نمی کنند وَهٰذَا واین اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راهیست پسندیده پروردکار
تو مُسْتَقِيمًا درحالتی که راستست ودر وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيَاتِ بدرستی که بیان
کردیم آیات قرآن را لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای کروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ
مر پندپذیران راست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره نزدیک خدای وَهُوَ وَلِيُّهُمْ واو ناصر
ایشانست در دنیی ومتولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه کردند از

تصدیق کتاب وپیغمبر وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ ویاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا وحفص
بحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن وانس را جَمِیعًا همه ایشان پس کوید یَامَعْشَرَ
الْجِنِّ ای کروه دیوان قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار یافتید مِنَ الْاِنْسِ از آدمیان که باغوا
تابع خود ساختید وَقَالَ اَوْلِیَاؤُهُمْ وکویند دوستان شیاطین مِنَ الْاِنْسِ از آدمیان یعنی
آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردکار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ
بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند
وتمتع جن بانس آنکه مطیع ومنقاد ایشان شدند امام ابومنصور ماتریدی رحمه الله
فرموده که استماع ایشان آنست که در معصیت معاونت یکدیکر کنند دیوان آدمیانرا بکناه
میخوانند وآدمیان دعوت دیوانرا اجابت می کنند وَبَلَغْنَا ودیکر میکویند که الهی
باستماع رسیدیم اَجَلَنَا الَّذِیْ اَجَّلْتَ لَنَا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد
برانکیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قَالَ کوید
خدای النَّارُ مَثْوٰیکُمْ آتش است آرامکاه شما خَالِدِیْنَ فِیْهَا در حالتی که شما جاوید باشید
در آن آتش اِلَّا مَاشَاءَ اللّٰهُ مکر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند اِنَّ رَبَّکَ
بدرستی که پروردکار تو حَکِیْمٌ خداوند حکمتست فرومی کذاریم کفار جن وانس را نُوَلِّیْ
مسلط می کردانیم بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا بعض از ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا وامی کذاریم برخی را
ببرخی مالک دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که
ببیست می کردانم دشمنان خود را بدشمنان خود وباز ایشانرا بدوستان خود واشهر آنست
که تولیه در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن وانس را باهم کذاریم تا دانند که هیچ یک
نفع بدیکری نمی توانند رسانید واین صورت واقع می شود بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ
بآنچه ایشان کسب می کنند از معاصی ومناهی بار دیکر حق تعالی خطاب کند
از روی توبیخ که یَامَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای کروه دیوان وآدمیان اَلَمْ یَأْتِکُمْ

در آنچه کند با جن وانس عَلِیْمٌ داناست باعمال واحوال ایشان وَکَذٰلِکَ وچنانک صح

آیا بشما نیامد یعنی آمد رُسُلٌ مِنْکُمْ پیغمبران از شما اکرچه پیغمبر جز از آدمیان
نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است وکفته اند از جنس جن رسل بدیشان
مبعوث بوده وجمهور بر آنند که رسل جن را نذر کویند وایشان رسل رسولانند
بر جن همچنانک هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بقوم رسانیدند
قال تعالی وَلَّوْا الی قولهم منذرین وبرهر تقدیری حق سبحانه می کوید آیا نیامدند بشما
رسولانی که برای دعوت یَقُصُّوْنَ عَلَیْکُمْ بخوانند بر شما آیَاتِیْ آیتهای کتاب مرا وَیُنْذِرُوْنَکُمْ
وبیم کنند شما را لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا دیدن این روز که روز قیامتست قَالُوْا کویند در
جواب که شَهِدْنَا عَلٰی اَنْفُسِنَا کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف می کنیم بکفر
واستحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا وحال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا از
زندکانی دنیا تا از بعث ونشر فراموش کردند وچون بعرصهٔ محشر آمدند بکناه خود معترف
شدند وَشَهِدُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وکواهی دادند بر نفسهای خود اَنَّهُمْ کَانُوْا کَافِرِیْنَ آنکه
ایشان بودند کافران ذٰلِکَ این فرستادن رسولان اَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ برای آنست که نیست آفریدکار
تو مُهْلِکَ الْقُرٰی هلاک کننده دیها وشهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی کنند وَاَهْلُهَا غَافِلُوْنَ
وحال آنکه اهل آن شهرها ودهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد وایشانرا
از خدای وقیامت خبر نداده بزرکان کفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم
وعید واکرنه ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی
نفرستادی تا ما پیروی می کردیم وَلِکُلٍّ وهر عمل کننده را دَرَجَاتٌ مراتبست در ثواب وعقاب
مِمَّا عَمِلُوْا از برای عملها که کرده اند وَمَا رَبُّکَ ونیست پروردکار تو بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُوْنَ
بی خبر از آنچه مردمان می کنند وَرَبُّکَ الْغَنِیُّ وپروردکار تو بی نیازست از عبادت بندکان
ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمتست بر ایشان وتکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست وکفته
بی نیاز بی نیازست از طاعت مطیعان وذو الرحمتست بر مجرمان وعاصیان اِنْ یَشَاْ

اکر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را وعید اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ وخلیفه وجا
نشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَآءُ هر کرا خواهد از آفریدکان خود كَمَا
اَنْشَاَكُمْ همچنانک شما را بیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذریۀ قوم دیکر که
بدان شما بودند اِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت ومتعلقا
او لَآتٍ هر اینه بودنی وآمدنیست بی شک وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ونیستید شما عاجز کنندکان
مر خدای را در بعث وحشر شما قُلْ بکوای محمد يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من مراد کفار قریش اند
عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ هر یک بر حالتی خود وآنچه نهایت تمکن واستطاعت شما باشد یعنی
بر کفر وعداوت خود مستمر باشید امر تهدید ست می کوید شما بر حالتی خود باشید که
اِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی وبردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس
زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ انکس را که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر او را عاقبت بسندیده
در آخرت ز سرای اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که بیروزی ورستکاری نیابند ستمکاران یعنی
کفار صاحب کشف فرموده که هم درین زودی بدانید که دنیا بکار رسد ودولت فلاح
کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند وخواجکان
صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند ❊ باش تا کل یابی آنها را که امروزند جزو
باش تا کل یابی آنها را که امروزند خار ❊ تاکی از دار الغروری ساختن دار السرور تاکی از دار القراری ساختن دار الفرار
آورده که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی ویک نیمه برای خدا ویک نیمه
برای بتان نشان کردندی وهمچنین چهاربایان نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله وبرخی برای
بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان ومهمانان دادندی وآنچه بهرۀ بتان بودی بر خادمان
بت خانه قسمت کردندی پس اکر حصۀ خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصۀ آلهۀ خود واکر
حصۀ آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بکذاشتندی واکر چیزی از نصیب خدای در میان
نصیب بتان افتادی بر نداشتندی وکفتندی خدای توانکرست بدین احتیاج ندارد

واکر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی وبا نصیب بتان
ضم کردندی وکفتندی اینان فقیر ومحتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر می دهد ومی فرماید
وَجَعَلُوا لِلّٰهِ ومقرر کردانیدند برای خدا مِمَّا ذَرَاَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ
از کشت زارها وَالْاَنْعَامِ وچهاربایان نَصِيبًا بهرۀ وبرای بتان بهرۀ فَقَالُوا پس کفتند
هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل وکفتار دروغ ایشان وَهٰذَا
لِشُرَكَائِنَا واین دیکر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکاء که برای بیدا کرده ایم
فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ
پس نمی رسد بخدای ودر ان تصرف نمی کنند وَمَا كَانَ لِلّٰهِ وآن نصیبی که مر خدای راست
فَهُوَ يَصِلُ پس آن می رسد اِلٰى شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهره را از نصیب خدا بر می دارند
ونامزد بتان می کنند سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان می کنند ومانند این
آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات زَيَّنَ می آرایند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشانرا شُرَكَاؤُهُمْ شریکان
ایشان یعنی دیوان یا خادمان بت خانه آرایش می دهند کشتن فرزندانرا در چشم مشرکان
لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشانرا یعنی کمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ وتا بوشیده کردانند بر ایشان
دِينَهُمْ دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واکر خواستی
خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش می دهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
بکذار ایشانرا با افترای دروغی که می کویند وَقَالُوا وکفتند این نصیب آلهۀ ما اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ چهاربایان وکشت حرامست لَا يَطْعَمُهَا بخشد ونخورد آنرا اِلَّا مَنْ نَشَآءُ مکر آنکه ما خواهیم
یعنی خادمان بتخانه ومردان ومطلق زنانرا دخل نمی دادند بِزَعْمِهِمْ بکمان خود بی حجت وبرهانی
وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا ومی کفتند این چهاربایان اند که برای قربانی بتانند لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ
یاد نمی کنند نام خدای را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح می کردند اِفْتِرَآءً عَلَيْهِ ودینها افترا می کردند

افترا کردنی بر خدای که می گفتند اینها خدای فرموده سیجزیهم زود باشد که خدای
جزا دهد ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب آنچه افتری میکنند وقالوا وگفتند ما فی
بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره وسایبه
از بچکان خالصة لذکورنا پاکست وحلال می دانیم ما را ومحرم علی ازواجنا وحرام
کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وان تکن میتة واگر باشد
مردار یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی زن
ومرد در خوردن آن شریک باشند سیجزیهم زود باشد که جزا دهد خدای وصفهم
وصف ایشانرا که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل وتحریم انه حکیم
بدرستی که خدای حکیمست در آنچه حلال وحرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان
در حل وحرمت قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم
بکشتند فرزندان خود را سفها از روی بی خردی بغیر علم بی دانشی در معالم
آورده که ربیعه ومضر وبعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور
می کردند که نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل وغارت در قبایل عرب
عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز ومایحتاج عروسی باید حق تعالی می فرماید
که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وحرموا وحرام ساختند ما رزقهم
الله آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر وسوایب وغیر آن افتراء علی
الله وبر بافته اند افترای بر خدای قد ضلوا بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت
وما کانوا مهتدین ونیستند راه یافتگان بطریق حق وهو الذی واوست
آنکس که برای شما انشاء بیافرید کرد جنات بوستانها از انگور معروشات برداشته وحقیقه
بسته وغیر معروشات وبر زمین افتاده بی حقیقه وگفته اند معروشات
آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند وغیر معروشات آنکه

در کوه وپشته رسته باشد والنخل وبیافرید درخت خرما را والزرع وکشتها را از آنچه ساق ندارد
وثمره او حبوبست مختلفا اکله در حالتی که مختلفست ثمره هر یک از اینها در هیأت وکیفیة والزیتون
ودیگر بیافرید زیتون را والرمان وانار را متشابها در حالتی که مانند یکدیگرست برگهاء او
وغیر متشابه وماننده نیست مزه میوه او بعضی ترشست وبرخی شیرین وبعضی میان آن واین
کلوا من ثمره بخورید از میوهای هر یک اذا اثمر چون میوه پیدا کند واگر چه نارسیده وخام باشد
وآتوا حقه وبدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید یوم حصاده در روز درودن زرع وبریدن
نخل وچیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه وعدم تأخیر در اداء اشهر اقوال آنست که مراد
ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد واین آیة مکیست وبعضی گفته اند
مراد زکوتست وآیة مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرماهای آنرا
برید وتصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیة آمد که ولا تسرفوا از حد در مگذرید در صدقه دادن
یعنی هر چه هست بیکبار تصدق مکنید ودر معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید
در بخل وامساک امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست واگر همه
یک حبه دانه بود وهر چه برای خدای دهی اسراف نیست واگر چه هزار خزانه بود انه بدرستی که خدای
لا یحب المسرفین دوست نمی دارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا ومن الانعام واوست که بیافرید
از چهارپایان حمولة آنرا که بار کشد چون شتر وگاو وفرشا وآنرا که بر زمین افکنند برای ذبح
چون گوسفند وگفته اند حمولة کبار انعام است وفرش صغار آن از خردی بر زمین نزدیکست مانند
فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شما را روزی داد خدای وحلال کرد بر شما ولا تتبعوا
وپی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید وحلال را حرام مسازید بقول او
انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا ثمانیة ازواج واز چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزوجه کند پس ذکر زوج انثی بود وانثی زوج
ذکر وهر دو را نیز زوج می گویند اما مراد آنست که گفتیم واین هشت زوج هشت فردند هر یک زوج دیگری

من الضان ولذانچه بشم دارند وایشانرا میش خوانند اثنین دو زوج یکی قوچ ودیگری جفت او ومن المعز
وازانها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثنین دو زوج دیگر نر و ماده قل بگو قل آلذکرین حرم
آیا دو نر را حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را اما اشتملت علیه یا انرا حرام کرد که مشتملست بر و
ارحام الانثیین رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد وخواه نر نبئونی خبر دهید
مرا بعلم با مری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان که تحریم از نزدیک اوست ومن الابل اثنین واز شتر دو زوج نر و ماده ومن البقر
اثنین واز گاو نیز بهمان منوال دو زوج قل بگو آلذکرین حرم آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو
حرام کرد ام الانثیین یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا انرا حرام ساخته که فرا گرفته است
انرا ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ام کنتم یا بودید شما شهداء حاضران و مشاهده آن بودید
کنندگان اذ وصیکم الله بهذا آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیة
که عوف بن مالك بحضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه آمد وگفت ای محمد حلال کردی
آنچه پدران ما حرام کرده حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمی شود آنرا
عوف گفت که خدای حرام کرده است این آیة نازل شد وسید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه
برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام می گویید این تحریم
از قبل ذکرات یا از قبل انثی مالك ساکت شد اگر می گوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور بایدکه
حرام بود واگر باعتبار انوثتست پس تمام اناث بایدکه در حرمت داخل باشند واگر بواسطه اشتمال رحم
است بر جنین پس همه بایدکه حرام باشند چه در رحم یا ذکرست یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالك چرا سخن
نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیة برخواند فمن اظلم پس کیست ظالم تر ممن افتری
از انکس که افتری کند علی الله کذبا برخدای دروغ را ونسبت دهد وتحلیل
وتحریم اشیا لیضل الناس تا گمراه کرداند مردمانرا بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشانند که
قلدا ایشان متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی موسس این قاعده بود وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

میفرماید

میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ واهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند ان الله بدرستی که
خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیة اند مشرکان چون این آیة شنودند
گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدامست آیة آمد که قل بگو ای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی
در آنچه بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا
الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد
خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی او ازو بیرون آید و جگر و سپرز
در این داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوك وآنچه ازو توان خورد فانه رجس پس بدرستی که
او پلیدست او فسقا یا کشته شده بفسق وآن چهارپاییست که اهل آواز برداشته شده است
لغیر الله برای غیر خدا به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدا کشته باشند وانرا فسق گفت زیرا که
بدان عمل فاسق می شوند فمن اضطر پس هر که به بیچارگی درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بود
بر بیچاره مثل خود ولا عاد ونه از حد گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فان ربك غفور
پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم
مهربانست که بیچارگانرا در آن رخصت دهد وعلی الذین هادوا وبر آن کسان که یهود اند حرمنا
حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور وگفته اند هر چه منقار بود دارد
وسم دارد درین داخل است ودر معالم آورده که مراد شترست وشترمرغ وبط که بر ایشان حرام
من البقر والغنم واز گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیه های که
در درون ایشان بود چون پیه گرده وغیر آن الا ما حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای
ایشان یعنی چفسیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چربی که بودی
متعلق بر رودهای ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بودی باستخوان چون دنبه و پیه
بنا گوش و مغز استخوان ذلك تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم جهودانرا ببغیهم
بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون وبدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز فان کذبوك

پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در خبری که من تو وحی کرده ام فقل پس بگو ربکم پروردگار شما
ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیار است که مهلت می دهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب
نمی کند ولا یرد بأسه و بازداشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذب باشند
حاصل سخن آنست که اگر امهال هست اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند
آنانکه شرک آورده اند درین آیة اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیة مشرکان گفتند
لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نمی آوردیم ما ولا آباؤنا و نه پدران ما این سخن
درست اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا می کردند
یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع مرضی عند الله اینست که ما می کنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه
ما شرک نمی آوردیم ولا حرمنا من شیء و حرام نمی کردیم هیچ چیز را یعنی و امر فرمود بتحریم آنها کذلک
همچنین این تکذیب که قوم تو می کنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند
حتی ذاقوا بأسنا تا آنکه بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست
نزدیک شما من علم هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید
و ظاهر کنید آن را برای ما ان تتبعون شما پیروی نمی کنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان
و پندار خود را و ان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ می گویید قل بگو ای محمد که
اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت
فلو شاء پس اگر خواستی لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید
شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون آنان را که گواهی دهند ان الله حرم که خدای حرام کرده است
هذا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود
فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن ولا تتبع و از پی مرو
اهواء الذین آرزوهای کسانی را که آرزوی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را
در حلال و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پیروی مکن آنان را که نمی گروند بالآخرة بدان سرای دیگر

یعنی

یعنی بت پرستان وهم و ایشان بربهم به پروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتان را قل تعالوا
بگو بیایید ای مردمان بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما
بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده
و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را
وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی در رتبه ولات فرموده که توحید و احسان
والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و ود و واسطه اند
که حق تعالی ایشان را مظهر آثار نور صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت ولا تقتلوا اولادکم و مکشید
فرزندان خود را من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی می دهیم شما را وایاهم
و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش
و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او
اکابر عرب پنهان از مردان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بران اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی
فرمود که گرد زنان مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان بود و گفته اند
ما ظهر خمرست و ما بطن زنا محققان گویند ما ظهر فعلست و ما بطن نیت ولا تقتلوا النفس التی
و مکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحقی که آن قصاص است
یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم و این چهار نهی و یک امر وصیکم امر کرد خدای به
نگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست ولا تقربوا و نزدیک مشوید
مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف
نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکس مدهید حتی یبلغ تا برسد یتیم
اشده بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام پیمایید کیل را در مکیلات والمیزان
و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیع
آورده که بعد از نزول این آیة صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانه

ترازوی ما با رویله جانب برابر باشد که بیك موی میل نکند حق سبحانه آیة فرستاد که لا یکلف نفسا
ما تکلیف نمی کنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد
شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود ان را عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست
که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید در ان ولو کان ذا قربی
واگر باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویش نزدیك وبعهد الله
و بعهد خدای که تادیه احکام شرعست یا نذری که کنید اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه امر
ویك نهی وصاکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر
شوید وان هذا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است در این سوره
از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست تا بهشت
فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای
پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم که آن راهها جدا کرداند شما را و دور سازد عن سبیله
از راه حق ذلکم این اتباع وصاکم به فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون
شاید که شما به پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله مسعود رضی الله عنه نقل می کند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راه راست راه خداست
پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط و فرمود که این راههاست بر هر راهی از ان دیوی موکل که
میخواند مردمان را بان پس این آیة خواندند که وان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط متعین
نکرد را لامیان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از یکیست و نهایت همه بیکیست حضرت شیخ
صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابتست
والله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی و علمی با ختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالك خواهد بود
چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور بیت
هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود ٭ هر گوشه که رفتیم هیاهوی تو بود ٭ گفتیم مگر سوی دیگر راه هست ٭ هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ٭

ثم پس بخوان بر ایشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را توریة تماما برای تمامی کرامت
و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی
که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم
شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم یؤمنون بلقاء پروردگار خود یا ملاقات جزای او ایمان آرید
وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستاده ایم او را مبارك بسیار نفع فاتبعوه
پس پیروی کنید او را واتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کند
بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که
انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا
پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما هستیم عن دراستهم از قرائة ایشان
مر کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخواندند زیرا که بلغت ما نیست
او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتابی
چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما می بودیم راه یافته تر منهم از ایشان
فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی
قرآن که بلغت شما فرود آمده وهدی و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد
ورحمة و بخشایشی مر مؤمنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گرفته اند وگویند
مراد از آنحضرت رسالتست صلوات الله و سلامه علیه که گواه امتست وهدی ورحمة نیز اوست
یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله
از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را وصدف عنها و اعراض کرد از ان سنجزی الذین زود باشد
که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا بر می گردند از آیات ما سوء العذاب بشدت عذاب
یا بعذاب که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض می کردند از قرآن
هل ینظرون آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر

اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰئِكَةُ مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب

بدیشان اَوْ يَاْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین

آیات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجّال و دابّة الارض باشد

و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع افتاب از مغرب

اَوْ يَاْتِيَ یا آنک بیاید بَعْضُ اٰيَاتِ رَبِّكَ بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت

نصیب کرده يَوْمَ يَاْتِيْ روزی که بیاید بَعْضُ اٰيَاتِ رَبِّكَ بعضی از آیتها پروردگار تو که بقول

اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که افتاب در صبحش از مغرب براید دراز باشد

و درازی او را متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح

بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد باسر گیرند و چون تمام شود و اثر از صبح بدید نباشد

دانند که کار عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار

مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی براید و او را نوری نبود و همه خلق

آنرا مشاهده کنند و چون این آیت عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد

پس بسبب این لَا يَنْفَعُ سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی را اِيْمَانُهَا ایمان نفسی که لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ

نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین و امروز ایمان آورد اَوْ كَسَبَتْ یا نبوده

که کسب کرده باشد فِيْ اِيْمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده این دلیل کیست که ایمان را

مجرّد از عمل اعتبار نمی کند و آنک ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی

گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی

ایمان منافق نیز سودمند نباشد و امام حسن بصری رحمة الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب

از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فرو گذاشته باشد و خیرها کرده چون آیة معاینه

بیند و آنگاه خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در ان روز ایمان

کافر و توبهٔ فاسق مقبول نیست و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که

افتاب از مغرب طلوع کند قُلِ بگوی ای محمد انْتَظِرُوْا انتظار برید این آیتها را اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ که ما نیز

منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا بدرستی آنانک

پراکنده کردند دِيْنَهُمْ دین خود را که ببعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند

وَكَانُوْا شِيَعًا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند

لَسْتَ مِنْهُمْ نیستی تو از قتال ایشان فِيْ شَيْءٍ در چیزی یعنی وقتی محاربه با ایشان نیست این حکم بآیة سیف

منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست

که تو از ایشان بیزاری اِنَّمَا اَمْرُهُمْ جز این نیست که کار ایشان اِلَى اللّٰهِ با خدای است اگر خواهد

ایشانرا عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا روز

قیامت بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ بانچه می کنند در دنیا مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکویی فَلَهُ

پس مر وراست عَشْرُ اَمْثَالِهَا ده باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی رحمة الله

گفته که مراد تعیین عدد نیست بلک اظهار تفضل است بتضعیف و در زبر الحقایق فرموده که

هر که بیاید بحسنهٔ پس او راست ده حسنه قبل از ان تا بآن حسنه می تواند آمد حسنهٔ ایجاد از عدم

و آفرینش در حسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیآت و توفیق

و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنهٔ بجای آرد وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ

و هر که بیاید بسیئهٔ یعنی فعلی بد فَلَا يُجْزٰى پس جزا داده نشود اِلَّا مِثْلَهَا مگر بمانند ان یعنی یکی بیکی

وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب

و زیادتی عقاب قُلْ بگو مر ین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که اِنَّنِيْ هَدٰىنِيْ بدرستی که

راه نموده است مرا رَبِّيْ پروردگار من اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براه راست دِيْنًا قِيَمًا یعنی دینی

پاینده و درست مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ که ملة ابراهیم است علیه السلام حَنِيْفًا در حالتی که ابراهیم

از همه دینها بدین مایل بود وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ از مشرکان

یعنی از عبدهٔ اصنام و از یهود و نصاری قُلْ اِنَّ صَلَاتِيْ بگو بدرستی که نماز من وَنُسُكِيْ

وقربانی من یا حج من وَمَحْيَايَ وزندکانی من یعنی آنچه من برانم در زندکی وَمَمَاتِي وآنچه برانم میرم
از ایمان وطاعت لِلّٰهِ همه مر خدایراست رَبِّ الْعَالَمِينَ آفریدکار عالمیان لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انباز
نیست مرورا یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمی کنم جون بت پرستان وقربانی بنام او می کنم
نه بنام غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیکری را با او یاد نمی کنم بخلاف اهل جاهلیة که می کفتند لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک وکفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامر خودست بحق سبحانه
یعنی هرچه کنم وکویم ودارم همه برای خداست وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وبدین مأمور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ
الْمُسْلِمِينَ ومن اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت او ورده اند که در وقت
مبالغه کفار مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در رجوع بادین ایشان این آیة نازل شد که
قُلْ أَغَيْرَ اللّٰهِ بکو آیا بدون خدای أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردکاری ودر عبادت او را شریک سازم
وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وحال آنک خدایست آفریدکار همه جیزها پس ما سوی او مربوب ومخلوق
او باشد ومربوب برای ربوبیة سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وکسب نکند هیچ نفسی اثمی بدیها
إِلَّا عَلَيْهَا مکر وبال او بر وی باشد ولید مغیره می کفت ای صنادید عرب متابعت من کنید
وکناهان شما در کردن من حق سبحانه فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وبرندارد هیچ بردارنده وِزْرَ أُخْرَى
بار دیکری را یعنی هر کس عذاب کناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردکار شماست
مَرْجِعُكُمْ بازکشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شمارا در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ بانچه بودید که دران
تَخْتَلِفُونَ اختلاف می کردید در دینی از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ
واوست آنکس که کردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم نبی الجان یا شما را ای امت
محمد خلیفه امم کذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ وبرداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر برخی دیکر
دَرَجَاتٍ پایها بلند در بزرکی وتوانکری وامثال آن لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِيمَا آتَاكُمْ
درانچه بشما داده از مال وجاه تا ظاهر شود شکر اغنیا وصبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو
سَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است ناسپاسان وناشکیبایانرا وَإِنَّهُ وبدرستی که او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

آمرزنده ومهربانست بر شاکران وصابران سُورَةُ الْأَعْرَافِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الٓمٓصٓ نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الٓهی جون اله ولطیف ومَلِك
وصمود یا هر حرفی کنایتست از صفتی جون اکرام ولطف ومجد وصدق یا ایمائیست باسم المصور
یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد وبعضی بر افعال وتقدیر جنین بود که انا الله اعلم و
افصل منم خدای که میدانم وبیان می کنم یا از همه داناترم وحق از باطل جدا می کردانم ودر تأویلات
کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت ولام عبارتست از ذات با صفة علم و
میم کنایت از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی کویند صلی الله علیه وسلم وصاد صورت محمدیست
صلی الله علیه وسلم وقول ابن عباس رضی الله عنه که ص جبلی بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی
میکند ودر حقایق سلمی کوید الف ازلست ولام ابد ومیم ما بین ازل وابد وصاد اشارتست
باتصال هر متصلی وانفصال هر منفصلی وفی الحقیقة نه اتصال را مجال کنجایش است ونه انفصال را
محل نمایش بیت این جه راهیست این بیرون از فصل ووصل * کندرو نه فرع می کنجد نه اصل *
نی معانی نی عبارت نی عیان * نی حقایق نی اشارت نی بیان * برترست از مدرکات عقل ووهم *
لاجرم کم کشت دروی فکر وفهم * جون بکلی روی کفت وکوی نیست * هیج کس را جز خموشی روی نیست
كِتَابٌ أُنْزِلَ این کتابیست فرو فرستاده شده إِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که
نباشد فِي صَدْرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ تنکی مِنْهُ از تبلیغ او یعنی باید که دلتنک نباشی از رسانیدن
پیغامی الٓهی واز تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است لِتُنْذِرَ بِهِ تا بیم کنی
بدو کافران را وَذِكْرَى وتا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنانرا اتَّبِعُوا پی روی کنید
ای مکلفان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ آنچیزی را که فرستاده اند بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما یعنی
متابعت کنید قرآنرا نکاه داشت اوامر ونواهی او وَلَا تَتَّبِعُوا وپی روی مکنید مِنْ دُونِهِ
بجز کتاب خدای أَوْلِيَاءَ دوستانرا مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست می کرفتند
یا شیاطین الانس والجن که خلق را در کمراهی می افکنند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندک پند می کیرید

وقتی که متابعت غیرحق کنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ وبسیار اهل دهها و شهرها از کفار و فجار که ما
أَهْلَكْنَاهَا حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن شهرها قریه بَأْسُنَا
عذاب ما بَيَاتًا در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام أَوْ هُمْ یا فرود آمد عقوبت بدیشان
و بودن ایشان قَائِلُونَ خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو
وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحتند و تصور و توقع عذاب در آن نیست
پس بلیه غیر منتظر صعبتر و سختراست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتراست
فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوَاهُمْ درخواست ایشان إِذْ جَاءَهُمْ وقتی که آمد بدیشان
بَأْسُنَا بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ
ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و منظنه ایشان
آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف
مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس
علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت فَلَنَسْأَلَنَّ پس هر آینه
خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان
پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه که بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت
و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریب است و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند
و انبیا را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِمْ بر رسل و امم ایشان گفتار
و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنود ایشان
چه بود وَمَا كُنَّا و نبودیم ما غَائِبِينَ پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال
ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر کس يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت الْحَقُّ درستست
و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد

و همه خلایق دران نگرند و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکنند در ازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و گفتین او یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات را در کفه
نور نهند و سیآت را در کفه ظلمت فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجیده او و موازین
موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بتعدد وزن و اختلاف موزونات باشد
و بهر حال گرانی میزان بطاعتست و آنانکه میزان ایشان گران بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران و رسیدگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ وزن عملها
کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند
أَنْفُسَهُمْ بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه
بودند بِآيَاتِنَا بر ذکر کردند آیات ما يَظْلِمُونَ ستم می کردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را
در موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ
در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است می گوید شما را دستگاه دادیم در زمین
تا سیر می کنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما فِيهَا در زمین
مَعَايِشَ اسباب زندگانی از مکاسب در تجارات و آنچه سبب سعة معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندک شکر می گویید با وجود تخصیص بچنین نعمتها از شما اندکیست که بمراسم شکرگزاری و سپاس داری
قیام می نماید ❀ نعمت بسی شکرگزارنده اندکیست ❀ گوینده سپاس الهی نصیب یکیست
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم
شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس
تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا سجده کنید سجده
تعظیم و تحیة لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس که از راه عجب و حسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ
گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی آدم را

اذ امرتك چون فرمودم ترا بسجدهٔ او قال گفت ابلیس انا خیر من بهترم منه از آدم این جواب
از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنک مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید پس مانع آنست
که من از و بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و جوهر لطیف علوی نورانی است وخلقته وآفریدی
آدم را من طین از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت مغلطه خورد
که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد واکر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن و بلیست
حقیقت که ونفخت فیه من روحی اشارتست بدان درنکریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را
بیت زاد می ابلیس صورت دید و بس * غافل از معنی شد آن مردود خس * که چرا من خدمت این طین کنم
صورتی را من لقب چون دین کنم * نیست صورت چشم را نیکو بمال * تا به بینی شعشعهٔ نور جلال *
وقیاسش نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خاین است هرچه بدو دهند نیست کرداند
وخاک امین است هرچه بدو سپارند نکاه دارد و امین از خاین بهتر باشد آتش متکبر است وخاک
متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود وخاک نقش پذیر چنانک آدم نقش معرفت بپذیرفت کتب فی قلوبهم
الایمان و آتش نقش سوز چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک
بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست * صورت خاک ارچه دارد تیرکی
نیک بنکر کز ره معنی صفا اند صفات این همان خاکست کاندر وصف او صاحبدلی نکته کفته است کز فنی دیده جانرا جلا
جستن کوکر داحمی عمر ضایع کردنت * روی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را
فاهبط پس فرود رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و کفته اند
تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب
آن شدی فما یکون لك پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر آنک کردن کشی کنی فیها در آسمان
وتعظیم نمایی بر فرشتکان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در
بهشت که جای طاعت کنندکانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انك
بد بختی که تو من الصاغرین از خوارشدکانی و در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتکی

ومباش

ومباش در میان فرشتکان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشترین صورتها قال گفت ابلیس
وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید کشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی
که برانکیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای انك بد بختی که تو
من المنظرین از مهلت دادکانی ابلیس را داعیهٔ مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد
حق تعالی درخواست او را قبول نکرد و تا نفخهٔ صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیکر فرمود که انك
من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادکانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن
نفخهٔ صعقه است یعنی تو داعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم
قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت لاقعدن لهم
هر اینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطك المستقیم بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام
ومترصد آن باشم که ایشانرا راه زنم و بر صراط مستقیم نکذارم ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان
من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و کویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست
ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیی و آنرا در چشم ایشان بیارایم وعن ایمانهم
و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم
و از چپ ایشان یعنی از جهت سیآت و آنرا در دل ایشان شیرین کردانم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی
اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکرکویندکان یعنی کافران باشند که منعم را
نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا آسمان مذؤما مادد
حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعك بخدای
که هر که پی تو بیاید منهم از اولاد آدم لاملأن جهنم هر اینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین
از همهٔ شما یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم اسکن و کفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم
ساکن شو انت وزوجك تو و جفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوها
و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا خواهید یا هرچه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید

هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و نخورید از آنکه اگر بخورید فتکونا
پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان
مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکار کرداند برای ایشان ما وری آنچه پوشیده
کرده بودند عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات
ایشان را نمی دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده نمی کردند و گفته اند حق سبحانه
ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنا فرمانی او لباس از تن ایشان
دور می شود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت
در میان ملایکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس در بهشت
در آمده بود و بصورت دیگر بر آمده وقال و گفت مر آدم و حوا را ما نهاکما باز نداشت و منع
نکرد شما را ربکما آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا مگر آنکه گردید
شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا او تکونا یا نباشید شما
من الخالدین از جاویدماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدایشان راه نبود و جوب خوردن
با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تأمل می نمود و ابلیس تدبیر دیگر کرد وقاسمهما و سوگند
ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم
و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای
تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد فدلیهما پس ابلیس تنزل داد ایشان را بدین سوگند
و از درجه عالیه مرتبه سافله افکندشان بغرور بفریب و وسوسه فلما ذاق الشجرة پس آن هنگام
که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبة آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما
عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی
دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید ایشان ازین صورت منفعل شدند وطفقا و در ایستادند
و قصد کردند برگهای اشجار یخصفان می چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند علیهما

بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر برهم بستند
تا چون هیا از آن زی شد و عورت خود را بدان بپوشیدند و این طرف بدان طرف می گریختند
ونادیهما و ندا کرد ایشان را ربهما آفریدگار ایشان که الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم
عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که
ان الشیطان لکما بدرستی که هست شیطان شما را عدو مبین دشمن آشکارا و علانیه و آن روز که
ابا از سجود آدم بر همه ملایکه دشمنی شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان
حق سبحانه گفت فرارا منی یا آدم از من می گریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منك
این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی
نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی
وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را وترحمنا و نبخشایی بر ما لنکونن
هر آینه باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را
اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان
و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر
قرارگاهی و آرام جای ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام
غمناك شد و پنداشت که دیگر ببهشت نخواهد رسید قال گفت خدای فیها تحیون
در زمین می زیید وفیها تموتون و در زمین می میرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده می شوید
برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز ببهشت خواهد آمد یا بنی
آدم خطاب عامست بر همه فرزندان آدم را می گوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم
بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان
و ازین قبیلست وانزل لکم الانعام پس بیان فایده لباس می کند و می فرماید یواری
می پوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را وریشا و دیگر فرستادیم لباس که بدان

آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامها
آرایش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمة الله فرموده که لباس انست که اندرونه باشد
وریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش امتعهٔ خانه است وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش
تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است
از لباسهای نرم و متکلّف که متجبّران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حربیست چون
زره و خفتان که وقایهٔ محارب باشد از اثر تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس تقوی طاعتست
که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت بجامه مستور می گردد و گفته اند
لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس
بر دو گونه است لباس قوی و آن مفوّض با مر شرعیست و لباس تقوی و آن متعلق
بحکم حقیقتست از لباس قوی همین بدن بهره مندست که ستر سوآة او می شود و از لباس
تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یک چیزی پوشیده می گردد بهرهٔ دل
از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوآة طمع دنیا و ما فیها و حظ
روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوآة تعلق بغیر
مولی و نصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوآة رؤیة
ماسوی و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقاء اوست بهویت حق و بدو پوشیده گردد سوآة هویة
خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب بندار از سر وجودات متکثره در کشیده
آید و سر لمن الملک الیوم بر غرفهٔ وحدت و قهاری جلوه نماید ٭ ملک ملک اوست او خود مالکست
غیر ذاتش کل شیء هالکست ٭ کل شیء ما خلا الله باطل ٭ ان فضل الله غیم هاطل ٭
هالک آمد پیش وجهش هست و نیست ٭ هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ذَٰلِكَ آن فرو فرستادن
لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان سوآة آدمیان را بپوشید و ایشانرا
از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قد

امین نعمت بشناسند يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ بر حذر باشید که شما را
در فتنه نه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ
چنانچه بیرون آورد أَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا برمی کشید
از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهٔ ایشانرا لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات
ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة گشتند و از بهشت بیفتادند
پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس يَرَاكُمْ می بیند شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ
او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جای که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت
رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند
پس حذر از چنین دشمن لازم تر است إِنَّا بدرستی که ما جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ گردانیده ایم دیوانرا
أَوْلِيَاءَ دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت
دیوانرا دوست کافران ساخته ایم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً
عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و کسی ایشانرا از آن نهی کند قَالُوا
گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَا یافته ایم برین عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ
أَمَرَنَا و خدای فرموده است ما را بِهَا باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند
قُلْ بگو ای محمد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای لَا يَأْمُرُ نمی فرماید بِالْفَحْشَاءِ بزشتی
و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر می کند بمکارم خصال و محاسن
خلال أَتَقُولُونَ آیا می گویید شما عَلَى اللَّهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمی دانید که
او فرموده است قُلْ بگو أَمَرَ رَبِّي فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی یا بتوحید
که سر همه راستیهاست وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله
عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بنزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید
بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشد و تاخیر مکنید با آن جهت که

در مساجد خویش کذارید وَادْعُوهُ و پرستید خدا را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاکستکان باشید
لَهُ الدِّينَ برای خدای طاعت را كَمَا بَدَأَكُمْ همچنانک بیافرید شما را در ابتدا تَعُودُونَ
بازخواهید کشت بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانک شما را از خاک آفرید باز بخاک
عود خواهید کرد فَرِيقًا هَدَى کروهی را راه نمود بآنک توفیق داد بر ایمان وَفَرِيقًا و کمراه کرد
کروهی را بخذلان و چنان کرد که حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار کشت بر ایشان کمراهی بمقتضای
قضای سابق يفعل الله ما يشاء إِنَّهُمُ بدرستی که این کمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا کرفتند
دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای وَيَحْسَبُونَ
أَنَّهُمْ و کمان بردند و پنداشتند که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتکانند و فی نفس الامر
نه چنانند يَا بَنِي آدَمَ بعضی برانند که این خطاب عام است و اکثر مفسران کویند خاص است
بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیکر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف
کردندی و بدان تجرید بر تبری از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن
حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه
خیال بستندی اهل اسلام کفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا
تحذیر فرمود و کفت خُذُوا فرا کیرید زِينَتَكُمْ جامهای خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ
كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف می کنید یا در ان نماز می کذارید و مراد ازین جامه
نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و کفته اند زینت شانه کردن
محاسن است و امام قشیری رحمة الله می کوید مراد زینت سرایر است نه آرایش ظواهر و در کشف
الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف حضور دلست
پس
برای عرض راز و نیاز ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچ کس طالب حق را دل حاضر بباید در کاه
وَكُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام کوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر
و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مکذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شره در خوردن آن

إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمی دارد اسراف کنندکانرا یعنی آنها که زیاده
از سیری بخورند در کتاب قوت القلوب فرموده دو بار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف
نقل می فرماید که اسراف آنست که آدمی را هرچه آرزو کند بخورد و دنی ترین مردمان انست که همت او
تمام مصروف باشد بتفکر شراب و طعام در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست
خواجه را بین که از سحر تا شام • دارد اندیشهٔ شراب و طعام • شکم از خوشدلی و خوشحالی • کاه پر می کند کهی خالی
که اکر
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ • جای او مزبله است یا مطبخ • شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده
سبحانه
همهٔ دنیا را لقمهٔ سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق
صرف کنی • یک جوانی که خیر دایم داشت • بندمی داد راهبی در دین • کای پسر خیر نیست در اسراف
کفت اسراف نیست اندر خیر • قُلْ بکو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایش خدای مقرر فرموده
یعنی جامهای متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندکان
خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود
وَالطَّيِّبَاتِ و دیکر حرام کرده است پاکیزهها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب
از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و جز آن قُلْ هِيَ بکو این زینة و طیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
هد
در زندکی دنیا اما کفار و فجار به تبعیة شریک ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمانرا خواهد
بود خَالِصَةً پاکیزه و بی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كَذَلِكَ همچنانک تفصیل کردیم این حکمها را
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل می کنیم نشانها و احکام دیکر یا دلایل توحید را مبین می سازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
برای کروهی که فهم دارند و می دانند قُلْ بکو ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدکار
من الْفَوَاحِشَ کناهان کبیره را که موجب عقوبة عظیمست مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه ببیداست
از ان چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه نهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد کناهی را که بران حدی
مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْيَ و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکیدست

چه ظلم وکبر بحق نخواهد بود وان تشرکوا او دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بالله وشریک گیرید
در عبادت ما لم ینزل آنچیزی راکه خدای نفرستاده است به به پرستش او سلطانا حجتی وبرهانی
وان تقولوا وانرا نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ وافترا کنید علی الله برخدای ما لا تعلمون
آنچه نمی‌دانید از تحریم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة وهر گروهی راست
اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است مر حیوة ایشانرا وگفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است
که در آن عذاب استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب
وهلاک ایشان یا چون آن مدت مقرر بسر آید لا یستاخرون ساعة واپس نیایند از آن اجل ساعتی
ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند ومراد نه ساعت منجمان است ولا یستقدمون وپیش نگیرند بر آن اجل
اجل چون فرود از پیش وپس ... پس وپیش نگذارد یکنفس یا بنی آدم گفته اند خطاب با مشرکان
عرب است اما یاتینکم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما واصح آنست که
عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند
برشما آیاتی آیتهاء کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک
وتکذیب واصلح وباصلاح آورد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بریشان
یعنی از هرچه می‌ترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون ونه ایشان اند اندوهناک گردند بلکه بهرچه
امید میدارند برسند والذین کذبوا وآنانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای مارا یعنی
تکذیب رسل کردند بعد آیات ما واستکبروا وکبر آوردند وتعظیم کردند یعنی سرکشی نمودند عنها
از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان آتشند هم فیها ایشان
در آن آتش خالدون باقی اند ببقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر
ممن افتری از کسی که بربندد علی الله کذبا برخدای دروغی وآنکه گوید زن وفرزند
وشریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله اورا واین انکار نبوت نیز هست
اولئک آن گروه مفتریان ومکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب

از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر برلوح نوشته شده از عذاب ونکال ایشان رسد بیابند
جزای آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته برای ایشان
حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت واعوان وی اند
یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی
توبیخ وتقریع اینما کجا اند آن بتان که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید یا می‌پرستیدید
ایشانرا من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدایرا از شما قالوا گویند کافران که آنها
ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند وهیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا وگواهی دهند
علی انفسهم بر نفسهاء خود انهم کانوا بآنکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان قال گوید
خدای یا ملکی از ملایکه روز قیامت ایشانرا که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت درمیان آن امتان
که درگذشته اند من قبلکم پیش از شما هم بر دین وآیین شما من الجن والانس از پری وآدمی مراد
کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه وتعالی گوید در آیید باهم فی النار در آتش دوزخ
هر کرا از ایشان عناد وتکبر بیشتر باشد او را بیشتر با آتش در آرند کلما دخلت هرگاه در آیند امة
گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند وبریک کیش
وملت میرفتند چنانچه جهودان جهودانرا لعنت میکنند وترسایان ترسایانرا وگبران گبرانرا علی
هذا القیاس حتی اذا ادارکوا تا بیکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخراهم
گویند آنها که پس روانند واز پی در آمدگان لاولیهم برای آنها که پیشوایانند یعنی
درباره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کرده اند مارا فآتهم
پس بده ایشانرا عذابا ضعفا عذابی دوچندان که مارا هست فی النار در دوزخ
یکقسم برای گمراهی ایشان ویکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعف مر همه را
عذاب دوباره است پیشوایانرا بجهت ضلال واضلال وپس روانرا بواسطه کفر وتقلید ولکن لا تعلمون
ولیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید واز عذاب یکدیگر خبر ندارید

وَقَالَتْ اُولیٰهُمْ و گویند پیش روان لِاُخْرٰیهُمْ مر پی روانرا فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست شمارا عَلَیْنَا
مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلک ما و شما در کفر برابریم
اَلْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ بسبب آنچه بودید که کسب می‌کردید از کفر و حواله
بد بدیگری می‌کنید اِنَّ الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا بدرستی و راستی که آنها که بدروغ داشتند بِاٰیٰتِنَا آیتهاء ما را
از قرآن و دلایل قدرت وَاسْتَكْبَرُوْا و سرکشی کردند عَنْهَا از گرویدن بآن و فرمان برداری آن
لَا تُفَتَّحُ گشاده نشود لَهُمْ برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بریشان اَبْوَابُ السَّمَآءِ درهاء
یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلک آنها بسجین برند که در زیر زمین هفتم است
روح و عمل مؤمن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست وَلَا یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ و در نیایند
این مکذبان و مستکبران در بهشت حَتّٰی یَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِیْ سَمِّ الْخِیَاطِ در سوراخ سوزن
هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود وَكَذٰلِكَ و مانند این پاداش مُنكَر نَجْزِی الْمُجْرِمِیْنَ جزا
مجرمانرا یعنی کافرانرا لَهُمْ مریشانرا باشد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بران نشینند
وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود
كَذٰلِكَ و مثل جزای این گروه نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ پاداش دهیم جمع کافرانرا وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند
بخدای وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و
اعمال صالحه بسیارست و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشری است می‌فرماید لَا نُكَلِّفُ تکلیف نکنیم
فرمایم نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجای آوردن آن و این جمله
معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر آنکه اُولٰٓئِكَ
آن گروه اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِیْهَا ایشان در بهشت خٰلِدُوْنَ باقی و دایم اند
وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ آنچه در سینه‌های بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد
و آنچه اسباب عداوت باشد تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن ایشان جویها
برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوْا و گویند اهل بهشت چون منازل خود ببینند

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هَدٰىنَا راه نمود ما را لِهٰذَا بدین مقام یا بعملی
که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ و نبودیم ما که بقوت خود راه می‌توانستیم یافت لَوْلَآ اَنْ
هَدٰىنَا اللّٰهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی رفیق
الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد گر بدرقهٔ
لطف تو ننماید راه از راه تو هیچ کس نگردد آگاه و آنکه که بره رسند و باید رفتن توفیق
رفیق او نشود وا ویلاه لَقَدْ جَآءَتْ دیگر می‌گویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان پروردگار
بِالْحَقِّ براستی و ما بمدد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُوْدُوْا و ندا کرده شوند اهل بهشت اَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ
این آن بهشتست که وعده داده شده بودید اُوْرِثْتُمُوْهَا میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ
بآنچه بودید که عمل می‌کردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطاء بی رنج است
و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد
در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران
بمؤمنان رسد در بهشت وَنَادٰٓی اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت اَصْحٰبَ النَّارِ اهل دوزخ را
و از روی شماتت گویند اَنْ قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود
ما را پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست و درست فَهَلْ وَجَدْتُّمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حَقًّا راست و بی شبهه قَالُوْا نَعَمْ گویند دوزخیان
که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَاَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده گویند
اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بَیْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان اَنْ لَّعْنَةُ اللّٰهِ بدرستی که
لعنت خدای عَلَی الظّٰلِمِیْنَ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش اَلَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ
آنانکه باز می‌داشتند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای وَیَبْغُوْنَهَا و می‌طلبیدند از برای راه
حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب می‌جستند در دین خدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت
كٰفِرُوْنَ ناگرویدگان بودند وَبَیْنَهُمَا میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده ایست

یا میان اهل بهشت ودوزخ حاجز نیست چون بارهٔ شهر که اهل دوزخ ببهشت نتوانند رفت کما
قال تعالی فضرب بینهم بسور وآن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد
از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وبر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت ودوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا
بشناسند این رجال همه اهل بهشت ودوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهاء ایشان چه بهشتیان
سفید روی باشند ودوزخیان سیاه روی واین موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن
عارف اند باحوال خلق یقین وآنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملایکه بر صورت رجال
وبودن ایشان بر اعراف دلیل فضل وکرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند
واز آن متلذذ میگردند وعذاب دوزخ را مشاهده می کنند بخلاصی از آن مبتهج ومسرور می باشند
ودر تفسیر امام ثعلبی رحمة الله نقل می کند از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندست از
صراط که عباس وحمزه وعلی وجعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند ودوستان خود را بشناسند
بتازگی وسفیدی روی ودشمنان خود را دانند بتیرگی وسیاهی روی وگفته اند بر اعراف کسانی
باشند که حسنات وسیات ایشان مساوی بود یا یکی از ابوین از ایشان راضی باشد ویکی نه
یا موحدان باشند مقصر در عمل وبرین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد
از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا وندا میکنند اصحاب اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را
یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد
یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف ببهشت در نیامده
باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ وایشان طمع میدارند که درآیند قولی آنست که آخرین کسانی که ببهشت درآیند
ایشان باشند ودر سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات وسیآت
اهل اعراف مساوی باشد وایشان هم در بهشت می نگرند وهم در دوزخ ودخول هیچ کدام راجحی
نبود پس چون خلق را بسجود خوانند وآن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند وبدین
حسنات ایشان راجح گردد وببهشت درآیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ وهرگاه چشمهای ایشان را بگردانند

در تفسیر زاهدی فرموده حق سبحانه فرشته را بفرماید تا روی ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان
قَالُوا ایشان پناه گیرند بخدای وگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مدار ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
با گروه ظالمان یعنی میان ما وایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ وآواز دهند اصحاب اعراف
رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی را که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه وزرقة عین
وآن شناختگان رؤساء کفر باشند چون ولید مغیره وابوجهل وعاص ابن وایل وامثال ایشان از
مشرکان که در دنیا می گفتند که خدای امثال بلال وعمار وصهیب را ببهشت برد وما را بدوزخ هرگز
چنین نباشد وسوگند می خوردند که خدای بندگان وشبابان ما را بر ما تفضیل نکند قَالُوا گویند اهل اعراف ایشان را
که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمع مال که می کردید یا کثرت انصار شما وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَكْبِرُونَ وآنچه بودید که گردنکشی می کردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند
بسوی بلال وعمار وسلمان وخباب وصهیب وامثال ایشان رضی الله عنهم وکافران را گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ
این گروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند می خوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بدیشان نرساند
بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت اند وچون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را
گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ درآیید در بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترس نیست بر شما از مخاوف وشدائد وَلَا أَنْتُمْ
ونه شما تَحْزَنُونَ اندوهناک شوید از فوت مطالب ومقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون
اهل اعراف ببهشت درآیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند
در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند وخویشان
خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند وبنام وکنیت ایشان را
بخوانند واز ایشان طعام وشراب بهشت خواهند چنانچه می فرماید وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ وآواز دهند دوزخیان
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را وتوقع کنند أَنْ أَفِيضُوا آنرا که بریزید عَلَيْنَا بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار
که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه
یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا

حرام کرده است طعام وشراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند
دِينَهُمْ عید خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بجای کعبه می آمدند و دست
می زدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشانرا زندگانی دنیی وطول مهلت تا از
حق فراموش کردند وندانستند که دنیی غداریست کشنده و مکاری بازی دهنده در دیده اعتبار خوابیست
بوده کذا جل سرا بیست مشغول مشو بسرخ و زردش اندیشه مکن ز گرم و سردش سرمایه آفتست دنیها
خود را ز فریبا ونگه دار فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ بس امروز فرو گذاریم ایشانرا در آتش كَمَا نَسُوا
چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا
و چنانچه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیة یا آیات کتب
ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر اینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم
معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در و عَلَى عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه
تفصیل هُدًى و آوردیم کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای
گروهی که می گروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ
مگر عاقبت کتاب وحقیقة او را از وعد و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای وعده کرده است درین کتاب
از ثواب و عقاب تا به بینند که راست می شود يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبة کتاب
یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک
کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز
ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان
آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطاب عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس آیا
هستند ما را مِنْ شُفَعَاءَ در خواستکنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ
نُرَدُّ یا آیا باز گردانیده شویم ما یعنی فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل می کردیم
یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت کنند

و نه بدینی شان باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه
عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا
می کردند و دروغ می گفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای دی رونق بد و دلم امیدی میداشت
امروز برفت و نا امیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندیست
جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اوست آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز دنیاچه قبل از خلق آسمان و زمین روز که مدتیست معین
از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار
سال دنیاست وقول اول اصح واشهرست و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه
کن دلیلست بر اختیار قادر مختار و ایثار تثبت برعایة تأنی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته
العجلة من الشيطان والتأني من الرحمن مؤید این سخنست و فی المثنوی المعنوی مکر شیطانست تعجیل و شتاب
خوی رحمانست صبر و احتساب با تأنی گشت موجود از خدا تا بشش روز این زمین و چرخها
ورنه قادر بود کو کن فیکون صد زمین و چرخ آوردی برون این تأنی از پی تعلیم تست
صبر کن در کار دیر آی و درست ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستوی شد
امر او بر آن یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلاء حق بر وجهت آنست که عرش اعظم مخلوقات
و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدایرا بلا کیف و لا وصف و این از جملهٔ متشابهات
قرآنست ما بدان ایمان داریم و تأویل آن بحق باز می گذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ در می کشد خدای شب تاریک را
النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده می گرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این نگفته اکتفا
باحد الضدین يَطْلُبُهُ می جوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا شتاب کننده و روز نیز
بس عقب طالب شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ
بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدایراست آفریدن بدیع وَالْأَمْرُ
و فرمان نافذ یا امر و راست هر چه آفریده شده و تصرف در آنها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای

بوحدانیة در الوهیة وفردانیة در ربوبیة رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدکار همه عالمیانست اُدْعُوا رَبَّكُمْ
بخوانید پروردکار خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً وپوشیدکی یعنی هم بظاهر وهم بباطن او را شناسید
واو را پرستید تضرع نشانه احتیاج است ونهان داشتن دلیل اخلاص ومحتاج مخلص را روی
نا امیدکی نیست اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمی دارد از حد در کذرندکان را یعنی آنها
که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای
که لایق آن نباشند چون رتبه انبیا وصعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید فِي الْأَرْضِ
در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن با یمان یا عدل وَادْعُوهُ وبخوانید خدا برا
خَوْفًا از بیم عذاب او وَطَمَعًا وبامید ثواب او إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای
قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست به نیکوکاران وایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل
چون عاصیان وامید همه برحمت بی غایة وفضل بی نهایة اوست در مناجات شیخ الاسلام است
که خدایا اکر وفاداران بتو امید وارند جفاکاران نیز بغیر تو پناه نمی دارند من اکر جفاست کارم بتو پس
امید وارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ می فرستد بادهای
چهارکانه را بُشْرًا مژده دهندکان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بر دارند
بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای کران بار را کفته اند که باد صبا ابرها را از زمین بر انکیزاند وباد شمال
همه را جمع کند وباد جنوب بباریدن قطرات در آرد وباد دبور بعد از باریدن همه را متفرق
سازد وبر هر تقدیر چون ابر را بر دارند سُقْنَاهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیای
زمینی مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را بر آن زمین فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آریم
بِهِ بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوها كَذَٰلِكَ همچنانک زمین مرده را بنبات زنده کردیم
نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم وبیرون آریم مردکان را از قبرهاء ایشان واحیاء ارض که نمودار احیاء
اموات است بیاد کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید وبقیامت بکروید وبدین صورت
بران معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ وزمین پاک از سنک وریک که شایسته وصالح زراعت باشد

يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای ومشیّت او که بیرون می آرد
باسانی وخوبی وَالَّذِي خَبُثَ وآن زمین که ناپاک بود وشوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید کیاه او
إِلَّا نَكِدًا مکر اندکی که در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده در شان
مؤمن وکافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه ودل کافر را بزمین شوره زار کس هرکاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات وعبادات بر جوارح او
ظاهر کردد وچون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند واز وهیچ صفت که بکار ری
آید ظهور نیاید چه زمین شوره سنبل بر نیارد ٭ در آن تخم عمل ضایع مکردان كَذَٰلِكَ همچنانک
این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میکردانیم آیتها را وضرب امثال در فنون احوال می کنیم لِقَوْمٍ
يَشْكُرُونَ برای کروهی که شکر نعمة فهم وادراک بجای آرند ودرین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار
بر دارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس را علیه
السّلم وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند وبت می پرستیدند
فَقَالَ پس کفت نوح علیه السّلم يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من بپرستید خدای را بیکانکی مَا لَكُمْ
نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز وی پس فرمان وی برید ودر عبادت او دیکری را
شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ من می ترسیم عَلَيْكُمْ بر شما اکر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب
روزی بزرک را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ کفتند بزرکان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او
إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی روشن که ما را از پرستش
چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت می کنی قَالَ کفت نوح علیه السّلم در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای
کروه من لَيْسَ بِي نیست بمن ضَلَالَةٌ هیچ کمراهی ودوری از طریق حق وصواب وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن
من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردکار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ می رسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي
پیغامهاء پروردکار خویش وَأَنْصَحُ لَكُمْ ونصیحت می کنم شما را جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ ومی دانم
مِنَ اللَّهِ از وحی خدا که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی دانید قوم نوح علیه السّلم عذاب

قوم که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمی دانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند
نوح علیه السلام گفت أوعجبتم آیا شگفت می دارید و عجب می مانید أن جاءکم از آنکه بیاید
بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما
یعنی آدمی هم زبان با شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت ولتتقوا
و تا بپرهیزید شما از خشم خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب
پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد
بهلاکت قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد و حق تعالی طوفان
فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلم با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه می‌فرماید
فأنجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن والذین معه و آنان را نیز که با وی بودند فی الفلک
در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وأغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان
الذین کذبوا بآیاتنا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح را علیه السلم
بر نبوت إنهم کانوا بدرستی که قوم نوح بودند قوما عمین گروه کوردلان که از نشانهای وحدانیت
نابینا شدند و باقی قصهٔ نوح علیه السلم در بعضی آیات و سور خواهد آمد وإلی عاد
و فرستادیم بسوی عاد أخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود را علیه
السلم عاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم پدر هود است علیه السلم و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن
نوح است علیه السلم و نزد اهل سیر نام هود علیه السلم عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن
سام بن نوح است و برین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم تنآور و بلند بالا بودند
و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم‌تر نبود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند
و عمر در پرستش بت می‌گذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلم بدیشان فرستاد پس هود علیه السلم
بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید
خدای را و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من إله نیست شما را معبودی غیره بجز او و بتان مستحق

عبادت

عبادت نیستند أفلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان
و پیشوایان الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان
بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او و اما کافران گفتند ای هود إنا لنراک بدرستی که
ما ترا می‌بینیم متمکن فی سفاهة در بی‌خردی که دین قوم را می‌گذاری و دین محدث می‌آری وإنا لنظنک
و بتحقیق ما گمان می‌بریم ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه می‌گویی قال یا قوم
گفت هود علیه السلم که ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا خفت عقل و جهالت ولکنی
رسول و لیکن من فرستاده ام من رب العالمین از فرستادگان آفریدگار عالمیان أبلغکم
می‌رسانم بشما رسالات ربی پیغامهای آفریدگار خود وأنا لکم و من شما را ناصح نصیحت
کننده ام أمین راست گوی و بی خیانه أوعجبتم آیا عجب می‌آید شما را أن جاءکم آنکه بیاید بشما
ذکر پندی یا پیامی من ربکم از نزد پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از شما
یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرو آمدن ذکر بر وی آنکه لینذرکم تا شما را
بیم کند از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت خدای را إذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء
پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم
نوح علیه السلم وزادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش شما بصطة قوتی یا زیاده
داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین قدهای
ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را
لعلکم تفلحون باشد که شما رستگار شوید قالوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلم أجئتنا
آیا آمده بما لنعبد الله تا بفرمایی که بپرستیم ما خدای را وحده یگانه و یکتا ونذر و دست
بداریم و پرستش فرو گذاریم ما کان یعبد آنچیز را که بودند که می‌پرستیدند آباؤنا پدران
ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی‌کنیم و تو ما را از عذاب می‌ترسانی فأتنا
بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید می‌کنی إن کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان

در نزول عذاب قَالَ گفت هود علیه السلم قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَيْكُمْ بر شما
یا فرود آمد بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما رِجْسٌ وَغَضَبٌ عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله
می‌کنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نام نهاده‌اید بعضی را ساقیه
می‌گفتند و کار ایشان آن بود که باران از ایشان می‌بارد و بعضی را حافظه می‌خواندند بمظنهٔ آنک
نگاه بان در سفر ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودند بی مسما چه اصنام را
که جمادات بودند قدرت برین‌ها نبوده پس هود علیه السلم فرمود که شما جدال می‌کنید در حق
که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ شما نامها نهاده‌اید ایشان را وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللهُ
نفرستاده است خدا بِهَا بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد
و شما بر عناد و مکابره اصرار می‌نمایید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم مروی را آورده‌اند که خدای سه سال باران از ایشان
باز داشت تا قحط مبتلا شدند و در آن زمان هر گاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی
که حالا خانهٔ کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی
و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاصی یافتندی
پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قَیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله
بمکه رفتند و بر معویة بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند
و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران
بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤساء عاد بود و بهود علیه السلم ایمان داشت فرمود که بدعاء
شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلم نمایید و از در توبه و استغفار در آیید تا حق سبحانه
از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معویه درخواستند تا او را بند کرده نگذاشت
که بموضع دعا رود و قیل با قوم بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهی
فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سیاه و منادی ندا کرد ای قیل ازین سه ابر

آنچه میخواهی برای خود و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می‌باشد
و از مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند
و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل
خویش بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف که آن را باد صرصر گویند
بود و هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلم با قوم بسلامت
ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان
و هلاک کافران خبر می‌دهد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ
و آنان که با او بودند یعنی در دین متابعت او می‌نمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا و آن رهانیدن ببخشش و بخشایش بود
از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنان را که تکذیب کردند و نگرویدند
بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد بر انداختیم وَمَا كَانُوا
و نبودند قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان بوحدت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلم
وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیلهٔ ثمود و ایشان قبیلهٔ دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن
عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلم منتهی می‌شد و مساکن ایشان زمینی بود که آن را حجر می‌گفتند
ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می‌پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ
صَالِحًا برادر ایشان را در نسب که صالح بود علیه السلام و صالح به پنج پشت به ثمود می‌رسد
قَالَ گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ای گروه من بپرستید خدا را
بی شریک مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غَيْرُهُ بجز
وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیار مال و توانایی جثه تکذیب صالح علیه السلم کردند و
گفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلم فرمود که چه آیه می‌طلبید
گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از
خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد

دیکرانرا متابعت او باید کرد بر این صورت قرار داده روزی بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که
ارباب طلبید نداشت بنجاح بظهور نیامد پس خجله زده و دسواشده سر ملال در پیش افکندند
جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود اشارت بسنکی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و
آنرا کاثبه می کفتند و کفت ای صالح ازین سنک برای ما بیرون آر ناقه مشابه بشتر بختی بسیار موی
آبستن صالح علیه السلام فرمود که اکر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست
چنین شتری ازین سنک بیرون آرد شما چه می کنید کفتند می کرویم و پرستش خدای تو می کنیم
و برین شرط سوکند یاد کردند صالح دو رکعت نماز کذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه
طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمده چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت
و ناقه بران وجه که مدعاء قوم بود بیرون آمد در غایة بزرکی و فی الحال بزاد بچه مانند خود
و مردمان در ان می نکریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف
ثمود در بادیه خذلان سرکردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند بیت
یکی بنود عنایت ره هدایت یافت　　یکی بوادی خذلان بماند سرکردان
یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر　　یکی بنور روی حق کرفت ملک جنان
القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان می چرید
و آب جاهها بطریق عب بدو می رسید و صالح بعد از ظهور این معجزه کفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ
بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما که دلیلست بر کمال قدرت
او و صحت نبوت من هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ این شتر خدایست اضافة از جهت تخصیص خواهد بود
یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره کاثبه تا باشد لَكُمْ آيَةً مر شما را برهانی
بر پیغامبری من فَذَرُوهَا پس بکذارید این ناقه را تَأْكُلْ تا بخورد کیاه فِي أَرْضِ اللّٰهِ در زمین
خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی
هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ که فرا کیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک استحقاق عذاب
نه بواسطه ضرر ناقه است بلک با قامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه

دلیل

دلیل عتو ایشانست در کفر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا یرا إِذْ جَعَلَكُمْ چون کردانید شما را خُلَفَاءَ
جانشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاکت قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ و جای داد شما را فِي الْأَرْضِ
در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا می کیرید مِنْ سُهُولِهَا از زمینهای نرم قُصُورًا کوشکها برای تابستان
وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ و می کنید و سوراخ می کنید در کوهها یعنی می سازید در سنک بُيُوتًا خانها برای زمستان
فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدا یرا از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها وَلَا تَعْثَوْا
و در رتبا هی غایة مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد ان فساد باشید ایشان
از جواب صالح علیه السلم اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه می فرماید قَالَ الْمَلَأُ
کفتند کروه بزرکان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانک تکبر و سرکشی می کردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح علیه السلم
لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر انکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچاره کان لِمَنْ آمَنَ مر انکسانرا
که کرویده بودند مِنْهُمْ از ضعیفان و فقیران أَتَعْلَمُونَ آیا شما می دانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنرا
که صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردکار او این سخن بر سبیل استهزا می کفتند
قَالُوا کفتند آن ضعفا إِنَّا بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بآنچیزی که صالح بدان فرستاده اند
یعنی توحید و عبادت مُؤْمِنُونَ کرویدکانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا کفتند آنانک سرکشی می کردند
از ایمان بخدای و پیغامبر او إِنَّا بتحقیق که ما بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بآنچیزی که شما کرویده اید بدان كَافِرُونَ
ناکرویدکان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه به تنک آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب جاهها
ایشان می آشامید و در روزی دیکر که نوبت قوم بود آب جاهها بچهارپایان ایشان وفا نمی کرد و دیکر
تابستان بظهر وادی می رفت و انعام قوم از ان هراسان شده ببطن وادی می رفتند و در زمستان ببطن
وادی توجه می نمود و چهارپایان بظهر وادی می رفتند و ازین جهت ضرر بدیشان می رسید دو زن که ایشانرا
عنیزه و صدقه می کفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع
بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول
عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را

وَعَتَوْا وسرکشی کردند عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردکار خویش وَقَالُوا وکفتند از روی استهزا
یَا صَالِحُ ائْتِنَا ای صالح بیار بما آنچیزی را تَعِدُنَا وعید می کنی ما را از عذاب اِنْ کُنْتَ اکر هستی تو
مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ از فرستادکان براستی فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا کرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله
بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَاَصْبَحُوْا پس بامداد کردند یعنی کشتند فِیْ دَارِهِمْ در سراهای خویش جَاثِمِیْنَ
بروی در افتادکان و برجای مردکان فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ پس روی بکردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را
بکشتند وخدای فرمود که من ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلم و بزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ وکفت از روی
تحسر یَا قَوْمِ ای کروه من لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّیْ پیغام پروردکار من
که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَکُمْ ونصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلٰکِنْ لَا تُحِبُّوْنَ ولیکن دوست
نمی دارید وپیروی نمی کنید النَّاصِحِیْنَ نصیحت کنندکانرا که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند واز
اتباع نفس وشیطان منع کنند وَلُوْطًا ویاد کن لوط بن هاران بن آزر بن ناحور را که برادر زاده ابراهیم
بود علیهما السلم آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزاده
او یعنی لوط علیه السلم با وی بود خدای تعالی ویرا پیغمبری داد وباهل موتفکات فرستاد وآن پنج شهر بود
است سدوما وآن اعظم مداین بود دیکری عامورا ودادوما وصابورا وصعودا وکویند صعر ودر هر شهری
چهار بار هزار هزار آدمی بود لوط علیه السلم بسدوما آمد وخلق را بخدای دعوت کرد وبیست واند
سال در میان ایشان بود وبخیرات امر می نمود واز فواحش نهی می فرمود ویکی از فاحشهای ایشان لواطه بود
حق سبحانه این امت را از عاقبة امر ایشان خبر داد وفرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را اِذْ قَالَ
چون کفت لِقَوْمِهٖ مر اهل سدوما را که لوط علیه السلم در میان ایشان بود اَتَاْتُوْنَ آیا می آیید اَلْفَاحِشَةَ
بدین عمل زشت یعنی لواطه مَا سَبَقَکُمْ کسی پیشی نکرفته است شما را بِهَا بدین فاحشه یعنی پیش از شما این
کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یک مِنَ الْعٰلَمِیْنَ از عالمیان اَئِنَّکُمْ آیا شما حقا اِنَّکُمْ
بطریق خبر خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی
آرزوی مباشرت مِنْ دُوْنِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما بر طریق حق نیستید بَلْ اَنْتُمْ

۸

بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُوْنَ کروهی اسراف کنندکان واز حد در کذشتکان وَمَا کَانَ ونبود جَوَابَ قَوْمِهٖ
جواب قوم لوط علیه السلم باز آء این کلام اِلَّا اَنْ قَالُوْا مکر آنکه کفتند بعضی از مردم سدوما مر بعضی را
اَخْرِجُوْهُمْ بیرون کنید لوط ودختران او وآنها را که بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه شما یعنی
از سدوما اِنَّهُمْ بدرستی که لوط ومتابعان او اُنَاسٌ یَتَطَهَّرُوْنَ مردمانند که طلب پاکیزکی می کنند
از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید وعذاب بر ایشان
فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید وچون عذاب نازل شد فَاَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را علیه السلم
از آن وَاَهْلَهٗ وکسان او را از اهل بیت ومومنان اِلَّا امْرَاَتَهٗ مکر زنی او را که واهله نام داشت
وکفر خود پنهان می کرد وکفار را بر انکار لوط علیه السلام اغرا می نمود کَانَتْ بود آن زن مِنَ الْغَابِرِیْنَ
از باقی ماندکان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلم اتفاق نکرد ودر میان قوم هلاک شد
وَاَمْطَرْنَا وباران دیم عَلَیْهِمْ بر کفار قوم لوط علیه السلم مَطَرًا بارانی وجه بارانی یعنی باران عجیب وآن سنک
بود که بر سر قوم بارید فَانْظُرْ پس در نکر ای بیننده که کَیْفَ کَانَ چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ
آخر کار کناه کاران وَاِلٰی مَدْیَنَ وفرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الرحمن
علیه اَخَاهُمْ شُعَیْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را فَقَالَ پس کفت یَا قَوْمِ
ای کروه من اُعْبُدُوا اللّٰهَ پرستید خدای را مَا لَکُمْ نیست شما را مِنْ اِلٰهٍ هیچ معبودی بحق
غَیْرُهٗ جز وی قَدْ جَاءَتْکُمْ بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّکُمْ از پروردکار شما
در قرآن معجزه شعیب علیه السلم مذکور نیست ودر احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در ایات باهرات
که ذکر معجزات انبیا علیه السلم می کند می کوید که معجزه شعیب علیه السلم آن بود که چون خواستی که بکوه بلند
بر آمدی کوه سر فرو آوردی تا شعیب علیه السلم باسانی بروی صعود کردی وهر یک از قوم او را دو مکیال
ودو میزان بودی یکی از یکی بزرکتر بدان بزرک خریدندی وبدان خرد فروختندی وبا وجود کفر در کیل ووزن
خیانت کردندی شعیب علیه السلم ایشانرا کفت که من شما را بخدای میخوانم وآیة روشن بشما می نمایم
فَاَوْفُوا الْکَیْلَ پس تمام وداده سانید آلة کیل را وَالْمِیْزَانَ وآلة وزن را یا در کیل ووزن راستی کنید

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وكم مكنيد مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید وفروخت
وَلَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید بکفر وخیانت فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن ببعثه انبیا وانزال
ذَٰلِكُمْ عمل بآنچه می فرمایم خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان وجوه قوم
علیه السلم در شهرها بوقت کیل ووزن خیانة کردندی ودر صحراها راه زدندی پس ایشانرا چنانچه
از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود وگفت وَلَا تَقْعُدُوا ومنشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که
اخذ مال تُوعِدُونَ بترسانید مردمانرا وگفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی وهر کس خواستی
شعیب علیه السلم رود اورا تخویف کردندی پس شعیب علیه السلم فرمود که بر سر راهها منشینید
کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ وباز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ آنکس را که ایمان
آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا وبجویید برای راه خدای عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید
وَاذْكُرُوا ویاد کنید منت خدای را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت عدد فَكَثَّرَكُمْ
پس بسیار کردانید خدای شما را بآنکه برکت کرد در اموال واولاد آورده اند که مدین بن ابراهیم
علیه السلم دختر لوط را علیه السلم بخواست وخدای ایشانرا فرزند بسیار داد وتوانگر دانید پس شعیب
علیه السلم این نعمت را بیاد ایشان داد وگفت وَانْظُرُوا وبنگرید كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح وعاد وثمود وقوم لوط بودند پس شعیب علیه السلم روی
کرد وگفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ واگر جماعتی گروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا بگرویدند بِالَّذِي بآن چیزی که براستی
أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ وگروهی دیگر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند قومی از مدین
به شعیب علیه السلم ایمان آوردند وجمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت وثروت ما راست نه مؤمنانرا
پس حق با ما باشد واگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب
فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبایی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند
بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ وخدایست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل ومداهنت
الجزو التاسع من الثلثین قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردنکشی کردند

در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلم بعد از انکار دعوت لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه
بیرون می کنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا نیز که گرویده اند بیرون می کنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا
از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفرست صاحب کشاف فرموده که
کافران گفتند ترا وآنها که ایمان آورده اند بیرون می کنیم جمع کردند همه را با یکدیگر وشعیب علیه السلم هرگز
وآن مؤمنان بوده اند پس بسبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملة ما ولهذا شعیب علیه السلام جواب
وتیره داد قَالَ گفت شعیب اجبار مکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا واگر چه باشیم كَارِهِينَ ناخواهان یعنی
چگونه در آییم بدین شما وما آنرا کارهیم پس اگر عود کنیم بملت شما وگوییم مر خدای را شریک هست وقع
قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم وبر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط آورده که
ادعای قوم شعیب علیه السلم آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که برین طریق باشند وبدین
آن ملت می گفتند پس شعیب علیه السلم فرمود که عود بملت شما واعتقاد کردن که این ملت مأمور بهاست
افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند وبیایند فِي مِلَّتِكُمْ
در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه برهانید ما را خدای مِنْهَا از ملت شما پس ما مفتریان
باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا ونشاید وروا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ مگر آنکه
يَشَاءَ اللَّهُ خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما ارتداد وعود ما را بآن وحکم ازلی ومشیة لم یزلی
بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسنده است پروردگار ما را كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها عِلْمًا
از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها وداناست بعاقبت کار هر کس از ایمان وکفر
وارند دو نفاق وجز آن وشما در تهدیدی که می نمایید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلک
عَلَى اللَّهِ بر خدای تَوَكَّلْنَا توکل کردیم وکار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلم روی از معاندان
برتافته وبمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما
وَبَيْنَ قَوْمِنَا ومیان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ وتو بهترین حکم کنندگانی
قَالَ الْمَلَأُ وگفتند گروه از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ

از قوم شعیب علیه السلم با کروه دیکر از مردم خود که ایمان اورده بودند لئن اتبعتم اکر شما متابعت کنید
شعیبا را در سلوک طریق او و دین خود را بکذارید انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون آن هنکام
از زیان زدکان که آیین قدیم را کذاشته بدین محدث بکروید و از روش پدران بکذرید یا بندکان کزم با کفار
قوم خود کفتند که اکر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او شما را
از ان منع می کند بس پند شعیب علیه السلم نشنیدند و از کفر و خیانت باز نکشتند فاخذتهم الرجفة بس فرا کرفت
ایشانرا زلزله و در سوره هود علیه السلم مذکورست که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما کفته اند که صیحه
منکره آمد که زمین را بلرزانید یا انکه صیحه مقدمه زلزله است جه مقرر شده که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد
و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلم فریاد کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در امدند فاصبحوا
بس کشتند فی دارهم در شهرها و منزل خود جاثمین بروی در افتادکان یعنی بر زمین افتادند خشک
بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کان لم یغنوا کوییا هرکز نبوده اند
فیها دران شهرها الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان
زیان زدکان در دنیی و عقبی بر فوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که جون شعیب علیه السلم
مبادی عذاب مشاهده کرد از ان بلده عزم خروج نمود فتولی عنهم بس روی بکردانید از کافران وقال یا قوم
وکفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که برسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای
پروردکار خود ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و کفته اند این خطاب با ایشان بعد از
هلاک ایشان بود جنانچه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر
وشعیب علیه السلم بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود را تسلیه داد و کفت فکیف آسی بس جکونه
اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند بس بعد از قصص
بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغامبران تهدیدی می نماید کفار قریش را و می فرماید وما ارسلنا
و نفرستادیم ما فی قریة در شهری و دیهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا
مکر آنکه بکرفتیم اهلها اهل آن شهرها بالبأساء بسختی و تنکی والضراء به رنج و بیماری

لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا منع کردد
و جون ببلا و نعمت متنبه نشدند ایشانرا بغنا و راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا بس بدل کردیم مکان السیئة
الحسنة بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال
و هم برجال اینجا نیز آغاز کفران کردند وقالوا و کفتند ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت
دهر و طبیعت روزکارست قد مس بدرستی که رسید آباءنا پدران ما را نیز الضراء والسراء غم و
شادی و سختی یعنی در زمان کذشته کاهی قحط بود و کاهی فراخی وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی
و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمانست بس ما بر همان طریقه می باشیم که می بودیم جون این قوم بر ناسپاسی
و کفر رسوخ ورزیدند فاخذناهم بس بکرفتیم ایشانرا بغتة ناکاهان یعنی در حالتی که ایمن بودند
وهم لا یشعرون و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم ترست
از انکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آنرا دانسته ولو ان اهل القری و اکر جنانچه اهل آن
دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول وآمنوا بکرویدندی بخدای واتقوا
و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغامبر لفتحنا هر اینه می کشادیم ما علیهم بریشان وحی دادیم ایشانرا
برکات برکتها و زیادتیها من السماء از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران
والارض و از زمین بر وا شدن حاجات یا رستن نبات ولکن کذبوا ولیکن ایشان تکذیب
کردند رسولان ما را فاخذناهم بس بکرفتیم ما ایشانرا بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب می کردند
از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اکر بندکان بکرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت
یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشانرا بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت
بدانست و جوارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود بیارستمی که برکت ارض عبادت از انست سع
در زمین و آسمان درهای جود   می کشایند از پی اهل سجود   از زمین پر طاعت باز کن
بس سمای معرفت پرواز کن   افامن آیا ایمن شدند اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از ان بیان
که در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم از انکه بیاید بدیشان باسنا عذاب ما بیاتا در شب وهم نائمون

وحال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان
أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند اهل شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنک بیاید بدیشان عذاب ما
ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنک ایشان بازی می‌کنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا
که بازیچه‌گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان
بودن بروز و به شب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعاره
است از استدراج بنده و گرفتن او بروجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای
إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیان کاران که بکفر و نفاق و زیان زده هر دو جهان باشند
أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آنکسانی که میراث گرفته‌اند زمین را یعنی
متمکن شده‌اند دران مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت اند
که دیار امم ماضیه گرفته‌اند و خدای برای ایشان بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنرا که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ
بگیریم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینیان ایشانرا
وَنَطْبَعُ و ما مهر می‌نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی‌شنوند از روی
فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می‌شنود دمی یابد پس گوش دل از استماع
سخن حق فایده دارد نه گوش آب و گل ٭ این سخن از گوش دل باید شنود
گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ٭ گوش سر با جمله حیوان همدمست ٭ گوش سر مخصوص نسل آدمست
گوش سر چون جانب گوینده است ٭ گوش سر سهلست اگر آکنده است ٭ پس بجهت تسلیه انحضرت
صلوات الله وسلامه علیه می‌گوید تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر
و موتفکات و غیر آن نَقُصُّ (نقص) عَلَيْكَ خوانده‌ایم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ بدرستی که
آمدند باهالی آن رُسُلُهُمْ پیغامبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب می‌کردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیة قبول ایمان

نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهر سخت که
بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می‌نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای ناگرویدگان
مراد آنها اند از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِأَكْثَرِهِمْ
مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان
خوف و مضرت می‌کردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم أَكْثَرَهُمْ
بیشتر ازیشانرا لَفَاسِقِينَ شکستکان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ
بعد ازین پیغامبران مُوسَىٰ موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزات که او را عطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری
و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم او
فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات (آیتها) و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن
از غایت وضوح آن بود که بان بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیدهٔ بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ
چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه‌کاران که غرق شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد در آورده
عزم مراجعت با مصر فرمود و در اثناء طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغامبری یافت و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا
اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثناء سور آینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود
که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی
علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی
علیه السلام يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده‌ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بسوی
تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بانک تصدیق من کنی و مستقر و واجبم عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ
بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده‌ام بشما
بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده‌ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت

رسالت من کواه است فارسل معی بس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخلاص
ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز کردند آورده اند که فرعون
بنی اسرائیل را به بندکی می کرفت وسبب آن بود که جون یعقوب علیه السلام با اولاد واحفاد خود بمصر آمد
همانجا قرار کرفتند ونسل ایشان بسیار شد ویعقوب ویوسف علیهما السلام با برادران در کذشتند
وملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بمرد بسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت می داشت ومتعرض
ایشان نمی شد جون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان
بلاف انا ربکم الاعلی بکشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او کفت پدر شما بندهٔ درم خریدهٔ کسانی ما
بوده وشما بنده زادکان مایید بس ایشان را به بندکی کرفت تا وقت که موسی علیه السلام مبعوث شد
وکفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال کفت فرعون ان کنت اکر هستی تو که در دعوی خود جئت بآیة آمدهٔ
آورده معجزهٔ بو حجتی فأت بها بس بیار آن را ان کنت من الصادقین اکر هستی از راست کویان بنمای معجزهٔ خود را
فالقی عصاه بس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی بس آنجا عصا بعد از القا ثعبان
مبین اژدهایی شد ظاهر الامر که هیچ کس را شک نماند دران که آن اژدهاست در روایت آمده
که آن عصا اژدهای شد دهن کشاده ومابین الجبین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد وفک
اعلی بر کنکرهٔ قصر فرعون وروی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارکاه بهزیمت رفتند وفرعون نیز بکریخت
ودر ازدحام خلایق هنکام فرار بیست وبنج هزار آدمی هلاک شد وفرعون نعره زد که یا موسی سوکند میدهم
ترا بخدای که فرستادهٔ اوی که عصای خود را بکیر ومن بتو ایمان می آورم وبنی اسرائیل را بتو میکذارم بدان
موسی علیه السلام قفای ثعبان را بکرفت همان عصا شد وفرعون باز آمده بر سریر خود نشست و کفت
هیچ معجزهٔ دیکر داری موسی علیه السلام کفت آری بس دست راست بکریبان بزیر بغل جیب در آورد ونزع یده
وبیرون کشید دست خود را فاذا هی بس آنجا بود دست او بیضاء سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود
للناظرین مر نکرندکان ونظاره کنندکان را آورده اند که موسی علیه السلام مرد کندم کون بود وجون دست درکریبان
کشیدی وبیرون آوردی نورانیهٔ آن بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک

آورده که موسی علیه السلام دست خود بفرعون نمود وبعد از ان درکریبان کرد وبیرون آورد بیضا و
نورانی که میان زمین واسمان را روشن ساخت وباز بکریبان برد وبیرون بهمان حالت اول القصه فرعون
بعد از مشاهدهٔ این معجزه اشراف قوم طلبید ودر باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قال
الملأ کفتند بزرکان من قوم فرعون از کروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادو ولیست علیم
دانا بفن سحر وماهر در ان که چوب را اژدها می سازد ودست کندم کون را ید بیضا بیرون می آرد یرید
می خواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است
وحکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید کفت فماذا تأمرون بس شما چه چیز می فرمایید
مرا تدبیر چیست قالوا کفتند ارجه حبس کن او را واخاه و برادر او هارون یا تاخیر کن مهم ایشان را
وشتاب زدکی منمای وارسل فی المدائن وبفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین
کروه فراهم آرندکان وجمع کنندکان تا که ایشان یأتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جا ساحری باشد علیم
دانا وحاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام
ورؤسای سحره باقصی مداین صعید بودند در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند
ایشان را در فن سحر مهارت تمام بود جون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را کفتند ما را بسر قبر پدر
ما بر خوان کرد وایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد کفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه
دو کس آمده اند بی لشکر وصلاح وکار بران به تنک آورده وایشان را عصاییست که جون می افکنند اژدها می شود
وهر چه بیش او می آید می خورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که جون
بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب می شوند آن عصا همان اژدها می کردد یا نه اکر می کردد بدانید
که آن جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد وجون حال برین منوال باشد نه شما
که هیچ کس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاکردان ومصاحبان
که دوازده هزار بودند ودر زاد المسیر می کوید هفتاد هزار بمصر آمدند وبدرکاه فرعون جمع شدند
حق سبحانه می فرماید وجاء السحرة وآمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود

وجون جشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا کفتند أئن لنا آیا باشد مارا لاجرا مزدی ان کنا اکر باشیم
نحن الغالبین ما غلبه کنندکان بر موسی قال نعم کفت فرعون آری مزد باشد وانکم وشما باشید
لمن المقربین از نزدیکان من که هرکاه نزد من درآیید آورده اندکه مهتر این جماعة جهار تن بودند آن دو برادر
که سابور و عادور می کفتند و دیکری حطحط و مصفی و در لباب آورده که این جهار تن را نیز مهتری بود
سمعون نام جون بمصر آمدند و سابور و عادور واقعة سوال وجواب پدر خود با قوم کفتند ایشان
از قصة خواب و بیداری موسی وا ژدها شدن عصا استفسا بلیغ نمودند معلوم شد که هرکاه موسی علیه السلم
در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی می کند ایشانرا تردد پدید آمد و دغدغة در خاطر خطور کرد
و نهان می داشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلم طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند
و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی جند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتنزج
بنشست و مردم بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف بر کشیدند و موسی و هرون
علیهما السلم بر یکجانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمده قالوا یا موسی کفتند ای موسی
اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون ویا آنکه ما باشیم نحن الملقین ما افکنندکان
حبال و عصی خود را قال کفت موسی علیه السلم از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را می باشد که القوا
شما بیفکنید فلما القوا پس آنهنکام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین
الناس جادوی کردند بر جشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان جیزی مخیل که حقیقتی نداشت
واسترهبوهم وبترسانیدند مردم را وجاءوا بسحر عظیم و آوردند جادوی بزرک آورده اند که
رسنهای بزرک را مجوف تافته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و جوبهای دراز را میان تهی ساخته و
همه را پر سیماب کرده جون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و جوبها بشکل
بر یکدیکر پیچیدن کرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروختند
جون حرارت آتش وکرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمده جنان نمود که همة میدان پر
از مار راندند واوحینا و ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاک که بیفکن

عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدهای شد دهان کشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شد بود عصا
تلقف فرو می برد ما یافکون آنجه تزویر می کردند و بدروغ بخلق می نمودند و آن جمله خروار رسن و جوب بود
راوی کوید که جون جوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارکیان آورد و مردم بکریختند و خلقی عظیم در آن
انبوهی هلاک کشتند پس موسی علیه السلام او را بکرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصی معدوم
کردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلم وبطل و زایل شد ما کانوا یعملون
آنجه بودند که عمل می کردند از سحر و جادوان با یکدیکر کفتند اکر این سحر بودی بایستی که جادوی ما را
باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که موسی علیه السلم غالب شد
یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب کشتند وانقلبوا و بازکشتند از آن موضع صاغرین خوار
شدکان و یا ناامیدان و بی مرادان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین
سجده کنندکان مر خدای را قالوا آمنا کفتند ایمان آوردیم برب العالمین به پروردکار عالمیان فرعون
کفت بدین پروردکار مرا می خواهید ایشان کفتند تو که باشی رب العالمین رب موسی وهرون
پروردکار موسی و هرون است قال فرعون کفت فرعون با جادوان ءآمنتم به آیا ایمان
آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را دادن
ان هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیر خفی است که شما مکرتموه ساخته اید آن را فی
المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده کاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید
و این حیله ساخته منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل آن را که قبطیانند و این ملک
شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه
که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و کفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم
دستهاء راست شما را وارجلکم و پایهای جپ شما را من خلاف بخلاف یکدیکر یعنی از هر
شقی عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت کرفتن
دیکران قالوا کفتند جادوان که ما را از مرک جه ترسانی و وعید کشتن جه دهی که ما به سر کشتن دیدیم

از تشنه با آب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا بدرستی که ما إِلَىٰ رَبِّنَا بسوی پروردکار خود مُنْقَلِبُونَ باز
کردندکانیم بس چرا خواهان او نباشیم فی المثنوی المعنوی • جانهای بسته اندر آب و کل •
چون رهند از آب و کلها شاد دل • در هوای عشق حق رقصان شوند • همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نقاب تن برفت از روی روح • از لقای دوست دارد صد فتوح • میزند جان در جهان آبکون
نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون • وَمَا تَنْقِمُ و تو که فرعونی منکر نمی شوی مِنَّا از ما و عیب نمی کنی ما را
إِلَّا أَنْ آمَنَّا مکر آنکه ما بکرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدکار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آن هنکام که آمد بما و مشاهده
کردیم بدرست موسی علیه السلام بس روی از فرعون بکردانیده و متوجه حق شده کفتند رَبَّنَا ای پروردکار ما
أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضه کن صَبْرًا شکیبائی در دین بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران
ما را مسلمانان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و کفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از کروه ملازمان
فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا می کذاری و دست باز می داری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر کردانند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بکذارند وَآلِهَتَكَ
و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند کفته اند فرعون خلق را بپرستش خود می فرمود وخود پرستنده
کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا او
شما را بمن نزدیک کرداند و ازین سبب میکفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خرد تر اند و من خدای بزرکتر
القصه اعیان تختکاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او
بر قتل موسی علیه السلم قادر نیست قَالَ کفت سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را
چنانچه بیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع کردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بکذاریم دختران
ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان مقهور حکم
ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی
علیه السلم آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ کفت موسی مر کروه خود را
اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ

بدرستی که زمین مر خدایراست يُورِثُهَا میراث می دهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندکان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل
وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل
این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت فرموده قَالُوا کفتند
أُوذِينَا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا می کردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا بیش از آنکه تو بیایی
از مدین نیمی از روز ما را خدمت خرجی فرمودند و نیم روز دیکر ما را آزاد می کردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا
و ایذا می کنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار می فرمایند یا بیش ازین ابنا ما را می کشتند
و حالا نیز می خواهند که بهمان اشتغال کنند قَالَ کفت موسی علیه السلام از روی تصریح عَسَىٰ رَبُّكُمْ
شاید پروردکار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع می دارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک
کند دشمن شما را که فرعونست با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه کرداند شما را بعد از هلاک ایشان
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ پس به بیند خدای که بوقت رحمت و راحت
و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چکونه عمل می کنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت
تا شما را بر آن جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از هلاک دشمنان مقدمات آن وعده را بپا می کند وَلَقَدْ أَخَذْنَا
و هر آینه که ما کرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنکی و خشک سالی وَنَقْصٍ
مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند کیرند و از
کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمدی بدیشان الْحَسَنَةُ نیکویی از فراخی
و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ می کفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اکر رسیدی
بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد می کرفتند بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه
با وی بودند از مؤمنان و می کفتند این رنج و محنت بشآمت ایشان بما رسد أَلَا بدانید إِنَّمَا
طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال
بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شآمت آن عملها در ایشان رسیده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

ولیکن بیشترین ایشان لا یعلمون نمی دانند که آنچه بدیشان می رسید از مکاره و اهوال بواسطه شومی
اعمالست وقالوا وکفتند فرعونیان موسی را علیه السلم مهما تأتنا هر کاه بیاری یا هر چیز که بیاری بما
من آیة از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها
تا سحر کنی ما را بآن فما نحن بس نیستیم ما لک بمؤمنین ترا از کرویدکان و باور دارندکان
چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فارسلنا بس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان
طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا کیرد همه آنرا چون باران و سیل والجراد و فرستادیم
ملخ برنده والقمل و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه والضفادع و بزغ والدم و خون آیات
مفصلات در حالتی که این اشیا آیتها قدرت ما بودند از یکدیکر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیه
یکماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا بس ایشان کردنکشی کردند از فرمان برداری
وکانوا و بودند قوما مجرمین کروه مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع
آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هر کاه که واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر فرعونیان
عذابی از اینها که مذکور شد قالوا کفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان
برای ما ربک آفریدکار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست
یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت و اکر باز بری و زایل
کردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن هر اینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لک
مر ترا ولنرسلن و هر اینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی
ببری فلما کشفنا بس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی علیه السلم و دفع کردیم عنهم الرجز
از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی که از زمان کذشتی هم بالغوه ایشان
رسند کاشتند بدان تا معذب کردند در آن فاذا هم ینکثون بس ایشان عهد را می شکستند
در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانه روز باران بارید و بظلمت ابرها متراکم در ماندند و آب
بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بپای ایستادند و کودکان را بر بلند بنشانیدند و هر قبطی

که درخانه

که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها
در نیامد القصه به تنک آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی علیه السلم آوردند
که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعاء موسی علیه السلم مندفع
شد و آبادی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر کشت بمثابه نیکو که هرکز ندیده بودند باز کفران
نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سواره بر ایشان کماشت تا اکثر مزروعات ایشان بخورد دیکر باره
بناه بموسی علیه السلام آوردند و سوکند خوردند که اکر آن بلا منکشف کردد بخدای بکروند حضرت موسی علیه
السلم بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق کرد و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند
ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده کفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی
ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخورد دیکر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط
ایمان آن عذاب نیز آخر شد کفتند ای موسی ما را متحقق کشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیکر باره حق تعالی
لشکر بزغ را فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیکها ایشان می افتادند و چون سخن کفتی
بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیکر باره باسر تمرد و عناد در افتادند
و حق تعالی آب نیل را خون کردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ناب
می شد و اکر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف
بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا بس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم از ایشان
فاغرقناهم بس غرقه ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم بنزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان
کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وکانوا عنها و بودند از تامل در آن غافلین بی خبران
واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون
کرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون
و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام ومغاربها و جهات غربی
از آن زمین التی بارکنا آن زمین که برکت بدید کرده ایم فیها در آن بارزانی و بسیاری محصولات

یا با قدام انبیاء عظام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وتمت وبوفا رسید کلمة ربك وعدهٔ پروردکار تو
الحسنی وعدهٔ نیکو علی بنی اسرائیل برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا وتسخیر دیار ایشان
بما صبروا ووفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید ومکاره
ودمرنا وخراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته وراست کرده بود فرعون وقومه
وکروه او از کوشکها وحصارها ومنزلهای نیکو وما کانوا یعرشون وآنچه بودند که افراشته بودند
از بناها چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر وبکذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت
فاتوا پس بیامدند وبکذشتند علی قوم بر کروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت
میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را چون بنجا وتکده
دیدند قالوا کفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما الها خدای یعنی تمثال بساز که آنرا
پرستیم کما لهم آلهة چنانچه ایشانرا خدایان هست که می پرستند قال انکم موسی کفت بدرستی که شما
هستید قوم تجهلون کروه که نادانی میکنید وجهل میورزید درین که توقع جواز عبادت غیر خدا دارید
ان هؤلاء بدرستی که این کروه بت پرستان متبر هلاك شده اند ما هم فیه بآنچه ایشان در آنند یعنی
دین وآیین ایشانرا دهم خواهد شکست وبتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند کشت وباطل
وزایل مضمحل است ما کانوا یعملون آنچه هستند ایشان که می کنند از عبادت اصنام قال کفت موسی علیه السلم
اغیر الله آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی وهو فضلکم وحال آنکه او فضل داد شما را
علی العالمین بر عالمیان زمان شما وبانواع نعم تخصیص فرمود واذ انجیناکم ویاد کنید چون
برهانیدیم شما را من آل فرعون از تبعه تبع فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب
سختی عذاب یقتلون ابناءکم می کشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم
وزنده می کذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری وبندکی خود وفی ذلکم ودرین رهانیدن بلاء
نعمتی بود یا دران عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردکار شما محنتی بزرك اورده اند که
موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاك فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی

که هرچه

که هرچه شما را باید دران مبین ومفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرقه شد طلب آن
کتاب نمودند وموسی علیه السلم از خدای درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش وازان پس
بطور آی تا با تو سخن کوییم موسی علیه السلم سی روز روزه داشت وروز سی ویکم بطور توجه نمود وکراهت
داشت ازانك با حق سبحانه سخن کوید واز دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن دالچه مسواك کرد و
ملایکه کفتند ما از تو بوی مشك می شنیدیم آنرا بمسواك دفع کردی حق سبحانه فرمود تا چون مانده اورا ده روز
دیکر روزه دارد چنانچه حق فرماید وواعدنا موسی ووعده داده بودیم موسی را برای دادن کتابی
ثلثین لیلة سی شبانروز از ذی القعده چون مدار حساب شهور عرب به رویت هلالست وآن بشب
میشود تاریخ را بشب مقید کرد واتممناها وتمام کردیم آن سی را بعشر بده دیکر از ذی الحجه فتم
پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردکار او مقرر فرموده بود اربعین لیلة وچهل شبانروز
وقال موسی وکفت موسی لاخیه هرون برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا
میروم اخلفنی تو خلیفه من باش فی قومی در میان قوم من واصلح وبصلاح آر هر کاری را
که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع وپی روی مکن سبیل المفسدین راه تباه کاران را
ولما جاء موسی وآن هنکام که آمد موسی لمیقاتنا بوقتی که ما مقرر ومعین کرده بودیم وکلمه ربه
وسخن کفت با وی پروردکار وی یعنی بشنوانید اورا کلام خود بی واسطه در تبیان آورده که چون
حق سبحانه وتعالی خواست که با موسی علیه السلم سخن کوید بفرمود تا هفت فرسخ کردا کرد
طور ظلمت فرو کرفت وچون موسی علیه السلم قدم در ظلمت نهاد شیطان اورا ازان براندند وملکین کاتبین را
کردند واسمانرا بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده وعرش عظیم بر وی ظاهر کشت پس حق تعالی
با وی سخن کفت در ینابیع آورده که او را بیست وچهار هزار کلمه بشنوانید وبروایتی هفتصد هزار واصح
چهار هزار است ودر کشاف کفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن کفت چون موسی سخن
حق شنید واز جام کلام بی ملام دبالی جرعهٔ ذوق محبة جشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس
اعلاست وچون جنت جای مشاهده لقاست قال کفت موسی علیه السلم رب ارنی ای پروردکار من

بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیة خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای
لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیی چه حکم ازلی بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیی بمن نظر کند بمیرد و
در بهشت ادراک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در
خواهد بود بدانک طلب موسی علیه السلم رؤیة را دلیل جواز رؤیتست چه اگر رؤیة محال بودی موسی علیه السلم
این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلم
دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از ان وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود
و آن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کامل ترست از قیام بمراد خود لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب
هرچه آن از دوست آید سر بنه کردن متاب اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف
بشریة طاقة دیدار ندارى از ان گفتم که لن ترانی ولکن انظر ولیکن نگاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلند
ترین جبال مدینات ولایت و قوت تحمل او از تو بیشترست فان استقر پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت
ماند مکانه در جای خود بهنگام تجلی من برو فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا
و طاقت دیدار من داشته باشد و اگر کوه را قوة دیدار نباشد تو هم در دنیی از تمنای این کار در گذر فلما
تجلی پس آنهنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار
سوفار سوزنی جعله برای آن کوه بعد از آنکه حیات و علم و رؤیة در روی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید
در عین المعانی از سهل ساعدی نقل می کند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی
ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا یافت
عرصه زمین تمام سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت تا ان بروی در افتادند و نیز
آن مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جعله گردانید خدای مران کوه را دکا ریزه ریزه و در تبیان نقل می کند
که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وجدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وخر موسی و بیفتاد موسی علیه السلم صعقا
و بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیة خمیس یوم عرفه تا عشیة روز جمعه

بیهوش ماند فلما افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه می کنم ترا از هرچه نه لایق حضرت
تست یا پاکی می دانم ترا از انکه مرئی شوی در دنیی تبت الیک باز گشتم بسوی تو از اقدام بر سوال که بغیر اذن تو باشد
و انا اول المؤمنین و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا بانک هیچ بشری را در دنیی طاقت دیدن تو نیست
ای که ز یک لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب ار مشت گلی عاجز و بیچاره شود عجب سریست که کوه بدان عظمت
تحمل دیدار نداشت و دل انسان را بحکم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت ان نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه
بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمتست آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور می سازد لا جرم آنچه پذیرفت حریمان
کوه ازو بر نتافت دل بدانت آنچه عرشیان در نیافت پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی علیه السلم و تدارک آنکه از
مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک
مباش انی اصطفیتک بدرستی که من ترا بر گزیدم علی الناس بر بنی اسرئیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند
برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و بکلامی و دیگر اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه
فخذ پس فرا گیر ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکر گویندگان
برای عطا و کتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد
نهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در
زاد المسیر د و آورده و این موافق قول اهل کتابست طول هر لوح دوازده یا ده ذرع بوده و لوح
از یاقوت احمر بود یا از چوب سدر بهشت یا سنگی سخت که ارقام در وی کنده بود ند چون نقش
در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین
محتاج الیه باشد موعظة پندی و تفصیلا و بیان کردنی لکل شیء مر هر چیزی را از اوامر و نواهی
فخذها پس گفتیم بموسی علیه السلم که فرا گیر الواح را بقوة بجد تمام و عزم درست وامر و بفرمای
قومک گروه خود را تا بصدق عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند
احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود قولی آنست که احسن عزیمت بوده و حسن رخصتها یعنی
بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد فرموده که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل ساریکم

زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی ارامگاه ایشانکه دوزخ است
یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایرهٔ فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم
شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از حد اوایشان خالی مانده تا عبرت گیرید ایدل
چشم عبرت بین جادر قصر شاهان نکرد   تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب
پرده داری می کند بر طاق کسری عنکبوت   جغد نوبت می زند بر قلعهٔ افراسیاب سَأَصْرِفُ زود بود که بگردانم
عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهاء من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام
الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر می کنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر
بر دلهاء متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نمی خواهد
که گرامی سازد دلهاء مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیة
قبول آن سلب کرده حیفست چنین گنج در ان ویرانه وَإِنْ يَرَوْا و اگر به بینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی
که ما بنمایم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آن حضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم
لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نمی گروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر به بینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست
و طریق هدایة لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر به بینند سَبِيلَ الْغَيِّ
راه بیراهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه گیرند و پیروی کنند ذَلِكَ این گردانیدن دلهاء ایشانرا از فهم آیات
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در ان
و اعتبار بدان غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو
و جهل یعنی می دانستند و تصدیق نمی کردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را که قرآنست
یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرترا حَبِطَتْ باطل شد و تباه گشت
أَعْمَالُهُمْ عملهاء که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر
جزای آنچه بودند که در دنیی يَعْمَلُونَ عمل می کردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت
سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی علیه السلم بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهاء ایشان که از قبطیان

عاریة

عاریة گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی بهیات گوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَهُ خُوَارٌ مر او را آوازی
چون آواز گاو آورده اند که بنو اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر
نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال می نماییم و هر یك از دوستان خود که در میان فرعونیان
داشتند پیرایه بعاریة بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان
مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون علیه السلام آمد و گفت این
پیرایهاء عاریه که در دست بنی اسرائیل مانده می خرند و می فروشند و تصرف در ان بر ایشان حرامست هرون علیه
السلم بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهاء زر و نقره را در تصرف
آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیات گوساله بساخت اما بدنی بی روح بود
پس عمل کرد تا از وی آوازی بدر آمد چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل
علیه السلام دیده بود بر اسب سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاك بر گرفته با خود می داشت همین که شکل گوساله
از قالب بیرون آمد قدری ازین خاك در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس
رضی الله عنهما می فرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا
آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا
و ننماید ایشانرا راهی که بجای رسد اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدایی وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران
که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمة الله مذکورست که چه دورست میان امتی
که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند   آنرا که تو ساختی نشاید که ربت
سازنده تست در دو عالم یاربت وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ در
دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست در آرد و این لفظ در کلام عرب
کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ
و دیدند آنکه ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت
نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما وَيَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ بخدای که باشیم ما

مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران وهلاک شدکان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ وآن هنکام که باز کشت موسی علیه السلم
از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمکین بغایة أَسِفًا اندوهنال یا جزع کننده آورده اند
که موسی علیه السلم در محل رجعت ازین قصه خبر یافت واصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور
واو خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد واز غایة غضب قَالَ کفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بدنیابت کردید از من
مِنْ بَعْدِي از بس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید وپیشی کرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ
بر فرمان پروردکار خود وصبر نکردید تا من بیایم وحکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وبیفکند موسی علیه السلم
لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود وآن غضب نیز برای خدا کرد در ینابیع آورده که الواح را نیفکند
اما زود از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی بیفکند وجمهور بر آنند که الواح را بیفکند وشکسته شد و شش
سبع وهرچه بران مکتوب بود بآسمان بردند وآن تفاصیل اشیا بود ویک سبع ماند که هدی ورحمت بود پس موسی
علیه السلم بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد وَأَخَذَ وبکرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موی سر برادر خود را یعنی هرون
علیه السلم يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود می کشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت کمان موسی علیه السلام
آن بود که مکر هرون علیه السلم در منع ایشان تقصیری فرموده قَالَ ابْنَ أُمَّ کفت هرون علیه السلم
که ای پسر مادر من اکرچه ایشان برادر مادر وپدری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلم مادر را یاد
کرد پس کفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند وتنها یافته
زبون کرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ونزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان
فَلَا تُشْمِتْ پس شادمانه مکردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان را وچنان مکن که آزوی ایشان حاصل شود
از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي ومدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با کروه ظالمان یعنی مراد در عداد کوساله
پرستان میار قَالَ کفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردکار من بیامرز
مرا درین عمل که برادر بزرک تر کردم یا در انداختن الواح را پیفکندم وَلِأَخِي وبیامرز مر برادر مرا اکر تقصیری
کرده باشد در منع ظلمه وَأَدْخِلْنَا ودر آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود وکفته اند در پناه عصمت خود
در دنیی وریاض جنت خود در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وتو بهترین بخشایندکانی چه بخشش همه

از اثر بخشایش تست وبخشایش مجموع از نظر بخشش تو • تو بر اهل سخا انعام کردی • که بر بیچارکان انعام کردند
بهر جا جوی از رحمت روانت • زد ریاها جودت وام کردند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت
اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا کرفتند کوساله را بخدایی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ
خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردکار ایشان وآن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیکر را وَذِلَّةٌ
ودیکر برسد ایشانرا خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان
وَكَذَٰلِكَ وهمچنین که پاداش دادیم کوساله پرستانرا نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ کویان ومبتدعانرا
وَالَّذِينَ وآنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها از کبایر وصغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا پس باز کشتند
بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا وبکرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیکانکی
ورسول را به پیغامبری واکر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا
که حق تعالی توبه کننده کان را قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه
لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر کناهان ایشانرا رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان بقبول توبه ایشان وَلَمَّا سَكَتَ
وچون خاموش شد یعنی ساکن کشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی
بود علیه السلم بر ان فعل بکسی که آمر باشد بچیزی وبدان اغرا کند واز سکون آن بسکوت تعبیر فرموده
یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم کیرنده است برای مغضوب علیه پس کوییا که آن غضب او را
نطق است وسکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرونشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ
فرا کرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا ودر آنچه مکتوب بود در ان هُدًى راه نمودن
بود از کمراهی وَرَحْمَةٌ وبخشایش یعنی پاک شدن از کناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ
مر عقاب پروردکار خود را يَرْهَبُونَ ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند
که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلم که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را
با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم کفت وقبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ
وبرکزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما

یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را بیار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسید ندا برید آمد و حق سبحانه میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بپردهٔ غمام در آمد و اخیار قوم بسجده در افتادند با موسی علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلام شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدای آشکارا به بینیم مقارن این سخن صاعقهٔ پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر می دهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختن و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابهٔ که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر می خواستی أَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی ایشان را مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشان را که هلاک می کردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده اند بی خردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت إِنْ هِيَ نیست این کردار ازیشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلاء تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند و از گوساله آواز پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه جامعه منکورست که حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال برین جرأت اقدام فرمود و دلال در مرتبهٔ محبوبیة است چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست • گفت وگوی عاشقان در کار رب • جوشش عشقیست نی ترک ادب

هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش • نی ادب ماند در او نی عقل و هوش • و هم از مقام بسط است این سخن موسی علیه السلام که تُضِلُّ گمراه می گردانی بِهَا بدان فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا می خواهی که گمراه می شود وَتَهْدِي و راه می نمایی هم بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و بخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیة إِنَّا هُدْنَا بدرستی که ما باز گشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت آنست که أُصِيبُ بِهِ می رسانم او را مَنْ أَشَاءُ بهر که می خواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت اوست آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطفست که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتیست همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرمود ورحمتی وسعت کل شیء و نتیجهٔ او عطاء داد نیست نی سابقهٔ سوال سائل و وسیلهٔ حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی

ای بداده رایگان صد چشم و گوش • بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش
در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان و برین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضامان نبود • لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود

دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت و رابطهٔ دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیة استفاضه داد و رحمة وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقیدات بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه بپرهیزکنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه

وَالَّذِينَ هُمْ وبرای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیاتِ منزله ما يُؤْمِنُونَ می گروند قتاده رحمة الله

گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم

پس برای ثابت خواهد بود حق سبحانه رشتهٔ امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص

داد و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم اَلَّذِينَ آنانند که از روی صدق

يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پی روی میکنند فرستاده را که صفت او ست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نا نویسنده و ناخواننده و

آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنک کمال علم او با وجود امیة یکی از معجزات او می تواند بود

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ٭ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در بحر الحقایق فرموده که

اصل و منشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشأ همه شهرها و دیههاست

و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم باصل

منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست و نکتهٔ لولاک لما خلقت الکون

مؤید این معنی است ٭ تو اصل وجود آمدی از نخست ٭ دیگر هرچه باشد همه فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که

يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریة

آنجا که میگوید احمد الضحوك القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجا که

انقول عیسی علیه السلام می فرماید انی ذاهب الی ابی و ربکم و الفارقلیطا جاء تا آخر يَأْمُرُهُمْ می فرماید

این پیغمبر امی ایشانرا که پی روا ونید بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ و باز می دارد ایشانرا

عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی

اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال می کرداند برایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه

را که بر اهل جاهلیة حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم

وَيُحَرِّمُ و حرام می سازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ برایشان ناخوشها و پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر

یا مالهای ناوجه را چون ربوا و رشوت وَيَضَعُ و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ

بار گران ایشانرا یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در شریعت

موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن متعدی

انجامه که بنجاست بد و رسد و جز آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک می کند و بر می دارد از ایشان غلها و بندها

الَّتِي آنکه بوقت موسی علیه السلام كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود برایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص

بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانی که بگرویدند بِهِ بدین نبی امی از

بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پی روی

کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآنست و گفته اند

لفظ مَعَهُ دلالت بر بقای قرآن می کند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح

که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باز بآسمان بردند و نکته در آنک قرآنرا نور گفت بغایة روشنست

چه امور دین و دنیا از و مفصل است و هویدا أُولَئِكَ آن گروه که ایمان و تعظیم و نصرت و متابعت

کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ بگوای محمد بر سبیل

عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستادهٔ خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا

بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدای که بتحقیق لَهُ مر او راست

مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی مستحق

عبادت نیست إِلَّا هُوَ مگر او يُحْيِي زنده کرداند وَيُمِيتُ و بمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدای

که صفتها شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستادهٔ او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغامبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبر

که می گرود بِاللَّهِ بوحدانیة خدای وَكَلِمَاتِهِ بسخنان فرستادهٔ او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ و پی روی

کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ و از قوم موسی علیه السلم أُمَّةٌ گروه هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند

خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشانست وَبِهِ و بحق و راستی يَعْدِلُونَ عدل می کنند در میان خلق گفته

اند مراد ازین امة عبد الله سلام و اصحاب وینند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی

علیه السلم و فوت خلیفهٔ وی یوشع علیه السلم هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکشتن انبیا

وانواع معاصی اشتغال نمودند کروه از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک علام درخواستند تامیان ایشان
وسایر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی در زمین کشاده کردانید وایشان بدان راه درآمده ماوراء
دیارچین بیرون آمدند وآنجا منازل ساخته ساکن شدند وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شب
معراج ایشان را دیده وده سوره از قرآن بریشان خوانده وایشان بوی ایمان آورده اند وحالا مسلمانند
وبقبله ما نماز میکذارند وزکوة مال می دهند ونماز جمعه بپای دارند واین آیة در صفت ایشانست پس
حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلم اخبار می فرماید ومی کوید وَقَطَّعْنَاهُمُ وجدا کردیم قوم موسی را
وکردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدلست از اثنا عشره یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط
ولد ولد را کویند اینجا مراد فرزندان فرزند یعقوبند أُمَمًا کروه کروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را
کردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ووحی کردیم بسوی موسی علیه السلم إِذِ اسْتَسْقَاهُ
چون آب خواستند قَوْمُهُ کروه او از وی در تیه بنی اسرائیل چون در تیه حیران سرکردان شدند واز
حرارت افتاب متاذی شده تشنکی بریشان غلبه کرد از موسی علیه السلم طلب آب نمودند ووحی کرد خدای
بموسی أَنِ اضْرِبْ انکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود آن سنک را که چون به تیه درمی آمدی با تو سخن در آمد
وکفت مرا بردار که ترا بکار آیم وتو برداشتی وحالا در توبره داری پس موسی علیه السلم عصا بران سنک زد
فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد وکشاده کشت مِنْهُ ازان سنک اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه
بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را
وبآبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا وسایه بان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بریشان ابر را تا از حرارت
افتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بریشان مانند ترنجبین چیزی شیرین
وَالسَّلْوَىٰ ومرغی مشابه سمانی وکفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا از پاکیزها آنچیزی که بمحض عنایت
رَزَقْنَاكُمْ روزی داده ایم شما را وذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من وسلوی ذخیره
نهادند وفاسد کشت وَمَا ظَلَمُونَا وستم نکردند بر ما دران ذخیره کردن وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند
که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بنفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم می کردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ ویاد کن چون گفته شد

مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران وظفر بریشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه
یعنی اریحا یا ایلیا وَكُلُوا وبخورید مِنْهَا از میوها وحبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هرجا که خواهید وَقُولُوا
حِطَّةٌ وبکویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن کناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ ودرآیید
بدر دروازه درهای این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان باشید یا منحنی شدکان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ کناهان شما سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود بود که افزون کردانیم جزای نکوکاران یعنی
زیاده دهیم ایشان را ثواب ودرجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل وتغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ
از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ کفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل
حطه کفتند حِنْطَةٌ فِيهَا شَعِيرَةٌ واین آرزوی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندکان
رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند
که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ وبپرس ای محمد یهود را عَنِ
الْقَرْيَةِ از خبر دیه وواقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دیه که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا وآن دیه ایله
بوده است میان مدین وطور بر ساحل بحر طبریه وکفته اند آن نام قریه مقنا بوده در میان مدین
وعینونا وبر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت توریة بودند واز جملهٔ فرایض بریشان تعظیم سبت
بوده که دران روز صید ماهی نکنند وباعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بدان
حضرت داود علیه السلم ملعون کشتند ومسخ شدند وحق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمهٔ یهود
با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه خطاب می فرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه
إِذْ يَعْدُونَ چون درکذشتند از حد امر الهی وتجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ
در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ
ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که دران منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند
شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب وسرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ وروزی که بسبب عمل نمی کردند یعنی بتعظیم آن
روز مامور نبودند چون یکشنبه وبواقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان واین ابتلائی بود از حضرت

عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب مانند کردندی و چون
شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم همچنان بیازماییم ایشانرا یعنی
معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بآنچه هستند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون می‌روند از دایرهٔ
فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردند مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد
گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت
که حوضها ساختند و از دریا جویها بران بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بدان حوضها
راندندی و دام و دامها بر سر راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت
این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت بگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند
قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی می‌نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی
و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت می‌کردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب
خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ
چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی
و ترک تعظیم أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کنندهٔ ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ
قَالُوا گفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص مَعْذِرَةً بنصب خواند
یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی
منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز
که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان
مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنجَيْنَا برهانیدیم
الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ
ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند
که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقهٔ متوقفه اختلافست
که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از علی آن قوم خبر میدهد

فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ از آن چیز که نهی کرده شده بودند از آن
یعنی صید ماهی قُلْنَا گفتیم ما لَهُمْ مر ایشانرا که كُونُوا گردید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِينَ
دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده‌اند که ناهیان بعد از آن که از پند پذیرفتن ایشان
ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهاء خود و ایشان دیواری کشیدند و دری
بر محلهٔ خود نشانده راه آمد شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محلهٔ خود بیرون آمدند
و کسی از محلهٔ ماهیگیران بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده
هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامهٔ ایشان میمالید سه روز زنده بودند
و روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند
خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَن يَسُومُهُمْ
کسی را که بچشاند ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذاب سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته‌اند که
بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا می‌رنجانیدند و باج
میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه مبعوث شد حکم فرمود
بمقاتله تا ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است
هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَّحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ
و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی
نباشد مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند که بدین موسی علیه السلام متدین شده
تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنهااند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند
یا آنها که در شب معراج با آنحضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی
کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُم و بیازمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ به نیکوییها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ
و به بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت

بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکر می بایست کرد بطر واستغنا ظاهر کردند وگفتند اِنَّ اللهَ فقیرٌ
وَنحنُ اَغنیاءُ و در محنت صبر می بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند یَدُ اللهِ مغلولة بس محک اختیار
تمام عیار بیرون نیامدند   خوش بود گر محک تجربه آید بمیان   تا سیه روی شود هر که در وغش باشد
فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ بس از بس در آمدند صالحانرا خَلْفٌ بس آمدگان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند
توریة را یعنی بیاموختند علم او را از پدران یَأْخُذُونَ فرا می گیرند عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى خواسته ومتاع
این چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت اند حق تعالی می گوید که در حکم رشوه می گیرند
وَيَقُولُونَ و می گویند ایشان سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را بیامرزند ادعاء ایشان آن بود که گناه روز
بشب وجرم شب ایشان بروز آمرزیده می شود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند وَاِنْ يَأْتِهِمْ
وحال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیی مثل آن خواسته دیگر در حرمت
يَأْخُذُوهُ فرا می گیرند آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوة واکل حرام اَلَمْ يُؤْخَذْ
عَلَيْهِمْ آیا گرفته نشده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریة اَنْ لَا يَقُولُوا که نگویند
عَلَى اللهِ بر خدای اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز
بحق سبحانه نسبت دادند و می دانستند که دروغ می گویند زیرا که توریة با ایشانست وَدَرَسُوا و خوانده اند
مَا فِيهِ آنچه در وست و این حکم در وی دیده اند وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ و رستگاری سرای دیگر که عقبی است
خَيْرٌ بهترست از عرض دنیی لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای اَفَلَا
يَعْقِلُونَ آیا تعقل نمی کنند و حفص بخطاب می خواند یعنی در نمی یابند که نعمت عقبی بهترست از مال دنیی
وَالَّذِينَ و آنانکه يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نگاه دارند کتاب را و چنگ در آن می زنند مراد مؤمنان اهل کتابند
وکتاب دین آیة قرآنست وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک
بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف بر اقامت آن

خانه دین خویش را چو خدا ٭ بر ستون نماز کرد بنا ٭ تا که تا ستون بجای بود ٭ خانه دین حق بپای بود

اِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بدیشان تمام

رسانیم وَاِذْ نَتَقْنَا و یاد کن برای یهود زمان خود چون بگسیختیم و برداشتیم الْجَبَلَ کوه طور را فَوْقَهُمْ
بر زبر ایشان كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ گویی که کوه سایه بانیست بر سری ایشان وَظَنُّوا و دانستند اَنَّهُ آنکه کوه وَاقِعٌ
بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای این خبر داده بود خُذُوا و گفتیم فرا گیرید
مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا و یاد کنید پیوسته مَا فِيهِ آنچه در وست
از اوامر و نواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید پرهیزکاری کنید و از عداد متقیان باشید وَاِذْ اَخَذَ و یاد کن
ای محمد چون فرا گرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهاء ایشان
ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا وَاَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشانرا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان
باقرار که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا
بَلٰى گفتند آری پروردگار مایی حق سبحانه ذریة آدم بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچنین توالد ابنا
از آبا و ذکر آدم علیه السلم نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون اند
حاکم ابو عبد الله رحمة الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریة آدم بنعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند
و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است در ولایت
هند و بعد از خروج آدم علیه السلم بوده از بهشت و در مدارک می گوید جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق
آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت هست و عرض او سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریة
آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچه های خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید
و ربوبیة خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند
چون ذریة بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سیدی فرموده که این خبر است که حق سبحانه
و تعالی از خود و از فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریة گواه شدیم اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تا نگویید روز قیامت
که اِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هٰذَا از این اقرار غَافِلِينَ بیخبران اَوْ تَقُولُوا یا آنکه نگویید اِنَّمَا اَشْرَكَ
بجز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما

فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ ازپس ایشان واقتدا بدیشان کردیم اَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک می کنی ومعذب می سازی مارا
بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند آن کج روان وبی راهان یعنی پدران ماوچون مشرکان تقلید را دست آویز سازند
این سخن ازیشان مسموع نیفتد زیراکه اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شده پس تقلید
دیگری در شرک عذر نشود وای درویش این آیه مذکر عهد الست تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد والاهو
شمندان بیدار دل از ان سوال وجواب غافل نیستند • الست از ازل همچنانشان بگوش • بفریاد قالوا بلی در خروش
در نفحات مذکورست که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرموده که درین سخن نقص هست صوفی را دی وفردا
چه بود آن روز را هنوز شب درنیامده وصوفی در همان روزست • دو نامروزست ای صوفی وشان •
کی بود از دی وفردا نشان • انکه از حق نیست غافل یکنفس • ماضی ومستقبلش حالست وبس • از حسین منصور
قدس الله سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس مخاطب ومجیب
بغایت ان کس • هم خود الست گوید هم خود بلی کند وَكَذَلِكَ وهمچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
تفصیل میکنیم وپیدا میسازیم نشانها قدرت خود را تا تدبر کنند دران وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وشاید ایشان باز گردند
از تقلید وَاتْلُ وبخوان ای محمد عَلَيْهِمْ برقوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي خبر انکس که آتَيْنَاهُ دادیم اورا آيَاتِنَا
علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله وانکس امیة بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود ومعلوم کرد
که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد وداعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلوات
الله وسلامه علیه مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت وآن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال
فَانْسَلَخَ پس بیرون آمد مِنْهَا ازان آیات بواسطه کفر وعناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ
پس رید و پیوست شیطان با او واید وی خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان
وگفته اند این کس ابوعامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اورا فاسق لقب نهاد واو ساعی بناء مسجد
ضرارست صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب الهی دیده بود واورا شناخته وبوی ایمان آورده آخرا نکار
کرد وبد وکافر شد واشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بود از کنعانیان وجبار ان که صحف ابراهیم

تحقیق

خوانده بود واسم اعظم میدانست درمحلی که موسی علیه السلام بالشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد
جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود والتماس نمودند که بر موسی علیه السلام وقوم وی دعا کند
در اول اباکرد ودر آخر باغوای زن خود فریفته گشته ورشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام وقوم او نفرین کرد
حق سبحانه اسم اعظم ازیاد او ببرد وایمان باوی نماند وَلَوْ شِئْنَا واگر خواستیمی لَرَفَعْنَاهُ هر آینه برمی داشتیم اورا
بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات سفیه که منازل ابرار
ومساکن اخیارست وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دنائت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین
یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ وپی روی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوت واستماع سخن زن
فَمَثَلُهُ پس صفت او در زشت كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگست در اخس احوال وان تَحْمِلْ اگر حمله کنی
عَلَيْهِ بروو برانی ورا يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری وورا نرانی يَلْهَثْ
همان زمان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ ونا راندن او یکسانست در
هیچ حال صفت خود را ترک نمی کند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت وخساست
خود بر نگشت اورا در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد ودر وقتی که متوجه لشکر
موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در از گوش که سوار بود با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد وازین عمل
بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در اید وچه بوالعجبی نماید اگر
از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر عشق بازی راه دین کرد اند واگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را
بر انداخته با سگ خسیس برابری دهد • آنرا برئی صومعه در دیر گبران افکنی • وین کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی
چون وچرا در کار تو عقل زبون را کی رسد • فرمانده مطلق توی حکم که خواهی آن کنی ذَلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ
الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود واستکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ می شمرند آیتهای مارا که
قرآنست واین گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را وگفته اند مراد ازین قوم یهودند
که تکذیب آیات توریة کردند در کتمان نعت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پس می فرماید که قصه بلعم را
بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات مارا لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست
مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان
وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران می کند که وبال ظلم ایشان
جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است
وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران
در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که بیافریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان
بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانرا دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند
بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمی گردانند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت
پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن
بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی
لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند أُولَئِكَ
این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند مقصود بلذات فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ
مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذت دائمی نیستند
بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند و بخلاف امر نیز متصف
نیستند أُولَئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان
صاحب عین المعانی آورده که مکلف مأمور بامر و گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانی است
و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر خرد او
مغلوب نفس و هوا شد از بهائم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند بهره از ملکت هست و نصیبی از دیو
ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى و مر خدای راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا
پس بخوانید او را بدان نامها از نود و نه نامست که خبر مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ دران باب وارد شده و در ذکر المسمی

گویند که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت
نه محمد و اصحاب او می گویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را می خواند آیه نازل شد که
اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را بصفات نیکو ستوده
چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را [illegible] بدان اوصاف بستایید و گفته اند متخلق
شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنهارا
که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهاء او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را
بنام که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه می گفتند و نصاری
یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون
لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بجزای آنچه هستند که عمل می کنند و چون ذکر جمعی که از برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت
می کند و می گوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروه اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل می کنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند
رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه
یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک
نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده می کنیم دائم
تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطاء بر نیست
و انساء شکر یعنی نعمت بدیشان دهد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش می گرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند
وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیرمشان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن من مَتِينٌ سخت است
کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را ازینجهت که در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت
آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا بر آمد یک یک از گروه قریش را از عذاب
خدای می ترسانید یکی از صنادید گفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد می کند آیه آمد که

اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند درین که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشان
یعنی محمد را صلوات الله وسلامه علیه مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانکی این همان عاقلست که او را قبل
از اظهار دعوت محمد امین می کفتید بعد ازانکه دعوت حق اشکارا کرد چرا دیوانه می خوانید اِنْ هُوَ
نیست او اِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او اَوَلَمْ يَنْظُرُوا
آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْاَرْضِ و در ملکوت
زمین کفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحر و دست و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ
و نکریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت
مبدع بر ایشان ظاهر کردد وَاَنْ عَسٰى و دیکر نظر نکردند در انک شاید اَنْ يَكُونَ آنک باشد
قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک نزدیک رسیده اَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند درانک شاید
اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عمل اقدام نمایند که موجب
نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد ـــع ز انپیش که اجل فرا رسد تنک
وایام عنان ستاند از چنک ٭ بر مرکب فکر خویش نه زین ٭ مردانه درای در ره دین ٭ فَبِاَيِّ
حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این مشرکان اکر بقرآن
نکروند که او جامع حقایق دین و دنیی و مجمع میامن صورت و معنی ست مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ هر کرا خدای
کمراه کرداند و بقرآن نکرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و می کذارد
ما کمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در کمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرکردان و متردد و متحیر می کردند ـــع
تا نکردد مدد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند کروه از قریش و اصح آنست که یهود کفتند
ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اکر پیغامبری که ما می دانیم که کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که می دانستند
که جز خدای هیچ کس نمی داند آیة آمد که يَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت
از اسماء غالبه است چون نجم و این اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که در ساعت قایم شود
یا حساب خلایق درو بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان همه درازی نزد یک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر

سوال

سوال میکنند که اَيَّانَ مُرْسٰيهَا کی است بپای کردن و پدید آوردن او قُلْ بکو اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که
دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بر ان اطلاع
نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او اِلَّا هُوَ مکر او که داناست بدان ثَقُلَتْ
پوشیده است علم قیامت یا کران و عظیم است دانستن آن فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش
قیامت بر اهل آنها از ملائکه و ثقلین بزرکست از جهت هول و هیبت او و کویا که حکمت در اخفای او آنست
لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت اِلَّا بَغْتَةً مکر ناکهان يَسْئَلُونَكَ می پرسند از تو کوئی آنرا و وقت آنرا بر ان وجه
كَاَنَّكَ کویا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست می داری عَنْهَا سوال از ان و حال انکه تو کاره ای از ان سوال چه موقوف
بانکه جز حق سبحانه کسی نمی داند قُلْ بکو دیکر باره از روی تاکید و مبالغه اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست
که علم قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدایست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتری مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمی دانند که آنرا جز حق تعالی نمی داند در وسیط آورده که اهل مکه کفتند ای محمد خدای تو ترا خبر نمی کند
بنرخ که کی کران و ارزان می شود تا ارزانی چیزی بخری و در کرانی بفروشی و بران سود کنی آیة آمد که
قُلْ لَا اَمْلِكُ بکوی نمی توانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ
مکر آنچه خدای خواهد و مراد ازان تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اکر بودمی من که بی تعلیم حق اَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را
لَاسْتَكْثَرْتُ هر اینه طلب بسیاری کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی
بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ
و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی بکروند بمن و بآنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی
خدای انکسی که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا
جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حوا است و این آفریدن جهت آن بود که
لِيَسْكُنَ تا آرام کیرد آدم علیه السلام اِلَيْهَا بوی و الفت پذیرد با وی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنکام که بپوشید آدم
حوا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَتْ بار کرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او
در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس میکذشت بآن بار یعنی می آمد و می رفت فَلَمَّا اَثْقَلَتْ پس آن هنکام که کران شد حوا

با آن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرک شد وحوا کران بار کشت دعوا الله بخواندند آدم وحوا خدا را
ربهما که پروردکار ایشانست وکفتند خدا یا لئن آتیتنا اکر بدهی ما را صالحا فرزند درست خلقت که مشابه
ما باشد در صورت لنکونن هر اینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد قولی آنست
که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله بر حوا ظاهر کشت وکفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب نمی دانم
ابلیس کفت شاید سبعی یا بهیمه باشد انکه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا کفت مرا معلوم نیست ابلیس کفت
از دهن یا از کوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند وبیرون ارند حوا بترسید وصورت ماجرا
با آدم علیه السلام در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد وابلیس دیکر باره خود را بصورد دیکر بر ایشان
ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید حال باز کفتند ابلیس کفت غم مخورید من اسم اعظم می دانم ومستجاب
الدعوه ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت کرداند وخروج او باسانی باشد
بشرط آنک اورا عبد الحارث نام کنید ونام ابلیس در میان ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فلما
آتاهما پس آن هنکام که عطا کرد خدای بر ایشان صالحا فرزندی صالح الجسم وتن درست جعلا له کردانیدند
برای خدای شرکا خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی یاد کردند عبد الله را بعبد الحارث
وبعضی برانند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم وحوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند
در عبادت وحفص شرکا میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما آتاهما
در آنچه داد اولاد آدم وحوا را صاحب کشاف وقاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحده قصی است
از اجداد حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که خدای ورا زوجه از جنس یعنی عربی وقرشی کرامت فرمود
وزن وشوهر شرط کردند که اکر خدای ایشانرا فرزند شایسته دهد بشکر کذاری وسپاس داری قیام نمایند
حق سبحانه ایشانرا چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا یرا وعبد مناف وعبد العزی
وعبد قصی وعبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس بزرکست خدای وپاک عما یشرکون از آنچه از برای او انباز
میکیرند قصی واولاد او وبر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکانرا ایشرکون آیا انباز میکیرند در عبادت
حق ما لا یخلق شیئا آنچیزی را که نیافریند چیزی وقدرت ندارد بر خلق اشیا وهم یخلقون وحال آنکه آن انبازان

که میکیرند ایشان افریده شده اند ومخلوق خالق نتواند بود ولا یستطیعون ونمی توانند بتان لهم برای پرستندکان
خود نصرا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان ولا انفسهم ونه نفسهای
خود را ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسی ایشانرا می شکند یا بالواث وادواث آلوده می سازد وان تدعوهم
واکر بخوانید ای مسلمانان شما مشرکانرا الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پی روی نمی کنند شمارا سواء علیکم
یکسانست بر شما ادعوتموهم انک بخوانید ایشانرا ودعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش
باشید این آیة خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل ومتابعان او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین
تدعون بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای وایشانرا آلهه نام نهاده اید عباد
بندکانند یعنی مملوک ومسخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف ودر قبضه
تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشانرا وچون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شمارا
ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آله بحق آنست که دعاء بنده وندای
پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر بتانرا پایها هست در مهمات خود یمشون بها بروند بدانها
چنانچه شما می روید ام لهم اید یا ایشانرا دستها هست که چیزها را یبطشون بها فرا کیرند بدان چنانچه شما فرا می کیرید
ام لهم اعین یا ایشانرا دیدها هست که مرئیات را یبصرون بها به بینند بدان چنانچه شما می بینید ام لهم
آذان یا ایشانرا کوشها هست که مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید وخود قایلید
که ایشانرا پای رو ودست کیرا وچشم بینا وکوش شنوا نیست وشمارا هست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر
باشید وغایة جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفارست وایشان بعد از الزام
حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم با آلهه خود وکفتند خدایان ما را انکوهش
مکن که نباید آفتی ورنجی بتو رساند حق تعالی فرمود که قل ادعوا بکوای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را
برای خدای ساخته اید وباهم یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید بدانمقدار که توانید در ایصال مکر بمن
فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید وبکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ وحمایت الهی وار قصد ومکر شما نمی اندیشم
اکر هر دو جهانم خصم کردند ع نترسم چون نکهبانم تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار من ومتولی کار من الله است

الذی آن الهی که نزّل الکتاب فروفرستاد قرآنرا که حامی بنده کان حق است وهو وخدای یتولّی الصالحین
دوست دارد وکارساز بنده کان شایسته را والذین تدعون وآنانرا که شما میخوانید ومی پرستید من دونه
بدون خدای لا یستطیعون نمی توانند نصرکم یاری دادن شما ولا انفسهم وند نفسهای خودرا ینصرون
یاری کنند بوقت قصد کسر وحطم ایشان وان تدعوهم واکر بخوانید ای مؤمنان کافرانرا الی الهدی بدین راست
لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول وتراهم ومی بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک
می نکرند بسوی تو وهم وحال انکه ایشان لا یبصرون نمی بینند ترا ببصر بصیرت بتحقیق تو بینا نیستند
بس اکر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس
سره پرسید که سرّ این سخن چیست که سلطان العارفین قدس الله سره فرموده که هرکه بایزید را دید آتش
دوزخ برو حرام شد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن نکفت واورا کفار ویهود ومنافقان
ایشان
محمد دیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل برؤیت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان
چندکس دیده باشند ودر وقت بایزید نیز چندکس بحال او بینا شده باشند برای دیدن روی تو چشمی دیکرم باید
که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خذ العفو این آیة جامع مکارم اخلاقست می فرماید که فراکیر آسانی را در
کار مردمان وچیزی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بکیر صفت عفو را واز سر کنه کاران درکذر
یا فراکیر فضل اموال اغنیا را وآنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن وبرین معنی نزول آیة قبل از
وجوب زکوة بوده باشد وأمر وبفرمای دیکرانرا بالعرف به نکویید در افعال واقوال وکفته اند
عرف خصلتیست که آنرا عقل بسندد وشرع قبول کند واعرض وروی بکردان عن الجاهلین از نادانان
وسفیهان وستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین
جاهلانست واو سزاوارترست بانکه از او اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بعد از نزول این آیة از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلم فرمود که پروردکار تو می کوید
که پیوند کن با کسی که از تو ببرد وعطا ده آنرا که ترا محروم سازد وعفو کن از کسی که بر تو ستم کند وفی
نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم الهی فرماید هرکه زهرت دهد بده قندش وانکه از تو برید دروپیوند

وامّا

وامّا ینزغنّک وهرکاه برانکیزاند واز جای ببرد ترا صورت خطاب با انحضرتست صلی الله علیه وسلم
ومراد امّت اند هریک از امّت را میکوید که چون از جای برانکیزاند ترا من الشیطان از جهت دیو نزغ ازعاجی
بودنی وآن در حالت غضب می تواند بود یا اکر از شیطان وسوسهٔ بتو رسد فاستعذ بالله بس پناه
کیر بخدای از شرّ او انه بدرستی که خدای سمیع شنونده است آنرا که بزبان کویی علیم آنرا که در دل داری
ان الذین اتقوا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک ومعاصی یا بترسیدند از حق اذا مسّهم چون برسد
بدیشان طائف وسوسهٔ من الشیطان از دیو سرکش تذکروا یاد کنند خدای را واز وعید او بترسند
فاذا هم مبصرون بس ایشان بینند کان باشند راه صواب را وبدان بینایی وسوسهٔ شیطان از خود دفع
کنند وبطریق حق کرایند واخوانهم وبرادران کفار که شیاطین اند یمدّونهم می کشند کافرانرا
ایشان
فی الغیّ در کمراهی وغوایة را در چشم ایشان می آرایند ثم لا یقصرون بس باز نمی ایستند از اضلال
ودست تصرّف از ایشان کوتاه نمی کنند واذا لم تأتهم وچون نیاری تو بکافران بآیة آیتی از قرآن معاندان
طلب ایشان قالوا کویند لولا اجتبیتها چرا برهم نبافتی وبر نکزیدی آن آیة را از پیش خود در تبیان
آورده که اهل مکه بر سبیل تعنّت آیتهاء قرآنی میطلبیدند چون در نزول او تاخیری واقع شدی
آمده
از روی استهزا کفتندی چرا احداث وانشا نکردی چنانچه دیکر آیتها را این آیة نازل شد وآمد
قل بکو ای محمد انما اتبع جز این نیست که من پیروی می کنم ما یوحی الی آنچیزرا که وحی کرده می شود بمن
من ربی از آفریدکار من ومربی بیافنده وسازنده قرآن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلها وحجتها ست
که بدان خود دیده وصواب دریافته شود من ربکم فرود آمده از پروردکار شما وهدی وراه نماینده
است ورحمة وبخشاینده یا هدایت ورحمتست لقوم یؤمنون برای کروهی که می کروند بخدا ورسول
وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز می کذارد وهرچه
انحضرت قراءت می فرمود او نیز می خواند آیة آمد که واذا قرئ القرآن وچون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا
بس بشنوید له مرانرا وانصتوا وخاموش باشید وبا امام تلاوت مکنید لعلکم ترحمون شاید که
رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قراءة قرانست هرجا خوانند اما عامهٔ علما برانند که

دانسته است

تعنت طلب ثلث
یعنی می خواستند
که او را کاه کار سازند

در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبهٔ امام در روز جمعه و خطبه مشتمل
می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری
وَخِيفَةً و بترسکاری زاری بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را
خوانی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصَالِ و شبانگاهها مراد دوام
ذکرست یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانروزست وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم و مراد امتند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از جملهٔ بی خبران از ذکر خدای آورده اند که
کفار مکه تعظم می کردند از سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده می گفتند انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا
حق سبحانه می فرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی می کنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان از ملائکهٔ
اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ
از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه می کنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ و مر او را خاص
يَسْجُدُونَ سجده می کنند تعریض مشرکانست و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیة سجده می باید کرد
و سجدهٔ تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سورهٔ حج بمذهب
امام شافعی رحمه الله نیست دوم در سورهٔ صاد بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست و بمذهب باقی
ائمه نی و نزد امام اعظم رحمه الله سجدهٔ تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر
فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ
قدس سره در فتوحات این را سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی
فیض خاص حاصل کرده تا حقیقة این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما يكون العبد من ربه وهو
ساجد بر منصهٔ ظهور چهره می گشاید و رمز فاعني على نفسك بكثرة السجود از منظرهٔ شهود روی می نماید
سجدهٔ طاعتیت خاص بل افسریت زیندهٔ مفارق اهل اخلاص

نبیت تو بس کمربند کی
تاج تو در سجده سرافکندگی
شرم تو باد که بیالاویت
سجدهٔ طاعت بود از هر جهت
تو کنی از سجده سرکشی
به که ازین شیوه قدم درکشی

حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در وی سجود نیست سفچه است

وامام احمد رحمهما الله سجده هست

یعنی بمذهب امام اعظم هیچ

وکفی که در وی جود نیست کفچه است

ونیم ما قالو

شرف نفس بجودست و کرامت بسجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتها که کفار
که بر این امة حلال هست یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان آمدند که ما حرب
کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر
و انصار داعیهٔ احراز غنیمت داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ
بگو که حکم غنیمتها لِلَّهِ مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستادهٔ او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا
اللَّهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه
میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر
فرود آمد که در غنیمت اختلاف می کردیم و اخلاق ما از ادبهٔ اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم
او را برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقتها خود را بصلاح
آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بجز این نیست
که مؤمنان کامل الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسد
قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان از هیبة جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب
انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهاء او یعنی قرآن
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده گرداند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند
ایمان ایشان بدان آیة انضمام پذیرد با ایمان ایشان بآیتها منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید
در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوة نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر
ایشان هویدا شود در عرایس الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعة روزنهٔ دل در وی
می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان
بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند

نه بودنی واهل دنیی چه هرکس در تحت سطوات غلبهٔ نورانیة حق مضمحل ومفقود شد او را بمدای
ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق بدید. تشهود او در نمی آید سو هرکه در بحر هم مستغرق شود فارغ از کشتی والنذور شود
غرقهٔ دریا بجز دریا ندید. غیر دریا هست بروی ناپدید. الَّذِينَ واین مؤمنان کامل الایمان اناندکه از روی اخلاص
يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ بپای میدارند نماز را بشرایط وآداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وازانچه روزی داده ایم
ایشانرا يُنفِقُونَ نفقه میکنند أُولَـٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را از وجل وتوکل ویقین با اعمال
جوارح که صلوة وزکوتست جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا بایمان درست وراست
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هرکه منافق نباشد فهو مؤمن حقا لَهُمْ مرین مؤمنانراست
دَرَجَاتٌ مرتبها عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت ومنزلتست یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ
وامرزشی مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی بزرگ که صافی باشد از کد اکتساب وخالی از خوف
حساب امام قشیری رحمة الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رزاق باز ندارد سو ای پدر
توز روزی ده بروزی وامان. از سبب بکذر مسبب بین عیان. از سبب می دسدهر خیر وشی. نیست ز اسباب ووسایط
اصل بیند دیده چون اکمل بود. فرع بیند دیده چون احول بود. آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام
بازگشته بودند وابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلم
بیامد وحضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم خبر داد وانحضرت صورت حال با مؤمنان باز گفت وایشان
از بسیاری مال واندکی رجال مایل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند بدین قصد از مدینه بیرون آمدند
وابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد وخود با کاروان ابی راه
روی بمکه نهاد وابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده
متوجه بدر شدند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلم
بیامد واز آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که انحضرت صحابه را فرمود که خبر انیست
العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروانرا دوستر میدارید یا مقاتله کافرانرا بعضی گفتند
که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است حضرت سید انام علیه الصلوة والسلم
ازین سخن متغیر شد وکبار مهاجر وانصار حرب را اختیار کردند وآنحضرت فرمود فرمود که گوییا بکشتن
گاه قوم نظر محکم ونشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشند وامیة بن خلف را در فلان جای
وباقی صنادید برین قیاس وازانچه آنحضرت فرموده بود یک قدم تخلف نکرد بس حق سبحانه پیغمبر خود را
میفرماید که تا خدای بموضع بدر که مصارع کفارست خواهد بود كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ چنانکه ترا بیرون
آورد پروردگار تو مِن بَيْتِكَ از خانهٔ تو که مدینه است بِالْحَقِّ براستی وصواب وَإِنَّ فَرِيقًا وبدرستی که
گروهی مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر اینه کاره اند رفتن بدر را وآن کراهت طبع بود از زحمت
سفر وبی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت يُجَادِلُونَكَ جدال می کنند با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که
جهاد است بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از انک روشن شده برایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو
که بر دشمن ظفر خواهند یافت وبا وجود آن می رمیدند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گوییا رانده می شوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ
وَهُمْ يَنظُرُونَ وگوییا که ایشان می نگرند باسباب وعلامات مرگ وآن صورت بجهت قلت عدد ومدد
وکمی زاد واستعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد وپنج نفر بودند وهفتاد شتر داشتند ودو اسب
وشش زره وهشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ ویاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ
یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که أَنَّهَا لَكُمْ آن شما راست وَتَوَدُّونَ وشما دوست میدارید
أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آن که غیر خداوند شوکت وسلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد شما را چه
شنیده اید که در کاروان جهل سوار بیش نیست واین لشکر نهصد وپنجاه مردند پس شما آسانتر میخواهید
وَيُرِيدُ اللَّهُ ومیخواهد خدای أَن يُحِقَّ الْحَقَّ انک ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیاتی که در باب محاربه ذات شوکه
فرستاده یا بوعدهای فتح وظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل واسر بر لوح محفوظ نوشته
وَيَقْطَعَ وببرد وبرکند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافرانرا ومستاصل سازد معاندانرا لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین
اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وزایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکانرا
وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه نخواهند وکاره باشند آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ ویاد کنید آنرا که فریاد میخواستید
رَبَّكُمْ از پروردگار خود و می گفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک وگفته اند حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فاستجاب
پس اجابت کرد خدای لکم مر شما را انی ممدکم بانکه من مدد کننده ام شما را بالف من الملائکة بهزار تن از فرشتگان
مردفین انجیکدیگر درآیند کان مراد ازین الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان
ودر تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمة الله نقل می کند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه
وخمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دمیاطی میگوید الفی بود بعد از الفی تا پنج
هزار شدند وما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را الا بشری مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت
ولتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهاء شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وما النصر و نیست
نصرت وظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای نه از ملائکه وغیر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای
غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حکیم راست کارست دشمنان را مقهور سازد اذ یغشیکم
النعاس و یاد کنید آن را که کشید در سر شما خوابی سبک را صحابه را در آن شب که روزش التقاء فریقین
خواست بود در غدغهٔ عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم
در خاک فرو می رفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت امنة برای ایمنی منه حاصل از ترس دیگر او
و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می باید گذارد
و بعضی محدث اید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا زانو بخاک فرو می رود و کافران در زمین سخت اند و بر آب
قادر و شما می گویید ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل
باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وینزل و فرستاد علیکم بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان
ماء آبی لیطهرکم تا پاک کرداند شما را به بآن آب از حدث و جنابة ویذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان
وسوسهٔ شیطان را که می گفت نصرت و جنابه با هم جمع نشوند ولیربط و تا به بندد علی قلوبکم بر دلهاء شما
امیدواری بلطف حضرت باد ویثبت و برای آنکه ثابت کرداند به بدان باران الاقدام قدمهاء شما را یعنی چون باران
بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد پس قدمهاء مؤمنان مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود
لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکهٔ حرب اذ یوحی یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو

الی الملائکه

الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده اند و مضمون وحی آن بود که انی معکم من با شمایم در امداد
و اعانت یا ناصر و نگاه دار شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر
سواد ایشان یا محاربه با کافران واضح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان
در پیش صف لشکر مؤمنان می رفتند و می گفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید
که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیة این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من
سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهاء آنانکه حق را پوشیدند الرعب ترس و بیم را فاضربوا
پس بزنید ای ملایکه کافران را فوق الاعناق بر زبر گردنهاء ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی
رحمه الله از ابن الانباری رحمة الله نقل می کند که چون ملایکه بقتال مأمور شدند نمی دانستند که در ضرب
قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهاء ایشان واضربوا منهم و بزنید ایشان را یعنی ببرید
کل بنان همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پا است ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان
شاقوا الله مخالفت کردند خدای را ورسوله و فرستادهٔ او را ومن یشاقق الله ورسوله و هرکه خلاف کند
خدای و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا
بکشتن و در آخرت بخواری ذلکم اینست عقوبة ای کافران فذوقوه پس بچشید آن را عاجلا وان للکافرین
و بدرستی که مر کافران راست آجلا عذاب النار عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید
اذا لقیتم چون به بینید الذین کفروا آنان را که کافر اند زحفا انبوه و در هم پیوسته برای حرب شما فلا تولوهم
الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مؤمن را از ده کافر
و زیاده نشایستی گریختن و بآیة الآن خفف الله منسوخ شده چنانچه عن قریب مذکور گردد ومن یولهم
و هرکه بگرداند بر ایشان یومئذ در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر بر گردیده باشد برای جولان
یا برای کر و فر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که می گریزد و خصم را بازی دهد تا غافل شود
پس باز گردد بروی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره
رود و بر عکس و هرکه بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله

بخشم بزدک از خدای وَمَأْوَيهُ جَهَنَّمُ وباز کشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد جای باز کشتی است دوزخ
آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد ولشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در عریش آغاز دعا کرد وکفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بو
رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد وکفت کفی خاک بر دار وبر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنک
ریزه برداشت وکفت شاهت الوجوه وبر روی لشکر بیکانه افکند حق تعالی آن خاک سنک را در چشمها
مشرکان ریخت با چشم مشغول شدند وملایکه آغاز حرب کردند ومؤمنان بکارزار درآمدند هفتاد کس از صنادید
عرب کشته شدند وهفتاد دیکر را اسیر کرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر می کردند این میکفت کشتم
وآن می کفت اسیر کرفتم آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوة خود وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ
ولیکن خدای ایشان را بکشت باین که شما را نصرت داد وبر ایشان مسلط کردانید وَمَا رَمَيْتَ ونیفکندی
تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ولیکن خدای بیفکند آن را یعنی بچشم همه رسانید
اضافة فعل بعبد از راه کسب است وبحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه را نمود
صحابه را رضی الله عنهم بفناء افعال در سلب فعل از ایشان واثبات آن مر خود را که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ
وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که
وما رمیت ونسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت واثبات کرد مر خدا را که ولکن الله رمی تا افاده معنی
تفصیل کند در معنی جمع فیکون الرمی محمد صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده
که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه وبصره ویده پس ازاله سبب
در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین واین کلام در مرتبه قرب نفل است ودر نفحات الانس مدت
در روایح انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه وسلم استغراق او در حالت
فنا قوی تر از همه انبیا واولیا بوده وچون حضرت رسول صلوات ربنا وسلامه علیه مستغرق مقام فنا فی الله
بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت
آن مشت خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت وهم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد

اذ رمیت چون بیفکندی وافکندن تو شایسته بود که در چشم تمام لشکر درود

فرمود

فرمود وقتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین
ودیکر پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کند وبنده محل آفات وحوادث ومیان آنکه
فعل بنده را بخود اضافت فرماید ووی سبحانه قدیم ومنزه از آفات حوادث ٭ ما رمیت اذ رمیت کفت حق
کار حق بر کارها دارد سبق ٭ کر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ٭ ما کمان وتیر اندازش خداست ٭ تا نشد مغلوب کس این سر نیافت ٭
کر تو خواهی آن طرف باید شتافت ٭ واز مثنوی مولی چنان مفهوم میشود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام قرب
فرضی بوده واین سخنان در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ کرد خدای آنچه کرد
تا دین را ظاهر کرداند وتا عطا دهد مؤمنان را مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطاء نیکو که آن نصرت وغنیمت
در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل می کند که بلاء حسن آنست ایشان را از نفوس ایشان
فانی کرداند وبعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد وامام قشیری قدس سره کوید بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده کند
مبلی را در عین بلا ٭ چون دانستی که این درد تو از کیست ٭ ز رنج خویشتن مباش خرم ٭ کر وزهرت دهد بهتر ز شکر ٭
ور او زخمت زند بهتر ز مرهم إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست استغاثه ودعاء شما را شنود عَلِيمٌ دانا است به نیات
شما لاجرم دعا را اجابة فرمود ذَلِكُمْ اینست کار که دیدید وَأَنَّ اللَّهَ وآن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده
وباطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ ومکر وحیله کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم
متعلق شده کفتند خدایا روی بقوم محمد دار یعنی نصرت ده از این دو لشکر آن را که راه یافته تر است ودین او فاضلتر
وبتو دوستر ودر روز جنک نیز ابو جهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه
خطاب می کند با اهل مکه بر سبیل تهکم ومی فرماید إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اکر طلب فتح ونصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ
الْفَتْحُ پس بشما فتح یعنی فتح آن دین وَإِنْ تَنْتَهُوا واکر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنک بدر از کفر وعداوت
رسول فَهُوَ خَيْرٌ پس آن بهتر است لَكُمْ مر شما را از قتل این جهان وعقوبة آن عالم وَإِنْ تَعُودُوا واکر باز کردید
بمحاربة مسلمانان نَعُدْ باز کردیم بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ ودفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا چیزی را
از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ واکر چه بسیار باشد آن جماعت وَأَنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنانست
بنصرت ومعونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را وَرَسُولَهُ وفرستاده

که بین دو [illegible]

اورا ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید
از رسول چه مراد از آیه امرست بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است
بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وانتم تسمعون و حال آنست
که شما میشنوید که من می گویم او پیغمبر منست یا می شنوید مواعظ قرآنرا ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند
آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون
نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شعر مگو که می شنوم هر چه گفته سعدی
چه که می شنوی چون سخن نمی شنوی ان شر الدواب بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک
خدای یعنی در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی
یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات آنست روی برتافته اند
و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان
جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا
در ایشان نیکویی که انتفاعست بآیات قرآنی لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی
ولو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لتولوا هر آینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون
و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده کردان قصی بن کلاب را
که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه می فرماید که اگر خدای ایشانرا بشنوانیدی
کلام قصی که هم ایمان نمی آرند یا ایها الذین آمنوا ای مومنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدایرا وللرسول
و مر فرستادۀ اورا اذا دعاکم چون بخواند شمارا رسول لما یحییکم بآنچیزی که شمارا زنده کرداند یعنی علوم دینیه
که حیوة دلها از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست
که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شمارا هلاک کند یا شهادت که حیوتیست نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب
مومنانست واعلموا و بدانید ان الله آنرا که خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل او و صاحب
انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها

و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیه
دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرده و گفته اند جدایی فکند میان
بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما در آیه
ولمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را کم کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت از آنست در بدایات دل و در
نهایات دل حجاب دیدارست سو زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش ۰ دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش وانه و آنرا نیز
بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود واتقوا و بپرهیزید
فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة
از شما خاصة یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر کند و آن فتنه برسد و آن افتراق
کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدا
حق عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که مرضی ظلم او متعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید
ای مهاجران اذ انتم قلیل آنرا که شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از هجرت
تخافون می ترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شمارا کفار قریش یا هم داشتید که اگر از مکه بیرون آیند
مشرکان عرب شمارا تاختن آرند فاویکم پس جای داد شمارا خدای در مدینه وایدکم و تقویت کرد شمارا بنصره
بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملایکه در بدر ورزقکم و روزی داد شمارا من الطیبات
از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی
رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشای آن می کوشیدند
و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان می رسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا و با رسول او در اظهار اسرار او قولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ابولبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند
محمد صلی الله علیه وسلم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شمارا خواهد کشت و فی الحال
دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او

رقم قبول یافت و این آیة نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت
وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وخیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما می دانید که وبال خیانت بسیار است
یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا وبدانید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ آنکه مالهاء شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان
شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبتی فرزند شما را بر وقوع در
اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو دویم
و ما پیوسته آن فتنه را زیادتی می خواهیم ﴿ جوان و پیر که در بند مال و فرزندند ﴾ نه عاقلند که طفلان ناخردمندند
وَأَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ بهر طلب آن سعی نمایید و جمع مال
و حب ولد را بمانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باوردارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را
شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل
از محق یا هدایتی در دلهاء شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان
یا نجات از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری فرقان بمعنی صبح آمده گویند سطع الفرقان ای الصبح پس درین
آیة مراد ظهور و اشتهار باشد که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر آورده که حق سبحانه
بسبب تقوی افاضه کند بر شما یا اسرار جلال خود بفیضی کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث
و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ مراد شیخ محیی الدین است قدس سره و متابعان او
چنانچه معلوم می شود که متقی آنست که حق را سبحانه و تعالی وقایهٔ خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال
فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته ﴿ کم شده چون سایه اندر آفتاب
یا چون بوی گل در اجزای گلاب ﴾ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهاء شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد شما را وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد
و صحابه عزم مدینه فرمودند و جز ابوبکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال
متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
استشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورد و از روزنه آب و نان

بوی می داد تا بمیرد ابلیس این رای نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی پیشتر آنجا
رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری
گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا میرود مردم فریفتهٔ وی می شوند
جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیلهٔ از قریش جلفا
یک کس طلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند
نمود بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن
شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه علی را کرم الله
وجهه بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله عنه بغار رفت و حق سبحانه پیغمبر خود را از آن نعمت یاد
می دهد و می فرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن او را که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِيُثْبِتُوكَ
تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرهاء مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ
و ایشان بدی می سگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا می دهد خدای ایشان را بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای
بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست مکر ایشان را بدیشان رد می کند و ایشان را در چاهی که برای
دیگران کنده اند می افکند ﴿ هر که در راه کسی چاهی کند ﴾ خویش را آخر در آن چاه افکند ﴿ آورده اند که نضر بن حارث
لعنة الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصهٔ رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک
افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهاء که محمد بر ما می خواند حق سبحانه از عناد نضر خبر می دهد که وَإِذَا تُتْلَى
چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهاء کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم
این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه
فرمود عرب را که فأتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض از ین اظهار مکابره و عناد بود که می گفت مثل
این بگوییم و دیگری گفت إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصهاء که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین
قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو این کلام الهی است
ومنزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعای کرد چنانچه حق سبحانه خبر می دهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن

آنراکه کفت نضر ومتابعان او با او متفق بودند که بارخدایا اِنْ كَانَ هٰذَا اکر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ
راست ودرست ومنزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا بس بباران بر ما حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاۤءِ سنکی از آسمان
همچنانک بر اصحاب فیل باراندی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ عذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است
ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ ونیست خدای که عذاب کند ایشان را واکرچه بدعا می‌طلبند
واستعجال میکنند وَاَنْتَ فِيْهِمْ وحال آنکه تو در میان ایشانی وسنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نکرداند
قومی را وپیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ ونیست خدای
عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ وحال آنکه ایشان استغفار می‌کنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند
از مؤمنان یا بفرض که اکر استغفار کنند واستغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رضی الله عنه
منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت ودیکری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
وآنچه ماندست استغفارست ای عزیز استغفار مانع ذنبست از ترا کم وثبات بلکه موجب محو وزوال اوست
بس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیلهٔ عفو وغفران کردد فاستغفروني اغفر لكم کفت حق کام من زن ای بی طلب
کان طلب من عفو را باشد سبب از پی زهر کناه ار بشنوی هست استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ وچیست ایشان را
وجه جای آنست اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّوْنَ وحال آنکه ایشان باز می‌دارند
رسول ومومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام واز مکه بیرون می‌کنند وَمَا كَانُوْا ونیستند ایشان
اَوْلِيَاۤءَهٗ متولیان امر مسجد رد قول کفارست که می‌کفتند نحن ولاة الحرام ما پیشکار وصاحب اختیار حرمیم
حق تعالی فرموده که ایشان با وجود شرک لایق تولیهٔ حرم را نشایند اِنْ اَوْلِيَاۤؤُهٗ نیستند سزاوار تولیهٔ مسجد حرام
اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مکر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمی‌دانند که ولایت
حق ایشان نیست وبرخی می‌دانند وعناد می‌کنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ ونیست دعاء مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ
نزدیک خانهٔ خدای اِلَّا مُكَاۤءً مکر صفیر زدن وَّتَصْدِيَةً ودست بر دست کوفتن بعضی کفار را آن عادت بود که مردان
وزنان برهنه طواف می‌کردند وصفیر می‌زدند ودست برهم می‌کوفتند وقولی آنست که وقتی که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم نماز می‌کذارد ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل می‌کردند وبرین تقدیر مراد

از صلوة بمانان مامور به باشد فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بس بچشید ای کافران عذاب را که قتل واسرست در روز بدر
وحرق وزجرست در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بآنچه هستید که کفر می‌ورزیدید باعتقاد وعمل
آورده‌اند که بعد از خروج مکه وعزیمت بدر … دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان
در روزی لشکری را طعام دهد بس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی می‌کشتند حق سبحانه می‌فرماید
اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُوْنَ نفقه می‌کنند اَمْوَالَهُمْ خواسته‌ها خود را وشتر
می‌خرند ومی‌کشند وبکفار می‌دهند لِيَصُدُّوْا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای که متابعت رسول است
وکفته‌اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب مزد کرفت برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می‌آمدند یا اصحاب
آن کاروان که ابوسفیان کریزانید سود بضاعات خود را که بنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند بحرب احد
رفتند واین آیه نازل شد که مالها خود را خرج می‌کنند فَسَيُنْفِقُوْنَهَا بس زود باشد که تمام نفقه کنند مال
خود را ثُمَّ تَكُوْنُ بس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً بشیمانی وغم چه مال رفته باشد ومقصود حاصل ناشده
ثُمَّ يُغْلَبُوْنَ بس مغلوب کرده شوند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه واین از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی
قبل از وقوع آن وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وآنانکه ثابت باشند بر کفر اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُوْنَ رانده شوند
لِيَمِيْزَ اللّٰهُ واین مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کرداند خدای الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافرست
از پاک که مؤمنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيْثَ وجمع کند وباهم افکند کافران را بَعْضَهٗ عَلٰى بَعْضٍ برخی با برخی فَيَرْكُمَهٗ جَمِيْعًا
بس برهم جمع سازد همه را فَيَجْعَلَهٗ فِيْ جَهَنَّمَ بس در آرد همه را در دوزخ اُولٰۤئِكَ آن کروه خبیث یا منفقان بدر
هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بکو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان
واصحاب او اِنْ يَّنْتَهُوْا اکر باز ایستند از کفر وعداوت رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ
آنچه کذشته است از کناهان ایشان وَاِنْ يَّعُوْدُوْا واکر باز کردند بمعادات ومقاتلهٔ پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ بس بدرستی که
کذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِيْنَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند کو ایشان نیز همین چشم دارید
وَقَاتِلُوْهُمْ وکارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتّٰى لَا تَكُوْنَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرکی یعنی مشرکی نماند
از وثنی واهل کتاب وَّيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهٗ وباشد همه دین خالص که توحیدست یا پرستش لِلّٰهِ مر خدای را وبس

بآخر مستاصل کشتند صح

فَإِنِ انْتَهَوْا پس اکر باز ایستند از کفر یا از جنک با یمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه شما می کنید بَصِيرٌ بیناست ومناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا واکر اعراض کنند از قبول
حق واز حرب باز نه ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید انک خدای مَوْلَاكُمْ ناصر ومددکار
شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نکذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ ونیک یاری دهنده
که مومنانرا بر مشرکان غالب سازد الجزو العاشر من الثلثين وَاعْلَمُوا وبدانید ای مؤمنان
أَنَّمَا غَنِمْتُمْ که آنچه غنیمت کرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هرچه اسم شئ بران اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ
پس بدرستی که مر خدا راست خُمُسَهُ پنج یکی آن وَلِلرَّسُولِ ومر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ومر خویشان رسول را
که بنی هاشم وبنی المطلب اند وَالْيَتَامَىٰ ویتیمان مسلمانانرا که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان محتاج
از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ ومسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برانند که
که ذکر خدای برای تعظیم وتیمن است واز غنیمت چهار قسم برای مقاتلان ویک بخش منقسم به پنج قسم شده
رسول صلی الله علیه وسلم وچهار طایفه مذکور مقررست وحالا سهم رسول صلوات الله وسلامه
بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا بسهام اربعه منضم باید ساخت ونزد امام اعظم
رحمة الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سهم ایشان وذی القربی ساقط است وخمس بثلثه باقیه
صرف کنند ونزد امام مالک رحمة الله تقسیم آن مفوض برای امامست بهرجا که لازم باشد صرف نماید وابو
العالیه ربیع رحمهما الله متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسم مر خدایرا وقسم مر پیغمبر را و
چهار قسم چهار طایفه مذکوره را وقسم که نام زد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله وزینت آن
صرف باید نمود ومحل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان وغیر ایشان در کتب فقهیه است وبدانید ای مقاتلان
که خمس غنایم برای خدای ورسول وطوایف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید وباقسام اربعه باقیه
قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا
وبآنچه فرو فرستادیم ما از آیات یا ملایکه یا مدد فتح ونصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمدست يَوْمَ الْفُرْقَانِ
روزی که جدا شد حق از باطل در روز بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آوردند

دو کروه مسلمانان وکافران وآن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت وَاللَّهُ وخدای عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنْتُمْ یاد کنید آنرا که بودید شما
بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه وآن ریکستان بود که پای بر زمین فرو می رفت وآب نیافتید
وَهُمْ وایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکناره وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان محکم بود
وبر آب قادر بودند وَالرَّكْبُ وسواران کاروان یعنی ابو سفیان واصحاب او بودند أَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مکان
شما سه فرسخ چه ایشان در راه بدر از منحرف شده بطریق مفرقه عزیمت ساحل نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ واکر وعده قتال
بودی میان شما وقریشیان که در عدوه قصوی بودند وشما از بسیاری مردم وکثرت اسلحه ایشان خبر یافتید
لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه که خلاف می کردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید وبی سلاح
وایشان بسیار ومتسلح وَلَٰكِنْ ولیکن خدای جمع کرد میان شما وایشان بی میعادی لِيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند
خدای یا تمام سازد أَمْرًا کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا بود که این در علم او وسزاوار بود بانک کرده شود وآن
نصرت اولیاست وقهر اعدا لِيَهْلِكَ وبرای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هرکه هلاک می شود عَنْ بَيِّنَةٍ
از حجتی روشن قایم وَيَحْيَىٰ وزنده بماند مَنْ حَيَّ هرکه می زید عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا مشهود یعنی واقعه
بدر از آیات عظیمه است هرکه مشاهده نموده اکر بمیرد واکر زنده ماند حجت وحد نیست یا مراد از من هلک
ومن حی اهل کفر واسلام اند یعنی صدور کفر واسلام از اینان بر حجتی واضحه است هرکه کافر کرد بطلان او
روشنست وهرکه بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر ومعین وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ وبدرستی که خدای شنواست
مر اقوال مؤمن وکافر را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان در ترجمه رشف مذکورست که کوهر شب افروز عقل را
همچنانچه در حقه سینه دوستان می سپارند در آستین دشمنان تردامن نیز می نهند لیهلک من هلک
عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی پارقه نور عقل اکر از جانب عنایت وتوفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی کردند
واکر از طرف قهر وخذلان استضاءة پذیرد سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا ویهدی
به کثیرا سو خنک آنکس که عقل رهبر اوست ٭ هر دو عالم بطوع چاکر اوست ٭ عقل کان رهنمای حیله تست
آن نه عقلست کان عقیله تست ٭ نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن شب که روز آن جنک بدر

واقع بوده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب
خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و حق سبحانه
آن نعمت می‌فرماید و می‌کوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله که چون بنمود خدای ایشان را فی منامک
در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر کشتند ولو
واکر خدای بتو نمودی ایشان را کثیرا بسیار و تو خبر دادی لفشلتم هر اینه بد دل می شدید ای اصحاب
ولتنازعتم و هر اینه نزاع می کردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله
ولیکن خدای سلم بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی انه علیم که او داناست
بذات الصدور بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه
که بنمود خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی
قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهاء مسلمانان اندک کردانید برای تثبیت ایشان
و تصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء
باکسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز کفت که نزدیک بصد نین باشند و حال آنکه
نهصد و پنجاه عدد بودند و یقللکم و اندک کردانید شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر
در کار زار شما و از ان حساب برنداشتند و تهیهٔ اسباب جنک کما ینبغی نکردند نقلست که ابو جهل میکفت
بسلاح با ایشان جنک مکنید بلکه بکیرید بر سنها ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنان را در
دو برابر ایشان نمود. یرونهم مثلیهم رأی العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست
افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه بصر اکر چه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که
هزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر اینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت
بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند خدای
ان کان مفعولا هست بودنی در علم او و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز کردانیده شود کارها یا ایها الذین
آمنوا ای کروه مؤمنان اذا لقیتم چون بد ببینید فئة کروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا

پس بایستید و از مقاتلهٔ ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدا را کثیرا یاد کردن بسیار بدل
و زبان لعلکم تفلحون مکر باشید که شما ظفر یابید بر اعدا کفته اند مراد از ذکر تکبیرست در وقت شمشیر
یا دعای بدبر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم در این آیة تنبیه است بر آنکه باید
بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد تو بهر حالکه باشی روز و شب یکنفس غافل مباش از ذکر رب
در خوشی ذکر تو شکر نعمتست در بلاها التجا با حضرتست و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله
و فرستادهٔ او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال و لا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت
شوید و تذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ
آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و کفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد
حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه انرا مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرة می کویند و در
حدیث آمده که نصرت بالصبا واصبروا و شکیبایی کنید در مقاتله ان الله بدرستیکه خدای مع الصابرین
با صابرانست بحفظ و نصرت و لا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم
از سراها و منزلهای خویش بطرا از روی کشی و فخر و رئاء الناس و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت
بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر بکذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل
کفت لابدست از انکه ببدر رویم و بشرب خمر و استماع اغانی تا آوازه ابهت ما در احیاء عرب منتشر کردد و
از شجاعت و شوکت ما حساب کیرند بس خدای مؤمنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون
میایید که ایشان عجب و غرور زنند و ریا می کنند و یصدون و باز می دارند مردمانرا عن سبیل الله از دین
والله بما یعملون و خدای بآنچه ایشان می کنند محیط عالمست و بر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از
بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشه ناک شدند خواست
که باز کردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و کفت شما نکو حمایتی
می کنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با
جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد و اذ زین و یاد کنید

آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّیطانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اَعْمالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حقایق سلمی فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقالَ وکفت ابلیس لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستکی ایشان وَاِنّی جارٌ لَکُمْ و من فریادرس و زنهار دهام مر شما را از قوم کنانه فَلَمّا تَرائَتِ الْفِئَتانِ بس آن هنکام که بدیدند هر دو کروه لشکر یکدیکر را نَکَصَ باز کشت شیطان عَلی عَقِبَیْهِ بر دو پاشنهٔ خود و این عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید رو بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث کفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میکذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وَقالَ و کفت اِنّی بَرِیءٌ من بیزارم مِنْکُمْ از زنهار شما اِنّی اَری بدرستی که من می بینم مالا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتکان را که بمدد مؤمنان می آیند اِنّی اَخافُ اللهَ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنه فرموده که دروغ کفت آن دشمن خدای که اکر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللهُ و خدای شَدیدُ الْعِقابِ سخت عقوبتست بر کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوکند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم بس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده اِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید چون کفتند منافقان مدینه وَالَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ و آنانکه در دلهاء ایشانست مَرَضٌ شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در دل ایشان تردد و زبدر شامت آن به ایشان رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نموده کفتند غَرَّ بفریفته است هٰؤُلاءِ این مؤمنانرا دینُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم علت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ یَتَوَکَّلْ و هر که توکل کند عَلَی اللهِ بر خدای و کار خود با او کذارد فَاِنَّ اللهَ بس بتحقیق که خدای عَزیزٌ غالبست متوکل را فرو نکذارد حَکیمٌ حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَری

واکر می دیدی ای محمد اِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند اَلْمَلائِکَةُ فرشتکان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و شیبه و منبه ابنا الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اکر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض روح ایشان یَضْرِبُونَ می زدند عمودهاء آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهاء ایشان وَاَدْبارَهُمْ و بر پشتهاء ایشان وَذُوقُوا و می کفتند بچشید عَذابَ الْحَریقِ عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذابید و زخست هر آینه می دیدی امری منکر و کاری پر هول و دیکر ملایکه می کفتند ذلِکَ این ضرب یا عذاب بِما قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده اَیْدیکُمْ دستهاء شما از معاصی و ترک هجرت وَاَنَّ اللهَ و دیکر بسبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبیدِ بر بندکان که ایشانرا بی جرم بکیرد و تعذیب کفار عین عدلست بس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه می کوید عادت مشرکان قریش یا تو کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کَفَرُوا بِآیاتِ اللهِ کافر شدند بنشانهاء خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا فَاَخَذَهُمُ اللهُ بس بکرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بکناهان ایشان که کفر و تکذیب بود اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای قَوِیٌّ با قوت و قدرتست شَدیدُ الْعِقابِ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذلِکَ این کرفتن و عقوبت پیشینیان بِاَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نبود کردانند و تبدیل دهنده نِعْمَةً اَنْعَمَها نعمتی که انعام کرده است عَلی قَوْمٍ بر کرومی حَتّی یُغَیِّرُوا تا وقتی که آن کروه تغییر و تبدیل دهند ما بِاَنْفُسِهِمْ آن حال را که در نفسهاء ایشانست بحالی بدتر از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و می دار خوار بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذاء و آزار مؤمنان بدتر ساختند وَاَنَّ اللهَ و بدرستی که خدای سَمیعٌ شنواست سخنان نافرجام مشرکانرا عَلیمٌ داناست بعقاید باطلهٔ ایشان دیکر باره برای تاکید می فرماید که کار قریش در تکذیب نبی کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع قوم فرعونست وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردکار خود را فَاَهْلَکْناهُمْ بس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ

بکناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَاَغْرَقْنَا و غرق کردانیدیم
در دریاء قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر کرومی از غرقیان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ
بودند ستمکاران بر نفسهاء خود بکفر و عصیان اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندکان بر روی زمین
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَلَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل
و عقبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدا و اضراب ایشان
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بس ایشان ایمان نمی آرند و دیکر بدترین دواب اَلَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بسته با ایشان
مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه با ایشان معاهده فرموده
بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ بس می شکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد می کنند در نبیان آورده
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه و سلم یاری ننمایند و بعد مشرکان را
بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن کفتند فراموش کردیم و دیکر باره عهد بستند و روز جنگ خندق با ابو سفیان
اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمی کنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر
فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ بس اکر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بس رمیده کردان و متفرق سازان
بِهِمْ بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را که از پس ایشان فراسند از اعداء شما یعنی چون بر ایشان
ظفر یابی جدائی از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیکر را از مقاتله تو بر ماند لَعَلَّهُمْ باشد که آن
رمندکان يَذَّكَّرُونَ پند کیرند و عبرت پذیرند وَاِمَّا تَخَافَنَّ و اکر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از کرومی
که با تو عهد اند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ بس بیفکن بسوی
ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان
باشید عَلٰى سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمی دارد خیانت
کنندکان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان
سَبَقُوا پیش از کرفتند بر عذاب ما مراد کریختکان بدر اند یا شکستکان عهد می فرماید که مپندار که ما
عاجز کشتیم از عقوبت ایشان اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود و حفص ولا یحسبن

بغیث می خواند یعنی باید که کافران نپندارند که از تعذیب ایشان عاجزیم وَاَعِدُّوا و آماده سازید ای مؤمنان
لَهُمْ برای ناقصان عهد یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برک حرب که لشکر بدان
قوت می یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه می فرماید که شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر می فرمود
الا ان القوة الرمی بعضی از علما کفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحیست
شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس سره فرمود که درین آیة کفته اند قوت رمی است بلی مجنین باشد اما رمی
بر سه کونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در صبحکاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل
و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس الله سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت
حق و واثق بودن بعنایت او سوکر اعتماد تو بر اسپ و لشکر ست و سلاح مراست بر کرم دوست اعتماد تمام
و کفته اند مراد از قوت حصارهاست می فرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ
و دیکر آماده کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللّٰهِ دشمن خدای وَعَدُوَّكُمْ
و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیکر بترسانید باسب و سلاح کافران دیکر را مِنْ دُونِهِمْ جز کافران
مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمْ شما نمی دانید ایشان را اَللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ خدای می داند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند
یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که کفره جن چه سهیل اسپ جن را می ترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه
می کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه است يُوَفَّ اِلَيْكُمْ
تمام کرده خواهد شد بشما جزاء آن وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وَاِنْ جَنَحُوا
و اکر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا بس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ
و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای
شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راست آن اکر در مقام مکر باشند ترا نکاه دارد و وبال مکر را
بر ایشان کمارد چنانچه فرمود وَاِنْ يُرِيدُوا و اکر خواهند اَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنک
خود باز دارند فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ بس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد
ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن ملایکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان واضح آنست که با نصار وَاَلَّفَ

وپیوند افکند بد وستی بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهاء ایشان یعنی اوس وخزرج که صد وبیست سال میان ایشان تعصب

وستیزه بوده وهمواره بقتل وغارت هم اشتغال می نموده اند حق تعالی ببرکت دلهاء ایشانرا بایکدیگر الفت داد

لَوْ اَنْفَقْتَ اگر خرج می کردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا همه آنچه در زمین است از مال ومتاع

مَا اَلَّفْتَ تألیف نمی دادی وقادر نبودی بر الفت بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهاء ایشان از غایت عداوت ونهایت کینه

وستیزه که باهم داشتند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بحکمت بالغه خود اَلَّفَ بَیْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان

اِنَّهٗ عَزِیزٌ بدرستی که او قادر وغالبست هرچه خواهد بکند حَکِیمٌ داناست بحکمت آنچه میکند یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ

ای پیغمبر حَسْبُکَ اللّٰهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَکَ وآنانکه پی روی تو کردند مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان

این آیة در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وتسلیه خاطر

صحابه رضی الله عنهم وگفته اند سی وسه مرد وشش زن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بودند

چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام دریافت وعدد اربعین تمام شد این آیة نازل گشت وابن عباس

رضی الله عنه فرموده که سبب نزول آیة اسلام فاروق است وبرین تقدیر آیة مکی باشد یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای رفیع قدر

یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ تحریض کن مؤمنانرا یعنی برانگیز وگرم ساز ایشانرا عَلَی الْقِتَالِ بر کارزار کردن

با کفار اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ بیست تن صَابِرُونَ صبر کنندگان در معرکه قتال یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ

غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امرست یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از

دشمنان شکیبائی ورزند وفرار نکنند وَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ واگر باشد از شما مِائَةٌ صد تن یَغْلِبُوا اَلْفًا

غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر شدند واین غالبیة شما بر ایشان بِاَنَّهُمْ

بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ گروهی اند که نمی دانند وخدای وروز قیامت را نمی شناسند لاجرم

از نجات ودرجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات وشکیبائی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیة

مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند وبر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیة را منسوخ گردانیده

فرمود اَلْاٰنَ اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خَفَّفَ اللّٰهُ سبک کرد اینه خدای عَنْکُمْ از شما وَعَلِمَ

ودید اَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ پس اگر باشد از شما

مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امرست یعنی یکی از شما

باید که در مقابله دو تن صبر کند ونگریزد وَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ واگر بود از شما اَلْفٌ هزار کس یَغْلِبُوا اَلْفَیْنِ غالب شوند

بر دو هزار بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای ویاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِینَ وخدای با صابرانست باعانة ومددکاری هر که

صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر صبر وظفر هر دو دوستان قدیمند صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید

از چمن صبر رخ متاب که روزی باغ شود سبز وشاخ گل ببر آید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند

وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابو بکر صدیق

رضی الله عنه فرمود که اکابر واصاغر این قوم اقارب وعشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت واستطاعت فدائی

بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند وحالا عدد ومدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه

گفت یا رسول الله اینان ائمه کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند وبحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده

واز گروه انصار عبد الله رواحه رضی الله عنه اشارت واصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که

کن تا اینا سر را در انبار آتش بسوزیم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر فرمود

حق سبحانه آیة فرستاد که مَا کَانَ نسزد ونشاید لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُونَ پیغمبری را که باشد لَهٗ اَسْرٰی مر ورا اسیران

که از ایشان فدا گیرد حَتّٰی یُثْخِنَ تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین چه این صورت سبب

قلت وذلت کفار وموجب عزت اسلام وظهور شوکت ابرارست تُرِیدُونَ می خواهید شما عَرَضَ الدُّنْیَا خواسته دنیا

که عرض سریع الزوالست وَاللّٰهُ وخدای یُرِیدُ الْاٰخِرَةَ میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت ونعمت لا یزالست

وَاللّٰهُ عَزِیزٌ وخدای غالبست دوستانرا بر دشمنان غلبه دهد حَکِیمٌ داناست در آنچه باید کار کند

لَوْلَا کِتَابٌ اگر نه حکمی وفرمانی مِنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است ودر لوح محفوظ مکتوب گشته که بی

نهی صریح عقوبة نکند یا بنادانی مؤاخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد

لَمَسَّکُمْ هر آینه می رسید بشما فِیمَا اَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ در روایت

آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرو آمدی غیر عمر وسعد معاذ رضی الله عنهما

از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا وصحابه بعد از نزول این آیة از غنایم بدر

دست بازکشیدند آیة آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از انچه غنیمت کرفتید و فدیه از انجمله است حَلَالًا طَيِّبًا
خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است
عفو کرد کناه شما را رَحِيمٌ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیکر حرام بود و ورد اسباب نزول
آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس رضی الله عنه که از جملهٔ اسیران بود با دای فدای نفس خود
و دو برادر زادهٔ او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس کفت ای محمد
روا میداری که هم تو بخواستاری در دویش خویش و بیکانه دست بیرون کند من این همه مال انجا آرم حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که کو آن بدرهاء زر که بوقت خروج از مکه با ام فضل دادی و چنین و چنین سخنان
کفتی عباس کفت ای محمد من این سخن را نهفته کفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدکار من بمن پیغام فرستاد
عباس کفت کواه باش که بوحدانیة حق و رسالت تو کواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیکر بداد
و آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بکو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر انکسانرا که در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَى از اسیران
إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اکر داند خدای و بیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهاء شما خَيْرًا نیکویی از ایمان در اخلاص يُؤْتِكُمْ
بدهد شما را خَيْرًا بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از انچه فرا کرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کناهی را که در وقت شرک واقع شده
رَحِيمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داد . که عباس رضی الله عنه کفت که خدای تعالی مرا
دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از انچه کرفته اند از من بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم
که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت می کنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب
دوستر میدارم و وعدهٔ دویم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم
خلاف نیست خلاف وعده محالست کز کریم اید لییم اکر نکند وعده را وفا شاید وَإِنْ يُرِيدُوا و اکر خواهند
اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برکشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ
پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای توانایی داد ترا بر ایشان
تا در روز بدر بدست تو کرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن کرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ

وخدای

وخدای داناست بمال بندکان حَكِيمٌ حکم کننده بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند
وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدرستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بامالهای خود
که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسها خویش که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدا و اینان قوم مهاجرند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجرانرا وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسول
را صلی الله علیه وسلم مراد کروه انصارند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن کروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی
دیکرند و متولی در میراث در مبدا کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیکر میراث کیرند وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اکر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما
فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اکر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست
یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مکر بر کروه مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی
و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن
بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیکرند
در مظاهرت و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اکر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستکی با یکدیکر و تعاون و دوستی
تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود فتنهٔ و جه فتنهٔ فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فساد بزرک در دین یعنی اکر
مؤمنان دوست یکدیکر نباشند و همدیکر را یاری نکنند مهم ایمان روی بخول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی
و فتنهٔ ازین بزرکتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید
فرمود دیکر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و می فرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بکرویدند بخدا
و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای
وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را در
قتال مشرکان أُولَئِكَ آن کروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا براستی لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ
آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و بی منت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ

کوندجون ابوبصیر و ابوجندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند معکم یعنی مدد شما شدند
فاولئک بس آن کروه منکم از جملهٔ شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد
واولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم بوخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند
میراث کرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیة ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب
و نصرت میراث می کرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء و بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار
نسبت هجر و نصر اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی را باین جون و جرا نرسد نه در احکام
نه در افعال او حکونه وجند سورة التوبة واین را سورة براة و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة
نیز خوانند و ترک تسمیه بوی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست واین سوره برای رفع امان نازل شده و کفته اند
صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در انکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره
بس فرجه میان سورتین کذاشتند و هر دو سوره را قرینتین کفتند و در ترجمهٔ اسباب نزول از بستان
فقیه ابو اللیث رحمة الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از ذی النورین رضی الله عنه
روایة کرده اند که کاتب خاتمهٔ یساء لونک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم حضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود آورده اند که جون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بسی با جهل آیة از اوایل سوره با بوبکر صدیق داد رضی الله عنه او را امیر حاج ساخت و فرمود
که بر اهل موسم خواند و بجند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را رضی الله عنه طلب
فرمود و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رضی الله فرستاد و امر کرد که آیات را از وی کرفته خود
قرأت کند و جون از این حال بر سید ند جواب داد که جبریل بمن آمد و کفت ادای این پیغام نکند مکر تو یا کسی که
از تو باشد بس علی با ابوبکر رضی الله عنهما لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبهٔ خواند
و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رضی الله عنه نزدیک جمرهٔ عقبه آیتها بر اهل موسم خواند
براءة این بیزاریست من الله از خدای ورسوله و از فرستادهٔ او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه بیمان
بسته اید با ایشان من المشرکین از شرک آورندکان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بعضی از مشرکان عرب

وبسم الله ننوشتند چه

عهدها

عهدها بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه
این آیة فرستاد که مضمونش بر آنست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی جنانجه ایشان عهد خدا و رسول
بشکستند رسول نیز بفرمان خدا انبذ عهد کرد بریشان و حکم شد که ای سید بکوی ایشان را فسیحوا بس سیر کنید
فی الارض در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر جهار ماه اند روز عید
نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الاخر قولی آنست که آیة در اوایل شوال فرود آمده بس مدت تا اواخر
محرم است امام ثعلبی رحمة الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از جهار ماه
کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت بار جهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا
که بیشتر بود بر جهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا
تا انقضاء مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را کفت واعلموا و بدانید انکم آنکه شما غیر معجزی الله نه آیند
که عاجز کنند کان خدا باشید از عذاب خود هر جند شما را مهلت داد وان الله و این را نیز بدانید که خدای مخزی الکافرین
رسوا کنندهٔ کافرانست در دنیی بکشتن و در عقبی بسوختن واذان و اعلام است و آکاه ساختن من الله ورسوله
از خدای و رسول او الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر روز حج بزرک یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال
آن جون طواف و نحر و حلق در روی درو ست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن
روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرامت ان الله
آنکه خدای بریء بیزارست من المشرکین از مشرکان و عهود ایشان ورسوله و بیغمبر او نیز بیزارست
فان تبتم بس اکر باز کردید از کفر و غدر فهو بس آن باز کشت خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت بر آن
وان تولیتم و اکر بر کردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم بس بدانید آنکه شما غیر معجزی الله نه
عاجز کنندکانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بکریزید یا با او بستیزید وبشر الذین کفروا و بجای بشارت
بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذاب دردناک در آخرت و جون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه
که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده می کوید الا الذین لیکن آنانکه عاهدتم عهد کردید
با ایشان من المشرکین از شرک آورندکان ثم لم ینقصوکم بس ایشان کم نکردند شیئا جیزی از عهدهای شما

يعني نشكستند پيمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا و يارى و هم پشتى نكردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا يكى را از دشمنان شما
فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام كنيد بسوى ايشان عَهْدَهُمْ عهد ايشان را إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتى كه مقرر شده و ايشان را
چون ناكثان بر چهار ماه و بس مهلت مدهيد إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست مى دارد متقيان را
و از جمله تقوى وفا بعهدست و اتمام شرايط آن شيخ نصرآبادى فرموده كه متقى را چهار نشانست حفظ الحدود
و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود و بدين وجه ترجمه يافته متقى را بود چهار نشان
حفظ احكام شرع اولا آن ثانيا آنچه دست رس باشد بفقيران و بى كسان باشد عهد را با وفا كند پيوند
هرچه باشد بدان شود خرسند و چون حكم معاهدان مشرك مبين شد در باب مشركان غير معاهد مى فرمايد
فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههاى حرام يعنى بيست روز ذى الحجه و تمام محرم و قولى آنست كه آية
در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذكورست و حرم باعتبار تغليب گفت كه ذى الحجه
در روست يا آنكه حرام بود درين چهار ماه تعرض كفار معاهد و بقولى كه از زمان نزول سوره گيرند
نه از وقت تبليغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماهها حرام است اعنى ذى القعده و ذى الحجه و محرم
و بر هر تقدير چون اين ماهها منقضى گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بكشيد مشركان را كه عهد نكرده ايد با ايشان
يا آنانكه عهد شما را شكسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هرجا كه يابيد در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگيريد ايشان را
باسيرى وَاحْصُرُوهُمْ و بازداريدشان از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشينيد براى ايشان
كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممرى يعنى بسته گردانيد بر ايشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قرى فَإِنْ تَابُوا
پس اگر باز گردند از شرك بايمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و برپاى دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زكوة اموال
خود را و ازين هر دو عمل دليل تصديق ايشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالى كنيد راه ايشان را يعنى دست
بداريد از ايشان و راه دهيد تا هرجا خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستى كه خداى آمرزنده است
مر گناهان گذشته ايشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بى حساب بديشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر يكى مِنَ
الْمُشْرِكِينَ از مشركان كه تعرض ايشان مى بايد كرد بعد از انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زينهار خواهد از تو
فَأَجِرْهُ پس ايمن ساز او را و زينهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را كه قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ

پس اگر اسلام نيارد برسان او را مَأْمَنَهُ بخانه او كه موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نماى ذَٰلِكَ اين امان
دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهى اند كه نمى دانند خداى را و سخن او نشنوده اند پس امان بايد تا
بشنوند و در آن تدبر و تفكر نمايند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنى انكار و استبعادست يعنى نيست
و چگونه نتواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشركان را عهدى عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزديك رسول او
بعد از ظهور اسلام و امتياز ميان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان را كه عهد بسته ايد با ايشان يعنى بنى ضمره
و بنى كنانه كه حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم عهد بسته بود با ايشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزديك مسجد حرام يعنى
در حديبيه كه قريبست بمكه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام كه ايشان استقامت ورزند بر عهد خود لَكُمْ براى شما
فَاسْتَقِيمُوا پس شما نيز مستقيم باشيد بر پيمان خود لَهُمْ براى ايشان إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
دوست ميدارد پرهيزكاران را كه بر عهد و پيمان استقامت نمايند كَيْفَ چگونه باشيد بر عهد مشركان
وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست كه اگر ايشان ظفر يابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه دارند در شما إِلًّا حق قرابتى وَلَا ذِمَّةً
و نه وفاء عهدى يُرْضُونَكُمْ خشنود مى گردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهاء خويش يعنى وعده مى دهند بايمان
و طاعت يا سخنان شيرين مى گويند وَتَأْبَىٰ و سر باز مى زنند قُلُوبُهُمْ دلهاء ايشان از آنچه بزبان مى گويند
يعنى دل ايشان با زبان ايشان يكى نيست سود دل در خيال غدر و زبان در اداى عذر اى بس غلام آنكه دلش با زبان يكيست
وَأَكْثَرُهُمْ و بيشترى از ايشان فَاسِقُونَ بيرون رفته اند از دايره فرمان يا سركش اند از قبول ايمان و اندكى از ايشان
بسبب بدنامى از نقض عهد تحرز مى نمايند اشْتَرَوْا بدل كردند و برگزيدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چيزى را
كه بهاء اندك دارد از متاع دنيا ابو سفيان بعضى از مشركان را بتطميع طعام دنيى كرده براى قتال اهل ايمان
جمع كرد ايشان تكذيب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض كردند
عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خداى باز داشتند مردم را از حج خانه خداى إِنَّهُمْ بدرستى كه ايشان سَاءَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد كاريست كه مى كنند قولى آنست كه مراد ازين قوم يهودند كه عهد پيغمبر را صلى الله عليه و سلم
شكسته و آيات توريه را باندك چيزى فروخته مردم را از متابعت دين اسلام منع مى كردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمى دارند
يهود يا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هيچ مؤمنى إِلًّا قرابة يا سوگند وَلَا ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه

هم المعتدون ایشانند ازحد درکذرندکان در شرارت وطغیان فان تابوا پس اکر باز کردند از کفر واقاموا
الصلوة وبپای دارند نماز را وآتوا الزکوة وبدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین
اسلام ایشانراست آنچه شمارا بود وبریشانست آنچه برشما باشد ونفصل الآیات وبیان می کنیم آیتها را لقوم
یعلمون برای کروهی که فهم کنند ودران تفکر فرمایند وان نکثوا واکر بشکنند مشرکان ایمانهم سوکندان وپیمانها
خودرا من بعد عهدهم پس ازانکه عهد کنند باشما وطعنوا وطعن کنند فی دینکم در دین شما وعیب جویند در احکام
اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر وسرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که
ایشانرا عهد وپیمان نیست درحقیقت که اکر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس قتال
کنید با ایشان لعلهم ینتهون شاید که ایشان بازایستند از شرک یا طعن در دین الا تقاتلون آیا کارزار
نمی کنید قوما نکثوا با کروهی که بشکستند ایمانهم پیمانهاء که باشما بسته بودند در حدیبیه وعهدها یکی آن
میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقریش آن بود که خلفاء یکدیکر را نرنجانند وبر قتال ایشان با یکدیکر مظاهرت
نکنند قریش بنی بکر را که خلفاء ایشان بودند بسلاح ومرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که خلفاء رسول بودند
صلوات الله وسلامه علیه جنک کردند یا مراد ازناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان
وقوم اورا مددکاری کردند وهموا وقصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول صلی الله علیه
وسلم از مکه ومشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه کذشت ودر لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد
آن کردند که رسول را صلی الله علیه وسلم جهت ادای عمره بمکه راه دهند وقبل از اتمام قواعد آن بجهت
استخفاف از مکه اش اخراج کنند وبقول ثانی که مراد یهودند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه
وهم بدؤکم وحال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول مرة اول بار اتخشونهم آیا شما می ترسید از
محاربه وکارزار ایشان فالله احق پس خدای سزاوارترست ان تخشوه بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک
قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اکر هستید باور دارندکان بعقوبت الهی
در ترک مأموربه قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشانرا
بایدیکم بدستهاء شما یعنی بشمشیرهاء شما مقتول شوند ویخزهم ورسوا کند شان بمقهوریه

ومغلوبیه وینصرکم علیهم ونصرت دهد شمارا برایشان ویشف وشفا بخشد صدور قوم مؤمنین
سینهاء کروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند واز مشرکان ایذای
بسیار یافته وچون شکایة بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان
الفرج قریب ویذهب وببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه دلهاء ایشانرا که بواسطه آزار کفار
ملول بودند ویتوب الله وتوبه دهد خدای وباز کردد بفضل خود علی من یشاء برهرکه خواهد حق سبحانه
درین آیة خبرداد از توبه بعضی کفار وآن واقع شد چنانچه ابوسفیان وعکرمة بن ابی جهل وسهیل بن عمرو
وغیر ایشان ایمان آوردند والله علیم وخدای داناست بتوبه بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه
ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کار رهید وکفته اند خطاب با منافقانست می فرماید که
پنداشتید ان تترکوا آنکه شمارا بکذارند برین که هستید ولما یعلم الله ونبیند خدای الذین جاهدوا آنانرا
که جهاد کنند منکم از شما در راه خدای ولم یتخذوا وفرا نکیرند من دون الله بجز خدای ولا رسوله بغیر فرستاده
او ولا المؤمنین وبدون مؤمنان ولیجة دوست نهانی که افشاء اسرار کنند باوی یعنی شمارا بمجرد دعوی
ایمان دست باز نخواهند داشت وخدای از شما جهاد وعدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر وخدای
داناست بما تعملون بآنچه شما می کنید وغرض شما از عملها وبرا معلومست آورده اند که چون عباس رضی
الله عنه اسیر شد مسلمانان ویرا بشرک وقطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما می کویید
واز محاسن ما یاد نمی کنید علی رضی الله عنه فرمود که شمارا چه چیزست که آنرا از جمله محاسن توان شمرد
عباس رضی الله عنه کفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نماییم وخانه کعبه را تعظیم می کنیم وحاجیانرا
شربت می دهیم واسیرانرا ازبند می رهانیم این آیة نازل شد که ما کان نسزد ونروا نباشد للمشرکین
مر مشرکانرا ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای خدایرا وکفته اند مسجد حرام را بلفظ
جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجدست پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد ومشرکانرا عمارت مسجد
روا نیست شاهدین در حالتی که کواهان باشند علی انفسهم بر نفسهاء خویش بالکفر بکفر که آن سجود
اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر متخالف که

عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اولئک آن کروه مشرکان حبطت تباه و باطل شده است بواسطه
شرک اعمالهم عملهاء ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایهٔ حاج وفی النار و در آتش دوزخ هم خالدون
ایشان جاوید است بسبب کفر انما یعمر جز این نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهاء خدایرا من آمن بالله
آنکس که بکرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی والیوم الآخر و بروز بازپسین
واقام الصلوة و بپای داشته باشید نماز را و آتی الزکوة و داده باشید زکوة را ولم یخش و نترسیده باشد
در امور دین الا الله مگر از خدای فعسی اولئک بس آن کروه شاید ان یکونوا آنکه باشند من المهتدین
از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتداء
آن کروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایرست میان لعل و عسی بس حال آنها که من کل الوجوه
ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود س جایی که شیر مردان در معرض عتابند ۰ روباه سیرتان نا انجله تا باشند
و دیگر منع مومنانست از اعتزار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هرکه بعمل مغرورست از فیض
ازل مهجورست س مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ۰ بدین سبب ز در بارگاه عزت دور ۰ آورده اند که بعضی
از اهل حرم در جاهلیه زمرهٔ حجاج را نبیذ زبیب یا عسل و سویق میدادند و در زمان انحضرت صلی الله علیه
وسلم آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود
روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت
مباهات می نمود و علی رضی الله عنه باسلام و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق علی رضی الله عنه آیة
فرستاد که اجعلتم آیا می دارید سقایة الحاج اهل سقایه حاجیان را وعمارة المسجد الحرام و ارباب عمارت مسجد
حرام را کمن آمن همچون آنکس که ایمان آورده است بالله بخدای والیوم الآخر و بروز آخر وجاهد و جهاد
کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای والله
و خدای لا یهدی راه نمی نماید بمقصود القوم الظالمین کروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الذین آمنوا
آنانکه بکرویدند بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا
و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم ببذل کردن مالهاء خود بر مجاهدان و تهیهٔ اسباب

قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسهاء خود در معارک حرب اعظم درجة بزرگترند از روی درجه یعنی
بلندمرتبه ترند عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایهٔ حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند
واولئک و آن کروه که مستجمع این کمالاتند هم الفائزون ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی یبشرهم مژده میدهد
ایشان را ربهم پروردگار ایشان برحمة منه برحمة فایضه از و بر ایشان ورضوان و خشنودی کامل از ایشان
وجنات و بوستانها که لهم فیها مر ایشان را باشد در ان بوستانها نعیم مقیم نعمتی دایم بی انقطاع
منشر به ایمایست بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وا فی نیست خالدین در حالتی که این کروه جاوید باشند
فیها در ان بوستانها ابدا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند ان الله بدرستی که خدای
عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزد بزرگ که نعیم دنیی در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان
و نعیم جنان در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ
مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند گناه عظیم بود
رحمت از ان اعظم است س گر که ما بود فزون ز شمار ۰ عفوت افزونتر از گناه همه ۰ قطرهٔ ز ابر رحمت تو بس است
شستن نامهٔ سیاه همه ۰ آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهجرت اجازت شد
بعضی از صحابه بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان و صحبت زن و فرزند
خویش و پیوند ترجیح می فرمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بر اداء تمام سکون
و آرام در منزل و مقام التماس می کردند و ایشان از رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت
می شد این آیة نازل گشت که یا ایها الذین ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران
خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این کروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر
اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم و هرکه از شما ایشان را
دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک بس آن کروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه
فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملت و تجارات اشتغال نمو

اوقات می‌کذرانیم جون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست بدهد و مالی کس
وبی مال بمانیم آیتی دیکر آمد که قُلْ بکو ای محمد متارکان هجرت را که اِنْ کَانَ اکر هست آبَاؤُکُمْ پدران شما
وَاَبْنَاؤُکُمْ و فرزندان شما وَاِخْوَانُکُمْ و برادران شما وَاَزْوَاجُکُمْ و زنان شما وَعَشِیرَتُکُمْ و خویشان شما
وَاَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالها که آنرا کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرکانی که می‌ترسید کَسَادَهَا از نارواـی آن
وَمَسَاكِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می‌پسندید آنرا اَحَبَّ اِلَیْکُمْ دوست تر بسوی شما یعنی اکر آنها
که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستتر می‌دارید مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ
و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای بِاَمْرِهِ عقوبة خود را
عاجلاً و آجلاً وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی توفیق هدایة ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ کروه بیرون رفتکان از حد فرمان
درین آیة تهدیدی عظیم و توبیخی بزرکست و قول پیشتر ائمه تفسیر راجع است بانکه ازین آیة رایحهٔ ناامیدی
استشمام می‌توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله دران مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر
و مساکن دوستتر نمی‌دارند و حظوظ دنیوی را بران اختیار می‌کنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از
کون بکرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای
اتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد ـــو آنکس که ترا شناخت جان را جکند
فرزند عیال و خان و مان را جکند • حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی
اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن
یحیی دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن برایشان میخواند
کفت ای احمد ان پیش ما بر خیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد بر خواست و کفت الهی اکنون جز ترا ندارم روی
بکعبه نهاد و بعد از انکه بیت و جهار موقف استاده بود قصد زیارت والدین کرد جو بدمشق آمد و بدر سرای
خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که من علی الباب کفت انا احمد ابنک مادرش کفت پیش ازین
ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار ـــو ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم
جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم • ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز • و ینها که کرده ایم برای تو کرده ایم

لقد

لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ بدرستی یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَةٍ در موطنهاء بسیار یعنی مواقع
حرب و معارک کار زار جون بدر و حرب بنی نضیر و جنک بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب
خیبر و فتح مکه و غیر آن وَیَوْمَ حُنَیْنٍ و در مواطن روز حنین و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آنجنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله
متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه رسیده با دوازده یا شانزده
هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان جهار هزار مرد بودند یکی از صحابه کفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز
از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب
در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را بیاد مؤمنان میدهد که شما را یاری داد
روز حنین اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ جون بشکفت آورد شما را کَثْرَتُکُمْ بسیاری لشکری شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ پس دفع نکرد از شما
آن کثرت شما شَیْئًا جیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنک شد عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بر زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ
با فراخی و کشادکی که داشت ثُمَّ وَلَّیْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و بر کشتید از حرب مُدْبِرِینَ در حالتی که
هزیمت کنندکان بودید آورده اند که تمام لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
جهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت دران روز
بر استری سوار بود جون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را
نهیب می‌دادند و روی بدشمن حمله می‌فرمودند و می‌کفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس
و ابو سفیان رکاب و لجام استر را کرفته نمی‌کذاشتند که انحضرت بمیان دشمن درآید و ازین صورت بر کمال
شجاعت سید عالم صلی الله علیه وسلم استدلال می‌توان نمود که در جنان روز بر استر که در معرکهٔ حرب
کر و فر ی ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه حرب کفار کشته نسب خود را اظهار می‌فرمود القصه
جون عباس رضی الله عنه انحضرت را نکذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که بر اصحاب را باز خوان عباس
مرد بلند آواز بود آواز کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب السمر سورة البقرة
مردم با واز عباس باز کشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمی‌رسید بملازمت حضرت پیوسته پذیرای حمله

کفار شدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الآن حمی الوطیس و به تلاوت دعاء موسی علیه السلم
که در درون فلق بحر خوانده بود که اللهم لك الحمد والیك المشتکی وانت المستعان ملهم شده از اسب
فرود آمد یا همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه
و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او
از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاده دلهاء مؤمنان آرام پذیرفت کما قال تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ
پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود
تا تنها داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا بندای عباس رضی
باز گشتند وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار می دیدند
و آنها ملائکه بودند با جامهاء سفید و عمامهاء سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده
و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنان را
که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و
بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار وقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد
وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش ناگرویدگانست ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس توبه می دهد خدای و
فضل می کند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق و اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان
یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از وقعهٔ حنین بملازمت
سید ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف اسلام معزز گشتند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است
گناه توبه کنندگان رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان
إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جزین نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از
نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابة غسل نمی کنند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند
مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرم است
بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس از این سال که سنه براة است و آن سنه تاسعه بوده از هجرت یا سال حج الوداع

که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمة الله گفته که مراد منع کفارست از حج و عمره از در آمدن بمسجد حرام
و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمة الله منع می فرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام
و امام شافعی رحمة الله همین از دخول مسجد حرام نهی می کند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید ای اهل مکه
عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت طعم والبسه
می آوردند حق سبحانه می فرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین می ترسید که بسبب انقطاع تجارات
ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل
و رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد یمن مسلمان
شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه
حرم ساخت تا بانواع تجارات آنجا می روند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان
حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید سو
گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری ° که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب ° بروی من در احسان اگر تو دربندی °
دری دیگر بگشاید مفتح الابواب ° بعد از ذکر مقاتله و ثنی محاربه کتابی امر میکند و می فرماید قَاتِلُوا
بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الَّذِينَ با آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان ندارند بخدای یعنی یهود به تشبیه
قایل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمی گروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت
اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات می کنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید
نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمی دانند و نمی دارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر
وَرَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمی دانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت
شده وَلَا يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند
کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است می فرماید که با اهل کتاب
مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس از ایشان مقرر شود
بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شده گان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند

ونشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا جزیه از ایشان بگیرند وکردن ایشان به سیلی فروکوبند مفهوم آیة مقتضی
تخصیص جزیه است باهل کتاب ومجوس را چون شبهه کتابست ملحق اند باهل کتابین وامام شافعی رحمه الله گفته
که غیر کتابی جزیه نگیرند وامام اعظم رحمة الله فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم
ایشان یا تیغ است یا اسلام واما ملک رحمة الله گوید از همهٔ کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتلست وَقَالَتِ
الْيَهُودُ وگفته اند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوًّا کبیرًا باید دانست
که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوبست علیه السلام از سبط لاوی وبچهارده پشت بهارون بن عمران علیه السلام
می رسد ومجمل قصهٔ او آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت
وبیت المقدس را منهدم ساخت وهر که توریة می دانست همه را بکشت وباقی را برده گرفت وعزیر از جملهٔ
اسرا بود وتوریة می خواند اما چون خرد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند واو بعد از مدتی که از
قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثناء طریق در قریهٔ ویران آباد او را
بمیرانید وبعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سورهٔ بقره گذشت وچون عزیر میان قوم آمد تصدیق
ننمودند واو را بخواندن ونوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکورست که پنج
قلم بر اصابع دست راست وی بستند وبهر پنج انگشت کتابة توریة می کرد از ظهر القلب تا بتمام رسید
دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة داند وخواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریه هست یا نی
مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در روز واقعهٔ بخت نصر
توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با او مرد برفتند وتوریة را از آن
محل برداشته بجمع آوردند وبا آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت
متعجب شده گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال در دل عزیر نه انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست
پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند وگویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى وگفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست
واین نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه ابراء اکمه وابرص

واحیاء

واحیاء موتی مشاهده نموده برین جرأت اقدام کردند ذَلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشانست بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای
ایشان نه که بر ایشان افترا می کنند یا سخنیست مهمل که بر زبان می رانند وحقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه
میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی مدلج که گفتند ملائکه
دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات وابو العزی میخواندند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت کناد
خدای بر ایشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده می شوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است
اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود ونصاری أَحْبَارَهُمْ علماء خود را وَرُهْبَانَهُمْ وعباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم وتحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده می کنند ایشان را
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وعیسی پسر مریم را نیز بخدایی می گیرند وَمَا أُمِرُوا وحال آنکه عیسی واحبار ورهبان فرموده
نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنکه فرمان برند
وپرستند إِلَهًا وَاحِدًا یک خدای را که در وحدانیة لَا إِلَهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ پاکست او
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه با وی انباز می گیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهودان وترسایان أَنْ يُطْفِئُوا آنکه فرو نشانند
نُورَ اللَّهِ نور خدای را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت روشن بر تقدس وتنزه
او از زن وفرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهاء خویش یا بتکذیب که بر زبان می رانند وَيَأْبَى اللَّهُ ونمی خواهد
خدای ونمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را یا علاء اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ واگرچه کاره باشند آنرا کافران ودرین معنی گفته اند ~~ یریدا لجاحدون لیطفئوه
ویابی الله الا ان یتمه ~~ چراغی را که ایزد بر فروزد کسی کش پف کند سبلت بسوزد پس بیان اتمام نور کند
ومی فرماید هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ فرستادهٔ خود را
که محمدست صلی الله علیه وسلم بِالْهُدَى بقرآن که مخصوص هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ وبدین درست که اسلامست
وارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر وغالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها ومنسوخ سازد
احکام آنرا وآن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واگرچه کراهت دارند مشرکان مرین صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید

إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه
که میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهاء مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع می کنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی
حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمی کنند گنجها را
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة نمی دهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست
یعنی گنجی که بران وعید مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَى روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بران گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ
در آتش دوزخ فَتُكْوَى پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها و درمها جِبَاهُهُمْ پیشانیهاء
ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند
وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که برد رویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضاء ظاهره این
سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این همه را در آن روز معذب
گردانند بداغ و گویند هَذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهاء خود
و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ و بال آنچه بودید که ذخیره می کردید ذخیره
که و بال بران متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکور است که اگر دیگران
خزینهٔ مال کنند تو خزینهٔ اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی
سو یکدرم کان دهی بدرویشی بهتر از گنجهاء مدخرت زانچه داری تمتعی بردار کان دیگر روزی کسی دیگر است
چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب دایر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع
روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه سال سنهٔ ایشان سیزده
ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بناء اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه
نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدة و غیر آن بدان مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ
الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماهست

هزینه بلغت فرس قدیم ذخیره را گویند

فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم او و نوشته است خدای این حکم يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی
که بیافرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذی القعده
و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها
فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهاء خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت
این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است
یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگر چه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه
را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار
کنید با مشرکان كَافَّةً باهمه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ چنانکه همه ایشان با شما کارزار
می کنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ آورده اند که
طباع اهل جاهلیة بقتل و غارت مستأنس شده بود و در ماههاء حرام قتال نمی کردند و چون سه ماه
متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صوتی
برانگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تأخیر کرد
بماه صفر همان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدا درین سال محرم را حرام ساخت
و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثناء محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تأخیر کردندی
بماهی بعد از و او را حلال داشتندی و در سال چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرم را
فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی می گفتند حق سبحانه فرمود که إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست
که تأخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله
کفر دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضِلُّ گمراه می کردند و حفص يُضَلُّ بصیغه مجهول می خوانند
یعنی گمراه گردانیده می شوند بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال می دارند
نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماهی دیگر را حرام می کنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سالی دیگر
همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او می گذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده تحریم ماه حلال می کنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند

وتمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه کفته شد که ایشان اشهر حرم را جهار می دا
فَيُحِلُّوا پس حلال می کنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللهُ آنچه خدای حرام کرده است از ساعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آرا
کردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان
وَاللهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق رشاد وهدایت ندهد کروه ناکرویدکان را در ینابیع آورده
که جاهلان عرب در سالی جهار ماه را حرام می داشتند وخلق را از دست وزبان خود ایمن می ساختند مو
مؤدب بدان سزاوارند که در همه ماهها مسلمانان از اضر خود سالم دارند وایذا وآزار خلق بزبان ودست
فروکذارند که مکافات آزار آزار دست ومجازات اضرار همان اضرار است سو آزار دل خلق مجوی بسببی
تا بر نکشند یا بنیم شبی ، بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن ، کان را بشبی برند واین را به تبی نقلست که در سال نهم
از هجرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود واهل مدینه
بسبب خشک سالی مُقِلُّ الحال می کذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان
عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بُعد مسافت وکثرت اعدا وقلت زاد وکرمی هوا بکرا
در رفتن تکاسل می ورزیدند آیة آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید مَا لَكُمْ جیست شما را
برای اعلاء کلمهٔ دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ جون کویند مر شما را که بجدی تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللهِ در
خدای وجهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ کران جنبید و درنک کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از روی
یا میل کنید بمزروعات ارض وثمار آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید وخرسند کشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندکانی
دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت مکنید ودنیی را بر آخرت مکزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری
از زندکانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت ونعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مکر اندکی محقر وهیچ عاقل بزرکتر را
از دست ندهد برای خوردتر سو متاع این جهان فانی معیوب ، نعیم آن جهان باقی مرغوب ،
جه کس دولت باقی کذارد ، بنعمتها ، فانی سر در آرد ، إِلَّا تَنْفِرُوا اکر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان
شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک با نکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا
بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ وبدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما که فرمان

جون اهل یمن وابناء فارس لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وزیان نتوانید رسانید جیزی مر خدای را که بی نیازست از همه
یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللهُ وخدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه جیز از تبدیل وتغییر قَدِيرٌ توانا
إِلَّا تَنْصُرُوهُ اکر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند ودر مستقبل او را فرو نکذارد
جنانجه در ماضی فرو نکذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ پس بدرستی که نصرت کرد خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنکاه که قصد بیرون کردن او کردند وکافران از مکه وحق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی
دویم دو بود ونصرت داد إِذْ هُمَا بوقتی که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور وآن غاریست بر اعلی جبل ثور محل
در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات نمانی ودر آن وقت کسی بدانجا نمی رسید ورُعاة واهل صحاری
از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه
از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود وشب در انجا بیتوته فرمود
وروزی دیکر کفار بطلب آن حضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند وحق سبحانه در همان شب درخت
مغیلان بر در غار دروبانید وجفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرفته بیضه نهادند وعنکبوت را
الهام داد تا بر در غار بتنید کما قیل سو ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی ، خیر البریة لم تنسج ولم تحم ،
القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند
وصدیق رضی الله عنه می کفت یا رسول الله اکر یکی از این مشرکان در زیر قدم خود نکاه کند هر آینه ما را ببیند
خواجهٔ کاینات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما وحق سبحانه ازین حال خبر میدهد إِذْ يَقُولُ جون کفت
پیغمبر لِصَاحِبِهِ مر یار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای مَعَنَا باماست بنصرت بر اعادی
وعصمت از عوادی فَأَنْزَلَ اللهُ پس فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَيْهِ
بر رسول واشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود
وشیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده سو خواجه اول که اول یار اوست
ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست ، جون سکینه شد زحق منزل برو ، کشت مشکلهاء عالم حل برو ،
وَأَيَّدَهُ وقوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرها ملیکه که لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا

یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملایکه منزله اند در بدر و احزاب ازیشان
و حنین وَجَعَلَ و گردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمهٔ آنها را که کافر شدند السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت کفر را که
صادر می شد خوار و بی مقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمهٔ خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت
هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است عزیز کرد اهل توحید را حَكِيمٌ
داناست خوار ساز اهل شرک را مقصود از ایراد قصهٔ غار در اثناء امر بغزوهٔ تبوک آنست که اگر شما ای
کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید
قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت
بقبضهٔ قدرت منست وما النصر الا من عند الله ؎ یاری از من جو نه از خیل و سپاه ؏ راز با من گوی نه با میر و شاه
هر کرا یاری کنم برتر شود ؏ هر کرا دور افکنم ابتر شود ؏ انْفِرُوا بیرون روید بغزوهٔ تبوک خِفَافًا سبکباران
وَثِقَالًا و گران باران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه مراد سواران و پیادگان
یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مستلحان یا عزبان
و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متفردان و با خدمتکاران سلمی رحمه الله می گوید سبک روحان یا ارکان
طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله می فرماید که خفاف آنانند که از بند شهود
ماسوی آزادند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند
از کشش عنایت براه سلوک درآمده و ثقال سالکانند به پرورش هدایه متوجه جذبهٔ حقانی شده
هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپا می رود در قدمی عالمی
زیر پی کند و آنکه ببال اقبال می پرد بلمحی بساط مشاهدهٔ ماسوی را طی کند ؎ مرد عارف چون بدان پر می پرد
در دمی از نه فلک می بگذرد ؏ سیر زاهد هر دمی یکروزه راه ؏ سیر عارف هر زمان تا تخت شاه ؏ در اسباب
نزول مذکورست که جمعی بد بهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف
از غزوهٔ تبوک می داشتند حق سبحانه عذر ایشان قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکبید
از بار مال و منال و آنها که گرانید با حمال اشغال وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا

بِأَمْوَالِكُمْ بمالهاء خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهاء خود که مباشر کار زار گردید ذَٰلِكُمْ
این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از تخلف و ترک جهاد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مردمان را بغزوهٔ
تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند
و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفاء مؤمنان از اکراه آمدند اما فرمان خدای و رسول را
بر هوای نفس اختیار کردند و بی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان
ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عَرَضًا خواستهٔ دنیاوی
قَرِيبًا نزدیک به فرا گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه آسان لَّاتَّبَعُوكَ هر آینه پی روی تو می کردند
بطمع مال وَلَٰكِن بَعُدَتْ و لیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بریشان مسافتی بمشقت قطع آن باید کرد
وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان
میکند که چون از تبوک باز آیی مخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر
توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و در مرافقت
موافقت می نمودیم يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ هلاک می کنند نفسهاء خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب
می سازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ
عَنكَ و عادت است حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا
که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطاء از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او میگوید
که غفر لک الله یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بعضی مستأذنان را اجازت تخلف داد حق سبحانه آن را عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید
خدای از تو لِمَ أَذِنتَ چرا دستوری دادی در باز ایستادن لَهُمْ مر ایشان را و عذرهاء حیل آمیز
ایشان را شنیدی بایستی که با جازت مبادرت نمی نمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن می شد لَكَ
مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تا میدانستی دروغ گویان را

لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدا و بروز بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد نکنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسها خود وَاللَّهُ
عَلِيمٌ وخدای داناست بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران از تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری می جویند
در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز آخر وَارْتَابَتْ و در شک
قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان یعنی در حقیة اسلام متردد شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ
می کردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزو لَأَعَدُّوا هر اینه آماده می کردند
لَهُ برای خروج عُدَّةً آن سازوبرگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ ولیکن
خدای نپسندید انْبِعَاثَهُمْ برانگیختن ایشانرا درین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشانرا و ترس و کاهلی
بر ایشان کماشت وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان
یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم یا بعضی
با بعضی می گفتند و بصحت رسیده چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی نیز با جوق
منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل یا از منزل دیگر که جرف گوید
کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید
فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر او شما را خلاص شد و حق سبحانه
قول آنحضرت آیة فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را
إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَلَأَوْضَعُوا و هر اینه در می تاختند خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن
و غمازی و افساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکنند
یا شما را از جنگ در میان می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشانرا که خبرها
می رسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر اینه طلبیدند
فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش از این در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در حرب
خندق که گفتند که یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی مکاید

و حیل در ابطال امور تو انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدا بر کار
ایشان یا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهان بودند نصرت و دولت ترا اما جون نخدای
میخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست سو جون ترا اندحیم قرب خود رده داد شاه از نفیر بپرده داد و طعن در بان
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم
سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتها خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن
که انصار می دانند که من مشعوفم بنسا می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه
افتم آیة آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف از این غزو
وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندار أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق
ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فراگیرنده است و احاطه کنند بِالْكَافِرِينَ
بناگرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوها حَسَنَةٌ نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه
در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در بعضی جنگها
مُصِيبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خودپرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستی که گرفتیم
أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند
از مجلسها خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگو ای پیغمبر
لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ مگر آنچه نوشته خدای لَنَا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت
و سرّا و ضرّا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خداوند بی غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجهٔ توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات و ایمنی
از آفات و مخافات قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا که هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم می دارید بما یعنی انتظار نمی برید
که بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم وَنَحْنُ
و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم می داریم بشما یکی از دو چیز بد أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ
عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما بدست ما

که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آن را که بما می خواهید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما
منتظرانیم آن را که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت من اجازت
تخلف می طلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما بلشکر تو اموال خود مددکاری نمایم آیة آمد که قل
بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها
و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید
قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ اسلام و نفقهٔ کافر مقبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را
ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقههاء ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله
کافر شدند بخدای وبرسوله وبفرستادهٔ وی ولا یأتون الصلوة ونمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر الا وهم کسالی
مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ینفقون و نفقه نمی کنند
در راه خدای الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه می کنند زیرا که باور آن امید
ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فلا تعجبک پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب
با آن حضرت است و مراد امت اند مؤمنان را می فرماید که متعجب نکرداند شما را اموالهم مالهاء منافقان
ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشان را انما یرید الله جز این نیست که
میخواهد خدای لیعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب
تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وتزهق انفسهم و بیرون
رود جانهاء ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه
مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد

چون مرگ کشد گردن گردان در بند
نتوان به ستیزه جست از آن خم کمند °
وان لحظه که دست اجل از پای فکند °
نی مال بفریاد رسد نی فرزند °

ویحلفون بالله و سوگند می خورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جملهٔ شما اند یعنی از اهل اسلام اند وما هم
منکم و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر ولکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند
که می ترسند از شما که با ایشان آن قتل و اسر آن نکنید که با مشرکان می کنید پس بتقیه اظهار اسلام می کنند

لو یجدوا

لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعهٔ یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غارها
در کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند در خزید لولوا الیه هر آینه روی می کنند بدان
از ترس شما وهم یجمحون و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کس باز نگرداند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم قسمت غنیمتی می فرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که
صدقات شما بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل می کند آیة آمد که ومنهم و از منافقان من یلمزک کسی هست
که عیب می کند ترا فی الصدقات در قسمت صدقتها و گفته اند این آیة در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن
زهیر که سر خوارج بوده فرو آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تألیف قلوب نو مسلمانان
حظی وافر از غنایم بدیشان داد او برو طعن کرد یا طلاء غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده
بود و حضرت تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرات نموده با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت صلوات الله و
سلامه علیه او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که علی را رضی الله عنه فرمود که تو
با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل می کند که من در نهروان
حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت
و گفته اند عیب کنندهٔ قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن می کرده و غرضش جز نفع خود بوده
چنانچه می فرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد رضوا
به پسندند آن قسمت را وان لم یعطوا منها و اگر داده نشوند از آن بموجب ارادهٔ ایشان اذا هم یسخطون
ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند ولو انهم رضوا و اگر ایشان بپسندند ما آتیهم الله آنچه دهد ایشان را خدای
ورسوله و فرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وقالوا و گویند حسبنا الله بس است
ما را فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد ما را خدای من فضله از فضل خود غنیمتی دیگر
ورسوله و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا فرموده انا الی الله بدرستی که ما
بخدای راغبون بازگردندگانیم و امیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت

واگر ایشان

سبب بهجتست وجزع در ان موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل می کند که هرکه بمقادیر
خرسند شد از غم وملال باز رست ❊ رضا بداده بده وزجبین کره بکشای ❊ که بر من وتو در اختیار نکشادست ❊
ودر همین معنی فرموده است ❊ بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی ❊ خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی ❊
بر بیان مصارف صدقات می کند تا دانند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب
بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانراست وَالْمَسَاكِينِ وبیچارگانرا
امام اعظم رحمة الله می فرماید که فقیر آنست که سوٴال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد
ومسکین آنکه سوٴال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال نیز ندارد ونزد امام شافعی رحمة الله بر عکس اینست
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ودیگر مر عمل کنندگانراست بر آن یعنی جمع که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ
وقومی که بهم آورده شده است دلهاء ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهاء ایشان هنوز خالص
نیست پس جهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت ومؤلفهٔ قلوب اشراف
عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت دلهاء ایشان بدین حق وترقب اسلام امثال
ایشان ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان وعیینة بن حصن واقرع بن حابس
وغیر ایشان وچون سهم مؤلفهٔ قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام وغلبهٔ
مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ ودیگر زکوة برای صرف کردنست در کشادن
گردنها بندگان از ربقهٔ بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز می خرد در ادای نجوم کتابت
او را بزکوة امداد باید کرد وامام مالک وامام احمد رحمهما الله بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید وآزاد
کرد وَالْغَارِمِينَ ودیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند ودر غیر معصیت صرف
کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ودیگر برای صرف نمودن در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح
خرند برای مجاهدان وگفته اند ساختن پل ورباط نیز از این جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ ودیگر برای
برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً
فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است

بقسمت بر وجهی که شاید وباید ❊ حق تعالی چون در قسمت کشاد ❊ هر کسی را آنچه می بایست داد ❊
نیست واقع اند در ان قسمت غلط ❊ بنده را خواهی رضا خواهی سخط ❊ آورده اند که جلاس واصحاب او چون رفاعه
وسماک ودیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند وسینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم
خالی نبود در خلاء آنحضرت را بچیزهای که زبان را حد ادای آن نیست نسبت می کردند یکی گفت خاموش باشید
که اگر بسمع آنحضرت رسد جمع شما رسوا شوید گفتند محمد گوش شنوا دارد ما هرچه می خواهیم میگوییم
وچون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور می کند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی واسرار
مسلمانانرا با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی سخن شنوست ما بنفی واثبات
هرچه میگوییم قبول می کند آیة آمد که وَمِنْهُمُ واز منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند
پیغمبر را وَيَقُولُونَ ومی گویند هُوَ أُذُنٌ آن مردی خوش شنوست که هرچه با او می گویند استماع می کند قُلْ بگو
ایشانرا که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوندهٔ خیرست شما را یعنی اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید
بلکه شنونده وقبول کنندهٔ نیکوییست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدا را در هرچه گفته ومی گوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ
وتصدیق میکند مؤمنانرا وسخن ایشان بعز قبول می رساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ واو رحمتست
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق وکذب شما را
مجد اند اما پرده از روی کار شما بر نمی دارد واز روی رحمت با شما رفق می نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ وآنانکه می آزارند
بقولی وفعل رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خدای را لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند می خورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ
تا شما را خشنود گردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وخدای ورسول او أَحَقُّ سزاوارترند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه
خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذا وارضای رسولست وگفته اند خدا را
وتوحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدا وابستهٔ خشنودی رسول اوست
پس خدا ورسول را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا
آیا نمی دانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ ویا رسول او واز حد در گذرانند

فَاَنَّ لَهُ پس سزاوارست آنکه باشد مرورا نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد دران
ذٰلِكَ آن خلود در دوزخ اَلْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوائی بزرکست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان
در میان یکدیکر پیغمبر خدایرا سخن آزمای ومتردد رای میکفتند وبفسوس واستهزا سخنان ادا می کردند
وبعضی ازیشان تمامی بردند که چه بودی که مارا اصحابانرا نه زدندی واز آسمان آیتی نیامدی که سبب
فضیحت ما شدی این آیة نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر می کنند منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از انکه فرود
آمده شود بر مومنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاکاهاند آن سوره مؤمنانرا وخبر دهد
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بانچه در دل منافقانست از کفر ونفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بکو ای محمد ایشانرا که
افسوس داید امر تهدید وتوبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت وجزا آنست که برای
تفضیح شما اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای مُخْرِجٌ ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آن چیزیرا که حذر می کنید از
اظهار آن یعنی مساوی اخلاق واوصافی که شمار است آورده اند که در غزوه تبوک ودیعة بن ثابت
با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفتند ومی کفتند به پندار این مرد یعنی
محمد راکه میخواهد که حصارهای شام را بکیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد این
سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب
که بسوختند وازیشان استفسار نمای که چه می کفتند اکر انکار نمایند بکو که چنین وچنین
کفتید عمار رضی الله عنه پیغام برسانید وایشان پیش آن حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی
بر سبیل هزل وبازی چنانچه داب ره کذریان باشد می کفتیم آیة آمد که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واکر بپرسی ای
محمد ایشانرا که چه می کفتید لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند اِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما که همچون مسافران
نَخُوضُ خوض می کردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ وبازی می کردیم در انچه می کفتیم قُلْ بکو
ایشانرا بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ آیا بخدای وَآيَاتِهِ وبسخنان وی وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ وی كُنْتُمْ
تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا می کنید واستهزا با اینها نشاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مکوئید که اعتذار شما
دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلی الله علیه وسلم

بَعْدَ اِيمَانِكُمْ بعد از انکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَعْفُ اکر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ از کروهی مِنْكُمْ از شما که توبه
کنند وآن مخشی بن حمیر بود ازیشان که توبه کرد واز حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد ودر حرب
یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفهٔ دیکررا بِاَنَّهُمْ كَانُوا بسبب انکه هستند مُجْرِمِينَ کناه کاران
باصرار بر نفاق اَلْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ وزنان منافقه که صد وهفتاد
بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی ازیشان از برخی دیکرند یعنی همه مشابه یکدیکرند در نفاق وشقاق يَاْمُرُونَ
می فرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفرست یا معصیة یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَيَنْهَوْنَ وباز
می دارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکوئی که ایمانست یا طاعة یا تصدیق ومتابعت حضرت رسالت وَيَقْبِضُونَ
وفرا می کیرند اَيْدِيَهُمْ دستهاء خودرا یعنی فرو می بندند از خیرات وصدقات یا از رفع برای دعا ومناجات
وسلی فرموده که از معاونت ضعفا وارباب حاجات نَسُوا اللّٰهَ ترک کردند فرمان برداری خدایرا فَنَسِيَهُمْ
پس فروکذاشت خدای ایشانرا وباز داشت فضل خود ازیشان اِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان زن ومرد
ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتکان از دایرهٔ ایمان وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است
خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ وزنان منافقه را وَالْكُفَّارَ وناکرویدکانرا از مرد وزن نَارَ جَهَنَّمَ
آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند دران هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت
وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ ودور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ ومر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ
عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق ورنج حسد
سو
ای آنکه ز تیره حالی وبد روزی ٭ در باطنت آتش نفاق حسد افروزی ٭ در هر نفست شعلهٔ غم بیشترست
می سوزند زان شعله که خوش می سوزی ٭ كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنان که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوة یعنی به تن از شما قوی تر
بودند وَاَكْثَرَ وبیشتر بودند از شما اَمْوَالًا وَاَوْلَادًا از روی مال وفرزندان یعنی مال وفرزند ایشان
بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره کرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهاء دنیی واز مال وفرزند
بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع کرفتید بنصیب خویش از آرزوهاء فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ

همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به بهرهٔ خویش وخضتم وخوض کردید
وشروع نمودید در باطل کالذی همچون خوض که گذشتگان خاضوا خوض نمودند وبران رفتند اولئک آن
گروه حبطت نابود شد وتباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیی که مال وفرزندان با ایشان
وفا نکرد والآخرة ودر آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت واولئک وآن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان
زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیی مغرور واز تحصیل
لذات باقیه محجوبند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب ونکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح
که بطوفان غرق شدند وعاد وگروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود وقوم ثمود که برجفه وصیحه
بمردند وقوم ابراهیم وگروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند ونمرود به نیش پشهٔ زهر هلاک چشید
واصحاب مدین واهل مدین که قوم شعیب علی نبینا وعلیه السلم بودند که بعذاب یوم بتقدیری است که اهل
مدین همان اهل ایکه بوده باشند چنانچه برخی مفسران گفته اند الظله معذب گشتند والمؤتفکات
واهل دهها زیر وزبر شده یعنی قوم لوط صلی وسلم ربنا علی نبینا وعلیه که بچند نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم
آمدند بهمهٔ ایشان فرستادگان ما بالبینات با حجتهاء روشن ونشانهاء درست فما کان الله پس نبود
خدای لیظلمهم که ستم کند بریشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان
انفسهم یظلمون که برنفسهاء خود ستم کردند بکفر وتکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون ومردان
مؤمن والمؤمنات وزنان مؤمنه بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند بتعاون وتناصر
یأمرون بالمعروف می فرمایند بنیکویی که ایمان وفرمان برداری است وینهون عن المنکر وباز میدارند از بدی
که کفر وکندکاریست ویقیمون الصلوة وبپای میدارند نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة را
با داب متعلقه بدان ویطیعون الله وفرمان میبرند خدایرا ورسوله وپیغمبر او را در همهٔ امورها اولئک آن گروه
سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بریشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست هرچه
خواهد کند حکیم داناست بوضع هرشیء در موضع او وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات
مردان وزنان مؤمن را جنات تجری بوستانها مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان

فی جنات عدن در بهشتهاء پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسلیم در آن میباشد با علی
درجات بهشت امام ثعلبی میگوید شهریست درخت که بوستانها او بر هر دو کنارهٔ اوست ورضوان من الله
وخشنودی از نزدیک خدای مؤمنانرا اکبر بزرگترست از بهشت ونعیم او زیرا که مبداء جمیع سعادات و منشاء
تمام کرامات رضاء حضرت عزتست ومؤدی بنیل وصال وفوز بلقای ذی الجلال اوست ومحققان راه وعارفان آگاه را
در درگاه وپیشگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست ● یکی میخواهد از تو جنت وحور ● یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما نخواهیم این وآن جنت ● مراد ما همین خشنودی تست ● چو تو خشنود گشتی در دو عالم ● همین مقصود بس والله اعلم
در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر
فی یدیک پس فرماید خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم وحال آنکه عطا کردهٔ بما آنچه هیچ یکی از خلق خود
عطا نکردهٔ حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود که
فاضلتر باشد ازینها خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را وهرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم
میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم
دنیی در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت بازاء او مختصرست یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران
بشمشیر والمنافقین وبا منافقان بالزام حجت واقامت حدود بریشان واغلظ علیهم ودرشت باش بر ایشان
در جهاد ومحابا مکن ومأواهم جهنم وبازگشت اینها همه دوزخ است وبئس المصیر وبد بازگشتیست دوزخ
آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد واز برای
تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما ازین دراز گوشان که بران سواریم بدتر باشیم
پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید وآنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب
از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام ومصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل
کن تا صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیه فرستاد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق
ما قالوا نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا وهرآینه که گفتند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعنه زدند در دین وشک آوردند
در کلام سید المرسلین وکفروا وکفر را ظاهر ساختن بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا وقصد کردند بما لم ینالوا

با آنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه
یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی بر دارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ
أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از تفضل و تکرم خود یعنی اهل
مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید و برکت آنحضرت
غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند توانگر
مولی جلاس کشته شده بود و حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرموده تا دوازده هزار درم بدو دادند
شد و دو هزار درم زیاده بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه وسلم اینجا بتعریض می گوید که سبب این
کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر بر گردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای
ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ
فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان
باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول آیة توبه کرد و از جمله مخلصان امت محسوب است آورده اند
که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود ملازمت حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه علیه آله التمس
نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر کرداند چند آنچه حضرت او را پند داد که از ین مدعا در گذر
سودمند نیفتاد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بلخواه او مال دهد
القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه برگوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه
ایشان را جای نماند روی بیادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست
آمد بالآخره از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد
از ما می طلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسیده صحابه متعجب گشتند و این آیة نازل شد که
وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ گروهیست که با خدای عهد کرده که لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای

مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه که باشیم
بتصدق مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ
از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان
وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا
نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاق متمکن در دلها ایشان که باقی باشد و زایل نگردد إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند جزاء عمل خود
یعنی جزاء آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده
کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده يَكْذِبُونَ دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا
آیا نمی دانستند مخالفان وعده أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه می داند خدای سِرَّهُمْ آنچه نهانست ایشانرا از نفاق و عزم
بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز می گویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمی دانند که خدا
عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده نهانها و پوشیدهاست درین آیة تهدید عظیم است مکن اندیشه عصیان چون نمیدانی که میداند
مبین در روی این و آن چون می دانی که میداند نقلست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت
در تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود و صدیق رضی الله عنه از دنیا وی هر چه داشت بیاورد و فاروق رضی الله عنه
نصفی از اموال خود تصدق کرد و ذو النورین رضی الله عنه سیصد شتر مکمل جهاز بسته بلا دو هزار مثقال
طلا نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک
از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهار صد من باشد
در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب
از چاه کشیده ام و دو صاع خرما اجرة بمن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده حضرت
فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز
و غمز کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند
اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیة نازل شد که الَّذِينَ آنانکه

يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عيب مى‌كنند افزون دهندكانرا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از كرويدكان فِي الصَّدَقَاتِ در اداى صدقات
يعنى عبد الرحمن وعاصم راكه بريا نسبت مى دهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ وآنانرا نيز عيب مى كنند كه نمى يابند إِلَّا
جُهْدَهُمْ مكر بقدر طاقت وقوت خود يعنى ابو عقيل راكه مى كويند خدا ورسول را از صاع او مستغنى اند
فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس افسوس مى دارند از ايشان يعنى سخريه مى‌كنند با ايشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد خداى
ايشانرا بر سخريه ايشان وَلَهُمْ ومر ايشانرا باشد عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابى دردناك بران سخريه واستهزا كه
مى‌كنند در انوار آورده كه پسر عبد الله ابى كه هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص ومطيعان
خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله درخواست آن نمود كه براى پدر وى
امرزش طلبد آنحضرت براى ابن ابى استغفار كرد وآية آمد كه اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار كن براى ايشان
كه منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ يا آمرزش مخواه براى ايشان مراد آنست كه هر دو امر در عدم افاده
مساوى اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اكر آمرزش طلبى براى ايشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
پس نمى آمرزد خداى ايشانرا آورده اند كه حضرت فرمود كه بر هفتاد بيفزايم آية آمد كه سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ سيد عالم صلى الله عليه وسلم بعد از
نزول اين آية ديكر بجهت منافقان استغفار نكرد واز اينجا مبين مى شود كه مراد از عدد سبعين
تكثير است نه تحديد ذَلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ايشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان كَفَرُوا
بِاللَّهِ كافر شدند بخداى وَرَسُولِهِ وبرسول او وَاللَّهُ وخداى لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ره ننمايد
بمقصود كروه فاسقانرا يعنى متمردانرا در كفر خويش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد كشتند بازپس ماندكان
از غزو بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خويشتن خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خداى وَكَرِهُوا وكراهت داشتند
بكراهيت عقيدت أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا كه جهاد كنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها ونفسهاء خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خداى بلكه فراغت وتن آسانى طلبيدند وَقَالُوا وكفتند مومنانرا لَا تَنْفِرُوا بيرون مرويد
بدين غزو فِي الْحَرِّ در كرما خود نرفتند وخواستند كه مومنانرا نيز تنفير كنند قُلْ بكو مر ايشانرا كه
نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت نسبت با اين كرما وايشان بمخالفت

مستحق سوختن در ان حرارت شدند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اكر باشند كه بدانند كه مآل ايشان بدان آتش است
فَلْيَضْحَكُوا پس بايد كه بخندند قَلِيلًا اندكى وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا وبايد كه بكريند بسيارى خبرست بصيغه امر وارد شده
تا دلالت كند بر انكه لازمست كه در قيامت خنده ايشان اندك وكريه ايشان بسيار باشد ومى شايد كه خنده وكريه
كنايت از فرح وغم باشد وقلت را حمل بر عدم كنند يعنى فرداء ايشانرا غمى باشد بى فرح واندوهى بود بى سرور
جَزَاءً پاداش دهد خداى ايشانرا پاداش دادنى بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند كه كسب مى كردند از نفاق
ومساوى اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اكر باز آرد خداى ترا بمدينه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوى كروهى از
منافقان مختلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستورى طلبند از تو لِلْخُرُوجِ براى بيرون آمدن بغزوه ديكر بعد
از تبوك فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا بكو بيرون نمى آييد خبرست بمعنى نهى يعنى بيرون ميائيد مَعِيَ با من أَبَدًا هركز
وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ وكارزار مكنيد در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنى را إِنَّكُمْ بدرستى كه شما رَضِيتُمْ
خرسند شديد بِالْقُعُودِ به نشستن وتخلف كردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار يعنى غزوه تبوك فَاقْعُدُوا
پس بنشينيد ديكر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با بازپس ماندكان كه قابليت كارزار ندچون زنان وكودكان
چه جهاد كار مردان مرد ومبارزان ميدان نبرد ستانه هر تر دامنى اين كار نيايد فنا مردلى در دميان
معركه مجاهدت را نشايد
يا برو همچون زنان رنكى و بوى پيشه كير
يا چو مردان اندرآى وكوى در ميدان فكن
آورده اند كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم در مرض ابن ابى بعيادت وى رفت واو از ان حضرت التماس
نمود كه پيراهن خود عطا فرماى تا كفن من سازند وبدفن من حاضر شده بر من نماز كذارد ومرا آمرزش طلب
حضرت پيراهن خود بوى داد وبجنازه وى حاضر شده خواست كه نماز كذارد فاروق رضى الله عنه در ان
باب اضطراب بسيار نمود ومساوى او باياد آنحضرت ميداد وچون عازم شد بنماز بروى آية آمد
وكويند بعد از انكه نماز كذارده بود نازل شد كه وَلَا تُصَلِّ ونماز مكن اى عَلَى أَحَدٍ بر هيچ يك
مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان كه بميرد أَبَدًا هركز ابدا ظرف لا تصل باشد وكفته اند ظرف مات است
يعنى چون كسى بركفر بميرد احياء او براى تعذيب است نه براى تمتع پس كانه كه همان مرده است وابدا
بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ ومايست عَلَى قَبْرِهِ بر سر كور وى براى دفن وزيارت يا دعا واستغفار

زیرا انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله و بفرستاده وی که فرمان بر داری نکردند وماتوا و بمردند وهم فاسقون وحال آنکه ایشان بیرون رفته کانند از طریق ایمان ولا تعجبک
و باید که ترا متعجب نسازد مر اد امت اند وخطاب با آنحضرتست یعنی در عجب نه اندازد شما را اموالهم مالهای منافقان
اگرچه بسیار است واولادهم و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدار اند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد
خدای ان یعذبهم بها انکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن
در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند
وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر
ازین جهان بروند درویشی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیی جمع می کنند بانواع پریشانی و زحمت
می دارند باصناف بیت و مشقت و با آخر می‌دروند و می گذارند بصد هزار حسرت شعر
در اول چون خواهی کنی مال جمع ٭ بسی رنج بر خویش باید گماشت ٭ پس از بهر آن تا بماند بجای ٭ شب و روز می بایدش پاس داشت ٭
وزین جمله آن حال مشکل ترست ٭ که آخر بحسرت بباید گذاشت ٭ واذا انزلت و چون فرو فرستاده شود سورة
سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق می کنند و بر هر تقدیر چون سورهٔ نازل کرده ان آمنوا
بالله بانک ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری
از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان وقالوا و گویند ذرنا
بگذار مال را و با خود بلشکر مبر نکن تا باشیم ما مع القاعدین با نشستگان در خانها رضوا خوشنود شدند
و راضی گشتند بان یکونوا بانکه باشند مع الخوالف با زنان و پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شده است
علی قلوبهم بر دلهاء ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمی کنند آنچیزی را که در جهاد است از انواع
سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لکن فرستاده خدای والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آورده اند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود
واولئک و آن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست نیکوییها هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیی و بهشت و کرامت
در عقبی واولئک و آن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم

آماده

آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی آن
جویها خالدین فیها جاویدان باشندگان اند دران ذلک آنست الفوز العظیم رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وجاء
المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان
که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند با آنکه اگر ما بغزا می آییم بنی طی اهالی و مواشی
ما را غارت می کنند و این عذرها گفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند مر ایشان را در تخلف وقعد الذین
و بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای ورسوله و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان
اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند
منهم از اعراب عذاب الیم عذابی مولم بقتل دینی یا حرق آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان
و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون
چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست حرج
گناهی اگر باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای و رسول او
و نصح اصلاح فعل است با اخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل
هیچ عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزو باز ماند رحیم مهربانست
که معذور را رخصت قعود دهد ولا علی الذین و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از در ماندگی اذا ما اتوک
چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشان را ستور دهی و با خود بحرب بری قلت گفتی تو که درین
وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که شما را سوار کنم بر آن تولوا برگشتند از پیش تو واعینهم
و چشمهاء ایشان تفیض من الدمع روان شده از اشک یعنی اشک از دیدهاء ایشان می ریخت حزنا از روی
اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکاء این گویند
و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله صلی الله ما را داعیه جهاد است
و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
که آنچه می جویید نمی یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن عمیر و عباس و عثمان رضی الله عنهم

ایشان زاد وتوشه ومرکب داده همراه بردند بس حق سبحانه می‌فرماید که برین نوع مردم اکر تخلف کنند حرجی
وعتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبت وملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که ایشان يَسْتَأْذِنُونَكَ
از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ وحال آنکه ایشان توانگرانند وزاد ومرکب ایشان آماده است
رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان وکودکان وَطَبَعَ اللَّهُ ومهر نهاد
خدای از خذلان عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بس ایشان نمیدانند وخامهٔ عاقبة
خود را وعقوبتی که برین نافرمانی مترتب است **الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلثین** يَعْتَذِرُونَ
القاء اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ
چون باز گردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان وبمدینه باز آیید قُلْ بگو ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر
نخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت وشما را تصدیق نخواهیم کرد
بجهت آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما واحوال شما که
چرا نیامدید وقصد شما چه بود وَسَيَرَى اللَّهُ وبه بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ وپیغمبر او
نیز خواهد دید که از نفاق توبه می‌کنید یا بران ثبات می‌ورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ بس باز گردانیده خواهید شد
در قیامت إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای پوشیده وآشکارا که مطلع است بر ضمایر وظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ
بس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که می‌کردید از کتمان نفاق واظهار وفاق وآن
اخبار توبیخ وعقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوکند خورند بخدای لَكُمْ برای شما
إِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز گردید از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان واز اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوکند
بعضی منافقان چون جد بن قیس وامثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمسجد واصحاب او
آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه می‌فرماید که سوکند می‌خورند بدروغ لِتُعْرِضُوا
عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب وسرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ بس اعراض کنید از ایشان وبگذارید
شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند ونکوهیده وتوبیخ وملامت که سبب میل بتوبه وانابتست
در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

وجای

وجای ایشان دوزخست وعقاب وعتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بآنچه بودند که کسب می‌کردند از کفر ونفاق يَحْلِفُونَ سوکند می‌خورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا بدان خشنود
شوید عَنْهُمْ از ایشان واز تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوکند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر
از رسول خدای صلی الله علیه وسلم تخلف نکند وعبد الله ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه
بهمین نوع سوکند خورد حق سبحانه می‌فرماید که سوکند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی
خدا فَإِنْ تَرْضَوْا بس اگر خشنود شوید ای مومنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ کوی فَإِنَّ اللَّهَ بس بدرستی
که خدای لَا يَرْضَى خشنود نمی‌شود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از کروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم
خدا ایشان را سود ندارد مراد از آیة نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند وبعذرهاء باطل ایشان
فریفته نگردند الْأَعْرَابُ بادیه نشینان مراد بنو تمیم وبنو اسد وغطفان واعراب حوالی مدینه
اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اند أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت‌ترند از روی کفر ونفاق یعنی نفاق
وکفر ایشان از اهل حضر بیشترست بجهت آنکه متوحش اند وسخت دل وبا اهل علم نشست وخواست
نکرده اند وَأَجْدَرُ وسزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازهاء که خدای تعالی
فرو فرستاده عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبری خود از فرایض وسنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست باحوال ایشان
حَكِيمٌ حکم کننده از حکمت بامهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ واز منافقان اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کس
هست که فرا کیرد برای شمار یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه می‌نماید وصدقه می‌دهد مَغْرَمًا تاوانی
وزیانی یعنی صدقات خود را غبنی وغرامتی می‌شمارد چه بران امید ثواب ندارد وبریا وتقیه انفاق
می‌کند وَيَتَرَبَّصُ وانتظار می‌برد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما کردشهاء روزکار را یعنی آنرا که دولت اسلام بنکبت
مبدل شود وروزکار مسلمانان بر کردد تا از انفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد کردش بد
روزکار ایشان منقلب شود وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست مرانرا که بزبان می‌آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه
در دلها نهان می‌دارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ واز اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسان هستند که می‌کروند بخدای وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وبروز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه وکفته اند عبد الله ذی البجادین ورهط اویند

که بخدا و بقیامت می گروند ویتخذ و فرا می گیرند ما ینفق آنچه نفقه می کنند در جهاد یا تصدق قربات
اسباب قربة عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله می سازند آنرا بتقرب
وصلوات الرسول و بدعاها پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا می کند و آمرزش می طلبد کقوله اللهم
صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکی است
مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای ایشانرا فی رحمته در بهشت
که محل نزول رحمتست ان الله بدرستی که الله غفور آمرزنده است مر متصدقانرا رحیم مهربانست
بر متقربان والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان
من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از
اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از انصار یعنی
آنها از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سباق سبعه و اهل
ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بردست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه والذین
اتبعوهم و آنان که متابعت کردند سابقانرا باحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از
مهاجر و انصار که پی روی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره
تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در رضا
داخل اند ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه واعد لهم
و آماده کرد خدای مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار زیر درختان آن جویها
خالدین فیها جاویدان باشند در آن ابدا همیشه تاکید خلود است ذلک الفوز العظیم آنست پیروزی بزرگ
و رسیدن بتمام مراد وممن حولکم و از آنان که گرداگرد شهر شمااند من الاعراب از اهل بوادی منافقون
منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت می گویند و بنماز و روزه
قیام می نمایند ومن اهل المدینة و از اهل شهر مدینه مردوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده علی النفاق
بر نفاق یا در منافقی ماهر شده بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم

نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند
پس تو ایشانرا با عیان ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم
زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان
و تکلیف بجهاد ثم یردون پس باز گشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و تحقیق
عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیة ایشان از نور لقا و رؤیة و هیچ عذابی از نکبت
حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست شعر انفراق تلخ می گویی سخن ۞ هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن
تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست ۞ در زفاف غیر بیچا پیچ نیست ۞ صد هزاران مرگ تلخ شصت تو ۞ نیست مانند فراق روی تو
جور دوران و هر آن رنجی که هست ۞ سهلتر از بعد حق و غفلتست ۞ از فراق این خاکها شوره شود ۞ و ز فراق این آبها تیره شود
دوزخ از فرقت جان سوزان شدت ۞ بید از فرقت جان لرزان شدت ۞ کی بگویم از فراق چون شرار ۞ تا قیامت یک بود از صد هزار
آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی که در باره
متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند
که کسی ایشانرا بگشاید تا وقت که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک
رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهوده بمسجد در آمد ایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت
حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند می خورم که
نگشایم تا وقت که امر در رسد آیة آمد که وآخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم
اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را یعنی غزوها
که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند
عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم آنکه توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده
مر تایب را رحیم مهربانست بتفضل بر ورد تأویلات کاشی مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقاء
نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال می توان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت
گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و بذایل در طبیعت راسخ شود

بجرم هیچ کناه رانشته نداند بلکه بسبب مناسبت آن را ینک پیند و در عذاب خذلان بماند حکیم سنائی قدس سره فرموده

جون بدی کناه را دانی • کشدت جانب پشیمانی • و بندانی کناه را که بدست • آن نشان شقاوت ابدست •

القصه بعد از نزول آیة حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا ایشان را بکشادند آن آزادشدکان

بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناه آوردند وکفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت

خدمت تو باز مانده ایم اینها را فرا کیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که

با خذ اموال شما مامور نیستم این آیة نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا کیر از مالهاء ایشان صَدَقَةً زکوه

تُطَهِّرُهُمْ تا پاک کردانی ایشان را از کناهان یا از حب مال که مؤدی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل

وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کوی برایشان

و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستی که دعاهاء تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهاء ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای

شنواست دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر انرا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمی دانند این تائبان یا آنها که توبه

نمی کنند معلوم نداند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول می کند توبه را عَنْ عِبَادِهِ

از بندکان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا می کیرد یعنی قبول می کند صدقهاء ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ و نمی دانند آنرا

نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کنند وَقُلِ اعْمَلُوا و بکو عمل کنید ای تائبان

بعد از قبول توبه استقامة ورزید بر ان یا می کوید ای کروهی که توبه نمی کنید بکنید آنچه می خواهید

فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُونَ

و کرویدکان نیز بینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز کردانیده شوید بحکم إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی

دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس بیاکاهاند شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می کردید و آکاهی

بمجازات باشد بر آن قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بوده اند و قصه هفت تن کذشت

و سه کس دیکر که کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش

آمده بکناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالسه نکند و در شان

ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ و دیکر ان از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدکانند و باز داشتکان لِأَمْرِ اللَّهِ

برای فرمان خدا در باره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اکر اصرار کنند بر آن کناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ

و یا توبه دهد ایشانرا اکر ندامت ورزند از آن تردید برای عبادست واکرنه عند الله تردد نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ

وخدای داناست بر جای ایشان حَكِيمٌ حکم کننده بر جای ایشان آورده اند که دوازده منافق جون ثعلبة بن

حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا

و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت

سید عالم صلی الله علیه وسلم بر اهل مدینه می خواند جون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال

و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نکرد • با وجود لب جانبخش تو ای آب حیات

چه فم آید سخن از جشمه حیوان کفتن • ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از

غزوه بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت

وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از انجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک

رفت و می خواست که از روم لشکری ساز کرده بجنک مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله

قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که جون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی

ساختند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده کفتند یا رسول الله

ما برای ضعیفان و بیچارکان و وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم و التماس میرود که در ان مسجد

کذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند جنانچه در مثنوی معنوی

مسجد اصحاب را نواز • تو مهی ماشب دمی با ما بساز • تا شود شب از جمالت همجو روز • ای جمالت آفتاب جان فروز •

ای دریغا کان سخن از دل بدی • تا مراد آن نفر حاصل شدی • القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان

فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز آییم و جون بوقت باز کشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل

همان استدعا نمودند و جبرئیل این آیة آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا کرفتند و بنا نهادند مَسْجِدًا

مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان و ستیزه ایشان وَكُفْرًا و برای تقویة کفری که اضمار آن می کنند وَتَفْرِيقًا

و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار

من حارب الله مر آنکس را که حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول او من قبل پیش از بنای این مسجد مر ابو
عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد ولیحلفن و هر آینه سوگند میخورند چون کسی گوید چرا
این مسجد ساختید ان اردنا که ما نخواستیم از بناء این مسجد الا الحسنی مگر خواستنی نیکو که نماز ست
و ذکر و توسعه بر ضعفا والله یشهد و خدای گواهی میدهد انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند
در سوگند خود لا تقم مایست برای نماز فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی که اسس بنا نهاده
شده است علی التقوی بر پرهیزکاری من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر ست و اشهر و اظهر
آنکه مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول که بحوالی مدینه
رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول
مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه در آنجا نماز گذارده و در تشویق الحرمین
از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه سواره یا پیاده
بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایة آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است
حق سبحانه می فرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است احق سزاوارترست ان تقوم آنکه قیام کنی فیه
در وا برای نماز فیه در آن مسجد موسس بر تقوی رجال مردانند که انبیا کیزه طینتی یحبون دوست
میدارند ان یتطهروا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند
بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیة حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه از اهل
مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه یاد از بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در می آریم
احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهرست از معاصی و خصال مذمومه والله و خدای یحب
المطهرین دوست میدارد پاکی ورزندگانرا افمن اسس آیا هر کس که اساس افکند بنیانه بناء دین خود را
علی تقوی بر ترسکاری من الله از خدای ورضوان و طلب خشنودی او خیر بهترست امن اسس
یا آنکس که اساس نهد بنیانه بناء امور دین خود را علی شفا جرف بر کناره رودی که زیرش بمرور سیل تهی
شده و ظاهرش بجای استاده باشد هار شکافته شده و نزدیک بافتادن و این چنین زمین پست ترین

قواعد باشد و چون بر و بنا کنند فانهار پس آن زمین سست گردد و در افتد به با بنا یا بانی آن فی نار جهنم در
آتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد
لا یزال
بدوزخ والله و خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشانست
همیشه هست بنیانهم بناء ایشان الذی بنوا آن بنا که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده ریبة سبب
شک و نفاقی فی قلوبهم در دلهاء ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و گفته مراد در تخریب بناء ایشانست که بعد از آن
رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیة آمد که لا تقم فیه ابدا
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که آن مزبله
اهل مدینه باشد و بنی فرمود که آنرا بر کنید مطرح خاشاک و خاکستر کنید حق سبحانه می فرماید که همیشه باشد
خرابی بناء ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود
بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهاء ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن
نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار
و ندامت بر مثل آن امور والله علیم و خدای داناست بتأسیس بناء ایشان که بچه نیت بوده حکیم
حکم کننده است بجزاء آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد
تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند عبدالله رواحه رضی الله عنه
گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را
پرستید و بدو شرک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالها خود را نگاه میدارید گفتند
چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل
ولا نستقیل خرید و فروخت سودمندست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع وشری
خبر میدهد ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گرویدگان انفسهم نفسهاء ایشانرا
که مباشر جهاد شوند واموالهم و مالهاء ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه می باشد ایشانرا
بهشت این تمثیلی است برای اثابت مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع وشری

موضع ٤

جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که هست و هرچه هست همه از آن حق است العبد وما له لمولاه
پس این تحریص است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال
نفس مایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی می
بستان ٭ سنگ بند از و گهر می‌ستان ٭ خاک زمین می‌ده و زر می‌ستان ٭ در عوض فانی خوار حقیر ٭
نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر ٭ در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بود در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
می‌گذشت و آن حضرت این آیة می‌خواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس‌پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخته
پرسید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق
که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانید ندا اعرابی گفت والله بیعٌ مربحٌ لا نقیل ولا نستقیل
چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض بهشت باقی می‌دهد هرگز این بیع را بر نه اندازیم بلکه
نفس و مال خود را دربازیم ٭ آن بیع را که رعنا تلبا تو کرده ایم ٭ اصلا در آن حدیث اقالت نمی‌رود ٭ عزیزی
فرموده است که هر که بنده بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما
دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند ٭ امیدکه از فضلت مردود نگردم من ٭ چون شد بهمه عیبی لطف تو خریدارم
و در نفحات الانس از ابو نذر بوزجانی رحمه الله نقل می‌کند که ٭ تو بعلم ازل مرا دیدی ٭ دیدی آنگه بعیب بخریدی ٭
تو بعلم آن و من بعیب همان ٭ رد مکن آنچه خود پسندیدی ٭ و در حقیقت این بیع و شرا و بیان آنکه خود را مشتری گفت
و ما را بایع و نفس و مال ما را بذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل نکرد مذکران و محققان را عبارات
عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته ٭ هر که خواهد کزین برد بوی
گو تماشای آن گلستان کن ٭ و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله الشری میکند و میگوید یقاتلون کارزار می‌کنند
این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی
می‌کشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشته می‌شوند بدست ایشان وعدا علیه وعده داده است
خدای ایشان را برین بیع و شرای وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل والقرآن
در این کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریة و انجیل مأمور بوده اند بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده

بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریمست و کریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید
ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بآن وذلک و آن بیع هو الفوز العظیم اوست رستگاری
بزرگ در مدارک از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل می‌کند که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت پس
مفروشید خویش مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیی مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی
معنوی آورده ٭ خویش را نشناخت مسکین آدمی ٭ از فزونی آمد و شد در کمی ٭ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ٭
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ٭ التائبون این مؤمنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه
بتمامی العابدون پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان حق بر آنچه بر ایشان رسد
از سرّا و ضرّا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم
یا پیروی آیندگان از بادیهٔ نفس و روندگان بسر منزل انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع
آرندگان بر درگاه بی‌نیاز الساجدون سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون
بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم والناهون عن المنکر و بازدارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات وابکارا یا بجهت
جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحداند و هر یک با دیگری باید که منضم باشند والحافظون
ونگاه دارندگان لحدود الله مر احکام خدای را و سلمی گوید نگاه دارندگان امر او را بر جوارح و قلوب و اسرار
وارواح وبشر المؤمنین و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوف‌اند و وضع مظهر دلیلست بر آنکه
ایمان رابع ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی
مرا اجازت دادند و در استغفار وی دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیة آمد که ما کان صحیح نباشد
و روا نبود للنبی مر پیغمبر را والذین آمنوا و آنان را که گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند
للمشرکین برای شرک آرندگان و گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب در مرض الموت بعد از آنکه
از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی

برای وی استغفار می کرد صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابوطالب آمرزش می طلبد گفتند ما چرا
از برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه برای پدر خود
استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار می کند آیة آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنان را که برای
اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن مشرکان اُولِی قُرْبَی خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشان را اَنَّهُمْ آنکه ارباب شرک اَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند
وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لِاَبِيهِ از برای پدر خود اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ
مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا اِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت
سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر ورا که من ایمان آرم پس استغفار ابراهیم
علیه السلام آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو توفیق که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت
مر ابراهیم را اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ که پدر او دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد
او را که آزر ایمان نخواهد آورد تَبَرَّاَ مِنْهُ بیزاری کرد از و و قطع استغفار نمود اِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَاَوَّاهٌ بدرستی
که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایتست از دقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بود بحدی که پدر می گفت
لَاَرْجُمَنَّكَ و او جواب می داد که سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ پس در آیة تالیه تمهید عذر رسول و مؤمنان می کند که چون ایشان
قبل المنع استغفار کردند بر آن مؤاخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع
و تباه کرداند یا ایشان را بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ اِذْ هَدَيٰهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام
حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند
این آیة در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند می فرماید
که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها
از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده کرداند مردگان را وَيُمِيتُ
و بمیراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نیست شما را ای مؤمنان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ

ونه یاری و مددکاری و می شاید که خطاب با کفار باشد می فرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر وی
متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ بدرستی
توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف
یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می کند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تأخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه
هر کس را مقامیست که ما دون آن بنسبت وی منقصه خواهد بود پس توجه بما دون گناهیست که از آن
توبه لازم باشد و پیش بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باینست و نزد محققان این معنی
مناسب مرتبه حضرت رسالت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبود و پس سلمی رحمه الله می گوید
ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تا بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر پذیرفت
خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهٰجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه
تبوک را به طبع نه بعناد اَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنان که پیروی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی
لشکر تبوک را جیش العسرة می گفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود مر ایشان را در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه
که دو کس روزی بیک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مر کب شتر را می کشتند و برطوبات احشا
و امعاء آن دهن خویش تر می ساختند و هوا بغایة کرم می گذشت پس حق سبحانه صفت می کند که در آن زمان
تنگی متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می کردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایة عسرت تَزِيغُ
میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهاء کروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد ثُمَّ تَابَ
باز گردند یا متابعت رسول را صلوات الله و سلامه علیه دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت
عَلَيْهِمْ پس خدای در گذاشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود اِنَّهُ بِهِمْ بدرستی که خدای
بدیشان رَءُوفٌ بسیار رأفتست چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلٰثَةِ الَّذِينَ
خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و ببخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف
حکم الهی بود قبل از این سبق ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت بناه

علیه صلوات الله حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان
خود دور شدند و زن هلال بخدمة وی که مردی پیر و ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان بر تنگ آمد
حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنگ شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادگی و سعت و از کنایت
از شدت حیرت و نهایت پریشانیست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان أَنْفُسُهُمْ دلها ایشان از بسیاری
غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را دران راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللَّهِ
از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون درماندند و بیچاره گی
خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقررست که تا او بتو
توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبهٔ هیچ تایب درست نبود سو کر لطف تو یاری ننماید ز نخست
هم توسکستهاست و هم پیمان جون توبه بامید پذیرفتن تست تا تو نپذیری نشود توبه درست القصه بعد
از پنجاه روز این آیة فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ
اوست قبول کنندهٔ توبه از تایبان الرَّحِيمُ متفضلست برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و بمثل این فعل که امر با مخالفت شد معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل
نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند سو از کجی افتی بکم و کاستی
و در همه غم رستی اگر راستی راستی خویش نهان کس نکرد بر سخن راست زیان کس نکرد و گفته اند این خطاب با اهل
کتابینست یعنی ای گروید گان بموسی و عیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت برگزیده وی اند مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ
مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا
آنکه تخلف کنند و باز پس ماندند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای نهیست در صیغهٔ نفی و تخصیص اهالی
مدینه و حوالی از جهت قرب بوده و معرفة ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد
ایشانرا که رغبت کنند بنفسها خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن

آن رنجها که او می کشد مرویست که ابو خیثمهٔ انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که
از عزیمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بگذشت روزی بخانهٔ خود در آمد و آن روز بغایة گرم بود و او دو زن داشت
زنان وی هر یک در عریش نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعام نیکو ترتیب
نموده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریسته آن ترتیب ملاحظه نمود گفت روا باشد که رسول
خدای صلوات الله و سلامه علیه در بیابان بشدت حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایهٔ خنک
آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوش بوی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریش نیایم
و ازین آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس اندک زواده برداشت و روی براه آورده در منزل
تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذَٰلِكَ آن وجوب متابعت و ترک تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشانرا تشنگی وَلَا نَصَبٌ و نه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا مکانی از امکنهٔ کفار بسم اسب یا کف شتر
یا بپا یها خود سپردنی که آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافرانرا وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا
از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای
ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ کرداری شایسته یعنی بهر یک از ینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نمی کرداند و تباه نمی کند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران یعنی مجاهدان
وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقهٔ اندک و خرد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی
که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقهٔ بزرگ چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن عوف
رضی الله عنهما وَلَا يَقْطَعُونَ و قطع نکنند در مسیر خود وَادِيًا هیچ ممر آب و سیل را و مراد زمین است یعنی
هیچ زمینی را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ
تا جزا دهد خدای ایشانرا أَحْسَنَ مَا كَانُوا نیکوترین آنرا که در راه حق يَعْمَلُونَ عمل می کردند و چون احسن را جزا دهند
جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا اغازی بطهارت باشد

ویکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد ونهصد ونود ونه دیکررا بطفیل آن قبول کند وهر یک را
برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر کردد ، مثنوی ،
مجاهدان شیر صف جنین ازان دارند ، که در غزا کمر جهد بر میان دارند ، آورده اند که جون انواع تهدیدات
درباب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند برانکه جون نفیر جهاد براید بتمامی عازم حرب شوند
آیة آمد که وما کان المؤمنون ورو نیست ونشاید مؤمنانرا لینفروا آنکه بیرون روند بغزا کافة همه ایشان
جه امر معیشت مختل می ماند فلولا نفر پس جرا بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان
سواد قبیله واهل بلده اند طائفة کروه اندک بجهاد وباقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند
فی الدین در دین وفقه آموزند واز عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث‌اند ولینذروا
وتا بیم کنند فقها قومهم کروه خودرا اذا رجعوا الیهم جون باز کردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون
تا باشد که ایشان حذر نمایند از انجه بیم کرده می شوند از ان یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید قاتلوا
الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از ناکرویدکان مثل یهودی که
درحوالی مدینه می باشند وکفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند وشام قریب بمدینه است
وبر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا وباید که بیابند کافران وفهم کنند فیکم غلظة
در شما درشتی نسبت خود یعنی عنف در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی وصبری بر مقاتله یا شجاعتی
درحین محاربه واعلموا ان الله وبدانید آنکه خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بحفظ واعانة ونصرت
در فتوحات مذکورست که حق سبحانه مؤمنانرا بقتال کفار اقرب می فرماید وهیچ دشمن از نفس اماره
کافر نعمت بدتر نیست ونزدیکتر بر دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس
بقتال او که عبارت از جهاد اکبرست اشتغال اولی وانسب می نماید والیه اشار فی المثنوی ، مثنوی ،
ای شهان کشتیم ما خصم برون ، ماند از و خصمی بتر در اندرون ، قد رجعنا من جهاد الاصغریم ،
این زمان اندر جهاد اکبریم ، سهل شیری دان که صفها بشکند ، شیر آنرا دان که خود را بشکند ،
واذا ما انزلت وجون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کس هست که کوید

با منافقی دیکر از روی انکار واستهزا یا با ضعفاء مؤمنان کوید ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را
هذه این سوره ایمانا کرویدنی یعنی آنکس کدامست که این سوره ایمان او را زیاده کرد فاما الذین آمنوا پس اما
آنانکه کرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیاده کرد این سوره ایشانرا یقین وثبات در دین یا جون زیاده شد
علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان بدین سوره منضم کشت با ایمان ایشان بسورهای دیکر
وهم یستبشرون وایشان شادمان می شوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال وواسطه ارتفاع حال ایشانست
واما الذین واما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهاء ایشان بیماری شک ونفاق وحقد وحسد وبغض اسلامست
فزادتهم پس زیاده می کند آن سوره ایشانرا رجسا الی رجسهم شکی مضموم بشک ایشان یعنی در سورهاء
دیکر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بکفر وماتوا
وبمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وهم کافرون وایشان کافران بودند او لا
یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات از مرض وقحط
وغیر آن یا بنفاق وکذب ایشان ظاهر می شود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دوبار
ثم لا یتوبون پس توبه نمی کنند از نفاق ولا هم یذکرون ونه پند می کیرند واذا ما انزلت وجون فرود آید سورة
سورتی از قرآن که در ان عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی
برخی دیکر یعنی بچشم یکدیکر را اشارت کنند از روی انکار وسخریة بدان سوره یا از راه خشم وسخط با
باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمایی کنند بفرار از مجلس وباهم کویند هل یراکم من احد آیا می بیند یکی
از مسلمانان شما را اکر از مجلس بیرون روید پس اکر کسی بیند اقامت کنند واکر نه بیند برخیزند ثم انصرفوا
پس باز کردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم صرف الله بکردانید خدای قلوبهم دلهاء ایشانرا از فهم
قرآن یا از قبول ایمان واصح آنست که از همه نیکوییها این کلام خبرست واحتمال دعا دارد یعنی
بکرداناد خدای دلهاء ایشانرا از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون کروهی اند
که در نمی یابند حق را وفهم نمی کنند لقد جاءکم هر آینه بدرستی وراستی که آمد بشما ای آدمیان رسول
فرستاده بحکم خدا من انفسکم از شما یعنی از جنس شما در بشریة تا بواسطه جنسیة مخالطه نمایید

وافاده واستفاده وجد کرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم رشته قرابتی
پیوسته بود بدان و در قراءت شاذه من انفسکم بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب
و هم در حسب عزیز علیه دشوار بر وی ما عنتم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آن را
صفت رسول داند و معنی علیه ما عنتم بر وی فرو آرند که بر وی است آنچه بکشید از گناه یعنی اعتذار آن
بر وی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند نماند بعصیان کسی در گرو
که دارد چنین سید پیشرو اگر دفترت از گنه پاک نیست چو او عذر خواهت بود باک نیست حریص علیکم
صفتی دیگر ش این که حریص است بر اسلام شما بالمؤمنین بگروید گان رءوف رحیم مهربانست و بخشاینده
حق سبحانه هیچ پیغمبری را یکجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را فرمود که ان الله
بالناس لرءوف رحیم و در باره وی گفت بالمؤمنین رءوف رحیم و یکوجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر
علیه وعلیهم الصلوة والسلام اینست فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف
نمایند از فرمان برداری فقل پس تو بگو حسبی الله بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند
و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی بحق نیست مگر وی علیه توکلت بر وی توکل کردم و کار خود
با وی گذاشتم وهو و اوست رب العرش العظیم خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله
دعا و مطاف ملیکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را
بدان همه عظمة که هشت هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده از هر قاعده تا قاعده
سیصد هزار ساله راه همه آن مملو از حاقات و صافات بقدرت کامله نگاه می دارد قادرست که
مرا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان اوست نظم از و خواه یاری که یاری ده اوست
بدو التجا کن که نیبان به اوست کسی را که او آورد در پناه چه غم دارد از فتنه کینه خواه مطالعه لطایف
و اشارات این دو آیة حوالة است باوراق جواهر التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر
سوره یونس علیه السلم بسم الله الرحمن الرحیم الر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمة الله اسامی سورند

و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی
انا الله الرحمن و در بحر آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی صلی الله علیه وسلم که می گوید
سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من بر امت تو تا ابد جواب قسم چیست تلک
این سوره آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمتست یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه
رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود نبوت ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اساس
محمدی صلی الله علیه وسلم تأکید یافت و حضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش
اظهار انکار نموده گفتند عجبست که خدای تعالی از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابوطالب را
اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه ما وحی کردیم
الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس
آنکه بیم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از ان باید ترسید
الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست بس فرمود
و بشر الذین آمنوا و مژده ده آنان را که گرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشان راست قدم صدق پیش رفتی نیک
عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق وعده
راست داده در نجات مؤمنان دمیاطی گوید مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان
صادق یا رضوان الله یا دعاء ملائکه در باره ایشان یا عملها خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق
که برکت ایشان بخلف می رسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بجهت
فحوی نحن الآخرون السابقون از ان خبر می دهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و در عین المعانی فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی
شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقررست که گناه کاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت
آنحضرت نیست نظم گفتی کنم شفاعت عاصی عذر خواه دل بر امید آن کرم افتاد در گناه قال الکافرون
گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن خارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد

لساحر مبين جادويست آشكارا إن ربكم الله بدرستى كه پروردگار شما الله است الذي آن خداوندى كه بقدرت
بى عجز وحكمت بى قصور خلق السموات والارض بيافريد آسمانها وزمينها را كه بزرگترين اجسام اين عالم اند
في ستة ايام در مقدار شش روز از ايام دنيا ثم استوى پس مستولى شد على العرش بر عرش كه اعظم
مخلوقات است يدبر الامر مى سازد امر كاينات را بر مقتضاى حكمت يا تقدير مى كند بودنيها را بر وجهى كه مى خواهد
ما من شفيع نيست هيچ شفاعت كننده روز قيامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستورى دادن خداى
مر ورا در شفاعت اين كلام رد شفاعت آلهه است واثبات شفاعت ماذون ذلكم الله آن خداوند موصوف
بصفات خلق وتدبير واستيلا ربكم پروردگار شماست نه غير او چه غير را با او درين صفتها شركت نيست فاعبدوه
پس او را بيگانگى پرستيد افلا تذكرون آيا پند نمى گيريد يا تفكر نمى كنيد كه مستحق عبادت اوست نه معبودان شما اليه
بسوى اوست مرجعكم جميعا بازگشت شما همه بموت ونشور نه بغير او پس آماده باشيد جواب سوال او را وعد الله وعده داد شما را
خداى وعده دادنى حقا راست ودرست انه يبدأ الخلق بدرستى كه خداى در اول بيافريند خلق را ثم يعيده پس بعد از مردن
زنده گرداند وى را ومقصود از ابدا واعاده ثواب وعقابست چنانچه فرمود ليجزى الذين آمنوا تا جزا دهد آنان كه گرويده
اند وعملوا الصالحات وعملهاى پسنديده كرده اند بالقسط بعدل خود يا مكافات كند ايشان را بعدل
ايشان يعنى برعايت عدل كه در امور فرموده باشند يا بايمان ايشان چه ايمان عدل قويمست ودر برابر آن
شرك ظلم عظيم واين وجه براى مقابله اوجه است چه ارداف ميكند اين كلام را بقوله والذين كفروا وآنانكه
كافر شدند لهم مر ايشان راست شراب من حميم آشاميدنى از آب گرم دوزخ كه چون بخورند احشا وامعاء
ايشان پاره پاره گردد وعذاب اليم وديگر ايشان را بود عذاب دردناك كه تخفيف نيابد بما كانوا بسبب آنكه
بودند كه بخدا ورسول يكفرون كافر مى شدند هو الذي اوست آن خداوندى كه بقدرت جعل الشمس
گردانيد آفتاب را ضياء خداوندى روشنى والقمر نورا وماه را خداوند نور علما برآنند كه اگر روشنى
بالذات باشد ضيا است واگر بالعرض بود نور است ودر انوار آمده است كه حق سبحانه درين آية تنبيه فرمود
بآنكه آفتاب بذات خود نيرست وقمر بعرض نير مى شود وآن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هيات
مبين شده وقدره وتقدير كرد هر يكى از شمس وقمر را منازل منزلها بر فلك بقدر مسير ايشان واشهر

كه تقدير كرد براى قمر منزلها بيست وهشت گانه كه معاين ومشهودست قمر قريب بشبانروزى قطع منزلى كند
لتعلموا تا بدانيد شما عدد السنين شمار سالها وچون سال مشتمل بر ماهها باشد ذكر ماه نكرد والحساب
وتا بدانيد شمار اوقات از ماهها وروزها در معاملات ومهمات خود ما خلق الله ذلك نيافريد خداى آنچه
مذكور شد الا بالحق مگر براستى نه ببازى وگويند با بمعنى لام است يعنى مگر براى بيان نفصل الآيات
روشن ميكنيم وحفص يفصل مى خواند يعنى خداى بيان مى كند دلايل قدرت خود را لقوم يعلمون براى گروهى
كه مى دانند يعنى در آن انديشه مى كنند وازان نفع مى گيرند ان في اختلاف الليل والنهار بدرستى كه در آمدن روز وشب
پس از يكديگر يا در مخالفت ايشان بنور وظلمت وما خلق الله ودر آنچه آفريد خداى في السموات والارض
در آسمانها وزمينها از انواع بودنيها لآيات هر آينه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وكمال علم
ونفاذ قدرت او لقوم يتقون مر گروهى را كه بترسند از عواقب احوال وخواتيم امور يعنى از حال مآل وسعادت
برانديشند واز رسوائى حشر ترسان گردند چه آن انديشه وخوف باعث بود ايشان را بر تفكر وتدبر ان الذين
بدرستى كه آنانكه لا يرجون اميد ندارند لقاءنا ديدار ما را يعنى منكرند آخرت را كه محل لقاست ورضوا
وخشنود شدند بالحيوة الدنيا بزندگانى دنيى وپسنديدند آنرا واطمأنوا بها وآرام گرفتند بدان
يعنى همت خود را بر لذات محسوسه وزخارف فانيه مقصور گردانيدند واز نعيم جنانى ولذتهاء جاودانى
غافل شدند يا آنكه در دنيى ساكن گشتند بر وجهى كه گويا هرگز ايشان را از آنجا رحلت نخواهد بود ونمى دانستند
كه لحظة فلحظة دست اجل طبل رحيل فرو خواهد كوفت ــــ آنكس كه دل نهاد وفارغ بنشست
پنداشت كه مهلتى وتأخيرى هست * گو خيمه مزن كه ميخ مى بايد كند * گو رخت منه كه بار مى بايد بست *
والذين هم وآنانكه ايشان عن آياتنا از آيات كتاب ما يا دلايل صنع ما غافلون نا آگاهان وبيخبران
اند اولئك آن گروه كه ياد كرده شد مأويهم النار جاى بودن ايشان آتش دوزخ بما كانوا يكسبون
بآنچه بودند كه كسب مى كردند از معاصى يعنى كفر وشرك ونفاق ان الذين آمنوا بدرستى آنانكه ايمان آوردند
وعملوا الصالحات وبكردند كارهاء شايسته يهديهم ربهم راه نمايد ايشان را پروردگار ايشان
در آخرت بايمانهم بنور ايمان ايشان براه بهشت يا بسبب ايمان ايشان را ره نمايد بسلوك سبيلى كه مؤدى

باد راک حقایق باشد تجری می‌رود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویهاء آب فی جنات النعیم در بوستانهای

با نعمت دعواهم خواندن بهشتیان مر خدایرا فیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست

که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند

آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وتحیتهم و درود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود

حق یا تحیه ملائکه بر ایشان سلام سلام بود وآخر دعواهم و آخر دعاء ایشان ان الحمد لله آن باشد

که گویند حمد مر خدایرا رب العالمین که پرورندهٔ عالمیانست و گفته اند چون مؤمنان به بهشت درآیند انوار

عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملائکه

یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر کردند وظایف حمد و ثنای الهی بجای

آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهاء بهشت

خوشتر آید ؛ بیت ذوق نامش عاشق مشتاق را ؛ از بهشت جاودانی خوشتر است

کز بهشت و نعمتهای بیست ؛ وصل او از هر چه دانی خوشتر است ؛ در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان

حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بندی اسیری را سبک کرد انید و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیة فرستاد که ولو یعجل الله

واگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان باجابت دعاء بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست

بسرعت اجابة دعاء خیر لقضی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک

شوند یعنی اگر ما دعاهای بد ایشانرا بزودی اجابة کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب می کردانیم

ایشان زود هلاک شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فرا می گیرم نزدیک تو عهدی

که مرا در ان خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم

یا بزنم آنرا درباره او دعای خیر کردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیلهٔ قربتی که روز قیامت بدان تقرب

کند بحضرت تو بعضی مفسران برآنند که کفار بنزول عذاب استعجال می نمودند این آیة آمد که ما در عذابی

که ایشان می طلبند تعجیل نمی کنیم فنذر الذین پس می گذاریم آنانرا که لایرجون امید نمی دارند لقاءنا

دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در بیدادی ایشان یعنی

بطریق استدراج مهلت می دهیم ایشانرا در ضلالت یعمهون سرگردان می روند واذا مس الانسان الضر

و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری

بوی رسد دعانا بخواند ما را با خلاص لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش

بود از ان رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فایدهٔ تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال یا برای

اصناف آلام و مضار فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه از وضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در

دعا مر برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گوییا

که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک همچنین زین آراسته شده است

للمسرفین مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی

و اعراض از قبول او امر و نواهی یعملون می کنند ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل

قرنهارا من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم و حال آنکه

آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهاء روشن یا معجزهاء ظاهر ما کانوا لیؤمنوا

و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان

الهی مر ایشانرا کذلک همچنین که ایشانرا جزا دادیم باهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم

المجرمین جزا خواهیم داد گروهی مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما می کنند ثم جعلناکم پس ما کردانیدیم

شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوثست خلائف خلیفهاء گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم

پس از قرونی که هلاک شدند لننظر تا به بینیم در صورت شهادت بعد از انکه دانسته ایم در غیب که شما

کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضاء اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر

و ان شرا فشر ؛ بیت چز آیینهٔ فعلست کونی ؛ که در وی هر چه کردی می نماید ؛ اگر کردی نیکویی نیک بینی

و گر بد کرده بد پیشت آید ؛ در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه علیه صلواة الله

گفتند ایتی بقرانی که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در ان نبود حق سبحانه فرمود که

وَاِذَا تُتْلَی و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان مکه آيَاتُنَا ايتهاء ما يعني قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است
قَالَ الَّذِينَ کويند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اميد ندارند رسيدن بما يا نمی ترسند از وعيد ما يعني مشرکان
بعد از شنيدن قرآن کويند مر پيغمبر را صلی الله عليه وسلم ائْتِ بِقُرْآنٍ بيار قرآنی غَيْرِ هٰذَا بجز اين که بر ما
ميخوانی يعني کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معايب آلهه ما نباشد اَوْ بَدِّلْهُ يا تبديل ده
قرآنرا يعني بجای آيت عذاب آيت رحمت وضع کن و غرض ايشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ايشان کند و ايشان
اورا الزام کنند حضرت حق فرمود که قُلْ بکو با ايشان مَا يَكُونُ لِي نمی سزد و روا نيست مرا اَنْ اُبَدِّلَهُ
آنکه تبديل کنم قرآنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود يعني بخود نمی توانم که قرآنرا تغيير کنم و در آن بزياده و کم
تصرف نمايم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نمی کنم و اتباع نمی روم اِلَّا مَا يُوحٰى مکر آنچيزيرا که وحی کرده شود اِلَيَّ بسوی من از حق تعالی
بی زياده و نقصان اِنِّي اَخَافُ بدرستی که من می ترسم اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اکر عاصی شوم در پروردکار خود بتبديل
قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرک را که قيامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ بکو اکر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ
نخواندمی آنچه بر من منزل شده است عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا اَدْرَاكُمْ وَنه تنيز شما را دانا کردی خدای بِهِ بقرآن
بس اثر فضل و رحمت اوست که من او را می کردم بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ و بدرستی که
من درنک کردم فِيكُمْ در ميان شما عُمُرًا عمری در از مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پيش از نزول
قرآن يعني در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن می خواندم و نه شما بدان دانا بوديد اَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا چرا در
نمی يابيد و تعقل نمی کنيد که کسی چهل سال در ميان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده
کلامی بر شما می خواند که فصحاء عرب از جمال بلاغت آن حيرانند و بلغاء ديوان الادب از کمال فصاحت آن انکشت
تحير در دندان و هر آينه بتأمل درين صورت استدلال می توان نمود بر آنکه ايتاء کلامی چنين از امی ذی جنان
خارق عادتست بس قرآن معجزه رسالت و وسيله دلالت باشد سو امی دانا که بعلمی فزون
دانا قلم بر ورق کاف و نون، بی قلم و کاغذ و آب سياه، معجزه آورد ز وحی اله، بی خط و قرطاس ز علم ازل،
مشکل لوح و قلمش کشت حل، مضمون آية سابق آنست که من افترا نمی کنم بر خدای در تغيير و تبديل قرآن
و شما افترا می کنيد که قرآنرا کلام من می دانيد فَمَنْ اَظْلَمُ بس کيست ستم کارتر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسی که افترا کند

و بر بندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ يا تکذيب کند آيتهاء او را و بدان کافر شود اِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که نجات نيابند جرم کاران يعني کافران وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ
بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چيزيرا که ضرر نرساند بديشان اکر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند
بديشان اکر همه اوقات به برستش او صرف نمايند زيرا که معبود ايشان جمادست و جماد بر ايصال نفع
و ضر قادر نباشد و حال آنکه معبود بايد که قدرت او بايقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندکان
بامید جلب نفع و دفع ضر او را برستند وَيَقُولُونَ و می کويند عبده اصنام هٰؤُلَاءِ اين بتان شُفَعَاؤُنَا
شفيعان ما اند عِنْدَ اللّٰهِ نزديک خدای يعني در امور دنيی ما را شفاعت می کنند و از خدای درخواست مینمايند
تا مهمات ما کفايت کند يا اکر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای درخواست
کنند و از عذاب برهانند قُلْ بکو اَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ آيا خبر می کنيد خدايرا بِمَا لَا يَعْلَمُ با نچيزی که نمی داند
فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْاَرْضِ و نه در زمين انتفاء علم بجهت انتفاء معلومست يعني شما می کوييد
که خدای را شريک هست و اثبات شفاعت بتان می کنيد و خداوند که عالم است بجميع معلومات اين را
نمی داند بس معلوم شد که شريک نيست و شفاعت نخواهد بود و کويند کلمه بعلم صله است و معنی آنکه
خبر می کنيد خدايرا بچيزی که در آسمان و زمين نيست يعني شريک باری سُبْحَانَهُ پاکست خدای
وَتَعَالٰى و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ايشان شريک او می دارند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدميان
اِلَّا اُمَّةً وَاحِدَةً مکر امتی يکانه يعني متفق بر دين اسلام در زمان آدم عليه السلم يا بعد از وقعه طوفان
که جز نوح عليه السلام و اصحاب سفينه کسی نبود يا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهيم صلوات الرحمن و
سلامه عليه فَاخْتَلَفُوا بس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل يعني بعضی ايمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار نمودند و زيدند
يا عرب بر دين اسمعيل عليه السلم متحد بودند بس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهليه اختراع کرد
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اکر نه کلمه ايست سَبَقَتْ که پيشی کرفته است مِنْ رَبِّكَ از آفريدکار تو يعني حکم ازلی واقع شده
بتاخير عذابی که تا فاصل و فارق باشد ميان مختلفان و اکر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آينه حکم کرده شدی ميان ايشان
فِيمَا فِيهِ در آن چيزی که ايشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کنند يعني عذاب بيامدی و مبطل هلاک شدی

و محی بماندی ویقولون و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرستاده نشد علیه بر محمد

آیة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی که ما می طلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و بواقی آیات

که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است و بی شبهه

انما الغیب جز این نیست که علم غیب لله مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده

باشد که باز دارد آیتها را از نزول فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که

من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا ببینم که عذاب بشما می آید یا آیتها که مطلوب شماست واقع

می شود واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة صحتی من بعد ضراء

پس از بیماری که مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم چون در نگری مر ایشان راست

مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه

هفت سال ببلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی در رأفت سبحانی ازاله آن بلیه نمود نقد

کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود که

قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع مکرا زودترست از شما در رسانیدن جزاء مکر بشما یعنی پیش از ظهور کید شما

بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه یکتبون

می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما از فرشتگان ما پوشیده

نیست بر ما کی پنهان خواهد بود و مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست الله یسیرکم

میراند و قدرت می دهد در قطع مسافت شما را فی البر در خشکی بمرکب تر چون اسب و شتر والبحر و در تری

بمرکب خشک چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم تا چون باشید فی الفلک در کشتی وجرین بهم و کشتیها

می روند با آنانکه در وی اند بریح طیبة و بباد خوش که نرم می وزد فایده عدول از خطاب بغیبه مبالغه

است یعنی گویا که این صورت تذکره لیست مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی

نشسته اند و کشتی ایشان بباد راست که بر اندازه صلاح کشتی می وزد می رود وفرحوا بها و شادمان

شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریح عاصف باد سخت که در دریا در

شور آورد وجاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست

و پیش و پس کشتی موج در آید وظنوا و یقین کنند انهم احیط بهم آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه

جوانب دعوا الله بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین

برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه

و شیطانیه زایل کردد و گویند لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه از این اهوال و بلایا لنکونن

هر آینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون باز رهاند ایشان را

از آنچه می ترسند اذا هم چون به بینی ایشان یبغون فی الارض ستم می کنند در زمین و می شتابند بهمان کارها

که بر آن بودند از شرک و فساد بغیر الحق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان

چه می دانند که در آن عمل مبطل اند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جز این نیست که ستم شما علی

انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هر که آن بد می کند بی شبهه با خود میکند

و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا ایست خبرا و متاع الحیوة الدنیا معنی آنکه ستم و بیدادی شما بر خود دارای

زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار لذات آن زود بگذرد و آن عقوبة آن باقی ماند و حفص

متاع را بنصب خوانده و مصدر فعلی محذوف داند یعنی دو روزی چند بر می خورید برخوردنی از زندگانی دنیا

ثم الینا پس بسوی ما مرجعکم بازگشت شماست در قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون

بآنچه هستید که عمل می کنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی

دنیی در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبست یعنی باران که ما انزلناه

فرو فرستادیم آن را من السماء از آسمان یا ابر فاختلط به پس بیامیخت با آن آب نبات الارض گیاه رسته

از زمین مما یاکل الناس از آنچه می خورند آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول والانعام و از آنچه می

چرند چهارپایان چون گیاهها تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه

خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وظن اهلها و گمان بردند

اهل آن زمین انهم قادرون آنکه ایشان قادرند علیها بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن اتاها

ناگاه آمد بآن زمین اَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لَیْلًا در شب اَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنَاهَا
پس کردانیدیم آن کشت وزرع را حَصِیدًا شبیه بآنچه درو ده باشند یا از اصل بر کنده کَاَنْ لَمْ تَغْنَ کویا که هیچ نبود
بِالْاَمْسِ دی روز کَذٰلِکَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ جدا می کنیم و روشن می سازیم
دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُوْنَ برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع کیرند این تشبیه مرکب
است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از نور اقبال تشبیه می کند بحال کیاه
زمین که بعد از تازکی و طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود چنانچه اوّل کیاه را صفت صفوت و آخر
سمت کدورت مبدا دنیی نیز نوازش دولت و منتهاء آن کدازش نکبت و حسرت ـــــ
منکر بآنکه روی زمین فصل نوبهار ◦ مانند نقش خانهٔ مانی مزینست ◦ وقت خزان بیرکدیا چین خون نکری
منصف شوی که لایق برباد دادنست ◦ و کفته اند ممثل بآب بارانست و ممثل مال جهان و در وجه شبه
مال دنیی بآب باران سخنان کفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن
بآب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی
روی نماید مال دنیی نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نکردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید
ـــ رزق مقسوم است و از اوّل مقرر کرده اند ◦ هیچ کس را بیش از آن حاصل نمیکردد بجهد ◦ هر چه می آید ز بیش و کم بلا زحمت باشد
کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیکردد بجهد ◦ دیکر آنکه آب باران مادام که جاری بود بسمت پاکی و پاکیزکی موسوم
باشد امّا چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بپاید رنک و بوی و طعم آن متغیر کشته مواد انتفاع ازو
انقطاع یابد مال دنیی نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان کردد پسندیده و مقبول باشد
و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده ـــ
مال چون آبست و تا باشد روان ◦ فیض ها یابند از و اهل جهان ◦ چند روزی چون کند یکجا درنک ◦
کنده و بی حاصلست و تیره رنک ◦ و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران
باندازه آید و بقدر حاجت نازل کردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد امّا چون از اندازه
بکذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سبب کردابی بنی آدم شود مال دنیی نیز تا بمقدار احتیاج

بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون کردد و فواید آن بدود و نزدیک برسد امّا چون روی بازدیاد نهد
و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر بر ادانی و اقاصی شود اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی
اَنْ رَآهُ اسْتَغْنٰی ـــ توانکری که شدت سوی عجب و نخوت و ناز ◦ خوشتر فقر که دارد ز هر رسوم و نیاز ◦ و دیکر آنکه
باران چون بنهال کل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن کذرد حدّت و شوکت او زیادت کند
مال دنیی نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ و اکر بدست مفسد افتد
مادهٔ فساد و عناد او روی بازدیاد نهد ـــ زر محک امتحان آمد کزان ◦ نقد حال هر کسی کردد عیان
چون کریمی را بدست افتد زری ◦ از زرش آسوده کردد کشوری ◦ عام باشد کار ساز بینوا او ◦ روح بخشد دلنواز
سفلهٔ کمراه یابد سوی کنج ◦ خلق را از وی نباشد غیر رنج ◦ و کفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نکیرد
بلکه باطراف و جوانب روان کردد مال دنیی نیز یکجا قرار ننماید و با یک کس آرام نکیرد بلکه هر روز در دست دیکری
باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهدی در او و فایی و نه وفایی او را بقایی ـــ کنج امانیت در دین خاکدان
مغز و فانیست درین استخوان ◦ کهنه سراییست بصد جا کرو ◦ کهنه و اندر کرو نو بنو ◦ در تیسیر فرموده که حق سبحانه
بندکان خود را نمی خواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرایی دعوت می کند که منزل سلامتی از مخافاتست چنانچه فرمود
وَاللّٰهُ یَدْعُوْا و خدای می خواند بندکان خود را اِلٰی دَارِ السَّلَامِ بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند
بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن کفت که تحیّهٔ ملئکه بر اهل آن تا تحیّت
بهشتیان بر یکدیکر سلام است یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم خانه چون اضافت
بیتی باشد برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند بسرای که اوّلش بکا و وسطش عنا
و آخرش فناست به سرای که مبداش عطا و میانه اش رضا و منتهایش لقاست و وَاللّٰهُ یَدْعُوْا آمد آزادی زندانیان
زندانیان غمکین شده کوی بزندان می کشی ◦ شاهان سفیهان را همه در بند و زندان می کشند ◦ تو از جهه وزندانشان سوی کلستان میکشی ◦
همه را ببهشت می خواند وَیَهْدِیْ و راه می نماید مَنْ یَشَآءُ هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که منتهی
بدار السلام باشد و آن اسلامست یا طریق سنت ای عزیز دعوت عامست بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت
خاص است و وابسته بتوفیق آلهی شیخ الاسلام قدس سرّه فرموده که همه را می خواند امّا تا کرا بر مسند قبول نشانند

ع تا یاد کرا خواهد میلش بکه باشد للذین احسنوا مر انکسانرا که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبه
حسنی و پاداش نکو ست یعنی بهشت وزیادة وافزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند
حسنی جزاء حسنه است یکی بیکی وزیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست وزیاده خشنودی
حضرت در مدارک آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیی عطا کند و در آخرت حساب ننماید
وگفته اند سحابه ایست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هرچه خواهند بر ایشان بیارد و جمهور محققان
برآنند که زیاده لقاء حضرت پروردگارست که بمحض کرم بهشتیانرا بدان مکرم سازد ولا یرهق و نپوشد
وجوههم رویهاء بهشتیانرا قتر گردی و غباری ولا ذلة ونه خواری یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان
نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید
نه نعمت ایشان زوال یابد ونه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیی و امتعه غرور او که در
فنا و زوالست والذین و پاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة
پاداش بدیست بمثلها باشد سیئه که کرده اند نه زیاده بران وترهقهم و بپوشد ایشانرا ذلة خواری و دستواری
یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ
نگاه دارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گوییا پوشیده شده است وجوههم رویهاء
ایشان قطعا من اللیل پاره‌ها از شب مظلما در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم
و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان سیآتند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان
آتش دوزخ اندهم ایشان فیها در آن آتش خالدون جاوید باشند که ساکنند یعنی هرگز روی رهایی از عذاب
ندارند ویوم نحشرهم و بترسید از آن روزی که حشر کنیم نیکان و بدانرا جمیعا همه ایشانرا ثم نقول
پس گوییم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید بر جایهای خود انتم و شرکاؤکم
شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم
بینهم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت
خود فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وقال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما

ایانا تعبدون که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش می کردید افرایت من اتخذ الهه هواه در شان تابع
آورده که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است بلک شما ما را بپرستش خود امر کردید بتان گویند فکفی
بالله شهیدا پس بسنده است خدای گواه بیننا وبینکم میان ما و شما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما
لغافلین بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلوا بیازماید یعنی
بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزاء آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضر آنرا
معاینه ببیند وردوا و باز گردانیده شوند همه نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق
خداوند ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان بر راستی وضل عنهم و گم گردد از کافران ما کانوا یفترون
آنچه هستند که افترا می کنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قل من یرزقکم بگو
که شما را روزی می دهد من السماء از آسمان که باران می باراند والارض و از زمین که گیاه می رویاند امن یملک
السمع یا کیست که خداوندی کند گوشها را والابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه
دارد ومن یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه ویخرج المیت
و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات ومن یدبر الامر و کیست که
تدبیر کند کارهاء عالمیانرا تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایة وضوح
و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس گویند در جواب این همه که پرسیدی الله است
و چون این اقرار بکنند کشتن حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگوی ای محمد ایشانرا
که بعد از این اقرار افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبه چنین خداوندی و بتانرا شریک او
می سازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفتها باشد الله است ربکم الحق پروردگار شما که ثابت ربوبیة اوست
که شک را در آن مدخل نبود فماذا پس چه چیزست بعد الحق پس از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی
تصرفون پس از کجا گردانیده می شوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیة حق را سزاوار است
سزاوار شد کلمة ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره
اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست

یعنی بتانی که بشرکت خدای می پرستید مَنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس اعاده کند
یعنی زنده کرداند او را بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان
اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگوای محمد که خدای یَبْدَؤُا الْخَلْقَ آغاز بیافریند خلق را
ثُمَّ یُعِیدُهُ پس از زنده سازدش بعد از فنا فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ پس از کجا گردانیده می شوید از راه راست
قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ آیا هست از بتان شما شریک نام نهاده اید مَنْ یَهْدِیْ کسی که راه نماید بارسال رسل
و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند اِلَی الْحَقِّ بسوی حق که دین
اسلام است قُلِ اللّٰهُ بگو خدای یَهْدِیْ لِلْحَقِّ راه نماید خلق را به بیان حق اَفَمَنْ یَهْدِیْ آیا هر که راه نماید اِلَی الْحَقِّ
بسوی حق اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ سزاوارترست که متابعت کرده شود اَمَّنْ لَا یَهِدِّیْ یا آنکس که راه نیابد
بخود اِلَّا اَنْ یُهْدٰی مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بت را بر چهارپایان
می بستند و از جای بجای نقل می کردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمایی
فَمَا لَکُمْ پس چیست وجه بوده است شما را کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ چگونه حکم میکنید که برابری می دهید کسی را که شما
بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را حکیم فرموده عجز و قدرت که هر دو ضد اند
عقل کی گوید که یکسانند عجز بر خلق می داند پوست قادر بر کمال حضرت اوست وَمَا یَتَّبِعُ و پیروی نمی کنند
اَکْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسا ایشان در معتقدات خود اِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است
بخیالات واهیه و قیاسات فاسد چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق اِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان
لَا یُغْنِیْ بی نیاز نکرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند
بود گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند
و باز ندارد عذاب حق شَیْئًا چیزی را اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ بآنچه
ایشان می کنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا کَانَ و نیست و نشاید هٰذَا الْقُرْاٰنُ این قرآن
با وجود دلایل اعجاز اَنْ یُفْتَرٰی آنکه بربافته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی
سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود وَلٰکِنْ ولیکن خدای فرستاد او را تَصْدِیْقَ الَّذِیْ برای تصدیق

آنچه بود بَیْنَ یَدَیْهِ پیش از وی از کتب مقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَتَفْصِیْلَ الْکِتٰبِ
و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لَا رَیْبَ نیست شکی فِیْهِ در وی و نشاید که باشد چه منزل است
مِنْ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمی گروند اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه می گویند افْتَرٰهُ بربافته است
این کلام را محمد از خود قُلْ بگوی اگر این سخن را بر می توان بافت فَأْتُوْا پس بیایید شما و بربافید بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ
سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمده دوران اید
و اگر بخود معارضه نمی توانید استعانت نمایید وَادْعُوْا و بخوانید برای معاونت خود در ایتان سوره
مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که از وی یاری خواهید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تا شما را مددکاری کند
و بسازید مانند قرآن اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید در است گویان که محمد صلی الله علیه وسلم از خود می سازد بَلْ کَذَّبُوْا
کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِمَا لَمْ یُحِیْطُوْا با آنچیزی که فرا نرسیدند بِعِلْمِهِ بدانش آن
یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آن را مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات
آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا یَأْتِهِمْ و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِیْلُهُ معنی و حقیقت
قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا
و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر اینه خواهد آمد و بعد از وقوع
آن جز ندامت حاصلی نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد سو پس از دیدن پشیمان گردی اما
پشیمانی ترا سودی ندارد کَذٰلِکَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کَذَّبَ الَّذِیْنَ تکذیب کردند انبیای
خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس در نگر و ببین که کَیْفَ کَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظّٰلِمِیْنَ
انتهاء کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد در این آیة تسلیه حضرت
رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب می کنند مَنْ یُّؤْمِنُ بِهٖ کسی باشد
که می گرود بقرآن و تصدیق می کند در نفس خود و می داند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمی کند وَمِنْهُمْ
مَنْ لَّا یُؤْمِنُ بِهٖ و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایة نادانی وَرَبُّکَ اَعْلَمُ و پروردگار تو دانا
ترست بِالْمُفْسِدِیْنَ به تباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیة اینست که بعضی از

قومی تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت
کفر بمیرند وَاِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان ناامید شوی فَقُلْ
پس بگو لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ و مر شما راست عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما اَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما پاک نااید یعنی
شما بریست مِمَّا اَعْمَلُ از آنچه من می کنم شما را بعمل من مؤاخذه نخواهند کرد وَاَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه شما می کنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیة بآیة السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ
و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ يَسْتَمِعُ کسانی هستند که گوش فرا می دارند اِلَيْكَ
بسوی تو وقتی که قرآن می خوانی و امت را احکام شرع می آموزانی تا استهزا کنند بآن اَفَاَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ
می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگرچه هستند
که با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل
بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هر دو
مفقود باشد عجب بیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ و از ایشان کس باشد که نظر کند اِلَيْكَ بسوی تو
و دلایل نبوت و نشانهاء صدق ترا مشاهده نماید و از غایة عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات
رسالت ندیده اَفَاَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایة ایشان وَلَوْ كَانُوا
و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر
مشاهده دلایل اعتبارست بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه
عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک
آن محروم بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس
و عقول ایشان را وَلٰكِنَّ النَّاسَ ولیکن مردمان اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم کنند بر نفسها خود و حواس و عقل
که آلت ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد و
چشم از برای دیدن آیات قدرت است ٭ گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است ٭ هر که که حق نبیند و حق نشنود کسی
کورست و کرست و بلکه از آن هم بتر بسی ٭ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبة می خوانند یعنی خدای

جمع کند کافران را و از هول آن روز مدت بودند در دنیا و در قبر بر ایشان کوتاه نماید كَاَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گوییا درنگ
نکرده اند اِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِنَ النَّهَارِ از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر
بدین آیة استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدت بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب
می گوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامتست که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید
و چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم بشناسند گوییا که زمان
مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف
انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه كَذَّبُوا
بِلِقَاءِ اللّٰهِ تکذیب کردند مر لقاء خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا و نبودند مُهْتَدِينَ راه یافتگان
بایمان وَاِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت
جمعی از ایشان بود در روز بدر اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءة آن تو بدان که آن حوادث واقع
خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَاِلَيْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان
و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای بعد از اراءة آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ گواه است
عَلٰى مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه ایشان می کنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه
رَسُولٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت می فرمود فَاِذَا جَاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُمْ رسولی که مبعوث
بود بدیشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْحَقِّ براستی یعنی رسول نجات
یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ و ایشان یعنی رسول و مکذبان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول
کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیة وَاِمَّا نُرِيَنَّكَ الآیة
کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیة نازل شد که وَيَقُولُونَ و می گویند کافران از روی استبعاد و استهزا
مَتٰى کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ این موعود به وجه بما فرو نمی آید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان
در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مومنان که اهل شرک را تخویف می کردند قُلْ بگو لَا اَمْلِكُ
مالک نمی شوم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی

برای خود الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد خدای پس چکونه استعجال کنم در حلول ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت
بر شما لکل امة مر هر کروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان
لا یستأخرون وا پس نمانند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و پیشی نکیرند بر آن تهدید مشرکانست
بآنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شآمت تکذیب در روزکار شما رسد و بعد از حلول عقوبة
اظهار حسرت و ندامت سود ندارد * تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا * هر چند که فریاد کنی سود ندارد
قل بکوی ای محمد ارأیتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اکر بیاید بشما عذابه
عذاب خدای که بنزول آن تعجیل می کنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان
اشتغال بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بر این منوال است ماذا چه چیز را
یستعجل شتاب می کند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند المجرمون کناهکاران یعنی مشرکان
و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیة نازل شد کفار کفتند ما
عذاب را و تعجیل می کنیم پس اکر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیة آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع
چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمنتم به ایمان آورید بوی پس بکوی با ایشان آلآن آیا
اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول
آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل پس کفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند
بر خود بشرک و تکذیب که ایمان بأس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی را که الم آن
بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمی دهند شما را الا بما کنتم الا بآنچه بودید که همه عمر
تکسبون کسب می کردید از کفر و عصیان آورده که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت
بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه و سلم شنید بمجلس شریف ایشان
آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد اجاد انت ام هازل این دعوی که میکنی بجدست یا بهزل
و آن کلام که میخوانی براستیست یا ببازی حق سبحانه آیة فرستاد که ویستنبئونک و خبر می پرسند از تو
در باب قرآن و ادعاء نبوت احق هو آیا حق است و درستست این و کفته اند مستهزیان از و یعنی یا بعث

یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نی جواب آمد که قل بکو ای وربی آری بحق پروردکار من انه لحق بدرستی
که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست وما انتم و نیستید شما بمعجزین
عاجز کنندکان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید
داشت ولو ان و اکر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اکر کافری را باشد
فی الارض آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت هر آینه فدا دهد به بآنچه دارد تا خود را از عذاب
باز خرد واسروا الندامة و بپوشند پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که نباد از ایشان
سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده
که در یابند الم حسرت و ندامت را در درون نهاد خویش و کفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات
متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لما راوا العذاب آن هنکام که ببینند
عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان
بالقسط بداد و راستی وهم و ایشان لا یظلمون ستمدیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب
الا ان بدانید که بدرستی لله مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانها والارض و آنچه در زمین است
پس بندهای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست الا ان وعد الله بدانید که وعده
خدای در مثوبت و عقوبت حق راستست و در آن خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتری اهل
کفر و ظلم لا یعلمون نمی دانند بجهت آنکه بدنیی مغرورند و از شناختن عقبی دور دور
مانده در تنکنای این مجلس * غیر ازینجا ندیده دیده حس * چشم دل کو که پردها بدرد * جانب ملک آخرت نکرد
مرغ کو در قفس زبون باشد * چه شناسد که باغ چون باشد * هو یحیی اوست که زنده کرداند و یمیت
و میمیراند و الیه ترجعون و بسوی او باز کردانیده خواهید شد بمکافات بعث یا ایها الناس ای مردمان ندا
عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردکار شما و شفاء و دوای و شفای
لما فی الصدور مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت و هدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة
و مهربانی للمؤمنین مر کرویدکان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او

که بمحاسن اعمال ترغیب می کند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتملست بر حکمت عملی و معانی او که از امراض
شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز می رهاند منطوی بر حکمت نظری وهرآینه جنین کلامی
عین هدایت و محض رحمت خواهد بود شعر زهی کلام تو محض هدایت و حکمت ◦ زهی پیام تو عین عنایت و رحمت ◦
کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ◦ ز شوره زار خساست بگلشن همت ◦ و گفته اند قرآن موعظهٔ نفوس است
و شفاء صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی
مر اخص خواص را و رحمتست از برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبت خود رسیده اند قُلْ بگو شادی کنید
بِفَضْلِ اللّٰهِ بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآنست
و رحمت آنکه ما را از اهل آن کرد انید یا فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی رحمة الله آمده که فضل معرفتست و رحمت توفیق در یافت آن
و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات
از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که اندروی اشارتست
می گوید بندهٔ من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من
و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایهٔ مؤمنان فضل منست هر کس را خزانه ایست
و خزانهٔ مؤمنان رحمت من شعر گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ◦ درویش را خزانه همین لطف دوست بس ◦
بعضی بر آنند که معنی آیه اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فَبِذٰلِكَ پس بدین که فرود آمد
فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع می کنند از حطام دنیی
که در معرض زوال و فناست قُلْ بگو مر مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرستاد خدای
لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید
مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید
که حرامست چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال مَا فِي بُطُونِ
هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا قُلْ بگو آللّٰهُ أَذِنَ آیا خدای دستوری داد لَكُمْ مر شما را

در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللّٰهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا می کنید که می گویید والله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان
آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدا
با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با نزال کتب بریشان و ارسال رسل
بدیشان وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمی کنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و نباشی تو
ای محمد فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُوا و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاد خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ
و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه
یا نگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض می کنید و در می آیید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمی شود عَنْ رَبِّكَ
از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خردی یا مقدار هبائی فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه
در آسمان وَلَا أَصْغَرَ و نیست خردتر مِنْ ذٰلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات
افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبت و وعید بود
مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر می دهد و می فرماید أَلَا إِنَّ بدانید بدرستی که أَوْلِيَاءَ
اللّٰهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بریشان از رسیدن مکاره و شداید وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند
که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقاء ایشان موجب
یاد کرد خدای باشد و در زبحر آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار
صفت اولیا برین وجه می کند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن
ایشان بانوار فقر افروخته شعر رخش زمیدان ازل تاخته ◦ گوی بچوگان ابد باخته ◦
معتکفان حرم کبریا ◦ شسته ز دل صورت کبر و ریا ◦ راه نوردان شکسته قدم ◦ راز گشایان فرو بسته دم ◦
و گفته اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند و مؤید این قول همین کلام پس که وجبت
محبتی للمتحابین فی و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوه گین نشوند از اهوال یوم القیام و نزد بعضی

اولیا مؤمنان و پرهیزکاراند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان می‌گوید که الذین آمنوا اولیا آنانند که
گرویده اند بما جاء من عند الله وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری می‌کنند مما حرمه الله لهم البشری مر ایشانراست
مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته و بقول
جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن ببینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه
مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مؤمن جای خود در بهشت به بیند پیش از مرگ و قدر مدارک
آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو وفی الآخرة و مر ایشانرا مژده هست در آن سرای و آن
سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیی وعده لقاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیی شناخت و در عقبی نواخت در این سرای سرور مجاهده
و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا ـــو از نعمت این جهان ثنای تو بر است
و ز دولت آن جهان لقای تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدایرا یعنی در وعده
او خلاف ذلک آن تبشیر موعود به هو الفوز العظیم اوست رستگاری بزرگ که فهم هیچ کس در نیابد و عقل
هیچ زیرک بکنه او نرسد ولا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا یا محمد قولهم گفتار کفار در باب
و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خور داشت تو می‌گویند ان العزة بدرستی که
غلبه لله جمیعا همه مر خدایراست دین ترا عزیز خواهد کردانید و ترا یاری خواهد داد هو السمیع
اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هرچه بجد و هزل می‌گویند العلیم دانا باحوال ایشان در هر عزیمت
و نیت که دارند و فی آخر آن ایشانرا جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر خدایراست من فی السموات
هر که در آسمانهاست از ملائکه ومن فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف
ممکنات‌اند همه از آن او باشند در رقیة و عبودیة پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی کند
در ربوبیة و چون ذو العقول را صلاحیة شرکت در ربوبیة نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن
غایت جهالت و نهایت ضلالتست وما یتبع و چه چیز را متابعت می‌کنند الذین یدعون آنانکه می‌خوانند
و می‌پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمی‌کنند آنانکه جز خدایرا می‌پرستند آنانرا که شرکا

می‌گویند بر حقیقة زیرا که شرکت در ربوبیة محالست بلکه ان یتبعون پیروی نمی‌کنند در عبادت شرکا الا الظن
مگر گمانرا یعنی بپندار خود گمان شرکت حق برده اند وان هم و نیستند ایشان الا یخرصون مگر که دروغ می‌گویند در نسبت
آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه می‌کند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیة
او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه می‌گوید هو الذی اوست آنکسی که بقدرت کامله
جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را تیره لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب تردد روز بر آسایید
والنهار مبصرا و روز را روشن تا بسرانجام مهمات خود قیام نمائید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن
روز و شب و نور ظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر گروهی را
که بشنوند قرآنرا بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت
خدای ولدا فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی او بی‌نیازست
از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او دونکاری گذراند یا ذلیلی
تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاجات
پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا گوییم که ولد بعضی از والد است پس این صورت
مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلقست احتیاج را
بدو راه نباشد ـــو بود کمال غنا از صفات ذاتی او ۰ کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج ۰ و اشارت به بیان
غنای حق اینست که له مر وراست از روی مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات
وما فی الارض و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی
و برهانی بهذا باین خدای فرزند فرا میگیرد اتقولون آیا می‌گویید علی الله بر خدای بدروغ و افترا
ما لا تعلمون آنچه نمی‌دانید قل بگوی ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند
علی الله الکذب بر خدای دروغ را به اتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لا یفلحون رستگاری نیابند
یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع مر ایشانراست برخورداری اندک فی الدنیا
در دنیی یعنی دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرانند و بگذارند ثم الینا پس بسوی ما باشد

مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمْ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دایم و بی‌انقطاع
بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبرها يَكْفُرُونَ کافر می‌شدند وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان
یعنی بر قوم خود اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر علیه السلام إِذْ قَالَ و یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه
خود را یعنی آنها که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شده و گران گشته
عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و
علیه السلم نهصد و پنجاه سال قوم را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفا
قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق می‌گذرد مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را
بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتها روشن بر وحدانیة خدای و تصدیق نا نموده مرا می‌رنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای
تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را
یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امر را مر دو رؤسا قوم مند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را
یعنی آنانکه بزعم خود شریک حق می‌دانید ملخص آیة آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ
پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا
إِلَيَّ پس ادا کنید بمن آنچه می‌خواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید
تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلم در مقام
توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و می‌خواسته که امت او بدین معنی پی برده
قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان را خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید یا از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس من نخواستم از
شما بر ادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای
دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و او مرا بران ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید
وَأُمِرْتُ و فرموده شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر او
نکنم و اجر رسالت خود از غیر او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر و را

یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم نوح را علیه السلم از غرقه
شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنان را نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند
از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ باشند کان در زمین از پس هلاک شدگان
وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنان را که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که با نوح علیه السلم بود یعنی
معجزات او فَانْظُرْ پس در نگر ای نگرنده بدیدهٔ عبرت و به بین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبت کار
بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلم درین آیه هم تسلیه حضرت رسالتست صلوات الله و سلامه علیه
و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از بعد نوح علیه السلم رُسُلًا فرستادگان إِلَى قَوْمِهِمْ
بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلم بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود
و ابراهیم را علیه السلم بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند
رسولان ما با امتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاء روشن و دلیلها واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این
رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویدند بآن بِهِ
مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثة پس از بعد از بعثة برهمان
سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآنچیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق كَذَلِكَ مثل این
مهری که بر دلها مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می‌نهیم عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلها از حد درگذرندگان
در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران
مُوسَى وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهما السلم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس
که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا با آیتهاء ما یعنی معجزهاء روشن چون عصا
و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن‌کشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند وَكَانُوا و بودند ایشان
قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی جرم آرندگان معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آن هنگام
که آمد بدیشان الْحَقُّ سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلم
بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا فرمود و معجز بدیشان نمود قَالُوا گفتند از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَذَا

بدرستی که این چه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین هر آینه جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی
علیه السلام مر قایلان این قول را أتقولون آیا می‌گویید شما للحق مر سخن راست و معجزهٔ روشن را
لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحر است أسحر هذا آیا سحرست اینکه من بشما نمودم استفهامست
بطریق انکار یعنی این جادو نیست ولا یفلح الساحرون و پیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا
گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را علیه السلام أجئتنا آیا آمدی تو لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا
از آنچه یافته‌ایم ما علیه بر آن چیز آباءنا پدران خود را از عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش
فرعون باز داری وتکون و باشد لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر
وما نحن و نیستیم ما لکما مر شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون
جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر علیم بیارید بمن هر ساحری دانا در فن خود تا معارضه کند
با موسی علیه السلام پس سحره را جمع کردند و بر وجهی که در سورهٔ اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته
روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی
علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما
افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را بسبب
حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی گفت موسی علیه السلام ما جئتم به
آنچه آورده‌اید شما السحر آن جادوییست نه آنچه من آورده‌ام و فرعونیان آنرا سحر می‌گویند ان الله بدرستی
که خدای سیبطله زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای
بصلاح نیارد و تقویت نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای
حق را یعنی آنچه من آورده‌ام بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که با من
فرموده ولو کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ
نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی
هست ﴿مثنوی﴾ حق تعالی از غم و خشم خصام * کی گذارد اولیا را در غرام * مه فشاند نور و سگ عوعو کند *

نیم شب صح

سگ ز نور ماه کی مرتع کند * خس خسانه می‌رود بر روی آب * آب صافی می‌رود بی اضطراب * مصطفی مه می‌شکافد
ژاژ می‌خاید ز کینه بولهب * آن مسیحا مرده زنده می‌کند * وان جهود از خویش سبلت می‌کند * فما آمن لموسی
پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبداء امر الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام
وآن چنان بود که چون از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند
و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم و ترس از گروه خود
یعنی از پدران و رؤساء قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می‌ترسیدند
هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون
تا باز گردانند ایشان را بکفر وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر
و غالب بر اهل آن وانه و بدرستی که بود او لمن المسرفین از بزرگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی
ربوبیة کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وقال موسی و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را وقتی که آثار
خوف از ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که گرویده‌اید بالله بخدای
و دانسته‌اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر وی توکل کنید و کار خود
با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضاء او را در انوار آورده که این
از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان
گفته‌اند حقیقة توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع
از ملاحظهٔ اسباب و گفته‌اند تعلق دل است بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را
قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت در پیش غاسل ﴿مثنوی﴾
هر که در بحر توکل غرقه گشت * همتش از ما سوی الله در گذشت * این توکل کی چه دارد رنجها *
فهو حسبه بخشد از پی گنجها * و موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله
بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعاء متوکل باجابت مقترنست
زبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین

قال تعالی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

برای کروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا وخلاص
ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی وبخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از کروه ناکرویدکان یعنی از قصد وکید ایشان یا از ملاقات
با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه
فرعون بفرمود تا مساجد ومعابد که بر سر محلات ودر میان اسواق ساخته بودند خراب کردند ایشانرا
از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی را علیه السلم فرمود تا در درون خانهاء ایشان معابد مقرر
کند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نکردند چنانچه می کوید وَأَوْحَيْنَا ووحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ
بموسی وبرادر او علیهما السلام أَنْ تَبَوَّآ آنکه فراکیرید جای بازکشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا
خانها که رجوع کنند با آن بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد وتعیین
قبله آن متعلق است بائمه قوم ودر آن محل امام ایشان موسی بود وهرون علیهما السلم ودیکر وَاجْعَلُوا
حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر وقوم شما بُيُوتَكُمْ خانهاء خود را که کرفته اید قِبْلَةً مسجدها
متوجه قبله یعنی کعبه وموسی علیه السلام نماز بجانب کعبه کذاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید
نماز را در آن مواضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد واقامة صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
وبشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دینی ودرجات عقبی توحید ضمیر مشعر است بآنکه بشارت وظیفه
صاحب شریعت است وآن موسی بود علیه السلم وَقَالَ مُوسَىٰ وبکفت موسی در دعای خود رَبَّنَا ای آفریدکار ما إِنَّكَ آتَيْتَ
بدرستی که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون وکروه او را زِينَةً چیزی که بآن آرایش کنند از لباس وپیرایه ومتاع
خانه وَأَمْوَالًا وداده ایشانرا مالها از نقود وانعام وضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب وفضه وزبرجد
بود همه تعلق بفرعون داشت وفرمان او درین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف
قبط در آمده هم متمول ومتجمل شدند وسبب ضلال واضلال ایشان کشت پس موسی علیه السلام
بعد از آنکه در دعای خود کفت ای پروردکار ما فرعون وقوم او را مال وزینت داده برای دیکر باره
الحاح در تضرع تکرار کرد که رَبَّنَا ای آفریدکار ما ایشانرا اینها داده لِيُضِلُّوا تا کمراه کردانند

بندکان

بندکان ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو وبعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردکار ما [illegible]
عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالها ایشان یعنی صورت آنرا محو کن ومنتقل ساز بچیزی دیکر تا شوکت ایشان بشکند
قتاده رحمة الله کفته که دینار ودرهم ایشان همه سنک شد بر همان شکل ونقشی که داشته وسدی رحمه الله
فرموده که تمام اموال ایشان از نقود واطعمه واشجار وثمار همه سنک شد واین یکی از آیات تسعه بود
ودیکر موسی علیه السلام دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وسخت فراکیر بر دلهاء ایشان یعنی مهر بر آن نه تا سخت
دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند کروید
لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشود وایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند
عذابی دردناک که آن غرقست در بحر قلزم قَالَ کفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا
دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلم دعا می کرد وهرون علیه السلام آمین می کفت وآمین
کوینده در دعا شریکست ازین جهت کفت که دعاء هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت
والزام حجت وتعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید کویند بعد از چهل سال اثر
این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ وپیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانی که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ
نمی دانند که وعده حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن ع کارها موقوف وقت آمد نکه دارید وقت وچون وقت
عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیانرا هنکام عذاب آمد
موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند وبکناره دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر
از عقب رسید وبدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد وتفاصیل این واقعه در سوره شعرا
ست ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بکذشتند چنانچه حق سبحانه می فرماید
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وبکذرانیدیم فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ
پس از پی در آمدن ایشانرا فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون ولشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا
واز جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند واسب فرعون بوی مادیان
که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا در آمد ولشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند

و فرعون نمی خواست که بدریا درآید اما مرکب او را می برد حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنتُ گفت ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بآنکه لَا إِلَٰهَ نیست مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویدند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی سه نوبت به سه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول او داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت مهلت واحد کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی یا جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش از این فرمان پیغمبر من نشنیدی وَكُنتَ و بودی مِنَ الْمُفْسِدِينَ از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بر سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که می گوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام نگاه داشت و درین محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام آن خط بوی نمود و گفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز می رهانیم ما بِبَدَنِكَ تن ترا یعنی قوم تو همه در قعر بحر نند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانید و از عقب ما درآید حق سبحانه فرعون را بر روی دریا آورد بازدهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از نیست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و در فرا آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم

نجیک ببدنک

در جای بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکناره افکند تا در مصریان به بینند پس دریا او را بزمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دید و آن بنجاست در معنی اندکه نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی تو لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو آید آيَةً نشانه که بتو عبرت گیرند اند که مملوک مقهور و دست از دعوی مالکیت و قاهری بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند

عاجزی کو اسیر خواب و خورست ۰ لاف قدرت زند چه بی خبرست ۰ آنکه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد ۰

وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیار مِّنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامات قدرت ما لَغَافِلُونَ بیخبراند ایشان نه در آن فکرتی و نه از آن عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که ما جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای بسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُم و روزی دادیم ایشان را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ و چیزهای لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه وسلم و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که فرو آمد و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن چیز اختلاف می کردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فَإِن كُنتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما فرستاده ایم از قصص و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ می خوانند کتاب را مراد جنس کتابست مِن قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این معنی محققست نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و در زاد آورده که ان بمعنی

از پاکیزه ها

ماء نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ
بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ
از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است
اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه بروی منزل شده
و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله
می آیتها خدای را که قرآنست فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ
بدرستی که آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَةُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته
که ایشان بر کفر بمیرند و ملایکه را بدان خبر داده وگفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم یا هؤلاء الی النار ولا ابالی
و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست
و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ
و اگر چه آید بدیشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی که اقتراح می کنند حَتَّى يَرَوُا تا به بینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذابی
دردناک را که نازل در ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون
و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا
بمعنی ماء نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیهها عاصیه که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آورده باشند
فَنَفَعَهَا پس سود رسانید اهل آن دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در آن وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس را
علیه السلام که ایشان لَمَّا آمَنُوا آن هنگام ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ بر داشتیم و ببردیم از ایشان
عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا
إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهاء ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثناء از الا قوم یونس متصل بود
و نفع با ایمان باس مخصوص باشد باین قوم و مستثنا باشد از حکم آن آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا
و جمعی برانند که معنی آیه اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند
پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده

نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثناء منقطع
باشد و قصهٔ یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را با اهل نینوی فرستاد
از ارض موصل و او ایشانرا مدتی بخدای دعوت کرد و ابا نموده و برا می رنجانیدند آخر به تنگ آمد و گفت
الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابة فرمود و گفت خبر ده قوم خود را
که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرو آید یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد و از میان
قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ
خطاب کرد که بمقدار شعیرهٔ از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم
بصورت ابر سیاه یا دودی غلیظ و شرارات آتش بیامده گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند
که یونس علیه السلم راست گفته روی بملک خود آوردند و او فرد عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلم
طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلم برفت خدای که او ما را بدو دعوت
می کرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم ملک
سر و پای برهنه بلاس در پوشید و دعا یا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مردان و زنان و خرد و بزرگ
خویش و فریاد در گرفتند کودکانرا از مادران جدا کردند و یکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند
که آمنا بما جاء به یونس علیه السلام و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و دین چهل روز
از فغان و ناله نیاسوده دردمندی و بیچارگی بموقف عرض می رسانیدند ع چارهٔ ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی بکه روی آوریم ۰ بی طرفیم از همه سازنده ۰ جز تو نداریم نوازنده ۰ پیش تو گر بی سر و پا آمدیم
هم بامید تو خدا آمدیم ۰ قومی می گفتند خداوندا یونس علیه السلم ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان
بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر می نالیدند الهنا ما را
یونس علیه السلم خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و
درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر عرض می رسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلم
از قول تو می فرمود که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن

بر خود یکی برین کونه ادا می کردند که خدایا یونس علیه السلم ما را می کفت که پروردکار من کفته است که سایلانرا
رد مکنید ما سایلان روی بدرکاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن و ما تهی دستان بر اورده ایم دستها در دعا
نقد فیضی نه برین دست کنه کار همه قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی بس روا کن از کرم حاجات بسیار
القصه روز جهلم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان
رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع کشته ابر رحمت سایهٔ رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام
بعد از جهل روز متوجه نینوی شده می خواست که از حال قوم خبر کیرد چون نزدیک شهر رسید و صورت
واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود کفت من ایشانرا بعذاب ترسانیدم و عذاب رحمت مبدل
کشت اکر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصهٔ او بدریا رفتن و محبوس کشتن
در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اکر خواستی پروردکار تو
لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همهٔ ایشان آورده انکه حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه بر ایمان قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال
بر آیینهٔ دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیة فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود که أَفَأَنْتَ
ایا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا کردند مؤمنان بی مشیت من این آیة
منسوخست بآیة قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مکر بارادت و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می نهادیم عذاب را یا خشم میکیریم یا مسلط می کنیم شیطانرا
و حفص یا می خواند یعنی خدای غضب می کند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمی نمایند در حجج و آیات
قُلِ انْظُرُوا بکوای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات می کنند که بنکرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر
مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع
قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ
و دفع نمی کند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندکان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
از کروهی که در علم و حکم من واقع است که نخواهند کروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ بس چشم نمی دارند این مشرکان إِلَّا

وثمود

مکر ایام را یعنی واقعها را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ کذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد
و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بکو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل
خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي پس ما برهانیدیم
رُسُلَنَا پیغمبران خود را هر کاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که کرویده
بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادایم رسل و متابعان ایشانرا حَقًّا عَلَيْنَا وعدهٔ راست و درست
از ماکه بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات می دهیم کرویدکانرا که محمد است صلی الله علیه وسلم و اصحاب او
رضی الله عنهم قُلْ بکوای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ
اکر هستید شما در کمان مِنْ دِينِي از صحت دین من من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس من
نمی پرستم آنانرا که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ و لیکن
پرستش می کنم خدای را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که می میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است جه وفات
اهل شرک میعاد عذاب ایشانست وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بانکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان باحکام
الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیکر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بانکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را
لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ
و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندکان این خطاب متوجه بغیر آنحضرتست وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیزی را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فروکذاشتن او
فَإِنْ فَعَلْتَ بس اکر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آن هنکام
از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اکر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی
یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ بس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر انرا إِلَّا هُوَ مکر او که الله است وَإِنْ
يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اکر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ بس هیچ دفع کننده و باز کردانندهٔ نیست
مر ان فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر انکه حق سبحانه متفضل است بارادهٔ خیر
بر بندکان نه باستحقاق از ایشان يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بانکه می خواهد مِنْ عِبَادِهِ

از بندکان خود وَهُوَ الْغَفُورُ واوست آمرزنده بس از غفران او بمعصیت یا نا امید مشوید الرَّحِيمُ
مهربانست بس بطاعت امیدوار بدحمت نشید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بکوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد شما
کلامی درست یا پیغمبر راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما وهیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَى بس هرکه راه یافت
بایمان ومتابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي بس جزین نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای خود یعنی منفعه آن عاید بدوست
وَمَنْ ضَلَّ وهرکه کمراه شد بانکار وتکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ بس همینست که کمراه می شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال
آن ضلال بروست وَمَا أَنَا ونیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نکهبان که امر شما موکول بمن باشد میاطی فرموده
که آیة السیف ناسخ این آیه است وَاتَّبِعْ وپی روی کن ای محمد مَا يُوحَى إِلَيْكَ آنچیزرا که وحی کرده می شود
بسوی تو بامتثال وتبلیغ وَاصْبِرْ وصبر کن بر دعوت وبر ایذای که بتو رسد شکیبایی ورز حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا
وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال وشی وجزیه کتابی وَهُوَ واوست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
بهترین حکم کنندکان زیرا که در حکم او خطا ومیل وستم نیست یا مطلع است بر سرایر واحتیاج به بینه
وکواه ندارد
سوا از سفیدی تا سیاهی کیر وتالوح وقلم یکدم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین

سُورَةُ هُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر در حقایق فرموده که حروف مقطعه
نسبت با اصطلاح وضعی وعرفی مفهوم المراد نیست بس سر مکتوم باشد ومؤید این قولست آنکه شعبی را از
معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه وبعضی برانند که معنی الر آنست که انا الله ای
منم خدای که می بینم طاعت مطیعان ومعصیت عاصیان وهر کس را مناسب عمل جزا خواهم داد بس این کلمه
مشتملست بر وعد ووعید كِتَابٌ این کتابیست صفت او این که أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ
آیتهای او بحجج ودلایل یا منتظم کشته بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقض وخلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ
بس جدا کرده شده است سورة سورة وآیة آیة یا تفصیل یافته است در وآنچه بندکان بدان
محتاجند یعنی مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزها
أَلَّا تَعْبُدُوا برای آن تا نپرستید إِلَّا اللَّهَ مکر خدای را إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی
با سوی نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت شرک وطغیان وَبَشِيرٌ ومژده دهنده بمثوبة بر توحید وایمان

وَإِنِ اسْتَغْفِرُوا ودیکر احکام تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردکار خود تراى
کناهان کذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ بس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان اینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری
دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع کردند یا شما
زندکانی دهد در ایمنی وتندرستی إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان کفته اند
متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت وصبر بر آن روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری
رحمة الله مذکورست که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی کذارده شود وَيُؤْتِ وبدهد
خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ ثواب وجزای فضل او هم در دنیی وهم در آخرت
ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیآت او وجون جانی
قدس سره کفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند وهر انیه بعد از وجود
بدان شرف خواهد رسید ع آنرا که بداده اند از وباز نکیرند وَإِنْ تَوَلَّوْا واکر شما ای کافران برکردید
از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّي بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ
از عذاب روز بزرک که روز قیامتست ودر تیسیر کوید روز بدر وکفته اند روز شدت ومشقت وآن
ابتلای کفار بقحط وغلا تا حدی که مرده ومردار میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خداست مَرْجِعُكُمْ بازکشت
شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیزها از اعاده واثابه وتعذیب قَدِيرٌ تواناست آورده اند که جمعی مشرکان
بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می ورزیدند وبجهت مصلحت زمان در اخفای آن
می کوشیدند روزی با یکدیکر ملاقات نموده کفتند چون پردها فرو کذاریم وخود را بجامها بپوشیم وسینهای
خود را فراهم کیریم در عداوت محمد کسی چکونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه آیة فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ
بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم می کیرند سینهای خود را بر عداوت جیب من یا دوتا
می کردند از آنکه اد وتا کردن سینه عبارتست از بوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل
میکیرند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای أَلَا حِينَ بدانید که آن هنکام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را وبر فراش خود جای کیرند يَعْلَمُ خدای می داند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان

می کنند در سینها وما یعلنون و می داند آنچه آشکارا می کنند بزبانها و سر و علانیهٔ ایشان بنسبت علم
وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور باسراری که در سینهاست وگویند ذات
الصدور دلها اند و حق سبحانه مضمرات آنرا می داند سو ای که در دل نهان کنی سری آنکه دل آفریده داند
در اسباب نزول آورده که این آیة در شان اخنس بن شریق نازل شده که مرد سخن گذار و شیرین زبان بود
بملازمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمدی و سخنان خوش آینده ادا کرده لاف هواداری
و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن می نمود حق سبحانه خبث عقیدت
او را بدین آیة آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده
که منافق مشابه ماریست درونش زهر و بیرونش نقش و نگارست سو صورت ظاهر نباید اعتبار
باطنی باید مبرا از غبار الجزو الثانی عشر من اجزاء الثلثین وما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض
در زمین مراد جمیع حیوانات اند الا علی الله مگر بر خدای است رزقها روزی ایشان از روی تفضل
و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول رزقست بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است
یعنی روزی همه از خدایست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر
اراده نماید قبض کند ویعلم و می داند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات در حین حیوة ومستودعها و آرامگاه وی
بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیواناتست از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار
ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع
ایشان مذکور و مسطورست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وهو الذی واوست آنکه خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمین را فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیی که اولش یکشنبه و آخرش آدینه بوده وکان و بود پیش از
آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب در بعضی تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبدأ آفرینش یاقوت سبز بیافرید
و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای وی بداشت و عرش را بر زبر آب
جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر

شود که ایکم کدام شما احسن عملا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که پیشترست برین نعمت یا تصدیق کامل ترست
در قدرت عرش بر آب و وقوف آب بر باد ولئن قلت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون
بدرستی که شما برانگیخته شدگانید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر اینه گویند آنانکه نگرویدند
ان هذا نیست این سخن که در باب بعث می گویید الا سحر مبین مگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان ولئن اخرنا
و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده
یعنی وقتی معلوم لیقولن هر اینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز می دارد عذاب را از نزول
و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن عذاب
بازداشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد دمیاطی فرموده
که این عذاب قتل جبر ئیل است علیه السلام مر مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن
خبر می دهد و در سورهٔ حجر مذکور خواهد شد وحاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی
در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گوییا که فرا گرفته است جهان ایشان را ما کانوا آنچه بودند
که از روی جهل به یستهزؤن بدان استهزا می کردند و بوقوع آن استعجال می نمودند ولئن اذقنا الانسان و اگر
بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها پس باز ستانیم آنرا منه
از وی انه لیؤس بدرستی که او ناامیداست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است
در نعمت گذشته ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد از سختی
که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر اینه گوید ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مصایب
و مکاره که مرا بد می آمد دور شد عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمانست بنعمت و مغرور بآن
فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق آن الا الذین
مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در محنت و بلا وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر
بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک لهم آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند مر ایشانراست
مغفرة آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که اقل آن بهشتست شیخ العالم فرموده که در جنت نعمی هست که هر نعیم

بهشتی در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهدهٔ انوار لقا سو مان بهشت بهر لقای تو در خورست
بی پرتوی جمال تو جنت محقرست آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت
سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات می کردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا
سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداد ند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل می شد حق سبحانه
برای تهییج آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیة فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ
پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله می گوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن
بَعْضَ مَا يُوحَى برخی از آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب
آلههٔ ایشان وَضَائِقٌ و تنگست بِهِ باظهار آن صَدْرُكَ سینهٔ تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا
چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ برو گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ
یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او و تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز نمان
إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ بیم کننده بر تو انذارست و بس و تو در ان تقصیر نمی نمایی پس چرا از رد
و انکار ایشان تنگدل باید شد سو در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها وَكِيلٌ گواهست یا کارگذار آنکه کار با او گذارد و نگاه دارد
آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه می گویند
کافران افْتَرَاهُ محمد بر می بافد آنچه می گوید که بمن وحی می کنند یعنی قرآنرا خود می سازد قُلْ فَأْتُوا بگو
پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزدیک خود
یعنی زعم شما آنست که قرآنرا از خود بر می توان بافت و بمن این گمان می برید که من از خود می سازم شما فصحاء
عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادر ترید جهت وقوف شما بر قصص
و اخبار و تعود شما بر انشاء اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلقست و چون ایشان

ازمعا

از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فأتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از اتیان بیک سوره نیز
بر همه کس ظاهر شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکردند لَكُمْ مر شما را در آنچه گفتید از اتیان سور مخاطب
حضرت پیغمبرست و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی می کردند
برای حمایت پیغمبر و می گفتند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم مفتری می گویید شما با مفتریات معارضه
کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنْزِلَ که آنچه فرو
فرستاده شد بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدای است یعنی ملتبس بعلمی که خاصهٔ اوست و آن علمست بمصالح عباد
و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَهَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او
که عالمست بآنچه غیر او ندانند و قادرست بر آنچه غیر او نتوانند فَهَلْ أَنْتُمْ پس هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان
بر اسلام و استفهام بمعنی امرست می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد
مَنْ كَانَ هر که باشد که از دنائت همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آنرا در مقابلهٔ
اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد آورده که عامست در جمیع مردمان
که هر که از ایشان باحسان و اعمال بر خود دنیا خواهد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ تمام باز گذاریم بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزاء
کردارهاء ایشانرا فِيهَا در دنیا از صحت و دولت و سعهٔ رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا
لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ
نباشد ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی که بر صور اعمال
ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطلهٔ ایشان که موجب عذاب و عقوبتست مانده
وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان
در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیزست فی نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که می کردند از ریا
و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود که او را
دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی
از خدای بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بروجه صواب کند

کفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبرست و کفته اند صاحب بینه پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیلست علیه السلام یا ملکی که حافظ او بوده یا ابو بکر
صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در روی نکوی ستی انوار حق
و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی ~ ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی
بعضی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه بمعنی یقراه و شاهد جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه یا اعجاز و نظم او و اکثر یتلوه بمعنی یتبعه دانند شاهد انجیل است زاد المسیر
که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت و اگر چه قبل از و نازل شده وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن
تابع او بوده کِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریة چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است
یعنی موافق مر قرآن را إِمَامًا در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین را وَرَحْمَةً و سبب بخشایش بر منزل علیهم
أُولَٰئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ می گروند بقرآن وَمَن يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ
از گروه چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش
دوزخ وعده گاه اوست و لامحاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مِنْهُ از این موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این
وعده درست و راست است مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ
نمی گروند بآن و تصدیق نمی کنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده
خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین
یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد
كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای
عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی کافران و مراد از لعنت دوری است از درگاه قرب پس صفت ظالمان می کند
و می گوید الَّذِينَ آنانکه يَصُدُّونَ باز می دارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا و می جویند یعنی
وصف می کنند راه خدای را عِوَجًا بکجی و انحراف از راستی وَهُم و ایشان بِالْآخِرَةِ بدان سرای هُمْ كَافِرُونَ

ایشان نا گرویدگانند تکریر ضمیر جهت تأکید کفر ایشانست بآخرت أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا
نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُم و نیست مر ایشان را
مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ افزوده
شود لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند که در دنیا
يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که
بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا
أَنفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُم و گم شد از ایشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا می کردند از شفاعت بتان و درخواست ملیکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک
و شبهه ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارترانهم زیانکاران چه پرستش
به پرستش خدای خریده اند و متاع دنیی فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و درین سودا غبنی فاحش است
مایه دین را بدنیی دادن از دون همتیست ۰ زانکه دنیی جملگی رنجست و دین آسایش است
نعمت فانی ستان دولت باقی دهی ۰ اندرین سودا خرد داند که غبنی فاحش است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته از ادای
فرایض و تعبد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را
یا برای او از ما سوی منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا آنان در بوستان
جنان خَالِدُونَ دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه که مؤمن اند و کافر كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر اند
وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابرند این دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر
نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید بدین مثلها و تأمل نمی نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا
بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بناشنوا بسبب تصامم از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن
بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافرانست در بحر الحقایق فرموده
که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسیست که

حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند
و باطل را باطل شنود و از آن حذر فرماید و بحقیقت بصیر کسیست که دیدهٔ بصیرتش بکحل وی بیصر جلا یافته باشد
و سمیع کسی که گوش همتش بگوشوار فبی یسمع آراسته بود هر که بخدای بیند جز از خدای نه بیند و هر که
بخدای شنود جز از خدا نشنود ❊ گوشی که بحق باز بود در همه جای ❊ او هیچ سخن نشنود الا از خدای ❊
وان دیده کز و نور پدید آید ورا ❊ هر ذره بود آیینهٔ دوست نمای ❊ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ
بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان می کنم یا نذیرم أَلَّا تَعْبُدُوا
بآنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که اگر پرستش وی ننمایید إِنِّي أَخَافُ من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ
أَلِيمٍ عذاب روزی را که مولم است عذاب درو و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم درو
فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلم
مَا نَرَاكَ نمی بینم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود
به نبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریه دیدند و از درک حقایق
ایشان غافل ماندند ❊ همسری با انبیا بر داشتند ❊ اولیا را همچو خود پنداشتند ❊
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ❊ ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور ❊ این ندانستند ایشان از عما ❊
در میان فرقی بود بی منتها ❊ هر دو گون زنبور خوردند از یکی محل ❊ زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل ❊
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب ❊ زان یکی شد خون ز دیگر مشک ناب ❊ از دو نی خوردند از یک آبخور ❊
آن یکی خالی و دیگر پر شکر ❊ صد هزاران همچنین اشباه بین ❊ فرقشان هفتاد ساله راه بین ❊
وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نه بینم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرودان
و فرومایگان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو
اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ
و نه بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما فزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ

بلکه گمان می بریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروانرا در علم بصدق تو قَالَ گفت
نوح علیه السلم يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي
از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزدیک
خود که نبوتست فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده کرد اند
حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را
قبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بدان وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال
آنکه شما مر این حجت را کارهان و ناخواهندگانید قتاده رحمه الله فرموده که اگر نوح علیه السلم توانستی
الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا اند و نایب فضل او
کرا خواند ❊ یکی را بخوانی که مقبول ماست ❊ یکی را برانی که مخذول ماست ❊ بد و نیک امر ترا بنده اند ❊
بتسلیم حکمت سر افکنده اند ❊ يَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت کنایت
غیر مذکورست مَالًا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر ابا کنید
إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم می گفتند ای نوح اراذل و ادانی را
از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالسه کنیم نوح علیه السلم در جواب می فرمود وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ
آمَنُوا راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنند گانند جزای پروردگار
خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا
تَجْهَلُونَ گروهی که نمی دانید قدر اینان را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و منع کند
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان
می نمایید گفتند تو این همه صفت ایشان می کنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن
مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمی گویم شما را که البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک
منست خزینهاء علم خداوندست وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمی دانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمی گویم إِنِّي مَلَكٌ
بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید که ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمی گویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری

درشان می نکرد اعینکم چشمهاء شما وبجهت فقر ایشان اراذل می کویید لن یؤتیهم الله کنخواهد داد خدای
ایشان خیرا نیکویی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده به از انست که شما را در دنیا داده الله
اعلم خدا داناترست بما فی انفسهم بآنچه در نفسهاء ایشانست از صدق واخلاص واکر من حکم باسلام ایشان
نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آن هنکام باشم لمن الظالمین از ستمکاران نجه انبیا را حکم بظاهرست
قالوا کفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله ومخاصمه کردی فاکثرت جدالنا بس بسیار کردانیدی جدال را
با ما ودورودراز درکشیدی فأتنا بما تعدنا بس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اکر هستی تو
من الصادقین از راست کویان در وعید خود قال کفت نوح علیه السلام انما جز این نیست که یأتیکم به الله
بیارد بشما خدای عذاب را ان شاء اکر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندکان
خدای را از تعذیب خود بآنکه بستیزید یا بکریزید ولا ینفعکم وسود نمی دارد شما را نصحی نصیحت کردن من
ان اردت اکر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اکر هست خدای که میخواهد ان یغویکم
آنکه شما را کمراه سازد در کلام تقدیم وتاخیری هست تقدیرش این که اکر خدای اغوای شما خواهد ومن خواهم که نصیحت
کنم شما را آن نصیحت نفع نمی رساند هو ربکم اوست آفریدکار شما ومتصرف در شما بر وفق ارادت
والیه ترجعون وبسوی او باز کردیده خواهید شد وبر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون
بلکه کفتند افتریه برنجا فد نوح علیه السلام وحی را از پیش خود ما نوح را علیه السلام کفتیم قل ان افتریته
بکو اکر بربافته ام وحی را فعلی اجرامی بس بر منست وبال کناه کردن من وانا بریء ومن بیزارم مما تجرمون
از آنچه شما کناه میکنید واسناد افترا بمن می نمایید واوحی ووحی کرده شد الی نوح بسوی نوح علیه السلام
انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهد آورد من قومک از کروه تو الا من قد آمن مکر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس
بس اندوه ناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که می کنند از تکذیب وایذا وجون فایدهٔ دعوت از ایشان
منقطع کشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد دربند واصنع الفلک وبساز آن
کشتی را باعیننا بنکاه داشت ما یا باعین ملایکه که مدد کار وموکل تو اند ووحینا وبوحی کردن ما بتو در ساختن
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمی دانست که کشتی جکونه سازد وحی آمد بوی که بساز

چون سینهٔ مرغ ولا تخاطبنی وخطاب مکن با من فی الذین ظلموا در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه
دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدکانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح
علیه السلام جوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت ودر مدت بیست سال که درخت
بر سید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند وایشان نیز متابعت کرده از قبول دعوت
نوح علیه السلام ابا کردند بس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود ویصنع الفلک وبود که می ساخت
کشتی را وکلما مر علیه وهرکاه که بکذشتندی بر و ملأ من قومه کروه مهتران از قوم او سخروا منه
افسوس کردندی بر وجه کشتی را در بیابان می ساخت دور از آب وکفتندی کشتی می سازی آب کو وطعنه دیکر
زدندی که با ول نبی بودی وبآخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه السلام کفتی اکر سخریه می کنید با ما فانا نسخر
منکم بس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون همچنانچه شما افسوس می دارید فسوف تعلمون بس زود بدانید
من یأتیه آنکس که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کرد اند در دنیا که آن غرق است ویحل علیه
وفرود آید بدو عذاب مقیم عذاب دایم در آخرت که حرقست بس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت
دو سال طولا و سیصد ذرع وکفته اند هزار ودویست واعرضا وبنجاه ذرع وبقولی ششصد ذرع او ارتفاعا
سی ذرع وبقولی سی وسه وغیر ازینها نیز کفته اند وآنرا بر سه طبقه مرتب ساخته بقیر مطلی کردانید وبحکم
الهی نوح از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد وطیور را در طبقهٔ علیا وسباع وبهایم را در سفلی وآدمیان را
با امتعه واغذیه در وسطی جای مقرر فرمود وتهیهٔ اسباب تمام این مهام مشغول بود حتی اذا جاء
تا وقت که آمد امرنا عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور وبجوشید آب از تنور وآن تنوری بود از سنک
که حوا رضی الله عنها در آن نان بختی ومیراث بنوح علیه السلام رسیده بود ونشانهٔ عذاب آن بود
که آب از آن تنور برجوشد بس جون امارت عذاب پدید آمد قلنا احمل کفتیم نوح را علیه السلام که بردار فیها
در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی می کنند اثنین دو تا نر وماده وحفص
بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر واهلک وکسان خویش را نیز بکشتی درآر
الا من سبق مکر آنرا که پیشی کرفته است علیه القول بر وقول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست

و واعله که پسر وزن نوح علیه السلام بودند ومن آمن و برداردر کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وما آمن
وایمان نیاورده بودند وموافقت نکرده معه با نوح علیه السلام الا قلیل مگر اندکی از مردمان
مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث وزنان ایشان وهفتاد دو دو زن ومرد غیر ایشان که مجموع
هفتاد و نه تن بودند وبا نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشانرا بنزدیک کشتی آورد وپس
بوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بوشید واز زمین آب عذاب جوشیدن گرفت واز آسمان آب بلا فرود آمدن
اغاز کرد وقال وگفت حضرت نوح علیه السلام با قوم ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی که
گوئید بسم الله یعنی نام خدای برید مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها بهنگام بازداشتن آن
وگفته اند بنام خدایست رفتن وایستادن او چه در خبر آمده که چون خواستندی کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی
وچون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام ایشانرا بدین وجه تعلیم
تسمیه داد وگفت ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور آمرزنده مؤمنانست رحیم مهربان بر ایشان
که از بلای طوفان نجات می دهد وهی وکشتی تجری بهم می برد ایشانرا فی موج درمیان موجها که از عظمت
بود کالجبال کوهها ونادی وآواز داد نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعانرا وگویند نام او یام بوده
وکان فی معزل وحال آنکه بود بر کرانه از کشتی وپدر او را مسلمان می دانست پس از فرط شفقت گفت
یا بنی ارکب ای پسرک سوار شو در کشتی معنا با ما تا ایمن شوی ولا تکن ومباش مع الکافرین
با ناگرویدگان که غرقه کردی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران در کیش ایشان
متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم وپناه برم الی جبل بسوی کوهی
که از غایت رفعت یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب قال گفت نوح علیه السلام لا عاصم الیوم
نگاه دارنده نیست امروز که منع کند وباز دارد چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من رحم
مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای وگویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق عیشة راضیة
یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وی بخشد در اثنای این مکالمه میان پدر
و پسر طوفان اشتداد یافت وحال وحایل شد بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین

یعنی فاعل بمعنی مفعول

پس گشت از جمله غرق شدگان الفصه نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعیست
بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب وکشتی بتمام روی زمین بگشت وچون واقعه طوفان بنهایت انجامید کفار
غرق شد ندامر آلهی در رسید وقیل وگفته شد یعنی حق سبحانه گفت یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر ماءک
آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی وای آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته وغیض الماء وکم کرده شد آب
بروی زمین وقضی الامر وگذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار ونجات
ابرار واستوت وقرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و
شش ماه تمام بود وقیل وگفتند بعدا دوری وهلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکارانرا یعنی کافرانرا
وچون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا
سنت شد این آیة در غایة فصاحت ونهایة بلاغت است ودر مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز و اسرار البلاغه
وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت آن سخن گفته اند ودر بیان نظم غریب واسلوب عجیب ونکتها در
ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده وچون درین ترجمه ساحت میدان سخن وسعت
ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقایق این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر محدود ومن الله التوفیق
یغوص البحر من طلب اللآلی ع کوهر طلبی برو بسوی دریا کن ونادی نوح وبخواند نوح علیه السلام ربه
پروردگار خود را فقال پس گفت رب ای آفریدگار من ان ابنی بدرستی که پسر من کنعان من اهلی از اهل
منست وتو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وان وعدک الحق وبدرستی که وعده تو راستست
وانت احکم الحاکمین وتو حکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام ماتریدی قدس سره در تأویلات
آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت که اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده
بود که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا وچون این سوال فرمود قال گفت خدای یا نوح انه ای نوح بدرستی که پسر تو
لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او خداوند عملیست غیر صالح نه نیک و شایسته
فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک آنچه نیست ترا به علم با آن خبر دانشی یعنی چیزی که چون نپرسیدن
آن اندانی مپرس یا چیزی که ترا با آن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من

پندمی دهم ترا و منع می‌کنم اَنْ تَکُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلم
ای پروردگار من اِنِّي اَعُوذُ بِكَ بدرستی که من پناه می‌گیرم بتو بعد ازین اَنْ اَسْاَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي
آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآنچیز دانایی یعنی بجز از سوال از آن وَاِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و ببخشایی بر من
اَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیان کاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا
بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و نیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو
تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قول آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را وحام
عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک
پدر هنود وَعَلَى اُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی
که با تو اند یعنی مؤمنان وَاُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند ند یعنی ناشی خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ
زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیی بفراخی عیش و سعة رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را
مِنَّا از ما عَذَابٌ اَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت مراد کفارند و در وسیط از قرطبی رحمة الله نقل می‌کند که
هیچ مؤمنی و مؤمنهٔ نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست درین سلام و برکت و هیچ کافر
و کافرهٔ نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تِلْكَ آن قصه که مذکور شد مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرها
غیبست که ما بواسطهٔ جبرئیل نُوحِيهَا اِلَيْكَ وحی کردیم آن را بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که
بدانی آن را اَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن
بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانچه نوح علیه السلام صبر کرد اِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت
نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران است در دنیی بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علی بن طریقت
قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبایی علاج خستگیهاست نتیجهٔ شکیبایی ظفر است
نکایتی صبر ان هر دو زبدتر ست — صبرست کلید گنج مقصود ∘ بی صبر در مراد نکشود ∘
گر صبر کنی مراد یابی ∘ و ز پای در فتی از شتابی وَاِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد اَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان
هود را اخوت جهت نسبست چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت قَالَ گفت هود علیه السلام يَا قَوْمِ

ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را بیکانگی مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و شما مر او را شریک
اثبات می‌کنید اِنْ اَنْتُمْ نیستید اِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای قوم من لَا اَسْاَلُكُمْ
نمی‌خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت اَجْرًا مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند
جهت ازالهٔ تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن زمان فایده رساند که بمطامع
فاسده آلوده نباشد — طمع بند و دفتر زحکمت بشوی ∘ طمع بگسل و هرچه خواهی بگوی ∘ لا جرم پیغمبران
مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد من اِلَّا عَلَى الَّذِي مگر بر آنکس
که بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافریده مرا اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمی‌کنید و عقل خود را کار نمی‌فرمایید تا محق را از مبطل
و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه بشامت
آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات
بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام
فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود با یمان
ثُمَّ تُوبُوا پس باز گردید اِلَيْهِ بدو و از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر مزروعات شما
مِدْرَارًا باران پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید و یار کند قُوَّةً اِلَىٰ قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد
شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مگردید از من و اعراض
منمایید از پیغام اِلَىٰ مُجْرِمِينَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند يَا هُودُ ای هود مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ
نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلم معجزات بدیشان نموده بود
ایشان او را در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترک کنندگان
عبادت خدای خود عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گویی یک خدای را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما تو را بِمُؤْمِنِينَ
از گروندگان اِنْ نَقُولُ نمی‌گوییم ما در شان تو اِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی
از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی
خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنوده می‌شود

قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواهی می سازم خدای را واشهدوا و شما نیز گواه
باشید انی بریء بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز می گیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت او
دیگری را شریک وی می سازید فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید بنسبت من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان شما
در هلاک من اتفاق نمایید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که من
باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشیم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام
که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه
بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود
شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل

تو خدا را شو اگر جمله عالم دریاست ○ بخدا گر سر موی قدمت تر گردد

و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم
الهی وثوقی تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی وربکم که پروردگار
من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدای
فرا گیرنده است بناصیتها موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر او و اخذ نواصی تمثیل
مالکیه و قدرت و تصرفست ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدلست
هر که برو توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق فرموده صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد
نه بغیر او کما قال وان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره جامعه مذکورست در باب احدیة
افعال و بیان تأثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام
منفعلاتست بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند اینست سر آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم ع کشکشانت می کشد کانا الیه راجعون و ازین مقوله است قول قایل

چون همه را اوست از جبر ذات ○ تو بهر که می روی او راست ○
چون از آن بود ابتدای همه ○ هم بدو باشد انتهای همه

فان تولوا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آنچیزی را که فرو فرستاده شده بودم بآن

الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را
هلاک کند ویستخلف و جانشین شما گرداند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما ولا تضرونه شیئا
و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی باعراض از من و با انقبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار من
علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه می دارد و مجازات
آنها از و فایت نمی شود و چون کفار قوم هود علیه السلام بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب
ایشان نافذ گشت ولما جاء امرنا و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را
والذین آمنوا و آن کسانی را که گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود
برهانیدیم برحمة منا به بخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان ونجیناهم
و برهانیدیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از
ادبار بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره می ساخت وتلک عاد و آن عادست یعنی اثرها که در دیار ایشان
می بینید آثار قبیله عادست جحدوا انکار کردند و کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا
رسله و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست واتبعوا
و پیروی کردند امر کل جبار عنید فرمان هر سرکش ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت
می کرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت می خواند واتبعوا و از پی در آمده شدند فی هذه
الدنیا در این سرای لعنة لعنت را که بعد و هلاک گشت ویوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
الا ان عادا آگاه باشید که قوم عاد کفروا ربهم نگرویدند بپروردگار خود الا بعدا آگاه باشید که دوری است
لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دورند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعاء
هلاکت برایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان عاد است
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بدیشان مبعوث بود
نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود و فرستادیم
بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح علیه السلام

مناخر جمع منخرت
و آن سوراخ بینی باشد

یا قوم اعبدوا الله ای قوم به پرستید خدای را بوحدانیة او بیکی وی یاد ما لکم نیست شما را من اله غیره معبودی بحق
هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفهها را که نسل او را از آن
آفریده می شود از خاک پیدا کرد واستعمرکم و زندگانی و بقا داد شما را فیها در زمین در مدار که مذکورست
که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزه
ساختید و به حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه پس آمرزش خواهید از او یعنی ایمان
آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستی که او پروردگار من
قریب نزدیکست بامیدواران برحمت مجیب اجابت کننده دعا یا نست بفضل و منت قالوا یا صالح
گفتند قوم که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امید وار یعنی نشانه
رشد و سداد در جبین حال تو می دیدیم قبل هذا پیش از ین که دعوی نبوت و می خواستیم که ترا ملک
یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگویی امید
از تو بریده ایم اتنهانا آیا ما را نهی میکنی ان نعبد از آنکه می پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند
پدران ما که می پرستیدند واننا لفی شک و بتحقیق که ما در شک ایم مما تدعونا از آنچه تو میخوانی ما را
الیه بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را
مضطرب می سازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده می کرداند قال یا قوم گفت صالح علیه السلم
که ای گروه ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجتی روشن من ربی
از پروردگار خود واتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری
و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را
بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله می نمایید فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید
مرا غیر تخسیر جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را
بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف
سمت ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلم بر ایشان حجت گرفت

ودر

و در باب ناقه وصیة آغاز کرد ویا قوم و گفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده
لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را تاکل تا بخورد و بچرد
فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست ولا تمسوها بسوء و مرسانید
بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد او کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب قریب عذاب نزدیک یعنی متعاقب
آزار او معذب گردید و مهلت نیابید فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید
و بعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوهی بر آمده سه بانگ کرد و صالح علیه السلم بدان وقت در میان
قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت شما بزییید و برخوردار گردید از حیات فی دارکم
در سرایهای خود ثلثة ایام سه روز که چهار شنبه و پنج شنبه و آدینه است و روز شنبه بشما عذاب
فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند که روز چهار شنبه روهای ایشان
زرد شد و پنج شنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنگام
که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه و آنانکه با او
بودند از مؤمنان برحمة منا بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و
مؤمنان را از آن بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ و از رسوایی آن روز وی شاید که مراد روز قیامت باشد ان ربک
تحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بر دشمنان بر هلاک ایشان
واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است علیه السلام
در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده منتظر
عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را می خواندند
که ناگاه جبرئیل علیه السلم بر صورت اصلی پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب
پایهاء وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته
و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و ثمود آن حال را مشاهده نموده و روی
بمساکن نهاده بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلم نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه مردند

وزلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس کشتند فِي دِيَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ
مرده کافتاده بر زمین چفسیدگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کویا که هرگز نبوده اند فِيهَا در آن سراها آورده در وسیط
که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال بکی
یکی مرد که اورا ابو رغال کفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست
حضرت فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَا بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را
أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست از رحمت من لِثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا
فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و در میاطی کوید سه فرشته یعنی جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم
صلوات الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرَى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق
سلمی مذکورست که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از قول خلیل را نواخت
که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که
آن شده بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی و بآنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است و بشارت
در مقابله این تواند بود که پدری را چنین پسر باشد خوش وقت آن پدر که چنین پسر باشد شاباش از آن نصدقی کرچنین
آبا انعمکم و ابنا بدو عزین صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر و در میاطی آورده که جبرئیل علیه السلام
بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلم ببشارت ولد مر ابراهیم را علیه السلم و میکائیل
علیه السلم بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون بمنزل خلیل
آمدند قَالُوا سَلَامًا کفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ کفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما
ابراهیم علیه السلم ندانست که فرشتکانند ایشانرا در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ
تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ کوساله بریان کرده بر سنک کرم پس خوان بکسترد و صلادر داد ایشان دست بطعام
دراز نکردند فَلَمَّا رَأَى پس آن هنکام که دید ابراهیم علیه السلم أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشانرا که مطلقا
لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمی رسد بدان کوساله یعنی دست بطعام نمی کنند نَكِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد

وأوجس

وَأَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصدی کسی داشتی از طعام او ناول
نمودی و چون از طعام وی نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتکان احساس ایشان
خوف نمودند از وی قَالُوا کفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا ما فرشتکانیم فرستاده شده إِلَى قَوْمِ
لُوطٍ بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ زن ابراهیم علیه السلام ساره
بنت هاران قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان
استادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر کشته و از کس روی نمی پوشید همین که سخن فرشتکان شنود
فَضَحِكَتْ پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهة زوال خوف ابراهیم علیه السلم بود یا برای هلاک
اهل فساد و کویند خنده او از تعجب بود تعجب می کرد از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب
بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شکفت می ماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن
با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارت دادیم ما او را بر زبان
ملائکه بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی اسحاق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ و از پس اسحاق بیعقوب تخصیص بشارت بساره
جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیکر آنکه ابراهیم علیه السلم از هاجر پسری داشت
اسماعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَى کفت ای عجبا أَأَلِدُ آیا
من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی کذشته بود وَهَذَا بَعْلِي و این شوهر من
شَيْخًا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده إِنَّ هَذَا بدرستی که این خبر که می کویند
لَشَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجیبست استعجاب وی از راه عادت بوده نه از روی قدرت قَالُوا کفتند فرشتکان ساره را
أَتَعْجَبِينَ آیا شکفت می داری مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کاری خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان
دو پیر فرزندی بیرون آرد سبو قدرتی را که بر کمال بود کی چنیها از و محال بود رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش خدای
وَبَرَكَاتُهُ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات
الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله علیه و از ساره رضی الله عنها
پیدا شدند إِنَّهُ بدرستی که خدای حَمِيدٌ ستوده است با عطا و نعم مَجِيدٌ بزرکوارست با ظهار کرم

فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلم ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری
و آمد بوی بشارت اولاد یجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط
علیه السلم آورده اند که ملیکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در و صد مؤمن باشد گفتند نی
فرمود که اگر نود باشد گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین ده ده کم می کرد تا بده رسید و پنج پس یکی به ملائکه
گفتند در هر دیه که یک مؤمن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلم فرمود که ان فیها لوطا
نه که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه آه زننده و تاسف
خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله (توبه کنند)
ابراهیم با ملائکه رقة قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که
ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و در گذر عن هذا ازین جدال انه قد جاء بدرستی که
آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر
مردود عذابی باز ناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را علیه الصلوة والسلم وداع فرموده روی (مؤتفکات)
نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بنزدیک سدوم رسیدند
که لوط علیه السلم در آنجا بود نگاه کردند دیدند که وی در زمینی کار می کند پیش وی رفتند و سلام
کردند ولما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط علیه السلم سیء بهم (اندوهگین)
شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه
ایشان را دید با رویها خوش و صورتها دلکش اندیشید و قال و گفت هذا یوم عصیب
این روزی سخت است (خود) بر ما آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط علیه السلم چهار نوبت بر بدی قوم
گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط که مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان
گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلم شرم آمد گفت گواهی می دهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل
میکائیل را علیه السلم اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلم با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید (همان)

سخن را تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعادت نمود و چون بخانه رسیدند دیگر بار ادا
کرد و شهادات اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلم دیدند و خبر بدیگران
رسید یا زن لوط علیه السلم اکابر قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط علیه السلم نهادند
وجاءه قومه و آمد بلوط علیه السلم قوم او یهرعون الیه بشتاب دوانیده شده بسوی او ومن قبل
و پیش ازین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد می کردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر
زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلم آمدند
و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من ایشان را بخواهید (تزویج)
هن ایشان اطهر لکم پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی
مؤمنات بکفار می توانست کرد حضرت لوط علیه السلم از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را
فدای مهمان کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان بوده و چه هر پیغمبر امت خود را ز حیثیة
تربیت و مرحمت یعنی زنان را بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش
ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید (مردی)
راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که (تو می دانی)
که ما لنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و بتحقیق تو می دانی ما نرید
آنچه ما می خواهیم از ایشان فاحشه قال گفت لوط علیه السلم در جواب ایشان لو ان لی بکم کاشکی (مرا)
باشد قوة بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم او آوی یا پناه گیرم و پناه
کردم الی رکن شدید برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحاح (وارد است)
که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی
بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجا درماندگان جز درگاه او نیست شعر
آستانش که قبله گاه همه است ° از همه آفتی پناه همه است ° هر که دل در حمایتش بستست ° از غم هر دو کون وارستست
آورده اند که لوط علیه السلم در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله نمود ایشان دیوار را

بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلم بغایة مضطرب و اندوهناک شد ملایکه که او را
بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قالوا یا لوط کفتند ای لوط انا رسل ربک ما فرستادکان پروردکار
توییم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نمی رسند با ضرر و ایذاء
تو یعنی ضرر ایشان بتو نمی رسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان کذار پس جبریل علیه السلم
پیش باز شد و پر خود را بر روی ایشان مالید همه کور شدند و از خانهٔ لوط علیه السلم بیرون دویده می کفتند حذر
کنید که مهمانان لوط ساحر اند پس جبریل علیه السلم فرمود که فاسر باهلک ببر کسان خویش
بقطع من اللیل بپارهٔ از شب یعنی بعد از کذشتن برخی از شب ولا یلتفت و باید که التفات نکند
و وا پس نکرد منکم احد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر الا امرأتک مکر زن خود را که او کافره است
انه مصیبها بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار
هلاک خواهد شد لوط علیه السلم از غایة تنکدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبریل
علیه السلم کفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنکام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلم فرمود
که هنوز تا صبح بسیار وقتست جبریل علیه السلم کفت الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست
فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبریل را علیه السلم فرمودیم تا پر خود را
در زیر شهرهاء ایشان در آورد و برداشت تا بجای که اهل آسمان بانک خروس و آنسک ایشان
شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا کردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را
زیر آن یعنی سرنکون ساختیم وامطرنا و بیارانیدیم علیها بر آن شهرها بعد از سرنکون شدن آن
حجارة سنک من سجیل از کل سنجیل سجیل معرب سنک کلست و آن کل باشد با آتش پخته شده چون آجر
یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنکباران
بایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنکها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی مسومة
نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر کوید مهر کرده
شده بود بعضی از آنها سفید بر و نقطهاء سیاه و برخی سیاه و بر و نقطهاء سفید یا نام هر کس که

بر وی باران می شد بر و نوشته بود یا آماده کشته عند ربک در خزاین پروردکار تو برای عذاب ایشان در تفسیر
زاهدی آورده که سنک کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبویی قولی آنست که سنک بر جماعتی بارید
از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنک مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد
آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنک که نام زد او بود در هوا معلق ایستاده همین که
از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد وما هی و نیست آن سنک عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان دور
چه ایشان استحقاق آن هست که بر ایشان سنک بارد چو عالم از ستمکر تنک آرد عجب نبود که بروی سنک بارد
سکان از سنک در خورد است بسیار چو ظالم را بپیچی سنک بردار وکفته اند ضمیر هی راجع بقری است کنایه از مذکور
یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران مکه دور نیست در اثناء اسفار بر آن دیار می کذرند پس باید
انکه بنظر اعتبار در آن نکرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آورند
والی مدین و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را علیه السلم
قال یا قوم اعبدوا الله کفت ای قوم بپرستید خدای را بیکانکی ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای بحق غیر وی
ولا تنقصوا المکیال و مکاهید و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات
انی اریکم بخیر می بینم شما را با توانکری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعیه باشد شما را بخیانت
بلکه مردم منعم و توانکر باید پس حق کذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق
ایشان باز کیرید وانی و بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط
عذاب روز کرد در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع آنست در وی یعنی در آن
روز عذابی کرد شما را فرو کیرد که هیچ کس راه رهایی نیابد مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال
و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر می کند بایفاء آن و این غایة مبالغه است ویا قوم ای کروه من
اوفوا المکیال بتمام پیمایید مکیل را به پیمانه والمیزان و تمام بسنجید موزون را بترازو بالقسط
بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانة در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز می کرفتند و اطراف
درم و دینار را نیز می بریدند در آن باب می کوید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان اشیاءهم چیزهاء ایشان

بد دستی که ح

یعنی بهاءهرچه می خوید یا قراضهٔ که از دینار ودرم می برید وَلَا تَعْثَوْا وغایة تباهی مجوئید فِی الْأَرْضِ در زمین

بلجو مُفْسِدِينَ درحالتی که تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللّٰهِ آنچه خدای باقی کذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام

خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شمارا ازآنچه بخیانة جمع می کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید باور دارندکان مرقول مرا

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ ومن نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نکاهبان که شمارا از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه

رسول ام پیغام رسانده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست وبس و من آنچه شرط بلاغست بای تو می کویم

توخواه از سخنم پندکیر وخواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشانرا

فرمان حرب بود چون موسی وداود وسلیمان علیهم السلام وبرخی آنکه ایشانرا حرب نفرموده اند وشعیب

علیه السلام از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه می کفت وخود همه شب نماز می کذارد

قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو می فرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ بتکلیف

آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم آنچه می کنیم فِي أَمْوَالِنَا

در مالهاء خود مَا نَشَاءُ آنچه می خواهیم از نقصان کیل ووزن یا باز کرفتن ثمن یا قطع دراهم ودنانیر اطراف

إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بعد باری الرَّشِيدُ وراه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم

می کفتند ومراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد می کفتند که تو با آنکه بعلم ورشد

موسوم وموصوفی چرا این سخنان می کویی قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام که ای کروه أَرَأَيْتُمْ می بینید چون

وجه می کویید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اکر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردکار خود وَرَزَقَنِي وروزی

داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت ورسالت یا مال حلال بی خیانت بخس

وتطفیف یا مرا دولت کمال وتکمیل ارزانی داشته باشد وسعادات روحانی وجسمانی عطا فرموده روا باشد

که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ ونمی خواهم من که مخالفت کنم شما او بیایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ

بسوی آنچیزی که شمارا از ان نهی می کنم یعنی شمارا از چیزی منع نمی کنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه هرچه بازمی دارم

خود نیز باز می ایستم إِنْ أُرِيدُ نمی خواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ مکر بصلاح آوردن کارهاء شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم

وَمَا تَوْفِيقِي ونیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل صواب وصلاح إِلَّا بِاللّٰهِ مکر بمدد الله

ومعونة

ومعونة خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی توکل می کنم که قادرست بر همه چیز وغیر او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وبسوی

او باز می کردم در هرچه نیت می کنم وَيَا قَوْمِ ای کروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شمارا بران ندارد شِقَاقِي دشمنی من وستیزه

کاری با من أَنْ يُصِيبَكُمْ که برسد شمارا مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوحٍ کروه نوح را علیه السلام

از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا کروه صالح را علیه السلام

از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ ونیستند کروه لوط علیه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی در مکان وزمان نزدیک شمایند

اند اکر از امم کذشته عبرت نمی کیرید از یشان عبرت کیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وطلب مغفرت کنید از پروردکار خود

با یمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي وبدرستی که پروردکار من

رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفرانست وَدُودٌ دوست دارنده تایبانست ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندکانرا دوست دارد

وبمعنی مفعول بود یعنی بندکان اورا دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح

اسماء الله معنی الودود را برین وجه اورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق ودوست دلها یعنی او

نیکی را دوست میدارد ونیکان اورا دوست می دارند وفی الحقیقة دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیراکه

چون بنظر تحقیق درنکرند اصل حسن واحسان که سبب محبت باشد غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست

میدارد وازین باب نکتهٔ چند در آیة یحبهم ویحبونه بر منظرهٔ عیان جلوه نموده وللولد الاعز زبدة

حقایقه صفیا ای حسن تو داده یوسفانرا خوبی ٭ وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی

کو نیک نظر کند کسی غیر تو نیست ٭ در مرتبه محبی ومحبوبی ٭ قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمی کنیم

كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه می کویی از وجوب توحید وحرمت تطفیف واین بواسطهٔ قصور عقل

وعدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می کفتند واکرنه چرا فهم کلام او نکردندی واو خطیب الانبیا بود

ودیکر کفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ وما می بینیم ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر

وَلَوْلَا رَهْطُكَ واکرنه قوم تو بودندی که بر دین ما اند وما ایشانرا عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ هر آینه ترا سنک

سار می کردیم وَمَا أَنْتَ ونیستی تو عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ بر ما عزیز ومکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب

رجم شود قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام که ای کروه من أَرَهْطِي آیا عشیرهٔ وقوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیز ترند بر شما

ودوستی نزد شما مِنَ اللهِ ازخدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ وکرفته اید شما امرخدایرا وَرَاءَكُمْ ازپس پشت خود ظِهْرِيًّا
همچون متروک فراموش شده یعنی حق یارمن نکاه می دارید وفرمان پروردکارمن پس پشت می افکنید
إِنَّ رَبِّي بدرستی که افریدکارمن بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید مُحِيطٌ آکاهست بروجهی که هیچ چیز
بروپوشیده نیست وبران شما مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای کروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
بحالها خود که دارید ازشرک وبخس إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام ومتمکن درکار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ
زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ انکس راکه بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که اورا رسوا کند یا بفضیحت
تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وآنکس راکه دروغ کویست بزعم شما یعنی زود که بدانید که من برحقم
یا شما وَارْتَقِبُوا وانتظار برید آنرا که می کویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ که من نیز باشما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
وآن هنکام که آمد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلم وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وآنانرا که ایمان
آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشایش ازفضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وبکرفت آنانرا که کافر بودند
الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل علیه السلم که ایشانرا کفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس کشتند درسراهاء
خود جَاثِمِينَ مردکان وبرزمین افتادکان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کوییا که هرکز اقامت ننموده اند فِيهَا دران دیار
أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکست قوم مدین را ودوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانچه هلاک
شدند وملعون کشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هردو قوم صیحه بود در تفسیر
آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب وصالح
علیهما السلام اما قوم ثمود را صیحه ازتحت ایشان بود واهل مدین را ازفوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
وبتحقیق ما فرستادیم مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا موسی را بمعجزات که نشانها صحت نبوت او بودند وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ
وبحجتی قاهر واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
وَمَلَئِهِ وکروه اشراف ازقوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن کروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن
بموسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ ونبود کار فرعون بِرَشِيدٍ برنهج رشد وصواب وچون متابعت
او کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز

النار
فَأَوْرَدَهُمُ پس درآرد شان باتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وبد مکانیست درآمده شده درو یعنی آتش دوزخ
چه ورد که آبشخورست برای تبرید جکر وتسکین عطش باشد وآتش مورد یست برضد آن وَأُتْبِعُوا فِي
درآمده شدند فرعون وقوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً دریں سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ودر روز قیامت نیز لعنت
در پی ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطاییست داده شده بدیشان یعنی لعنت هردو جهان ذَٰلِكَ این خبر
مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ از اخبار دیهها هلاک شده که نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا برتو میخوانیم مِنْهَا بعضی ازانها قَائِمٌ
باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ وبرخی ازان مفقودست یا خراب چون کشت درووده
وکفته اند قایم آنست که اثر آن دیده می شود چون دیار عاد وثمود وحصید آنکه آثار او باقی نیست چون
دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وما ستم نکردیم براهل این دیهها باهلاک ایشان وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا
ولیکن ایشان ستم کردند أَنْفُسَهُمْ برنفسهاء با رتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ
سود نکرد ندیا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایان که از روی جهل يَدْعُونَ
بودند که می خواندند ومی پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان بازنداشتند از ایشان
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردکار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ وزیادت نکردند
ایشانرا بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیان کاری وهلاکت وَكَذَٰلِكَ وما نند این کرفتنست أَخْذُ رَبِّكَ کرفتن
پروردکار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بکیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ وحال آنکه اهل آنها ظالم باشند
إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که کرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک وسختست وازان کرفتن کس را روی خلاصی
وراه رهایی نیست * کسی کز صرصر ظلمش دمادم * چراغ عیش مظلومان بمیرد * نمی ترسد ازان کاین تعالی *
اکرچه دیر کیرد سخت کیرد * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در این چه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتیست
لِمَنْ خَافَ هرکسی را که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَٰلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزیست
مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده ازبهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ وآن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ
روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان وزمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ وباز پس نمی داریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ
مکر از برای کذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نکردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهود

لا تكلّم نفسٌ سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند الّا باذنه مگر بدستوری خدای واین در موقفی
خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در وا جازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم
فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقیٌّ بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود و سعیدٌ
ونیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوی او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل می کند
علامة سعادت پنج چیزست نرمی دل وبسیاری گریه ونفرت از دنیا وکوتاهی امل وشرمناکی ونشانه شقاوت
هم پنج است سختی دل وخشکی دیده ورغبت بدنیا وطول امل وبی حیایی شیخ ابو سعید خراز قدس سره
فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری وسطوت قهاری
که دمار از روزگار کفار بر آورده ودیگری حکم ازل که بسعادت وشقاوت خلق نفاذ یافته وحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر وسطوت این حکم فرمود که شیبتنی سورة هود
آن یکی را از لوح سعادت بر کند وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین عدل او می راند آن سوی اصحاب الشمال
فضل او میخواند این را نزد اصحاب الیمین فامّا الّذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النّار پس در آتش
دوزخ اند لهم فیها مر ایشانراست در آن آتش زفیرٌ فریاد سخت وشهیقٌ وناله زار زفیر صوت
شدید را گویند واستعمال او در رمیدن صوت حمار است وشهیق صوت ضعیف بود در آخر نهیق مستعمل باشد
تشبیه می کند فریاد اشقیا را بانکر اصوات واین بدبختان با این ناله وافغان خالدین فیها جاویدان
باشند در آتش ما دامت السّموات والارض همیشه تا آسمانها وزمینها بجای است این کلمات در عرف
عرب عبارت از تأبید وتخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین باز بسته نباشد چه
نصوص داله بر تأبید دوام اهل النار وانقطاع دوام ارض وسما وارد است پس اعتقاد باید کرد که
کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود الّا ما شاء ربّک مگر آنچه خواهد
پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب
آتش چه در دوزخ انواع عذاب وعقوبتست ویکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از
خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ انّ ربّک بدرستی که آفریدگار تو فعّالٌ لما یرید

کننده است مر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب وامّا الّذین سعدوا واما آنانکه نیک بخت شدند
ففی الجنّة پس ایشان در بهشتند خالدین فیها جاویدان در آن ما دامت السّموات والارض ما دام که باشد آسمان
وزمین او چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین وآسمانی بدل این آسمان وزمین خواهد بود
شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان وزمین از حیثیة جوهر ایشان مرادست نه از
صورت ایشان وگفته اند مراد فوق وتحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند
وآنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس ما دام که تحت وفوق باشد سعدا در بهشت باشند الّا ما شاء ربّک
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آنکه آن رتبه رؤیت
ورضوانست یا بنعمتی که کنه آن را ندانند مگر وی که عالمست بجمیع معلومات ونکته فلا تعلم نفسٌ ما اخفی لهم
من قرّة اعین مؤید این قولست وشمه ازین باب در سورة توبه در تفسیر ورضوان من الله اکبر سمت
ذکر یافته وباید دانست که علماء تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند در زاد المسیر آورده
که استثناء لا یفعله ودر معالم فرموده که خدای بدین استثنا دانا نتست واکر اقوال ایشان آورده شود
شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نمی ماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عطاءً عطا دادنی
عطا دادنی غیر مجذوذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش فی مریةٍ در گمان
مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وحقیقة خطاب راجع بامت می فرماید که بشک مباشید
ممّا یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالتیست مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید
آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد
ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتانرا الّا کما یعبد مگر بر وجه که می پرستیدند آباؤهم من قبل پدران
ایشان پیش ازین یعنی بباطل وانّا لموفّوهم وبدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نصیبهم
بهره ایشانرا از عذاب غیر منقوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته نباشد ولقد آتینا وهر آینه
دادیم موسی الکتاب موسی را تورایة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف
کردند بعضی بدان گرویدند وبعضی کافر شدند هیچو اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمةٌ سبقت

واكرنه سخنيست پيشي كرفته من ربك از آفريدكار تو بتاخير عذاب ايشان لقضي بينهم هر اينه حكم كرده شدي
ميان قوم موسى عليه السلام تا مبطل بعذاب استيصال مبتلا كشتي ومحق از ان نجات يافتي وانهم وبدرستي
كه كفار قوم تو لفي شك هر اينه در كمان اند منه از قرآن مريب كماني در ريبت افكنده يعني نفس را مضطرب
وعقل را شوريده كننده وان كلا وبدرستي كه هر يكي از مختلفان لما ليوفينهم از ان جمله اندكه هر اينه
تمام خواهد داد ربك پروردكار تو اعمالهم جزاء عملهاء ايشان بعضي ان نافيه مي دارند ولما بمعني الا
يعني هيچكس نيست مكر كه خداي تعالى جزاء عمل او بر وجهي كه بايد بدو رساند صاحب ايجاز فرموده كه چون
در لما معني ظرف هست اينجا تقدير محذوفي بايد كرد برين وجه كه وان كلا لما بعثوا ليوفينهم وچون
اعراب اين كلام خالي از اشكالي نيست اين مقدار بسط مناسب نمود واين وجوه بر تقدير تشديد
لما بود اكر مخفف خوانند صاحب كشاف فرموده كه لام لما موطيه قسم است وتنوين عوض از مضاف اليه
وما زايده وتقديرش چنين باشد كه وان كلهم ليوفينهم انه بدرستي كه خداي بما تعملون بانچه شما
مى كنيد خبير داناست وچيزي از وي فوت نشود تا توفيه جزا تواند كرد و بهمه كارها دانا اوست
بمكافات هم توانا اوست فاستقم پس تو مستقيم باش كما امرت همچنانچه فرموده شدي ومن تاب معك
وبايد كه مستقيم شوند يا بفرمايي كه مستقيم كردند آنانكه باز كشته اند از كفر وايمان آورده با تو
استقامت آنست كه مستقيم باشند بر امر ونهي امام قشيري رحمه الله فرموده كه مستقيم آنكسيست
كه از راه حق باز نكردد تا بسر منزل وصال برسد در حقايق سلمي از جرجاني قدس سره نقل مي كند
كه طالب كرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده كه آن چيز كه بود وي
همه نيكويها نيكو شود وبه نبود وي همه زشتها زشت شود استقامتست شيخ الاسلام قدس سره
اين سخن را بشنيده وكفته كه وي بسيار نيكو كفته است دليلش فاستقم كما امرت بزركي پرسيدند
كه كدام عمل فاضلترست كفت استقامت ابو علي نسوي رحمه الله فرموده كه حضرت رسالت را صلى الله عليه وسلم
در واقعه ديدم كفتم سبب شيب تو از سورهٔ هود چه چيزست فرمود كه فاستقم كما امرت اي عزيز هر كرا قدم
مترسخ نباشد رنجش ضايع است شيخ ابو علي دقاق رحمه الله كفته كه استقامت آنست كه سخن خود را

از ماسوى الله محفوظ داري خواجه عصمت بخاري رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده
كسي را دانم اهل استقامت ٭ كه باشد بر سر كوي ملامت ٭ ز اوصاف طبيعت پاك مرده ٭
باطلاق هويت جان سپرده ٭ تمام از كرد تن دامن فشانده ٭ برفته سايه وخورشيد مانده ٭ ولا تطغوا
واز حد در مكذريد انه بما تعملون بدرستي كه خداي بانچه شما مى كنيد بصير بيناست ولا تركنوا
وميل مكنيد الى الذين ظلموا بسوي آنانكه ستم كردند يعني مداهنه منماييد با ايشان يا فرمان ايشان
مبريد يا معاونت مكنيد ايشانرا بر بيداد ايشان سفين ثوري رحمه الله فرموده كه هر كه قلمي براي
ظلمه بتراشد يا سياهي در دوات ايشان ريزد يا كاغذ بدست ايشان دهد تا بنويسند در ظلم
ايشان شريك بود وهم ازيشان پرسيدند كه اكر ظالمي در باديه تشنه باشد وبر هلاك مشرف بود
او را آب توان داد فرمود كه ني كفتند اكر آبش ندهند بميرد فرمود كه دع يموت تا بجهان بد زندكاني مدتي
پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود كه ميل بظلمه مكنيد فتمسكم النار كه پس شما را بسايد يعني بشما رسد
آتش دوزخ وما لكم ونيست شما را من دون الله بجز خداي من اولياء دوستان كه عذاب از شما باز دارند
ثم لا تنصرون پس شما ياري داده نشويد واقم الصلوة وبپاي دار نماز را طرفي النهار در دو طرف روز
وزلفا من الليل ودر ساعتها از شب نماز طرف اعلى روز نماز بامدادست ونماز طرف اسفل ظهر وعصر
ونماز زلف الليل مغرب وعشا آورده اند كه عمر بن غزيه رضي الله عنه خرما مى فروخت زني صاحب جمال
را كه بخرما خريدن آمده بود كفت خرماء خوبتر در خانه است چون در خانه وي در آمد عمرو او را تقبيل
نمود وفي الحال پشيمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله آمد وكريان كريان حال كذشته
بعرض رسانيد آية فرود آمد كه ان الحسنات بدرستي كه نيكويها يعني نماز پنجكانه يذهبن السيات
ببرند ومحو كنند بديها را كه غير كباير باشد حضرت از عمرو پرسيد كه نماز ديكر با ما كذاردي كفت آري
حضرت فرمود كه هي كفارة ان نماز كفارت اين كناه است كفتند يا رسول الله اين حال مرو راست
خاصه كفت ني براي عموم مردم است ومويد اين قول در حديث آمده كه از نمازي تا نمازي كفارت كناهانيست
كه ميان ايشان واقع شده باشد چون از كباير اجتناب نمايند واسطي قدس سره درين آية فرموده كه

انوار طاعات ظلم معاصی را محو می سازند و در بحر آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا اللیل
ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع می کند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است
یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین پندیست
مر یاد کنندگانرا واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی فان الله پس بدرستی که خدای
لا یضیع ضایع نگرداند اجر المحسنین اجر نیکوکارانرا عدول از مضمر اشارت بآنست که شکیبایی از احسانست
فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای
که از روی جزم ینهون باز داشتندی مفسدانرا عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی
الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات منهم از گذشتگان
که ایشان نهی می کردند واتبع الذین ظلموا و پی روی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آن چیزرا که منعم
شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوها کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات
مصروف گردانیده از ماوراء آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین و بودند کافران وما کان و نخواست
ربک پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون و حال
آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد
و ظلم با آن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی
پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی مردمانرا امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و بر
یک آیین ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و
نصاری و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون
اهل ملة حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آنکه
خدای وی را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمانرا
یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه
با ملائکه گفته و آن اینست که لأملأن هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس

نفس صح

از

از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص و هر خبری میخوانیم علیک بر تو من انباء
الرسل از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ما نثبت به آنچه ثابت می گردانیم و برجای داریم بآن فؤادک دل ترا
یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر اداء رسالت ثبات نمائی و بر
ایذاء کفار شکیبا باشی وجاءک و آمده است بتو فی هذه الحق در این سوره آنچه درست و راست
فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همه سورهای قرآنی هست و گفته اند هذه اشارت
باخبار مذکوره است در این سوره یعنی این خبرها راستست وموعظة و پندست وذکری و یاد کرد
للمؤمنین مر گرویدگانرا وقل و بگوی ای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانکه ایمان نمی آرند اعملوا عمل بکنید
علی مکانتکم بر حالاتی که متمکنید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم
وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمانرا انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را بشما
ولله و مر خدایراست غیب السموات والارض علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او
یرجع الامر کله باز گردد و حفص یرجع مجهول خوانده یعنی باز گردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش کن
مر او را که مرجع همه است وتوکل علیه و توکل کن بر وی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل
بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بی خبر از آنچه
بندگان می کنند و حفص بخطاب می خواند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل می کند که فاتحه
توریة آیة اول از سوره انعامست و خاتمه آن آیة آخر از سوره هود علیه السلام والحمد لله اولا و آخرا

سورة یوسف علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست
لا یعلم تأویله الا الله و گفته اند مواد ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن
حاصل میشود یا مختصراتست از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او
چنانچه الف انفرادست و لام لطف و را رحمت گویا قسم یاد می کند بدین وجه که بانفراد منی بربوبیة و بلطف
منی ما عاینان لطایف احدیت و برحمت منی بر کافه بریت جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب المبین
آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر اعجاز آن یا هویداست معانی او و متأمل یا روشن کننده است

قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد
سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا أَنزَلْنَاهُ
بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی بعضی از قرآن قرآن گفته
ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت
بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما می خوانیم عَلَيْكَ بر تو
أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصه که خوانده شود در معالم گوید بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها
و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصها احسن است چه صاحبش بنزد آدمیان احسن بوده و در تفسیر
اعجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد با احوال
انسان اگر تأویل کنند یوسف دل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را برادران یوسف
و حضرت شیخ قدس سره بر بین منوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیست
مجموع اخبار و روایات این قصه و تأویلات و نکات و دقایق که در هر آیة گفته اند حواله بجواهر التفسیر
می رود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم
گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیة نازل شد که ما بر تو می خوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن
در پی بعضی باشد یا خبری دهیم ترا بهترین خبری بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ
این سوره مقرو را وَإِن كُنتَ و بدرستی که بودی تو مِن قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ
از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن
وقتی را که گفت یوسف علیه السلام لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب را علیه السلام گویند یوسف علیه السلام
در سن دوازده سالگی شب آدینه بر کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام
ای پسر ترا چه رسید گفت يَا أَبَتِ ای پدر خوابی عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی که دیدم در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا
یازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار
سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِي سَاجِدِينَ

تمام قصه را با احوال صح

می سجده کنند گان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه
او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلام و زوجه او که خاله یوسف است شمس و قمر عبارت
از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران این واقعه بشنوند و ایشان تعبیر و قوف دارند
هر آینه قصد وی کنند قَالَ يَا بُنَيَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبتست لَا تَقْصُصْ مخوان و بیدا
مکن رُؤْيَاكَ خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا که حیله کنند لَكَ برای اهلاک تو كَيْدًا حیله کردنی
بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوٌّ مُّبِينٌ
دشمنیست آشکارا که او را بر مکر و کید می دارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل
شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی
وَيُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا تأویل غوامض کتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ
و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب برادران تو یعنی
بقول که ایشان را پیغمبر می گویند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا از وی بیرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانکه
تمام کرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو مِن قَبْلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ
استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لَّقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصه یوسف
علیه السلام وَإِخْوَتِهِ و در حکایت برادران او آيَاتٌ نشانها قدرت یا دلایل حکمت لِّلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را
و غیر ایشان را یوسف را علیه السلام یازده برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی
که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ریالون و یشجر و چهار دیگر علاتی
از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور باید تقریر
کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیة فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان
برادران او شنودند و غمان شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد

وبتدبیر مهم مشغول شدند اِذْ قَالُوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلم با یکدیگر لَیُوسُفُ
وَاَخُوهُ هر اینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین اَحَبُّ اِلَىٰ اَبِینَا دوسترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ
وحال آنکه ما جماعتی توانا و کارکنان ادیم و ایشان خرد سال و بکفایه بس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز
ضعیف را بر ده مردی قوی اختیار کرده اِنَّ اَبَانَا بدرستی که پدر ما لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در دور افتادیست آشکارا
از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع
کرد بصورت پیری بریشان ظاهر شد و گفت یوسف می خواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست
گفت اُقْتُلُوا یُوسُفَ بکشید یوسف را گویند گوینده این سخن دان بود گفت او را بکشید اَوِ اطْرَحُوهُ
یا بیفکنید اَرْضًا بزمین دور از عمارات یا موضع که دران سباع باشند یعنی او را غایب کنید یَخْلُ لَكُمْ تا خالی
ماند برای شما وَجْهُ اَبِیكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند
وَتَكُونُوا و باشید مِنْ بَعْدِهِ پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِینَ گروه شایستگان یعنی توبه
کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبایان بادیه آنرا از روی تسویف می گوید ع
امروز گنه کنیم فردا توبه• آخر تامل نمی نمایند که عقد فردا را عمر فردا باید و بر عمر اعتماد نیست• کاملی و نیفرد انکذاری نهفاد•
که چون فردا برسد نوبه کار دیگرست• قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ
مکشید یوسف را که قتل گناه عظیمست وَاَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِی غَیَابَةِ الْجُبِّ در قعر چاه یَلْتَقِطْهُ
تا فرا گیرند او را بَعْضُ السَّیَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدینجا رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رهید
یعنی چون غرض شما نابودن اوست برین وجه می باید کرد اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِینَ اگر هستید شما کارکنندگان بشوری من
پس همه برین رای متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده• و سبزها از زمین دمیده
سنبل سر نافه باز کرده• گل دست بدر دراز کرده• سیر آب سبزها، نوخیز• از لولوی تر زمین دانکیز•
چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلم فرمود
که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من
بخار خار هجر گرفتار باشم — حریفان در بهار عیش خندان• من اندر کنج غم چون درد مندان•

فرزندان از یعقوب علیه السلم در مانده پیش یوسف علیه السلم آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه
با وعد در میان آورده — موسم گل دو سه روز نیست غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود
یوسف علیه السلم نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران پیش پدر آمده و التماس اجازت
نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید — ازین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد• کز بوستان باد سحر خوش میرسد
یعقوب علیه السلم در فکر دور و دراز افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلم یَا اَبَانَا ای پدر ما
مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا چیست ترا که امین نمی داری ما را عَلَىٰ یُوسُفَ بر یوسف و تامل می کنی در فرستادن او وَاِنَّا لَهُ
وحال آنکه ما مر ورا لَنَاصِحُونَ نیک خواهانیم و بغایت بروی مهربان اَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب
صحرا یَرْتَعْ تا در سعه و فراخی معیشة میوها و نقلها خورد وَیَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن
وَاِنَّا لَهُ و بدرستی که ما مر ورا لَحَافِظُونَ نگاه بانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب
علیه السلم اِنِّی لَیَحْزُنُنِی بدرستی که مرا اندوهگین دارد اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببریدش او را از پیش من
چه شدت مفارقت او بر من بسیارست و صبر از مشاهده وی کم وَاَخَافُ و دیگر می ترسم اَنْ یَاْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه
او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند نباد که گرگی قصد وی کند وَاَنْتُمْ عَنْهُ و شما
غَافِلُونَ از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلة اهتمام در محافظت او• از نو ترسم کز و غافل نشینید•
ز غفلت صورت حالش نه بینید• درین دیر بیشه دشت محنت انگیز• که گرگی بود دندان کرده تیز• قَالُوا گفتند
فرزندان یعقوب علیه السلم لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ وحال آنکه ما گروهی
توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آن وقت
که برادر را بگرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر اینه زیان کار باشیم پس چون یعقوب علیه السلم مبالغه فرزندان
شنید و میل دل یوسف علیه السلم بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای
ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامها پوشانیدند و قمیص
ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل از بهشت آورده بوقت القاء در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود
بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعه فرزندان تا شجرة الوداع

که بر در دروازهٔ کنعان بود بیرون آمد و یوسف را علیه السلم در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع
کرد ودا[ع] گریه نه خورد دیده بود طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود یوسف علیه السلم که پدر را
گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب با الماس مژه سفتن
آغاز کرد ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب علیه السلم
مضمون این قضیه بسمع آن نور بصر رسانید میان بعزم سفر بسته و بر بود راهت سر شک دیدهٔ من مجدد و که راه بگیرد
ای یوسف از این رفتن تو رایحهٔ اندوهی عظیم بمشام دل من می رسد و نمی دانم که سر انجام کار بکجا خواهد کشید
باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد ع فراموشی نه شرط دوستان است
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلم مبالغهٔ بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش
گرفته روی براه آوردند یعقوب علیه السلم در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند دلبند می گریست
هنوز سیر ندوانم ز چشم ناشده دور دل از تصور دوری چون بید لرزانست و چون فرزندان از نظر وی
غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را کردند با او
آنچه کردند وصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده
می گفتند ای صاحب رؤیا کاذب بخوان آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند
یوسف علیه السلم گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پیر کنعانی بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من
رحم آرید سو یاری دهید گرد راه دور گشته ام رحمی کنید کز غم او زار مانده ام القصه بسخن او التفات
نا نموده طپانچه بر روی وی می زدند و در خاک خواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاکت نزدیک
رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین
توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن
او در گذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ در قعر چاه
و آن چاه بود بسه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او
گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیادت پس یوسف را بسر چاه آوردند و چون دست در هر یک از ایشان می زد

دستش

دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود
در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملیک علی خطاب
مستطاب بطایر آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلم پیش از آنکه یوسف به تک چاه
رسد بوی رسید و او را با جنحهٔ مقدسهٔ خود گرفته بر بالای صخرهٔ که در تک چاه بود بنشانید و از طعام
و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم
بسوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ
مسند جاه رسانیم و برادرانرا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشانرا بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا
باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانسته که تو یی بجهت علو شان و رفعت
مکان تو و اندک زمانی را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند وهم له منکرون اما چون
یوسف علیه السلم در چاه افتاد برادران باز گشتند پس بره رفتند و بزغاله کشته پیراهن یوسف بخون او آلوده
ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً شبانگاه بدروغ يَبْكُونَ می گریستند یعقوب علیه السلام
آواز گریهٔ فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه می شود و یوسف من
کجاست که او را نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و پیشی می گرفتیم بر یکدیگر
در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزد یک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ
الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا ما را یعنی سخن ما باور نمی کنی وَلَوْ كُنَّا
صَادِقِينَ اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی
می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ
بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ
یعقوب علیه السلم که پیراهن خون آلود دید دغدغهٔ هلاک یوسف علیه السلام در دلش بدید آمد اما
چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض پیراهنش نکرده پس از
روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می گویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما

أَنْفُسُكُمْ نفسهاء شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ را از اهلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو
یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای است یاری خواسته شده یعنی یاری
ازو میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت می کنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلم
در آن چاه بود صباح چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند
که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب
کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد
فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلم که در دلو نشین ع
ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلم در دلو نشست در معالم آورده که دیوار هاء
چاه بفراق یوسف علیه السلم بگریستند در انس المریدین فرموده که مالک در کشیدن حیران
بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَىٰ
ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب و بود او را برای اعانت طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ
این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری و یوسف را از چاه بیرون آورد

چون آن ماه جهان آرا بر آمد * ز جانش بانگ یا بشری بر آمد * بشارت کز چنین تاریک جاهی * بر آمد بس جهان افروز ماهی *

وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یا پنهان ساختند
امر او را و با کاروانیان نگفتند که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر
اسروا راجع ببرادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بندهٔ ماست و آنچنان
بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می کنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلام با پدر
و برادر را و کاروانیان از اخفاء امر یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران یوسف را
بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما می گوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف
علیه السلم خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریز پایست و نافرمانست

ودل

و دل بر خدمت ندارد او را می فروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهری دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر
او نشنویم مالک گفت من زری که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند نا سره مانده
است گفتند تو می دانی که بهاء این غلام بسیارست اما ما با تو می سازیم بهر چه داری پس دست یوسف
علیه السلم بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بیهاء اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ
مَعْدُودَةٍ درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که ما دون چهل درم را می شمردند
و ما فوق او را وزن می کردند مالک درمهاء خود را بشمرد هفده عدد بود یا بیست هر برادری دو درم برداشتند
و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در یوسف
علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن
او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن
ولید عملیقی بود و تمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده بود
چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و تماشاگران عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او
آشفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که
او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زای و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زای و کسر لام شهرت
دارد القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آرد
روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمده

آراسته آن یار ببازار بر آمد * فریاد و فغان از در و دیوار بر آمد

خریداران بمزید در آمده هر کس در بها
چیزی اضافه می کردند تا بدانجا رسید که همسنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری
پیش نهاد خریداران دیگر لب ببستند پس زانوی خاموشی نشستند عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد
وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را
یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن
کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست یعنی این غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید آنکه سود رساند

ما داد دکا ضیاع وعقار وسر انجام مصالح درونکار ما **اَوْ نَتَّخِذَهُ** یا فرا کیریم ویرا **وَلَدًا** فرزند کو نید عزیز
عقیم بود کفت او را بفرزندی کیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهرست **وَكَذٰلِكَ** و همچنانکه محبت یوسف را
در دل عزیز جای دادیم **مَكَّنَّا لِيُوسُفَ** جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم **فِي الْاَرْضِ** در زمین مصر تا تصرف کند
در آن **وَلِنُعَلِّمَهُ** و تا بیاموزیم او را **مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ** از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی **وَاللّٰهُ غَالِبٌ** و خدای
غالبست **عَلٰى اَمْرِهِ** بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست
بر امر یوسف علیه السلم که برادران از دو خواهشی بود و خدا را خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست
بود هر کسی را دکرکونه رای نباشد مکر آنچه خواهد خدای **وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ** و لیکن بیشتر مردمان **لَا يَعْلَمُونَ**
نمی دانند که تمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست **وَلَمَّا بَلَغَ** و آن هنکام که یوسف رسید **اَشُدَّهُ**
بقوت خود بهیرده سالکی و کویند میان سی و چهل **اٰتَيْنَاهُ** دادیم او را **حُكْمًا** حکمی که نبوتست یا حکمه
و آن علمی باشد مؤید بعمل **وَعِلْمًا** و دیکر دادیم او را دانشی در دین **وَكَذٰلِكَ** و مانند این **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**
پاداش می دهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلم بخانهٔ عزیز در آمد سلطان عشقش
رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد
زلیخا چون بروپش دیده بکشاد بیک دیدار ش افتاد آنچه افتاد ز حسن صورت و لطف شمایل اسیرش شد بیکدل نی بصد دل
بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان آورد **وَرَاوَدَتْهُ**
و در خواست یوسف را **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا** آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را
عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلم و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیکر
ساخته در آورد **وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ** و ببست درها را **وَقَالَتْ** و کفت **هَيْتَ لَكَ** بشتاب و پیش آی که مر ترا امر
یوسف که این حال بدید **قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ** کفت پناه می کیرم بخدای پناه کرفتنی **اِنَّهُ رَبِّي** بدرستی که خدای
پروردکار منست **اَحْسَنَ مَثْوَايَ** نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارکاه قرب یا عزیز مهتر منست
و مرتبه نیکو داشت مرا فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایة نموده دست خیانت در حرم او دراز
نمی کنم **اِنَّهُ** بدرستی که **لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** رستکار نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند

یا بیست سالکی

یا زناکاران جز زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب می کرد کفته اند
نمی خجلت که در روز قیامت چو افتد بر زناکاران غرامت جزای آنچنا کیشان نویسند مرا سر دفتر ایشان نویسند
وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف **وَهَمَّ بِهَا** و قصد کرد یوسف علیه السلم
بدفع او بطریق فرار **لَوْلَا اَنْ رَاٰ** اکر ندیدی یوسف **بُرْهَانَ رَبِّهٖ** برهان پروردکار خود را هر آینه
قصدی بمخالطهٔ او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد
میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد قوت دران
حال خود را نکاه داشت **كَذٰلِكَ** همچنین او را اثبات دادیم **لِنَصْرِفَ** تا بکردانیم **عَنْهُ السُّوٓءَ** از وی یعنی
خیانت در حرم عزیز **وَالْفَحْشَاۤءَ** و عمل زشت یعنی زنا **اِنَّهُ** بدرستی که او **مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** از بندکان
خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست آورده اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر در
بسته که می رسید بحکم مفتح الابواب کشاده می شد و زلیخا از عقب او می دوید **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ** و پیشی کرفتند
یوسف و زلیخا بسوی در ناکاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید **وَقَدَّتْ**
و بدرید در کشیدن **قَمِيصَهٗ** پیرهن یوسف را **مِنْ دُبُرٍ** از قفا **وَاَلْفَيَا** و یافتند **سَيِّدَهَا** شوهر زن یعنی عزیز را
لَدَا الْبَابِ نزدیک در پس و نجون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که
هردو آشفته اند پیش از آنک بتفحص مشغول کردد زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه بسخن در آمد **قَالَتْ**
کفت **مَا جَزَاۤءُ مَنْ اَرَادَ** چیست جزای کسی که خواهد **بِاَهْلِكَ سُوۤءًا** بکسانی تو بدی مرادش نفس خودست در بدی
خواست که ابرای ذمهٔ خود کند از کناه و چنان فرا نماید که جرم یوسفست بس کفت مکافات کسی که بحرم تو
قصد کند چه چیز تواند بود **اِلَّا اَنْ يُّسْجَنَ** مکر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست
اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این بشنید که بزندان
و عقوبت تهدید می کنند **قَالَ** کفت **هِيَ رَاوَدَتْنِي** او در خواست کرد مرا **عَنْ نَفْسِي** از نفس من و من تن
در ندادم و از وی می کریختم عزیز کفت راستی این سخن بچه دانم و هیچکس از این واقعه خبر دارد یوسف
کفت دران خانه کودکی چهار ماهه در کهواره بوده کواه منست و آن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود

ونابات

عزیز کفت کودک چهار ماهه چه داند چکونه سخن کوید یوسف علیه السلم فرمود که خدای من قادرست بر آنکه
او را بسخن آرد در لطایف ستین آورده که عزیز از آن کودک پرسید که توجه می کویی بقدرت ربانی بسخن در آمد
وکفت یوسف راست می کوید وحق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وَشَهِدَ وکواهی داد شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا
کواهی از کسان زلیخا کفته اند کواه پسر عم زلیخا بود که از روی حکم کفته که ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اکر هست کریبان
قمیص یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست می کوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف
از دروغ کویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع یوسف می کرده از خود که کریبان او از پیش
دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اکر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس
زلیخا دروغ می کوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راست کویانست چه این حال دلالت بر آن دارد
که یوسف از وی می کریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش دریده فَلَمَّا رَأَى پس آن هنکام که بدید
عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شد از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ
کفت بدرستی که این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیلهٔ شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ
بزرکست زود در دل می آویزد و در نفس تاثیر می کند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار کفت
يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف در کذر و اعراض کن عَنْ هَذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي وای زلیخا توامرزش
طلب لِذَنْبِكِ از برای کناه خود در تفسیر زاهدی کفته که عذر خواه از یوسف که غیبت فتو او را بیا زردی
إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از کروه کنا کاران تذکیر برای تغلیبست آورده اند که
اکرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما ع سخن عشق نهان کی ماند شمهٔ زین واقعه در السنه و افواه
افتاد بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر اینه عشق را غوغای ملامت در کارست
نه سودای سلامت سو نسازد عشق را کنج سلامت • خوشا رسوایی و کوی ملامت • غم عشق از ملامت تازه کردد •
وزین غوغا بلند آوازه کردد • وَقَالَ نِسْوَةٌ وکفتند کروهی زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند
از ان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب که با یکدیکر نشسته
کفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که عین الشمس کویند مضمون سخن ایشان این که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ

زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی در خواسته
است از وی که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی
یعنی محبت یوسف بدرون دل وی در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی
هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفتهٔ درم خریده کردد فَلَمَّا سَمِعَتْ
پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه می کفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی
ایشان و استدعاء آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن
ملامت کر در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ
و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه کاهی از بالشهاء لطیف یا مهیا کردانید طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام
چه در خبرست که ایشان تکیه زده طعام می خوردند وَآتَتْ وبداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان
سِكِّينًا کاردی تا کوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامهٔ مرصع در وی پوشانید و تاج
مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ وکفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ بر این زنان یوسف علیه السلم ابا نمود و زلیخا
در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد سو ز خلوتخانه آن کنج نهفته • بیرون آمد چو کلزار شکفته •
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنکام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرک یافتندش در جمال بیکبار همه شیفتهٔ دیدار او
کشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و ببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را و با الم آن محسن نشدند
در حقایق سلمی مذکورست که حق سبحانه بدین آیة مدعیان محبت را سرزنش می کند که مخلوق در
رؤیة مخلوقی بدان مرتبه می رسد که احساس الم قطع ید نمی کند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که
از هیچ بلا و عنا متالم نشوید سو کر با تو دمی در دست در آغوش توان کرد • بیداد تو سهلست فراموش توان کرد •
القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بکشادند وَقُلْنَ و کفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای
از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود
بشر نمی باشد سو توان سلاله سفلی ز آب و خاک نژادی • که از قبیلهٔ روحانیان خجسته نژادی • إِنْ هَذَا
نیست او إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مکر فرشتهٔ کرامی نزدیک خدای چه جمالی بدین زیبایی و کمال بدین غایت و عصمتی

در این مرتبه جز از خواص ملکیه نیست ❊ چو دیدندش که جز والا گهر نیست ❊ برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشته است ❊ ز بالا آمده قدسی فرشته است ❊ صاحب وسیط باسناد خود از جابر
انصاری رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که جبرئیل علیه السلام
بر من فرود آمد و گفت خدای ترا سلام می رساند و می گوید حبیب من من حسن روی یوسف را از نور کرسی
کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را
کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمد زنارها قطع یافت ❊
از حسن روی یوسف دست بریده سهلست ❊ در پای لب ما سرها بریده باشد ❊ از عائشه صدیقه رضی الله عنها
نقل می کنند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که ❊ لوامی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن فی القطع القلوب علی الید ❊ زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف ❊ ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند
مقررست که دل پاره پاره می کردند ❊ اگر جمال ترا ای نور دیده می دیدند ❊ القصه چون زلیخا حیرت زنان
و شفتگی ایشان مشاهده می کرد قالت گفت فذلکن الذی این آنکس است که شما ملامت کردید مرا
فیه در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و لقد راودته و بدرستی که من مراوده کردم
او را عن نفسه از نفس او و در خواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت و سر
و لئن لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما آمره آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آینه بزندان
کرده شود و لیکونا و باشد من الصاغرین از خوار شدگان یعنی داخل زندان و بی باکان یوسف که این سخن
شنید روی از آن مجلس بتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت می کنیم
هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار
من السجن احب الی زندان دوسترست بمن مما یدعوننی از آنچه می خواهند این زنان مرا الیه بسوی آن
از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان ❊ عجب درمانده ام در کار ایشان ❊ مرا زندان به از دیدار ایشان
و الا تصرف و اگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری
اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را و اکن من الجاهلین و باشم از نادانان

بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب پس اجابت کرد له مر دعاء او را ربه آفریدگار او فصرف عنه بگردانید
از وی کیدهن مکر ایشان را انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعاء کسی را که بدو پناه برد العلیم
داناست بحال کسی که از همه درو گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست
که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر
تسلیم بر خط فرمان نهد ❊ چو کوره ساز زندان را بر او گرم ❊ بود زان کوره کردد آهنش نرم ❊ زلیخا این سخن را
قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت از این غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده
صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناه کارست و من از ملامت باز رهم
عزیز را این سخن معقول افتاده حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد
من بعد ما راوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد براءت یوسف را چون شهادت صبی و چاک
پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای صلاح لیسجننه
هر آینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و ندانا
بدان سرو قامت گلرخسار رشک گلستان کردند ❊ چو آن در زنده در زندان در آمد ❊ بجسم مرده گویی جان در آمد
در آن محنت سرا افتاد جوشی ❊ بر آمد زان گرفتاران خروشی ❊ و دخل و در آمدند معه السجن با او بزندان
فتیان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک یونا گفتندی و دیگری طباخ او که مجلث خواندندی ملک
بدیشان گمانی برده بود که او را زهر دهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان
در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهاء ایشان را تعبیر فرمودی
این دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نه یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را
علیه السلام امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم
خود را یعنی در خواب که در باغی یک اصل تاکست و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست من
اعصر خمرا می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است و قال الآخر و گفت
دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را که در مطبخ ملک احمل بر می دارم فوق راسی بر زبر سر خود

خبزاً نانرا و آن سه سفره نانست تأکل الطیر می‌خورند مرغان منه از آن نان و می‌باید نبئنا خبر ده
ما را بتأویله بتعبیر هر خواب إنا نراک بدرستی که ما ترا می‌بینیم من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان بس نیکویی
کن با ما بتأویل رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز گوید بجهت آن
مکی وی متوجه بود به یکی بس از جواب ایشان اعراض فرموده قال گفت لا یأتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه
خوردنی که روزی داده شوید بوی إلا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتأویله بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ
ومزه آن طعام قبل أن یأتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از
کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلم فرمود که این معجزه منست نه عرافت وکهانت
ذلکما این که گفتم مما علمنی از چیزی است که بیاموخت می ربی آفریدگار من بالهام و وحی انی ترکت
برای آنکه من دست بداشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمی‌گروند بالله بخدای وهم وایشان
بالآخرة بسرای آخرت هم کافرون ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست بآخرت واتبعت
وپیروی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست
جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان روا نیست ونشاید لنا ما را که پیغمبرانیم أن نشرک
آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را بلکه او را پرستیم به یگانگی ذلک این توحید من فضل الله از
فضل خدایست علینا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا
بارشاد ایشان فرستاده ولکن أکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس
داری نمی‌کنند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان أأرباب متفرقون آیا خدایان پراکنده
که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب یا سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهترست أم الله الواحد
یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی‌پرستید شما من دونه
بدون خدای إلا أسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی‌حجت و برهانی سمیتموها
نام نهاده اید آنرا أنتم وآباؤکم شما و پدران ما أنزل الله فرو نفرستاده است خدای بها
به پرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی‌پرستید إلا

اسی

اسمی چند بی مسمی إن الحکم نیست حکم بعبادت إلا لله مگر خدای را که مستحق پرستش است أمر فرمان داد
بزبان پیغمبران مر خلق را أن لا تعبدوا آنکه مپرستید إلا إیاه مگر او را ذلک اینست الدین القیم دین حق وروشن
درست و راست ولکن أکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی‌دانند راه حق را و در بادیه جهالت
سرگردان می شنوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان أما أحدکما اما یکی از شما که ساقی ملکست پس دو روز دیگر رها
خلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشامد تربیت کننده خود را خمراً شراب چنانچه پیشتر می بوده وأما الآخر
وأما دیگری که طباخ است فیصلب پس بر آویخته شود بر دار و مدت او را بگذارند تا مضمحل گردد فتأکل
الطیر پس بخورند مرغان شکاری من رأسه از کله سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب
ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قضی الأمر الذی حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن
خواب که شما فیه تستفتیان در آن از من طلب تأویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وقال و گفت
یوسف علیه السلم للذی ظن مر آن کس را که دانست أنه ناج آنکه او رستنی است منهما از آن هر دو یعنی ساقی را گفت
اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزدیک مربی خود یعنی حال بی گناهی من بعرض ملک رسان تا از این محنت
باز رهاند شعر بگو هست اندر آن زندان غریبی ٭ ز عدل شاه دوران بی نصیبی ٭ چنینش بی گنه مپسند نجون
که هست این طریق معدلت دور ٭ آورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او
ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته همان منصب نخستین بدو دادند
اما چون برتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فأنساه
الشیطان پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فلبث فی
السجن پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین چند سال بضع عددیست مبهم میان سه
ونه گویند یوسف علیه السلام بعد از این واقعه هفت سال دیگر در زندان بود و مشهور آنست که از
اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل می کند که روزی جبرئیل
علیه السلم بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین که می بینم ترا در منزل
گنه کاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهر بن حضرت رب العالمین ترا سلام می رساند و می گوید شرم نداری که

آدمی را سبب خلاصی می دانی وبدان استشفاع می کنی بعزت وجلال من که تا چند سال در زندان
یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خشنودست یوسف علیه السلم
اذا لا ابالی اکنون که او راضی است من هیچ پاک ندارم وفی المثنوی المعنوی بس جزاء آنکه دید او راعین
ماند یوسف حبس در بضع سنین که چه تقصیر آمد از بحر و سحاب تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب
اما چون محنت بسر آمد ملک ریان خواب مهیب دید و بامداد تمامی حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ
وگفت ملک إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از نهرها بیرون
آمدند و بس از آن يَأْكُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد
شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو آمده بس این خوشهای
خشک بر آن خوشهای سبز بپیچیدند و در حال زیر کردند ایشان را و بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان
و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر می گویید قَالُوا گفتند حکما
که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابهای شوریده است وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر
این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانا یا آنچه ما تعبیر منامات صادق می گوییم و این از قبیل منامات باطله
ملک دیان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید و داد
واقعه که بمن نماید ع یا رب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال
یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکسی که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی وَادَّكَرَ
و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ بس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ
من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم
تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد
و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک نیک راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ

سبع ٤

در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت
خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان بپیچند و خشک سازند همه حکما درین حیران
تو جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او
لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ببرکت تو بدانند تأویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ
گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت بایشانست دائما
زراعتی بر عادت مستمره خود فَمَا حَصَدْتُمْ بس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه
او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي بس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این
یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای
آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي
مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالها قحط عَامٌ فِيهِ سالی که در وی يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده
وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایه از کثرت
ثمارست و گفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست
و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد و در محفل علم آن سخنان بر وجهی
که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی
فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیایید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ بس آن وقت که آمد بدو
فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن
تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست
یوسف علیه السلام خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او محال وقیعت نماند این حکم

بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند
و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ
يُوسُفَ چون طلب می‌کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی می‌جستید قُلْنَ گفتند آن زنان
حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از آنکه عاجز باشد از آفرید[ن] بشری پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم ما عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ
بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جدا شدن فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف
اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا و هویدا شد آنچه درست
و راست است أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او
لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی عن نفسی بجرم خویش کرد اقرار مطلق بر آمد ز و صدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گناهی • منم در عشق او گم کرده راهی • نخست او را بوصل خویش خواندم چون کام من نداد از پیش راندم
ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنیم
یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه
خیانت نکردم در نیت نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت تربیت نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بدانم تا معلوم کند
که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را بس یوسف
علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر
گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم است که از نفس عاجز
چه نوع کار آید این کلمات انشی در آورد

الجزو الثالث عشر من اجزاء الثلثين

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي
و پاک نمی‌کنم نفس خود را یعنی نمی‌گویم که نفس من از میل بآرزوها مبرا و معرا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس
فرماینده است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ لیکن او را ببخشد بروردگار رَبِّي پروردگار من از
فرمان نفس در امان آید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصدی را که بفعل نیاید
رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند
آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را

نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص کردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده که ملک هفتاد حاجب
با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هرچه تمامتر یوسف را از زندان
ببارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می‌آمد زندانیان که بدیدار وی انس
بودند خروش برآوردند و یوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم عطف علیهم
قلوب الاخیار و قصر علیهم النهار و چون نزد ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود
ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت • باستقبال او چون بخت بشتافت • کشیدش در کنار خویشتن تنگ •
چون سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ • بپهلوی خودش بر تخت بنشاند • بپرسشهای خوش با وی سخن راند •
فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت
ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها
هرچه می‌خواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که گردان مرا
حکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود
و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاه دارنده‌ام چیزی از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانایم بمصالح
ملک و هرچه سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاه دارندهٔ حسابم و دانا بلغة هر که با من سخن گوید آورده اند
که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان می‌دانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ
مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین
بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف
کرد اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه
یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افرائیم و تفاصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ
و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر
یعنی ممکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ تا بود که جای می‌گرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسخ در چهل
فرسخ عرصه داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که می‌خواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا می‌رسانیم نعمت خود از دینی و دنیوی

وصوری ومعنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ وضایع وباطل نمی کردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ وهرآینه مزد آخرت بجهت بقا ودوام خَيْرٌ بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مرآنانرا که کرویدند
وَكَانُوا يَتَّقُونَ وبودند که پرهیز می کردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان وتقوی از قعر
بتخت جاه رسید ـــــو بدینی وعقبی کسی قدر یافت که او جانب صبر وتقوی شتافت القصه یوسف
علیه السلام مهمات ملکی از پیش خود کرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند وانبارها
عالی بنا فرمود وهفت سال آنهمه غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم می داد وباقی را
می ساخت تا سالها قحط درآمد ودر زمین مصر وشام تنکی عام شد مردمان مصر روی بیوسف
سال اول بنقود که داشتند غله بدیشان فروخت سال دویم بحلی وپیرایه ودر سیم بغلام وکنیزک ودر
بدواب ومواشی ودر پنجم بضیاع وعقار ودر ششم بفرزندان ودر هفتم همه خط بندکی باز دادند
یوسف علیه السلام صورت حال بملک عرض کرد ملک کفت همه بندهٔ تواند واختیار بیش تست
علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد واموال واولاد وضیاع وعقار وهرچه از ایشان کرفته
بدیشان باز داد وحکمت درین آن بود مصریان یوسف را بوقت خرید وفروخت درصورت بندکان دیده
بودند قدرت الهی همه را طوق بندکی او بر کردن نهاد تا کسی درباره او سخن بی ادبانه نرسد آورده اند که
اثر قحط بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنک شد کفتند ای پدر در شهر مصر
ملکیست که همه قحط زدکانرا می نوازد وکار غربا وابناء السبیل بدلخواه ایشان می سازد ـــــو
ز احسانش آسوده برنا وپیر ـ وز وکشته خوشدل غریب وفقیر ـ ببخشش ز ابر بهاری فزون
صفات کمالش ز غایت بیرون ـ اکر فرمایی برویم وطعام جهت کرسنکان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام
اجازت فرمود وبنیامین را جهت خدمت خود بازکرفت وده فرزند دیکر هریک با یک شتر وبضاعتی
که داشتند روی براه آوردند ویک شتر جهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ
وآمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ بس درآمدند
بوی ورسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ بس بشناخت یوسف ایشانرا در نظر اول وَهُمْ لَهُ وایشان

مر ورا مُنْكِرُونَ ناشناسندکان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان کذشته
با آنکه یوسف از پرده با ایشان سخن کفت اورا نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشانرا پرسید که شما
چه کسانید که جاسوسانرا مانید کفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب
صفی الله کفت پدر شما چند فرزند دارد کفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن کرک بخورد
پدر برای خدمت خود نکاه داشته وما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا
که شمارا شناسد کفتند نی مردم مصر مارا نمی دانند یوسف کفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید وآن
برادررا بیارید وحال شما بر من محقق کردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد
ویوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعات ایشان بستدند وعوض آن کندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ
بِجَهَازِهِمْ وآن هنکام که بساخت یوسف کار ایشان وهریک را یک شتر بار داد کفتند یک شتروار دیکر
جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام کفت من بشمار مردم می دهم نه
شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي کفت یوسف که بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که شمارا است
از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه
وحق کسی باز نمی کیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ومن بهترین فرودآرندکانم یعنی در انزال مهمانان واکرام
واحسان با ایشان دقیقهٔ فرو نمی کذارم فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اکر نیارید بمن آن برادررا فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي
پس شمارا نزدیک من مکیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ ونزدیک مشوید بمن ودر ولایت من
میایید قَالُوا کفتند سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وی را بطلبیم از پدر وجهد کنیم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وبدرستی
که ما کنندکانیم آنچه را که بکوییم وَقَالَ وکفت یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ مر غلامانرا که کیل غلات
تعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بار ایشانرا که بهای کندم آورده اند وآن ادیمی
چند بود یوسف علیه السلام نخواست که کندم بیها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا
درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان ودیکر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
آن بضاعتها چون ثمن کندم بوده باز آرند واز این جهت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان شناسند

بضاعات خود را اِذَا انْقَلَبُوا چون باز کردند اِلَى اَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار بکشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
شاید که باز کردند و برادر می آیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آن هنکام که باز کشتند فرزندان یعقوب علیه السلم
اِلَى اَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا اَبَانَا کفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام
یعنی ملک مصر حکم کرد که دیکر طعام بر ما نه پیمایند اکر بنیامین را نبریم فَاَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما
اَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا کیریم کیل از برای خود و برای او وَاِنَّا لَهُ و بتحقیق ما مر ورا لَحَافِظُونَ
نکاه دارندکانیم از رسیدن مکروهی بد وی قَالَ کفت یعقوب که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین دارم
عَلَيْهِ برو اِلَّا كَمَا اَمِنْتُكُمْ مکر همچنانکه امین ساختم شما را عَلَى اَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش ازین
که کفتید وانا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللّٰهُ خَيْرٌ پس خدای بهترست حِفْظًا
از جهت نکاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او ست بهتر در حالتی که نکاه دارنده است پس توکل بر
می کنم و کار خود بد و می کذارم وَهُوَ و او اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بخشاینده ترین بخشایندکانست شاید بمحافظت
وی بر من ببخشاید و به مصیبت دو فرزند مرا مبتلا نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا و آن هنکام که بکشادند مَتَاعَهُمْ
بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش
و بحکم یوسف رُدَّتْ اِلَيْهِمْ باز کردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا اَبَانَا کفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز طلبیم
از احسان و دادِ این که هٰذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند رُدَّتْ اِلَيْنَا
باز کردانیده اند بما پس بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ اَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ اَخَانَا و نکاه
کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیادت بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتروار
برادر زیادت بیابیم ذٰلِكَ این یک شتروار كَيْلٌ يَسِيرٌ مکیلی اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه
نخواهد کرد قَالَ کفت یعقوب علیه السلم لَنْ اُرْسِلَهُ نمی فرستم بنیامین را مَعَكُمْ با شما حَتّٰى تُؤْتُونِ
تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِنَ اللّٰهِ پیمان مؤکد بذکر خدای در تبیان آنرا نموده که او را بشما ایدهم تا سوکند خورید
بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَاْتُنَّنِي بِهِ که بیارید بمن او را اِلَّا اَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مکر آنکه بکرد شما در آ
شود عذاب و همه هلاک کردید ایشان قبول فرموده بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم سوکند خوردند

که در مهم بنیامین غدر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود قَالَ اللّٰهُ
کفت یعقوب علیه السلم که خدای عَلَى مَا نَقُولُ بر آنچه ما می کوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ نکاه بان و کواه
و مطلع است وَقَالَ و کفت یعقوب علیه السلم از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید
در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران بهم از یک دروازه بشهر می روید تا ناکاه چشم بد
در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیات و شوکت و ابهت به بیند وَادْخُلُوا و در آیید هر دو سه مِنْ اَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ
از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بوده در لطایف آورده که یعقوب علیه السلم در او
پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندکی آشکارا کرد که کفت وَمَا اُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمی کنم از شما بدین نصیحت که
کردم مِنَ اللّٰهِ از قضای خدا مِنْ شَيْءٍ چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمی کند و قوف تدبیر با الله تقدیر
من جهد همی کنم قضا می کوید بیرون از کفایت تو کاری دیکرست اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان اِلَّا لِلّٰهِ مکر مر خدای را
در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ و برو فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند توکل
کنندکان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکلست برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنکام
در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را اَبُوهُمْ پدر ایشان
بعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب علیه السلم مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای
که درباره ایشان واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را بلک تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهکین
شدند و مصیبت یعقوب علیه السلم مضاعف کشت پس تدبیر یعقوب فایده نداد اِلَّا حَاجَةً مکر آنکه
حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قَضَاهَا ظاهر کرد آنرا و وصیت
کرد بآن وَاِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و می دانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آنچیز را که بدو آموخته
بودیم بطریق وحی و از آن بود که کفت وما اغنی عنکم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمی دانند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تقدیر خداوند بتدبیر نماند وَلَمَّا دَخَلُوا و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم عَلَى يُوسُفَ
بر یوسف و ببارکاه او رسیدند یوسف علیه السلم بر تخت نشسته بود و نقاب فرو کذاشته پرسید

که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواستیم
وبعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند حکم
شد که شش خان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک پدر و مادر دید بر
یک خان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها ماند بگریه در آمد و می گریست
تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای
جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودید که هر کس با برادر اعیانی خود
خوان نشیند مرا برادری بود از مادر من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من
برین خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود
یوسف علیه السلام گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند
و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را
و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست
یوسف پرسید باز این چه گریه است گفت ای ملک چه مانندست این دست تو بدست برادر من یوسف
همین که این کلمه شنید طاقتش برسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ
بدرستی که منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق ما
بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت
و با خود آمده دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت شعر اینجه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت
نمی کنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او
زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم
پس یوسف فرمود که با نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از نزد وی بیرون آمد و حکم شد
که کار سازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کار سازی کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَايَةَ

بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی در وقت
بجهت عزت و نفاست طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم او آن را تعبیه کرد فِي رَحْلِ
أَخِيهِ در بار برادر او و بارهاء دیگر مکمل کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته
در آمدند جمعی ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده
که أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر دزدیده بودند
و گفته اند منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام
رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده اید که می جوئید
قَالُوا نَفْقِدُ گفتند می جوئیم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربهٔ ملک را که پیمانه غله بوده وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد
حِمْلُ بَعِيرٍ شتر واری طعام مقررست وَأَنَا بِهِ و من که منادی ام بآن زَعِيمٌ کفیل ام و پایندان قَالُوا تَاللَّهِ
گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعت که در بار ما نهاده بود بدر کرت اول
چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند
مَا جِئْنَا نیامده ایم از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق
در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نبوده ایم و نیستیم ما سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ
گفتند ملازمان یوسف که چیست جزاء دزد إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر شما باشید دروغ گویان در ابراء ذمه خود
یعنی شما می گویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود
قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند جزاء سرقه سارق مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آنکس است که یافت شود دزدیده در بار او
فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس همو ست جزاء او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي
الظَّالِمِينَ پاداش می دهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیده بمصر آوردند و بر درگاه
باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ بیار دانهای ایشان
قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از بار دان برادر او و برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را مِنْ وِعَاءِ
أَخِيهِ از بار دان برادر او كَذَٰلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را با لهام برادران یوسف

سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشادند ماکان نبود یوسف یعنی نشایست و سزا نبود
لیأخذ اخاه که فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه و تغریم
نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای و بدستوری او نرفع
درجات بر می داریم از روی درجها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا می خواهیم وفوق کل ذی علم و زبر هر خداوند دانشی
علیم دانا بیست در درجه او بلند تر آنکه یوسف علیه السلم فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شد
نمی کفتید که ما پیغمبر زادگانیم قالوا ان یسرق کفتند اگر دزدی کند بنیامین چه عجب فقد سرق
پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بوده من قبل پیش ازین یعنی یوسف در
که در خانه یعقوب علیه السلم ماکیانی بود سائل بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف علیه السلم
آن مرغ را بسائل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فاسرها یوسف پس
داشت یوسف آن مقاله را فی نفسه در نفس خود ولم یبدها و ظاهر نکرد آنرا لهم بر ایشان قال گفت
با خود که انتم شر مکانا شما بدترید از جهت منزلة در دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید
والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود
در استخلاص و جد انجه سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی های تن وی
بر جامه بیرون کرد گفت ای ملک برادر ما را بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر جا حامله درین شهر هست بار بنهد
یوسف علیه السلام در غضب است پسر خورد خود را گفت برو دست به پشت وی فرود آر
چون دست وی بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما امشب کردید
گفتند لی فرمود که بخدا که درین بلد تخمی از یعقوب هست چه هر گاه که یکی را از ایشان خشم آمدی چون
دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ
تخت یوسف علیه السلم کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و از دید بود و بر سر دست آورده
نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرورید و بقوة خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه
نتواند کرد سو خدای که بالا و پست آفرید زبردست هر دست آفرید ایشان دیدند که متهم بود

از پیش نمی رود از دیر زادی در آمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را
ابا پدریست شیخا کبیرا پیر بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا
پس فراگیر یکی را از ما به بندگی مکانه بجای وی و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین
از نیکوکاران بنسبت ما بس احسان خود را با تمام رسان ع فما الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله
یوسف گفت پناه می گیرم بخدای پناه گرفتنی ان نأخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا مگر آنرا که یافتیم متاعنا عنده
متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا باشیم ما آنگاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما
فلما استیأسوا پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که مراد در اندیشان نمی دهد
خلصوا نجیا با یک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان
در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمی دانید شما ان اباکم آنرا که پدر شما
قد اخذ علیکم بتحقیق فرا گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی بدستوری وی
در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه که شما در
غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد ومن قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف
در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم
حتی یأذن تا وقتی که دستوری دهد لی مرا بآمدن ابی پدر من او یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من
برجوع با پدر یا بتخلیص برادر وهو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل
و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا شما باز گردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس گویید
ای پدر ما ان ابنک بدرستی پسر تو بنیامین سرق دزدی کرد وما شهدنا و ما گواهی نمی دهیم الا بما علمنا
مگر بآنچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد وما کنا و نیستیم ما للغیب مر باطن حال را حافظین
نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند
و صواع در بار او نهادند یا خود مباشر این امر بوده واسئل القریة التی و بپرس از اهل آن دهی که ما
کنا فیها بودیم در و یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از آن کاروان

نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان
یعقوب علیه السلام وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام
بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض
رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام بل سولت بلکه بیاراسته است لکم برای شما انفسکم
نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق
فصبر جمیل پس بر من است شکیبائی نکو عسی الله ان یاتینی شاید خدای بیارد بهم جمیعا همه ایشان را بمن
یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر هست انه هو العلیم بدرستی که او داناست بحال من
الحکیم راست کار است در آنچه می کند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود
وتولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان وقال یا اسفی و گفت اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف صاحب کشاف
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام
و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر مرده حزن
سوال کرد که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچ کس در آتش مفارقت
برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال
او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق چون گوشه پشت مبارکش خمید که گفت وابیضت و سفید شد
عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ
اولاد و ظاهر نمی کرد سو دردیست درین سینه که گفتن نتوانیم وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانیم
اما فرزندان جمعی فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤا بخدای
که همیشه باشی بناله و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی
بیماری مشرف بر موت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان انما
اشکوا جز این نیست که شکایت می کنم بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کسی بی کسان
و چاره گر بیچارگان اوست ۞ حاجتی را که از تو می جویم ۞ با کسی نه که با تو می گویم ۞ تا در کویم بخلق خوار شوم ۞ با تو گویم بزرگوار شوم

بث اندوهی را گویند که پوشیدن آن فوق الطاقه باشد و حزن اندوهی است که بر کتمان آن قادر توان بود

در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت اشکوا بثی و حزنی
الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین
مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی
و این مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت واعلم و میدانم من الله از وحی خدای
ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او بمن و گویند روزی
ملک الموت علیه السلام بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه سوگند بر وی داد که
روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب بدان امیدوار گفت یا بنی
اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال
یوسف و برادر را و لا تیأسوا و ناامید مباشید من روح الله از رحمت و
فضل خدای انه لا ییأس بدرستی که ناامید نشوند من روح الله از رحمت
و فرح خدای الا القوم الکافرون مگر گروهی کافران پس یعقوب علیه السلام
نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل بن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله
بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند
جدم ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش نمرود فکندند و حق سبحانه او را نجات
داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری
بود دوستتر همه فرزندان بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود
بمن آوردند گفتند او را گرگ بخورد من در فراق چندان گریسته ام که چشم سفید شده
او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه
داشته و ما از آن خانه دانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بزاید اگر این فرزند را
بمن فرستی فبها و الا بر تو دعای کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام
پس نامه بفرزندان داد و ایشان اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن

ترتیب نموده ایشانرا بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادری که آنجا بود
ملاقات کردند و باتفاق روی به بارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا پس آن هنگام که
درآمدند برادران یوسف علیه بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا
رسیده است ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بی نوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة
و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما
کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعة ما یا بزیاده از بها متاع
ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد به نکویی آنانرا که
از روی تفضل تصدق مینمایند آنکه نامهٔ یعقوب علیه السلام برگوشهٔ تخت
نهادند یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرده وعنان
تمالک از دست رفت قال گفت ای برادران هل علمتم آیا می دانید ما فعلتم آنچه کردید
بیوسف واخیه با یوسف و برادر او و بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان
با یوسف ظاهرست و با بنیامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار میداشته اند تا بمرتبهٔ
که با هیچ یک سخن نمی گفت الا از روی عجز و مذلت چون فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا
که با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون چه آن
وقت شما نادانان بودید یعنی نورسیده و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و
قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن از روی مناصحت
گفت نه بر وجه معاقبت آنگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشانرا نظر
بر آن شکل و شمائل افتاد قالوا گفتند اینک یوسف استفهام تقریرست یعنی
البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود ، ، شعر
که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری ، تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری
قال گفت انا یوسف وهذا اخی من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی

که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد
از خدای ویصبر و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فان الله پس بتحقیق خدای
لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است
بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند
روی بتخت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام
از تخت فرود آمد و ایشانرا در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند
که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای علینا
بر ما وان کنا و بدرستی که هستیم ما لخاطئین گناهکاران بدان عملها که کرده ایم
قال گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما
امروز من دیگر هرگز گناه شما با روی شما نیارم یغفر الله بیامرزد خدای لکم
مر شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمین و او بخشنده ترین بخشندگانست
شعر با آهی بسوزد جهانی گناه ، با شکی بشوید درون سیاه ، بدرماندهٔ تخت شاهی دهد
بدرماندگان هرچه خواهی دهد ، پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت
بکار پدر دلفکار برداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید پیراهن مرا و آن
قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو رسیده بود
که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی
بروی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول باز گردد واتونی
و بیایید بمن باهلکم اجمعین شما بهمه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند
که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن
بمن حواله کن که پیرم شاید که فرح این قمیص تدارک خون آن قمیص کند یوسف
علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه جهة پدر و متعلقان مهیا ساخته

به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت
وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر
و بفضاء صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه و تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن
یوسف را بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر
بودند از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می‌یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ
اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و بسن خرافت رسیده
قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند آنها که بخدای که هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی
در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکرا و توقع ملاقات او و بعد از چهل یا هشتاد سال
فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا
با برادران نه ایستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر
آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت
بینا و با احفاد خود قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نمی‌گفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ آنکه می‌دانم مِنَ اللَّهِ از
الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی‌دانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان
او و پس تهیه راه نمود هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند
و برادران دیگر رسیده رو در دست و پای پدر افتاده قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما
اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا بدرستی که هستیم ما خَاطِئِينَ
گناه کاران قَالَ گفت یعقوب علیه السلم سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش
خواهم از برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده تا پایانست
بمحو ذنوب الرَّحِيمُ مهربانست ببندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر
که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده
یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست بنماز و بعد از تهجد

روی بقبله آورده بایستاد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب
او و آن حضرت دعا کرد و فرزندان آمین کردند و حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود
القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام
با ملک ریان و تمامی اشراف مصر و با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب
با فرزندان بر بالای تلی بر آمده و تفرج آن کوکبه و آراستگی می‌کردند جبرئیل علیه السلم
فرود آمد و یعقوب را علیه السلم گفت ازین لشکر و تجمل عجب می‌داری بالا نگر
که جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانچه درین
مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمد
خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار که پدر بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب
نبی پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان
و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی میگریستند ۰ ۰ شعر
چه خوش حالیست روی دوست دیدن ۰ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ۰ شراب خوشدلی با هم کردن
بشادی دست در آغوش کردن ۰ بکام دل زمانی آرمیدن ۰ بهم گفتن سخن وز هم شنیدن ۰
ز درد بی‌حال عجز آغاز کردن ۰ ز عاشق دفتر غم باز کردن ۰ پس در نزدیک مصر موضعی بود
از آن یوسف و قصر رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا
دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف در آن منزل آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد
بسوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را در کنار گرفت
و خاله را پرستش فرمود و برادرزادگان را نوازش کرد وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید
بمصر إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدای در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت
بلا استثنا داخل است در آمن نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود
آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا

وبروی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ مر ورا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنان
بودند و تحیت و تعظیم ایشان در ان زمان بسجده بوده یوسف که مشاهده نمود المهات
سرت و بهجت نمود وَقَالَ و گفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا این سجده کردن شما مرا تَأْوِيلُ
رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی
که گردانید آنرا رَبِّي پروردگار من حَقًّا راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکویی کرده است بمن
آفریدگار من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران
منفعل نشوند و جاء بکم و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین
فلسطین در ولایت که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان
بود یوسف علیه السلام جهة لشکر نعمت فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا از زندان
بتخت رسانید و شما را از بادیه من آورد تا باکلد یکر نشستیم مِنْ بَعْدِ أَنْ از پس آنکه نَزَغَ
الشَّيْطَانُ افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بَيْنِي میان من وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان
برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من لَطِيفٌ رساننده نیکیست لِمَا يَشَاءُ آن
هر کرا خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین
مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت
یعقوب را علیه السلام وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه
السلام پدر را در واقعه دید که می گوید ای یوسف بغایه مشتاق لقاء توام بشتاب
سه روز دیگر نزد من آی یوسف از خواب در آمد و برادران را طلبیده وصیتها کرد
و یهودا را ولی عهد ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ
ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ پادشاهی مملکت
دادی وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي تو یار من و متولی کار منی

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرا و در ان سرا تَوَفَّنِي بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتی که گردن
نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ
به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه
وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف و زلیخا که
لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات از ان درین اوراق افتاده وفات
یوسف را علیه السلام برین نمط ذکر می فرماید سو بکف جبرئیل حاضر داشت سیبی
که باغ خلد از ان میداشت زیبی چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد روان آن سیب بویید و جان داد
بلی زان نکهت باغ بقا یافت از ان نکهت بسوی باغ بشتافت ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه
یوسف مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهاء غیب است که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ
وحی می کنیم انرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ
ان هنگام که جمع کردند رایها خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر می کردند
به یعقوب علیه السلام و یوسف و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر
ندیده پس این خبر از جانب حق آمده بتو وحی آمده است پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیست
اکثر مؤمنان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص می ورزی بر ایشان بِمُؤْمِنِينَ گروید گان
بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمی خواهی از ایشان عَلَيْهِ
بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان می خواهند
إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از
معجزه تو روی می گردانند نه در ان فکرت کنند و نه از ان عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ
و نگروند بیشترین ایشان بِاللَّهِ بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند
مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از بی در آورده ند که الملائکة بنات الله

کنت

ایمان

یا یهود که ایمان آورند بخدای و گفتند عزیر بن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند
المسیح ابن الله اَفَاَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان اَنْ تَاْتِیَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان قیامت
بَغْتَةً تاگهان وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند
قُلْ بگوای محمد هٰذِهٖ این دعوت بتوحید سَبِیْلِیْ راه منست و برین راه ثابتم اَدْعُوا می خوانم
خلق را اِلَی اللّٰهِ بخدای عَلٰی بَصِیْرَةٍ بر بیان هویدا و حجتی روشن اَنَا منم تاکید ضمیر مستترست
در اَدْعُوا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ و می خواند بخدای هرکه پی روی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللّٰهِ و پاکست
خدای از شرکتی که شما او را بدان وصف می کنید وَمَا اَنَا و نیستم مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از شرک آرندگان
امام زاهد آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد
اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا اَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِکَ
پیش از تو برسالت اِلَّا رِجَالًا مگر مردانی که نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان حفص
نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اهل شهرها و دیها در وسیط
از امام حسن بصری رحمه الله نقل می کند که حق سبحانه هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد و از
اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت می کرد گفته اند
اضحت نبتنا انثی نطوف بها ولم تزل انبیاء الله ذکرانا اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمی کنند کافران
فِی الْاَرْضِ در زمین شام و یمن و برد یار عاد و ثمود نمی گذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا
پس به بینند بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ آخر کار آنان از منکران
و مکذبان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن
حذر کنند وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خَیْرٌ بهترست از لذات
فانیه دنیا لِلَّذِیْنَ اتَّقَوْا مر آنان که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا تعقل نمی کنید
و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست چه نسبت جاه سفلی را بنزهتگاه روحانی چه ماند
کلخن تیره بگلشنهای سلطانی پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود

مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتّٰی اِذَا اسْتَیْاَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید
شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوْا و گمان بردند رسولان اَنَّهُمْ با آنکه ایشان قَدْ کُذِبُوْا
بدرستی که مکذوب به شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران
گمان بردند که رسل با ایشان دروغ می گویند در وعد و وعید وَجَآءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران
یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّیَ پس رهانیده شد مَنْ نَّشَآءُ هرکرا
ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا یُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَاْسُنَا عذاب ما
عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ کَانَ بدرستی که
هست فِیْ قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ
اعتبار و پندی لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله از جعفر
صادق رضی الله عنه نقل می کند که مراد از لباب اسرارست پس اعتبار از این قصه ها آنرا باید
اسرار باشد و حقایق کلام در آیینه دل بی غل ایشان روی نماید
دل دریابد اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی مَا کَانَ نیست قرآن حَدِیْثًا
یُّفْتَرٰی سخنی که بربافته باشند وَلٰکِنْ و لیکن هست تَصْدِیْقَ الَّذِیْ تصدیق آن
چیزی که بود بَیْنَ یَدَیْهِ پیش از و از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی
و درستی وَتَفْصِیْلَ کُلِّ شَیْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین
و دنیا وَهُدًی و راه نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً و بخشش امت لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ
مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله
اجمعین سورة الرعد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓرٰ حروف مقطعه مختصر است از کلماتی
که دلالت بر صفات الهی کنند جنانچه در المر گفته اند که الف الای اوست و لام لطف
بی منتهای او و میم ملک بی زوال و را رافت بر کمال و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء
الهی دارد و برخی بر افعال او جنانچه الر یعنی انا الله اعلم و اری تِلْکَ این آیات آیَاتُ الْکِتٰبِ

آیات قرآنست والذی انزل وآنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک
از پروردکار تو الحق درست وراستست چنک دران زن وعمل کن بدان ولکن
اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون نمی کروند بدان جهت
عدم تفکر در معانی آن الله خدای الذی رفع السموات آنست که برداشت آسمانها را
یعنی بیافرید برداشته بغیر عمد بی ستونی که بران قایم باشد ترونها می بینید شما آسمانها
مرفوع بی ستون وکفته اند برداشته آسمانرا بی ستونی که شما ببینید پس لازم می آید که ستون
ولیکن مرئی نیست وآن قدرتست که آسمان بدان مرفوع می باشد ودر فواید السلوک آورده
که باری تعالی ستون عالیه وسطوح مرتفعه سموات را بی قایمه ادراک توانید نمود بر افراشت
وبی ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستو هست اما مخفی است
وقایم موجودات ولیکن غیر مرئی است وآن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات
آسمان وزمین بعدل بپاست حق زشاهان بغیر عدل نخواست کر نباشد ستون خیمه بجای
کی بود خیمه بی ستون بر پای ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بآفریدن عرش یا مستولی شد
بر وی باقتدار ونفاذ حکم یا عرش ملک باشد وآن قصد فرمود بآن بحفظ وتدبیر وسخر
الشمس والقمر ورام کرد آفتاب وماه را جهة مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات
ایشان بر جدی معین کل هر یک از ایشان یجری میرود وحرکت می کند لاجل مسمی تا وقت
نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود با تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که
سیر او منقطع کردد یعنی تا قیام ساعت یدبر الامر تدبیر می کند خدای کار ملکوت
خود را از ایجاد واعدام واذلال واعزاز واحیا واماته یفصل الآیات بیان می کند
آیتها قرآنرا یعنی مفصل می سازد بامر ونهی یا احداث دلایل قدرت می کند
یکی بعد از دیکری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردکار خود یعنی
بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت توقنون بی کمان کردید وبدانید که هر که قادر است

آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده واحیا وهو الذی مد الارض واوست آنکه
بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول وعرض تا منقلب حیوان
باشد وجعل فیها وبیافرید دران رواسی کوههاء محکم پای برجای که میخ زمین
بود وانهارا وبیدا کرد در زمین جویهای آب روان ومن کل الثمرات واز همه
میوها جعل فیها بیافرید در زمین زوجین اثنین دو صنف مثلا سیاه وسفید وخورد
وبزرک وترش وشیرین وحار وبارد وبری وبوستانی وامثال آن اثنین تاکید زوجین
کما هو داب العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار می پوشاند ودر می کشد شب را بروز تا هوا
بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود وازینجا در می توان یافت که تغشیه روز نیز در شب
تا هوا بعد از تیرکی روشن کرددا نوست ان فی ذلک بدرستی که درین آثار قدرت
که مذکور شد لآیات هر آینه نشانها روشن است لقوم یتفکرون مر کرومی را که
تفکر کنند دران وبدانند که تکون این اشیا وتخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود
صانع حکیم وفی الارض ودر زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته یکدیکر این نیز
یکی از دلایل قدرتست که قطعهاء زمین بیکدیکر پیوسته بعضی شایسته زراعت است
وبعضی شوره نا روفدریک آمیز وقطعه سنکستان وجنات ودیکر در زمین بوستانها
من اعناب از انکور بسیار وزرع وکشتها ونخیل وخرمابنان صنوان چند شاخ
از یک اصل رسته وغیر صنوان ونه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک
بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده می شوند این همه اشجار وزرع بیک آب ونفضل
بعضها وتفضیل می دهیم بعضی را ازان علی بعض بر بعضی دیکر فی الاکل در میوه بحسب
شکل ولون ورایحه وطعم ان فی ذلک بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لآیات
هر آینه دلالتها واضح است لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل کنند وتامل نمایند که
اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا باراده

است

قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان واشکال
وهیأت واصوات واخلاق با وجود آنکه بدر همه یکی است ودر مدارک گفته که مثل
اختلاف قلوبست در آثار وانوار واسرار وهر دلی را صفتی وهر صفت را نتیجه
دلی باشد موصوف بانکار واستکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون وباز دلی
بود آرمیده بذکر پروردگار وتطمئن قلوبهم بذکر الله ع به بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا
وَإِنْ تَعْجَبْ واگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلایل وصدق فَعَجَبٌ
قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان
که میگویند أَإِذَا كُنَّا آیا آن وقت که باشیم تُرَابًا خاک یعنی بعد از مرگ ما خاک شویم
أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرد اند ومحل
تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان وزمین میدانستند وهیچ فکر نمی کردند که
هر که برابدا قادر باشد براعاده نیز قادر تواند بود آنکه بیدا ساختند کار دش بود
زندگی دادن جد شوار دش بود أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آناند که ایشان کفروا بربهم میگروند
به پروردگار خود بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر ونشر وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ وآن
گروهند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهاء ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال وایشانرا
امید خلاصی نیست یا در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند وعلامت کفار در
دوزخ این باشد وَأُولَئِكَ وآن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا
ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاویدانند در خبرست که نضر بن حارث واشیاء او
استعجال عذاب میکردند بسبیل استهزا حق سبحانه میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
وطلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی خدای ایشانرا مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ
پیش از عافیة حق سبحانه عذاب استیصال را از این امت صرف کرده وتعذیب
مکذبان آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه تاخیر فرموده وبا قیامت افکنده آن تاخیر

حسنه است واستیصال سیئه وکافران استعجال عذاب استیصال می کردند قبل از احسان
الهی بر ایشان بتاخیر آن وعجبست از ایشان که عذاب می طلبند وَقَدْ خَلَتْ وحال آنکه گذشته
است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ان عقوبتها بر کذابان چون خسف ومسخ ورجف وایشان
دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمی گیرند وبرای خود مثل آن می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر اینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان
یعنی کافران اگر ایمان آرند وتصدیق کنند خدای بیامرزد ایشانرا عَلَى ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی
که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم زمان کفرست وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدگار تو
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر وتکذیب وگفته اند
ذو مغفرتست بر مؤمن بر توبه واستغفار وسخت عقوبتست بر کافران بانکار واستکبار
محققان برانند که تمهید قواعد خوف ورجا در این است میفرماید که امیدوار زنده است
تا از رحمت او ناامید نشوند وعقوبت کننده است تا از هیبت ایمن نباشند ودر حدیث
آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی واگر وعید حق نبودی
همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی شعر زحق می ترس تا غافل نگردی
مشو نومید تا بد دل نگردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا ومی گویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ
چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که
ما میطلبیم چون عصای موسی واحیاء عیسی علیهما السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست
که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغت وبس ترا در اظهار
آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ وهر گروهی را هَادٍ راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص
باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون در زمان موسی علیه السلام
وطب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی وعیسی که شما می طلبید اختصاص
بزمان ایشان داشته وچون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجز من قرآنست فأتوا بسورة

مِن مثله اَللّٰهُ يَعْلَمُ خدای می‌داند مَا تَحْمِلُ آنچه بر می‌دارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده
و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و داند آنچه
بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید
وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثهٔ ولد از اعضاء
نایده و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل می‌باشد بر یک فرزند
تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهارست نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام
شافعی رحمه الله نقل می‌کند که در یمن زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی پنج فرزند والله قادر
علی ما یشاء یا مراد مدت حملست و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزدیک امام اعظم
رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله پنج سال
وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیزی عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه‌ایست که از آن کم و زیاده نشود
عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بر حواس
الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ
الْقَوْلَ هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری
وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند و می‌پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ
و هر که ظاهرست و آشکارا می‌کند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از
قول و فعل سرًّا و علانیةً بر او پوشیده نیست که مر خدایراست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه پی
در پی یا آنکس را که می‌پوشد و آشکارا می‌کند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال
و افعال او روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ
نگاه می‌دارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از و صادر می‌شود می‌نویسند
و ایشانرا برده و کرام الکاتبین در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بر روز و شب
واضح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی

فرشتگان آفریده تا بنده گان او را نگاه می‌دارند از مضار و مکاره در تنادار کعب الاحبار
نقل می‌کند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشانرا بربودندی
از روی زمین و گفته اند ضمیر يَحْفَظُونَهُ عاید ست بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آن حضرت می‌کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر
عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و من قریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد
یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه مر گروهی باشد از عافیت
و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند بر خود مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای
ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبانرا
از ذکر او و تغییر دهد دلهاء را از بر خود و مادام که دل را با و راست دارند و غفلت
نورزند آثار فیض بدیشان متصل بود سـو کثرت هواست که دل از نکسلد پیمان
نگاه دار رسو رشته تا نگه دارد فَإِنْ أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی
عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانیدن نیست مر آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا
رد کند از خود یا دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که
متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ
الْبَرْقَ بشما بنماید برق را و آن لمعه‌ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانهٔ
باران باشد پس خدای برق را می‌نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند
وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر دارد در هوا السَّحَابَ
الثِّقَالَ ابرها را که بآب گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد
خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می‌سازد و رعد ملکیست که سحاب را می‌راند و برق
تازیانهٔ اوست در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله تعالی نقل می‌کند که رعد صعقهٔ
فرشتگانست و برق پر سوز و باران گریهٔ ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح می‌کنند مجموع فرشتگان

یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ وفرو می فرستد
صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد که بدان
هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده آند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن
ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدین محمد رویم و چون من اورا بسخن مشغول کردانم تو از عقب
وی در آی و شمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول
کردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار
بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت
پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا شد اربد گفت که هر گاه که اراده تیغ زدن
کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد
و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد و کویهودی بجناب
نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا
یاقوت یا زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت
و حق سبحانه این آیة فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ
يُجَادِلُونَ و ایشان جدال می کنند فِي اللَّهِ در حق خدای که آو از چه چیز است یا جدال
ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را بدان وصف می کند از کمال علم و قدرت
و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبتست بر مجادلات
لَهُ مر خدایراست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است یا مر او راست
سزاوار انکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوة مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میخوانند مِنْ دُونِهِ بجزوی بتانرا که مشرکان می خوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ
لَهُمْ اجابت نمی کنند مر ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچون اجابت
کسی که بگشاده هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاه رسد و با او

دلو و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد
لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او زیرا که آب
جماد است دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی تواند که از مرکز
بمحیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت داعیان خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ
و نیست خواندن کافران مر بتانرا إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع
بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده می کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَ
الْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مؤمنان اند که
در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندکی
مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده می کنند وَظِلَالُهُمْ سجده می کنند
سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب
وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تحصین و قتین جهة آنکه امتداد
ظل در ایشان اظهر باشد این سجدهٔ دویم از سجدات قرآنی و حضرت شیخ
قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی می کند این را سجود الظلال
و سجود انعام گفته و فرموده که لازم که بنده تصدیق کند خدایرا در این خبر و سجده آرد
و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه
آنرا سایه ایست و آن سایه ساجد است مر حق را و قایم است بعبادت او بر هر حال خواه آن
حادث مطیع باش و خواه عاصی اگر از اهل موافقتست او با ظل خود در آن طاعت نایب
مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف از نهال
ایشان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیة آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان
در مزرعه نفس نافرمان ایشان افشانده سو بران زخمی زند کین بی نیازیست
بر ین مرهم نهد کین دل نوازیست قُلْ بگوای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار

است

در آن سجده یکی اند
و اگر مخالف است ظل او

آسمانها وزمینها یعنی ازکافران بپرس که خالق آسمان وزمین کیست بس جواب
ده ازقبل ایشان قُلِ اللهُ بکو خداست چه ایشانرا جز این جوابی نیست وجواب ایشان
این خواهد بود الزام کن ایشانرا قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بکو آیا فرا می کیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجزاز
وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون می دانید که آفریننده آسمان و
زمین اوست چرا غیر اورا می پرستید ومی کیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند
ومالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا ونه زیانی یعنی
برای خود چون نفعی نمی توانند وبردفع ضرری ازخود قادر نیستند بس سود بدیکری
چکونه تواند رسانید وبچه نوع ازو زیان باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
آیا برابر می باشد نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ وبینا که پرستنده خداست أَمْ هَلْ
تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابری کند تاریکیهای شرک وانکار وَالنُّورُ وروشنی توحید ومعرفت
أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ یا آیا کافران ساختند برای خدا شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ
مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ بس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بریشان یعنی ندانستند
که آفریده خدای کدام است وآفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نکرفتند
برای خدا که مثل او آفریننده باشند وکار بریشان مشتبه شود وکویند ایشان نیز
می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوهست قُلِ اللَّهُ
بکو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست وشریکی ندارد در آفریدن تا شریک
او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ واوست یکانه در الوهیت الْقَهَّارُ غالب
بر همه چیزها أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ
أَوْدِيَةٌ پس برفت رود رخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار
خود و بزرکی وتنکی وفراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند
وزیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف پلید را یعنی

بکوی

بر زبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ وبعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند وحفص بغیبة
خواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بروی در آتش یعنی می کذارید از فلزات
چون زر ونقره ومس وآهن وغیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای ادوات
وآلات محاربت وادوات محارثت زَبَدٌ کفی است مِثْلُهُ مثل آن کف که بر روی آبست كَذَلِكَ همچنین
که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل می زند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را وباطل را تشبیه
می کند سخن حق را در افاده وثبات بآب که جهت منافع خلق از آسمان فرو آید وبه
فلزی که برای پیرایه وامتعه مختلفه محتاج الیه باشد وقول باطل را در قلب نفع و
وسرعت زوال بکفی که بر روی آب وبر زبر فلز باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف روی آب
وخبث بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً برود در حال که مطروح وساقط باشد وَأَمَّا
مَا يَنْفَعُ النَّاسَ واما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلز کداخته بی غش
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ بس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند كَذَلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای تعقل وتأمل در آن درین آیة علماء تنزیل و
ارباب تاویل را لطایف بسیارست بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآنست که حیات
دل اهل ایمانست واودیه دلهااند که فراخور استعداد خود از آن فیض می کیرند وزبد هوا جس
نفسانی است ووسواس شیطانی است وآب صافی منتفع بسخن حق است واکر کسی را داعیه
اطلاع بر بعضی از حقایق ودقایق این آیة باشد ممکن که در مطالعه همین محل از جواهر
التفسیر بدان معنی فایز تواند شد والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابت
لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردکار خود را الْحُسْنَى پاداش نیکوست یا ادرحسنی که بهشت
باشد وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا وآنانکه اجابت نکردند لَهُ مر خدایرا لَوْ أَنَّ لَهُمْ اکر باشد
مریشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقد وجنس وامتعه وضیاع
وَمِثْلَهُ ومانند اینها هم دیکر مَعَهُ با آن باشد اکر آن قدر که نقود واقمشه دنبی هست

بآن اضافت کنند وهمه در تصرف کافران باشد روز قیامت لافتدوا به هر آینه
فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند اولئک آن کروه لهم مر ایشانراست سوء الحساب
بدی شمار یعنی سختی حسابی که حسنات ایشان قبول نکنند وسیآت ایشان نیامرزند
ومأویهم وباز کشت ایشان جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد وبد جایگاهیست
دوزخ افمن یعلم آیا کسی که می داند انما انزل انکه هرچه فرو فرستاده اند الیک بسوی
تو من ربک از پروردگار تو الحق درست وراستست یعنی حمزه ابن عبد المطلب
رضی الله عنه کمن هو اعمی همچو کسیست که نابینا باشد بدل وانکار قرآن کند یعنی
ابوجهل لعنه الله انما یتذکر جزین نیست که پند پذیر می شوند بقرآن اولوا الالباب
خداوندان عقلها صافی شده از معارضه وهم الذین یوفون وآنانکه وفا می کنند بعهد الله
به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق ونمی شکنند آن پیمانرا
والذین یصلون وآنانکه پیوند می کنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای بآن ان
یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب ورسل بی جدایی میان ایشان
ویخشون ربهم ومی ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون وخوف می کنند سوء
الحساب از سختی حساب والذین صبروا وآنانکه صبر کردند ومکاره نفس ومخالفت
هوای او یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش واقاموا الصلوة
وبپای داشتند نماز مفروضه را وانفقوا ونفقه کردند مما رزقهم بعضی از آنچه
بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سرا پنهان وعلانیة وآشکارا
ویدرؤن ودفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی
نیکویی کردند وگفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند وفحش را به سلام ومنکر را
بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده
که اتبع السیئة الحسنة تمحها وبعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی

واقع

واقع شد عفو کردند ودر برابر آنکه ایشانرا محروم ساختند عطا دادند واگر
کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند ❊ بیت ❊ کم مباش از درخت سایه فکن
هرکه سنگش زند ثمر بخشش ❊ از صدف یادگیر نکته حکم ❊ هرکه سر ببرد گهر بخشش
آن کروه که بدین صفات موصوفند مر ایشانراست لهم عقبی الدار سرانجام
نیکو یعنی جزاء عمل دارند در عاقبت وآن چه چیزست جنات عدن بوستانهای
بیدار که همیشه در آن باشند یدخلونها در آیند در آن ومن صلح ودر آید هرکه
شایسته باشد بایمان وطاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم وزنان
ایشان وذریاتهم وفرزندان ایشان والملائکة یدخلون علیهم وفرشتگان در آیند بر ایشان
من کل باب از هر دری از درهاء منازل ایشان در عین المعانی که مقدار شبانروزی
اندنی سه نوبت نزد ایشان آیند وگویند سلام علیکم بشارتست بدوام
سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردید در قوت
القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیی وفقر وستوده‌ترین صفتیست نزد خدای
چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را گفت جان
کن که فقیر بخدای رسی نه غنی که نجات فقرا از همه مقبول‌ترند فنعم عقبی الدار پس
نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند والذین ینقضون وآنانکه می شکنند عهد الله
پیمان خدایرا من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف وقبول ویقطعون وآنانکه
می برند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است بآنچه ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی
رحم یا ایمان بهمه پیغمبران وکتابها ویفسدون فی الارض وتباهی می کنند در زمین
بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن کروه لهم اللعنة مر ایشانراست دوری
از رحمت ولهم ومر ایشانراست سوء الدار بدی عاقبة در دنیی وآخرت الله یبسط
الرزق خدای کشاده می کرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه میخواهد ویقدر وتنگ

می‌سازد بر کسی که اراده می‌کند وَفَرِحُوا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بزندگانی دینی و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْاٰخِرَةِ در جنب آن سرای اِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاع از امتعه که دوامی و بقای ندارد چون زاد و اثاث خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه نگرویدند لَوْلَا اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی‌شود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما می‌خواهیم قُلْ اِنَّ اللّٰهَ بگوی ای محمد بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ گمراه می‌کند هر که را خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیة گمراه سازد وَيَهْدِي اِلَيْهِ و راه نماید بسوی خود بی مشاهده آیة مَنْ اَنَابَ هر که باز گردد بوی و آنها چه کسانند اَلَّذِينَ اٰمَنُوا آنانکه گرویدند بخدا وَتَطْمَئِنُّ و آرام می‌یابد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بِذِكْرِ اللّٰهِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا ذکر رحمت او یا بکلام او که قوی‌ترین معجزاتست و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل می‌کند که مراد از ذکر حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه که دلهای مؤمنان بدان آرام دارد اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می‌یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول اند صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علو و آرامش دل علمای ربانی بحقایق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی اَلَّذِينَ اٰمَنُوا آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند عملهای شایسته طُوبٰى لَهُمْ زندگانی خوشست ایشانرا وَحُسْنُ مَاٰبٍ و نیکویی بازگشت طوبی اشارتست بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوش‌حالی یا نام بهشتست بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از آن نبود و در چشمهٔ سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد كَذٰلِكَ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم اَرْسَلْنَاكَ ترا فرستادیم فِي اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته است مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ تا بخوانی عَلَيْهِمْ بر ایشان الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ آن چیزرا که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ و حال آنکه ایشان نمی‌گروند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتند سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را کرم الله وجهه فرمود که بنویس بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سهیل بن عمرو گفت ما ندانیم الرحمن قُلْ هُوَ رَبِّي بگو رحمن آفریدگار منست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و من بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوههارا از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده شود و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا بدان مادر باب تو با ما سخن گوید آیة آمد که وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر کتابی بودی که در این عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقتی خواندن وی از مواضع خود برفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شکافته شدی بدو زمین چون بدو خوانندندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى یا سخن آوردندی ازبرکت تلاوت او مردگانرا هر آینه این قرآن بودی که غایتست در اعجاز و نهایتست در تذکیر و انذار بل نه چنانست که کافران می‌گویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيعًا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هرگاه که خواهد این آیتها ظاهر گرداند اَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ اٰمَنُوا آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند

یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنک دانسته اند أَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ
آنرا که اگر خدای خواهد لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردمانرا
صاحب کشاف کفته که یأس در لغة نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان
که هدایة بمشیت باز بسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا وهمیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُم
برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کردند از تکذیب وعناد قَارِعَةٌ عذاب کوبنده
وداهیه از بنیاد بر کننده أَوْ تَحُلُّ یا فرود آیی تو که محمدی قَرِيبًا بموضع نزدیک مِّن دَارِهِمْ
از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشآمت تکذیب آنحضرت
پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال ومواشی
ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید
حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللَّهِ وعدهٔ خدا که موتست یا قیامت یا فتح مکه إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را پس از تسلیهٔ آنحضرت
می کوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ وبدرستی که استهزی کرده اند بِرُسُلٍ به پیغمبران
مِّن قَبْلِكَ پیش از تو چنانک این قوم می کنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا
مر آنانرا که نگرویدند ومدتی بگذاشتم در راحت وتن آسانی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا
بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عقاب عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل
تعظیم وتهویلست أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کس که او باشد قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاه بان بر هر نفسی پاداش
دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کند آن نفس از نیکی وبدی برابرست با کسی که چنین نباشد
یعنی خدای که نگاه دارنده وسازندهٔ کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و
ضعیف وناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا ومی سازند کافران لِلَّهِ مر خدا یرا
شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید ووصف کنید
این شرکا را باسما واوصافی لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکة واهلیة

عبادت دارند یانی مراد آنست که حق راحی وقادر وخالق ورازق وسمیع وبصیر
وعلیم وحکیم می کویند واطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ
بلکه خبر می دهید خدا را بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمی داند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شریک خود
در الوهیة نفی علم از برای القاء معلومست أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید
بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور
بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ کید وکذب ایشانرا
وَصُدُّوا وبازداشته شده اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست ودین درست وَمَن
يُضْلِلِ اللَّهُ وهر که فرو کذارد خدای اورا ودر ضلالت افکند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس
نیست اورا توفیق دهنده که راه نماید لَّهُمْ مر کافرانراست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
عذابی در زندکانی دنیی بقتل واسر وقحط وسایر مصایب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
وهر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت تر ودشوار ترست برایشان وَمَا لَهُم
ونیست مر ایشانرا مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَاقٍ ونگاه دارنده که نگذارد تا
معذب شوند مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشتست که فردای
قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تَجْرِي
میرود پیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان
جویها أُكُلُهَا میوهٔ آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد وهرکز منقطع نشود بخلاف
میوه های دنیا وَظِلُّهَا وهمچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانچه سایهاء دنیی بلکه
ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل حمایة وعارفان
بدنیی وعقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل اند سایه دولت او در دو جهان
جاویدیست ای خوش آن بنده که سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف
عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا مآل حال ومنتهی کار آنانست که پرهیزکاری کردند وَّعُقْبَى

الکافرین وعاقبت مهم کافران النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب
وآنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتابند عبد الله سلام واصحاب
او از یهود وهشتاد تن از نصاری که چهل بخرانی بودند وهشت یمنی وسی ودو
حبشی این جماعة یفرحون شاد می شوند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده می شود
بتو از قرآن ومن الاحزاب وازلشکرها، کفر وضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب
وکنانة بن الربیع واتباع ایشان از یهود وسید وعاقب واشیاع ایشان از نصاری
من ینکر کس هست که انکار کند بعضه بعضی از آنکه مخالف شریعت ایشانست
قل انما امرت بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله بآنک
پرستم خدایرا به یکانکی ولا اشرک به وشرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید
وعزیر ومسیح را بخدایی کرفتید الیه بخدای نه بغیر او ادعوا می خوانم خلق را والیه مآب
وبسوی اوست بازکشت من وکذلک وهمچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء کذشته
بزبان امم ایشان انزلناه فرستادیم بتو قرآنرا حکما کتابی محکم که نسخ وتغییر بوی راه نیابد
یا حکم کننده میان حق وباطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم وحفظ وی آسان
باشد ولئن اتبعت واکر متابعت کنی اهواءهم آرزوهاء مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت
می کنند یا امانی جهودانرا که ترا برجوع بقبله خود می خوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد
بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم
صلوة بقبله یهود اکر پی روا ایشان شوی ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من
ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق ونه نکه داری که عقاب حق از تو باز دارد
آورده اند که یهود سرزنش می کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ومی کفتند همت
این مرد همه بامر نکاح مصروفست وهمواره با زدواج وامتزاج با زنان مشعوف
اکر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بامر نسوان باز داشتی

آیه آمد که ولقد ارسلنا وهر آینه ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا
لهم وبدادیم مر ایشانرا ازواجا زنان وذریة وفرزندان وما کان ونباشد ونشاید لرسول
مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بآیة آنکه بیارد معجزه که از و
اقتراح کنند الا باذن الله مکر بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که
بتحکم طلب معجزات می کردند می فرماید که هیچ پیغمبر بخود معجزه نتواند آورد مکر خدای
خواهد وبقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را
کتاب حکمیت نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال
خلایق کتابیست نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحو الله محو می کند
خدای ما یشاء آنچه می خواهد بحکم ویثبت واثبات می کند آنچه میخواهد بحکمت وعنده
ونزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است وهیچ کاینی نباشد
الا آنکه نوشته بود در وی کفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان
متعلق نباشد وبکذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه ببرد آنچه از بنده صادر شود از اقوال
وافعال واحوال همه را بنویسند وآن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و
فعلی را که ثواب وعقابی بران متفرع نیست محو کند وباقی را مثبت بکذارد یا سیئات
تایب را محو نماید وبدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع بحسب مصلحت
زمان نسخ کند وحکم دیکر اثبات فرماید یا محو کند تازکی وقوت جوانی را واثبات کند
پژمردکی وضعف پیری را علماء دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم
محو بدان نرسد سعادت وشقاوت وموت وحیات ورزق واجل در زاد المسیر
آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب محو واثبات تعلق بدان
دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد وابو الدردا رضی الله عنه
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند که چون سه ساعت از شب باقی ماند

حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچ کس در آن نظر نمی‌کند و هرچه خواهد از آن
محو کند و هرچه در وی ثبت کند در فصول فرموده که محو کند در قوم افکار از قلوب ابرار و اثبات
کند بجای آن رموز اسرار سلمی از محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنودم از
شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیة و لوازم آن و اثبات کند
آنچه خواهد از شهود ربوبیة و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا
می‌سترد و اخلاص می‌نهد شک می‌برد یقین بجای آرد بخل محو می‌کند جود ثابت می‌سازد
شره بر می‌دارد قناعت می‌آرد حسد می‌سترد شفقت می‌نهد و از دل راجی اختیار می‌برد
تسلیم می‌نهد تفرقه محو می‌کند جمع اثبات می‌کند از دل محب رسوم انسانیة می‌سترد
نعوت ربانیة می‌نهد امام قشیری رحمه الله فرموده محو حظوظ نفسانی می‌کند و اثبات
حقوق ربانی یا شهود خلق می‌برد و شهود حق می‌آرد یا آثار بشریة محو می‌کند و انوار
احدیة ثابت می‌سازد از آن بنده می‌کاهد و از آن خود می‌افزاید تا چنانچه باول خود بود
باآخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو
جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن من می‌کاست و از آن تو
می‌فزود تا باآخر همان شد که باول بود ٭ محنت همه در نهاد آب و گل ماست
پیش از دل و گل هرچه بود آن حاصل ماست ٭ در عالم غیب خزانه داشته ایم
رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی
از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافران را از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم
پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است
و پس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند
اهل مکه و نمی‌دانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستی که ما می‌آییم یعنی فرمان ما می‌آید بزمین
کفار نَنْقُصُهَا می‌کاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از

تصرف

تصرف ایشان بیرون می‌کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می‌آریم و گویند این سخن راجع
بیهودست حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار
یهود را بمسلمانان می‌دهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم می‌کند بنقصان اراضی یهود و ادبار
ایشان و ازدیار بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس
گرداننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب
یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا
بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان
که پیش یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدایراست
یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ می‌داند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هرچه می‌کند
هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می‌سازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که
بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا باشد
عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و می‌گویند آنانکه نگرویدند
از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از پیش
خدای بنبوت و دعوت قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگوی خدای بسنده است شَهِيدًا گواه
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما بانکه من پیغمبرم بشما وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبریل است
که وحی از لوح فرو می‌گیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند و در زاد المسیر آورده
که علی مرتضی است رضی الله عنه یا علم توریة و آن عبد الله سلام است و اضراب
او رضی الله عنهم سورة ابراهیم علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الٓر در شرح
تأویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکورست که حروف مقطعه ابتداست مر تصدیق
مؤمن و تکذیب کافر را و خدای بندگان را بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی برآنند

که این حروف اسامی قرآنند وبدین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کِتَابٌ
اَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم آنرا اِلَیْکَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون
آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهاء کفر
یا نفاق یا شک یا بدعت اِلَی النُّوْرِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت بِاِذْنِ
رَبِّهِمْ بتوفیق وتیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته که از
ظلمت تدبیر بنور شهود وتقدیر ودیگر گوید از ظلمات خلیقة بنور تجلی صفت
ربوبیة وصاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات
حجب وافعال واستار صفات بنور وحدت ذات وحقیقت آنست که ظلمتی برابر بنیاد
هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینهٔ دل بصیقل نفی خاطر وتجرید از مشاغل
زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند وسالک را از و از
مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور بماند ونه علم شعور بخود نیز داند
یارب مددی کن ز دی خود برهم • وز مدبری وازبدی خود برهم • در هستی خود مرا ز خود بیخود کن
تا از خودی وبیخودی خود برهم • وگفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است وبنور اصناف
هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی وبراه راست برسانی و
ازینست که میگوید اِلَی صِرَاطِ الْعَزِیْزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه
خداوند غالب الْحَمِیْدِ ستوده وآن راه دین اسلامست پس در صفت عزیز حمید می فرماید
اللّٰهِ الَّذِیْ معبود بحق لَهُ مرورا ست مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات
وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمین است از مبدعات وَوَیْلٌ لِلْکَافِرِیْنَ ورنج ومشقتست
منکران کافرانرا بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِیْدٍ از عذاب سخت که بدیشان رسد اَلَّذِیْنَ کافران
آنانند که از روی جهالت یَسْتَحِبُّوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا دوست میدارند وبرمی گزینند
زندگانی دنیا عَلَی الْاٰخِرَةِ بران سرای وَیَصُدُّوْنَ وباز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ

از راه خدای یعنی منع می کنند از ایمان به پیغمبر وقرآن وَیَبْغُوْنَهَا و می طلبند
برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی می گویند این راه کج است وبمنزل مقصود نمی رسد اُولٰئِکَ
آن گروه که بدین صفتها موسوم اند فِیْ ضَلٰلٍ بَعِیْدٍ در گمراهی اند دور از حد بعد
فی الحقیقة صفت ضالست ووصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست در
زاد المسیر آورده که قریش می گفتند چه حالیست که همه کتب منزله بلغتی عجمی فرود
آمده وکتابی که بمحمد می آید عربیست آیة آمد که وَمَا اَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما مِنْ رَسُوْلٍ
هیچ پیغمبری اِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده
ودرمیان ایشان زاده ومبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت
نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد
لِیُبَیِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر ونواهی را وایشان فهم کنند و
عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم وگفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست
صلی الله علیه وسلم وجمیع کتب بلغت عرب منزل شده وجبرئیل علیه السلم یا پیغمبری
هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم ودر لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری
مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود وترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان
ودر جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وی کتب
متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف
کلمات است واضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی لغتی که نه بزبان ایشانست
وحرمان از علوم منشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضلست وعین حکمت فَیُضِلُّ اللّٰهُ
پس گمراه کرداند مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود وَیَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ
وراه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِیْزُ واوست غالب
در حکم خود الْحَکِیْمُ راست کار که اضلال وهدایت او بر وجه حکمتست وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی

وهر آینه ما فرستادیم موسی را بآیاتنا بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا
وید بیضا وگفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر قومک گروه خود را که بنی اسرائیل اند
من الظلمات از تاریکیها، جهالت وشبهت الی النور بروشنی علم ویقین
یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان
وذکّرهم وپند ده ایشانرا بایام الله بروزها، که حق سبحانه عذاب کرد کافران
گذشته را دران یا یاد ده بنی اسرائیل را روزها، که دران گرفتار
بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که در اینچه یاد کردیم لآیات هر آینه دلالتهاست
بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا شکور وشکر گوینده را بر آلا
واذ قال موسی ویاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلم لقومه مر قوم خود یعنی
بنی اسرائیل یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتها، خدا را
که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیٰکم چو برهانید شما را من آل فرعون از
کسانی فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابها،
بد بشما میرسانیدند وبه بندگی گرفته کارها، سخت میفرمودند ویذبحون ومیکشتند
ابناءکم پسران شما را که منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل پسر متولد شود که هلاک
فرعون بسبب او باشد ویستحیون وزنده میگذاشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت
زنان ایشان کنند وفی ذلکم ودران محنت وشدت بلاء آزمایش بود شما را من ربکم
از آفریدگار شما یا دران نجات یعنی نعمتی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ اذ تأذن
ویاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد وآگاه گردانید شما را ربکم پروردگار شما
لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمتها، من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن
کفرتم واگر ناسپاسی نمایید بران ان عذابی بدرستی که عذاب من لشدید سخت است
بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت بود در دنیی ووقوع عقوبت شیخ ابو عبد الرحمن

سلمی از ابو علی جوزجانی قدس الله روحها نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت
اسلام زیاده کنم آنرا بایمان واگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون گردانم باحسان واگر
بران شکر گویید زیاده سازم بمعرفت واگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت
واگر آنرا شکر گویید بالا برم بدرجه قربت وبشکر آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس
ومشاهدت واز این کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعراج
تصاعد بر درجاتست وفی المثنوی المعنوی ~ شکر نعمت نعمتت افزون کند •
کس زبان بر شکر گفتن چون کند • شکر باشد دفع علتها، دل • سود دارد شاکر از سوداء دل •
وقال موسی وگفت موسی علیه السلم که ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید
یا ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا وهر که هست در زمین همه ایشان از
پری وآدمی فان الله لغنی پس بدرستی که خدای بی نیازست از عبادت وشکر شما
حمید ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق اند والسنه
جمیع اشیا بتسبیح وحمد او جاری ~ بذکرش جمله موجودات گویا • همه او را ز روی شوق جویا •
الم یأتکم آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی علیه السلم است یا ابتداء سخنیست از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد
نبؤا الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح علیه السلم
وعاد وقبیله عاد وثمود وقوم ثمود والذین من بعدهم وآنانکه بعد از ایشان بودند
لا یعلمهم نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری الا الله مگر خدای در تبیان فرموده که
خدای بسیار امم را از عرب وعجم هلاک کرده وآثار ایشان منقطع ساخته که خدای کسی
بران اطلاع ندارد ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان
عدنان وابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه سی قرن گذشته واز اهل آن
قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه جاءتهم آوردند به پیشینیان رسلهم پیغمبران

ایشان بِالْبَیِّنَاتِ حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَیْدِیَهُمْ پس کردانیدند
دستهای خود را فِی أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان کرفتند
از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند
که خاموش باشید وکفته اند ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن مکویید وَقَالُوا
إِنَّا كَفَرْنَا وکفتند ما نکرویده ایم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ و آنچیزی که شما فرستاده شده اید
بان بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ وبدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَيْهِ
بسوی آن از توحید و ایمان مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شک رسولان را
متهم می داشتند باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ کفتند رسولان ایشان که ما شما را
بخدای دعوت می کنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی هست وحال آنکه از کثرت
ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده
آسمانها و زمینهاست يَدْعُوكُمْ می خواند شما را بایمان لِيَغْفِرَ لَكُمْ تا بیامرزد شما را
چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی کناهان شما را یعنی
آنکه قبل الایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ وتا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما بود قَالُوا کفتند ایشان در جواب
رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مکر آدمی مثل ما در صورت وهیات
وهیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید به نبوت از میان ما
تُرِيدُونَ می خواهید أَنْ تَصُدُّونَا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ
از آنچه بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید
حجتی مُبِينٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت ومزیت رسالت
کویا که ایشان معجزه که می دیدند اعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد اقتراح معجزات
دیکر می کردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ

کفتند

کفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مکر بشری مثل شما یعنی مشارکت
در جنسیة مسلم میداریم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَمُنُّ منت می نهد به نعمت نبوت وکرامت
رسالت عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَمَا كَانَ لَنَا
ونیست ما را ونمی توانیم أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای ومشیت او یعنی ما از پیش خود بی خواست خدای کاری نمی توانیم
کرد و مهمی نمی توانیم ساخت سو ناتوانی وعجز لازم ماست قدرت واختیار از آن خداست
کارها را بحکم راست کند او تواناست هرچه خواست کند وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند کرویدکان وَمَا لَنَا وچیست ما را یعنی چه عذر داریم
أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا وحال آنکه راه نمود ما را
سُبُلَنَا براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را ومی دانیم او را که ازمهٔ امور بدست
قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ وبخدای که صبر خواهیم کرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا می رسانید
ما را بتکذیب ومخالفت وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشد
توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وکفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را
لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنیم شما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ودیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود
کنید یعنی موافقت نمایید با ما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان
آورده باشند از آن قوم فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس وحی کرد به پیغمبران رَبُّهُمْ پروردکار ایشان
وسوکند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران یعنی کافران را
وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ وساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاکت ایشان
ذَٰلِكَ این امر مقرر واین وعده راستست لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از ایستادن در موضع
حکم من یعنی از آنکه روزی قیامت او را در موقفی که من حکم می کنم بر بندکان باز دارند وَخَافَ
وَعِيدِ وبرای کسی که ترسان کردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا وطلب فتح کردند پیغمبران

یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی
یا انبیا و امم طلب کردند یعنی گفتند هر که از ما باطلست عذاب بد و فرود آید خدای حکم فرمود
و انبیا و مومنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ که
هر کردن کشی عَنِيدٍ ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخست
یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بران وجه که او را در آن افکنند وَيُسْقَى
و بیاشامانند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی مختلط با ریم و زرد آبه که از تن دوزخیان چکد و
گویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و
نمی تواند که بگلو فرو برد از تلخی و کندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و می آید بدو آلام و شدائد مرگ مِنْ
كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی یا از هر جائی از اعضاء او تا آنکه از بیخ مویها و میان انگشتها وَمَا هُوَ
بِمَيِّتٍ و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره
او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت
فیها ولا یحیی میان مردگی و زندگی می گذارند وَمِنْ وَرَائِهِ و در پیش او ست با وجود چنین
محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا از انچه بر تو خوانده می شود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ با آفریدگار
خود و صفت آن اینست که أَعْمَالُهُمْ کردارهاء ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچون خاکستریست
که سخت بکند بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روز که سخت باشد باد و عصوف
اشتداد بادست و زمان اید و وصف کرد ز غایت مبالغه باشد ملخص معنی آنست
که عملهاء کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام
مهمان و امثال آن مانند توده خاکستریست که باد سخت بران وزد و بهوا برده در اطراف
پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نبود و از ان نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت
لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از انچه کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ

٤٠

چه همه حبط شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن بیدا نی ذَٰلِكَ آن بندار ایشان
که ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او گمراه دور است یعنی در غایت بعد است
از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ بر وجهی که حق آنست در آفرینش إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ
ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم کرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریده نو بجای شما
که در کفر و تکذیب مثل شما نباشند وَمَا ذَٰلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای
دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری
بلک نسبت بهمه مقدارات یکسانست پس کار دشوار اگر آسان بوده پیش قدرت جملگی یکسان بود
وَبَرَزُوا و ظاهر ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند
و بیرون آیند از قبرها لِلَّهِ برای سر خدای و محاسبه او جَمِيعًا همه مردگان از کفار و مومنان
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
یعنی آنانکه بدعوی ایمه کفر گرده باشند ایشان را گویند إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پی
روان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان
از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در ان عالم متابع شما بودیم شما درین عالم
از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما قَالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر
خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاصی
مسدود است و شفاعت برین درگاه مردود ایشان نا امید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم
شاید که دری بر ما بگشایند و راهی خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد گویند بیایید
تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح کردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجات نرسد
گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا بخروشیم و جزع نمائیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده
نمی رسد مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گویند

مرآنانی آنکه تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم ع

دیو سرکش یعنی ابلیس لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند
وحکم الهی نافذ کردد بآنکه اهل بهشت ببهشت درایند واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان
مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بمنبری از آتش برآید وگوید با اشقیاء انس
که ای ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعدهٔ درست
وراست که حشر وجزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ ومن وعده دادم شما را وعدهٔ بدروغ که نه قیامت
ونه حساب واگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده کج دادم
شما را تبیین خلف وعده را خلف میگویید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم
وَمَا كَانَ لِيَ ونبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر ومعصیت
یا حجتی بنمایم بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه وفریب بی حجتی وبرهانی
فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی وتأمل ننمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي
پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم وبدین معنی قائل که من کردم مستحق
نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در حق دشمن می کنند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ وملامت کنید نفسهای خود را
که مرا فرمان بردید وقول خدای را که گفت لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ
من نیستم رهاننده وفریاد رس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ وشما نیز نیستید رهاننده وفریاد
رس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنکه شریک می کردید مرا با خدای
در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی
که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام وخلود
وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا ودر آورده شود آنانکه گرویده اند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وکرده اند کردارهای شایسته وپذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن ودر آرنده مؤمنان
بهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام وتعظیمی تمام بریاض دار السلام درآرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

وفرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیة ملائکه بر ایشان فِيهَا در بهشت یا تحیة ایشان بر یکدیگر سَلَامٌ
سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطابست می فرماید
که ندیدی وندانستی ای بندهٔ بینا ودانا که برای تفهیم شما كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زد خدای
مثلی وگردانید كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحیدست یا دعوت با سلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی
پاک که آن نخلست یا شجرهٔ ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار ومحکم وَفَرْعُهَا
وشاخ آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوهٔ خود را كُلَّ حِينٍ در
هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن وبران تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین
شش ماهست از وقت شکوفهٔ او تا پخته شدن وبریدن یعنی در بین مدت از بسر ورطب
وثمر نفع میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده وتکوین آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ومیزند
خدای مثلها را یعنی بیان می کند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان
دریابند زیرا که مثل تصویر معانیست در آیینهٔ افهام ونزدیک گردانیدن معقول را
بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ ومثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفرست یا دعوت بعبادت اصنام
كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخ است وناخوش بوی ومکروه طباع سلیمه
وبا وجود خباثت وکراهت اجْتُثَّتْ خیبان شد وبریده وبر کنده گشته مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات واستحکام یعنی نه بیخی دارد بر زمین ونه شاخ
در هوا، نه بیخی که از آن باشد او را مدار، نه شاخی که گردد بدان سایه دار، گیاهیست افتاده بر روی خاک،
پریشان بی حاصل وخار وناک، حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمانرا که اصل آن در دل مؤمن ثابت است
واعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع وثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر
در منبت خود وفرع او متوجه بجانب علو ونفع او در هر وقت رسنده بخلق وتمثیل نمود کلمهٔ
کفر وعبادت اصنام را که در دل کافر مقلد بجهت عدم حجت وبرهان بر آن ثباتی ندارد وعملی
نیز که بمصعد قبول رسد از و صادر نمی شود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراریست ونه فرع او را اعتباری

سو نهال ساورشرع میوه دارد چنان لطیف که بر هیچ شاخ سار نیست درخت زنده شاخیست خشک و بی سایه
که پیش هیچ کس هیچ اعتباری نیست **یُثَبِّتُ اللّٰهُ** ثابت می کرداند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانرا که ایمان
آوردند واستحکام می دهد **بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ** بسخن راست ومحکم که بحجت قاطع نزد ایشان
ثابت شده ودر دلهاء ایشان متمکن کشته وکفته اند قول ثابت کلمهٔ طیبه لا اله الا
الله محمد رسول الله است که خدای بران ثابت می دارد مؤمنانرا **فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** در زندکانی
دنیی تا در زمانی ابتلا وافتتان صبور ی ورزند وازجادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند
چون زکریا ویحیی وجرجیس وشمسون وامثال ایشان از انبیا علیهم السلام وکویند
ثبات دهد مؤمنانرا در دنیی یعنی نزدیک مرک تا ختم حیات ایشان برکلمه باشد **وَفِي
الْآخِرَةِ** وثابت ایشانرا دران سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه
تا جواب منکر ونکیر بطریق صواب دهند وکویند در دنیی مراد قبر ست ودر آخرت
موقف سؤال **وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِينَ** وفرو کذارد خدای ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید
راه نیابند نه در دنیی ونه در وقت سوال قبر **وَيَفْعَلُ اللّٰهُ** ومی کند خدای **مَا يَشَاءُ** آنچه
می خواهد از تثبیت قومی واضلال جمعی **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی ونکاه نکردی **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنانکه
بَدَّلُوا تبدیل کردند **نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا** شکر نعمت خدایرا بکفران یعنی وضع کفر کردند در
موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان
مسلوب شد وجز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشانرا
سکان حرم خود ساخته وابواب رزق برایشان کشاده بنعمت وجود با جود حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم مشرف ساخت وایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت
قحط درماند مخوار وبی مقدار کشتند وبعضی از ایشان در حرب بدر مقتول ومغلوب
شدند واز فاروق ومرتضی رضی الله عنهما منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند
که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره وبنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند

أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ وفرود آوردند قوم یعنی اتباع واشیاع خود را **دَارَ الْبَوَارِ** بسرای هلاک **جَهَنَّمَ**
عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است **يَصْلَوْنَهَا** در آیند بدان **وَبِئْسَ الْقَرَارُ**
وبد قرارکاهیست جهنم **وَجَعَلُوا** وفرا کرفتند **لِلّٰهِ أَنْدَادًا** برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش
کردند یاد رتسمیه که ایشانرا آلهه نام نهادند **لِيُضِلُّوا** تا کمراه کردانند مردمانرا **عَنْ سَبِيلِهِ** از راه
خدای که طریق توحید ست **قُلْ تَمَتَّعُوا** بکو برخوردید بآرزوهاء خود یا بکذرانید عمر را بعبادت
بتان امر تهدیدیست یعنی دو سه روزی برین نوع بکذرانید **فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ** پس بدرستی که بازکشت
إِلَى النَّارِ بآتش دوزخ است **قُلْ** بکوای محمد یعنی امر کن **لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا** بندکان مرا که ایمان
آورده اند برین وجه که نماز کذارید ونفقه کنید **يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ** تا ایشان با مر تو نماز کذارند
وَيُنْفِقُوا ونفقه دهند **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** از انچه عطا داده ایم بایشان **سِرًّا** نفقه کردن پنهان
مراد تطوعست **وَعَلَانِيَةً** ونفقهٔ اشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا ودر فرض
اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندکان مرا بکو تا نماز کذارند وزکوة دهند **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ**
پیش از انکه بیاید **يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ** روزی که در وخرید وفروخت نباشد تا مقصر بخرید چیزی
که بدان تدارک تقصیر تواند نمود **وَلَا خِلَالٌ** ودران روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب
نفع تواند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن کردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو **اللّٰهُ** خدای
الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید **السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ** آسمانها وزمین را **وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ** وفرو
فرستاد از آسمان **مَاءً** آبی مراد بارانست **فَأَخْرَجَ بِهِ** پس بیرون آورد بدان آب **مِنَ الثَّمَرَاتِ**
از میوها **رِزْقًا لَكُمْ** روزی برای شما که بدان روزکار کذرانید **وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ** ورام ساخت برای شما
کشتی را **لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ** تا می رود در دریا **بِأَمْرِهِ** بفرمان او هرجا که میخواهید **وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ**
ومسخر کرد مر شما را جویهاء آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع وتصرف شما **وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ** ومسخر کردانید برای انتفاع واستضاء شما افتاب وماه را **دَائِبَيْنِ** در حالتی که مستمرند
در سیر خود یا بجد وتعب در سیران وانارت خود کوشند وفتور وقصور دران ندارند

وسخر لکم اللیل والنهار ودام کردانید برای شما شب وروز را تا متعاقب یکدیگر می رسند
برای نوم وراحت ودیگری برای کسب ومعیشت وآتاکم وبداد شما را من کل ما سألتموه از هرچه خواستید
وازهرچه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته وناخواسته بشما ارزانی داشت
وان تعدوا واکر خواهید که شماره کنید نعمة الله نعمت خدا را که بفضل وکرم بشما داده لا تحصوها
شمار نتوانید کرد آنرا وطاقت احصاء آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نوع
حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که سفیر بزرکتر وواسطهٔ نزدیکتر میان حق وخلق
اوست وفی نفس الامر حصر صفات کمال وشرح انوار جلال وجمال آن حضرت از حیز تصور
وتخیل بیرون واندازهٔ تفکر وتأمل افزونست —— و بذروهٔ مدارج قدر رفیع تو
نی عقل راه یابد ونی فهم پی برد ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکاریست کفار
ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافلست وکفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهلست
یا ظلومست که در محنت جزع کند وشکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد ودر ذخیره کشاید
واذ قال ابراهیم ویاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلم در مناجات خود رب اجعل
ای پروردکار من کردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا ایمن از مخاوف ومکاره واجنبنی ودور
کردان مرا وبنی وفرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه پرستیم بتانرا ابن عیینه رحمه الله
فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلم بجهت دعاء حضرت خلیل صلوات الرحمن وسلامه
علیه بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنکی بود آنرا دوازده نام نهاده کرد آن کردیدندی
وکفتندی خانهٔ کعبه از حجرست پس ما هرجا حجری نصب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد واین قول غریبست ومخالف جمهور
چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل علیه السلم بوده اند وبت پرستی ایشان مشهورست رب انهن
ای آفریدکار من بدرستی که بتان اضللن کثیرا کمراه کردند بسیاری را یعنی بسبب کمراهی بسیار کس شدند من الناس از
آدمیان فمن تبعنی پس هرکه پیروی کند مرا در دین من فانه منی پس او از منست یعنی از اهل ملت من
ومن عصانی وهرکه نافرمانی کند مرا در ماوراء شرک فانک غفور پس بدرستی که تو آمرزنده رحیم مهربانی

یا قادری که بیامرزی ایشانرا ورحمت کنی برایشان وبتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردکار ما انی اسکنت
بدرستی که من ساکن کردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را اسمعیل است علیه السلم که بعد از تولد او از هاجر
در زمین شام ساره خاتونرا که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد وابراهیم را علیه السلم فرمود که دل من بجان میخواهد که هاجر و پسر او را
ببری بموضعی که درو آب وآبادانی نباشد خلیل متأمل شد وجبرئیل علیه السلم وحی آورد که هرچه ساره می کوید چنان کن
پس ابراهیم علیه السلم بر براق نشسته وهاجر واسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد ودر وادی مکه ایشانرا
بی انیس ورفیقی بگذاشت ودعا فرمود که خدایا من اینانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بوادی که خداوند
زرع نیست یعنی آب ندارد که درو کشت توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانهٔ تو که حرام کرده شده است درو صید
وقتال یا حرامست تهاون او وتعرض بدو ومراد موضع خانهٔ ضراح است که در زمان آدم علی نبینا وعلیه
السلم بوده واکرنه بوقت دعاء ابراهیم صلوات الرحمن علیه خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که ربنا ای
آفریدکار ما ایشانرا درین مسکن ساکن کردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نمازرا وبرستش تو بجای آرند
فاجعل پس کردان افئدة من الناس دلهاء بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تهوی الیهم بشتابد بسوی
ایشان حق سبحانه دعاء آن حضرت مستجاب فرمود وبعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمهٔ زمزم بر کفتهٔ جبرئیل
یا باثقل ام اسمعیل بدید آمد وقبیلهٔ جرهم آنجا داعیهٔ اقامت نمود وروز بروز شوق مردم بدان جانب در
تزایدست محققان برانند که اکر من تبعیض در من الناس نبودی فارس وروم وهند وترک ویهود ونصاری
در حرم ازدحام کردندی وپروانه وار سوختهٔ مشعلهٔ جمال آن شمع شدندی آری آنچنان جمال باشد
کو دیدنش حلال باشد وانکس که بران چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد ودیکر حضرت ابراهیم علیه السلم
دعا فرمود که وارزقهم وروزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه ها لعلهم یشکرون
شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع
است انواع ثمرات درو پیدا می شود در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه وصیفیه وخریفیه وشتویه
در یکروز بمکه توان یافت وچون تکرار دعا دلیل تضرع ونیازست دیکربار فرمود که ربنا ای پروردکار ما انک
تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه نهان میکنیم وما نعلن وآنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان واشکارا میدانی

وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه
در آسمان برای آنکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست آنچه پیدا و آنچه نهانست
همه با دانش تو یکسانست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ثنا و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود وَهَبَ لِي ببخشید
و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن
دو پسر اِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در
یا در صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده و اجابت کننده
درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ
الصَّلٰوةِ بر پای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظب سازبران ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرة بوده اند و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا
ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعاء مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز
وَلِوَالِدَيَّ و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتودعاء غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز
ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم است و حوا علیهما السلم وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز
یعنی هر که بتو آید مؤمن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب خلایق و ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد صلی الله علیه و سلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ و مپندار ای محمد خدایرا غَافِلًا
عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ از آنچه می کنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست
چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب
آنحضرتست و مراد غیر او اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که می کند عذاب ایشانرا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی
که خیره شود فِيهِ الْاَبْصَارُ در ان روز دیدها از مشاهده اهوال مُهْطِعِينَ در حالتی که خدا
این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلم که ایشانرا بعرصه محشر خواند مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ
برداشتگان سرها خود را بالا لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ باز نمی گردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمها ایشان یعنی خیره
بوده و باز مانده بوجهی که نتوانند در خود نگریستن وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهاء ایشان خالی بود از فهم

بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت وَاَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ
از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم
کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما اَخِّرْنَا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تأخیر کن و ما را بدنیا فرست
و مهلت ده اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدت نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که
بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگان ترا اَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان
آیا نبودید شما که از روی مبالغه اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند می خوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید
بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که می گفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر
نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهاء آنانکه ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ستم کردند
بر نفسهاء خود بکفر چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را که ما كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم
بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْاَمْثَالَ و مثلها زدیم
برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان
بود وَعِنْدَ اللّٰهِ و نزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَاِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستی که بود مکر ایشان
در سختی و هول ساخته و برداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از ان مکر کوهها جبال
مثل احکام شریعت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را
که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زایل کردانند و این محالست و هست بار مکر ایشان که های
کی تواند کوه را برد از جای و در معالم از مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیة در قصهٔ نمرود
جبارست که چون سلامتی ابراهیم علی نبینا و علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدائی دارد ابراهیم
که او را از آتش برهانید من خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است
و بر رفتن بآسانی میسر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بلند سه سال بغایت
و چون بر آنجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین می دید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سورهٔ
نحل رقم ذکر خواهد یافت القصه آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بر آسمان

دوم و با خدای ابراهیم که مناره می‌اسفکند بجنک کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام کرفتند و صندوق
چار کوشه بساخت و در یکی فوقانی و در دیکری تحتانی درو راست کرد و بر چهار طرفی وچهار نیزه که زیر و بالا
توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسانرا چند روز کرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف
صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل به بالا کرده جانب مردار بروان نمود و صندوق
را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده نکاه کرد آسمانرا
بهمان حال دید که بزمین می‌دید رفیق خود را کفت تا در تحتانی بکشاد و کفت بنکر تا چه می‌بینی انکس نکاه کرد
وجواب داد غیر آب چیزی نمی‌بینم بعد از یک شبانروز دیکر که باب فوقانی بکشاد حال همان بود که روز
سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بکشود بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود
بترسید و نیزها را با مردار سرنکون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن
آواز مهیب از آن صندوق و کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل کردند
فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ پس مپندار خدایرا مُخْلِفَ وَعْدِهٖ خلاف کننده وعدهٔ خود رُسُلَهٗ مر پیغمبران خودرا
یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده آنجا که اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَلَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِی خلاف نکرده
و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهند ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستی که خدای
غالبست ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهندهٔ کینهٔ اولیا از اعدا یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ
بزمین دیکر وَالسَّمٰوٰتُ و آسمانها مبدل کرد با آسمانی دیکر در تیسیر کوید تبدیل ارض
تسویهٔ جبالست و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارکانست و در معالم قول
آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از مرتضی علی کرم الله وجهه
نقل کرده‌اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا باسمان از زر و قول ابن مسعود
رضی الله عنه که روز قیامت بیارند زمینی از نقرهٔ پاک بران هیچ کناه نکرده باشند مؤید این
سخنست وَبَرَزُوْا و ظاهر شوند مردمان از کورها خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبهٔ خدای
یکانهٔ قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِیْنَ و ببینی کنهکارانرا یعنی مشرکانرا یَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِیْنَ

باهم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس
او بوده فِی الْاَصْفَادِ در بندها یا در غلها سَرَابِیْلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ از قطرانست و آن
چیزی باشد سیاه و کویند صمغ ابهل است که می‌پزند و بر شتر کرکن طلا می‌کنند تا بحدت خود جرب
بسوزاند فرا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال
آتش در آن معذب کردند و کفته‌اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش
دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر ایشان اندایند وَتَغْشٰى وُجُوْهَهُمُ النَّارُ و فرو کیرد و بپوشد رویهای ایشانرا
آتش یعنی در آن بجهد لِیَجْزِیَ اللّٰهُ متعلق است به برزوا یعنی برایند از قبرها تا جزا دهد خدای کُلَّ نَفْسٍ
هر تنی را مَا کَسَبَتْ جزای آنچه کرده است اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سَرِیْعُ الْحِسَابِ زود حساب
کننده است که تا از یکی حساب یکی اورا از حساب دیکری باز نمی‌دارد هٰذَا این قرآن با آنچه درین سوره است از موعظه
بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِیُنْذَرُوْا بِهٖ و بیم کرده شوند بدان وَلِیَعْلَمُوْا
و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکورست اَنَّمَا هُوَ آنکه اوست اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یکتا وَلِیَذَّکَّرَ
و هر آینه باید که پند کیرند اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوندان خرد و باز استند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

الجزء الرابع عشر من اجزاء الثلثین سورة الحجر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الٓرٰ علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن کفتن سلوک
سبیل جراتست در ینابیع آورده که فاروق را رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند
فرمود که اکر در وی سخن کویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که بکو وما انا
من المتکلفین و بعضی کویند هر حرفی اشارت باسمیست چنانچه در الر الف اشارت باسم الله است
و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطهٔ جبرئیل برسول رسیده تِلْكَ این آیتها
که می‌آید اٰیٰتُ الْکِتٰبِ آیتهای سوره است وَقُرْاٰنٍ مُّبِیْنٍ و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده
حق را از باطل و کفته‌اند کتاب و قرآن یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد
و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت که در آن یَوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا دوست دارند آنانکه نکرویدند

وآرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو بردنی باشد بوقت نصرت
مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی که عصاة
موحدان را از دوزخ بیرون آرند و درهاء جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست
تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران درجه
حاباند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند و یتمتعوا برخوردار یابند از ملاذ و منافع
آن ویلههم الامل و مشغول گرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را
باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند وخامت
عاقبت کردار و گفتار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی را الا ولها مگر آنکه
مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک
کی بود ما تسبق پیشی نگرفتند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون و باز
پس نماندند از آن یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وقالوا و گفتند
کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آنکسی که فرود آمده است علیه الذکر بر او قرآن انک لمجنون بدرستی که تو
دیوانه که ما را از نقد بنسیه میخوانی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول او کرده نسبت
جنون با هم راست نیاید لوما تاتینا و دیگر گفتند چرا نمی آری بالملائکة فرشتگان را بگواهی بر رسالت
خود ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست می گویی که پیغمبری
فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی در جواب ایشان می گوید که
ما ننزل الملائکة فرو آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه می خواند یعنی ما
فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توان دید
که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه
همه کس می بینند وما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت دادگان
یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مؤمنانست

و ذکر یعنی شرف می آید یعنی این کتاب موجب شرف خواننده است نیز وانا له و ما مر او را لحافظون نگهبانیم
از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهداراویم از تطرق
خلل بدو یا نگه داریم او را در دل هرکه خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم یعنی
نگهبان وی ایم از مضرت اعادی شعر اگر جمله جهانم خصم گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی
نشادی در همه عالم نگنجم اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران
من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروهها پیشینیان وما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ
فرستاده الا کانوا مگر بودند که از روی کبر و عناد به با آن پیغمبر یستهزؤن استهزا می کردند چنانچه این معاندان
بتو می کنند مراد تسلیه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص
نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه درآوردیم انبیا را در دلهاء
مکذبان پیشین نسلکه در می آریم همانرا فی قلوب المجرمین در دلهاء کافران زمان تو لا یؤمنون به
ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان
یعنی هرکه از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی
مبالغه داشتند حق سبحانه فرموده که ولو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم برین مقترحان بابا من السماء دری
از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان در نظر ایشان فیه یعرجون در آن در بالا می روند
و ایشان در نظر می آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که
بربسته اند ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آن
مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن
بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده شدگانیم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر
آیات می گفتند و یقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا
در آسمان برجها دوازده گانه را بهیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وزیناها و بیاراستیم آنرا

استهزاء صح

بصورتها یا آسمان از به نیرین وسایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ برای نگرندگان که بعبرت در ان نگرند وبدان بر قدرت
مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا ونگاه داشتیم آسمان را مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از هر دیوی رَجِيمٍ رانده تا نتواند
که بران صعود کند وبر احوال واخبار مطلع شود إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان
رود وبدزدد سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید اورا وبدو رسد
وبسوزدش شِهَابٌ مُبِينٌ ستاره روشن ودرخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان
آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان می رفتند واز ملائکه که اخبار لوح
محفوظ را درس می نمودند سخنان می ربودند وبزمین آمده با دوستان خود انکاه شان می گفتند چون روح الله
متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند وچون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه وعلی آله افضل
صلوات المصلین دست داد از آسمانها ممنوع گشتند وبجهت رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر شد
وابواب کهانه بکلی مسدود گشت ○ سومی بر آمد وبازار تیرکی بشکست ○ گلی شکفت وهیاهوی خار آخر شد
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وزمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه وَأَلْقَيْنَا ودر افکندیم
وپیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههاء سر افراخته پا برجا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا وبرویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ
از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضاء مشیت بی علت
یا آنچه وزن کنند وبه پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهاء
نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار ومزروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ وبساختیم برای شما فِيهَا در زمین
مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم وملابس وَمَنْ لَسْتُمْ وهم برای
شما ساختیم آنرا که نیستید شما لَهُ بِرَازِقِينَ مر اورا روزی دهندگان یعنی خدم ومممالیک وگفته اند
انعام ومراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ ونیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست
یعنی در تحت فرمان ما خَزَائِنُهُ خزینهاء آن یعنی ما قادریم بر ایجاد وتکوین آن این ضرب المثل است
برای اقتدار واختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج
بکلفت وزحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ وفرو نمی فرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده

که نه کم از ان شاید ونه زیاده بران باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ وفرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستنان یعنی بار
برداشتگان ابرها را آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی
که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را آن آب وتصرف دادیم در ان وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما لَهُ مر آن آب
فرو فرستاده را بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان در چاه وغدیر وچشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رحمه الله
در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدایرا خزینه داران یعنی خزائن او در دست شما نیست وآنچه
در خزینه نهید همه از ان اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ وبدرستی که ما نُحْيِي زنده می کردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات
وَنُمِيتُ ومی میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از ان در لطایف قشیری قدس سره مذکورست که زندگی
میدهیم دلها را بانوار مشاهده ومی میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده می سازیم بموافقت طاعات
ومرده می کردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا می کنیم
بانوار لمعات جمال واماته نفوس ایشان می نمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت وحیات می دهیم بخلع
ولبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وما وارثانیم یعنی باقی بعد انفناء خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن
دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند وحق سبحانه موصوف بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُسْتَقْدِمِينَ وهر اینه می دانیم پیشی گرفتگان را مِنْكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ وبدرستی
که می دانیم واپس افتادگان را از ان یا می دانیم پیشینیان وپسینیان را از شما که آدمیانید یعنی هر که مرده است
از زمان آدم علیه السلام تا این وقت وهر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان وهر که بخواهد
زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته ومی دانیم امت محمد را صلی الله علیه وسلم یا آنرا که مقدم است
در صف جهاد یا در سبقت بطاعت وآنرا که موخرست از نهاد در اسباب نزول آورده که زنی جمیله
در عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز می گذارد در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهاء
پیش می رفتند تا او را نه بینند وجمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشاء او کنند
حق سبحانه فرمود که مقدم وموخر را از اهل صفوف می دانم وبر من پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی
که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین ومتاخرین را وجزای هر یک بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ

بد رستی که او راست کارت علیم دانا آنهان و آشکار ولقد خلقنا الانسان وبدرستی که ما آفریدیم انسان

یعنی آدم علیه السلم من صلصال از کل خشک که جون دست بروزنند آواز کند من حماء و آن کلی کاین

بوده از کل سیاه مسنون بوی کرفته بواسطه بسیار بودن در آب جون لای که در تک حوض و جوی باشد

صاحب تبیان کفته که حق سبحانه ادم را علیه السلم از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک بارانید تا کل شد

و مدتی بکذاشت تا حما کشت پس آنرا تصویر کرد و مسنون بمعنی مصورست انکه بکذاشت تا خشک

شد و بمرتبه صلصال رسید والجان خلقناه و جان که پدر پریانست بیافریدیم اورا من قبل

پیش از آفریدن انسان من نار السموم از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق ازان آتش متکون

می کردد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دینی جز نیست از هفتاد جزء از سمومی که جان

ازان آفریده شده واذ قال و یاد کن آنرا که کفت ربک للملائکة پروردکار تو مر فرشتکان را که بجهت

خلاف زمین انی خالق من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از کل خشک که کاینست من حماء مسنون

از لای مصور فاذا سویته پس جون راست کنم صورت و هیأت اورا ونفخت فیه و در دمم در وی در آدم

من روحی از روحی که آفریده منست و اورا بدان زنده کردد فقعوا له پس بیفتید مر ورا ساجدین

سجده کنندکان فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتکان کلهم اجمعون همه ایشان بتمام الا ابلیس

مکر ابلیس که از روی استکبار ابی ان یکون سر باز زد ازانکه باشد من الساجدین از سجده کنندکان

مر آدم را قال یا ابلیس کفت خدای که ای ابلیس ما لک جیست ترا و غرض تو جه بود الا تکون

در انکه نباشی مع الساجدین با سجده کنندکان قال کفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم

لبشر خلقته مر آدمی را که آفریده من صلصال از کل خشک من حماء مسنون از لای سیاه بوی ناک

یعنی ورا از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آنکه آتش است پس روحانی لطیف چرا

فرمان بود جسمانی کسیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه

دید و ندانست که کنج اسرار در این خرابه مدفونست ❊ کنجیست درین خانه که در کون نکنجد

این کنج خراب از پی آن کنج بهانه ست ❊ فی الجمله هر انکس که درین دیر یافت سلطان زمین است و سلیمان زمانست

قال کفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان

یا از بهشت یا از زمره ملیکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که

تو رانده شده از خیر و کرامت وان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری راندکی الی یوم الدین

تا روز جزا در باب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش

کنی قال رب کفت ابلیس کای پروردکار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی

که برانکیخته شوند مردم غرض آن بود که نمیرد چه می دانست که بعد از بعث مرک نیست حق سبحانه اجابت

نکرد قال فانک کفت بدرستی که هستی تو من المنظرین از مهلت دادکان الی یوم الوقت المعلوم

تا روز وقت معلوم یعنی زمان فناء خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه کویند چه قول جمهور آنست که نفخه

اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس

چهل سال مرده باشد آنکه برانکیخته شود قال رب کفت ابلیس که ای آفریدکار بما اغویتنی سوکند

می خورم باغوای تو مرا لازینن لهم که هر اینه بیارایم برای آدمیان کناه را فی الارض در زمین

دنیی که دار غرورست در مدارک آورده که ابلیس دو بت سوکند یاد کرده بر اغوای آدمیان

یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان

این هر دو و اهل عراق بر انند که سوکند خوردن بصفات ذاتیه جون قدرت و عظمت و عزت یمین است

و سوکند بصفات فعلی جون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف

باشد هرجه بعرف مردمان آنرا سوکند توان کفت یمین است و الا لا و برخی بر انند که با در فیما اغویتنی

باسببیة است یعنی بسبب آنکه مرا کمراه کردی من بیارایم معاصی در جشم مردمان ولاغوینهم

اجمعین و همه ایشانرا بر کمراهی دارم الا عبادک منهم مکر بندکان تو از ایشان المخلصین خالص

شدکان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال کفت خدای هذا این اخلاص

در ایمان صراط راهیست که حق است علی بر من رعایة آن مستقیم راستست یعنی کجی ندارد

و ذره بمنزل می رساند و کویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی

ابلیس ج

علیهم صح

بد رستی که بندکان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی و تسلطی د اغوا و اضلال
اِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مکر انکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ انکمراهان که تو بر و مسلط توانی شد وَاِنَّ جَهَنَّمَ
وبدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده کاه ایشانست یعنی متابعان تو اَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را
سَبْعَةُ اَبْوَابٍ هفت در ست لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ انکمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره ایست قسمت
مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای کنه کارانست
لظی مقام ترسایانست حطمه ماوی جهود انست سعیر از ان صابیانست سقر مقر کبر انست جحیم محل
مشرکانست هاویه که درک اسفل کویند نامزد منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات
فرموده که مراد از ابواب طبقاتست وجون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا نباشد
پس طبقه اول نامزد دهریه است ودویم از ان ثنویه و مشرکان عرب سیم از ان براهمه که مطلقا
منکر رسالتند جهارم از ان یهود پنجم از ان نصاری ششم از ان مجوس هفتم از ان منافقان
آورده که دوزخ بعدو حرمان را هفت در ست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت
ودر ترجمه رشف مذکور شده که دوزخ را هفت در از انست که از اعضا هفت کانه آدمی که چشم
و کوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان کشوده اند و هر عضوی
مورد طریقی کردانیده
هفت در در دوزخ اند در تن تو ساخته نفسشان در دو
هین که در دست تست قفل امور در هر هفت محکم اند ر بند اِنَّ الْمُتَّقِينَ بد رستی که پرهیزکنند
ازپی روی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند وجشمها یعنی در باغها که در ان جشمها روان
از شیر و خمر و جز آن اُدْخُلُوهَا کویند فرشتکان متقیانرا که در اید بدین بوستانها بِسَلَامٍ مقرون
بسلامت از همه آفتها یا بسلام از خدا آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا و بیرون کشیم
مَا فِي صُدُورِهِمْ آنجه در سینها آی بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا باهم داشته باشند از مرتضی
رضی الله عنه منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و کویند صفت
ازیشان نفی کند تا بر درجات و مراتب یکدیکر رشک نبرند اِخْوَانًا در اید در بهشت درحالتی

باشید یکدیکر را یعنی در مهربانی و دوستداری عَلَى سُرُرٍ برادران نشسته بر تختها از زر مکلل
مُتَقَابِلِينَ رو بها بیکدیکر آورده آورده اند که بهشتیان قفای یکدیکر نه بینند چه هرجا می روند
وروی بدان می کنند تختها آیشان نیز می رود و می کردد پس در جمیع احوال روی یکدیکر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ
نمی رسد ایشانرا فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحتست وَمَا هُمْ مِنْهَا
ونیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدکان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده
که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمع از صحابه را دید که می
فرمود که مالی اریکم تضحکون جیست که شمارا خندان می بینم صحابه را جه عتابی ازین سخن استشمام
نمودند وانحضرت در کذشت و هنوز بحجر نارسیده باز کشت و کفت جبریل علیه السلام بمن آمد و
آورد که جرا بندکان مرا نا امید می سازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندکان مرا اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ بانکه من
کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَاَنَّ عَذَابِي و بانکه عذاب من بر عاصی
توبه و استغفار منکر فت هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيمُ آن عذابیست دردناک محققان کفته اند در توصیف
ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطفست و تاکید صفت عفو
کرجه جرم من از عدد بیش است ، سبقت رحمتی از ان بیش است ، جه عجب کر عذاب ننماید
بر کنه بیشکان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندکان مرا عَنْ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم
یعنی آن سه فرشته یا هشت یا دوازده که ببشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط علیهما السلام بروی نزول
کردند اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ جون در آمدند بر و فَقَالُوا سَلَامًا پس کفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردنی قَالَ
کفت ابراهیم علیه السلام اِنَّا مِنْكُمْ بد رستی که ما از شما وَجِلُونَ ترسانیم وجهت ترس آن بود که بی اذن
و بی وقت آمده بودند یا انکه ما حضر وی نخوردند فرشتکان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ کفتند مترس
اِنَّا نُبَشِّرُكَ بد رستی که ما ترا مژده می دهیم بِغُلَامٍ به پسر اسحاق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که بلوغ
رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي کفت ایا بشارت می دهید مرا عَلَى اَنْ مَسَّنِيَ بعد از انکه
رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرک سالی متعجب شد از انکه پیری بزرک سال را پسری بر جه وجه باشد یعنی

بازجوان کردد یا برهمان پیری که این صورت وجود کیرد فبم بس بچه نوع وچکونه تبشرون مژده
می هید مرا قالوا بشرناک کفتند مژداديم ترا بالحق براستی ودرستی بی شک وشبهه فلا تکن
بس مباش من القانطین از ناامیدان یعنی بدین مژده امید وار باش که انکه قادرست بر خلق بشر ابوین
مرا بیه بر اخراج ولد از پیر هرم وعجوز عاقر قال کفت ابراهیم من ناامید نیستم از رحمت پروردکار

نونانات مع

ومن یقنط وکیست که ناامید شود من رحمة ربه از بخشش آفریدکار خود الا الضالون سکرکمرا هان
کدطریق معرفت را نشناخته اند وسعة رحمة وکمال علم وقدرت را ندانسته وجون ابراهیم علیه السلم فرشتکان
بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن
ایشان مهمی دیکر خواهد بود قال فما خطبکم کفت چیست کار شما ایها المرسلون ای فرستادکان وکجا می روید
قالوا انا ارسلنا کفتند بدرستی که ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی کروه کافران یعنی قوم لوط
علیه السلم تا ایشانرا هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستی که ما
نجات دهندکانیم ایشانرا اجمعین همه الا امرأته مکر زن اورا قدرنا انها قضا کرده ایم ما آنرا
که آن زن لمن الغابرین از باز ماندکان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملیکه تقدیر را
بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب واختصاص توانند بود فلما جاء بس آن هنکام که آمدند
آل لوط بخانوادهٔ لوط المرسلون فرستاده شده قال کفت لوط علیه السلم انکم

فرشتکان مع

بدرستی که شما قوم منکرون کروهی بیکانکانید یعنی نمی شناسم شما را قالوا بل جئناک کفتند ما
بیکانه نه ایم بلک آمده ایم بتو بما کانوا بانچیزی که بودند قوم تو که از روی جهل وعناد فیه یمترون در ان چیز
شک می کردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده بودی وایشان در ان شک داشتند
واتیناک بالحق وآورده ایم بتو راستی را یعنی عذابی ایشان حق است وانا لصادقون وبدرستی
که ما راست کویانیم درین خبر فاسر باهلک بس بیرون بر از شهر اهل خود را بقطع من اللیل
در پارهٔ که از شب بکذرد واتبع ادبارهم وتو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشانرا در رفتن
ولا یلتفت وباید که باز بس ننکرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را نه بیند وامضوا وبروید

حیث تؤمرون آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صعر که شهرستان نجات است واهل آن
هلاک نخواهند شد وقضینا وحکم کردیم ما یا وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که
تفسیرش اینست ان دابر هؤلاء بدرستی بنیاد این کروه مقطوع بریده وبرکنده است مصبحین
در حالتی که بصبح در ایند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند
در خبرست که جون زن لوط علیه السلم مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل المدینة
وآمدند اهل شهر سدوم بدر خانهٔ لوط علیه السلم یستبشرون مژده می دادند یکدیکر را بان مهمانان
وطمع فساد داشتند با ایشان قال کفت لوط علیه السلام ان هؤلاء ضیفی بدرستی که این کروه مهمانان
منند فلا تفضحون بس مرا رسوا مکنید وبفضیحت ایشان واتقوا الله وبترسید از خدای در ارتکاب
فاحشه ولا تخزون وخوار وخجل مسازید مرا بیش مهمانان قالوا اولم ننهک کفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم
عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشهٔ ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء
بناتی کفت اینکا اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امتی را بمنزله پدرست یا بنات خود را
کفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اکر هستید فاعلین کنندکان انچیز را که من می کویم لعمرک بزندکانی
تو ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط لفی سکرتهم که در کمراهی خود یعمهون سرکردان
می شدند یا از مستی غفلت کمراه می کشتند در تأویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد
از مخلوقات قسم یاد کند وهیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوکند خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه
نقل می کند که خدای نیافرید کس کرامی تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم وبحیات هیچ کس سوکند نخورد
الا بحیات او سلمی قدس سره آورده که سوکند یاد کرد بحیات محمد صلوات الله وسلامه علیه زیرا که حیات
او بحق بود واو بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود س جون نبی از هستی خود سوی یافت فرق پاکش از لعمرک تاج یافت
داشت از حق زندکی در بندکی شد لعمرک جلوهٔ آن زندکی آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون
برد وجبرئیل علیه السلم وقت صبح که بود بانک بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة بس فرا کرفت ایشانرا بانک
هایل مهلک مشرقین در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس وبرداشت جبرئیل شهرها

ایشانرا وبنزدیک آسمان برده نکونسار بساخت فجعلنا پس کردانیدیم عالیها از بر آن شهرها را

سافلها زیر آن یعنی زیر وزبر کردیم آنرا وامطرنا علیهم وببارانیدیم بر ایشان وکفته برقومی از ایشان

که غایب بودند از آن بلاد حجارة سنکی من سجیل از کل محکم شده یا سنکی بر او نوشته شده نام هر کس که نام

او بوده ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لآیات هرآینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین

مر خداوندان فراست را که بنیرکی در نکرند وحقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند واین صفت مؤمنانست

چنانچه در حدیث آمده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرکوار قطب

الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن می کفتند ناکاه جوانی در آمد

برصورت زاهدان خرقه در بر وسجاده بر کف در کوشه بنشست وبعد از زمانی برخاست وکفت

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الخ سر این حدیث چیست حضرت

خواجه قدس الله روحه فرموده که سر این حدیث آنست که زنار ببری وایمان آری جوان کفت

نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند خادم خرقه از سر جوان برکشید هزنار پدید

آمد جوان فی الحال زنار ببرید وایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بر موافقت

این نوعهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد ودر قدم

خواجه افتاده تجدید توبه کردند سه توبه چون باشد پشیمان آمدن به درحق نو مسلمان آمدن

عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دید خود بود وانها وبدرستی که شهرستانها موتفکه

لبسبیل مقیم بر راهی دایم السلوکست یعنی بر راهیست که قافلها می روند وآثار آن می بینند ان فی ذلک

بدرستی که در آنچه یاد کردیم لآیة للمؤمنین هرآینه نشانه ایست کرویدکانرا بر قدرت ربانی

وان کان وبدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلم لظالمین ستمکاران

بکفر ایکه درختان بسیار بهم رفته را کویند وبلد ایشان را باعتبار آنکه در میان

بیشها ومرغزارها بود ایکه می کفتند وشعیب علیه السلم باهل مدین وباهل ایکه مبعوث بود

اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام کذشت

واصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة وآن در

سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد وانهما وبدرستی که سدوم وایکه یا ایکه ومدین لبامام مبین بر راهی روشن

وهویداست که مردم می کذرند ومی بینند ولقد کذب وبدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر اهل دیار

دیار حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادکان یعنی صالح را علیه السلام وتکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسلست

وآتیناهم وداریم ما ثمود را آیاتنا آیتها کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده وچون کتاب منزل

بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند وخروج ناقه از سنک

معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرکی خلقت که هر کز شتری بعظمت او نبوده و زادن

بعد از خروج وبسیاری شیر که همهٔ ثمود را کافی بوده وبر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او وخوردن

تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دایم فکانوا پس بودند عنها از آن آیات

معرضین روی کردانندکان وکانوا ینحتون وبودند که می بریدند ومی تراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا

جانها آمنین در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن ونقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند که

آن خانها حمایت خواهد کرد ایشانرا واز عذاب در آن ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة پس فرا کرفت

ایشانرا صیحهٔ عذاب مصبحین در حالتی که در آیندکان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ

جبرئیل علیه السلم هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام کذشت فما اغنی عنهم پس دفع

نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب می کردند از اموال وامتعه یا آنچه می کردند از بناء بیوت

وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست الا بالحق

مکر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وان الساعة وبدرستی که قیامت لآتیة هرآینه آینده است

وخدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس در کذر در کذشتن نیکو یعنی عفو کن

نفس خود را در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیهٔ سیف منسوخ است ان ربک بدرستی

که پروردکار تو هو الخلاق اوست آفریننده خلایق واخلاق العلیم دانا باهل وفاق ونفاق در اسباب

نقل آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه وبنی نضیر که انواع

طیب وجواهر وامتعه وجامهای فاخر بار داشتند ودر تیسیر آورده که هفت کاروان قریش دیگر روز در مکه آمدند با مطاعم بسیار وملابس بی‌شمار وبوهر تقدیر مومنان صحابه رضی الله عنهم گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه می‌کردیم وصاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مومنان گرسنه وبرهنه گذرانند ومشرکان را این همه مال باشد آیة آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ وبدرستی که ما دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیة از مثانی که قرآنست واین هفت آیة بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیة فاتحه است وگفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند وقرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه احکام وقصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ودیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ وثواب قرائت او بسیارست وعطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش وباز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که ما برخوردار دادیم بِهِ بآنچیز أَزْوَاجًا صنفها را مِنْهُمْ از کفار نهی از رغبتست نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود ونصاری ومجوس وعبده اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر وخوار وقلیل وبی اعتبارست بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضایل وکمالات سه پیش دریا قدر وحرمت تو • نه محیط فلک حبابی نیست • داری آن سلطنت که در نظرت • ملک کونین در حسابی نیست وَلَا تَحْزَنْ واندوه مخور عَلَيْهِمْ بر یاران خود به بی‌نوایی ودرویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ وفرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنانرا ورفق نمای با ایشان ودر کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایتست از خوش‌خویی ومقررست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیامده سه ذات ترا وصف نیکوخوییست • خوی تو سرمایهٔ نیکوییست • روز ازل در خزنهٔ حکم قدیم • بر قد تو خلعت خلق عظیم • وَقُلْ وبگوی إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده ام الْمُبِينُ هویدا یعنی بیان وبرهان بیم می‌کنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی بشما می‌فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآنرا عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا وبجندین وصف یاد نمودند از سحر وشعر وکهانه ومفتری واساطیر الاولین ودر عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن منست دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت را بخود تخصیص می‌داد واین همه از روی استهزا بود وگویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنفیر داده گویند ساحر وشاعر وکاهن است وقرآنرا بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر اینه همه ایشانرا سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که می‌کردند از تقسیم وتکذیب نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت می‌فرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد وآیة آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن وبظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر ونواهی وَأَعْرِضْ وروی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان والتفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا وآزار سید عالم صلی الله علیه وسلم بسیار کوشیدندی وهر جا که دیدندی بفسوس واستهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن درآمدند وبدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایة کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره وبکف پای عاص بن وایل وبه بینی حارث بن قیس وبروی اسود بن عبد یغوث وبچشم اسود بن مطلب وهر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت وپیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت سر فرو نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت ورگ شریانی از آن بریده گشت وبدوزخ رفت وخاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد وبر آن بمرد واز بینی حارث قیح روان شد وجان بداد واسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک وخاشاک می‌زد تا هلاک گشت وچشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین می‌زد تا جانش بدر آمد وآیة نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که ما کفایة کردیم از تو شر استهزا کنندگانرا الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه می‌سازند وشریک می‌کنند مَعَ اللَّهِ

باخدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ بس زود بدانند عاقبت کار وبه بیند مکافات
کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ وبدرستی که ما می دانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ انکه تنک می شود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ
بآنچه کافران می کویند از شرکت خدای وطعن قرآن واستهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا کفتار کفار
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد بروردکار تو یعنی بکوی سبحان الله وبحمده وَكُنْ
مِنَ السَّاجِدِينَ وباش از نماز کذارندکان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنک دلی تو آکاهیم وانانچه
بتو می رسد از غصه بیکانکان خبر داریم تو بحضور دل بمیدان در آی که میدان مشاهده است قبا مشاهده
ثابت وبا مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت کفته که در بازار بغداد
دیدم که یکی را صد تازیانه زدند وآه می نکرد از وی برسیدم که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی وتنا لیدی
وی با لم زخم کفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود ومی دید که مرا برای او می زنند از نظاره
شعور نداشتم سو تو تیغ می زن وبکذار تا من بیدل نظاره می کنم آن چهره نکارین را وَاعْبُدْ رَبَّكَ
وپرستش کن بروردکار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بتو بیاید مرک مراد از یقین موقن به
است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او فرو مکذار
ودست از پرستش باز مدار سورة النحل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَتَىٰ نزدیک رسید أَمْرُ اللَّهِ فرمان خدای
بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ بس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که
معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان وعید می فرمود از قیام ساعت
یا عذاب دنیی آیة آمد که آن نزدیک رسیده تعجیل مکنید کفتند اکر آنچه می کویی واقع شود
شریکان حق که بتان ند ما را از ان خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای
باشد وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ وبرترست از آنچه ایشان انبازمی کیرند یعنی بزرکترست از آنچه او را شریکی
که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرومی فرستد فرشتکان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن
که سبب حیات قلوبست یا ملایکه را با روح می فرستد در تبیان می کوید هیچ ملکی فرو نیاید الا
که روح با وست ورقیب بروی چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند وبرهر تقدیر فرو آمدن ملایکه باشد

مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ برهر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان که استحقاق نبوت او را
ثابت بود وبزبان ملایکه منزله با انبیا کوییم أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید وبترسانید خلق را واکاه
سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدای مستحق عبادت مکر من که آفریننده وروزی دهنده همه ام
فَاتَّقُونِ بس بترسید از من وجز مرا پرستش مکنید ومرا بندکی کن که دارا منم تو از بندکانی ومولی منم
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان وزمین را بِالْحَقِّ بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تَعَالَىٰ
عَمَّا يُشْرِكُونَ برترست خدای وبزرکتر از آنچه انباز می کیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ وبیافرید آدمی
را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس وفهم وسیالی که وضع وشکل نپذیرد بس اورا فهم وعقل
داد فَإِذَا هُوَ بس ناکاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده ایست اشکارا یعنی مناظره می کند ومیخواهد
که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی ابن خلفست که استخوان آدمی کهنه وسست شده را بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد وکفت من يحيي العظام ومی دمید حق سبحانه این فرستاد که او در اول
جمادی بود وما او را حس ونطق دادیم اکنون با ما مجادله می کند جرا استدلال نمی کند با بدا براعاده
که هرکه بران قادر بود هر اینه بر ثانی نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ وچهارپایان را که اصناف ثمانیه
اند خَلَقَهَا بیافریدیم لَكُمْ برای شما وکفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فِيهَا دِفْءٌ
در ایشان پوشیست کرم کننده یعنی جامها از پشم وموی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ ودیکر
شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج وشیر وکرایه ورکوب وتجارت وجز آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
واز ایشان می خورید یعنی شیر وروغن وپنیر یا می خورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم وشحم
واکل غیر انعام چون طیور وصید بروجهی کو یا غیر معتد به است وَلَكُمْ فِيهَا وشما را در این چهارپایان
جَمَالٌ زینتی وآرایشیست یعنی در ها وخانه شما وقت بدین انعام زینت می یابد حِينَ تُرِيحُونَ هنکامی
که باز می آیند از چرا بآرامکاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ ووقتی که بیرون میروند بچراکاه
خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ وبر می دارند بارهای کران یا ابدان شما را إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بشهری
که نباشید شما بَالِغِيهِ رسنده بدان با بارهای کران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مکر برنج وسختی که بیند نفسها

شمار سد اهل مکه را می کوید که با متعه تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت
مکر بمشقت تمام بس حق سبحانه شمارا نعمة انعام انعام فرمود اِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق آفریدکار
شما لَرَؤُفٌ مهربانست نعمة دادی سابقهٔ خدمة رَحِيمٌ بخشاینده است که بآفرید نچهار پایان
کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبانرا وَالْبِغَالَ و استرانرا وَالْحَمِيرَ و خرانرا لِتَرْكَبُوهَا
تا بر نشینید آنانرا وَزِينَةً و تا آرایش کنید در روزکار خود را بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ و بیافریند خلایجه
اینانرا آفرید مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچیزرا که شما نمی دانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و کفته اند مراد
نعم بهشتی است یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف در لباب آورده که سکوت
از تفسیر آنچه حق سبحانه می فرماید که ما لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای است یعنی اوراست قَصْدُ السَّبِيلِ
بیان راه میانه یعنی راه راست که موصلست بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن
نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مر وراست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست
بعضی از راه که خلقان روند جَائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر یا اهوا و بدع وَلَوْ شَاءَ و اکر
خواستی خدای که راه نماید لَهَدَاكُمْ هر آینه راه نمودی همه شمارا و توفیق رفیق ساختی تا همه سایران
بقصد السبیل رسیدندی هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا سحاب
یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین مَاءً آبی لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ شما را از و آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ
و از ین باران باشد درخت مراد کیاهیست که از زمین روید نه نباتی که آنرا ساق باشد فِيهِ در آن
نبات رسته تُسِيمُونَ می چرانید چهارپایان خودرا يُنْبِتُ می رویانیم ما و حفص به بیا می خواند
یعنی می رویاند خدای لَكُمْ برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است
که زراعت می کنند وَالزَّيْتُونَ و درخت زیتون را وَالنَّخِيلَ و خرمابنانرا وَالْأَعْنَابَ و تاکهارا
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت
و حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر کروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد

اجمعین صح

و آب در و نفوذ کرده متعفن کردد و اعلی او منشق کشته ساق از و در هوا متصاعد یابد و اسفل
او بشکافته بیخ از و در زمین مترسخ شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده می کردد تا وقتی که
از هار و انوار و میوه بر و پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیکر باشد و معلوم است که اختلاف
اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی • روضه جان بخش جهان آفرید
باغچه کون و مکان آفرید • کرد ز هر شاخ و کل برک و بار • جلوه او نقش دیکر آشکار • وَسَخَّرَ لَكُمُ
و رام کردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آرایش و دیکری برای آسایش
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور
وَالنُّجُومُ و ستارکانرا برای شناختن راهها بدین همه شمارا نفع میرساند در حالتی که هستند یعنی
مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدکان بامر خدای که پروردکار همه است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درینها لَآيَاتٍ
هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیة صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر کروهی را که تعقل
کنند در احوال نباتات که خالی از خفا نیست بفکر فرمود و درین دلالات که بغایت ظاهرست
ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ و دیکر رام کردانید آنچیزرا که آفریده است لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در
زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شمارا میسر ساخت نفع کرفتن بدانها از مطاعم و مشارب
و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلفست هیآت و اشکال و اصناف آن
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیة حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ
مر کروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست الله سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر کردانید دریارا بحیثیتی که شما
متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وصیدی می کنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِيًّا
کوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیکر غوص می نمایید در و تا بیرون آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً پیرایه
پیرایه که می پوشید یعنی استخراج می کنید آنچه از و پیرایه می سازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند
آنرا زنان شما و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ
و می بینی کشتیهارا مَوَاخِرَ رونده و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیکر آنست که تسخیر بحر شمارا برای

بجویید برکوب برکشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعة رزقست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شکر گویید
خدای را برین نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیمست که مهالک را سبب منافع ساخته
صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان
و محیط و جز آن و برای بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید
کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده
هر که در کشتی نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر
غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید
و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید
از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خود آن
در مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع سو بحساب خودی قلم در کش در ده بیخودی علم بر کش
تا بجاروب لا نروبی راه کی رسی در حریم الا الله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ
کوههای بلند و بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را
بنه کرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بی قرار بود ملایکه
گفتند این بساط مقر هیچ کس نمی تواند بود حق تعالی بر وی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده
که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد یا ئیل گویند
بیافرید تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین
ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله
و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از هر موضعی بموضعی
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانها
راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و به ستارگان چون ثریا و بنات نعش
و فرقدین و شعریین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری

راه می یابند اگر چه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بوده اند در رحلة
الشتاء والصيف با آنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند
این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ باشد همچو کسی که نمی آفریند مراد آنهااند که ایشان را
بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی
نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایة عناد و نهایة جهل است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا نمی کنید یاد این را
یعنی یاد کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را
که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن انواع چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن
قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در
می گذراند رَحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمی دارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ
آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان از آلهه باطله
که می خوانند کفار مکه و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را
یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شوکت حق را
نشایند أَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیه مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات
نمی شنوند و نمی بینند و نمی گویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی بر انگیخته خواهند شد
ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان
خود را و معبود باید که بخشنده گان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا دمیاطی آورده که
دو نقامت بتان بر انگیخته ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
خدای یکتا و یگانه است فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق
بعث نمی کنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا گردن کشی می کنند از قبول ایمان

لا جرم راست و درستست أن الله يعلم انکه خدای می داند ما يسرون آنچه نهان می سازند از مکر برسول خدای وما يعلنون وآنچه آشکارا می کنند از حرب ومخاصمه باوی انه بدرستی که خدای لا يحب المستكبرين دوست نمی دارد متکبرانرا که از توحید خدای وتصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قيل لهم وچون گویند متکبرانرا یعنی اتباع وسفله پرسند از رؤسا واشراف که ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا وتهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است صلی الله علیه وسلم قالوا گفتندی اساطير الاولين آن فرستاده شده سرگذشتها پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او می خواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قوم را گمراه ساختند وحق تعالی فرمود که این عمل کردند ليحملوا تا بر دارند اوزارهم بارگناهان خود را كاملة بتمام يوم القيمة روز رستخیز ومن اوزار الذين وبر دارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يضلونهم گمراه ساخته اند ایشانرا بغير علم بی دانشی بآن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام وهم حصه از عقوبت قومی که بجهل ونادانی ایشانرا گمراه کرده اند الا ساء بدانید که بد باریست ما يزرون آن باری که ایشان می کشند قد مكر الذين بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فاتى الله پس بیامد فرمان خدای بنيانهم بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی بنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمدی که بنا بر آن موضوع بود فخر پس بیفتاد عليهم السقف بر ایشان سقف خانها من فوقهم از بر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد بعد دیوارها و این اشارتست بانهدام کلی وهلاک ایشان در ان بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز گویند و فرسخ وغرض آن بود تا قصد امور آسمانی کند وبر خدای ابراهیم صلوات الله علیه مطلع شده باوی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ وبنیاد بر کند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا را در دریا فکند و باقی در خانها نمرودیان افتاد و آواز مهیب از آن پدید آمده زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد وسخن ایشان

مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری رحمة الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانهارا اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند وهیچ یک زبان آن دیگر ندانست وهفتاد ودو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود واتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم واتاهم العذاب وبیامد بدیشان عذاب من حيث لا يشعرون از انجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد ودر لباب فرموده که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته در دماغ او جای گرفت وبزرگ شد وچهار صد سال در آنجا بماند ودرین مدت پیوسته مطرقه بر سر او می زدند تا فی الجمله آرام می یافت شیخ فرید الدین عطار رحمة الله در توحید منطق الطیر آورده که نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سر او چار صد سال بداشت چون دهد حکمش ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را برکند ثم يوم القيمة پس روز قیامت يخزيهم رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند یا آتش چنانچه در دنیا معذب گردانید فافتادن صرح واستیلای لشکر بعوضه ويقول وگوید خدای در آن روز اين شركائي کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید که شریکان منند الذين كنتم آنانکه بودید شما که از روی ستیزه تشاقون خلاف می کردید با پیغمبر ومؤمنان فيهم در شان ایشان قال الذين گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا وملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند ان الخزى اليوم بدرستی که خواری ورسوایی درین روز والسوء وبدی یعنی عذاب على الكافرين بر کافرانست الذين آنانکه تتوفيهم الملائكة فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالمى انفسهم در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر وچون مرگ را معاینه دیدند فالقوا السلم پس در انداختند صلح را واقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند ما كنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از کفر وظلم یعنی شرک ومعصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بلى یعنی کافر بودید

ومعصیة کردید اِنَّ اللهَ عَلِیمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل می کردید و بران
شمارا پاداش خواهد داد و پاداش آنست که گویند فَادْخُلُوا پس درآیید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ
یا بدرکات که آماده است برای شما خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ
بس هر اینه بد مقامی و بد آرامگاهیست متکبران را جهنم آورده اند که اعراب در موسم کسانی فرستادندی
بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می رسید
که بر محمد چه چیز فرو می آید می گفتند افسانهاء گذشتگان چنانچه گذشت وَقِیلَ و چون گفتند لِلَّذِینَ
اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما
قَالُوا خَیْرًا گفتند فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات
اوست و نیکوییهاء دینی و دنیوی و خوبیها صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا مر آنان را که
نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا درین سرای
حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و ثواب
ایشان در سرای دیگر خَیْرٌ بهترست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را
بهشت و گفته اند نیک سراییست دنیی که در و تهیهٔ زاد آخرت می توان کرد و نکتهٔ الدنیا مزرعة
الآخرة مؤید این قولست بزرگان گفته اند زرع یوم لک حصاد غدک * بکوش امروز تا تخمی بپاشی
که فردا بر حق قادر نباشی * گر اینجا کشت کردن را نورزی * در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی * جَنَّاتُ عَدْنٍ
سرای متقیان بوستان اقامتست که روز قیامت یَدْخُلُونَهَا درآیند بدان تَجْرِی می رود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهَارُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِیهَا مر ایشانراست در بهشت مَا یَشَاءُونَ آنچه خواهند
از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و
شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطة و حسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک
از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند کَذٰلِکَ مثل این جزا یَجْزِی اللهُ الْمُتَّقِینَ پاداش میدهد خدای متقیانرا
الَّذِینَ آنانکه تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰئِکَةُ بمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای طَیِّبِینَ در حالتی که پاک باشند

۸۱

از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم
یَقُولُونَ گویند سَلَامٌ عَلَیْکُمْ سلام خدای بر شما و می شاید که سلام فرشتگان باشد بریشان و بعد از
سلام گویند که مبعوث شوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ درآیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بسبب آنچه بودید که عمل می کردید از خیرات و حسنات هَلْ یَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی
منتظر نیستند اِلَّا اَنْ تَاْتِیَهُمُ الْمَلٰئِکَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یَاْتِیَ
یا بیاید اَمْرُ رَبِّکَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کَذٰلِکَ مانند شرک و تکذیب ایشان
فَعَلَ الَّذِینَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلٰکِنْ کَانُوا ولیکن بودند ایشان که بکفر
و معصیة اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم می کردند فَاَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل
سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا
مَا کَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن یَسْتَهْزِءُونَ استهزا می کردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِینَ اَشْرَکُوا
و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای
مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمی کردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای
مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بخلوص
عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رحمة الله گفته که اگر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال
و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی کَذٰلِکَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِینَ
مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ
پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده
مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر اینه ما فرستادیم فِی کُلِّ اُمَّةٍ در میان هر گروهی رَسُولًا پیغامبری
چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم و فرمودیم همه را تا با قوم گویند اَنِ اعْبُدُوا اللهَ آنکه بپرستید
خدایرا وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید و با یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که

بدون خدای پرستند فمنهم پس ازین امم من هدی الله کس بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان
داد ومنهم من حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة بروی گمراهی بسبب خذلان الهی
فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود
عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت
در آن نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند
ان تحرص اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم براه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی
که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که می خواهد گمراهی او وما لهم و نیست گمراهانرا من ناصرین
هیچ کس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان و در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود
بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امیدوارم کافر گفت
تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر ایمان غلاظ و شداد که در کیش
او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده نشود آیة آمد که واقسموا و سوگند خوردند
بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند
لا یبعث الله بر نینگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجابست بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت
ایشانرا وعده کرده است خدای وعدا وعده کردنی علیه که بروست وفا کردن بدان یعنی
وعده لازم الوفا حقا درست و راست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتری آدمیان لا یعلمون
نمی دانند لیبین حق تعالی بر می انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون
آنچیزی را که اختلاف می کنند فیه در آن از امور بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند
آنانکه نگرویدند انهم کانوا آنرا که بودند کاذبین دروغ گویان در انکار قیامت انما قولنا
جزین نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او ان نقول آنست که گوییم
له کن مر آنچیزی را که بباش فیکون پس بباشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف
بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر باشد بر ابداء چیزی هر آینه قدرت او

اذا عاده

اذا عاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد
چون در آورد از عدم بوجود چه عجب از آنکه کند موجود والذین هاجروا و آنانکه بریدند از اوطان خود
فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم دیده شده بودند
مراد آنها اند از اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند
حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا درین سرای حسنة
شهر نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الاخرة
و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که
فاروق اعظم رضی الله عنه هر گاه که یکی از مهاجران عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت
دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا وما ادخر لک فی الاخرة افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار
که بدانند که خدای مهاجرانرا در هر دو سرای مزد می دهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در
ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران
آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون
توکل می کنند و کار خود را بدو تفویض می نمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگترست
که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگانرا مبعوث کردی تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول
ایشانرا آیة آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما برسالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا
مگر مردانی از آدمیان که بزبان ملائکه یوحی الیهم وحی فرستاده می شد و حفص بصیغه متکلم
می خواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را
برسالت فرستد نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشانرا
ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمی دانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث
شده بامم و فرستاده گشته بالبینات با معجزهای روشن والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا
و فرستادیم الیک الذکر بتو قرآنرا که سبب یادکرد خداوندست سبحانه و تعالی لتبین للناس

تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان
از اوامر و نواهی و لعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند در ان و دانند که این کلام مخلوق
نیست افامن الذین آیا ایمن شده اند آنانکه مکروا السیات کرده اند مکرهاء بد یعنی برای هلاک
انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که بنسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند می فرماید
که آیا ایشان خود را ایمن می دانند و می دارند ان یخسف الله از انکه فرو برد خدای بهم الارض
ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب یا ایمن اند از انکه بیاید بدیشان
عذاب الهی من حیث لا یشعرون از انجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلم آمد
او یاخذهم یا از انکه بگیرد شان فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری
بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین
پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبهٔ خود او یاخذهم یا ایمن اند از انکه بگیرد
خدای ایشان را علی تخوف بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش
از ایشان بوده و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فان ربکم پس بدرستی که پروردگار
شما لرؤف مهربانست که بردباری می کند با بندگان رحیم بخشاینده است که تعجیل نمی کند در عقوبت
ایشان اولم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء
از چیزی که او را شخص است یتفیؤا ظلاله می گردد سایهاء او عن الیمین و الشمائل از راست و چپ
یعنی از هر جانبی سجدا سجده کنندگان لله مر خدای را وهم داخرون و حال انکه ایشان خوارند
یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مر سجده نکنند
چه زیان که سایهاء ایشان مر اخضوع و خشوع می کنند ولله یسجد و مر خدای را سجده می کند ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض من دابة و آنچه در زمین است از جنبندگان و
الملائکة و دیگر سجده می کنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل اند جهت
تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیه در سجده و مؤید این قولست انکه می گوید وهم لا یستکبرون

و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته سجود دو نوع است سجود عبادت که
وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجدهٔ ذوی العقولست و سجود تذلل و خضوع
و تسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست درین آیه باید کرد و این سجدهٔ سیم است از سجدهاء قرآنی و حضرت شیخ
قدس سره در فتوحات این سجود را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کند پس بنده
باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد یخافون می ترسند ملائکه
ربهم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان و یفعلون و می کنند بطوع و رغبت
ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر و قال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید
الهین اثنین دو خدای را بخدای اثنین برای تاکیدست انما هو جز این نیست که خدای اله واحد
معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیة است زیرا که مرتبهٔ الوهیة شرکت بر نتابد چنانچه
بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء
از اشیا بلکه اشیا انفطار بود و او باشیا قایم باشد از همه در صفات و ذات خدا لیس شیء کمثله ابدا
فایای فارهبون پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وله و مر خدای راست
ما فی السموات و الارض آنچه در آسمان و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وله الدین و مر و راست
طاعت واصبا لازم و واجب یا دین پسندیده مر وراست باقی و ثابت یا او راست جزاء دایم و غیر
منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی افغیر الله آیا و نه خدای از کسی دیگر تتقون می ترسید
و حال انکه ضار و نافع غیر او نیست وما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت
و غنا و خصب فمن الله پس از خدایست ثم اذا پس چون مسکم الضر برسد بشما سختی
چون مرض و فقر و قحط فالیه تجارون پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او می کنید ثم اذا
پس چون کشف الضر بردارد آن سختی که از ان می نالید عنکم از شما اذا فریق منکم همی گروهی
از شما یعنی کفار بربهم یشرکون بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسباب
یعنی از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و دفع بلا بسببی باز بندند لیکفروا تا کفران

ورزند بما آتيناهم بآنچه ايشانرا داديم از نعمت و كشف محنت فتمتعوا پس تمتع گيريد امر تهديد يست يعنى
اى كافران تمتع دو سه روزى كام خود برانيد و از دنيا بهره برداريد فسوف تعلمون پس زود باشد
كه بدانيد عاقبة امر خود را اين سخن وعيد يست اهل كفر را ويجعلون و مى كنند كافران يعنى
مقرر مى سازند لما لا يعلمون براى آنها كه نمى دانند يعنى بتان كه ايشانرا علم نيست يا براى آنچه
خود نمى دانند از شفاعت اصنام تعيين مى كنند بجهت ايشان نصيبا بهره مما رزقناهم از آنچه ما بديشان
داده ايم از كشتها و چهارپايان چنانچه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا الآية
وبيان اين كلام در سوره انعام گذشته تالله لتسألن سوگند بخداى كه پرسيده خواهيد شد
روز قيامت عما كنتم تفترون از آنچيزى كه هستيد كه افترا مى كنيد و دروغ بر مى بافيد كه بتان
خدايانند و ما بنصيب زروع و انعام بديشان تقرب مى كنيم ويجعلون و مى گويند و مى سازند
لله البنات مر خدا را دختران خزاعه و كنانه مى گفتند كه ملايكه دختران خدايند و سخن بنو مليح
آن بود كه حق تعالى با جن مصاهرت كرد و ملايكه متولد شدند سبحانه پاكست خداى از قول ايشان
كه مى گويند خداى دختران دارد ولهم ما يشتهون و مر ايشانراست آنچه آرزو دارند و بدان
نازند يعنى پسران واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم يكى از ايشان بالانثى بولادت دختر يعنى
چون كسى را از كافران خبر دهند كه ترا دخترى متولد شد ظل وجهه گردد روى او مسودا
سياه از اندوه و غم و شرمندگى در ميان قوم وهو كظيم و او پر باشد از خشم بر زن خود كه چرا
دختر زاده يتوارى پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از گروه آشنايان و خويشان من سوء
ما بشر به از بدى و ناخوشى آنچه او را خبر داده اند بآن يعنى از قوم خود پنهان دارد كه مرا دخترى
بزادند و در تفكر افتد كه ايمسكه آيا نگاه دارد آن مولود را على هون بر خوارى و ذلت ام يدسه
يا بپوشد او را في التراب در خاك يعنى زنده در گور كند چنانچه بنو تميم و بنو مضر مى كردند الا
بدانيد كه بد ست ما يحكمون آنچه حكم مى كنند مشركان يعنى دختر كه پيش ايشان قدر و حرمت ندارد
بخداى نسبت مى دهند للذين لا يؤمنون مر آنانرا كه نمى گروند بالآخرة بسراى عقبى مثل السوء

صفت

صفت بدست يعنى حاجت بزن و فرزند و كراهت بنات و زنده در خاك كردند ولله المثل الاعلى و مر خداى
صفت بلند يعنى وجوب ذاتى و غناى مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وهو العزيز و او
غالبست و قادر بر هلاك كفار الحكيم حكم كننده بمهلت ايشان تا وقت معلوم ولو يؤاخذ الله الناس
و اگر بگيرد خداى مردمان يعنى كافرانرا بظلمهم بستم يعنى بكفر ايشان ما ترك عليها نگذارد بر روى
زمين من دابة هيچ جنبنده بشومى كفر ولكن يؤخرهم و ليكن باز پس دارد ايشانرا و مهلت دهد
الى اجل مسمى تا وقتى نامبرده شده براى موت يا عذاب ايشان فاذا جاء پس چون بيايد اجلهم
وقت مقدر ايشان براى عقوبت يا مرگ لا يستأخرون ساعة باز پس نيايند ساعتى از آن ولا يستقدمون
و پيشى نگيرند ساعتى بر آن بلك بميرند يا معذب شوند همان لحظه كه وقت رسيده ويجعلون و حكم
مى كنند لله مر خدا را يعنى براى او ما يكرهون آنچه نمى خواهند براى خود يعنى دختران يا شركت
در مهترى و سردارى وتصف و با وجود اين ميگويد السنتهم الكذب زبانهاء ايشان دروغ را يعنى
مى گويند ان لهم الحسنى آنكه ايشانراست بهشت يا پاداش نيكو كافران مى گفتند كه اگر فرضا
رجوع ما با خداى باشد ما را نزديك او مرتبه نيكو خواهد بود ان لى عنده للحسنى حق سبحانه
مى فرمايد كه دروغ مى گويند لا جرم حقا چنينست كه فرداى قيامت ان لهم النار بدرستى كه باشد
ايشانرا آتش دوزخ وانهم مفرطون و بتحقيق كه ايشان متروكان و مهجوران باشند در آتش
و بى اعتباران و بعد از مذمت مشركان و مآل كار ايشان بجهة تسليه حضرت رسالت صلى الله عليه
وسلم مى فرمايد تالله لقد ارسلنا بخداى كه ما بتحقيق فرستاديم پيغمبرانرا الى امم بسوى امتان
كه بودند من قبلك پيش از تو فزين پس بيار است لهم الشيطان براى ايشان ديو سركش يعنى ابليس
اعمالهم كردارهاى ايشانرا تا تكذيب انبيا كردند فهو پس شيطان وليهم اليوم دوست ايشانست
امروز يعنى با كافران زمان تو دوستى مى كند و بهمان نوع مى آرايد در چشم ايشان عملهاء زشت را
تا تكذيب تو ميكنند ولهم و مر ايشانراست يعنى ابليس و ايشانرا فردا عذاب اليم عذابى دردناك
وما انزلنا و نفرستاديم عليك الكتاب بر تو قرآنرا الا لتبين مگر براى آنك بيان كنى

وروشن کردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا آنچیزی راکه اختلاف کنند فیه دران امر توحید واحوال
معاد وهدی ومنزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن ورحمة وبرای رحمت لقوم یؤمنون
مرکروهی راکه بکروند بآن والله انزل وخدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض
پس زنده کردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مردن او یعنی تازه کردانید زمین را ببارا ن
پس از پژمردکی آن وکفته اند فرستاد از آسمان قرآن که سبب حیات مؤمنانست پس زنده کردانید
بدو دلهای مرده را ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست آشکارا لقوم یسمعون
مرکروهی که بشنوند بکوش تدبر واستماع کنند بسمع انصاف وان لکم وبدرستی که مر شماراست فی الانعام در
چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه از آنچه در بعض
درشکمهاء ذوات الالبانست از جنس نعم من بین فرث ودم از میان سرکین وخون لبنا شیری
خالصا پاک از لون دم ورایحه فرث سائغا کوارنده للشاربین مر آشامندکانرا ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که چون بهیمه علفی بخورد در شکم او پخته کردد سه طبقه در وی پیدا می شود اسفل آن فرثست
واوسط آن لبن واعلی آن دم پس خون در عروق جاری می کردد وشیر به پستان می رود وفرث از مخرج خود
بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنه آنست که اوسط او مادۀ لبن است
واعلی مادۀ دم زیراکه لبن ودم در کرش متمکن نمی شوند بلکه خلاصۀ اشیاء ماکوله را که بعضی از آن
هضم یافته اند جکر جذب می کند وثفل آنرا که فرث است می کذارند وآن کیلوس را هضمی تمام میدهد
تا اخلاط اربعه حادث می کردد وبخش می کند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در وودیعت نهاده
پس اکر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلاء برودت
ورطوبت بر امزجۀ اناث وآن خلط زاید برای جنین برحم می رود وچون متولد شد آن زاید یا بعضی
از وبه پستان میدوید بجهت آنکه کوشت پستان غددی وسفید ست آن خلط بمجاورت آن
سفید می کردد وآن اثر میکویند ودر تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار وخاشاک
یا علف سبزست وخروج او بآن صفا ولطافت از میان کوشت وخون آیتی لایح وعلامتی واضح است

بر حکمت الهی وقدرت پادشاهی • از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون • وز خارها خشک کل ترکند
پدید • ودر قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اکر درو یکی از وصفین فرث
ودم باشد نعمت تمام نبود وطبع او را قبول نکند همچنین معاملۀ بندکان با حق باید که خالص بود که
اکر بشوب فرث ریا ودم هوا آمیخته کردد از خلوص دور واز نظر قبول مهجور خواهد بود زیراکه ریا
در عمل شرک خفیست وصفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است ودر هوا بر غرض
خود وبر هر وجه عمل خالی از آلودکی نیست • طاعت آلوده نیاید بکار • مشک چو کل سوده نیاید بکار
هرچه نه از آلودکی افتاد پاک • پیش نظرها نبود تابناک • ومن ثمرات النخیل ومر شماراست از میوهای خرمابنان
والاعناب وتاکها انکور تتخذون منه آنچه می کیرید از وسکرا مست کننده آیة قبل از تحریم خمر نازل شده
یا مراد نبیذ است که از خرما ومویز کیرند واز مفسران ابو عبیده رحمة الله فرموده که سکر سرکه را
کویند بلغت حبشه یعنی سرکه می کیرید ورزقا حسنا وروزی نکو چون خرما ومویز ودوشاب ان فی
ذلک بدرستی که درین میوهای تر وخشک وفواید ایشان لآیة هر آینه دلیل روشنست بر توانایی باری تعالی
لقوم یعقلون مر کروهی را که تعقل کنند وبنظر تامل در آن نکرند واوحی ربک والهام فرستاد پروردکار تو
الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فرا کیرید من الجبال از شکاف
کوهها بیوتا خانها مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت وصحت قسمت ومن الشجر واز میان
درختان نیز خانه کیرید یعنی در کوه وشجر جای کیند وقتی که مالکی وصاحبی نداشته باشید ومما یعرشون
وخانه کیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی مالکان شما چون کندو وغیر آن ثم کلی پس بخورید
من کل الثمرات از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انواع ازهارست فاسلکی پس بروید
سبل ربک براههاء پروردکار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذللا درحالتی
که منقاد باشید ورام شده مر امر اورا وچون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها وکلها
بچند دردرون ایشان مستحیل کردد وبشیره شیرین وآنرا قی کنند برای ذخیرۀ زمستان
واینست که حق سبحانه می کوید یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق

شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ خلاف یکدیکر رنکهاء او یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که میانه سال است و سرخ که از ان پیراست و سیاه و سبز نادر باشد و کفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فِيهِ در ان شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندکی معجونی باشد که عسل جزو وی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و کفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش و سود نداشت دیکی باره بدان فرمود و همان حالتی اقد دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله وکذب بطن اخیک در این نوبت بدان شربة شفای کلی یافت و کویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در و شفای دلهاست چنانچه جای دیکر فرمود وننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم بالشفاءین القرآن والعسل آری عسل شفاء آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهاء قالب را زایل کرده اند و این دیکی بیماریهاء قلب را علاج کند و حقیقة آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصل است و هر مرض که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مرا ترا شفاء عاجل کامل دنج اکر بسیار شد کی غم خورم جون شفای جان بیمارم توی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر نحل عسل لَآيَةً هر اینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر کروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر اینه اینها وجود نکیرد الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیاد دارند که هرکز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاك و پاكیزه نخورند طاعتی که هرکز فرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکنی که فرسنکها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرکز بر قاذورات ننشینند و از ان نخورند صناعتی که اکر همه بنایان عالم جمع شوند هیچ یکی خانهاء مسدس ایشان ساختن نتوانند

پس همچنانچه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دست دهد • فکر دل را نیك با تمکین کند • کام جانرا چون عسل شیرین کند • شربت فکر ار بکام جان رسد • چاشنی آن نماند تا آید • وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند و دیکر باره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کسی هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندکانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود ست لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت طفولیت باز رود در نسیان در میانه طی فرموده که مراد کفته اند چه مسلمانانرا زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست و جهل بر دانایی او طاری نشود قَدِيرٌ تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شما را عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیکر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیی تا یکی توانکر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت دیکری چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانکر شده اند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز کردانندهٔ مال خود یعنی دهنده و بخشنده عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ بر آنها که مالك شده است دستهای ایشان ایشانرا یعنی خواجکان مالهاء خود را به بندکان نمی دهند که اکر مالکان مملوکانرا در اموال خود شریك سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند والاة و موالی در مال داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عربست که در تلبیه می کفتند لبیك لا شریك لك الا شریکا هو لك حق سبحانه می فرماید شما تجویز نمی کنید که بندکان شما در مال شریك شما باشند پس چکونه روا میدارید که بتان شریك من باشند در الوهیة أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ انکار می کنند و حفص بغیبه میخواند یعنی کافران انکار نعم او می کنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریك او کوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام می کیرند وَجَعَلَ لَكُمْ و آفرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیکر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را

مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُونَ می گروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان نمی گروند باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حقست بیگانگی یا باطل آنچیزست که حرام کردند از بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کردانیده و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدو می گروند و نعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و بدو ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنچیز را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را بپرستند کان از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و ظاهرست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا برا ثابتست نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید بتان را برو و شرکت دهید با او و من لا له المثل لا تضرب له المثلا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید و اگر دانید بر این اشراك جرأت نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او می داند که چگونه مثل باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدامست عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده درم خرید غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیك ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که درو تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه می کند از ان روزی سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع می خواهد خرج می کند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوك عاجز با مالك قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریك قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود

راه تو بنود لایزالی از شرك و شریك هرد و خالی آن بنده که عاجزاست و محتاج کی راه برد بصاحب تاج ما للتراب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی در آمدم وی را دیدم که این آیة می خواند و می گریست و نعره می زد پنداشتم از دنیی بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سال می گذرد تا ورد من اینجا رسیده و ازینجا نمی توانم گذشت آری حدوث در قدم نتوان رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد نیستی با هستی چون زند پهلو قطره با بحر چون کند دعوی • و گفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موفقست و کافر مخذول و مراد از مؤمن ابو بکر صدیقست رضی الله عنه و از کافر ابو جهل الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدا را که مولی تمام نعمتها بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند نعم او را بغیر او اضافه می نمایند پس مثلی دیگر بیان می کند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نه شنود و نه گوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایة حال او در مانده أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر جا که فرستد او را و متوجه کرداند بمهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکویی یعنی کار نسازد و کفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که می فرماید بالعدل براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایة تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر می کند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راهی راست و سیرت درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مؤمن و کافراست مؤمن حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذا النورین رضی الله عنه و کافر سید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت می کرد و سید او را از انفاق فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار قریش

رحمة الله ع

از روی استهزا استعجال وقوع قیامت می کردند آیة آمد که وَلِلّٰهِ و مر خدا راست غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
دانستن نهان آسمان وزمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شما را محسوس نمی شود
یا مراد مطو و نباتست وَمَا اَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موتی
در ان در سرعت و سهولت اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن آن و از اعلی حدقه با سفل
با صطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در
اسانترست از انکه شما دیده بر هم زنید اَوْ هُوَ بلک آن اَقْرَبُ نزدیکترست چه لمح بصر دو فعلست وضع
جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیاء موتی بیک فعل بس ممکنست و وقوع آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِیْرٌ توانا است یعنی تواند احیاء خلایق
دفعةً چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد
استدلال کنند و فرمود وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران
شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَیْئًا نمی دانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
و داد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ و چشمها وَالْاَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات
اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرر احساس
تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات
استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصارست به شما ارزانی داشت و سلاطین
قلوب را که ممیز آن مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ و شاید که شکر
گوئید برین نعمتها اَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الٰهی اِلَى الطَّیْرِ بسوی مرغان تا به بیند
ایشانرا مُسَخَّرٰتٍ رام شده کان برای پریدن فِیْ جَوِّ السَّمَآءِ در هوا میان ارض و سما مَا یُمْسِكُهُنَّ نگاه
نمی دارد ایشان را در ان هوا اِلَّا اللّٰهُ بجز خدای و اگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ
بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لَاٰیٰتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان
منتفع اند بدانچه تفکر می کنند در انکه حق سبحانه مرغانرا بر وصفی آفریده که طیران می توانستد نمود

و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در ان ممکنست و ایشانرا نگاه می دارد در هوا بر خلاف
طبع ایشان پس بال این تفکرات در هوای معرفة پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر
ساعة خیر من عبادة ستین سنة می رساند فکر ازین خانه فرازت کشد سوی سراپرده رازت کشد
وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بساخت لَكُمْ برای شما مِّنْ بُیُوْتِكُمْ از خانهاء شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب
باشد سَكَنًا آرام گاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را
مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُیُوْتًا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما
تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک می یابید آنرا به برداشتن و باخود بردن یَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما
وَیَوْمَ اِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول وَمِنْ اَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام
یعنی آنچه میش را باشد وَاَوْبَارِهَا و پشمهای نرم که شتر را بود وَاَشْعَارِهَا مویهای که بز را بود اَثَاثًا
رختها از پوشیدنی و گستردنی وَّمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن اِلٰى حِیْنٍ تا هنگامی که آنها بر
قرار بود و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده آید وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای راحت شما
مِّمَّا خَلَقَ از آنچه بیافریده از درخت و کوه و بنا و بر ظِلٰلًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه برید وَّجَعَلَ
لَكُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْجِبَالِ از کوهها اَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و سمجها که در ان سکون می ورزید
وَّجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِیْلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه
و غیر آن که آن البته تَقِیْكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا انکه
وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِیْلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن
که آن تَقِیْكُمْ نگاه می دارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان بَاْسَكُمْ در کارزار شما
كَذٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یُتِمُّ نِعْمَتَهٗ تمام می کرد اند نعمت و نیکوئی خود را عَلَیْكُمْ
بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُوْنَ باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند و اعراض
کنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَیْكَ پس چیزی نیست که بر تو الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ رسانیدن پیغام است آشکارا و چون
پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند یَعْرِفُوْنَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللّٰهِ

نعمة خدا برا که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از وست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار می کنند انرا
به پرستش غیر منعم یا می گویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند و در حال
آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و می شاید که نعمة الله نبوّت حضرت رسالت باشد
صلی الله علیه و سلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ
و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان
ایشانرا از روزی که برانگیزیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان
مراد پیغمبر آن امتست ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند در
عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند
که شما خشنود سازید خدا برا یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف
نیست و در تأویلات امام ماتریدی رحمة الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر
خواهند از ایشان نپذیرند وَإِذَا رَأَى و چون به بینند روز قیامت الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند
الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب
طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه ایشان مهلت
داده شوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون به بینند
در آن سرای الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشانرا
شریک خدای می گفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه اند
شرکاء ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو و فرمان ایشان
می شنیدیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتانرا
گویا کرداند تا از قِبَل ایشانرا جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید
هرگز ما شمارا نفرمودیم بپرستش خود یا شما مارا نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش می کردید
و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر و ملایکه را علیهم السلام در بهشت بینند

بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینانرا می پرستیدیم با می ایشان پس آن دو پیغمبر و
فرشتگان گویند شما دروغ می گویید و ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود
اندیشهٔ دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند
که از در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا برا یا اسلام آرند و هیچ کدام
سود ندارد چون کار از دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل
شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان بجای
شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند
مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه
زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذاب بر عذابی بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که مردم منع
از اسلام يُفْسِدُونَ تباهی می کردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام
و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلعت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان
از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر
گداخته بطرف ایشان روان گردد و بسه جوی از آن معذب شوند در مقدار ساعات شب از شبها
دیگر و بدو جوی دیگر در مدت اندازهٔ روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی عذاب
بزمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی
شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهاء ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان
مبعوث بوده بدیشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق
مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ
بیان روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج
الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع
و قیاس هم ح آنها نیز قرآنست چه در آن مأموریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که و اطیعوا الرسول

وحث کرده است مارا بر اجماع بتهدید بر ترك آن که ویتبع غیر سبیل المؤمنین و فرموده بعبرت
واستدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار بر قرآن تبیان همه چیزها باشد
وهدی وراه نمودن بحق ورحمة وبخشایش بر همه اگر بدو بگروند وبشری ومژدکانی بیهشت للمسلمین
مر مسلمانان را خاصه ان الله یأمر بالعدل بدرستی که خدای می فرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز
خواه در اعتقاد چون در توحید که متوسط است میان تعطیل وتشریك وقایل شدن بکسب که متوسطست
میان جبر وقدر وخواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسطست میان بطالت وترهب
وخواه در اخلاق جود که متوسطست میان بخل وتبذیر وشجاعت که متوسطست میان جبن
وتهور والاحسان ومی فرماید بنکویی در طاعت یا بحسب کمیة چون تطوع بنوافل یا بحسب
کیفیة چنانچه موداء الاحسان ان تعبد الله کانك تراه از ان خبر میدهد وایتاء ذی القربی
وامر می کند بعطا دادن خویشاوندان نزدیك ورسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند
وینهی عن الفحشاء وباز می دارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوت شهوانی چون زنا ولواطه
وجز آن والمنکر واز فعلی که انکار کنند بر مباشر آن وآن اجراء قوت غضبیست در غیر موقع چون
قتل نفس وغضب اموال والبغی واز ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضاء قوت وهمیه است
مانند استعلا واستیلا بر بنی نوع وتجبر وتکبر بر ایشان یعظکم پند می دهد خدای شما را بامر ونهی
لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید این آیتیست جامع خیر وشر هیچ خیر نیست الا که مندرج است
در اقسام مأمورات او وهیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او واز جهت آنکه
موعظه ایست جامعه جمیع خطبا روز جمعه در آخر هر خطبه می خوانند از عثمان بن مظعون
رضی الله عنه منقولست که گفت من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وایمان در دل من قرار نداشت تا روزی نزدیك آنحضرت واین آیة نازل شد
هر شبهه که داشتم زایل گشت وبدین اسلام تصدیق کردم واز مجلس بیرون آمده آیة را بر ولید مغیره
خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ان له والله لحلاوة

لحلاوة وان له لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر وابو جهل
بعد از استماع این آیة گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق می فرماید ودر زلال الصفا فرموده
که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب وحکماء ایشان بود همین آیتست وعلما در بیان این مأمورات
ومنهیات سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر وجهر یا انصاف
یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق واحسان بذل وانعامست یا عفو از جرایم یا صبر
بر امر ونهی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت
یا ایثار بر غیر ودوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد وکاره شمردن برای
غیر آنچه برای نفس خود کاره شمارد وایتاء ذی القربی صله رحم است ونیکویی کردن با ایشان
بدانچه فاضل باشد از معیشت او واگر درویش است وفضل عیش ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات
ایشان بتن خود واگر ضعیف وعاجزست وآن نیز نمی تواند دعا کند درباره ایشان وفحشا زناست
یا آنچه پوشیده کنند از عملها زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی
بر ان مترتبست یا مخالفت میان قول وفعل ومنکر شرکست یا آنچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع
وجهی نداشته باشد یا هرچه بر ان وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه خدای بخشم آرد یا اصرار
بر گناه وبغی ظلمست یا کبر یا تعظم وتطاول بی سبب یا تجسس عیوب مردم یا غیبت ایشان یا طعن
بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التقسیر در تفسیر این آیة آورده که استقامت ملك
بسه چیز مأموراتست واضطراب آن بسه چیز منهی عنه وهر یکی از اینها ثمره دارد ثمره عدل ظفر و
نصرتست ونتیجه احسان ثنا ومدحت وفایده صله رحم انس والفت اما نتیجه فحشا فساد دین ودنیاست
وثمره منکر برانگیختن اعدا وحاصل بغی محروم ماندن از تمنی ودر فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست
ومحبت خدا واحسان دوستی پیغمبرست وفرستادن صلوات برو وایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است
ودعاء صحابه ودر وسیط گفته که عدل در افعال باشد واحسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بر ان
صادق آید ونباید گفت مگر آنچه احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا

کذب وبهتانست وهر زشتی که در اقوال بود ومنکر ارتکاب معاصی است وهر بدی که در افعال باشد در
بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی وقوی روحانی وعلوم واموال
همه را در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلمت واحسان آنکه هر نوع نیکویی که
توانی قولا وفعلا با خلق بجای آری وایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی ونزدیکتر از همه بتو
نفس تست او را از مهالک هوا باز داری وفحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد ومنکر آنکه ضلالت
وبدعت برو مترتب بود وبغی سوره صفات نفسانیست وآنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا
قواعد سلوک درستی یابد زیرا که اعدی عدوک بدترین دشمنان نفس است ؏ این سگ نفس شوم بدکاره ٭
که هم آغوش تست همواره ٭ بدترین قاصدیست جان ترا ٭ میخورد مغز استخوان ترا ٭ پیش از او کو ترا به بند دهد ٭
محکمش بند کن که دشمن تست ٭ وباقی وجوه وحقایق ونکات ودقایق این آیه در جواهر التفسیر توان
یافت وَاَوْفُوا ووفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای اِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الست
یا عهود که میان مردم معهود باشد واصح آنست که نزول آیه در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در مکه عهد بستند وغلبه قریش وضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع واضطراب در ایشان
بدید آمد شیطان خواست ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیه ایشانرا بر منهج
وفا ثابت قدم گردانید وفرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ ومشکنید سوگندها یعنی
پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ وحال آنکه ساخته اید حضرت خدای را
عَلَيْكُمْ بر پیمانها خود كَفِيلًا گواه اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه
می کنید از نقض عهد وسوگند وَلَا تَكُونُوا ومباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت وباز
کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوة یعنی استحکام آن اَنْكَاثًا پاره پاره
یعنی از هم برکند غزله خود را در حالتی که ریسمانها تاب داده است یعنی محکم وقوی کرده اند که در عرب
زنی بود نام او ریطه یا رابطه ودمیاطی گوید خطیه نام داشت وملقب بود به حمقا یا جعرا یا خرقا واو را
کنیزان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود می رشت وکنیزانرا رشتن می فرمود وبعد از

نصف

نصف النهار می گفت تا از ریسمانها رشته تاب باز می دادند تا خراب وضایع می شد پیوسته عادت او این
بودی حق سبحانه تشبیه می فرماید شکستن عهد را پاره کردن رسن می فرماید که چنانچه آن زن احمق رسن تاب داده
خود ضایع می کند مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم واوفوا
بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا بیابند گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان ٭ نگاه دار سر رشته تا نگه دارد ٭
تَتَّخِذُونَ اَيْمَانَكُمْ می گیرید عهد وسوگند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت وغرور ومکر در میان شما اَنْ تَكُونَ
اُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِيَ اَرْبٰى مِنْ اُمَّةٍ ایشان زیاده از گروه دیگر عدد ومال یعنی
از مسلمانان مراد آنست که قریش از مسلمانان بیشتر ومال ایشانرا وافرتر دیدید میخواهید که بفریب
وحیله معاش کنید اِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که خدای می آزماید شما را بِهِ بوفاء عهد تا مردمان را معلوم
شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که می زند وبعهد خدای وبیعت پیغمبر که وفا می کند وَلَيُبَيِّنَنَّ
لَكُمْ وهر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ
اختلاف می کنید در شان بعث وجزا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ هر آینه گردانیدی شما را
اُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلٰكِنْ يُضِلُّ ولیکن فرو می گذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَيَهْدِي وراه می نماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْئَلُنَّ وهر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر
عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل می کردید وَلَا تَتَّخِذُوا اَيْمَانَكُمْ وفرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا
غدری ومکری بَيْنَكُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری
آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ وبچشید اندوه ورنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب آنکه باز ایستید عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ ومر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ تهدیدی
عظیم است مر ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم برگردند وقریش
ایشانرا وعده می دادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما بدین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود که
وَلَا تَشْتَرُوا وامخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ عهد خدای وبیعت پیغمبر او ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک
یعنی بچیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده می دهند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستی که آنچه نزدیک

خدای است برای وفاداران از نعیم دینی وثواب آخرت خیر لکم آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده
می‌کنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی ینفد
سپری شود ومنقضی گردد وما عند الله وآنچه نزدیک خدایست از خزاین رحمت باق همیشه است
وبی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو
اعتبارست یکی من حیث الحقیقة وآن عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات واین را تجلی
شهود می‌گویند واعتبار دویم من حیث التشخص والتعین وازین حیثیتست که اشیا را ممکن می‌گویند
وخلق می‌نامند وجمیع نقایص بوجودات ممکنه ازین وجه منسوب می‌دارند از ره صورت نماید عین دوست
چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم ینفد مشو جز پی ما عند الله باق مشو ما عندکم ینفد اشارت
باعتبار ثانیست وما عند الله باق اشارت باعتبار اول ای بوصف بیان ما هیچ همه آن تو آن ما هیچ
هرچه بینند خیال ما همه نقش • هرچه گوید زبان ما هیچ • ولنجزین وهر اینه جزا دهیم الذین صبروا آنان را
که صبر کردند بر فاقه وفقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودند بر عهد وپیمان خود
یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که بر بی نوایی صبر نموده از عهد برنگشتند
بدهیم اجرهم مزد ایشان را که نعیم بهشتست یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به نیکوترین
آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل می‌نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را
از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه ویکی از میان آن صد بهتر
وتمام‌تر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست بتمامی بدهیم وباقی را هم بپذیریم وثواب هر یک با ثواب آن
بهتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مردان وزنان وهو مؤمن
واو مؤمن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر اینه زندگانی دهیمش در دنیا
حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ماکل وملابس او پاک بود وگفته‌اند
حیوة طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی آنست
که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیا بی شوب تنقیص وتفرقه نیست محققان برانند

که طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای وصدق مقام با خدای ووقوف
بر منهج امر خدای واعراض از ما سوی خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغناست
بالله عما سوی الله ع چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ولنجزینهم اجرهم وبدهیم ایشان را مزد ایشان
باحسن ما کانوا یعملون بنیکوترین کاری که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی
قرآن را فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده
روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست وامر باستعاذه قبل از قرآن بقول جمهور امر
استحبابست وباختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب ودر تفسیر امام قرطبی قولی هست
که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنها فرض بوده بوقت قرائت واقتدا امت
بدو بر سبیل سنتست ومباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له
بدرستی که نیست مر ابلیس را سلطان تسلطی وغلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان
پناه بحق میگیرند وعلی ربهم وبر پروردگار خود در دفع وساوس یتوکلون توکل می‌نمایند
انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند
ووسوسه او را قبول میکنند والذین هم وآنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون شرک آرندگان اند بخدای
آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه می‌کند امروز ایشان را
کاری می‌فرماید وروزی دیگر از آن نهی می‌نماید غالب آنست که او افترا می‌کند بر خدای واز تلقاء
نفس خود سخن میگوید آیه آمد که واذا بدلنا وچون بدل کنیم آیة مکان آیة آیه ناسخ را بجای آیه منسوخ
والله اعلم وخدای داناترست بما ینزل بآنچه فرو می‌فرستد از ناسخ بجهت حکمت ومصلحت قالوا گویند
کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای واز خود سخن میگویی بل اکثرهم نه چنین است که
میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمی‌دانند حکمت نسخ واثبات احکام را قل نزله بگو ایشان را که فرود آورد
او را یعنی قرآن را روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلم من ربک از نزد پروردگار تو بالحق براستی

لیثبت الذین آمنوا تا ثبات دهد آنانرا که ایمان آوردند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد بآنکه این کلام حق است یعنی جون ناسخ را شنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وهدی و دیکر نزول قرآن برای هدایتست وبشری للمسلمین و بشارت می مسلمانانرا بیهشت در خبرست که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر کفتندی و کویند دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریه و انجیل خواندندی و حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم برایشان بکذشتی استماع قرآت ایشان فرمودی و کفته اند غلام عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه کفتندی شبها پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی و قرآن تعلیم کرفتی قریش کفتند محمد ازین غلام کلام می آموزد و با ما می کوید که آیة آمده ولقد نعلم و هر آینه ما می دانیم انهم یقولون آنرا که ایشان می کویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزد آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لسان الذی بآن آنکه یلحدون الیه تعلیم را باو میکردانند یعنی کمان می برند که معلم اوست اعجمی غیر بین است یعنی فصاحت ندارد وهذا و این قرآن لسان عربی مبین زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر انشا عربیات از ایتان بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست ان الذین بدرستی آنانکه لایؤمنون نمی کروند بآیات الله بآیتها کتاب خدای و تصدیق نمی کنند که من عند الله است لایهدیهم الله راه نمی نماید خدای ایشانرا بنجات یا جنات ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افتری بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این که برمی بافند دروغ را الذین لایؤمنون آنانکه نمی کروند بآیات الله بآیات خدای یعنی قرآن و می کویند بر بافته محمدست واولئک و آن کروه مفتریان هم الکاذبون ایشانند دروغ کویان که می کویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ کفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بآلهه باطلهٔ ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا در رجوع

بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نموده تا حدی که والدین عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمهٔ که رضای قوم در آن بود بکفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده و از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار را ایمان پر است و ایمان بکوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بکفت و کوی هرزهٔ کوی تفاوت بذیرد عمار رضی الله عنه کریه کنان بجناب نبوت آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک می کرد و می فرمود که ترا جبیست ان عادوا لک فعد لهم اکر باز کردند بتو باکراه تو باز کرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیه فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد ایمانه پس از ایمان خویش و مرتد کردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد الا من اکره مکر کسی که اکراه کرده شود وقلبه و دل او مطمئن بالایمان آرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ او متغیر نکردد چون عمار رضی الله عنه ولکن من شرح ولیکن هر کس که بکشاید بالکفر صدرا بکفر سینه را یعنی آنها بکفر خویش بر آیند و بدان اعتقاد کنند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای ولهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرک بجهت کناه بزرک که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم مر ایشانرا یا ارتداد ایشان از دین اسلام بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و بر کزیدند الحیوة الدنیا زندکانی دنیا را علی الآخرة بر نعیم آخرت وان الله و دیکر بجهت آنست که خدای لایهدی نمی خواهد که راه نماید القوم الکافرین کروه ناکرویدکان یعنی مرتدان را بآنچه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک آن کروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وسمعهم و بر کوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وابصارهم بر دیدها ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند واولئک و آن کروه هم الغافلون ایشانند غافلان و بی خبران لاجرم انهم حقا و در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فی الآخرة در سرای دیکر هم الخاسرون ایشانند زیان کاران چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنیی سودی بدست نیاوردند و مفلس در شهر قیامت جز دست تهی و دلی پر حسرت و ندامت نخواهد بود در قیامت که بازار مینو نهند مناز با عمال نیکو دهند

بضاعت بخند انکه آدی بری ۰ وکر مفلسی بشرم ساری بری ۰ که باز ار چند انکه اکنده تن ۰
تهی دست رادل براکنده تن ۰ ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردکار تو لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنانرا
که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب وصهیب وسالم وبلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا
از پس آنکه عذاب کشیده بودند واز کفار ایذاء تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا پس جهاد کردند وَصَبَرُوا
وشکیبایی نمودند بر جهاد اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت وجهاد وصبر
لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان کناهان کذشته رَحِيمٌ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت
دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسان تُجَادِلُ جدال
کند عَنْ نَفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی کوید چرا معصیت کردم ومطیع کوید
چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند ومجادله نماید در خلاص نفس خود وکوید نفسی نفسی وَتُوَفَّى
كُلُّ نَفْسٍ وتمام داده شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزاء آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده
نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا وبیان کرد خدای مثل قَرْيَةً كَانَتْ دیهی را که بود آمِنَةً
ایمن از نزول قیاصره وقصد جبابره مُطْمَئِنَّةً آرمیده واهل آن آسوده يَأْتِيهَا می آید
بدان دیه رِزْقُهَا روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ وبسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جای
یعنی از اطراف وجوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِأَنْعُمِ اللّٰهِ
بنعمتهاء خدای وشکر نکزاردند فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ پس بچشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ
پوشش کرسنکی وترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه بودند که کردند از عملهاء بد استعاره
کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر ولباس را برای چیزی که کسی فرا کیرد وبپوشد
یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع وخوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت
ودر رفاهیة وخصب می کذرانیدند همین که بنعمت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
کافر شد خدای مبدل کردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در جدب وخشک سال مانده از غایت

جوع مردار میخوردند وخون می آشامیدند وآن بدعاء آن حضرت بود که اللهم اشدد وطأتک علی
مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف ودیکر ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان
در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک نزد بسفر شام نمودند وبر نفس
ومال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبدرستی که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان
یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا کرفت ایشانرا
عذاب یعنی قحط وترس وَهُمْ ظَالِمُونَ وحال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده
اند که قریش کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستادند که اکر مردان ما با تو دشمنی کردند کناه زنان
وکودکان چیست که از قحط بمیرند نزدیک اند حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند وآیة
آمد که فَكُلُوا پس بخورید ای زنان وکودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داد خدای شمارا بر
دست فرستادکان پیغمبر حَلَالًا طَيِّبًا بی شبهت وپاک کویند خطاب با مؤمنانست ایشانرا امر می فرماید
که حلال خورید وَاشْكُرُوا وسپاس داری کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدایرا اِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اکر
هستید که خدایرا تَعْبُدُونَ می پرستید یا فرمان می برید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ وخون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وکوشت خوک وآنچه از وی توان
خورد وَمَا أُهِلَّ وآنچه آواز برآورده شود لِغَيْرِ اللّٰهِ از برای غیر خدای بِهِ بدان در وقت ذبح
آن یعنی بنام بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود ومحتاج کردد بخوردن یکی ازین محرمات
غَيْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَلَا عَادٍ ونخورنده بالای سیری فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای
غَفُورٌ آمرزنده است کناه مضطر را رَحِيمٌ مهربانست در رخصت او وَلَا تَقُولُوا ومکویید
لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ برای آنچیزی که وصف می کند زبانهاء شما یعنی بمجرد وصف زبان خود
مکویید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما کذرد از دروغ مکویید
وآن دروغ کدامست آنکه کفتند هٰذَا حَلَالٌ این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره وسایبه باشد حلال
بمردان ما وَهٰذَا حَرَامٌ واین حرامست یعنی همانکه مذکور شد نا رواست بر زنان ما می کویید که این حلال

واین حرامست لِتَفْتَرُوا تا افترا کنید عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را وگویید خدا ما را باین فرموده
است إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی آنانکه بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را لَا يُفْلِحُونَ رستکار نیابند
از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای وافترا می کنند برخورداری اندکست زود منقطع کردد در دنیا
وَلَهُمْ ومر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا وبر آنانکه
بدین یهودیه در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم ما قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول
این سوره یعنی در سوره انعام وهو قوله تعالی وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذى ظفر الآية وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که بواسطه کثرت کناه أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بر نفسها خود ستم کردند تا مستحق عقوبة شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردکار تو لِلَّذِينَ
عَمِلُوا السُّوءَ مر آنانرا که کناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت ونادانی وعدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوا
پس باز کشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آن عمل بد وَأَصْلَحُوا وبصلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که آفریدکار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر اینه آمرزنده است مر آن کناه را بسبب توبه
رَحِيمٌ مهربانست که قبول می کند توبه را از بنده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم علیه خلیل است صلوات
الله وسلامه علیه كَانَ أُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات وفضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا
در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنكر ان يجمع العالم فى واحد جانا تو یکانه ولی ذات تو هست
مجموعه آثار کمالات همه کویند پیش از القاء وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود
پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِلَّهِ فرمان بردار مر خدای را قایم بامر او حَنِيفًا مایل از ادیان
باطله بدین وَلَمْ يَكُ ونبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندکان چنانچه زعم قریش است وبود شَاكِرًا
سپاس دارنده لِأَنْعُمِهِ مر نعمتهاء خدای را اجْتَبَاهُ بر کزید خدای مر ورا بنبوت وَهَدَاهُ وراه
نمود او را در دعوت بخدای إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست که طریق توحید ست وَآتَيْنَاهُ
ودادیم او را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا نیکویی که ذکر جمیلست یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای
خلق که همه ارباب ملل او را دوست و بر و ثنا کویند یا آنکه حضرت رسالت صلى الله علیه وسلم

از

از نسل اوست یا آنکه صلوات بر و مقرونست بصلوات سید عالم است اللهم صل علیه وعلى آله کما صلیت
على ابراهیم وعلى آل ابراهیم وَإِنَّهُ وبدرستی که ابراهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکانست
مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنة که او را داد در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او
در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملت ابراهیم را
که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع آن باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق ومدارا وایراد
دلایل یکی بعد از دیکری ومجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده
که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیهما الصلوة والسلام بسبب آن بود
که بعد از وی مبعوث شد نه بجهت آنکه دون او بود مجرد بحکم که انا اکرم الاولین والآخرین على الله معلومست
که آنحضرت از همه انبیا افضل واکمل است ونصیب در فضیلت از مجموع اصفیا اجمل و
اشمل ست تو اصلی وباقی طفیل تواند تو شاهی ومجموع خیل تواند وَمَا كَانَ ونبود ابراهیم علیه السلام
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از جمله شرک آورندکان تعریض کفار قریش است که می کفتند که ما کیش پدر خود ابراهیم داریم
آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را على نبینا وعلیه السلام که بنی اسرائیل را بکو تا روز جمعه
از اشتغال بمهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند وبسیاری
سرکشی نمودند ومیان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی کفتند که روز شنبه را اختیار می کنیم که حق سبحانه
در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده وقومی بر آن رفتند که یکشنبه اولیست زیرا که در آن
روز ابتدا آفرینش کرده خداوند تعالی بشآمت نافرمانی ومخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان
فرض کرد ودر آن باب تشددی عظیم فرمود چنانچه می کوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد
تعظیم سبت یعنی نوشته کشت بفریضة عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِيهِ
در و وتعظیم سبت آن بود که در و کسب نکنند وبهیچ مهم مشغول نشوند وآن روز را
عید بکیرند وجز پرستش حق ننمایند واین تکلیف بغایة شاق بود بر ایشان در زاد المسیر
آورده که حضرت موسی على نبینا وعلیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاع بر داشته بجای می برد

بفرمود که کرد نش بزدند و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء اعضاء او میخوردند
وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَيَحْكُمُ هر اینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز
رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند
یعنی در روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند
که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای
ما را بدان راه نمود فلنا الیوم و الیهود غدا و للنصاری بعد غد اُدْعُ بخوان ای محمد خلق را
اِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل
کرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ
و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ براهی که آن نیکوترست یعنی برفق و حولی خوش
ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظهٔ حسنه برای ارشاد عوام
و جدال برای دفع معاندان در ترجمهٔ رشف آورده که طرق ثلثهٔ دعوت اشارتست بمناهج ثلثه
وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعض محققان حقیقة آنرا گویند که بنده را بی واسطهٔ
از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطهٔ رسل باشد و طریقت رعایت ادبست
در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت جبریل
بی وساطت جبریل فایض شده و حقیقة عبارتست از کرامتی که خلق در آن مجال شرکت نباشد
پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقة مناسبت دویم باب موعظهٔ حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت
که مبتنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش خوییست اولی مینماید سیم باب مجادله
بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعتست که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است
و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و حجج و دلایل مفتقر و از ین کلام حقایق نظام کمال
دعوت سید انام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میکردد و از سخنان شیخ عطارست
قدس سره نور او چون اصل موجودات بود • ذات او چون معطی هر ذات بود • واجب آمد دعوت هر دو جهانش •

دعوة

دعوت ذرات پیدا و نهانش اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ اوست داناتر بِمَنْ ضَلَّ
بانکس که کمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ براه
یافتکان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده بدید بغایت محزون گشت
و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر اینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه
آیة فرستاد که وَاِنْ عَاقَبْتُمْ اگر عقوبة کنید یا داش کسی که با شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبة
کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بمانند آنک عقوبة کرده شده اید بِهِ بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند
شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبة ایشان بکذرید هر اینه لَهُوَ
آن صبر خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ بهترست مر صابران را از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر مخبرست از ثنای خدای
بر ایشان بر آنکه صابرانند آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیة ترک
عقوبة فرموده کفارت سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ
و نیست شکیبایی تو اِلَّا بِاللّٰهِ مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض
کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه
می سکالند از بدی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنست که پرهیز
کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ و با آنانکه ایشان مُحْسِنُونَ نکوکارانند یعنی موحدان
و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدا و احسان عبارت از شفقت بر خلق
خدا و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفتست • ز احسان خاطر هر دم شود شاد •
بتقوی خانهٔ جان گردد آباد • بسوی این صفتها گر شتابی • رضای خلق و خالق هر دو یابی •

الجزو الخامس عشر سورة بنی اسرائیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي پاکی و بی عیبی اوراست
که بجهت کرامت اَسْرٰى بِعَبْدِهِ ببرد بندهٔ خود را که محمدست صلی الله علیه وسلم لَيْلًا شبی یعنی در بعض از شب
مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام محیط بر کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه و حریم او هم مسجدند اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰى

بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الَّذِی بَارَکْنَا آن مسجدی که برکت کردیم
حَوْلَهُ بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم
وهم برکت دنیی که محفوظ گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی
پس بدانجا محمد را صلی الله علیه وسلم بردیم لِنُرِیَهُ تا بنماییم او را مِنْ آیَاتِنَا از دلایل قدرت ما که در
اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات
ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم
از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاولست یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر
و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آن حضرت از مکه به بیت المقدس بنص
قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ
مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد
شاهد معراج نبی وافرست • آنکه مقر نیست بدین کافرست • دست که سلطنت این وصال نیست
با مردی خیل خیال عقل چه داند چه مقام است این • عشق شناسد که چه دامن این • و معتقد اکثر
اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معًا و در بیداری واقع شده و
آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت
آنکه سرشت تنش از جان بود • سیر وجیش بتن آسان بود • و در ان شب جبرئیل با جوقی از
ملایکه آمده و آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق
صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید
شبی رخ تافته زین دیر فانی • بخلوت در سرای ام هانی • رسید جبرئیل از بیت معمور
براق برق سیر آورده از نور • قوی پشت و گران سیر و سبک خیز • بر اندن دوربین وقت شد تیز
و روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را
دید و ایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان

اول آدم را و در دویم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس در پنجم هارون و در ششم
موسی و در هفتم ابراهیم را علیهم السلام دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی
و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت وی باز استاد و گفت
لو دنوت انملة لاحترقت چنان کرم در رتبه قربت برند که در سدره جبرئیل ازو باز ماند و از ینجا تنها حجب نور
و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت
از حضرت عزت خطاب اُدْنُ مِنِّی و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنا نهاده از ینجا
بر منظور فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی
استماع فرمود • کلام سرمدی بی نقل بشنید • خداوند جهان را بی جهت دید • بدید آنجا از حد بدن بیرون بود
مپرس از ما که کیفیت که چون بود • و بنقل صحیح ثابت شده که آن حضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات
والطیبات بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف
این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
چو کرده وعدهای لطف در گوش نکرده امت خود را فراموش و در حین مراجعت بهشت و درجات آن
و دوزخ و درکات آن بنظر وی در آوردند و هدیهٔ نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس
باز آمده متوجه مکه شده کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده
راه زاندازه بیرون رفته • پی نتوان برد که چون رفته • عقل درین واقعه حاشا کند • عشق نه حاشا که تماشا کند
آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم
نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه طلبیدند نشان
باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در
انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و دیگر آنکه تکذیب
و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد اِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب اَلْبَصِیرُ
بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصرست یعنی شنوانید محمد را صلی الله

عليه وسلم كلام خود وبنمودا اورا آيات قدرت بر دوام خود وبعضي ضمير را عايد بآن حضرت دارند ونكات
مذكور ست كه بدرستي كه محمد صلوات الله وسلامه عليه شنوا بود مر آن چيزرا كه بدان خطابش كردند وبينا بود
مر آن چيزرا كه بوى نمودند ودر بحر الحقايق آورده كه بنموديم اورا از آياتي كه مخصوص است بجلال
وجمال ما انه هو السميع البصير بسمعنا البصير ببصرنا چون در مكتب بي نشاني رسيد چه گويم كه آنجا
چه ديد وشنيد ورق در نوشتند وكم شد سبق شنيد نجي بود وديد نجي وچون در مرآت الصفا
في صفات المصطفى قصه معراج بر سبيل استقصا آورده ايم ونكات ودقايق وحقايق عروج
ونزول ادله قاطعه بر اثبات آن دفع ومنع منكران بطريق استيفا ذكر كرده اينجا بساط اطناب
مطوى ساخته رجوع نموده شد بتفسير والله عليم خبير وآتينا وداديم ما موسى الكتاب موسى را
عليه السلام وگفتيم مر ايشان را الا تتخذوا آنكه فرا مگيريد مرا وفرو نگيريد من دوني وكيلا بمورد كاري كه مهم خود
بوى گذاريد ذرية من حملنا اى ذرية آنكسي كه برداشتيم اورا در كشتي مع نوح با نوح عليه السلام
مراد سام است كه ابراهيم عليه السلام كه جد بني اسرائيل است از نسل وبود يعني نعمت نجات از طوفان
كه بر پدران شما ارزاني داشتيم ياد كنيد وشكر آن بگذاريد انه بدرستي كه نوح كان بود عبدا شكورا
بنده سپاس دارنده كه در همه حالات از اكل وشرب ولبس وقيام وقعود وركوب ومشي خداى را
شكر گفتي اين ترغيبست مر ذريه را باقتدا بپدر در شكر نعمت الهي كه مودي بمزيد است لئن شكرتم
لازيدنكم وقضينا واعلام داديم يعني پيغام فرستاديم الى بني اسرائيل بسوى بني اسرائيل في الكتاب
در توريه وبيان كرديم كه بخداى كه شما لتفسدن هر آينه افساد كنيد وتباهى از شما بديد آيد
في الارض در زمين شام مرتين دو بار افساد اول ايشان مخالفت احكام توريه بوده وناشنيدن
امر ارميا عليه السلام كه پيغمبر ايشان بود وافساد ثاني قتل يحيى وقصد هلاك عيسى عليهما
السلام حق سبحانه ايشان را خبر داد كه شما دو نوبت افساد خواهيد كرد ولتعلن وبلند خواهيد شد
علوا كبيرا بلند شدني بزرگ يعني سركشي خواهيد كرد از طاعت من وتكبر خواهيد نمود با اوليا كان
من فاذا جاء پس چون بيايد وعد اوليهما وعده عقاب افساد اول از آن هردو بعثنا بر انگيزيم

وسلط

ومسلط كنيم عليكم بر شما عبادا لنا بندگاني كه ما را هستند اضافه خلق است نه اضافه مدح مراد
بخت نصر است بقول اصح وگفته اند جالوت بوده يا سنحاريب يا دنيس عمالقه پس صفت آنها مي كند
اولي بأس شديد خداوندان كارزار سخت در مباطي گفته كه مهيب باشند آوازهاى ايشان چون
رعد وچشمهاى ايشان چون برق فجاسوا پس در آيند خلال الديار ميان سرايها شما براى قتل
وغارت واسر وكان وهست اين حكم وعدا مفعولا وعده كرده شده يعني لا بد است از آنكه بشود
ثم رددنا پس باز گردانيديم لكم الكرة براى شما دولت را تا غلبه كنيد عليهم بر ايشان كه شما را قتل و غارت
كردند ومقهور ومغلوب سازيد ايشان را وامددناكم ومدد دهيم شما را باموال بمالها از هر نوع
وبنين وبزيادتي پسران وجعلناكم وسازيم شما اكثر بيشتر از بيشتر نفيرا از روى عدد يعني
زياده سازيم از آنچه پيش از قتل بوديد تا مجتمع شده توانيد با خصمان مقاومت كردن ان احسنتم
اگر نيكويي كنيد احسنتم لانفسكم نيكويي كرده باشيد بانفسهاى خود چه ثواب آن بشما رسد
وان اسأتم واگر بدى كنيد فلها پس وبال آن مر نفس شما را باشد وپس در مدارك از مرتضى علي
رضي الله عنه نقل مي كند كه من هرگز با كسي نيكويي نكرده ام وبدى نيز بكسي نرسانيده پس اين آيه
خوانده اند يعني هر چه كسي مي كند با خود مي كند — در جهان گر نيك وگر بد كرده ام
هر چه كرده ام جمله با خود كرده ام فاذا جاء پس چون بيايد وعد الآخرة وعده عقاب نوبتي ديگر يعني
افساد دويم وبين الافسادين دويست وده سال بوده حق سبحانه مي فرمايد كه چون وعده عقوبت ثانيه در رسد
بفرستيم گروهي را بشما يعني ططوس رومي وقوم او را بر انگيزيم ليسوءوا تا آن فرستادن وبر انگيختن بد سازد
وجوهكم رويهاى شما را يعني آثار غم واندوه بر بشره شما پيدا كنند وحفص ليسوءوا بجمع ميخوانند تا آن قوم
رويهاى شما را بد سازند وليدخلوا المسجد وتا در آيند به بيت المقدس كما دخلوه چنانچه در آمدند در وى
اول مرة اول بار يعني همچنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند ومسجد را خراب كردند لشكر
ططوس نيز در آيند وليتبروا وتا هلاك كنند ونيست سازند ما علوا آنچه غالب شوند بر آن
تتبيرا هلاك كردني در اين قصه خلاف بسيار است وهر مفسري نقلي كه بدو رسيده ايراد نموده

در قول اصح واشهر که در مختار القصص وغیر آن از کتب که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند
چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام
واو مردی ضعیف حال واعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند
اول سنحاریب ملک موصل بیامد ومتعاقب او سلما پادشاه آذربیجان برسید وهردو تلاش شهر
بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت ودریای
مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمده سپه در آن سپه درهم فکندند
صلای مرگ در عالم فکندند ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت ز خون روی زمین را لاله بگرفت
عاقبة سطوت همت الهی ظهور نموده هردو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند وغنایم ایشان بدست
بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم وملک صقالبه وسلطان اندلس هریک با لشکری جرار
که از همه تیغ زن ونیزه گذار بود در بیت المقدس جمع شدند وچون دست سلطنت شرکت برنتابد ایشان
نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی ونبرد آزمائی قیام واهتمام نمودند در افتادند همچو شیر غران
بکین و نیزه شمشیر بران بنی اسرائیل دعاء اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم
سالمین غانمین آغاز کردند ونکبت غبار دمار بر دیده آن خاکساران پاشیده همت را
غنیمت دانسته ودلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند نه جای قرار ونه راه ستیز
نهادند ناکام رو در گریز اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد وچون غنیمت پنج لشکر
عظیم در حوزهٔ تصرف آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده
ودست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هرچند أمثال پیغمبر
علیه السلام ایشان را پند دادند وگفت آنچه در توریة مقرر شده این افساد اولست مکنید وخود را در
معرض سخط الهی میاورید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود وبعد از فوت
او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد وبا ایشان حرب کرده غالب شد ومسجد را خراب
ساخت توریة را بسوخت وهفتاد هزار از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اولین بود بعد از آن کورش

همدانی

همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار بر گرفت وسی هزار بنا وسایر عمله
با خود آورد وسی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش
وقت شدند واموال واولاد ایشان روی بازدیاد نهادند باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر برزد
یحیی معصوم علیه السلام بقتل رسانیدند وقصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبة دویم در رسید
وططوس نصرانی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرد واندوختهاء ایشان بغارت برد
وحق سبحانه در توریة بعد از وعدهٔ این دو عقوبة با ایشان گفته بود که عسی ربکم شاید پروردگار
شما بعد از عقوبة ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم انکه رحمت کند بر شما وباز شما را منعم
سازد وان عدتم واگر باز گردید نوبتی دیگر بنا فرمانی عدنا باز گردیم ما نوبة سیم بعقوبتی دیگر
وجعلنا جهنم وگردانیم دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان حصیرا زندانی که در آنجا بازداشته شوند
وبر خروج قادر نباشند وبنی اسرائیل نوبة سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وبقتل وجلا وجزیه وخواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی راه می نماید
للتی هی اقوم بر امری که آن راستست وپاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر ونواهی ویبشر المؤمنین
ومژده می دهد قرآن گرویدگان را الذین یعملون الصالحات آنان را که می کنند عملهاء شایسته ان لهم
بآنکه ایشان راست اجرا کبیرا مزد بزرگ یعنی بهشت وان الذین وهم بشارت می دهد مؤمنان را بآنک
آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم برای ایشان عذابا الیما
عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارتست ثواب ایشان وعقاب اعداء ایشان
ویدع الانسان ودعا می کند آدمی وخدا یرا می خواند در وقت غضب بالشر بیدی بر نفس واهل ومال
خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او بنیکوئی مراد نضر بن حارثست که عذاب را از خدای بدعا میخواست که امطر علینا
حجارة من السماء وکان الانسان وهست آدمی عجولا شتاب کننده در دعای تامل در عاقبة آن یا بتعجیل
دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرما تحمل دارد ونه در ضوانه در گرما شکیبات ونه در سرما
وجعلنا اللیل والنهار وگردانیدیم شب وروز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت

حکیم مطلق جل ذکره فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را که شبست یعنی ظلمت و دامحی ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا
آیة النهار و ساختیم آیتی را که روزست مبصرة روشن که در وی هر چیز بینند لتبتغوا تا طلب کنید در روشنی او فضلا
من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیة روز آفتابست و آیة شب ماه و محو آیة شب نقصان نور
ماه است از ابتدا تا محاق در لباب از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور یکدیگر بودند مشابه
و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت
و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیة بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شمار روز را زپی الکتاب
معایش خود دوید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عدد السنین شمار سالها والحساب و حساب آجال
و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا
ساخته تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر الزمناه الزام کرده ایم او را طائره عمل او
یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فی عنقه در گردن او یعنی او را نا جداست ازان و آن
ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رحمه الله نقل می کند که هر مولودی را کتابیت
از گردن او آویخته و در انجا نوشته که شقی ام سعید بعضی بر آنند که اعراب و بپریدن مرغ از
راست یا چپ تفاؤل می کرده اند از جانب یمین نشانه یمن می گرفته اند و طرف شمال را بشآمت
نسبت می داده پس اینجا استعاره کرده است طائر را با آنچه سبب خیر یا شر بود و در عین
المعانی گفته که طائر آن کتابت که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی
فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست ونخرج له و بیرون آریم برای هر آدمی یوم القیمة
روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه عمل اوست یلقاه منشورا به بیند آن کتاب را باز گشاده
در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست
وی دهند و گویند اقرأ کتابک بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند
بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه خود املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس است نفس تو
امروز علیک بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه

فرمود

فرمود که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته
و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب
بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسری خویش را گفت امروز هر چه با مردم گویی و هر چه ازیشان
شنوی و هر عمل که کنی تا بشام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرض کن آن پسر تا شام
بکلفتی تمام یک روزه کردار و گفتار خود را با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست
پسر گفت ای پدر ازینها هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود
که من ترا درین کار ترا پندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت
یک روزه حساب دادن با پدر نیست همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد ❁ تو نمی دانی حساب صبح و شام ❁

حساب صح

پس حساب عمر چون گویی تمام ❁ زین عملها نه بر وجه صواب ❁ نیست چیزی شرمندگی وقت حساب ❁
من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست رود فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه
برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و بس ومن ضل و هر که گمراه شد فانما
یضل جز این نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس ولا تزر
و بر ندارد وازرة هیچ نفسی بردارنده وزر اخری گناه نفس دیگر ولید مغیره کافران را می گفت
متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه می فرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد
داشت نه باری دیگری وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی حتی نبعث تا وقتی که بر انگیزیم
و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند واذا اردنا
و چون خواهیم ان نهلک قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دیهی را امرنا بسیار گردانیم مترفیها متنعمان
آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث شده است بدیشان
ففسقوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود علیها
القول بر اهل آن ده کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبة شوند
فدمرناها پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تدمیرا خراب کردنی و از بنیاد بر

کندنی وَكَمْ اَهْلَكْنَا وچه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلم
چون قوم عاد وثمود وامثال ایشان وقرنی صد وبیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل
عصر ازان در نگذرد وَكَفٰى بِرَبِّكَ وبسنده است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا
دانا که ذنوب پنهان ایشانرا داند بَصِيرًا بینا که خطیئات آشکارای ایشانرا بیند آورده اند که
منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون می‌رفتند وغرض ایشان حصول غنیمت بودنه خلوص مجاهدت
حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هرکه باشد که از روی خساست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان
شتابنده یعنی نعمت ولذت آنرا عَجَّلْنَا بشتابانیم لَهُ برای او فِيهَا در دنیی مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از
نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیی ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ
برای او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا درآید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده از رحمت
خدای وَمَنْ اَرَادَ الْآخِرَةَ وهرکه خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعٰى لَهَا وبشتابد برای آن یعنی
سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او مؤمن باشد
بایمانی خالی از شایبهٔ شرک فَاُولٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت وسعی وایمان
كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْكُورًا مقبول وپسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی را از دو گروه
که طالبان دنیی وجویندگان عقبی اند نُمِدُّ امداد کنیم وعطا دهیم هٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایة
وَهٰؤُلَاءِ وآن گروه را بقدر رحمت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء
خداوند تو وَمَا كَانَ ونیست عطاء آفریدگار تو مَحْظُورًا منع کرده وباز داشته از مؤمن وکافر و[illegible]
در هر دو سرا وکافرانرا همین در دنیا اُنْظُرْ بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا
چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعض آدمیانرا عَلٰى بَعْضٍ بر بعض دیگر از ایشان در روزی که بعضی را
سعت است در آن وجمعی را نیز تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر برخی که جویندهٔ
دنیی اند وَلَلْآخِرَةُ وهرآینه آن سرای اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَاَكْبَرُ وبزرگتر تَفْضِيلًا از
جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیراکه تفاوت بهشت بدرجاتست واز درجهٔ تا درجهٔ برتر از و

مابین زمین وآسمان مسافت باشد وتفاوت دوزخ بدرکاتست واز درکهٔ تا درکهٔ زیرتر از و همین مقدار
بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرامگیر ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ که بنشینی در دوزخ
جاوید از مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولًا فروگذاشته یعنی محروم از همه نیکویها وَقَضٰى
رَبُّكَ وحکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان اَنْ لَا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید اِلَّا اِيَّاهُ مگر او را
که خداوند بحق است چه عبادت غایة تعظیم است ونشاید الا کسی را که در غایة عظمت باشد
وَبِالْوَالِدَيْنِ ودیگر بآنکه نیکویی کنید با پدر ومادر اِحْسَانًا نیکویی کردنی عبادت خود را باحسان
والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند مر وجود وتربیت اولاد را اِمَّا يَبْلُغَنَّ
اگر برسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بپیری وکلان سالی وکبر سن اَحَدُهُمَا یکی از ایشان اَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان
یعنی پیر شوند تا بی‌شوند ومحتاج خدمتی تو گردند فَلَا تَقُلْ پس مگوی لَهُمَا اُفٍّ مر ایشانرا اف وآن
کلمهٔ ضجرست که چون کسی از چیزی بتنگ آید یا بر وگران گردد یا بناپاکی آلوده گردد این کلمه می‌گوید حق سبحانه
فرمود که این کلمه مر ایشانرا مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا وصحبت ایشانرا گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا
وبانگ بر ایشان مزن وسخن ایشانرا جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا وبگوی مر ایشانرا قَوْلًا كَرِيمًا
سخنی نیکو از روی ادب وحرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان وگفته اند با ایشان چنان سخن گوی
که بندهٔ گنهکاری عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا وفرو گیر برای ایشان جَنَاحَ
الذُّلِّ بال تذلل وتواضع را یعنی با ایشان بندگی وتکبر مکن بلکه ملایمت وتلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ
از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت وایشان امروز
محتاج تواند در خدمت وتقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا وبگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان
كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه بپروردند مرا صَغِيرًا در حالتی که خورد بودم وحقیقت دعاء رحمت از ولد
در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند ایشانرا ببهشت رساند واگر کافرند راه نمای باسلام
وایمان خشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راضٍ
پس سوابق حقوق ایشانرا بلواحق عقوق پیش نباید رفت آنکه تنت پارهٔ از جان اوست قطرهٔ از چشمهٔ

حیوان اوست آب از دیده نهال برت شیر از خورده لبان ترت ز جوی بشیریت فتوت بود
خونش خورانی جه مروت بود رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردکار شما دانا ترست بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهاء شماست
از بر والدین وعقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اکر باشید شایستکان یعنی نیکویی کنند بما در و پدر فَإِنَّهُ
كَانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندکانرا از عقوق یا رجوع کنندکانرا بحضرت او غَفُورًا
آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ وبده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه وحسن معیشت با او
امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست اکر درویش ومحتاج باشند بر ایشان نفقه
کنی وکفته مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول علیه وعلی آله السلم وحق ایشان اعطاء
خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده در تفسیر امام ثعلبی مذکورست
که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی کفت آری فرمود
که در سوره بنی اسرائیل نخوانده وآت ذی القربی حقه جواب داد که خوانده ام وکویا که شما اهل آن قرابتید
که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت ماییم وَالْمِسْكِينَ وبده درویش را
وَابْنَ السَّبِيلِ وراه کذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ واسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را
در آنچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کند
اسراف نباشد واکر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنند کان
كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت واتلاف اموال
عرب هر کرا التزام عادت قومی کند ومتابعت امور ایشان نماید کویند هو اخوهم آورده اند
که کفار اموال خود را بریا وسمعه خرج می کردند وجهت یکمهمان شتران متعددی کشتند حق تعالی
ایشانرا نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ وهست دیو لِرَبِّهِ مر پروردکار
خود را كَفُورًا منکر یعنی جاهد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و
صهیب وخباب وبعضی از فقراء اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی وآنحضرت از غایت شرم وآزرم از ایشان

اعراض

اعراض فرمودی آیة آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ واکر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای
انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد پروردکار خود امید میداری آنرا فَقُلْ لَهُمْ پس بکوی ایشانرا قَوْلًا
مَيْسُورًا سخنی نرم ونیکو یا دعا کن برای درویشان بآسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشانرا آورده اند
که بعد از نزول آیة چون از ان حضرت چیزی طلبیدندی وحاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله وایاکم
در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه کرو بستند ومضمون رهن آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم از موسی کلیم سخی ترست وجهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر که آمد
که یا رسول الله مادر من از شما پیرهنی می طلبید حضرت فرمود که زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیکر باز آ
دختر که بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهنی می طلبد که در بر شماست حضرت بجره در آمد پیرهن
بیرون کرده بوی داد وخود برهنه بنشست بلال اقامت کشید ویاران منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب
برهنکی بیرون نمی آمد آیة نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ ومساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ
بربسته بکردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن دست کنایتست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و
مکشای دست را كُلَّ الْبَسْطِ همه کشادن بسط ید عبارتست از عطا وکل البسط اشارت باسراف
یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده ومحتاج حق تعالی
باعتدال صفت سخا می فرماید وانطرفین او که تقتیر وتبذیرست منع میکند ودر مجمع البحرین
ابر قومی قطعه در معنی این آیة آمده ومی هذه سو مبند از سر امساک دست در کردن
که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نهاء مکن بجانب افلاس نیز چندان میل که هرچه هست بیکدم کنی ز دست رها
جو در میانه این هر دو راه چندانی تفاوتست که از آفتاب تا به سها بی اختیار وسط راست در جمیع امور
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده می کرداند روزی
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيَقْدِرُ وتنک می سازد بر هر که ارادت او اقتضا می کند واین
بسط وقبض از محض حکمتست وکس زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست
بِعِبَادِهِ بمصالح بندکان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا وبینا وَلَا تَقْتُلُوا ومکشید أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را

سخاوت موسی علیه السلم آن بود که
سایل را رد نمی کرده وپیغمبر که از
فاصل بوده یا یعنی خویش را خشنود نساخته

خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی می دهیم ایشان را و ایاکم و شما را هم پس غم روزی
ایشان مخورید که هر کس او جان دهد نان دهد ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطا هست خطایی
کبیرا بزرگ چه مشتملست بر قطع تناسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و گرد
آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست عملی زشت وساء سبیلا و بد راهیست در تفسیر
زاهدی آورده که راه مغان و گبرانست ولا تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفس را که حرم الله حرام
کرده است خدای قتل ورا و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم
راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان ومن قتل و هر که کشته
شود مظلوما در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم
لولیه مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را
بستاند فلا یسرف پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن الکه قصاص برو لازم شده یعنی
از قتل ورا مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیة چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را
بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را نکشد انه بدرستی
که ولی کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص بمعونة امرا و حکام ولا تقربوا و نزدیک
مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرع آورده فاهی احسن
آن بهتر و نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و ربح آن بوصله معاش او
نشیند و این معنی را التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد
و آثار رشد بروی ظاهر باشد واوفوا و وفا کنید بالعهد بعهد که بسته است خدای با شما از تکالیف
شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر می بندید ان العهد بدرستی که صاحب پیمان کان مسئولا هست سوال
کرده شده یعنی ورا از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رحمه الله آورده که خدای را عهدهاست
بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او بادای فرایض و بر دل او بخوف و خشیة و بر روح او بآنکه
از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده

این عهد چون آید بیرون واوفوا الکیل و تمام بپیمایید کیل را اذا کلتم چون بپیمایید برای دیگری
وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی راست یا بکپان ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن
خیر بهترست شما را از خیانت واحسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت ولا تقف و اتباع مکن وما لیس
لک آنچیزی را که نیست به علم بآنچیز دانایی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی دانستم
تا ندیدی مگوی دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن الحنیفه رضی الله عنه در معنی آیه فرموده
که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش والبصر و چشم والفؤاد و دل کل اولئک هر یکی از اینها کان
عنه باشد از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده
یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و از دل پرسند که چه دانستی
و چرا دانستی ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه متکبران
خرامند بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را به پای در روی کشیدن ولن تبلغ
الجبال و نرسی بکوهها طولا اندر درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید و با کوه
همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا باید کرد * ز خاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک کل ذلک همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه لا تجعل مع الله
الها آخر تا اینجا مذکور گشت و آن یازده امر و چهار رده نهی است و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اینها در
الواح موسی علیه السلم مکتوب بوده کان سیئه هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن عند ربک مکروها
نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد از احکام مما اوحی از آنچیزیست که وحی کرد
الیک ربک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علمی که شناخت حق است لذاته و دانستن خیر للعمل
به ولا تجعل و فرا مگیر مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر تکریر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل
همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرمود از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بر آن
مترتب باشد ذکر کرد که فتقعد ملوما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد
نمود که فتلقی اگر شرک آری پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت کرده شده باشی

یعنی ملایکه واهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُوْرًا ودر حالتی که رانده باشی ودور مانده از رحمت خدای

وبعد از نهی شرک ... عتاب می کند با جمعی که کفتند الملایکه بنات الله ومی کوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا بر کزید شما را

بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ وفرا کرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتکان دختران این خلاف انست که

عادت شما بران جاری شده که از دختران ننک می دارید وبه پسران می نازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما

می کویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرک اضافه ولد می کنید بحق سبحانه ونفس خود را تفضیل می نهید بر وکه مجوع بد

ومکروه را بدو نسبت می دهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستی که کردانیدیم ومکرر ساختیم براتخود را نعلد فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ

در چندجای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا دریابند وپند پذیر شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ ونمی فزاید ایشانرا تکرار

این سخن إِلَّا نُفُورًا مکر رمیدن واز حق دور شدن قُلْ بکو ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اکر بودندی با خدای

بحق خدایان دیکر كَمَا تَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان می کویید وحفص بغیبة می خواند یعنی چنانچه

کافران می کویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنکاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک

ملک سَبِيلًا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانکه ملوک می کنند یعنی حق سبحانه ایشانرا بعیب ونکوهش

ایشان می فرستد اکر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی وعیب

وعجز را از خود نفی کردندی سبحانه پاکست خدای وَتَعَالَىٰ وبرترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان

میکویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرک در تیسیر نقل می کند که یکی از اولاد خباب ابن الارت رضی الله عنه

کفته که مجبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در دست مبارک وی تسبیح کفت خدای را چنانچه همه

قوم شنیدند واز روی تعجب کفتند یا رسول الله این چوب خشک چکونه تسبیح می کوید آیة نازل شد که

يُسَبِّحُ تسبیح میکوید لَهُ مر خدایرا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان وزمین وَمَنْ فِيهِنَّ

وهر که در ایشانست از ملایکه وجن وانس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ ونیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

مکر تسبیح میکوید خدایرا تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه می کند او را از سمات نقصان وستایش

می نماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح کویند زندکان از اهل زمین

وآسمان بزبان قال وباقی ایشان بلسان الحال یعنی دلالت می کنند بامکان وحدوث خود

مجبی عصا کج باشد

بر صانع واجب قدیم واین تنزیه است مر ورا از لوازم امکان وتوابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند

وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا چه شما را نظری صحیح وعقلی صافی

که بآن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمی کند

بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر انرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره

نقل می کند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی می کویند اما آنرا نشنود وفهم نکند مکر عالم ربانی که کوش دل او

کشاده بود ونعم ما قال شعر یک کوش هرچه بینی در خروشست دلی داند درین معنی که کوشست نه بلبل بر کلش تسبیح خوانیست

که هر خاری بتسبیحش زبانیست در فتوحات مذکورست که اکر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال کویند پس در

ایراد ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد ودر باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بکوش خود شنیده ایم که بزبان

قال ذکر ملک متعال کفت وبا خطابی کرد چون مخاطبه عارفان وسخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا دریابد ودر بحر الحقایق

آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که تسبیح وحمد خداوند ناطقست وبدان زبان حصا در دست

حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح کفت وشهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شی اشارت بدانست

بهمین زبان خواهد بود وتتمه سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود والتوفیق من المنان المعبود

آورده اند که ابو جهل واصحاب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بوقت قرات قرآن ایذا کنند

حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید وآیة فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وچون میخوانی قرآنرا جَعَلْنَا بَيْنَكَ

می سازیم ومی آریم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ومیان آنانکه نمی کروند بدان سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا

پوشیده از حس تا ترا نبینند وآزار بتو نرسانند کویند حمالة الحطب بعد از نزول سورة تبت سنکی برداشته بطلب پیغمبر

صلی الله علیه وسلم بیرون آمد وخواست بر آنحضرت زند واو در خانه ابوبکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد وحضرت

آنجا نشسته بود وقرآن میخواند ام جمیل صدیق را کفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم

ابوبکر رضی الله عنه کفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بکشاید پس کفت فی جیدها حبل من مسد چیست

واو چه داند که در کردن من چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را فرمود که از وی بپرس که درین

خانه غیر تو کسی را می بیند صدیق رضی الله عنه کفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی کفت با من استهزا می کنی

بخدای کعبه که نمی بینم بخواب ابی قحافه را بس باز کشت و این آیة نازل شد که ما ترا بوقت تلاوة
قرآن از نظر کافران می بوشیم وَجَعَلْنَا و می کنیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان
أَكِنَّةً بوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ در نیابند قرآن‌را و آن بوشش حایل شود میان دل ایشان
و فهم قرآن وَفِي آذَانِهِمْ و می نهیم در کوشهاء ایشان وَقْرًا کرانی تا استماع قرآن نکنند جون
قرآن معجزست از حیثیة لفظ و معنی بس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانعست
ایشان‌را از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ و جون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدکار خود را
در قرآن وَحْدَهُ یکانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برکردن کافران بر بشتهاء خود یعنی باز
بس روند نُفُورًا در حالتی که کریزندکان باشند از استماع توحید جه داعیهء ایشان
آنست که آلههء ایشان‌را با الله خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه ایشان
می شنوند قرآن‌را بِهِ بسبب آنچنین و برای آن از سخریة و هزو و مراد آنست که قرآن‌را برای
استهزا و طعن در آن می شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که کوش فرا می دارند بسوی تو
وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان‌را از کویند کانند یعنی بنهان با یکدیکر می کویند که کلام وی
سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث کفت من نمی دانم که محمد جه میکوید
ابوسفیان کفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابوجهل کفت مجنونست
ابولهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیة در شان این جماعة است
إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد جون کفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما
إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمی کنید و از بی نمی روید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مکر مردی سحر کرده شده
را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد جون مانی بمعنی آنی
انْظُرْ كَيْفَ بنکر که جکونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف
کردند بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا بس کمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا بس نمی توانستند یا فتن راهی بسوی رشد و صواب یا راهی نمی یابند بطعنه تو بر وجه

که موجه باشد بلکه در کار خود کم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض می کویند کاهی ترا شاعر
میدانند و شعر از کمال عقل توان کفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقلست وَقَالُوا و کفتند
کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن هنکام که شویم ما بعد از مرک بمرور زمان عِظَامًا استخوانها
وَرُفَاتًا و خاکها آخورد ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانکیخته شدکان شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو در تازه
استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه جون شود قُلْ كُونُوا بکو کردید شما ای تمثیلات یعنی
اکر فی المثل کردید بتن خود حِجَارَةً سنک أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن چیزها
که بزرکست و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهاء شما مانند آسمان و کوه و هرجه از قبول حیوة
ابعدست البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده کرداند فَسَيَقُولُونَ بس زود باشد که کویند
مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد بس از مرک قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بکو آنکس که بیافرید
شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید بس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایة هم خاک را زنده تواند
ساختن در نهایة فَسَيُنْغِضُونَ بس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهاء
خود را یعنی جنانچه کسی از تعجب سر خود جنباند اینان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند
وَيَقُولُونَ و کویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بکو عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ شاید که باشد قَرِيبًا
نزدیک جه هرجه آینده است او را نزدیک توان کفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی
که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخهء اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ
بس شما اجابة کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید ستایش حق در خبر آمده
است که خلایق از قبور برآمده خاک از سرها می افشانند و می کویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر
بصایر حمد را بمعنی امر داشته جنانجه در آیتی فسبح بحمد ربک ای صل بامره بس معنی آیة جنین بود که
شما را بخوانند و بامر او اجابة کنید او را وَتَظُنُّونَ و کمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنک
إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی یا جون آخرت را معاینه بینید زندکی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت با آن
بس باید که خردمند آکاه امروز نیز حیوة دنیوی را در جنب زندکی عقبی اندک شمرد و این اندک

نکرد ید

فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند سوء

بینی تو آنکه عقبی خری • بجز جان من و زنه حسرت خوری • کسی کوی دولت ز دنیا ببرد • که با خود نصیبی بعقبی برد •

آورده اند که مشرکان در ایذاء صحابه قولاً و فعلاً تقصیر نمی کردند مؤمنان صورت حال

بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت صلی الله

علیه و سلم فرمود که مرا حق سبحانه درباره ایشان بدین هنوز نفرموده و آیة آمد که وَقُل لِعِبَادِي بگو مر بندگان

من یعنی مؤمنان را که با کافران یَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در مقابله

جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی مر فاروق را رضی الله عنه

دشنام داد او نیز خواست که مقابله شتم کند حق تعالی این آیة فرستاد و بعفو فرموده و گویند کلمه

احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد

نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو

يَنزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه

و عناد گردد و آن صورت بازدیاد مواد فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست

لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِينًا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز بهلاک او نکوشد رَّبُّكُمْ

پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقول مخاطب مؤمنانند ایشان را می گوید إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ

اگر خواهد خدای ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِن يَشَأْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب

کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید با ضلال

یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافراست می فرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیی را در

تأخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیی است و در تعذیب

آخرت حکم مطلقست وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيلًا نگاهبانی که ایشان را

از کفر نگاه داری یا پایندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنانست معنی آیة این باشد

که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی مؤاخذ نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ

أَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بآنکس که در آسمانها و زمینست یعنی احوال ایشان

داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد در انوار فرموده که قریش استبعاد می کردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر

باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیة فرستاد که ما دانا تریم باهل آسمان

و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت بر گزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ

بعضی پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی بکثرت مال و بسیاری

اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بمعراج و بعفو

و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی

او و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی

و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و ستایش امت اوست و ذکر توریة و تنبیه است

بر تفضیل آنحضرت چه در انجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیة ولقد کتبنا فی الزبور

ایمائی بدین معنی هست سوء ای وصف تو در کتاب موسی • وی نعت تو در زبور داود • مقصود توئی ز آفرینش

باقی بطفیل تست موجود • آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان

این آیة فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان بردید که ایشان

خدایانند مِّن دُونِهِ بجز خدای تا این از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ

برداشتن سختی یعنی قحط عَنكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمی توانند تغییر دادن آنرا یا بردن آن

از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند بنو ملیح ملائکه را و خزاعه جن را می پرستیدند چنانکه خدایان

آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیة آمد که أُولَٰئِكَ آن گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه

میخوانند کافران ایشان را وی پرستند يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

بپروردگار دست آویزی یعنی تقرب می کنند بطاعت و بعبادت و بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ

هر کدام نزدیک ترند و بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل

می کنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان

شما محتاج معبود ان بحق اند ويرجون رحمته واميد مى دارند بخشش او را ويخافون عذابه ومى ترسند از عذاب
او ان عذاب ربك بدرستى كه عذاب آفريدكار تو كان هست محذورا سزاوار آنكه از و حذر كنند و چون معلوم
شد كه ايشان در بيم واميدند همچو سائرين بندكان بس چكونه ايشان را برستش توان كرد وان من قرية ونيست هيچ
دهى وشهرى الا نحن مكر آنكه ما مهلكوها هلاك كننده اهل آنيم بمرك وفنا قبل يوم القيمة پيش از روز قيامت
او معذبوها يا عذاب كننده آن بقتل وقحط وجز آن عذابا شديدا عذاب سخت يعنى اكر مومن وصالحند
بموت واكر كافر وفاسق اند بعذاب كان ذلك هست اين حكم فى الكتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده
آورده كه قريش از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم معجزها طلبيدند از جمله آنكه كوه صفا را از زر خالص سازد
وجبال مكه را محو كند تا زمين كشاده وصالح زراعت بديد آيد وجويها روان سازد تا باغ وبوستان سازند
حق تعالى اين آيتها بديشان ننمود وفرمود كه وما منعنا وباز نمى دارد ما را ان نرسل بالايات از آنكه
فرستيم معجزات مقترحه قريش را الا ان كذب مكر آنكه تكذيب كردند بها بآيات مقترحه خويش الاولون پيشينيان
يعنى امم كذشته معجزات طلبيدند وما بر دست پيغمبران ظاهر كرديم و آنانكه تكذيب كردند وما ايشان را مستاصل
كردانيديم بس اكر آنچه اين امت مى طلبند از معجزات بظهور آريم وميدانيم كه ايشان نخواهند كرويد قهرا بيته
عذاب استيصال بديشان بايد فرستاد وما درازل حكم كرده ايم كه ايشان را مستاصل نسازيم چه از نسل ايشان
مومنان بيرون خواهيم آورد وآتينا وبداديم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ايشان مبصرة
بيدا وهويدا يعنى از جمله اهلاك امم بسبب تكذيب ايشان آنست كه ثمود از صالح معجزه طلب كردند و خداى
ايشان را از سنك ناقه بيرون آورد فظلموا بس كافر شدند بها بدان ناقه و او را پى كردند وتمامى هلاك
شدند وما نرسل ونمى فرستيم ما بالايات معجزات مقترحه را الا تخويفا مكر براى ترسيدن وحذر كردن
از عذاب استيصال بس اكر بعد از نزول بر كفر راسخ باشند هر آينه مستاصل شوند واذ قلنا لك
ويا دكن چون كفتيم ترا و وعده كرديم كه اندوه مخور ان ربك بدرستى كه آفريدكار تو يعنى عذاب او
احاط بالناس فرا خواهد كرفت مردمان را يعنى هلاك خواهد كردانيد قريش را تعبير بلفظ ماضى
جهت تحقق وقوع وما جعلنا ونكردانيديم الرؤيا التى اريناك آن خواب را بتو نموديم الا

للناس مكر فتنه آدميان يعنى سبب آزمايش ايشان مراد رؤياى عام حديبيه است كه حضرت صلى الله
عليه وسلم در خواب ديده بود كه عمره كذارد و خانه را طواف نموده سعى وحلق بجاى آورده و صحابه
توجه فرمودند ودر آن سال عمره ميسر نشد ومنافقان زبان طعن دراز كردند كه اين خواب راست
نشد وحال آنكه حكم الهى آن بود كه تعبير واقعه در سنه آتيه بظهور رسد وقومى از علما درين قول
تردد دارند جهت آنكه سوره مكى است واين قصه مدنى مكر آنكه كويند اين خواب در مكه ديده باشد و در
مدينه حكايت كرده وكفته اند خواب كه سبب فتنه آدميان شد آن بود كه حضرت صلوات الله
وسلامه عليه در واقعه ديد كه قومى از بنى اميه بر منبر او بر آمدند و آنجا بر مى جستند همچون بوزينه
وفتنه آن بود كه در ايام حكومت ايشان واقع شد وبعضى رؤيا را بمعنى رؤيت دارند يعنى آنچه بتو
نموديم در شب معراج وترديدى سبب افتتان خلق شد چه بعد از حديث معراج بعضى از ضعفاء
اهل اسلام مرتد شدند ومنافقان آغاز طعن كردند وكفار در انكار افزودند ومومنان تصديق
فرمودند والشجرة الملعونة ونكردانيديم درخت لعنت كرده را فى القرآن در قرآن مكر براى
فتنه مردمان آورده اند كه چون مشركان ذكر درخت زقوم شنيدند كه در دوزخ رسته است
متعجب شدند ابوجهل كفت محمد ميكويد كه آتش دوزخ سنك را مى سوزد وباز ميكويد كه از دوزخ درخت
مى رويد اين بغايت عجيبست وعجب ايشان بود كه از درخت سبز آتش مى كرفتند كما قال جعل لكم من الشجر
الاخضر نارا وهيچ فكر نمى كردند آنكه آتش در درخت وديعه نهد چه عجب كه درخت در آتش برويانند
يا قادرى كه پر وبال سمندر در آتش از احتراق محافظت مى كند واحشاء شتر
مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نكاه مى دارد تواناست بر انبات شجره در دوزخ وزقوم
را شجره ملعونه كفت باعتبار آنكه خورنده آن كافرانند ولعنت متوجه ايشانست يا ملعونه يعنى مكروه
ومبغوضه باشد چون طعام ملعون اى ضار مكروه وبعضى تاويل كرده اند شجره را با بو جهل يا بحكم بن
عاص كه پدر مروانست وابن البحر كفته كه آن شجره يهود اند ونخوفهم وميترسانيم كافران را بانواع
تخويفات چون نار سعير وزقوم وامثال آن فما يزيدهم بس نمى افزايد آن تخويف ايشان را الا طغيانا كبيرا مكر سركشى

بزرکی یعنی کن افکاری وستیزه از حد متجاوز شده وجون این تکبر ایشان بجهت وسوسهٔ ابلیس است
از استکبار وی متعاقب این آیه خبر داد که وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن جون کفتیم لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوا مر فرشتکانرا
که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا بس سجده کردند همهٔ ایشان اِلَّا اِبْلِیْسَ مکر ابلیس که سجده
نکرد وجون خدای کفت جرا سجده نکردی قَالَ ءَاَسْجُدُ کفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر انکس را
که آفریدی طِیْنًا از کل بس خدای بر و لعنت کرد واند رکاه قربش براند قَالَ کفت ابلیس د بکو باده اَرَءَیْتَكَ
خبر ده مرا که هٰذَا الَّذِیْ کَرَّمْتَ این را که کرامی کردی وفضل دادی ورا عَلَیَّ بر من جرا فضل دادی
واو از خاکست ومن از آتش لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اکر واپس داری مرا ومهل کنی مرا تاخیر کنی اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ
تا روز قیامت لَاَحْتَنِکَنَّ هر اینه از بیخ بر کنم ذُرِّیَّتَهٗ فرزندان او را با غوا وجنان کنم که بعذاب
تو مستاصل شوند اِلَّا قَلِیْلًا مکر اندکی که نتوانم ایشانرا کمراه کرد ن بسبب عصمت وحمایت تو قَالَ
اذْهَبْ کفت خدای مر ورا که برو امرا هانتست وابعاد یعنی او را براند از درکاه قرب و کفت
در بی مهم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ بس هرکه ترا متابعت کند وفرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریهٔ آدم فَاِنَّ جَهَنَّمَ
بس بدرستی که دوزخ جَزَآؤُکُمْ باداش شماست یعنی از ان تو وایشان تغلیب کرده است مخاطب را
بر غایب یعنی ترا وهمه متابعان ترا جزا دهم جَزَآءً مَّوْفُوْرًا جزای تمام یعنی عذاب بر دوام وَاسْتَفْزِزْ
وا نجای بجنبان وبلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هرکرا توانی لغزانید مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ باواز خود
یعنی خواندن بفساد وکویند صوت شیطان غنا ومزامیرست امام زاهد رحمه الله از ابن
عباس رضی الله عنه نقل می کند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطانست
وَاَجْلِبْ عَلَیْهِمْ وبرانکیزان بر ایشان بِخَیْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران وبیادکان خود را یعنی دیوان
که معاون تو اند در وسوسه واغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وَشَارِکْهُمْ وشرکت کن با ایشان
فِی الْاَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر بوا دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْاَوْلَادِ ودر فرزندان
نیز شریک شو تا از زنا ان حاصل کنند یا بعبد العزی وعبد الشمس وامثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ ووعده ده ایشانرا
بمواعید باطله جون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث وحشر وبهشت ودوزخ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ

صولب ۴

ووعده نمی دهد شیطان ایشانرا اِلَّا غُرُوْرًا مکر بفریب یعنی خطا را در صورت می آرایدا اِنَّ عِبَادِیْ
بدرستی که بندکان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَیْسَ لَكَ نیست ترا
عَلَیْهِمْ بر اغوای ایشان سُلْطٰنٌ تسلط وقدرت یعنی همه کسرا توانی فریفت مکر بندکان مرا امام قشیری
رحمه الله فرموده که بندهٔ حق انکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره فرماید
جون تو در بند صد جیزی خدا را بنده کی باشی که تو در بند هر جیزی که هستی بندهٔ آنی وَکَفٰی بِرَبِّكَ
بسنده است پروردکار تو وَکِیْلًا نکه دار بندکان خود از اضلال ابلیس رَبُّکُمُ پروردکار شما الَّذِیْ آنست
که بقدرت کامله یُزْجِیْ می راند وروان می کرداند لَکُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِی الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوْا
تا بجویید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل او یعنی روزی خویش را وکویند فضل سود است یا امتعه که بدان
احتیاج افتد وبی عبور بر دریا بدست نیاید اِنَّهٗ کَانَ بدرستی که او هست بِکُمْ رَحِیْمًا بشما مهربان
که کارها مشکل را بر شما آسان می کرداند واسباب ما یحتاج مهیا می کند وَاِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ
وجون برسد شما را سختی یعنی خوف غرقه شدن فِی الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ کم شود وبرود از خاطرها شما
مَنْ تَدْعُوْنَ هرکه او را میخوانید ومی پرستید اِلَّا اِیَّاهُ مکر او که خداوندست یکانه ویکتا که در ان
محل جز او را نمی خوانید وبجات جز از حضرت او نمی خواهید فَلَمَّا نَجّٰکُمْ بس آن هنکام که برهانید
شما را از غرقه شدن وبرسانید اِلَی الْبَرِّ بسوی بیابان اَعْرَضْتُمْ بکشتید از توحید وبان
روی بپرستش بتان آوردید وَکَانَ الْاِنْسَانُ وهست آدمی کَفُوْرًا اینک ناسپاس مر نعمت
خداوند خود را اَفَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید اَنْ یَّخْسِفَ بِکُمْ
از انکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه از زمین یعنی انکه قادرست بر انک شما را در آب فرو برد
تواناست بر انکه در خاک نهان کند اَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنک بر شما افکند
یعنی قادرست که شما را سنکباران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوْا بس نیابید لَکُمْ برای خود وَکِیْلًا نکه دارنده
که شما را از ان محافظت کند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا شما ایمن شدید اَنْ یُّعِیْدَکُمْ از انکه باز کرداند شما را وه دار دفعه در دریا
تَارَةً اُخْرٰی بار دیکر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیکربار در کشتی نشینید فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ بس فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده

مِنَ الرِّيحِ ازباد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق کرداند شمارا بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنکه
ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بر ما بِهِ بآن غرق کردن تَبِيعًا از پس آینده
که داوری کند وخواهد که انتقام کشد ازما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا وهر آینه ماکرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را
وَحَمَلْنَاهُمْ وبرداشتیم ایشانرا یعنی سوار کردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ ودر دریا
بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ وروزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهاء پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ وافزونی دادیم
ایشانرا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِيلًا افزونی دادنی علما را در تکریم
انسان وتفضیل ایشان سخن بسیارست ودرین ترجمه بقول جامع اکتفا میرود صاحب بحر الحقایق
قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمت جسدانی وروحانی جسدانی تمام ایشانرا باشد از مؤمن
وکافر وآن تخمیر طینة ایشانست بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت ومزاج قریب باعتدال وراستی
قامت واخذ بیدین واکل باصابع وتزیین بعقل وافهام بنطق واشارت وحفظ وراه یافتن
باسباب معیشت وتمکین از حرف وصناعات وروحانی دو قسمت عامه وخاصه اما آنچه عامست
مؤمن وکافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان واخراج از صلب آدم علیه السلم واستماع قول
الست بربکم وانطاق بجواب بلی وعهد بر عبودیة وزایانیدن بر فطرت وارسال رسل بدیشان
وانزال کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات جنانی وتخویف از عقوبات نیرانی واظهار آثار قدرت
ودلایل ومعجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا واولیا ومؤمنانرا بدان کرامی
ساخته از نبوت ورسالت وولایت وهدایت وایمان واسلام وارشاد واکمال واخلاق وآداب
وسیر الی الله وفی الله وبالله وعبور بر مقامات وترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا
از انانیة وبقا بهویة وکراماتی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمه الله کفته که کرامت آدمیان بدانست
که حضرت محمد رسول الله از ایشانست سو ای شرف دوده عالم بتو روشنی دیدهٔ عالم بتو
کیست درین خانه که خیل تو نیست کیست برین خوان که طفیل تو نیست از تو صلای بالست آمده نیست مهمانی هست آمده
در حقایق سلمی آمده که کرامی ساختیم آدمیانرا بمعرفت وتوحید وبرداشتیم ایشانرا در بر نفس وبحر قلب

وکفته

وکفته برانست که ظهور دارد از نعوت وصفات وبحر آنچه مستورست از حقایق ذات در تأویلات
کاشی مذکورست که بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبرداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست
از هر دو وروزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم ومعارف وتفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر
مخلوقات بآنکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم ومستثنی جنس ملائکه اند یا خواص ایشان وعلما در تفضیل
ملائکه وبشر مباحث دور ودراز است آنچه جمهور اهل سنت برآنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملائکه
ورسل ملائکه افضل اند از اولیاء بنی آدم واولیاء بنی آدم شریفترند از ملائکه وصلحاء اهل ایمان افضل است
بر عوام ملائکه وعوام ملائکه بهترند از فساق مؤمنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم
مؤمنانند چه کفار نه بنص وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ از تکریم هیچ نصیبی نیست وتکریم مؤمنان بدانست
ظاهر ایشانرا بتوفیق مجاهدت بیاراست وباطن ایشانرا بتحقیق مشاهدت منور ساخت وچنانچه کافه
مؤمنانرا تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بتکریم خاص اختصاص داد
از جمله مرتبهٔ رضا که رضی الله عنهم ورضوا عنه ودرجهٔ محبت که یحبهم ویحبونه وتشریف ذکر
که فاذکرونی اذکرکم وعلی الجملة این آیة دلیل فضیلت وجامعیت انسانست که از همه مخلوقات
مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست وبس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات
فهم توان فرمود سو آمد آیینه جمله کون ولی ٭ همچون آیینه نکرده جلی ٭ ننموده درو بوجه کمال ٭
صورت ذو الجلال والافضال ٭ زانکه این تفرق عددی ٭ مانع از سر احدی ٭ کشت آدم جلاء این مرآت ٭
شد عیان ذات بجمله صفات ٭ مظهری کشت کلی وجامع ٭ سر ذات وصفات ازو لامع ٭ شد تفاصیل کون را مجمل ٭
بر مثال تعین اول ٭ بود این دایره مکمل شد ٭ آخر این نقطه عین اول شد ٭ يَوْمَ نَدْعُوا یاد کن روزی را
که بخوانیم كُلَّ أُنَاسٍ هر کروهی را از مردمان بِإِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث
بوده چنانچه کویند یا امة موسی ویا امة عیسی علیه السلم یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند
که اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا کنند یا حنفی
یا شافعی یا بدین وملت با خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی وکفته اند امام

جمع امات فرد اخلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلم واظهار شرف
حسن وحسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر باب از مرتضی علی
رضی الله عنه نقل می کند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب
منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قولی آنست که تعلق انساب بریده کرد و نسبت
اعمال بماند بس هر کرومی را بکتاب عمل ایشان خوانند و کویند یا صاحب کتاب کذا
فَمَنْ أُوتِيَ بس هر کرا داده شود کتابه بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راست او پس آن
کروه یَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ می خوانند کتاب خود را از روی بهجت ومرت نوبتی بعد از نوبتی
چه در نامه عملها نیکو می بیند وَلَا يُظْلَمُونَ وستم دیده نشوند در مزد خود فَتِيلًا بمقدار
فتیلهٔ از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در باداش بکمتر چیزی واین
آیة دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت وحیرت زبانش از خواندن
درماند وَمَنْ كَانَ وهر که هست فِي هَٰذِهِ در دین دنیا أَعْمَىٰ نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه صواب
نه بیند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ بس او در آخرت أَعْمَىٰ نابینا بود یعنی طریق نجات نه بیند وَأَضَلُّ سَبِيلًا
وکمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد وعدم فرصت محققان کویند که هر که نابینا بود در دنیا از
طاعت یا نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند
که وفد ثقیف کفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را ببرستی بکذاری وزمین
طایف را که آرام کاه ماست جون حرم مکه محترم محرم کردانی وما را در نماز از رکوع وسجود
معاف داری واکر از تو برسند که جرا چنین کردی بکوی که خدای مرا بدین فرموده است آیة آمد
که وَإِن كَادُوا وبدرستی که خواستند ثقیف لَيَفْتِنُونَكَ که بکردانند ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا از آن
چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی وبربندی عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما جز آنچه وحی کرده ایم
یعنی بکویی که خدا مرا فرموده وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ وآنکاه که تو چنین کنی فرا کیرند ترا خَلِيلًا دوست وکفته اند
که قریش با آن حضرت کفتند که نمی کذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را واکر چه بسر انکشت باشد

آنحضرت

آنحضرت را از غایة شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اکر چنین کنم
وخدای میداند که من این را کاره ام این آیة فرود آمد که ایشان می خواهند که ترا بکردانند از وحی ما
وبدرستی که کیرند وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ واکر نه آنست که ترا اثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود لَقَدْ
كِدتَّ تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی ایشان شَيْئًا قَلِيلًا میل کردنی
اندک ونزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه می کویند معنی آیة اینست که تو در صدد
میل بود اکر ما ترا ثابت نمی کردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت وممنوع شدی از آنکه نزدیک
شوی بمیل واین تصریح است بآنکه بمیل نزدیک نشد بس میل کجا بوده باشد در تبیان کفته که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم معصوم بود اما برای تخویف امة تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیة آمد که إِذًا
لَّأَذَقْنَاكَ آنکاه که میل می کردی هر اینه می جشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذاب زندکی یعنی در دنیا
وَضِعْفَ الْمَمَاتِ وعذاب مرک یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ بس نمی یافتی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما
نَصِيرًا یاری که بسبب او از آن باز دمی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیة آنحضرت فرمود که اللهم
لا تکلنی الی نفسی طرفة عین • الهی بنده خود را بما را • دمی با نفس ما مکذار ما را • آورده اند
که اهل مکه در اخراج آن حضرت مشاورت کردند ورای ایشان بر آن قرار کرفت که در دشمنی بحدی
افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیة نازل شد که وَإِن كَادُوا وبدرستی
که خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنیها مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا
تا ترا بیرون کنند از آن وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ وآنکاه که جنان شود درنک نکنند خِلَافَكَ بس از رفتن تو
إِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک وآنجنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد وهلاک
کشتند وقولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد کفتند ای ابا القاسم مقام انبیای
پیشین زمین شام بوده واکر تو پیغمبری وخواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی وآنجا ساکن شوی
آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود واین آیة فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب
دور افکنند واکر چنین باشد بس از تو چندان نپایند آنحضرت عزیمت فسخ نمود واندک زمانی را

ضعف ناميت مر عذاب را

فسخ

قبایل یهود بقتل واجلا معذب شدند بس بدین قول این آیة مدنی باشد وبقول اقل مکی بس می فرماید که

سنت نهاده ایم ماسُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنة نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا

از فرستادکان ما وآن سنت هلاك امتانست بتکذیب پیغمبران وَلَا تَجِدُ ونیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا

مرسنت ما را تغییری وتبدیلی أَقِمِ الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال افتاب

إِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است وپسین وتا غسق اللیل نماز شام وخفتن

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ وبپای دار نماز بامداد را نماز را قرآن کفت برای آنکه قرآءة قرآن درو فرض است إِنَّ قُرْآنَ

الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل ونهار

شب او را مشاهده می کنند ودر آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند وملائکهٔ روز او را می بینند افتتاح

دیوان اعمال نهار را بدو می کنند وَمِنَ اللَّيْلِ وبعضی از شب فَتَهَجَّدْ بس بیدار شو بِهِ بقرآن یعنی بنماز

نَافِلَةً لَكَ زیادتی تا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مرترا یا غنیمتی وکرامتی مخصوص بتو عَسٰى أَنْ

يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید والبته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مَقَامًا مَحْمُودًا در مقامی بسندیده

یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد بستایش همه ستایندکان وآن مقام شفاعتست که حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم دران مقام ستایش کند خلق اولین وآخرین واو بهمه مشرف باشد

ودر زاد المسیر آورده که حق سبحانه ویرا روز قیامت بر عرش نشاند ودر لباب از امیر المؤمنین عمر

رضی الله عنه نقل می کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک

کرداند مرا خدای ونشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدینی الله فیقعدنی معه علی العرش

ومعیة را همان معنی می کویند که عندیة را در ان آیة که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ یعنی مراد مکانت نه مکان

ومنزلت نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود

یا مکان او کردد بلکه اکنون بر همان صفتست که پیش از آفریدن عرش بود جه ازلا وابدا قایم بذات خود است

بر نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خودش یکسانست

ومقصود از اجلاس وی بر عرش تکریم وتعظیم آنحضرتست ودر عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست

از عرش که پیغمبر را بدو کرامی کنند قول آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند وهیچ

پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام وخواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند بیت

ز همین زیر لوای دولتش مائیم وبس • آدم ومن دونه تحت لوای مصطفاست • صاحب فتوحات قدس سره

آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات ومنظر تمام اسماء الهیة که مختص است بمقامات وآن

خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم وباب شفاعت درین مقام کشاده می شود در زبدة الحقایق فرموده

که محمود الله است وقیام حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم تحت نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود

ای ذات تو در دو کون مقصود وجود • نام تو محمد ومقامت محمود وَقُلْ رَبِّ وبکوی ای پروردکار من أَدْخِلْنِي

در آر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده وبی ندامت وَأَخْرِجْنِي وبیرون آر از و مُخْرَجَ صِدْقٍ

بیرون آوردنی ستوده وبا کرامت یا در آر بمدینه غانم وبیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح وبیرون

آر از و بسوی حنین یا در آر ببهشت وبیرون آر از دنیی یا در آر بدعوت بنوت وبیرون آر از عهدهٔ مراد

تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي وبده مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده وقوتی

اعانه کنند وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وبکو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وناچیز شد باطل یعنی شرک شد

وکفته اند حق قرآنست وباطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی کردد • دیو بکریزد از ان قوم که قرآن خوانند

إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده وناچیز کشته امام قشیری فرموده که حق آنست

که برای خدای بود وباطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تأویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجبست

عز شانه که ازلی ابدیست • وباطل وجود بشری امکانی که قابل فنا وزوالست • وچون اشعهٔ لمعات وجود

حقانی ظاهر کردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی ومضمحل شود • همه هرچه هستند از ان کمترند

که با هستیش نام هستی برند • چون سلطان عزت علم بر کشد • جهان سر بجیب عدم در کشد • وَنُنَزِّلُ وفرو می فرستیم

بر تو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ آنچیزی که او شِفَاءٌ شفاست مر امراض را چون فاتحه وآیات شفا یا شفاست

مر بیماری جهل وشبهه را واصح آنست که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهاء

صوری ومعنوی وقلبی وقالبی وَرَحْمَةٌ وبخشایشیست لِلْمُؤْمِنِينَ مؤمنانرا که بدو نفع می کیرند

وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ ونمی فزاید قرآن ستمکارانرا اِلَّا خَسَارًا مکر زیان کاری وهلاکت که تکذیب کنند وبدو
نمی کروند وَاِذَا اَنْعَمْنَا جون انعام کنیم ما عَلَى الْاِنْسَانِ بر آدمی بر بصحت وتوانکری وایمنی اَعْرَضَ روی کردانید
از یاد ما مراد کافرست که جون خدای نعمت دهد اورا با نزال کتاب وارسال رسول وغیر آن از نعمتهاء ظاهر
وباطن اعراض کند وَنَآ بِجَانِبِهِ وبنفس خود دور شود وکرانه کیرد یعنی تکبّر وتعظم نماید واز طریق
بطرف رود وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وجون برسد بدو بیماری وفقر وترس كَانَ يَؤُسًا باشد نا امید از روح
یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی وواثق نباشد بکرم نامتناهی امّا مؤمن در نعمت شکر کند ودر محنت
بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بکو که هرکس يَعْمَلُ عمل می کند عَلَى شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از
خیر وشر وهدی وضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض ودر محنت یاس دارد ومؤمن در نعمت سپاس داری
ودر محنت شکیبایی وکفته اند شاکله طبیعتست یا عادت یاسنت یا دین یا مقدار قوت وطاقت ومعنی
همه راجع است بر آنکه هرکس آن کند که ازو سزد هرکسی آن کند کز وی شاید از شبلی قدس سره پرسیدند
که کدام آیة در قرآن امیدوارترست فرمود که كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ کفتند درین آیة از رجا چه چیزست
کفت از بنده جفا وخطا آید وآنچه از لئیمی او شاید واز خدای وفا وعطا آید وآنچه از کریمی او سزد
بیت از من کنه آید ومن اینم ونز تو کرم آید وتو آنی فَرَبُّكُمْ بس پروردکار شما اَعْلَمُ داناترست بِمَنْ هُوَ
بدانکس که او اَهْدَى سَبِيلًا راه یافته ترست وبصواب نزدیک تر یا نیکوتر از جهت دین ومذهب
آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث وابی بن خلف وعقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود
یثرب حال حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفسار نمایند جون با ایشان ملاقات کرده احوال باز
کفتند یهود متعجب شده کفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست
واز سخنان شما رایحهٔ احوال آن نبی احتشام می توان کرد شما بجهت آزمایش ازو بپرسید که طواف مشرق
ومغرب که بوده واحوال جوانان که در زمان پیشین کم شدند چکونه است وروح چیست اکر هر سه
سوال را جواب دهد یا هیچ کدام جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست واکر دو را جواب دهد واز
روح هیچ نکوید پیغمبرست ایشان بمکه آمده مجلس ساختند واز آن حضرت سوال فرمودند آن

دو سوال را جواب آمد ودر قصهٔ روح این آیة نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از
کیفیة روح که بدن انسان بدو زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي بکو روح از امر پروردکار منست یعنی
از مبدعات که بامر کن کائن شده بی ماده واو از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدای
وغیر حق سبحانه بدو دانا نیست وَمَا اُوتِيتُمْ وداده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش اِلَّا قَلِيلًا
مکر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندک که خدای ما را داده است
از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما وبه بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم
وجاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا واکر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنچیز را که از قرآن
اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور ومصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود
بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند وبه سینها وصحفها
باز آرد اِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتیست مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو که آنرا باقی می کذارد ومحو نمی کند
اِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرک که ترا سید اولاد آدم ساخته وختم پیغمبران
کردانیده ولوای حمد ومقام محمود بتو داده وقرآن بتو فرستاده ودر میان امت تو باقی می کذارد
قُلْ بکو ای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ اکر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ وپریان که تو مبعوثی بدیشان واتفاق
کنند عَلَى اَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیایند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در
فصاحت وبلاغت وحسن نظم وکمال معنی واخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او ودر این
صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا وبلغا وعرفا هستند این آیة در جواب نضر بن حارث فرود آمده
که می کفت لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اکر خواهیم مثل این قرآن بکوییم حق سبحانه فرمود جن وانس مثل
این نتوانند کفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ واکرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم پشت
ومددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستی که کردانیدیم ومکرر ساختیم زیادتی تقریر وبیان را لِلنَّاسِ برای مردمان
فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی وصنفی جون ترغیب وترهیب وقصص واخبار وذکر
جنة ونار ومانند آن فَاَبَى اَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان ونخواستند اِلَّا كُفُورًا مکر ناسپاسی را

که انکار حق آورده اند که ابو جهل وعتبه وشیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ
شهری از بلاد ما تنگ عیش تر وکم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل زراعت
پدید آید وجویها چون انهار شام وعراق روان ساز تا کشت کنیم وخدای خود را بگو تا ملایکه برای صدق
دعوی تو بفرستد وترا کوشکها از زر ونقره بدهد تا از درویشی باز رهی وبگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد
تا از عذاب او آگاه شویم وامثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند وبعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز
قرآن این آیتها در خواستند وعبد الله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی وبر آسمان
روی ومن در تو می نگرم ونسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم وبدانیم که تو پیغمبری وبا وجود آنکه اینها
بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وَقَالُوا وگفتند متعنتان
قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی از برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه
يَنبُوعًا چشمه پر آب که هرگز کم نگردد أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان
خرما وانگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهاء آب خِلَالَهَا در میانه
آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان
بردی ووعید کردی که او تسقط علیهم کسفا عَلَيْنَا بر سر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری
خدای را وَالْمَلَائِكَةِ وفرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بما بنمایی یا بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت
خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بروی بر آسمان
وَلَن نُّؤْمِنَ وتصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا بر ما
كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا ودر آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاکست پروردگار من
از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند وشما آنچه از من می طلبید بجز وی
کسی بر آن قادر نیست هَلْ كُنتُ آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَّسُولًا فرستاده شده همچو سایر رسولان
وایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود واظهار آیات
بارادت وقدرت حقست نه باختیار ومشیت ایشان این جواب بود سخنان ایشان را مجمل

وتفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق في قوله ولو نزّلنا علیک کتابا في قرطاس وقوله ولو انزلنا
ملکا وقوله ولو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ ومنع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را
أَن يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه
وسلم إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا بر انگیخت خدای بَشَرًا رَّسُولًا آدمی را رسول یعنی
این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریة مانع است از رسالت وایشان خطا می کردند زیرا که تجانس
موجب توانس است وتخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده واستفاده
در میان پدید آید وچون کافران می گفتند که رسول خدای فرشته باید وبشر نشاید حق سبحانه رد شبهه
ایشان را می فرماید که قُل لَّوْ كَانَ بگو اگر بودندی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگانی
که مانند آدمی يَمْشُونَ می رفتندی بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتی که مقیم بودندی وآرام گرفته
در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم هر آینه می فرستادیم بر ایشان مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَّسُولًا فرشته را
پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان می فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد واز او تلقی توانستندی
گرفت چه در تعلیم وتعلم تناسب وتجانس شرطست وچون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان آدمی
باید • او بشر فرمود خود را مثلکم • تا بجنس آیند وکم گردند گم • زانکه جنسیت عجایب جاذبیست
جاذبش جنسست هر جا طالبیست • در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیة آمد که
قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما وشهادت خدای اظهار
معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطقست بآنکه محمد صلی الله علیه وسلم رسول اوست
پس گواهی معجزه جاری مجری قول حقست بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ
به بندگان خود خَبِيرًا دانا که احوال پوشیده ایشان را می داند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای ایشان را
می بیند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ وهر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایة او وتوفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس وی راه یافته است وَمَن يُضْلِلْ وهر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او وفرو گذارد فَلَن تَجِدَ
لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِن دُونِهِ بجز خدای

وَنَحْشُرُهُمْ وحشر کنیم ایشانرا یَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ برروی‌ها ایشان در صحیحین از روایة
انس بن مالک رضی الله وارد است که از حضرت پیغمبر پرسیدند که چگونه روند بر رویها خود فرمود که
آنکسی که ایشانرا می‌برد بر قدمهاء ایشان قادرست که ببرد بر رویهاء ایشان امّا آنست که ایشان
پرهیز می‌کنند بر رویهاء خود از هر بلندی وخاری عُمْيًا وحشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند
آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمی‌کردند وَبُكْمًا گنگان یعنی نکوشند
آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی‌گفتند وَصُمًّا کران یعنی نشنوند آنچه از آن شاد مان
شوند بجهت آنک در دین عالم استماع سخن حق نمی‌نمودند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست كُلَّمَا
هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت وپوست ایشانرا بخورد وایشان مانند
انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن همه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ما برای ایشان
سَعِيرًا آتش سوزان یا بر افروزیم آتش را بآنکه جلود ولحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان
بپچد ذَٰلِكَ آن عذاب جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآيَاتِنَا
بدلائل ما واضحه بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوا وگفتند
أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا وخاکهاء ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما
برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نوچون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار
سوخته شوند وباز گوشت وپوست ایشانرا تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند
ونمی‌دانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنرا که آن خدای که بقدرت خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان وزمین را
با آن عظمت وبسطة بی‌ماده قَادِرٌ تواناست عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشانرا دیگر بار بمثل
تعبیر از نفس شیء کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس می‌فرماید که آنکه این چیزی آفریند قادرست که
بآفرینش تو آفریده کهنه شده را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ وبدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان
أَجَلًا مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن وآن زمان مرگست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده
که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند ونخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار

حشر وبعث را قُلْ بگوی ای محمد کافرانرا لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید وبود در تصرف آید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي
خزینهاء روزی پروردگار مرا که بخلقان می‌دهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید ببخل
ورزید خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از
آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود او با جود الٰهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای
نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت واز کم شدن آن خواهد ترسید وخدای در جود خود ازین دو چیز
منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ وهست آدمی قَتُورًا بخیل وجمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وبدرستی که ما
دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیه روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود وید بیضا وسنون
وطوفان وجراد وقمّل وضفادع ودم ونقص ثمرات وغیر این نیز گفته چون انفلاق بحر وانفجار آب
از حجر ورفع طور بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازالهٔ عقده از زبان وی وفرو بردن
عصا حبال وعصی سحره را وامثال این وآنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند وایشان جواب دادند که شرک میارید وخون بناحق مکنید
واز زنا وسرقه واکل ربا وسعایة وسحر وقذف محصنات دور باشید واز جهاد مگریزید مراد از آیات
احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده ولهذا در آخر فرمودند که خاصّهٔ شما که یهودیانید آنکه
در روز شنبه از حد فرمان در نگذرید فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از
علماء ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سؤال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ
چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی وفرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی را فرعون
إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ بدرستی که من گمان ترا ای موسی مَسْحُورًا جادوئی کرده وعقل تو مخبط شد
قَالَ گفت موسی علیه السلام لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمی‌کنی بی شبهه
مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات تسعه را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها وزمینها
بَصَائِرَ آیتهاء روشن که هر یک دلیلیست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ ومن یقین دانم ترا ای فرعون
مَثْبُورًا هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد

و دو دکند موسی وقوم او را مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ بس غرقه کردانیدیم او را وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا
وهرکه با او بود بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ وکفتیم بس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را
علیه السلام که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را می خواستند که بیرون کنند
فَإِذَا جَاءَ بس جون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعدهٔ سرای دیکر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شما را
بحشرکاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته باهم بس حکم کنیم میان شما به تمییز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ وبدرستی أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ وبراستی نَزَلَ فرود آمد ودر تبیان آمده که با بمعنی علی است ومراد
از حق محمد است صلی الله علیه وسلم یعنی وعلی محمد نزل در مدارک آورده که محمد سماک رحمة الله علیه
بیمار شد قاروره او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامهٔ پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت
حال پرسید بوی کفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدای از دشمن خدا استعانت می کنید باز کردید
وبا ابن السماک بکویید که دست خود بر موضع وجع نه و بکو وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از جشم ما غایب
شد باز کشتیم وقصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاده این کلمات بکفت وفی الحال شفا یافت
وکفته اند که آنکس خضر بود علیه السلام • نی تو حکمت واهیست این • کار طبیبان الهیست این •
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مکر مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا
وبیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی رحمة الله فرموده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بکردانیده وبیم کننده
آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت دهد بسعت رحمت وکمال عفو ما تا روی بدرگاه آرند
نیکو کاران را انذار کند از اثر هیبت وجلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراکنده
فرو فرستادیم قرآن را یعنی آیة آیة وسوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَىٰ مُكْثٍ بر طریق
درنک ومهلت چه آن برای حفظ آسان ترست وبفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنَاهُ وفرو فرستادیم آنرا بحسب
حوادث تَنْزِيلًا فرو فرستادنی در مدت بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بکو مر دمان را که ایمان آرید بقرآن
أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امرست بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بد ودر کمال وی نمی افزاید
واز عدم ایمان شما بد وهیچ نقصان نمی رسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند

علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند وحقیقة وحی شناخته وامارات
نبوت معلوم کرده جون ابن سلام واتباع او از یهود ونجاشی واصحاب او از نصاری یا طالبان دین جون
سلمان وابو ذر وورقة بن نوفل واضراب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ جون خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ
لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهاء خود یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنانند برای تعظیم امر خدا
یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ آنی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم وانزال
قرآن وَيَقُولُونَ وکویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردکار ما از خلاف وعدهٔ خود إِنْ كَانَ بدرستی که هست
وَعْدُ رَبِّنَا وعدهٔ آفریدکار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقع است لا محالة وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و بیفتند
بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول جیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود
اوست کفته اند سجدهٔ اول برای شکرست واین سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده
فرموده که يَبْكُونَ بکریند وَيَزِيدُهُمْ وزیاده کند سماع قرآن ایشان را خُشُوعًا فروتنی وتضرع این
سجدهٔ جهارم است از سجدات قرآن وحضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده وفرموده که
بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو وجون
خبر داد که خشوع ایشان زیاده می شود وخشوع نمی باشد الا از تجلی آنی بس زیادتی خشوع دلیل
زیادتی تجلی باشد وبران تقدیر این سجود تجلی بود وساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی
بهره مند کردد وخضوع وخشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشئ الا خضع له لمعهٔ نور تجلی از قدم
بر حدوث افتد فرو ریزد ز هم بس خضوع اینجا زوال هستی است وآن بلندی موجب این بستی است
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود می کفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیکر کفتند
محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع می کند وخود دو خدا را می خواند آیة آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ
بکو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذاتی واحد اطلاق می کنند
ومقصود از هر دو یک ذاتست وبعضی کویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه
کفتند که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده وتو بدین اسم کم یاد می کنی این آیة نازل شد که این دو اسم

در حسن اطلاق برابر بند ایّاً مّا تدعوا هر کدام را بخوانید نیکوست وبدان حق را خوانده باشید فله الاسماء
الحسنی پس مر وراست نامها نیکو بعضی دال بر صفات جلال وبرخی مشتمل بر صفتهاء اکرام ابن جبیر
رضی الله عنه فرموده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم قرآءة بجهر می فرمود در جمیع نمازها هر وقت که
در صلوة یومیه در مسجد الحرام قرآءة کردی اهل شرک بلغو ولهو وصفیر وتصدیه مشغول شدندی که
آنحضرت در غلط افتاده ترک قرآءة کند حق سبحانه فرمود که ولا تجهر بصلوتک وآشکارا مکن قرآءة نماز خود
را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند ولا تخافت بها وآواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه
در عقب تو نماز می گذارند وابتغ وبطلب بین ذلک میان جهر ومخافته سبیلاً راه میانه چه اقتصاد در همه امور
محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند ومی گفت با خدای مناجات می کنم
واو حاجت من می داند وفاروق رضی الله عنه بلند می خواند ومی فرمود که شیطانرا می رانم وخفته را
بیدار می کنم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیة ابوبکررا فرمود که قدری آواز بلندتر کن
وعمررا امر کرد که قدری آواز خود را فرود آر وگویند معنی آیة اینست که جهر مکن در همه نماز واخفات
مفرمای در همه ومیان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات ودر لیلیه جهر وقل الحمد لله
وبگوی ستایش وثنا مر خدایرا الذی لم یتخذ آنکه فرا نگرفت ولداً فرزندی رد یهود ونصاری وبنو ملیح است
که حق را فرزند اثبات می کردند ولم یکن له ونیست مر ورا شریک فی الملک انبازی در پادشاهی رد مشرکانست
که بتانرا شریک حق می گفتند ولم یکن له ونیست مر ورا ولیّ دوستی من الذل از جهت مذلتی که داشته
باشد تا بسبب دوست عزیز گردد در علم الهدی رحمه الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان
از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وکبّره وتعظیم کن
اورا تکبیراً تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان ومعرفت عارفان مع
فکرها عاجزست از اوصافش ° عقلها هرزه می تند لافش ° عقل عقلست وجان جانست او ° اوکزان برترست آنست او
وگفته اند معنی کبّره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل می کند که بنده را گفتن الله اکبر
بهترست از دنیا وهرچه دروست آیة آخرین ۱۲ زین سوره آیة العز گویند وهر کودک از بنی عبد المطلب

که بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیة بدو آموختی سورة الکهف بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد ثنا وستایش لله مر خدایرا الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه
وسلم الکتاب قرآنرا ترتب استحقاق حمد بر انزال القرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهاء ملک منانست
که به بندگان ارزانی داشته ولم یجعل ونتهاد له در وی عوجاً چیزی از کجی باختلاف لفظ وتفاوت معنی
یا عدول از حق بباطل وگردانید اورا قیّماً راست یعنی معتدل بی سمت افراط وصفت تفریط یا معتمد علیه
ومرجع الیه یا قایم بمصالح عباد ودر تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبدست ومعنی آنکه ننهاد بنده
خود را میلی بغیر خود وگردانید اورا مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم یا قرآن
مر کافرانرا باساً شدیداً بعذابی سخت که استیصالست یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده من لدنه
از نزدیک خدای که معذب اوست نه غیر او ویبشّر المؤمنین وتا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگانرا
الذین آنانکه یعملون الصالحات می کنند کارهاء پسندیده ان لهم بآنکه مر ایشانراست اجراً حسناً مزدی
نیکو یعنی پاداش پسندیده وتمام ماکثین در حالتی که مقیم باشند فیه در آن اجر ابداً همیشه بی انقطاع
وانتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود واجر حسن آنکه مانع دولت لقا
نبود وینذر الذین وبیم کند آنانرا که از روی جهل قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت خدای ولداً فرزندی
وقایلان یهودند ونصاری وبنو مدلج ما لهم نیست این گویندگانرا به بفرزند یا بدین سخنی که گویند
من علم هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القاء این قول می کنند ولا لآبائهم ونه دانش بود مر پدران ایشان را
درین باب اگر تقلید آبا می کنند کبرت کلمة بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از روی جرأت تخرج بیرون می آید
من افواههم از دهنها ایشان از همه قولهاء کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده که
مشتملست بر تشبیه وتشریک واحتیاج واتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمی گویند الا کذباً
مگر دروغی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان وزمین بشگافد وکوهها از جا برود
تکاد السموات ینفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولداً آورده اند که جبرئیل
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از استماع این کلمه غمناک شد وامیدی که بایمان ایشان می داشت بانقطاع

نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ کشنده‌ی نفس خودی
عَلَىٰ آثَارِهِمْ بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر
و غم بر دل بی غل منه إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی قرآن و بسبب کفر و عصیان
ایشان خود را هلاک مساز أَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کرده‌ایم
مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچیزها که بر زمینست از معادن و نباتات و حیوانات زِينَةً لَّهَا آرایشها اهل زمین را
محققان برآنند که ما بمعنی من است و مراد انبیااند یا علما یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی
گویند آرایش زمین برجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان بازبسته اند
روی زمین بطلعت ایشان منورست ٭ چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ٭ و گفته‌اند مراد از ما علی الارض
مشتهیات محرمات که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساخته‌ایم یعنی در چشم مردم آراسته‌ایم
لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازماییم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ نیکوترست
عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا
آنچیزی را که بر روی زمینست از کوه و درخت و بناها صَعِيدًا جُرُزًا زمینی هامون بی گیاه یعنی
با خر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید ع
جهان از رنگ و بو سازد اسیرت ٭ ولی نزدیک ارباب بصیرت ٭ نه رنگ دلکشش را اعتباریست ٭ نه بوی دلفریبش را مدادیست
آورده‌اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بپرسید
با یکدیگر می‌گفتند که قصه جوانان بس عجیبست عجب از وی که جواب آن داند حق سبحانه آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ
نه چنانست که می‌گویند آیا می‌پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که
سیصد و نه سال در خواب ماندند كَانُوا بودند مِنْ آيَاتِنَا از دلایل قدرت ما عَجَبًا چیزی شگفت یعنی
قصه ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست
مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس
بوده و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی که کوه بناخلوس در نجاست و گفته‌اند لوحی بوده از رصاص

یا حجری که اسماء اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که
اصحاب رقیم سه تن بوده‌اند که در کوهی از خوف باران پناه بغار برده‌اند و سنگی بر در غار فرو آمد
و پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین
از حق سبحانه نجات خواسته‌اند و آن سنگ از پیش غار دور شد و خلاص یافته‌اند و در باب اصحاب کهف
اقوال مختلفه بسیارست و درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می‌گردد آورده‌اند که دقیانوس
در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان که معبود او بودند ساخته
اهل شهر تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید
شش جوان نورسیده خدای پرست از بزرگزادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از
حق سبحانه درخواست نمودند که ایشانرا از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض
دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید راسخ ورزیده
مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و
گفت جوانانید و خردسال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت شما
در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضعی دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته
با یکدیگر در باب مهم خود مشاوره نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری
مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند در راه شبانی بدیشان
رسید و بدین ایشان در آمده در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز
کرد و چندانچه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید
که من دوستان خدای را دوست می‌دارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک
کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری می‌دانم که بدو پناه می‌توان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند
و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر می‌دهد إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ یاد کن چون بازگشت کردند
جوانان و منضم شدند إِلَى الْكَهْفِ بغار جیرم فَقَالُوا پس گفتند رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را

من لدنك از نزدیك خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا و مهیا ساز برای
ما من امرنا از کار ما که مفارقت کفارست رشدا راستی و نیکو و صواب فضربنا پس نهادیم ما علی آذانهم
بر گوشهاء ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشانرا فی الکهف در غار سنین عددا سالهاء
ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشانرا لنعلم تا به بینیم آنچه
بعلم ازلی دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که درین قصه ای الحزبین کدام از دو گروه مراد اهل
کتابین اند یا مؤمن و کافر متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها احصی
شمارنگاه دارنده ترست لما لبثوا امدا اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته
شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که راست ترست نحن نقص ما قصه میکنیم
یعنی میخوانیم علیك بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشانرا بالحق براستی انهم فتیة بدرستی که ایشان
جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند بپروردگار خویش وزدناهم
و بیفزودیم ایشانرا هدی راه نمودنی یعنی ثبات و یقین وربطنا و ببستیم علی قلوبهم بر دلهاء
ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در
رد سخن بر دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و او ایشانرا بپرستش بت دعوت کرد
فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست
لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آن هنگام
که دیگری را پرستیم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی
جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای بحق
آلهة خدایان دیگر که بر باطل اند لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق
ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و برهان ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را
تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند
و به بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از

معارضه

معارضه ایشانرا مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثناء طریق با ایشان گفت
واذ اعتزلتموهم و چون با یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون و از آنچه
می پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدا را معبود می دانستند و بتانرا در عبادت شریك
می ساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فأووا الی الکهف
پس بازگشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید ینشر تا بگسترد لکم ربکم برای شما آفریدگار شما
و بسیار سازد بر شما من رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم
از کار شما مرفقا آنچیزی که بدو نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که چون آن اتفاق نموده بکوه برآمدند
و شبان ایشانرا بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا
بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روزی بافسوس باز آمده احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان
خبر یافت آباء ایشانرا باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه
متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشانرا در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت
که بیدارند فرمود در غار بسنگ برآرید تا هم در اینجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مؤمن
از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانانرا بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند
بامید آنکه شاید روزی کسی بدانجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشانرا در طرف جنوب
کوه بنا خلوص بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر جانب او می تافت و عفونة از آن تحلیل
کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشانرا
متغیر و ثیاب ایشانرا کهنه نگرداند چنانچه حق سبحانه می فرماید وتری الشمس و ببینی تو ای بیننده
آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی راست
و آینده جهه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم میبرد از ایشان
و بگردد ذات الشمال بسوی چپ نگرنده وهم و ایشان فی فجوة منه در فراخنای از غار یعنی در وسط آن
بحیثیتی که روح هوا بایشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذلك این خبر ایشان من آیات الله از دلائل

قدرت خدایست مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است
بفلاح ورشاد وَمَنْ يُضْلِلْ وهر کرا فرو کذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر ورا وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی
راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ وپنداری تو ایشان را أَيْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهاء ایشان
باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ وحال آنکه ایشان خفتکانند در کشف الاسرار آورده این حال نمودار کار
جوانمردان طریقتست چون بظواهر ایشان نکری بینی که جلوه کنند در میدان اعمال وچون
سرایر ایشان دریابی بینی که از همه فارغ اند در بوستان لطف ذی الجلال بباطن مست وبظاهر
هشیار یعنی بکار رو بصورت درکار • ظاهری با این وآن در ساخته • باطنی از جمله واپرداخته
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میکردانند
تا زمین آنچه بر پوست از اجساد ایشان نخورد وکویند در هر سالی روز عاشورا می کردانند وپس
وبر هر تقدیر تقلب ایشان ثابتست کما قال تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ ومی کردانیم ایشان را یعنی ملایکه بامر ما
می کردانندشان ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ وبجانب چپ وَكَلْبُهُمْ وسک ایشان بَاسِطٌ
کسترانیده است ذِرَاعَيْهِ دستهاء خود را بِالْوَصِيدِ به پیشکاه غار یا بر آستانهٔ او وآن سکی زرد
بوده یا سرخ یا خاکستر کون یا ابلق ودر زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده وپشتش سیاه وشکمش سفید
ودامش ابلق ونامش قطمیرست یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا در تفسیر امام
ثعلبی مذکورست که هر که در شبانه روزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کزدم ضرری
بوی نرسد وهر که این کلمات وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ نوشته با خود دارد از سک متضرر
نکردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اکر اطلاع یابی بر ایشان ونظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بکردانی مِنْهُمْ
از ایشان فِرَارًا بجهت کریختن وَلَمُلِئْتَ وهر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس وبیم یعنی
دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهاء
ایشان کشاده است وموبها وناخنهاء ایشان دراز شده وایشان در مکان مظلم موحش اند
صورت این مخاطبات که کذشت با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم ومراد غیر وی اند القصه چون

دقیا

دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازکشت وبدار الملک باز آمد اندک زمانی را یاد اجل بنای
حیاتش در هم افکند وآن همه ملک ومال وجاه وجلال متلاشی کشت دنی چند بشمرد وتا چنین شد
زمانه بخند بدکین نیز شد وبعد از آن چند مالک دیکر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح
تندوس وکویند تندروس رسید واو مردی مؤمن وخدای ترس بود اکثر اهل زمان او را
در حشر جسد شبهه افتاد ومنکر آن شدند هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه
خواست که دلیل بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه کفت وَكَذَٰلِكَ
وهمچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ بر انگیختیم بکمال قدرت وبیدار کردیم که نه جسد
ایشان بطول زمان تغییر یافته بود ونه جامهاء ایشان فرسوده کشته ایشان را نوم دادیم بحکمت
ویقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند میان یکدیکر وحال خود بشناسند
ویقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ کفت کوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا
که بسن از همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنک کردید درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث
بدانند ونمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون درنکریستند
آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا کفتند درنک کردیم اینجا يَوْمًا روزی اکر دی روز
در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز اکر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را
بالیده وموبهاء سر را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ کفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردکار شما
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناترست بآنچه درنک کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان خود
بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده درنکرد
أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکترند از جهت طعام یعنی بنکرد که طعام کدام کس حلال تر
وپاکیزه ترست چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی می داشتند غرض آن بود
که ذبیحهٔ ایشان بیا کند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ
وباید که فرستاده نرمی ومدارا کند در خرید وفروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ وخبردار نکرداند بِكُمْ أَحَدًا

بشما یکی را از اهل این شهر انهم بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند ان یظهروا اکر
مطلع شوند یا قادر کردند وظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم سنکسار سازند شما را او یعیدوکم
یا باز کردانند شما را فی ملتهم در کیش خویش ولن تفلحوا اذا و رستکاری نیابید آن وقت که بدان
دین در آیید و روی نجات نه بینید ابدا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل
و اکمل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا متغیر
دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی
غلبه کرد آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند
نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را با زری دیگر نمود
و بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شد به شحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید عظیم
نموده طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنج نیافته ام دی روز این زر را از خانه پدر برداشته ام
و امروز ببازار آورده نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و برا تکذیب
نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهتم من آگاهی دارد مردم آغاز
استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میکیری یملیخا
گفت شما با من سخریه می کنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام
فرستادند من بجز این چیزی نمی دانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی
مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور
ملک برسید و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم
بغار در آمد و ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب
دادند و حق سبحانه از این حال اخبار فرموده که وکذلک و همچنانچه ایشانرا بیدار کردیم اعثرنا علیهم
مطلع کردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لیعلموا تا بدانند ان وعد الله آنکه وعده
خدای به بعث و حشر حق راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی

تامه

تامه دارد و ان الساعة و دیگر تا بدانند آنکه قیامت لا ریب فیها هیچ شکی نیست در و پس حق تعالی
اطلاع داد بر ایشان اذ یتنازعون چون نزاع می کردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر امرهم امر دین
بعضی می گفتند حشر بر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس
بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان
سیصد و اند سال بدنهاء ایشانرا از تحلل و تغیر نگاه دارد پس ارسال ارواح کند بآن قادرست بر توفی
نفوس همه مردمان و امساک اجزاء ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بآن پیش قدرت کارها
عجز را با قوت حق کار نیست • آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح
مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آرزوی آن
که اصحاب کهف را به بیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از
خیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشانرا بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم
و کرا برفتن فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود را بگستران و صدیق و فاروق و مرتضی و
رضی الله عنهم بگو تا هر یک بطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان بود علیه السلام بطلب که خدای
مطیع تو کردانید و بفرمای تا ایشانرا برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسید
سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشانرا دید
دم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة
و برکاته حق سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام باز دادند صحابه
رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله
والسلام پس دعوت کردند ایشانرا بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده
باز در مضاجع خود تکیه کردند و باری دیگر تا در خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم
زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث کردند القصه
چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند

بنا نهید بر ایشان بُنْیَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بدان بنا موضع ایشان ازشناسند
رَبُّهُمْ پروردکار ایشان اَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت می نمایند در باب ایشان
قَالَ الَّذِيْنَ غَلَبُوْا کفتند آنانکه غالب شدند عَلٰی اَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آنجماعت که بحشر اجساد قایل
بودند کفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا میکیریم بر ایشان مَسْجِدًا مسجدی که مردمان در آن نماز کذارند سَيَقُوْلُوْنَ
زود باشد که بکویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلٰثَةٌ سه تن بودند رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ
چهارم ایشان سک ایشان وَيَقُوْلُوْنَ و کویند نسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ
ششم ایشان سک ایشان و می کویند این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن پوشیدکی یعنی کفتاریست
که به پندار یا اختراع خود می کویند وَيَقُوْلُوْنَ و کویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه و سلم
سَبْعَةٌ ایشان هفت اند وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سک ایشان قُلْ رَّبِّيْ بکو ای پیغامبر پروردکار من
اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ داناترست بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمی داند عدد ایشان را اِلَّا قَلِيْلٌ مکر اندکی از آدمیان
که پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
انا من ذلك القليل و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسما
اینست یملیخا مکشلینیا مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر
و روایات دیکر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمرو
رضی الله عنه نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد این اسما بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند
فی الحال فرو میرد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی کویند این قصه نمودار
احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود باجود ایشان قایم است و کهف خلوتکاه ایشان بود
و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشی و قوت قدسیه و سری و خفی
که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجای دیگر می رود فَلَا تُمَارِ
بس توجدال مکن ای محمد فِيْهِمْ در شان اصحاب کهف اکر اهل کتاب بِجدال کنند اِلَّا مِرَآءً
ظَاهِرًا مکر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و برد تجهیل

ایشان

ایشان اشتغال منمای وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيْهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب
اَحَدًا یکی را آورده اند که چون سؤالات ثلثهٔ مذکوره از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند
فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نکفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد و قریش طعن
آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیة فرستاد که وَلَا تَقُوْلَنَّ
و مکوی لِشَيْءٍ مر چیزی و کاری را که قصد داری اِنِّيْ فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذٰلِكَ آنرا غَدًا فردا
اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مکر آنک خواهد خدای یعنی کویی که اکر خدای خواهد وَاذْكُرْ رَّبَّكَ و یاد کن مشیت
پروردکار خود را اِذَا نَسِيْتَ چون استثنا فراموش کرده باشی و بکو انشاء الله یا یاد کن پروردکار خود را وقتی
که خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فناء ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان کردد و عیان
از بیان دور بیلک ٭ نه بیان در کنجد اینجا نی عیان ٭ نی من و نی ما و نی نام و نشان ٭ ذکر و ذاکر محو کردد بالتمام
جملکی مذکور ماند والسلام ٭ وَقُلْ عَسٰی و بکو شاید اَنْ يَّهْدِيَنِ آنک دلالت کند مرا رَبِّيْ پروردکار من لِاَقْرَبَ
با چیزی که نزدیکترست مِنْ هٰذَا از شان اصحاب کهف که می پرسید رَشَدًا از راه صواب و چون عیسی از حق سبحانه
لابدست او را راه نمود بیز دکترچیزی از قصهٔ اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبا
از نوازل و حوادث آتیه وَلَبِثُوْا و درنک کردند آن جوانمردان فِيْ كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب
بودند ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِيْنَ سیصد سال وَازْدَادُوْا تِسْعًا و زیاده کردند و برافزودند نه سال دیکر در لباب
آورده که سیصد شمسی بوده و نه بر وی افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین
در هر ... سال قریب یازده روزست و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز
باشد در خبرست که ترسایان کفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللّٰهُ
بکو خدای اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا داناترست بمقداری که درنک کرده اند لَهٗ مر او راست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
پوشیدهاء آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن اَبْصِرْ بِهٖ چه بیناست خدای بهر موجودی وَاَسْمِعْ
و چه شنواست بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی

که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمی کند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان و قضای خود أَحَدًا یکی را از موجودات
علوی و سفلی وَاتْلُ و بخوان مَا أُوحِيَ آنچه وحی کرده شد و داشته إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو
که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده
وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤساء کفره مر حضرت
رسالت را صلی الله علیه و سلم گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب و عمار و خباب رضی الله
عنهم که بوی خرقهاء ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیة نازل
شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار تن خود را و شکیبا کن مَعَ الَّذِينَ با آنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می پرستند
پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهارست یا صلوة فجر و عصر
یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ می خواهند رضاء او را یا
می جویند و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیة مدنی است و سبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفة
قلوب چون عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان
و ابوذر و فقراء مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلم احکام شرع
قیام نمائیم آیة آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضاء خدای بپرستش او
می گذرانند وَلَا تَعْدُ و باید که در نگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و
بغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ می خواهی زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیی یا باید دانست که آنحضرت را
صلوات الله و سلامه علیه هرگز بدنیی و زینت آن میل نبود بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که
مایل بزینت دنیی است چه مایل بدنیی از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا
آنرا که غافل گردانیده ایم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کرد ما و آن کس امیة بن خلف بود و اتباع او یا عیینه
و اشیاع او که آنحضرت را بطرد فقرا می فرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و پیروی
کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم
و هلاکت وَقُلِ و بگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست و سخن درست از

آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد گرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد نگرویدن
فَلْيَكْفُرْ گو مگرو امام زاهد آورده که امر تو عید و تهویلست نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که امر بمعنی اخبارست یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر کرا
خواهد که کافر شود بی شک کافر گردد وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده
از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معراست هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران حکم حکم تست و کس را چاره جز تسلیم نیست
إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتشی
که بگرد در آرد ایشانرا سُرَادِقُهَا سراپردهاء آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بکافران بسراپرده
که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار چهار دیوار
غلیظ هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی
يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ مانند درد زیت یا مس گداخته که پیش دهن ایشان برند
يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بس شرابیست مهل وَسَاءَتْ
و بدست آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بخدای و کتاب و رسول او
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهاء شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق ما ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ
مزد آنکس را که نیکوترست عَمَلًا از روی کردار أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان پسندیده کاران لَهُمْ مر ایشانراست
جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم باشند تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ
از زیر منازل ایشان یا پای ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ
از دستوانهاء ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر در زاد المسیر از ابن جبیر رحمة الله نقل می کند که هر یک
از بهشتیانرا سه دست وانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا
خُضْرًا جامهاء سبز مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهاء نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهاء سطبر فراخور آرزوی هر یک
مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ
نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت

منزل و آرام گاه واضرب لهم مثلاً و بیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی و آن مثل کدام است رجلین دو مرد
که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مؤمن بود و دیگری قطروس یا قطرس و او کافر بود
هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار
و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجوه خیر صرف کرد و حق سبحانه از مآل حال ایشان خبر میدهد که
جعلنا لاحدهما دادیم مر یکی از ایشان یعنی قطروس را جنتین دو بوستان من اعناب از تاکهای انگور
وحففناهما بنخل و محفوف کردانیدیم آن را بخرمابنان یعنی درختان خرما گرد اگرد آن در آوردیم وجعلنا
بینهما و بیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا کشتزاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد کلتا
الجنتین آن دو باغ آتت اکلها بدادی میوه و محصول خود را بتمامی ولم تظلم و ستم نکردی یعنی کم نساختی
منه شیئا از میوهٔ معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه
میوهٔ آن باغها تمام آمدی وفجرنا و روان کردیم خلالهما نهرا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب
آن دایم باشد وکان له و بود مر کافر را ثمر همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهاء دیگر
داشت و اختصاص آنها بذکر جهت غالبیة بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر
نمود از وی در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع
بیدا کرده ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو
بدان مالها باغ دنیی خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا
شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس
او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعدهٔ نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج
گردانیدی فقال له پس گفت قطروس لصاحبه مر یار خود یعنی برادر خود را وهو یحاوره و او مجادله می کرد با او
و سخن باز می گردانید یعنی این می گفت و آن جواب می داد کافر گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا
از جهت مال واعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت ودخل جنته
و در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت الله از

روی

محبت دنیی قال ما اظن گفت گمان نمی برم ان تبید آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هذه ابدا این بوستان
من هرگز یا مظنهٔ من نیست که این دنیا سپری گردد وما اظن الساعة و گمان نمی برم قیامت را قائمة آینده
ولئن رددت و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو می گویی و مرا برانگیزند
لاجدن بخدای بیابم خیرا منها بهتر ازین بوستانها منقلبا جای باز گشتن یعنی استحقاق من مقتضی
آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده قال له گفت مر قطروس را صاحبه
یار او یهودا وهو یحاوره و حال آنکه او جدال می کرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار بعث
و تردد در آن بالذی خلقک بآنکس که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تست یا خود مادهٔ اصل ترا من تراب
از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که مادهٔ نزدیکست ثم سواک رجلا پس ترا راست کرد مردی درست اندام
لکنا لیکن من میگویم هو الله اوست خداوند یعنی ربی پروردگار آفریدگار من از خاک و نطفه ولا اشرک
و انباز نمی گردانم بربی احدا بخداوند خود هیچ کس را ولولا اذ دخلت و چرا چون در آمدی جنتک ببوستان خود
قلت ما شاء الله نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت
که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای
یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمددکاری لطف
حضرت باری است ان ترن انا اگر می بینی مرا اقل منک کمتر از تو مالا و ولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی
ان یؤتین پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیی یا در آخرت
بجهت ایمان من ویرسل و فرو فرستد علیها بر بوستان تو بسبب کفر تو حسبانا صاعقها یعنی عذاب
سخت من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زمین هامون زلقا بی گیاه
که پای برو بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس
نتوانی تو له مر آن آب بزمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن آب مقدور نبود پس یافتن
و بجوی باز آوردن چه گونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید
و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد واحیط و فرا گرفته شد عذاب الهی بثمره بمیوهٔ باغ کافر

وتباه شد جمیع اشجار و اثمار آن وخراب کشت هر بنا که دران باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد
قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ می کردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف
می زد و پشیمانی می خورد عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ بر انچیزی که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت آن وَهِيَ وحال
انکه بناهاء آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفها خود یعنی اول سقوف ساقط شد
وجدران بروی افتاد یا جفته که بسته بودند بیفتاد انکه تاکها بروی فرود آمد و بر هر تقدیر
چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست می زد وَيَقُولُ و می کفت يَا لَيْتَنِي کاشکی من
لَمْ أُشْرِكْ انباز نمی کرفتم و شریک نمی ساختم بِرَبِّي أَحَدًا بپروردکار خود دیکری را تا بوستان من بسبب شرک
من خراب نمی شد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ و نبود مر او را فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ کروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای که او بران قادر بود و آن نصرت نکرد وَمَا كَانَ و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده
مر خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا
الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت دادن و یاری کردن مر خدا راست و بس الْحَقِّ خدای راست کوی در دست کار هُوَ خَيْرٌ
او بهترست ثَوَابًا از جهت پاداش مر انرا که بدو امید وار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا و بهترست از جهت
عاقبت مر بندهٔ ترس کار را یعنی عاقبة طاعت او بهترست از عاقبة طاعت غیر او و صاحب
تاویلات تمثیل می کند رجلین را بنفس کافره وقلب مؤمن وجنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب
شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بوا فی احوال مناسب این مثل سخنان دارد
و موضع بیان آن جواهر التفسیر ست وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیدا کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مثل زندکانی ایشان در جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند کیا در سته از آبی که فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از
سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهِ با آن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن کیاه رسته از زمین و قوت کرفت
ونشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیکر
کشت آن کیاه تازهٔ زیبا هَشِيمًا خشک کشته و درهم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستکی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ
پراکنده می کردانند او را بادها و از بن بر می کنند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللَّهُ و خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز

از انشا و افنا مُقْتَدِرًا توانا تشبیه کرد زندکانی دنیی را بکیاه که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد
و وقت آن در اید که از و نفع کیرند ناکاه آب از ان منقطع کردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بزندکی
و تازکی که دارد خوش برآید همین که نامه عمر از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل در آمده نهال نهاد را
بصرصر فنا خشک سازد و خرمنها آرزو را بباد نیستی بر دهد • بهار عمر بسی دل فریب و رنکین است
ولی چه سود که دارد خزان مرکانزی • رؤساء عرب بمال و فرزند فخر و مباهات می کردند و پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم بانک درویش است و پسر ندارد طعنه می زدند حق سبحانه فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال
و پسران زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندکانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه معاد چه باندک زمانی عرضه
تلف و هدف زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهاء شایسته پاید ار که ثمرهٔ آن ابد الآباد
باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهترست نزدیک پروردکار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا و بهتر از جهت
امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید می دارد از حق سبحانه در آخرت می یابد بعضی علما برانند
که باقیات صالحات نمازهاء پنجکانه است و کویند کلمات خمسه است اعنی سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یا کلمات سه کانه لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب کردد یا نیات پسندیده که موجبات
قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم كُنَّ سِتْرًا مِنَ النَّارِ سبب خلاصی والدین باشد امام قشیری
قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عملی است که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه
الله بود تا نتیجهٔ آن ابدا به سمت بقا موسوم تواند بود رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل بانست
که رؤیة عمل از تو منقطع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم
کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و ببینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر
کوهها و سیلها که ان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ
پس نکذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را حشر نا کرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ بر حساب افرید کار
تو صَفًّا استاده صف کشیده و حق سبحانه کوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر اینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم

وما ل ومنا ل كما خلقناكم همچنانكه آفريده بوديم شمارا اول مرة اول بارى كه هيچ چيز نداشتيد بل زعمتم
بلكه شما كمان برديد و پنداشتيد ان لن نجعل آنكه نسازيم ما لكم براى شما موعدا وقتى براى انجاز وعده يا
مكانى كه موعود بود براى محاسبه اين خطاب خاص براى منكران بعث است ووضع الكتاب ونهاده شود
نوشتهاء اعمال در دستهاى اهل حشر يا كتابها كردار ايشان در ميزان فترى المجرمين پس به بينى گناه كاران
مشفقين ترسان و اعراض كنندگان مما فيه از آن چيزى كه در كتاب ايشان باشد از گناه وفراموش كرده
باشند يعنى چون بران مطلع كردند خوف بر ايشان مستولى كردد ويقولون وكويند يا ويلتنا واى بر ما
ما لهذا الكتاب چه بوده است اين نامه را كه مطلقا لا يغادر فرو نكذاشته صغيرة ولا كبيرة گناهان خرد
وبزرگ الا احصاها مگر شمرده است همه آنرا وضبط كرده ونگاه داشته ووجدوا ما عملوا و بيابند آنچه
كرده اند حاضرا در پيش آمده ولا يظلم ربك وستم نكند پروردگار تو احدا بر كسى بنقصان حسنة او يا
زيادتى سيئة او واذ قلنا و ياد كن آنرا كه كفتيم ما للملائكة اسجدوا مر فرشتگانرا كه سجده كنيد لآدم
مر آدم را فسجدوا پس سجده كردند الا ابليس مگر ابليس كان بود من الجن از جن يعنى قوم بنى الجان يا جن گروهى اند
از ملايكه كه از آتش آفريده شده اند وابليس از ايشان بود وغير ايشان از ملائكه مخلوق اند از نور و قول اول
اصح است چه در همين آية او را ذريه اثبات مى كند وملايكه را ذريه نيست ودليل ديگر آنست
كه مى كويد ففسق پس بيرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود فا براى سببية است يعنى عاصى شد
بجهت آنكه در اصل جنى بوده افتتخذونه آيا فرا كيريد شيطان وذريته و فرزندان او را اولياء
دوستان من دونى بجز من يعنى ايشانرا دوست مى كيريد وفرمان بردارى مى كنيد ودر من عاصى مى شويد
وهم و حال آنكه ابليس و ذريه او لكم عدو مر شما را دشمنانند بئس للظالمين بد است ستمكارانرا ابليس و ذريه
بدلا بدلى از خداوند كويند ذريه بمعنى اتباع است وتسميه ايشان بذريه از قبيل مجاز بود و اكثر
برانند كه او را ذريه هست در تبيان آورده كه چون حق سبحانه ابليس را بر ران از پهلوى چپ او زوجه
او را كه آوه نام دارد بيافريد او را بشمار ديگها بيا بان فرزندان شدند واز اولاد او يكى مره است كه كنيت
بد و يافته و ديگر لاقيس و ولهان است در عين المعانى آورده كه لاقيس موسوس طهارتست وولهان

موسوس

موسوس صلوة وبعضى بر عكس كفته اند وباتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواقست كه بدروغ و
كم فروشى وخيانت وسوسه مى كند واعور صاحب ابواب زناست ومسوط صاحب اراجيف است وداسم
با خورندهء طعام كه بسم الله نكفته باشد شركت مى كند در خوردن ومذهش موكل علماست كه ايشانرا براهواء
مختلفه مى دارد وبعضى كفته اند ثبر از اولاد اوست و او صاحب مصايب است كه بجزع وفزع ورو
وموى كندن وكريبان پاره كردن ويه و اشور راه كفتن مى فرمايد ما اشهدتهم حاضر نكردانيدم شيطان
واولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرينش آسمان وزمين تا با ايشان مشاورت كنم يا مدد كارى طلبم
ولا خلق انفسهم ونه بوقت آفرينش نفسهاء ايشان اعتقاد جمعى كفار آن بود كه جن بر علوم غيبى مطلع اند حق سبحانه
نفى مى كند آنرا و مى كويد ايشان در آفرينش آسمان وزمين حاضر نبوده اند تا غيب او را دانند و از آفرينش
نفسها خويش نيز بى خبرند پس چگونه ايشانرا در عبادت انباز من مى كيريد وما كنت ونيستم من متخذ المضلين
فرا كيرنده گمراه كنندگانرا كه ابليس وذريه اويند عضدا ياران ومددكاران يعنى در خالقيه بى نيازم از انباز و مددكار
ويوم يقول و ياد كن آن روز را كه كويد خداى يا فرشته بامر او مشركانرا كه براى شفاعت خود يا بجهت
دفع عذاب از خود نادوا بخوانيد باواز بلند شركاى الذين زعمتم شريكان مرا آنانكه كمان برديد كه ايشان
انباز انمند اضافه شركاى بزعم ايشانست وبجهت توبيخ وتقريع نيز مى شايد فدعوهم پس بخوانند كافران
بتانرا واستغاثه كنند فلم يستجيبوا پس اجابة نكنند لهم مر ايشانرا و بفرياد نرسند وجعلنا بينهم وكردانيم ميان
كفار والهه ايشان موبقا جاى هلاكى يعنى وادى از وادىهاء دوزخ پيدا كنيم ميان ايشان كه مهلكه باشد
عظيم باشد و همه ايشانرا در ان معذب سازيم واز عبد الله بن عمرو رضى الله عنه منقولست كه موبق وادى
عميق در جهنم كه بدان جدا كنند ميان اهل لا اله الا الله وما سوى ايشان ورأى المجرمون و به بينند مشركان
النار آتش دوزخ را معاينه از چهل ساله راه فظنوا انهم بر يقين دانند كه ايشان مواقعوها در افتادنى اند
بآن ولم يجدوا و نيابند عنها از آن آتش مصرفا مكانى كه باز كردند بدان يا كريز گاه نيابند جهت آنكه از همه جوانب
احاطه كرده باشد بديشان ولقد صرفنا و بدرستى كه ما بيان كرديم ومفصل كردانيديم فى هذا القرآن
در اين قرآن للناس براى مردمان من كل مثل از هر مثلى كه بدان محتاج اند از قصص امم كذشته كه سبب عبرت

کردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکم الهی گوید حق تعالی بمحض فضل عظیم

در کتاب کریم و حکم قدیم آنچه مر جمله را بکار آید گفته است آنچنان که می باید وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی

أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر هر چیز که خدا آفریده است جَدَلًا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر است

و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال

می نمود یا ابی ابن خلف که در امر بعث و حشر خصومت می کرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت

أَن يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله علیه

و سلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار

خود بعد از ایمان بوی إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک کردن

پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ و بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز

بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستیم ما فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال

ابدی وَمُنذِرِينَ و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله می کنند آنانکه

کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و چرا چنین می کنند لِيُدْحِضُوا

تا زایل کردانند از مقترح خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی وَاتَّخَذُوا

آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَمَا أُنذِرُوا و آنچیز را نیز که بیم کرده شده اند بدان

از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را کرفتند هُزُوًا افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ و

کیست ستمکارتر مِمَّن ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا

پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است

هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمی کنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی

که ما نهادیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان أَكِنَّةً پوششها أَن يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای

ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماعست وَإِن تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشانرا إِلَى الْهُدَىٰ

بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن فَلَن يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه

نیایند

نیایند أَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ

و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُم اگر بگیرد خدای ایشان

یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بآنچه می کنند از گناهان که شرکست و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ هرآینه

بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَل لَّهُم بلکه عذاب مشرکانراست مَّوْعِدٌ

وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَن يَجِدُوا نیابند مِن دُونِهِ

بجز خدای مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَىٰ و آن دیهها که قصه ایشان بر تو

خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام

که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر کردانیدیم لِمَهْلِكِهِم برای هلاک

ایشان مَّوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسید از آن پیش و پس نیفتاد پس چرا قریش عبرت نمی گیرند و از

شرک و نافرمانی دست باز نمی دارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه

در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده نیکبخت آنکسی بود که دلش آنچه نیکی بپذیرد ز دیگر

آنرا چو پند داده شود آوازان پند بهره برگیرد آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از

هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه در اداء آن

کلمات و تامل در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد

در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمی دانم در همه عالم از خود داناتری گویند

در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را

در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو یا یکی از خواص خود تا منزل وی

و با خود ماهی بریان همراه بر که ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه فرموده روی

براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی

یوشع بن نون را علیه السلام که بطلب خضر علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم

مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده گویند آن موضع از افریقیه است

ودر زاد المسیر طنجه مغرب آورده ودربند شروان نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام فرموده که
مدام میروم تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانِ دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی
از سفر نمی تابم تا او را نیابم ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت می نمائی در طلب
این بنده صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم می شمارم خوشا وادی که آنرا همرهی چنین باشد
پس یوشع علیه السلام تهی چند نان و ماهی بریان برداشته و باتفاق موسی کلیم علیه السلام روان شد
فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار
چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست
وی بر آن ماهی بریان چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب
درآمده تفقد حال یوشع و ماهی نا نموده و روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش
کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سربی دابه که در آن
توان رفت هر جا که ماهی می رفت آب بالای آن چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت فَلَمَّا جَاوَزَا
پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود یعنی یوشع را که
وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم و دمی برآسائیم لَقَدْ لَقِينَا
هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا از این سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد ماهی قصه بیادش آمد
قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم با آن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي
پس بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو گویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد
بمن ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا می رفت راه فراخ پیدا می شد و زمین دریا
نیز خشک می گشت قَالَ گفت موسی ذَٰلِكَ آن قصه ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه
بمن وحی فرستاده که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که می طلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای
قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک

بدان در آمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ داده ایم او را
رَحْمَةً بخششی مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقول آنکه او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب
آنها که بنبوت او قایل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک ما علمی که خاص است بما
و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل می فرماید که علم لدنی آنست
که حکم کنند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین
حق و صاحب کشف الاسرار فرموده که داننده این علم محقق است از یافته سخن گوید در فتوحات از
سلطان العارفین قدس سره نقل می کند که با جمعی دانشمندان می گفته اند اخذتم علمکم میتا عن میت
و اخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت گلشنی کز نقل روید یکدمست گلشنی کز عشق روید خرمست گلشنی کز گل دمد
گردد تباه گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر گل زند باری بود آورده اند
که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه
از روی دور کرد جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو
صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید که پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد
گفته اند که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین
و هر چه نه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قول است
قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر خضر را علیهما السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پی روی کنم ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بر شرط آنکه
بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابه خیر قَالَ
إِنَّكَ گفت خضر بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبایی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا
صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بظاهر است شاید از من عملی صادر شود در ظاهر
که آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی
عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بر آن چیزی که احاطه نکرده بِهِ بآن چیز خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد
قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه

از تو بپرسم وَلَا أَعْصِي ونافرمانی نکنم لَكَ أَمْرًا مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي
پس اگر پیروی می کنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی
افتتاح بسؤال مکن حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ ذِكْرًا از آنچیز بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام
قبول فرمود و هر دو باهم قدم براه نهادند و یوشع بن عقب ایشان می رفت فَانْطَلَقَا پس رفتند بر ساحل
دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند ملاحان او را نشناختند و در آخر
خضر را شناخته بتعظیمی تمام در کشتی آوردند حَتَّى إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی و بمیان دریا
رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی
آیا سوراخ کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرقه کردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن
و دخول آب موجب غرقه شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع
و بزرک قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر کردن
قَالَ گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مؤاخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش
کردم وَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین
مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه
جمعی کودکان بازی می کردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او
خوشبود یا خیسور و نام پدر او سلاس یا کاردی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان
بود و موسی و خضر علیهما السلام می رفتند حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم
خضر علیه السلام از میان اقران طلبیده در پس دیوار برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بذبح یا اختناق قَالَ
أَقَتَلْتَ گفت موسی آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود
را بقتل بغیر حق پس بی قصاص چگونه او را بکشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا چیزی ناپسندیده

الجزء السادس عشر من اجزاء الثلثین قَالَ أَلَمْ أَقُلْ گفت خضر که آیا من نگفتم
لَكَ إِنَّكَ مر ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت نداری و نتوانی مَعِيَ با من بر فعلها بمن

کردی صح

صبرا

صَبْرًا شکیبائی ورزیدن قَالَ گفت موسی علیه السلام إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سؤال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی
که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس ازین کرت فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من
قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم
هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی که از روی
شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت
دیدی فَانْطَلَقَا پس درگذشتند و رفتند حَتَّى إِذَا أَتَيَا تا چون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ باهل دیهی که انطاکیه بود
یا ابله بصره یا باجروان از ارمینیه یا برقه از روم یا بن بر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی در دروازه
دربستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیدند
خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَا طلب طعام کردند أَهْلَهَا اهل آن دیه را گفتند
اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید طعامی جهت ما بفرستید
فَأَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن قریه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون
دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند فِيهَا در نواحی دیه جِدَارًا دیواری مایل شده
که بیکطرف يُرِيدُ میخواست دیوار أَنْ يَنْقَضَّ آنکه بیفتد و در کرد ارادت دیوار مجاز است یعنی
نزدیک بود بافتادن فَأَقَامَهُ پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساسش را به سنگ و گل استحکام داد قَالَ
گفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعامی نیز نفرستادند پس بچه جهت
دیوار ایشانرا عمارت کردی لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی لَاتَّخَذْتَ هر آینه فرا میگرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار
أَجْرًا مزدی قَالَ هَذَا خضر گفت اینست فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر
نوبت ثالث چیزی بپرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه
سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ بمعنی آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن شکیبائی نمودن و از حیثیت ظاهر
بر آن انکار کردی أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما کشتی بود لِمَسَاكِينَ مر محتاجانرا که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جا
مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار می کنند در دریا فَأَرَدْتُ

پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا آنکه اورا سوراخ سازم و عیبناک کنم وَكَانَ وحال آنست که هست وَرَاءَهُمْ
در پیش راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که اورا جلندبن کرکره گویند يَأْخُذُ میگیرد كُلَّ سَفِينَةٍ هر
کشتی درست که می بیند غَصْبًا بغصب یعنی از کشتیبانان باز می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم
تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند؛ گویند خضر در حین کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست
وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ بودند پدر و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس ترسیدیم
ما یا ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه در رساند بدیشان طُغْيَانًا بیباکی وَكُفْرًا و کفران نعمت یعنی شاید که بافسق
و کفر او در سازند از روی مهربانی که والدین را برو بوده است و او در ساختن موجب کفر و طغیان
باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان
خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر از و زَكَاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه
مزکی باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه
بعوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورده هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند
آن پسر را کشتن خضر برید حلق سر او را در نیابد عام خلق آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست نایبست و دست او دست خداست
بس عداوتها که آن یاری بود بس خرابیها که معماری بود؛ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار هست لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ
برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهری از قریه مذکورات
وَكَانَ تَحْتَهُ و هست در زیر دیوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی
و مردمان برداشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مرد شایسته نام او کاشح و گفته اند
میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت
فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدگار تو أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود
وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً بخششی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم آنچه تو دیدی
عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود
از زر و نقره و گویند کتب علمی بوده و اشهر آنست که لوحی بود از زر برو نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم

عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و شگفت میدارم از آنکه گرویده است
برزاق حق چرا خود را در تعب افکند و عجبست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد
و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد و عجیب از آنکه دنیی دنی و تقلب او
و انقلاب احوال ارباب او داند چرا دل در و بندد لا اله الا الله محمد رسول الله ذَلِكَ اینست تَأْوِيلُ
مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقة آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام
یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود آوردند و محققان از دین قصه بسی نکات و اسرارات
خصوصا صاحب بحر الحقایق بیان دقایق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش
و تقریری دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مشرکان
مکه بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت
ذو القرنین گفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم در
گذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب می نموده یا کریم الطرفین بوده یا میان
علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست
که این اسکندر رومی است و در نبوت او خلاف کرده اند قُلْ بگوای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد
که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از و خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما ممکن گردانیدیم یعنی دست رس دادیم
لَهُ مر ورا باستیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان
محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یاد دادیم او را از هر چیزی
که می خواست سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر می شد آورده اند که حق سبحانه نور
و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرده بود و بر سحاب سوار شده هر جا
میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان
غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب
توسل جسته می رفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارات

در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که رای العین تَغْرُبُ فرو می رود فِي عَيْنٍ حَامِيَةٍ در چشمهٔ آب گرم
وحفص حمیه می خواند یعنی چشمه آبی مکدر لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای
محیط غربی قَوْمًا گروهی را ناسک گویند وایشا قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی تناور
باهیبت لباس ایشان پوست حیوانات وطعام ایشان گوشت وحوش وجانوران آبی
قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذی القرنین این ندا اگر او نبی بوده بوحی است واگر نبی نبوده بالهام
یا بر لسان پیغمبری زمان او وبهر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب
می کنی این قوم را یعنی می کشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ ویا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان
حُسْنًا نیکوئی یعنی نیکوئی کنی قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر
باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من وهر که با منست بکشیم او را واین عذاب دنیاست
ثُمَّ يُرَدُّ پس بازگشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند
خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت ومنکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ واما
هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا وعملی کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر وراست در هر دو
سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوئی وَسَنَقُولُ لَهُ وزود باشد که بگوییم مر ورا مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما
یعنی از آنچه فرماییم يُسْرًا کار آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک
گماشت تا بگوش ودهن ایشان در آمد وزینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگی
باره از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت وقوم ناسک با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد
وعسکر ظلمت را از عقب بداشت وبجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر
کرد بهمان طریق که در قصهٔ ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید
مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبداء عمارتست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت
آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ برمی آید وشعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که ما لَمْ نَجْعَلْ
نگردانیده بودیم وپیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا

بوشتی

بوشتی از لباس دنیا که میان ایشان وآفتاب حاجب باشد چه ایشان پوشش نبود وزمین ایشان نیز بنا
نگاه نمی داشت از غایت نرمی وسستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع
پذیرفتی واز سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی وبآفتاب بریان کرده
خوردندی وایشان قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ همچنان کرد سکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان
اتباع سبب کرد وبجانب قطر ایسر روان شد وبقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند وبا ایشان همان
سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا وبدرستی که احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود
خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها وادوات حرب واسباب جهانگیری که بر وجمع شده بود بهمه محیط
بودیم وبمجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا راهی وطریقی دیگر را از مشرق بشمال
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج
وماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با هیأتهاء عجیب وشکلهاء غریب
لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را وکسی نیز از لشکر ذو القرنین
سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذا القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
بدرستی که یاجوج وماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این کوهها
بیرون آیند از گیاه آنچه سبز یابند بخورند وآنچه خشک باشد با خود ببرند وتمام انعام ما را می کشند
ومی خورند واگر چهارپا نیابند آدمی را عوض آن بکار می برند وایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن
نوح علیه السلام ودر عین المعانی آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد ومنی او بخاک آلوده شد
آدم علی نبینا وعلیه السلام از آن حال اندوهناک گشت وحق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده بمنی ابو البشر
بیافرید وبقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نمی شوند این قول ضعیفست ودر اشکال واحوال
ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبریست
وقد بعضی بغایة دراز ودر حدیث آمده که صنف از ایشان بر مثال شجرهٔ ارزند وآن درختیست در ولایت
شام طول او صد وبیست گز وصنفی را طول وعرض مساویست وصنفی آنند که از یک گوش فراش واز دیگری

لحاف سازند و در صفت ایشان کفته اند • بکوتاه جشمی سکی جیفه جوی • بکوش دراز ازخوان برده کوی •
نه شی می ونه بیشی دلنواز • دران جشم کوتاه وکوش دراز • بهنکام خفتن بخسبند سیر • یکی کوش بالا و دیکی بزیر •
شکن بر شکن جین ابرویشان • کشان ریش تا زیر زانو ایشان • بیرون آمده اشکشان جون کراز • شکم پهن و پا خرد و کردن دراز •
جون بوزنیکان آمده در وجود • مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود • ندانند جز خواب و خور هیچ کار • نمیرد یکی تا نزاید هزار •
القصه آن کروه با اسکندر کفتند که ما ازین قوم به تنک آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم
برای تو و بیرون آریم از میان ما لهاء خود خَرْجًا مزدی عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بر شرط آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ
میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن قَالَ کفت اسکندر مَا مَكَّنِّي
آنچه دست رس داده مرا فِيهِ دران رَبِّي آفریدکار من خَيْرٌ بهترست از آنچه شما می خواهید که بمن دهید
فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی یعنی بمردان توانا یا جیزی که بدان قوت یابم در این کار
أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتُونِي
بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهاء آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن بساختند
بفارغ دل جابجا تن زدند همه روز و شب خشت آهن زدند انکاه حکم کرد که میان دو کوه را که جهار هزار
قدم بود در رشت و پنج کز عرض بکندند تا بآب رسید پس در ته زمین و روی آب یک خره از سنک خارا
نهادند و خشتهاء آهنین بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ تا جون مساوی شد یعنی فرش یافت
بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن ریختند دمها بر جوانب ترکیب کردند
قَالَ انْفُخُوا کفت می عمله را که بدمید درین آتشها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا جون کردانید آن خشتهاء آهن را نَارًا
مانند آتش قَالَ آتُونِي کفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای این آهن کرم شده قِطْرًا روی کداخته
بیت بهر روی فرشی که انکیختند بروروی حل کرده می ریختند وزین کونه دیواری صد و
بنجاه کز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسا فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یأجوج
ومأجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و املاس وَمَا اسْتَطَاعُوا ونتوانستند
لَهُ نَقْبًا سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن قَالَ کفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن هٰذَا

این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششیست مِنْ رَبِّي از پروردکار من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یأجوج
ومأجوج فَإِذَا جَاءَ پس جون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده آفریدکار من بخروج یأجوج ومأجوج جَعَلَهُ کرداند این
سد را دَكَّاءَ زمین هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي وهست وعده پروردکار من
حَقًّا درست و راست خروج این کروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامتست و در اواخر سوره
انبیا ذکر آن خواهد آمد وَتَرَكْنَا و می کذاریم بَعْضَهُمْ برخی از یأجوج ومأجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی
روز خروج که ازدحام نموده يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب می کنند و داخل می شوند در برخی دیکر و کفته اند
مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود
در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در
عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ وظاهر کردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان
عَرْضًا ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد الَّذِينَ آن کافرانی که
از فرط غفلت كَانَتْ هست أَعْيُنُهُمْ جشمهاء دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی
از مشاهده آیات که بدان یاد کرده می شوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا وهستند کافران
که بجهت ناشنوایی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند سَمْعًا شنودن کلام مرا یا محجوب می مانند از
استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال تعالى واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا • جون تو قرآن خوانی ای صدر امم • کوششانرا پرده سازم از صمم • جشمشانرا نیز سازم جشم بند •
تا نبینند و کلامت نشنوند • أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه نکرویدند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا کیرند
بندکان مرا که عیسی و عزیر و ملایکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان
ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافرانکه فرا کرفتن ایشان بندکان مرا بخدایی ایشانرا نفع خواهد رسانید
استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت
ایشانرا إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان نُزُلًا منزل
ومأوا یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکمات و تنبیه بر آنکه ایشانرا عذابها خواهد بود

که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قُلْ بگوی ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیان
کارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانند که گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان
بعملهای نیکونمای فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها
بصلوة و صوم می گذرانند و بسبب کفر ان همه عملها باطلست و ثواب بران متفرع نیست و گفته اند
مراد ازین طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار
صلهٔ رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرده فرموده که وَهُمْ يَحْسَبُونَ
و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا کار را أُولَٰئِكَ آن گروه که ذکر کرده
شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل
توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رؤیة میسر خواهد شد اهل ازرا فَحَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می نمود و بران جزا خیر نخواهند یافت
فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازوئی که
بدان بسنجند آن عملها را چه همه حبطه شده و نابود گشته یا ایشان را وزن نخواهیم نهاد یعنی
مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود ذَٰلِكَ آنست کاری که گفته شد
از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخست بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه کافر شدند
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی
باکتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای
فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیشکش در تبیان آورده که خدای
فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روز از روزهای دنیی پنجاه نوبت بدان نظر کرده می فرماید
که ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی فردوس را از حسن و جمال و پاکی و نیکی خود برای دوستان من
و این چنین منزل لدانزل دوستان می گوید تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد نعیم فردوس بازاء آن

محقری و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا • نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست
قیمت هر کس بقدر همت والای اوست • و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرموده که فاذا سالتم الله فاسلوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسماء جنانست که اهل ایمان
در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از آن
بهشتها حِوَلًا بدلی نطلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ
الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریا محیط که شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای نوشتن
سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هرآینه فانی گردد و نماند آب دریا
زیرا که جسمست و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه برسد و نماند
كَلِمَاتُ رَبِّي علوم آفریدگار من جهت آنکه آن غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی
نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد و بران افزائیم
گویند این آیة وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانانرا گفتند که در کلام خود می خوانید که و من یؤت
الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره
می خوانید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه درین آیة فرمود که
علم حق تعالی نهایة ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم می تواند بود — ع
علمها از بحر علمش قطره ٔ آن چو خورشید است و اینها ذره ٔ گر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود
قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ بجز این نیست که من آدمی ام مِثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات
الهی نمی کنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده می شود بمن أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ جز این
نیست که معبود شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که امید می دارد لِقَاءَ رَبِّهِ
دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بدو روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ
پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت
پیغمبرست و سلوک منهاج سنت او بنظام که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیة است و بباطن

کە ببریدنست ازخلق وپیوستن بحق یعنی دیدۀ همت ازمشاهدۀ ماسوی بربستن وجز بشهود حضرت

مولی نا کشودن کما قال ما زاغ البصر وما طغی   روی از همه برتافتم وسوی تو کردم

چشم از همه بربستم ودیدار تو دیدم   آوردە کە جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد کە یا رسول الله عمل از برای خدا می‌کنم اما چون کسی بران

مطلع شد خوشدل می‌کردم حضرت فرمود کە خدای عمل را کە غیری دران شریك باشد قبول

نمی‌کند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را فرستاد کە وَلَا يُشْرِكْ وباید کە بندە کە عمل صالح

دارد شرک نیارد وانباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی

بریا وتصنع عمل نکند کە ریا شرک اصغرست وتباه کنندۀ عمل نعوذ بالله من الریا ونعتصم

من وقوع الزلل

بلغت المقابلة مع نسخة الاصل

والله المستعان ولایجوز علیه

السهو والنسیان وزیغ البصر

وطغیان القلم موضوعان

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص در مواهب صوفیا بادیه از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی
قدس سره فرود آمده مذکورست که حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه سه صورتست
یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دویم ملکی چنانچه فرموده لست کاحدکم ابیت عند ربی
سیم حقی کما قال لی مع الله وقت الح وازین روشنتر من رآنی فقد رای الحق وحق سبحانه را با او در
هر صورتی سخن بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد ودر
صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص واخواته ودر صورت حقی کلام مبهم که فاوحی
الی عبده ما اوحی • در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق • زان سوی حرف ونقطه حکایات دیگرست
پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه وحبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص
از ان جمله است وگفته این حروف اسماء الهیه اند واز مرتضی علی رضی الله منقولست که در بعضی
ادعیه می خواندند یا کهیعص یا حمعسق وگفته اند کاف مفتاح اسم کافی وکبیر وکریم است
وها اشارت باسم هادی وچون مبداء هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائیست بانکه
ید الله فوق ایدیهم ودر لباب آورده که یا من یجیر ولا یجار علیه وعین از اسم عزیز وعلیم وعدلست
وصاد از صادق ومی شاید که نام سوره باشد وما بعد او مترتب برو یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ
یاد کردن خداوندنست بمهربانی عَبْدَهُ زَكَرِيَّا بنده خود زکریا بن آزر را واز اولاد رجعیم بن
سلیمان بن داود علیه السلام بوده پیغمبر عالی شان ومهتر احبار بیت المقدس وصاحب قربان بر قصه

بخوان ویاد کن إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون ندا کرد وبخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از
تقرب بقربان نِدَاءً خَفِيًّا خواندنی نهان که آن باخلاص اقربست یا دعا بلند می کرد واز قوم نهان بود
چه شرم میداشت که در نود ونه سالگی با وجود زنی کلان سال نازاینده طلب فرزند کند یا پیری
آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند می گفت کس نمی شنید وندای او این بود که از دو دنیا ز
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه
بدنست مِنِّي از من وچون استخوان که صلب ترین اجزاست پست شده باشد سایر بدن بطریق اولی
وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ وسفید شده است سر من شَيْبًا سفید شدنی وگفته تشبیه کرده شیب را در
روشنی بآتش وفرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن ودرخشنده شد سر من از پیری
وَلَمْ أَكُنْ ونبوده ام بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن مر ترا ای آفریدگار من شَقِيًّا بی بهره نومید یعنی هر گاه
که دعا کرده ام باجابت رسانیده ومن بدان خو کرده ام وَإِنِّي وبدرستی که من خِفْتُ الْمَوَالِيَ
می ترسم از بنی اعمام خود که ایشان در مهم حدود واقامت دین تهاون ورزند وخلافت در امت
من نیکو بجای نیاورند مِنْ وَرَائِي پس از من که من پس مرا خلفی می باید وَكَانَتِ امْرَأَتِي وحال آنکه زن من هست
عَاقِرًا نازاینده ودر سن نود وهشت سالگی فَهَبْ لِي پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود وَلِيًّا
فرزندی که متولی امور دین باشد واز روی استحقاق يَرِثُنِي میراث امامت وجودت از من
وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ومیراث گیرد علم وحکمت از آل یعقوب بن اسحاق علیهما السلام یا یعقوب بن
ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ وگردان فرزند مرا ای آفریدگار من رَضِيًّا شایسته
وپسندیده که تو از قول وعمل او راضی باشی بعد از ین دعا سر بسجده نهاده تضرع می فرمود که ندای
کرم ربانی از روی وعده باجابت دعای او گفت يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت می دهیم ترا
بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ يَحْيَى نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نیافریدیم مر ورا مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا پیش از وی همنامی در
زاد المسیر آورده که وجه فضیلت نه از ان رویست که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبود چه بسیار آدمی
بدین وجه یافت شود که پیش از وی مسمی نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه او نموده بود

ومراد رحوا له نکرد امام ثعلبی آورده که ذکری قبل از آن فرمود که بعد از و کسی بظهور خواست اورد که بخندین

اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از نامی همایون فرجام خود مشتق ساز د **بیت**

وشق له من اسمه لیجلّه ۰ فذو العرش محمود وهذا محمد ۰ ای خواجه که عاقبت کار امتت ۰ محمود از آن

شدست که نامت محمّدست ۰ وگویند سَمِیّ بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ایم در آنکه هرگز عصیان

وقصد عصیان از و بظهور نرسد **قَالَ رَبِّ** گفت زکریا که ای خداوند من **أَنَّىٰ يَكُونُ** چگونه

باشد **لِي** مرا **غُلَامٌ** پسری **وَكَانَتِ امْرَأَتِي** و هست زن من **عَاقِرًا** نازاینده **وَقَدْ بَلَغْتُ** و بدرستی

که رسیده ام **مِنَ الْكِبَرِ** از بزرگ سالی **عِتِيًّا** به تباهی ونحافت وضعف اعصاب و قوی این سخن

از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت

قدرت خواهی افراخت **قَالَ** گفت فرشته یا مر خدای تعالی که ای زکریا **كَذَٰلِكَ** همچنین است

که تو گفتی از پیری وضعف اما **قَالَ رَبُّكَ** گفت خدای تو **هُوَ** این کار که آفریدن فرزند است درین

سن از این دو شخص **عَلَيَّ هَيِّنٌ** بر قدرت من آسانست **وَقَدْ خَلَقْتُكَ** و بدرستی که بیافریدم ترا

مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی **وَلَمْ تَكُ شَيْئًا** ونبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود کردانیدم

پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزند از دو پیر زکریا علیه السلام ازین

بشارت مسرور شد اما ندانست که عن قریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید

قَالَ گفت **رَبِّ اجْعَلْ لِي** ای پروردگار من گردان برای من یعنی بنمای مرا **آيَةً** علامتی که بدان قرب وقوع این

واقعه معلوم گردد **قَالَ** گفت خدای مر زکریا را علیه السلام **آيَتُكَ** نشانهٔ تو **أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ**

آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان **ثَلَاثَ لَيَالٍ** سه شب و روز آن **سَوِيًّا** پی در پی یعنی بهم پیوسته

یا قادر نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق وتندرست باشی آورده اند که درهمان اوقات

زبان او در دهان بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند **فَخَرَجَ** پس بیرون آمد **عَلَىٰ قَوْمِهِ** بر گروه خود

صباح آن روز را که در شب آن اشیاع حامله شده بود **مِنَ الْمِحْرَابِ** از مصلی خود **فَأَوْحَىٰ**

إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد بدیشان **أَنْ سَبِّحُوا** آنرا که نماز گذارید یا تسبیح گویید خداوند خود را

بُكْرَةً بامداد **وَعَشِيًّا** وشبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود آمد ویحیی علیه السلم

بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت

می نمود تا وقتی که وحی بدو ورود آمد و از حق سبحانه خطاب رسید که **يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ** ای یحیی فرا گیر

کتاب توریة را **بِقُوَّةٍ** بجد وجهد یا بقوت دل **وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ** وما دادیم یحیی را حکمت وفهم توریة

صَبِيًّا و حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی

او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که **مَا لِلَّعِبِ خُلِقْنَا** ما برای بازی آفریده نشده ایم درین سخن پند

عظیمست بیخبران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز ببازی می گذرانند وبدام فریب **إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا**

لَعِبٌ وَلَهْوٌ مقید و مشغوف می مانند ۰ عمر بازیچه بسر می بری ۰ بازی از اندازه بدر می بری ۰

به که زبازی جهان پا کشی ۰ طفل نه چند بیازی خوشی **وَحَنَانًا** و دیگر دادیم یحیی را رحمتی ومهربانی

ورقت قلبی **مِنْ لَدُنَّا** از نزدیک ما **وَزَكَاةً** وطهارت از گناه یا ستایش نزدیک خلق **وَكَانَ تَقِيًّا** و بود ترسکار

یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرائم واوزار **وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ** ونیکوکار به پدر ومادر یا فرمان برنده

وخدمت کننده مر ایشانرا **وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا** ونبود سرکش یعنی عاق ونافرمان مر والدین را **عَصِيًّا**

ونبود عاصی مر امر پروردگار خود را **وَسَلَامٌ عَلَيْهِ** وسلام از ما بر یحیی علیه السلام **يَوْمَ وُلِدَ** روزی که

متولد شد **وَيَوْمَ يَمُوتُ** وروزی که بمیرد **وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا** و روز که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت

وگویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمز شیطان ووقتی که وفات کرد از عذاب قبر وروز

قیامت از هول رستخیز وقصه خوف وبکای یحیی علی نبینا وعلیه السلام در غایة اشتهارست **وَاذْكُرْ**

ویاد کن **فِي الْكِتَابِ** در قرآن **مَرْيَمَ** قصهٔ مریم بنت عمران را او پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت عذر

بخانه خاله رفتی وبعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی در خانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد موضعی طلبید که

آنجا غسل کند وحق سبحانه از آن خبر میدهد **إِذِ انْتَبَذَتْ** چون دور شد مریم وبا کرانه رفت **مِنْ أَهْلِهَا**

از اهل خود یعنی خاله وقوم او **مَكَانًا شَرْقِيًّا** در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت

اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی **فَاتَّخَذَتْ** پس فرا گرفت **مِنْ دُونِهِمْ** از پیش ایشان

یعنی از سوی ایشان حجابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آن که غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا
پس فرستادیم ما إِلَيْهَا بسوی او رُوحَنَا روح ما را که جبرئیلست اضافهٔ روح بخود جهت تشریف و
تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثّل شد جبرئیل برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت
آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي گفت بدرستی که من أَعُوذُ
بِالرَّحْمَنِ پناه می‌گیرم بخدای بسیار بخشش مِنْكَ از شرّ تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار در غایة مبالغه است
در عفاف یعنی اگر تو متّقی و متورّعی من از تو پرهیز می‌کنم و پناه بحق می‌برم فکیف که چنین نباشی
و گفته‌اند تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان می‌شد و مریم قصهٔ او استماع نموده بود
گمان برد که مگر اوست از وی بحق سبحانه پناه برد امّا چون جبرئیل علیه السّلم اضطراب مریم مشاهده
فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا گفت جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه می‌گیری
مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا پسری پاک و ستوده قَالَتْ گفت مریم
أَنَّى يَكُونُ چگونه بود لِي غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي و مرا نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی هنوز دست
کس بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ و نبوده‌ام زناکار و جوینده فجور قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل علیه السّلام
که چنین است که تو می‌گویی هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فامّا قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو
هُوَ این کار که اعطاء ولادت بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسانست ما ترا پسری می‌دهیم تا استدلال کنی
بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ و تا گردانیم او را آيَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بدل برد دران توانایی
دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند وَكَانَ و هست
خلق او بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا کار محکوم به یعنی مقدّر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ
پس جبرئیل علیه السّلام نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت
در همان دم بعیسی علیه السّلم فَانْتَبَذَتْ پس بیرون شد و دور گشت بِهِ بعیسی یعنی وقتی که در بطن
او بود مَكَانًا قَصِيًّا مکانی دور از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم
که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع

ونسودم بغیا

دیدیکساعت

یکساعت بوده و در زاد المسیر نه ساعت فرموده و مقاتل گوید یکساعت خلق بود و یکساعت تصویر
و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم در درخت خرمای خشک شده دید شاخهای
آن بریده و تنه مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما
تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ گفت يَا لَيْتَنِي مِتُّ کاشکی من مردمی قَبْلَ هَذَا پیش از این صورت وَكُنْتُ
و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی باز گذاشته فراموش شده یعنی هیچ کس مرا ندانستی و از من حساب نگرفتندی
حالا همه احبار بیت المقدس مرا می‌شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السّلم
بوده‌ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده‌ام و اکنون فرزندی می‌زایم و از خجالت
این حال نمی‌دانم که چکنم • هر چند بوی کار در می‌نگرم • محنت زده چون خود نمی‌بینم فَنَادَاهَا پس آواز
داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی است علیه السّلم که با او سخن
گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها می‌خوانند
یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که بیافرید
و روان گردانید کار تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي
و بجنبان و میل ده إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی خود تنهٔ درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حمزه
تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر تازه فَكُلِي پس بخور از رطب
وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت
و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد
بر ایجاد ولد از مادر بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملائکه فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون
عیسی علیه السّلم متولّد شد او را فرا گرفته بشستند و در حریر بهشت بپیچیده در کنار مریم نهادند
و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این فرزند
از کجاست فَقُولِي پس تو بگو إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده‌ام لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا برای خدای روزه را
و روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بوده فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی

بلکه با ملایکه سخن می گویم و با حق مناجات می کنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت این
خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا او
می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید
عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ برداشته
او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا
چیزی شگفت یا زشت در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون
گویند او را برادر هرون نام بوده یا هرون مرد صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بد و مثل
یا فاسقی بود که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هرون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ
نبود أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بوده وَمَا كَانَتْ
و نبود أُمُّكِ مادر تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی
از کجا آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام که با او سخن گویید و جواب از و
شنوید قَالُوا گفتند كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ با آنکه هست فِي الْمَهْدِ در گهواره یعنی در
خود گهواره صَبِيًّا کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی علیه السلم پستان در دهن
داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من
بندهٔ خدایم آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده
که تعلیم داده است مرا توریة در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود
و تکلم بطریق اعجاز می کرد وَجَعَلَنِي و ساخت مرا مُبَارَكًا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا باشم وَأَوْصَانِي
و امر کرد مرا بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بایتاء زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که باشم زنده وَبَرًّا و گر
مرا نیکوکار بِوَالِدَتِي بمادر من و مهربان بر او وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّارًا گردنکشی متعظم که با خلق
تکبر کنم و ایشان را بر نجانم شَقِيًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه
بر یحیی علیه السلم يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی که

برانگیخته شوم زنده ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است نه آنکه
نصاری او را صفت می کنند قَوْلَ الْحَقِّ می گویم گفتن درست و راست الَّذِي آن گفتنی که جهودان
فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست می کنند یا ترسایان
جدال نموده جمعی او را خدا و بعضی ابن یا پسر خدا میدانند مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدا را أَنْ يَتَّخِذَ
مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است سُبْحَانَهُ
پاکست از اتخاذ ولد إِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری را که بسازد یعنی اراده احداث شیء نماید
فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ كُنْ مر آن شیء را که بباش فَيَكُونُ پس باش بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای رَبِّي وَرَبُّكُمْ پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت
غیر او مشغول مگردید هَذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ
الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جماعتها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلم
جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان
و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه ثالث ثلثه
قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ
از حاضر شدن در روز بزرگ که قیامتست یا از مشاهده احوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ چه شنوا باشند
کافران وَأَبْصِرْ و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما و لی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن
یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بر طریق
تهدیدست یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هول لَكِنِ
الظَّالِمُونَ لیکن ستمکاران الْيَوْمَ امروز فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را
یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز حسرت که بدان متحسر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند
که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزی در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و بی خبری اند

ازان وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وایشان یعنی کافران نمی کروند باخرت و متعلقات آن اِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ
الْاَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا وهرکه بر روی زمین است یعنی همه فانی کردند و ما باقی باشیم
وَاِلَيْنَا وبسوی ما يُرْجَعُونَ باز کردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست
ببقای احدیة و فنای خلقیت یعنی چون سطوط ازلی از روی هیبة لم یزلی اطلال و رسوم کون را آتش
بی نیازی در زند و غبار اغیار را از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعلام بر سر مرکب وجود کند نداء کبریا
در رسد که لمن الملک الیوم موجودنما سوی الله معدوم باشند جلال احدیة و جمال صمدیة
عز قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار • صرصر قهر جواز ممکن و حدث
خس و خاشاک تعین همه را باد ببرد • هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود • سیل غیرت همه را تا عدم آباد
وَاذْكُرْ و یاد کن برای قوم خود فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ در قرآن قصهٔ ابراهیم علیه السلام که همه اهل ملل
او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات می کنند پس از توحید او خبر ده ایشانرا
اِنَّهُ بدرستی که او وَكَانَ صِدِّيقًا بود راست کوینده و مبالغه کننده در آن یا راست کار و درداست
نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ یاد کن آنرا که کفت مر پدر خود آزر را بن تا حور را
يَا اَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی مَا لَا يَسْمَعُ آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی
خضوع و خشوع که نسبت بدو می کنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمی کند از تو شَيْئًا چیزی از نمکاره یا نفع نمی رساند
ترا دفع مضاد و جذب منافع يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي ای پدر من بدرستی آمده است بمن بطریق
وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي پس پیروی من کن اَهْدِكَ صِرَاطًا
سَوِيًّا راهی راست درست که سالک خود را زود بمقصود رساند يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ
ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست
لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا مر خدا یرا فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد يَا اَبَتِ اِنِّي
اَخَافُ ای پدر من میترسم اَنْ يَمَسَّكَ آنکه برسد بتو عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ عذابی از خدای بسبب متابعت
تو شیطانرا و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُونَ پس باشی لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا مر شیطانرا دوست یعنی

در لعنت

در لعنت و همنشین در عذاب قَالَ کفت پدر ابراهیم مر ورا اَرَاغِبٌ اَنْتَ آیا روی کردانندهٔ تو عَنْ آلِهَتِي
يَا اِبْرَاهِيمُ از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کنندهٔ ایشان لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اکر باز نه ایستی از مخالفت
یا از کفتن عیب و مذمت ایشان لَاَرْجُمَنَّكَ هرآینه ترا دشنام دهم یا سنکسار کنم وَاهْجُرْنِي و دور باش
از من مَلِيًّا زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن مانی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ کفت ابراهیم که سلام بر تو
یعنی مخدوم و وداع می کنم و کفته اند مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متأثر کردد
و بایمان درآید و در اخبار مذکورست که چون ابراهیم علیه السلم قصد مهاجرت کرد پدرش کفت
که از رفتن ملول مباش که تو نیز خدای داری ترا فرو نخواهد کذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بایمان او امیدوار شده برو سلام کرد و فرمود سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو
رَبِّي از پروردکار خود استغفار برای کفار استدعاء توفیقست از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب
مغفرت همان می تواند بود اِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای من بِي حَفِيًّا بمن مهربانست و مرا باجابت دعا
وعده داده وَاَعْتَزِلُكُمْ و کناره می کیرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان می کوید که دوری
می جویم از همهٔ شما وَمَا تَدْعُونَ و از چیزهای که می خوانید و می پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی بتان
وَاَدْعُو رَبِّي و می خوانم خداوند خود را و می پرستم بیکانکی عَسٰى اَلَّا اَكُونَ شاید آنکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي
بخواندن و پرستیدن خدای خود شَقِيًّا ناامید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره
و ضایع ابدی و من امیدوارم که از حق سبحانه بهره تمام کیرم بیت حاجت ز کسی خواه که محتاج انرا •
بی بهره نکرد اند از انعام عمیم • در بحر المحیط فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه
السلم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می فرمود تا پدرش بمرد
و بتخانه تعلق به عمش هاز ر کرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست
و آتش نمرودی برو سرد شد و بیاده • و لوط علیه السلام عزیمت شام فرمود و حق سبحانه از این
هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنکام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و بکذاشت ایشانرا
وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر ورا از ساره اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ

یعنی فرزندی و پس از آن نبیره وکلاً جعلنا و همه را گردانیدیم نبیّاً پیغمبر ووهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشان را
من رحمتنا از بخشش خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولادست که بدیشان ارزانی داشت وجعلنا لهم
و دادیم مر ایشان را لسان صدقٍ سخن گفتنی مشتمل بر صدق یاد کرد نیکو علیّاً بلند و سایر میان مردمان
اشارت باجابت دعای ابراهیم است صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه حیث قال واجعل لی لسان صدقٍ
فی الآخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن موسی قصهٔ موسی را علیه السلم انه بدرستی که او
کان مخلصاً بود پاک کرده شده از ادناس نقایص وکان رسولاً و بود فرستاده شده از نزد حق نبیّاً
خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند
که خدای اول او را فرستاد پس و خلق را خبر داد وناديناه و ندا کردیم موسی را من جانب الطور از جانب
کوه زبیر الایمن از طرف راست موسی وقرّبناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیّاً در حالتی
که راز گوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی مرتفع داشته می گوید موسی را علی نبینا و علیه السلام
بالا بردند از آسمانی باسمانی و از حجابی به پس حجابی دیگر تا بجای که آواز قلم که توریة بدان نوشته می‌شد
استماع کرد و اما ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید
حضرت موسی را علی نبینا و علیه السلم هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی عبارت
از کشش او و قربناه نجیاً سالک تا در روش است خطر دارد چون کشش در رسید خطر را با او کار نیست
یعنی در سلوک شوب تفرقه هست و جذبه محض جمعیة است ٭ تا خود روی بحاصلی چون او کشید واصلی
رفتن بکجا بردن کجا این سیر تا بنیست این ووهبنا له و بخشیدیم مر موسی را و عطا کردیم من رحمتنا
از بخشش و مهربانی ما اخاه هرون یاری کردن برادر او هرون او را بوزارت و تدبیر مهم نبیّاً در حالتی
که پیغمبر بود واذکر و یاد کن فی الکتاب اسمعیل در قرآن قصهٔ اسمعیل را انه کان بدرستی که او بود
صادق الوعد راست وعده وکان رسولاً و بود فرستاده بخلق نبیّاً خبر دهنده از حق آورده اند که
کسی را وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانه روز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد
و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت ٭ هر که ازین پایه وفا پیش گرفت ٭ آن نه وفا بلکه فریب و دست

نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر پس دیگر باره در صفت اسمعیل می فرماید
وکان یأمر و بود که می فرمود اهله کسان خود را و گفته همه امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف
عبادات بدنیه است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان عند ربه و بود نزد آفریدگار خود
مرضیّاً پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتاب در قرآن ادریس
قصهٔ ادریس را که پسر نبیرهٔ شیث و جدّ پدر نوح است علیهم السلام و نام او اخنوخ بوده
و بجهت دراست علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطة کرد وی
بود و سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال قبل از وفات آدم
علیهما السلام متولد شد انه بدرستی که او کان بود صدیقاً راست گوینده با خلق نبیّاً
خبر دهنده از حق ورفعناه و برداشتیم او را مکاناً علیّاً بمکانی بلند که شرف نبوتست و درجه
قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج اثبات شده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را علیه السلم در آسمان رابع ملاقات فرموده و در رفع ادریس
اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که روزی ادریس را علی نبینا و علیه السلام
حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب هست
از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب
برو سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار ٭ از تاب آفتاب حوادث
چه غم خورد ٭ آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعاء وی مستجاب گردانید و روزی دیگر
آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن از حضرت عزت
استدعا نمود و خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا فرموده و من اجابت کردم فرشته استجازه
نموده بزیارت ادریس علی نبینا و علیه السلم بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر بالای خود نشانده
بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و باستدعاء ادریس علیه السلم کمیة عمر و کیفیة اجل وی
از ملک الموت بپرسید و عزرائیل علیه السلم در دیوان اعمال نگاه کرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ

این کس که تو می‌کویی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت
نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی آنست که ملک الموت
از کثرت طاعت ادریس علی نبینا و علیه السلام مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین
آمده وی را دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه جان بوی داده
عزرائیل او را باسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا ببهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولٰئِکَ
آن گروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلام الَّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ آنانند که انعام کرد خدای
عَلَیْهِمْ بریشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه مِنَ النَّبِیّٖنَ از پیغمبران
بیان موصولست یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّیَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان
مِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام و آنها
غیر ادریس اند مِنْ ذُرِّیَّةِ اِبْرَاهِیمَ و از فرزندان ابراهیم علیه السلام وَاِسْرَائِیلَ و از ذریه یعقوب علیه السلام
وَمِمَّنْ هَدَیْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَیْنَا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان
به نبوت اِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ چون خوانده شد بریشان آیَاتُ الرَّحْمٰنِ آیتهای خدای در کتب منزله بریشان
خَرُّوا بروی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایرا وَبُکِیًّا و گریندگان
از خوف وی گریه را با استماع و تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن
خوانید و بگریید اگر نتوانید خود را بتکلف بر گریه دارید صالح مُرّی رحمة الله فرموده که در خواب
قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام
دوست مُهَیِّج شوقیست چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد از دیده آب جز ریختن کرده
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع • ای دریغا اشک من دریا بدی
تا نثار دلبری زیبا بودی • اشک کان از بهر آن بارند خلق • گوهرست و اشک پندارند خلق
این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی
وقوع می‌یابد سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بروست آنرا گریه فرح و سرور می‌دارد جهت رحمت

رحمانیت مقتضی لطف و رافتست و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طربست نه اندوه و تعب فَخَلَفَ
مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسیدند از پس ایشان خَلْفٌ فرزندان بد که از فرط غفلت اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ فرو گذاشتند
نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پی روی نمودند آرزوهاء نفس را از انواع معاصی چون
شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ پس زود باشد که به بینند غَیًّا جزاء گمراهی و تباه کاری
یا عذاب و زیان و گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه بخدا پناه جویند
و بقول بعضی وادیست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت‌تر که بی‌نمازان و متابعان آرزو را
بدانجا برند اِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها وَآمَنَ و ایمان آورده بدل و زبان وَ
عَمِلَ صَالِحًا و کرده کردارهاء شایسته فَاُولٰئِکَ پس آن گروه تایب مؤمن یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده
شوند و حفص فعل معلوم خوانده یعنی در آیند ببهشت وَلَا یُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند شَیْئًا
در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آنچه بهشت باشد که ایشان در آرند جَنَّاتِ
عَدْنٍ بوستانهای اقامت الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمٰنُ آنها که وعده داده است خدای بآن عِبَادَهُ بندگان
خود را بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داد بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن
غایبند و چون وعده هست از این غیبت باک نیست اِنَّهُ کَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِیًّا
وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشتست آمدنیست و مؤمن بدان رسیدنی لَا یَسْمَعُونَ نشنوند
بهشتیان فِیهَا در آن بهشتها لَغْوًا سخنی بیهوده و تباه اِلَّا سَلَامًا لیکن شنوند سلام از خدای
یا از ملایکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ و مر ایشانرا بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعم بهشتی فِیهَا در جنة بُکْرَةً
بامداد وَعَشِیًّا و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتهاء بهشت خورانند چنانچه عادت
متنعمانست که روزی دو نوبت طعام می‌خورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن روز در بهشت
اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند
و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار
برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند

ودر زمان روز غلمان وولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ آن بهشت که ذکر کردیم الَّتِي نُورِثُ آنست که ما میراث
می دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندکان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت را
صلوات الله وسلامه علیه از اصحاب کهف وذو القرنین وروح سوال کردند فرمود که
فردا بیاید تا جواب دهم واستثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست وپنج روز جبرئیل علیه السلام
بروی فرو نیامد وحضرت رسول بعد از نزول با او کفت دیر آمدی ومن منتظر بودم جبرئیل جواب داد
وحکایة قول او در قرآن اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ وفرو نمی آییم ما فرشتکان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مکر بفرمان
ودستوری پروردکار لَهُ مر وراست مَا بَيْنَ أَيْدِينَا آنچه در پیش ماست از کارهاء آینده وَمَا خَلْفَنَا
وآنچه از پس کذاشته ایم یعنی امور کذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وآنچه درمیان ماکان وما سیکون
هست یعنی بهمه حال با مر وراست حکم در ابتداء آفرینش ما وانتهاء آجال ما وآنچه در مدت حیات ما
هست وَمَا كَانَ ونیست ونبوده ونخواهد بود رَبُّكَ نَسِيًّا پروردکار تو فراموش کار یعنی از حال تو آکاه است
هرکاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست فریدکار آسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا
وآنچه درمیان ایشانست پس آفریننده ارض وسما وپروردهٔ اهالی آن نشاید که فراموش کار بود
فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ وشکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا
فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش وبابطاء وحی دلتنک مشو هَلْ تَعْلَمُ آیا می‌دانی لَهُ سَمِيًّا مر خدای را
مانندی که او را اله توان کفت یا همنامی یعنی هیچ می‌دانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی
آن بوده که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله نکفتند عزت احدیة وغیرت الوهیة این اسم
سامی را از تصرف کفار دران وتسمیهٔ بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت وزبان اهل ایمان را
در نعمت ومحنت وسرا وضرا بتکرار آن نام نامی جاری کردانید ~~~ الله الله چه طرفه نام مستانی
جز ذل دل ودرد جان تمام مستانی • بس بود نزد صاحب معنی • حسبی الله کواه این دعوی وَيَقُولُ الْإِنسَانُ
ومی کوید انسان یعنی درمیان ایشان می‌کویند یا ابی بن خلف استهزا نهاء ریزه شده می آرد وبطریق
استبعاد می‌کوید أَئِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر اینه زود بیرون آورده شوم از خاک

بلکه الله می‌گفتند

حيا

حَيًّا زنده یعنی چکونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاک بیرون آید حق سبحانه درجواب او
می فرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ آیا نمی اندیشد ویاد نمی کند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که بیافریدیم ما
او را مِن قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ يَكُ ونبود شَيْئًا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر کردد
این معنی را که ایجاد معدوم شکفت‌تر است از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردکار تو
که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر اینه حشر کنیم ایشانرا یعنی کافرانرا وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی
با قرنا از شیاطین که در دنیی داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسلهٔ مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ
پس حاضر کردانیم ایشانرا حَوْلَ جَهَنَّمَ کرداکرد دوزخ جِثِيًّا بزانو در آمده از هول حساب
واحضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته
اند سرور ایشان بیفزاید واشقیا امکنهٔ خود را از دوزخ به بینند وملال ایشان زیاده کردد
ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون آریم نخست مِن كُلِّ شِيعَةٍ از هر کروهی أَيُّهُمْ هر کرا باشد از ایشان أَشَدُّ
سخت‌تر وبسیارتر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی وجرات یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر
ونافرمان‌تر بوده جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما داناتریم بِالَّذِينَ هُمْ با آنانکه ایشان أَوْلَىٰ سزاوارترند
بِهَا با آتش دوزخ صِلِيًّا از جهت انداختن یعنی می‌دانیم که کیست سزای آنکه نخست او را
در آتش افکنند وَإِن مِّنكُمْ ونیست از شما ای آدمیان هیچ کس إِلَّا وَارِدُهَا مکر رسنده وکذرنده
بدوزخ اما چون مؤمنان بران کذرند آتش مرده وافسرده کردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان
از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که
ما آتش را ندیدیم فرشتکان کویند قَدْ وَرَدْتُمُوهَا ومی خامدة بدرستی که شما کذر کردید بر دوزخ
اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده مؤمن فسون جود الله بر آتش میخواند
سوزش در و نماند که در چون نور روشن كَانَ هست ورود بر دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ پروردکار تو حَتْمًا
جزمی وقطعی مَّقْضِيًّا کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد بود
ودران خلاف نیست وجمعی برانند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله رضی الله عنهما

وبعضی گفته اند همه آدمیان را

از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایة کرده که ورود دخولست وهیچ بری وفاجری نباشد
الّا که بدوزخ درآیند امّا آتش بر مؤمنان برد باسلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام
ومؤید این قولست آنکه حق سبحانه می فرماید که ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که
پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ وبگذاریم ستمکارانرا فِيهَا
در آتش جِثِيًّا بزانو درآمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ وبر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما
بَيِّنَاتٍ هویدا وروشن معانی آن یا دلایل یا اعجازش قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنکه نگرویدند
از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا از فقرا که گرویدند یعنی توانگران درویشانرا گویند
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه مؤمن وکافر خَيْرٌ بهترند مَقَامًا از جهت مکان وموضع یعنی
مارا منازل نزه است وهمه اسباب معیشت در وآمده وشمارا نه گوشه ایست معین ونه توشه
مهیا وتحقیقه مراد از خیریة مقام حسن حال وسعت معیشت است ملخص کلام آنکه
مشرکان مؤمنانرا می گفتند از ما دوگروه کدام خوش حال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ونیکوتر از جهت
مجلس یعنی آراسته ترچه در مجمع ما همه صنادید عرب واشراف بنشیند ودر مجلس شما موالی وضعفا پس حق سبحانه
بنای افتخار ومباهات ایشانرا درهم شکسته فرموده که وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچند هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد وبحسب
واقع بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهت امتعهٔ بیت که آرایش منازل
بدان باشد وَرِئْيًا ونیکوتر از ایشان در هیأت ومنظر نه آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد
ونه آن جمال عذاب از ایشان بازداشت بیت بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن
کانرا بشبی برند واین را به تبی قُلْ بگو مر ایشانرا که بمال ومنال مفتخر ومنتظرند که غره مشوید
زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی ودوری از راه حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند
خبرست در صورت امر یعنی مدد می کند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر ورا خدای وباز می کشد عمر ورا مَدًّا
باز کشیدنی یعنی ورا مهلت می دهد ونعمت پی در پی بدو می رساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که

به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل واسر وَإِمَّا
السَّاعَةَ ویا روز قیامت بمشاهده انواع خزی ونکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که
بدترست از آن دو گروه مَكَانًا از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد ومأوی
ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ وبناتوانتر آنکه ضعیف ترست جُنْدًا از جهت سپاه یعنی دوستان
ومددکاران چه اهل ایمانرا از خدای وملائکه وانبیا یاری ومددکاری رسد ومشرکانرا
مطلقا یار وهوادار نباشد وما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ ومی افزاید خدای در دنیی
الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته بکتاب او هُدًى راه نمودن یعنی گرویده اند بآنچه
از قرآن نازل شده وحق سبحانه هدایة ایشانرا بتصدیق هرچه دیگر منزل می شود زیاده می کند
وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وعملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربعه وغیر آن
مر ایشانرا خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا
وبهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیی جاه ومالست در آخرت وبال ونکال
خواهد بود امّا مؤمن در دنیی هم هدایت دارد وهم حمایت ودر آخرت هم ثواب خواهد داشت
وَهُم حُسْنُ الْمَآبِ بدینی سرفراز وبا مدارند بعقبی کامران وکامکارند آورده اند که خباب بن الارت را
رضی الله عنه بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی اورا بادای آن تقاضا کرد واو گفت وام ترا
باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده ونه مرده
ونه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز که مبعوث شوی بیا ووام خود از من بستان
که اگر آنچه می گویی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود ومال وفرزند من بیشتر حق سبحانه آیة
فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت
وَقَالَ وگفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا
وَوَلَدًا مال وفرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب ولوح محفوظ را مطالعه کرده
واین سخن از آنجا می گوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهدی وپیمانی

سبحان الله
والحمد لله ولا اله
الا الله والله
اکبر

برین صورت کَلَّا نه چنانست که او می کوید سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نکاه داریم مَا
یَقُولُ آنچه می کوید تا بران او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ وباز کشیم برای
او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته کردانیم عذاب او را بدین وجه
که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث کیریم یعنی باز ستانیم ازو مَا یَقُولُ
آنچه می کوید که فردا من خواهند داد یعنی مال و فرزند وَیَأْتِینَا و بیاید بما بوقت مرک یا در روز
رستخیز فَرْدًا تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا کرفتند مشرکان قریش
مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملائکه لِیَکُونُوا تا باشند این معبودان
لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا سبب عزت وارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز کردند نزدیک خدای
کَلَّا نه چنانست که عزیز کردند سَیَکْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه
ایشان و منکر باشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت درمانده
کردند منکر شوند پرستش بتانرا وَیَکُونُونَ و باشند عَلَیْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن
یا آلهه ایشان دشمن ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ آنرا که ما فرستادیم
دیوانرا عَلَى الْکَافِرِینَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان کردانیدیم
تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص می کنند ایشانرا بر معاصی و از جای
می برند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ پس مشتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل
منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که می شماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشانرا عَدًّا شمردنی
که دران غلط نیست چون ایام منقضی کردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یَوْمَ
یاد کن روزی را که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت
خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران باشند بر ناقهاء بهشت یعنی ایشانرا سوار کرده
ببهشت برند چنانچه وافدانرا بدرکاه ملوک می برند امام قشیری قدس سره
فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قوی بر مراکب همم و نیات آنانکه بر مراکب

طاعت

طاعت باشند بهشت جویانند ایشانرا بروضهٔ جنان برند و آنانکه بر نجایب همت باشند خدای
طلبانند ایشانرا بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیکرست و رحمن جوی دیکر در کشف الاسرار آورده
که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا می کرد که خدایا بر و رحمت
کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانک برو زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و غرف و حور
و قصور بر من جلوه می دهند و من کوشه چشم همت برو نفکنده ام اکنون بدرکاه قرب می روم
زحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت می خواهی باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا
بی جمالش روضهٔ جنت چه کار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ و برانیم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ
چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنکان یا پیادکان یا تنها ماندکان لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند
و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مکر کسی که فرا کرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ
نزدیک خدای عَهْدًا پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحیدست و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت
کردن مکر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و کفتند بنو ملیح کفار و یهود و نصاری از روی جهل
که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا کرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملئکه و عیسی و عزیر علیهم السلام بکوی ای محمد
مریشانرا لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی آوردید شَیْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخنی ناخوش و بی ادبانه تَکَادُ
السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ
و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها هَدًّا و بشکند شکستنی یعنی پاره پاره کردد
أَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدایرا فرزند یعنی بد و اسناد کردند وَمَا یَنْبَغِی
و نسزد و لایق نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را أَنْ یَتَّخِذَ آنکه فرا کیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ
ولد مقتضی مجانست زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است یا بغنای
ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزین بدیشان إِنْ نیست
کُلُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینست إِلَّا آتِی الرَّحْمَٰنِ مکر آینده
در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده باشد لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته است

و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است
اشخاص و افعال ایشان را عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همهٔ ایشان آتِيهِ آیندگان اند بوی يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و انصار اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردن عملها پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ
برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلهاء خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب
و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل علیه السلم را گوید که
من فلانرا دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند در میان
اهل آسمان که حق تعالی فلانرا دوست میدارد و شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست
دوست دارند انگاه محبت او را وضع کند در زمین زمینیان نیز او را دوست گیرند فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ
پس جز این نیست که آسان کردانیده ایم قرآنرا بآنکه منزل ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی
بلغت عرب یا خواندن آن بزبان آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیز
کارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروه ستیزکار
سخت خصومت را وَكَمْ اَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی
یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ
از آن هلاک شدگان مِنْ اَحَدٍ یکی را اَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ مر ایشانرا رِكْزًا آواز پوشیده
یعنی چون عذاب ما بدیشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی
به بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه مؤکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را
بدست فنا هدم و نسیان انداخته ؛ کان لم یخلقوا او لم یکونوا ؛ کو اثر از خسروان تاج بخش ؛
کو نشان از خسروان تاج دار ؛ سوخت دیهیم شهان کامجوی ؛ خاک شد تخت ملوک کامکار ؛
سُورَةُ طٰهٰ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ در هیچ یک از حروف مقطعه مبادی سور است این مقدار اختلاف
که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسم از اسماء الهی یا مفتاح

اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنانچه
مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از محذوف یا اشارتست بطه و اسم آنحضرت که طالبست
و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب
طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست
بآنکه طی کرده شده نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت
بقرب مکون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هر یک اشارتست بچیزی
در تبیان گوید که قسم بطول و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت
پناهی و در تیسیر از جعفر صادق رضی الله عنه نقل می کند که طه سوگندست بطهارت
اهل بیت رسول لقوله تعالی وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و بقول بطول و هاویه که اشارتست بجنة
و نار و در زاد المسیر آورده که طا طیبه و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب
غازیانست و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قومی بر آنند که
این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغة عک یا حبشه یا نبطیه
یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی خلایقکم و دیگری گفته هتفت بطاها فی القتال فلم تجب
و بدین قول منادی حضرت رسول باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است
و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل شود
پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالتست
صلی الله علیه و سلم و بدریه اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء شعر
ماه چون کامل شود انور بود ؛ زانکه او مرآت نور خور بود ؛ کاه ماه بدری و که شاه بدر ؛
صدر تو مشروح و کار تو شرح صدر ؛ در شب تاریکی کفر و ضلال ؛ از مهت افروخت شد انوار جلال ؛
و گویند طاها در اصل طاء ها بوده که همزه را حذف کرده اند طاء امرست از وطا یطا و ها
کنایتست از ارض کنایت غیر مذکور در بدایة حال که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم

طیبه اسم مدینه
محترمه است علی
الساکن فی ثراها
صلوات الله و سلامه

بتهجد بر خواستی بر یک قدم ایستادی وبدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد روزی
وامر فرمود که طأها یعنی به سپر بقدمین خود زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه وکویند
ابوجهل واضراب او حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج
انداخته یا طعنه می زدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج وتعب اندازد آیة
آمد که طه ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم ما
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقَى تا در رنج افتی وشب خواب نکنی وبواسطه قیام در نماز الم وورم
به پای محترمت رسد إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لِمَنْ يَخْشَى مر آنکس را
که بترسد تخصیص خاشی با آنکه تذکیر عامست جهت انتفاع اوست بآن تَنْزِيلًا فرو فرستاده شد
فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس که بیافرید زمین وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى وآسمانهاء بلند را الرَّحْمَنُ
اوست بسیار بخشایش عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى بر عرش مستولی شد امر او اضافهٔ استیلا بعرش با آنکه
حق سبحانه بر همه موجودات مستولیست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات
امام ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید وحق سبحانه بر ملک خود مستولی وغالبست در
فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در این بر عرش وقف می کرد ومی گفت استوی له ما فی السموات والارض
اثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوی خداوند بر عرش در قرآنست ومرا بدین ایمانست
تاویل نجویم که تاویل در دین با بطغیانست بظاهر قبول کنم وبباطن تسلیم روم که این اعتقاد سنیانست
امامی دانم که نه محتاج مکانست نه عرش بردارندهٔ اوست که اوست بردارنده ونکه دارنده
عرش ببین نه مکان ره یافت سویش نه زمان ❁ نی بیان دارد خبر زو نی عیان
این همه مخلوق حکم داورست ❁ خالق عالم ز عالم برترست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر وراست آنچه در
آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه
وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه وطبقات ناری وهوایی وَمَا تَحْتَ الثَّرَى
وآنچه در زیر طبقهٔ ترابیست از زمین ثری طبقهٔ زیر ترست از طبقات ارض وآن موضعیست

که صخرهٔ صما بر بالای اوست در تیسیر وغیر آن از تفاسیر بروایة وهب بن منبه مذکورست
که هفت زمین بر دوش فرشته ایست وقدمین فرشته بر صخره است وصخره بر شاخ گاوی
از فردوس وقوایم بر پشت ماهی از حوض کوثر وماهی ثابتست بر بحر وبحر بر جهنم وجهنم بر
متن ریح وریح بر حجابی از ظلمت وآن حجاب بر ثری وعلم اهل آسمان وزمین تا ثری پیش نرسد
وما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ واگر آشکارا کنی سخنی را فَإِنَّهُ پس بدرستی که او
يَعْلَمُ السِّرَّ می داند پوشیده را وَأَخْفَى وآنچه پوشیده ترست از پوشیده گویند سر آنست که
بنده می کند ومی پوشد واخفی آنکه نمی داند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گویند
واخفی آنکه در دل خود نهان دارند اللَّهُ اوست خداوندی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی
سزای پرستش مگر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مر او راست نامهاء نیکو یا صفتهاء بسندیده وَهَلْ أَتَاكَ
وآمده است بتو حَدِيثُ مُوسَى خبر موسی بن عمران وقصه او دانسته پس در صبر بر مکاره بدو
اقتدا کن إِذْ رَأَى ویاد کن چون دید موسی نَارًا آتشی در اخبار آمده که چون موسی از شعیب
علیهما السلم دستوری طلبید که بمصر رود ومادر وبرادر خود را ببیند شعیب علیه السلم
اجازة داده او را با اهل او روان کرد شبی که هوا سرد بود ومظلم وبرف می بارید ایشان راه
گم کرده بنزدیک وادی ایمن رسیدند وصفورا دختر شعیب را علیه السلم که حلیلهٔ
او بود درد وضع حمل پدید آمده بآتش محتاج شد موسی علیه السلم چندانچه سعی فرمود
از سنگ وآهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتش دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل
وعیال وخدم خود را که درنگ کنید درهمین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا
آتشی لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید بیارم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتشی شعلهٔ در سر چوب یانی گرفته
یا جمرهٔ خرد از آن یعنی فتیلهٔ یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم
عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى راه نمای که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت وتنها
بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید

در درختی سبز که یا عوسج بوده برافروخته و در حوالی آتش هیچکس نی متحیر شد و از روشنی

آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِیَ یَا مُوسَىٰ ندا کرده شد که ای موسی إِنِّي

أَنَا رَبُّكَ بدرستی که من منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن

و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نَعْلَيْكَ

نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین

بقر بوده و ظاهر اما حق سبحانه بخلع ان فرموده تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام

تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق

تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر

حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر می فرموده اند بیت کنجی که زمین و آسمان طالب اوست

چون درنگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد

فارغ کن امام قشیری رحمة الله فرموده که فکری دینی و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در

تفرید قدم برد و کون نه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه مبارک ستوده که

طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ

مر آنچیزی را که وحی کرده می شود بتو و آن وحی کدامست إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا

نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید

که منتهی علمیات و امر بعبادت که کمال عملیات پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص

نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در ان یا من ترا

بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا

میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم

واشد باشد و اکثر اخفا بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کنم آنرا تا

آنرا لِتُجْزَىٰ متعلقست بآتیة یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ

در باب آورده که الاخفاء من الاضداد و حقیقة ذکر سلب الخفا

هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه میشتابد از عملها و می کند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان

بقیامت مَنْ لَا يُؤْمِنُ آنکس که نمی گرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی

نفس خود را پس بصد و داین کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام

و مراد امت اوست امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که ازینجا که انا اخترتک

تا اینجا مخاطب حضرت پیغامبر ماست صلی الله علیه و سلم و برین تقدیر مراد امت وی باشد

القصه چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب

رسید که وَمَا تِلْكَ و آنچه چیز است بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت

استیناس موسی و دفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن

تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی علیه السلام هِيَ عَصَايَ این عصای منست

و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه در زیر او سنان نشانده و

نامش علیق بود یا نبعه از آدم علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی

رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ تکیه میکنم عَلَيْهَا بر آن عصا

چون مانده می شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم که می چرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت

بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در ان عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیگر

هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی

و با دشمنان وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بسر چاه که رسیدی تنه او حبل

و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی علیه السلام

بر و پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا و ا

کارهاست قَالَ گفت خدای أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز

همچو نعلین در می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند آنرا از قفای خود فی الحال و از عظم نگوشروی

رسید بآن نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ می شتافت بهر جانب آورده اند که اول

ماری زرد شد بپری عصا بعد ازان بزرک برابر شتر بختی ودراز کشت وبرچار قایم سطبر

کوتاه رفتن آغاز کرد ومیان کنارهاء دهن او هفتاد یا جهل ذرع بود ودندان اودندانها

بزرک بود وجشمش جون برق می درخشید به سنکها عظیم رسیدی یکلقمه کردی ودرختها

بزرک ازبیخ برکندی وبخوردی جون موسی علیه السلم ویرا دید ترسان شده روی بکریز نهاد قَالَ

خُذْهَا کفت خدای که بکیر ویرا وَلَا تَخَفْ ومترس ازوی سَنُعِيدُهَا زود باز کردانیم وببریم اورا

سِيرَتَهَا الْأُولَى بهیأت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم جون خطاب الهی بموسی رسید

روی باژدها روان شده دست خود در دهان او کرد ولحیین اورا بکرفت همان عصا شد ودو شعبه

دردست وی دل موسی علیه السلام ارام کرفته ودیکرباره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن وببر

دست خود را إِلَى جَنَاحِكَ بسوی بهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفید

روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیب وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد بلک سفیدی درخشنده وباشعاع

بود ما تندبرق آيَةً أُخْرَى فراکیر آیتی وعلامتی دیکر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ این جنین کردیم تا بنماییم

ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهاء بزرک ما اذْهَبْ برو بدین دو معجزه إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون

ودعوت کن اورا بپرستش من إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او از حد در کذشته ودعوی ربوبیة می کند

جون حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلم مأمور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها

با فرعون ولشکر او جکونه مقاومت توانم کرد بس از خدا تقویة طلبیده آغاز دعا کرد واز روی

نیاز قَالَ کفت رَبِّ اشْرَحْ لِي ای پروردکار من کشاده کردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در روی

کنجد آنجه بمن وحی می کنی یا می استحمل وبرد بار سازتا از هر سختی تنکدل نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن

برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ وبکشای عُقْدَةً کرهء را مِنْ لِسَانِي از زبان من

يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را علیه السلام در زمان طفولیة برکنار

داشت موسی دست بریش مرصع او در ازکرد وقدری از ان بکرفت وبرکند فرعون خشم کرفته بقتل او حکم

کرد واسیه عذر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر درخشان ندید وبدان متوجه شد واکر

جمرهء آتش بپیند هم دست بدان خواهد رسانید بس طشتی آتش وظرفی پر از یاقوت بیش موسی اوردند

وجبریل دست ویرا کرفته بسوی جمرات آتش برد وجمرهء برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت

وکرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل کردد ودیکر کفت

وَاجْعَلْ لِي وکردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من

هَارُونَ أَخِي هرون برادر مرا اشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي بشت مرا وَأَشْرِكْهُ وانباز کن اورا

فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک سازا ورا در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو

نماز کذاریم كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ویاد کنیم ترا بحمد وثنا ودعای بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو

كُنْتَ هستی بِنَا بما باحوال ما بَصِيرًا بینا یا تو دانا بی بانجه صلاح ما در انست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ کفت

خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَى مطلوب ومسئول خود را ای موسی یعنی هرجه خواستی

بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا وبدرستی که منت نهاده ایم عَلَيْكَ برتو ونعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَى در وقتی

دیکر إِذْ أَوْحَيْنَا جون وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَى آنجه نتوان دانست مکر بوحی یعنی

اورا الهام دادیم در وقتی که تو زاده بود وکسان فرعون در طلب بسران بودند که بکشند واو بکار تو

درمانده شد ما ملهم ساختیم اورا یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو بیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ

انکه بیفکن موسی را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از انکه پنبه در روی نهاده باشی وسر آنرا بقیر

محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ بس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بس باید که بیفکند

دریا صندوق را میست ومعیشش خیر یعنی دریا اورا می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا کیرد

اورا عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ ودشمنی که اوراست یعنی فرعون تکرار عدو بجهة مبالغة

عداوت اوست آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریاء نیل افکند

وجوی از ان دریا بخانه فرعون می رفت صندوق ازان جوی بباغ فرعون درآمد واو با زن خود آسیه

برکناره جوی بود جون صندوق بیش ایشان رسید بکرفتند وسر باز کرده کودکی ماه روی وسیاه جشم

بیرون آمد ❊ ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست ❊ جشم نرکس جکنم جشم تو رعناتر ازوست

قتاده رحمة الله فرموده که در چشمهاء موسی علی نبینا و علیه السلم ملاحتی بود که هرکه او را دیدی
دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه
میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ وافکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها
بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَى عَيْنِي بر دید من یعنی بعلم و ارادت من
در خبرست که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند
دایه آوردند موسی علیه السلم شیر وی نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار
نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا رود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را
دران باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کس نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند
إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران
عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کسی یا تو احسان نمایم
مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز
گردانیدیم ترا إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر
بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی
که اسرائیل بتو استغاثه کرد از وی و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّيْنَاكَ
پس ما برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیاز
مودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی
قصه ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ
پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سال
ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى بر اندازه که مقدر کرده بودم ای موسی و اینجا
با تو سخن گفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست
گرفتم اذْهَبْ أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهاء من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید

وعده آن بود که او را
در دریا فکن که باز بتو
خواهیم رسانید قوله تع
انا رادوه الیک

فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او در عصیان از حد درگذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گویید با او قَوْلًا لَيِّنًا
سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با وی و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لک الی ان تزکی
مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند
او را بکنیت خوانید چون ابو العباس بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف
مکنید لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید او پند گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَى یا بترسد از عذاب خدا و تذکر
بهره متحقق است و خشیة حصه متوهم پس موسی علی نبینا و علیه السلام ازین محل متوجه مصر شد
و با سیر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و نیامد
و روز نیز او را خبری نیافتند در ان صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده و صفورا را
را بشناخته پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان
رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون علیه السلم که باستقبال برادر
براه مدین روان شو پس در اثناء طریق ملاقات فرمودند و موسی علیه السلام شرح احوال
بتمامی باز گفت و وی را از انکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمود خبر داد
هرون علیه السلام گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از انچه تو دیده زیاده شده و بادنی
سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشه ناک و هر دو برادر باتفاق
قَالَا رَبَّنَا گفتند ای آفریدگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از انکه
فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نماییم أَوْ أَنْ يَطْغَى یا آنکه
زیاده کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت
خدای که ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من
با شما ام بحفظ و نصرت أَسْمَعُ می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید بنسبت من وَأَرَى
و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند

فأتیاه پس بروید بدو فقولا پس گویید انا رسولا ربك ما دو فرستاده پروردگار توییم فارسل
معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه بازرویم که مسکن آبای ما
بوده ولا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کوفتن مقاطعه و قتل اولاد قد جئناك
بآیة بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزه من ربك از نزدیك آفریدگار تو والسلام و سلام ملائکه
یعنی خزنه بهشت علی من اتبع الهدی بر آنکس است که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت
هر دو سرا مر او راست انا قد اوحی الینا بدرستی که وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده ان العذاب
بآنکه عذاب دنیی و آخرت علی من کذب بر آنکس است تکذیب آنرا که آورده ایم وتولی و پشت
بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدربارگاه
فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت
او می خوانیم و آن کلمات که حق سبحانه تلقین کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن ربکما یا
موسی پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت می کنید نکته در آنکه موسی را بندا
تخصیص کرد یا آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست و سخن
او نیک مفهوم نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی
بزبان فصیح قال گفت ربنا الذی پروردگار ما آنکست که از محض رحمت اعطی داده است کل شیء
هر چیزی را از انواع مخلوقات خلقه صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یک را
از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست ثم هدی پس راه نمود او را بدان
یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت
و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیر کلام اینکه داد
آفریدگان خود را هر چیز که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد فرعون
که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن بجای دیگر کشانید و جهت
تعجیز موسی علیه السلام قال گفت فرعون فما بال القرون الاولی پس چیست حال اهل قرنهای نخستین

چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدای را نپرستیدند بدین زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت
و نکبت قال گفت موسی علمها علم حال و مآل آن گروه عند ربی نزدیك آفریدگار منست
فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا نمی کند و فرو نمی گذارد ربی پروردگار من
هیچ چیز را ولا ینسی و فراموش نمی کند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمی دانم
مگر آنچه مرا از آن خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست
حال گذشتگان که بر انگیخته نمی شوند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که آنرا جز خدای من
کسی دیگر نمی داند باز بسر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه می کرد و گفت پروردگار من
الذی جعل آنست که گردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا فرش گسترده که بر آن
می نشینید و مسکن می سازید و سلك لكم و روشن کرد برای شما فیها در زمین سبلا راههای آبادان
راه از زمینی بزمینی می روید و بمصالح خود قیام می نمایید و انزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان ماء آبی که باران است فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم
تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون می آریم بآب
باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتی از رستنیهای پراکنده که لون و طعم و رایحه
هر یك مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین كلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آوردیم
هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان خود را در
چراگاههای تا بچرند گیاهها که خوردن شما را نشاید ان فی ذلك بدرستی که در این که مذکور شد
لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که
عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را
یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاك زمین است در تبیان فرموده که حق سبحانه
فرشته می فرستد تا از خاك موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بر می دارد و بر نطفه که ماده
وجود اوست می ریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق می شود و در همان خاك مدفون می گردد

حق فرمود شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ ودر زمین باز بریم بعد از مرک وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ واز
زمین بیرون آریم تَارَةً أُخْرَى بار دیکر بجهت حساب وخواجه حکیم فردوسی راست ۞ بخاکت دراورد خداوند پاک ۞
دکر ره برون آرد از زیر خاک ۞ بران حال کاول بخاک اندرون ۞ بران کونه از خاک آیی برون ۞ اکر پاک در زیر خاک مقام ۞
بر آیی از و پاک وپاکیزه نام ۞ پس فرعون حجتی ومعجزه طلبید وحضرت موسی علی نبینا وعلیه السلم عصا
بیفکند اژدها شد وباز برکرفت همان عصا شد وید بیضا بوی نمود واز آیات تسع معجزه
بعد از معجزه می دید ونمی کروید چنانچه حق سبحانه فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ وبدرستی که ما نمودیم فرعون را
آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزها ما که بموسی علیه السلام داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد
موسی را وَأَبَى وسر باز زد از انکه ایمان آرد وفرمان برداری کند واز روی عناد قَالَ کفت أَجِئْتَنَا
آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى بجادوی
خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری ومیخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی وبنی اسرائیل را
متمکن سازی وپادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر اینه بیاریم ما برای تو جادویی
مِثْلِهِ مانند جادویی تو وبآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوکری فَاجْعَلْ
پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما ومیان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ
وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما ونه تو وعده چون برسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى
در جای مساوی باشد مسافت قوم ما وتو بآن یا مکان مستوی یعنی هموار که در و پستی
وبلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ کفت موسی علیه السلم مَوْعِدُكُمْ زمان
وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیانست وان روزی عیدی بود مر اهل مصر را که همه
آراسته در موضع حاضر شدندی وتماشا کردندی یا روز نیروز بوده یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ
وانکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در چاشتکاه که روشنترست از باقی روز یعنی
موعد ما روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور
حق وزهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد وخبر آن باطراف واکناف عالم

برسد فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برکشت فرعون از مجلس وبخلوت درآمد وجهت جمع کردن سحره رای زد
وکسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن چیزها که بآن کید کنند یعنی سحره وآلات سحر ثُمَّ أَتَى
پس آمد بوعده کاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَى کفت موسی مر جادوانرا چون ملاقات نمود
با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید ومبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی که آیة اورا سحر کویند وخواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ
بر خدای مبندید بشرکت دیکری با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل کرداند واز بیخ برکند شما را
بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرداند بر شما وَقَدْ خَابَ وبدرستی که بی بهره ونومید ماند مَنِ افْتَرَى
هرکه افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس کفت وشنود کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ
میان یکدیکر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام وکفتند این سخن بسخن ساحران نمی ماند
وَأَسَرُّوا النَّجْوَى وپنهان داشتند راز کفتن را از ملازمان فرعون وبرین قرار دادند که اکر او
بر ما غالب شود متابعت او می باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان
با یکدیکر سخنی می کویند ومسارّه می کنند پرسید که ای سحره چه می کویید ایشان از ترس فرعون قَالُوا
کفتند إِنْ هَذَانِ بدرستی که این هردو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ می خواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ
انکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادویی خود ومملکت مصر را در تصرف
آرند وَيَذْهَبَا وببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى مذهب شما را که افضل مذاهبست ودین ومذهب خود را ظاهر
کنند یا ببرند اشراف واکابر شما را یعنی روی دل ایشانرا از شما برکردانند وبسوی خود متوجه
سازند علما را در لفظ هذان اختلافست کویند اسم انّ است وبلغت خثعم تثنیه در همه حال
از اعراب بالف می باشد واین حرف موافق ایشان واقع شده یا انّ بمعنی نعم باشد وهذان مبتدا
چنانچه انّ وصاحبها وحفص که اِنْ بتخفیف می خواند ودر نافیه می داند ولام را بمعنی الّا یعنی
ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی وهرون علیهما السلام ساحرانند
وداعیه اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت وکفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس جون حال چنینست

اعرابی از ابن الزبیر چیزی
طلبید وبعد از حرمان کفت
لعن الله ناقة حملتنی الیک
کفت انّ وصاحبها یعنی نعم
وصاحبها

جمع کید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا بس بیایید صف کشیده بسوی
میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد وجهد کنید تا بر ایشان غالب شوید قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ وبدستی
فوز یافت وبمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَى هر که بر سر آمده دسحر جادوان هفتاد
هزار یا سی وسه هزار صف کشیدند وموسی وهرون علیهما السلام در برابر ایشان بایستادند
سحره بقولی سیصد خروار حبل ورسن میان تهی کرده وپر زیبق ساخته بمیدان اوردند وبطریق
ادب قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا انکه تو می افکنی عصاء خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ ویا انکه
ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى نخست کسی که بیفکند موسی علی نبینا وعلیه السلام از روی مقابلهٔ ادب با دب
یا از وجه بی اعتباری آن یا بی حسابی اناان قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت بلک شما بیفکنید ایشان
جادویهاء خود بیفکندند وبسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ
بس انجا عصاهای ایشان [رسنها] يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی وکید ایشان
که گوئیا أَنَّهَا تَسْعَى بدرستی که او می دود ومی شتابد فَأَوْجَسَ بس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً
مُوسَى خوف موسی از انکه نظارکیان میان سحر ومعجز فرق نکنند یا انکه متفرق کردند پیش از
القاء عصا وچون این وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا گفتیم ما لَا تَخَفْ مترس از انچه تراد روهم انداخته
که امر تو از غایة وضوح بر عام وخاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى بدرستی که تو برتری
ایشان وغالب بر ایشان وَأَلْقِ وبیفکن مَا فِي يَمِينِكَ انچه در دست راست تست تحقیر عصا کند
یعنی از بسیاری عصا ورسن ایشان باک مدار وآن چوب که در دست تست بیفکن تَلْقَفْ
تا فرو برد مَا صَنَعُوا انچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ فریب جادو است
وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ ورستکاری نیابد ساحر وفیروز نشود حَيْثُ أَتَى هر جا باشد وبهر جا رود حضرت
موسی علی نبینا وعلیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد ودهن خود کشاده تمام
ادوات جادوان فرو برد ومردم از ترس وی روی بگریز آوردند موسی علیه السلام اورا بگرفت
همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا

ومعجزه

ومعجزه موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ بس در افکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند
سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم
بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى به پروردگار هرون وموسی تقدیم هرون جهت رعایة فواصل وملاحظهٔ
رؤس الآیات است فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا ایمان اورده اید
وحفص آمنتم خوانده بر سبیل اخبار یعنی شما بگروید وتصدیق کردید لَهُ مر موسی را قَبْلَ
أَنْ آذَنَ پیش از انکه دستوری دهم لَكُمْ مر شما را وفرمایم که بدو بگروید إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ
هر اینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ انکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی استاد ومعلم ومهتر
جادویانست شما باهم ساخته خواهید که ملک مرا برانداز ید فَلَأُقَطِّعَنَّ بس هر اینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ
دستها وپایهاء شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست ویکی از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ وبر آویزم
شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهاء درخت خرما که دراز ترین درختانست تا همه کس شما را ببیند وعبرت گیرد
وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا وتا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است
از روی عذاب وَأَبْقَى وپاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده
بودند وا ز انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده بیت
خورده یکجرعه از کف ساقی ٭ هر چه فانیست کرده درباقی ٭ دامن از فکر غیر افشانده ٭ لیس فی الدار غیره خوانده
لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند که ما ترا اختیار نکنیم عَلَى مَا جَاءَنَا بر انچه بما آمده
مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات وگویند که در حین سجده بهشت ونعیم آنرا بدیشان نموده
بودند بس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر انچه دیدیم از نشانهاء روشن وسوگند می خوریم وَالَّذِي
فَطَرَنَا بخدای که مارا آفرید فَاقْضِ بس بکن مَا أَنْتَ قَاضٍ هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن
که ما پرواى آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیی یعنی
حکم تو درین جهانست که ما هستیم پیش جاری نیست هر چه می خواهی می کنی در آخرت که بهتر است وپاینده
تو از حکم معزول وبمهم خود مشغول خواهی بود ٭ امروز بجو بهر چه خواهی بکنی ٭ فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند

واختیار نکنیم

إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما کرویدیم بِرَبِّنَا بپرورد کار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا کناهان ما از کفر
ومعاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا وبیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر ایجین مِنَ السِّحْرِ از اموختن جادوئی
آورده اند که فرعون مردمی ابن آموختن سحر اکراه می کرد یا خواندن او و ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم
سلطان اکراهست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با کراه
مؤاخذ بوده اند واین مؤاخذه از امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برداشته شده وَاللَّهُ
خَيْرٌ وخدای بهترست از روی پاداش وَأَبْقَىٰ وپاینده تر از جهت ثواب تو ما را بر کفر مزدی می دهی که
که انقطاع بدان راه دارد وخدای بر ایمان اجری عطا میکند که کرد زوال کرد آن نکردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ
بدرستی که هر کس آید رَبَّهُ مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر میرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر وراست
دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ ونه زنده باشد بزندکانی که
خوش کذرانند وَمَنْ يَأْتِهِ وهر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ
بتحقیق کرده کارهاء شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه مؤمنان ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ
مر ایشانراست درجهاء بلند که آن درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامتست تَجْرِي می رود پیوسته
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن کروه جاویدان باشند فِيهَا
در آن بوستانها وَذَٰلِكَ واین ثواب جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ پاداش انکست که پاک باشد از دنس کفر وارجاس عصیان
یا مطهر بود بطاعات واعمال خیر تا اینجا کلام سحره است وچون قصهٔ ایشان بشرحی لایق در سورهٔ
اعراف کذشته بود اینجا بطریق ایجاز وسه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود وَلَقَدْ
أَوْحَيْنَا وهر آینه ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون از دؤیه معجزات
متاثر نشد ودر تعذیب بنی اسرائیل افزود ما کفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه بشب ببر بندکان مرا
از مصر وچون بکنار دریا رسند ولشکر فرعون از عقب ایشان بیاید با کمال ید فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا کیر برای ایشان
طَرِيقًا راهی ابن عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا
خشک که در وآب ولای نبود لَا تَخَافُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان

بنده یک پرورده کار خود تجرینا

شما را در نیابند وَلَا تَخْشَىٰ ونترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بکذرانیم پس موسی با بنی
اسرائیل را از مصر بیرون برد ودیکر روز قبطیان خبردار شدند که در خانهٔ هر یک از ایشان مصیبتی عظیم
افتاد که بخود در ماندند نزدیکی لشکرها جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ
بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود کذشته بود فرعونیان نیز
درآمدند فَغَشِيَهُمْ پس دریافت ایشانرا مِنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای
تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشانرا که کس بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع
توان کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ وکمراه کرد فرعون قَوْمَهُ کروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ وراه ننمود ایشانرا
هدایة فرعون تهکم است چه او می کفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وکفته اند فرعون قوم خود را
در دریا کم کرد وخود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی که
برهانیدیم شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون وقوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ ووعده دادیم
پیغمبر شما را بجهة انزال توریة برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا وفرو
فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ ومرغ بریان وقتی که در تیه سرکردان بودید وکفتیم
كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها وحلالها که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا وازحد
در مکذرید فِيهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید وهر یک حصهٔ خود بکیرید یا ذخیره منهید برای دو روز دیکر
یا شکر فرو مکذارید که شکر قید نعمت موجود وصید نعمت مفقودست شکر منعم واجب آمد در خرد
ورنه بکشاید در خشم ابد وکفته اند قوت آن نعمت بمعصیت صرف مکنید که اکر چنین کنید فَيَحِلَّ
پس فرود آید عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ وهر که فرود آید بروی غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَىٰ پس
بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ وبدرستی که من هر آینه نیک نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ
مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ وایمان آورد بوحدانیة من وَعَمِلَ صَالِحًا وبکرد
عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد
یا بر هدایة استقامة نمود یا طریق اهل سنت وجماعت کرفت راه سنت رو اکر خواهی صراط مستقیم

کز سخن رامی بود سوی رضای ذو المنن ٭ هر چه در چشم وی همچون سنانی تیز باد ٭ کو سنانی زنده کی خواهد زمانی بی سخن
آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما
قوانین شریعت و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی علی نبینا و علیه السلام درین باب
با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی
تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت و با
وجوه قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر می آیم و
کتابی می آرم و چون بنزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام
الهی داشت زود تر ببالای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتاب
ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ
گفت موسی که ایشان گروه مردان اینک می آیند عَلَى أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ
و بشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَى تا خشنود کردی از من چه امتثال امر
موجب رضای آمر است یعنی پیش از آمدن من از قوم نه بجهت تعظم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی
تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا
ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد
یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیلهٔ سامره از عظماء بنی اسرائیل
و گویند از کرمان بود یا از باجرما موضعی است در عراق عرب و نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمع گوساله
پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیلیانست و در وقتی که فرعون
ابناء ایشانرا می کشته او متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند و حق سبحانه
جبرئیل را علیه السلم امر فرموده تا او را پرورش دهد و مأکول و مشروب وی مهیا کرد او هم بدین
سبب او جبرئیل را می شناخته و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضهٔ خاک
برداشته و محافظت نموده ٭ درین وقت که موسی علیه السلم بطور رفت سامری نزد هرون علیه السلم

آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان گرفته ایم با ماست و ما را در ان تصرف کردن روا نیست و می بینیم
که بنی اسرائیل آنرا می خرند و می فروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هرون علیه السلام
امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفرهٔ ریخته آتش در ان زدند و سامری زرگر چالاک بود
همین که آن زرها بگداخت وی قالب ساخته آن زر گداخته را در ان ریخت و بشکل گوساله
چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلم که فرس الحیوة می گفتند در درون وی
ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شده و با واز در آمد و گویند زنده نشد لیکن
بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و
حق سبحانه موسی را علیه السلم خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَى
پس باز گشت موسی علی نبینا و علیه السلم از مناجات خود بعد از ان که چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت
إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهگن از عمل ایشان و چون بمیان قوم
رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف می زدند و رقص می کردند عتاب آغاز کرد و از روی
ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما
وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ راست و نیکو که توریة بشما دهد و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم
أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان
وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما
بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده را که کرده بودید بثبات بر ایمان
و قیام بر اوامر من قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا
بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود وَلَكِنَّا و لیکن برداشته بودیم و حفص حُمِّلْنَا خواند مجهول از باب تفعیل حُمِّلْنَا
یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ
از پیرایهٔ گروه قبط که عاریة گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم
هارون فَكَذَلِكَ پس همچنانک ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند

فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا له خوار کالبدی از زر که مر ورا
بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و متابعان او هذا الهکم این گوساله خدای شماست
واله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده
عجلت و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان افلا
یرون آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان الا یرجع آنکه باز نمی گرداند گوساله الیهم سوی
ایشان قولا سخن را یعنی هر چند او را می خوانند جواب نمی دهد ولا یملک لهم و نمی تواند برای ایشان
ضرا زیانی ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزی را
که داعی خود را جواب ندهد و بر انفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد قال
و بدرستی که گفت لهم هرون مر ایشان را هرون علیه السلم من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلم
اندوی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که مبتلا شده اید به بگوساله
یعنی بپرستش او و ان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است
فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا و گردن نهید امری فرمان مرا و بر دین
ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و مقیمان
حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش می کند یا نی
و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته یا نی پس چون موسی علیه السلام باز آمد اول
با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگه روی ببرادر آورد و از غایة غضب موی پیشانی او بدستی
و محاسن او بدستی گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون ما منعک
چه چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت
من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی افعصیت امری
آیا سر کشیدی از فرمان من قال گفت هرون علیه السلام اندوی استعطاف یا بن ام ای پسر مادر من
اگر چه برادر پدر و مادر بود تا ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی و بملایمة گفت لا تأخذ فرا مگیر

بلحیتی

حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم بوقت رفتن بطور هرون را علیه السلام گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح ه

بلحیتی محاسن مرا و لا برأسی و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان
یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم ان تقول آنکه تو گوئی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی میان بنی
اسرائیل و لم ترقب و نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه اصلاح نگاه داشت
جماعت و مدارا با ایشان موسی علی نبینا و علیه السلم این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورده
قال فما خطبک یا سامری گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت
گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به بآنچیز یعنی جبرئیل را گفت
علیه السلام دیدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم
رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله
را از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمد
وکذلک و همچنین که گفتم سولت بیاراست لی برای من در نظر من نیکو آورد این کار را نفسی نفس من
در لباب مذکورست که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که
او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالبست و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات
از آن باز نتوان داشت سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر می شود بیت
هر نهالی که بر کند از دو بن باد ز آب حیات تازه و تر و آنچه بی میوه باشد و سایه به که گردد تنور را مایه
قال گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس بیرون رو از میان ما فان
لک پس بدرستی که هست ترا از عقوبة فی الحیوة در زندگی تو ان تقول آنکه گوئی هر کرا نزدیک
تو آید لا مساس مساس مکن مرا و در شوم چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را
هر دو تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها می گشت و هر گیا
اند و می دید مبالغه می کرد که نزدیک من میاور و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری
زمان نیز همان حال دارند القصه موسی علی نبینا و علیه السلم سامری را حکم کرد برفتن و گفتن
لامساس و فرمود که این عقوبة دنیاست وان لک و بدرستی که مر ترا است موعدا وعده

در آخرت که بهیچ وجه لن تخلفه خلاف نکنند با تو در آن بلکه بوفا رسانند وانظر ونکاه کن الی الهک
الذی بآن معبودی که ظلت علیه بودی پیوسته بر پرستش او عاکفا مقیم لنحرقنه هر آینه بسوزانیم
او را با آتش و این بر قول کسیست که کوید آن کاو را کوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم
و این بر آن قولست که او جسدی بود زرین بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده
او را فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و مبرود
توان ساخت صفت الوهیت بر و اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالتست انما الهکم
جز این نیست که معبودی شما که مستحق عبادتست الله الذی آن خدایست که لا اله الا هو نیست
معبودی فی الحقیقة و بحق وسع فرا رسیده است کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی
خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب کوساله که اکر زنده نیز باشد مثلست
در غباوة و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکستر شد در دریا
ریختند تا دست موسوی چه زند سحر سامری کذلک همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نقص
علیک میخوانیم بر تو ای محمد من انباء از خبرها ما قد سبق آنچه بتحقیق کذشته است یعنی از امور
سابقه و قرون ماضیه تا خبر محمد هم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکر مستبصران
امت تو وقد اتیناک و بدرستی که داده ایم ترا من لدنا از نزدیک ما ذکرا یادکردی که موجب شرف
باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار من اعرض هر که روی بکرداند عنه
از این ذکر که نبوتست یا قرآن فانه پس بدرستی که آن معرض یحمل بردارد یوم القیمة روز رستخیز
وزرا باری که کفرست خالدین فیه در حالتی که جاوید باشند در آن وزر یعنی در جزای آن
جمع خالدین و توحید اعرض حملست بر معنی و لفظ وساء لهم و بدست مر ایشانرا یوم القیمة
حملا روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیبست یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در
صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور دمد ونحشر المجرمین و حشر کنیم ما کناهکاران یعنی
انها که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان و در خبرست که زرقة عین و سواد وجه

علامت

علامت دوزخیان خواهد بود و کفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنکان یا کوران چه غالبا چشم در عما کبود
می شود و از غایة تشنکی نیز برزقه میل می کند و چون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم پنهان و آهسته
می کویند با یکدیکر ان لبثتم درنک فکردید در کورها الا عشرا مکر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار
بیش نبودید یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیی را نحن ما که خداوندیم اعلم
بما یقولون داناتریم بآنچه ایشان می کویند اذ یقول چون کوید امثلهم طریقة تمامترین ایشان
از روی عقل ان لبثتم درنک نکردید در قبر یا در دنیی الا یوما مکر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیی
یا قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده کفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش کرده اند زمان بودن
ایشانرا در دنیی و قبر یا بنسبت درازی آن روز عمر دنیی را کوتاه شمرند خصوصا عمری که بجهالت
وضلالت صرف شده باشد عمری که بدان کذرد کوتاه به آورده اند که مشرکان یا یکی از ثقیف
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت
چکونه خواهد بود آیة آمد که ویسئلونک و می پرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی مآل حال آن فقل
پس بکوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد آنرا ربی آفریدکار من نسفا
پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده که بر کند آنرا از بیخ پس اجزاء آنرا ریز کرداند چون ریک پس باد
را بر وی بفرستد تا آنرا متفرق سازد و در تبیان کفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا
افکند فیذرها پس بکذارد قرارکاه ایشان یعنی زمین را قاعا خالی صفصفا هموار
لا تری فیها نه بینی در آن عوجا پستی و مغاره ولا امتا و نه بلندی و پشته یومئذ در آن روز
یتبعون الداعی پی روی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند
بحشرکاه لا عوج له هیچ میل و کجی نکنند مر ورا یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن
بلکه همه انقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بلدرنک و کفته اند آتشی بیاید و مشرکانرا براند
تا محشر وخشعت الاصوات و پست شود آوازها للرحمن برای سخن کفتن خدای یا از عظمت و مهابت
وی فلا تسمع پس نشنوی تو در آن روز الا همسا مکر آواز نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن

بحشر یَوْمَئِذٍ آن روز لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی کسی را اِلَّا مَنْ اَذِنَ مکر آنرا که دستوری
دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر شفاعت او را خدای وَرَضِیَ لَهُ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را یَعْلَمُ می داند
خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ آنچه پیش ادمیانست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ آنچه از پی ایشانست از کار دنیا
وَلَا یُحِیطُونَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات
الهی معلوم نکردد زیرا که مقتضای او عدم احاطهٔ علم است بد و وحقیقه احاطهٔ علم است بمعلوم
وکشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است
بد و ممتنع باشد چه زوال ذاتیات وقلب حقایق روا نیست وعدم احاطهٔ علم بد و نه از قصور نسبت
علمیه ونقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی وبی نهایتی اوست • کجا دریابد او را عقل چالاک •
که بیرونست از سر حد ادراک • تماشای کن اسما و صفاتش • که آگه نیست کس از کنه ذاتش • وَعَنَتِ الْوُجُوهُ
وخوار و فروتن شوند اصحاب روبها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ
مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ
و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی کشد مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی با شرک بر گرفته بموقف
حشر آید وَمَنْ یَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ بعضی از کارهاء ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او
مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست لاجرم هر مؤمن که عمل نیکو کند
فَلَا یَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم وبیداد که زیادتی سیآتست وَلَا هَضْمًا و نه از کسی
و شکست که نقصان حسنانست یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند و نه بر سیآت وی افزایند
وَكَذٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را اَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را
قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر کردانیدیم فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ در وی از آیات وعید چون
ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند
از آنکه مثل آنها بدیشان فرو نیاید اَوْ یُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشانرا پندی چون
استماع وی کنند فَتَعَالَی اللّٰهُ پس برترست خدای از صفات مخلوقان یا برترست از الحاد ملحدان یا

یا کتر از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات وصفات خود یا سزاوار باوصاف
کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلم بوحی نازل شدی آیتی بر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم خواندی انحضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند
یا جبرئیل قرات می فرمود آیة آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْاٰنِ بقرات قرآن مِنْ قَبْلِ اَنْ یُقْضٰی
پیش از آنکه ادا کرده شود اِلَیْكَ وَحْیُهُ بتو وحی آن ماوردی فرموده که سوال انزال قرآن
مکن پیش از آنکه وحی بیاید و کفته محمد رحمه الله قرآنرا مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر
از قول امام حسن بصری رحمة الله آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت پیغامبر صلوات
الله وسلامه علیه آمد و قصاص طلبید انحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیة فرود آمد
وحضرت در آن حکم متوقف شد تا آیة الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیة آنست که حکم مکن
بقرآن مکر بعد از انزال آن وَقُلْ رَبِّ و بکوی ای پروردکار من زِدْنِی عِلْمًا بیفزای مرا دانش
باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی می کنی یا بده مرا
علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیاده علم طلبید
او را حواله بخضر علیه السلام کردند و چون طلب پیغمبر ما را دعاء زیادت علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد
تا معلوم شود آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی سبق وقل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درسگاه
وعلمك ما لم تعلم نکته فعلمت علم الاولین والآخر و بکوش هوش مستفیدان حقایق اشیا توانند رسانید
علمهاء انبیا و اولیا • در دلش رخشنده چون شمس الضحی • عالمی کاموزگارش حق بود • علم او پس کامل و مطلق بود
وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم اِلٰی اٰدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان و فرمودیم او را
که کرد شجرهٔ منهیه نکردد و از آن نخورد فَنَسِیَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر ورا
عَزْمًا عزیمتی بکناه یعنی بخطا نه بعمد صورتی از وسمت صدور یافت یا نبود او را صبری بر آن وَاِذْ قُلْنَا منها
و یاد کن چون کفتیم لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا مر ملایکه را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را سجدهٔ تحیت و کرامت
پس همه سجده کردند اِلَّا اِبْلِیسَ مکر دیو و دمانده از رحمت اَبٰی سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس کفتیم

فَسَجَدُوا

يَا آدَمُ إِنَّ هٰذَا ای ادم بدرستی که این دیو عَدُوٌّ لَكَ دشمنست مر ترا وَلِزَوْجِكَ ومر جفت ترا که حواست
فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا بس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَىٰ
که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد إِنَّ لَكَ
بدرستی که تراهست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا انکه کرسنه نمی شوی در وکه همه نعمتها آماده است وَلَا
تَعْرَىٰ و برهنه نمی کردی که از ملبوسات آنجه باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ و بدرستی که تو تشنه نمی شوی
فِيهَا در وی که عیون و انهار دایم است وَلَا تَضْحَىٰ و در افتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است
و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ بس انهاء وسوسه کرد شیطان بسوی ادم
بس از انکه ببهشت در آمد و حوا را دید و از مرک بترسانید و حوا با آدم باز کفت و آدم از مرک ترسان شده
با ابلیس که بر صورت پیری خود را بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج می طلبید
قَالَ يَا آدَمُ کفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا
عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرکز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ و راه نمایم ترا بملک که کهنه
نشود یعنی زوال بدو نرسد آدم کفت آری دلالت کن مرا با آن ابلیس راه نمون شد ادم و حوا را علیهما السلم
بشجرهٔ منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا بس بخوردند از ان درخت فَبَدَتْ لَهُمَا بس آشکارا شد مر ایشانرا سَوْآتُهُمَا
عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند
و می جسفانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برک درخت بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم
رَبَّهُ امر پروردکار خود را در خوردن درخت فَغَوَىٰ بس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی
بود بعد از ان بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه بشفاعت آورد
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ بس برکزید ویرا [illegible] خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ و قبول کرد توبهٔ او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را بدیه
ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا کفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ
برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود جنانجه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اکر خطاب آدم
و ابلیس است عداوت ذریهٔ هر دو با هم ظاهر است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ بس اکر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من

هُدًى راه نماینده یا انجه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ بس هر که بی روی کند آن هدی را
فَلَا يَضِلُّ بس کمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ
و هر که روی برتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ بس بتحقیق مر ورا است
مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستنی تنک و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا کردد یا قناعت
از وی بستانند و بدام حرص ماند و کفته اند معیشت تنک عذاب قبرست یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ
و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ در روز قیامت نابینا که هیچ جیز نه بیند مکر جهنم و اصناف
عقوبتهاء آن قَالَ رَبِّ کوید ای پروردکار من لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ چرا حشر کردی مرا نابینا وَقَدْ كُنْتُ
و بدرستی که بودم بَصِيرًا بینا وقتی که سر از قبر بر آوردم قَالَ کوید حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است
که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو ایتهاء کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا
بس تو چشم بر هم نهادی از ان و ترک کردی آنرا وَكَذَٰلِكَ و همچنین ترک کردن تو آنرا الْيَوْمَ تُنْسَىٰ امروز ترک
کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه روی کردانیده از کتاب را جزا دادیم نَجْزِي پاداش
میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد در کذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ و نکرویده بِآيَاتِ رَبِّهِ بایتهاء پروردکار
خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر اینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت ترست از تنک عیشی این سرای
وَأَبْقَىٰ و پاینده تر جهت انکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار
بر ایشان روشن نساخت انکه كَمْ أَهْلَكْنَا جند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب
قرنهاء کذشته جون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند بوقت تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهاء ایشان
جون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در ان اهلاک
لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول
ناهیه را یعنی عقلها که نهی کند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اکر نه کلمه ایست سَبَقَتْ
پیش رفته و پیش کفته مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو که عذاب منکران را با آخرت افکند یا از نسل ایشان
مؤمنان بیرون آرد لَكَانَ هر اینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشانرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی

تا وقتی که مستاصل نساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى ووقتی نام برده شد، عطفست بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ
تاخیر عذاب وحکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی آنچه بعاد وثمود نازل شد فَاصْبِرْ شکیبا
باش ای محمد عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه می گویند اهل شرک از تکذیب تو وطعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد
واین صبر بآیة السیف منسوخ است وَسَبِّحْ ونماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو
یعنی نماز گذار بوقتی که حمد گوئی خدای بر توفیق وهدایة قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی
نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وپیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ ودر بعضی از ساعات انتهاء
شب فَسَبِّحْ نماز گذار یعنی مغرب وعشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ ودر طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او دیگر
زوالست وآن طرف آخر نصف اولست از نهار وطرف اول نصف اخیر روز وجمع او بجهت امن است
از لباس یا باعتبار نصفین پس درین اوقات اداء کن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید والبته
خشنود گردانیده شوی وحفص بر بناء فاعل می خواند یعنی خشنود شوی و خشنودی
در اصح اقوال یکی امتی باشد که خدای او را عطا دهد وآن شفاعت امتست ونکتهٔ وَلَسَوْفَ
يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تقویة این قول می کند، امت همه چیستند وتو لی جان همه، ایشان همه آن تو وتو آن همه
خشنودی تو جست خدا و تو بجسـ[ـتن] خشنودنهٔ مکی بغفران همه، ابو رافع رضی الله عنه نقل می کند که مهمانی
بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد ودر خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان توانستی نمود حاضر
نبود مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد وگفت او را بگو که محمد رسول الله می گوید که مهمانی بمنزل
نزول فرموده ونمی یابیم نزدیک خود آنچه بدان شرایط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد با
فروش ومعامله کن تا هلال رجب چون برسد وقت بها بفرستیم من پیغام بیهودی رسانیدم واو گفت
نمی فروشم ومعامله نمی کنم مگر بانکه چیزی در گرو من بنهد من با حضرت مراجعت نموده صورت حال
باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او
ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم واین آیة جهت تسلیهٔ دل مبارک وی نازل شد
وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ وباز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که برخوردار

کردانیدم

فی سببیته را باشد
جانبخه فی العهد القوة

کردانیدم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفره چون وثنی وکتابی داده ایم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیی که مال ومنالست لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را فِيهِ در آن یا آنرا فتنه
وبلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم بعد از قیامت ایشانرا بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ وروزی دادن پروردگار تو
ترا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوت وهدایت خَيْرٌ بهترست از مالهاء فانی بی اعتبار ایشان
وَأَبْقَىٰ وپاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه دنیی را شکوفه
خواند زیرا که تری وتازگی او دو وسه روزه بیش نباشد اندک فرصتی را پژمرده گردد ونیست شود
مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست کاول بجلوه دل برباید ز اهل حال یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت
بر خاک ره شود چون خس وخاک پای مال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند آنرا که دم بدم زپی است آفت زوال
وَأْمُرْ أَهْلَكَ وامر کن کسانی خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا وصبر کن بر آن یعنی ملازمت نمای
لَا نَسْأَلُكَ نمی خواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمی گوئیم که خود وکسانی خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ
ما روزی میدهیم ترا وایشانرا پس برای نماز وتهیهٔ اسباب نیاز فارغ بال باش وَالْعَاقِبَةُ وسر انجام
پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل می کند که چون
سختی ببعضی از اهالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی واین آیه
خواندی وَقَالُوا وگفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود
یعنی چرا از آنچه ما طلبیم معجزه ظاهر نمی کرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ
الْأُولَىٰ خبر آنچه در کتابهاء پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا وهلاک قومی که بعد از
ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه
در توریة وانجیل است از صفت محمد صلی الله علیه وسلم وبشارت قدوم او وحقیقة آنست که
چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآنست وفرمود که
آیا نیامده است بدیشان بیان روشن مشتمل بر نقاوه وزبدهٔ آنچه در کتب سماویه بوده واورنده
آن امی است که آن صحف را ندیده ونشنیده واز کسی تعلیم نگرفته وهمهٔ فصحاء عرب از اتیان

بمثل سورهٔ ازان عاجزند با وجود چنین معجزی واضح آیتی دیکر طلبیدن عین عناد وانکارست
وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَاهُمْ واکر ما هلاک کردیمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذاب از نزدیک ما بسبب کفر ایشان
مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آینه کفتندی
ای پروردکار لَوْلَا اَرْسَلْتَ چرا نفرستادی اِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستادهٔ تا ما را بطاعت
تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما پی روی میکردیم آیتهاء ترا که با وی می فرستادی مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ
پیش از انکه خوار شویم در دنیی بقتل وسبی وَنَخْزَى ورسوا کردیم در قیامت بدخول در آتش
پس ما قطع حجت ایشانرا پیغمبر وقرآن فرستادیم وایشان نکرویدند قُلْ كُلٌّ بکو هر یکی از ما
وشما مُتَرَبِّصٌ منتظرست مآل حال دیکری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید وما عقوبت شما را
فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید ومترصد باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت
معلوم کردد که بحقیقت مَنْ اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَى
و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته بود وهم راه
نماینده • راه دان وراه بین وراه بر • در حقیقت نیست جز خیر البشر الجزو السابع عشر

من اجزاء الثلثین سورة الانبیا بسم الله الرحمن الرحیم اِقْتَرَبَ نزدیک آمد
لِلنَّاسِ مر مردمان را حِسَابُهُمْ وقت محاسبهٔ اعمال ایشان یعنی روز قیامت وکفته اند مراد از ناس
کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه وپاداش ایشان که قتل وکرفتاری روز بدرست
وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وایشان در بیخبری از حساب یا مواخذه مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند از تفکر
دران یا معرض اند از طریق توبه وانتباه مَا يَأْتِيهِمْ نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ
از آفریدکار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده وبتجدید منزل شده اِلَّا اسْتَمَعُوهُ مکر بشنوند
آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنکه بازی کنند بدان واستهزا نمایند آن
می شنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ دلها ایشان مشغول بچیزی دیکر یعنی غافلند از تامل در
معنی قرآن وتفکر در حقایق آن سلمی از ابو بکر وراق قدس سرهما نقل میکند که قلب لاهی

دلیست مشغول باموال دنیا وغافل از احوال عقبی وَاَسَرُّوا النَّجْوَى وپوشیده میدارند کافران راز کفتن خود را
الَّذِينَ ظَلَمُوا کفتند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک ومعصیت هَلْ هَذَا آیا هست این که شما را دعوت
میکند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم اِلَّا بَشَرٌ مکر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل وشرب
وذهاب ومجی پس او رسالت را نشاید که فرشته باشد اَفَتَاْتُونَ السِّحْرَ آیا می روید شما بجادوی یعنی
قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کلام آلهی
بر ایشان میخواند سحرست پس پنهان با یکدیکر مشاورت کردند وکفتند بعضی مر بعضی را که
شما میدانید که هرچه میخواند سحرست وَاَنْتُمْ تُبْصِرُونَ وشما می بینید که او آدمی است مثل وفرشته نیست
پس چه فکر میکنید که مهم او در هم شکند حق سبحانه پیغمبر خود را از ان مسارّه خبر داد وفرمود که در جواب
ایشان قُلْ بکو وحفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران کفت که رَبِّي پروردکار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ
میداند کفتن هر کوینده فِي السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ در آسمان وزمین واکر بجهر کویند واکر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ
واو شنواست کفتار کفار را الْعَلِيمُ داناست باسرار وضمایر ایشان بَلْ قَالُوا اضرابست از انچه
کفتند قرآن سحرست بلکه کفتند اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ سخنانست چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هر جایی وآن
نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود وافترا کرده بر خدای وآنچنان نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ
بلکه آن شاعرست کلامی شعری میکوید ودر خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی
ندارد حاصل که ایشان در کار حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه متحیر ومضطرب کشته
کاهی او را ساحر ووقتی شاعر وزمانی مفتری ونوبتی پریشان سخن میخواندند ومی کفتند اکر چنین که میکوید
نیست فَلْيَاْتِنَا بِآيَةٍ پس باید بیارد برای ما معجزی كَمَا اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ همچنان معجزی
که فرستاده شده بودند با آن پیغمبران پیشین چون ناقه وعصا وید بیضا واحیاء موتی حق تعالی فرموده
مَا آمَنَتْ نکرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از مکیان مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم کذشته آیتها طلبیدند وبعد از ظهور آن
ایمان نیاوردند وبانکار وتکذیب هلاک شدند اَفَهُمْ آیا صنادید مکه يُؤْمِنُونَ ایمان آورند

ورسولی باید ص

اکر آن آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطهٔ آنک سخت دلتر وسترنده‌تر بوده‌اند از مشرکان کذشته وما ارسلنا
ونفرستادیم قبلک پیش از تو به پیغمبری الا رجالا نوحی مکر مردان که وحی فرستاده شد و حفص
نوحی می‌خواند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر ملک نبوده همه بشر
بوده‌اند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیة افاده واستفاده وجود کیرد فاسألوا پس بپرسید این سخن را
که انبیا بشر بوده‌اند یا ملک اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا باشند ان کنتم لا تعلمون اکر هستید
که نمی‌دانید که رسول باید که بشر باشد واعتقاد کرده اید که پیغمبر را چکونه خورد و خواب بود وما جعلناهم
وما نساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان جسدی که با آن لا یأکلون الطعام نخورند خوردنی وما کانوا
ونبودند خالدین باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم وعدهٔ ایشانرا
یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیة موحدان ومغلوبیه مشرکان فانجیناهم پس نجات
دادیم انبیا را ومن نشاء وهر کرا خواستیم از مؤمنان یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود واهلکنا المسرفین
وهلاک کردیم کزاف کاران وکزاف کویانرا لقد انزلنا هرآینه فرستادیم الیکم بسوی شما ای کروه قریش کتابا فیه
کتابی که در وست ذکرکم شرف ونام وآوازهٔ شما یا پند وموعظهٔ شما افلا تعقلون آیا درنمی‌یابید یا تعقل
نمی‌کنید تا شمارا بران دارد که بدو بکروید این آیة اهل قرآنرا تشریفی تمام وتکریمی کامل هست وخبر اشراف
امتی حملة القرآن مؤید ومؤکد این اجلال واکرام ❁ اهل قرآنند اهل الله وبس ❁ اندیشان کی رسد بو الهوس
اهل باشد جنس وجنس این کلام ❁ نیست جز مرعی که بر پرده زدام ❁ هر که اندر دام نفست وهوا ❁ اهل شیطانست نی اهل خدا
آورده‌اند که در ولایة یمن دیهی بود که آنرا حضور یا حاضور گفتندی حضرت عزت پیغمبری
بدیشان فرستاد واو را از روی ستیزه وعناد بکشتند غضب ربانی بختنصر را بر ایشان کماشت
تا شمشیر در ایشان نهاد وندای از آسمان بیامد که یا لثارات الانبیا یعنی ای قصاصات پیغمبران
بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند وندامت در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک کشتند
کما قال الله تعالی وکم قصمنا وچندین شکستیم من قریة کانت دیهی را که بود ظالمة ستمکاره یعنی هلاک
کردیم ومعذب ساختیم اهل شهر ودیهی را که بسبب شرک بودند بیداد کر وستمکار وانشأنا وپدید کردیم

بعدها پس از هلاک اهل آن موضع قوما آخرین کروهی دیکران بجای ایشان تهدید می‌کند کفار عرب را
که آن قادری که عاجز نبود از اهلاک پیشینیان تواناست بر اهلاک پس آمدکان فلما احسوا پس
آنهنکام که اهل آن دیه یعنی حضوریان دریافتند بأسنا عذاب مارا ومشاهده کردند
بختنصر که لشکر بختنصر کرد ایشان در کرفته اند اذا هم آنجا ایشان منها از آن دیه یرکضون
هزیمت می‌کردند وشتاب می‌راندند چهارپایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا کفتند لا ترکضوا
مروید وپای مجنبانید واز عذاب خدای مکریزید وارجعوا وبازکردید الی ما اترفتم فیه بسوی آنچیزی
که منعم شدید فیه در آن چیز ومساکنکم وباز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسألون شاید که شما
پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند وخلاص را وجهی نیافتند
قالوا یا ویلنا کفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل
رسانیدند فما زالت پس همیشه بود تلک دعواهم آن خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا می‌کفتند حتی
جعلناهم تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا حصیدا کیاه درووده یعنی چنانچه کیاه را بداس درووند ایشانرا
بشمشیر درووند وساختیم ایشانرا خامدین مردکان وافسردکان وما خلقنا السماء والارض
ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم
یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش وتذکرهٔ ارباب دانش مشحون کردانیدیم
بانواع بدایع وغرایب واصناف صنایع وعجایب بیت بنکر بچشم فکر که از عرش تا بفرش
در هیچ ذره نیست که سر عجیب نیست لو اردنا اکر می‌خواستیم ان نتخذ آنکه فرا کیریم لهوا چیزی که
بآن بازی کنند یا بازی کنند وبرؤیة آن مستأنس شوند چون زن وفرزند لاتخذناه هرآینه فرا کرفتیم
من لدنا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا می‌کرفتیم ان کنا فاعلین
اکر می‌بودیم کننده این کار بل اضراب است از اتخاذ لهو وتنزیه است از صاحبه وولد یعنی هرکز لهو فرا نکیریم
بلکه نقذف بالحق بیفکنیم حق را که جد است علی الباطل بر باطل یعنی لهو ولعب یا اسلام را بر کفر
مسلط کنیم فیدمغه پس فرو شکند اورا فاذا هو پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده باشد

و زایل کشته ولکم الویل و مر شما راست ویل که کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب
مما تصفون از انچه صفت می کنید خدا را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وله و مر او راست
من في السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض و هر که در زمینست از جسمانیات
یعنی همهٔ اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی اند ومن عنده و کسانی که نزدیک اویند یعنی
ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیة اند و شما
ایشان را می پرستید لا یستکبرون سر کشی نمی کنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده
نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند یسبحون تنزیه می کنند حق را یا نماز می گذارند یا ستایش
می نمایند اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق می کرده اند لا یفترون سست و ضعیف
نمی شوند ام اتخذوا آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی خدایانی که از
اجزای زمینی مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت
هم ینشرون ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل مشرکان می کند یعنی شما ایشان را آلهه می گویید
و از لوازم الوهیه اقتدارست بر ممکنات و می دانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز از
عبادت ایشان دست باز نمی دارید لو کان اگر باشد فیهما در آسمان و زمین آلهة خدایان که تدبیر
امر آنها کنند الا الله بجز خدای لفسدتا هر اینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه اگر
آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری گردد و اگر در کار مخالفت نمایند
در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله نشاید بیت
در دو جهان قادر یکتا توئی ٭ جمله ضعیفند و توانا توئی ٭ چون قلمت بانگ بر ابلق زند ٭
جز تو که یارد که انا الحق زند ٭ فسبحان الله تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را رب العرش که آفریدگار عرش
است عما یصفون از انچه وصف می کنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یسأل پرسیده نشود خدای عما یفعل
از انچه می کند بجهت عظمت و تفرد با لوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صوابست وهم یسألون
و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از انچه می کنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را تا جارست که

حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدای آلهة خدایان و مأمور
بودند باتخاذ آن قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا هذا اینک
ذکر من معی یاد کرد کسانی که با من اند از امت یعنی قرآن وذکر من قبلی و اینک یاد کرد آنانکه پیش از من بودند
یعنی توریه و انجیل و سایر کتب سماویه در انجا نگرید و از آنها که بدانها دانا اند بپرسید که در همه نیست
الا امر بتوحید و نهی از شرک بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمی دانند حق را
و میان وی و باطل تمییز نمی توانند کرد فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای
و متابعت رسول او وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا یوحی الیه
مگر وحی کرده شد بدو و حفص نوحی خواند یعنی ما وحی کردیم بدو انه لا اله آنکه نیست خدای بحق
الا انا مگر من فاعبدون پس مرا بپرستید وقالوا اتخذ الرحمن و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشش
ولدا فرزندان از ملائکه سبحانه پاکست او و منزه از این بل عباد بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند
مکرمون گرامی داشتگان و نواختگان لا یسبقونه پیشی نگیرند بر خدای بالقول بسخن گفتن یعنی
بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملائکه یعنی ایشان
بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وهم بامره و ایشان بامر خدای یعملون کار می کنند یعلم
میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش ازین کرده اند وما خلفهم و آنچه پس ازین کنند ولا یشفعون
و در خواست نمی کنند الا لمن ارتضی مگر مر کسی را که خدای ببیند شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق
اقرار کند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول
الله وهم و فرشتگان من خشیته از ترس عذاب و عقوبة الهی مشفقون لرزان یا از مهابت و عظمت او
ترسان اند ومن یقل منهم و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که من خدایم
من دونه بجز وی فذلک پس آن قایل نجزیه پاداش دهیم او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که
مدعی ربوبیة را جزا میدهیم نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکاران را بپرستش ایشان او لم یر
الذین کفروا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویده اند ان السموات والارض آنکه آسمانها

فذمنها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم
ایشانرا از یکدیگر بتنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود او را بتحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یکی زمین را
نیز کیفیات و احوال طبقات چندین نوع گردانیدیم یا ارض و سما بیکدیگر ملتحم بودند یعنی
بهم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان درآوردیم و ایشانرا از هم جدا ساختیم
در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت
طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه
نمی رست ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از آب
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد
ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهرست یا از نطفه آفریدیم
یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغلبست اینجا نه بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا
نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین
رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نه جنبد زمین و به نگرداند آدمیانرا وَجَعَلْنَا فِيهَا
و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم
آسمانرا سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق
سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای که در آسمان که
دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهورست مُعْرِضُونَ اعراض
کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب
تیره تا در وی آرام یابند و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یکی از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی اشنا می کنند یعنی
بر سطح فلک می شتابند چون شتافتن آشنا ور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نور د اهل

اخراج کردیم ما هفت طبقه صح

اشا

اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست گاه یکی را بقبضهٔ قبض گیرد تا
سلطان جلال دمار از نهاد او برآرد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان
جمال او را از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحیدست بنعت
تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و قمر نشانهٔ اهل تلوین است گاه در کاهش بود گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق
وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بروز رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریت رسد
گوییا در کلام حقایق انجام حضرت قاسم انوار قدس سره اشارت بدین معنی هست شعر
ز سوز هجرانت ز مو باریکتر کردم • چو روز وصل یاد آیم شوم در حال فربه • حضرت پیر رومی
روح الله روحه میفرماید شعر چو روی بر تابی ز من گردم هلالی ممتحن • ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم
تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب • گه در محاق افتم ز تو گه شمع نورافشان شوم • آورده اند که اعدای نادان
بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت می گفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن که گردباد
حوادث برآید و یاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی
تسلیه آن حضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر آدمی را مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو
پایندگی در دنیی أَفَإِنْ مِتَّ آیا تو اگر بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ
تو پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهایی خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیی
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ مرگست هر که قدم از دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاده
بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید شعر
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ و می آزماییم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها
و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکویی یعنی عطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست
از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معاملهٔ آزمایندگان می کنیم در سختی و آسانی و نکبت
و دولت تا مرتبهٔ هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا

وبسوی ما ترجعون باز کردیده خواهید شد وبحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمیعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح
لی دبی افکنده بخندید وگفت این نبی بنی عبد منافست آیة آمد که واذا رآك الذین کفروا
وچون به بینند ترا آنانکه نگرویدند ان یتخذونك نگیرند ترا الا هزوا مگر مهزو یعنی کسی که
با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان با استهزا ترا پیغمبر خوانند وبا یکدیگر گویند
أهذا الذی آیا این آنکست که پیوسته یذکر آلهتکم یاد می کند خدایان شما را ببدی ومذمت
وهم وحال آنست که کافران بذکر الرحمن بیاد کردن خدای واو را یکی دانستن یا بقرآن
یا بنام رحمن هم کافرون ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا ولایق سخریه ایشانند
خلق الانسان آفریده شده است انسان من عجل از شتاب غایة مبالغه است یعنی
از فرط استعجال وقلت تأنی در امور گویا که مخلوق از شتابست واز جمله شتاب کاری او
آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبة می کرد حق سبحانه فرمود که
سأریکم زود باشد که بنمایم شما را آیاتی نشانهاء عقوبت خود در دنیا وقعه بدر ودر
آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن وگفته اند مراد از
انسان آدم است علیه السلام وعجله او آنکه چون روح بسر وچشم او در آمد نگاه کرد
افتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل کن در تمام خلق من پیش از آنکه آفتاب
غایب کرد دویقولون ومی گویند کافران متی هذا الوعد کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت
با ما بگوئید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان مخاطب حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم وصحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه باز اء کفار ایشان فرمود که لو یعلم
الذین کفروا اگر بدانند آنانکه کافرانند حین لا یکفون هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند
داشت عن وجوههم النار از رویهاء خود آتش دوزخ را ولا عن ظهورهم ونه از پشتهاء
خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان ولا هم ینصرون ونباشند ایشان که یاری داده شوند

یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر
کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر وبطلان قول خود را
بل تأتیهم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت
ومتحیر کرداند ایشانرا فلا یستطیعون پس نتوانند ردها باز داشتن اهوال آن از خود
ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور
نکردند یعنی نه در ایشان ونه در زاری ایشان نگرند ولقد استهزئ وبدرستی افسوس کرده اند
برسل من قبلك برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت را از حال انبیاء گذشته و
استهزاء معاندان با ایشان خبر میدهد وتهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را می گوید ایشان
استهزا کردند فحاق پس احاطه کرد بالذین سخروا بآنانکه سخریه کردند منهم از پیغمبران یعنی قومی
که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید ما کانوا جزاء آنچه بودند که بآن یستهزءون استهزا می کردند
پس بکسانی نیز که با تو این سلوک می کنند همان صورت واقع خواهد شد قل بگو ای محمد با مستهزیان
که من یکلؤکم که نگاه میدارد شما را باللیل والنهار بشب وروز من الرحمن از عذاب خدای و
انتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه ایشان عن ذکر ربهم از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از
مواعظه آن معرضون روی بگردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی
بجات سند ونگاه دارنده را چه شناسند ام لهم آلهة یا مر ایشانرا خدایانند که از راه توانائی
تمنعهم باز دارند از ایشان من دوننا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما وگفته اند در آیة
تقدیم وتاخیری هست تقدیرش این که ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه
ایشان می کند ومی گوید لا یستطیعون نمی توانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نصر انفسهم
یاری دادن مر نفسها خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر وقلع وتلویث
وامثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت ولا هم
ونیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری منا از عذاب ما یصحبون نگاه داشته

وزینها داده شوند بل متعنا بلکه ما برخورداری دادیم هؤلاء آن گروه مکیان را بسعت
عیش وایمنی وسلامتی وآباءهم وپدران ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر برایشان
مدتی زندگانی وبدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود وندانستند که
دم بدم بنای عیش درهم خواهد شکست واساس عمر منهدم خواهد شد مغرور مشو که دم بدم دست اجل
بهم زند این بنا که افراشته افلا یرون آیا نمی بینند کافران انا نأتی الارض آنرا که می آییم یعنی می آید
فرمان ما بزمین ایشان ننقصها من اطرافها کوتاه میکنیم زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم
آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه می گیرند ومنزلی بحوزه تصرف در می آرند افهم الغالبون
آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر ومؤمنان قل انما انذرکم بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را
بالوحی بآنچه وحی کرده می شود بمن یعنی نه از قبل خود سخن می گویم وشما از بیم دادن من متأثر
نمی شوید ولا یسمع الصم الدعاء ونمی شنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم
کرده شوند کافران از در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه می کند بکران که چیزی مسموع
ایشان نمی شود ولئن مستهم واگر برسد بکفره نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از
عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم می کنی خوار و فروتن شوند واز غایت
اضطراب وحیرت لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم
ما ظالمین ستم کنندگان بر خود بشرک وتکذیب ونضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوها
ذوات العدل را لیوم القیمة برای جزای روز رستخیز صاحب لباب وبعضی مفسران
برانند که میزان عبارت از عدالت یعنی وضع موازین تمثیلست از برای محافظت حساب
ومکافات اعمال براستی وجمهور برانند که مراد میزانیست که او را عمودی ودو کفه باشد
چون ترازوی که بدان میسنجند ودر تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست
چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت با حضرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه یا آنکه اعمال
هریک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هریک میزان باشد وجمعیة او باضافه با جمع است

دهی

وبعضی برانند که هر کس را علی حده میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند فلا تظلم
نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیک وبد هیچ عملی ناسنجیده
نگذارند وان کان واگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل
از سپندانکه اصغر حبابست اتینا بها بیاریم آنرا ونزد ترازو حاضر سازیم وکفی بنا
حاسبین وبسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم وجمال عدل ما راست
ولقد آتینا وبدرستی که دادیم ما موسی وهرون الفرقان موسی وهرون را کتابی
جدا کننده میان حق وباطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وضیاء ودادیم
ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت وجهالت باز
رهند وذکری للمتقین وپندی پرهیزکاران را الذین یخشون آنانکه بترسند ربهم
از عذاب آفریدگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی خدا برا نادیده از وی می ترسند و
عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترسگارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف
میکنند بآشکارا در موضح از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر که ایمان
بوحدانیة خدای وبگرود ببهشت ودوزخ وبعث وحساب ومیزان بدرستی که
ترسیده است از خدای بغیب وهم وپرهیزکاران من الساعة از اهوال قیامت
مشفقون ترسندگانند وهذا واین قرآن ذکر مبارک سخنیست بسیار خیر وبا
منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم انزلناه فرو فرستادیم اورا واز خود برنیافت
افانتم آیا شما له منکرون مر قرآنرا انکار کنندگانید ولقد آتینا وهر آینه ما دادیم
ابراهیم رشده مر ابراهیم را راه یافتن بوجوه صلاح من قبل پیش از موسی وهرون
یا قبل از محمد علیهم الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وکنا
به عالمین وبودیم باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فرا خور استحقاق او را ثواب
نوازش فرمودیم اذ قال یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود آزر را وقومه

میکوده خود یعنی اهل بابل را مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته
اَنْتُمْ لَهَا شما بر آن یعنی بر پرستش آن عَاكِفُونَ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت
بوده و در ترتیب گویند نود بت بود و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار
در جای چشمهاء او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیات سباع و
طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صورت هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا
وَجَدْنَا گفتند یافتیم ما آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان نیز
تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ بخدای که بودید شما
وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطایی آشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان
از روی تعجب اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد اَمْ اَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِينَ
از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن می گویی استبعاد کردند از تضلیل خود
و تجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام بَلْ نیستم بازی کننده رَبُّكُمْ آفریدگار شما
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمینست الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه او آفرید آسمان و زمین
یا تماثیل شما را وَاَنَا عَلَى ذٰلِكُمْ و من بر آنچه او پروردگار من و شماست مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان
ام یعنی از روی تحقیق اداء شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روزی عیدی
داشتند که در آن بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن به بتخانه در آمده
و بتان را بیاراسته بزیورها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده
بخانهاء خود باز گشتندی چون ابراهیم علی نبینا و علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل
مناظره فرمود گفتند فردا عیدماست بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم
علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت و روزی دیگر که می رفتند خواستند که او را ببرند
بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از وی باز داشته برفتند ابراهیم علیه السلام

بنهان از ایشان فرمود که وَتَاللّٰهِ و بخدای سوگند که من لَاَكِيدَنَّ هر اینه تدبیر کنم و جهد نمایم
تا بشکنم اَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی
بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِينَ پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و
بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید و با کسی نگفت اما چون قوم برفتند حضرت
خلیل جلیل تبری برداشته به بت خانه در آمد فَجَعَلَهُمْ پس کردانید بتان را بزخم تبر جُذَاذًا
پاره پاره اِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست
بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ شاید قوم نمرود با آن بت بزرگتر
يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده ازو پرسند که شکننده بتان کیست چه از
شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم علیه السلام
ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم است یعنی بتان را بشکست
تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان
آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است
هٰذَا این عمل بِآلِهَتِنَا با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است اِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ الظَّالِمِينَ
هر اینه از ستمکارانست بر آلهه چه ایشان را تعظیم می باید کرد او اهانت کرده یا از ظالمانست
بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده
خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تاللّٰه لاکیدن اصنامکم از ابراهیم
علیه السلام شنیده بود یا دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با مراء نمرود رسید قَالُوا گفتند
با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان می گویند سَمِعْنَا فَتًى شنودیم از جوانی که به بدی يَذْكُرُهُمْ
یاد می کرد بتان را يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ می گویند مر ورا ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قَالُوا
گفتند نمرود و امراء او فَاْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلٰى اَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهاء مردمان یعنی
چنان کنید که مردم او را به بینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را

نکوهش میکنند بس ابراهیم را کرفته پیش نمرود حاضر کردند **قَالُوا أَأَنْتَ** کفتند آیا تو **فَعَلْتَ هَذَا** کرده این را که می بینیم از کسر و قلع **بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ** بخدایان ما ای ابراهیم **قَالَ** کفت من نکرده ام **بَلْ فَعَلَهُ** بلکه کرده است این را **كَبِيرُهُمْ هَذَا** این بزرک ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من جز ایشان را پرستند **فَاسْأَلُوهُمْ** پس بپرسید شما از ایشان که که کشته است شما را **إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ** اکر هستند که سخن کویند **فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ** پس باز کشتند با عقول خود یا با یکدیکر **فَقَالُوا** پس کفتند بعضی با بعضی **إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ** بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نکوید **ثُمَّ نُكِسُوا** پس نکونسار کرده شدند **عَلَى رُءُوسِهِمْ** بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و کفتند **لَقَدْ عَلِمْتَ** بدرستی که تو دانسته که **مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ** این بتان سخن نکویند چرا امی کنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلههٔ خود **قَالَ** کفت ابراهیم **أَفَتَعْبُدُونَ** ایا پرستش می کنید **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا** آنرا که سود نرساند بشما چیزی اکر او را پرستید **وَلَا يَضُرُّكُمْ** و زیان نکند شما را اکر ترک پرستش او کنید **أُفٍّ لَكُمْ** زشتی و ناخوشی مر شما را **وَلِمَا تَعْبُدُونَ** و مر انچیزی را که می پرستید **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا درنمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه بمضاره نقل کرده **قَالُوا حَرِّقُوهُ** کفتند بسوزید او را که عقوبة آتش با هولست **وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ** و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی **إِنْ كُنْتُمْ** اکر هستید **فَاعِلِينَ** کنندکان نصرت یعنی یاری دهندکان می بتان پس نمرود حکم کرد تا حظیرهٔ در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت کز و قرب یکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه غل بر کردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرئیل علیه السلم در هوا بوی رسید و کفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجة دارم ولی بتو نه جبرئیل کفت بهر که داری بخواه فرمود که او می داند حاجتی خواستن نیست چون توکل خلیل

بر خدای و انقطاع او از ما سوی درست بود **قُلْنَا يَا نَارُ** کفتیم ما که ای آتش **كُونِي** باش **بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ** خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکر نکفتی سردی با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بیفسردی **وَأَرَادُوا** و خواستند نمرود و دیاران **بِهِ كَيْدًا** با ابراهیم مکری در سوختن **فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ** ما کردانیدیم ایشانرا زیانکارتر جه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقة قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او کل و نرکس بدمید و چشمهٔ آب شیرین بدید آمد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش و کلستانی بغایة دلکش نشسته و با ملکی الظل سخن می کوید و بر کرد اکرد ایشان آتش شعله می زند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرک خدائیست و من برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلم فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم کرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محقق خطاب با نار کونی با آتشیست که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت ~~و~~ آتش دارد دل من اتش دارد ✿ و آن آتش دل دل مرا خوش دارد ✿ خلیل [illegible] نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از شهود عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت باش بر ابرهیم چه ما حکم کرده ایم که در ان آتش معجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اکر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی نابود شود بوستان بیدا و معجزه هویدا نکردد و اکر بر ابراهیم بسلامت نباشی از نار الله الموقدة بسوزد و قاعدهٔ دعوت بر افتد و اینجا معلوم می شود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نشود ✿ عشق آن شعله است که چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت **وَنَجَّيْنَاهُ** و نجاة دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود **وَلُوطًا** و برادرزادهٔ او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشانرا **إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا** بآن زمینی که برکت

کردیم وافزونی دادیم فیها للعالمین دران جهانیانرا یعنی ولایت شام وبرکت تمام بعث انبیا
علیهم السلام دران ولایت وبسیاری نعمت وارزانی آورده اند که ابراهیم علی نبینا وعلیه السلم
بفلسطین نزول فرمود ولوط علیه السلم بموتفکات ومیان این دو موضع مسافت یکشبانروز بود
ووهبنا له وبخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری اسحق اسحق نام او ویعقوب نافلة ودادیم
اورا یعقوب نبیرۀ زیادتی بر سؤال یعنی از ما پسری طلبیده بود ما اورا پسری بخشیدیم ونبیره وکلا
جعلنا وهر چهار را گردانیدیم صالحین نیکان وشایستگان وجعلناهم ائمة وساختیم ایشانرا پیشوایان
که خلق را یهدون راه نمایند بامرنا بفرمان ما واوحینا الیهم و وحی کردیم بدیشان فعل الخیرات
کردن نیکویها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند واقام الصلوة وبپای داشتن نماز وایتاء
الزکوة ودادن زکوة تخصیص نماز وزکوة از خیرات جهت تفضیلست وکانوا لنا وبودند ما را
عابدین پرستندگان باخلاص ولوطا آتیناه ولوط را دادیم حکما حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم
وعلما ودانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شرع وملت ونجیناه وبرهانیدیم اورا من القریة التی ازان
دیهی که کانت تعمل الخبائث بود آن دیه که می کردند عملهای ناپاک وآن دیه سدوم بود از موتفکات
که اهل آن بلواطه اشتغال می نمودند وراه می زدند ما ایشانرا هلاک کردیم انهم کانوا بدرستی که
بودند ایشان قوم سوء گروهی بد فاسقین بیرون رفتگان از دایرۀ فرمان وادخلناه
ودر آوردیم لوط را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت
که محل رحمتست انه بدرستی که لوط من الصالحین از ستودگان وشایستگانست وقصۀ لوط علی
نبینا وعلیه السلم قبل ازین بتفصیل گذشته ونوحا ویاد کن نوح را اذ نادی چون ندا کرد پروردگار
خود را من قبل پیش از ابراهیم ولوط علیهم السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فاستجبنا پس
اجابت کردیم له مر دعاء او را فنجیناه پس نجات دادیم اورا واهله واهل بیت اورا از فرزندان وزنان
ایشان من الکرب العظیم از غم بزرگ یعنی محنت طوفان ونصرناه ویاری دادیم اورا من القوم بسختی
که قوم نوح علیه السلام کانوا بودند قوم سوء گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سری همه بدیهاست

یعنی اهل آن دیه صح

فاغرقناهم اجمعین پس غرق گردانیدیم همه ایشانرا وداود وسلیمان ویاد کن قصۀ داود وپسر او
سلیمانرا علیهما السلم اذ یحکمان چون حکم کردند فی الحرث در کشت آورده اند که چون داود علیه السلم در محکمه
بنشستی سلیمان علی نبینا وعلیه السلم بدر محکمه بودی وهر که بیرون آمدی از مهم وی وحکم پدر
استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان واورا ایلیا گفتندی ویکی گوسفندار واورا
یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایۀ من یوحنا به شب رمۀ خودرا می چرانیده بکشت زار من
در آمده اند وتمام خورده قولی آنست که بوستانی وی رفته بودند وخوشهای انگور خورده وتلف کرده
داود علیه السلم از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود علیه السلم حکم کرد که گوسفندان
خودرا با ایلیا ده ودر شریعت داود علیه السلم حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند ومضمون
قصه مر سلیمانرا علیه السلم معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده سالگی وبا پدر فرمود که
اگر حکم چنین بودی اصلح وارفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد
که گوسفندرا تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع گیرد بشیر ودوغ وپشم وموی وباغ یا زرع را به
یوحنا باید داد تا غم خورد وبدان مرتبه رساند که بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد
تسلیم ایلیا کند وگوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود برین منوال الحکم فرمود حق سبحانه
خبر داد مر پیغمبر خود را که قصۀ داود وسلیمان علیهما السلام برین قوم خواند وقتی که کردند در زرع
یا باغ اذ نفشت چون بشب رفته بود فیه در ان کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفند گروهی وکنا
وبودیم ما لحکمهم مر حکم حاکمی را ومتحاکمین شاهدین داننده یعنی دانستیم که داود وسلیمان
با ایلیا ویوحنا حکم فرمودند ففهمناها سلیمان پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمانرا وبدو آموختیم
وبفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا از نفع گیرد وبدان تلافی دو زیان
خود کند وباغ را صاحب گوسفند غم خوارگی نماید وبمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از رمه غافل
نگردد حقیقت آنست که در ان زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلم صادر گشته وخدای
وحی کرده بسلیمان علیه السلم بنصی که ناسخ آن حکم شده وداود علیه السلم بعد از اطلاع بمنسوخیة

حکم سابق بنصّ ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا وهریک از بدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا
ودانش را موردین وَسَخَّرْنَا ورام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح می‌کردند
خدای را باتفاق او در تبیان فرموده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلم می‌شنوند از کوهها بتو
شنوده می‌شد واین معجزهٔ آن حضرت بود وَالطَّيْرَ ومسخر کردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس او وی
موافقت می‌نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ وهستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه
نزد شما عجیبست صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته‌اند یعنی هرجا داود علیه
السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست
بس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برانند که تسبیح طیر وجبال بلسان الحال بوده وبران تقدیر
جملهٔ اشیا بهمان زبان الهی ناطقند بس وجه اختصاص بداود علیه السلم چه تواند بود مؤمن موقن
باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها ومرغان بموافقت داود علیه السلم بر وجهی تسبیح می‌گفته‌اند
که همه سامعان از ترکیب حروف وکلمات آن مفهوم می‌شده واین معنی از قدرت الهی غریب نیست ❁
هرجا قلم تش علم افراخت ❁ از غرایب هرانچه خواست بساخت ❁ قدرتی را که نیست نقصانش ❁ کارها جمله هست آسانش ❁
وَعَلَّمْنَاهُ وبیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم ما وحفص
بتا می‌خواند یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل وجراحت در کارزار فَهَلْ
أَنْتُمْ بس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گوینده که آن برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر
گویید خدای را برچنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ومسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت وتند
درونیدن وتندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی وبروزی یکماهه راه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرود
که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده‌ایم فِيهَا در آن
زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان
علی نبینا وعلیه السلام ساخته بودند صباح از اینجا بیرون آمدی وباز نماز شام باد وی را بدینجا آوردی
ودر مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر فارس کردی وشبانگاه در کابل رفتی ودرو

خطه معروفه بارض الشام ٥

دیگران کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی وشام را به تدمر باز آمدی وَكُنَّا وهستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه
چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ ومسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ
برای او جهة استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ ومیکنند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی وسایر صناعات
غریبه وَكُنَّا لَهُمْ وبودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ ویاد کن
ایوب را واو بسر آموص بن رازح بن روم بن عیص اسحاق بن ابراهیم است علیه السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده بود وخلعت
نبوت بوشانیده بولایت بثنیه فرستاده شب وروز بطاعت گذرانیدی ومراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم
رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیة وسعة عیش است
مال بسیار وفرزندان بند کوار دارد اگر او را بانتزاع اموال واولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد
وطریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین است که تو میگوئی ومادانیم اوست بسندیده اگر
هزار بار کوره ابتلاش بگدازیم بمحک اعتبار خواهد بود ❁ چنان در عشق بگرویم که گر تیغم زود بر سر
بروز امتحان باشم چون شمع استاده بابرجا در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند که ابلیس درخواست که بر مال
وفرزند وجسد او مسلط کردان تا حقیقة حال وی ظاهر کردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد
وا دیوان را بر گماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند ودر احقاق آورده که برین سخن در کتاب
وسنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب ووهب نقل کرده‌اند حقیقت آنست که حق سبحانه
اقسام محن بر وی گماشت بس افواج بلا متواتر شد وامواج دریای غم متزاکم گشت القصه شترانش
بصاعقه هلاک شدند وگوسفندان بسبب در گرداب فنا افتادند وزراعت بریح عاصف
مبتلا شد وهفت بسر وسه دختر در زیر دیوار آمدند وقروح بر جسد مبارکش ظاهر شد
ومتعفن کشته دیدان در ان بیدا کشتند ومؤمنان مرتد شده وی را از ده بدر و منزلگه میرفت بیرون
کردند نه رحمه دختر افرایم بن یوسف یا ماخر دختر میشا بن یوسف علیه السلم در خدمت
او بماند ومدت هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت بدین محنت مبتلا بوده وبعضی
یا سیزده سال نیز گفته‌اند حق سبحانه برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

وتعلیم ثبات بر شکیبایی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب را اذ نادی ربه چون
بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر یا آنکه مرا رسید رنج و سختی وانت ارحم الراحمین و تو بخشنده
ترین بخشایندگانی مذکوران می گویند که حق سبحانه در بارهٔ ایوب علی نبینا وعلیه السلام فرموده
که انا وجدناه صابرا و نکتهٔ انی مسنی الضر همانا آنست چه شکایة از رنج نشان بی صبریست و
جواب برین وجه تقریر می کنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده خویش
کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج
در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر درو خیری بودی بدین
بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شد
که بغرض نماز و عرض نیاز بقیام نمی توانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سیاه کرمان آهنگ دل و
وی کردند و اراده و عضو محل تمجید و توحید بود از فوت ایشان ترسید و این کلمه گفت
یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوت خرید و ایوب برین حال مطلع
شده آواز انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند
که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی
می خوردند یکی بر روی زمین افتاد بر خاک کرم می طپید ایوب او را برداشته با جای او نهاد
چون اینکار باختیار او واقع شد چنان بگزید که طاقت که نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد
و گویند هر سحری بی واسطهٔ ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب با ایوب مکرر رسیده بود
که ای بیمار ما چگونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان می کشید و بآن بیماری خوش
کو بس بیمار خود آیی بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود در سحر آن روز که میهم راحت می رسید
بتحفهٔ این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برآنند که شکایة با او بود نه از و
در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از ضر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال مبلی شده
کمال غایت در بلا می دید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش بندای وانت

ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض بر حکم قضا
و قدرست بلکه از روی ضعف و عجز بشریست چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت
چرا خاموش نشسته گفت چه گویم گفت مکو صبر جبرئیل علیه السلام فرمود که بلاها در خزانهٔ حق بسیارست
تو طاقت نیاری از حق عافیة خواه ایوب علیه السلام این سخن گفت فاستجبنا له پس اجابت
کردیم دعای ویرا فکشفنا پس ببردیم ما به من ضر آنچه ویرا بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن
در سورهٔ ص خواهد آمد وآتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان وی که باعیان ایشان
زنده گردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه
بیکدیگر ابن عباس فرموده که اولاد و اموال و مواشی ویرا مضاعف بوی داد و ابو سرح یا سعید
فرستاد تا ملخ زرین بوی بیارید و در حقایق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی می بارید
رحمة من عندنا این کارها بنسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وذکری للعابدین
و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت
واسمعیل وادریس و یاد کن اسمعیل و ادریس را وذا الکفل و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع
یا ذکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند کفل بمعنی ضعف است
یعنی عمل او دو برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که ذو الکفل
الیسع از الیاس علیهما السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از ذهاب بوی و بدین جهت
لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله و صاحب تبیان آورده که یکی از انبیا بنی اسرائیل وحی
آمد که من می خواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را برای بنی اسرائیل عرض کن هرکه با تو پیمان شود از آنکه
شب نماز گذارد و فتور ننماید و روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم
نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست
و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه
او را ذو الکفل خواند کل همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل اند من الصابرین از صبر کنندگان

هرکه او در راه حق صابر بود
بر مراد خویشتن قادر بود
صبر باید تا شود کشف حرج
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج
صح

بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود
صبر فرموده وادریس در روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل
شکیبایی نمود بر انچه متکفل آن شده بود وَاَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشانرا فِی رَحْمَتِنَا در بخشش ما
که نبوتست یا نعمت آخرت اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِینَ از شایستگان و فرمان بردگان اند
وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود
که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر
الهی برفتن او صادر نشده بود گفته اند ایشانرا وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید
و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت
فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد اَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنکه تنگ نخواهیم ساخت
عَلَیْهِ بروی راه یافتن را پس ما او را بجود را و ددیم ودر شکم ماهی بر زندان کردیم فَنَادَی پس ندا کرد فِی
الظُّلُمَاتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند ما را اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ بانکه
گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحَانَکَ پاکی تو از آنکه در جینی عاجز شوی اِنِّی کُنْتُ بدرستی که
من هستم مِنَ الظَّالِمِینَ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت
سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل می کند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت
کند مر ورا فَاسْتَجَبْنَا پس ما اجابت کردیم لَهُ مر دعای یونس را وَنَجَّیْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ
الْغَمِّ از غم دریا و التقای حوت یعنی ماهی دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا
وَکَذٰلِکَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ می رهانیم و نجات می دهیم گروید کانرا و قصه ماهی
و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید وَزَکَرِیَّا و یاد کن زکریا بن آذر را اِذْ نَادَی رَبَّهُ چون بخواند
پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِی ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد
وَاَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم
مر دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیٰی و بخشیدیم مر ورا یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین وَاَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح

آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوش
خوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه سیء الخلق بود اِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند
کَانُوا یُسَارِعُونَ بودند که می شتافتند فِی الْخَیْرَاتِ در نیکوییها وَیَدْعُونَنَا و می خواندند ما را رَغَبًا از روی
ثواب وَرَهَبًا و از جهت ترس از عقاب وَکَانُوا لَنَا و بودند ما را خَاشِعِینَ فروتنان و فرمان
پذیران یا بیان مند از محققان گویند نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده
که هر که نیاز نبرد و ببرد توانگرش سازد و هر که ناز برد و کند عزیزش گرداند بیان نیاز و کانوا لنا
خاشعین نشان ناز من مثلی و رب العرش معبودی گدای میکده ام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِی اَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا
فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت
و دست هیچ کس بدامن عصمتش نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید
فِیهَا در پیراهن او یا در درون او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آن بامی ماست محصل سخن آنکه جاری
گردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم قصه وی وَابْنَهَا و خبر پسر وی
عیسی را آیَةً حجتی و علامتی لِلْعَالَمِینَ مر عالمیان را یعنی چون تأمل کنند بریشان روشن شود که ظهور
پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد اِنَّ هٰذِهِ
اُمَّتُکُمْ بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که واجبست شما را استقامت بر آن اُمَّةً وَاحِدَةً
ملتیست یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند
وَاَنَا رَبُّکُمْ و من آفریدگار شما ام فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند امم ماضیه
اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر
دیگری کردند کُلٌّ همه این فرقها اِلَیْنَا رَاجِعُونَ بسوی ما بازگردانندگانند و ما ایشانرا فرا خور
اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَنْ یَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملها پسندیده وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و حال آنکه گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا کُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْیِهِ مر شتافتن او را بعمل

امة یعنی دین باشد
کقوله وجدنا آبائنا
علی امة

یعنی ضایع نسازیم کردار او را وَإِنَّا لَهُ و ما مر سعی او را كَاتِبُونَ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده
در صحیفهٔ عمل و مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکو آن نزد حق ضایع نباشد
لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک
کردیم ایشانرا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ آنکه ایشان باز کردند بدنیی حرام است بر هلاک شدکان که بدنیی
رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه زاید و کویند معنی آیة
آنست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع ننمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب
شوند و قول اول اشهر است که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتَّىٰ إِذَا
فُتِحَتْ تا وقتی که کشاده شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح
سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی يَنْسِلُونَ
میشتابند و می دوند تا همه عالم را فرو کیرند و آبها، دریاها تمام بیاشامند و از خشک و تر هرچه
یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن
دجال و اتباع او بدست عیسی علی نبینا و علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و کشاده شدن
سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مؤمنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر
که کوه بیت المقدس است و کویند اهل زمین را کشتیم بیا تا بکشیم هر که در آسمانست پس تیرها بطرف
آسمان افکنند و خون آلود فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کند
و حق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعدهٔ راست که وقوع
قیامتست فَإِذَا هِيَ پس آنجا قصه آنست که باشد شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ
الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهاء آنانکه نکرویدند و ایشان می کویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما
در دنیی فِي غَفْلَةٍ در بی خبری مِنْ هَٰذَا ازین روز و ازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران
بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انکیزه دوزخید أَنْتُمْ لَهَا شما با بتان بدوزخ وَارِدُونَ

لام بمعنی علامت

کذرند کانید و در دوزخ در آیند کان رتبیان کفتند که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت
تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته تر کردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیکر تسفیه ایشانست
جه آنها را پرستیده اند که حالا با ایشان در آتش اند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اکر بودندی آن بتان آلِهَةً
خدایان چنانچه کمان می بردند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذِّب باشد نه معذَّب
وَكُلٌّ و همهٔ بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ جاوید ماندکانند که ایشانرا ازان
روی خلاصی نیست لَهُمْ مر ایشانراست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان
در آتش لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیة انکم و ما تعبدون
من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشانرا پریشان دیده
کفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس کفت ای محمد قد خصمتک
و رب الکعبة تو می کویی که هر چه ما دون الله می پرستند همه در دوزخ خواهد بود حال آنست که عزیر
و عیسی و ملیکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرکاه که این معبودان حصب جهنم باشند
کو بتان ما نیز باشید آیة آمد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی کرفته است لَهُمْ برای ایشان
مِنَّا الْحُسْنَىٰ از ما سابقهٔ نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر
و ملیکه اند علیهم السلام أُولَٰئِكَ آن کروه که بسابقه عنایة مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از آن
دوزخ دور کرده شدکانند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایة در بدایت موجب ظهور ولایتست در نهایة
هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعهٔ ابد بروید بعیان لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند آن دور شدکان
از دوزخ حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین است
وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو برد أَنْفُسُهُمْ دلهاء ایشان خَالِدُونَ جاوید اند
یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهکن نمی کرداند ایشانرا فزع
اکبر یعنی فوت ملیکه که کویند لا بشری جه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی که کویند و امتازوا الیوم
و ایشان ملول نخواهند بود جه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و کفته اند فزع اکبر

وقتی باشد که موت را بر صورت کبش املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار
خلود ولا موت ویا اهل الجنه خلود ولا موت دوزخیان نوحه کنند و بهشتیان با فرح گردانند
وتتلقاهم الملائکة و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا
یومکم الذی این آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی
روز ثواب کرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز
تماشای شماست ؎ نیکمردان در نعیم اند در نعیم عشق بازان در لقا اند در لقا حصه آنها وصال حور عین
بهره آنها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را کطی السجل
همچو پیچیدن طومار للکتاب برای کتابة و حفص بجمع می خوانند یعنی همچو طی کردن سجل
مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت بوده صلی الله علیه وسلم و گویند ملکیست
که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد کما بدأنا همچنانچه آغاز کردیم اول خلق
نخست با آفریدن را بی ماده و مددی نعیده باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد
در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت آسانست وعدا وعده دادیم باعادة وعده دادنی
علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که ما کننده آنیم بی شبهه یعنی چنانچه
از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگرباره موجود خواهیم ساخت برای مکافات ولقد کتبنا
و بدرستی که نوشتیم ما فی الزبور در کتاب داود علیه السلم من بعد الذکر از پس توریة یعنی
بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض آنکه زمین بهشت
یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بنده ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
و گفته اند عامه مومنان ان فی هذا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید
لبلاغا هر اینه کفایتیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت رسالتند صلی الله
علیه وسلم که خبر و موعظة قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وما ارسلناک و
نفرستادیم ترا ای محمد الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیان را حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم رحمتست مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافران را
که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده
که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه
زاهره اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره طاهره همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید
امتی امتی ؎ عاصیان پر گنه در دامن آخر زمان ٭ دست در دامان تو دارند جان در آستین ٭ ناامید از حضرت با عزت
نتوان شدن ٭ چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بگوی ای محمد مر کافران را انما یوحی الی جز این نیست که
وحی فرستاده می شود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است
و یکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر بر
گردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردم شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم
بآنچه اعلام کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن شد
و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند وان ادری و نمی دانم من اقریب که آیا نزدیکست ام بعید
یا دورست ما توعدون آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان انه بدرستی که خدای
یعلم الجهر می داند آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون و می داند آنچه
می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وان ادری و نمی دانم لعله فتنة شاید که تأخیر آن
موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج
در تأخیر می نمایند ومتاع و شاید بر خورداری بود شما را الی حین تا هنگامی که اجل مقدر
برسد قل رب احکم بگوی ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال می خواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار
رحمتست بر آفریدگار خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از و خواهند علی ما تصفون
بر آنچه شما صفت می کنید و می گویید عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرو نمی آید یا رایة اسلام دم بدم

نکونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا می‌گویید و ما از خدای برده آن یاری می‌خواهیم و امیدوا
معونت از حضرت او داریم سره خویش زد درگاه پادشاهی خواه که هیچ کس نشود نا امید از آن درگاه

سورة الحج

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست
می‌گوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن
قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پرهولست اسناد تحریک بساعت مجازست و این زلزله
از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از
نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلایق پدید
آید و در طبقات زمین افکندیم زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید
آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت
از آن فرزند که وی را شیر می‌دهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل
هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حملها فرزند خود را وتری الناس و ببینی
مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان
زایل شده وما هم بسکاری و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت
سکر نباشد و اگرچه در رأی العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند ولکن عذاب
الله شدید و لیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس و از مردمان
من یجادل کس هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که می‌گوید ان هذا الا اساطیر
یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار می‌نماید حشر را بغیر علم بی دانش و معرفتی
و بی برهانی و حجتی ویتبع و پیروی کند در مجادله یا در عامه احوال خود کل شیطان مرید هر دیو
سرکش گمراه را که در از کتب علیه نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ انه من تولاه
آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه کرداند تابع خود را و
یهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر انکار

که مکافات آن دوزخ بود و در احقاق فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادلست یعنی حکم کرده
بر آن جدل کننده که هر که برپی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گوید خطاب با کفار
منکران حشر را می‌گوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و
اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فانا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم
من تراب از خاک و شما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقدار
خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در وی هیچ
و نقصی نبود وغیر مخلقة و نا تمام که در بعضی اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در
آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از و مصور و یکی تمام صورت یافته
آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما
از مبدأ بر معاد تأمل نمائید که هرچه قابل تغیر و تکونست باری دیگر قبول آن می‌تواند کرد ونقر و قرار
می‌دهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود و در رحم
بماند الی اجل مسمی تا وقتی نامبرده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از
امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتواند نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید
اشدکم بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است ومنکم من یتوفی و از شما کس
که متوفی گردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل از آن ومنکم من یرد و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر
بفرودترین زندگانی که سن خرافتست لکیلا یعلم تا نداند بعد علم پس از دانستن شیئا چیزی را
یعنی بحالتی کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عود آمدی از نهایة ببدایة
اشارتیست بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر
باره جهت استدلال بر بعث می‌فرماید که وتری الارض و می‌بینی ای آدمی زمین را هامدة
خشک و بی‌رونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون ما فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن زمین آب
باران را اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت و بیفزاید بر دمد وانبتت و برویاند

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده
را بآبی زنده سازد تواناست بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد و
آنکه بی دانه نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت کو دنا بوده را بقدرت بود جه عجب اگر دهد بوده وجود
ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال المتنوعه و احیاء
زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ثابتست در ذات خود و مستحق
صفات کمالست وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده می گرداند مردگانرا و اگر نه نطفه
مرده و زمین خشک شده زنده و تازه نساختی وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و برای آنست که او بر همه چیزها
قَدِيرٌ تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی پس چون
مشاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات
وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت اینده است لَا رَيْبَ هیچ شک
نیست فِيهَا در آمدن او وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آن نیز که خدای يَبْعَثُ بر می انگیزد مَنْ فِي الْقُبُورِ
کسانرا که در گورها اند بمقتضاء وعد خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ
و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کس هست که اندروی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت
او تکرار برای تاکیدست یا مراد از مجادل اول رؤساء کفار اند چون نضر و ابی و اضراب ایشان
و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان نیز طرح جدال می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش که بدو داده باشند
وَلَا هُدًى و نه بدلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن که بدان صواب
از خطا تمیز کرد یعنی مجادله می کند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است
بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده دامن خودست و این کنایت
باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیز در می چیند پس این مقلد متجبر جدال می کند لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا
خِزْيٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز

قبل ازین همین
الفاظ گذشته

عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده و گوییم ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست
که از پیش فرستاده دستهاء تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است
آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض
نشدی و زنش پسری بزاد و اسب او کره خوب آوردی و مواشی او نتاج نیکو دادی گفت اسلام نیکو دینیست
و ما بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او با سلام آرامیده شد و اگر قضیه بر عکس آمدی از دین
برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیة نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ
کس هست که پرستد خدایرا عَلَىٰ حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره استاده و در کار خود
غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ
نیکوئی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ آرام گیرد بدین و ثابت شود بر آن بِهِ بسبب آنخیر وَإِنْ أَصَابَتْهُ
فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ بر گردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود یعنی
جهتی که آمده بآن بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و دین اسلام دست باز دارد قول آنست که یکی
از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که انّ الاسلام لا یقال یهودی
مرتد شد و این ایة فرود آمد که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیی که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ
و زیان دارد در آخرت که عملهاء او نابود شد ذَٰلِكَ زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست
آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهرست که زیانی از ان عظیم تر نیست و نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین
نه لامعه صدق و نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار حزین البته زیانی نبود بدتر ازین
يَدْعُو می خواند و می پرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیز که ضرر بدو
نرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود ندهد و یرا اگر پرستش کند ذَٰلِكَ آن پرستش
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو می پرستد لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن او

اللهم زد زیادة
زیدت التاکید

که قتل دنیی وعذاب آخرتست اقرب نزدیکترست من نفعه از سود او که توقع شفاعتست وتوسل بحضرت عزت لبئس المولی هر اینه بد یاریست بت ولبئس العشیر وبد مصاحبی وآمیزکاری ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین آمنوا درمی آرد آنانرا که تصدیق خدا ورسول کردند وعملوا الصالحات وکارهاء شایسته بجای آوردند جنات تجری دربوستانها که می رود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها وغایت نزهت باغ وبوستان بآب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای می کند ما یرید آنچه می خواهد از مکافات موحد ومشرک آورده اند که کرومی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود دوستی که میان ما ویهود هست منقطع کشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیه فرستاد که من کان یظن هرکه باشد که کمان برد ان لن ینصره الله آنکه نصرت نهد خدای پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا باعلاء کلمه واظهار حجت وغلبه بر اعادی والاخرة ودر آخرت بعلو درجه وشفاعت وقرب وکرامت فلیمدد بسبب پس باید که فروکند رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد ودر خود بندد ثم لیقطع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد وبمیرد یا رسن در کردن افکند ومختنق شود وگفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد ودست در ان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد ودر دفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم جهد تمام نماید فلینظر پس در نکرد بنظر تأمل که با وجود این کلفتها هل یذهبن آیا می برد کیده فعل حیلت آمیز او ما یغیظ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر ومظنه آنکه او شاید منصور نشود وکذلک وهمچنانکه بیان کردیم این کار را وروشن کردانیدیم انزلناه فرو فرستادیم قرآنرا آیات بینات آیتها روشن در احکام واخبار تا بر شما هویدا کردد وان الله و برای آنکه خدای یهدی راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد من یرید هرکرا خواهد ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه کرویدند والذین هادوا وآنانکه یهودی شدند والصابئین وستاره پرستان والنصاری وترسایان والمجوس وکبران والذین اشرکوا وآنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز بحکم

حکم وقضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز کردد ان الله بتحقیق که خدای علی کل شیء برهمه چیزها شهید کواهست واز حال همه آکاه الم تر آیا نمی بینی یعنی نمی دانی ان الله آنرا که خدای یسجد له سجده می کنند مر ورا من فی السموات هرکه در آسمانهاست ملیکه سجده طوع وباقی سجده تسخیر ومن فی الارض وهرکه در زمینهاست مؤمنان سجود طاعت ودیکران سجود خضوع وذلت والشمس وآفتاب بطلوع وغروب والقمر وماه بشروق وافول والنجوم وستارکان برفتن وآمدن والجبال وکوهها بجریان ینابیع وپرورش معادن والشجر ودرختها بسایه والدواب وچهارپایان بعجایب ترکیب وکثیر وبسیاری من الناس از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت وکثیر وبسیاری انیشان که ابا کرده اند از سجود حق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاق فرموده که در حقیقة وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اکر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل ونهایة تواضع وتضرع وغایة تعظیم وتکریم است وهمه ذرات عالم مر خدایرا خاضع وخاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال

در نکر تا بینی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود

این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی ودر فتوحات این را سجده مشاهده واعتبار کفته وفرموده که از همه اشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده واقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب وعقابند ومن یهن الله وهرکرا خوار کرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فما له پس نیست او را من مکرم هیچ کرامی کننده ونوازنده وعزیز سازنده بسعادت یا هدایة یا توفیق یا وصول بیهشت ان الله یفعل بدرستی که خدای بکند ما یشاء آنچه خواهد از اهانة واکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده کفتند پیغمبر ما مقدم ودین ما قدیم است وما بحقیقة سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود وپیغمبر شما را تصدیق می کنیم وبکتاب خود وکتاب شما ایمان داریم وشما با آنکه پیغمبر وکتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی کروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما

حق سبحانه آیة فرستاد که هَذَانِ خَصْمَانِ این دو کروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنک کردند وجدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردکار خود واز ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوکند می خوردم بخدای که این آیة
در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه وشیبه وولید
واز طرف مؤمنان حمزه وعلی وعبیده رضی الله عنهم ودر تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده
که نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر ودر وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود وصابیان
ونصاری ومجوس ومشرکان یک کروه خصم اند ومؤمنان علی حدة کروهی خصم واین خصم پیوسته
در ذات صفات خدای جنک کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه بکرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ ببرند
برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که جسد ایشانرا فرا کیرد چون
احاطه جامه به تن ایشان يُصَبُّ ریخته می شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از بر سرهای ایشان یعنی بر بند بر سر
الْحَمِيمُ آبی کرم که از غایة حرارت يُصْهَرُ بِهِ کداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان
باشد از امعا واحشا وَالْجُلُودُ وبکدازند پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر
وباطن ایشان برسد وَلَهُمْ ومر تعذیب ایشانرا مَقَامِعُ کرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ
از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرکاه کفار خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا انکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از
جهت غمی که ایشانرا دریافته باشد أُعِيدُوا باز کردانیده شوند بدان کرزها فِيهَا در دوزخ
یعنی چون بکناره دوزخ رسید بخروج نزدیک شوند زبانیه کرز بر سر ایشان می زنند وباز می کردانند
بدرکات می کویند وَذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای
يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درآرد آنانرا که کرویدند بخدا ورسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای
شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن وقصور آن جویها
يُحَلَّوْنَ آراسته کرده شوند وپیرایه بندند ایشانرا فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بدستوانها
مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا وبمروارید ایشان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا وجامهای ایشان در بهشت
حَرِيرٌ ابریشم خالص است در حدیث آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا نپوشد آن در آخرت مراد مردان

امتند که لبس حریر بر ایشان حرامست وَهُدُوا وراه نموده شده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ
به پاکیزه از قول یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت وآن چنان باشد که چون نظر ایشان
بر بهشت افتد کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وچون بیهشت درآیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن وچون بمنازل خود قرار کیرند کویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن
بود که در بهشت لغو وفحش وباطل نکویند ونشنوند لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما واکثر
مفسران برانند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیی که کفتن کلمه شهادتست یا قرآن یا
استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان وکفته اند
ارشاد مریدانست یا دعای مؤمنان یا امر معروف ونهی منکر در لطایف قشیری مذکورست
که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص وسر صافی ومقترن بود برضای حضرت الهی ودر
کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد واز عجب دور وبنیاز نزدیک
سهل تستری رحمه الله فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم وهیچ
حجاب صعبتر از دعوی نیافتم سوا بمن آبادست این راه نیاز ❀ ترک نازش کیر وبا این ره بساز
روبترک دعوی ودعوت بکوی ❀ راه حق از کبر واز نخوت مجوی ❀ وَهُدُوا وراه یافته شده اند اهل ایمان
إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلامست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه نکرویدند
بخدا ورسول وَيَصُدُّونَ وباز می دارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی مردم را از طاعت
منع می کنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ واز طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است
که پیغمبر واصحاب را از طواف خانه ومسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم اورا
لِلنَّاسِ برای همه مردمان ومخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ فِيهِ
مقیم در وی وَالْبَادِ وآینده یعنی غریب وشهری در قضای مناسک حج واداء لوازم تعظیم
خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن در وی برین قول مراد از مسجد نفس او باشد واین
مذهب امام شافعی است رحمه الله وبقول امام اعظم وامام احمد حنبل رحمهما الله مراد

از مسجد همه حرم است و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج
و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از فاروق
رضی الله عنه منقولست که در موسم منادی فرمود که درهای سراهاء مکه را نه بندند تا آینده کان
هر جا خواهند فرود آیند وَمَن يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی
هر که در حرم اراده کند کردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذابی دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام است و کفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن
خادم و در تیسیر کوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که ارادهٔ کناه در حرم موجب استحقاق عذابست
و هر که قصدی کناهی کند در غیر حرم اکر بفعل آرد سیئه برو نویسند و اکر نی نی الا در حرم که اکر اندیشهٔ کناهی
کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیئه بروی می نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که اکر کسی در عدن
قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم
الهدی رحمه الله فرموده چون مکهٔ محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در وی با چندین نماز
در غیر او برابرست پس جزای مساوی در روی کلی ترست از سایر مواضع جزا که در اول آیة کفت محذوفست
تقدیرش آنکه آن کسان هلاک یا زیان کار کشتند شدند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم
لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانهٔ کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم
تا سایه کرد بر آن مقدار که زمین خانه بود یا بادی بر انکیختیم تا بدان اندازه زمین را برفت و او خانه را
بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا آنکه شرک میاور و انباز مکیر بمن چیزی را که من
از شریک مقدس و منزهم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانهٔ مرا از بتان و چیزهاء ناشایست لِلطَّائِفِينَ
برای طواف کنندکان کردا کرد وی از آفاقیان وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادکان یعنی مقیمان بلد و کفته اند
برای بپا استادکان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع و سجود کنندکان یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار
و انجاس پاک ساز تا و برا طواف کنند و در و نماز کذارند این قول بلسان اهل علم است اما بزبان اشارت
محو فرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه مده که او

پیمانهٔ شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد
بداود علی نبینا و علیه السلام که برای من خانهٔ پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرو آید داود
علیه السلام کفت و ای بیت یسعک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که از دل بندهٔ
مؤمنست داود علیه السلام فرمود که او را چکونه پاک کردانم کفت آتش عشق در وی زن تا هر چه
غیرماست همه را بسوزد خوش آن آتش که در دل بر فروزد بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده
ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل در
مقام یا بر کوه ابو قبیس بر خواست و ندا کرد که ای مردمان خدای حج خانهٔ خود بر شما نوشته و شما را
بدان می خواند اجابة کنید حق سبحانه او از او را بذرات ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او
شنوانید و هر که در علم الله بود که حج کذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصهٔ
تاذین خلیل اینست که حق سبحانه فرموده که وَأَذِّنْ و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان
مردمان و بخوان ایشانرا بِالْحَجِّ بحج خانهٔ خدای و در عین المعانی کفته که این امر متوجه حضرت
پیغمبرست صلی الله علیه و سلم می فرماید که خبرده مردمانرا از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو مردمان رِجَالًا
پیادکان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار کشته که بجد تمام يَأْتِينَ می آیند آن
شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد
لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشانراست یعنی بمنافع دینی و دنیوی
برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک کویند فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده
که ایام عشرست از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم
بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان انعام یعنی شتر و کاو و کوسفند
مراد قربانی است اینست که بنام خدا کشند کفار بنام بت قربانی میکردند و از کوشت قربانی نمی خوردند حق سبحانه
فرمود مؤمنانرا که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از کوشت آن این امر اباحتست

البادیة

فی قوله ان الذین کفروا ویصدون الآیة

یکه دار خانه مرا از بتان نمی باید چون حضرت ابراهیم در آن خانه که خالصا ساخته باشد بت چکونه نهادی و دیکر آنکه وی بت پرست نبود پس تجویز نکردی که بت پرستان بت نهادندی و معنی آیت نیز دلالت بر آن نمی کند که بت قصد کرده باشد

ودرقربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصان صاحب قربانرا خوردن
آن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست را
ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند تَفَثَهُمْ حاجتهاء خودرا یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کردانند
وسخ ولوث از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وتا
وفا کنند و بنذرهاء خود از نیکوییها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف
وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اولاد است
مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداییست وَمَنْ يُعَظِّمْ و هرکه
بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدای را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشت
خَيْرٌ لَهُ بهترست مر ورا عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ وحلال کرده شد
لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنکه خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن
که مردارست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس یک سو روید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان
که عین رجس‌اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ
یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید لِلَّهِ مر خدای را و مایل بدین او
که اسلامست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هرکه شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ
پس همچنانست که گوییا درافتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ
پس در می ربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزا و اعضاء او را متفرق و متمزق
می سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از
فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هرکه از اوج ایمان بحضیض کفر
افتد هواهاء نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی
ضلالت افکند و نابود شود ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند
از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ و هرکه تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهاء

عظمت بریذکروا یعنی بحج می‌آیند تا خدایرا یاد کنند و قضا نمایند

العتیق القدیم

خدایرا که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها
فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان
تقوی قلوب و تقوی دلها ترسکاری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا مر شما را در انعام
مَنَافِعُ سودهاست از شیر و پشم و موی و سواری و بارکردن و زه و زاد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده
که زمان نحرست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد
از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما
بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدایرا
عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داد مر ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را
بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یک خداییست فَلَهُ أَسْلِمُوا
پس مر ورا گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد
فروتنانرا بپندکی آن سرایا ترسکاران برحمت بی منتها و سلمی رحمه الله فرموده مژده ده مشتاقانرا
بسعادت لقا که مژده از این فرح افزای‌ترنیست پس در صفت مخبتین می‌گوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا
ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهاء ایشان
از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه‌وار
بشعله شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بردوزند
دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس با نجاح مطلوب
ایشانرا وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگانرا عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بآنچه بایشان رسیده و می‌رسد از تکالیف
و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را و دارندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه
عطا داده‌ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه می‌کنند در وجوه خیر و صرف می‌نمایند بمصارف پسندیده
وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده‌اید جَعَلْنَاهَا لَكُمْ ساختیم آنها یعنی کشتن آنها
مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهاء دین خدا لَكُمْ شما را فِيهَا خَيْرٌ در آنها نیکوییست از منافع

دینیه و دنیاویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدایرا علیها بر کشتن آن صواف در حالتی که
بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن سنتست و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله
الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فاذا وجبت پس چون بیفتند بر زمین جنوبها پهلوهاء
مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهاء ایشان و این خوردن سنتست
واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را والمعتر و سوال کننده و خواهنده را در زاد المسیر
آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی کذلک همچنانک بیان کردیم کیفیة نحر ایشانرا
سخرناها رام کردانیدیم مر ایشانرا با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما تا می گیرید و می بندید
و می کشید لعلکم تشکرون شاید شما سپاس داری کنید مر خدایرا بر نعمتهاء او آورده اند که اهل
جاهلیه خون قربانیهاء خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان
اسلام مومنان نیز بهمان قاعده سابقه داعیه آلوده کردن دیوار محترم کعبه معظم داشتند
حق سبحانه ایشانرا نهی کرد و فرمود لن ینال الله نمی رسد بخدای لحومها گوشتهاء قربانی که صدقه
میدهید ولا دماؤها و نه خونهاء ایشان که بوقت قربان می ریزید ولکن یناله و لیکن می رسد
بمحل قبول اوی التقوی منکم آنچه مصاحبست با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست
و تقرب بدو بقربان پسندیده کذلک همچنانچه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما
لتکبروا الله تا تکبیر گویید نزدیک ذبح یا بیزرگی یاد کنید خدایرا علی ما هدیکم بر آنچه راه نمود
شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیة تقرب بدان وبشر المحسنین و بشارت ده نیکوکارانرا ببهشت
یا بقبول طاعات ان الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد غایله مشرکان و فتنه ایشانرا
عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی
که خدای دوست نمی دارد کل خوان هر خیانت کننده را که در امانت دین خاینست کفور
ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان می دهد و بنام بتان قربان می کنند در اسباب
نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان می کوشیدند و هر ساعت از صحابه

سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت آمده شکایت می نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
می فرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید
و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون
مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفاء
دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا می خواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری
دادیم که قتال کنند وان الله و بدرستی که خدای علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند
لقدیر هر آینه تواناست الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سراهاء خود
که بمکه داشتند بغیر حق بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر
نشده بود که سبب بیرون کردن بودی الا ان یقولوا مگر گفتند ربنا الله پروردگار ما خداست
و بیگانگی او اقرار می کردند ولولا دفع الله الناس و اگر دفع کردن خدای بودی مردمانرا بعضهم
ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لهدمت هر آینه ویران کرده شدی
باستیلاء کافران بر اهل ملل صوامع صومعهاء راهبان وبیع و کلیسیاهاء ترسایان وصلوات
و کنشتهاء جهودان ومساجد و مسجدهاء مسلمانان که همواره یذکر فیها یاد کرده
می شود در آن مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای بسیار
ولینصرن الله و بر استی که یاری دهد خدای من ینصره کسی را که دین او را یاری می دهد ان الله لقوی
بتحقیق خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان عزیز غالبست بر همه کس و همه چیز هر کرا
خواهد غلبه دهد خدای درین آیة وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال
و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال می فرماید
الذین ایشان آنانند که برحمت شامله ان مکناهم اگر جای دهیم ایشانرا فی الارض در زمین و دستگاه
و اختیار یابند اقاموا الصلوة بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وآتوا الزکوة و بدهند زکوة
مال را بجهت مساعدت بندگان من وامروا بالمعروف و بفرمایند به نیکویی یعنی آنچه شرعا

آنکه می صح

وعرفا انرا حسن کویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم وعقل آنرا قبیح
شمرند وَلِلَّهِ ومر خدایراست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایة کارها یعنی سر انجام همه امور آن باشد که او خواهد
این دولت ومال وجاه وهوی میخواهد وان کلشن باغ وحوض وجوی میخواهد از حق همه کس حال نیکوی خواهد
آنست سر انجام که او میخواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ واکر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب
قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید
مکه قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح مر نوح را وَعَادٌ وکروه عاد هود را وَثَمُودُ وکروه ثمود صالح را وَقَوْمُ
إِبْرَاهِيمَ وکروه ابراهیم مر ورا وَقَوْمُ لُوطٍ وکروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ واهل مدین شعیب را
وَكُذِّبَ مُوسَىٰ وتکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند
فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر ناکرویدکانرا تا وقتی که آجال مقدره در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
الظلمه
پس بکرفتم ایشانرا بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر بعوضه وخسف وحجاره وعذاب
ایشان
وغرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود نَكِيرِ ناپسند یدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار
ونعمت را بدل ساختم بمحنت وزندکی را بهلاک وعمارت را بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس چند دیه
وشهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا یا هلاک اهل آن وَهِيَ وحال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ
ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک وظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا
بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناء آن بیفتاده پس دیوارها بران فرو آمده وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ
وچند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند وکس نیست که بعمارت آن پردازد
وَقَصْرٍ مَشِيدٍ وچند کوشک بلند کچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره
هست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضر موت وقصر مشید بر قله آن کوه ودر باب آورده که بانی
آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر کویند واصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح
علی نبینا وعلیه السلام با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمد ودر بعضی زمنا از آن ولایت
موت بر وحاضر شد وآنرا حضر موت نام نهادند واصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را

در نسبت عذابها باقوام لف ونشر مرتب مرعی شده

بر خود امیر ساختند ووزارت او به سنحاریب بن سواده دادند وبر سر این چاه که بئر معطله
اشارت بدانست قرار کرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی
آغاز نهاده از دین آبا بر کشتند وبخواری وزاری حنظلة بن صفوانرا که به پیغمبری بدیشان
آمده بود بکشتند وخدای ایشانرا هلاک کرد وچاه ایشان معطل وکوشک ایشان خالی ماند
ودر تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده خواست که او را بکشد وزیر
بکریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر پایان کوه حضر موت که هوای خوش داشت
منزل ساخت هر چند چاه می کندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید
وعذوبت
موضعی جهت چاه نشان کرد وچون بکندند آبی در غایة صفا ولطافت ونهایت رقت
بیرون آمد در مزه چون شیره شاخ نبات وذخوشی همشیره آبحیات ایشان
آنچاه را کشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتهای زر ونقره بر آوردند وبپرستش پروردکار
کرد
مشغول کشتند بعد مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه بر آمده زنانرا دلالت
شده
بر آنکه بوقت غیبة شوهران بسحق اشتغال کنند ودیکر باره بشکل پیر زاهد بر ایشان ظاهر
مردانرا بوقت دوری از ازواج از ایشان به اتیان بهایم فرمود وچون این دو عمل قبیح در میان ایشان
بدید آمد حق سبحانه حنظلة یا قحافة بن صفوانرا به پیغمبری بدیشان فرستاد وبدو نکرویدند
آب ایشان غائب شد وبعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد وهم فرمان نبردند حق تعالی
فرمود که بعد از هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت عذاب بدیشان می فرستم
ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر ونقره ویواقیت وجواهر مرصع ساختند
وبعد از انقطاع زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند وجبرئیل علیه السلام
فرو آمده ایشانرا با کوشک بزمین فرو برده چاه ایشان مانده است ودودی سیاه منتن
روند
از آنجا بر می آید ودر آن نواحی ناله هلاک شدکان می شنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند فمی
کنند
قوم تو وسیر نمی کنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده

وعبرت گیرند فتکون لهم پس باشد ایشانرا قلوب یعقلون دلها که تعقل کنند بها با آن چیزی
را که سبب استبصار یا مؤدی باعتبار باشد او آذان یسمعون یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند
بها بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا فانها پس قصه اینست که لا تعمی الابصار
نابینا نمی‌شود دیدهای حسی یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیز می‌بینند و لکن تعمی
ولیکن نابینا می‌شود از مشاهده و اعتبار القلوب التی آن دلها که هست فی الصدور در سینها
یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمی‌گیرند
چشم دل بگشا به بین بی انتظار ۰ هر طرف آیات قدرت آشکار ۰ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ۰
چشم سر در مغز هر چیزی رسید ۰ و یستعجلونک و شتاب می‌خواهند از تو کافران مکه چون نضر بن
حارث و اضراب او یعنی تعجیل می‌نمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود و لن یخلف الله و خلاف
نخواهد کرد خدای وعده وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده و ان یوما و بدرستی
که روزی از روزهای شما عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند هزار سالست
مما تعدون از آنچه می‌شمرید یعنی نزدیک خدا یک روز و هزار سال برابرست زیرا که حکم مرور زمان
جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد او یکسان باشد هرگاه که خواهد عذاب
فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد ۰ تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست
هر چند کنی جهد بجای نرسد و کاین من قریة و چندی از دیهها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت
رحمانیت املیت لها مهلت دادم اهل آنرا بتأخیر عذاب و هی ظالمة و حال آنکه آن قریه
یعنی مردم در وی ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثم اخذتها
پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا و الی المصیر و بسوی منست بازگشت
در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها الناس بگو ای آدمیان انما انا لکم جز این نیست
که من مر شما را نذیر بیم کننده‌ام مبین هویدا یا آشکارا کنندهٔ آنچه بدان بیم می‌کنم فالذین آمنوا
پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست و عملوا الصالحات و کردند

طاعتها

طاعتها و نیکوییها لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان گذشته و رزق کریم و روزی
نیکو در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرت و الذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا
در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی
خواهند که از ما درگذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه
اصحاب الجحیم ملازمان درکهٔ جحیم اند در بعضی تفاسیر قصهٔ القاء شیطان در امنیت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما
از تأویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة
الاحباب مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن
اهل سنت آورده اند که چون سورهٔ و النجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه و سلم آنرا در مسجد الحرام
در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف می‌فرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور
بعد از تلاوت آیهٔ افرأیتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در آن میان
مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه
ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازند و امید بشفاعت ایشان می‌توان داشت کفار باستماع
این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خواند و بتان
ایشانرا ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک بنفاق نمودند
جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از آن
بسیار اندوهناک شد و حق تعالی جهت تسلیهٔ خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و سلم آیه
فرستاد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسول
و لا نبی و نه نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع آن در آن
شرع چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت می‌کرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام
یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عامست و شامل هر دو یکی را که مقرر شرع سابق باشد

پس نبی عامترست از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر وی و نبی
که غیر رسول بود آنست که کتابی بر و نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بیاید و نبی و هر
آنکه آوازی شنود یا ملهم گرد د یا خواب بیند و بر هر تقدیر می فرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم
اِلَّا اِذَا تَمَنّٰی مگر چون تلاوت کرد اَلْقَی الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِیْ اُمْنِیَّتِه نزدیک تلاوت
او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت
این کلمات بر خواند و جمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبرست فَیَنْسَخُ اللّٰهُ پس زایل و باطل کرد اند
خدای مَا یُلْقِی الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ پس ثابت کند
خدای اٰیٰتِه آیتهاء خود را که پیغمبر می خواند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست باحوال مردمان حَکِیْمٌ
حکم کننده بحق بر ایشان لِیَجْعَلَ و القا کرد شیطا بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای مَا
یُلْقِی الشَّيْطَانُ آنچیزرا که القا کند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلای لِلَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مر آنانرا
که در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماری شک و تردد ست یعنی منافقان وَالْقَاسِیَةِ قُلُوْبُهُمْ و مر آنانرا که
سختست دلهاء ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القاء شیطان در شک و حیرت
افتد وَاِنَّ الظّٰلِمِیْنَ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر موضع مضمر حکمت بر ایشان
بظلم یعنی فرقهء کفره و اهل نفاق لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِیْدٍ هر اینه در خلافی دور و دور ر انو در ستیزه و عنادی
بی پایانند وَلِیَعْلَمَ الَّذِیْنَ و دیگر برای القا آنست تا بدانند آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند
علم را یعنی اهل دانش بدانند اَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَّبِّکَ نازل از پروردگار تو و شیطانرا
مجال تصرف دران نیست فَیُؤْمِنُوْا بِه پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهٗ برای قرآن
قُلُوْبُهُمْ دلهاء ایشان و احکام آنرا قبول کنند وَاِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
راه نماینده است آنرا که گرویده اند اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان
مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا یَزَالُ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِیْ مِرْیَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القاء شیطانی

چه کفار می گفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک
اند حَتّٰی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید
بایشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان اَوْ یَأْتِیَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیْمٍ عذاب
روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامتست که بعد روزی نخواهد بود
اَلْمُلْکُ پادشاهی و فرمان دهی یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ آن روز مر خدایراست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک
و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست دران روز مگر تکبر از میان متجبران بکشایند و تاج تجبر
از سر خسروان بربایند دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد ما لک ملک رخت تخیلات و تصورات
ملوک را در قعر دریای عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک
در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد آن سو که صیت فرش از چرخ برگذشت
روزی بر آستانهء او خاک در شود و چون ملک مَلِک حقیقی ظاهر گردد یَحْکُمُ حکم کند بی شرکت کسی
بَیْنَهُمْ میان بندگان از مؤمن و کافر فَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و عملها ستوده کردند فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ در بوستانهاء ناز و نعمت اند بی رنج و محنت وَالَّذِیْنَ
کَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهاء ما را فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه لَهُمْ
مر ایشانراست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا و آنانکه هجرت کردند
و اندیار خود ببریدند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای و از برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوْا پس کشته شدند
در جهاد با دشمنان دین اَوْ مَاتُوْا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ هر اینه
روزی دهد خدای ایشانرا رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشتست نه تعبی رسد در تحصیل
آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغهء انقطاع باشد دران آورده اند که بعضی از صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد می رویم ایشان شهید می شوند
و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیة فرود آمد
که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهیم داد وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای

لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هرآینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب می دهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ
هرآینه در آرد ایشانرا بهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ درآوردنی که به پسندند آنرا یعنی ملیکه را باستقبال
ایشان فرستد وبتعظیم تمام بهشت درآرد و بدهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ وبدرستی که خدای داناست باحوال ایشان واعادی ایشان حَلِيمٌ
بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قوم از مشرکان در اواخر ماه محرم
خواستند که با مسلمانان قتال کنند واهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید
تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند ومسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند
واین آیه از ان خبر می دهد ذَٰلِكَ آنست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر وَمَنْ عَاقَبَ وهرکه
عقوبة کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او عقوبة یعنی
قتال کرده اند جزا را برای ازدواج عقوبة می گوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود عَلَيْهِ برو یعنی معاودت
کنند با عقوبة معاقب ثانی که مجازی ومنتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هرآینه نصرت دهد خدای او را
إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مر منتقم را تعریض است
بآنکه عفو از انتقام بهترست ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح می فرماید که
حکم آیه در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند واو در برابر جارح خود را مجروح کرد و باز شد
دیگر باره با ذا این جرح بر مجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری می کند ذَٰلِكَ
آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب
کرداند و از جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز و ساعت او را می فزاید
یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ ودر می آرد روز را فِي اللَّيْلِ
در شب وساعتها آن او را زیاده می سازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنست
که خدای سَمِيعٌ شنواست قول معاقب را بَصِيرٌ بیناست باحوال منتقم ذَٰلِكَ آن وصف که
حق را بکمال قدرت کرده شد بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در نفس خود

واجب

واجب بذات خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ وبجهة آنکه آنچه شما می پرستید وحفص یا می خوانند یعنی آنچه
می خوانند و می پرستند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل ومعدوم در حد ذات
خود در احقاق آورده که اوست موجود بذات خود ودیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست
پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود وچون دعاگو یا طله وبدین سبب حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید الا کل شی ما خلا الله باطل
ودر مثنوی معنوی فرموده این دوئی اوصاف دیده احولست ور نه اول آخر آخر اولست کل شی ما خلا الله باطل
ان فضل الله غیم هاطل ملک ملک اوست او خود مالکست غیر ذاتش کل شی هالکست وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنکه خدا
هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر همه اشیا الْكَبِيرُ بزرگتر از نسبت شریک وهمتا أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی
استفهام تقریرست یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از
جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقای اثر
مطر می کند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه
بعد از تیرگی وخشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه
تا ایشانرا از ان روزی دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق ومرزوق لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست
آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد خالق ومالک همه است وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی
که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هرآینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ ستوده وستاینده
یا سزاوار ستایش بصفات وافعال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی یعنی دانستی آنکه خدای
سَخَّرَ لَكُمْ رام کرد برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه
منتفع شود بآن انسان وَالْفُلْكَ ومسخر کردانید مر شما را کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ می رود در دریا بِأَمْرِهِ
بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ ونگاه می دارد خدای آسمانرا أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین
إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بحکم است او یعنی هرگاه که حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
بتحقیق خدای بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان وبخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان بکشود

وانواع مضار از ایشان دفع فرمود وهو الذی احیاکم واوست آنکسی که زنده کرد شما را
بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثم یمیتکم پس میمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده
کرد شما را در قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین
نعم پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا معین ساختیم
دینی وشریعتی که بامر ما هم ناسکوه ایشان پذیرنده آن اند فلا ینازعنک پس باید که نزاع
نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرترست که تصور
نزاع در آن توان کرد ع در نور آفتاب چه جای تامل است وادع وبخوان مردمان را الی ربک
بتوحید وعبادت آفریدگار خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راستی بر راه
راستی وان جادلوک واگر خصومت کنند با تو وجدال کنند وحال آنکه حق ظاهر شده
لازم گشته فقل الله پس بگو خدای اعلم داناترست بما تعملون بآنچه می کنید از عناد وجدال
وبر آن شما را جزا خواهد داد در زاد المسیر فرموده که این آیه بآیه سیف منسوخست الله
یحکم خدای حکم کند بینکم میان مومنان از شما وکافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم
در آنچه هستید شما که در و تختلفون اختلاف می کنید در امر دین وحکم چنان باشد که مومن را
بدرجات ثواب برآرد ومشرک را در درکات عقاب افکند الم تعلم آیا ندانستی یعنی دانسته
ان الله آنکه خدای یعلم ما فی السماء می داند آنچه در آسمانست از عجایب علویات والارض وآنچه
در زمین است از غرایب سفلیات وهیچ چیز برو پوشیده نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچه
در سما وارض باشد نوشته شده فی کتاب در لوح محفوظ واو نزدیک اوست ان ذلک
بدرستی که علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات
یکسانست ویعبدون ومی پرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آنچیز را که
نفرستاده خدا به به پرستش او سلطانا حجتی وبرهانی وما لیس لهم وعبادت می کنند چیزی را که نیست
مر ایشانرا به علم بآنچیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض

جهل وتقلید می پرستند وما للظالمین ونیست مشرکانرا من نصیر هیچ یاری که عذاب دفع کند
از ایشان واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهاء ما یعنی قرآن بینات در حالتی
که آن آیتها روشنند وهویدا بی لبس وتناقض واختلاف واختلال تعرف می شناسی فی وجوه
الذین کفروا در رویهاء آنانکه نگرویدند المنکر انکار وناشناخت را یعنی چون قرآن بر کافران
خوانی اثر کراهت ونفرت در روی ایشان ببینی از فرط عناد ولجاج که با حق دارند یکادون یسطون
نزدیک باشد که بگیرند از غایت خشم یا بگشایند دستها بالذین بر دن آنانکه یتلون علیهم می خوانند
بر ایشان آیاتنا آیتهاء ما را قل افانبئکم بگو آیا شما را خبر کنم بشر من ذلکم به بدتر از آنکه
می خواهید به تالیان قرآن النار آن آتش دوزخ است که سختتر ومکروه ترست از خشم
وسطوت شما وعدها الله وعده داده است بآن آتش خدای الذین کفروا آنانرا که نگرویدند
ووعده بر آن وجه است که ایشانرا در وی جای دهد وبئس المصیر وبد موضع باز گشتنیست
آتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را
وبیان کرده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل
العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش ودر آن تامل کنید
ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه می خوانید از بتان وآن سیصد وشصت بت بودند بر حوالی
خانه نهاده حق تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید من دون الله بجز خدای لن یخلقوا
نیافرینند ذبابا مکس را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا واگر اجتماع کنند واتفاق
نمایند له برای آفریدن او وان یسلبهم الذباب واگر برباید مکس از ایشان شیئا چیزی از
طیب وعسل که بدان آلوده اند لا یستنقذوه نمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند ستد آن
چیز را منه از مکس رسم ایشان آن بود که بتانرا بعسل وخلوق می اندودند ودرهاء بتخانه
بر ایشان می بستند مکسان از روزن در آمده آنها را می خوردند وبعد از چند روز که اثر
طیب وعسل بر آن بتان نبود شادی می نمودند که آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز

الخلوق ضرب من الطیب

وضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مکس قادر اند ونه بر دفع ایشان از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ
ست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مکس از وربوده وَالْمَطْلُوبُ وسست شد مطلوب
یعنی مکس که خواهند از وا ستد دکنند یاست وعاجزند بر ستنده وپرستیده یعنی مشرک
وصنم سو عاجزان که عاجز را بنده اند جون فتدکاری زهم شرمنده اند عجز و امکان لازم یکدیگر ند
بس همه خلقان زهم عاجز ترند قوت از حق است قوة حق اوست آن او معزست وآن خلق پوست
آورده اند که مالک بن ضیف وکعب ابن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را
به شش روز آفرید مانده شد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیه
فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ نشناختند یهود خدای را حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند
او را حق تعظیم که رنج وتعب را بدو نسبت دادند وقولی آنست که آیه در شان مشرکانست
می فرماید که ایشان خدای را جنانچه باید ندانستند که بد وشرک آوردند وجمادات را آلهه
نام نهادند محققان بر آنند که جنانچه اهل شرک حق المعرفه او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقة
بمعرفت او راه نبردند زیرا که دور باش ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا
نمی گذارد و بغیب هویت خود هیچ ره برده نماراه نمی دهد شیخ ابوبکر واسطی قدس سره
فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او جز او ندانند ویس معنیٰ او جز وی نبرد
میان او وما سوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع تواند کرد ومعرفت
بی مناسبت از قبیل محالاتست ما للطین ورب العالمین ع جه نسبت خاک را با حضرت پاک
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَقَوِيٌّ هر آینه تواناست بر خلق اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه جیزها
اَللّٰهُ يَصْطَفِي خدای بر می گزیند مِنَ الْمَلٰئِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که
واسطه باشند میان وی وپیغمبران وی بر سانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ ومی گزیند از آدمیان
پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بتحقیق که خدای شنواست مقاله پیغمبران را
در وقت تبلیغ بَصِيرٌ بینا بحال امت او در رد وقبول دعوت يَعْلَمُ می داند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه از پس ایشانست یعنی کارها
که خواهند کرد وَإِلَى اللّٰهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گرد انیده می شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع وسجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز همین
قعود وقیام بود بدین آیة رکوع وسجود داخل شد وگویند معنی آیت آنست که نماز گزارید
تعبیر کرد از صلوة بر کوع وسجود که دو رکن اعظم است از ان ولهذا امام اعظم وامام مالک
رحمهما الله درین آیة سجده نمی کنند جه ذکر رکوع وسجود برای امامی می کنند بانکه می ادنماز است
وامام شافعی وامام احمد رحمهما الله سجده می کنند ومی گویند ظاهر امر بسجود هست ودر حدیث
نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده مختلف فیه است
وبمذهب امام شافعی رحمه الله سجده هفتم باشد از سجدات قرآن وحضرت شیخ قدس سره این را سجدة
الفلاح گفته وفعل خیر را که بعد از ین مذکور می کند حمل می کند بر مبادرت به سجود
وَاعْبُدُوا وبپرستید رَبَّكُمْ آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ وبکنید نیکویی یعنی عملی که پسندیده
باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود ومطلوب رسید وَجَاهِدُوا
وجهاد کنید فِي اللّٰهِ در راه خدا وبرای خدا حَقَّ جِهَادِهِ جنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی
بدل صافی ونیت خالص وجهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر جون اهل شرک وبغی ودیگر با اعادی
باطن جون نفس وهوا جنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد رجوع از غزوه تبوک
فرمود رجعنا من الجهاد الأصغر الی الجهاد الأکبر سو ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند از وخصمی بتر در درون کشتن این کار عقل وهوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست
وا نیست که امام قشیری رحمه الله فرمود که حق جهاد آنست که یک جشم زدن از مجاهدهٔ نفس
باز نایستد زیرا که از وایمن نمی توان بود وبلذا اعتماد نمی توان کرد واعدی عدوک نفسک اشارت
بدینست هُوَ اجْتَبٰكُمْ اوکه خداوندست بر گزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ ونساخت
ومقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین

و تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار در مرض
و سفر پس پیروی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریهٔ ابراهیم
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بودند تغلیب کرد ایشان را بر همهٔ امت یا آنکه او پدر پیغمبر
ماست صلی الله علیه و سلم و آنحضرت پدر امت و پدر پدر بحکم پدر دارد هُوَ خدای سَمَّاكُمُ
الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَٰذَا و در قرآن
نیز یا ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را مسلمانان خواند در زمان خود و در زمان نیز
شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکورست وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ پس ملازم دین او باشید
لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه برای شما
بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ و تا باشید شما گواهان عَلَى النَّاسِ بر مردمان
برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم
امر خدا وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید
بفضل خدا یعنی در مجامع امور خود اعتماد بر و کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت
متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص
اما اعتصام بحبل الله و قوفست بر سر حد اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلوّ دلست از ما سوی
حضرت الهی هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یاینده کار و متولی کار در ماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو
یاریست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری به یاری عیبها پوش شد بمدد کاری گناهان بخشد
یاری از و جوی که از یاری در نماند مددکاری از و طلب که از مددکاری عاجز نشود
از یاری خلق بگذر ای مرد خدا یاری طلب آنجنان که از دوری وفا کار تو تواند که بسازد هم وقت
دست تو تواند که بگیرد همه جا

الجزو الثامن عشر من اجزاء الثلثين

سورة المؤمنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود
رسیدند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ ترسکاران‌اند چشم بر سجده گاه

نهاده و بدل بر درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وقت
ادای نماز بجانب آسمان نظر می فرمود چون این آیة نازل شد نظر بموضع سجود گماشت در باب فرموده
که در حالت قیام دیده بسجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست
و گفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست و چپ او کیست واسطی قدس سره فرموده
که خشوع ادای نمازست لله فی الله بی ملاحظهٔ اعراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکورست
که در ظاهر آنست که سر به پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست
راست بر چپ نهد و قراءت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خاطر و هواجس را منع کند
و به سر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال
بگدازد محققی فرموده است که در نماز او در خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت
یا بیزار است از تو تا توئی ولا از خود خویش را بیزار کن کز تو یکذره باقی مانده است خرقه و تسبیح باز نار کن
خوش بترک هر دو عالم گیر دوست ذره مندیش و چون عطار کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنکسان که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از
سخن باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُونَ اعراض کنندگان‌اند امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه
برای خدا نیست حشوست و آنچه از خدا باز دارد سهوست و آنچه بنده را از ان حظی باشد لهوست
و آنچه از خدا نبود لغوست و حقیقة آنست که لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال که بهیچ کار
نیاید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكَاةِ مر زکوة واجب را از مال خود فَاعِلُونَ ادا کنندگان‌اند
و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را
از حرام حَافِظُونَ نگاه دارندگان‌اند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا از آنکه مالک
ایشان‌اند أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگاه
دارندگان فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده نیستند برایشان ایشان بشرط آنکه در حیض
و نفاس و روزه و احرام نباشد و در غیر ماتی بهیچ روی نشاید فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید برای مباشرت
غیر زنان و کنیزان خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه جویندگان هُمُ الْعَادُونَ ایشان در گذرندگان‌اند از حلال

علی بعض من

بحرام یا کاملند در ستمکاری و آنکه استمنا بید کندهم ازین کروه است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع
خلق یا آنچه امانة حقست چون نماز و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها را که با حق و خلق
بندند رَاعُونَ رعایة کنند کاتند یعنی نکاه داشت آن قیام می نمایند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ محافظت می کنند یعنی بران مداومت نموده بشرایط و آداب
آن در اوقات ادا می فرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنانست
اشارتست بتعظیم شان نماز أُولَٰئِكَ آن کروه مؤمنان که جامع این شش صفتند هُمُ الْوَارِثُونَ
ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ آنانکه از روی
استحقاق يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشتست و کویند منازل
کفار از بهشت میراث کیرند چه هر یک از مؤمنان و کافر را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل
مؤمنان از دوزخ اضافت منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزل مؤمنان
افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان اکر ایمان
آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت کردد و نظر اند و در جاهای بدان مانند که کافر را
بهشت ارزد و بنمایند کان سوی دیکر باشد هُمْ ایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا در بهشت
خَالِدُونَ جاوید ماندکانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ
از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل یا بیافریدیم آدمیان از منی که بیرون آمده آن
کل که آدم است علی الخاتم و علیه الصلوة و السلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم از نطفه و بر تفسیر
ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای کرفته فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارکاه استوار یعنی رحم
و چهل روز او را سفید نکاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم نطفه سفید را عَلَقَةً
پاره خون سرخ بسته چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن خون را مُضْغَةً پاره کوشت آن مقدار
که بیکبار بخایند کوشتی بی استخوان چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن کوشت را عِظَامًا

استخوانها بانکه محکم کردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس بپوشانیدیم استخوانها را
لَحْمًا کوشتی یعنی بعد از بوجود آوردن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات
ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا آفرینشی دیکر در بطن ام یعنی روح دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه
مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر وی بکشادیم و از مقام رضاع
بفطام رسانیده بغذاها کوناکون تربیت فرمودیم و جودش در حد بلوغ بنهاد قلم تکلیف بر وی
جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت بکذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرکست خدای
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکونکارنده ترین نکارندکانست ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم
و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافریده و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان
فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل و تکریم ایشانست و بر دوری تو لطف خدا آیة حسنت کد یحور کرد
و فی المثنوی المعنوی — ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ای کدای رنک تو کلکونها
تاج کرمناست بر فرق سرت طوق فضلناست آویز برت هیچ کرمنا شنید این آسمان
که شنید آدمی پر غمان احسن التقویم در والتین بخوان که کرامی کوهرست ای جان
کو بکویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان کویند که چون ذکر
احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرموده دانست که او را زبانی که بادای مراسم حمدی و ثنای
که مستحق بارکاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده کفت
فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما
لَمَيِّتُونَ هر آینه مردکانید یعنی مآل حال شما بمرک خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل
بخواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ بر انکیخته شوید برای
محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت
آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتکان وَمَا كُنَّا و نبوده ایم ما
عَنِ الْخَلْقِ از این مخلوق که آسمانست غَافِلِينَ بی خبر که امر او را مهمل بکذاریم بلکه او را تا وقتی

معلوم از خلق نگاه میداریم یا الجمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان
مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان
دران دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل می کند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهاء بهشت بر بال جبرئیل علیه
السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله
که نهرین عراقند و نیل که نهر مصرست و انهارا ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع
خلق جاری می کرداند و اینست که می فرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که
ما عَلَى ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته
اند که بعد از خروج یأجوج و مأجوج جبرئیل علیه السلام بزمین آید و قرآن و حجر الاسود
و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را باسمان برد و بعد از ان بر روی زمین هیچ
خیر و برکتی نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ
از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاک بنان تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما
و اهل طایف بانگورست و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر می باشد
لَكُمْ فِيهَا شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهاء بسیار هست غیر تمر و عنب وَمِنْهَا
و از ان بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ می خورید یا ما لا بد معیشت از ان حاصل می کنید
وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه زیبا که
جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد از طوفان بر رست این
درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورشی لِلْآكِلِينَ
می خورندگان را یعنی درخت زیتون می روید بچیزی که جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان
روغن چراغ توان افروخت و هم از ان نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست
فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار گیرید و بر قدرت

الهی استدلال نمائید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از انچه در شکم ایشانست
یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهاء بسیار که بعضی
را سوار می شوید و برخی را بار می کنید و از بعضی نتاج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید
وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان می خورید یعنی از گوشت ایشان تناول می نمائید یا از ایشان و بسبب
ایشان روزی می خورید وَعَلَيْهَا و بر انها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر
کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ بر داشته می شوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی
بموضعی می برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر اینه ما فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی
گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدای را پرستش کنید
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا
نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس گفتند گروهی بزرگان آنانکه نگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی
چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر
نموده گفتند مَا هَذَا نیست این کس که می خواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در خوردن
و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ می خواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر گردد
و شما را محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی که رسول بر بنی آدم فرستد
لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر اینه فرو فرستادی فرشتگان را تا مرسل الیه متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَذَا
ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که
نخست بوده اند و این سخن را از فرط عناد می گفتند یا میان ادریس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری
بوده إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در وی دیوانگی هست که
اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید وی را

وچشم دارید حَتَّى حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد وا زوی
باز رهیم یا از جنون باهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قَالَ گفت نوح علیه السلام
یعنی بعد ازانکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من
یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ
پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما یعنی
تا محافظت نماییم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ
التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بوقتی که از تنور نانی پز از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِيهَا پس درآر
تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی
نری و ماده و در تیسیر گوید بکشتی در نیاورد مگر آنها را که می زایند یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ
و دیگر در آر در کشتی کسانی خود را از اهل بیت و مؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است
عَلَيْهِ الْقَوْلُ بروی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو
مراد یک پسر و یک زن او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب
نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرقه شده گانند بی شک
فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو وَمَنْ مَعَكَ و هر کس که با تست عَلَى الْفُلْكِ
بر کشتی و راست بنشستی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگوی همه ستایشها مر خدای را الَّذِي نَجَّانَا آنکه
نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از جفای ستمکاران یعنی مشرکان وَقُلْ و بگو در وقت نشستن
در کشتی رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات
مؤمنان و حفص مُنْزَلًا بضم میم و فتح زای می خواند و مصدر میمی می داند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وَأَنْتَ و تو خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه قولی آنست که امر باین دعا در وقت
خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا

قدس سرهما نقل می فرماید که منزل مبارک آن منزلست که در وی از هواجس نفسانی
و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد هم بجای بتوان احوال
پیشتر برکت آن منزل از همه منازل لائق و نیز ـــو در منزلی که روزی یاری رسیده باشد
باز رها آخاکش داریم می حیا ای إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و آنچه
با قوم او کرده شد لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست مر اهل عبرت را وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم ما
لَمُبْتَلِينَ آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگانرا بدین
آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح
قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان
رَسُولًا مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان
رسول ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای که
استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی کنید از عذاب وی یعنی بپرهیزید
از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروه بزرگان مِنْ قَوْمِهِ
از قوم آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کرویدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن
روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت داده بودیم ایشانرا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگانی دنیی بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی
عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که مَا هَذَا نیست این رسول که بحق دعوت می کند
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریه يَأْكُلُ می خورد مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ از آنچه
شما می خورید وَيَشْرَبُ و می آشامد مِمَّا تَشْرَبُونَ از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاجست مانند شما
اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ و اگر
فرمان برید شما در امر و نواهی بَشَرًا مِثْلَكُمْ آدمی را که مانند شماست إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی
که شما آنگاه لَخَاسِرُونَ زیان زدگانید که خود را مأمور و متبوع مثل خودی می سازید أَيَعِدُكُمْ

ایا وعده می دهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که شما چون بمیرید وکهنه شوید
وکنتم ترابا وباشید خاکی وعظاما واستخوانی چند مجرد از گوشت وپوست ورگ وپی انکم
بدرستی که شما مخرجون بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات دور دست
ودور دست لما توعدون آنچه وعده داده می شود از بعث وجزا یعنی هرگز نباشد ان هی نیست
نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیی نموت می میریم ونحیی وزنده می شویم یعنی
یکی از ما می میرد ویکی می زاید وما نحن ونیستیم ما بمبعوثین برانگیختگان زنده شدگان
بعد از مرگ ان هو نیست هود یا صالح علیهما السلام الا رجل افتری مگر مردی که برمی بندد
علی الله کذبا بر خدای دروغی ومی گوید مرا فرستاده اند بشما وشما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد
وما نحن له ونیستیم ما مر این مرد را بمؤمنین گروندگان در آنچه خبر می دهد قال گفت پیغمبر
بعد از استماع این قول ویأس از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری کن بغالب
وایشان را مغلوب گردان بعذاب بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای
عما قلیل از زمانی قلیل یعنی اندک وقتی را لیصبحن گردند کافران ومکذبان نادمین پشیمانان
از تکذیب خود فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام
فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان شکافت وبمردند جمعی که این قوم ثمود را گفته اند دلیل
ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده وآنانکه گویند قوم عاد بوده می گویند در سوره
اعراف وهود وشعرا بعد از قصه نوح علیه السلام قصه عاد آورده اینجا نیز بهمان
قرینه مراد عادست وبرین قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت
وبهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق
ایشان مر عذاب را فجعلناهم پس گردانیدیم ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورده یعنی
هلاک کردیم ونابود ساختیم چون خس وخاشه که سیل باطراف افکند وسیاه وکهنه گردد
فبعدا پس دوری باد از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشانا

پس پیدا کردیم من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر را یعنی پیدا کردیم اهل قرون را
چون قوم لوط وشعیب علیهما السلام ما تسبق پیشی نتوانست گرفت من امة هیچ گروهی اجلها
بوقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون ونه باز پس مانند ازان ثم ارسلنا
پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری کلما جاء امة
هرگاه آمد بگروهی رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را وآنچه گفت از توحید و نبوت
وبعث وحشر دروغ پنداشتند وبتقلید پدران ولزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق
محروم ماندند فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی بعضی را در هلاک کردن یعنی
هیچ کدام را مهلت ندادیم وآخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وجعلناهم وساختیم ایشان را
احادیث سخنان یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند وبدان مثل زنند
خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار می گویند واگر سخن نیکو
بماندی به بودی بزرگی گفته است تفنی وتبقی عنک احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتک
ودر ترجمه آن فرموده اند بس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند در آن بکوش که نیکو بماند افسانه
فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمی گروند بانبیا وتصدیق ایشان
نمی کنند ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی واخاه هرون وبرادر او هرون را بآیاتنا بحجتها
وپیغامهای ما وسلطان مبین وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اقلب معجزات
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آن بود وچند معجز دیگر چون بردن جادویها وشکافتن دریا وروان
شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی وبرادر او را علی نبینا وعلیهما السلام بمعجزات تسع
فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون وقوم او وایشان پیغام ما برسانیدند فاستکبروا پس سر کشیدند
قوم قبط از ایمان ومتابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین وبودند گروهی گردن کشان وزبر مردمان بقهر
وغلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاریم وتصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را
که مانند ما اند در صفتهای بشریه وقومهما وحال آنکه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون

ما را پرستندگانند یعنی در فرمان ما چون بندگان می‌خواهند بود و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل
فرعون را می‌پرستیدند و او بت می‌پرستید یا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند فرعون و قوم او
موسی و هرون را فَكَانُوا پس گشتند بسبب آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدگان یعنی غرق
شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة بعد از هلاک
فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند با حکام شریعت
وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختیم قصهٔ پسر مریم یعنی عیسی وَأُمَّهُ و مادر او را آيَةً حجتی بر قدرت ما
یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را بآنکه در مهد سخن گفت و مادر را باین که بی مساس بشری
چنان پسری بزاد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم
إِلَى رَبْوَةٍ بسوی ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود
ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بر وی آرام توان گرفت وَمَعِينٍ و خداوند آبی ظاهر جاری
در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل می‌کند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است
که خدای در قرآن یاد کرده آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال
در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمانی بود که مادرش می‌رشت و می‌فروخت
يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطابیست با عیسی علیه السلم بر سبیل تعظیم می‌فرماید که كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید
از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل
طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که آن نتیجهٔ آنست که حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که لقمه تخم است و عمل بر چند تخم پاکتر بوش بهتر در مناجات آورده که هر غذایی که شرع آنرا حلال
داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدتست در رو سرایت کرده پس هر که آنرا تناول
نماید اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا آید و چنین راه را
عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت بدینست و هرچه شرع آنرا
حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اکل آن

یک لقمه

یک لقمه باشد همراه بود و چنین حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و
عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب
لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده نظم دست و دل از زمزم و کوثر بشوی
و آب ز سر چشمهٔ تقوی بجوی • لقمه که در اصل نباشد حلال • زو نفتد جز همه مکر و ضلال •
قطرهٔ باران تو چون صاف نیست • گوهر دریای تو شفاف نیست • و گفته یا ایها الرسل خطابست
با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان
در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند
که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و او را بنام همه پیغمبران خوانده اند زیرا که سید همه است
و ذات معلای او جامع فضایل و کمالات که با همه بوده ع وقد جمع الرحمن فیك المفاخرا
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و در موضع فرموده که خطاب با آن حضرت می‌فرماید که امت
عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما
می‌کنید عَلِيمٌ دانا ام وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی
یگانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی متحدند متفق بر ایمان
و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و منم آفریدگار شما ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه فَتَقَطَّعُوا
پس ببریدند و ساختند اهل کتاب أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا پارها یعنی
گروه گروه شدند و اختلاف کردند كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی از ایشان بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست
از دین فَرِحُونَ شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق آنست فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد کافران
مکه را فِي غَمْرَتِهِمْ در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام که کشته شوند یا بمیرند
أَيَحْسَبُونَ آیا می‌پندارند مشرکان که أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ آنچه عطا می‌دهیم ایشانرا و مدد می‌کنیم بِهِ بآنچیز
مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ می‌شتابیم برای ایشان بآنچیز فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوییها
یعنی گمان می‌برند که امداد ما ایشانرا بمال و فرزند مسارعتست از ما برای ایشان در نیکویی

و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم بَلْ نه چنین است که می‌پندا
بلکه لَا یَشْعُرُونَ نمی‌دانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر إِنَّ الَّذِینَ هُمْ بدرستی
آنانکه ایشان مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خود مُشْفِقُونَ ترسانند عذاب را خشیة گفت
اینست وَالَّذِینَ هُمْ و آنانکه ایشان بِآیَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت
یُؤْمِنُونَ می‌گروند وَالَّذِینَ هُمْ و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ بخداوند خود لَا یُشْرِکُونَ شرک نمی‌آرند
نه شرک جلی نه شرک خفی وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ و آنانکه می‌دهند مَا آتَوْا آنچه دهند از صدقات و زکوة
و توسل می‌نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهاء ایشان ترسانست
که نا گاه خیر ایشان مردود نکردد و می‌دانستند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ به پروردگار خود
باز گردندگانند أُولَٰئِکَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند یُسَارِعُونَ می‌شتابند فِی الْخَیْرَاتِ در
طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا
و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت یا بحصول
ثواب بدخول بهشت وَلَا نُکَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمی‌کنیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی
بقدر طاقت وَلَدَیْنَا کِتَابٌ و نزدیک ماکتابیست یعنی لوح محفوظ که یَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی
یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس
وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا یُظْلَمُونَ ستم دیده نخواهند شد با فزونی عقاب و نقصان ثواب
بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهاء کفره فِی غَمْرَةٍ در غفلت و حیرتست مِنْ هَٰذَا از این سخن که گفته شد
یا کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهاء ناپاک و خطاها مِنْ دُونِ ذَٰلِکَ بجز این
خطاء عظیم که برانند یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا ایشان
مر آنرا عَامِلُونَ کنندگانند بحسب حکم قضا ولا راد لقضائه و ایشان در بین غفلت و معصیت
باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِیهِمْ متنعمان ایشانرا بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل
إِذَا هُمْ یَجْأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم لَا تَجْأَرُوا الْیَوْمَ فریاد

غایة وضوح و بیانرا تشبیه می‌کند بتکلم

مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید إِنَّکُمْ مِنَّا بدرستی که شما از جهت ما لَا تُنْصَرُونَ
یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ کَانَتْ آیَاتِی بدرستی که هست آیتهای من
یعنی قرآن که بهر وقت تُتْلَىٰ عَلَیْکُمْ خوانده می‌شود بر شما فَکُنْتُمْ پس هستید که از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِکُمْ
بر پاشنهاء خود تَنْکِصُونَ باز می‌گردید یعنی بقهقری رجوع می‌کنید و کلام من نمی‌شنوید مُسْتَکْبِرِینَ
در حالتی که طلب نخوت دارید بر مردمان و تعظم می‌نمائید بِهِ بحرم مکه و می‌گوئید ما اهل حرمیم یا مستکبرید
بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُونَ هذیان می‌گوئید یا می‌گذارید قرآنرا یا پیغمبر را ما خاطر
که در حوالی او افسانه می‌گوئید و بد و می‌یازید و طواف نمی‌کنید أَفَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمی‌کنند
در قرآن تا با اعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است أَمْ جَاءَهُمْ یا آمد بدیشان از کتاب
و رسول مَا لَمْ یَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِینَ به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما ن
پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم را علی نبینا و علیهما السلام به پدران ایشان
فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال تعالی لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا
أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ أَمْ لَمْ یَعْرِفُوا یا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را با مانة و راستی و حلم و وفا
و کرم و مروت و نیکوخوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس تا ایشان مر ورا مُنْکِرُونَ
منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمی‌شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند
و گویند بیگانه ایست ما حقیقة حال او را نمی‌دانیم أَمْ یَقُولُونَ یا می‌گویند بِهِ جِنَّةٌ در و دیوانگیست
که از سخن او حساب ندارند بَلْ نه چنینست که ایشان می‌گویند جَاءَهُمْ آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ
بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَکْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لِلْحَقِّ کَارِهُونَ
مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ
توبیخ مردم نمی‌گرویدند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهاء کافرانرا در وجود آلههٔ شتّی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ هر اینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین وَمَنْ فِیهِنَّ و هر که در آسمان و زمین است از ملیکه

بربنی و لمّا نافیه نیست موصولات

وانس وجن وخرا آن جنانچه در کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت وگفته اند مراد
از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت
ظاهر کردی وآسمان وزمین واهالی آن تباه وهلاک شدندی بل أتیناهم بذکرهم بلکه آورده‌ایم بدیشان
کتابی که وعظ ایشانست یا دبدبهٔ عزت وصیت شرف ایشان در آنست فهم عن ذکرهم پس ایشان
از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب نیکنامی ایشان در دنیی وآخرت آنست معرضون روی گردانندگا
ام تسألهم یا آنکه تو می‌خواهی از ایشان برادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال
ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیی وثواب عقبی است
خیر بهترست ترا از مزد ایشان وهو وخدای خیر الرازقین بهترین روزی رسانانست وانک
لتدعوهم وبدرستی که تو می‌خوانی ایشان را بمزدی الی صراط مستقیم براه راست که دین اسلام است
والذین لا یؤمنون وبدرستی آنانکه نمی‌گروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت ومتعلقات آن
عن الصراط از آن راه راست لناکبون گردندگانند ومیل کنندگان به بیابان گمراهی ولو رحمناهم
واگر ما ببخشاییم بر ایشان وکشفنا وبرداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی
یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده للجوا هرآینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود
یعمهون سرگشته می‌روند وتردد می‌نمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان اندروی
ستیزه وعناد بر کفر وتکذیب ثابت خواهند بود سو ستیزندگی کار دیو ودست
ستیزنده را دشمنی با خود ست آورده اند که چون مضرت قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن
مرده ومردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
نه تو گمان می‌بری که رحمة عالمیانی واهل مکه بزحمت دعاء تو درمانده اند پدرانرا بشمشیر بکشتی
وفرزندانرا بآتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه آیة فرستاد که ولقد اخذناهم وبدرستی که ما
گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر
پروردگار خود را وما یتضرعون وتضرع وزاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی ونافرمانی

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعا بر قحط کرده بود بر ایشان کما فی الحدیث

بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند
عذاب سخت که آن جوع است وشدت او از قتل واسر پیشترست اذاهم آنجا ایشان فیه در آن عذاب
مبلسون نا امیدان وفرو ماندگان واند وهگنان وسرگردانانند تا حدی که اغنیاء ایشان
از تو طلب عاطفت ومرحمت می‌نمایند وهو الذی انشأ واوست آنکه بیافرید وپیدا کرد لکم السمع
برای شما گوش را تا می‌شنوید بدان شنودنیها والابصار ودیدها را تا می‌بینند بآن دیدنیها و
الافئدة ودلها را تا تفکر می‌کنید بآن واستدلال می‌نمایید از مسموعات ومبصرات بر قدرت فاطر
مبدعات وشما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر می‌گذارید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال
کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم واوست
آنکه بیافرید شما را ومنتشر ساخت فی الارض در زمین والیه تحشرون وبسوی او جمع کرده خواهید شد
در روز قیامت بعد از تفرق اجزا واعضا وهو الذی یحیی واوست آنکه زنده می‌کرداند ویمیت ومی‌میراند
وله اختلاف اللیل والنهار ومر وراست یعنی بامر اوست مخالفت شب وروز در ازدیاد
وانتقاص یا تعاقب ایشان می‌یکدیگر را افلا تعقلون آیا تعقل نمی‌کنید که قدرت ما همه کاینات را
از عدم بوجود آورده وبعث نیز از آن جمله است چه جمله را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت
پس چرا انکار او می‌کنید کفار مکه تعقل نکردند بل قالوا بلکه گفتند بی تدبر وتفکر مثل ما قال الاولون
مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قالوا گفتند أئذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا
وباشیم خاک وعظاما واستخوانی خالی کهنه أئنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگان شویم استفهام
بر سبیل انکارست وتکرار از برای تأکید آن یعنی چون خاک کردیم حشر وبعث چگونه بما راه یابد
لقد وعدنا نحن هرآینه وعده داده شدیم ما وآباؤنا وپدران ما هذا این سخن را من قبل
پیش از آمدن محمد یعنی ما را وپدران ما را بوعدهٔ حشر ونشر تخویف کردند واین وعده راست
نشد ان هذا نیست این قول الا اساطیر الاولین مگر افسانهٔ پیشینیان واکاذیب ایشان
که در صحایف نوشته اند وگذاشته قل بگو ای محمد مر این منکرانرا که بگویید لمن الارض

مر او راست زمین وَمَنْ فِيهَا وآنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک وخالق زمین واهل زمین کیست
جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که می دانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب
وآنچه در ویست لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین واهل وی
الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمی گیرید ونمی دانید که کسی
اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد واعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود
قُلْ بگو دیگر باره که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهاء هفتگانه با عظمت ورفعت
وشکل عجیب وهیأت غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وکیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است
سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهاء رفیع وعرش عظیم لِلَّهِ مر خدایراست ورب همه اوست
قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمی کنید از شرک بنسبت چنین خالقی وهم از مخلوقات او او را شریک
می سازید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ
پادشاهی همه چیزی ودر موضح گوید مضرت ومنفعت اشیا یا خزاین آن وَهُوَ يُجِيرُ واو زینهار دهد
وپناه دهد هر کرا خواهد ویمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ ونهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند ودر پناه آرد وزینهار دهد
جواب گویید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود بود که گویند این صفات که تو
کفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت ومجیر بندگانست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب
یافته میشوید وچگونه از راه حق بر گردید وبا وجود ظهور نور توحید وتظاهر دلایل بر وحدت
ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید سوای پی نفس وهوا می روی • راه نه اینست خطا می روی •
راه روان زان ره دیگر روند • پس تو بدین راه چرا می روی • منزل مقصود در آن جانبست •
پس تو ازین سو بکجا میروی • بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آورده ایم بدیشان راستی را از توحید ووعدهٔ
حشر ونشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وبدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این می کنند یا در نسبت
اتخاذ ولد وشریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ

مِنْ إِلَٰهٍ ونیست با او هیچ خدایی که در الوهیه شریک او بود چه اگر او را شریکی باشد در خدایی وخدای
باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا
خَلَقَ ببردی هر خدایی آنرا که آفریده بودی ودر آن مستقل ومستبد باشد پس مخلوق را علامتی
باید که بدان متمیز باشد این خدای از مخلوق آن دیگر ومشاهده می رود که میان
جمیع مخلوقات علامهٔ تمیز نیست پس ثابت که با وی هیچ خدای نیست وحده لا شریک له ودیگر
اگر با او خدای بودی وچنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی وملک او از ملک این
ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع وحرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیی
معلوم است وَلَعَلَا وهر آینه برتری جستندی وغلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بعضی از آلهه بر برخی وباجماع واستقرا معلوم شد که این تحارب وتنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ
پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت می کنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند وانباز عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده وآشکار فَتَعَالَىٰ پس بلند گشت وبرترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه
شریک می گیرند برای او ودلخوشی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نزال عذاب بمشرکان
خبر می دهد ومی فرماید که قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من
اگر بنمایی مرا وبی شبهه می نمایی مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیی
ودر آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی
در عذاب قرین ایشان مساز این سخن جهت تواضع وشکست نفس است یا تنبیه بر آنکه شوم ظلم
می تواند که به بی گناهان نیز برسد ومراد از ظلم اینجا شرکست وَإِنَّا وبدرستی که ما که خداوندیم
عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ بر آنک بنماییم ترا مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عقوبة لَقَادِرُونَ هر آینه
توانا ییم اما تأخیری که در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان
خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ
بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم واکمل واشرف واجمل آن می فرماید وحی گوید

دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان در گذر بر وجهی که وهنی
در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی یامر فرمودن
بطاعات یا رفع کن شرک مشرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکری را بامر معروف امام قشیری
رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور
حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم
چون طی گشت تیه حوادث از آنجا بملک قدم ران بیک جمله محمل ٭ دران قلزم نور شو غوطه زن
فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل یکی خوان یکی دان یکی گو یکی جو ٭ سوی الله و الله زور و باطل
نحن اعلم ما دانا تریم بما یصفون بآنچه وصف می کنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه در صفت
ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکا وقل رب و بگو ای پروردگار من اعوذ بک پناه می گیرم
بتو من همزات الشیاطین از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیتست یا از
در انداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و مهاوی واعوذ بک رب و پناه
می آرم بتو ای آفریدگار من ان یحضرون از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان
تلاوت یا از آنک کفر کرد من کردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حتی اذا جاء
متعلقست بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بیدی وصف می کنند تا وقتی که بیاید احدهم الموت
یکی از ایشان را مرگ و بکرامهی خود را ناگرده و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید از روی
حسرت رب ارجعون ای آفریدگار من باز گردان بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطبست امام
امام ثعلبی با جمعی از مفسران برآنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمهٔ رب
استغاثه می نماید از خدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع می نمایند بملایکه که باز گردانید مرا لعلی
اعمل شاید من بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در آنچیزی که بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان
آرم و در آن عمل صالح کنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند انها
بدرستی که آن درخواست او کلمة سخنیست که بواسطهٔ غلبهٔ حسرت برو هو قائلها او گوینده آنست

ومن ورائهم و از پیش مشرکان برزخ مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود
الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته از آن فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور
یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیاست و قیامت قایم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد
میان ایشان یومئذ در آن روز یعنی علقهٔ نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی با هیچ کسی خویشی
نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت می کنند فردا سبب
نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقاکم ولا یتساءلون
و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از نفخه ثانیه
باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت
پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فاولئک پس آن گروه
هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات ومن خفت و هر که سبک
باشد موازینه میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فاولئک
الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر را بغفلت
بر دادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع
ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید مانندگانند تلفح می سوزد وجوههم
النار رویهای ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش رویان یا از شدت احتراق
زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در تفسیر این آیة روایت می کند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود
زبرین او تا برسد بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف و در موضح آورده که مسافت میان
شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی
قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده می شد بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب
می کردید تا مستحق این عقوبة شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا

شوند صح

جمع کرده میزانها باختلاف موزونات

غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوت که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان
حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوتست بر ما وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم گروهی ضَالِّينَ
گمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک
حال و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ما
ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ گوید خدای اخْسَئُوا
خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را
بیرون نمی برم یا عذاب از شما بر نمی دارم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بودند گروهی مِنْ عِبَادِي
از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم
که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا می گفتند ای آفریدگار ما آمَنَّا گرویدیم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را
وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما
آن درویشان را سِخْرِيًّا مهزوٴبه یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که [با ایشان]
استهزا می کردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریهٴ
ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان
تَضْحَكُونَ می خندید یا از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا می دهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریهٴ شما
أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ آنکه بدرستی ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزاء صبر ایشان فوزست
بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي
الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل می گفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیی
و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عَدَدَ سِنِينَ
شمار سالها یعنی چند سال بوده اید در دنیی زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند
لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٴ از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را بنسبت

باخلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیی مقدار روزی
یا بعضی از روز نبوده و ما بیش ازین نمی دانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس از برای پرسنده زمان لبث ما را [از شمارندگان]
یعنی ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بوده اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیی
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت با ایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستی که شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که [بدانید]
که تمام دنیی در جنب آخرت اندکست أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
آنکه ما شما را آفریده ایم عَبَثًا بیبازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما
لَا تُرْجَعُونَ باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات [رد]
کردار شما مقرر کرده ام در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد
و خدای ما را برای [آن] نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیه می خواند
فرمود که نی نی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات
وی بصفات کالیهٴ او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی
آفریدم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس واصل است
و شما همه فرع وی هفت و نه و چار که پرداختند خواست پی موکب او ساختند او ست شه و آدمیان جمله [خیل]
اصل وی و جملهٴ عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریدم تا بر من سود کنید به جهت
آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملیکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن
جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدم
و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره [کرد]
ای ظهور تو بکلی نور نور کنج مخفی از تو آمد در ظهور کنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک
کنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای غلام عقل و تدبیرات و هوش چون چنانی خویش را ارزان فروش
فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای و برترست از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه راست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مکر او رب العرش الکریم آفریدکار عرش بزرک یا عرش که کریمست خیر
وبرکات ازو نازل می شود ومن یدع وهر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر
خدای دیکر که لا برهان هیچ حجتی نیست له مر پرستنده را به به پرستش آن اله فانما حسابه پس جزین
نیست که حساب عمل انکس ومکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردکار اوست وبقدر استحقاق اورا
پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستی که فلاح نیابند ورستکار نشوند ناکرویدکان
وقل رب اغفر وبکوی آفریدکار من بیامرز مرا وامت مرا وارحم وببخشای بر من وایشان برحمت
واسعه خود وانت خیر الراحمین وتو بهترین رحم کنندکانی ودر خبر آمده که اول سوره قد افلح وآخر آن
کنجیست از کنجهاء عرش الهی سورة النور بسم الله الرحمن الرحیم سورة
این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل وفرضناها وفرض
کردیم بر شما احکامی که در وست وانزلنا فیها وفرو فرستادیم در وی آیات بینات آیتهاء روشن
از حدود واحکام لعلکم تذکرون شاید شما پند پذیرید وانمحارم بپرهیزید واز جمله حکمها اینست
الزانیة والزانی زن ومرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای ایمه وحکام
کل واحد هر یکی را منهما از ان هر دو مائة جلدة صد تازیانه این حکم خاص است بآنانکه محصن
نباشند چه حد محصن رجم است ودر شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریتست وبلوغ وعقل
واسلام وتزوج بنکاح صحیح مع الدخول وامام شافعی رحمه الله اسلام شرط نمی کند وغیر محصن را
که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا می فرماید وامام مالک وامام احمد رحمهما الله در نفی یکسال با امام
شافعی رحمه الله متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة وتغریب عام وصاحب کشاف
فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهمین آیت منسوخست ولا تأخذکم وفرا نکیرد شمارا
بهما باین دو زنا کننده رافة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای یعنی مبخشائید برایشان
وتعطیل حد مکنید ودر ضرب مسامحت منمائید ان کنتم تؤمنون اکر هستید که کرویده اید بالله
والیوم الآخر بخدای وبروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد وجهد می کند در اقامت حدود او

ولیشهد وباید که حاضر شود عذابهما در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان
طائفة من المؤمنین کروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود وآن تفضیح مانع کردد از معاودت
یا مثل آن عمل بقول امام مالک وامام شافعی رحمهما الله از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید
وبقول ایمه دیکر یک کس کفایتست وقتاده نیز کفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما
مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود ودر مواخیر نشستی تقبل می کرد که هر که
اورا می خواهد مؤنت انکس را بتمام کفایه کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نان خود بخته
سازد قصد نکاح وی کرد حضرت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نشود آیة فرستاد که الزانی مرد
زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مکر زن زنا کننده را او مشرکة یا شرک آرنده را
چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة وزن پلیدکار لا ینکحها
در نکاح نیارد اورا الا زان مکر مرد پلیدکار او مشرک یا شرک آرنده چه جنسیة علت
ضم است ومشاکله سبب الفت هر کس مناسب کهر خود کرفت یار بلبل بباغ رفت وزاغ سوی خارزار
در تبیان آورده که بغا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشستیه هر یک بر در خانه خود
رایتی نصب کردندی ومردم را بخود دعوت نموده اجره کرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکن وعشیره
نداشتند واز تنک دستی پریشان حال می کذرانیدند داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده
وکرایه نفس از ایشان کرفته بر عادت اهل جاهلیة معاش کذرانند حق سبحانه منع کرد وفرمود
که وحرم وحرام کرده شد ذلک تزوج بزوانی علی المؤمنین بر کرویدکان قولی آنست که این حکم در
اول اسلام بوده وبآیة وانکحوا الایامی منسوخ شده والذین یرمون المحصنات وآنانکه دشنام کنند
زنان محصنه را بزنا ومرد محصن نیز درین داخلست واحصان اینجا حریتست وبلوغ وعقل واسلام وعفت
از زنا وآنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفة موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثم لم یأتوا
پس بیایند نزد یک حکام باربعة شهداء بچهار کواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند
بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشانرا ثمانین جلدة هشتاد تازیانه

جمع الماء خود وهو الجزاء

عزت مع

جمع بغی وهی الزانی

ودر قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بن ناکه غیر محصن را بود تعزیرست نه حد وحد قذف از حد

زنا وحد شرب اخفست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه کذشت وثبوت حد شرب بقول صحابه است

رضی الله عنهم وسبب حد قذف محتملست مر صدق را **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ** وقبول مکنید از ایشان که قذف

کردند وکواه نیاوردند وتازیانه خوردند **شَهَادَةً** کواهی در هیچ حکمی **أَبَدًا** همیشه یعنی تا آخر عمر

وکفته اند تا بوقت توبه **وَأُولَٰئِكَ** وآن کروه قاذفان **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشان فاسقانند یعنی

بفسق ایشان حکم کرده شده است **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مکر آنانکه توبه کنند **مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس

قذف ودیکر قذف نکنند **وَأَصْلَحُوا** وبصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق

از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم وامام مالک رحمهما الله موبد باشد ونزد امام شافعی

وامام احمد رحمهما الله رد شهادت وتفسیق هردو باطل میشود **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای

غَفُورٌ آمرزنده کناه بندکانست **رَّحِيمٌ** مهربان بر کروه توبه کنندکان آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن

عدی رضی الله عنه کفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیکانه را با زن خود ببیند اکر بطلب کواه

مشغول می کردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است واکر بی کواه سخن

میکوید هشتاد تازیانه میزنند واسم فسق ورد شهادت بروی این حال چکونه باشد حضرت صلی الله علیه

وسلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسید کفت

ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم کفت وا ویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس باز کشته

صورت حال بعرض رسانید حضرت خوله را طلبید وانزوی سید انکار کرد وآیه لعان نازل شد که **وَالَّذِينَ**

يَرْمُونَ وآنانکه رمی کنند بزنا **أَزْوَاجَهُمْ** زنان خود را **وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ** ونباشد ایشان را کواهان **إِلَّا**

أَنفُسُهُمْ مکر نفسهای ایشان **فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ** پس واجبست کواهی دادن یکی از ایشان **أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ**

چهار کواهی بخدای مضمون آنکه **إِنَّهُ** بدرستی که او یعنی شوهر **لَمِنَ الصَّادِقِينَ** از راست کویانست

در نسبت زنا بدان زن وهر کواهی موکد بسوکند بجای یکی از شهود است **وَالْخَامِسَةُ** وکواهی پنجم

أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بر وی **إِن كَانَ** اکر باشد **مِنَ الْكَاذِبِينَ** از دروغ کویان

سید عالم صلی الله علیه وسلم

لعان مرد برین کونه است که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای که من راست کویم در آنچه رمی کردم

این زن را بدان ونوبت پنجم کوید لعنت خدای بر من اکر دروغ کویم در آنچه رمی کردم مرین زن را و هر

نوبت اشارت بدان زن کند وحکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود ومیان زن ومرد تفریق

کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله وفرقه فسخ بقول امام شافعی رحمه الله وحد زنا بر زن

ثابت کردد بقول امام شافعی رحمه الله اکر نکول کند از لعان وبمذهب امام اعظم رحمه الله وی را

حبس کنند **وَيَدْرَأُ** ودفع کند وباز دارد **عَنْهَا الْعَذَابَ** از آن زن حبس را یا حد را **أَن تَشْهَدَ**

آنکه کواهی دهد **أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ** چهار کواهی بخدای مضمون آنکه **إِنَّهُ** بدرستی که شوهر **لَمِنَ**

الْكَاذِبِينَ از دروغ کویانست در آنچه رمی کرد مرا بآن **وَالْخَامِسَةَ** وکواهی پنجم **أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ** آنکه

خشم خدای **عَلَيْهَا** بر آن زن **إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اکر باشد مرد از راست کویان در رمی لعان زن آنست

که چهار نوبت کواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ کویست در آنچه مرا بدان رمی کرد ونوبت پنجم کوید

خشم خدای بر من اکر راست باشد این مرد در رمی وهر بار اشارت بمرد کند ودر موضح آورده که حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز دیکر عویمر وخوله را طلبید وبدین نوع که مذکور شد

مرد وزن هردو کواهی دادند ونزدیک ذکر لعنت وغضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمین کفت

وقوم در آن اتفاق کردند وجمعی از مفسران بجای عویمر هلال ابن امیه ذکر کرده اند **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ**

واکر نه فضل خدای بودی **عَلَيْكُمْ** بر شما **وَرَحْمَتُهُ** وبخشایش او **وَأَنَّ اللَّهَ** وآنکه خدای **تَوَّابٌ**

قبول کننده توبه است **حَكِيمٌ** حکم کننده در حدود واحکام هر آینه شما را فضیحت کردی ودروغ

کوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی وکویند اکر نه فضل ورحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک می شدید

یا اکر نه فضل فرمودی باقامت زواجر ونهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی ومردم یکدیکر را

هلاک کردندی یا اکر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی سرکردان می شدید

پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید **سو** کر توبه مدد کار نبودی

اورا که بسر حد کرم راه نمودی ور توبه نبودی که در فیض کشودی زنک غم از آینه عاصی که زدودی

لعان

بعد از این آیتها در باب قصهٔ افک است و برآءة ذمهٔ عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی دو
و دراز است و رعایة ادب اقتضاء آن می کند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد
و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن
سفر همراه بود و در بعضی منازل بیرون رفته از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار
و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد در آن خادمان هودج را بی تفحص ساکن
آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنها باز آمده و منزل خالی دیده همانجا توقف
تا صفوان معطل که بامر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از عقب لشکر آمدی برسید
بر شتر او سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی
حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض
حضرت رسید و عایشه بیمار شده بود و از این معنی خبر نداشت اما از آنحضرت عدم التفات
اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد
و در بگریه اشتغال می نمود و چشم ذکریه بر سر آمت روز و شب جانم زناله در تب و تابست
و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از امهات
مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش می نمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت می کردند روزی
آنحضرت بخانهٔ صدیق در آمد و عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اگر گناهی
کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین در خواست که جواب آنحضرت گویند ایشان
در آن صدد نیامدند و صدیقه از غایة دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و
می گویم کسی باور نکند پس من همان می گویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان
صبری کنیم تا کرم او چه می کند با این دل شکسته غم او چه می کند مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت
شده آیات برآءة نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ ببد بستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را
در شان عایشه رضی الله عنها عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبدالله ابی

و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خالهٔ صدیق و حمنة بنت
جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ
بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و عایشه و صفوان می فرماید که آن
دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را بجهت آنکه ثواب
یافتید و در برآءة شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و کلی
در بارهٔ دروغ گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را از این متکلمان بافک مَا اكْتَسَبَ جزای
آنچیزیست که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بوده اند بعضی
سخنان فاحش تر گفته و بعضی خاموش و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى و آنکس که فرا گرفت كِبْرَهُ
معظم آن سخن و شنیع تر آنرا مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنة الله لَهُ عَذَابٌ مر او راست
عَذَابٌ عَظِيمٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت
و گویند حسان بوده که بآخر عمر نابینا شده یا مسطح که دستهای او شل گشته لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ
چرا نه آنگاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان بردندی مؤمنان و زنان گرویده
بِأَنْفُسِهِمْ بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبة
و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان نیکست با اهل ایمان
یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وَقَالُوا
و گفتندی چنانکه می دید متیقن که بر حال مطلع باشد گوید هَٰذَا این سخن إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشنست
و حق سبحانه ازواج پیغمبر را نگاه می دارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا
چرا نیاوردند عَلَيْهِ برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف
می کنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولَٰئِكَ پس آن
گروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن
چه اگر گواه آوردندی در ظاهر و حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی

زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا
در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ
فِيهِ در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ
که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ
آنگاه که فرا می‌گرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می‌پرسید وَتَقُولُونَ
بِأَفْوَاهِكُمْ و می‌گفتید بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنچیزی را که بدان علم نداشتید یعنی
سخنی از روی جهل می‌گفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می‌پنداشتید آنچیزی را که گفته‌اید هَيِّنًا سهل و آسان
که هیچ تبعه بران متفرع نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای عَظِيمٌ
بزرگست و عقوبه بسیار بران مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن
و استخفاف بمنصب رسالت در احقاق مذکور است که ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما
با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه می‌گویند ابو ایوب فرمود که شنوده‌ام و آن دروغست
چه تو نسبت من این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که عایشه بهتر
از تست پس نسبت پیغمبر این عمل کی روا دارد این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ
سَمِعْتُمُوهُ و چرا نه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ می‌گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید
چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه مَا يَكُونُ لَنَا نمی‌سزد ما را و نمی‌رسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن
گوییم بِهَٰذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هَٰذَا
این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترای بزرگست بربافتهٔ منافقان يَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند می‌دهد شما را خدای
أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصًا امهات
مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ و بیان می‌کند و روشن می‌گرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها

که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقهٔ ادب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حَكِيمٌ حکم کننده ببرائة ذمهٔ او از عیب و عار سو
تا کی بیان دامنش پاکست از لوث خطا و مذمت عیب چون آلوده انس تا بیا وجه زیبا گفته است
کی رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بد رستی
آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ
آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده‌اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مریشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در آن سرای
باتش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای می‌داند شناعت آنچه خوض کرده‌اید در آن وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمی‌دانید
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بودی بیرون باری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بمهربانی
و پرورد کاری وَأَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای مهربانست براءة ذمهٔ مقذوف را ظاهر
کرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایة قاذف در گذراند هر آینه عقوبتی کلی بشما
فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده‌اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس یعنی راههای او در معصیة یا وسوسهای او را در قذف عایشه
وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که بپی او رود و آثار او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که
می‌فرماید دیو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشتست در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندست
در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه کرم الٰهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی
که کفارت گناهست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما
مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي و لیکن خدای
پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست بمقالات مردمان
عَلِيمٌ داناست بنیتهای ایشان گویند که صدیق رضی الله عنه که سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود
یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق سبحانه

جواب لولات

آیة فرستاد که وَلَا یَأْتَلِ وباید که سوگند نخورند اُولُوا الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ
از شما وَالسَّعَةِ وخداوند دستگاه وتوانایی وفراخی در مال مراد ابو بکر صدیقست رضی الله عنه
حق سبحانه فرموده که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند اَنْ یُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه اُولِی
الْقُرْبٰی خویشاوندان را وَالْمَسَاكِینَ ودرویشان ومحتاجان را وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ومهاجران را
در راه خدای ومسطح هم خویش است وهم مسکین وهم مهاجر وَلْیَعْفُوا وباید که عفو کنند
جریمهٔ را که ازیشان صادر شده وَلْیَصْفَحُوا وروی بگردانند از انتقام واغماض فرمایند
اَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمی دارید اَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ آنرا که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر
گناه دیگران درگذرید وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَحِیمٌ
مهربان بر اصحاب جرایم وآثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیة استدلال بر فضل
صدیق کرده اند صاحب احقاق فرموده وبه یحتج ان الفضل المطلق له وحکیم سنائی قدس سره درین
باب فرموده بود چندان کرامت وفضلش که اولوا الفضل خوانده والفضلش
صورت وسیرتش همه جان بود نان زچشم عوام پنهان بود روز وشب سال وماه درهمه کار
ثانی اثنین اذهما فی الغار اِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی می کنند زنان محصنه را
الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف می کنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا ورسول
مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه وسلم ودر وسیط گوید خاصه عایشه مرادست وگفته اند
در شان مهاجراتست وبعضی عام می دارند وبر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی می کنند
لُعِنُوا دور کرده شده اند فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ در دنیا از نام نیکو ودر آخرت از رحمت یعنی درین عالم
ملعون ومردودند ودر آن سرای مبغوض ومطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشانراست عذابی عَظِیمٌ
بزرگ بجهت گناه بزرگ وآن عذاب ایشانرا بود یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ در روزی که گواهی دهد بر ایشان
اَلْسِنَتُهُمْ زبانهاء ایشان بافک وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَاَیْدِیهِمْ وگواهی دهد
دستهاء ایشان وَاَرْجُلُهُمْ وپایهاء ایشان بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ بآنچه بودند که کسب کردند از

از جرایم ومآثم یَوْمَئِذٍ آن روز یُوَفِّیهِمُ اللّٰهُ تمام بدهد خدای ایشانرا دِینَهُمُ الْحَقَّ جزای که
سزاوارست بدیشان وَیَعْلَمُونَ وبدانند دران روز اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ اوست
ثابت بذات خود وپیدا بالوهیة وقدرت وتوانا بر عقاب وثواب اَلْخَبِیثَاتُ سخنان ناشایسته وناپاک
لِلْخَبِیثِینَ مر ناپاکانراست یعنی ازیشان ظاهر گردد وبدان متکلم شوند وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ
وپلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایلست از حیثیة خباثت
وَالطَّیِّبَاتُ وکلمات پاکیزه لِلطَّیِّبِینَ مر مردمان پاک راست یعنی ازیشان سرایت کند وَالطَّیِّبُونَ
لِلطَّیِّبَاتِ وپاکیزگان نیز درخورند سخنان پاک را کل انا یترشح بما فیه انگونه همان تراود که در وست
وگفته اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاکند ومردمان ناپاک راغب بدیشان وزنان پاک برای مردمان
پاکند ومردان پاک مایل ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
که پاکیزه ترین موجوداتست محرمی پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها جز بجنسیت بسبب الفت
وصحبتست والیه اشار فی المثنوی المعنوی ذره کاندر ارض وسماست جنس خود را همچو کاه وکهرباست
ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریانرا طالبند اهل باطل باطلانرا میکشند اهل حق از اهل حق هم سرخوشند
طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثین الخبیثاتست هین ذکر فضایل وخصایص حضرت صدیقه رضی الله عنها
وعن استشهاد رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمهٔ آیات اقتصار نمود
اُولٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وعایشه رضی الله عنها
وصفوان رضی الله عنه مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شدگان یعنی منزه ومبرا اند مِمَّا یَقُولُونَ از آنچه
می گویند در باب افک منصب رسالت از آن عالی ترست که ذیل عصمت زوجهٔ طاهرهٔ او بلوث
چنین شبهتی آلوده گردد وصفوان مرد پاکیزه واز اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم
نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِیمٌ وروزی نیکو یعنی بی رنج وبسیار
وپایدار مراد نعیم بهشتست یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسان که گرویده اید بخدا ورسول او لَا تَدْخُلُوا
در میائید سرزده بُیُوتًا بخانها غَیْرَ بُیُوتِكُمْ جز خانهاء خود که دران ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه

درمیایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر کیرید و دستوری طلبید و تسلموا و سلام کنید علی
اهلها بر اهل آن خانه و در روایة آمده است که بکویید السلام علیکم ادخلها امام ثعلبی آورده
که زنی انصاریه بجناب نبوت آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهاء خود بر صفتی
می باشیم که نمی خواهیم که هیچ کس ما را بر آن حال ببیند و ناکاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما را
بر آن وجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیه فرستاد که و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در نمیایید
ذلکم آن استعلام و استیذان خیر لکم بهترست مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و کفته اند
کسی که بر عیال خود در می آید باید که بکلمه یا آواز پای یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر
عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند کیرید
فان لم تجدوا پس اکر نیابید فیها در خانها غیر خود احدا یکی را که دستوری خواهید فلا تدخلوها
پس در میایید در آن حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را
اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است و ان قیل لکم ارجعوا و اکر
کویند شما را بعد از استیذان که باز کردید فارجعوا پس باز کردید بی توقف و الحاح مکنید و بر
در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هو ازکی لکم آن باز کشتن پاکتر و بسندیده ترست
لکم مر شما را و الله بما تعملون و خدای بآنچه شما می کنید از استجازه و ابرام علیم داناست و بر آن
مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول
الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباطها اقامت نکسترند و چون
کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لیس علیکم نیست بر شما
جناح کناهی ان تدخلوا از آنکه در آیید بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانها که مسکون
نیست یعنی کسی در وی اقامت نمی کند بلکه می آید و میرود چون کاروان سرای و رباط فیها در آن
خانها غیر مسکون متاع برخورداری و نفع است لکم شما را که از سرما و کرما بدان پناه می کیرید
و در خوت و انعام شما در آن محفوظ میماند و الله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا می کنید

از استیذان وما تکتمون و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قل بکوی ای محمد
للمؤمنین یغضوا مر مؤمنان را کو دیده را که فرو کیرند و بپوشند من ابصارهم دیدها خود را از دیدن
نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیر رو ترین پیکی شیطان اند روجود انسان
چشم است زیرا که حواس دیکر در مساکن خود ساکن اند و تا چیزی بدیشان نمی رسد باستدراک
آن مشغول نمی توانند شد اما دیده حاسه ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید می کند
این همه آفت که بتن می رسد از نظر توبه شکن می رسد دیده فرو پوش چو در در صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف و در نفحات از شبلی قدس سره نقل می کند که بکو تا بپوشند دیده
سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله و یحفظوا و نکاه دارند فروجهم فرجها خود را
از حرام یا بپوشند عورات خود را از ستره تار که به ذلک آن بوشیدن چشم و محافظت فرج ازکی
پاکیزه ترست و سودمندتر لهم مر ایشان را در دینی و آخرت ان الله خبیر بدرستی که خدای
داناترست بما یصنعون بآنچه می کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام
و قل للمؤمنات و بکو مر زنان را کو دیده را که از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشند
دیدها خود را و ننکرند بمردان نامحرم بانا زنا و یحفظن فروجهن و نکاه دارند فرجهای خود را از
ولا یبدین و ظاهر نسازند زینتهن آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنکها و جز آن الا ما ظهر
مکر آنچه ظاهر شود منها از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در
عین و خضاب در کف و کفته اند مراد از زینت آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین
و لیضربن و باید که فرو کذارند بخمرهن مقنعها خود را علی جیوبهن بر کریبانها خویش یعنی
کردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا کوش و کردن و سینه ایشان پوشیده ماند و لا یبدین
و آشکارا نکند زینتهن مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج
و دستوانه کردن بند و خلخالست الا لبعولتهن یا بدر از شوهران خویش که ایشان حکم ابا دارند
او ابنائهن یا پسران خویش و پسر پسر هر چند باشند درین داخلست او ابناء بعولتهن یا پسران

من زایده ات

مواضع صح

مکر برای شوهران خویش تزیین
برای آیشانت او آبائهن یا پدران
خویش و پدر پدر حکم پدر دارد
الا لبعولتهن صح

یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسران اند مر زنان را اَوْ اِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش اَوْ بَنِي
اِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند اَوْ بَنِي اَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود وانها
جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر
اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوات اند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع
زینت بعم و خال ننمایند که ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد اَوْ نِسَائِهِنَّ
یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه
و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه
برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی برانداخته و عفائف را
نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنان اند و از ایشان
پرهیز نباید کرد اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی نه پرهیزند
زنان آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نسا داخل اند
اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امهٔ غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان اند
از اماء و عبید و قولی آنست که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در احقاق آورده
که ابن المسیب رحمه الله فرموده که مغرور نکرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب
امات نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاة و نه بعضوی از
زینت وی اَوِ التَّابِعِينَ یا پی روندگان غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ
از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ
شهوت نیست ایشانرا چون پیر سالخورده و عنین ابلهانی که مطلق از مباشرت خبری ندارند
و همت ایشان جز مقصود بر طعام نیست و اکثر ائمهٔ حنفی برانند که خصی و مجبوب و عنین در
حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست غایتش آلت توانایی بران نیست
اَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات

زنان یعنی تمییز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان
زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایهای
خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان می دارند
مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند
که موجب میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوا اِلَى اللّٰهِ و باز گردید بخدای جَمِيعًا همه شما اَيُّهَ
الْمُؤْمِنُونَ ای گرویدگان لَعَلَّكُمْ شاید شما تُفْلِحُونَ رستکار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ
یک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج تر کسی بتوبه آنست
که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود
تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنهکاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی
چون در دنیا ایشانرا رسوا نمی خواهد امیدست که در عقبی نیز رسوا نکند * چو رسوا نکردی بچندین خطا
درین عالم پیش شاه و گدا * در آن عالم هم بر خاص و عام * میامرز و رسوا مکن والسلام * وَاَنْكِحُوا الْاَيَامَى و نکاح
دهید بی زنان و بی شوهران را مِنْكُمْ از شما یعنی مردی که زن ندارد کدخدا سازید و زنی را
که بی شوهر است بعقد کسی در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را
از بندگان خود وَاِمَائِكُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه
بسبب تزویج و تزوج در پردهٔ عفت بمانند اِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما
فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی کرداند ایشانرا خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود
بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است وسعت
معیشت او دهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقرا بسط بسط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ
الَّذِينَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب
نکاح از مهر و نفقه حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ
از فزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ

طلب می کنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از انچه مالکست آنرا یمینهاء شما یعنی آنها از بندگان
شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ بس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست و مکاتبه آن باشد
که خواجه بندهٔ خود را کوید ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال بس جون بنده آن مال ادا کند آزاد
شود آورده اند که جبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبه طلبید این آیة نازل شد حق
سبحانه فرمود که اکر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبد ایشانرا مکاتب سازند إِنْ عَلِمْتُمْ اکر دانسته آید
فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر اداء مال یا انکه بجهت کتابت
را از مردم سوال نکند جه آن بس مکروه است که بنده بکدایی مال کتابت باز دهد بندهٔ از ان سلمان
رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مالی داری کفت نی کفت ترا قوت کسبی هست
کفت نی سلمان کفت بس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بخشانی من هرکز ترا مکاتب نسازم
وَآتُوهُمْ و بدهید بندکان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ انکه بشما داده
حویطب جبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بعد از استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله می کویند و اتوهم خطابست با موالی و واجبست از
مال کتابة جیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رضی الله عنه ربع مال مقرر می کند و امام شافعی رحمه الله
بقول تفویض برای خواجه می فرماید و امام اعظم و امام ملک رحمهما الله ایتا واجب نمی دانند
و میفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بعامهٔ مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و ذکوة بدو
تا مال کتابت ادا کند و کردن خود از طوق بندکی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر را فک
رقبه می کویند و از عقبه عقوبة بدان می توان کذاشت ∽ وبشنو از من نکتهٔ ای زنده دل ∽
وز پس مرکم به نیکی یاد کن ∽ که بلطف آزاده را بنده ساز ∘ که باحسان بندهٔ آزاد کن ∘
آورده اند که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بزنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه جیزی
میکرفت معاذه و مسیکه از ان با یکدیکر کفتند اکر این کار که ما می کنیم خیرست خود بسیار کردیم و اکر
شرست وقت آمد که ترک کنیم بس بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند و آیة آمد که

ولا

وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ و بر زنا و بلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ اکر
خواهند تَحَصُّنًا باز استادن و پرهیزکاری و اکر نخواهند ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حالست
و اکراه بهمه حال ممنوع بس حق سبحانه می کوید شما اکراه می کنید لِتَبْتَغُوا تا فرا کیرند
و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و بلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ اکر خواهند تَحَصُّنًا
باز ایستادن و پرهیزکاری و اکر نخواهند ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حالست و اکراه بهمه حال
ممنوع بس حق سبحانه می کوید شما اکراه می کنید لِتَبْتَغُوا تا فرا کیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندکانی
دنیی را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای
فرزندی که از من نیبها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکانرا بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس
بدرستی که خدای مِنْ إِكْرَاهِهِنَّ از بس اکراه کردن خواجکان مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزنده کناه ایشانست
یعنی کنیزان مکرهه رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مکر در کردن اکراه کنندکان
وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن و توضیح یافته
و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی
مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه کذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصهٔ
ایشان و آن قصهٔ عایشه است رضی الله عنها که مانندکی دارد قصهٔ مریم رضی الله عنها
در وقوع تهمت و بقصهٔ یوسف علیه السلام در برآءة ذمة وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی
در ین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع است بمواعظ و نصایح
قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از نامهاء
حق سبحانه امام زاهد رحمه الله فرموده که خدا را نور توان کفت ولی به پارسی روشنی نشاید کفت
جه روشنی ضد تاریکیست و خدای آفریدکار این هر دو ضدست و بباید دانست که نور متعارف
کیفیة ایست که باصره اولا او را دریابد و بواسطت وثانیا سایر مبصرات را ادراک کند
جون کیفیتی که فایض کردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق

نور بر حق سبحانه روا نیست وجون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نباشد
وان اینست که صاحب کشاف می‌کوید که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان
وزمین یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظر بلندی ومغاوز پستی نوری
دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیهٔ فیض اوست * در ظلمت عدم همه بودیم بی‌خبر * نور وجود بر سر ما شهود از تو یافتیم
یا بتجویز مصدر را یعنی فاعل باید کرفت جون زید عدل بس مضمون کلام این بود که منور
السموات والارض روشن کنندهٔ سماست بملائکه مقربین ونور دهندهٔ زمین بانبیا ومرسلین
یا روشنی بخش آیینهٔ دلها ساکن آن ارض وسما یا نور معرفت وتوحید در تیسیر آورده که
آرایندهٔ آسمان وزمینست وانکه امام یعقوب جرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور بدین وجه
آورده که جهان آرای ودلکشای مؤید این قولست انکه امام نسفی رحمه الله در میان آرایش
ارض وسما می‌کوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است وزمین را
بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس وقمر وستارکان وزمین را
بانبیا وعلما ومؤمنان یا سما را بتسبیح مسبحان وتقدیس مقدسان وزمین را بتلبیهٔ حاجیان وتکبیر
غازیان یا سما را به بیت المعمور وزمین را بکعبه وافراس ورد وکفته مدبر السموات والارض
امور اهالی آسمان وزمین بر وجهی که شاید وباید ساخته به تدبیر اوست مدبر امور را که
برای او کار کنند وبه بیرا ومهم سازند نور القوم ونور البلد می‌کویند کما قال الشاعر
نور القبایل ساکب بن محلم وبرین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان وزمینیان سازد وجموع را
بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد * ازنهانخانهٔ احسان تو هر جامه کس
کل حزب فرحون اند زبی لطف عمیم * در تبیان آورده که مدلول السموات والارض جه هر دلیلی
از دلایل قدرت وبدایع حکمت که در دوایر سپهر برین ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح
دارد بر وجود وقدرت وعلم وحکمت او وفی کل شیء له آیة وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست
وازابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات والارض به نمای اهل آسمان قد منت

که بهدایت او بهستی خود راه برند وبارشاد او مصالح دین ودنیی بشناسند در لطایف مصمی از
خواجه ابو سهل انماری روح الله روحه نقل می‌کند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب
ملال وغم وظلمت سبب حزن ووحشتست وجون کسی از محنت تاریکی براحت روشنایی رسد فرح
وبهجت ونشاط ومسرت او بیفزاید اینجانیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سرور وابتهاج نا متناهیست
جون تو نهان شوی از من همه تاریکی وکفرم جون تو بیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو بعضی از علما
کویند نور آنست که روشن کرداند جیزها را تا باصره ادراک کند وبدان راه یابد بس جون حق سبحانه بیان
کرده است ازبرای ما آنجه در معاش ومعاد بکار آید وما بدان راه برده ایم بس اورا نور توان
کفت صاحب احقاق رحمه الله که در زمان ظلمت هیج کس ساکن از متحرک نشناسد وعلو از سفل
تمیز نکند وقبیح از صبیح باز نداند وجون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آرند
وجودات وکیفیات ظاهر کردد وصفوان کدر وعرض از جوهر متمیز شود مدرکهٔ انسانیه داند
که استفادهٔ این دانش وتمیز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد جه داند که عالم از نور مملوست
واو مخفی ظاهر بدلالات وباطن بالذات بس حق سبحانه که بوجود ولت ادراک یافته‌ایم وبمرتبهٔ تمیز
اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور کویند ونزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات
بدو ظاهرند واو از همه مخفی وحضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که هرجه ادراک
کنی اول هستی مدرک شود اکرجه از ادراک این ادراک غافل باشی واز غایت ظهور مخفی ماند جنانکه
ادراک الوان واشکال بواسطهٔ ضیا ئیست که محیطست بآنها وشرطست در دریه وبا وجود این
بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود وبغیبت ضیا معلوم می‌کرد که ورای آنها امری
دیکر مدرک بوده که ضیاست همجنین نور هستی حقیقی که محیطست به ضیا والوان واشکال وبیننده
وبجمیع موجودات ذهنی وخارجی قیوم همه است وادراک شیئی بی ادراک او محالست اکرجه از ادراک او
غافل باشی وآن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست که اکر این نور نیز جون ضیا غایب شدی ظاهر
کشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیکر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بوده

هستی که بذات خود هویداست چو نور، ذرات مکونات از وی یافت ظهور، هر چیز که از فروغ او افتد دور،

در ظلمت نیستی بماند مستور، و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیدا تر از همه هستیهاست

زیرا که او بخود پیداست و پیدایی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی

عدم محض است و مبداء ادراک همه هستی است هم از جانب مدرِک و هم از جانب مدرَک و هر چه ادراک

کنی نخست هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی بماند

همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا، زهی نادان که او خورشید تابان، بنور شمع جوید در بیابان،

مَثَلُ نُورِهِ صفت نوری که منسوب بدوست کَمِشْكٰوةٍ مانند روزنه ایست در دیواری که

نهایت و بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند

انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشتعله باشد

در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی از آبگینه اَلزُّجَاجَةُ آن آبگینه از

غایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گوییا ستاره ایست دُرِّيٌّ درخشنده چون زهره و مشتری

و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست تُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از

روغن درخت با برکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر

بر و دعای برکت خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لَا شَرْقِيَّةٍ

نه در جانب شرقست از معموره چون کنکدز و چین و خطا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف غرب از آن چون

طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است یا نه پیوسته

در آفتابیست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از رعایت تاب

آفتاب بهره مندست و هم از حمایت وقایهٔ سایه محظوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل

این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق

توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ

و اگر چه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتشی در درخشندگی و براقی بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد

نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفاء زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه

بر آن افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوارست يَهْدِي اللَّهُ راه می نماید خدای

لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را

یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان می کند لِلنَّاسِ برای مردم تا از و در یابند و مقصود

سخن بر ایشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات

و حقایق جلیات و خفیات عَلِيمٌ داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیارست علامة

العلما امام فخر الدین رازی قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه

تشبیه کرد سینهٔ مؤمنی را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان بچراغ

افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه از تاب آفتاب خوف

و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی آنکه بزبان مؤمن کنند عالم را منور کند

چون اقرار بآن بزبان جاری شد و تصدیق جنان با آن یار گشت نور دار نور علی نور بظهور

رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه

که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه بچراغ

داخل خانه روشن شود و اندرونها پرتو بر خارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال

نور ایمان دل را روشن کرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنها حواس افتاده انوار طاعات

بر اعضا و جوارح پدید آید سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ سیمای هر کسی از دل او میدهد خبر و تشبیه مؤمن

دل مؤمن را با آبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه شکسته هرگز باز پیوند و زخمی که دل

شکسته زند هم نپذیرد چون آبگینه این دل مجروح نازکم، هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود، و گفته اند

آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او

افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی که نه شرقیست و نه غربی بلکه

بلکه مکیست و مکه سرهٔ عالم و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار نور علی نور

معلوم توان کرد قول آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوقست و نه مختلق نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همکنان واضح شود پس چون بدان قراءة کنند نور علی نور باشد در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه یهودیست یهودیه مایلست چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه نصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یا مشکوة ابراهیمست و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شجره شجرهٔ نبوة که نه کذبست و نه هزل یا مشکوة سینهٔ مشرح آنحضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از انست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب یا نور خلت خلیل نور علی نورست

بر دل نور و پس نوریست مشهور ۝ ازینجا فهم کن نور علی نور ۝ بواقی نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکورست و مسطور و الی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله تسبیح گوید خدایرا در خانها آنکه دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع انکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند دران او انها یا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها دران بیوت و یذکر و یاد کرده شود فیها اسمه دران خانها نام او و مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در بجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیی و کلام مالایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبهٔ معظم که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت

مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده یسبح تسبیح گفته شود یا نماز گذارند له مر خدایرا فیها در آن بیوت بالغدو و الآصال بامداد و شبانگاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمی سازد و باز نمی دارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان توقع سود باشد و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و برپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان بر انند که چون بیع و شری که اعظم شغل دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلقست و باطن شان در شهود اسما و صفات حق و بحقیقت این روش خواجگان ماوراء النهرست آورده اند که ملک حسین کرت که والی هراة بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین محمد نقشبند قدس الله سره پرسید که در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت که بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق

ور درون شو آشنا و ز بیرون بیگانه وش ۝ این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

آنچه حق سبحانه می فرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقامست و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقهٔ انیقه فرموده اند

سر رشتهٔ دولت ای برادر بکف آر ۝ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ۝ دایم همه جا با همه کس در همه کار ۝ می دار نهفته چشم دل جانب یار

یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در ان روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود و الابصار و بگردد دیدها و از طرفی بطرفی نگرد تا ببینند که نامهٔ اواز کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزاء آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزاء

هاصح

موعود ایشانرا عطا کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان نکرده باشد وَاللهُ يَرْزُقُ و
خدای روزی می دهد در دنیی مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب یعنی بران
روزی حساب نکند یا زیاده دهد در عقبی که بحین شمار در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وآنانکه بپوشیدند حق را ونکرویدند بدان أَعْمَالُهُمْ عملهاء ایشان که در صورت
نیکو نماید چون صلهٔ رحم وعتق بنده واطعام فقرا وامثال آن كَسَرَابٍ مانند سرابیست
بِقِيعَةٍ بزمین هموار سراب آن است که شعاع افتاب در نیم روز بر زمینی مستوی افتد
لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب مواج يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ پندارد آنرا تشنه مَاءً آبی صافی
روی بوی آرد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ تا چون برسد بموضعی که در وتوهم آب کرد لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا نیابد
آن مظنون ومتصود خود را چیزی وَوَجَدَ اللَّهَ ویابد عقاب خدایرا عِنْدَهُ نزدیک کردار خویش
یا خدایرا حساب کننده خود یابد فَوَفَّاهُ پس تمام بدهد خدای او را حِسَابَهُ جزاء کردار او
بروجهی که حساب اقتضا کرده باشد وَاللَّهُ وخدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حسابست
حسابی یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب واو را تشنه
جگرسوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده شدت تشنگی زیاده می شود کافر از
امید بپاداش اعمال خود چون نیابد حسرت وخیبة افزون می گردد أَوْ كَظُلُمَاتٍ یا کردار ایشان باشد
چون تاریکیهاء متراکمه فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ در دریاء عمیق که بدم يَغْشَاهُ مَوْجٌ می پوشد آن دریا را موجی
مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالای آن موج موج دیگر مِنْ فَوْقِهِ از بر موج ثانی سَحَابٌ ابری که انوار
نجوم را بپوشد ظُلُمَاتٌ این تاریکیهاست بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی
ظلمت بحر وظلمت موج اول وظلمت موج ثانی وظلمت ابر إِذَا أَخْرَجَ چون بیرون آرد کسی يَدَهُ دست
خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا نزدیک نیست که ببیند آنرا بیان تاکید
شدت ظلماتست یعنی دست را نه بیند ونزدیک نیست که ببیند وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ وهرکه نداد
ومقرر ومقدر نکرد خدای لَهُ نُورًا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فَمَا لَهُ بس نیست

مر ورا مِنْ نُورٍ هیچ نوری این تمثیلی دیگرست مر عملهاء کفار را ظلمات اعمال تیره اوست وبحر
لجی دل او وموج آنچه دل او را می پوشد از جهل وشک وسحاب مهر خذلان بران پس کردار
وگفتارش ظلمت است ومدخل ومخرجش ظلمت ورجوع او در روز قیامت هم بظلمت
بر عکس مؤمن که او را نور علی نورست این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض
مؤمنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل را نگرستست
حال وکارش ظلمات اندر ظلمت أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ونداستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُسَبِّحُ لَهُ
تسبیح می گوید مر او را وبپاکی یاد می کند بمقال یا بدلالت حال مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هرکه در آسمانها
وزمینها ست وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ ومرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند
در هوا وصف کشیده تخصیص طیر آنست که او میان زمین وآسمانست یا دلایل صنع در و
ظاهرترست چه اجسام ثقیله را که اصلا مایل می کنند اعطاء قوة میل بمحیط وقدرت
وفوق در هوا والهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست
برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع كُلٌّ هر یک از اهل آسمان وزمین یا مرغان یا مجموع
قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعاء خود وَتَسْبِيحَهُ وتنزیه خود را یا دعا وتسبیح
خدایرا یا خدای داند نماز ونیاز ایشانرا وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه می کنند
هم از طاعت وعبادت وَلِلَّهِ ومر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها
چه خالق وفاطر آنها اوست وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وبسوی خداست بازگشت همه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نبینی
آنکه خدای يُزْجِي سَحَابًا می راند ابر را وبر می انگیزاند قطعه قطعه ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ
پس تألیف می کند در میان او یعنی انضمام می دهد بعضی از وی را ببعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا
پس می گرداند او را در هم رسته وبر هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی باران را يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
بیرون می آید از میان آن وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ وفرو می فرستد از ابر مِنْ جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که در وست
یعنی از قطعها ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تگرگ که کاین است

دران مفعول محذوفست تقدیرش چنین که می فرستد ابری که در ابرست تکرک را و کفته اند
اینجا سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تکرک چنانچه در زمین کوههاست از سنک و حق تعالی
از ان تکرک نازل می کرداند فَيُصِيبُ بِهِ پس می رساند آن تکرک را مَنْ يَشَاءُ بکشت و زرع و باغ
هر که می خواهد وَيَصْرِفُهُ و باز می دارد آنرا عَنْ مَنْ يَشَاءُ از میوه و محصول هر که می خواهد يَكَادُ
سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست که روشنی برق آن ابر يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدها را و بربایداز فرط روشنی
و این قوی تر دلیلیست بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد يُقَلِّبُ اللَّهُ می کرداند
خدای اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را بر فتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی
دیگری یا متغیر می سازد احوال ایشانرا بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که
در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را
وَاللَّهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که در زمین است مِنْ مَاءٍ از آبی که جزء مادهٔ اوست
یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق
نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل می کند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت بر وافکند
بکداخت و آب کشت بعضی از انرا تغلیب فرمود بآتش و از ان جن بیافرید پس برخی را تقلیب کرد بباد
و از ان ملیکه را مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاک و از ان آدمی و سایر حیوانات
را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از ین جنبندکان مَنْ يَمْشِي هست آنچه می رود عَلَىٰ بَطْنِهِ
بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از یشان هست که می رود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ
بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از یشان هست که مشی می کند عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای
چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی پس انکه
بدو پای رود انکه آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات انکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد
او بر چهار قایم ادبع بیش نیست يَخْلُقُ اللَّهُ می آفریند خدای مَا يَشَاءُ هر چه می خواهد از انچه ذکر کرد
و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد

عنص

عنصر و صاحب حدیقه فرموده سواوست قادر بهر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند که حکم او راست
نقش بند بیرون کلها اوست نقش دان درون دلها اوست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ تواناست پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا بخدای که فرو
فرستادیم آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتها روشن کرده و هویدا وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد بسبب تفکر در ان إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست و درست که طریق بهشتست آورده اند
که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی کفت بیا تا محاکمه را بمحکمهٔ محمد بریم
و منافق کفت مرافعه بکعب بن اشرف می کنیم حق سبحانه آیة فرستاد که وَيَقُولُونَ و می کویند منافقان
که ما آمَنَّا بِاللَّهِ کرویده ایم بخدای وَبِالرَّسُولِ و بفرستادهٔ او وَأَطَعْنَا و فرمان برداری کرده ایم
هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس بر می کردند فَرِيقٌ مِنْهُمْ کروهی از یشان و امتناع می نمایند از قبول
حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار بایمان و اطاعت وَمَا أُولَٰئِكَ و نیستند آن کروه بِالْمُؤْمِنِينَ کرویدکان
مخلص یا ثابت بر ایمان و کویند میان مرتضی علی رضی الله عنه و مغیرة ابن وایل مخاصمه بود
در آب و زمینی چند آنچه علی رضی الله عنه خواست که او را نزد رسول صلی الله علیه و سلم برد مغیره نشد
و کفت او بر ای تو حکم خواهد کرد که عم زادهٔ اوی حق تعالی آیة فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری
می کنند و از حکم خداوند و رسول سر می پیچند و روی می تابند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب
خدای وَرَسُولِهِ و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ
انکاه کروهی مِنْهُمْ از یشان که بشر است یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند از محکمهٔ
علیهٔ نبویه وَإِنْ يَكُنْ و اکر باشد لَهُمُ الْحَقُّ مر یشانرا حکم یعنی برای ایشان بود يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی
پیغمبر مُذْعِنِينَ فرمان برندکان و انقیاد کنندکان یعنی اکر دانند که برای ایشان حکم
واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اکر معلوم کنند که حکم بریشان خواهد بود سر باز زننده
أَفِي قُلُوبِهِمْ آیا در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارْتَابُوا یا در شک
افتادند در باب پیغمبر واز و تهمتی مشاهده کردند که بروا اعتماد راستی نماند أَمْ يَخَافُونَ

یا می ترسند ام یخیف الله انکه حیف کند خدای در ن ولا حکمی وجود نماید علیهم بر ایشان ورسوله
و میل کند رسول او در حکومت بل نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف
کند بلکه اولئک آن گروه هم الظالمون ایشان ستمکاراند بر خصوم یا بر نفسهاء خود یا با و امتناع
از حکم خدا و رسول انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا
چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله و بسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند
میان ایشان بوقت مخاصمات ان یقولوا انکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا و فرمان
بردیم امر ترا بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی واولئک و آن گروه که چنین گویند هم المفلحون ایشانند
رستکاران از درکات سخط ربانی و رسیدکان بدرجات رضای سبحانی ومن یطع الله و هر که
فرمان برد خدا را در فرایض ورسوله و فرستادهٔ او را در سنن یا در هر چه فرمایند ویخش الله
[زمان]
و بترسد از عقاب خدا بر گناهان گذشته ویتقه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در
آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند فوز یافتکان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی
از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج با آیات دیگر نشود علماء زمان بدین آیة
[منصوب]
اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیة و تقوی نیست ـــــ و
اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی و نیک عمل ار رضاء مولی جویی واقسموا و سوگند خوردند منافقات
بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه
لئن امرتهم اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون
آیند و لحظهٔ توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طاعة
مطلوب از شما فرمان برداریست معروفة شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی
دروغ بر طاعتی بنفاق ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه شما می کنید
از نفاق و جز آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدا را واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را
بصفای طویت فان تولوا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فانما علیه جز این نیست که

بر پیغمبرست صلی الله علیه وسلم ما حمل آنچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ احکام وعلیکم و بر شماست
[را]
ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول
در حکم او تهتدوا راه یابید براستی وما علی الرسول و نیست بر فرستاده بجمعی الا
البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر عهده بجای آورده
و آنچه کار و بار شماست مانده وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنان را که گرویدند
منکم از شما وعملوا الصالحات و بکردند کارهاء شایسته مراد بقول اشهر فقراء مهاجرین
اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب
که در مکه و یثرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامها تهدید آمیز
و سخنان فتنه انگیز می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول
[که]
و هراس می گذاشتندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید خود را ایمن و مطمئن
[داد]
ببینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیة نازل گشت و حق سبحانه وعده
[عجم]
و سوگند خورد که لیستخلفنهم هر آینه ایشان را خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و
کما استخلف الذین همچنانچه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی
همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنان را که بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که
زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانچه ملوک در ممالک خود می کنند
[ایشان]
و اندک فرصتی بانین بر عدهٔ مؤمنان وفا فرمود جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بد
ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و انحاء مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله
بحوزهٔ تسخیر ملازمان سدهٔ شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید ـــــ و
دم بدم صیت کمال دولت خدام او عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت شاهبان همتش چون
از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت این آیة دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان
خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود ولیمکنن و هر آینه با قوت

ومتمکن وثابت سازد لهم برای ایشان دینهم دین ایشانرا الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است
مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند ولیبدلنهم وبدل دهد
ایشانرا من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان یعبدوننی بپرستند
مرا در زمان خلافت لا یشرکون بی شیئا شریک نسازند با من چیزی را یعنی اختیار وجاه
ایشانرا از عبادت وتوحید باز ندارد ومن کفر وهرکه کفران ورزد در این نعمت بعد ذلک
بعد از راست شدن وعده فاولئک پس آن گروه کافر نعمتان هم الفاسقون ایشان کاملانند
در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله ذو النورین رضی الله عنه اول جمعی که بودند که کفران این
نعمت ورزیدند واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز مفروض را وآتوا الزکوة وبدهید زکوة واجب را
واطیعوا الرسول وفرمان برید رسول را بهرچه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید
لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنانرا که نگرویدند معجزین عاجز کنندگان
مر خدایرا از عذاب کردن فی الارض در زمین یا پیشی گیرندگان بر وی یعنی نتوانند
که بر حق سبحانه پیشی گیرند وعذاب او را از خود فوت کنند ومأویهم النار وبازگشت
ایشان آتش دوزخ است ولبئس المصیر وبد بازگشتیست آتش در اسباب نزول آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب
فاروق فرستاد مدلج بی اجازت درآمد وعمر رضی الله عنه خفته بود وجامه از بعضی اعضاء
او دور شده وقولی آنست که بیدار بود وبا زوجه خود بملاعبه می فرمود از آمدن غلام کراهت
تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا
وابنا وخدم وحشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر اسرار مخفیه
مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد این آیة نازل شده بود که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین
ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان

از غلام وکنیزک والذین لم یبلغوا الحلم وآنان نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ منکم از
قوم شما یعنی بندگان وکودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای
شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروزی من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب
بر می خیزد وجامه خلوت بیرون کرده می خواهد که لباس صحبت پوشد وحین تضعون ویکبار
هنگام که می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة بیان حین است یعنی آن وقت نیم روز است
ومن بعد صلوة العشاء ویکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس ودرآمدن بمضاجع
ثلث عورات لکم نگاه دارید این سه وقت عورت که مر شماراست لیس علیکم نیست بر شما
ولا علیهم ونه بر بندگان وکودکان نارسیده جناح گناهی وبزه در ترک استیذان بعدهن
پس از این سه وقت طوافون بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان علیکم بر شما برای
خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم در می آیند بعضی از شما علی بعض
بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله روشن می سازد و بیان
می کند خدای لکم الآیات برای شما دلایل حق واحکام شرع والله علیم وخدای داناست بصلاح
عباد حکیم حکم کننده بر عایة مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیة منسوخست وبقول جمعی محکم
ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیة سخن می گویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست
اما مردم درین تهاون می ورزند واذا بلغ الاطفال وچون برسند طفلان منکم الحلم
از شما بحد بلوغ یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند واحتلام روشن تر دلیلیست
بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استاذن الذین
همچنانکه دستوری می طلبند آنانکه بالغ شدند من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سایر مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان کرد این حکم را یبین الله مبین می گرداند
خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم وخدای داناست باحوال شما
حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر دو آیة متعاقب

جهت مبالغه وتاکیدست والقواعد ونشستکان درخانها وباز ماندکان من النساء از زنان
اللاتی لا یرجون آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشان را نکاح
کند جهت پیری وعجز فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح کناهی ووبالی ان یضعن از آنکه
بنهند ثیابهن جامهاء ظاهر را چون چادر وسر انداز که بالای مقنعه می پوشند غیر متبرجات
بزینة در حالتی که ظاهر کنندکان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار
سر وکردن وکوش وموی وامثال آن نباشد وان یستعففن وانکه طلب عفت کنند وبپوشند خود را
خیر لهن بهترست ایشان را ودورتر از تهمت والله سمیع وخدای شنواست مقالات ایشان را
علیم دانا بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رحمه الله آورده که تندرستان صحابه
با مریض واعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسکی ارباب صحت محترز بودندی
از بیم آنکه نباداکه طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی
کلیدهاء خانه وانبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان
تناول کنند واین درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز می کردند یا اگر کسی ایشان را
بمادبه که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت
نمی کردند حق سبحانه آیة فرستاد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه وتنکی ولا علی
الاعرج ونه بر لنک حرج وبالی ولا علی المریض حرج ونه بر بیمار کناهی ولا علی انفسکم ونه
بر نفسهاء شما وزری ان تاکلوا آنکه بخورید شما واهل ابتلا من بیوتکم از طعام خانهاء
خود که اهل وعیال شما در آنند وخانهاء فرزندان نیز درین داخلست بحکم این حدیث که انت
ومالک لابیک وخبر صحیح آنست که پاکترین چیزی که خورد مرد از کسب اوست وان ولده من کسبه
او بیوت آبائکم یا خانهاء پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهاء مادران خود او بیوت اخوانکم
یا خانهاء برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهاء خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهاء برادران پدران
خود او بیوت عماتکم یا خانهاء خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهاء برادران مادران خود

او بیوت خالاتکم یا خانهاء خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهاء که مالک شده اید
شما کلید آن را از نقود وامتعه واطعمه این با وکلا وخازنانست وکویند مراد خانه بندکانست
وچون خانه اولاد وعبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست او صدیقکم یا خانها
دوستان خود در آن نیز رضای دوست باید وحقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط
او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بدر خانه دوستی آمد واو حاضر نبود کیسه
او از جاریه طلبید ودو درم برداشت وباقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید
وصورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد وبنواخت در نکارستان
آورده که شبی کفتم جهان فرسوده را که بود آسوده در کنج رباطی ز لذتها چه خوشتر در جهان
میان دوستداران انبساطی ودر عوارف المعارف فرموده که کسی یار خود را کوید که اعطنی
من مالک واو در جواب کوید کم تریدد دوستی را نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد
واز استفسار چند وچون بکذرد چه دوست جانی بهترست از مال فانی ودرین باب کفته اند
ای دوست بر وبهرچه داری یاری بخر وبهیچ مفروش ولله در من قال
یاران بجان مضایقه باهم نمی کنند آخر کسی بمال جدایی چرا کند بسیار جد وجهد باید که تا کسی
خود را بآدمی صفتی آشنا کند شرطست بعد یافتن یار آشنا کز بهر او بعهد محبت وفا کند
ودر قول اول که سبب نزول آیة تنفر صحابه بود از مواکله اهل علل علی را بمعنی فی باید کرفت
یعنی نیست در مواکله با هر یک ازینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه
که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی واز صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی
وچون ثلثی از شب بکذشتی ومهمان نرسیدی آنکاه چیزی خوردندی یا بارهٔ جمعی از انصار
که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع
بر طعام پرهیز نمودندی این آیة آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما کناهی ان تاکلوا آنکه
بخورید طعام را جمیعا باهم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون در آیید

لیس فی الاعمی فی مواکلته حرج

بیوتا بخانها آنچه مذکور شد یا بخانها آخر دیا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم
پس سلام کویید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحدة و در خانها خود و در مساجد
سلام کنید و کفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود کویید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تحیة سلام کردنی من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای
مبارکة بسیار خیر و با برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنانچه بیان
سلام فرمود یبین الله بیان می کند خدای لکم الآیات برای شما آیتها احکام خود را لعلکم تعقلون
شاید تعقل کنید در ان و حق و صواب راه دریابید انما المؤمنون جز این نیست که کرویدکان کامل
الذین آمنوا بالله آنانند که کرویدند بخدای و رسوله و برسول او از صمیم دل و اذا کانوا و چون باشند
معه با رسول وی صلی الله علیه و سلم علی امر جامع بر کار جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشانرا
مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لم یذهبوا نروند
از نزدیک وی حتی یستأذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از و و او تشریف اذن ارزانی فرماید
ان الذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین آن کروه آنانند
که از روی صدق یؤمنون می کروند بالله و رسوله بخدا و رسول او و تصدیق می نمایند
تعریض جمعی منافقانست که در غزوه تبوک بتخلف از جهاد دستوری می جستند و در باره
ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة فاذا استأذنوک پس چون
طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای
خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت مر هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر
واضح دارند و استغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای
چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین و اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که
بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده
است تقصیرات بندگان را رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا

این قول بران تقلیدست آید که نزول این آیة بعد از غزوهٔ تبوک بوده باشد

مدارید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم بعضا همچون
خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض
توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست و لازم و مراجعت
او حرام و نارواست یا دعاء او را بر شما یا برای شما چون دعاء یکدیگر مدانید که آن دعای مستجاب
و مقبول حضرت رب الارباب است یا ندا کردن شما و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر
که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت انبیا را
بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت ٭ یا آدم است باید در انبیا خطاب
یا ایها النبی خطاب محمدست ٭ آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان به تنگ
یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیة آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق
میداند خدای آنانرا که از روی کراهت یتسللون بیرون می روند اندک اندک منکم از میان شما
لواذا در حالت پناه جستن به یکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه
مخالفت می کنند و اعراض می نمایند عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان
فتنة آزمایشی از حق که کماهیست یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر
بر دل یا رد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دلست و متأثر ناشدن از معرفت الهی
او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که
ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک او یند و مالک همه او
زیرا که خالق همه است قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما ای مکلفان بر آنید از
موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و می داند روزی را که باز کردانیده
شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد
و بران مکافات کند و الله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز برو مخفی نماند

٭ انکس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا جهان

سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحيم تبارك صاحب كشف الاسرار از معانى كه مفسران مر لفظ تبارك را گفته اند
سه معنى اختيار فرموده اول انكه بركت افزونست واين اشارت بكارسازى وبنده نوازى حق است دويم
انكه بزرگوار وبرترست واين بيان صفت سرمدى ونشان عزت ازلى وابدى اوست سيم انكه دايم
وثابتست واين عبارت از دوام ذات اوست لم يزل ولا يزال الذى انكه نزل الفرقان فرو فرستاد
قرآنرا كه جدا كننده است ميان حق وباطل وحرام على عبده بر بنده خود يعنى محمد صلى الله عليه وسلم
ليكون تا باشد بنده او للعالمين مر آدميان وپريانرا نذيرا بيم كننده از عذاب الهى يا باشد قرآن
اهل هر قرنى را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانى الذى له انكسى كه مر وراست ملك
السموات والارض پادشاهى آسمانها وزمينها چه وى متفرد دست بافريدن آنها پس اورا رسد
تصرف در آن ولم يتخذ وفرا نگرفت خداى ولدا فرزندى چنانچه زعم يهود ونصارى است ولم يكن له
ونيست مر ورا شريك فى الملك انباز در پادشاهى چنانچه ثنويه ووثنيه گويند يعنى اوراست
پادشاهى بى فرزندى كه قايم مقام او تواند بود يا شريكى كه با او مقاومت تواند كرد وخلق كل
شىء وبيافريد همه چيزها را از مخصوصه بهيآت مختلفه واشكال متنوعه فقدره پس اندازه
كرد آنچيز را تقديرا اندازه كردنى يعنى او را مهيا ساخت براى خصايص وافعالى كه از وى مخواست
يا تقدير كرد بقاى او را تا وقتى معلوم واتخذوا وگرفتند كفار من دونه بجز آفريدگار آلهة
لا يخلقون خدايان كه نيافريند شيئا چيزى را وقادر نباشند بر خلق هيچ چيز وهم يخلقون
وحال آنست كه ايشان آفريده شده اند وهر مخلوقى محتاج است در وجود بخالقى ومحتاج خدايى را نشايد
پس بتانى كه عبده ايشان ايشانرا مى تراشند وبهر وجه كه مى خواهند تصوير مى كنند چگونه سزاى
پرستش باشند ولا يملكون وباوجود مخلوقيت نمى توانند واستطاعت ندارند لانفسهم براى
نفسهاى خود ضرا باز داشتن ضررى ولا نفعا ونه جذب نفعى يعنى نه سودى بخودى تواند
رسانيد ونه زيان از خود باز مى تواند داشت وحال انكه خداى ضار ونافع بايد ولا يملكون ونمى توانند
آلهه باطله وقادر نيستند موتا بر ميرانيدن كسى ولا حيوة ونه بر زنده كردن كسى اولا

يا بر ابقاى حيات او ولا نشورا ونه بر بعث وحشر او ثانيا وخداى محيى ومميت وباعث بايد
وقال الذين كفروا وگفتند آنانكه نگرويدند ان هذا نيست اين فرقان كه محمد بما آورده الا افك
افتريه مگر دروغى كه خود بربافته است آنرا واعانه ويارى داده اند او را عليه بر ساختن آن دروغ
قوم آخرون گروهى ديگر چون جبر ويسار يا عداس يا فكيهه رومى يعنى ايشان اخبار سابقه بر وى خوانند
واو بعبارت عربى بر ما القا مى كند فقد جاءوا پس بدرستى كه آمده اند اين قوم ظلما وزورا
به ستم ودروغ يعنى يارى دهندگان وى وبرين تقدير اين بقيه كلام كفار باشد واصح آنست كه اين
سخن حضرت خداوندست مى فرمايد كه كفار درين كه مى گويند قرآن دروغست وبمدد قومى بربافته مى شود
آمدند بشرك وستم وبهتان وقالوا وديگر گفتند كلام وى اساطير الاولين افسانهاى
پيشينيانست كه در كتابها نوشته اكتتبها مى نويساند آنرا چه خود نمى تواند نوشت فهى
پس آن نوشتها تملى عليه املا كرده مى شود بر وى بكرة واصيلا بامداد وشبانگاه يعنى در دو طرف
روز يا شب وروز آنها بر وى مى خوانند تا ياد مى گيرد چه خود نمى تواند خواند وچون حفظ كرد بر ما مى خواند
ومى گويد اين وحى است قل بگو در رد سخن ايشان انزله الذى فرستاده است قرآنرا آنكس كه بى شبهه
يعلم السر مى داند پوشيده را فى السموات والارض در آسمان وزمين بدان دليل كه اين كلام مشتملست
بر اخبار از مغيبات وعلم غيب خاصه حق تعالى است وديگر آنكه همه فصحاى شما از اتيان بمثل
آن عاجز اند وچنين كلام جز از نزد ملك علام نشايد انه بدرستى كه او كان غفورا هست
آمرزنده كه پرده كرم بر جرايم بندگان مى پوشد رحيما مهربان كه در عقوبه عاصيان تعجيل
نمى كند وقالوا وگفتند صناديد قريش چون ابوجهل وعتبه واميه وعاص وامثال ايشان مال هذا
الرسول چيست اين پيغمبر را بر سبيل تهكم گفتند چه بوده است اين را كه دعوى رسالت مى كند
كه مثل مردم ديگر ياكل الطعام مى خورد خوردنى ويمشى ومى رود براى طلب معيشت چون ديگران
فى الاسواق در بازارها اگر دعوى او درستست بايد كه حال او مخالف حال ديگران باشد ايشان
بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند كه تميز رسل از غير ايشان

بامور جسمانی باشد وندانستند که نبوت منافی بشریة نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که
سبب افاده واستفاده است بحصول پیوندد و جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کیرند چه با جنس انس
القصه مشرکان کفتند بایستی که او ملک بودی واکر ملک نیست لولا انزل چرا فرو نفرستادند
الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه نذیرا تا باشد با وی بیم کننده ویاری دهنده در انذار
او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو کنز کنجی از آسمان تا بدان مستظهر کشته از تردد در تحصیل
معاش مستغنی شود او تکون له یا باشد مر ورا جنة یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه و
محصولات و بدان معاش وی بکذرد وقال الظالمون وکفتند ظالمان وضع مظهر در موضع
ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران از بن سخن که مؤمنانرا کفتند ان تتبعون پی روی نمی کنید
شما الا رجلا مسحورا مکر مردی جادو وی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش
پوشیده شده و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر می دارند یعنی متابعت جادوئی
می کنید که شما را بسخن می فریبد انظر در نکر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی که معاندات
کیف ضربوا چکونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی کفتند سخنهاء ناخوش و تشبیه
کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فضلوا پس کمراه شدند از طریقی که
موصلست بمعرفت انبیا و تمییز ایشان از ماسوی فلا یستطیعون سبیلا پس توانائی ندارند و نمی
یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه می کویند تبارک الذی بزرکوارست آنکسی که بمحض فضل ان شاء
اکر خواهد جعل بسازد و ببخشد لک ترا در دنیی خیرا من ذلک بهتر از کنج و بوستانی که ایشان
می کویند و آن چه باشد جنات تجری بوستانها که می رود من تحتها الانهار از زیر درختان
آن جویها و یجعل لک و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکهاء عالی و مسکنهاء
رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون مال دارات قریش حضرت رسالت را صلوات الله و
سلامه علیه بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایندهٔ روضات جنانست با این آیة نازل شد
و درجی از نور پیش آن حضرت نهاده فرمود که پروردکار تو می کوید مفاتیح خزاین دنیا درینجاست

از ابد دست تصرف تو می دهیم با آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشهٔ
کم کردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست می دارم و می خواهم که
بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان کفت اصبت اصاب الله بک نشانهٔ علو همت آنحضرت نه همینست
که با وجود تنکدستی و احتیاج کوشهٔ چشم التفات بر خزاین ربع زمین نیفکند آنرا ملاحظه
باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب
عرصهٔ جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آمد که ما زاغ البصر وما طغی
ز رنک آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود را مهر ما زاغ نظر جو برکرفت از نقش کونین
قدم زد در حریم قاب قوسین بل نه فقر و احتیاج تو مانع کفارست از ایمان بتو بلکه
کذبوا بالساعة تکذیب می کنند قیامت را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست
واعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة برای کسی که تکذیب ساعت کند سعیرا آتشی افروخته
و کویند سعیر نامیست از نامهاء دوزخ اذا رأتهم چون به بیند ایشانرا یعنی
منکران قیامت را آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور که صد ساله و بقولی
پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظا آجوشیدنی از خشم
و زفیرا و بانک چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این
دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیوة مشروط به
بنیه نیست ممکنست که حق سبحانه در آتش زندکی خلق کند که به بیند و خشم کیرد و بغرد
واذا القوا و چون در انداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جائی تنک
که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران تنک باشد که آهن
بر نیزه بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنک افکنند مقرنین مقرون کرده دستهاء ایشان
بر کردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسلهٔ آتشین بهمدیکر باز بسته
دعوا بخوانند بر خود هنالک در آن مقام ثبورا هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک

یا کویند یا ثبوراه واین کلمه کسی کوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر وبعضی دیکر
از تفاسیر مذکورست که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حلهٔ از آتش
در وی پوشند واو آنرا بر پیشانی نهد واز پی می کشد وذریهٔ او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده
می روند حق سبحانه فرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور وادعوا
وبخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین می کند بر خود ونفرین بسیار کنید زیرا که انواع
عذاب خواهد بود وهر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبور واقع خواهد شد قل بکو
آنانرا که بفقر سرزنش تو می کنند اذلک آیا کنج وبوستان دنیی خیر بهترست ام جنة الخلد التی
یا آن بهشت جاویدی که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن
کانت هست در علم خدای لهم مر متقیان را آن بهشت جزاء پاداش بر اعمال ایشان ومصیرا
وبازکشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن
آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفاء مؤمنانرا با ذوی
ایشانرا مرتبهٔ کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند
خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان هست دخول وخلود ایشان در جنت
علی ربک بر پروردکار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده یعنی سزاوار آن که از خدا
درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملیکه برای ایشان
درخواست می کنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ویوم یحشرهم ویاد کن
روزی را که حشر کنیم وحفص بیا می خواند یعنی خدای حشر کند مشرکانرا وما یعبدون وآنرا
نیز که می پرستند من دون الله بجز خدای عامست همه معبودانرا از ذوی العقول وغیر
آن وکفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد ومخاطب سازد فیقول
پس کوید ءانتم آیا شما اضللتم کمراه کردید عبادی هؤلاء بندکان مرا این کروه ام هم
آیا ایشان ضلوا السبیل کم کردند راه را با خلال در نظر صحیح واعراض از قول مرشد نصیح

قالوا

قالوا کویند بتان سبحانک پاکی تو وما ترا بپاکی یاد می کنیم ومنزه می دانیم از شریک وشبیه
ما کان ینبغی لنا نیست مارا ونسزد وروا نباشد ان نتخذ آنکه فرا کیریم کسی که مارا پرستد
من دونک بجز تو یعنی ترا نپرستند ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند ومارا
پرستند نسزد مارا که بکیریم ایشانرا من اولیاء دوستان ولکن متعتهم ولیکن تو ایشانرا
برخوردار کردانیدی وآباءهم وپدران ایشانرا باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن
وسایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشانرا بدان دعوت می فرمودند
وکانوا وبودند در حکم ازلی تو قوما بورا کروه هلاک شده یا تباه کشته پس حضرت عزت
عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته کوید فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان
شما شمارا بما تقولون بآنچه می کوید که ایشان شریک خدا اند وایشان مرا از شریک
منزه دانسته اند فما تستطیعون پس نمی توانند معبودان شما صرفا بکردانیدن عذاب از شما
ولا نصرا ونه یاری کردن شمارا بنجات وحفص بتا می خواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید
عذاب مرا از خود دفع کردن ویکدیکر را یاری دادن واز عقوبت برهانیدن ومن یظلم
وهر که ستم کند یعنی شرک آرد منکم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم اورا عذابا کبیرا عذابی
بزرک که آتش دوزخست وخلود در آن وما ارسلنا ونفرستادیم قبلک پیش از تو کسی را
من المرسلین از پیغمبران الا انهم مکر پیغمبران که ایشان لیاکلون الطعام هر آینه بخوردندی خوردنی
ویمشون ومی روند فی الاسواق در بازارها بجهت کفایة مهمات خود وجعلنا وکردانیدیم
بعضکم بعضی از شمارا لبعض برای بعضی دیکر فتنة آزمایش همچون آزمایش فقرا باغنیا وپیغمبران
بامم ایشان یا مریض بصحیح واعمی ببصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا وامتحانست
پس از مخالفت احوال مردمان در وچاره نباشد وما بدان می آزماییم ایشانرا تا اهل صبر
وشکر از ارباب جزع وکفران ممتاز کردند آورده اند که ابوجهل وولید وامثال
ایشان هرکاه بلال وعمار وصهیب وسایر درویشان صحابه را می دیدند بایکدیکر می کفتند

آیا اسلام آریم تا همچون ایشان چیزی باشیم حق سبحانه این آیة فرستاده و در ویشان ان اختلاط
ساخته می فرماید که تمامی آزمایم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف اَتَصْبِرُونَ آیا صبر می کنید
بر ابتلا یا جزع می نمایید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر کننده و جزع نماینده

الجزو التاسع عشر من اجزاء الثلثين

وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما
مراد اهل مکه اند که می گفتند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ بر ما فرشتگان برسالت
یا باخبار از صدق محمد أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم پروردگار ما را تا ما را سخن گوید
بتصدیق و اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که بزرگی کردند فِي أَنْفُسِهِمْ
در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند و جرأت نمودند در این تحکم وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه
عُتُوًّا كَبِيرًا در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رؤیة ملیکه و لقاء
خدای کردند و ایشان اند و هناک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ روزی که به بینند فرشتگان را
و آن روز مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُجْرِمِينَ مر کافران را
اهل مکه دو چیز طلبیدند لقاء ملیکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملیکه را ببینند
و وعید لا بشری شنوند وَيَقُولُونَ و گویند ملیکه مر ایشان را لقاء خدا بر شما حِجْرًا مَحْجُورًا
حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملیکه بر ایشان ظاهر شوند
بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را
دیدندی که از و ترسیدندی می گفتند که حجرا محجورا تا از شر او ایمن می شدند نیز خیال بستند
که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وَقَدِمْنَا و قصد
کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید
چون صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان
و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا مانند ذرها پراکنده در هوا

یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبط سازیم عملهاء ایشان از برای که شرط
در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز
یعنی قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از
منازل کافرانست که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوترست از جهت مکان استراحت
مراد از قیلوله استراحتست زیرا که در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن روزی را
که در آن تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه
آسمانست و غلظ او برابر همه سموات است و او کرانتر است از همه آسمانها و حق سبحانه
امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی که رسد
آن آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان از انجا بزمین
تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد و در موضح آورده که ملائکه هفت
صف بگرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود
تا غمام فرود آید و این غمام آنست که حق سبحانه فرمود که فی ظلل من الغمام و در عین آورده
که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده در تیه الْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ در آن روز الْحَقُّ
ثابتست لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی انما الکیة در بسته باشند
وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال
وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ می خاید ظالم عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستهای خود
یعنی بدندان می گزد دست را چنانچه متحسران می کنند مراد جنس ظالمست و گفته اند عقبة بن
ابی معیط از سفرها آمده مردمان را ضیافت می کرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را
صلی الله علیه و سلم طلبیده بوده آنحضرت فرمود تا کلمه شهادت نگویی از طعام تو نخورم
عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی
آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد می شنوی و کلمه می گویی گفت نی اما عار داشتم

که مهمان طعام من ناخورده بیرون رود ابی کفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی وی نه اندازی عقبه بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وآنحضرت در دار الندوه در سجده بود وآب دهن حواله روی دلارای وی کرد در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب دهن او دو شعلهٔ آتش جانسوز کشت وبدان حضرت نرسیده بروی وی باز کردید وهر دو کرانهٔ روی وی بسوخت وتا زنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت کفت ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم مکر که سر ترا بشمشیر بردارم ودر غزوهٔ بدر حکم حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد وبر دست مرتضی علی رضی الله عنه کشته کشت واین آیة در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انکشت ندامت صاحب احقاق آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق وحق سبحانه دیکرباره دست وی بر رویاند ودیکر باره می خاید وخبر نداد یقول می کوید یالیتنی اتخذت کاشکی فرا می کرفتم مع الرسول با پیغمبر سبیلا راهی که وی فرا کرفته که راه نجات آنست یاویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمی کرفتم فلانا فلانرا یعنی ابی را خلیلا دوست وا ورا نمی شناختم لقد اضلنی بدرستی که کمراه کرد مرا وباز داشت عن الذکر از یاد کرد خدای یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان وهست دیو دور از رحمت یعنی دوست کمراه کننده که شیطان الانس است للانسان مر آدمی را خذولا فرو کذارنده یا ابلیس که وسوسه می کند آدمیان را بمخالفت خدا ورسول وچون در دام هلاک افتادند فرو می کذارد ونفع نمی رساند بلکه از وی تبرا می کند وقال الرسول وکفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا کوید در آخرت یارب ای آفریدکار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من کرفتند وساختند هذا القرآن این قرآنرا مهجورا متروک بهذیان فرو کذاشته که بدو ایمان نمی آرند واز استماع او اعراض می کنند وکذلک وهمچنین که این کفره را دشمن تو کردانیدیم ومقرر ساختیم جعلنا لکل نبی

مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم وفرعون مر موسی را وایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وکفی بربک وبسنده است پروردکار تو هادیا راه نماینده تو بطریق شکیبایی ونصیرا ویاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه کافر شدند از یهود ونصاری یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جملهٔ یکانه یعنی بیکبار چنانچه توریة وانجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت کردانیم وقوت دهیم به باتصال وحی در هر وقتی فوادک دل ترا یا تقویت دهیم دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم ورتلناه وبر تو خواندیم قرآنرا بعضی از پی بعضی ترتیلا خواندنی بمهلت وتانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود ودر تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی وداود وعیسی علی نبینا وعلیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرو آمد خواننده ونویسنده بودند وآنحضرت امی بود اکر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی ودیکر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می شد وسبب زیادتی غوص در معنی آن ودیکر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود واعجاز قرآن وعجز ایشان ظاهر می کشت ودیکر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب تسلی خاطر آنحضرت می شد ودیکر در قرآن ناسخ ومنسوخ هست وهر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید واجتماع هر دو در آنی واحد نشاید ودیکر آنکه قرآن مشتملست بر اسوله واجوبه وجواب در عقب سوال آید ولا یاتونک بمثل ونمی آرند مشرکان بر تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت وطعن کتاب تو سخنی نمی کویند الا جئناک بالحق مکر می آریم برای تو جوابی راست ودرست که برهانی ساطع قول ایشانرا رد کند واحسن تفسیرا ومی آریم انچیزی را که نیکوترست از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود روی بر زمین نهاده می روند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن کروه شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند وایشان طعنه می زدند

که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا **وَاَضَلُّ سَبِیلًا** وکج تر وناصواب تر ند از جهت راه چه راه
ایشان مفضی بآتش دوزخست **وَلَقَدْ آتَیْنَا** وهر اینه ما دادیم **مُوسَی الْکِتَابَ** موسی را علیه السلم
توریة بعد از غرقه شدن فرعون **وَجَعَلْنَا** وگردانیدیم پیش از آن **مَعَهُ** با او **اَخَاهُ هَارُونَ** برادر او
هرون را **وَزِیرًا** یار ومدد کار در دعوت واعلاء کلمه **فَقُلْنَا اذْهَبَا** پس گفتیم بروید **اِلَی الْقَوْمِ**
بسوی گروه قبط یعنی فرعون واهل او **الَّذِینَ کَذَّبُوا** آنانکه تکذیب کردند **بِآیَاتِنَا** آیتهاء ما را
ایشان بحکم ما رفتند وآن قوم را بحق دعوت کردند وایشان ابا واستکبار نمودند **فَدَمَّرْنَاهُمْ**
پس هلاک کردیم ایشانرا ونیست گردانیدیم **تَدْمِیرًا** هلاک کردنی ونیست گردانیدنی باغراق در دریای
قلزم **وَقَوْمَ نُوحٍ** وگروه نوح را علیه السلم **لَمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ** آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند
یعنی نوح وآنانکه پیش از وی بودند چون شیث وادریس علیهم السلم یا همین تکذیب نوح کردند
وتکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثة رسل را انکار نمودند **اَغْرَقْنَاهُمْ** غرق ساختیم
ایشانرا بطوفان عذاب **وَجَعَلْنَاهُمْ** وگردانیدیم قصه ایشانرا **لِلنَّاسِ** برای مردمان **آیَةً** نشانه
تا از آن عبرت گیرند **وَاَعْتَدْنَا** وآماده کردیم **لِلظَّالِمِینَ** برای ستمکاران **عَذَابًا اَلِیمًا** عذابی دردناک
وَعَادًا وهلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام **وَثَمُودَا** وگروه ثمود را بتکذیب صالح
علیه السلام **وَاَصْحَابَ الرَّسِّ** واصحاب رس را ورس نام چاهیست به یمامه یا باذربیجان یا انطاکیه
که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه ونخلستانی بوده از بنی اسد یا همان
اخدودست که در سوره بروج مذکور خواهد شد وگویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن واصحاب
رس جمعی از بقایاء ثمود بوده اند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند ودر بعضی تفاسیر هست
که بعد از قتل گوشت او را بخوردند وعذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا
وعلیه السلم بدیشان آمد وتکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذاء
شعیب علیه السلم مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد وهمه ایشان با منازل ومواشی
بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند وآنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند

فَلَج بسکون لام وفتح آن آمده

پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد واو را تکذیب نموده بکشتند ودر چاهی
افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند واز وصاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر
معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت واصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند علی نبینا
وعلیه السلم وچون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن
که اجنحه او بهمه الوان ملون بود وبجهت طول عنق او را عنقا گفتندی وبر کوهی که او را
دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی وکودکان ومواشی خرد ایشانرا در ربودی وفرو بردی
وبدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده ونا پدید کننده روزی دختری نزدیک
رسیده ببلوغ از میان ایشان بر بود وایشان شکایة پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر شر او
مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر ونسل وی بریده گردان
پیغمبر بعز اجابة رسیده آن مرغ غایب شد ودیگر از وی اثر وخبر پدید نیامد وجز نام از وی
نشانی نماند ودر چنین ها آنرا یاب بد ومثل زدند کما قیل منسوخ شد مروت ومعدوم شد وفا
وز هر دو نام ماند چو عنقا وکیمیا وصاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان می دهد
عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقاء مغربم که نشانم پدید نیست القصه این قوم بعد از
غیبة عنقا در تمرد وعناد افزوده حنظله را شهید کردند وخدای فرمود که اصحاب رس را هلاک
کردیم **وَقُرُونًا** واهل قرنها را که بودند **بَیْنَ ذَلِکَ** میان این قبایل عاد وثمود واهل رس **کَثِیرًا**
قرنهاء بسیار که جز خدای کس ایشانرا نداند **وَکُلًّا** وهر که ازین امتان **ضَرَبْنَا لَهُ الْاَمْثَالَ** زدیم
از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهاء پیشینیان با ایشان وخبر کردیم ایشانرا وحجت
گفتیم بایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند وبر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم
وَکُلًّا وهمه را **تَبَّرْنَا تَتْبِیرًا** نیست کردیم نیست کردنی **وَلَقَدْ اَتَوْا** وهر اینه آمدند یعنی
بگذشتند قریش **عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِی اُمْطِرَتْ** بر آن دهی که بارانیده شد بر و **مَطَرَ السَّوْءِ** باران بد
یعنی سنگ باران بر آن دهی رسید وآن است که شهر بزرگ بود از موتفکات ولوط علی نبینا وعلیه السلم

در اینجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بر آنده باد
می گذشتند اَفَلَم یَکُونُوا آیا نبودند که در ممر خود یَرَونَهَا دیدندی آن ابدیدها و خود را از آثار
آن عذاب عبرت گرفتندی بَل کَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لَا یَرجُونَ
امید نمی دارند نُشُورًا بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَاِذَا رَاَوکَ و چون ببینند ترا اِن یَتَّخِذُونَکَ
فرا نمی گیرند ترا اَبَعَثَ اللّٰهُ رَسُولًا بر انگیخت خدای و فرستاد پیغمبر اِن کَادَ بدرستی که نزدیک بود که او
بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لَیُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را
عَن آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَولَا اَن صَبَرنَا اگر نه آن بودی که صبر کردیم عَلَیهَا بر عبادت آنها
حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وَسَوفَ یَعلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِینَ یَرَونَ العَذَابَ
آن هنگام که به بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَن اَضَلُّ سَبِیلًا کیست گمراه تر ضلال سبیل
محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی
نیکوتر یا کلوخی و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه
فرمود که اَرَاَیتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی که فرا گرفت اِلٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی
از روی خود را می پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان نصاحب تأویلات
فرموده که هر که بغیر خدا چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای
خود را می پرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدا می دارد و سید حسینی قدس سره در طرب
المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیی نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه
از امتزاج آنان بایکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت اینان با هم متولد شد و در مهد
طبیعت از جوشش اخلاط اربعه ترتیب یافته جمله اوصاف ذمیمه که با نارد نیی را رواج
و رونق از ایشانست از هوا مدد می یابد رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه
همه از تأثیر او ظهور می یابد ع غبار که خیزد میان ره اوست ٭ چه گویم که هر یوسفی را چه اوست ٭
قوت غلبه او تا حدیست که نکتهُ الهوا وللّه عبد فی الارض در شان او وارد شده

الّا هُزُوًا مگر مهزوٌ به
یعنی کسی که با او استهزا
کنند و از روی تهکم
می گویند هٰذَا اللّه
آیا این کس آنست که او را صح

وزبان قرآن در بیان او چنین فرموده که اَفَرَاَیتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ گویی که اصل هوا ست
و آلهه باطله همه فرع اویند و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنة المأوی است
ع سر زهوا تا فتن از سروریست ٭ ترک هوا قوت پیغمبریست ٭ اَفَاَنتَ تَکُونُ آیا
می باشی تو عَلَیهِ بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وَکِیلًا نگاهبانی که او را از آن
منع کنی این کلمه منسوخست بآیة قتال اَم تَحسَبُ بلکه گمان می بری اَنَّ اَکثَرَهُم آنکه بسیاری
از مشرکان یَسمَعُونَ می شنوند بگوش هوش اَو یَعقِلُونَ یا تعقل می کنند بدل مر دلایل توحید
بقید اکثر عاقل معاندند و آنها که ایمان خواستند آورد خارج اند اِن هُم نیستند ایشان
اِلَّا کَالاَنعَامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع به سماع کلام و عدم تدبر در دلایل
قدرت ملک علام بَل هُم بلکه ایشان اَضَلُّ سَبِیلًا گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد
متعهد خود می کنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان طالب
آنچیزند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم
منافع است که می گریزند و در سیآت که موجب اشد مضاتست می آویزند اَلَم تَرَ آیا نمی بینی و نظر
نمی کنی اِلٰی رَبِّکَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد
سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص
سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در آن
محل هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود وَلَو شَاءَ و اگر خواستی خدای
لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاکِنًا ثابت و آرام یافته بریک منوال ثُمَّ جَعَلنَا الشَّمسَ
پس گردانیدیم آفتاب را عَلَیهِ بر شناختن سایه دَلِیلًا راه نمائی چه سایه جز بآفتاب شناخته
نشود ثُمَّ قَبَضنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را اِلَینَا بسوی خود قَبضًا یَسِیرًا فرا گرفتن آسان یعنی اندک
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر بیکبار مقبوض
شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین است

یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایهٔ زمین کرد
و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوام می نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او
کردانید که تتبین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را
که شمس است قبض کرد یا فول تا باز شب در آمد و این دو زمان را جهت آرامش و آرایش خلق
معین کردانید در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در طلب
حیرت بودند و شمس نبوت را سلام بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق
اکرام طالع کشت و اکر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آکاهی
نرسیدندی ~~س~~ کر نه خورشید جمالت یادکشتی ره نمون ٭ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ٭
صاحب کشف الاسرار کوید این آیة از روی ظاهر معجزهٔ مصطفاست صلوات الله و سلامه علیه
و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرو آمد یاران بسیار بودند
و سایهٔ درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممد و دکردانید
چندانکه همه لشکر اسلام دران سایه بیاسودند و این آیة نازل شد و نشان خصوصیت
و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علی نبینا و علیه السلام بوقت طلب ارنی
داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی و در من می نکری دیکر
چه خواهی ~~س~~ فرقست میان آنکه یارش در بر ٭ تا آنکه دو چشم انتظارش بر در ٭
و از حقایق سلمی چنان مفهوم می شود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمتست بر حضرت رسالت
و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارت به سقوط
رسوم و وسایط و در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت
محبوب سراپردهٔ سایهٔ خود بر صحرای ظهور کشید آنکاه محب را کفت ع آخر نظری بسوی ما می نکنی
الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مرا نه بینی ع کز خانه بکد خدای ماند همه چیز

قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اکر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله
ساکنا و اکر آفتاب احدیة ما از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایهٔ
آفتاب شود افتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در کیرد ٭ در روی صحرا چو همه پرتو خورشید کرفت
نتواند نفسی سایه با آن صحرا شد دقایق حقایق این آیة بسیارست مطالعهٔ بعضی از آن حواله
بجواهر التفسیر می رود و من الله المعونة و المدد وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکس است که ساخت
لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در و آرام می کیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی
تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ و کردانید روز را نُشُورًا برای برخواستن و در
طلب معیشت پراکنده شدن و کفته اند نوم مشابه موتست و نشود که برانکیخته شدن
باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرک در حکم لقمان علیه السلام مذکورست که کما تنام فتوقظ
کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او آنکس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت
دهندکان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا
دلالت می کند بر وقوع مطر در او ان آن وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً
طَهُورًا آبی پاک پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده را یعنی
موضعی که در و خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده کشته وَنُسْقِيَهُ
و بیاشامانیم آن آب مِمَّا خَلَقْنَا از انچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهار پایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا
و مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مدن را انهار و منابع هست
که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که مکرر کردانیدیم
ما باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت
بعضی بندک قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند
قدرت ما و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر
مردمان و قبول نکردند إِلَّا كُفُورًا مکر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا و اکر می خواستیم

لبعثنا هر اینه بر می انگیختیم فی کل قریة در هر دیهی و مجتمعی نذیرا پیغمبری بیم کننده اما بجهت
تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بر کافه مردمان تا روز قیامت مبعوث
ساختیم فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافرانرا که ترا بدین آبا دعوت می کنند وجاهدهم و جهاد
کن با ایشان به بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی
بزرگ یعنی سخت و بسیار وهو الذی و اوست آنکسی که بحکمت شامله مرج البحرین بهم گذاشت
دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین
تشنگی نشاننده وهذا ملح اجاج و این دیگر شور و تلخ زننده یعنی بحر فارس و روم وجعل
و بساخت بینهما میان این دو دریا برزخا حاجزی و مانعی از قدرت خود وحجرا محجورا
و حدی مقرری یا گوینده حرام و نا روا که یکی بر دیگری غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات
جویهای بزرگست چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و سایر دریاها و ملح اجاج و برزخ میان اینها
بیابانها و شهرها که واقع است محققان برانند که بحرین خوف و رجاست که در دل مؤمن
هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت
الهی و عنایت نامتناهی وهو الذی خلق و اوست آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را
علیه السلام یعنی آبیکه طینه او را بدان تخمیر کرد و آن جزئیست از ماده او یا خلق کرد
آدمی را از آب منی فجعله پس گردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد و پیوند یعنی
انسان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد
و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد وکان ربک
و هست آفریدگار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنین و بنات ویعبدون و می پرستند مشرکان من
دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش او کنند ولا یضرهم
و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وکان الکافر
و هست ناگرویده علی ربه بر نا فرمانی پروردگار خود ظهیرا هم پشت شیطان و معاون او

وما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبة الهی ونذیرا
و بیم کننده کافران بعقوبة نامتناهی قل ما اسئلکم بگو نمی خواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت
من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضا
و قرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنانست زیرا که مرا بود عند الله
اجری مقرر است و ثابت شده که هر پیغمبری را برابر عباد و صلحاء امت او ثواب خواهد بود وتوکل
و توکل کن در استیفاء اجره خود علی الحی الذی بر آن زنده که هرگز لا یموت نمیرد که متوکل
بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند وسبح بحمده و بپاکی یاد کن خدایرا از
صفات نقصان در حالتیکه گوینده ثنا باشی بر او باوصاف کمال وکفی به و بسنده است خدای
بذنوب عباده بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود خبیرا دانا و مطلع بر آنها الذی آن
خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را وما بینهما
و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی
پس مستولی شد امر او علی العرش بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرگ
بخشایش فاسئل به پس بپرس از ذات و صفات او خبیرا دانائی را یا سؤال کن از خلق و استوا
کسی را که دانا بود بآن واذا قیل و چون گفته شود لهم اسجدوا مر مشرکان را که سجده کنید للرحمن
مر خدای بخشاینده را قالوا وما الرحمن گویند کیست رحمن یعنی اسمیست که مسمی او را نمی شناسیم
چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمی کردند پس چون بسجده مأمور گشتند گفتند ما رحمن را
نمیدانیم انسجد یعنی نکنیم لما تأمرنا مر آنچیزی را که می فرمایی ما را بسجده او وزادهم و زیاده
می کند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافرانرا نفورا رمیدنرا از ایمان و دور شدن
از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله
و در فتوحات این را سجده نفور و انکار می گوید و می فرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه
سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان گفت تبارک الذی

ایا سجده کنیم صح

بزرکست آن خدای که بقدرت بر کمال جعل فی السماء بیافرید در آسمان بروجا برجها دوازده کانه
یا قصرها آنکه حقیقت آن جز او نداند وجعل فیها وبیافرید در آسمان یا بروج سراجا چراغی را که آفتابست
وقمرا منیرا وماهی روشن یا روشنی بخشنده را وهو الذی واوست آنکسی که بحکمت تمام جعل اللیل و
النهار کردانید شب وروز را خلفة خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات واحوال یا خلف
از یکدیگر در ذهاب ومجی واین کردانیدن دلیلیست لمن اراد مر آنکسی که خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدایع
وصنایع فطرت را در ایجاد لیل ونهار او اراد شکورا یا خواهد سپاس داری وشکرگذاری بر نعمتهای
حضرت باری که تعاقب شب وروز از آن جمله است وعباد الرحمن وبندکان یا پرستندکان خدای بزرگ
اضافت برای تخصیص وتفضیل است در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه
این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند واین بندکان الذین یمشون آنانند که میروند علی الارض
بر روی زمین هونا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا می روند بردباران ونیکوکاران واذا
خاطبهم الجاهلون وچون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان وسخن بی ادبانه در افکنند قالوا
کویند ایشان در جواب سلاما قولی با سلامت یعنی سخنی کویند که در آن سالم باشند از ماء اثم
مراد ترک تعرض سفهاست واعراض از مجادله ومکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی سو
اگر کویند زراقی وسالوس ٭ بکو هستم دو صد چندان ومیرو ٭ وکر از خشم دشنامی دهندت
دعا کن خوشدل وخندان ومیرو ٭ وچون از معاملهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان
با حق در خلوت بدین آیة دیکر خبر می دهد که والذین یبیتون وآنانند که شب بروز
می آرند لربهم برای پروردکار خود سجدا سجده کنندکان در وقتی وقیاما وبر پای استادکان
در وقتی دیکر مراد سجده وقیام نمازست والذین وایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت
واتصاف بخشوع روز وخضوع شب یقولون می کویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف عنا
ای پروردکار ما بکردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب
دوزخ کان غراما هست دایم ولازم یعنی جاویدیست انها بتحقیق دوزخ ساءت مستقرا

بد آرامکاهیست ومقاما وبدجای بودنی والذین اذا انفقوا وایشان آنانند که چون نفقه
کنند لم یسرفوا اسراف ننمودند واز حد نبردند یعنی در معاصی ومحرمات صرف نکردند ولم یقتروا
وتنک فرا نکرفتند وبخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وکان وبود ایشانرا
بین ذلک میان آن اسراف واقتار قواما راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و
از طرفین که مذموم است احتراز نمودند سو وسط را مکن هرکز از کف رها ٭ که خیر الامور اوسطها
آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت مآب آمده کفتند ای محمد ما شرک آورده ایم
وخون بناحق بسیار کرده ایم وزنا وفجور از ما صادر شده اکر این خدای که ما را بپرستش او می خوانی
از سر این کناهان در می کذرد ما می توانیم که ایمان آریم آیة آمد که والذین لا یدعون وعباد الرحمن
آنانند که نخوانند ونپرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر را ولا یقتلون النفس التی
ونکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن ومعاهد الا
بالحق مکر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردتست وزنا وقتل ناحق وسعی در زمین بفساد ولا یزنون
وزنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند ودر صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه
آورده اند که از رسول خدای پرسیدم که کدام کناه بزرکترست فرمود که آنکه همتا کویی
خدایرا وحال آنکه او ترا بیافریده کفتم پس دیکر کدام کناه فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی از ترس
آنکه با تو طعام نخورد کفتم پس دیکر کدام کفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خود پس تصدیق
قول پیغمبر را صلی الله علیه وسلم این آیة آمد که بندکان پسندیده شرک نیارند وقتل ناحق
وزنا نکنند ومن یفعل وهر که بکند ذلک آنچه مذکور شد از کبایر یلق به پیوندد اثاما جزاء
بزه کاری خود کفته اند اثام وادیست در دوزخ که زناکاران در آن عقوبة خواهند کرد
یا چیزیست که سیلان می کند از اجسام دوزخیان مثل خون وریم یا آثام وغی دو چاهند
در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر یضاعف دو تو کرده شود له العذاب مر کننده این کارها را عذاب
یوم القیمة روز رستخیز ویخلد وجاوید ماند فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار وبی اعتبار

باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل می‌کند
خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشانرا به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق
طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق دهد
او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیئهٔ
او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهکاران بتوبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان
باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل
و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر بغیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او باز می‌گردد
إِلَى اللَّهِ بثواب خدای مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع می‌کند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ بندگان
حق آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بازیگاه
ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ
بچیزی ناپسند مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بر وی پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا
و آنانند که چون پند داده شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ
قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بروی در نیفتادند بر آن یعنی نایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا
کران که نشنوند اسرار آنرا وَعُمْيَانًا و نه کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند
و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل ننمودند
وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنانند که می‌گویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا
از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشنی دیدها بود مر ما را اهالی و اولاد
صالح اند که چون مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او
روشن گردد وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را

خدان بپرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم أُولَئِكَ آن گروه که مذکور شدند
يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی بلندتر موضعی در آن و گفته اند غرفه
اسمی از اسماء بهشتست و در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قایمه
نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر
کردند بر مشقت دینی و ایذاء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر اداء فرایض
وَيُلَقَّوْنَ و به پیشند یعنی بیابند و حفص يَلْقَوْنَ خواند بتشدید و بر صیغهٔ مجهول یعنی عطا
داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا و سلامتی از آفات یا دعاء زندگی
و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیة و سلام گویند یا تحیة از ملائکه یابند و سلام از خدای
شنوند خَالِدِينَ در حالتی که جاویدان باشند فِيهَا در غرفه یا بهشت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرار
گاهیست بهشت وَمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بگو ای محمد مر مکیان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن
نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن
شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادتست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما تکذیب
کردید و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد تکذیب شما لِزَامًا ملازم
شما که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و آنجا
نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدرست والله اعلم سورة الشعراء بسم الله الرحمن الرحیم
طسم در معالم از قتاده رحمه الله نقل می‌کند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب
بعد ازین حروف ذکر قرآن می‌آید و گویند اسمیست از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی
چنانچه طسم بطاهر و سامع و مجید و گفته اند مشیرست بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه و سلم
و در بحر آورده که طا اشارت بطیران مرغان هوای وحدتست طایرند بالله و سین عبارت
از سیر روندگان طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت
که محو اند لله و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهدهٔ منتهیان

صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد می‌کند بطهارت عزت ازلی وسناء جبروت ابدی
ومجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تلک این سوره آیات الکتاب المبین آیتها، کتاب هویداست
یعنی قرآن که روشنست احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن
حق و باطل را ظاهر می‌گرداند ومقدمات هدایة ونتایج ضلالت را آشکارا می‌سازد وچون
قریش این چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد وحق سبحانه بجهت
تسلیهٔ دل مقدس وی آیة فرستاد که لعلک مگر تو باخع نفسک هلاک کننده وکشندهٔ نفس خودرا
ألا یکونوا بآنکه نمی‌شوند ایشان مؤمنین گرویدگان بقرآن إن نشأ اگر ما خواهیم ننزل علیهم
فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانهٔ از آیات قیامت یا بلیهٔ از بلاها، قاهر وقا
فظلت أعناقهم پس گردد گردنهاء ایشان یعنی گردن کشان وبزرگان از ایشان شوند
لها مر آن آیت را خاضعین فروتنان وانقیاد کنندگان وما یأتیهم ونمی آید بدیشان
من ذکر هیچ موعظهٔ من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سورهٔ
از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إلا کانوا مگر آنکه باشند عنه معرضین از آن روی گردانندگان
فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را وبر تکذیب خود مصرند فسیأتیهم پس زود
باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر أنباء ما کانوا به
خبرهاء آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا می‌کردند وباور نمی‌داشتند وبعد از
ایشان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد [ندارد] امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی وپشیمان شوی وسود
أولم یروا آیا نمی‌نگرند مکذبان ونگاه نمی‌کنند إلی الأرض بسوی زمین که بمحض قدرت کم أنبتنا
چند برویانیدیم فیها در وی بعد از مردگی وافسردگی او من کل زوج از هر صنفی
گیاه کریم نیکو پسندیده وبسیار نفع إن فی ذلک که درین رویانیدن لآیة هر آینه
دلالتیست بر کمال قدرت وحکمت رویاننده وما کان أکثرهم ونیستند بسیاری از ایشان

در علم ازلی مؤمنین گرویدگان با وجود مشاهدهٔ چنین علامتها وإن ربک وبدرستی که
پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب وتوانا بانزال بلا بر کافران الرحیم مهربان ببسط بساط عطا
برای مؤمنان وإذ نادی ویاد کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را
أن ائت بآنکه بیا القوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه فرعون که
بر خود ستم کردند بشرک وبر بنی اسرائیل بجور وبگو ایشانرا ألا یتقون آیا نمی‌ترسند یعنی باید
که بترسند از عذاب الهی ودست از کفر بدارند وبنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت
موسی که ای پروردگار من إنی أخاف بدرستی که من می‌ترسم أن یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند
ورسالت مرا باور ندارند ویضیق صدری وتنگ شود دل من از انفعال تکذیب ولا ینطلق
ونگشاید لسانی زبان من وعقدهٔ که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال حبسه بوده و
پیش از دعا در ازالهٔ آن فأرسل پس بفرست جبرئیل را إلی هرون بسوی هرون برادر من
و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانهٔ او نزد فرعونیان روم ولهم علی ومر ایشانرا
بر من ذنب دعوی گناهیست مراد قتل قبطیست وبزعم ایشان گناه می‌گوید فأخاف پس
می‌ترسم أن یقتلون آنکه مرا بکشند در عوض قبطی پیش از ادای رسالت قال گفت خدای
کلا بانا نیست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فاذهبا پس بروید تو وبرادر تو
بآیاتنا بنشانهاء ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما وحجت نبوت تو باشد إنا معکم
بدرستی که ما با شمائیم مستمعون شنونده آنچه را که میان شما وفرعونیان رود یعنی هرچه
شما ایشان گوئید وکنید بر ما پوشیده نیست فأتیا فرعون پس بیائید بفرعون فقولا
پس بگوئید إنا رسول رب العالمین ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم أن أرسل وسخن اینست که
بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که
مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علی نبینا وعلیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدر بارگاه فرعون
آمد وبعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد وچون فرعون او را دید بشناخت وبر سبیل امتنان

قَالَ کفت ای موسی اَلَمْ نُرَبِّکَ نه تو را پرورديم فِينَا در ميان خويش وَلِيدًا در حالتی که طفل بودی نزديک
بولادت وَلَبِثْتَ و درنک کردی فِينَا در منزلهای ما مِنْ عُمُرِکَ سِنِينَ سالها از عمر خود يعنی
بيست سال با ما کذرانيدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ آن کردنی که کردی يعنی فا توت
قبطی را که خباز من بود بکشتی وَاَنْتَ مِنَ الْکَافِرِينَ و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد قتل
يکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا کفت موسی عليه السلام که کردم آن کردنی را اِذًا آن هنکام
وَاَنَا مِنَ الضَّالِّينَ و من بودم از غافلان يعنی آکاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته کردد
فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بکريختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنکام که ترسيدم که مرا بکشيد و بمدين رفتم
فَوَهَبَ لِی پس بخشيد مرا رَبِّی پروردکار من بوقت رجوع از مدين حُکْمًا علم و فهم يا نبوت وَجَعَلَنِی
وکردانيد مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادکان خود يعنی داخل کرد در زمره پيغمبرانی با خلق فرستاده
وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَیَّ منت می نهی بآن بر من اَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده کرفتی بَنِی اِسْرَائِيلَ
فرزندان يعقوب را و مرا بفرزندی برداشتی و کفته اند اينجا همزه انکار مقدرست تقدير
کلام آنکه آيا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آنست که بنی اسرائيل را به بندکی کرفتی يعنی اکر تو ايشان را
تعبيد نمی کردی مادر من مرا در دريا نمی افکند و قوم من مرا تربيت نمی کردند و بتو محتاج نمی شدم
وجود فرعون شنيده بود که موسی کفته که انا رسول رب العالمين اسلوب سخن را بکردانيد و از
دعوی امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ کفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ و چيست پروردکار عالميان و چه
چيزست سؤال ماهيه کرد قَالَ کفت موسی در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ اوست آفريدکار
آسمان و زمين وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه ميان ايشانست اِنْ كُنْتُمْ اکر هستيد شما مُوقِنِينَ بکائنات در
تحقيق صفات حق موسی علی نبينا و عليه السلام اعراض فرمود از جواب از ماهية و تعريف کرد حق را
بظاهرترين دلائل حکمت و آثار قدرت او قَالَ کفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنانرا که کرد اکرد
او بودند از اشراف قبط و ايشان با نصد تن بودند زيورها بسته و بر کرسيهاء زرين نشسته
اَلَا تَسْتَمِعُونَ آيا نمی شنويد جواب اين مرد را که من از حقيقة پروردکار او می پرسم و او

از افعال او خبر ميدهد قَالَ کفت موسی ديکر باره رَبُّكُمْ خدای من آفريدکار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ
الْاَوَّلِينَ و پروردکار پدران پيشين شما عدول کرد از اظهر آيات باقرب آيات بناظر و اوضح بر تأمل
قَالَ کفت فرعون مر قوم خود را اِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی که فرستاده شما برسبيل سخريه او را رسول
خواند الَّذِی اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ آنکسی که فرستاده اند بشما لَمَجْنُونٌ هر اينه ديوانه است که جواب
مطابق سؤال نمی دهد قَالَ کفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردکار عالم آفريدکار مشرق
و مغربست وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه ميان مشارق و مغارب باشد اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اکر هستيد شما که
فهم کنيد و دريابيد که جواب سؤال شما جز برين وجه نمی تواند بود زيرا که هيچکس را از حقيقت
حق سبحانه آکاهی ممکن نيست هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قياس کنجد ذات خداوند سبحانه
از آن منزه و مقدسست چه اين همه محدثاتند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد و
آنکه از حدث برآيد دم ۰ چه شناسد که چيست سر قدم ۰ علم را سوی حضرتش ره نيست ۰
عقل نيز از کمالش آکه نيست ۰ قَالَ کفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ
اکر فرا کيری ای موسی اِلٰهًا معبودی غَيْرِی بجز من لَاَجْعَلَنَّكَ هر اينه کردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ
از زندانيان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زيرا که زندانيان را می فرمود تا در حفره عميق
می انداختند که در آنجا هيچ نمی ديدند و نمی شنيدند و پيوسته نمی بودند الا مرده موسی عليه السلام چون اين
سخن شنيد قَالَ کفت اَوَلَوْ جِئْتُكَ آيا اين کنی با من و اکر بيارم ترا بِشَیْءٍ مُبِينٍ بچيزی روشن يعنی
بيارم معجزه هويدا قَالَ فَاْتِ بِهِ کفت فرعون که بيار آنچيز را اِنْ كُنْتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ
از راستکويان در دعوی خود فَاَلْقٰی عَصَاهُ پس بينداخت موسی عصای خود را فَاِذَا هِیَ پس آنجا
عصا پس از افکندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهايی بود آشکارا يعنی ثعبانيه او ظاهر بود و فرعون
از مشاهده او بترسيد و مردمان که حاضر بودند هزيمت کردند چنانچه در وقت فرار بيست
و پنج هزار کس کشته کشت وَنَزَعَ و بيرون آورد يَدَهُ دست خود را از کريبان بعد از آنکه کندم کون
بفرعون نموده بکريبان در آورده بود فَاِذَا هِیَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفيد و درخشنده بود

للناظرين مى نظر كنندكانرا كفته اندكه شعاع دست مبارك موسى على نبينا وعليه السلام بمثابه
نور افتاب ديده ها را خيره ساختى قال كفت فرعون للملأ حوله مر اشراف قوم راكه كرد اكرد
او بودند ان هذا بدرستى كه اين مرد لساحر عليم جادويست دانا فرعون ترسيدكه كسان وى
بموسى عليه السلم ايمان آورند حيله انكيخت وكفت اين جادويست كه در فن سحر مهارتى
تمام دارد يريد ان يخرجكم ميخواهد كه بيرون كند شما را من ارضكم از زمين شما يعنى ديار مصر
بسحره بجادوئى خود فماذا تأمرون پس چه مى فرمائيد شما دركار او ومعجزه موسى او را
از اوج دعوى ربوبيت بحضيض مشاورت با قوم افكند تا از رتبه انا ربكم الاعلى تنزل نموده
از پرستندكان خود دركار موسى عليه السلم مدد طلبيد قالوا ارجه واخاه كفتند حبس كن او را
وبرادر او را يا در توقف افكن وبقتل ايشان شتاب مكن پيش از ظهور كذب ايشان تا مردم
دركمان نيفتند وابعث وبرانكيز وبفرست في المدائن در شهرهاء مملكت خود حاشرين
جمع كنندكان يعنى ايلچيان روان كن بهر شهرى يأتوك بكل سحار تا بيارند هرجا يكى جادوى بيست
عليم دانا وبرسر آمده در فن سحر فرعون كسان بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع
كرده شدند جادوان لميقات يوم براى هنكام روزى معلوم دانسته شده ووعده داده
كه يوم الزينه بود وقيل وكفته شد يعنى فرعون كفت للناس مر مردمان يعنى اهل مصر را
هل انتم آيا هستيد شما مجتمعون فراهم آيندكان يعنى فراهم آييد وجمع شويد لعلنا
شايد ما همه باتفاق نتبع السحرة پى روى كنيم جادوانرا يعنى متابعت نماييم در دفع موسى
ومدد ايشان باشيم يا پى روى دين ايشان كنيم ان كانوا اكر باشند هم الغالبين ايشان غلبه
كنندكان بر موسى وهرون عليهما السلم فلما جاء السحرة پس آن هنكام كه آمدند جادوان
بنزديك فرعون ايشانرا بار داد ودلنوازى بسيار كرد ايشان كستاخ شده قالوا فرعون
كفتند مر فرعون را ان لنا آيا ما را باشد لاجرا مزدى از نزديك تو ان كنا اكر باشيم
نحن الغالبين ما غلبه كنندكان بسحر بر خصمان تو قال كفت فرعون نعم آرى مزد باشد

شما را وانكم اذا وبدرستى كه باشيد شما آن وقت لمن المقربين از جملهٔ نزديك شدكان بمن يعنى
اول كسى كه بر من درآيد وآخر كسى كه بيرون رود شما باشيد ايشان بدين وعده مستظهر كشته جادويهاى
خود را بميدان معين آوردند بوقت معلوم در برابر حضرت موسى عليه السلام صف بر كشيده
كفتند اى موسى اول تو مى افكنى جادوئى خود را يا ما بيفكنيم قال لهم موسى كفت موسى عليه السلم
مر ايشانرا القوا بيفكنيد ما انتم ملقون آنچه شما افكندكانيد مر آنرا فالقوا پس بيفكندند
حبالهم وعصيهم رسنها وعصاها مجوف پر سيماب ساخته خود راكه هفتاد هزار رسن وهفتاد
هزار عصا بود وقالوا وكفتند بعد ازانكه رسنها وعصاها بحرارت افتاب در حركت آمد
واز مردمان غريو برخاست بعزة فرعون بعزت وقوت وغالبيت فرعون انا لنحن الغالبون
بدرستى كه ما غلبه كنندكانيم بر موسى وهرون فالقى موسى پس بيفكند موسى بامر الهى عصاه
عصاى خود را فى الحال اژدها كشت فاذا هى پس آنجا عصاى اژدها شده تلقف فرو مى برد ما
يأفكون آنچه تزوير مى كردند وبصورت مار بخلق مى نمودند فالقى السحرة پس بر وى
در افكنده شدند ساحران سجدا سجده كنندكان چه دانستند كه انقلاب عصا به ثعبان
نه از قبيل سحرست واز روى صدق قالوا آمنا كفتند كرويديم برب العالمين بپروردكار
عالميان پس توضيح كردند كه رب موسى وهرون آفريدكار موسى وهرون تا دفع توهم ربوبية فرعون
كند وچون فرعون از ايمان سحره خبر يافت ايشانرا طلبيده قال آمنتم كفت آيا تصديق كرديد
وحفص آمنتم بر طريق خبر مى خواند يعنى كرويديد له مر موسى را قبل ان آذن پيش از انك
دستورى دهم لكم شما را در ايمان بوى انه لكبيركم بدرستى او مهتر شماست الذى
علمكم السحر آنكه بياموخت شما را جادوئى وبا يكديكر اتفاق كرديد در هلاك من وفساد ملك
من فلسوف تعلمون پس زود بدانيد كه چه عقوبت خواهم كرد شما را بر كرويدن بخداى موسى بيان
عقوبت كرد كه لاقطعن هرآينه ببرم ايديكم وارجلكم دستها وپايهاء شما را من خلاف بخلاف
يكديكر يعنى هر يكى از طرفى يا قطع ايدى وارجل شما كنم از جهت خلافى كه با من كرديد ولاصلبنكم اجمعين

وهرانیه بود ادکنم همه شمارا تا بمیرید وهمه مخالفان عبرت کیرند قَالُوا کفتند جادوان
ایمان آورده که لَا ضَیْرَ هیچ ضرری ورنجی نیست برما از تهدید تو وما از مرک نمی ترسیم اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا
بدرستی که ما بثواب پروردکار خود مُنْقَلِبُوْنَ بازکردندکانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع
می داریم اَنْ یَغْفِرَ انکه بپوشد لَنَا رَبُّنَا برای ما پروردکار ما وعفو کند خَطَایَانَا کناهان
ما را اِنْ کُنَّا برای انکه ما بودیم از اهل این محفل اَوَّلَ الْمُؤْمِنِیْنَ اول کرویدکان بخدای
آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست وپای چپ آن مؤمنان را ببریدند وایشان را از دارها
بلند در اویختند وحضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام برای ایشان می کریست حضرت عزت حجابها
برداشته منازل قرب ومقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت
جادوان کان دست وپا در باختند در فضای قرب مولا تاختند کر برفت آن دست وپا بر جای آن دست از حق با لطف جاودان
تا بدان پرها بپروان آمدند در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلام بعد از این صورت
چند سال دیکر در میان فرعونیان دعوت می کرد ومعجزات بدیشان می نمود روز بروز عناد وفساد
ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلم
با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال وَاَوْحَیْنَا ووحی کردیم ما اِلٰی مُوْسٰی بسوی موسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ
انکه ببر بشب بندکان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما وهلاک کفره در آنست اِنَّکُمْ مُتَّبَعُوْنَ
بدرستی که شما از عقب در آمده شوید یعنی فرعون وقوم او از پی شما در آیند شما را از جو بکذرانیم
وایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی علیه السلم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها
وزیورها از قبطیان به بهانه انکه عید ما نزدیکست ومی خواهیم که اهالی خود را بیارایم
عاریة کرفتند ووعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند
ایشان برین صورت بتقدیم رسانیدند وچون وقت رحیل شد راه در وازه بر ایشان مشتبه کشت
ومعلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا وعلیه السلم دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی
با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت واز ان قوم کسی را بمدفن یوسف علیه السلم

اطلاع

علی نبینا وعلیه

اطلاع نبود موسی علیه السلم بخود ندا می زد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلم مطلع کرداند
مرادی که خواهد بدهم از تمام عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد
که آن صندوق در قعر دریا نیل است بس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که بوسط السما
رسیده بهم ساخته روی براه نهادند وآخر وزخبر خروج ایشان بقبطیان رسید چون شنیدند
که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند وروز دوم خواستند که از عقب
ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد وبتعزیه او مشغول شدند ودرین
روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ بس فرستاد فرعون فِی الْمَدَائِنِ در شهرستانها
که بپای تخت نزدیک بود حَاشِرِیْنَ جمع کنندکان لشکر را وکفت اِنَّ هٰؤُلَاۤءِ بدرستی که کروه بنی
اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِیْلُوْنَ کروه اندک اند وحال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست
کذشته وبشصت نرسیده بودند ششصد وهفتاد هزار بود وعدد مجموع قوم از نسا وصبیان
وکهول وشبان هزار هزار ودویست هزار وکسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود
اندک شمرد وکفت اینان کروهی بسیار اندک اند وَاِنَّهُمْ وایشان لَنَا مارا لَغَائِظُوْنَ
بخشم آرندکانند چه از ما کریخته اند یا پیرایهای قوم ما را برده فَاِنَّا لَجَمِیْعٌ وما همه یعنی
لشکر ما حَاذِرُوْنَ سلاح داریم وداننده کان مراسم حرب نعرض است با آنکه قوم موسی
نه سلاح تمام دارند ونه بعلم حرب دانا اند فَاَخْرَجْنَاهُمْ بس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی
داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِّنْ جَنّٰتٍ از بوستانها وَعُیُوْنٍ واز چشمه
سارها وَکُنُوْزٍ واز کنجهای زر ونقره وَمَقَامٍ کَرِیْمٍ واز منزلهای نیکو کَذٰلِکَ همچنین کردیم
با ایشان وَاَوْرَثْنَاهَا ومیراث دادیم باغ وبوستان وکنج وجایهای ایشان بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ
می فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده
همه اموال قبط را بحیطه تصرف آوردند واصح آنست که در زمان دولت داود وسلیمان
علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون

ششصد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار در میمنه تعیین فرمود و
ششصد هزار در میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با خلق
بیشمار در قلب قرار گرفت ✱ یکی لشکر سراپا غرق جوشن ✱ شده در موج چون دریای آهن ✱
چون چشم دلبران بر کین و خونریز ✱ بقصد خون مردم تیغها تیز ✱ فَأَتْبَعُوهُم پس از پی درآمدند
بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بر آن صوب رفته بودند
یا داخل شدگان در وقت شروق افتاب یعنی بهنگام طلوع افتاب به بنی اسرائیل رسیدند
و در آن زمان لشکر موسی علیه السلم بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر عبور می کردند
که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را
قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر اینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون
ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت موسی علیه السلم كَلَّا
نه چنین است ایشان شما را در نیابند إِنَّ مَعِيَ بدرستی که با منست بیاری و مددکاری
رَبِّي پروردگار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا در این حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان
گفته اند که موسی علیه السلم در کلام خود معیة را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم در قول خود که ان الله معنا معیة را تاخیر فرمود تا اشعار بعرفان روشن
کرد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مریدیست و حبیب از حق بخود نظر کرد و این رتبهٔ
مرادیست مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید آن کنند
این یکی را روی او در روی دوست ✱ و آن دیگر را روی او خود روی اوست ✱ آورده اند که چون
لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد
چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیید تا افتاب ارتفاع یافته بخار
از میان برخیزد و ما بسر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما
از عقب ایشان بکجا توانند گریخت ع کجا روی که زهر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب

بمرتبهٔ رسانیدند که موسی علیه السلم بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را
بکینه بخوان و بر وی حکم فرمای چنانچه فرمود فَأَوْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی
أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده
عصا بروی زد و گفت یا باخالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشکافت دریا و دوازده راه
پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوهی بزرگ
و فی الحال بادی بر تک دریا وزیده وحل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا
درآمدن وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را
برلب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال
مشاهده کرد خواست که سفهاء قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا
از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مسارّه با وی گفت تو خود می دانی که این صورت
بدعای موسی واقع است زینهار بدریا در نیایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد
جبرئیل علیه السلم بر مادیان نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون بر ایغری
تند سوار بود ایغر بوی مادیان شنیده و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی
بدریا نهاد و لشکریان هر فوج از دامی بدریا درآمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب
آن لشکر می آمد و ایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که دریا
بحال خود باز رود بیکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل
بسلامت عبره کرده بر کنارهٔ دریا قرار گرفتند کما قال تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَى و نجات دادیم
موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردانیدیم
دیگران را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انجا موسی و قوم او و اهلاک فرعون و حزب او لَآيَةً
هر اینه علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر
قوم فرعون مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از تمامی قبط جز حزقیل که مؤمن آل فرعون بود گروندگی ایمان نیاوردند

هر پاره

و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و کسی قدرت غلبه برو نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبة نکند
مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان
بدو نسبت درست می‌کنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهرند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم
لِأَبِيهِ مر پدر خود را آزر وَقَوْمِهِ و قوم خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ
چیست آنچه می‌پرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفت می‌پرستیم أَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه
می‌باشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند
از انواع فلزات بصور مختلفه و بر عبادت آن مداومت می‌کردند قَالَ گفت ابراهیم که بتان
شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می‌شنوند خواندن شما إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشانرا و خواسته را
اجابة می‌کنند أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود می‌رسانند شما را که ایشان می‌کنید و روزی می‌دهند
أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان می‌رسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان انکو هستی نمایند قوم ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام نتوانستند که او را ابنم جواب دهند بهانهٔ تقلید پیش آوردند قَالُوا
وَجَدْنَا گفتند نی از ایشان آنچه گفتی در نیافته‌ایم اما یافته‌ایم آبَاءَنَا پدران خود را
که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین می‌کردند یعنی ایشانرا پرستش می‌نمودند و بر آن مقیم بودند قَالَ
گفت ابراهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهرحال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
آنچه هستید که می‌پرستید آنرا أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده‌اند
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي دشمنان منند یعنی شما را که پرستندگان ایشانید
تصویر می‌کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت ایشان انضح و انفع است و دشمنی
معبود خود را ظاهر ساخت چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست
یا معنی آنست که من دشمن می‌یشانرا چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمنست پس دشمنی خود را
در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ

التلوة ٢

لیکن دوست منی پروردگار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد
فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه می‌نماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافریدم برای اقامت حق و راه می‌نماید بعبودیت
خلق وَالَّذِي هُوَ و آنکه او يُطْعِمُنِي می‌خوراند مرا غذائی که قوام اجزاء بدن منی بآنست
وَيَسْقِينِ و می‌آشاماند شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب اعضای منست در عین
المعانی آورده که مراد طعام الفت و شراب زلفتست صاحب بحر فرموده که طعام عبودیة است
که دلها بدان زنده بود و شراب طهور تجلّی بصفة ربوبیة که ارواح بآن تازه باشد در کشف
الاسرار از ذو النّون مصری قدس سره نقل می‌کند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب
محبت و این بیت خوانده‌اند ~ شراب المحبة خیر الشّراب ٭ وکل شراب سواه سراب
و از فحوای کلمات محققان بشمهٔ از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربّی یطعمنی
ویسقینی پی می‌توان برد ~ ترا نواله دمادم ز خوان یطعمنی ترا پیاله مدام از شراب یسقینی
مرا تو قبلهٔ دینی از آن سبب گفتم بمردمان که لکم دینکم ولی دینی وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ
يَشْفِينِ پس و مرا شفا دهد از امام صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم
بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیة اغیارست و شفا بمشاهدهٔ
انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته
بجذبهٔ عنایتست که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت
تجلی از مرض تعلقش باز رهاند ~ چه گویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت بیک نفس همه درد مراد و اکردی
وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکسی که بمیراند مرا در دنیی بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا
در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته‌اند
اماته بمعصیتست و احیا بطاعت یا اماته بجهلست و احیا بعقل یا اماته بطمع است و احیا
بورع یا اماته بفراقست و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده
کرداند بخود و نزد بعضی محققان اماته و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی

وصاحب بحر فرموده که بمیرانند مرا از اوصاف بشریة و زنده سازد با خلاق روحانیة و باز از سمات روحانیة و زنده کرد اند بصفات ربانیة و حقیقة آنست که بمیراند مرا از انانیة من و زنده سازد بهویة خود که حیات حقیقی عبارت از آنست ع بخویم عمر فانی را تو لی عمر عزیز من نخواهم جان پر غم را تو لی جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ و آنکسی که طمع می دارم أَنْ يَغْفِرَ لِي انکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناه مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس و تعلیم امت و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمدست صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِي و گردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثناء نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنا و نیک نامی و آوازهٔ من بر زبان کسانی که پس از من آیند و این دعا بعز اجابة رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن می گویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادقست و معنی آیة آنکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گویی در آخر الزمان و مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم وَاجْعَلْنِي و گردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول می کنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها، خود این دعا نیز تعلیم امتانست و الا انبیا را خواری و رسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و بکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی را که بیاید بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزند را براه حق ارشاد نموده

و هر اینه آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دل سلیم از حب دنیا و گویند از حسد و خیانة و در تیسیر گوید از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی روح الله روحه فرموده که درونه آفات دینی گنجد و مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت مطمئن بسنت و از سید الطایفه قدس سره منقولست که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده را پیوسته قلق و اضطرابست پس بزبان معنی بیان می کند که دل سلیم دلیست مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق وصلت ع نشوق وصل می نالم و گه در دست هجر نیم هجو محکم کرم که ناله دیگین باشد همام از گریه خونین و سوز دل مکو چندین بدانستی که خاک عشق وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک کردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تا از موقف آن را ببینند و بمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ می پرستید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری می دهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا انتقام می دانند خود را از حلول عقوبة بدیشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و بدوزخ افکنده شوند لشکرهاء ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا و حال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی می کنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه می کنند بت پرستان با بتان می گویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی پیدا و هویدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی که برابر می کردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و گمراه نکردند ما را بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدان و بدکرداران

از مهتران ما یا از دیوان فما لنا بس نیست ما را اکنون من شافعین هیچ کس از شفاعت کنندکان چنانچه مؤمنان راهست ولا صدیق ونه دوستی حمیم مهربان وباشفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل هیمم بوده که ها را بحا بدل کرده اند جهت قرب مخرج وهیمم مأخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در ان دوستی اهتمام کند در مهم کافران وشرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی تحسر کویند فلو ان لنا کاشکی بودی ما را کرة باز کشتی بدنیی فنکون تا می بودیم ما من المؤمنین از باور دارندکان وکرویدکان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابراهیم واحتجاج او با قوم لآیة هر اینه علامتیست که عقلا بدان عبرت کیرند وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم ابراهیم مؤمنین کرویدکان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وان ربک وبدرستی که آفریدکار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نکردد الرحیم بخشاینده که توبه بندکان رد نکند وبی احتجاج بریشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح المرسلین کروه نوح وستاد کان را نوح علیه از رسل کذشته خبر داد وقوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون کفت مریشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او می کنید انی بدرستی که من لکم مر شما را رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای وبت مپرستید واطیعون وفرمان برید مرا در قبول ایمان وما اسألکم ونمی خواهم شما را علیه بر اداء رسالت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجر رسالت من الا علی رب العالمین مکر بر پروردکار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون وفرمان برداری من کنید تکریر امر بتقوی واطاعت جهت تأکید است چه قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام بغایت سخت دل وبی آزرم بودند قالوا کفتند در جواب نوح علیه السلام انؤمن لک آیا ایمان آریم وتصدیق کنیم ترا واتبعک الارذلون وحال آنکه پی روی تو کرده اند سفلکان وبی قدران وایشان بظاهر ترا متابع اند وبباطن مخالف قال کفت نوح علیه السلم

وما علمی ونیست دانش من رسنده بما کانوا یعملون بآنچه هستند که می کنند یعنی حکم من بر ظاهر ایشان عمل مؤمنان می کنند اما نمی دانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مکر بر پروردکار من که مطلع است بران لو تشعرون اکر دانید که عالم الغیب اوست وبس دانید که من راست می کویم پس قوم این را از در آن مجلس خود برانند تا ما بیاییم وسخن تو شنویم نوح علیه السلام کفت وما انا ونیستم من بطارد المؤمنین راننده مؤمنان ان انا نیستم من الا نذیر مکر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا وخواه فقرا قالوا کفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اکر باز نایستی ای نوح از آنچه می کویی یعنی از دعوت وانذار لتکونن هر اینه باشی من المرجومین از زنندکان یا کشته شدکان بسنک قال کفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن ونومیدی از ایمان قوم رب ای پروردکار من ان قومی بدرستی که کروه من کذبون تکذیب کردند مرا وبدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من وایشان فتحا حکم کردنی ونجنی وباز رهان مرا از قصد ایشان ومن معی وهر کرا با منست من المؤمنین از کرویدکان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه وهر کرا با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی وحیوانات وامتعه ومأکولات ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد الباقین پس از رهانیدن او دیکران را از قوم او ان فی ذلک بدرستی که در صبر او وبر ایذای قوم لآیة هر اینه دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفر است

کار تو از صبر نیکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود

وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم نوح علیه السلم مؤمنین کرویدکان بخدای وپیغمبر او بلکه از امت او هشتاد ونه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وان ربک وبدرستی که خداوند لهو العزیز اوست توانا بر عقوبة کافران الرحیم مهربان بر تأخیر عذاب ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم وبردباری واحتجاج بریشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادکان را وهر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن آنکه کفت مریشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلم

الا تتقون آیا پرهیز نمی کنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمی شوید انی لکم بدرستی که من شما را
رسول امین فرستاده امینم بر وحی و رسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید
واطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت می کنم وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از شما بر خواندن
خود من اجر مزدی از مال و متاع دنیی ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر بر آفریدگار
عالمیان اتبنون آیا بنا می کنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشای آینده و رونده
تعبثون بازی می کنید بآن بنا یعنی بنای می سازید و در آن ساکن نمی شوید گوییا
که عبث می گویند بر سر راهها خانها می ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی
با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست وتتخذون و فرا می گیرید مصانع حوضهاء آب
یا کوشکهاء محکم یا ابنیهٔ رفیعه لعلکم تخلدون گوییا که جاوید خواهید بود در آن واذا بطشتم
و چون سخت می گیرید و حمله می زنید بطشتم می گیرید بسختی جبارین در حالتی که متکبرانید
و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام می کشید انتقام ستمکارانه می کشید فاتقوا
الله پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید واطیعون و مرا در این سخنان
چه می فرمایم فرمان برید که سود شما در اینست واتقوا الذی امدکم و بترسید از آن خدای که مدد
کرد شما را بما تعلمون بآنچه می شناسید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بچهارپایان
چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید می کنید وبنین و به پسران تا در هر حال
یاری و مددکار شما اند وجنات و به بوستانها که از میوهٔ آن منتفع می شوید وعیون و بچشمهاء
آب که مهم سقیا و نشو و نمای زرع بدان با تمام رسد انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم
بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ روز هبوب صرصر است یا روز
قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام سواء علینا یکسانست بر ما
اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ
خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما برانیم از بت پرستی و تجبر و عمارتهاء مرتفع

الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان
بر این عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فاهلکناهم پس هلاک
کردیم ما ایشان را بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانه ایست
دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وما کان و نبودند اکثرهم بیشتر
قوم عاد مؤمنین گرویدگان چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام در خط بودند و باقی در معرض
سخط وان ربک و بتحقیق پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد
الرحیم مهربانست که مؤمنان را از مهلکهٔ عقوبة بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت دادند
ثمود المرسلین قبیلهٔ ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیاء سابق را علیهم السلام
اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم برادر ایشان از حیثیة قرابة صالح صالح بن
عبید علیه السلام الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بد و شرک می آیید انی لکم رسول
بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین مشهور بامانه و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر
کنید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی وما اسئلکم و نمی طلبم شما را
علیه بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزای که بمن دهید و من بدان متهم شوم ان اجری
نیست مکافات الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شد
شما یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما ههنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن
آمنین ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانها وعیون و چشمه سارها چه قوم
ثمود را چشمه و نهر نبوده وزروع و کشتها ونخل و خرماستانهائی که طلعها شکوفهٔ
درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف است وتنحتون و می تراشید برای مساکن خود من
الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله
پس بترسید از خدای و امل دور و دراز در پیش مگیرید واطیعون و فرمان برید مرا در احکام
ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافرانرا که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانكه تباهى مى‌كنند فِي الْأَرْضِ در زمين حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمى‌آرند
كار خود را مراد نه تن اند كه قصد هلاك صالح عليه السلام كردند و قصهٔ ايشان در سورهٔ
نمل مذكور خواهد شد قَالُوا كفتند قوم ثمود در جواب صالح على نبينا و عليه السلام إِنَّمَا أَنْتَ
جز اين نيست كه تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو كرده شدكانى يعنى ترا بسيار جادوئى كرده اند تا عقل تو
مَا أَنْتَ نيستى تو إِلَّا بَشَرٌ مكر آدمى مانند ما بصورت بشريت صالح عليه السلام از حقيقة حال
محجوب شده ندانستند كه انسان وراى صورت چيزى ديكرست چند صورت يعنى اى صورت
جان بى معنيست كى صورت نرست، دركذر از صورت و معنى نكو، زانكه مقصود از صدف
وچون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح را عليه السلام بصورت خود ديدند بهانه
كفتند تو مثل ما بشرى دعوى رسالت چرا مى‌كنى وچون ترك نمى‌كيرى ودر دعوى مصرى فَأْتِ بِآيَةٍ پس
نشانهٔ از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ اكر هستى مِنَ الصَّادِقِينَ از راست كويان در دعوى خويش
صالح عليه السلام فرمود كه شما چه مى‌طلبيد ايشان اقتراح كردند كه ازين سنك معين ناقه بدين
هيأت بيرون آر وچون مدعاء ايشان حاصل شد قَالَ كفت صالح عليه السلام هَذِهِ نَاقَةٌ
اين ناقه‌ايست كه شما طلبيديد لَهَا شِرْبٌ مر ورا نصيبى‌ست از آب وَلَكُمْ ومر شما را شِرْبُ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ آبشخور روزى دانسته شده يعنى يك روز آب از آن اوست و روز از آن شما در نوبت
وى مزاحم وى مشويد وَلَا تَمَسُّوهَا و مس مكنيد ويرا بِسُوءٍ به بدى يعنى قصد زدن و كشتن
وى مكنيد كه اكر چنان كنيد فَيَأْخُذَكُمْ پس بكيرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزى بزرك
بزرك و از جهت بزركى عذابست در رو فَعَقَرُوهَا پس پى كردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ
پس كشتند پشيمان نزديك نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا كرفت ايشان را عذاب موعود
يعنى صيحه إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستى كه در آنچه نازل شد بثمود لَآيَةً دلالتيست بر آنكه كفر بعد
از ظهور آيات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بيشتر قوم
ثمود كرويدكان آورده اند كه از همه قبايل ثمود چهار هزار كس ايمان آوردند و بس

وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستى كه آفريدكار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب كه مغلوب نشود الرَّحِيمُ
مهربان كه بى استحقاق عذاب نكند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تكذيب كردند قوم لوط عليه السلام يعنى
اهل مؤتفكات الْمُرْسَلِينَ پيغمبران را چون ابراهيم و لوط عليهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ چون كفت
مر ايشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ايشان لوط على نبينا و عليه السلام اينجا مراد اخوت شفقتست أَلَا
تَتَّقُونَ آيا نمى‌ترسيد در ارتكاب معاصى از خداى إِنِّي بتحقيق من لَكُمْ براى شما رَسُولٌ أَمِينٌ
رسولى ام امين در نصيحت يعنى نيكوخواه شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد از خداى در ترك
نصيحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد مرا در قبول موعظت وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمى‌طلبم شما را
پندى كه مى‌دهم مِنْ أَجْرٍ هيچ مزدى تا بر شما كران آيد إِنْ أَجْرِيَ نيست ثواب من إِلَّا مكر عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
بر تربيت كنندهٔ عالميان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آيا مى‌آييد بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از ما عداء خود مراد
غربا اند يعنى ميل مى‌كنيد بمباشرت ايشان وَتَذَرُونَ و مى‌كذاريد و دست باز مى‌داريد مَا خَلَقَ
آنرا كه آفريده است لَكُمْ رَبُّكُمْ براى شما پروردكار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلكه شما
قَوْمٌ عَادُونَ كروهى از حد دركذشتكانيد كه با وجود ازواج بمباشرت رجال ميل داريد
قَالُوا كفتند قوم لوط عليه السلام در جواب وى لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ اكر باز نه ايستى اى
از تقبيح عمل ما و نهى ما از آن لَتَكُونَنَّ هر آينه باشى مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بيرون كرده شدكان
از ميان ما و اهل مؤتفكه به بدترين حالتى مردم را از ديار خود بيرون كردندى قَالَ إِنِّي
كفت لوط كه بتحقيق من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان به غايت دشمنم پس
از قوم بكردانيد و آغاز مناجات كرد و كفت رَبِّ نَجِّنِي اى پروردكار من برهان مرا وَأَهْلِي
و كسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شآمت آنچه ميكنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات داديم اورا وَأَهْلَهُ و اهل
بيت اورا أَجْمَعِينَ همهٔ ايشان اهل لوط عليه السلام زن وى و دختر وى و داماد وى بودند
همه رهايى يافتند إِلَّا عَجُوزًا مكر پيرزنى يعنى زن لوط عليه السلام كه داخل بود فِي الْغَابِرِينَ
در باقى ماندكان در عذاب آورده اند كه آن زن با لوط عليه السلام بيرون نيامد و كفت

راضی‌ام که بمن رسد آنچه بقوم می‌رسد ثُمَّ پس دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ هلاک کردیم دیگرانرا وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهِمْ و بباراندیم بریشان مَطَرًا بارانی که سنک بوده یا کبریت و آتش فَسَاءَ پس بدست
مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در عذاب
اهل مؤتفکه لَآيَةً نشانه‌ایست بر عقوبت نافرمانان وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند اکثر آن قوم
مُؤْمِنِينَ گرویدگان که جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی
بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیز که هر کز خوار نشود الرَّحِيمُ مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب
نکند كَذَّبَ بدروغ داشتند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبرانرا و ایکه بیشه بوده
در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار در میان طی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند
و چهار دیه داشتند شعب و بدا و غور و فالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا
و علیه السلام بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود إِذْ قَالَ یاد کن
چون گفت لَهُمْ شُعَيْبٌ مریشانرا شعیب که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب الهی
که بد و شرک می‌آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ فرستاده‌ام أَمِينٌ با امانت
که جز صلاح حال شما نمی‌خواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی‌خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی
مِنْ أَجْرٍ پاداشی إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریننده عالمیان أَوْفُوا
الْكَيْلَ تمام به پیمایید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندگان و زیان رسانندگان
بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم
مکنید مر مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و غایت تباهی مجویید
در زمین ایکه به قتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد دارید
وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ

خدام قبیلة من الیمن تنزل جبال حسمی بزعم نساب مصر انهم من معد صحاح

٤٩٦

الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیانرا قَالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده
شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مرة بعد مرة جادو کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان
محو شده یا آفریدگانی که ایشانرا سحر باشد یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب
وَمَا أَنْتَ و نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریة پس بچه چیز بما تفضل
میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که ما گمان می‌بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند
عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان که در وی عذابی باشد إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ
الصَّادِقِينَ از راست گویان که بر ما عذابی فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب علیه السلام
رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنید از عبادت اصنام و احتکار
طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید
و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود امهلت ده روزه ظالم مبین فتنه به بین دم بدمش در کمین
اوجالش همه عیشت و ناز و آخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب
علیه السلام در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی
سخت بریشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسها ایشان فرو گرفت
بدرون خانها در آمدند حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده
از گرما بخته می‌شدند که ناگاه ابری سیاهی در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از آن وزیدن
گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه بان ابر آسایش
کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتش از وی بیرون آمد و همه را بسوخت
چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت
ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذابی روز ظله و ظله در لغت عرب سایبانست و آن ابر سیاه
بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه

التحر الرئة ویقال بالفارسیة شش

کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آن
ابرها آتش خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد اِنَّهُ
بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ اِنَّ فِي ذٰلِكَ
بتحقیق که درین عذاب که از ابر آید از آتش سوزان بیرون آید لَآيَةً هر آینه نشانیست
بکمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ و نبودند اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتری اصحاب ایکه
مراد همه ایشانست چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد
بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کننده انبیا بر اعدای ایشان الرَّحِيمُ مهربان با انبیا و متابعان
ایشان این آخر قصص هفت پیغمبرست که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار
صلی الله علیه و سلم درین سوره مذکور شده و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم
کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند و ایشان نیز بتکذیب پیغمبر عذابی
خواهد رسید وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده پروردگار
عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْاَمِينُ جبرئیل را عَلٰى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی
جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص
نزل و دفع حا و نون الروح الامین خواند یعنی فرو آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از
وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن شد و این بمثابه آنست که گوییا بر دل تو فرو آورده
لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا
و منذران بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسماعیل بوده اند علی نبینا و علیه الصلوة
والسلم وَاِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ
در کتب پیشینیان بوده در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود
که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در آن گفتندی قبول

کرده حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که اَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان قریش را
آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم اَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا
بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي اِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته اند
و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و تحقق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما می فرستادیم
عَلٰى بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَاَهُ پس بخواندی آن اعجمی
عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت
و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان
آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآنرا بر اعجمی بلغت غیر عربی
منزل می ساختیم کافران می گفتند که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم كَذٰلِكَ همچنین
سَلَكْنَاهُ در می آریم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمی آورند
بقرآن حَتّٰى يَرَوُا تا وقتی که به بینند الْعَذَابَ الْاَلِيمَ عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم
گذشته دیدند یا در قیامت فَيَاْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگاهان وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ
آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم اَفَبِعَذَابِنَا
آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب می کنند و می گویند امطر علینا حجارة و فأتنا بما تعدنا و حال آنکه
در وقت رؤیة عذاب مهلت می طلبند اَفَرَاَيْتَ آیا دیدی و دانستی که ما اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر بر
خورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بدیشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ
آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا اَغْنٰى دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان عذاب را
مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیی و نعیم آن دافع
عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن
بصری رحمه الله بود روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیة برخواند که

ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون کفت لقد وعظت وابلغت پند دادی وسخن اتمام
کردی سوی جهان بی وفائیست مردم فریب کهاندل دباید قرار وشکیب نکو تا بجاهش نکردی اسیر
نیفتی پی مالش اندر زحیر که آندم که مرک اندرآید زراه نه مالت کند دستکیری نه جاه
وما اهلکنا وهلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیه را الا لها مکر آنکه اهالی آنرا منذرون
بیم کنندکان بودند کردند ذکری از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت
عذاب بترسانیدند وچون تصدیق ننمودند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبة کشتند
وما کنا ونیستیم ما ظالمین ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش
می کفتند دیو که رئی نام دارد نزد محمد می آید وقرآن برو می خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان
کرده فرمود که وما تنزلت وفرود نیاورد نیاید به الشیاطین بقرآن دیوان وما ینبغی ونشاید
نبود لهم مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وما یستطیعون ونتوانند وقادر نباشند برانچه شهب
وملئکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیده کلام ملئکه
لمعزولون دور کرده شدکانند وبا کناره رفتکان فلا تدع پس مخوان مخاطب آن حضرتست
ومراد غیر او هر یک را نامتان میکوید مخوان ومپرست مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر
فتکون پس باشی من المعذبین از کرده شدکان عذاب وانذر وبیم کن خطاب خاص است با نحضرت
می فرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را وآنحضرت
بعد از نزول این آیة بکوه صفا برآمده یک یک از ایشانرا ندا کرد وچون جمع شدند
فرمود که اکر کویم شما را که در زیر این کوه جمع سوارانند مرا تصدیق می کنید کفتند آری که من فرموده کم
بیم کننده ام شما را از عذابی سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق
کشتند وابولهب بآزار وی برخاست واخفض وفرو کیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز
واکرام کن لمن اتبعک مر ورا که پیروی تو کرده است من المؤمنین از کرویدکان فان عصوک
پس اکر نافرمانی کنند عشیرة تو ومتابعت ننمایند فقل انی پس بکو که من بری بیزارم

مما تعملون از انچه شما می کنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد وتوکل وتوکل کن در کفایة مهمات
خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادر دست بر قهر اعدا الرحیم مهربان که توانا است بر نصرت
اولیا الذی یراک آنکه می بیند ترا حین تقوم آن هنکام که بر می خیزی بنماز تهجد وتنهائی کذاری
وتقلبک ومی بیند کشتن ترا یعنی تصرف فرمودن ترا فی الساجدین در میان نمازکذارندکان بقیام
ورکوع وسجود وقعود وقتی که امامت ایشان می کنی انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست
شنوا بقول تو العلیم دانا به نیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من بر که از مردمان
تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرموده که روا نباشد فرود آمدن شیاطین
بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهت عدم تناسب وتجانس اینجا بیان می فرماید که تنزل فرود می آیند
دیوان علی کل افاک بر هر دروغ کوی اثیم بزه کاری مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع
فرا می دارند کوش را بسخن شیاطین وفرا می کیرند از ایشان اخبار دروغ ودیکر دروغها با آن
اضافه می کنند واکثرهم کاذبون وبیشتر ایشان دروغ کویانند ورد انوار فرموده که بعضی
اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند والشعراء وشاعران
مشرک چون ابن زبعری وهبیره ومسافع وامیه ثقفی یتبعهم الغاوون پی روی ایشان می کنند
سفهاء عرب یعنی رواة ابیات ایشان از امام علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر
در باب حضرت رسالت ومذمت اسلام شعرها کفتند ومشرکان یاد کرفته می خواندند این آیة
در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون
کلام یهیمون سرکردان می شوند چون نسیب وتشبیب وهزل ومطایبه وطعن در انساب ومدح
نامستحق وهجو نالایق وافراط در مدح وذم وامثال آن وانهم وآنکه ایشان یقولون می کویند
ما لا یفعلون آنچه نمی کنند یعنی بفسق ناکرده بر خود کواهی میدهند وبیغامها ناداده بکسی
در سلک نظم می کشند واکر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیة کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع
شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیة حسان وابن رواحه وجمعی از شعراء صحابه

در تیسیر صح

رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه می داند که ما شاعریم

و ابن رواحه گفت می ترسم که برین وصف بمیرم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که

مؤمن جهاد می کند به شمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار می گویید بر ایشان سخت

از تیر و این آیة نازل شد که الا الذین آمنوا شعرا متبوع سفیهان و در همه بوادی سرگردان

مگر آنها که ایمان آوردند و عملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلوات

و سلامه علیه ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند و ذکروا الله و یاد

خدا بر او را شعار خود کثیرا بسیاری یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریص

بر طاعت و تنبیه از غفلت وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه

ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه

دیوان اورده آورده اند که هرچند قادر حکیم جل ذکره در کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون

شعرا را که سیاحان بحر شعر اند جمع ساخته و کلمه لام استغراق در کردن انداخته گاه در غرقاب

بحد و غایة می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان می سازد

اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا

و عملوا الصالحات نشسته اند و بوسیله بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و نجات

نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است سو شاعرانرا اگرچه غاوی خواند در قرآن خدای

هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند

آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغمبر بشعر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام

مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود

سورة النمل

بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل می کند که حرف مقطعه برای

ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه

اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین

بسنای عزتنامتناهی یا بطلب رفتگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله تلک

این سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست و کتاب مبین و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال

و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت

که می خوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند هدی و این کتاب راه نماینده است و بشری

و مژده دهنده للمؤمنین مر گرویدگان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای می دارند

نماز را بحدود و ارکان آن و یؤتون الزکوة و می دهند زکوة اموال خود را بمستحقان و هم بالآخرة

و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم ایشان یوقنون بی گمان می شوند تکریر ضمیر اشارتست

باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی

گروند بالآخرة بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان

یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده که در ایشان امانی

و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع داد فهم یعمهون پس

ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود اولئک آن گروه الذین لهم آنانند که مر ایشانرا

سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر و هم فی الآخرة

و ایشان در سرای دیگر هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت

و انک و بدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین کرده می شوی قرآنرا یعنی فرا می گیری بتلقین جبرئیل که

می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوند راست کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله

موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را

مخاض پدید آمده و سرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی افروخته سآتیکم

زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه

بپرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید

که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بنزدیک آن آتش نوری
دید بی احراق افروخته از درختی سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر هر تقدیر
چون موسی آنجا رسید نودي ندا کرده شد أن بورك با آنکه برکت داده باد من في النار هر که در
مکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام
ومن حولها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملیکه وسبحان الله و بگو پاکست خدای رب العالمین
پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست بان
ندا آمد که یا موسی إنه ای موسی بدرستی که ندا زننده أنا الله العزيز منم خدای غالب الحكيم
حکم کننده بصواب وألق عصاك و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و علیه السلم عصا بیفکند
فی الحال مار شد و آغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون موسی دید عصا را که تهتز حرکت
می کند با اضطراب و هر طرف می رود كأنها جان گویا که ماریست باریک تیز رو در اول حال
چون ماران خرد می بوده و در آخر اژدها شده و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده
که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و بر هر وجه چون موسی آن صورت
مشاهده نمود ولی روی بر گردانید مدبرا در حالتی که گریزان بود از خوف آن ولم يعقب
و باز نگشت باری دیگر ندا رسید که یا موسی لا تخف ای موسی مترس از غیر من إني لا يخاف
بدرستی که منم که نترسند لدي المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بدی
عاقبت نیست تا از آن بترسند و بیاید ترسید ستمکاران را إلا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم
بدل حسنا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه
فإني غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام تایبان را رحیم مهربانم بایشان وأدخل يدك
و در آر دست خود را في جيبك در گریبان پیراهن خود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم
آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بيضاء سفید و درخشنده
من غير سوء بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلم

دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیه را ظاهر کن
في تسع آيات در جملهٔ نه آیه که معجزات تست و بر وی رسالت إلى فرعون وقومه بسوی فرعون
و گروه او إنهم كانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقين گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ
فرمان فلما جاءتهم پس چون بیامد بفرعون و قوم او آیاتنا دلایل قدرت ما و براهین
رسالت موسی مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبين این جادوی
روشن است یعنی همه کس دانند که این سحر است وجحدوا بها و منکر شدند مر آن معجزها را
واستيقنتها و بیگمان بود ندبدان أنفسهم دلهاء ایشان یعنی یقین می دانستند که
آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار می کردند ظلما از روی ستمکاری
وعلوا و بزرگ و سرکشی فانظر كيف كان پس به بین که چگونه بود عاقبة المفسدين آخر کار
تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت ۴ همه حالت مفسدان ناخوشت
سرانجام اهل فساد آتش است ولقد آتينا و بدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا
وسليمان و پسر او سلیمان را علما دانش از احکام شرایع ما و ردی گفته که علم کیمیا
وقالا و گفتند بعد از عطاء علم الحمد لله الذي ستایش و ثنا آن خدای را که بسبب دانش
فضلنا افزونی داد ما را على كثير بر بسیاری من عباده المؤمنين از بندگان گرویدهٔ خود
وورث سليمان و میراث گرفت سلیمان داود از داود نبوت یا علم را و گفته اند ملک را بانکه
قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بود
و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله
یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد
داود علیه السلم فرزندان را جمع کرده و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسألها بر فرزندان
عرض فرمود که بگویید نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدامست آنکه بدو
انس بیشتر ست و چیست آنکه وحشت از او افزونتر ست و کدامند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن

وکدام کارست که آخر آن ستوده است وکدام امرست که عاقبه آن نکوهیده است اولاد داود
علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد من جواب
بگویم داود علیه السلام ویرا دستوری داد وسلیمان گفت اقرب اشیا با آدمی آخرتست و ابعد
اشیا آنچه می گذرد از دنیی وانس اشیا جسد انسانست با روح واوحش اشیا بدنی خالی از
روح اما قایمان ارض وسما اند ومختلفان لیل ونهار ومتباعضان موت وحیات وکاری
که آخرش محمودست حلم در وقت خشم وکار عاقبتش مذمومست حدت در وقت غضب
وچون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرئیل همه بفضل وکمال سلیمان
علیه السلام معترف شدند وداود ملک بدو تسلیم کرد ودیگر روز وفات فرمود سلیمان
بر تخت نشست **وَقَالَ** وگفت **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **عُلِّمْنَا** آموخته شدیم ما **مَنْطِقَ الطَّيْرِ**
گفتار مرغان اهر جماعتی را از طیور آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی واعراض
می کنند وآنچه سلیمان را علیه السلام آموختند آن بود که فهم می کرد مرغان از یکدیگر آورده
اند که روزی سلیمان علی نبینا وعلیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سرودم جنبانید وصدای
میکرد اصحاب خود را گفت می دانید که این بلبل چه می گوید گفتند الله ورسوله اعلم سلیمان فرمود
که می گوید من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیی وفاخته را ذکر فرمود که می گوید کاشکی این
خلایق مخلوق نشدندی وهم از سلیمان علیه السلام منقولست که ورشان می گوید بزایید برای کردن
وبنا کنید برای خراب شدن وطاوس می گوید هرچه بکنی مکافات یابی وهدهد می گوید هرکه
رحم نکند بر او رحم نکنند وخطاف می گوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدا بیابید وحمامه
می گوید سبحان ربی الاعلی ملأ سمائه وارضه وقطا می گوید هرکه خاموش کند بسلامت ماند
وطوطی می گوید وای بر کسی که مطلوب ومقصود وی دنیا باشد وباز می گوید سبحان ربی
العظیم وبحمده وصرد می گوید استغفار کنید ای گناه کاران وخدا می گوید کل شیء هالک
الا وجهه وهزار دستان می گوید سبحان الله الخلاق الدایم وغراب نفرین می کند بر عشار

ودر وسیط باسناد خود نقل می کند از ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که خروس در فریاد خود چه می گوید فرمود که می گوید اذکروا الله یا غافلون وهم
در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که چکاوک در صفیر خود می گوید بار خدایا
لعنت کن بر دشمن محمد ودشمن آل محمد وسار می گوید خدایا از تو قوت روز بروز می خواهم یا رازق
ودراج می گوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان
علیه السلام بود از آن سبب فرمود که منطق الطیر ما را آموختند **وَأُوتِينَا** و داده
شدیم یعنی ما را عطا کردند **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** از هر چیزی که بدان محتاج بودیم **إِنَّ هَٰذَا**
بدرستی که این عطا **لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ** او افزونیست آشکارا که بر هیچ کس مخفی نیست آورده اند
که سلیمان را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده در موضح آورده که بر یمین تخت او
دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس وبر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب
راست سلیمان علیه السلام سی وپنج منبر نهادندی واحبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او
بهمین عدد منبرها بودی واحبار جنیان بر آن قرار گرفتندی ومرغان بر زبر سر وی پر در پر
واحبار سخن حق گفتندی وجن وانس بر کرسیها استماع کردندی وسلیمان بر بالای تخت بودی
وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ وجمع کرده شد برای سلیمان **جُنُودُهُ** لشکرهای او **مِنَ الْجِنِّ** از دیوان **وَالْإِنْسِ** و
آدمیان **وَالطَّيْرِ** ومرغان **فَهُمْ** پس این لشکر **يُوزَعُونَ** رانده شدندی بوقت سیر او
یا باز داشته بودندی تا همه در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود
کثرت عدد مهمل وپریشان نبودند بلکه ضبط وربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان
از مقر مقرر خود پیش وپس نتوانستی رفت ودر کشاف واکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او
صد فرسخ در صد فرسخ بوده بیست وپنج فرسخ برای لشکر جن ومثل آن برای انس ومانند آن
برای طیر وموازی آن برای وحش وبجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از
ابریشم وتخت او در میان بساط نهادندی واشراف واکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت

بود نشستندی وباد آن بساط را برداشتی وبروزی یکماهه راه ببردی روزی از ولایت
شام بطرف یمن توجه نموده می رفتند حَتَّى إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند عَلَى وَادِ النَّمْلِ بر وادی
نمل یعنی بر آن وادی که در جنوب طایفست در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچهٔ لنگ
که آنرا منذره یا طاخیه یا ملاحنه یا خرما نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعالبی آورده
که برابر خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نعجه گفته و در احقاق مساوی گرگ
و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان را علیه السلام دید به بلندی بر آمد
و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا در آیید مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ
باید که در هم نشکنند شما را سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکرهای او مراد از نهی لشکر
از حطم نهی مورچگانست از توقف بحیثیتی که عرضهٔ تلف شوند وَهُمْ و لشکریان
سلیمان لَا يَشْعُرُونَ ندانند که شما را پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن را از
سه میل راه به سمع سلیمان علی نبینا وعلیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد
ضَاحِكًا در حالتی که متعجب بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مور و گویند شادمان و خرم بود
بادراک مقالهٔ نمل آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم
نکنند گفت دانستم اما من مهتر این قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من
بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین
شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا که نظر بدبدبه و کبکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو
مشغول شده از ذکر خدای بازمانند و در میدان غفلت پایمال الخذلان گردند یا مملکت
تو ببینند و آرزوی دنیی در دل ایشان پدید آید و دنیی مبغوضهٔ حق است در کشف الاسرار
آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چندست گفت من چهار هزار
سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار
مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین می دادند

میل ثلث فرسخ است

اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما را نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای
از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته اند غدوها شهر و رواحها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیی چون باد دست رود و بنیاد
و درین معنی گفته اند • نه بر باد رفتی سحرگاه و شام • سریر سلیمان علیه السلام
با آخر ندیدی که بر باد رفت • خنک آنکه با دانش و داد رفت • سلیمان بعد از استماع این کلام
روی بمناجات ملک علام آورد وَقَالَ و گفت رَبِّ أَوْزِعْنِي ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ
بآنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من وَعَلَى وَالِدَيَّ
و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
و بآنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ
ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندگان ستودهٔ خود ببهشت در زبدة الحقایق تشبیه کند
وادی نمل را بهوای نفس حریص بدنیی و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را
بحواس خمس و از تامل درین سخن با قصه برسالت سخن دان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد
ظاهرست • چون ندیدی همی سلیمان را • تو چه دانی زبان مرغان را • آورده اند که
در همین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود
و دلیل لشکر بر آب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام
بر تخت بود ناگاه فرجهٔ در مظلهٔ طیور پدید آمده افتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد
خالی یافت بتفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و بازجست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ
پس گفت مَا لِيَ چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را آیا چشم من بروی نمی افتد
أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِينَ از غایب شدگان ازین مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب
کنم او را بجهت تأدیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب
افکنم یا میان او و جفت او بجدایی حکم کنم یا او را با ضد او در قفس محبوس سازم یا از

خدمت خودش برانم اَوْ لَاَذْبَحَنَّهٗ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان اَوْ لَيَاْتِيَنِّي یا بیاید
بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که سبب غیبة او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ
زمانی نه دیر و دور و باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد فَقَالَ پس گفت
هدهد اَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ یا آنچیزی که تو مشاهده نکرده و بدان
نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَاٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَاٍ يَقِينٍ بخبری محقق
یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر آنست که در هوا بهدهدی رسید که از آن ولایت بود و
با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده رفتم
و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه کیست و رعیت او چیست هدهد گفت
اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی
می کند اهل سبا را وَاُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهانرا
بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگست به نسبت با او یا با تختهاء سلاطین دیگر
آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته
مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا یافتم آن زن وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ
سجده می کنند مر آفتاب را و می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ
الشَّيْطَانُ برای ایشان شیطان اَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشانرا از عبادت شمس و سایر اعمال
قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است دیو سرکش ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ایشان
لَا يَهْتَدُونَ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشانرا از راه راست باز می دارد اَلَّا يَسْجُدُوا تا
سجده نکنند لِلّٰهِ مر خدایرا الَّذِي آن خدای که بتوانائی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را
فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر می کرداند
و نباتات را از زمین اخراج می کند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه نهان دارند آفریدگان در دلهاء
خود وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهاء خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خوانده اند

یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اَللّٰهُ خدای بحق لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده
مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود چه
نسبتست سها را با آفتاب درخشان این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی
رحمهما الله و در فتوحات این را سجدهٔ سر خفی می گوید و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از
قراءة وَمَا تُعْلِنُونَ سجده می کنند و برخی پس از تلاوت رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آورده اند که چون
هدهد سخن خویش با تمام رسانید قَالَ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم
و تأمل کنیم که درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست گفتی اَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان
پس سلیمان نامهٔ نوشت و گفت اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا ببر این نوشتهٔ مرا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی
ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ پس ببین
که ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ بچه چیز باز می گردند یعنی در جواب مکتوب با یکدیگر رجوع می کنند
و سخن را بچه قرار می دهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن مالك بود و
چهل پدر شراحیل در مملکت یمن پادشاهی کرده بودند او را با جن وصلت افتاد و فارعة
جنیه و در عین المعانی گفته بلقمه بنت شیصبا نرا بخواست و بلقیس از آن متولد شد و بعد از
پدر مملکت را فروگرفت و خویشان ماهری او از جن مدد کاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند
و او با قومی خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد خبر او بسلیمان علی نبینا علیه السلام رسانید وی
نامهٔ نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد
و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان در
وی می نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوة گاه خود بر پشت
تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینهٔ وی
افکند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او

بجه نوع صح

تا حاضر شدند ونامه در دست بیرون آمد ومتوجه ایشان شده قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگ نامه
بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که بیغامبر بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورده آن مرغی بود
واین امر غریب الشانست یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمة الله فرموده که بزرگ
بدان واسطه بود که در وطمع ملك نبود بلك دعوت بمالك الملك بود وگفته اند چون
مضمون نامه خداوند تعالی بوده بس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد ❁ بیت
ای نام تو بهترین سر آغاز ❁ بی نام تو نامه کی کنم باز ❁ آرایش نامهاست نامت ❁ وآسایش سینها کلامت
القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت برسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ
بدرستی که این کتاب مِنْ سُلَيْمَانَ از نزدیك سلیمانست وَإِنَّهُ وبدرستی که مضمون او اینست که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید وگردن مکشید وَأْتُونِي وبیایید
مُسْلِمِينَ گردن نهادگان وفرمان بردگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند ودیدند که
باوجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان بگردید ومضطرب وسراسیمه
گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان وایشان سیصد وسیزده بزرگ
بودند از ارکان مملکت که هر یکی برده هزار کس حکم می کردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که
أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من وآنچه صواب وصلاح باشد با من بگویید مَا كُنتُ
نیستم من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده وفیصل دهنده کاری را حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر گردید
یعنی بی حضور ومشورت شما کاری نمی کنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما
خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وخداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم
وهم عدت هم لشکر وهم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ وکار مفوض بتست ورای رای تو فَانظُرِي
بس درنگر وببین مَاذَا تَأْمُرِينَ تا چه می فرمایی از مقاتله ومصالحه اگر جنگ خواهی نبرد آوریم
دل دشمنانرا بدرد آوریم وگر صلح جویی ترا بنده ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم چون بلقیس از ایشان

دریافت که میل مقاتله دارند نپسندید وگفت مارا مصلحت جنگ نیست چه کار حرب در روی
دارد اگر ایشان غالب آیند دیار واموال ما عرضه تلف می شود کما قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ
بدرستی که پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدیهی وشهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا
تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا وگردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار
وبی مقدار یعنی غارت کنند واسیر گیرند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ وهمچنین می کنند تاکید قول او است
وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ وبدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِم بسوی سلیمان وقوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمه
صلح است فَنَاظِرَةٌ بس نگرنده ام که از انجا بِمَ بچه چیز يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ باز می گردند فرستادگان من
اگر هدیه مرا قبول کند ملکست والا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید
وپانصد جاریه را بزی غلامان بر آراست وهزار خشت زرین وتاج از زر مکلل بدر ویاقوت ومشك
وعنبر وحقه در ودری ناسفته ومهره جزع کج سفته فرستاد ومنذر بن عمرو را بایکی
دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد وفرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بخشم غضب
در تو نگرد بترس که او پادشاه است واگر بتازه رویی وخوش خویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است
ودلیل دیگر بر نبوت آنست که میان غلامان وجواری تمییز کند وگوهر ناسفته را سوراخ سازد
ومهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند وهدهد کیفیت حال عرض
کرد سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتهای زر ونقره ساختند ومیدانی را که هفت فرسخ
طول او بود بدانها فرش انداختند ودر روز رسیدن منذر مراکب بحری وبری بر جوانب میدان
بداشتند وهر یك از آدمیان وپریان ودیوان وسباع ووحوش وهوام جداگانه صف بر
کشیدند ومرغان در روی هوا پر در پر بافتند ❁ بیت ❁ با صد هزار دیده فلك در هزار قرن
مجلس بدان تکلف وخوبی ندیده بود ❁ منذر بکنار میدان رسیده وآن فرش واساس وآرایش دیده
از هدایاء خویش شرمنده شد وچون بیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه
تبسم کرده وبرا پرسش کرد وفرمود که حقه را بیار که در ودری ناسفته ومهره کج سفته است

بس ارضه را فرمود تا در آن عقد را سوراخ کرد و دوده را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته
بر سوراخ بگذشت و رشته در او کشید و آب طلبید غلامان و جواری را فرمود که از غبار راه روی
بشویید مردان آب بر داشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دستی بر دستی
دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود
فلما جاء سليمان پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد **قال أتمدونن** گفت
آیا مدد میدهید مرا **بمال** بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است **فما آتاني الله**
پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملك و نبوت و علم **خير مما آتاكم** بهتر است از آنچه بشما داده
از متاع دنیی **بل أنتم** بلك شما **بهديتكم تفرحون** بهدیهٔ خود شاد می شوید و می نازید زیرا که
جز حیوة دنیی مطمح نظر همت شما نیست است • آنکه پرواز کند جانب علوی چون همای • دنیی اندر نظر همت او مردار
ارجع ای رسول باز گرد **إليهم** بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند و اگر نیایند **فلنأتينهم**
بجنود پس هر آینه بیاییم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت و قوة **لا قبل لهم** طاقت مقاومت
نباشد ایشان را **بها** با آن لشکرها **ولنخرجنهم** و هر آینه بیرون کنیم ایشان را **منها** از بلدهٔ سبا
أذلة در حالتی که بی حرمت و بی عزت باشند **وهم صاغرون** و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران
منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرده تخت خود را در خانه مضبوط ساخت
و نگهبانان بران گماشت و در خانه قفل کرده کلید بر داشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان
شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن
و جمال عقل البته با زدواج او میل کند و او سلیمان را بر سرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما به تنك
آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند
پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد
و کلام او از منهج صواب منحرف می گردد و پای او مانند سم حمار است انگشت نهاد سلیمان
علیه السلم در اندیشه افتاد و او را خواست که عقل او را آزمایش کند **قال**

يا أيها الملأ گفت ای گروه بزرگان **أيكم** کدام شما **يأتيني بعرشها** می آرد تخت بلقیس را **قبل أن يأتوني**
پیش از آنك بیایند بمن **مسلمين** مسلمانان چه هر گاه مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست
مگر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و ازو بپرسد که سریر تو هست یا نی و بجواب آن
بر عقل او وقوف یابد **قال عفريت** گفت دیوی پلید ناخوش **من الجن** از قوم جن نام او ذکوان یا صخر
أنا آتيك به من بیارم بتو آنرا **قبل أن تقوم** پیش از آنك بر خیزی **من مقامك** از مقام خود یعنی
از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی **وإني عليه** و بدرستی که من
بر حمل آن تخت **لقوي** توانایم **أمين** و امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم
سلیمان علیه السلم فرمود که زودتر ازین خواهم **قال الذي عنده** گفت آنکسی که نزدیك او بود
علم دانشی **من الكتاب** از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس
خضر بود علیه السلم یا ضبه که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند
که من عنده علم الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلم یا مردی
مستجاب الدعوة که او را ملیخا گفتندی یا ذو النون یا اسطوع یا ملکی که مؤید سلیمان بوده
یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلم و بران تقدیر که یکی از ملائکه باشد
مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت **أنا آتيك به**
من بیارم تخت بلقیس را بتو **قبل أن يرتد** پیش از آنك باز گردد **إليك** بسوی تو **طرفك** چشم تو
یعنی چون در چیزی بنگری تا چشم از آن بر داری من تخت را حاضر کردانم سلیمان دستوری داد
او بسجده در افتاده گفت یا حی یا قیوم که بعبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذی الجلال
والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العین را پیش تخت
سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا از آن اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد
فرمود **فلما رآه** پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را **مستقرا عنده** قرار یافته نزدیك او
قال هذا گفت این کرامت **من فضل ربي** از فضل آفریدگار منست **ليبلوني** تا بیازماید مرا

که مثل این موده ءَاَشْكُرُ آیا شکر می کذارم اَمْ اَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ شَكَرَ وهر که
سپاس داری کند نعمت خدایرا فَاِنَّمَا يَشْكُرُ بس جز این نیست که سپاس می دارد لِنَفْسِهِ از برای نفس خود
چه شکر موجب دوام نعمت وسبب مزید آنست وَمَنْ كَفَرَ وهرکه کفران ورزد فَاِنَّ رَبِّي بس بدرستی
که پروردکار من غَنِيٌّ بی نیازست از شکر کذاری وناسپاسی مردمان كَرِيمٌ کرم کننده است بانعام بر
مستحقان قَالَ نَكِّرُوا کفت سلیمان علیه السلام که بکردانید لَهَا برای بلقیس عَرْشَهَا تخت او را
یعنی هیات وشکل آنرا تغییر دهید بران وجه که اعلی را باسفل آرید ومقدم را موخر
سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر بجای احمر وابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ
تا بنکریم ما که بعد از سوال از و اَتَهْتَدِي آیا راه می یابد ومی شناسد تخت خود را اَمْ تَكُونُ
یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ از آنانکه راه نمی یابند بجیزها ونمی شناسند فَلَمَّا جَاءَتْ بس آن هنکام
که آمد بلقیس نزد سلیمان وتخت ویش تخت سلیمان نهاده بود قِيلَ کفتند او را اَهٰكَذَا آیا این
چنین است عَرْشُكِ تخت تو قَالَتْ کفت كَاَنَّهُ هُوَ کوییا که این آنست جزم نکفت که هو هو از
جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او واین از کمال عقل بود بس کفت وَاُوتِينَا الْعِلْمَ
وداده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی وصحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا بیش از این معجزه وَكُنَّا
مُسْلِمِينَ وهستیم ما کردن نهادکان حکم ویرا وَصَدَّهَا وباز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق
مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از انجیزی که بود که می پرستید آنرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی افتاب را اِنَّهَا
كَانَتْ بدرستی که بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از کروه ناکرویدکان آورده اند که سلیمان
علی نبینا وعلیه السلام جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصر بنا کرده بودند وزمین آنرا
از آبکینه سفید صافی ساخته وزیر آن آب در آورده وماهیان در انجا افکنده خانه
صحن آن خانه همه آب می نمود بس سریر سلیمان درمیان قصر نهادند وبلقیس را طلبیدند
چون بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا کفتند مر او را اُدْخُلِي الصَّرْحَ در آی در ساحت این قصر
فَلَمَّا رَاَتْهُ بس چون بدید زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً بنداشت آنرا آب بسیار وَكَشَفَتْ وبرکشید

دامن جامه عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان
می ماند قَالَ کفت ای بلقیس جامه بر مکش اِنَّهُ بدرستی که آنچه تو آب می بنداری صَرْحٌ مُمَرَّدٌ عرصه ایست
ساده وهموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبکینه قَالَتْ رَبِّ کفت بلقیس که ای آفریدکار من اِنِّي ظَلَمْتُ بدرستی که
من ستم کردم نَفْسِي بر نفس خود بپرستش افتاب وَاَسْلَمْتُ واسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ با سلیمان
یعنی بر دست او وتسلیم شدم لِلّٰهِ مر خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردکار عالمیان ودر تزویج سلیمان
علیه السلام ویرا ومآل کار او سخن بسیار کفته اند ودر جواهر تفصیل آنها مذکورست صاحب
تأویلات فرموده که چه ماند دست هدهد بقوت مفکره وسبا بمدینهٔ جسد وسلیمان بدل
وبلقیس بنفس ومن عنده علم الکتاب بعقل فعال وعرش بلقیس بطبیعت بدنیه وتطبیق حکایت
مفوض بفهم درستست آنکس که ز شهر آشنائیست داند که متاع ما کجائیست وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
وهر آینه ما فرستادیم اِلٰى ثَمُودَ بسوی قبیلهٔ ثمود اَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
با آنکه بپرستید خدای را فَاِذَا هُمْ بس آنکاه ایشان فَرِيقَانِ دو کروه شدند مومن وکافر يَخْتَصِمُونَ
وبجنک وخصومت در آمدند بایکدیکر ومخاصمهٔ ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته وچون
کافران بوقت خصومت ملزم شدند کفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعید می کردی از عقوبات
قَالَ يَا قَوْمِ کفت صالح که ای کروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب می کنید بنزول عذاب
قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تأخیر می کنید در ان آورده اند که ثمود می کفتند که چون عذاب به بینیم
آنکاه توبه کنیم صالح علی نبینا وعلیه السلام فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللّٰهَ چرا استغفار نمی کنید
وبایمان وتوبه از خدای نمی طلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید وعذاب فرو نیاید
قَالُوا اطَّيَّرْنَا کفتند فال بد کرفتیم بِكَ بتو وَبِمَنْ مَعَكَ وبهرکه باتست از مومنان که
تا تو آغاز دعوت کرده شداید ومحن روی بما آورده وجدائی درمیان ما افتاده قَالَ طَائِرُكُمْ
کفت صالح که فال شما از خیر وشر عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست
نزدیک خدای بحکم ازلی ومحنت من مبتلا نکردد قلم به نیک وبد خلق در ازل رفتست

امرزش م

بکفت وکوی خلایق دیکر بخواهد شد بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما تُفْتَنُونَ کروه آزموده شده اید
شهری یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت ونکبت وسختی واسانی وَکَانَ فِی الْمَدِینَةِ وبودند در
که صالح علیه السلم می بود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم واشرار ایشان از جمله
قُدار بن سالف ومصدع ابن دهر وکویند نام مُهرج بوده مباشر عقر ناقه بودند یُفْسِدُونَ
تباهی می کردند بکفر ومعاصی فِی الْاَرْضِ در زمین حجر وَلَا یُصْلِحُونَ وبصلاح نمی آوردند
کار خود را یعنی افساد ایشان خالی از اصلاح جون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوا
کفتند بایکدیکر تَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ وحال آنکه سوکند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوکند کفتند لَنُبَیِّتَنَّهُ
هر آینه شبیخون می کنیم بر صالح وَاَهْلَهُ وبر کسان وی ومی کشیم وی را ثُمَّ لَنَقُولَنَّ بس می کوییم لِوَلِیِّهِ
ولی خون او را یعنی اکر از ما پرسند که صالح را که کشته است کوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم ما مَهْلِکَ اَهْلِهِ
هلاک کردن کسان ورا وحفص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم بس از اهلاک ایشان
چه خبر داشته باشیم وَاِنَّا لَصَادِقُونَ وبدرستی که راست کوییانیم وَمَکَرُوا مَکْرًا او مکر کردند ایشان
مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم وولی دم او را کوییم که ما نکرده ایم وخبر نداریم
وَمَکَرْنَا مَکْرًا ومکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بایشان رسانیم بآنکه مکر ایشانرا سبب
هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ وایشان آکاه نبودند وشعور نداشتند بآن آورده اند که
صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری وشبها آنجا نماز کذاردی ایشان نه تن کفتند عذاب وعده
بعد از سه روز دیکرست ما پیش از آن کار صالح بسازیم بس اول شب بدان غار درآمده در کمین
نشستند تا جون صالح درآید بکشند ناکاه بر ایشان سنکی فرود آمد وهمه در زیر کرفت
ودر غار را بپوشید وایشان در آنجا هلاک شدند وباقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلم بمردند
فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ بس بنکر که جکونه بود عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان اَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ
وبنکر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ وباقی قوم ایشانرا اَجْمَعِینَ همه بصیحه
فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ بس آنست خانهاء ایشان در زمین حجر بنکر بدیا آنرا خَاوِیَةً در حالتی که خالی

وخرابت بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در آنجه با ثمود
کردیم لَاٰیَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ مر کروهی را که دانند ودانان متعظ شوند وَ
اَنْجَیْنَا الَّذِینَ اٰمَنُوا وبرهانیدیم آنانرا که کرویدند بصالح وَکَانُوا یَتَّقُونَ وبودند که
پرهیز می کردند از کفر ومعاصی وبدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا ویاد کن لوط بن هاران را علیه السلم
اِذْ قَالَ جون کفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را اَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه
وَاَنْتُمْ وحال آنکه شما تُبْصِرُونَ می دانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیکر مباشرت آنرا یعنی بر طریق
اعلان می کنید وآن افحش است اَئِنَّکُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی
شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوق شده اند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ کروهی
مردمید که نمی دانید عاقبه فعل خود را فَمَا کَانَ بس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط اِلَّا اَنْ
قَالُوا مکر آنکه کفتند بایکدیکر اَخْرِجُوا اٰلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه خود که سدوم است
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان اُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکیزکی می کنند یعنی خود را پاک می دانند
وما را پلید میخوانند فَاَنْجَیْنَاهُ بس نجات دادیم لوط را وَاَهْلَهُ وکسان او را یعنی دختران او را
اِلَّا امْرَاَتَهُ لکن زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِینَ از باقی ماندکان در عذاب
وَاَمْطَرْنَا وببارانیدیم عَلَیْهِمْ بر ایشان بعد از زیر وزبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنک
فَسَاءَ بس بد بارانیست مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ باران بیم کرده شدکان که تصدیق بیم کنندکان نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
کفتیم لوط را علیه السلام که بکو ستایش مر خدایراست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ
وسلام بر بندکان او الَّذِینَ اصْطَفٰی آنانکه بر کزیده است ایشانرا بعصمت ونکاه داشته
از فواحش ونجات داده از عقوبت وقول اصح آنست که مأمور محمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه
وسلم که جون حق سبحانه درین سوره قصها که دالست بر کمال قدرت جون قصه موسی
بر اختصاص رسل بآیات کبری جون قصه سلیمان ومشتملست بر هلاک اعدا ونصرت اولیا
جون قصه صالح ولوط علی نبینا وعلیهما السلم بوی فرستاد ووقوف بران نعمتی بزرکست

پس وی را محمد الهی امر کرد و به سلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابهٔ کبار آنحضرت
رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامهٔ مؤمنان و گفته اند اهل سلام آنانند که دل ایشان سالم است
از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا سلام
بی واسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ • هر بنده که او گشت مشرف بسلامت
البته شود خاص بتشریف سلامت • لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی • زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت •
آللّٰهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ بهترست أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنک انباز می گیرند مشرکان الجزء العشرون
من اجزاء الثلثين آیا شریکان عاجز که می گیرند بهترند أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آیا آنکس که بیافرید تقدیر آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَأَنْزَلَ لَكُمْ و
فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب
عدول از غیبت به تکلم برای تأکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم
بآب باران حَدَائِقَ بوستانهای دیواربست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوندی خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا
مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را
أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که
او متفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلک مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروه اند که میل می کنند از راه توحید یا شریک
می آرند بخدای و او را عدیل اثبات می کنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید
زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا و پیدا کرد در میانها زمین أَنْهَارًا
جویهاء آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که در و معادن
متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ و کرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای
عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست
خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا ممد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک
لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایل اند و آیا شریک ناتوان ایشان

بهترست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرومانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسی را
گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند مضطر کسی است که دل از
هستی خود برداشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت
شیخ ذا و دیمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای
من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر
باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست می دارد بیت آن نیاز مریمی بود است و درد
کان چنان طفلی سخن آغاز کرد • هر کجا دردی دوا آنجا رود • هر کجا فقری نوا آنجا رود •
پیش حق یک ناله از روی نیاز • به که عمری بی نیاز اندر نماز • پس چون نیازمند بیچاره دعا کند
حق سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید
وَيَجْعَلُكُمْ آیا بت بهترست یا آن خدای که گردانید شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را
جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگرست
با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندک پند می پذیرید یا
خدا را اندک یاد می کنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدا را و پرستش آن
می کنید آیا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه می نماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان
و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسی که می فرستد بادها را بُشْرًا مژده دهند کان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پیش از رحمت او که بارانست أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود
تَعَالَى اللَّهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس
باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بهتر باشد أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند
خلق را از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد او را بعد از آنک بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد
در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از
زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد أَإِلَٰهٌ آیا خدای هست مَعَ اللَّهِ

شریک باخدای که این کارها تواند کرد قل هاتوا بکو بیارید برهانکم حجت خود را بر انکه کسی غیر الله
بر ینها قدرت دارد ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان در انکه الهی دیکر هست
جه کمال قدرت از لوازم الوهیتست وان غیر حق را ثابت نیست قل بکو ای محمد لا یعلم نمی داند
من فی السموات والارض هرکه در آسمان و زمینست الغیب نا آمده و پوشیده را الا الله
ولیکن خدای می داند بس جنانجه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد
وما یشعرون و نمی دانند مشرکان ایان یبعثون که کدام وقت برانکیخته خواهند شد بل ادارک
بل بمعنی هل است و در لباب کوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم
نرسید و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الاخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را
کما ینبغی بل هم بلکه ایشان فی شک در کمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان از آخرت
عمون نابینایانند یعنی جشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث و حشر پوشیده است وقال
الذین کفروا و کفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت ءاذا کنا آیا جون کردیم ما
ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند ائنا لمخرجون آیا ما بیرون آورده کانیم از کورها
یا بدر آمده کان از مضیق فنا و در آمدکان بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم
هذا این حشر و نشر را نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش وعدهٔ محمد یعنی همه انبیا این وعده
دادند و بتحقیق به انجامید ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مکر افسانهٔ
پیشینیان یعنی مانند افسانهاء که مجرد سخن است بی حقیقت قل سیروا بکو بروید فی الارض در زمین
اهل تکذیب جون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فانظروا کیف کان بس بنکرید که جکونه
بود عاقبة المجرمین سرانجام کناهکاران ولا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد علیهم
بر تکذیب و اعراض مشرکان ولا تک ومباش فی ضیق در تنک دلی مما یمکرون از آنجه ایشان
مکر کنند که در پناه عصمت منی و متکفل نکاه داشت تو منم
غم مخور زان رو که غمخوارت منم
و ز همه بدها نکه دارت منم
از تو کر اغیار برتابند روی
این جهان و آن جهان یارت منم

ویقولون و می کویند کافران متی هذا الوعد کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم
اکر هستید شما صادقین راست کویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند که پیوسته کفار را تحذیر می نمودند
قل عسی ان یکون بکو شاید آنکه باشد که بحکم الهی ردف لکم بیوندد بشما و از پی در آید شما را
بعض الذی برخی از آنجه تستعجلون شتاب می کنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود یا
قحط و غلا وان ربک و بدرستی که پروردکار تو لذو فضل خداوند فضل و رحمتست علی الناس
بر مردمان که تعجیل نمی کند در عقوبة ایشان بر معاصی ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان
لا یشکرون سپاس داری نمی کنند و حق نعمت تأخیر عذاب را نمی شناسند وان ربک و بتحقیق آفریدکار تو
لیعلم هر آینه می داند ما تکن آنجه بپوشد صدورهم دلهاء کفار از حقد و حسد بر تو
وما یعلنون و آنجه اشکارا می کنند از تکذیب و عداوت تو وما من غائبة و نیست هیج پوشیدهٔ
از حوادث و نوازل فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مکر نوشته
است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل
می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان اکثر الذی بیشتر آنجیزی که از
جهالت هم فیه ایشان در آنجیز یختلفون اختلاف می کنند و بخلاف یکدیکر سخن می کویند جون
تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ
وقصهٔ عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام وانه و بدرستی که قرآن لهدی به نمونیست
ورحمة و بخشایشی للمؤمنین مر کرویدکان را جه ایشان منتفع اند بدان ان ربک بدرستی
که خداوند تو یقضی داوری کند بینهم میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم
راست درست خود وهو العزیز و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم و اوست
دانا بحقیقه آنجه حکم می کند فتوکل بس توکل کن علی الله بر خدای و از دشمنی معاندان
باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست
انک بتحقیق تو لا تسمع الموتی سخن نمی توانی شنوانید مردکان را یعنی مرده دلان کفر

فهم سخن تو نمی تواند کرد وَلَا تُسْمِعُ الدُّعَاءَ و نمی توانی شنوانید کو آنرا آواز خواندن اِذَا وَلَّوْا جون بکردند
مُدْبِرِينَ پشت بر کرده اند کان یعنی ایشانرا کوش دل کرانست و از استماع قرآن اعراض می کنند
و روی می کرداند پس مشابه کران باشند در نا شنیدن خصوصا کری که بر کردد و پشت بر داعی
خود کند در آن محل اسماع او مشکلترست و رمز و اشارت را نیز نمی بینند که فهم
کند وَمَا اَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از کمراهی ایشان
چه هدایة حاصل نمی شود الا بیصر بصیرت و ایشان ندارند اِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
مکر کسی را که بکرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا کرویدکان فَهُمْ مُسْلِمُونَ
پس ایشان کردن نهادکان فرمان اند و مخلصان و متخصصان عالم ایقان اند بیت
کوش باطن نهاده بر فرمان • دیده دل کشاده بر عرفان • زنده از نفحهای کلشن قدس •
معتکف در فضای معهد انس • برده اندر مضایق لاشی • به قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ پی •
وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب کردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ
بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ
برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن کوید با ایشان اَنَّ النَّاسَ
آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا با آیات
قدرت و دلایل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست
که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که جون زوال دینی
نزدیک رسد حق سبحانه دابة از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را علی نبینا و علیه السلم
از سنک بیرون آورد و آن دابه کویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب
متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیکر بر عقبش ظاهر کردد و از کتب بعضی ایمه چنان
معلوم می شود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات
ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شست کز و چهار قایمه دارد و او را زغب باشد

و دنبال دارد و در تیز روی هیچ هارب از فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او
چون روی مردم بود اما در غایة روشنی و درخشندکی و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنهما
نقل کرده که سر او شبیه سر کاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون خوک بود و کوش او
چون کوش فیل و شاخ او مانند شاخ کاو کوهی و لون او مثل لون پلنک و کردنش چون
کردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دمش چون دنبه
غوج و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد
یا وادی از وادیه تهامه یا بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام
بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم می نکرند
او مانند آفتاب سیر میکند و بلند می شود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی
بر آنند که جز سر و کردن او بیرون از زمین نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای
موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام با او بود روی مؤمنان بعصای موسی مس کند
سفید کردد و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کس نماند
در دنیا مکر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیکر را بنام و لقب نخوانند بلک سفید روی را
میکویند ای بهشتی و سیاه روی را میکویند ای دوزخی و از ینست که بعضی معنی آیة برین وجه کفته اند
که چون واقع شود قول تمام تمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را
والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی که حشر کنیم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا کروهی
که رؤسا و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب می کنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما یا
بدلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته می شوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند
حَتَّى اِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرکاه قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي کوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهاء
مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی
در آن تامل نکردید و بکنه او نرسیدید اَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بودید

نزل

که می کردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود
یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ
لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی جهت مشغولی بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا
آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما کردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا
فِيهِ تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحة وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب
معیشت باشند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادرست
بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان
موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی
وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روز را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسند از هول
و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست (ایراد)
فزع بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد
اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای (یعنی) خزنهٔ بهشت و دوزخ یا شهدا
یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلم یا موسی
علیه السلم که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است علیه السلم وَكُلٌّ
و همهٔ مردمان أَتَوْهُ آیند کانند بموقف و حفص أَتَوْهُ خواند بصیغهٔ جمع ماضی و بمعنی مستقبل
داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در آن روز
تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای استاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ می رود و می گذرد
مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده می رود محققی فرموده که اولیا نیز
در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق از حرکات بواطن ایشان بیک دم هزار عالم طی کند

خبر

خبر ندارند **بیت** تو مبین این پایها را بر زمین * زانکه بر دل می رود عاشق یقین
از ده و منزل ز کوتاه و دراز * دل چه داند کوست مست دلنواز * آن دراز و کوته اوصاف تنست
رفتن ارواح دیگر رفتن است * دست نی و پای نی رو تا قدم * آنچنانک تاخت جانها از عدم
صُنْعَ اللَّهِ بکند خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه
چیزها او پیراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه
شما می کنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکویی فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزائیست بهتر مِنْهَا از آن
زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و یکی را هفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت دارند
پس مراد خیری حاصلست از آن کلمه وَهُمْ و نیکویی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ
آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ و هر که بیاید بِالسَّيِّئَةِ ببدی که آن شرکست
فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهاء ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشانرا نگونسار
در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ
مگر بآنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ می کردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من أَنْ أَعْبُدَ
بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی
که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلده را تا خارهاء او را نمی برند و حشیش او را نمی درووند
و صید او را نمی رمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همهٔ چیزها یعنی مخلوق
و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از استادگان
بر ملة اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآنرا و بر قراءة مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من
منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بسبب متابعت در دین او امر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز می گردد وَمَنْ ضَلَّ
و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در دین امور فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من
مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمی رسد

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وبکو ثنا وستایش مر خدایرا بر نعمة نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع وعمل
صالح سَیُرِیکُمْ زود باشد که بنماید خدای شمارا آیَاتِهِ نشانهای قدرت خود از خروج دابة
الارض وغیر آن یا آیات قاهره در دنیی که وقعهٔ بدر است ودر آخرت که عذاب ابدیست فَتَعْرِفُونَهَا
پس بشناسید آن آیتها را ولیکن آن شناختن در آن محل شمارا نفع نکند وَمَا رَبُّکَ ونیست پروردکار تو
بِغَافِلٍ بی خبر عَمَّا یَعْمَلُونَ از آنچه می کنند مشرکان وحفص بخطاب خواند یعنی از آنچه شما می کنید
پس تأخیر عذاب ایشان یا شما بنا بر حکمتیست که سر آنرا هم او داند وبس بیت
هرچه آورد در پرده پیش وپس حکمت آنرا نداند جز تو کس سُورَةُ الْقَصَصِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
طٰسٓمٓ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن کردانیده
از تطرق بسمات زیاده ونقصان وسر مشار الیه در آیة وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ این حروفست امام
قشیری رحمة الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار وطهارت
قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار وطهارت ارواح محبان از محبت ماسوی وطهارت اسرار
موحدان از شهود غیر خدا سلمی روح الله روحه کوید سین رمزیست از سر الهی با عاصیان
بنجات وبا مطیعان بدرجات وبا محبان بدوام مناجات ودر بحر الحقایق کفته که میم ایمائیست بمنت
خالق بر کافهٔ خلایق در قیام بکفایات مهمات بر قدر حاجات ومرامات وکفته اند حروف ثلثه
قسمست بطور سینا وسکندریه ومکه وجوابش این که تِلْکَ این سوره یا این آیات آیَاتُ الْکِتَابِ
الْمُبِینِ آیتهاء کتاب روشنست یا روشن کنندهٔ طریق احسن نَتْلُوا می خوانیم یعنی می خواند بفرمان ما
جبرئیل عَلَیْکَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسٰی وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی وفرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ
برای کروهی که تصدیق می کنند إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری جست وتکبر وتجبر کرد
فِی الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ وکردانید أَهْلَهَا اهل مصررا از قبطیان وسبطیان شِیَعًا
کروه کروه وهر کروهی را بکاری نامزد کرد یَسْتَضْعِفُ وبود که زبون کرفت ومقهور ساخت
طَائِفَةً مِنْهُمْ کروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ می کشت پسران ایشانرا که کاهنان

کفته

کفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت تو بسبب وی زوال رسد ودر کشاف آورده که نود هزار
از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَیَسْتَحْیِی وزنده می کذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشانرا برای خدمت خواتین قبطیان إِنَّهُ
کَانَ بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِینَ از تباه کاران که جرأت می نمود در قتل اولاد پیغمبران وآزادانرا
به بندکی می کرفت وَنُرِیدُ ومی خواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا برای آنانکه زبون
کرفته شده بودند وبیچاره کشته فِی الْأَرْضِ در زمین مصر ونواحی آن یعنی بنی اسرائیل با نکه برهانیم ایشانرا از بلا و
شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ وسازیم ایشانرا أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین وخوانندکان بخیر وصلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ
وکردانیم ایشانرا وارثان اموال وامتعه واملاک فرعونیان وَنُمَکِّنَ وجای دهیم لَهُمْ مر ایشانرا فِی الْأَرْضِ
در زمین مصر وشام وَنُرِیَ وبنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون ووزیر او هامان وَجُنُودَهُمَا ولشکرهای ایشانرا
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر می کردند از آن چون زوال ملک وهلاک ایشان بردست
دشمنان ودیدن این صورت را وقتی که در دریا علامات غرقه شد مشاهده کردند وبنی اسرائیل را تفرج کنان
بر ساحل دریا بنظر در آوردند ودانستند که بسبب ظلم وتعدی مغلوب ومقهور شدند ومظلومان وبیچارکان
بمدد وسیله غالب وسرافراز کشتند وسر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد بیت
ای ستمکار بیندیش از آن روز سیاه • که ترا شومی ظلم افکند از جاه بچاه • آنکه اکنون بحقارت نکری جانب وی
بشمات کند آن روز بسوی تو نکاه • آورده اند که فرعون قوابل مصررا موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل وجمعی دیکررا
موکل کردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل
حاضر شد وموسی را علیه السلام فرا کرفت ودر روی نکریسته والهٔ جمال وی کشت ومحبتی عظیم از آن مولود
در دل وی پیدا آمد کفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم وموکلانرا کویم که آن بچه دختر آمد ومرده او را دخاک کردم
اما شرط آنست که فرزندترا هیچکس از اقربا وهمسایکان نه بیند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت وقولی
آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خودرا در آن خانه افکندند وخواهر موسی او را برداشته در تنوری که برای نان
پختن آتش کرده بودند افکند وآن کروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند ومادر بسر تنور آمده
دید که آتش کل وریحان شده وموسی علیه السلام با آن بازی می کند القصه او را مخفی پرورش

محتاد وپیوسته ترسان وهراسان می بود بجهت انکه فرعونیان زیادت از بلشتن بتفحص وتجسس
مشغول شدندد درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه می فرماید وَاَوْحَیْنَا و وحی کردیم یعنی
الهام دادیم وعلم الهدی قدس سره فرموده است که شاید رسولی فرستاده باشد از ملایکه
وغیر آن اِلیٰ اُمِّ مُوسٰی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علی نبینا وعلیه السلم
نام او نوخابذ بنون در اول اسم ودر تیسیر وعین المعانی یوخابذ کفته بیاء مثناة تحت در اول
وبرهر تقدیر الهام دادیم اورا اَنْ اَرْضِعِیْهِ آنکه شیر ده وبپرور اورا فَاِذَا خِفْتِ پس چون بترسی
عَلَیْهِ بر وی وفهم کنی که مردم دانستند وقصد او خواهند کرد فَاَلْقِیْهِ پس بیفکن اورا فِی الْیَمِّ
در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از انکه اورا در صندوق نهاده باشی با آب نیل افکن
وَلَا تَخَافِی ومترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِی واندوه مبر در فراق او اِنَّا بدرستی که ما
رَادُّوْهُ باز کردانندهٔ اویم اِلَیْکِ بسوی تو اندک زمانی در بروجهی که دلخواه تو باشد
وَجَاعِلُوْهُ وکردانندهٔ ایم اورا مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ از فرستادکان یعنی اورا بشرف نبوت ارزانی خواهیم
داشت وچون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان در تجسس وتفحص ابناء بنی اسرائیل
مبالغه دارند نجاری را فرمود که آشنای عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد
وآن نجار خربیل بن صیتور ابود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد وبمادر موسی تسلیم
نمود در خاطرش کذشت که او کودکی دارد ومی خواهد که در صندوق کرده از موکلان بکریزاند
نزد کماشته فرعون آمده خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز
آمد وخواست که نزد فرعون رود و نما می کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولود که کاهنان
نشان داده اند اینست فی الحال نادیده بلو ایمان آورد ومؤمن آل فرعون اوست ومادر موسی
صندوق را بقیر بیندود وموسی را در وی خوابانید وسر صندوق هم بقیر محکم ساخته
در رود نیل افکند وفرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت
کفته بودند که فلان روز در رود نیل انسان خورد سال یافته شود واین علت بآب

باب دهن وی زایل کردد در ان روز معین فرعون وزن ودختر ومحرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار
انسان موعود می بردند که ناکاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمانرا امر کرد که آنرا بکیرند
وبیارید فَالْتَقَطَهٗ پس فرا کرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِیَکُوْنَ تا کردد یا باشد
لَهُمْ مر فرعونیانرا عَدُوًّا دشمن مرمردانرا که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا واندوه بزرک
مرزنانرا که ایشانرا برده کیرد یعنی عاقبت عدو وحزن کردد ایشانرا اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون
وَهَامَانَ وَجُنُوْدَهُمَا وهامان ولشکرهای ایشان مرد وکَانُوْا خَاطِئِیْنَ بودند خطا کاران در همه چیز
آورده اند که چون سر تابوت کشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران وناظران پدید آمد وفرعون
دغدغه کرد که این مولود چکونه از قتل جسته بنا دا که آن مولود که می کویند این باشد زن فرعون کفت
که من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون می ترسیدیم خاطر جمع شده است دست
ازین طفل بدار وبکذار تا دختری خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهان وی بر موضع برص آن
دختر مالیدند فی الحال زایل کشت • آمد طبیب ودرد بکلی علاج یافت وَقَالَتِ امْرَاَةُ فِرْعَوْنَ وکفت زن
فرعون آسیه بنت مزاحم واو از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت ودر عین المعانی آورده که او
عمهٔ موسی بود علیه السلم وبرهر تقدیر کفت با فرعون که قُرَّتُ عَیْنٍ این کودک روشنی چشم است
لِی مرا وَلَکَ وترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوْهُ مکشید اورا لفظ جمع برای تعظیم است
عَسٰی اَنْ یَّنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن وعلامات برکت بر جبین مبین ولایح است
اَوْ نَتَّخِذَهٗ یا فرا کیریم اورا وَلَدًا فرزندی که او اهلیة او دارد فرعون اورا با آسیه بخشید وآسیه
بتربیت او مشغول کشت وَهُمْ وحال انکه ایشان یعنی فرعون وقوم او لَا یَشْعُرُوْنَ نمی دانستند که
هلاک ایشان در دست اوست وَاَصْبَحَ وکشت فُؤَادُ اُمِّ مُوْسٰی دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر
وعقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر وقرار شد اِنْ کَادَتْ بدرستی
که نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِیْ بِهٖ اشکارا کند قصهٔ موسی را وکوید این فرزند منست مکشید
وقولی آنست که چون شنید که اورا بفرزندی برداشته اند دلا وفارغ شد از غم واندوه ونزدیک شد

که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا
بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعدهٔ ما را هر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را وَقَالَتْ
و گفت مادر موسی علیه السلام لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او را
غالب ابن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ برپی برادر خود برو و از خبر کیر کلثم
بدربارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ بس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان ندانستند که او خواهر ویست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان مِنْ قَبْلُ
بیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره
شدند اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت مسبحهٔ خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمدی خود
چون کلثم دانست که برای دایه مضطربست فَقَالَتْ بس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را
عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما
وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر و را نیک خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر
ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او می داند که این از کدام
خانه واده است کلثم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وَهُمْ لِلْمَلِكِ نَاصِحُونَ یعنی نیک خواه فرعون اند نه از آن
کودک بس وی را دلداری داده گفتند برو و آنکس را که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال
موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی را بر می داشت موسی روی از وی می تافت
و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته
پستانش فرا گرفت   بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید   از یار آشنا نفس آشنا شنید
فرعون گفت تو کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن
و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود
تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانهٔ خود برو در هفته یک روز بیش ما می آر

مادر موسی او را بگرفت شادمان و خوشدل روی بخانهٔ خود نهاد و وعدهٔ الهی راست چنانچه
فرموده فَرَدَدْنَاهُ بس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا
چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده
أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ خدای حَقٌّ راستست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند
که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت خود و کمال جوانی که از سی سالگیست
تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال رسید عقل او در آن سن مراد اینجا چهل سالگیست یعنی
چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند این
که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش می دهیم نیکوکاران را ذکر ایتاء نبوت
در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوتش هم دادیم وَدَخَلَ
الْمَدِينَةَ و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا ببلدهٔ جابین
بر دو فرسخی مصر یا به عین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اول
اشهرست که بمصر در آمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان
شام و خفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول اند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ
بس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد يَقْتَتِلَانِ که ایشان خصومت می کردند هَٰذَا آن یکی مِنْ شِيعَتِهِ از پیروان
موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند میخا وَهَٰذَا و آن یکی دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان
او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن
می کرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ بس فریاد خواست بموسی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی
که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکسی که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از
موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را رد کرد فَوَكَزَهُ
مُوسَىٰ بس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ بس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ بس بمرد
و موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ هَٰذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که شیطان

اورا اغوا کند نه عمل امثال من انه بدرستی که شیطان عدو دشمنیست مضل گمراه کننده مبین
هویدا دشمنی او و چون پیغامبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند وزلت ایشان نباشد
الا از طریق سهو و آن بنسبت رتبهٔ ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات
قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر
بدان فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدای ویرا باستغفار وی انه هو الغفور بدرستی
که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرحیم مهربانست بدیشان قال رب گفت ای آفریدگار من
سوگند می خورم بما انعمت علی بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت وغیر آن که توبه می کنم فلن
پس نباشم هرگز ظهیرا هم پشت ویار للمجرمین مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مؤدی
باشد بجرمی وجنایتی همچون معاونت سبطی که مؤدی شد بقتل قبطی فاصبح پس بامداد کرد موسی
فی المدینة دران شهر خائفا ترسان وهراسان یترقب انتظار می برد ومترصد می بود که
دم بدم کسی اورا طلبد وقصاص جوید فاذا پس ناگاه الذی استنصره آنکس که طلب یاری می کرد
از و بالامس دی روز یستصرخه باز فریاد می کند ویاری می طلبد بر قبطی دیگر قال له موسی
گفت موسی مران اسرائیلی را انک بدرستی که تو لغوی مرد گمراهی مبین پیداست گمراهی تو
یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فلما ان اراد پس آن هنگام که خواست موسی علیه السلام ان
یبطش بالذی هو آنکه بگیرد آنکسی را که او وعدو لهما دشمنست مر موسی واسرائیلی را واز سر او
دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او می رود تا اورا بزند قال یا موسی گفت ای موسی اترید
آیا می خواهی ان تقتلنی آنکه بکشی مرا کما قتلت همچنانکه بکشتی نفسا بالامس نفسی را دی روز
ان ترید نمی خواهی الا ان تکون مگر آنکه باشی جبارا گردنکشی نامهربانی بی عاقبتی خون ریزی فی الارض
در زمین مصر وما ترید ان تکون ونمی خواهی آنکه باشی من المصلحین از اصلاح کنندگان
میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتل خباز را موسی کشته خبر بفرعون
رسانید واو با ارکان دولت مشاورت کرده مهم بر قتل موسی قرار گرفت وخربیل که مؤمن

آل فرعون بود از ان حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد وجاء رجل و آمد مردی یعنی خربیل
من اقصی المدینة از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنارهٔ شهر بود یسعی
شتاب می کرد تا بموسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملا بدرستی که اشراف قوم یأتمرون
مشاورت می کنند وتدبیر می انگیزند بک بسبب تو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول
فاخرج پس بیرون رو ازین شهر انی بدرستی که من لک مر ترا من الناصحین از نیک خواهان
ومهربانانم فخرج پس بیرون رفت در همان دم بی زاد وراحله ورفیق منها از ان شهر
خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار می برد که کسی از پی او در آید قال رب
گفت ای پروردگار من نجنی نجات ده مرا وباز رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی
فرعون وکسانی او در موضح آورده که جبرئیل آمد وگفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو واورا
به سر راه آورد موسی قدم دران صوب نهاد ولما توجه وآن هنگام که متوجه شد تلقاء مدین
بسوی مدین وآن مدینهٔ بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بوده صلوات الله وسلامه
علی نبینا وعلیه واز مصر تا آنجا هشت روزه راه هست موسی علیه السلام راه نمی دانست قال
گفت عسی ربی شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا سواء السبیل راه راست تا مدین
پس موسی علیه السلام هشت شبانه روز می رفت وجز گیاه خوردنی نداشت سلمی رحمة الله فرموده که
روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود ومسالک بیداء مدین را بهمراهی شوق
لقا می پیمود

غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم　　خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد

ولما ورد وآن هنگام که برسید ماء مدین بآب مدین وآن چاهی بود بر کنارهٔ شهر وجد علیه
یافت بر سر آن آب امة من الناس گروهی را از مردمان که آنجا جمع شده یسقون آب می دهند
مواشی خود را ووجد ویافت من دونهم از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان
امرأتین دو زن را تذودان که می داشتند گوسفندان خود را تا با رمهٔ دیگران مختلط نشوند از آنجا
شفقت ذاتی انبیا می باشد فرا پیش رفت وبطریق تلطف قال گفت ما خطبکما چیست

حال شما و کار شما که کوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر کوسفندان باز می دارید
قالتا کفتند لا نسقی ما آب نمی دهیم کوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتی که باز کردانند شبانان
رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما با غنام خود دهیم زیرا که مدد کار نداریم
وابونا و پدر ما شیخ کبیر پیری کهن سال بزرک حالت نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد کفته
اند که ایشان دختران برادر زادهٔ شعیب علیه السلم بودند که او را یثرین کفتندی و اشهر آنست
که دختران شعیب بودند بزرکتر صفرا نام داشت و خورد تر صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلم
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده کفت این عجوزکان را چرا انتظار می دهید اول اغنام
ایشان را سیراب کنید تا زود بخانهاء خود باز روند ایشان از روی تهکم کفتند ما ایشان را آب
نمی دهیم اکر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلم فرا پیش آمد و آنها را نظر بر میان دو ابروی وی افتاده
بترسیدند و بر طرف رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلم بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها
با آنک هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید و کوسفندان ایشان را سیراب کرد و کفته اند بر سر چاه دیکر رفت
و سنکی که بچهل تن بر کرفتندی از سر چاه تنها بر داشت و بدلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید فسقی
پس آب داد لهما برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثم تولی پس باز کشت موسی الی الظل
بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فقال رب پس کفت ای خداوند من انی بدرستی که من لما انزلت
برای آنچیزی که بفرستی الی بسوی من من خیر از نیکویی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد فقیر محتاجم
یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکویها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیی و سعهٔ عیش و توانکری
که نزد فرعون داشتم بکذاشتم ❁ با فقر بسازم که مرا فقر خوشست ❁ کر هیچ ندارم چون تو دارم همه هست
اما چون دختران شعیب درین روز زودتر بخانه باز آمدن و پدر از سبب زودی معاودت پرسید و قصه تمامی عرض
کردند دختر خورد را فرمود تا برود و او را بیارد فجاءته پس آمد بسوی موسی علیه السلم احدیهما
یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی می رفت علی استحیاء بر طریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند
قالت ان ابی کفت بدرستی که پدر من یدعوک می خواند ترا لیجزیک تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت

نزد آنکه آب دادی اغنام ما را لنا برای ما موسی علی نبینا و علیه السلام بجهت زیارت شعیب علیه السلم
و تقریب آشنایی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که می رفتند باد می آمد و جامهٔ صفورا
از بعضی اعضای او بر داشته می شد موسی علیه السلم فرمود که تو از عقب می آی و مرا بسخن
دلالت براه می کن فلما جاءه پس آن هنکام که آمد موسی نزدیک شعیب علیهما السلم وقص علیه
القصص و خواند برو و باز کفت قصهٔ خود را و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوتست
قال لا تخف کفت مترس نجوت رهایی یافتی من القوم الظالمین از کروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او
چه ایشان را برین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعام حاضر کردند و موسی علیه السلم از خوردن
آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیی نمی فروشیم یعنی سقی انعام برای خدا کردیم نه برای جزا
شعیب علیه السلم فرمود که این طعام نه مزد کارتست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد
بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده مروت اقتضاء او می کند که
رد نکنی که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلم از آن طعام تناول فرمود و در اثناء این حال
قالت احدیهما کفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یا ابت استاجره ای پدر من بمزد کیر موسی را
برای شبانی ان خیر من استاجرت بدرستی که بهترین کسی که بمزد کیری القوی الامین مزدور توانا و قوت و
امین است تعریض است بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت
او از کجا معلوم کرده صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب
وی رود باز کفت و شعیب بران حال اطلاع یافته قال کفت انی ارید من میخواهم ان انکحک
آنکه بزنی بتو دهم احدی ابنتی هاتین یکی را ازین دو دختر هر کدام را خواهی علی ان تاجرنی بر آنکه اجارت دهی
نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثمانی حجج هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه
مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان می کرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که
و آتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف
امام شافعی رحمهما الله و کفته اند معنی آیة اینست که مزد آنکه تزویج می کنم دختر خود را بتو

نه صداق دختر من است که هشت سال شبانی من کنی فإن أتممت پس اگر تمام کنی هشت سال را
عشرا ده سال فمن عندک پس آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کار کرده باشی و شرط کرم
بجای آورده وما أرید و نمی خواهم أن أشق علیک آنک رنج نهم بر تن تو با لزام اتمام ده سال یا
بمناقشه در مراعات اوقات و استیفاء اعمال یعنی ترا کار می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در
رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا إن شاء الله اگر خواهد خدای من الصالحین از ستودگان
و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قال ذلک گفت موسی علیه السلام
که این عهد بینی وبینک میان من و میان تو قایمست که هیچ کدام خلاف نکنیم أیما الأجلین هر کدام از این
دو مدة که هشت سال و ده سالست قضیت بگذارم و بپایان رسانم فلا عدوان پس تعدی و افزونی
جستن نیست تا علی بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت والله علی ما نقول و خدای بر انچه می گوییم
و شرط می کنیم وکیل گواهست یا بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپاریم
تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آییم   گر لطف تو یاری ننماید ز نخست   هم عهد شکسته است و هم پیمان سست
فلما قضی پس آن هنگام که بگذارد موسی الأجل موسی مدت خود را در خبرست که اقصی الاجلین با تمام رسانید
یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی با جازت
شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وسار بأهله و ببرد کسان
خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از برف
و باد و دمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست آنس بدید من جانب الطور از طرف کوه
طور نارا آتشی قال گفت موسی لأهله امکثوا مر کسان خود را که درنگ کنید در همین مکان که
إنی بدرستی که من آنست نارا دیدم آتش را لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از ان آتش
یعنی از نزد کسانی که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست أو جذوة من النار یا پاره بیارم
از آتش لعلکم تصطلون شاید که شما خود را گرم سازید بدان فلما أتاها پس چون آمد بدان آتش نودی
ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ الواد الأیمن از کناره رود آن کناره که بر دست راست

موسی بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة در جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت یعنی
یا عوسج یا عناب أن یا موسی آنکه ای موسی إنی أنا الله بدرستی که منم خدای رب العالمین پروردگار
عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فروغ گرفت شعله آتش شوق
لقای معبود مشاهده نمود از شهود ایزد و آتش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته گردد
بیت هست در من آتشی روشن نمی دانم که چیست • این قدر دانم که همچو شمع می کاهم دیگر
موسی علیه السلام از ندا ان یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد
و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی إنی أنا الله رب العالمین و دیگر آن وأن ألق عصاک و انکه
بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد فلما رآها پس آن هنگام که دید عصا را
که بسرعت تهتز حرکت می کند کأنها جان گوییا که آن ماریست جهنده که در عرف او را تیرمار
گویند ولی برگشت مدبرا هزیمت کنان از خوف ولم یعقب و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود
نهاده روان شد ندا رسید که یا موسی أقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس ازین مار إنک
بدرستی که تو من الآمنین از امان یافتگانی اسلک یدک درآر دست خود را فی جیبک در گریبان
جامه خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی او
مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص واضمم إلیک و جمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را
یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ
درآر چنانک مردم ترسناک کنند فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو حجت
و علامتند من ربک از پروردگار تو بر رسالت تو برو بدین دو معجزه إلی فرعون بسوی فرعون
وملائه و گروه او إنهم بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند گروهی فاسقین بیرون رفتگان
از دایره فرمان قال رب گفت موسی که ای آفریدگار من إنی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم
نفسا از قبطیان کسی را فأخاف پس میترسم أن یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص آن
وأخی هرون و برادر من هرون هو أفصح او فصیح تر است منی از من لسانا از جهت زبان آوری

وسخن گذاری فَأَرْسِلْهُ پس بفرست اورا مَعِيَ با من رِدْءًا یاری ومددکار یُصَدِّقُنِي تامرا تصدیق کند
در تقریر حجتها وتزییف شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم
أَنْ يُكَذِّبُونِ انکه مرا تکذیب کنند فرعونیان وزبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قَالَ
گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزاییم نیروی تو بِأَخِيكَ ببرادر تو
وَنَجْعَلُ لَكُمَا وبدهیم مر شمارا سُلْطَانًا غلبهٔ وتسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان
إِلَيْكُمَا بشما یعنی بر شما استیلا نیابند ودست تغلب ایشان بشما نرسد بروید هر دو بِآيَاتِنَا
بدلایل قدرت ما یا انکه بسبب آیات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ وهر که پیروی کند
شمارا غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالیست وامداد واعانة ما
مر انبیارا متواتر ومتوالی والله الغالب والمستعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که
آورد بدیشان موسی آیتهاء مارا یعنی معجزه‌ها بَيِّنَاتٍ روشن وهویدا قَالُوا گفتند فرعونیان
مَا هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مگر جادو ولی مُفْتَرًى بربافته وساختهٔ او که دیگری مثل این نکرده
ومانندیده‌ایم وَمَا سَمِعْنَا ونشنوده‌ایم بِهَٰذَا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِي آبَائِنَا
الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان وآباء
ایشان ساحر بسیار بود وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناترست
بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آمد براه نمودن از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده ووحی داند
که من محق ام وشما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ ودانا است بکسی که باشد مر ورا عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام
پسندیده در سرای دنیی یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران ودخول در جنان
إِنَّهُ بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت
وَقَالَ فِرْعَوْنُ وگفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ ندانسته ام من لَكُمْ مر شمارا
مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدای که اورا پرستید وتعظیم کنید غَيْرِي جز من وموسی می گوید خدای دیگر هست
که آفریدگار آسمانهاست فَأَوْقِدْ لِي پس برافروز آتشی از برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان

بر گل تا پخته شود ودر بنا اورا استحکامی بود آورده اند که اول کسی که پختن خشت فرمود فرعون بود
که وزیر خود را گفت خشت پخته بساز فَاجْعَلْ لِي پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند
که مرورا پایها باشد چون نردبان تا بر سطح او دوم لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید دیده ور شوم إِلَىٰ إِلَٰهِ
مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یعنی بر آن مطلع گردم وببینم که چنان هست که موسی می گوید
وَإِنِّي وبدرستی که من لَأَظُنُّهُ گمان برم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود
که حق سبحانه جسم وجسمانی است وبر آسمان مکان دارد وترقی بسوی وی ممکن است وبدین معنی
دانا نشده بوده که بیت بامکان آفرین مکان چه کند ٭ آسمان کن با آسمان چه کند ٭
نه مکان ره برد بدو نه زمان ٭ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ٭ صاحب کشاف آورده که هامان
پنجاه هزار استاد جمع کرد سوای مزدوران وبطبخ آجر وپختن گچ وآهک وتراشیدن چوب ورفع بنا امر
نمود وبنای بر آورد در رفیع محکم که هیچکس پیش از ان بدان طریق صرحی نساخته بود چنان
بلند بنای که عقل نتوانست کند فکر فکندن بگوشهٔ بامش در زاد المسیر فرموده که چون بنا
باتمام رسید فرعون ببالای او برامد ودر خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون
در نگریست آسمان را از بالای صرح همچنان دید که اندروی زمین می دید منفعل گشته بفرمود تا
تیری بطرف آسمان انداختند وآن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی
جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود را بر ان صرح زد وسه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه
فرعون فرود آمد وهزار هزار قبطی کشته شد وقطعه دیگر در دریا افتاد ودیگری بجانب مغرب
رفت وهیچکس از استادان ومزدوران زنده نماندند فرعون باوجود این حال متنبه نگشت
وغرور او روی بازدیاد نهاد وَاسْتَكْبَرَ وگردنکشی کردند هُوَ وَجُنُودُهُ فرعون ولشکرهای
او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق وسزاواری وَظَنُّوا وگمان
بردند أَنَّهُمْ انکه ایشان إِلَيْنَا بسوی مکافات ما لَا يُرْجَعُونَ بازگردیده نخواهند شد به
بعث ونشور فَأَخَذْنَاهُ پس بگرفتیم اورا وَجُنُودَهُ وسپاه اورا فَنَبَذْنَاهُمْ پس درافکندیم ایشان

في اليمّ در دریای طبریه تا غرق شدند فانظر كيف كان پس در نگر ای محمد که چگونه بود عاقبة
الظالمين سر انجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم
و گردانیدیم ایشانرا درین جهان أئمة پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمانرا يدعون
می خوانند الى النار بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت
يوم القيمة و روز رستخیز لا ينصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب
از ایشان باز نخواهد داشت واتبعناهم واز پی در آوردیم ایشانرا یعنی بدیشان پیوند
دادیم في هذه الدنيا درین سرای لعنة لعنة را تا ملایکه و مؤمنان بر ایشان لعن می کنند ويوم
القيمة و روز قیامت هم ایشان من المقبوحين از زشت رویان یا رانده کانند ولقد آتينا
بدرستی که دادیم موسى الكتاب موسی را توریه من بعد ما از پس آنکه أهلكنا القرون الأولى
هلاک کردیم اهل قرنهاء نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط على نبينا وعليهم السلام
بصائر در حالتی که آن کتاب حکمها و پیغامهاء روشن بود یا نورها که دیدهٔ بصیرت بگشاید
للناس مر بنی اسرائیل را وهدى و راه نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایش برای
متابعان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان يتذكرون پند پذیرند وما كنت و نبودی تو
ای محمد بجانب الغربى بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی
علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضينا چون گذاردیم الى موسى الأمر
بسوی موسی وحی را وما كنت و نبودی تو من الشاهدين از گواهان بر امر وارسال او بسوی فرعونیان
ولكنا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما أنشأنا بیافریدیم پس از موسی قرونا
قرنهاء مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد عليهم العمر بر ایشان زندگانیها
یعنی مدتهاء مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی
باندرس نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل
این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وما كنت ثاويا و نبودی تو مقیم في أهل مدين در میان اهل مدین

که پیوسته بجهت تعلم تتلوا بخوانی عليهم بر ایشان آياتنا آیتهاء ما را در قصهٔ موسی و شعیب
چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصها تعلیم کنی ولكنا
و لیکن ما كنا مرسلين هستیم فرستندهٔ تو و خبر کننده ترا زین قصها وما كنت بجانب الطور
و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادينا چون ندا کردیم موسی را تو ریه بده و دادیم و در زاد
المسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل می کند که ندا کرد امة حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم
و بنواخت در کشف الاسرار فرموده که موسی على نبينا وعليه السلام گفت الهی
در توریه می خوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده موصوف و مزین اند
ایشان امتی کدام پیغامبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی آرزو برد
که ایشانرا ببیند حق سبحانه گفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی تا آواز ایشان
بشنوانم پس خطاب کرد که یا امة محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند
و چون موسی علیه السلام آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز گردند فرمود که عطا دادم شما را
پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت
که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن برین وجه مژده یافته اند **بيت**
حق لطف کرد و داد بما هر چه بهترست … وین بهتر از همه ست که او نیز از آن ماست … و چون این چنین تشریف
مر امت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه علیه لاجرم با او می گوید
که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم ولكن و لیکن ترا خبر دادیم رحمة از
بخششی که واقع است بر تو من ربك از آفریدگار تو و ترا این قصها در آموختیم لتنذر تا
بیم کنی قوما ما أتاهم گروهی را که نیامده است بدیشان من نذير هیچ بیم کننده من قبلك
پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت علیهما الصلوة والسلام بوده و اگر نه
اسماعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بودند و مدتی از آن تمادی گذشته بود زین زمان آنحضرت
را فرستاد لعلهم يتذكرون شاید که ایشان پند پذیرند ولولا أن تصيبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان

رسیدی مصیبة عقوبتی رسنده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهاء ایشان
یعنی بعملها ایشان از شرك وظلم ومعصیت فیقولوا پس کفتندی بوقت حلول عذاب ربنا
ای پروردکار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما
آوردی فنتبع آیاتك پس متابعت کردیمی آیتهاء ترا و تصدیق رسول تو نمودیمی ونکون
من المؤمنین و بودیمی از کرویدکان بتو و برسول تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اکر نه آنست که
بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغامبر بما نیامد وما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب
بریشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغامبر صلی الله علیه وسلم از یهود
سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نموده نعت و صفت آنحضرت از توریة خواندند مشرکان
انکار توریه نیز نموده کفتند اکر او پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد آیة آمد که
فلما پس آن هنکام که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی کفار عرب فرستاده راست کوی یعنی محمد صلی
الله علیه وسلم یا پیغام درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیك ما قالوا کفتند لولا اوتی چرا
داده نشد محمد صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلم
از معجزات یعنی چرا محمد را نیز ید بیضا و عصا ندادند اولم یکفروا و آیا کافر نشدند یعنی شدند
ابناء جنس ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی بآنچه دادند موسی را من قبل پیش ازین از آیات
تسع قالوا کفتند قبطیان سحران دو خداوند سحر یعنی موسی و هرون تظاهرا هم پشت شدند
در اظهار خوارق عادات یا کفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیکرند یعنی توریه و قرآن
وقالوا و کفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع
پیغامبران و کتب ایشان کافرون نا کرویدکانیم قل فأتوا بکو پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از
از نزدیك خدای که باشد هو آن کتاب اهدی راه نمای تر منهما ازین دو کتاب که بر من و موسی
نازل شده تا من اتبعه پی روی کنم آنرا ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان که توریه و قرآن
سحرست فان لم یستجیبوا پس اکر اجابت نکنند لك ترا و کتاب نیارند فاعلم انما پس بدان که چنین نیست

که ایشان یتبعون پی روی می کنند اهواءهم آرزوهاء خود را بی دانشی و حجتی ومن اضل و کیست
کمراه تر ممن اتبع از انکس که پی روی کند هواه هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیان و بصیرتی
من الله از نزدیك خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند
القوم الظالمین کروه ستمکارانرا که متابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا و بتحقیق پیوند دادیم
و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ
را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بعبر یا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و
سورتی از پی سورتی لعلهم یتذکرون تا شاید ایشان پند پذیر کردند و در و تأمل کرده بدو
بکروند الذین آتیناهم الکتاب آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریه من قبله پیش از قرآن
هم به ایشان بقرآن یؤمنون می کروند بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و صحابه
او رضی الله عنهم و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد جهل ترسا از اهل جلشه و شام باشند
که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده ایمان آوردند چه این سوره مکیست
و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مکی کویند آیة مدنی است واذا یتلی و خوانده شود
قرآن علیهم بریشان قالوا کویند آمنا به ایمان آورده ایم بوی و دانسته که کلام خدای است انه
الحق بدرستی که او راست و درستست فرو آمده من ربنا از نزد آفریدکار ما انا کنا بدرستی که
ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین کردن نهادکان و مخلصان بجهت آنکه در کتب متقدمه
ذکر آن یافته بودیم و حقیقة آنرا شناخته اولئك آن کروه از اهل کتاب یؤتون
اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان
بتوریة یا انجیل و ایمان بقرآن ویدرءون و دفع می کنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة
قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او ایشانرا
دشنام می دادند و ایشان در جواب می فرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید
یا منافقان مدینه و یهود طعن می کردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان بنرمی جواب می دادند

پس حق سبحانه صفت ایشان می‌کند که دفع می‌کنند به نیکو سخنی قول سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه داده‌ایم ایشان را یُنْفِقُونَ نفقه می‌کنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون می‌شنیدند
سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار را أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض می‌نمایند از آن و خاموش
می‌شوند از تعرض وَقَالُوا و می‌گویند مر لغوگویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا مارا است کردارها ما از حلم
و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شمارا اعمال شما از سفاهت و لغو یا مارا دین و شمارا دین شما
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتست شمارا از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نمی‌کنیم و گفته‌اند سلام تودیع
و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمی‌جوییم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان
چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیی و بدفرجامی عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین
یا ربد ذهر بود بی انگبین آورده که برایمان عم خود ابی طالب آنحضرت بغایت حریص بود بوقت وفات
بربالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک
خدای از برای ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گویی اگر سرزنش پیرزنان
قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسید و کلمه گفت من بگفتن این کلمه دل ترا شاد می ساختم
آیة آمد که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمایی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ
آنرا که دوست می‌داری هدایة او وَلَكِنَّ اللهَ و لیکن خدای یَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می‌نماید بایمان
هر کرا می‌خواهد وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایتند
یا آنها که حکم ازل بهدایة ایشان صادر گشته چه اصل در هدایة حکم ازلی است و هدایة
لم یزلی بیت هدایة هر کرا داد از بدایت ٭ بد و همراه باشد تا نهایت آورده‌اند
که حارث بن عثمن بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ما می‌دانیم که قول تو حق و سخن تو راست
و آنچه می‌گویی سبب دولت ماست در دنیا و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت
تو موجب مخالفت تمام عرب است می‌ترسیم که اگر پی روی تو کنیم عرب مارا از زمین حرم بیرون
کنند و مارا با قلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیة نازل شد که

وَقَالُوا و گفتند بعضی از کفار که إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى اگر پی روی کنیم طریق رشاد را مَعَكَ با تو
یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب مارا از زین دیار برباید
و بیرون کند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا ما جای نداده‌ایم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی که کس
بر ایشان دست ندارد يُجْبَى کشیده می‌شود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر چیزی
یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدینجا آورند و روزی داده‌ایم ایشان را درین وادی
غیر ذی زرع رِزْقًا روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت‌پرستی
ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه می‌داریم اگر ایمان دارند چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در اماد
نیاریم وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند این نکته را و در نمی‌یابند
وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنافرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا
در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه شده‌اند و ما آن طاغیان را
هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَنْ نه نشستند در آن
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعضی از روز آنجا
باشند و بروند و با نخالی بگذارند بیت در خانهٔ دنیی چون نشستی برخیز
کین خانه بدان خوش است کاینند و روند وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از
اهالی آن یعنی ماییم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک
کنندهٔ اهالی دیهها حَتَّى يَبْعَثَ تا وقت که برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار و اصل آن
بلاد یعنی چون اهل سواد اعظم زیرکتر و بافهم‌تر باشند لاجرم آنجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده
که بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای مارا برای الزام حجت و قطع معذرت
وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازندهٔ دیهها بعقوبة إِلَّا
وَأَهْلُهَا مگر که اهالی آن ظَالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه داده
شدید شما مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری است

در زندکانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش این سرای که در مدت حیوة بی اعتبار بدان مباهات
وافتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ وآنچه نزدیك خدایست از ثواب آن جهانی ونعمتهای جاودانی خَيْرٌ
بهترست فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورات محنت ومشقت وَأَبْقَى وپاینده تر أَفَلَا
تَعْقِلُونَ آیا درنمی یابید وفهم نمی کنید که بدل می کنید باقی را بفانی ومرغوب را بمعیوب بیت
حیف باشد لعل وزر دادن زچنك • بس کرفتن در برابر خاك وسنك • در خبرست که علی وحمزه رضی الله
عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین وکفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله فرمود
این آیة نازل شد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کردیم او را به جنت در آخرت بنصرت در دنیی
وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ نیکو که در و خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکس در یابندهٔ آن
موعودست بی شبه یعنی علی وحمزه یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند
کسی که برخوردار کردانیدیم او را مَتَاعَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا از متاع زندکانی دنیی که منغّص بمحنه است
وولدش مؤدی بنکبت ومالش در صدد زوال وجاهش بر شرف انتقال ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کرده شدکان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل
است یا ولید بن مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ویاد کن روزی را که بخواند کافرانرا فَيَقُولُ پس کوید
أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجایند شریکان من الَّذِينَ آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که کمان می بردید که
شریك منند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ کویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بریشان سخن خدای
یعنی آیات وعید یا کلمهٔ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ وآنان رؤساء ضلالت باشند یا دیوان که کویند رَبَّنَا
ای آفریدکار ما هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این کروه یعنی ضعفا واتباع آنانند که ما مَا أَغْوَيْنَا کمراه کردیم
ایشانرا بشرك خواندیم اجابت کردند أَغْوَيْنَاهُمْ کمراه کردیم ایشانرا كَمَا غَوَيْنَا همچنانك خود کمراه
کرده بودیم تَبَرَّأْنَا اکنون بیزاری کردیم إِلَيْكَ بسوی تو از ایشان واز آنچه ایشان اختیار
کرده اند از کفر مَا كَانُوا نبودند ایشان که فی الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ما را پرستند بلك ایشان
پرستش هوای نفس خود می کردند وَقِيلَ ادْعُوا وکویند کافرانرا که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را

یعنی

یعنی آنانرا که شریک ما می ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشانرا
بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مریشانرا بجهت عجز از اجابة ونصرت ایشان
وَرَأَوُا الْعَذَابَ وبه بینند عذاب را تابعان ومتبوعان لَوْ أَنَّهُمْ وتمنا برند که کاشکی
كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی
بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ بیاد دار روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل
تکذیب را فَيَقُولُ پس کوید مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب دادید فرستادکان را چون شما را دعوت
کردند بحق فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بریشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران کفته باشند
یا فراموش کنند حجتها را يَوْمَئِذٍ دران روز و ندانند که چه کویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان
نپرسند از یکدیکر که چه جواب کوییم بجهت آنکه سائل ومسؤل همه فرومانده باشند یا از غایة
دهشت وحیرت پروای پرسش نکنند فَأَمَّا مَنْ تَابَ اما آنکس که توبه کند از شرك وَآمَنَ
وبکرود بخدای ورسول وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عملی شایسته فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس شاید بلک باید
که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستکاران وبوقت سؤال از جواب فرونماند ورستکاری باجابة
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باز بسته است سه مرتبه برضای محمد نفس دنی رستکاری همیشه نیست
آورده که صنادید عرب طعنه می زدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی
که چنین منصبی عالی بیزرکی از اهل مکه وطایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ وپروردکار تو يَخْلُقُ می آفریند
مَا يَشَاءُ آنچه می خواهد بی موجبی ومانعی وَيَخْتَارُ وبرمی کزیند هرکرا می خواهد برای رسالت چنانچه
حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم برکزید مَا كَانَ نیست ونباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافرانرا چون
ولید مغیره وسایر طاغیان اختیار کردن یعنی ایشانرا نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را بر کزینند
چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختارست ع هرکه خواهد برکزیند هرکه خواهد رد کند
سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکی مر خدای راست از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیاری بود وَتَعَالَى وبرترست

عسی از کریم واجبست

خدای عما یشرکون از انچه شرک می آرند بت پرستان و شریک می گیرند وربک و افریدکار تو یعلم می داند

ما تکن انچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان می دارند از عداوت پیغمبر و

کینه مومنان وما یعلنون و می داند آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن

وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او له الحمد

مر ورا ست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرای و دران سرای چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست

وله الحکم و مر ورا ست کارگزاری والیه ترجعون و بد و باز گردیده خواهید شد در روز نشور

قل بگوی ای محمد ارایتم چون می بینید ان جعل الله اگر داند خدای علیکم اللیل بر شما شب را

سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بانکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر

حوالی افق غایر حرکت دهد من اله کیست خدایی غیر الله بجز خدای بحق که از روی قدرت

یاتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در ان بطلب معایش اشتغال کنید

افلا تسمعون آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارایتم بگو چه بینید ان جعل الله اگر

سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت

بانکه آفتاب را بر وسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست

خدای بجز الله که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما شبی که آرام گیرید در وی

و از متاعب اشغال و اعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده

تفکر و استبصار ومن رحمته و از بخشایش خود جعل بیافرید لکم اللیل والنهار برای شما شب و روز

لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا و تا بجویید در روز من فضله از روزی خدای

که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون و شاید که سپاس داری کنید خدای را بر نعمت روز

و شب سو چرخ را دو دوی شبانروزی دهد ❊ شب برد روز آورد روزی دهد ❊ خلوت شب بهر آن تا جان ریش

را ز دل گوید بر جانان خویش ❊ روزها از بهر غوغای عوام ❊ تا بدیشان کار تن گیرد نظام ❊

ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را تنکیرا این ندا تقریع

بعد از تقریع است فیقول پس گوید این کجایند شرکائی انبازان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید

که گمان می بردید که شریک منند و دروغ می گفتید ونزعنا و بیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا

گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان بگواهی ایشان فقلنا هاتوا پس گوییم مر امتان را که بیارید

برهانکم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان الحق لله انکه راستی

یا عبادت یا توحید یا حجت مر خدای راست وضل عنهم و گم کرد دارنیشان ما کانوا یفترون انچه

بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان می داشتند ان قارون بدرستی که قارون

کان من قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بوده و گفته اند وی خواهر زاده

موسی بود و اصح آنست که پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی

عمران بن قاهث و قاهث از اولاد لاوی ابن یعقوب علیه السلام و قارون را از غایت خوبی صورت

و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قراءة توریة اقرء بنی اسرائیل بود و یکی سبعین مختار او است

در زمان فقر و احتیاج مرد متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر

گشت فبغی پس ستم کرد و افزونی جست علیهم بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت

حکم وی باشند وآتیناه و عطا کردیم مر اورا من الکنوز از گنجها یعنی مالها گرد کرده ما ان مفاتحه

انچه کلیدها آن یعنی برداشتن آن لتنوء هر اینه گرانی می کرد بالعصبة بگروهی مردمان

اولی القوة خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام قرا گفته

که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدها گنجهای وی می کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت استر

مفاتیح خزاین او می کشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاح از اصبعی زیاده نبودی

و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مال از مفاتح او عیه مالست

و آن چهار صد هزار هزار و چهل هزار انبان بود پر از زر و نقره اذ قال له یاد کن چون گفتند

مر قارون را قومه گروه او یعنی مومنان بطریق نصیحت ازیشان گفتند ای قارون لا تفرح

شادی مکن بمال دنیی ان الله بدرستی که خدای لا یحب الفرحین دوست نمی دارد فرح کنندگان را

بد نبی که مبغوضه حق است سو دنیی دنی جیبت سرای سمنیّ افکنده هزار کشته در هر قدمی
کو دست دهد کدای شادی نکند و در فوت شود نیز نیز ندیمی وَابْتَغِ وطلب کن تتمه کلام تا صحابت
که قارون را کفتند بجوی وبدست آر فِيمَا آتَاكَ اللّٰهُ درانچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ
الْآخِرَةَ سرای دیکر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای ووسیله ساز آنرا در حصول
ثواب آن جهانی بد نبی توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت خوری وَلَا تَنْسَ وفراموش مکن
نَصِيبَكَ بهرهٔ خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیی یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود
وبس پس ازان حال براندیش وبمال ومنال غره مشو کی ملک نوشام تا یمن خواهد بود وز سر حد روم تا ختن خواهد بود
آن روز کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند کز کفن خواهد بود وکفته اند فراموش مکن بهرهٔ
خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ ونیکویی نمای با بندکان
خدای كَمَا همچنانکه أَحْسَنَ اللّٰهُ نیکویی کرده است خدای ونعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا
تَبْغِ الْفَسَادَ ومجوی تباه کاری به بیداد کری وتکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمی دارد افساد کنندکان که بد نیی تفاخر وتعظم کنند قَالَ کفت قارون
در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جزین نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَى عِلْمٍ
عِنْدِي بدانش که نزدیک منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت ودهقنت
وسایر مکاسب یا دانا بوده بکنجهاء یوسف صدیق علی نبینا وعلیه السلام وآنرا بر داشته
وکفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود واو قارون را تعلیم داد
أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود ودر توریة خوانده وازمورخان شنیده
أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ
از اهل روزکارها مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سختتر بوده از قارون قُوَّةً از روی
توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا وبیش تر از روی جمع مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بستد وبطالت
وکثرت مال مغرور کردد با وجود آنکه میداند که از وقوی تر وغنی تر را هلاک کرده ایم

پس از وی تهدید می فرماید وَلَا يُسْأَلُ وپرسیده نخواهند شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از کناهان
خود کناه کاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون
بسیماهم پس ایشانرا سؤال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بران یا سؤال تنبیه
نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ
برقوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود براستر سفید که زین زرین داشت نشسته وجامهٔ ارغوانی
پوشیده وچهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده ودر کشافست که نود هزار تن
که جامهٔ معصفر داشتند با وی برنشستند ومی دم پیش ازان رنک معصفر ندیده بودند ودر
موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران سفید با زین زرین وجامهٔ ارغوانی وبو نهاء
سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم درآمد قَالَ الَّذِينَ کفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
میخواستند زندکانی دنیی را وبدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ
قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهرهٔ بزرکست از دنیی
وَقَالَ الَّذِينَ وکفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند
ببرکت قناعت وعزت توکل چون یوشع واصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنیی طلبان ثَوَابُ
اللّٰهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ از مالهاء دنیی لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بکرود بخدا وپیغمبر
وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا وتلقین نخواهند کرد این کلمه که علما کفتند یعنی
در دل وزبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مکر صبر کنند کان که بر طاعت یا از معصیة شکیبا
باشند وکفته اند توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مکر صابرانرا اهل صبر از جمله عالم برترند
صابران از اوج کردون بکذرند هر که کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش جاودان
آورده اند که قارون را بموسی وهرون علی نبینا وعلیهما السلام حسدی وحقدی تمام بود چنانچه
روزی بموسی کفت که تو درسالت بردی ومذبح بهرون رسید من بی منصبی چند صبر کنم القصه دایم
در پی ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد وبا آنکه عشر ربع مال می بایست داد

فی بمعنی مع است

بهترست صح

موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی
عظیم برآمد بخل وخست سر راه بر وی گرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبید وگفت هرچه موسی فرمان گفت
بعد ازین زمان می خواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی چه فرمایی گفت می خواهم که
او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود پس زنی فاجره را که در تلبیس [illegible]
که نام او سنبرتا بود طلبیده دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی
با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلم در اثنای اوامر و نواهی می فرمود که هر که دزدی کند
دستش ببریم وهر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون
برخاست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه
زن زنا کرده موسی فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سنبرا بمحفل آمد و موسی گفت ای زن
ترا سوگند دهم بخدای که دریا شکافته و توریة فرو فرستاده که راست بگویی زن را هیبت
الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم
ومن با وجود گناه کاریها و بدکرداریهای خود چگونه پسندم که بر تو تهمت گویم و اینک آن
دو همیان بمهر قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر وی بر همه روشن شد
موسی علیه السلم روی بر خاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان
تو کردم بفرمای هرچه می خواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم
هر که با قارونست گو برجای قرار گیر و هر که با منست گو بر کناره رو کافر بنی اسرائیل ازو بجمله کناره
گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلم با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را
زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجایی نرسید
و موسی علیه السلم می گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری
واستغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و در اکثر تفاسیر
هست که حضرت عزت با موسی علیه السلم خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد

کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابة
می کردم القصه بعد از خسف قارون سفهاء بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو
رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی علیه السلم درخواست تا حق سبحانه سرا و گنج خانهاء او نیز بزمین
فرو برد چنانچه می فرماید فَخَسَفْنَا پس فرو بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون و سرای او را بزمین صاحب
لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو می رود و نفخ
صور را بارض سفلی خواهند رسید و گنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت در
فَمَا كَانَ پس نبود لَهُ مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی انبیا را آنکه در آن وقت يَنْصُرُونَهُ یاری
کردندی او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ و نبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منع کنندگان عذاب
از خود یعنی نه کسی عذاب ازوی باز داشت و نه خود توانست ازوی باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا
و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند مَكَانَهُ منزلة و جاه او را بِالْأَمْسِ دی روز یعنی آرزو برندگان
کشتند بعد از خسف وی گرایندگان بصلاح يَقُولُونَ می گفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویک
بمعنی ویلک باشد و علم مضمر ست یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند
روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بحکم آنکه مقتضی بسط
بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر هر که می خواهد نه بر مذلتی تقاضای قبض کند بلکه
بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد عَلَيْنَا بر ما و بما نداد
ازدنیی وی آنچه متمنا ما بود لَخَسَفَ بِنَا هر آینه بزمین فرو برده بودندی ما را وحفص فعل
معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ وی کلمه تندم است وکان برای تشبیه
و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم والم تراست یعنی نمیدانی و نمی بینی آنکه
لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب
کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشتست نَجْعَلُهَا ساخته ایم
آنرا لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ نمی خواهند عُلُوًّا برتری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین

با اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام
نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران است صاحب بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی راست از ادواح
مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند
چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد بخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ
کس و بهیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند تا بملکیه و مالکیه
هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بر زبان اعتراض نبود ع
هر چه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی
یا طاعتی با خلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ نیکویی مِنْهَا از آن خصلت یا طاعت یا معرفت
یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتری از آن در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی
چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را
إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثلی آنچیزی که بودند در دنیا که عمل می‌کردند ظاهر آیت دلیلست
بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه بمثل آن و وضع مظهر در موضع
مضمر جهت تقبیح حال بدکارانست بتکرار اسناد سیئه بدیشان فایده این صورت انزجار
عقلا از ارتکاب سیئات ~ هر چه در شرع و عقل بد باشد نکند هر که باخرد باشد آورده‌اند
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی
مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیة فرود آمد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ
بدرستی آنانکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ هر اینه
باز گرداننده تست إِلَىٰ مَعَادٍ بجای باز گشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده
و نزد بعضی معاد جنتست و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیة
ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک متبصر اینجا سر منه بداء و الیه یعود
روشن میگردد ~ چون از وی بدا این و آن را ابتدا ⁕ هم بدو باید که باشد انتها ⁕

نور هدایت را که گرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ بگو ای محمد رَبِّي پروردگار من
أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آورد راه راست یا توحید یا قرآن و آنم وَمَنْ هُوَ
و بآنکس که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست چون منکران من وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید
داشته باشی أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب را
إِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت بخشایشی مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بر تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا
هم پشت و یار لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابه
مفرمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدا
و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ
بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان
مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ و خدای دیگر زیرا که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن
مگر او و مخاطب درین آیات حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امتند و فایده خطاب
با آن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیزی هَالِكٌ
فانیست إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطلست مگر آنکه بآن وجه الله طلبند لَهُ
الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی
محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی او فانی
باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیة از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل
می‌کند که نه از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو پس همه تویی و بس ع الا کل شیء ما خلا الله باطل
علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطلست و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی
و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکورست که نگفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه
اشیا در وجود او امروز هالکست و حواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست یوم یرون
و نیه قریباع یا وجود تو زمن راست نیاید که منم بعیدا

سورة العنکبوت

مراد شرح مولانا عز الدین محمود کاشی قدس سره است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ • الٓمٓ حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی با حقایق
این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آگاه نی ع خرد عاجز و فهم در وی کم است
و در حروف اول این سوره گفته الف اشارت باسم الله است و لام بلطیف و میم بمجید
می فرماید که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی
دیگران مسلّم مدار اَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند مردمان اَنْ یُتْرَکُوٓا آنکه فرو گذاشته شوند اَنْ یَقُولُوٓا
بآنکه گویند اٰمَنَّا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وَهُمْ
لَا یُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نکردند در نفس و مال
یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن این آیة در شان جمعی مسلمانانست که در مکه
بودند و ایشانرا هجرت از دیار و دار و قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان
پیغام می دادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت
بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه
ایشان فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود ـــــ
عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید جور یار و طعنهٔ اغیار می باید کشید واصح آنست
که مِهْجَع مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد و بلفظ
مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت که پیش روی شهیدان اهل توحید او خواهد
بود مادر و پدر از فوات مِهْجَع بسیار جزع و فزع می نمودند حق سبحانه آیة فرستاد که بمجرد قول
ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نمی رود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم
و در فتنه انداختیم الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که پیش از این مؤمنان بودند یعنی این صورت
در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هریک را بر محک بلا آزموده اند فَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ پس ظاهر
می گرداند خدای الَّذِینَ صَدَقُوا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ
و تمییز می سازد دروغ گویانرا در دین یا می نماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا می دهد ایشانرا

بآنچه می داند از صدق و کذب ایشان ـــــ در محبت هر که او دعوی کند •
صد هزاران امتحان بر وی تند • گر بود صادق کشد بار جفا • ور بود کاذب کریزد از بلا
اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ بلکه می پندارند آنانکه یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ می کنند بدیها چون کفر و معاصی
اَنْ یَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَآءَ مَا یَحْکُمُونَ
بد حکمیست آنکه می کنند در فتوحات مذکورست که آیا می پندارند کنه کاران که به سیئات
خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است
بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد ـــ گر گناه تو از عدد بیش است • سبقت رحمتی از آن بیش است
مَنْ کَانَ یَرْجُوا هر که باشد که امید دارد لِقَآءَ اللّٰهِ لقای خدا را در بهشت یا وصول را
بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باش فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ
پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لَاٰتٍ هر آینه آینده است وَهُوَ
السَّمِیعُ و اوست شنوا می گفتار بندگان را الْعَلِیمُ دانا بضمایر و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که
جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَاِنَّمَا یُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد می کند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب
آن عاید بدوست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَغَنِیٌّ هر آینه بی نیازست عَنِ الْعَالَمِینَ از طاعات
و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِینَ اٰمَنُوا
و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای نیکو لَنُکَفِّرَنَّ هر آینه محو کنیم عَنْهُمْ
از ایشان سَیِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا اَحْسَنَ الَّذِی
نیکوتر عملی را آنکه کَانُوا یَعْمَلُونَ بودند که می کردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم
و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشانرا
بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاج اند و منّ بی نیاز
رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون سعد ابی وقاص رضی الله عنه بدولت
اسلام مشرف گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از

عمل علامت سرّ اعمال قلوب و جوارح را

بدان مایهٔ زندکانی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد
صورت حال را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید واین آیة نازل شد که ووصّینا
الانسان وامر کرده ایم آدمی را بوالدیه به پدر ومادر او حسنا نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد
وان جاهداک واکر کوشش نمایند والدین وجنک وجدال کنند با تو لتشرک بی تا شریک آری بمن (کیری) وانباز
مالیس آنچیز را که نیست لک به ترا بالوهیة او علم دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیة بنفی علم بآن
یعنی اکر مادر وپدر ترا تکلیف کنند بآنکه انبازکیری برای من چیزی را که الوهیة آن ندانی
وفی الواقع الوهیة ثابت نیست جهت او فلا تطعهما بس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق
در معصیت خالق روا نیست الی بسوی مجازات منست مرجعکم بازکشت شما از مؤمن ومشرک
وبار وعاق فانبئکم پس بیاکاهانم شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بآنچه هستید که می کنید
والذین آمنوا وآنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وعملوا الصالحات وبکردند کارهاء شایسته
بعد از فساد لندخلنهم هر اینه داخل کرد انیم ایشانرا فی الصالحین در زمرهٔ شایستکان
یاد درآریم در مدخل ایشان که بهشت است ومن الناس واز مردمان من یقول کس هست که می (کوید)
آمنا بالله کرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قوم ضعیف الایمان که می کفتند ایمان داریم فاذا اوذی
بس چون ایذا کرده شود فی الله در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جعل
کرداند یعنی دارد وشمارد فتنة الناس رنج وعذاب مردمانرا کعذاب الله مانند عذاب خدای
یعنی ترک ایمان (کند) از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای ولئن جاء
واکر بیاید نصر من ربک یاری از نزد پروردکار تو یعنی فتحی وغنیمتی لیقولن هر اینه کویند
انا بدرستی که ما کنا معکم هستیم با شما در دین وملت بس ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله
آیا نیست خدای باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بآنچه در دلهاء عالمیانست
از صفاء اخلاص وکدورت نفاق ولیعلمن الله وهر اینه می داند خدای الذین آمنوا آنانرا
که کرویده اند بدل ولیعلمن المنافقین ومی داند منافقانرا ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت

بابتلا

بابتلا وامتحان در بلا چه بمحنت وبلیت جوهر مردان شناخته (شود) چنانچه بآتش عیار زر ونقره
معلوم می کردد سو بشکل وهیات انسان زر مروز نهان توان بصبر وتحمل شناخت جوهر مرد
اکر نه پاک بود از بلا بخواهد جست وکر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد در لباب آورده که ابو (سفیان)
وامیة بن خلف عمر خطاب وخباب را رضی الله عنهما کفتند که از دین محمد روی بتابید و (طریقهٔ)
قدیم پدران فرومکذارید واکر در اقامت بر دین آبا کناهی باشد ما آنرا بر داریم وشما را از (زیربار)
کناه نکذاریم حق سبحانه فرمود که وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه نکرویدند للذین آمنوا
مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید
ونحمل وباید که بر داریم خطایاکم کناهان شما را اکر درست تاویل جزا یعنی اکر متابعت ما کنید
ما خطاهاء شما بر داریم وماهم وحال آنست که نیستند کافران بحاملین بر دارندکان من خطایاهم
از کناهان مؤمنان من شیء هیچ چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ کویانند
در سخن خود که می کویند بار خطای مؤمنان بر داریم وایشان بر حمل آن از اندک وبسیار
قادر نخواهند بود بجهت کرانی بار کناه خود وبار کناه آنان نیز که بسبب ایشان کمراه شده (اند)
کما قال سبحانه ولیحملن اثقالهم وهر اینه بر خواهند داشت در قیامت بارهاء کران کناهان
خود را واثقالا وبارهاء کران دیکر را مع اثقالهم با بارهاء کران یعنی وزر ووبال
آنانرا که کمراه ساخته اند اضافت اثام وجرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از کناه
کمراهان کم کردد ولیسئلن وهر اینه سؤال کرده خواهند شد تابعان ومتبوعان یوم
القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافند از اباطیل وحیل
که سبب اضلال خلق می شود ولقد ارسلنا وبدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه
نوح را بسوی قوم او فلبث بس درنک کرد فیهم در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق
حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مکر پنجاه سال روایة اشهر آنست که نوح علی نبینا وعلیه السلام
چهل ساله مبعوث شد ونهصد وپنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد وبعد از طوفان

شست سال بزیست و در احقاق از وهب رحمه الله نقل می کند که عمر نوح علیه السلام هزار و
چهارصد سال بوده صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد
و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت علیه
السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیی را چون یافتی
فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بدیگری بیرون روند
گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد آخر بروی چنان که فرمان باشد در بودن دنیی و بیرون رفتن از و
یکروز و هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلیه سید انام است صلی الله علیه
وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و
پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت می فرمود و کسی نمی گروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بگرفت
قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود
از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا و کردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را آيَةً دلالتی یا عبرتی
لِلْعَالَمِينَ برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن ابراهیم را
إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را
وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقاب او ذَلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از
دین و آیینی که دارید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر إِنَّمَا
تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ و بر می بافید
إِفْكًا دروغی که آنرا خدا نام می کنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی آنانرا که پرستش می کنید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمی تواند و قدرت ندارند که روزی دهند لَكُمْ شما را رِزْقًا روزی دادنی
فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن
بمرزوقان وَاعْبُدُوهُ و او را پرستید بیگانگی وَاشْكُرُوا و شکر گویید لَهُ مر او را که شکر

قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا
سخن ابراهیم بود صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه آنکه حق سبحانه تهدید می کند قریش را
و می فرماید وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که تکذیب
کرده رسل خود را أُمَمٌ جماعتها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام
و از تکذیب ایشان مر پیغمبرانرا ضرری نرسیده بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده که مستحق
عقوبة دنیی و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست
بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و به بیم و امید شما را
دعوت کرد و از عقوبات آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ
آیا نمی بینید و حفص بغیبة می خواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ الْخَلْقَ آشکارا
می کرداند خدای آفریدگانرا و از نیست هست می کند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز ایشانرا بعد از موت باز کرداند
بحیات إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که ابدا و اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست قُلْ بگو ای محمد مر
منکرانرا که از راه تفکر و استدلال سِيرُوا بروید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنگرید
که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللَّهُ
پس خدای يُنْشِئُ ظاهر کرداند النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفرینش دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدید
و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید که
الله مبدئ خلایق است می تواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بهر چیزی از بدء و اعادت قَدِيرٌ تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات
او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشاه اولی قادرست هر اینه از نشاه اخری عاجز
نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و بخشد بهر که
خواهد بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بحکم او باز کردیده خواهید شد در دوزخ گفته اند عذاب کند
بخذلان بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست

از راه فضل هرکه را خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید
وبلطف خویش بخواند ۞ اگر دانی ز راه عدل رانی وگر خوانی ز روی فضل خوانی می ابا باندن و خوندچه کار
اگر خوانی وگر رانی تو دانی در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوییست و رحمت بخوش خلقی و
بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست و بترک آن یا بحرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت
سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب بانست که بنده را
با او گذارد و رحمت بانکه خود متولی کار او شود ع تا تو نباشی بار ما رونق نیابد کار ما
وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان می پرورد کار خود را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ
در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زیر زمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ
ونه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنست که و نه
هرکه در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای وَمَا لَكُمْ و نیست شما را از عذاب خدای
مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که بصدد دفع آن درآید وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وآنانکه نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتها خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت وَلِقَائِهِ
وبلقاء او یعنی بسرای آخرت و بعث أُولَئِكَ آن گروه يَئِسُوا نا امید شدند مِنْ رَحْمَتِي از بخشایش
من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است
وَأُولَئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر
ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام می کند
و می فرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع
ایشان از بت پرستی و بعد از شکستن بتان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنانکه گفتند بعضی ازیشان با بعضی
که اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن وی و او را در آتش
انداختند فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس برهانید مر او را خدای مِنَ النَّارِ از ضرر آتش و آنرا بر وی سرد با سلامت
گردانید إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین رهانیدن لَآيَاتٍ نشانهاء قدرتست از خمود آتش و ترک

احتراق و رستن گل و ریحان از ان لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که می گروند چه ایشان بتفحص
از ان و تامل در ان نفع می گیرند وَقَالَ و گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست
که فرا گرفتید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتانرا بخدایی مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی
تا شما بر ستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیی یعنی تا در دنیی باشید آن دوستی باقیست ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ
کافر شود و بی زاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما که متبوعانند بِبَعْضٍ مر بعضی را
که تابعان اند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ ولعنت کند برخی از شما یعنی پی روان و ار ذال بَعْضًا مر برخی
که پیشروان و اشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازگشت همه شما دوزخست وَمَا لَكُمْ و نیستند شما را
در ان روز مِنْ نَاصِرِينَ یاران و مددکاران که خلاصی یابید بمدد ایشان از آتش چون حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد فَآمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد
لَهُ لُوطٌ مر ورا لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم
مر قوم مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده إِنِّي مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت
کننده ام ازین قوم إِلَى رَبِّي بآنجا که امر پروردگار منست إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که اوست غالب
مرا مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی
اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از انجا بولایت شام در آمده ابراهیم
به فلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم علیه السلام
در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و درهمین سال خدای اسمعیل را علیه السلام بوی داد
از هاجر که کنیزک ساره خوانون بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد
وبیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه می فرماید وَوَهَبْنَا لَهُ
و ما بخشیدیم مر ورا در سن پیری إِسْحَاقَ فرزندی اسحق وَيَعْقُوبَ و نبیره یعقوب وَجَعَلْنَا
و نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسمعیل و بنی اسرائیل وَالْكِتَابَ

وکتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ و دادیم او را مزد هجرت او
فِي الدُّنْيَا درین سرای با آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزهٔ عقیم یا ذریهٔ طیبه از ذات او
و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل
نسبت خود بوی درست می کنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر و اوردی که بدین مزد او
در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانهٔ وی بساط دعوت
انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از آن مایدهٔ پر فایده بهره مند اند وَإِنَّهُ و بدرستی
که او فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ شایستگان و پسندیدگانست وَلُوطًا و یاد کن
لوط را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از اهل مؤتفکات أَئِنَّكُمْ
آیا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید بدان کار زشت و حفص انکم می خواند یعنی بدرستی که شما
بفاحشه می آیید یعنی می کنید کاری که بغایت زشتست و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیشی نگرفت
بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین
متنفرست و نفوس پاکیزه ابی گاردا کاره أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق
مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و می برید راه را بر رهگذریان یعنی مال ایشان می گیرید و ایشان را
می کشید یا غریبان را برین عمل اکراه می کنید و بدین سبب مردم آمد شد در باقی کرده و راه بند شد
وَتَأْتُونَ و می آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ و مجلس خود بفعلها زشت یعنی کار می کنید که عقلا
و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه با انگشت بر یکدیگر
افکندن و مهرها از کمان گروهه بر راه گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر
و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مر سخن وی را
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا را بما إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو
مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد
یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست می گویی که خدای هست و تو پیغمبر اوئی

پس بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام از ایشان نومید شد قَالَ گفت اندر وی مناجات
رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ
آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملئکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوی ابراهیم بجهت بشارت
فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این
دیه سدوم را که تکذیب خواهرزادهٔ تو می کنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه كَانُوا
ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّ فِيهَا
لُوطًا بدرستی که در آن دیه لوطست و او از ظالمان نیست قَالُوا گفتند ملئکه
نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَنْ فِيهَا بهر کس که درو است از مؤمن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام
غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهائی خواهیم داد وَأَهْلَهُ و کسانی او را إِلَّا امْرَأَتَهُ
مگر زن او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم
گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او
که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا
لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ و تنگ شد
بِهِمْ بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که مبادا که از قوم او بدیشان رنجی
رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا می شدند فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده
کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا
مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهانندهٔ ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا
که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از باز پس ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستی که ما
فرود آرندگانیم عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ
باران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند پیوسته يَفْسُقُونَ فسق می کردند پس بحکم خدای لوط
با اهالی خود خلاص یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شدهٔ ایشان عبرت عالمیان گشت

جنانچه می فرماید وَلَقَدْ تَرَكْنَا و بدرستی که ما بگذاشتیم مِنْهَا ازان قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانهٔ
روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای کروهی که تعقل کنند و اعتبار کیرند و آن نشانه آثار دیار
خراب ایشانست یا حجارهٔ سجیل که دران زمین می توان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان در نسب شعیب را فَقَالَ بس کفت
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من بپرستید خدا را وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و امید دارید ثواب روز
بازبسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت
وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ در حالتی
که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ بس بدروغ داشتند شعیب را علیه السلام و از فساد ممتنع
نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ بس بکرفت ایشانرا زلزلهٔ سخت یا صیحهٔ جبرئیل علیه السلام که دلها
بدان در تن لرزان افتاد فَأَصْبَحُوا بس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ بزانو
در آمدکان و مرده کان وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشانرا وَقَدْ تَبَيَّنَ
لَكُمْ و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از منزلهای
ایشان بحجاز و یمن که بران می کذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ و بیاراست لَهُمُ
الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا از کفر
و تکذیب فَصَدَّهُمْ بس باز داشت ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ایشانرا بدان
می خواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ
بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بکمان خود و سخن پیغامبرانرا
نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و فرعون و هامانرا
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا بس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تعظم ورزیدند
وَمَا كَانُوا و نبودند سَابِقِينَ پیشی کیرندکان بر حکم خدای بالکلیه حکم خدای در ایشان رسید فکلا

فَكُلًّا بس همه اینانرا که یاد کرده شد أَخَذْنَا کرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنْبِهِ
بکناه ایشان فَمِنْهُمْ بس بعضی ازیشان مَنْ أَرْسَلْنَا کسی بود که فرستادیم
عَلَيْهِ حَاصِبًا بروی بادی سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ
و ازیشان مَنْ خَسَفْنَا کس بود که فرو بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را بزمین
چون قارون وَمِنْهُمْ و ازیشان مَنْ أَغْرَقْنَا کس بود که غرقه ساختیم
ایشانرا در آب چون قوم نوح و فرعونیان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
و نبود خدای که ستم کند بریشان یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کند
وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
بر نفسهای خود ستم می کردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب
می ساختند ای که حکم شرع را رد می کنی راه باطل می روی بد میکنی چون تو
چون تو کردی بد بدی یابی جزا بس بدیها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
مثل آنانکه فرا کرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان
كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند عنکبوتست که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا کیرد
خانهٔ وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ
خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه کرما باز دارد و نه سرما
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اکر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این
مثلیست از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانهٔ عنکبوت سست و بی اعتبار
است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و ازان هیچ
نکشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می تند
زندانی برای نفس خود می سازد و قید بر دست و پای خود می نهد بس خانهٔ
او مجلس اوست آنها نیز که بدون خدا اولیا کیرند یعنی بپرستش

هوا و محبت دنیی و متابعت شیطان مثل کنند بسلاسل و اغلال و ذر
و مال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبة در مهلکهٔ نیران و درکهٔ
بُعد و حرمان افتاده معاقب و معذب کردند و بعضی هواهای نفس را در بی
اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل ؎ از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است
رشتهٔ دام هوا چون تار بیت العنکبوت اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستی که مِنْ شَيْءٍ از هر
چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و در ملک
خود شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کارست بحکمت عقوبة مشرکان را تاخیر
میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان می کنیم برای
مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایدهٔ آنرا إِلَّا الْعَالِمُونَ
مگر دانایان که تدبر می کنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل و
بازی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آفریدن لَآيَةً نشانه است روشن یا در ضرب
امثال عبرتیست لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی
کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را
إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز می دارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که نقل
عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز
ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت برو موجب دوام ذکر و مورث
کمال خشیة است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند
که جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز می گزارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد چون
حکایت حال بموقف عرض رسانیدند انحضرت صلوات الله و سلامه علیه

خدای می داند
مَا يَدْعُونَ آنچه
میخوانید یعنی
می پرستید مِنْ
دُونِهِ بجز وی صح

فرمود که آن صلوة و سنتها زود باشد که او را از آن باز دارد اندک زمانی
را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن
مالک رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت
حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل
و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی
و صلوة نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و هیات مظلمه و
نماز دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات
بما سوی حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار و صلوة خفی
بگذارند سالک را از شهود اثنینیة و ظهور انانیة یعنی بر وی ظاهر
کند که از روی حقیقت سوی یکی نیست نقد این عالم باز بین و بعالم شهود مغرور مشو
وَلَذِكْرُ اللّٰهِ و هر آینه ذکر خدای أَكْبَرُ بزرگترست از ذکر همه چیز
زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگترست از آنکه کسی قدر او
بشناسد یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگر با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند
مراد از ذکر نمازست معنی این باشد که نماز بزرگترست از سایر طاعات
یا از آن بزرگترست که بر صاحب خود موجب عقوبة فحشا و منکر باقی گذارد محققان
بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگترست از ذکر بنده خدا را چه ذکر بنده
آمیخته است باغراض و ذکر خدای صافیست از کدورات علل و اغراض یاد کرد
بنده حالیست فنا پذیر و شاید و ذکر خدای باقیست زوال بدو راه نیابد ذو النون
قدس سره فرموده که ذکر او بزرگترست از آن جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد
از آنکه او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر در ازل شما را بهترست از ذکر شما در ابد

وقت او راد رنفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابی الخیر روّح الله روحه نقل می فرماید
که ذکر خداوند بزرکترست نه چنانکه تو او را یاد کنی و ترا یاد کند ذکر او بزرکترست
ذکر تو بیدا بود که تا کجا بود سو تو یاد کنی خدا یرا در خور خود و او یاد کند ترا ولد در خور خویش
وَاللهُ يَعْلَمُ و خدای می داند مَا تَصْنَعُونَ آنچه می کنید از نمان و غیر آن و جزای شما مناسب
عمل خواهد بود

الجزو الحادی والعشرون من اجزاء الثلاثین

وَلَا تُجَادِلُوا و بیکار و جدال منمایید و مکنید أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب یعنی
با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ مکر بخصلتی که آن
أَحْسَنُ نیکوترست یعنی خشونت ایشانرا بخوشخوی مقابله کنید و غضب ایشانرا
بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مکر آنانکه ستم کردند از یشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه
باز کرفتند و کفته ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات ولد می کنند مر خدایرا وَقُولُوا
و بکویید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان اورده ایم بِالَّذِي أُنْزِلَ بآنچیزی
که فرو فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه فرستاده اند
بشما یعنی توریه و زبور و انجیل وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست
وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای خود را مُسْلِمُونَ کردن نهادکانیم و مخلصان و موحدان
و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم
بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا کتابی
موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
دادیم ایشانرا علم کتاب متقدمه چون ابن سلام و امثال او رضی الله عنهم
يُؤْمِنُونَ بِهِ می کروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت مصطفی و قرآن
کرویده بودند چون قس بن ساعده و بحیرا و سطور و ورقه و اضراب ایشان
وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و ازین کروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کس هست که می کرود بقرآن

یا محمد صلی الله علیه و سلم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را
إِلَّا الْكَافِرُونَ مکر ناکرویدکان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان
عرب چون ابو جهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُو و نبودی تو که بخوانی
مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نویسی
کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکید ست در نفی کتابت یعنی هرکز
نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اکر چنانچه خواننده یا نویسنده می بودی
إِذًا آن هنکام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ در شک افتادندی تباه کاران و کج
روان یعنی مشرکان عرب کفتندی که چون میخواند و می نویسد پس قرآنرا
از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند یا جهودان در شک افتادندی
که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری
و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قرآءت فضیلة بوده است مر غیر پیغمبر
را و عدم آن فضل معجز آن حضرت بوده و چون معجز ظاهر شد و درامیة
او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بروی ارزانی
داشته یا معجزه دیکر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون
بن عبد الله نقل می کند که ما مات رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب و قراء
و این صورة منافی قرآن نیست زیرا که در آیة نفی کتابت را مقرر ساخته بزمانی
قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی دانند انا و آخر عمر تا آخر بصواب اقربست
سو بقلم کو نرسید انکشتش ٭ بود لوح و قلم اندر مشتش ٭ از سواد خط اکر دیده بیست
بکمالش نرسد هیچ شکست ٭ بود او نور و خط تیره ظلم ٭ نشود نور و ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه
قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنانکه
أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد

میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت
مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قولی آنست که هو راجع است
بحضرت پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم و کارهاء او و علم با آنکه او امی است
ایتهاء روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینهٔ آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم
را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچ کس تحریف
نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت مرحومه است چه کتب
متقدمه را از اوراق میخوانده اند قولی آنست که هو راجع است بحضرت
پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم و کارهاء او و علم با آنکه او امی است
ایتهاء روشنست مر آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات
حضرت رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند مر آیتهاء ما را
که محمدست و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم که مکابره می کنند
با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو
فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانهٔ از پیش پروردگار
او یعنی معجزهٔ چون ناقهٔ صالح و عصاء موسی و مائدهٔ عیسی علی نبینا
وعلیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها و
معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست هرگاه خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و
اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ
مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف می کنم بلغتی که شما دریابید أَوَلَمْ
يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزی واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه
ما فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا و پیوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده میشود
بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت

بریشان

بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سورهٔ در برابر قرآن از ایشان
طلبیده و ایشان لشکرها میکشند و مال و جان در میبازند و بمعارضهٔ آن نمیپردازند
معجز ازین روشن تر کجا باشد و گفته جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده بودند و مدعا آنکه میخواهیم
که علم خود را بدان افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که
از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده
واین آیة نازل شد که آیا کفایة نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششیست یا نعمتی بزرگ
مر کسی را که متابعت او کند وَذِكْرَىٰ و پندی و نصیحتیست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خدا بَيْنِي وَ
بَيْنَكُمْ میان من و شما شَهِيدًا گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات
يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست پس
حال من و شما برو مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ
بناحق چون یهودیة و نصرانیة یا ایمان آوردند بمعبودان
باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای بحق أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میکنند
کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَا
أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذابی هر قوم
لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ
و بی شک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگاهان در دنیا یا بوقت
مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ

بالعذاب طلب تعجیل می کنند ترا بحلول عذاب وَاِنَّ جَهَنَّمَ وحال آنکه دوزخ
لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است واحاطه کرده بنا گرویدگان
یعنی بواجبات جهنم چون کفر ومعاصی محیطست بدیشان یا فاعل بمعنی
مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی
که درآید عذاب بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ
اَرْجُلِهِمْ واز زیر پای ایشان وگوید خدای یا فرشته بفرمان وی مردودان را
که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای آنچه بودید که می کردید
دنیی دار عمل بود وعقبی دار جزاست هرچه آنجا کاشته اید اینجا می دروید
تو تخمی بیفشان که چون بدروی ز محصول خود شاد وخرم شوی آورده اند
که جمعی مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد وکمی استعداد یا بسبب
محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند وبترس وهراس پرستش
خدای می نمودند حق سبحانه آیة فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ
آمَنُوا آنانکه گرویده اید از اهل شرک بیکسو روید وصحبت مومنان
طلبید واگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد اِنَّ اَرْضِي بدرستی
که زمین من وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن
فَاِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستش نمایید خالصا واینجا گفته اند شعر گر
چون جاییست ناخوش بود کزین جای رفتن تنگ نیست واگر از دوستی
اهل وولد پابسته بلد شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود زیرا که
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست وبمرگ از همه جا وهمه کس
خواهند برید ثُمَّ اِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهند شد وحفص
بخطاب می خواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرک

اقامت نباید کرد ورو بکعبه امان یعنی آستانه حضرت پیغمبر آخرالزمان
باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه بگرویدند بخدا وپیغمبر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وبکردند عملهای نیکو یعنی ادای فرایض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه فرود
آریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا بمنزلهای بلند وغرفهای ارجمند
تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی
که جاویدان باشند فِيهَا دران غرفها یا در بهشت نِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ نیک مزدیست
مر عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبایی ورزیدند
بر آزار مشرکان وهجرت از اوطان وَعَلَى رَبِّهِمْ وبر پروردگار خود نه برغیر
او يَتَوَكَّلُونَ توکل می کنند وکار خود بدو می سپارند مومنان مکه
این آیتها شنیده عزم هجرت بمدینه نمودند ودغدغه دیگر دست داد که بلدی
که ما را دران اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیة آمد که
وَكَاَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ وبسا از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ بر نمی دارد رِزْقَهَا
روزی خود را یعنی طاقت وقوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمی کند
وذخیره کننده از جانوران آدمیست وموش ومور وگفته اند عقعق ذخیره
نهد وفی الموش کند ودر کشاف از بعضی نقل می کند که بلبل را دیدم که خوردنی
در زیر بالها خود نهان می کرد القصه جانوران بسیارند از دواب وطیور
ووحوش وسباع وهوام وحیوانات آبی که ذخیره ننهند وحامل رزق
خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای روزی دهد ایشانرا وَاِيَّاكُمْ وشما را نیز
پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه می کنید هست زفیض کرم ذوالجلال
مشرب ارزاق پر آب زلال • شاه وگدا روزی از و میخورند • مور وملخ قسمت از و می برند •
وَهُوَ السَّمِيعُ واو شنواست مر قول شما که روزی از کجا خوریم الْعَلِيمُ

داناباآنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واکر بپرسی مر اهل مکه را که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر اینه کویند خدای چه این مسئله در عقول قرار کرفته که واجبست انتهاء ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد وچون ایشان می دانند که خالق ارض وسما اوست فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس کجا بر کردانیده می شوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر می تابند وبسلوک سبیل باطل می شتابند اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای می کستراند وفراخ می کرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر کس میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَيَقْدِرُ وتنک می سازد لَهُ مر آنرا که میخواهد ضمیر عاید ست بغیر مذکور جهت تقسیم دالست بران و کفته اند موسع له ومضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد کاهی فراخ کرداند وکاهی تنک سازد إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیزی از قبض وبسط عَلِيمٌ داناست ومصلحت بندکان بر وی مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واکر بپرسی از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده کرد و تازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردکی وافسردکی آن لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر اینه می کویند خدای یعنی معترفند بآنک موجد ممکنات اوست وبا وجود این بعضی مخلوقات او را با او در عبادت شریک می سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بکو شکر وسپاس مر خدایرا که از این ضلالت مرا ومتابعان مرا نکاه داشته بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند وسخن متناقض می کویند اقرار دارند بخالقیت او ومخلوق او را شریک او می دانند وَمَا ونیست هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا این زندکانی دنیا إِلَّا لَهْوٌ مکر مشغولی وبیکاری

ورام کرد افتاب وماه را که سبب منافع خلقند

وَلَعِبٌ وبازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان می ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج کردند و اندک زمانی را ملول و مانده کشته متفرق شوند وجه نیکو کفته

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان که بدان مبتلا شدند

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ وبدرستی که سرای دیکر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای حیوة ابدی یعنی زندکانی جاویدی در وی خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اکر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیی فانی را بر سرای جاوید باقی فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی وبسبب موج در کرداب اضطراب افتد دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدایرا مُخْلِصِينَ در حالتی که خالص کنند کان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصان اند چه یاد نکنند مکر خدایرا ودر کشف آن شدت پناه بوی برند وپس فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنکام که نجات دهد خدای ایشانرا از نجی وبیرون آرند بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ انکاه ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی باز کردند بعبادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بدانچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا وتا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخوردند از زندکانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبة کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه وندانستند أَنَّا جَعَلْنَا انکه ما کردانیدیم شهر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل وغارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ وحال آنکه ربوده می شوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ انکردا کرد بلد ایشان یعنی مردمانرا می کشند واسیر می کنند در حوالی مکه وکسی متعرض ایشان نمی کردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ می کروند وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ وبنعمة خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم وایمنی از خوف

يَكْفُرُونَ كافر می شوند و دلیل کفران نعمت شرک ایشانست وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست
ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بربندد و بسازد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی
وگمان برد که او را شریکی هست اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآنرا یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ
آن هنگام که بیاید بوی اَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى
جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَالَّذِينَ جَاهَدُوا وآنانکه کوشش نمایند
فِينَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نماییم ایشانرا سُبُلَنَا براهای
خود وَاِنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان
بنصرت و اعانت ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر
وباطن را بسی آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس هوا بنماییم
ایشانرا راه وصول وبدولت لقا شیخ سهل تستری قدس الله روحه فرموده
که هرکه کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبل جنت امام قشیری رحمه الله
گفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات
شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه میفرماید که هرکه جهد کند برای ما راه دهیم
او را بسوی خود در بحر آورده که هرکه کوشش نماید در طلب ما بنماییم او را راه دریافت
ما الا من طلبنی وجدنی هرکه ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند
انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اگر در جست وجوی
من شتابی مراد خود بزودی باز یابی سُورَةُ الرُّومِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الٓمٓ ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه
اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف
ازین کلمه کنایتست از الوهیة ولام از لطف ومیم از ملک وگفته اند الف اشارت
باسم الله است ولام بنام جبرئیل ومیم باسم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی الله بواسطه

جبرئیل

جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله وسلامه علیه غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند
رومیان و فارسیان بریشان غلبه کردند فِي اَدْنَى الْاَرْضِ در نزدیکترین زمینی
که عرب باشد نسبت بزمین روم وآن اردن وفلسطین بوده یا کشکر یا میان
اذرعات و بصری وآن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو امیری
بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و رومیان منهزم
گشتند و در سال پنجم بقول اصح از مبعث پیغمبر این خبر بمکه رسید کافران
شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید وما
و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفأل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم
گشت حق سبحانه این آیة فرستاد و بیان کرد که وَهُمْ ورومیان مِنْ بَعْدِ
غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي
بِضْعِ سِنِينَ در اندک سال که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از نزول آیة
مشرکانرا گفت چشم روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد
در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس ده شتر
جوان و مدت سه سال گرو بستند و صدیق صورت حال بعرض سید عالم
صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است برو
در مال و در مدت بیفزای ابوبکر رضی الله عنه بازگشت و تا نه سال بر صد شتر
مراهنه کردند وضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند
خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و صدیق
رضی الله عنه صد شتر را از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستند وحضرت فرمود
که صدقه ده القصه این آیة اخبارست از امور کاینه در مستقبل وآن از جمله اقسام
اعجاز قرآنیست لِلّٰهِ الْاَمْرُ مر خدایراست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس

اختیار صح

و روم وَمِنْ بَعْدُ و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذست و همه کار در قبضهٔ اوست در کشف الاسرار گفته که قبل از لست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ابدی و ازلیست وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفال است و ظهور صدق اخبار مومنان و برد ذکر و ازدیاد یقین صحابه و گفته اند فرح بآنست که بعض اعداء دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که چون شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر همه و برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیة بقیصر روم عرضه کردند و دین ترسایی اختیار نموده شهید لشکر روم شدند و پارسایان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند يَنْصُرُ یاری می دهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست انتقام کشد از جمعی الرَّحِيمُ مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای غلبهٔ روم یا فرح مومنانرا وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ خلاف نمی کند خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست می سازد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مومنان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند صحت وعدهٔ او را يَعْلَمُونَ می دانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندگانی دنیی یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معایش و تجارات و در وسیط گوید که مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجراء انهار و قنواتست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا می دانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست

هُمْ غَافِلُونَ ایشان غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکیدست أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمی کنند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مر یای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس می توان یافت یا اجرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابتدای خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللَّهُ نیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت ملخص آنکه آفرینش ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفرینش جهت استدلال بر توحید وَأَجَلٍ مُسَمًّى و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار ایشان یعنی روز رستخیز که وقت لقاست لَكَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمی کنند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبة آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانایی چون عادیان و امثال ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین را جهة زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند مر آنرا أَكْثَرَ بیشتر مِمَّا عَمَرُوهَا از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی اهل ذی زرعند یا آنکه عمر یافتند در دنیی بیشتر از عمار قریش وَجَاءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند بر ایشان یعنی بی رسالت رسل

داشت صح

وبی کفر و تکذیب ایشانرا هلاک کنند وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که بموجبات
عقوبات أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهاء خود ستم می کردند ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ
الَّذِينَ سرانجام آنانکه أَسَاءُوا بد کردند یعنی کافر شد السُّوأَى نتیجهٔ بد ترکه
عقوبة و عذابست و گفته اند سوای اسم دوزخست چنانچه حسنی اسم بهشتست
یعنی دوزخ عاقبة کار مشرکان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ
بآیتهاء خدای یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا
بِهَا وبودند که بدان آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای
می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده میکرداند و برمی انگیزد
بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ باز گردانیده می شوند و حفص
بتا میخواند بر طریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت
يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد از حجت
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ ونباشد مر ایشانرا مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان
یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست
کنندگان یعنی ایشان در دنیی می گفتند که آلههٔ ما شفیع ما خواهد بود در ان روز
از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وَكَانُوا وباشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بدان
انبازان كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید کردند از ایشان بیزار
شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم گردد ساعة رستخیز يَوْمَئِذٍ
آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلا
علیین آرند و جمعی در اسفل السافلین افتند یکی بر درجهٔ وصلت یکی در درکهٔ
فرقت آن بر سریر محنت این در حصیر محنت آنرا انواع ثواب و اینرا اصناف
عذاب جمعی اند ولت تلاق نازان و برد ر آتش فراق گدازان و یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت

یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا گرویده
باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهاء پسندیده کرده فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس
ایشان در مرغزار مشتمل بر ازهار و انهار يُحْبَرُونَ شادمان کردانیده باشند
چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند
یا ایشانرا محلی و محلل بیارایند در احقاق گفته متزوج سازند شان و در عین
المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد
در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده
باشند و این افضل نعیم بهشت بود از ابو الدردا رضی الله عنه پرسیدند که
مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که با تسبیح یحیی بن معاذ رازی را قدس سره
پرسیدند که از آوازها کدام دوستر داری فرمود که مزامیر انس فی مقاصیر قدس
بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در
روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر و فرمان آید و ندا بود که بدان نغمهٔ دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ام
زبور بخوان ای موسی توریة تلاوت کن ای عیسی بقرآءت انجیل مشغول شو ای درخت
طوبی آواز دلارای تسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی
نقل می کند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از
اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهدهٔ
انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و ازینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی
که سماع ما نداییست که در ماندگان بیابان تبرک افزای دینی را از عشرت آباد بهشت
نورانی یاد می دهد شعر مومنان گویند کآثار بهشت * نغز گردانید هم آواز زشت *
ما همه اجزای آدم بوده ایم * در بهشت آن لحنها بشنوده ایم * گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی *

یاد مان آید انانها اندک • پس نی وجنک ورباب وسازها • جیزکی ماند بدان آوازها •
عاشقان کین نغمها را بشنوند • جزو بکذارند و سوی کل روند • وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا واما آنها که نکرویده
باشند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وتکذیب کرده مر آیتهاء مایعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَآءِ الْآخِرَةِ
ولقاء آن سرای یعنی حشر ونشر را فَاُولٰئِکَ پس آن کروه فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب
حاضر شدکانند فَسُبْحَانَ اللّٰهِ مصدرست بمعنی امر یعنی تسبیح کوبید خدایرا وبپاکی یادکنید
یا نماز کذارید حِینَ تُمْسُونَ هنکامی که بشبانکاه درایید مراد نماز شام وخفتن است
وَحِینَ تُصْبِحُونَ وهنکام که بیامداد درایید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ ومر وراست ستایش
فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها وزمینها یعنی هرکه در آسمان وزمین است حمد او می کویند
وَعَشِیًّا ودیکر نماز کذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِینَ تُظْهِرُونَ وهنکام که
درایید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوتست بس
اتصال او بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست وحمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد
تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب می نماید یُخْرِجُ الْحَیَّ بیرون می آرد خدای زنده را مِنَ
الْمَیِّتِ از مرده چون نخله از نواة وسنبله از حبه ومرغ از بیضه وانسان از نطفه
یا مصلح از مفسد ومؤمن از کافر وعالم از جاهل وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ وبیرون می آرد مرده را
مِنَ الْحَیِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَیُحْیِ الْاَرْضَ وزنده می کرداند زمین را
بکیاه بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از افسردکی وپژمردکی آن وَکَذٰلِکَ ومانند این
اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور وَمِنْ آیَاتِهِ واز نشانهاء قدرت
خدای اَنْ خَلَقَکُمْ آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید تَنْتَشِرُونَ براکنده می شوید
در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ آیَاتِهِ واز علامات توانایی او
اَنْ خَلَقَ آنست که بیافرید لَکُمْ برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ هم از شما یعنی از جنس

شما اَزْوَاجًا زنان لِتَسْکُنُوا اِلَیْهَا تا میل کنید بحسب جنسیة بدیشان وآرام کیرید
با ایشان چه جنسیة سبب ملایمتست ومخالفت واسطهٔ منافرت بجنس خود کند
هر جنس آهنک • ندارد هیچکس از جنس خود ننک • بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس • وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ وساخت یعنی بدید آورد میان شما و
ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً ومهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد
تزویج ورحمة بسبب زادن فرزند یا مودت برخوردسالان ورحمة بر پیرزالان
اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل ومشابه مردان در بشریة لَآیَاتٍ
هر آینه دلالتهاست لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ مر کروه را که تفکر کنند وبر حکمت این صورت
مطلع شوند وَمِنْ آیَاتِهِ واز دلالتهاء قدرت او خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
آفریدن آسمانها وزمینهاست وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِکُمْ ومخالفت زبانهاء شما در
سخن کفتن چه باوازهاء پست وبلند وچه بفصاحت ولکنت یا اختلاف لغتهاء
شما از عربی وفارسی وترکی وهندی وامثال آن در لباب آورده که اصول تمام
زبانها مختلف هفتاد ودوست نوزده در اولاد سام است وهفده در فرزندان حام
وسی وشش در بنی یافث وَاَلْوَانِکُمْ ودیکر اختلاف رنکهاء شما در سفیدی وسرخی
وسیاهی وزردی یا در تخططات اعضا وهیأت واشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه
مشابه آدمی دیکر نیست حتی توءمن که با وجود توافق مواد واسباب ایشان البته در بعضی
از جیزها مخالف خواهند بود اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در مخالفت السنه والوان آدمیان
با آنکه از یک پدر ومادر زاده اند لَآیَاتٍ نشانهاء قدرت وحکمتست لِلْعَالِمِینَ
مر همهء عالمیانرا یعنی بر هیچ عاقلی از ملک وانس وجن پوشیده نیست که درین اختلاف
حکمتی کلی مندرجست چه اکر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و
بسیاری از مهمات تعطل ماندی وحفص بکسر لام خواند یعنی این دلالات مر دانایانرا

که دران نظر کنند وبغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ واز علامات قدرت کاملهٔ اوست
مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب وروز جهت استراحت قوی
نفسانی وقوت قوی طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ وجستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ
از بخشش او یعنی طلب معاش بروز وشب وکفته اند منام مخصوص بشبست
وابتغاء بروز ودر آیتی تقدیم وتاخیری هست بحسب معنی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی
که در خواب شب ومعیشت روز لَآيَاتٍ دلالتها وعبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
برای کروهی که بشنوند بکوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهاء حکمت او يُرِيكُمُ
الْبَرْقَ آنست که می نماید بشما برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافر از صاعقه
وَطَمَعًا ودر طمع افکندن مقیم برای باران وَيُنَزِّلُ وفرو می فرستد مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً از جهت آسمان یا از ابر آبی را فَيُحْيِي پس زنده می کرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان
آب زمین را تا از وکیاه تر وتازه میرويد بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردکی آن إِنَّ
فِي ذَلِكَ بدرستی که در برق وباران لَآيَاتٍ علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ مر کروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات جو تا بریشان
ظاهر کردد کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهاء توانائی
او أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ وزمین
بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی نکاه داشت او مر ایشانرا ثُمَّ إِذَا
دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخهٔ اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین
نوع که یا ایها الموتی اخرجوا ای مردمان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین
إِذَا أَنْتُمْ آنکاه شما تَخْرُجُونَ بیرون آیید از قبرها وخروج خلق
از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست وَلَهُ مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هرکه در آسمانها وزمینهاست همه مخلوق ومملوک ومربوب ویند كُلٌّ لَهُ همه مر ورا قَانِتُونَ

فرمان بردارانند در موت وحیوة وبعث ونشور ودرین احوال
از حکم او تمرد نمی توانند نمود وَهُوَ واوست الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه
اول بار بیافریند خلق را آنکه بمیراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند او را
وَهُوَ وباز آوردن أَهْوَنُ آسانست عَلَيْهِ بر خدای همچنانچه نخست باز آفریدن
یا اعاده باعتقاد شما آسانترست از ابتدا پس چون ابتدا را اقرار دارید
اعاده را چرا منکرید وابداء واعاده نزد قدرت یکسانست
چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق وبردنش آسانست
نسبت بمن وتو هرچه دشوار بود در قدرت بر کمال او آسانست وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى
ومر وراست صفت برتر ووصف بزرکتر چون قدرت کامله وحکمت شامله
ووحدت ذات وعظمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها وزمینها
وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالبی که عاجز نشود از ابتداء ممکن واعادهٔ او الْحَكِيمُ
دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ بیان میکند خدای
لَكُمْ برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فراکرفته از احوال نفسهاء شما هَلْ لَكُمْ آیا هست
شما را ای آزادان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ
انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال واسباب فَأَنْتُمْ پس
شما وایشان فِيهِ دران چیز سَوَاءٌ یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف
می کنید در مال وملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ ترسید از ایشان که در تصرف مستقل
شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهاء شما یعنی از شریکان آزاد
ملخص سخن آنست که آیا ای خواجکان شما بندکان را در مال وملک خود شریک می سازید تا در
تصرف دران وتسلط بران مساوی باشید واز استبداد واستقلال ایشان
ترسان شوید در عین المعانی وبعض دیگر از تفاسیر هست که چون

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این آیة بر صنا دید قریش خواند گفتند
کلا والله ولا یکون ذلک ابدًا حاشا که هرگز این تواند بود آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه فرمود که شما بندگان را در مال خود شرکت نمی دهید پس چگونه
افرید کان را که بنده خدا اند در ملک او شریک می سازید ❊ خلق چون بندگان نمانند ❊
در بند حکم خالق خویش ❊ جمله هم بنده اند هم بندی ❊ نرسد بنده را خداوندی ❊
کَذَٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل می کنیم ومبیّن می سازیم دلایل وحدت
را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروه که عقل خود را در تدبیر امثال بکار برند اما
جاهلان وستمکاران از حقیقت این سخنان بی خبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پی روی
می کنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود
را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که
فروگذاشت خدای وبسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ ونیستند مشرکان
گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ یاران وبرادران که از عذاب دوزخ ایشان خلاص دهند
فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّينِ حَنِيفًا برای عبادت
خدای یا خالص کردان عمل خویش را حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه دینها
بدین اسلام وامت خود را بگو که برین وجه اقامت کنند وپی روی کنید همه
فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدایرا الَّتِي آن فطرتی که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمانرا
عَلَيْهَا برای آن وگویند مراد از فطرت شناختن صانع است وآن در روز
الست همه مردمانرا حاصل شده پس می فرماید که ملازم آن عهد
باشید که بران منظور شده اید لَا تَبْدِيلَ نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل
مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدایرا یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید ومیثاق از ایشان
فرا گرفت ذَٰلِكَ آنست الدِّينُ الْقَيِّمُ کیش راست وراه مستقیم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن

بیشتر مؤمنان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع
وعدم تدبر مُنِيبِينَ حالیست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امتی خود
در حالتی که باز گردندگانید إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او وشیخ ابو سعید
خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق ومنیب آنرا گویند
که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد ❊ تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ❊ کرم تو بندی بندی
وَاتَّقُوهُ وبترسید ازو وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبه پای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا
ومباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان بترک نماز مُتَعَمِّدًا خطاب با امتست در
تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل می کند که حدیثی بمن رسیده
که هرچه از من روایة کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید
من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن
موافقت بیدا کنم سی سال تأمل کردم تا این آیة یافتم که واقیموا الصلوة ولا
تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ ومباشید از آنانکه فَرَّقُوا دِينَهُمْ جدا کردند
وپراکنده ساختند دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا وگشتند گروه گروه
مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید ویکی ملک ویکی ستاره
یا یهود یا نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج وابو امامه رضی
الله عنه دران باب خبری مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ هر گروه
بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست از دین فَرِحُونَ شادمانند وگمان ایشان
آنکه حق با ایشانست ❊ هر کسی را در خود مقدار خویش ❊ هست نوعی خوش دلی در کار خویش ❊
می کنند اثبات خویش ونفی غیر جه امام صومعه جه پیر دیر وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ
ضُرٌّ وچون برسد مردمانرا یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر
وگفته اند عامست مر همه آدمیانرا که چون رسد تی در ماند دَعَوْا بخوانند

بزاری ربهم پروردکار خود را منيبين اليه باز کشتکان بسوی حق ثم اذا اذاقهم
پس چون بچشاند و بدهد ایشانرا خدای منه از نزدیک خود رحمة آسانی یا صحت
یا توانکری وازان شدت باز رهند اذا فريق منهم آنکاه کروه از ایشان
بربهم يشركون بپروردکار خود شرک آورند یعنی در مقابلهٔ نجات از بلا چنین
عملی کنند ليكفروا تا کافر شوند بما آتيناهم بآنچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت
عافیة فتمتعوا امر تهدید ست یعنی ای کافران برخورید دو سه روزه از
نعمتهاء دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت
اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستاده ایم عليهم بر کافران سلطانا کتابی
وحجتی یا رسولی ذو سلطان یا فرشته که با او برهان باشد فهو پس آن رسول
یا ملک يتكلم سخن کوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد
بما كانوا به يشركون بآنچیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل
بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس وچون بچشانیم مشرکانرا
رحمة نعمتی از صحت وسعت ومانند آن فرحوا بها شادمان شوند بدان
وان تصبهم واکر برسد بدیشان سيئة زحمتی از مرض وقحط وامثال آن بما
قدمت ايديهم بآنچه از پیش فرستاده است دستهاء ایشان یعنی چون بلا دسد بشامت
کردارها بد که کرده اند اذا هم يقنطون آنکاه ایشان نا امید می شوند
وجزع می کنند یعنی نه شکر می کذارند در نعمت ونه صبر دارند در محنت
اولم يروا آیا ندانسته اند ان الله انک خدای يبسط الرزق کشاده می کرداند
روزی لمن يشاء برای هر که می خواهد ويقدر وتنک می سازد بر هر که
میخواهد ان في ذلك بدرستی که درین بسط وقبض وشکر کوینده
در سرا وصبر نماینده در ضرا که بناء کار مؤمن واساس ایمان برین

دو صفتست فآت پس بده ای محمد ذا القربى خداوند قرابت را از بنی هاشم
حقه حق او از غنیمت وفیء وکفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت است
وهمه اهل ایمان درین داخل اند می فرماید که بدهید حق خویشانرا یعنی
صله رحم کنید باحسان وانعام وتوقیر واکرام وامام اعظم رحمه الله
بر وجوب نفقهٔ ذوی الارحام بدین آیة استدلال میکند والمسكين
وبدهید حق محتاج وبیچاره را وابن السبيل وره کذریانرا از آنچه مقرر شده
یعنی وظایف زکوة این ایتان حقوق خير بهترست از امساک للذين
يريدون برای کسانی که میخواهند وجه الله لقاء خدایرا یا رضای او می جویند
یا مراد ایشان وجه تقربست به حق سبحانه نه جهتی دیکر از اعواض
واغراض واولئك وآن کروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستکاران
وپیروزی یافتکان وما آتيتم وآنچه می دهید من ربا از هدیه وعطیه
بتوقع مکافات ليربو تا بیفزاید مال شما في اموال الناس از مالهاء مردمان
یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع می کنید تا مال شما افزون
کردد فلا يربوا پس زیاده نمی شود آن مال عند الله نزدیک خدای
وبرکت از ان بر نمی خیزد یا آنچه می دهید از زیادت حرام در معاملات
یعنی سود زرتا زیادتی در مال سودخوارکان بدید آید چنان نمی شود وبرکت
در ان نمی ماند وما آتيتم من زكوة وآنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه
که در ان دادن تريدون وجه الله می خواهید ثواب خدای فاولئك پس آن کروه
که زکوة وصدقه بوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشانند
خداوندان افزونی شدن یا بندکان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای
بحق الذي خلقكم آنست که بیافرید شما را وشما نبودید ثم رزقكم پس روزی

داد و می دهد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ یُمِیتُکُمْ بس بمیراند شما را بوقت
انقضاء آجال شما ثُمَّ یُحْیِیکُمْ بس زنده کرداند شما را و برانکیزد در قیامت
هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ آیا هست از انباز ان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریک
خدا اند هست مَنْ یَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذَٰلِکُمْ از این خلق و رزق و اماتة و احیا
مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی تا بدان سبب او را برستش توان کرد و جون از هیچ کدام
این کار نیاید بس ایشانرا شریک کفتن نشاید سُبْحَانَهُ پاکست خدای تعالی وَتَعَالَىٰ
و برترست عَمَّا یُشْرِکُونَ از انک شرک می آرند بوی ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی
فِي الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا
بطوفان و جوشش و غرق شدن بِمَا کَسَبَتْ بسبب آنچه کرده است أَیْدِي النَّاسِ
دستهاء آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برانند که مراد از فساد
ناآمدن بارانست چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا
لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که جون باران منقطع
کردد جانوران آبی نابینا شوند و کفته اند فساد بران بود که
قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی
مراد اثر فسادست یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا
باغراق قوم نوح و آل فرعون و بهر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دینی
آدمیان کرد لِیُذِیقَهُمْ تا بچشاند ایشانرا بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از اجزای
آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید آن بچشیدن
این بعض یَرْجِعُونَ باز کردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد
محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره
فرموده که هر که بجود او بترک مراقبه فاسد کردد ظاهر شود فساد در بر

نفس و امام قشیری رحمه الله آورده که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است
و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق
سلمی مذکورست که بر لسان علماء ظاهر هست و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما
بتأویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا دعاوی باطله ٭ ٭ ٭
ماه نادیده نشانها می دهد ٭ دوستایی بدان کج می نهد ٭ از برای مشتری در وصف ماه
صد نشان نادیده کوید بهر جاه ٭ قُلْ سِیرُوا بکو مشرکانرا که بروید فِي الْأَرْضِ
در زمین امم خالیه فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ بس بنکرید که جکونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ
سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان بودند کَانَ أَکْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان
یعنی هم که هلاک شدند مُشْرِکِینَ شرک آرندکان فَأَقِمْ بس راست کن وَجْهَکَ ممکن خود
را لِلدِّینِ الْقَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِيَ بیش از آنکه
بیاید یَوْمٌ لَا مَرَدَّ روزی که باز کردیدن نیست لَهُ مر ورا مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای
یعنی که خدای آنرا باز نکرداند و البته بباشد یا روزی بیاید از
خدای که کس نتواند که باز کرداند یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ آنکه جدا شوند مردم
از یکدیکر بر سر دو راه فَرِیقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِي السَّعِیرِ مَنْ کَفَرَ هر که کافر
شود فَعَلَیْهِ پس بر وست کُفْرُهُ جزای کفر او که آتش جاوید ست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا
و هر که بکند کار ستوده فَلِأَنْفُسِهِمْ پس برای نفسها آخود یَمْهَدُونَ می کسترند
یعنی جایکاه راست می کنند در بهشت و تفرق بندکان روز قیامت واقع است
لِیَجْزِيَ تا خدای جزای دهد الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که کرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهِ از بخشش
خود ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنان اند إِنَّهُ بدرستی
که خدای لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ دوست ندارد ناکردکانرا تا با مؤمنان جمع کند بلک

روزی

ایشانرا جدا ساخته بد وزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهاء قدرت خدای اَنْ
يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که می فرستد بادها یعنی شمال و صبا و جنوب را مُبَشِّرَاتٍ
مژده دهندکان بباران تا بفریاد شما رسد وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شمارا مِنْ رَحْمَتِهِ
از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آن
تا بسبب بادها برود کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید
در تجارت دریاها مِنْ فَضْلِهِ روزی که خدای بمحض فضل می دهد وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر کویید برین نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما
فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از بقای محمد رُسُلًا فرستادکان از آدمیان
إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی کروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما با قوام
خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاء روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی
از قوم ایشان بدانها کرویدند و بعضی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام
کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک
کردیم و یاری کردیم آنانرا که کرویده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست
سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرتند اللَّهُ خدا اوست
بحق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنست که می فرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانکیزانند
بادها ابر را و بهوا بر آرند فَيَبْسُطُهُ پس خدای بکستراند آنرا یعنی متصل سازد
بهم کاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد
رونده یا استاده وَيَجْعَلُهُ و کرداند آنرا کاهی كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در
طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو می بینی بارانرا که بحکم الهی يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ
خِلَالِهِ از میان ابر در وقتی که برهم و متصل است و هم در وقتی که
منقطع و متفرقست فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای بارانرا مَنْ يَشَاءُ

در اراضی و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود إِذَا هُمْ آنکاه ایشان
يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشدل می شوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند
مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ
پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ نا امیدان از باران فَانْظُرْ پس در نکر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ
بنشانه رحمت خدای یعنی باو فرط نکو تا به بینی که كَيْفَ چکونه خدای با آن اثر
يُحْيِي الْأَرْضَ زنده می کرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا
پس از مردکی و افسردکی آن بجمع می خواند یعنی به بین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی
که زمین مرده را زندکی بخشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی آنکه قادرست بر احیاء زمین
بعد از موت آن لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کرداننده مردکانست چه احیاء ارض
احداث مثل آنست که در و بوده از قوی نباتی و احیاء موتی ایجاد آنست که
در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها وَهُوَ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ
تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست در حقایق
آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندکی کل ابدانست
و در باطن ذکر اوست که حیوة دل بدوست در بحر فرموده که آثار رحمت نشاط
حیوة است که زمین دل بدان زندکی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد
که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده
صوفی در باغ از بهر کشاد   صوفیانه روی بر زانو نهاد   پس فرو رفت او بخود اندر نفول
شد ملول از صورت خویش فضول   که چه خسبی آخر اندر رز نکر   این درختان بین و آثار خضر
امر حق بشنو که کفتست انظروا   سوی این آثار رحمت آر رو   کفت آثارش دلست ای بوالهوس
آن بیرون آثار آثارست و بس   باغها و میوها اندر دلست   عکس لطف آن برین آب و کلست
چون حیوة از حق بکیری ای روی   پس غنی کردی ز کل در دل روی   وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اکر بفرستیم ما

ریحا بادی که موذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست و برزرع ایشان وزد فرأوه پس به بینند کشت را مصفرا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از آن نفع توان گرفت لظلوا هر اینه باشند من بعده یکفرون پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته و بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول ترا قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمی توانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصم و نمی توانی شنوانید کران را الدعاء خواندن اذا ولوا چون برگردند از خواننده ره مدبرین پشت کنندگان از متکلم قید تولیة و ادبار برای تأکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل گرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارات سر و دست چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم است وما انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را ان تسمع نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن را الا من یؤمن مگر آنرا که گرویده است بآیاتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان ایشانرا بر آن دارد که لفظ قرآنرا فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را الله خدای مطلق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانایی یعنی جوانی و برنایی ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوة شباب ضعفا وشیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء

می آفریند آنچه می خواهد از ضعف و قوة و جوانی و پیری وهو العلیم و او داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور غیر ساعة جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ می گویند کذلک مثل این برگشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در دنیی که بانکار حشر و نشر یؤفکون برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای وقال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیی گویند آنانکه اوتوا العلم داده شدند ایشانرا دانش والایمان و گرویدند یعنی مؤمنان و علما از ملایکه و انس گویند چرا دروغ می گویند لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیی و مکث شما مذکورست و مسطور فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته که زمانی مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیی یا در قبر بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار می کردید ولکنکم کنتم و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لا تعلمون نمی دانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیی و اجابت نیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان نکند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و هر اینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولئن جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان

کفروا

یعنی منکران ومعاندان معجزه که می طلبند لیقولن الذین هر آینه کویند آنانکه نکرویدند از فرط عناد وغایة تمرد وفساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر ومؤمنان الا مبطلون مکر تباه کاران ودروغ کویان وبربافندکان کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهاء آنانکه لا یعلمون نمی دانند ودر طلب دانش نیستند فاصبر پس سکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت واعلاء کلمه وغالب شدن دین تو حق راستست وخدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین وترا بر سبکساری ندارند آنانکه لا یوقنون بی کمانی شوند در امر معاد یا ترا بر آن نیارند که تعجیل کنی در دعاء عذاب بدیشان که آن بوقت مقرر باز بسته است وچون آن وقت درآید حکم الهی بظهور رسد نکه دارید وقت کار زار که هر کاری بوقتی باز بسته است سورة لقمان علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه مبادی سوره ومفاتیح کنوز عبیرند ودر الف لام میم کفته اندکه الف اشارتست بانا ولام بلی ومیم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال ومنی الغفران والاحسان تلک این آیات الکتاب آیتهاء قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در وتناقض نیست یا حاکم که بحلال وحرام حکم کند هدی راه نماینده است ورحمة وبخششی از خدای للمحسنین مر نیکوکاران را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای دارند نمازها مفروضه را ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة واجب را وهم وایشان بالآخرة بسرای دیکر هم یوقنون ایشان بی کمانند یعنی بعث وجزا را تصدیق می کنند اولئک آن کروه که بدین صفات موسوم اند علی هدی بر راه راست اند من ربهم از آفریدکار خود واولئک وآن کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران وبیروزی یافتکان آورده اندکه نضر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود وقصهٔ رستم واسفندیار خریده ودر مجامع

قریش بنوعی بمسامع ایشان می رسانید که همه شیفته وفریفته می شدند ولاف میزد که اکر محمد از قصهٔ عاد وثمود وعظمت ملک سلیمان وداود خبر میدهد من از وسعت مملکت ووفور ابهت ملوک عجم سخن می کویم حق سبحانه آیة فرستاد که ومن الناس واز مردمان من یشتری کس هست که می خرد لهو الحدیث سخن بیازی وکفته اند سخن فریب دهنده ومشغول کننده یعنی اختیار می کند افسانه بی اعتبار را لیضل تا کمراه سازد مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع وقراءت قرآن بغیر علم بی دانشی وبرهانی ویتخذها وفرا می کیرد راه خدایرا هزوا افسوس وسخریة اولئک آن کروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی مهین خوار کننده که سبی وقتل است در دنیا وعذاب وجزا در عقبی وکفته اند آیة در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی ومردم را باستماع اصوات والحان ایشان از شنودن سخن شنودن حق باز داشتندی واذا تتلی وچون خوانده شود علیه بر آنکس که لهو حدیث را خریده وبرکزیده آیاتنا آیتهاء کلام ما ولی روی بکرداند مستکبرا در حالتی که کردن کش وبا تکبر بود یعنی التفات بآن نکند کان لم یسمعها کوییا که هرکز نشنیده کان فی اذنیه کوییا در هردو کوش او وقرا کرانی ایست فبشره پس اعلام کن او را وبجای بشارت بیم ده بعذاب الیم بعذاب دردناک ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه کرویدند بخدای ورسول وعملوا الصالحات وکردند عملها صالح یعنی شایسته لهم مر ایشانراست جنات النعیم بهشتهاء با نعمت وناز یا نعمتهاء بهشت خالدین فیها در حالتی که آزادان باشند در آن وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست وراست وهو العزیز واو خداوند غالبست که هیچکس

اودا ان وفا بوعده مانع نشود الحکیم داست کاری که هرجه کند بوطریق حکمت
بود نه در وعدهٔ اوست نقض وخلاف نه در کار او وهیچ لاف وکزاف
خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستونی ترونها می بینید شما
آنرا بر داشته والقی وبنهاد فی الارض در زمین یعنی بیدا کرد در
رواسی کوههای بلند پایدار ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد ومضطرب
نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود جون کشتی وبجبال راسیات آرام یافت
در موضح از ضحاک نقل می کند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد
تا بر جای باستاد از جمله کوه قافست وابو قبیس وجودی ولبنان وسینین
وبثیر وطور سینا وغیر آن وبث وپراکنده کرد فیها در زمین من کل دابة
از هر جنبندهٔ وانزلنا وفرو فرستادیم التفات بتکلم جهت اختصاص فعل است
بفاعل یعنی غیر ما نفرستند وما فرستیم من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی
که باران است فانبتنا پس برویانیم فیها در زمین بدان آب من کل
زوج از هر صنف کیاهی کریم نیکو وبسیار منفعت هذا این که مذکور شد
از آسمان وزمین وکوه وحیوان ونبات خلق الله آفریدهٔ خدایند فارونی
پس بنمایید بمن که در عالم ماذا خلق چه چیز بیافریدند الذین من دونه
آنانکه بدون وی اند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق گفتندی
حق سبحانه می فرماید که این همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است
بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین در کمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر
ومخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند هر که هست آفریدهٔ او بنده است
بنده در بند آفریننده است پس کجا بندهٔ که در بند است لایق شرکت خداوند است
آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم ووصایاء او نزد یهود شهرتی عظیم داشت
وعرب در مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهاء لقمان برای ایشان

مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد وفرمود که ولقد آتینا وبدرستی
که ما دادیم لقمان الحکمة لقمان بن عورا را حکمت که قول صایب وفعل کامل است
یا شناخت توحید ونفی شرک واضافهٔ دلایل سمعیه یا آن علما را در نبوة لقمان
اختلافست سدی وعکرمه وشعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بوده ومراد از
حکمت درین آیة نبوتست واو خواهرزادهٔ علی نبینا وعلیه السلام یا پسر
خالهٔ او بوده ودر تیسیر کوید پسر باعور بن ناحور بن تارح است وتارح پدر ابراهیم
علیه السلم بوده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است
ودر عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام
متولد شد وتا عهد یونس علیه السلام عمر یافت وبعضی کویند هزار سال
بزیست واکثر علما بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود وکویند غلام کسی بوده
وشبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری وکویند حبشی بوده ودر میان بنی اسرائیل قضا بو سیدی
وبقول امام سجاوندی از بندکان نوبه بوده مردی اسود اللون وغلیظ الشفتین
بوده روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتکان بخانهٔ وی در آمدند وبر وسلام کردند
جواب داد وایشانرا نمی دید کفتند ای لقمان ما فرستادکان پروردکار
توایم ترا خلیفهٔ زمین می سازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب
داد که اکر حکم جزم است از آفریدکار من بدین کار سمعا وطاعة قبول می کنم وامید
می دارم که مرا توفیق دهد ویاری کند واکر مرا مخیر ساخته اند عافیة
اختیار می کنم ومتعرض فتنه نمی شوم ملائکه را از سخن وی شکفت آمد وحق سبحانه قول
او را بپسندید وحکمت بر وی اضافه کرد بمثابهٔ که ده هزار کلمه حکمت از وی منقول است
که هر کلمهٔ بعالمی ارزد روزی یکی از عظماء بنی اسرائیل بر وی بکذشت وجمعی نزد وی نشسته
وایستاده کلمه حکمت می کردند آن بزرک فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاه نیستی

که شبانی فلان می کردی کفت هستم برسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست کفتن و امانت نکاه داشتن و ترک مالایعنی کردن در تفسیر ثعلبی از حکیم لقمان می آورد که روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیکر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوها را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم کرفت لقمان کفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه کفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد کفت بانکه آب کرم ما را بخورانی و در صحرا پیاده بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین اوست و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته ایست از ان اینجا ثبت افتاده

س کشت ساقی خواجه از آب حمیم • مر غلامان را و خوردند آن زنیم •
بعد از ان می راندشان در دشتها • می دویدند آن نفر تحت و علا •
در قی افتادند ایشان از عنا • آب می آورد ازیشان میوها •
تا که لقمان را در آمد قی ز ناف • می برآمد از درونش آب صاف •
حکمت لقمان چو داند این نمود • تا چه باشد حکمت رب ودود •
یوم تبلی السرایر کلها • بان منکم کامن لا یشتهی •
چون سقوا ماء حمیما قطعت • جملة الاستار مما افضحت •
هر چه پنهان باشدت پیدا شود • هر که او خاین بود رسوا شود •

در لباب آورده که هرکه روزی داود علی نبینا و علیه السلام از لقمان برسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضهٔ قضا و عدلست داود درین سخن تفکر فرموده نعره زد و بیهوش شد و برخی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان درین محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و کفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر کوی خدای را بر نعمت حکمت ومن شکر و هر که شکر کوید فانما یشکر جز این نیست که شکر می کوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد ومن کفر و هر که ناسپاسی کند

فان

فان الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیازست از شکر کسی حمید سزاوار حمدست و اکر چه کس حمد نکوید یا محمودست که همه کاینات بلسان حال و قال حامد حضرت وی اند واذ قال لقمان و یاد کن چون کفت لقمان لابنه مر پسر خود را و کفته اند نام او ماثان و یا ثاران یا انکم یا مشکود بوده وهو و لقمان یعظه پند می داد او را و می کفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمتست لا تشرک بالله شرک میاور بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر اینه ستمی بزرکست چه تسویه میکند مخلوق را بخالق ووصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بوالدیه به نیکویی به پدر و مادر او و از موجبات وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بر بالای ضعفی وفصاله و باز کردن او را از شیر فی عامین در کذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیکر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر بانکه شکر کوی مرا ولوالدیک و مر پدر و مادر خود را والی المصیر بسوی حکم منست باز کشت همه و بر شکر ایشان جزا خواهم داد وان جاهداک و اکر کوشش کنند پدر و مادر با تو علی ان تشرک بی بر آنکه شرک آری بمن و شریک کیری ما لیس لک آن چیزی را که نیست ترا به علم باستحقاق شرکت او دانشی فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را وصاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندکانی دنیا معروفا مصاحبت نیکو چنانچه پسندیدهٔ شرع و مقتضای کرم بود واتبع و پی روی کن در دین سبیل من اناب راه کسی را که باز کشت است الی بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله علیه و سلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم باز کشت شما فانبئکم پس آکاهی خواهم داد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که می کنید از خیر و شر نزول

و شرکت مر

این آیة در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت
گذشت وذکر این وصیت در اثناء قصهٔ لقمان بمناسبت نهی
از شرک در وصیتش آورده اند که مادر سعد سه روز نان
وآب نخورد تا دهن اورا بچوبی بشکافتند وآب درآن ریختند
وسعد می گفت اگر اورا هفتاد روح باشد ویک یک از وقبض
کنند یعنی بفرض هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمی گردم
پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر می دهد که فرزند خود را
گفت یَا بُنَيَّ ای پسرک من اِنَّهَا بدرستی که آن فعله
یعنی کردار ی که آدمی را باشد از خیر وشر اِنْ تَكُ اگر باشد درخردی
مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانهٔ مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبوبست
فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در زیر صخره سبز که صما گویند وآن
در زیر هفتم زمین است اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ یا آن عمل در آسمانها باشد
با وجود رفعت وسعت آن یا در بالای سموات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین
در مکان پنهان يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای آنرا وحاضر کرداند
وبرآن حساب کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای باریک دانست
وعلم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ داناست بمکان هر چیز يَا بُنَيَّ
اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد
وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وبفرمای به نیکویی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دار از
منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق
شرع وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف عقل ونقل بود وَاصْبِرْ
وشکیبایی کن عَلٰى مَا اَصَابَكَ بر انچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا

در امر ونهی اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ از
واجبات امورست یعنی از انچه خدای قطع کرده است قطعی ایجابی
وَلَا تُصَعِّرْ وپیچ سوی مپیچ خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ برای مردمان
یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان
از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ ومرو در زمین مَرَحًا برای بازی
وافسوس بر خودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان ودنیا پرستان اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمی دارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را
که چون متکبران رود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان
تطاول نماید واقصد ومیانه باش وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی
میان سرعت وبطوء می رو که زود رفتن علامت خفت وسبکساریست
ودیر حرکت کردن نشانهٔ تجبر وبزرگواری بلکه میانه رو باش
وبطریق تواضع قدم می نه وَاغْضُضْ وفرود آر وکم کن مِنْ صَوْتِكَ
از آواز خود یعنی فریاد کننده ونعره زننده ودرازن زبان
وسخت گوی مباش اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ بدرستی که زشترین آوازها
لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خرانست یعنی در ارتفاع آواز فضیلتی نیست چه صوت
حمار با وجود رفعت آن مکروه طباع وموجب وحشت اسماع است
در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر
می کردند بدین آیة رد کرد بر ایشان فخر ایشانرا وحضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی وجهر صوت را کاره
ودر انجیل مذکورست که بفرمای بندگان مرا که چون با من
مناجات کنند آوازها خود را بنجوا رانند که من می شنوم وآنچه در دل

ایشانست می دانم ودرجواب کسی که کوید وجه تخصیص انکریة صوت
بحماد باآنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن
کفته اند آواز او نزد عرب مثلست در کراهیت سفین ثوری رحمه
الله فرموده که فریاد هرحیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از دویة شیطانست
ودرحدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله مِنَ الشَّیطان
الرَّجیم فانه رای شیطانا ودر فیه ما فیه ازحضرت مولوی قدس سره وجه
انکریة صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او
برای طلب کاه وجو است یا بجهت اجزای شهوت یا جنک با دراز کوش
دیکر وصدای که از غلبه صفات بهیمی وسبعی زاید زشترین صداها
باشد وازینجا معلوم می شود که ندائی که از صاحب اخلاق روحانی
وملکی آید خوبترین نداها خواهد بود ~ نغمهای عاشقان بس دلکشست
استماع نغمهٔ ایشان خوش است اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای سَخَّرَ
لَکُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب وماه تا از
روشنی ایشان بهره مند ید وستارکان تا بدیشان راه برید وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در
زمین است از کوه وبیابان ودریا وحیوانات ونباتات ومعادن تا از آن
انتفاع دارید وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ وتمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمة آشکارا
وپوشیده یعنی آنچه می شناسید وآنچه نمی شناسید یا نعمة محسوسه ومعقوله وحفص
نعمة بجمع میخواند ودر نعمة ظاهر وباطن علما را سخن بسیارست صاحب تیسیر
آورده که در کتاب بحر العلوم نعمة را سیصد تفسیر کفته ام وآنچه مشهورست
نعمة ظاهره نصرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم وباطنه امداد ملائکه و
بقولی نعمة ظاهره وباطن حسن خلق ونیکویی خلق است یا اقرار وتصدیق یا

نطق وعقل ویا وجود نعمت وشهود ومنعم یا تسویهٔ اعضا ومعرفت ملک
اعلی یا حفظ قرآن وفهم آن یا نهار ولیل یا صلوة وصوم یا ذکر لسان
وفکر جنان یا صحت ابدان وصحت ادیان یا بصر وبصیرت یا جذب
منافع ودفع مضار یا نمای اموال وصفای احوال یا نبوت وولایت
شیخ جمال الدین ساوجی فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی کفته
که نعمة ظاهر انصاف کدایان دادنست برو نعمة باطن انصاف
کدایی دادن بشب وباقی وجوه علما وعرفا در جواهر التفسیر مثبتست
ومذکور والله الموفق والیه ترجع الامور کوششی کن ده سوی آنچه بر
کاندوی یابی صدفهای بر کهر وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ یُجَادِلُ کس هست
که جدال کند وخصومت ورزد فِی اللّٰهِ در کتابی خدای یعنی
نضر بن حارث که می کفت افسانهٔ پیشینیانست ودر عین آورده که یهودی
از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه پرسید که خدای تو از چه
چیز است فی الحال وی را صاعقه کرفت واین آیة آمد که کس بود
که مجادله کند در ذات حق بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًی وبی بیان
از نزدیک خدای وَلَا کِتَابٍ مُنِیرٍ وبی کتاب روشن بلکه بمحض تقلید
چنانچه فرمود وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ وچون کویند مر ایشانرا که بصدق اتَّبِعُوا
پیروی کنید مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیزرا که فرو فرستاده است خدای
یعنی قرآن وبدان بکروید قَالُوا کویند بَلْ نَتَّبِعُ ونمی کرویم بدان ومتابعت
نمی کنیم آنرا بلکه پیروی می کنیم مَا وَجَدْنَا آنچیزی که یافتیم عَلَیْهِ
بران آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا می کنیم اَوَلَوْ کَانَ
الشَّیْطَانُ آیا اکر بود شیطان که بوساوس وهواجس یَدْعُوهُمْ

بخواند ایشانرا اِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان
همچنان پیروی کنند اورا واز تقلید در نکذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ
وهر که خالص سازد دین یا عمل خود یا باخلاص توجه کند اِلَى اللّٰهِ بدرکاه
خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
پس هر اینه دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى بدست آویز محکم که کلمه
شهادتست یا اسلام یا قرآن وکفته اند الحبُّ فی الله والبغضُ فی الله واشهر
رعایة طریقه سنت وجماعتست وَاِلَى اللّٰهِ وبحضرت خداوندست عَاقِبَةُ الْاُمُورِ
بازکشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلایقند بازکشت بوی
خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ وهر که نکرود وچنک در عروهٔ وثقی نزد فلا
فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهکین نسازد ترا كُفْرُهُ ناکرویدن او اِلَيْنَا
بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازکشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آکاه کردانند خدای
ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند وتنبیه بعقوبة خواهد بود اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از خیر وشر
نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشانرا بنعمة وسرور قَلِيلًا زمانی اندک که
زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا به بیچارکی یعنی
ناچار بیایند اِلٰى عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذابی سخت وکران که هرکز
سبک نشود وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واکر بپرسی مر کافرانرا که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها وزمینها را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر اینه کویند خدای
چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشنست قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
بکوای محمد سپاس مر خدایرا که اعتراف می کنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد
ایشانست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتری ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که بدین اقرار ملزم

می شوند لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمان وزمینهاست
یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان وزمین جز و مستحق عبادت
نبود اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود
پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات خود قبل از نطق
احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندکان وستوده است بی ستایش
ایشان سوای غنی از ذات خود از ماسوی خویشتن، خود تو میکوید بخود حمد وثنا خویشتن
در اواخر سورة الکهف کذشت که جهودان اعتراض کردند بر
قرآن که جای می کوید شما را حکمت خیر بسیار داده ایم وجای میفرماید که
وما اوتیتم من العلم الا قلیلا وآیة آمد که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا الخ
درین سوره نیز برای تاکید آن خبر محقق میآید که وَلَوْ اَنَّ واکر آنکه بودی مَا فِي الْاَرْضِ
آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختان اَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ ودریای
محیط مِنْ بَعْدِهِ بعد از فنای آب آن سَبْعَةُ اَبْحُرٍ هفت دریای دیکر مانند
او وبدان قلمها وبدان آبها مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ
بسر نرسیدی وبه پایان نیامدی كَلِمَاتُ اللّٰهِ علم الهی وعجایب صنع
پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیی وخواهد آفرید در عقبی یا حکم
وفرمان او یا نعمتی که در دارین بر بندکان اضافه میکند
جهت آنکه قلم ومداد متناهی است وآنچه مذکور شد نامتناهی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدای غالبست در حکم وفرمان بی نهایة خود حَكِيمٌ داناست
که هیچ چیز از علم وحکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل
مکه وَلَا بَعْثُكُمْ ونه برانکیختن یک تن جه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات وادوات
واعانة مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند ودر بعث اموات

باسعة خود مداد شدی
يَمُدُّهُ مدد دادی بحر
محیط را صح

بنزبیت مقدمات احتیاج ندا ربلک اسرافیل را فرماید که بگو برخیزند از گورها بیکدعوت
او همه خلایق از گورها بیرون آیند اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ خدای شنواست هم مسموعات را بَصِیرٌ
بیناست بهمه مبصرات وهر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست ،،
قدرت بی عجز نداری بکس، قدرت بی عجز تو داری و بس، اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ
آنکه خدای یُولِجُ اللَّیْلَ در می آرد ظلمت شب را فِی النَّهَارِ در روشنی روز و آن وقتیست
که شب در آید وَیُولِجُ النَّهَارَ و داخل می کرداند روشنائی روز را فِی اللَّیْلِ در تاریکی شب
زمانی که روز پدید آید یا در مقادیر ایشان کم و زیاده می کند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کُلٌّ یَجْرِی هر یک از نیرین میرود در
فلک خود اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی تا زمانی نام برده که روز قیامتست و جریان ایشان منقطع
کردد وَاَنَّ اللّٰهَ و دانستی آنرا که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِیرٌ داناست و کنه
امور را می شناسد ذٰلِكَ این سعه علم و شمول قدرت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَاَنَّمَا تَدْعُونَ و آنچه شما میخوانید
و حفص بغیبة میخواند یعنی آنچه مشرکان می خوانند و می پرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ
بجز خدای باطل و بیهوده و ناحق است وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِیُّ
اوست برتر یعنی غالب بر همه اَلْكَبِیرُ بزرگست که از و بزرگتری نیست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
اَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ می دود در دریا بِنِعْمَةِ اللّٰهِ بمنت و احسان او که او را
بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لِیُرِیَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آیَاتِهِ
بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی
که در امر کشتی و دریا لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت
و وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلای او شَكُورٍ شکر کوینده بر
نعمای او وَاِذَا غَشِیَهُمْ و چون فرو کیرد و بپوشد اهل کشتی را و از برایشان

در آید موج كَالظُّلَلِ موج دریا در بلندی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها
دَعَوُا اللّٰهَ میخوانند خدا را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک کنند کانند لَهُ الدِّینَ برای خدا دین خود
را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرتند زایل کردانیده باشد
و ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجّٰیهُمْ پس آن هنگام برهاند ایشانرا و برساند
بسلامت اِلَی الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعض از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل یعنی
راست بر طریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی
ثابتند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جاحد و منکر اند وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا و انکار نکنند
نشانها و قدرت ما را اِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مکر هر غدر کننده عهد شکننده كَفُورٍ ناسپاس
مر نعم پروردکار را یَا اَیُّهَا النَّاسُ ندای عامست یعنی ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ
بترسید از عقوبة پروردکار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا و بترسید
یَوْمًا لَا یَجْزِی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر از
پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزندی هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود
شَیْئًا چیزی را از عذاب کفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد و آباء مؤمن
بعضی بعضی را شفاعت کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب
حَقٌّ راستست و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را
الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندکانی دنیا یعنی بمتاعها و دلفریب دنیا و زینتهاء او فریفته
مشوید وَلَا یَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو و کرم
خدای یا مهلت دادن او الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی شما را با امل دور و دراز
از راه برد و بر معاصی دلیر کرداند و کوید امروز کنه کنید و فردا توبه شما ناکاه
ناکاه مغرور نشوید که عذر فردا اعمی فردا می باید و کسی را پذرفتار آن نیست
کار امروز بفردا مکذار ای زینهار، روز چون یافته کار کن و عذر میار،

آورده اند حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت که مآب جلالت
بود آمده کفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد ومن تخمی در زمین
باشیده ام افاضت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من
حامله است تصویر حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است
ومی دانم که عمل من دین روز بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم
داشت ومولود خود را می دانم که کجاست مدفن من در کدام تبعه اتفاق
خواهد افتاد حق سبحانه آیة فرستاد که این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار است
وکلید اطلاع بر آن بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت
وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وفرو می فرستد باران در زمان ومکانی که مقدر ومقرر
کرده وَيَعْلَمُ ومی داند مَا فِي الْاَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از زن ومرد و تمام
وناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ ونمی داند هیچ نفسی نیکوکار یا بدکار مَاذَا
تَكْسِبُ که چه چیز کسب کند غَدًا فردا از خیر وشر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ ونمی داند
هیچ نفسی که او بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین تَمُوتُ بمیرد و کدام وقت
اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدا داناست بغیبها وچون خواهد آشکارا
کند خَبِيرٌ آگاه از غیبها وچون خواهد بپرده کرم بپوشد سُورَةُ
السَّجْدَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که
هر کتاب خدای را خلاصه بوده وخلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است ودر الم
کفته اند که الف از اقصی حلق آید وآن اول مخارج است ولام از طرف
لسان کفته شود وآن اوسط مخارج است وميم را از شفه کويند وآن آخر مخارج است صح واین سخن اشارتست بآنکه بنده باید
که در مبادی واواسط واواخر اقوال وافعال خود بذکر حق سبحانه مستأنس

باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ
شک نیست درو یعنی منزلست بی شبهه مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردکار عالمیان
آیا تصدیق می کنند اهل مکه که این از نزدیک خداست اَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ یا می کویند بربافته است آنرا محمد از پیش خود بل نه چنین است
که میکویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست وراستست فرو آمده مِنْ رَبِّكَ
از پروردکار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَا اَتٰيهُمْ قومی را که
در زمان تو اند ونیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ
قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترتست واسمعیل علی نبینا وعلیه السلام
نذیر بوده اهل زمان خود را وتو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید ایشان
به بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند اکر من خواهم اَللّٰهُ خداوندیست اَلَّذِي خَلَقَ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ آنست که بیافرید آسمانها وزمین را فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وما بينهما صح
در مقدار شش روز از ایام دنیی ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد حکم او عَلَى
الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بد وبکروید واز راه او مکردید
که در دنیی وعقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که یاری کند وَلَا شَفِيعٍ ونه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید
اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی ونصایح قرآنی
يُدَبِّرُ الْاَمْرَ می سازد کار دنیی یعنی حکم می کند بدان ومی فرستد ملکی را که
موکلست بر آن مِنَ السَّمَاءِ از آسمان اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین پس ملک می آید
وآن کار بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج می کند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِي يَوْمٍ
كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال
مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شماره می کنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان

وبالا می رود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نشود زیراکه
از زمین تا آسمان پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود
ذَلِكَ آن خداوندی که تدبیر امی کند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده
و پیداست یعنی داند امور دینی و آخرت را یا عالم است بانچه بود و باشد
و خواهد بود الْعَزِيزُ غالبست در تقدیر الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان
در تدبیر الَّذِي أَحْسَنَ و آنکیست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی
را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت کردنی آنچه در
جهان شاید کرد آنچنانکه می باید از تو رونق گرفت کار دهر که تو آفریدی کار دهر
نقش دیبا بلوح خاک از تست دل دانا و جان پاک از تست وَبَدَأَ و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ
آفریدن آدم علی نبینا و علیه السلام مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهُ فرزندان
او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آب ضعیف
خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد قالب آدم وَنَفَخَ فِيهِ و دمید در وی
مِنْ رُوحِهِ از روح خویش این اضافه تکریم و تشریفست و اظهار آنکه وی
مخلوق شریفست وَجَعَلَ و بساخت لَكُمْ برای شما السَّمْعَ گوش تا می شنوید
وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا می بینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در می یابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندک سپاسداری می کنید بر چنین نعمتها وَقَالُوا و گفتند منکران
بعث چون ابی ابن خلف و امثال او أَإِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ
یعنی خاک شویم و بان مین آمیخته کردیم چنانچه خاک اعضاء ما از خاک
زمین متمیز نباشد أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود
این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق
خواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنانست که میگویند بلکه ایشان

بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقاء پروردگار خود كَافِرُونَ ناگروید کانند یعنی
بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگوای محمد منکران بعث را
که زود زود يَتَوَفَّاكُمْ فرا گیرد روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است
علیه السلام الَّذِي وُكِّلَ آنکس که موکل کرده و بر گماشته شده است بِكُمْ
بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده
شوید برای حساب و جزا در کشاف آورده عزرائیل علیه السلام ارواح را
بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث رحمه الله
در تفسیر خود آورده که ملک الموت را رویست از آتش که بدان
روی بر کافران ظاهر کرده و روح او را قبض کند و روی دارد از ظلمت
که بدان روح منافق فرا گیرد و روی دارد مشابه روی آدمیان
که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند و رو بیست او را از نور که
بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت
و عذابند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آسایش
می زند سه آسودگی مجوی که انصدمت اجل کس را نداده اند برات مسلمی وَلَوْ تَرَى
و اگر به بینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ
فکنندگان باشند سرها خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش
افکنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر اینه به بینی
کاری پر هول و در آن حال می گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم
آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنودیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول
رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را بدنیی نَعْمَلْ
صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بی گمانیم بسرای عقبی

زیراکه مشاهده کردیم وما را شبهه نماند آنکه حق سبحانه کوید
وَلَوْ شِئْنَا واکر می خواستیم لَآتَيْنَا هرآینه می دادیم دردنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را
هُدَاهَا آنچه راه یافتی بآن بسوی ایمان وعمل صالح وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ ولیکن
ثابت شده است این حکم مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ هرآینه پر می سازم جَهَنَّمَ دوزخ
را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو وآدمی أَجْمَعِينَ همه ایشان فَذُوقُوا بس بچشید
شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنک فراموش کردند یعنی فرو کذاشتند لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
هَذَا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ماینز
ترک کردیم شما را وبکذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاویدانی
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می کردید إِنَّمَا جز این نیست که می کروند
بِآيَاتِنَا بآیتهاء کلام الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه جون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها
بر روی در افتند سُجَّدًا سجده کنندکان وَسَبَّحُوا وتنزیه کنند پروردکار
خود را از آنچه آنرا لایق عظمت وکبریاء او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
بستایش پروردکار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات
نالایق وبستایند بستایشهاء موافق یا در سجود کویند سبحان الله
وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وایشان سرکشی نکنند از ایمان وطاعت
وسجود این سجده نهم است بقول امام اعظم ودهم بقول امام شافعی رحمهما
الله وحضرت شیخ قدس سره این را تذکر سجده کفته وساجد باید که متذکر
کردد آنچیزرا که از آن غافل شده وتصدیق کند دلالات وجود
واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجودست • ففی کل شی له آیة سو
همه ذرات از مه تا بماهی • بوحدانیتش داده کواهی • همه اجزای
کون از مغز تا پوست • چه وا بینی دلیل وحدت اوست • او رده اند

که منازل بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه
وسلم دور بود جون نماز شام را با خواجه انام بجماعت ادا کردندی
همچنان تا وقت عشا در مسجد توقف نموده نماز کذاردندی وبمنزلهاء خود
نرفتندی تا دولت اداء نماز خفتن بجماعة آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دریابند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَى دور می شود جُنُوبُهُمْ
بهلوهاء ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابکاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می خوانند پروردکار خود
را خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا وبامید خشنودی او ابو الدردا رضی الله
عنه فرموده که آیة در شان جمعیست که نماز عشا وصبح را بجماعت کذارند
وکفته اند در شان متهجدان وشب خیزانست که جون برده شب فرو کذارند
وجهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان بهلو از بستر کرم وفراش نرم
تهی کرده برقدم نیاز باشند ودر شب دراز با حضرت خداوند راز
کویند از سهیل با یمن یمنی یعنی اویس قرنی رحمه الله منقولست که
در شبی می کفت هذه لیلة الرکوع وبیک رکوع بسر می برد ودر شبی دیکر
محفوظ که هذه لیلة السجود وبیک سجده بصبح می رسانید کفتندای
اویس جون طاقت طاعت داری که شبهای بدین درازی بریک حال می کذاری
کفت کجاست شب دراز کاشکی ازل وابد یک شب بودی تا بیک سجده بسر
بردمی تا آنجا ودر آن سجده نالهاء زار وکریهاء بی شمار کردمی سو
به یمن شب که همه مست خواب خوش باشند من وخیال تو ونالهاء دردآلود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در وجوه خیر
یعنی بشب بر درکاه ما داد کدایی بر وزند در راه ما داد کدایان می دهند
فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ بس نمی داند هیچ نفسی نه ملک مقرب ونه نبی مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه نهان

داشته شده است لَهُمْ برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ
از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث
قدسی آمده که عددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا
خطر علی قلب بشر و گواه اند بر آن که دعوی دریافت آن لایق نیست
و ایشان جزاء دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با خلاص نیت و صدق
طویت يَعْمَلُونَ عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عملی پنهان
کردند جزا نیز پنهانست تا چنانچه کسی بر طاعات ایشان مطلع نشده
کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد ؛ شعر ؛ روزی که روم همره جانان بچمن
نه لاله و گل و بینم و نه سرو و سمن ؛ شعر ؛ راز که میان من و او گفته شود
من دانم و او داند و او داند و من ؛ آورده اند که ولید بن عقبه با شیر
پیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو
سخت ترست و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود که خاموش ای فاسق ترا با من
چه نهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه تصدیق علی را رضی الله
عنه آیة فرستاد که اَفَمَنْ كَانَ آیا آنکس که هست مُؤْمِنًا گرویده بخدا
و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون
رفته از دایره فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و رتبت
یا در جزا و مثوبت اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست جَنَّاتُ الْمَأْوَى بوستانها
که مأوی حقیقی است و گفته اند جنة المأوی بهشتیست
بر یمین عرش و خدای بمؤمنان دهد آنرا نُزُلًا در حالتی که پیشکشی
باشد یعنی ماحضری که برای مهمانان آرند و نعم کلیه پس از دخول

بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودندکه
عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَاَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه
بیرون رفتند از دین فَمَأْوَيهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخست
یعنی بجای جنة المأوی که مؤمنانرا باشد ایشانرا در آتش مأوی دهند كُلَّمَا
هرگاه اَرَادُوا اَنْ يَخْرُجُوا خواهند که بیرون آیند مِنْهَا ازین آتش اُعِيدُوا باز
گردانیده شوند فِيهَا در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند
تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهاء
آتشین ایشانرا می زنند و بقعر جهنم می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا
بجهت اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که
بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ
و هر اینه ما بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنَى از عذاب نزدیکتر و خردتر
در دنیا که قتل و اسرست یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ فرود از عذاب بزرگتر
که خلودست در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان
يَرْجِعُونَ باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که
عذاب خردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام نزد جمعی ادنی عذاب
قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید
ادنی خذلانست و اکبر نیران و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که علاء
اشعارست و اکبر خروج مهدی به شمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیی
و نکوساری عقبی یا افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه
قرب الله و دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست ؛ شعر ؛
آتش سوز فراق از هر عذاب بدترست ؛ وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ

ازکسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتها پروردگار او یعنی قرآن ثم اعرض
پس روی بگرداند عنها ازان و تفکر نکند دران انا من المجرمین بدرستی که
ما از مشرکان منتقمون انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب ولقد آتینا و بتحقیق
ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة
پس مباش در شک من لقائه از دیدن موسی در وسیط آورده که
حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید
همان وعده را میگوید که شک مکن در لقاء وی و در وقتی که آنحضرت را
بمعراج بردند موسی را دید در آسمان ششم هم بوقت عروج و هم بوقت نزول
وجعلناه و گردانیدیم کتاب منزل بموسی علیه السلام هدی لبنی اسرائیل
راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون
پیشوایان که راه نمودن خلق را باحکام توریة بامرنا و بفرمان ما لما صبروا آن هنگام
که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ادتکاب طاعات یا از معاصی
وکانوا بآیاتنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی داده بودیم
یوقنون بیگمان بودند ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو یفصل او حکم کند بینهم
میان مردمان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه دران چیزی که بودند
که دران یختلفون اختلاف می کردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرداند محق را
از مبطل و هر یکی را مناسب او جزا دهد اولم یهد آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل
مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من
القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یمشون میروند ایشان فی مساکنهم در مسکنهاء
ویران میگذرند در سفرها خود ان فی ذلک بدرستی که درین اهلاک اهل قرون ماضیه لآیات

هر آینه عبرتهاست مر امم آتیه را افلا یسمعون آیا نمی شنوند این سخنانرا یعنی بگوش فهم استماع
نمی کنند اولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند انا نسوق الماء آنرا که ما آب را میرانیم یعنی باران و سیل را
می فرستیم الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه و گویند اسم موضعیست در ولایت یمن آب جویها
بدان نمی رسد حق سبحانه فرمود که ما آب بزمین خشک می رسانیم فنخرج پس بیرون می آریم
از و به بآب زرعا کشتزاری گفته اند مراد علامات و اشجار است تاکل منه می خورند از آن
زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وانفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه
افلا یبصرون آیا نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و
دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم
بعد از موت ویقولون و می گویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که
مؤمنان می گویند ان الله ستفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال
باصحابه گفتند این فتحی که وعده می دادید که خواهد بود زود بنمایید ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در وعده خود قل بگو ای محمد یوم الفتح روز
بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت آنها را که نگرویده اند ایمانهم
گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشانرا فایده ندارد
زیرا که ایمان یاس بود ولاهم ینظرون و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت
و عذاب ایشان در توقف افتد فاعرض پس روی بگردان بطریق اهانت
عنهم از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وانتظر و منتظر باش
نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که ایشان نیز منتظرانند آنرا که غلبه
کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی منتظر
باش ـــ منتظر باش ز الطاف الهی که شود ۰ علم دین تو بهر لحظه برافراخته تر ۰
حزب را ساختگی کن که بود هر روزی ۰ کار احباب تو از روز دگر ساخته تر ۰

سورة الاحزاب

بسم الله الرحمن الرحیم در اسباب نزول مذکور است
که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از وقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده
در مسکن نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند و روزی دیگر با جمعی منافقان
حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا
نمودند که ما را بلات و منات بازگذار و بگو بتان را در قیامت مقام شفاعت
هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت
شاق آمده روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس
گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست
فاروق را رضی الله عنه حمیة اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل
کفره فرمود حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه گفت ای عمر من
ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست و آیة آمد که یا ایها النبی
ای پیغمبر اتق الله دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در
نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان
و عکرمه و المنافقین و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر
ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقالات ایشان حکیما حکم کننده بوفاء
عهد و اتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو من ربک
از پروردگار تو از نهی اطاعات ایشان ان الله بدرستی که خدای کان
هست بما تعملون بآنچه می کنید خبیرا دانا و توکل علی الله و توکل بر خدای
یعنی کار خود را با وی گذار و کفی بالله و بسنده است خدای وکیلا کارساز جمیع
گذار و نگاهبان و کفاکنندهٔ مهمات ــــو چون ذره لطف عنایت کند
جمله مهمات کفایة کند آورده اند که ابو معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و یاد

گفتی

گفتی که مراد و دلست که بیکی از آن فهم می کنم زیاده از آنکه محمد فهم می کند عرب
او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقت که از بدر گریخته بمکه می رفت
یکی از نعلین در دست و دیگری در پا ابو سفیان بوی رسیده خبر قوم پرسید گفت
مقتولند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارند گفت یکی
در پایست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بر آن حال اطلاع یافته
گفت ما ظننت الا انها فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی ساخت و معلوم
شد که او را دو دل نیست و درین باب آیة آمد ما جعل الله نیافرید خدای
لرجل مر مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب
معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح
حیوانی یکیست و در زاد آورده که منافقان می گفتند آن حضرت دو دل دارد
یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ گفتند حق تعالی
هیچ کس را دو دل نیافریده و ما جعل و نساخته است ازواجکم زنان شما را
اللائی تظاهرون منهن آنانرا که ظهار می کنید از ایشان امهاتکم
مادران شما یعنی زنی که می گویید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که
اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگری مستدعی خادمیت است
در یک زن از قبیل محالات می تواند بود و ما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم
پسرخواندگان شما را ابناءکم پسران حقیقی شما بنوت امری اصلی و دعوت صورتی
عارضی است پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بود و پسرخوانده
چون فرزند اصلی میراث می برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون
نمی باشد زوجیة و امومة در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن
جمع نمی شود ذلکم این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید قولکم بافواهکم

سخنیست که بزبان خویش میگویید و حقیقتی ندارد واللهُ وخدای یَقُولُ الْحَقَّ میگوید
سخن راست راکه مطابق واقع است وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ و او راه نماید
بطریق حق این آیة برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شده که مردم او را
زید بن محمد گفتندی وحال آنکه او مملوک خدیجه رضی الله عنها بوده وخدیجه او را
بحضرت بخشید وآنحضرت او را آزاد کرد چون فرزندان پرورش میداد و مردم
بسوآن حضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که اُدْعُوهُمْ بخوانید فرزندانرا ونسبت
دهید لِآبَائِهِمْ به پدران ایشان هُوَ این خواندن اَقْسَطُ راستتر است عِنْدَ اللهِ
نزدیک خدا در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما نمی گفتیم
الا زید بن محمد تا این آیة آمد وما او را زید بن حارثه گفتیم فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر
ندانید آبَائَهُمْ پدران ایشانرا که نسبت دهید بآنها فَاِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند در خطاب گویید یا مولای لَیْسَ عَلَیْكُمْ ونیست بر شما
جُنَاحٌ گناهی فِیمَا اَخْطَأْتُمْ بِهِ در آن چیزی که خطا کردید بآنچون گفتن
زید بن محمد وَلٰكِنْ تَعَمَّدَتْ ولیکن گناه هست در آنچه قصد کند قُلُوبُكُمْ
دلهاء شما وکسی را نسبت بغیر پدر او وَكَانَ اللهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده
آنرا که خطاب کند رَحِیمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ
پیغمبر سزاوارترست بِالْمُؤْمِنِینَ بگرویدگان مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهاء
ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح
اوست بخلاف نفس که او امر و سبب شقاوت و موجب غوایتست پس باید
که آنحضرت دوستتر باشد به بنده از نفس او در حدیث صحیح آمده که نگرود
هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا نباشم من دوستتر بدو از پدر و فرزند و همه
مردمان آورده اند که چون حضرت رسول صلى الله علیه وسلم بغزوه

تبوک

تبوک عزیمت فرمود همهٔ مسلمانانرا بخروج امر کرد بعضی گفتند از
پدر و مادر دستوری طلبیم آیة آمد که اَوْلیٰ است بمؤمنان
از نفسهاء ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازمتر شمارند
وشناسند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارترست
از محبت با خود یا با دیگران
س امتانرا در دو عالم اوست دوست
دوستی دیگران بر بوی اوست ٭ دوستی با اصل باید کرد و پس فرع را بهر چه دارد دوست کس
اصل داری فرع گو هرگز مباش ٭ تن بمان او جان بکیر ای خواجه تاش ٭ وَاَزْوَاجُهُ
وزنان او اُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنان اند یعنی از جهت تحریم و از
روی تعظیم چه رؤیت ایشان روا نبوده ونسبت وارثه نداشته اند و در
مصحف ابی وقراءة ابن مسعود رضی الله عنهما چنین بوده وَهُوَ اَبٌ لَهُمْ وازواجه
امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لاکلامست و چون در صدر اسلام بهجرت
و موالات و مواخات میراث میگرفته اند حق تعالی فسخ آن حکم را می فرماید که
وَاُولُوا الْاَرْحَامِ وخویشاوندان بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند
ببرخی در توارث فِی كِتَابِ اللهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن
یعنی آیة موارثت و حکم کرد که اولوا الارحام احقند بمیراث مِنَ
الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِینَ و از مهاجران که
پیغمبر صلى الله علیه وسلم ایشانرا با یکدیگر برادری داد اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا
مگر آنکه بکنید در زندگی خود اِلیٰ اَوْلِیَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکویی
یا وصیت کنید برای هرکه دوست میدارید كَانَ هست ذٰلِكَ آنچه ذکر کرده شد
از اولیت پیغمبر وتوارث ذوی الارحام فِی الْكِتَابِ در قرآن یا لوح
مَسْطُورًا نوشته شده وثابت گشته وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کن آنرا که می گرفتیم

مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشانرا برانکه خدایرا پرستند
وبعبادت خدای دعوت فرمایند ویکدیکررا تصدیق
کنند وامت را نصیحت نمایند یاهریک بشارت دهند به پیغمبری
که بعد از وی خواهد بود واین میثاق از پیغمبران در روز الست
کرفتند وَمِنْكَ وکرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بودند
وتقدیم پیغمبرما برایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا وکرفتیم مِنْهُمْ
از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان محکم مؤکد بسوکند لِيَسْأَلَ
الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راست کویان یعنی پیغمبرانرا عَنْ
صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم کفته اند یا از تصدیق
قوم مرایشانرا وَأَعَدَّ وآماده کرده است خدای للکافرین مر ناکرویدکانرا
برسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدایرا که انعام فرمود عَلَيْكُمْ برشما إِذْ جَاءَتْكُمْ
چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها یعنی قریش وغطفان وکنانه ویهود قریب ده هزار
کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ برایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست وَجُنُودًا
لَمْ تَرَوْهَا ولشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه شما می کنید بَصِيرًا بیناست درین آیات بیان غزوه احزابست وآن قصه اجمالا
چنان بوده که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفته
با ابوسفین واتباع او برمقاتله حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد بستند
واز قریش واحابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود ومعسکر همایون

در

در پیش کوه سلع مقرر شد وبوقت مشاورت با اصحاب درباب محاربه اعادی
که بعدد بسیار وبسلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع خنادق که در بلاد
عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید ورای حضرت آنرا تشریف قبول ارزانی داشت
زمین بر صحابه قسمت کرد وبحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال
نمود حضرت بخود نیز مباشر کشیدن خاک وبالا آوردن آن از مغاک می شد ویارانرا وعده
ظفر مدداد وکلمات اللهم ان العیش عیش الاخرة فاغفر للانصار والمهاجرة
بر زبان معجز می راند در اثناء این حال سنکی در غایت صلابت بدید آمد که تبر
وتیشه بر وکار نمی کرد آنحضرت را خبر کردند وپیش سنک آمده میتین بدست مبارک
کرفت وبسم الله کویان بران زده دو دانک ازو بشکست ونوری مانند برق ازو بجست ودران
روشنی نظر انور سید انام بر قصرهاء شام افتاد وکفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست
اختیار من نهادند سیم بار تمام سنک را در هم شکست ونوری که از ان درخشان شد
کوشکهاء کسری بران حضرت عیان شد وکفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه
اقتدار من رسید وسید ومنافقان می کفتند این مرد خلق را بازی می دهد چه امروز
از ترس دشمن خندق می کند وبفتح فارس وشام ویمن وعده می کند القصه بعد از
شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسید مالک بن
عوف وعیینه بن حصین با بنی اسد وغطفان وفزاره ویهود از زیر وادی که
جهت شرقی مدینه است در آمدند وابوسفین با حبش قریش وکنانه از پایان
وادی که طرف غربیست ظاهر شدند ویهود قریظه که با حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم عهد بسته بودند باغوای حیی ابن اخطب عهد بشکسته مدد کار کفار
کشتند واز هیبت آن لشکر وکثرت عدد ایشان دل ضعفاء اهل اسلام
از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها

مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلی وادی وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ واز زیر شما یعنی اسفل وادی
وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وچون بکشت دیدها در احداق وخیره شد از خوف وَبَلَغَتِ
الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وبرسید دلها بحنجرها از ترس چه ششش از شدت روع منتفخ
میکردد وقلب با رتفاع او تا حنجره می رسد وَتَظُنُّونَ وکمان می بردید بِاللّٰهِ
الظُّنُونَا بخدای انواع کمانها مخلصان را مظنه انکه حق سبحانه دین خود را غالب کرداند
ومؤمنا نرا نصرت دهد ومنافقانرا کمان انکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب
نیاورده مستاصل کردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا که آزموده شدند مؤمنان
وثبات قدمان از اهل تزلزل ممتاز کشتند وَزُلْزِلُوا وجنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا
جنبانیدنی سخت یعنی انجای برفتند بمثابه که بد دلان عزم سفر این المفر می نمودند و
ناشکیبایان اوراق الفراق مما لایطاق تکرار می کردند ٭ آرام ز دل بشد دل از جای ٭
هوش از سر رفت وقوت از پای ٭ وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ویاد کن آنرا که کفتند
منافقان چون ابن قشیر وَالَّذِينَ وآنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاء ایشان
بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ
وپیغمبر فرستاده او در فتح شام ویمن اِلَّا غُرُورًا مکر وعده بفریب یعنی
سخنی که مردم بازی دهد وَاِذْ قَالَتْ وآنرا نیز کنید که کفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ کروهی
از منافقان چون اوس بن قبطی وابو عرابه وابن ابی يَا اَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب
یثرب نام زمینیست که مدینه طیبه وطیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده
ونهی است که مدینه را یثرب کویند القصه این منافقان مردم مدینه را کفتند
لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا استادن اینجا وجه ردا
فَارْجِعُوا پس بازکردید بمنزلهاء خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین
اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران وا و را بدست دشمن بازدهید

ویستاذن

وَيَسْتَاْذِنُ ودستوری رجوع می طلبند فَرِيقٌ کروهی مِنْهُمُ النَّبِيَّ از ایشان پیغمبر را
یعنی بنو حارثه وبنو سلمه يَقُولُونَ می کویند اِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهاء ما در
مدینه عَوْرَةٌ خالیست واستحکام ندارد ما را اجازت ده تا برویم وآنرا نکاه داریم
تا دشمن بران شبخون نکند وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ وحال انکه خانهاء ایشان خالی وبا خلل نیست
بلکه استحکام تمام دارد اِنْ يُرِيدُونَ نمی خواهند بدین رفتن اِلَّا فِرَارًا مکر کریختن از جنک
وَلَوْ دُخِلَتْ واکر در آمده شود مدینه یعنی لشکر کفار در رانید بدو عَلَيْهِمْ بر منافقان
وهجوم کنند مِنْ اَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی بیکبار بمدینه در رانید وکرد اکرد
ایشان فرو کیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشانرا دعوت
کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر اینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند
سخن ایشانرا وَمَا تَلَبَّثُوا ودرنک نکنند بِهَا باجابة فتنه اِلَّا يَسِيرًا مکر اندک
بلک زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا وبدرستی که بودند بنو حارثه
وبنو سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد کردند با خدای مِنْ قَبْلُ
پیش ازین یعنی روز احد عهد کرده بودند که هرکز لَا يُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ پشتها بر
نکردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ وهست عهد خدای مَسْئُولًا پرسیده شده
یعنی سوال خواهند کرد ندازان وبر نقص آن ووفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بکو
ای محمد که بهیچ وجه لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمی دارد شما را کریختن اِنْ فَرَرْتُمْ اکر
بکریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرک اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت
یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ کردد وَاِذًا وآن هنکام که
بکریزید یعنی اکر شدت فرار نفع کند ومهم شما در تاخیر افتد لَا تُمَتَّعُونَ برخورده
نخواهید شد اِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک چون آخر شربت فنا نوشیده نیست وخرقه
فوات پوشیدنی ٭ که می نهد قدم اندر سرای کون وفساد ٭ که باز روی براه عدم نمی آرد ٭

قُلْ بگو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست انکه نگاه دارد شما را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ
اگر خواهد خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی و هزیمتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی و
نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُونَ و نمی یابند مردمان لَهُمْ برای خویش مِنْ دُونِ اللّٰهِ
بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر
آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه رفت برادر را دید که خود را دید
اسباب طرب اماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب
کند انی و حضرت پیغمبر میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین
که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن باز گشت
و گفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل
علیه التحیة والسلام بروی پیشی گرفته این آورده بود که قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستی که می داند
خدای الْمُعَوِّقِينَ بازدارندگانرا از نصرت رسول مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ
و گویندگان مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانانرا
تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود منافقانرا می گفتند خود را در معرض تلف میفکنید
و از یاری محمد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند
چنانچه می فرماید لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر آمدنی اندک
یا کارزاری قلیل از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه
عَلَيْكُمْ بر شما یا نمی خواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس
دشمن رَأَيْتَهُمْ بینی ایشانرا که از غایة بددلی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو تَدُورُ می گردد
أَعْيُنُهُمْ چشمهای ایشان در حدقه ایشان بجب و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که
پوشیده باشند بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرگ
فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترسناکی سَلَقُوكُمْ برانجانند شما را و سخنهای سخت گویند

بالسنة

بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیل مانند عَلَى الْخَيْرِ
بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولَٰئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوا
نگرویده اند فَأَحْبَطَ اللّٰهُ پس باطل گردانیده است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان
یعنی جهاد زیرا که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشانرا وَكَانَ ذَٰلِكَ
و هست آن اظهار عَلَى اللّٰهِ بر خدای يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این گروه پندارند احزاب
یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان
بمثابه است که با وجود انکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد
مدینه فرو گرفته اند و بجنگ استاده وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ و اگر بیایند این لشکر
نوبتی دیگر يَوَدُّوا دوست می دارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا می کنند انکه ایشان
بَادُونَ صحرانشینان باشند فِي الْأَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی
میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن باشند يَسْأَلُونَ می پرسند آینده
و رونده را عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان
وَلَوْ كَانُوا و اگر باشند فِيكُمْ در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد
مَا قَاتَلُوا کارزار نکنند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را
ای ترسندگان و بددلان فِي رَسُولِ اللّٰهِ در افعال پیغمبر خدای أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای
پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شداید
و محن صبر می کند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست
لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ مر انکس را که هست که امید دارد ثواب خدای بالقاء او را وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ و نعیم روز پسین را وَذَكَرَ اللّٰهَ و مر انکس را که یاد کرد خدای را كَثِيرًا
بسیار در بدر و بزبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده
بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد

وعاقبه شما را بود بر ایشان ولما رأى المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان الاحزاب
لشکرها را در خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا اینست
ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة
ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچه فرموده بود رسول او که سخت شد
الامر باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست گفت خدای و رسول او
وما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مر مؤمنان را الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید
الهی را وتسلیما و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرا
در آن تسلیم مندرج است ◦ هرکه داد چون قلم سر بر خط فرمان او ◦ می نویسد بخط طغرای شرف بر نام او
آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس بن
نضر رضی الله عنهم وغیر ایشان که چون در حرب گاهی ملازم حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه باشند ثبات قدم ورزیدند کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت
نچشند آرام نگیرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید من المؤمنین از گرویدگان
رجال صدقوا مردانند که راست کرده اند ما عاهدوا الله آنچیزی را که عهد بستند
با خدای علیه برآنچیز که ثابت بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم
من قضی پس از ایشان کس هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را وکارزار کرد
تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم ومنهم من ینتظر و از ایشان
کس هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما وما بدلوا و تغییر ندادند
عهد را تبدیلا تغییر دادنی و سخن خود را مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای
الصادقین راست گویان یعنی وفا کنندگان را بصدقهم براستی یعنی بوفای ایشان ویعذب
المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب
یا باز گرداند بتوفیق توبه علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدای

هست غفورا آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان مر کسی را که بر توبه میرد در اخبار آمده که
احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بظاهر مدینه توقف کردند روزها بکنار خندق
آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو عبدود که
شجاع بوده او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق عبور
کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند و عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد
و نوفل را مسلمانان سنگسار می کردند و علی میانش بدو نیم زد دیگر کافران بشکست و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر
احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا
بمددکاری فرستاد باد صبا بیست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند باد یاوری صبا زلزله
در آن لشکر افکند و آتشهاء ایشان کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابها خیمه ایشان
می بریدند و میخها می کندند و باد آنها را می افکند ایشان درمانده روی بهزیمت
نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت
◦ بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر ◦ آن فتح که مفتاح امان بود برآمد ورد
الله و باز گردانید خدای از مدینه الذین کفروا آنانرا که نگرویدند بوی یعنی احزاب
بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لم ینالوا نیافتند خیرا غنیمتی و نصرتی
وکفی الله و کفایت کرد خدای المؤمنین القتال مؤمنانرا جنگ کردن بسبب باد صبا
و ملائکه وکان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هرچه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیا
بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری
احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانروز محاصره کردند و کار بر ایشان
تنگ شده بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که

مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده کیرند و اموال ایشان
بر مسلمانان قسمت کنند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که حکم کردی که خدای
تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر
می دهد که وَأَنزَلَ الَّذِينَ فرود آورد خدای آنانرا که ظَاهَرُوهُم یاری دادند احزابرا
و هم پشت ایشان کشتند مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی یهود قریظه را فرود
آورد مِن صَيَاصِيهِمْ از قلعهاء ایشان وَقَذَفَ و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهاء
ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ کروهی را می کشتند و نهصد تن
از ایشان یا هفتصد تن بکشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده میکیرند کروهی را یعنی زنان
و فرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی
مزارع و حدایق وَدِيَارَهُمْ و سرایهاء ایشان یعنی حصون و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ
و مالهاء ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا و بشما داد زمینی را
که شما نرفته اید در ان یا مالک آن نبوده اید مراد خیبرست یا دیار روم یا ممالک
فارس و کفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام در اید تا قیامت در بین داخل است
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرًا توانا پس قادر باشد بر فتح
بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید عباد و لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است
لاجرم هر نفس اقلیم دیکر می کیرد ارباب سیر بر انند که در سال سابع از هجرت
سید عالم صلی الله علیه وسلم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوکند خورد
که یکماه با ایشان مخالطة نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیادت
از معهود می طلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها
طمع می کردند که در تصرف آن حضرت نبود و اسباب دیکر هم در کتب
سیر مذکورست و بهر تقدیر ملول کشته از ایشان اعتزال نمود و بعلیه در مسجد

که خزانهٔ وی بود تشریف فرمود بعد از بیست و نه روز که آن ماه بدان
عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیة تخییر فرود آورد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر قُل لِّأَزْوَاجِكَ بکو مر زنان خود را إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اکر هستید شما که
می خواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندکانی دنیی یعنی تنعم در ان وَزِينَتَهَا و آرایش
او را چون ثیاب فاخره و پیرایهاء بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بیایید بیایید که
بدهم شما را امتعهٔ طلاق چنانکه مطلقه را دهند سوی المهر وَأُسَرِّحْكُنَّ
و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردنی نیکو به رغبت نه از روی کراهت
وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اکر هستید که میخواهید ثواب خدا را وَرَسُولَهُ
و خشنودی رسول وی را وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیکر را فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکوکار را
مِنكُنَّ از شما یعنی آنها را که اختیار دشق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرک
که زخارف دنیی در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی
که از ازواج طاهرات که خدای و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه
بود رضی الله عنها و عن ابیها يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَن يَأْتِ
مِنكُنَّ هر که بیارد از شما بِفَاحِشَةٍ بکار ناپسندیده مُّبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن
شده و حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول
است يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ
دو برابر آنک زن دیکرانرا باشد چه کناه از ایشان زشترست وَكَانَ ذَٰلِكَ
و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان الجزو الثانی والعشرون
من اجزاء الثلثین وَمَن يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بطاعت
مِنكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول

اورا وتعمل صالحا وبکند کار پسندیده وشایسته نؤتها اجرها مرتین بدهیم ورا اجرها
نزد او یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من النساء
مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیارست بر سایر نسوان ان اتقیتن
اگر می ترسید از خدا وفرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی وفروتنی مکنید
بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فیطمع الذی که انگه طمع کند در شما
آن کسی که فی قلبه مرض در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور وقلن
وبگویید قولا معروفا سخن نکو پسندیده ودور از ریب وقرن وآرام گیرید
فی بیوتکن در خانهاء خویش ولا تبرجن واظهار زیبایها مکنید تبرج
الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان در ایام جاهلیة نخستین که آنرا
جاهلیة جهلا گویند وآن از زمان ادریس بوده تا وقت نوح علی نبینا و
علیهما السلام واصح آنست که جاهلیة اولی در زمان ابراهیم علیه السلام
بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و
جاهلیة اخری میان عیسی ومحمدست علیهما الصلوة والسلام وبعضی معنی آیة
برین وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن اهل جاهلیة اولی واقمن الصلوة
وبه بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است وبدهید وآتین الزکوة
وبدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است واطعن الله وفرمان برید
خدای را در فرایض ورسوله وپیغمبر او را در سنن انما الله یرید جز این نیست که می خواهد
خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل بیت پیغمبر ویطهرکم
وپاک کرداند شما را از معاصی تطهیرا پاک کردانیدنی صاحب کشاف فرموده که این آیة دلیلست
بر آنکه ازواج نبی از اهل بیت وی اند ودر وسیط از عکرمه نقل می کند که مراد
از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته وآینده وضمیر مذکر در یطهرکم

بجهت تغلیبست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بوده ودر زاد المسیر قولی
آورده که عام است مر ازواج واولاد را ودر احقاق از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل
می کند وصاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند
امام از عایشه وام سلمه وابو سعید خدری وانس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت
فاطمه وعلی وحسن وحسین اند رضوان الله علیهم اجمعین ودر اسباب نزول آورده که ام سلمه
رضی الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بودم
نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد وجهت پدر سبوسآب یا کوشت پخته آورد حضرت
حضرت فرمود که ای فاطمه علی وهر دو فرزندت را بخوان تا برین خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام
خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم فضلهٔ آن گلیم بر ایشان پوشید وگفت خدایا اینها
اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر وایشان را پاکیزه کردان این آیة نازل شد ومن سر خود
در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر واز ین جهت
که آل عبا بر پنج تن اطلاق می کنند سو آل العباء رسول الله وابنته ٭ والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا ٭
ودر تیسیر وبعضی دیگر از تفاسیر نقل می کند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه چون وقت نماز بامداد بدر خانهٔ فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ویاد کنید ای زنان
پیغمبر ما یتلی آنچه خوانده می شود بر شما فی بیوتکن در خانهاء شما من آیات الله از آیات
کلام الله والحکمة واز سخنان پیغمبر که محض حکمتست این آیة تحث می کند بر حفظ قرآن وحدیث
ان الله کان بدرستی که خدای هست لطیفا نیکو کار بشما خبیرا دانا باقوال وافعال
شما وبعد از نزول آیات در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند باری
برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیة فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردان که
منقاد حکم خدا اند والمسلمات وزنان فرمان برنده والمؤمنین والمؤمنات وباور دارندگان

از رجال ونسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان وزنان
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وراست گویان در قول وعمل از ذکور واناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ
وصبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وتواضع کنندگان
از مردان وزنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وصدقه دهندگان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ
وروزه داران برای خدا فرضا یا نفلا از رجال ونسا وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ومردان
وزنان نگاه دارنده فرجهاء خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيرًا ومردان ذکر کننده مر خدای را
بسیار وَالذَّاكِرَاتِ وزنان یاد کننده مر ورا أَعَدَّ اللهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشان را
از ذکور واناث مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا ومزد بزرگ بر طاعت ایشان
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهت زید بن
حارثه خواستگاری فرمود وزینب بگمان آنکه برای خود می خواهد آن خطبه را قبول نمود وچون
دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت ودختر عمهٔ پیغمبر بود گفت من جز از
آزاد کردهٔ شوهر وبرادرش عبد الله نیز در این ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیة
فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ ونرسد ونشاید هیچ مرد گرویده را یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ
ونه هیچ زن ایمان آورنده را یعنی زینب إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ وچون حکم کند خدای ورسول او
أَمْرًا کاری را یعنی انکاح زینب بزید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری
یعنی بگزینند مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را
تابع اختیار خدا ورسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وهر که عاصی شود ومخالفت کند خدای
ورسول او را یا از حکم کتاب وسنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلَالًا مُبِينًا
گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیة زینب و
برادر راضی شدند وآن عقد وجود گرفت وحق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم
قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهرهٔ تو باشد پس میان زید وزینب

ناسازگاری بدید آمد بمثابهٔ که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد وحضرت پیغمبر مانع می شد
کما قال الله تعالی وَإِذْ تَقُولُ ویاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ مر آنکس را که انعام کرده است
خدای عَلَيْهِ برو باسلام وبتوفیق خدمت ومتابعت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وتو انعام کردهٔ برو
به پروردن وآزاد کردن وفرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا ورسول است
که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللهَ وبترس از خدای
در کار او واندوه ضرار طلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ وپنهان می کردی در نفس خود مَا اللهُ
مُبْدِيهِ آنچه خدا پیدا کنندهٔ آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات خواهد
بود وَتَخْشَى النَّاسَ ومی ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست وَاللهُ
وخدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارترست که از وی ترسی در آنچه باید ترسید ومقررست که حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف وخشیة بنسبت علم است
انما یخشی الله من عباده العلماء بنص حکم انا اعلمکم بالله از همه عالمیان اخشی بوده و
خوف وخشیة نتیجهٔ علم است ۰ هر کرا علم بیش خشیة بیش ۰ هر کرا خوف شد رفیق رهش
باشد از جملهٔ رهروان در پیش ۰ آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد وبعد از انقضاء مدت
عدت حضرت رسالت هم ورا فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی زید بیامد وقصه
بعرض زینب رسانید زینب از غایة شادی سجده شکر ادا کرد وگویند دو رکعت نماز گزارد
وگفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایستهٔ اویم مرا بدو ده فی الحال
دعاء او مستجاب شد وآیة آمد که فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِنْهَا از زینب
وَطَرًا بحاجتی که داشت ودر موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود
از وی یافت یعنی طلاقش داد وعدت بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْلَا
يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی یا اثمی ووبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ
در خواستن زنان پسرخواندگان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود

ازیشان یعنی طلاق دهند وعدّت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ وهست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا
بود لی بی شبهه جنانجه مهم زینب رضی الله عنها سیّد عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه
بخانهٔ زینب آمد بی دستوری و زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که
الله المزوّج وجبرئیل الشّاهد وزینب بر سایر زنان فخر کرده که الله تعالی مرا تزویج
کرده بد پیغمبر ومتولی تزویج او اولیاء شما بودند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر
مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری ووبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ درانچه تقدیر کرده است خدای لَهُ
برای او واین صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنّت نهاد خدای سنّتی
فِي الَّذِينَ خَلَوْا درانکسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد مرادانبیاء دیگرند
که خدای نفی حرج کرد از یشان درانچه مباح کردانید بریشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ وهست کار
خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی گذارده شده بس صفت انان می کند که گذشته اند از پیغمبران
ومی کوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که می رسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدایرا
بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ ومی ترسیدند ازو وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا ونمی ترسیدند از هیچ کس
إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای حَسِيبًا کافی ترسندگان
یا شمار کنندهٔ بندگان وچون شمار بدست اوست باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعهٔ
زینب رضی الله عنها زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد مارا می کوید که زنان
پسران بر شما حرامست وخود می خواهد وزید را با آنکه پسر خوانده بود در حکم شرع مثل
پسر اصلی می دانستند حق سبحانه آیة فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد صلوات الله وسلامه
علیه أَبَا أَحَدٍ پدر هیچ یکی مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما اگرچه پدر طاهر وقاسم وابراهیم
بوده امّا ایشان بمبلغ رجال نرسیدند بس اورا فی الحقیقة پسر صلبی نیست که میان
وی وآن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ولیکن او فرستادهٔ خداست
وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ومهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت وپیغمبران بدو ختم کردند

وخاتم

وخاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور همچنانچه اوّل ایشان بوده بظهور
نور وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بس می داند که کیست سزاوار
آنکه نبوت بدو ختم شود ودر عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه
پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوانند
کرد اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي وشرف وبزرگواری کتاب بمهر اوست شرف جملهٔ انبیا نیز بدان
حضرتست وشاهد هر کتاب مهر اوست بس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود وجِئْنَا بِكَ
عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا وچون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بدان حضرت
سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت ودیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص
بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت وفی المثنوی المعنوی بهر این خاتم شدست او که بجود
مثل او نی بود ونی خواهند بود چونکه در صنعت برد استاد دست نی تو گویی ختم صنعت بر تو است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا برا ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردن
بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل وتحمید وتکبیر وتمجید وَسَبِّحُوهُ
وتسبیح گوییداورا یا نماز گزارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد وشبانگاه چه نماز
صبح وشام اشق است اندوی ازاسلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام
ذکر بزبان ممکن نیست ودر لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق
یعنی ورا دوست دارید چه مقررست که من احب شيئا اكثر ذكره نشان دوستی ذکر فراوانست
دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر خالی ماند در هیچ مکانی نیم ز فکرت خالی
در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِي يُصَلِّي اوست خدا وندی که درود می دهد یعنی رحمت
می کند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ وفرشتگان او درود می دهند یعنی آمرزش می طلبند گناهان
شما او این درود خدا وملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ
الظُّلُمَاتِ از تاریکیهاء کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت واستقامتست

برخروج چه در وقت صلوات خدا وملئکه بریشان ایشان در ظلمات بنوده اند وکفته اند
اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شك بیقین یا از تیرکی تدبیر بشهود نور
تقدیر ودر بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریة بنور روحانیة وَكَانَ وهست خدای
بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا بکرویدکان مهربان که خود بریشان رحمت می کند وملایکه را بآمرزش ایشان
می فرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مؤمنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که به پیوند
سَلَامٌ سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی ومخافتی وکفته اند ضمیر عاید ست
بملك الموت کنایة غیر مذکور یعنی روزی که به پیوندعزرائیل را بریشان سلام کوید وَأَعَدَّ
وآماده کرده است خدای لَهُمْ برای مؤمنان با وجود تحیت بریشان أَجْرًا كَرِيمًا
مزد بزرکوار که بهشتست ونعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر نداء کرامتست إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا کواه بر تصدیق وتکذیب امت وَمُبَشِّرًا ومژده دهنده
برحمت ما وَنَذِيرًا وبیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا وخواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدا
واقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق وتیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا
وچراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست یعنی تالی آن در آیات باهرات
آورده که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند نور وجود
آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت ؎ چراغی روشن از نور خدایی ۰
جهانرا داده از ظلمت رهایی ۰ دیکر هرچه در خانه کم شود ۰ بنور چراغ باز توان یافت ۰
حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن کشت ؎
از وجان ابدانش اشنائیست ۰ وز وچشم جهانرا روشنائیست ۰ در کنج معانی برکشاده ۰
وزان صاحب دلانرا مایه داده ۰ دیکر چراغ اهل خانه را سبب امن وراحتست ودزد را
واسطه خجلت وعقوبت آنحضرت نیز دوستانرا وسیله سلامتست ومنکرانرا موجب
حسرت وندامت ومنیر تاکیدست یعنی تو چراغی نه چون چراغهاء دیکر

چه آن چراغها کاهی مرده باشد وکاهی افروخته وتو از اول تا آخر روشنی چراغها یادی
مقهور شوند وهیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم
والله متم نوره دیکر چراغها بشب نور دهند نه بروز وتو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت
روشن ساخته وروز قیامت را نیز به پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت ؎
شد بدین رخش چراغ افروز شب ماکشت از التفاتش روز بانفس را چراغی افروزد
که از آن جرم عصیان سوزد ودر کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه افتاب را چراغ خواند
که وجعلنا سراجا وهاجا وپیغمبر را نیز سراج کفت آن چراغ اسمانست واین چراغ زمین
آن چراغ دنیاست واین چراغ دین آن چراغ منازل فلکست واین چراغ محافل ملك آن چراغ
آب وکل است واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند وبظهور این چراغ
از خواب عدم برخاسته بعرصه کاه وجود آمده اند ؎ از ظلمات عدم راه که بردی برون ۰
کر نشدی نور تو شمع روان همه ۰ واشارت بهمین معنی فرموده است ؎
زاقلیم عدم می آمدی وپیش رو آدم ۰ چراغی بود بر دستش هم از نور نخستینت فَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
ومژده ده مؤمنانرا بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مریشانراست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا
بخششی بزرک زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرکتر عطایی وشریفتر جزاییست
وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وفرمان مبر ناکرویدکان ومنافقانرا یعنی بر نافرمانی ایشان
ثابت باش وَدَعْ وبکذار ودست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو
می رسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
وتوکل کن بر خدای در دفع ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا کارسازان
ومهم بردان یا نکاه بان یا زمان مر وعده نصرت وغالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که کرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون نکاح کنید زنان کرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
پس رها کنید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از انکه مس کنید امام شافعی رحمة الله می فرماید

که مس کنایة از مباشرتست و نزد امام اعظم رحمة الله خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون
طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فما لکم پس نیست شما را علیهن
بر این مطلقات من عدة تعتدونها هیچ عدة که شمارید ایام آن را فمتعوهن پس برخوردار سازید
ایشان را بچیزی اگر مهر فرض کرده اند مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه
مندوب نزدیک امام اعظم رحمة الله و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه
واجبست بقدر مال و یسار وسرحوهن و بگذارید ایشان را سراحا جمیلا بگذاشتنی نیکو
یعنی از منازل خود بیرون کنید چو عدة نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید
یا ایها النبی ای پیغمبر انا احللنا بدرستی ما حلال کرده ایم لک برای تو ازواجک
زنان ترا اللاتی آتیت آنها که دادی اجورهن مهرهاء ایشان را تقیید احلال باعطاء مهر
جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن وما ملکت یمینک و حلال ساختم
بر تو آنچه مالک شده است آن را دست تو یعنی مملوکات ترا مما افاء الله از آنچه باز
گردانیده است خدای علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان
وبنات عمک و دختران عم ترا وبنات عماتک و دختران عمتهای ترا از اولاد عبد المطلب
وبنات خالک و دختران خال تو وبنات خالاتک و دختران خالهاء ترا از اولاد عبد مناف
زهره اللاتی هاجرن آن زنان که از مذکورات هجرت کردند معک با تو محتملست
که قید احلال مذکورات به هجرت در حق آنحضرت باشد خاصة و قول ام هانی رضی الله عنها
که مرا رسول خدای خطبه کرد و بدین آیة من بر او حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم
مؤید این قولست وامرأة مؤمنة و زن مؤمنه ان وهبت اگر ببخشد نفسها للنبی
نفس خود مر پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها آنکه در نکاح آرد او را
خالصة خالص کرده شد احلال او و خالص شدنی لک مر ترا من دون المؤمنین بجز مؤمنان
یعنی از مخصوصات آنحضرتست که زنی را بمجرد هبة بی مهر نکاح تواند کرد و امام اعظم

رحمة الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد می شود اما مهر لازم است و در اتفاق این صورت
اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبة واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند
یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته
که ام سهل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبهٔ او واقع است در رمضان
سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات
یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد نیافته قد علمنا بدرستی
که ما دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر امتان از شرایط عقد فی ازواجهم
در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حرة وما ملکت
ایمانهم و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعهٔ امر در آن و ما حلال کرده ایم زنان را
بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد علیک بر تو حرج تنگی وکان الله و هست خدای
غفورا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از وی دشوارست رحیما مهربان بتوسعه جایی که
مظنهٔ حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر که را خواهی منهن از ازواج خویش
وتؤوی و جای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود داری من تشاء هر که را خواهی
از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیة از آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر می گوید
که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبة خود را بعایشه رضی الله عنها
بخشیده بود رعایت قسم می فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که
کردن پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن
و رعایة قسم می کرد میان ایشان هر گاه می خواست پس و چهار تن را
با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن ومن ابتغیت و هر کرا
خواهی که باز طلبی و بجویی یکی ممن عزلت از آنها که یک گوانه رفته از ایشان و ارجا
کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذلک آنکه معزولات را

باز طلبی و رو شد کار نزدیک خوانی اَدْنَى اَنْ تَقَرَّ نزدیک ترست بآنک روشن شود
اَعْيُنُهُنَّ چشمهاء ایشان وَلَا يَحْزَنَّ واندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ وخشنود باشند بِمَا
اٰتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو می کنی از ارجاء و ایواء
وتقریب وتبعید بفرمان خداست ملول نمی شوند وگردن می نهند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای میداند
مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهاء شماست از رغبت وکراهت وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلِيمًا
دانا بضمایر بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبة مجرمان لَا يَحِلُّ حلال
نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه که در عقد تواند چه تسعه در حق آنحضرت
چون اربعه است در حق امت وَلَا اَنْ تَبَدَّلَ وحلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان
مِنْ اَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی وبجای او دیگری را نکاح کنی
وَلَوْ اَعْجَبَكَ واگر بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان اِلَّا استثناء از نساست یعنی
حلال نیستند بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنچه مالک آن شود
دست تو یعنی بتصرف تو در آید وملک تو گردد وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان وکسی که از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه
چاره نیست مراقبه حق را دانا وبینا دانستن است ودر نهان وآشکارا با ادب وحرمت
زیستن سو چون دانستی که حق دانا وبیناست • نهان وآشکار خویش نگر راست • او در ده آنکه
چون حضرت پیغمبر زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و
مردم را طلبیده دعوتی مستوفی داد وچون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند
وزینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود وحضرت پیغامبر می خواست که مردم بروند
آنحضرت خود از مجلس برخاست وبرفت واکثر صحابه برفتند وسه کس مانده همچنان سخن می گفتند
حضرت بدر خانه آمد وشرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد وبعد از انتظار بسیار
که خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد ومن هم خواستم

ولیمه طعام عروسی را گویند

که در دایم

که در دایم پرده بر در حجره فرو گذاشت وآیه حجاب نازل شد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای کسانی
که گرویده اید بخدا ورسول لَا تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهاء پیغمبر اِلَّا اَنْ يُؤْذَنَ
لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند اِلٰى طَعَامٍ بخوردن طعام وآن
هنگام در آیید غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید
اِنَاهُ رسیدن طعام را جمعی بوده اند که وقت نگاه می داشته اند وچون در مطبخ اثر وظاهر
می شده می آمده اند می نشسته حکم شد که دیگر چنین میکنید وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيتُمْ ولیکن
چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَاِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوا
پراکنده شوید ومکث مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ ومنشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن با یکدیگر
اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستی که درنگ شما بعد از طعام واستیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که می رنجاند پیغمبر را
فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که گوید بیرون روید وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي وخدای شرم نمی دارد
مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَاِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ وچون خواهید زنان پیغمبر را مَتَاعًا رختی از
امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَاسْاَلُوهُنَّ پس بخواهید از یشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده
ذٰلِكُمْ آن سوال وراء حجاب اَطْهَرُ پاکیزه ترست وپاک دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهاء شما را
وَقُلُوبِهِنَّ ودلهاء ایشانرا از خواطر شیطانیه وهواجس نفسانیه ودر اسباب نزول
آیه حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ ونرسد ونشاید لَكُمْ مر شما را اَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید
رَسُولَ اللّٰهِ فرستاده خدا را وبکنید آنچه وی آنرا کاره باشد وَلَا اَنْ تَنْكِحُوا ونشاید
شما را آنکه نکاح کنید اَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات
او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند ومادر بر فرزند حرام است
پس مخواهید ایشانرا اَبَدًا هرگز اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستی که ایذاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ونکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدای عَظِيمًا گناهی بزرگ
زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او وبعد از وفات او بلکه حیات وممات او در ادای

حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات
بر بالای اعتلای او دوخته اند ۰ سـو ۰ قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست
که چون بقامت اقبال او نیامد راست ۰ آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را
وفات رسد من عایشه را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته بود و بزبان نیاورده آیة آمد که
اِنْ تُبْدُوا اگر اشکارا کنید شَيْئًا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان و بزبان
گوئید اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید او را در دل و بزبان نیارید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ
پس بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزی از سر و علانیه عَلِيمًا دانا
و بران شما را جزا خواهد داد در خبرست که بعد از نزول آیة حجاب حکم شد تا همه زنان
پرده فرو گذاشتند آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده
نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد پای این آیة نازل شد که
لَا جُنَاحَ هیچ گناه نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَلَا اَبْنَائِهِنَّ
و نه به پسران برادران ایشان وَلَا اَبْنَاءِ اَخَوَاتِهِنَّ و نه به پسران خواهران ایشان
وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه به زنان ایشان یعنی مؤمنات وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ و نه بانچه مالک شد
دستهاء ایشان یعنی غلامان و کنیزان و اصح آنست که کنیزان و شمهٔ ازین مبحث در سوره نور گذشت
پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید
وَاتَّقِينَ اللّٰهَ و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیزی از افعال و اقوال شما شَهِيدًا گواه و از هر چه در خاطر و
باطن گذرد آگاه ۰ سـو ۰ دیده بپوشید ز نامحرمان دور شوید از وهم و گمان در پس زانوی حیا و وقار
خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون از فحوای آیتها گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف
تکریم سید عالم صلی الله علیه و سلم مفهوم می شود ارداف کرد آنها را بآیتی که مشیرست بکمال
عنایت در بارهٔ آنحضرت و فرمود که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای درود گوید وَمَلَائِكَتَهُ

وفرشتکان

و فرشتگان او يُصَلُّونَ درود فرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی
که بخدا و رسول گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات گوئید برو وَسَلِّمُوا و سلام گوئید بروی
تَسْلِيمًا سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوة از حق سبحانه رحمت
و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن
محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول
شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم
او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله والملائکة والناس
اجمعین علما و جمهور بر آنند که امر بصلوة بر آنحضرت درین آیة محمولست بر وجوب
اما اختلاف در مقدارست و اجبست امام مالک رحمة الله گوید در همه عمر یکبار
واجبست و زیادت بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکدست
یکی نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رحمة الله و در تشهد اخیر واجبست
و بمذهب امام اعظم رحمة الله سنت و ائمه را رحمهم الله در صلوة بوقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه اختلافست بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی
گویند که در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت
در مجلس هر چند تکرار یابد یک نوبة درود واجبست و باقی سنت و در کیفیة صلوات
احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رحمة الله فرموده که افضل آنست که جمع نمایند
میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارند
برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما
صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته
کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات و اوقات
آن و شرایط و آدابی که در آن رعایة باید فرمود حواله بمطالعهٔ رسالهٔ تحفة الصلوات

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا اَبْنَائِهِنَّ وَلَا اِخْوَانِهِنَّ وَلَا اَبْنَاءِ اِخْوَانِهِنَّ وَلَا اَبْنَاءِ اَخَوَاتِهِنَّ

سو یا سید الانام درود جناب تو ● ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام ● نزدیک تو چه تحفه فرستم ما ندود
در دست ما همین صلوات است والسلام ● إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ می رنجانند خدا را
یعنی ارتکاب می کنند آنچه نزد خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند
بوی و گفتن کلمات کفر وَرَسُولَهُ و می رنجانند پیغمبر او را قولاً که ساحر و شاعر می گویند
وفعلاً که الم بروی و دندان مبارکش می رسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کردانیده است خدای ایشان را
از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیی و آخرت وَأَعَدَّ و اماده کرده لَهُمْ برای ایشان
در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه می رنجانند مردان
مؤمن را چون صفوان سهمی رضی الله عنه وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان کرویده را چون عایشه صدیقه
رضی الله عنها بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنچه کرده اند یعنی جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ
احْتَمَلُوا پس هر آینه بر می دارند این موذیان بُهْتَانًا دروغ بزرگ را وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا را
یعنی سزاوار عقوبة بهتان و مستحق عذاب گناه ظاهر می شوند و گفته اند این آیة در شان
منافقان فرو آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی را رضی الله عنه می رنجانیدند و در اسباب
نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته که میل بدکاری داشت
ملامت کرد بلکه آدب نموده منزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه برده آن بی ادب سخنان
شنیع مسافهه با فاروق گفت و این آیة درباره او نازل گشت و گویند در شان زانیان است
که شبها بر سر راه نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و
سُدّی می فرماید که دران وقت علامة حرایر آن بود که در راه سر بوشیده رفتندی و جواری
سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر بوشیدکان تحاشی می نمودند لاجرم آیة
آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و مر دختران خود را
وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک کردانند
و فرو کذارند عَلَيْهِنَّ بر رویها و بدنهاء خویش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهاء خود را یعنی وجوه

و ابدان را بدان بپوشند ذَلِكَ آن بوشیدن سر و روی أَدْنَى نزدیکترست أَنْ يُعْرَفْنَ بآنکه ایشان را
بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی
زانیان تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه گذشته را
چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندکان با ایشان بیان می کند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ
اگر باز نیستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِينَ و اگر برطرف نشوند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل فواحش وَالْمُرْجِفُونَ
و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از
لشکرهای اسلام و معایب مردمان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه ترا برگماریم بر ایشان و مسلط
سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه
إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَلْعُونِينَ رانده کان
و دور ماندکان أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند
ایشان را وَقُتِّلُوا و کشته کردند یعنی بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری و زاری سُنَّةَ اللَّهِ
سنة نهاده است خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان
یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو
لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ می پرسند
ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعة رستخیز قُلْ بگو
إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و هیچ ملکی مقرب
و پیغمبری مرسل را بران اطلاع نداده وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی
مطلق نمی دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامة تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند ناکرویدکان را یعنی منکران حشر و بعث را
و دور ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای عذاب ایشان سَعِيرًا

آتش افروخته خالدین فیها درحالتی که جاودان باشند در آن ابداً تا کی دست یعنی همیشه
در آتش معذب مانند لا یجدون نیابند ولیاً دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ
ولا نصیراً ونه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی را که کردانیده
شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی کاهی ایشان را بر پشت
خوابانند و کاهی بروی درافکنند یقولون و ایشان می کویند یا لیتنا کاشکی ما
اطعنا الله فرمان می بردیم خدای را و اطعنا الرسولا وفرمان برداری می کردیم پیغمبر را وقالوا
ربنا و کویند اتباع وارذال قوم که ای پروردکار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم
سادتنا مهتران قبایل خود را و کبراءنا و بزرکان و پیشوایان را فاضلونا السبیلا
پس کم کردند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند و با فسون وافسانه فریب دادند ربنا ای
پروردکار ما حکم کن میان ما آتهم بده ایشان را ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی
که بما داده زیرا که هم ضال بوده اند وهم مضل والعنهم و بران ایشان را لعنا کبیرا
راندنی بزرک که با آن خواندن نباشد و مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند دیکری نتواند
که بخواند سو هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن ٭ وانکه را لطف تو خواند نتواند کش راندن
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی
برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا
و علیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه از آن در قصهٔ قارون کذشت
فبرأه الله پس پاک کردانید او را خدای مما قالوا از آنچه کفتند و زنی را که رشوت
داده بودند تا در حق وی افترای کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هرون علیه السلام
بکوه طور رفتند و هرون آنجا وفات کرد کفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه
ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر
مقتول است یا خدای او را زنده کردانید تا به برأت ذمهٔ برادر اقرار کرد یا می کفتند که

وی عیبی دارد که تنها غسل می کند روزی که جامه بر سنکی نهاده بود و بآب درآمد آن سنک
با جامه روان شده بمیان قوم درآمد و موسی علیه السلام برهنه از پی او می دوید و
بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی عند الله نزدیک خدای وجیها
با جاه وقربة یا مقبول یا مستجاب الدعوه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای کروه کرویدکان
بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول او وقولوا و بکویید
قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار در باره مؤمنان مراد نهی است از ضد آن
یعنی دروغ مکویید و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث افک وقصهٔ زینب و کفته اند
قول سدید کلمهٔ لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند و قول جامع
درین باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا
وجد باشد نه هزل و خالص بود نه امیخته پس چنین سخن کویید یصلح تا بصلاح آرد
خدای لکم برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی او را صلاحیة قبول دهد و بران
ثواب مترتب سازد یغفر لکم و بیامرزد برای شما ذنوبکم کناهان شما را ومن یطع الله
وهر که فرمان برد خدای را ورسوله و پیغمبر او را در آنچه فرمایند فقد فاز پس بدرستی که برهد
و برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فوزا عظیما پیروزی بزرک انا عرضنا الامانة
بدرستی که ما عرض کردیم امانة را که طاعتست یا حدود شرع و در موضح فرموده که نماز است
و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانات مردم یا نکاه داشتن زبان از فضول و کویند
غسل جنابتست و برهر تقدیر عرض کردیم آنرا علی السموات والارض بر آسمانها و زمین
والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فابین
پس سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بردارند امانت را واشفقن منها و بترسیدند
از آن و کفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن
عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند

عرض کرد وابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ وبرداشت آنرا آدمی
باضعف بنیت وناتوانی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست انسان ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود که
امانتی که اجرام عظام از حمل آن بهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان
بعاقبه آن یعنی بعقوبت خیانة اگر واقع شود وعرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللَّهُ تا عذاب
کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان وزنان منافق را به تضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ وعذاب کند مردان وزنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ وبازگردد خدای
برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان وزنان مؤمن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ وهست
خدای غَفُورًا آمرزنده تایبان رَحِيمًا مهربان بریشان علما وعرفا را درین آیة سخن بسیارست
واز انجمله شمهٔ ایراد کرده می شود جمعی معنی آیة را بران فرود آورده اند که عظمت شان
امانت بمرتبهٔ ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام وایشانرا شعور وادراک باشد
از حمل آن اباکنند وحق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک وشعور داد وبریشان
عرض کرد عرض تخییر وایشان اباکردند از خشیت نه از معصیت وانسان قبول کرد از راه
همت نه از روی قوت س آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند •
امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر آنها عرض نمود وبر انسان فرض فرمود آنجا که
عرض بود سرباز زدند وانجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره
فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت
را بروی فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو
ونگاه داشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم انرا همه ترا برداشتم وَحَمَلْنَاهُمْ
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ س • راه او را بد وتوان پیمود • بار او را بد وتوان برداشت •
صاحب انوار آورده که می شاید که مراد بامانت عقل وتکلیف باشد وچون سما وارض
وجبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیة خود قبول کرد زیرا که ظلومست بواسطه

استیلای قوت غضبی وجهول بجهت غلبهٔ قوت شهوی وفایدهٔ عقل آنست که قوتین را
از تعدی نگاه داشته بر طریقهٔ اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل
قوتین است که نتیجهٔ صفتین سبعی وبهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل باشد
وگفته اند از شان انسانست ظلم وجهل چنانچه کوی الماء طهور یعنی از شان اوست
طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیانست اما چون حامل امانة شدند بعضی
ترک ظلم وجهل گرفتند وجمعی بران ماندند یا خود این دو صفت نوع انسانراست باعتبار
اغلب افراد در احقاق آورده که ظلوم وجهولست نزد خلق نه نزدیک حق ودر تفسیر خواجه
پارسا قدس سره مذکورست که حق سبحانه عرض کرد امانة را بر اهل آسمان وزمین
وجبال وابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد وچون انسانرا استعداد حمل آن بود
بی مضایقه ومبالغهٔ قبول نمود واو ظلومست بر نفس خود که افنا می کند ذات خود را
در هویة مطلقه وجهولست که غیر حق را نمی شناسد وبقول لا اله الا الله نفی ماسوی می کند
در فتوحات فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض
کردند وانسان قبول کرد واو ظلوم بودی اگر بر نداشتی وجهولست یعنی عالم زیرا که تمامت
علم بالله اعترافست بجهل وعجز از معرفت ع العجز عن درک الادراک ادراک وحضرت
قاسم الانوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده وگفته
که ظلم وجهل ضد عدل وعلمست اما معنی اذا جاوز شئ حده انعکس ضده اینجا جلوه داد
ظلوم وجهول صیغهٔ مبالغه است وهرگاه این دو صفت از حد متجاوز کردند هر اینه
بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است
نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشت فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود
ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازهٔ ظلومی وجهولی او در عالم افتاد
وعالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریتست

دلْ مملکت مَلکیة نیست که ایشان سایهٔ پرورد لطف و عصمتند می دسایه پرورد و مُجب
بی درد را قدر و قیمتی نیست عشق را طایفهٔ در خورند که صفت اتجعلُ فیها من یفسد فیها
سرمایهٔ بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولاً پیرایهٔ روزکار ایشانست ٭ سو
عاشقی را درد و بدنامی خوشست٭ عاشقان را سوز و ناکامی خوشست٭ آفتاب امانة که از
برج عرض الوهیة بتافت آسمان کفت مرا وصف رفعت ثابتست زمین فریاد برکشید
که مرا نعت بسطت واقعست صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصلست ما تحمل این بار نداریم
نشاید که آفتی بما باز خورد و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی کفت مرا جیست که از من بستانند
مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشید ند برد وش نیاز کرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد
ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او می کفت که بار کران بمدد یار مهربان
توان کشید سو آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد٭ با قوت تو حامل آن بار توان بود٭
القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض
خلیفة بنام نامی او نوشته اند راست نیامد و جون کار بدین عظمت و مهمی بد بن
ابهت نامزد او شد جهت دفع جشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند آنه
کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند ع تا کور شوی هر انکه نتواند دید

سورة سبا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد همه سپاسها و ستایشها لله مر
خدایراست الذی له آن خدای که مر وراست ما فی السموات آنجه در آسمانهاست از وسایط
جلایل نعم وما فی الارض و آنجه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد
و مر وراست ستایش فی الآخرة در ان سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور و بهجه
کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا٭ والحمد لله الذی صدقنا وعده٭ والحمد لله الذی
احلنا دار المقامة وکفته اند مجموع اهل آخرت مر ورا حمد کویند دوستان اورا
بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم و اوست کاردان الخبیر

دانا باحوال بندکان یعلم می داند ما یلج آنجه فرو رود فی الارض در زمین جون آب باران
وما یخرج و آنجه بیرون آید منها از زمین جون نبات یا دانا ست بآنجه در زیر زمین
باشد جون کنوز و دفاین و اموات و آنجه برروی زمین آید جون حیوان و عیون و فلزات وما ینزل
و می داند آنجه فرو می آید من السماء از آسمان جون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار
وما یعرج و آنجه بالا می رود فیها در آسمان جون فرشتکان و نامهاء اعمال بندکان و دعوات
و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل
علیه السلام و آنکه بالا می رود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در شب معراج
صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنجه فرو می آید بر دلهاء اولیا
از واردات و کشوفات و آنجه بالا می رود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنجه فرو می آید
الطاف کرم است که از بارکاه قدم متوجه دلها کشته هر جا که بوی آشنایی می آید همانجا منزل
می کند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنجه بالا می رود ناله تایبانست
و آه مفلسان که جون سحرکاه از خلوة خانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرکاه رحمت پناه آرد
فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین ٭ سو
غلغل تسبیح شیخ ار جند مقبولست لیک آه درد آلود رندان را قبول دیکرست وهو الرحیم
و اوست مهربان در اتمام نعمت الغفور پوشندهٔ کناهان بپردهٔ رحمت وقال الذین کفروا
و کفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت
قل بکو بلی نه آنست که شما می کویید آری وربی بحق پروردکار من در لباب کفته که ابو سفین
بلات و عزی سوکند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوکند
خور که بحق آفریدکار من که بزودی لتأتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردکارست
یعنی داننده پوشید هاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده نکردد از و
مثقال ذرة همسنک مورجهٔ خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها

وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خردتر مِنْ ذَلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر
از آن إِلَّا مگر آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها را
در لوح ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند عملهاء شایسته أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمْ مر ایشان راست
مَغْفِرَةٌ آمرزش خطیات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار یعنی بی تعب و طلب وَالَّذِينَ سَعَوْا
و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در رد آیتهاء ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ
عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از آن یا بزعم خود پیش گیرندگان بما
تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذاب
مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخت عذابی الم رساننده وَيَرَى الَّذِينَ و دیگر اثبات اشیا در لوح
محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مراد اصحاب
پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم یا مؤمنان اهل کتاب و بهر تقدیر مراد آنست که
اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ آنچیزی را که فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ
از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست وَيَهْدِي و او یعنی آن
منزل راه نماید إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بنعم رغایب
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند
هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی
محمد صلی الله علیه و سلم که میگوید إِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند
اجزای شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک
إِنَّكُمْ بدرستی که شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید
گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ آیا می بندد بر خدای
كَذِبًا دروغی متعمدا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که نمیداند بَلِ الَّذِينَ

نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای
فِي الْعَذَابِ در عذابند بدان جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و در گمراهی دور از صواب بدین جهان
وصف ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد از صفت ضالست أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند
و نمی نگرند کافران إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه
از پس ایشانست مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را
و ایشان محبوس و محصورند میان آسمان و زمین إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ
فرو بریم ایشان را بزمین أَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعه
از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهاء ما را إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در نظر بآسمان
و زمین یا در تأمل با قدرت بر خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست
لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می نمایند در دلایل
قدرت و مخایل حکمت وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ و هر آینه ما دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما
فَضْلًا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت
یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم با آنکه جز بارگاه
او ملجاء و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود
علی نبینا و علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون
آمده استماع آواز دلنوازش کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته
خود را از هوا بر زمین افکندندی « مثنوی » ز صوت دلکشش جان تازه گشتی
روان از ذوق بی اندازه گشتی « سپهر چنگ پشت ارغنون ساز » از آن پر حال تر نشنوده آواز
و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از این میگوید يَا جِبَالُ گفتیم ما که ای کوهها أَوِّبِي
باز گردانید آواز خود را مَعَهُ با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی
یا سیر کنید با او هر جا که رود هر گاه که خواهد و این معجزه داود بود علیه السلام

نه چنین

که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّيْرَ ومسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با او
موافق بودندی آورده اند که چون داود علی نبینا و علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا
وی امدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی
وبسیار کس از مستمعان آن نغمات غالب تهی کردندی سوجی کی در مطربی نغمه پردا
زنشو قش مرغ روح آید به پرواز روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد وگفت
تو پیغمبر خدا و خلیفهٔ اویی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدای
پیشهٔ طلبید و امر شد که زره گری کند و آنرا بر وی آسان کردانید چنانچه می فرماید
وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم گردانیدیم مر ورا آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او بمثابهٔ
موم بودی و در وی هر تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم أَنِ اعْمَلْ با آنکه بساز
سَابِغَاتٍ زرهها فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار فِي السَّرْدِ در بافتن آن
یعنی حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز
زرهی تمام کردی و به شش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقهٔ
عیال ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد هزار زره در خزانهٔ او بود وَاعْمَلُوا
و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل و بیت خود عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته یعنی خالص
از اعراض إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید بَصِيرٌ بینا ام و لایق آن پاداش
خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد
یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیرهٔ شهری صباح از تدمر بیرون آمدی
و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را تکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی وَأَسَلْنَا
و جاری کردیم لَهُ برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمهٔ مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی
چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان
کردی و از آن مس هرچه می خواستند می ساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد مر ورا از

تدمر شهری بود در شام که جن برای وی ساخته بودند

دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسی که کار کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او
و مقرر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ هر که بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنَا
از فرمان ما و از طاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش
افروخته در عقبی و گویند در دنیی ملکی که تازیانهٔ از آتش در دست داشت مقرر شده
بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی نبینا و علیه السلام سر کشید
آن تازیانهٔ آتشین بروی زند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ می کردند لَهُ برای سلیمان مَا يَشَاءُ
آنچه می خواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفها خوش و منظرهاء دلکش در وسیط آورده که محراب
منزلی را گویند که بدرجه بر و باید رفت و گفته اند محاریب اینجا مواضع حربست چون
قلعهاء بلند و حصارهاء ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایة یمن
حصنهاء عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و هنده و هنیده و فلقوم و غمدان
و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و می ساختند تمثالها و صورتهاء ملائکه و انبیا علیهم السلام
بروضعی که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده بر همان وجه
پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها
از آهن بصورت آدمیان می ساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان می دمید
تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او
و هیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بتخت بر آید آن دو شیر
بازوهاء خود برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان
بالهاء خود وی را سایه کردندی وَجِفَانٍ و می کردند برای وی انگاسهاء چوبین و غیر آن
كَالْجَوَابِ مانند حوضهاء بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگهاء بلند بر سه پایه نهاده
چون کوهها و او را دوازده هزار طباخ بوده که در آن دیگها طعام پختندی و هنوز
در بعضی از ولایات شام دیگهاء چنین از سنگ تراشیده موجودست اعْمَلُوا

وکفتیم عمل خیر کنید اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ ای آل داود شُکْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی
قدس سره فرموده که آل داود علی نبینا وعلیهم السلام ساعات لیل ونهار را قسمت کرده
بودند ودر هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی وعبادت پادشاهی وَقَلِیلٌ
واندکی مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ از بندکان من سپاس دارند شکور آنرا کویند که بدل وزبان و
جوارح اکثر اوقات مراسم شکر کذاری ادا کند وبا وجود چنین استغراقی در شکر خود را
از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکری دیکر واز ینجا کفته اند
الشکور من یری عجزه عن الشکر ٭ حد شکر حق نداند هیچ کس ٭ حیرت آمد حاصل دانا وبس
آن بزرکی کفت با حق در نهان ٭ کای پدید آرندهٔ هر دو جهان ٭ ای منزه از زن وفرزند وجفت
کی توانم شکر نعمتهات کفت ٭ پیک حضرت دادش از ایزد پیام ٭ کفتش از توان بود شکر مدام
جون درین راه این قدر بشناختی ٭ شکر نعمتهای ما پرداختی ٭ آورده اند که بنای بیت المقدس را
داود علیه السلام آغاز کرد وسلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد
هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعت
روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرک مرا فاش مکنید ومرا بعد از مرک بر عصای من
تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند ومهم مسجد با تمام رسد پس جون سلیمان
علیه السلام درکذشت بشستند وبرو نماز کذاردند واو را بر عصا تکیه دادند دیوان
از دور ویرا زنده می پنداشتند وبهمان کار که نامزد ایشان بود قیام می نمودند تا بعد
از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد واو بر زمین افتاده همکنان از موت
او معلوم شد ودیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال واجواف براری کریختند
کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَیْنَا پس آن هنکام که قضا کردیم عَلَیْهِ الْمَوْتَ
بر سلیمان مرک را واو را مرده بر عصای تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد دیوانرا عَلَیٰ
مَوْتِهِ بر مرک او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مکر جوب خواره که از زمین بر آمده تَأْکُلُ می خورد مِنْسَأَتَهُ

عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنکام که بیفتاد سلیمان تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان أَنْ لَوْ کَانُوا
انکه اکر بودندی که البته یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ دانستندی غیب را کمان جن آن بود
که غیب میدانند وبر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه می فرماید که اکر ایشان بغیب دانا
بودندی مَا لَبِثُوا درنک نمی کردند یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف
شاقه که ایشانرا در عمل عمارت بود لَقَدْ کَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشجب بن
یعرب بن قحطانرا فِي مَسَاکِنِهِمْ در مسکنهای ایشان آیَةٌ علامتی ودلالتی بر وجود صانع
وقدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت
یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده فرسخ وشرب ایشان
در اعلی وادی بود از جشمهٔ در پایان کوهی کاه بودی که فاضل آب از ولایت شحر با آب
ایشان ضم شدی وخرابی کردی از بلقیس که والیهٔ ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی
بست در دهانهٔ دو کوه تا آبهای اصلی وزاید آنجا جمع می شدند وسه ثقبه بر ان
سد ترتیب کرد تا اول ثقبهٔ اعلی بکشایند وآب بمزروعات خود برند وجون کمتر شود
وسطی وباخر سفلی وایشان بر یمین ویسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان
میوه دار کما قال تعالی جَنَّتَانِ آیتی که در مساکن اهل سبا کفته شد دو بوستان بود عَنْ
یَمِینٍ وَشِمَالٍ از راست وجپ منازل ایشان اکرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب
اشجار همه بمشابهٔ یک باغ می نموده کُلُوا کفت پیغمبر ایشان مر ایشانرا که بخورید مِنْ رِزْقِ
رَبِّکُمْ از روزی پروردکار خود کثرت میوهٔ ایشان بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی
ودر زیر درختان بکذشتی آن ظرف پر میوه شدی بی انکه بدست باز کردندی پس پیغمبر
کفت ازین نعمتها بخورید وَاشْکُرُوا لَهُ وشکر کویید مر خدایرا بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ این شهر که خدای
شمارا روزی می دهد شهری پاکیزه است هوای تندرست وآبی شیرین وخاکی پاک
شهری جون بهشت آن نکویی ٭ جون باغ ارم بتازه رویی ٭ در نجاست وکیک وکژدم نبودی

وشبش در جا مها نیفتادی • وغریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامهٔ او نمردی رَبٌّ غَفُورٌ
وپروردگار در روزی دهنده وا نشما شکر جوینده آمرزنده است مر کسی که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا
پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبری خود و شکر گزاری ننمودند و در خبر هست که سیزده
پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار
جیشان بعد از دفع حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بدیشان آمد او را بسیار رنجانیدند
حق سبحانه موشها، دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ
کردند و نیمشب که همه در خواب بودند بند شکسته شده و سیل در آمده منازل و خلایق
ایشان معمور گشت و بسیار مردم و جهار پای هلاک شدند چنانچه فرمود که چون اعراض
کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیلی صعب و گفته اند عرم بند
است یا نام وادی که آب از و آمد یا اسمی موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ
وبدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهاء ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوندان
میوهاء تلخ وَأَثْلٍ و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است وَشَيْءٍ و چیزی
مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی در ان شوره زارها اندک میوهٔ کنار دادیم
تا یاد کنند از ان میوهاء فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشانرا
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي وآیا عقاب
کرده شود إِلَّا الْكَفُورَ مکی نا سپاس یجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را
منصوب سازد یعنی آیا پاداش می دهیم مگر ناسپاس را جزا عامست مر مؤمن و کافر را
و مجازاة خاصهٔ کفاست آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم
پروردگار خود را و پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت
بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهاء نعمت بر ایشان گشوده
فرمود که وَجَعَلْنَا وگردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها

وشوره کز نیز

که بکرم خود بَارَكْنَا برکت داده ایم فِيهَا دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن
و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیهها، معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مارب
که منزل اهل سبا بود تا شام جهار هزار و هفتصد دیه بدید آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم
فِيهَا السَّيْرَ دران دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيرُوا بروید فِيهَا
درین دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها آمِنِينَ امان یافتگان از دشمن و سباع بجهت
کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیهٔ سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام
می رفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی توانگران بر درویشان حسد آمد
که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرق نیست پیاده و مفلس این راه را همچنان می رود که
سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دور دار گردان
بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهاء ما یعنی بیابانها بدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم
بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما
آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی
از ایشان تعجب یادگار گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشانرا
كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماندند قبیلهٔ غسان
از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسدیه بحرین و انمار به یثرب و جذام بتهامه
و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه
ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ
سپاس گوینده را بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغ بالی
می گذرانیدند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید
سوای روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم • دستی که در آغوش بود اکنون بدندان می برم
وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران

اِبْلِیسُ ظَنَّهُ ابلیس کمان خود را یعنی کمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت
وغضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را کمراه کنم کمان او درباره اهل
غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پی روی او کردند در شرک و معصیت اِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
مکر کرو هی از مؤمنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ ونبود لَهُ مر ابلیس را عَلَیْهِمْ بر آنانکه کمان
او در ایشان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی اِلَّا لِنَعْلَمَ مکر برای آنکه جدا کنیم
مَنْ یُؤْمِنُ کسی را که می کروید بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از انکس که او مِنْهَا فِی شَكٍّ از آخرت در کمانست
یا تا بدانند اولیاء ما اهل ایمان و ارباب کمان را وَرَبُّكَ و آفریدکار تو عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها
حَفِیظٌ نکاه بانست قُلْ بکوی ای محمد مر بنی مُلَیح را که ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنان را که کمان بوده اید
ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملایکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب
منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدکار اختیاری و اقتداری [نیست]
یا همه کافران را بکو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابة می کنند شما را و چکونه اجابة کنند
که مطلقا لَا یَمْلِكُونَ مالک نمی شوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنک مورچه را از خیر و شر فِی السَّمٰوٰتِ
در آسمانها وَلَا فِی الْأَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست بتان یا فرشتکان را فِیهِمَا در آسمان
و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُمْ از
ملایکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِیرٍ هیچ یاری و مدد کاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
و سود نکند شفاعت عِنْدَهُ نزدیک خدای یعنی کمان شفاعت که بملیکه یا اصنام دارید
محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ مکر کسی را که دستوری داده باشد
خدای لَهُ برای او شفاعت کردن یا او مأذون باشد بدرخواست نمودن و در روز قیامت
منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له و در ترس و فزع کذارند تا از حضرت عزت
چه فرمان رسد و این انتظار می برند حَتّٰى اِذَا فُزِّعَ تا چون بردارند فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ
از دلها ایشان و دستوری شفاعت دهند قَالُوا کویند بعضی از ایشان بعضی را که

مَاذَا قَالَ چه چیز کفت رَبُّكُمْ پروردکار شما درباب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ کویند سخن راست و درست
کفت و فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند نه مشرکان را وَهُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیرُ و خدای برترست و بزرکوار
از آنکه پیغمبر و فرشته باذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ یَرْزُقُكُمْ بکو که روزی میدهد
شما را مِنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بنبات قُلِ اللَّهُ و هم خود
بکو روزی دهد خدای چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اکر کافران از خوف الزام
بزبان نکویند بدل مقرند وَاِنَّا و دیکر بکوی با ایشان که ما مؤمنانکه روزی دهنده را یکی
کوییم و پرستش کنیم اَوْ اِیَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را که در مراتب امکانیه فرود تر
از و نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلٰى هُدًى بر راه راستیم اَوْ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ
یا در کمراهی اشکارا قُلْ لَا تُسْاَلُونَ بکو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّا اَجْرَمْنَا از آنچه
می کنیم از بدی وَلَا نُسْاَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما می کنید
بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد قُلْ یَجْمَعُ بکو
جمع کند بَیْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردکار ما روز قیامت ثُمَّ یَفْتَحُ پس حکم کند
بَیْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محق را ببوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال
وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِیمُ دانا بچکونکی حکم قُلْ
بکو اَرُونِیَ الَّذِینَ بنمایید بمن آنان را که اَلْحَقْتُمْ بر بسته اید بِهِ بخدای شُرَكَاءَ انباز ات
یعنی بنمایید تا بکدام صفت بتان را شریک حق می سازید در عبادت كَلَّا این انبازی درست
نیست بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِیزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه پس که با او دم شرکت تواند زد
اَلْحَكِیمُ دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را یا او در تبه شرکت
تواند داد سه وحده لا شریک له صفتش • وهو الفرد اصل معرفتش • شرک را سوی وحدتش ره نی
عقل انکه ذاتش آکه نی • هست در راه کبریا و جلال • شرک نالایق و شریک محال • وَمَا اَرْسَلْنَاكَ
و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا كَافَّةً مکر فرستادنی عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه

مردمان را از احمر واسود یا نفرستادیم مگر بعامهٔ خلایق واین از خصایص فضلیهٔ
آنحضرتست که مبعوث بهمهٔ افراد آدمیان وجنیان وغیر او هیچ کس از انبیا
بتمام جن وانس مبعوث نبوده سو نزاداند منشور سعادت ۰ وزان پس نوع انسان آفریدند
پری را جمله در خیل تو کردند ۰ پس انگاهی سلیمان آفریدند ۰ وگفته اند هاء کافه برای
مبالغه است چون علامه ونسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمانرا از شرک
بشیرا مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند ونذیرا بیم کننده بعدل
آنرا که بشرک اصرار کند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند
فضایل وکمالات ترا وجهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد ویقولون ومی گویند
از فرط جهالت که متی کی باشد هذا الوعد این وعدهٔ عذاب یا قیام قیامت ان کنتم
اگر هستید شما یعنی رسول ومؤمنان صادقین راست گویان قل لکم بگو شما را
میعاد یوم وعدهٔ روزیست که چون برسد لا تستأخرون باز پس نیایید عنه از ان روز
ساعة مقدار اندک از زمان ولا تستقدمون وپیشی نگیرید بران آورده اند که کفار مکه بعضی
از اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت
او خوانده ایم واو پیغمبر بحق است ابو جهل وامثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم واین
آیه نازل شد وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که ما
لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا القرآن بدین قرآن که بر محمد فرو می آید ولا بالذی ونه بدان
کتاب نیز که فرو آمده بین یدیه پیش از و ولو تری واگر ببینی اذ الظالمون
چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون بازداشتگان باشند عند ربهم نزدیک
پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر اینه ببینی امری صعب وکاری پر هول یرجع
بعضهم باز گردانند برخی ازیشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر سخن را یعنی
محاوره می کنند وسخن برهم می گردانند یقول الذین استضعفوا می گویند آنانکه زبون گرفتگان بودند

یعنی تابعان وپس روان للذین استکبروا مر آنانرا که سرکشی می کردند یعنی پیشوایان
وبزرگان لولا انتم اگر نمی بودید شما یعنی اضلال واغوای شما نمی بود لکنا مؤمنین
هر اینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید وازایمان بازداشتید قال
الذین استکبروا وگویند آنانکه گردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنانرا که در دنیا
زبون وبیچاره گرفته بودند انحن آیا ما صددناکم بازداشتیم شما را عن الهدی
از قبول هدایة بعد اذ جاءکم پس از انکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود
مجرمین گناهکاران وشرک آرندگان وقال الذین استضعفوا وگویند آنانکه ضعیف وبیچاره
بوده اند للذین استکبروا مر آنانرا که از قول حق سر می کشیده اند بل نه چنین است
که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در روز وشب بازداشته ما بود از ایمان
اذ تأمروننا چون می فرمودید ما را ان نکفر بالله بانکه کافر شویم بخدای ونجعل
وفرا گیریم له اندادا مر ورا همتایان واسروا الندامة وهر دو گروه بعد از گفت وشنید
پشیمان شوند از عمل خود وپنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسر زنش در نمانند وبعضی
اسرار را بمعنی اظهار برده اند واین لغت از اضداد است یعنی ظاهر کرده اند پشیمانی
لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال وما بکنیم غلهاء آتشین را
فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان ومتبوعان ایراد مستقبل
بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است ووضع مظهر بجای مضمر اشعار بموجب اغلال
ایشان هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون مگر بآنچه
باشد که عمل کنند پس تسلیهٔ حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم می گوید وما ارسلنا
ونفرستادیم فی قریة در هیچ دیهی وشهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال
مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان ومتکبران آن دیه مر آن پیغمبرانرا انا بدرستی که ما
بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان ومنکرانیم

وقالوا نحن ودیکر کفتند که ما اکثر اموالا واولادا بیشتریم از جهت اموال واولاد یعنی مال
وفرزند ما بیش از شماست بس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وما نحن ونیستیم ما
بمعذبین عذاب کرده شدکان یعنی خدای مارا عذاب نخواهد کرد دنیا که مارا بنعمت
کرامی کرده بس بمحنت خوار نخواهد ساخت قل ان ربی بکو بدرستی که پروردکار من
یبسط الرزق کشاده می کرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه می خواهد از اهل شرکت
ومعصیت بمشیت خود نه برای کرامت او ویقدر وتنک می کرداند هرکه می خواهد بحکمت خود
نه بجهت مذلت او ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند وکمان
می برند که کثرت اموال واولاد برای شرف وکرامتست وشاید که از روی استدراج بود
وما اموالکم ونیست مالها که بشما داده ایم ولا اولادکم ونه فرزندان که بشما ارزانی
داشته ایم بالتی تقربکم بآن خصلتی که نزدیک کرداند شما را عندنا نزدیک ما زلفی نزدیک
کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد وشمارا آن نیست بس اموال واولاد کسی نزدیک
نمی کرداند الا من آمن مکر کسی را که بکرود وعمل صالحا وبکند عملی که صلاحیة قبول داشته باشد
یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق واولاد خود را علم دین بیاموزد ودر صلاح تربیت نماید
فاولئک بس آن کروه لهم مر ایشانراست جزاء الضعف پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده
یکی را ده وبیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات وایشان
در غرفهاء بهشت آمنون ایمن اند از مکاره وآفات وشداید ومخافات والذین یسعون
وآنانکه می شتابند وکوشش می نمایند فی آیاتنا در رد آیتهاء ما یعنی قرآن وبر ان زبان
طعن می کشایند معاجزین درحالتی که کمان برندکانند که مارا عاجز توانند ساخت از
انزال آن یا مردم را از پذیرفتن وایمان آوردن بدان اولئک آن کروه فی العذاب
محضرون در عذاب دوزخ حاضر آوردکانند قل ان ربی بکو بدرستی که آفریدکار من
یبسط الرزق کشاده می سازد روزی را لمن یشاء برای هرکه می خواهد من عباده

از بندکان مؤمن ومطیع خود بمحض رحمت ویقدر وتنک می کرداند له از برای او بروجه
حکمت وما انفقتم وآنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی که شما راست در راه خدای
فهو بس خدای یخلفه عوض می دهد آنرا در دنیا یا ذخیره می دهد برای او در آخرت
ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی می کوید
اللهم اعط منفقا خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده ودیکری دعا می کند که اللهم
اعط کل ممسک تلفا خدایا مال ممسک را عرصه تلف ساز وبده در راه حق تا موجب عز وشرف
منه بر وی هم کاند که زمانی را تلف کرد وهو وخدای خیر الرازقین بهترین روزی دهند
یعنی غیر او که چیزی بکسی می دهند واسطه اند در ایصال رزق ورزاق حقیقی اوست
ویوم یحشرهم جمیعا ویاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خاعه ثم نقول
بس کوییم وحفص در هر دو لفظ به یا می خواند یعنی خدای همه را حشر کند بس کوید للملائکة
مر فرشتکان را اهؤلاء ایاکم آیا این کروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند
واین سؤال جهت تقریع مشرکان وقطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قالوا کویند
فرشتکان سبحانک پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا تویی خداوند ما
ومعبود ما وما خود را از بندکی مقتضی می دانیم بچه وجه معبودیة روا داریم یا تویی
دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما وایشان هیچ دوستی نیست وحاشا که ما
به پرستش ایشان ما را رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل وغوایت
یعبدون الجن می پرستیدند دیوانرا یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه
باطله یا مشتمل می شدند بصورتهاء متنوعه ودر خیال ایشان می افکندند که اینها
ملائکه اند اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیوان مؤمنون کرویدکانند
یعنی متابعت ایشان می کنند فالیوم بس امروز که همه حکمها مر خدایراست لا یملک
مالک نمی شود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا

و نه زیانی را یعنی معبود باطل را مر ای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن
زیان نیست وَنَقُولُ و گوییم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آن کسانرا که ستم کردند بوضع عبادت در غیر
موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید که بدان
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ
بر کافران آيَاتُنَا آیتهاء ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن قَالُوا گویند مَا هَذَا
نیست این کس یعنی محمد إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که می خواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه باز دارد شما
عَمَّا كَانَ از آن چیزی که بودند که پیوسته يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند آنرا پدران شما
یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی منع کند و بدینی و آیینی که احداث کرده در آ
و تابع خود سازد وَقَالُوا و گفتند مَا هَذَا نیست این کلام که می خواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ
مگر دروغی مُفْتَرًى بر بافته و بخدای اضافه کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که بدیشان آمد
یعنی قرآن إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا
میگویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشانرا مِنْ كُتُبٍ از کتابها، فرو فرستاده
که همواره يَدْرُسُونَهَا بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ
و نفرستاده ایم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده
یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب
کردند مر انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه
مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت
مال یا نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات
و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
بود نَكِيرِ انکار من بریشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن

پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو جز این نیست که پند می دهم
شما را و ارشاد می کنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز أَنْ تَقُومُوا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر
صلی الله علیه و سلم لِلَّهِ برای خدای و پراکنده شوید مَثْنَى دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید
وَفُرَادَى و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در
امر محمد و از مبداء حال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید تا بدانید که البته مَا
بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت
باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و همان کافیست بر صدق قول او إِنْ هُوَ
نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ
عذاب سخت که عذاب آخرتست قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو آنچه می طلبم شما را مِنْ أَجْرٍ از مزد بر اداء
رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما را یعنی هر مزدی که برای رسالت می خواستم بشما بخشیدم
مراد نفی سؤالست یعنی هیچ اجری نمی خواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر
بر خدای وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو
بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را القا می کند بر هر که
خواهد یا سخن راست و درست را منتشر می سازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار
احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست قُلْ
جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ
الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمی گرداند
آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق همچنانکه
گمان می برید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که می لغزم عَلَى نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن
بر منست وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی
می فرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت

اوست اِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِیعٌ شنواست دعاء بنده کان را قَرِیبٌ نزدیکست بامید

نیازمندان وَلَوْ تَرَیٰ واگر به بینی کافران را اِذْ فَزِعُوا جون ترسان شوند نزدیک مرگ

یا بوقت بعث یا در وزید ربه بینی امری عجیب باهول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی

یعنی بکریختن وپناه بحصنی دادن عذاب ازیشان فوت نشود وَاُخِذُوا وکرفته شوند

مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ ازجایی نزدیک یعنی ازروی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا

صحرای بنجاه در بعضی تفاسیر آمده که این آیة در شان سفیانی وقوم اوست که در

آخر الزمان خروج کند ولشکری از شام بجهت تخریب کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا

ترتیب نماید وآن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذ وامن مکان قریب

بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ کردند واز تمام آن لشکر دو کس نجات

یابند یکی بشارت بمکه برد ودیگری که ناجیه جهنی کویند روی او برقفا کشته خبر قوم

بسفیانی رساند وَقَالُوا وکویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف

آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدای یا به پیغمبر یا به حشر ما را بازکردانید بدنیی وَاَنّیٰ لَهُمُ

التَّنَاوُشُ وازکجا باشد ایشان را بازکشتن وحفص غیر مهموز می‌خواند وآن بمعنی

تناولست یعنی ازکجا بود ایشان را فراکرفتن ایمان مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ ازموضعی دورکه

آن عالم آخرتست ومحل تکلیف ایمان دنیاست ونزدیک باس آخرت مشهود شده پس ایمان

سود نکند وَقَدْ کَفَرُوا وحال آنکه نکرویدند بِهِ بخدای یا رسول او یا به بعث

مِنْ قَبْلُ پیش ازین که درحین تکلیف بودند وَیَقْذِفُونَ ومی افکندند بِالْغَیْبِ به پوشیدکی

سخنان لایعنی یعنی بکمان خود سخنان می‌کفتند وبر قرآن ورسول طعن می‌کردند مِنْ مَکَانٍ

بَعِیدٍ ازجای دور یعنی دور بودند از آنچه می‌کفتند ونمی دانستند که چه می‌کویند

وَحِیلَ وجدا کرده شد بَیْنَهُمْ میان ایشان وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ ومیان آنچه آرزو می‌بردند از قبول

ایمان ورجعت با دنیا کَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِاَشْیَاعِهِمْ باشباه

ایشان از کافران کذشته مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان باس ازیشان نیز قبول

نکردند اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان کَانُوا بودند فِی شَکٍّ مُرِیبٍ درکمان بتهمت افکننده

ومضطرب سازنده

سورة الفاطر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اَلْحَمْدُ ستایشی که شاید وثنایی که سزا بود لِلّٰهِ مر خدای را که سزاوار ثنا وستایش است

فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ نوسازنده وپدید آرندهٔ آسمانها وزمینها جَاعِلِ الْمَلَائِکَةِ کرداننده

فرشتکان رُسُلًا یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام وکویند رسالات

آلهی به پیغمبران رسانند بوحی وباولیا بالهام وبمؤمنان برؤیاء صادقه

پس صفت فرشتکان می‌کند اُولِی اَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنیٰ دودو وبرای طیران

ثُلَاثَ وسه سه وَرُبَاعَ وچهار چهار برای آرایش مراد خصوصیهٔ این اعداد نیست

ونفی زیاده برین چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یَزِیدُ

زیاده می‌کند خدای فِی الْخَلْقِ در آفریدهٔ خود مَا یَشَاءُ آنچه می‌خواهد یعنی

در اجنحه ملائکه می‌افزاید تا از چهار زیاده شود واصح آنست که مراد از خلق آدمیانند

وزیادات ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت وعلم وکرم یا جسمانیه چون

حسن صوت وملاحة عینین وکفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهاء خلق امام

قشیری رحمة الله فرموده که علو همتست یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبهٔ قرب

ودر حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف وسخا در اغنیا وتعفف در فقرا وصدق

در مؤمنان وشوق در محبان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزاز رسالت

ملک وزیادت در خلق قَدِیرٌ تواناست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بکشاید لِلنَّاسِ برای مردمان

وفرستد بدیشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت وعافیة وصحت وعلم وتوبه

فَلَا مُمْسِکَ پس بازکیرنده نیست لَهَا مر آن را وَمَا یُمْسِکْ وآنچه بازکیرد از مردمان از آثار

بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست لَهُ مر آن را مِنْ بَعْدِهِ

بازهم

پس از کی فتن آن وهو العزیز واو غالبست در باز کی فتن الحکیم صواب کار
در فرستادن صاحب کشف الاسرار کوید ارباب فهم برانند که این آیة اشارت
بفتوح مؤمنان و اهل عرفانست وفتوح آنرا کویند که از غیب ناجسته وناخواسته
آید و آن دو قسمست یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیکی مطالب معنویه
و آن علم لدنیست ناآموخته باشیعت موافق ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که آه ازین علم ناآموخته کاه در ان غرقم وکاه از ان سوخته ـــ سو
دست لطفش نسخهٔ علم وحکم * بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم * علم اهل دل نه از مکتب بود *
بلک از تلقین خاص رب بود * یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمة الله
نعمتهاء خدایرا که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال و ادرار رزق
هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای که روزی دهد شما را
من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی
بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید وان یکذبوک
و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل
فرستادگان من قبلک پیش از تو ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبایی
والی الله وبسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر
وایشانرا بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ
خدا در حشر وجزا حق راستست ودر وی خلف نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی
ندهد شما را ونفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیی تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم
و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده
یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند واگرچه این ممکن است
اما مشابه تناول زهرست بامید دفع طبیعت آنرا یا مقاومت با آن بزرکان فرموده اند

که یکی از مصاید ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبهٔ بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقیست
عشرهٔ نقد از دست مده ـــ سو امشب همه شب یار می شاهد باش * چون روز شود توبه کن وزاهد باش *
عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ـــ ع
عذر با فردا افکندی عمری فردا که دید ان الشیطان لکم بدرستی که شیطان مر شما را
عدو دشمنیست بعداوت قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را
دشمن واز وی حذر نموده در مجامع احوال بد واعتماد منمایید از بزرکی پرسیدند که چگونه
شیطانرا دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید ومتابع هوای نفس مشوید وهرچه کنید
باید که موافق شرع ومخالف طبع باشد انما یدعو جز این نیست که می خواند شیطان
باتباع هوا ومیل بدنیا حزبه گروه خود یعنی پیروان وفرمان برداران لیکونوا
تا باشند در آخرت با او من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین
کفروا آنانکه کافر شدند ودعوة شیطانرا اجابة کردند لهم مر ایشانراست عذاب
شدید عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وبا شیطان مخالفت ورزیدند
وعملوا الصالحات وکردند عملها خالص وپاکیزه لهم مغفرة مر ایشانرا
آمرزشیست از پروردگار ایشان واجر کبیر ومزد بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت
افمن زین آیا کسی که آراسته شد له برای او سوء عمله زشتی عمل او را فرآه
پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد چون کسی که تمییز کند حسن را از قبیح وهر یک
را ببیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن
وایل وسوء عمل ایشان شرک وتکذیب ماوردی گوید مراد یهود ونصاری اند
وسوء عمل ایشان عناد ومکابره با سید عالم صلی الله علیه وسلم یا خوارج وسوء عمل ایشان
تاءویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو گذارد وگمراه
گرداند من یشاء هر کرا خواهد ویهدی وراه نماید وتوفیق دهد من یشاء هر کرا

خواهد فلا تذهب نفسك پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم برکمراهی ایشان
حسرات برای حسرتهاء متوالی که می خوری وتأسفهاء گوناگون که داری بر فعلهاء ناخوش
ایشان که هریک ازان مقتضی حسرتیست یعنی رنجی مخور بر ایشان وجان در سر کار ایشان
مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بآنچه می کنند و بر ات
ایشان جزا خواهد داد والله خدای بحق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را
یعنی شمال وقبول وجنوب فتثیر پس بر انگیختند ایشان سحابا ابر را ایراد ماضی
بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمتست فسقناه پس براندیم
آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانیم وبس که برانیم الی بلد میت
بزمین مرده وافسرده یعنی باحیاء آن فاحیینا پس زنده کردیم به الارض بآبی که از ابر
نازل شد زمین را بعد موتها پس از مردگی وافسردگی او کذلک النشور همچنین است
زنده کردن یعنی احیاء موات وبرانگیختن اموات در صحت مقدوریة یکسانست
من کان هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش
خدای کن فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست همه عزتها وبعزت او رسول ومؤمنان
متعزز اند ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین • عزت در ملازمت اوست ومذلت در مخالفت او
• عزیزی که هر که از درش سر بتافت • بهر در که شد هیچ عزت نیافت • الیه بسوی رضای او
یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا می رود سخنان پاک یا صحایف که آنها در و
مکتوبست میل صعود می کند والعمل الصالح وعمل شایسته یرفعه بر می دارد آنرا
وبمحل قبول می رساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب
دعاست وعمل صالح صدقه مساکین ودر غالب اجابت دعوات بتصدقاتست یا کلم
دعاء ایمه است وعمل تأمین جماعتیان یا کلم تکبیر غزاست وعمل شمشیر زدن یا
کلم استغفارست وعمل ندم ودرین همه صور بر دارنده کلم عملست وبعضی

ضمیر فاعل را در یرفعه عاید بکلم طیب دانند که قول لا اله الا الله است وگویند توحید
بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدست ویک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل
صالح را یعنی قدر ومرتبه او را رفیع سازد مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز
بقیمت آن نیست وکاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر وبی مقدارترست
• کوتر هیچ اخلاص در بوم نیست • ازین در کسی چون تو محروم نیست • زر قلب آلوده بی قیمتست •
زری را که خالص بود حرمتست • والذین وآنانکه یمکرون السیئات پنهان می کنند ومی سازند
مکرها بد را مراد مکرهاء قریش است نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وآنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره ایشان از حبس وقتل واخراج چنانچه در سوره
انفال گذشت لهم مر ایشانرا یعنی ماکرانراست عذاب شدید عذاب سخت در آخرت
ومکر اولئك ومکر آن گروه هو یبور او کاسد شود واز پیش نرود والله خلقکم
وخدای بیافرید شما یعنی پدر شمارا من تراب از خاک ثم من نطفة پس شمارا از نطفه ثم
جعلکم پس گردانید شمارا ازواجا صنفها یا مردان وزنان که مزاوجه کنید وما
تحمل من انثی وبار بر نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی ولا تضع ونتهد آنچه در شکم اوست
یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل ووضع ومدت وزمان هر یک معلوم او
وما یعمر وزندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری ولا ینقص وکم کرده نشود
من عمره از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت
عمر ونقصان آن الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی وکوتاهی زندگانی
مقرر ومقدر شده ان ذلك بدرستی که تقدیر طول وقصر عمر علی الله یسیر بر خدای
آسانست وما یستوی البحران ومساوی نیست دو دریا هذا عذب آن آب شیرین فرات
گوارنده وهذا وآن دیگر ملح آب شور اجاج با تلخی گراینده ومن کل واز هر یک
ازین دو دریا تاکلون می خورید لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجون

وبیرون می آید از دریای شور خاصه حِلْیَةً پیرایه از لولو و مرجان تَلْبَسُونَهَا می پوشید
یعنی می پوشند زنان شما بعضی بر آنند که این ضرب المثل مؤمن وکافرست که مساوات
میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب عرفانست ودیگری
از مرارت عصیان بحر اجاج کفر وطغیان سـو آن آب حیات آمد واین نقش سرابست
این عین خطا باشد وآن محض صوابست وَتَرَى الْفُلْكَ ومی بینی کشتیها را فِيهِ در هریک
ازان دو دریا مَوَاخِرَ شکافندگان آب ودوندگان بران لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ
از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ وشاید شما تَشْكُرُونَ سپاس کوئید
خدایرا برچنان نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری
ربیع
ازشب در روز می افزاید تا زمان روز زیادت می کردد از زمان شب وآن در ربیع
وصیفی است وَيُولِجُ النَّهَارَ وداخل می کرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات
ربیع
روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز وآن در ربیع
خت
خریفی وشتویست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام کرد آفتاب وماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت
كُلٌّ يَجْرِي هر یکیا زین بر می رود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقتی نام برده یعنی تا زمانی معلوم
که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیری خود باز ماند ذَلِكُمُ اللَّهُ آن
ست
خدای که خالق وفاعل این اشیاست رَبُّكُمْ افریدکار وپرورندکار شماست لَهُ الْمُلْكُ مر ورا
پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ وآنانکه می خوانید ومی پرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی مَا يَمْلِكُونَ
ق
مالک نمی شوند مِنْ قِطْمِيرٍ پوست خستهٔ خرما را بس مالک علی الاطلاق ومعبود باستحقا
اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اکر بخوانید آنانرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی
نباشد
یا دفع ضرری لَا يَسْمَعُوا نمی شنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شما زیرا که جمادند وجماد را شنوائی
د
وَلَوْ سَمِعُوا واکر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند شما را ومراد
ستیخیز
شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع ودفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز رستخیز

یکفرون

يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف کردند ببطلان آن شرک که شما
آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را وکویند ماکنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ وخبر
نکند از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بالحقیقة امور که آن خداوندست
سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل بخدای جایز نیست بس این مثلیست در کلام
عرب شایع کشته واستعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه
وموثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى اللَّهِ
بخدای یعنی بروزی او وآمرزش او وخشنودی او وبهشت او وَاللَّهُ وخدای هُوَ الْغَنِيُّ
عام
او بی نیازست وبغناء مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمت
وفضل شامل وبباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاج اند بفاعل و انتم الفقرا
الغنی
اشارت بآنست وحق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم وعالمیان مستغنیست والله هو
عبارت ازانست وچون ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن
که نعمتیست کبری مستحق حمدست وثنا کلمه الحمید بدان ایمائی می نماید واز ین رباعی
پی بدین معنی توان برد سـو تا حق کرد بجمله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بمیان
ورنه بکمال ذاتی از آدمیان فردست وغنی چنانچه خود کرد بیان إِنْ يَشَأْ اکر خواهد خدای
يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ وبیارد آفریدکان
جَدِيدٍ نو یعنی قومی که از شما فرمان بردار تر باشند یا کروهی بیارد که کس ندیده ونشنیده
بود وَمَا ذَلِكَ ونیست بردن شما وآوردن دیکران عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ
وبر ندارد وَازِرَةٌ نفس کناه کننده وِزْرَ أُخْرَى بار کناه نفسی دیکر وَإِنْ تَدْعُ
واکر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی کران بار از کناه دیکری را إِلَى حِمْلِهَا ببرداشتن بعضی از کناهان
وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از کناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از
کناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ واکر چه باشد ذَا قُرْبَى خداوند خویشی

یعنی هرچند گناه کاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی
از خطیات او بردارند هیچ کس اجابت نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند انما تنذر
الذین جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود
بالغیب بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بریشان ظاهرست نه در صحبتها یا عذاب
او ازیشان پوشیده است و می ترسند ازان نادیده آنرا واقاموا الصلوة و بپای داشته اند
نماز را تخصیص ترسندگان و نمازگذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع
اند ومن تزکی و هرکه پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکی پس جز این نیست که پاکیزه بود
لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عایدست والی الله المصیر و بسوی خداست
بازگشت همه پس پاکیزگانرا بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد وما یستوی الاعمی
و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصیر و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه
یافته ولا الظلمات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت ولا النور و نه
روشنایی یعنی حق یا طاعت ولا الظل و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت
یا راحت ولا الحرور و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وما یستوی الاحیاء و مساوی
نیستند زندگان ولا الاموات و مردگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران ان الله
یسمع بدرستی که خدای می شنواند و تفهیم می کند من یشاء هرکه را می خواهد
بتوفیق و هدایة وما انت و نیستی تو بمسمع شنونده سخن من فی القبور آنرا که
در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات ان انت نیستی تو الا
نذیر مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو همین ابلاغ و انذارست و بس ع نیست
بر پیغمبران الا البلاغ انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق که
اسلامست بشیرا مژده دهنده بمثوبة ونذیرا و بیم کننده از عقوبة وان من امة
و نبود هیچ گروهی از امم سالفه الا خلا مگر آنکه گذشت فیها در میان ایشان

نذیر پیغمبری بیم کننده یا دانایی آگهی دهنده وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا
معاندان قریش عجب مدار فقد کذب الذین پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه من
قبلهم پیش ازیشان بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران
فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وبالزبر و بنامهای آسمانی چون
صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام وبالکتاب المنیر
و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریة یا انجیل
ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند
فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بریشان بعقاب و عذاب
الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای انزل فرو فرستاد من السماء ماء از آسمان
یا ابر آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما
توانائیم که بیرون آریم به بدان آب ثمرات از همه میوها مختلفا الوانها در حالتی
که مختلفست رنگهای آن یعنی گوناگونست اجناس یا اصناف آن و گویند مراد
اشکال و هیآت آنست ومن الجبال و از انچه ما آفریده ایم از کوهها جدد راهها
مختلفة اللون است و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط متلونه بیض سفیدها
وحمر مختلف الوانه و سرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی
بعضی بغایت سرخ و برخی ازان فروتر وغرابیب سود و سیاهها بغایت سیاه ومن الناس
و از آدمیان والدواب و از جنبندگان والانعام و از چارپایان مختلف هست
آنچه بود گوناگون الوانه رنگهای او کذلک مانند اختلاف الوان ثمار و جبال
و هرکه نداند قدرت خدای را بر آفریدن اشیا و عالم نبود بتحویل هرچیزی از حالی بحالی
چگونه از خدای ترسد انما یخشی الله جز این نیست که می ترسند از خدای من عباده
العلماء از جملهٔ بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش مخشی است و علم بصفات

وافعال او پس هرکرا دانش او بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ازینجا فرموده که انی اخشاکم بالله ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن
از کسی که نترسد از و غفور آمرزنده است مر ترسکارانرا ان الذین یتلون بدرستی
آنانکه می خوانند یا متابعت می کنند کتاب الله کتاب خدایرا که قرآنست واقاموا الصلوة و
بپای داشته اند نمازرا با آداب و شرایط آن وانفقوا و نفقه کرده اند در راه ما مما
رزقناهم از انچه روزی داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته
نگردد وعلانیة و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا پس در
مسنونه بوده و علانیه در مفروضه یرجون آنان امید می دارند بدین عملها
تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار
قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام کرداند
خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند اجورهم مزدهاء کردار ایشان ویزیدهم
و زیاده کرداند حسنات ایشانرا من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان
و ایشانرا رتبه شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت ایشان قبول کند درباره
جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
مر گناهکارانرا شکور مزد دهنده مر سپاس دارانرا والذی اوحینا و آنچه وحی
کرده ایم ما الیک بسوی تو من الکتاب از قرآن هو الحق اوراست و درستست مصدقا
موافق لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از و بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول
احکام آنهاست ان الله بدرستی که خدای بعباده به بندگان خود لخبیر
داناست ضمایر ایشانرا می داند بصیر بیناست ظواهر ایشانرا می بیند و احوال
آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند برو پوشیده نیست آنکه فرموده که ثم اورثنا
ما کتابهاء متقدمه بر امم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرآن

یعنی

یعنی تأخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الذین اصطفینا آنانرا که برگزیده ایم من عبادنا از بندگان ما
یعنی امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد
که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مؤمنان بمحض عنایت
ملک منان بدیشان رسید یا بیگانه را در میراث دخل نیست دشمنانرا ز قرآن بی
بهره اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث
و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد اینجا نیز بهرهاء اهل قرآن متفاوت است هرکس
بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند ۰۰۰ ع
زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فمنهم پس بعضی از بندگان ظالم لنفسه
ستمکارست بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن ومنهم مقتصد و برخی از ایشان
میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات ومنهم و از ایشان سابق بالخیرات پیشی گیرنده است
به نیکیها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن باذن الله بدستوری خدای و بتوفیق و بفرمان
او ذلک این توریث و اصطفا هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگ فاروق اعظم
رضی الله عنه نقل می کند که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیة
فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده
و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سه طایفه را
تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب ببهشت روند و مقتصد آنانکه حساب
ایشان سبک کنند و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت
تلافی حال ایشان کند ذو النورین رضی الله عنه فرموده که سابق ما اهل جهادند و
مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه
که نه بجهاد روند و نه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده
که سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرة و قبل الفتح

کرویده وظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام درآمده اهل تفسیر وتذکیر وارباب تحقیق
وتدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد
بر ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم واختتام بسابق سهل بن عبد الله
تستری قدس سره گفته که آنان جاهلند ومتعلم وعالم وگفته اند طالب دنیی ومایل
عقبی ومشتغل بمولی یا صاحب کبیره ومرتکب صغیره ومبرا از جرم یا مصر بر ذنوب
وتایب عاید وتایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه
کند وانکه متعلق بهردو باشد وآنکه معاد او بر معاش بچربد یا پرستنده بر عادت
وعابد بخوف وطمع وعبادت کننده لله فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا وصبور در بلا
ولذت یابنده از بلا یا آکل حرام ومایل شبهت وخورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر
ومشغول بذکر ومتوجه بمذکور یا مجرم وتایب ومتقی یا غافل وطالب وواجد یا آنکه
سیآت او بر حسنات بچربد وآنکه هردو برابر باشد وآنکه حسنات او بر سیآت راجح بود
یا آنکه ظاهر او به از باطن بود وآنکه سر وعلانیهٔ او مساوی باشد وآنکه
نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند وندهد وآنکه هم ستاند وهم دهد
وآنکه دهد ونستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد وآنکه همین جویندهٔ قوت باشد
وآنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که سه گروه
اهل سخا وجود وایثارند یا طالبان نجات ودرجات ومناجات در حقایق
سلمی آورده که ناظر از خود بخود ونگرنده از خود بآخرت وناظر از حق بحق صاحب
فتوحات روح الله روحه می گوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد
ومقتصد آنکه گاهی بیدار گردد وسابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف
گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگرد ومقتصد از منعم بنعمت وسابق از منعم بمنعم یعنی
بامشاهدهٔ منعم در سازد واز وی بنعم نه پردازد سه نعیم هردو جهان می کنند بر ما عرض

عاید آنست که بعد از توبه بگناه عود کند وباز از گناه بتوبه باز گردد ٥

دل ازمیانه تمنا ندارد الا دوست حق سبحانه هیچ امت را از امم سالفه این نواخت نکرد
واین تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحهٔ حال همه کشید وابتدا بظالم کرد تا شرم
زده نگردند وبر رحمت بی غایة امیدوار باشند سه نیاید از من آلوده طاعت خالص
ولی برحمت وفضلت امیدواری هست • وگفته اند تقدیم ظالم از روی فضلست
وتاخیر سابق از راه عدل وحق سبحانه فضل را از عدل دوستر دارد وتاخیر سابق جهت
آنست تا بثواب که دخول جنانست اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند
وبطاعت معجب نگردد که عجب آتشیست که چون برافروخته شود هزار خرمن عبادت بدو بسوخت
شود سه ای پسر عجب آتشی عجبست • گرم سازنتنور بولهبست • هرکجا شعلهٔ از وافروخت
هرچه از علم وزهد دید بسوخت • جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامت يَدْخُلُونَهَا در ایند این
سه گروه دران يُحَلَّوْنَ بپیرایه بسته شوند فِيهَا دران بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها
که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا واز مروارید صافی در عین المعانی آورده
که دستوانهٔ زر ومروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده وبدیشان اختصاص داشته چنانچه
تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ وپوشش این گروه فِيهَا حَرِيرٌ در بهشت دیبا باشد
نه چون دیباء دنیا یعنی رشته وبافتهٔ کس نبود وَقَالُوا وگویند این جمع چون از حفره
دوزخ برهند وبروضهٔ بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش وسنا مر خدای را الَّذِي
أَذْهَبَ آن خدای که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوف که از رد طاعات
داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید وگفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسه
ابلیس یا ضیر جوع وعطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تحاسد وتباغض إِنَّ رَبَّنَا بدرستی
که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزندهٔ گناهکارانست شَكُورٌ جزا دهندهٔ
سپاس دارانست الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدای که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت
که جنتست واز وی انتقال بموضع دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش وکرم خود نه بعمل ما

لایمسنا نمی رسد مارا فیها درسرای اقامت نصب رنجی جهت طلب معیشت وسایر
مشقتها که در دنیا بوده ولا یمسنا فیها و نمی رسد بما درینجا لغوب ماندگی وملال
چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرورست والذین کفروا
و آنانکه نگرویدند بخدای و رسول لهم نار جهنم مریشانراست آتش دوزخ لا یقضی
حکم کرده نشود علیهم بریشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از
عذاب باز رهند ولا یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها چیزی
از عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش فرونشیند زیاده کنند احراق والتهاب او را
کذلک مثل این پاداش نجزی جزا می دهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر
وکفران بنهایت رسیده وهم وایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد می خواهند
فیها در دوزخ و می گویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر ما را بدنیا
فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل
می کردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده
حق سبحانه فرماید که اولم نعمرکم آیا ما زندگانی ندادیم وعمر دراز نگذاشتیم
شما را ما یتذکر آن مقدار که پند گیرد فیه در ان عمر من تذکر هر که خواهد
که پند گیرد مراد عمریست که مکلف درو متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین
بیست و شصتست ودر زاد المسیر گوید هفتاد که آخر الزمان تذکر باشد زیرا که
بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه
گردید وجاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان
وهمسایگان کفی بالموت واعظا واکثر علما برآنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان
شیب فرونشاننده شعلهٔ حیاتست و موسم پیری زنگ فزایندهٔ آیینهٔ ذات
نوبة پیری چون زند کوس درد ⁕ دل شود از خوشدلی و عیش فرد ⁕ در تن و اندام در آید شکست

لرزه کند پای زسستی چو دست ⁕ موی سفید از اجل آرد پیام ⁕ پشت خم از مرگ رساند سلام
در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا
فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از وقت ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه
جواب دهد که نه زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم
و نذیر را دیدیم خدای فرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست
ستمکاران یعنی مشرکانرا من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی
که خدای عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده ایست که در آسمان و زمین
باشد پس احوال کفار برو مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بچیزی
که مضمرست در سینها هو الذی جعلکم اوست آنکسی که گردانید شما را خلائف
خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف
در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند
مرین نعمت را یا کافر شود بمنعم فعلیه کفره پس بروست جزاء کفر او ولا یزید الکافرین
و نیفزاید مر کافرانرا کفرهم ناگرویدن ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
الا مقتا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب
غضب جاودانی همان تواند بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگانرا کفرهم
کفر و شرک ایشان الا خسارا مگر زیان در آخرت قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیدید
شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنانکه می خوانید ایشانرا و می پرستید من
دون الله بجز خدای ارونی بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز
آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در وی و بروی است ام لهم آیا هست ایشانرا شرک
انبازی فی السموات و آفریدن آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی
ناطق بآنکه ما شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینات بر حجتهای روشن باشند

اضافة شرکت بدیشان
جهت آنست که ایشان
شریک ساخته بودند

ام بمعنی هل است

منه از ان کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمی دهند مشرکان بعضهم
بعضی ازیشان که رؤسا و اشراف اند بعضا بر بعضی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان الا
غرورا مگر از روی فریب و مکر ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض نگاه
می دارد آسمانها و زمین را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال
بقا ناچارست از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا
وعلیهما السلام بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن
رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه می دارم ایشانرا تا زوال نیابند
یعنی ازجای خود نروند ولئن زالتا و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشانرا
من احد هیچ یکی من بعده پس از زوال و یا جای نیارد انه کان بدرستی که
خدای هست حلیما بردبار که بعقوبة یهود و نصاری تعجیل نمی کند غفورا آمرزنده
کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیة وی قایل شود و داند که لم یلد و لم یولد صفت
اوست * سو * خدایی را که معبود ست و واحد * نگوید کس که مولود ست و والد *
کسی کو را نباشد کفو و مانند * بدو نسبت نشاید کرد فرزند * رؤسای قریش شنوده بودند
که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیگر می گفته اند که لعن الله الیهود والنصاری
چه دو طایفه بد اند که مکذب پیغمبران خودند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما ازیشان
راه یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتافتندی حق تعالی خبر داد که واقسموا بالله و سوگند
خوردند بخدای جهد ایمانهم سخترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آید بدیشان
نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی راه یافته تر من احدی الامم از
یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنگام که
آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ما زادهم
زیاده نکرد آمدن او ایشانرا الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن استکبارا

ونیفزود ایشانرا مگر گردنکشی از فرمان الهی فی الارض در زمین ومکر السیئ و آنکه مکر کردند
مکر بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیئ و باز نگردد
مکر بد الا باهله مگر با اهل وی یعنی مکر هر ماکری بوی احاطه کند و اطراف و جوانب
وی فرو گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید و ابن یمین را
درین باب قطعه ایست این دو بیت ازانجا ثبت افتاد سو در باب من ز روی حسد یک دو ناشناس
دمها زدند و کوره تزویر تافتند * رغما لانفسهم همه نیکی بمن رسید * وایشان جزای فعل بد خویش یافتند
فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند و چشم نمی دارند الا
سنة الاولین مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبة ارباب مکرست
فلن تجد پس نیابی تو لسنة الله تبدیلا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب
بدل نتوان کرد ولن تجد لسنة الله و نیابی مر سنت خدای تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان
و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت اولم یسیروا آیا سیر نمی کنند اهل مکه
فی الارض در زمین فینظروا کیف کان تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه
بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبة آنانکه پیش ازیشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وکانوا
و بودند ایشان اشد منهم سخت تر از مکیان قوة از روی توانایی و با وجود آن از عذاب
رهایی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وما کان الله لیعجزه و نیست
خدای که عاجز گردانند او را من شیء هیچ چیز فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین
پس هرچه خواهد کند و کسی بر و در حکم او پیشی نگیرد انه کان بدرستی که اوست
علیما دانا باحوال همه اشیا قدیرا توانا بتصرف در آنها ولو یؤاخذ الله و اگر مواخذه
کردی خدای الناس مردمانرا بما کسبوا بجزای آنچه کسب می کنند از شرک و معصیت
ما ترک نگذاشتی علی ظهرها بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان
یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات که بشامت معاصی بنی آدم

هلاک می شوند چنانچه در زمان حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام که بشومی کفر مشرکان
همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس در ین وقت نیز اکر ایشانرا
بگناه عاصیان بگیرد همه نابود می شوند وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس می دارد ایشانرا
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت که نام برده که زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ
وقت هلاک ایشا فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای بِعِبَادِهِ هست به بندکان خود بَصِيرًا بیناو می داند
که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدامست و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد
۰ ــــــو ۰ آنرا بلوامع رضا بنوازد ۰ وین را بنوایر غضب بگذارد ۰ کس را بقضا و قدرش کاری نیست
آنست صلاح خلق کو می سازد سُورَةُ يس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يس در ینابیع آورده آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانهٔ غیب که
که حضرت عزت حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل
بدان نازل شده وجز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند
که اسم قرآنست و در حقایق فرموده که نامیست از نامهاء الهی و گویند اسم
سورهاست و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف
عام تایید این قول می کند در تفسیر ماوردی آورده که هفت نام حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است وانکه اهل بیت را آل یاسین
می گویند تایید این سخن می کند ع لله در کم یا آل یاسینا امام قشیری قدس سره
فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر او با احباب از اهل اشواق
در بحر الحقایق آورده که قسم است به یمن نبوت حبیب و بسر مطهر او و بعضی برانند
که معنی او یا انسانست بلغة طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری
از وا اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و حقیقة آنست که
در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه ع قد قلت لها قفی فقالت لی قاف

یعنی

یعنی وقفت یس می شاید که حرف سین اشارت بکلمهٔ باشد و آن بقول که گذشت
انسانست و مخاطب بانسانیهٔ حضرت مصطفی باشد صلوات الله وسلامه علیه که
صفت کمال انسانیه مر آنحضرت را ثابتست و می شاید که آن کلمهٔ سید باشد یعنی یا سید
البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر بباید دانست
که از میان حروف سین را سویهٔ اعتدالیه هست که میان زبر و بینات او توافق و تساویست
و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه
در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد ۰ ــــــو ۰
تراست مرتبهٔ اعتدال در همه حال ۰ که در خصایص توحید اعدل از همه ۰
تمکنست ترا در مقام جمع الجمع ۰ بدین فضیلت مخصوص افضل از همه ۰ و از نحوی کلمات
سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام می تواند نمود و خدایت لشکر داده ز قرآن
پس انکه قلب آن لشکر زیاسین در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایة انس بن مالک
رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل شیء
قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسند برای وی ثواب ده بار قرأة قرآن
و این سوره را معمه گویند که تمام می کرداند بر خوانندهٔ خود نیکویی هر دو سرا و دافعه
خوانند که دفع کند از و بهمه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتهاء
او را آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی حق سبحانه
فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت که
إِنَّكَ بدرستی که تو بی شک و شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگانی بسوی خلق از ان فرستادگان
که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحیدست یا تو فرستاده شدهٔ بر طریق
با استقامت که راهیست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستادهٔ خدای
غالبست و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآنرا فرستادن خداوند قوی

س ی ن
٦٠ ٦٠

در ملک خود الرَّحِیم مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی
از عذاب ربانی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی را که بیم کرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک
ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شده اند
پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبر اند
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران
یعنی کلمهٔ لأملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمی گروند
مراد آنانند که خدای می دانسته که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون
ابوجهل و اضراب او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردیم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردنهاء ایشان
غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخدانهاء ایشان و نمی گذارند که
سرها بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا مانده کانند و چشم برهم نهادگان
تمثیل کرد مشرکانرا بجمعی که غلها بر گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد
که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در نماز بیند سر مبارک او را بشکنند
روزی دید که آن حضرت نماز می گذارد سنگی برداشت و نزد وی آمد و چون دست
بالا برد تا سنگ بروی زند دست او در گردن او و چنبر شد و سنگ بر دست او چسفید
در گردنش بماند و این آیة آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها
باز داشته شوند گویند که قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردن
و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک آنحضرت آمد نابینا شد
و آیة آمد که وَجَعَلْنَا و ما کردیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا
دیوار و حجاب وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس بپوشیدیم
چشمهاء ایشانرا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سدّ
پیش طول امل است و سدّ عقبه غفلت از جنایات گذشته و هر کرا دو سدّ چنین

احاطه کرده باشد هر اینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بپند
راه فلاح و هدایة وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا
أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشان
بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که تو بیم کاهانی آگاهانیدنی که فایده بران
مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پی روی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول شنود
وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در نهان از و ترسد
نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غایبست از و یعنی امور آخروی فَبَشِّرْهُ
پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مرد بزرگوار
در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنوسلمه گفتند یا رسول الله
خانهاء ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیة آمد که
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگانرا به بعث یا دلهاء مرده را بهدایة
وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه
وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پیها یعنی نشانهاء اقدام ایشانرا که بمسجد می روند مراد انست
که خطوات ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها را أَحْصَيْنَاهُ
نگاه داشته یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشنست
یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیة آنحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند
در صحیحین مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسیست
که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که
آثار اعم است از انکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع
خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط یا سیئه چون اشاعة باطل و تأسیس ظلم

مکفر خطیآت ایشان
خواهد بود و بهر قدمی
درقی از عنایت بر صحیفهٔ
احوال ص

حق سبحانه می فرماید تا همه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد
داد مثنوی از مکافات عمل غافل مشو ٭ گندم از گندم بروید جو ز جو
این چنین گفتست پیر معنوی ٭ کای برادر آنچه کاری بدروی واضرب لهم و بیان کن
برای اهل مکه مثلاً اصحاب القریة مثلی مثل اهل دیه انطاکیه اذ جاءها المرسلون
وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
قبل از دفع یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از دفع وی دو حواری را که
یحیی و تومان گفتندی یا تادوس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق
بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیده
پیری دیدند که گوسفندان می چرانید بر وی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند
رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت می خوانیم گفت بر صدق
دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را
بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمارست و اطبا از علاج او
عاجزند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی
آمده دعا کردند و صحت کامل یافت مثنوی قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی
بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ٭ پیر ایمان آورد و او حبیب نجارست که صاحب یاسین
گویند و به ششصد سال قبل از زمان حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بدو گرویده
و یکی از سُبّاق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از
برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او
انطیخس رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت
ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان
کرد و شمعون از پی ایشان درآمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش

سُبّاق آنانند که در اسلام پیشی گرفته اند ٥

وحکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر می دهد اذ ارسلنا یاد کن چون فرستادیم
ما الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستاد ندا بر ما
فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فعززنا
پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید می خواند یعنی قوت دادیم بثالث
به سیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس
فقالوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه که انا الیکم بدرستی که ما بسوی
شما مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفهٔ وی قالوا گفتند
مردم آن شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در
اکثر صفات بشریة پس بچه مزیت شما را برسالت اختصاص داده اند وما انزل الرحمن
و نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما الا
تکذبون مگر که دروغ میگوئید در دعوی رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران
که خدای ما یعلم انا می داند بدرستی که ما الیکم لمرسلون بسوی شما فرستادگانیم
وما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم
و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب شما فرود آید قالوا انا تطیرنا گفتند
که ما فال بد گرفتیم بکم بآمدن شما که تا بدین بلد آمده اید باران نباریده و همه
مزروعات ما خشک شده لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم
هر آینه شما را بسنگ بکشیم ولیمسنکم و برسد شما را منا از ما عذاب الیم
عذاب دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با
شماست یعنی سبب شآمت شما عقاید فاسده و اعمال باطلهٔ شماست ائن ذکرتم
آیا اگر پند داده می شوید فال بد می گیرید و بقتل تهدید می کنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون
گروهی کز اکاران و از حد درگذشته کانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه

آمدی و خدا را سجده کردی و مردم پنداشتند که او بت پرستش می کند ملک بروی
اعتماد تمام کرد و بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید
که ای ملک شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک
گفت ایشان دعوی می کنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب
فرمود که بگوی تا ایشان را حاضر کردانند که گفتار ایشان عجیبست ملک امر کرد
تا ایشان را آوردند و چون شمعون را دیدند خوش دل شده دلیر و ارنشستند
شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفرید کار زمین و آسمانست
شمعون گفت خدای شما چه می سازد گفتند نابینا یا نرا دیده ور می کرداند شمعون
از ملک التماس کرد تا نابینای حاضر کردند و فرمود که خدای خود را بگوئید
تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند و فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک
ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون
تو نمی دانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت
ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده می کرداند شمعون گفت
اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی می گرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی
برآمده بود یا مرده هفت روزه را زنده کردند و ملک با قومی ایمان آوردند و برخی دیگر
قصد پیغمبران و مؤمنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل
ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود **وَجَاءَ** و آمد **مِنْ
أَقْصَى الْمَدِينَةِ** از دورترجای از آن شهر **رَجُلٌ** مردی یعنی حبیب نجار **يَسْعَى** و بود که
می شتافت تا برسید **قَالَ يَا قَوْمِ** گفت ای کروه من **اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ** پیروی کنید
فرستاده شدکانرا **اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ** پیروی کنید کسانرا که نمی خواهند از شما **أَجْرًا**
مزدی بر تبلیغ رسالت **وَهُمْ مُهْتَدُونَ** و ایشان راه یافتکانند بخیر هر دو سرا

الجزو الثالث والعشرون من اجزاء الثلثين

وَمَا لِيَ و چیست مرا که
از روی صدق **لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي** نپرستم آنکس را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد
وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او **تُرْجَعُونَ** باز کردیده خواهید شد روز قیامت اضافه
فطرت بخود اظهار شکرست و اضافه بعث بکافران مبالغه در تهدید و زجر **أَأَتَّخِذُ**
آیا فرا کیرم **مِنْ دُونِهِ** بجز خدای **آلِهَةً** خدایان دیگر یعنی بتان **إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ** اگر خواهد
خدای مرا **بِضُرٍّ** بکزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد **لَا تُغْنِ عَنِّي** کفایة نمی کند
از من **شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا** درخواست بتان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند
وَلَا يُنْقِذُونِ و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانائی ندارد بر نفع و ضر
بپرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم **إِنِّي
إِذًا** بدرستی که من آنگاه **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در کمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی
شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده گفت **إِنِّي آمَنْتُ** بدرستی که
من بگرویدم **بِرَبِّكُمْ** بآفریدکار شما **فَاسْمَعُونِ** پس بشنوید ایمان مرا تا فردا بر من گواهی
دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ می زدند تا کشته شد و قبر او
در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای او را زنده گردانید و ببهشت برد
و امام حسن بصری رحمة الله برآنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان
برد و از روی کرامت **قِيلَ** گفتند مر او را که ای حبیب **ادْخُلِ الْجَنَّةَ** درای در بهشت پس چون
ببهشت درآمد **قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي** گفت کاشکی قوم من **يَعْلَمُونَ** دانا شوند **بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي**
بآنچه بیامرزید مرا پروردکار من **وَجَعَلَنِي** و کردانید مرا **مِنَ الْمُكْرَمِينَ** از نواختکان
باکرام قولی آنست که پیغامبران و ملک و مؤمنان کشته شدند و قولی آنست
که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته کشت یا بآسمان رفت **وَمَا أَنْزَلْنَا** و نفرستادیم ما
عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبیب **مِنْ بَعْدِهِ** پس از قتل یا رفع او **مِنْ جُنْدٍ** هیچ لشکری **مِنَ السَّمَاءِ**

از آسمان برای هلاک کافران وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ونیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک
قومی یعنی کفار از ان خوارتر وبی مقدارترند که هلاک ایشانرا لشکری باید وانزال لشکر
ملیکه در دور نبود وچنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلوات الله وسلامه علیه نه آنکه
لشکر کفار در حساب بوده باشد إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مگر یک فریاد که جبریل علیه السلام هردو بازوی در شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنجا
ایشان خَامِدُونَ فرومردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار
منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان
هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند
وندانستند که ما كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ
از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ ومشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان
لَا يَرْجِعُونَ باز نمی گردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند وَإِنْ كُلٌّ ونیستند همه ایشان
لَمَّا جَمِيعٌ مگر بهم جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت
برای پاداش یعنی آنانرا که هلاک کرده ایم از پیشینیان با این مخالفان واپس مانده همه
درعرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد ومناسب کردار وگفتار
جزا وسزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم وعقاب عظیم گرفتار خواهند شد ودر
محبس حرمان ومضیق خذلان محبوس ابد ومهجور سرمد خواهند گشت ع
ونعمت جنانی محروم جاویدانی وَآيَةٌ ونشانه از نشانهاء قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ
مر کافرانرا زمین مرده است یعنی خشک وبی گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردیم
آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا وبیرون آوردیم ازوی حَبًّا دانه درودنی مراد حبوب غاذیه
است فَمِنْهُ پس از ان دانه يَأْكُلُونَ می خورند وَجَعَلْنَا وآفریدیم فِيهَا در زمین
جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمابنان وَأَعْنَابٍ واصناف تاک بنات

فَجَّرْنَا وروان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه
آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ واز آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ دستهاء ایشان مثل دوشاب
وغیره وحفص ما عملته می خواند وما را نافیه می داند یعنی می خورند از میوها ودستهاء
شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمی کنند
بازای این نعمتها ومنعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیة بزبان
اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت وبیرون آوردیم ازان
حب طاعت تا ارواح ازان غذا می یابند وساختیم بوستانها از نخیل اذکار واعناب
اشواق وعیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات ومشاهدات تمتع میگیرند
واز نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات وخیرات آیا سپاسداری نمی کنند یعنی سپاس
می باید داشت برین نعمت ظاهره وباطنه تا موجب مزید آن شود که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ۰ وز دل ببرد غدغهٔ بیش وکمت ۰
پس زود بسر منزل مقصود رسی ۰ از منهج شکر اگر نلغزد قدمت ۰ سُبْحَانَ الَّذِي پاکست
آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفها ونوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
از آنچه می رویاند زمین چون نبات واشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وانفسهاء ایشان یعنی از بشر
چون ذکر وانثی وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ واز آنچه نمی دانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ
وعلامت دیگر ایشانرا بر قدرت ما شبست که از روی حکمت نَسْلَخُ در می کشیم ودور می کنیم
مِنْهُ النَّهَارَ ازو روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ در آیندگانند بتاریکی و
الشَّمْسُ تَجْرِي وآیة دیگر آفتابست که می رود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راهست
ودر صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد وگویند مراد از مستقر
حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذَلِكَ آن رفتن او بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
تقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود بر همه مقدوری الْعَلِيمِ دانا بهمه معلومی

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ وماه را مقدر و مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلها بیست و هشت کانه
از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب
منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه می کاهد
و میل بانحنا و تقویس می کند حَتَّى عَادَ تا وقتی که کردد كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
مانند چوب شاخ یکساله از خرمابان که خشک شده باشد و کج کشته بشکل هلالی
لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد مر او را و شاید أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ اینکه دریابد
قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اولست و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که افتاب دریابد
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حد و ماهی قطع می کند
و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد
و خلل بتکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ ونه شب سَابِقُ النَّهَارِ پیشی کیرنده
بر روز با آن معنی که غلبه کند روشنی او همه اوقات شب کذرد بلکه متعاقب
اوست و کفته اند مراد بشب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست
که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب
سبقت نمی کیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک بکشاد
می روند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیکر مر ایشانرا أَنَّا حَمَلْنَا
آنست که برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ بدران ایشانرا یعنی نشاندیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ
در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام
و کفته اند مراد از ذریة اولاد اند یعنی چون فرزندان خرد را قوت سفرنیست بر خشکی
برای ایشان مقرر کردیم کشتی وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی
مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری می کنند بران چون زورق و صندل و امثال آن
و کفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اکر خواهیم که

نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ پس هیچ فریادرسی نیست لَهُمْ مر ایشانرا
که از غرقه شدن نکاه دارد وَلَا هُمْ ونه ایشان يُنْقَذُونَ رها کرده شوند از مرک إِلَّا
مکر آنکه ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری
دهیم ایشانرا برخورداری دادن إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ
و چون کفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافرانرا که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که
پیش شما با مم مکذبه رسیده وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت
و ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد
افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردکار
ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا مکر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی کردانندکان
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون کویند مر ایشانرا که بر درویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه داده است شما را خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا کویند آنانکه نکرویدند
بصانع یعنی معطلهٔ عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که کرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با
مؤمنان کویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اکر خدای خواستی أَطْعَمَهُ
طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد
چون آن طعام نداد ما نیز نمی دهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ الا
در کمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت می فرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای
آنکه خدای بعضی مردم را توانکر ساخته و بعضی را درویش کذاشته و بجهت ابتلاهم
فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند کردانند پس مشیت را بهانه ساختن
و امر الهی را که بانفاق فرموده فرو کذاشتن محض خطا و عین جفاست سو
درویش را خدا بتوانکر حواله کرده تا کار او بسازد و فارغ کند دلش از روی بخل اکر نشود ملتفت بوی
فردا بود ندامت و اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ و کویند کافران مَتَى کی است هَذَا الْوَعْدُ

این موعود شما یعنی قیام قیامت وهنکام رستخیز اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید راست
کویان مَا یَنْظُرُونَ انتظار نمی برند ایشان اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مکر یک فریاد که بکیرد ایشانرا
یعنی نفخهٔ صعقه که بعد از نفخهٔ فزع است دریابد ایشانرا وَهُمْ یَخِصِّمُونَ وحال آنکه
ایشان دران وقت در سودا و معامله بجدال وخصومت مشغول باشند و مهم دینی می سازند
که بیکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد وهمه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله
فَلَا یَسْتَطِیعُونَ پس نتوانند تَوْصِیَةً وصیت کردن باحاضران وَلَا اِلَی اَهْلِهِمْ ونه بسوی
اهل ایشان که غایب باشند یَرْجِعُونَ باز کردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند
وَنُفِخَ فِی الصُّورِ بعد از چهل سال بدمند در صور دیکر باره فَاِذَا هُمْ پس آنکاه ایشان
مِنَ الْاَجْدَاثِ از کورها بیرون آمده اِلَی رَبِّهِمْ بسوی پروردکار خود یَنْسِلُونَ می شتابند
ودرین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانکیخته شوند قَالُوا یَا وَیْلَنَا کویند ای وای
بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانکیخت یعنی بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابکاه ما ملایکه
جواب دهند که هَذَا اینست مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ آنچه وعده کرده بود خدای از بعث
ونشر و شما میکفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ وراست کفتند پیغمبران درباب
بعث وجزا آنچه کفتند اما شما باور نکردید اِنْ کَانَتْ نبود این واقعه اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً
مکر یک نعره که نفخهٔ اخیره است یعنی بمجرد نفخه زنده شدند فَاِذَا هُمْ پس آنکاه
ایشان جَمِیعٌ همه ایشان لَدَیْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شده کانند فَالْیَوْمَ
پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفس شَیْئًا چیزی را از جزاء کردار خود
نه از ثواب ایشان بکاهند ونه بعقوبتی زیاده از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ
و پاداش داده نشوید ای اهل محشر اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مکر آنچیزی را که بودید که
میکردید از خیر و شر اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْیَوْمَ آن روز
فِی شُغُلٍ در کاری باشند فَاکِهُونَ شادان و نازان و میوه خواران ولذت کیرندکان

وآن کار اقتضاض ابکارست یا سماع یا زیارت یکدیکر یا در مهمانی خدای بودن
یا مشغولی باشد ایشانرا به تنعم وفارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان وانواع تعذیبات
ایشان یا خدای مشغول کرداند ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ
باشند چه یادکرد ایشان موجب تنغیص عیش است در زبحر الحقایق کوید که مراد از اصحاب
جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنات بوده حق سبحانه ایشانرا به تنعم مشغول
کرداند واین حال کرچه نسبت با دوزخیان از جلایل احوالست نسبت با طالبان حق
بغایة فرود می نماید واز ینجا بود اکثر اهل الجنة البله پس توان بود که چون این آیة نزد شبلی
قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد وچون با خود آمد کفت بیچارکان اکر دانند
که آنکه مشغول شده اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت می افتند در کشف الاسرار از شیخ الاسلام
انصاری قدس سره نقل می کند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامهٔ مؤمنانست اما
مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود وملاحظهٔ نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند
مثنوی روزی که مرا وصل تو در چنک آید از حال بهشتیان مرا ننک آید
ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنک آید هُمْ ایشان یعنی اصحاب
الجنة وَاَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور او عینا فِی ظِلَالٍ در سایهاء قصور
یعنی در مواضعی از حرارت آفتاب دور عَلَی الْاَرَائِکِ بر تختهاء آراسته مُتَّکِئُونَ
تکیه زدکان باشند واتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِیهَا مر ایشانراست در بهشت
فَاکِهَةٌ میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُمْ ومر ایشانراست مَا یَدَّعُونَ آنچه خواهند وآرزو برند
در حقایق از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که هرچه بهشتی اندیشد از طعام
واشربه بی آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر بیند ومر ایشانرا باشد سَلَامٌ سلام یعنی
تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ از پروردکار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله
رضی الله عنهما نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اهل بهشت

در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد وچون سر بالا کنند
حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة و سلام دوست شنیدن سعادتست و
بوصل یار رسیدن فضیلتست وکرامت وامتازوا الیوم وجدا شوید امروز ایها المجرمون
ای مشرکان از موحدان وای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان می رانند
وایشان را ببوستان دوستان می خوانند الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ام با شما
ونفرموده ام شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان آنکه نپرستید شیطان را
یعنی بتان را بفرموده شیطان انه لکم بدرستی که وی شما را عدو مبین دشمنیست
آشکارا وعداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهرست وان اعبدونی ونه عهد کرده ام
که مرا بپرستید که دوست شماام هذا این پرستش من صراط مستقیم راه راستست
ببهشت ولقد اضل وبدرستی که گمراه کرد شیطان منکم از شما ای آدمیان جبلا
کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید وخود را در دام فریب
او نیفکنید هذه جهنم این دوزخیست التی آن دوزخی که در دنیا کنتم توعدون
بودید که وعید کرده می شدید بدان اصلوها الیوم در آیید بدو امروز بما کنتم تکفرون
بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را وتصدیق بانبیا نمی کردید الیوم نختم امروز
مهر نهیم علی افواههم بر دهنهاء ایشان چون انکار می کنند که مشرک نبوده ایم وتکذیب
رسل نکرده ایم وشیطان را نپرستیده ایم وتکلمنا وسخن گویند با ما ایدیهم دستهاء
ایشان وتشهد ارجلهم وگواهی دهند پایهاء ایشان بما کانوا بآنچه بودند که در دنیا
یکسبون می کردند در کشف الاسرار فرموده که چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان
گواهی می دهد اعضاء اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کند چنانچه در آثار
آورده اند که حق سبحانه بنده مؤمن را خطاب کند که چه آورده اوشرم دارد که عبادات
وخیرات خود بر شما رد حق سبحانه اعضاء وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند

حتی انامل گواهی دهد بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات ولو نشاء
واگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه ناپدید کنیم یعنی رقم محو کشیم علی اعینهم بر چشمهاء
ایشان فاستبقوا الصراط پس پیش گیرند راهی را که در سلوک آن معتادند فانی یبصرون
پس چگونه بینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم واگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا وصورتهاء ایشانرا
متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهاء ایشان تا هم آنجا افسرده شوند فما استطاعوا
وقادر نباشند مضیا بر رفتن از پیش ولا یرجعون وباز نگردند ونتوانند باز گشتن
از عقب یا بصورت اول باز نروند ومن نعمره وهر کرا عمر دراز دهیم ننکسه بر
گردانیم او را فی الخلق در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم وجوانی او را به
پیری افلا یعقلون آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادرست بر طمس
ومسخ نیز قادر خواهد بود ع نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه می گفتند که محمد
شاعرست حق سبحانه رد قول ایشان را می فرماید که وما علمناه الشعر ونیاموختیم ما محمد را
شعر وما ینبغی له ونشاید مر ورا شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدان قوم در آمدی که
قدرت او بر نظم قرآن وافصاح بدان از قوت نطاقت اوست که در شاعری
دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود وهرگاه که آنحضرت
بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی
جاری شدی چنانچه یکنوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله
فرمود که یا رسول الله قایل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان وتیره
که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار نمود ابو بکر فرمود که اشهد انک رسول الله وما
علمک الشعر وما ینبغی لک واز کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب
انا ابن عبد المطلب بی تکلف وقصد بوده ان هو نیست آنچه ما بدو آموختیم الا ذکر مگر پند
وارشادی وقرآن مبین وکتابی روشن در معانی وحقایق یا روشن کننده احکام

بس نتوانند دم

وحی ودکه فرستاده ایم لِيُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد بدان مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد
زنده یعنی عاقل وبافهم چه غافل وجاهل بمشابهٔ مرده است یا آنرا که مؤمنست فی علم الله
چه حیوة ابدی وبقای سرمدی بایمانست وتخصیص انذار بمؤمن جهت انتفاع اوست
بدان وَيَحِقَّ الْقَوْلُ وواجب می شود کلمهٔ عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که قرآن را
قبول نمی کنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند ونمی دانند اینان أَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما آفریده ایم
لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کردیم وساختیم بی واسطه وشرکت ووکالة
یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلیست که هرکه کاری تنها کند گویند این
مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز فرماید که
ما آفریدیم برای ایشان بخودی مشارکة غیری أَنْعَامًا چهارپایان چون شتر وگاو
وگوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ ضبط کنندگانند وبتصرف در آرندگان
وَذَلَّلْنَاهَا ونرم کردیم ورام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس
بعضی از آن مرکوب ایشانست که بر آن سواری کنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ واز آنها
بعضی آنست که می خورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا ومر ایشانراست در چهارپایان مَنَافِعُ
سودهاست از پشم وموی وپوست وَمَشَارِبُ وآشامیدنیها از شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر
نمی گویند نعمت خدای را که انعام آفرید ورام گردانید ومنافع بزرگ از ممر اینان بدیشان
می رساند وَاتَّخَذُوا وفرا گرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان
لَعَلَّهُمْ تا شاید ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند بمدد ایشان وحال آنست
که بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند
وایشانرا شعور وقدرت نیست وَهُمْ وبت پرستان لَهُمْ مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ
سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاه بان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان
حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نکرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان

که نسبت با حق سبحانه می گویند از اتخاذ اولاد وشرکا یا در بارهٔ تو می گویند از نسبت بسحر
وشعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که می دانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه نهان می دارند از حقد وبغضا
وَمَا يُعْلِنُونَ وآنچه آشکارا می کنند از کلمات کفر وجزا خواهیم داد ایشانرا بر آن سر
بآشکار ونهان هرچه گفتی وکردی جزا دهد بتو دانای آشکار ونهان آورده اند که
عاص بن وایل یا ابوجهل واشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنهٔ در
دست مالید بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد وبعضی از صنادید
قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزای متفرق واعضاء متمزق را جمع ساخته
دیگرباره زنده کرداند حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که آفرید کار
این را بقیامت بر انگیزد وترا زنده کرداند وبدوزخ برد واین آیة نازل شد که أَوَلَمْ
يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید وندانست ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که ما آفریده ایم اورا مِنْ نُطْفَةٍ
از آب منی وآنرا علقه ساخته ومرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و
بیرون آمده واز طفولیة بمرتبهٔ رسیده وسخن گوی ودلیر کشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه
او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده ایست هویدا بمقام جدل در آمده وَ
ضَرَبَ وبزد لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد واستخوان کهنه را در
دست مالید وخاک ساخته بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ وفراموش کرد آفریدن ما مر ورا
قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست زنده کرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ وحال آنکه
او پوده وتباه کشته باشد بی گوشت وپوست وعروق واعصاب قُلْ بگو ای محمد
يُحْيِيهَا الَّذِي زنده کرداند آنرا کسی که بقدرت بر کمال أَنْشَأَهَا بیافرید آنرا
أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار واز عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ واو بهمه آفریدها
عَلِيمٌ داناست تفاصیل مخلوقات را می داند واجزای اشخاص را در حال تفرق
وتبدد می شناسد وبر جمع وانضمام آن قادر است الَّذِي جَعَلَ آن خدای که آفرید

وبیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس آنجا شما
منه از آن درخت توقدون می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیهٔ عرب دو درخت
مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود
که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که در و معاینه است متضاده با جوهر نار
هر آینه قادرست بر اعادهٔ طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده اولیس
آیا نیست الذی خلق السموات والارض آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام
ایشان بقادر توانا علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان با اجسام صغیره
و اجرام حقیره بلی آری هست قادر بر آن وهو الخلاق و اوست آفریننده بسیار خلق
العلیم دانا بکیفیهٔ احوال مخلوقات انما امره جز این نیست که شان او اذا اراد چون
خواهد شیئا آفریدن چیزی ان یقول آنست که گوید له مر او را که بحکم من
کن بباش فیکون پس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد الله بامر مطاع
مر مطیعی را در حصول مأمور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن
سرعت نفاذ امرست در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند
این کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد و
حرفیست کاف و نون از طوامیر صنع او و ز قاف تا بقاف بر آن حرف کشته دال فسبحان
الذی پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بیده بدست اقتدار اوست ملکوت
کل شیء پادشاهی همه چیزها والیه ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات
اعمال و عدهٔ دوستانست و وعید دشمنان که ایشان را اشد العقابست و آنانرا
طوبی لهم و حسن مآب

سورة الصافات بسم الله الرحمن الرحیم

والصافات بحق فرشتگان صف بر کشیده در مقام عبودیة صفا صف بر کشیدنی فالزاجرات
پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات پس خوانندگان

ذکرا وحی خدای بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد می کند بملائکه در صف ایستاده میان
هوا تا بهرچه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفها جهاد بر کشند یا بمؤمنان
که در صف جماعت بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قایم باشند یا بمرغان
که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را
می رانند و تالیات اند که پیوسته بتسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاة
اند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان اداء تکبیر
و تهلیل و اگر مؤمنان اند با نوار خدمت زاجر دیو انند و در اثناء نماز تالی
قرآنند و اگر اهل علم اند زجر می کنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق می خوانند
احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود می رانند
صاحب تأویلات فرموده که سوگند می خورد بنفوس سالکان طریق توحید که در موقف
مشاهده صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر می نمایند
و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال می فرمایند و در
بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجراند
عوام را از مناهی و خواص را از دویة طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات
نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند و
ای یاد تو مونس جان در همه حال ・ بی ذکر تو آرام دلم هست محال ・ جز فکر ثناء تو ندارم شب و روز
جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه و سال ・ آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب می گفتند که محمد
همه خدایان را با یک خدای آورده است حق سبحانه درین آیات قسم یاد کرد که ان الهکم
بدرستی که خدای شما در ذات خود لواحد یکی است یگانه و یکتا رب السموات والارض
آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و پروردگار آنچه میان ایشانست ورب المشارق
و آفریننده مشرقها کواکب چه هر کوکبی را مشرقیست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق

آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز
مختلفست هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب
اکتفاءً باحد الضدین اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را
یعنی آنچه بکرهٔ زمین اقربست بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ بآراستن ما ستارگان را و حفص باضافت
خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیی را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال
مختلفهٔ ایشانست چون هیأت ثریا و بنات النعش و جبّار و غیر آن از اشکال لحمل وهت
کانه که بر نفس منطقه و شمال و جنوب آنست وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی
مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از برآمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش و نافرمان بر و لَا يَسَّمَّعُونَ نمی شنوند یعنی
طاقت شنودن و کوشش فرا نهادن ندارند اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى بسوی سخنان گروه بلند تر
یعنی اشراف ملیکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و با یکدیگر می گویند وَيُقْذَفُونَ
و انداخته می شوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را یا رانده می شوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان می کنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ و مر دیوان راست
عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیی و ایشان را قوت استماع کلام
ملیکه نیست اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی
از فرشته فَاَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی روشن یا آتش سوزنده و مرجوم
متأذی سازد یا بسوزد و ایشان بر جوم ممتنع نشده باز قصد فلک کنند آورده اند
که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران بعث و حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت
می کردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه آیة
فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان اَهُمْ اَشَدُّ آیا ایشان سختترند
خَلْقًا از روی آفرینش اَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریده ایم از ملیکه و آسمان و زمین و کواکب
و مشارق و شهب اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشان را مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گلی

چفسنده پس مادهٔ اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی با اجزاء ارضی
مراد ازین کلام اثبات معادست و رد استحالهٔ ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت عدم
قابلیة ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعلست
کسی که بر خلق این اشیا مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعادهٔ حیات در آن
قادر خواهد بود چه قدرت صفتی ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات
یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای
ابداع و فضای اختراع و بجلوه در آیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم در معالم
آورده که گمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود
مشرکان شنیدند و بآن استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شد آیة آمد که بَلْ
برای قطع کلام اولست و در زاد المسیر بمعنی دع داشته یعنی بگذار کلام کفار را
و دست بدار عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از نا گرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ
و ایشان سخریه می کنند با آن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث
می کنند و ایشان افسوس می دادند از تعجب تو وَاِذَا ذُكِّرُوا و در اب ایشان آنست
که چون پند داده شوند به چیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند
وَاِذَا رَاَوْا و چون به بینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقالت تست چون انشقاق قمر
يَسْتَسْخِرُونَ یکدیگر را بسخریه می خوانند وَقَالُوا اِنْ هٰذَا و گویند نیست اینکه ما دیدیم اِلَّا
سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی هویدا اَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم
خاک وَعِظَامًا و استخوانهاء بی گوشت و پوست اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان
باشیم اَوَ آبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ و پدران نخستین ما قُلْ بگو ای محمد نَعَمْ آری
برانگیخته شوید با پدران وَاَنْتُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و بی مقدار باشید
و هرگاه که قیامت در آید فَاِنَّمَا هِيَ پس جز آن نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی

یک نفخه که در دمند فاذا هم پس آنجا ایشان زنده شده وانقبر برآمده ینظرون می نکرند
وقالوا ومی کویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش که ما را وعده
می دادند ملایکه کویند آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن
نیکان از بدان الذی کنتم به آن روز که بودید شما که بآن تکذبون تکذیب می کردید
وباور نمی داشتید پس از حق سبحانه فرمان رسد بملایکه که احشروا الذین ظلموا جمع کنید
وبهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وازواجهم واشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با
بت پرست وستاره پرست را با ستاره پرست وعلی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان
ایشانرا که کافر بوده اند وکویند مراد ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور وبر خود بکناه و
حشر آنست که ایشانرا در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی وخمار را
با خمار یا باعوان ایشان از ملازمان ومددکاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که
یکی از عبد الله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم واحیانا برای ظلمه جامه می دوزم
ناکاه از اعوان ایشان نباشم ابن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه
از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن ورشته بتو می فروشند • بیت •
یار ظالم مباش تا نشوی • روز حشر از شماره ایشان • واصح آنست که این ظلمه مشرکانند
بدلیل آنکه می کوید حشر کنید ایشانرا وما کانوا یعبدون وآنچیزرا که نیز بودند که پرستش
میکردند من دون الله بجز خدای از اصنام وغیرها یا ابلیس ولشکر او واین عامیست
اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون
فاهدوهم پس بخوانید ظلمه ومعبودان ایشانرا یا دلالت کنید الی صراط الجحیم براه
دوزخ وقفوهم وچون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر پل
صراط انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدکان خواهند بود یعنی ایشانرا از
عقاید واعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ وتقریع ودیکر ایشانرا

کویند ما لکم لا تناصرون چیست شمارا که یاری نمی دهید یکدیکر را واز حبس موقف خلاص
نمی کنید ایشان جواب ندهند وحق سبحانه کوید با ملایکه که ایشان یکدیکر را نصرت ندهند
بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون کردن نهادکانند واز روی عجز منقاد شدکان
واقبل بعضهم ودر موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیکر
یعنی رؤسای قوم وضعفه ایشان یتساءلون از یکدیکر می پرسند که این چه حالت
که ما را پیش آمده یا سرزنش می کنند مر یکدیکر را قالوا کویند اتباع مر رؤساء قوم را که انکم بدرستی که شما
کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید بما عن الیمین از روی نصیحت ونیکخواهی وبزعم شما یا
از قوت وقهر یا از طریق سوکند یعنی قسم یاد می کردید که دین حق اینست که ما شما را بدان می خوانیم قالوا
کویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین کرویدکان یعنی شما
بر راه راست نبودید که ما شما را کمراه کرده باشیم وما کان ونبود لنا ما را علیکم من سلطان بر شما
هیچ قوتی وقدرتی که باکراه واجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود
قوما طاغین کروهی از اندازه درکذشتکان فحق علینا پس واجب شد بر همه ما
قول ربنا سخن پروردکار ما که کلمة العذابست انا لذائقون بدرستی که چشندکانیم
عذاب را در این روز فاغویناکم ما شما را دعوت کردیم بکمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین
ما بودیم کمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید ودر مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته
طلبد • بیت • من مستم وخواهم که تو هم مست شوی • تا همچو منی سوخته از دست شوی حق سبحانه
فرمود فانهم پس بتحقیق تابعان ومتبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون درکشیدن
عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایه شریک بوده اند انا کذلک بدرستی که ما همچنین
نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم هستند که
چون ایشانرا کویند که بکویید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون
سرکشی می نمایند از کفتار آن یا تکبر میورزند بر داعی خود ویقولون ومی کویند ائنا آیا ما

لتارکوا آلهتنا ترک کنند کانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری
پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم بشعر و جنون نسبت می کردند حق سبحانه می فرماید که بل جاءهم نه چنین است که ایشان
می کویند بلکه آمد محمد بد بیشان بالحق براستی و درستی وصدق المرسلین و تصدیق
کرد پیغمبرانرا که پیش از و بودند انکم بد رستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب
الالیم هر اینه چشند کانید مر عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وما تجزون
و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مکر جزاء آنچه را هستید که عمل کنید
الا عباد الله لیکن بنده کان خدای المخلصین پاک کرده شدکان از الواث شک
و شرک جزاء ایشان مضاعف خواهد بود اولئک آن کروه بند کان مخلص لهم مر ایشانراست
رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصایص او
از دوام و بقا و لذت محض فواکه و آن رزق میوهاست از هر کونه تر و خشک
وهم مکرمون و ایشان نواختکانند فی جنات النعیم در بهشتهاء با نعمت و ناز
علی سرر بر تختهاء آراسته متقابلین روی در روی یکدیکر تا بدیدار هم شادو
خرم باشند یطاف کردانیده می شود علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت برسر
ایشان می کردانند بکاس جامی پر من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری بر
از چشمها بیضاء خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة با لذت و خوش خوار
للشاربین مر آشامندکانرا لا فیها نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خمر
دنیی مترتبست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن ولاهم عنها و نه
بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وعندهم
و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند
یعنی در غیر شوهران ننکرند عین فراخ چشمان کانهن کوییا ایشان بیض مکنون

بیضها

بیضهاء پوشیده اند تشبیه می کند حوررا از در ملاست و پاکی و خوش رنکی به بیضه نعامه جهت آنست
که شتر مرغ بیضه را به پر خویش بپوشد تا غبار بران ننشیند و بیضه ایشان سفیدی باشد
مختلط با اندک صفرت و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی
آوردند برخی از بهشتیان علی بعض بر بعض دیکر یتساءلون می پرسند از احوال دنیی
و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل کوید کوینده منهم از اهل بهشت
مر یاران خود را که انی بدرستی که بوقتی که در دنیی بودم کان لی بود مرا قرین
یاری و همنشینی که منکر بعث بود مقاتل کوید که ایشان آن دو برادرند که در سورة الکهف
ذکر ایشان هست یهودا مؤمنست و او کوید با بهشتیان که مرا برادری بود فطروس که در دنیی
سرزنش کنان یقول می کفت ائنک لمن المصدقین آیا تو از باور دارندکانی مر حشر را
ائذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و کردیم خاک وعظاما و استخوانهاء کهنه ائنا لمدینون
آیا ما پاداش دادکان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قال کوید یهودا
مر اهل جنة را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد
آنست که به بینید دوزخیانرا تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب
مبتلا شده بهشتیان کویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نکر بدوزخ فاطلع پس فرو نکرد
یهودا فرآه پس به بیند فطروس را فی سواء الجحیم در میانه دوزخ قال کوید یهودا او را که
ای فطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه اضلال
لتردین هلاک کردانی مرا بوسوسه واز راه ببری ولولا نعمة ربی و اکر نه بخشش
پروردکار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نکاه داشت لکنت هر اینه بودمی من المحضرین
از حاضر کشتکان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتکان کوید چنانچه برادر او شنود افما نحن بمیتین
آیا ما نیستیم مردکان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی
مکر مردن نخستین در دنیی وما نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدکان فرشتکان کویند

بلی هرکز نمیرید ومعذب نشوید کوید إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این نعمة وخلود وایمنی از عذاب لَهُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستکاری بزرکست لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ
بس باید که عمل کنند عمل کنندکان نه برای مال وجاه دینی که بر شرف زوال وصدد انتقالست ❋
کر بار کشی باری نکاری باری ❋ ور کار کنی برای یاری باری ❋ ور روی بخاک راه خواهی مالید
بر خاک ره طرفه سواری باری ❋ انکه حق سبحانه می کوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان
خَيْرٌ بهترست نُزُلًا از روی نزل و پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن
درختیست در ولایة تهامه که برکهاء خرد دارد ومیوهء او بغایة مبتن وتلخ است حق سبحانه
درختی راکه میوهء آن نزل دوزخیان باشد وباکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمّی کردانید
وفرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما کردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً محنت وعذاب
لِلظَّالِمِينَ مر ستمکارانرا در آخرت یا ابتلا وامتحان مر ایشانرا در دنیی چه ایشان بعد از انکه شنودند
که زقوم درختیست در دوزخ کفتند این چکونه تواند بود وحال انکه آتش آهن را می کدازد وندانستند
که انکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمند رتواناست بر آفرید ن شجر در آتش وحفظ
آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را کفت محمد می ترساند ما را بزقوم
و آن بلغت بربر وافریقیه مسکه وخرما را کویند ابوجهل برخواست واکابر عرب
را بخانه آورده کنیزک خود را کفت زَقِّمِينَا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبد وخرما آورد
وابوجهل کفت بخورید که این زقومیست که محمد ما را بدان وعید می کند حق سبحانه آیة
فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان کمان می برند إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که آن درختیست که
که بیرون می آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ وشاخهاء آن بلند شده بسایر درکات می رسد
طَلْعُهَا خوشهٔ آن درخت كَأَنَّهُ کوییا که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست یعنی در زشتی
وهولناکی وکویند شیاطین مارهای قبیح پرهولست وکفته اند سنکهاء سیاه بود در حوالی
مکه که رؤس الشیاطین می کفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورنده اند از ان درخت

فَمَالِئُونَ پس پرکننده اند مِنْهَا الْبُطُونَ از ان شکمها را از غایة جوع یا بجبر رانند ایشانرا باکراه
ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که دوزخیانرا عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِنْ حَمِيمٍ
از آب کرم چنان آبی که امعا را پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن
بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته کردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که باز کشت ایشان
بعد از اکل زقوم وشرب حمیم لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ است وآنها پیشکش وماحضر
بوده إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ کمراهان
فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهاء ایشان يُهْرَعُونَ می شتابند یعنی تقلید ایشان می کنند
وَلَقَدْ ضَلَّ وبدرستی که کمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان
چون قوم نوح وعاد وثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان
مُنْذِرِينَ بیم کنندکان یعنی پیغمبران که ایشانرا از عذاب ما بترسانیدند وایشان قبول
نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نکر که چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ آخر کار بیم کرده
شدکان یعنی عذاب وعقوبة بدیشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مکر بندکان خدای
الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدکان که بانذار منتفع کشتند وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ وبتحقیق بخواند ما را
نوح وهلاک قوم درخواست وما اجابة کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندکانیم ما
که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ ونجاة دادیم او را وَأَهْلَهُ وکسانی او را مِنَ الْكَرْبِ
الْعَظِيمِ از اندوه بزرک که غرقست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ وساختیم فرزندان سه کانهٔ
او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشانرا باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبرست که از اهل سفینه غیر سام
وحام ویافث وزنان ایشان کس نماند وتمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب وفارس وروم است
ویافث پدر ترک وخزر وسقلاب وحام پدر هند وحبش وزنک وبربر وَتَرَكْنَا وباقی کذاشتیم
عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
یا آنرا کذاشتیم که امتان آخرین می کویند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام بر نوح فِي الْعَالَمِينَ در میان

عالمیان قول آنست که این ابتداء کلامیست وخدای سلام می کوید بر نوح علیه السلام و می فرماید که
إِنَّا كَذَلِكَ ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش می دهیم نیکوکارانرا إِنَّهُ بدرستی
که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویدهٔ ماست ثُمَّ پس از دعاء نوح أَغْرَقْنَا
الْآخَرِينَ غرقه کردانیدیم دیکرانرا یعنی کافران قوم اورا وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ وبدرستی
که از پی روان نوح لَإِبْرَاهِيمَ ابراهیم است یعنی در اصول شرع وطریق توحید پی رو او بود
ودر لباب آورده رحمه الله نقل می کند که ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم
کنایة غیر مذکور وابراهیم صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیه اکرچه بصورت سابق بوده اما
بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پی روان بفضل وی معترف کشته ودین اورا ستوده وبرای او دعا
کفته که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیة — بیش از تو آمدند بسی انبیا و تو
کر آخر آمدی همه را پیشوا تویی • خوان خلیل هست نمکدان خوان تو • بر خوان اصطفا نمک انبیا تویی
إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن که ابراهیم آمد پروردکار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی پاک از علایق یا خالی
از محبت دنیی یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرکاه عزت بادلی از تعلقات کونین
رسته واز حظ نفس وآرزوی طبع واپرداخته إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ ویاد کن چون کفت
ابراهیم مر پدر خود آزر وکروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیزست که می پرستید
أَئِفْكًا آیا از دروغ آلِهَةً خدایانرا دُونَ اللَّهِ جز خدای تُرِيدُونَ می خواهید
فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست کمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردکار عالمیان که شمارا عذاب نکند
بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر اورا می پرستید قوم سخن ابراهیم را
این جواب دادند که فردا عید ماست وبصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم
وبر حوالی بتان می کذاریم تا چون از صحرا باز کردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن اطعمه را
قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما تماشا کن واز آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب وزینة اصنام وهیات
واشکال ایشانرا مشاهده کنی ومادانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت درخواهی بست

ومارا در پرستش ایشان معذور خواهی داشت — کویی که جز از عاشقی رنجوری
تو روی بتم ندیده معذوری • ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام جواب نداد وروزی دیکر
پدر ویاران وی کفتند که ای ابراهیم بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نکریست نَظْرَةً نکریستنی
فِي النُّجُومِ در ستارکان ومواقع واتصالات وانصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی
که علم نجوم در وبود نکریست وچون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از علم ایشان سخن فرمود
فَقَالَ پس کفت إِنِّي سَقِيمٌ من بیمارم یعنی استدلال می کنم یا آنکه مرا طاعون
در خواهد یافت آن کروه از طاعون بد بردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برکشتند از و مُدْبِرِينَ
روی کردانندکان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناکاه بدیشان سرایت
نکند وچون قوم ابراهیم را کذاشته بصحرا رفتند آن حضرت روی به بتخانه نهاد فَرَاغَ پس
پنهان باز کشت إِلَى آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان دید آراسته وخوانها طعام در پیش ایشان
نهاده فَقَالَ پس کفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمی خورید این طعامهارا وچون
جوابی نشنید از روی تهکم دیکر باره کفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شمارا که سخن نمی کویید
ومرا جواب نمی دهید فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس پنهان در آمد بدیشان وبزد بتانرا ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ
بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب سوکند که خورده بود وفرموده که تالله لأکیدن اصنامکم
القصه ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام بتانرا پاره پاره کرد چنانچه در سورهٔ انبیا کذشت وقوم
از عیدکاه به بتخانه در آمده وصورة حال مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا
إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتاب می کردند تا اورا کرفته نزد نمرود آوردند
وبعد از مباحثهٔ بسیار که شمهٔ از آن سبق ذکر یافته قَالَ کفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ آیا می پرستید
مَا تَنْحِتُونَ آنچه می تراشید از سنک وچوب بدست خود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وخدای آفریده است
شمارا وَمَا تَعْمَلُونَ وآنچه شما می کنید بدستهاء خود ودرین آیة دلیل هست بر آنکه افعال بندکان
مخلوق حضرت پروردکارست وچون ابراهیم ایشانرا الزام کرد قَالُوا ابْنُوا کفتند نمرود وخواص او

که بنا کنید لَهُ برای سوختن ابراهیم بُنْیَانًا بنای واز هیزم پر ساخته آتش دران زنید فَأَلْقُوهُ
پس درافکنید اورا فِی الْجَحِیمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمرودیان بِهِ با براهیم
کَیْدًا دستانی و فتنهٔ که اورا بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِینَ پس ما کردانیدیم ایشانرا
زیرتر و خوارتر چه آتش ایشانرا بروی کلستان ساختیم و آن برهانی روشن شد بر حقیة
او و بطلان ایشان وَقَالَ وکفت ابراهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد إِنِّی ذَاهِبٌ
بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّی بجایی که پروردکار من فرموده یعنی بزمین شام سَیَهْدِینِ
زود باشد که نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و آخرت پس ابراهیم علیه الصلوة والسلم
روی بشام نهاد و دران راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد و آنرا با براهیم بخشید و چون
هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِی ای پروردکار من ببخش مرا فرزندی
مِنَ الصَّالِحِینَ از شایستکان و ستودکان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت
فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم اورا بِغُلَامٍ حَلِیمٍ بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد
حلیم بود پس خدای اسماعیل را علیه السلم از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی
از زمین شام هاجر و پسر اورا بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت و وقتی ابراهیم از شام
بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید
نحر بود که ابراهیم اسمعیل را همراه داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابراهیم
مَعَهُ السَّعْیَ با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه وکفته اند مراد مشی است
بکوه منا قَالَ کفت ابراهیم یَا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر شفقتست إِنِّی أَرَىٰ بدرستی که
من می بینم پیوسته فِی الْمَنَامِ در خواب أَنِّی أَذْبَحُکَ انکه من ترا ذبح می کنم یعنی پیاپی در خواب
می بینم که فرزندرا ذبح کن فَانْظُرْ پس در نکر تا درین کار مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می بینی
ورای تو چه تقاضا می کند قَالَ کفت اسمعیل یَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ
آنچه فرموده شدی بدان سَتَجِدُنِی زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدا

مِنَ الصَّابِرِینَ از صبر کنندکان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آن هنکام که کردن
نهادند حکم خدایرا ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد آنچه واقع شد
وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِینِ بر پیشانی یعنی پیشانی اورا بر زمین نهاد بالتماس
او در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسمعیل علیهما السلام فرمود
اسماعیل کفت ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب
شاید که جامهٔ مبارک تو خون آلود کردد و من باین بی ادبی بدنام شوم، شعر
اکر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم • نا که دامن پاکت شود از خونم آلوده • دیکر چون باز روی
سلام من بمادر رد لفکار من برسان و پیرهن مرا بدان ده تا بدان او را تسلی باشد سیم روی مرا
بر خاک نه تا در وقت تیغ زدن ناکاه نظرت بر روی من نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری در
حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم بدل قوی دست
و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صحیفهٔ مس بشکل حلقه در حلق
اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت وکفته اند حلق او می برید و باز درست
می شد پس حق تعالی می فرماید که ما عمل ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَیْنَاهُ و ندا کردیم اورا
أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ انکه ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا بدرستی که راست کردی خوابی
که دیده بودی در وسیط آورده که در خواب دیده بود که پسر را می کشت اما اثر خون ندیده
بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت إِنَّا بدرستی که ما کَذَٰلِکَ
همچنین بفرج از شدت نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ جزا می دهیم نیکوکارانرا إِنَّ هَٰذَا بدرستی
که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ او آزمایش ایست هویدا که بآن مخلص از غیر او متمیز کردد
وَفَدَیْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِیمٍ بکشتنی بزرک یعنی فربه و آن
کبشی شاخدار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و کویند آن کبشی بعد که
هابیل قربان کرد و خدای پذیرفت یا کوسفندی بود که از کوه ثبیر فرود آمده

پیش ابراهیم با یستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان آورد و قصهٔ قربان با توابع
وضمایم آن بشرحی لایق وبسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور می گردد وَتَرَكْنَا وباقی گذاشتیم
عَلَيْهِ بر ابراهیم ثنای بسزا فِي الْآخِرِينَ درمیان پسینیان یعنی امت آخر زمان یا آنرا باقی
گردانیدیم که مردمان گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم یا ما سلام می گوییم بر او كَذَٰلِكَ
همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش می دهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
از بندگان ماست از گرویدگان وَبَشَّرْنَاهُ ومژده دادیم او را بعد از اسمعیل
بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحاق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری از ستودگان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ
وبرکت دادیم بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وبر پسر او اسحاق که از صلب او انبیاء بنی اسرائیل وغیر آن
چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا واز فرزندان ایشان مُحْسِنٌ
نیکوکارست در عمل خود بایمان وطاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وستمکارست بر نفس خود بکفر
ومعصیت مُبِينٌ آشکارا ستم او یعنی از نسل وی هم گرویدگان نیکوکار باشند وهم ناگرویدگان
ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا وهر اینه ما منت نهادیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی وهرون
بنعمت نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا وبرهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا وگروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان وایذا وآزار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ
ویاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه
کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا ودادیم موسی وهرون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی پیدا
وهویدا وَهَدَيْنَاهُمَا وراه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راهی راست رساننده
بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ درمیان امتان
باز پسین یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که می گویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و
هرون یا ما می گوییم که سلام بر هر دو إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
پاداش می دهیم نیکوکاران را إِنَّهُمَا بدرستی که موسی وهرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

از بندگان گرویده ماند وَإِنَّ إِلْيَاسَ وبدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن یشی بن فنحاص بن
العیزار بن هرون علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگانست بدعوت خلق
إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی
أَتَدْعُونَ آیا می پرستید بَعْلًا بعل را بخدایی و آن بتی بود بیست گز بالای او و چهار روی
داشت وَبَكْ نام زمینیست از شام و چون بعل در و بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم
مشهور شد القصه الیاس گفت می خوانید بعل را وَتَذَرُونَ و می گزارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ
عبادت نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین مصوران اند اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ پروردگار
شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید و بد و شرک
میارید حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در
اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود از پیل بت پرست شد والیاس علی نبینا و علیه
السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با لیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل
خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد و بیگانی حق اقرار کرد ایشان متأمل شدند
والیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقة دین من و شما هویدا گردد بیائید تا من خدای خود
را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام اجابة کنند سزای پرستش باشند ایشان برین رضا داده
بیار راسته و ستایش بسیار کرده از ان باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد والیاس دعا
فرموده فی الحال باران آمد قوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُمْ
پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر اینه حاضر کرده شدگانند در عذاب و همه قوم تکذیب
کردند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از
شائبهٔ شرک ونفاق آورده اند که الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از
نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع
رود و هرچه بر وظاهر گردد بران سوار شود الیاس در زمان معین بمکان معهود رفت و صورت

شیری یا اسبی از آتش پیش وی آمده بران سوار شد والیسع را خلیفهٔ خود ساخت وحق سبحانه
اورا پر وبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع از وی سلب کرد وبا فرشتکان بپروازدرآمد
ودر صفت او کفته اند که هم انسی است وهم ملکی هم ارضی وهم سماوی واو موکلست بر بیابانها
جنانچه خضر بر دریاها ودر عرفات بایکدیکر ملاقات می نمایند ودر رمضان باهم در بیت
المقدس افطار می فرمایند وجمعی از صلحاء امت ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ وبکذاشتیم
بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان ثنا ودرود فراوان یا آن کذاشتیم که کویند سَلَامٌ
عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام بر قوم الیاس وکفته الیاسین هم نام اوست جنانچه میکال ومیکائیل
وسینا وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا می دهیم نیکوکارانرا
إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویدهٔ ماست ایمان اسمیست
جامع جمیع کمالات صوری ومعنوی را ونام بندکی تشریفیست خاص از برای اهل اختصاص
اکی بندهٔ خویش خوانی مرا به از ملکت جاویدانی مرا شهانی که بابخت فرخنده اند همه بندکان ابنده اند
وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وبدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است
إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن جون نجات دادیم اورا وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ وهمهٔ اهل بیت اورا إِلَّا عَجُوزًا
مکر پیرزنی که زن او بود جه او اقرار نکرفت فِي الْغَابِرِينَ در باز ماندکان بعذاب و با لوط
علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیکرانرا از قوم وی ودیار ایشانرا
زیر وزبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ وبدرستی که شما ای کروه قریش می کذرید عَلَيْهِمْ
بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام می روید مُصْبِحِينَ در حالتی که در آخلید در صباح
وَبِاللَّيْلِ وبشب یعنی بر منازل ایشان کذر دارید روز وشب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمی کنید
واندیشه نمی نمایید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمی کشد وَإِنَّ يُونُسَ وبدرستی که یونس بن
متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جملهٔ فرستادکانست او را حق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل
فرستاد وجنانچه در سورهٔ یونس کذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبید واز میان

قوم بیرون رفت وبعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند وعذاب مرتفع
شد یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت واو وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید
پس اندیشهٔ آنکه مردم اورا بکذب نسبت ندهند روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن
آنرا که کریخت یونس از مردم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع
آورده اند که جون یونس بکنار دریا رسید قوم از آنجا رکشتی بر آب افکنده سوار می شدند یونس
نیز با ایشان بکشتی درآمد جون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان کفتند بندهٔ کریخته
درین کشتی هست که کشتی نمی رود یونس علیه السلام فرمود که بندهٔ کریخته منم اهل کشتی
کفتند حاشا که تو بنده باشی سیما آزادمردی وصلاحیت از بشرهٔ تو لایح است یونس
مبالغه کرد که کریخته منم ورای آن قوم جنان بود که بندهٔ کریخته را در دریا می انداختند
تا کشتی روان می شد جون یونس را در آن سخن بسر حد اطناب رسانید وقوم نمی شنیدند فرمود که
قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس کشت
یونس از قرعه برافتادکان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی اورا برداشته
قصد کردند که بدریا در افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریا باشد
تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان اورا بر طرفی دیکر بردند ماهی آنجا بدید آمد یونس
کلیم در سر کشید وخود را در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد اورا ماهی وَهُوَ
مُلِيمٌ واو ملامت کننده بود نفس خود را که جرا از قوم کریختی فرمان رسید بدان
ماهی که من اورا طعمهٔ تو نساخته ام بلک درون ترا زندان او کردانیده ام باید که ترکیب
او هم نریزد ماهی در نکاه داشت او همان حال که مادر را با فرزند باشد رعایت می نمود
وسر از آب بر آورده می رفت ویونس در درون او نفس می زد سه روز یا هفت روز واشهر
آنست که جهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا را بکشت وحق سبحانه کوشت وپوست
اورا نازک وصاف ساخته بود جون آبکینه تا یونس علی نبینا وعلیه السلام عجایب وغرایب

بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست
که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی و می گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا اگر نه آنست که او پیش از انکه بشکم ماهی رود از ذاکران و نمازگزارندگان بود لَلَبِثَ هر اینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر بروزگار او رسیده زود ش خلاص دادیم
فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون براورد و بیفکند
بِالْعَرَاءِ بزمینی هامون یعنی صحرای که در و درخت و گیاه و بنا و کوه نبود و او را در چنین
موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر
متولد شود وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بر وی بر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا
خود او را سایه کرد در زاد المسیر فرموده که خاصیة ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد
چون حق سبحانه و یرا بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بزکوهی را
فرمان داد تا می آمد و پستان در دهن یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم و گوشت وی
باقوت اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار آدم
أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده به بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید
ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس یعنی بر دست
وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشانرا إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل
ایشان و بعد از انکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه بمدافعت ابطال
منع او میسر است و نه ببذل اموال دفع او متصور روزی که اجل دست کشاید بستیز
و ز بهر هلاک برکشد خنجر تیز نی وقت جدل بود نه هنگام حیل نی روی مقاومت نه پای گریز
فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملیکه را دختران خدای می گویند
یعنی از وجه قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ

و مر ایشانرا پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریدیم فرشتگانرا إِنَاثًا زنان وَهُمْ
شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشانرا أَلَا إِنَّهُمْ بدانک ایشان
مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ می گویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای
او بزادن فرزندان وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در انتساب والدیة بخدای لَكَاذِبُونَ
هر اینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا بر گزید خدای دخترانرا که مکروه طباع شما اند
عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که ماده افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت
كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم می کنید و نسبت می دهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا اندیشه نمی کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید
و مثل او می شاید و حضرت رب العزت از مثل و شبه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست
درین سخن که ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان
مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن
مصاهره کرده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده و ملائکه از انها متولد شده اند یا مجوس
بران بودند که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه می فرماید که وَجَعَلُوا و ساختند
بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشان است نَسَبًا خویشی و نسبتی
وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانستند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی قایلان
این سخن یا هم ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی بر انند که مراد
از جن ملائکه اند چه هرچه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان یعنی کافران میان
حق سبحانه و ایشان نسبی ساختند یعنی گفتند دختران ویند و ملائکه میدانستند که ایشانرا
برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشانرا خواهند پرسید و ایشان جواب
خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافت

یعنی مهتران و برگزیدگان

سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای عَمَّا یَصِفُونَ از آنچه صفت می کنند کافران یعنی نسبت قرابت
و ولادت بوی و بیزاریست او را از مقالهٔ کفار و اشرار و همهٔ ایشان خدا را بدین
نوع وصف می کنند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ مگر بندگان خدای اَلْمُخْلَصِینَ پاک شدگان
از الواث شکوک و شبهات که ایشان بسزا ستایش او می نمایند فَاِنَّکُمْ پس بتحقیق
شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا اَنْتُمْ نیستید همه شما عَلَیْهِ
بر آنچه می پرستید بِفَاتِنِینَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان اِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس را که او
صَالِ الْجَحِیمِ در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی تعلق گرفته بر آنکه او بی شبهه بدوزخ
خواهد رفت و برای ردّ قول آنها که ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیة
می کند ایشان می گویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچ کس اِلَّا لَهٗ مگر آنکه می ورا مَقَامٌ
مَعْلُومٌ مقامیست در خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آن
تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سرّه فرموده که مراد مقامات سنیّه است
چون خوف و رجا و محبة و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت
در مقام از آن متمکن اند وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای
طاعت و موقف ملازمت وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خدا را
و تنزیه کنندگان از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر و مؤمنانست
که می گویند هر یک را از ما مقام معلوم داریم در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم
بنماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدای را و تاکیدات این دو جمله بانَّ و لام و توسیط فصل دلیل است
بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور خواه بنسبت ملائکه کرام و خواه
بنسبت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان
العلام وَاِنْ کَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از مبعث لَیَقُولُونَ می گفتند لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا
اگر بودی نزدیک ما ذِکْرًا یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْاَوَّلِینَ از کتب پیشینیان

یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لَکُنَّا هر آینه می بودیم ما عِبَادَ اللّٰهِ
الْمُخْلَصِینَ بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان
آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فَکَفَرُوا بِهٖ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ
پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبة و مغلوبیة است وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آینه پیشی
گرفته است کَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ برای بندگان فرستاده
شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت کما قال کتب الله لاغلبن انا و رسلی
اِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان وَاِنَّ جُنْدَنَا
و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر آینه ایشان غلبه کنندگانند
بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبهٔ کفار بر ایشان بر سبیل ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس
روی بگردان ای محمد از ایشان حَتّٰی حِینٍ تا هنگام امر بقتال یا زمان وعدهٔ نصرت
روز بدر یا روز فتح مکه وَاَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان در آن روز فَسَوْفَ یُبْصِرُوْنَ
پس زود باشد که به بینند آنچه در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند
که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیة آمد
که اَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما یَسْتَعْجِلُونَ شتاب می کنند و وقت نزول آن می پرسند فَاِذَا نَزَلَ
پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ به پیشگاه منزل ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِینَ
پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بود
هر لشکری که قصد قبیلهٔ داشتندی شب همه شب راه پیموده وقت سحر که زمان خواب
گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسر و تاراج بگشاده قوم را
مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح
نام نهادند و هر چند در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیة تشبیه
کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بد غارتی بر ایشان واقع خواهد

شد که آن عذاب استیصالست ومرویست که در ان صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بزمین خیبر رسید وقلاع وحصون ایشانرا دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیکر باره بجهت تاکید می فرماید که وَتَوَلَّ
ودیکر باره روی بکردان ای محمد واعراض کن عَنْهُمْ از ایشان حَتَّى حِينٍ تا وقتی آیة السیف
نازل شود وَأَبْصِرْ وبه بین عذاب که بدیشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود بود که ببینند
انواع عقوبتها در دنیی وعقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکاست پروردکار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه
وقوت عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف می کنند مشرکان وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وسلام بر فرستاده
شدکان وَالْحَمْدُ وهمه ستایشها لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدایرا که پروردکار عالمیانست درین آیة بندکانرا
تعلیم تسبیح وتسلیم وتحمید داده وامام محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نقل میکند که هرکه دوست میدارد که بر وپیمایند مزد ثواب
به پیمانهٔ بزرکتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیة باشد

سورة ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ص ابو روق وقطرب رحمهما الله بر انند که حروف مقطعه
جهت تسکیت کفارست که هروقت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز وغیر آن
قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی ودست بردست کوفتندی
تا آن حضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن تأمل
ومتفکر شده از تغلیط باز می ماندند ودرین حرف بخصوصه کفته اند که نام خدایست
یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد وصانع وصادق الوعد یا اشارتست بصدق الله
یا صدق محمد ودر احقاق فرموده که اسم محمدات صلی الله علیه وسلم مرتضی رضی الله عنه
فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب کفته که آن بحریست که عرش خدای بروست
یاد ریاییست که حق تعالی بدان مردکانرا زنده کرداند امام قشیری رحمه الله آورده که قسم
یاد می کند بصفای محبت دوستان سلمی کفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که

بصورت محمدی ودر بحر الحقایق کوید قسمست بصاد صمدیة او در ازل وبصاد صبوریة او
تا ابد وبصاد صانعیة او بما بینهما وَالْقُرْآنِ وبحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف وعظمت
وشهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم انکار نه آنست که کفار پندارند بَلِ الَّذِينَ
كَفَرُوا بلکه آنانکه نکرویده اند از رؤساء قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق
وَشِقَاقٍ ودر مخالفت خدای وعداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چندی که هلاک
کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزکار یعنی امم کذشته بجهت استکبار
وشقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند وآواز بلند برداشتند تا کسی ایشانرا بفریاد
رسد وَلَاتَ ونیست آن هنکام حِينَ مَنَاصٍ هنکام رجوع بکریزکاه در
معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار کار بر ایشان زار شدی کفتندی
مناص مناص یعنی بکریزید حق سبحانه خبر میدهد که بهنکام حلول عذاب در بدر مناص
مناص خواهند کفت وآنجا جای کریز نخواهد بود وَعَجِبُوا وشکفت داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ
از انکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان یعنی بشری بصورت
ایشان یا از قبیلهٔ ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس کفتند ناکرویدکان هَذَا این
منذر سَاحِرٌ جادوست در انچه از خوارق عادات بما می نماید كَذَّابٌ دروغ
کویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای چه تیره رایی که انوار لمعات وحی را
از تاریکی سحر امتیاز نکند وچه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب
باز نشناسد شعر کشته طالع آفتابی این چنین عالم فروز دیدهٔ خفاش را یک ذره از وی نور نه
بعد از اسلام حمزه وعمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده
کفتند ای عبد مناف تو بزرکتر ومهتر مایی آمده ایم تا میان ما وبرادر زادهٔ خود حکم فرمایی که
یک یک از سفهاء قوم را می فریبد دین محدث وآیین مجدد خود را بر ایشان جلوه می دهد
سنک تفرقه در مجمع ما افکنده است ونزدیک بدان رسیده که دست تمارک از اطفاء

از شعاع روز روشن بهره کی یابد شبی
بیکدشت هنوز از دیده دوری نه
آورده اند که

این نابره عاجز آید ابو طالب آن حضرت را صلی الله علیه وسلم طلبیده کفت ای محمد
قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعای است یکبار دیکر طریق انحراف مورزد و
در متمنای ایشان تأمل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من
چه چیز است کفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سبّ آلهه ما فرو کذاری
تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما می طلبم که بیک
کلمه با منی متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری
شما بربندند کفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که
لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از آن حضرت اعراض نموده با یکدیکر کفتند **أَجَعَلَ الْآلِهَةَ**
آیا کردانید محمد خدایان را **إِلَٰهًا وَاحِدًا** خدای یکانه و یکتا **إِنَّ هَٰذَا** بدرستی که
یکانکی خدای **لَشَيْءٌ عُجَابٌ** چیزیست نیک شکفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم
کار یک شهر مکه راست نمی توانستند کرد یک خدای که محمد می کوید کار تمام عالم
چون سازد **وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ** و بشتاب برفتند از خانه ابو طالب بزرکان قوم
مِنْهُمْ از جماعت قریش و بکدیکری را می کفتند **أَنِ امْشُوا** آنکه بروید **وَاصْبِرُوا**
و شکیبایی ورزید **عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ** بر پرستش خدایان خود **إِنَّ هَٰذَا** بدرستی که
مخالفت محمد با ما **لَشَيْءٌ يُرَادُ** چیزی است که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع
آن چاره نیست یا ترفع و استعلا که مدعای محمد است چیزیست که خواسته می شود یعنی
همه کس می خواهد که مترفع و مستعلی بود **مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا** نشنوده ایم این که او می کوید از
وحدانیت خدای **فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ** در ملت باز پسین که دریافته ایم پدران خود با او یا در ملت عیسی
علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان بتثلیث قایل اند نه بتوحید **إِنْ هَٰذَا** نیست این توحید
که او می کوید **إِلَّا اخْتِلَاقٌ** مکر بر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود بر می بافد **أَأُنْزِلَ**
عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن را **مِنْ بَيْنِنَا** از میان ما یعنی چرا از جماعت ما

وی مخصوص باشد بوحی و بزرکان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد
کفتند **بَلْ هُمْ** بلکه ایشان **فِي شَكٍّ** در کمانند **مِنْ ذِكْرِي** از وحی من **بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا** بلکه
نچشیده اند **عَذَابِ** عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل کردد و دانند که هر چه
پیغمبر من بطریق وحی ادا می کرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان دم تصدیق
خواهند زد و فایده نخواهد داد **أَمْ عِنْدَهُمْ** آیا نزدیک ایشانست **خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ** خزینهای
نعمت پروردکار تو **الْعَزِيزِ** پروردکار غالب که مغلوب نکردد **الْوَهَّابِ** بخشنده که هر چه
بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی
از صنادید خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل خود ارزانی دارد بهر که
خواهد سو چون حال مستحقان آلهی هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی دیکر از این تصرف کی رواست
اختیار این تصرفها تراست **أَمْ لَهُمْ** یا مر ایشانراست **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی
آسمانها و زمین **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان ایشانست و اکر ایشان مالک این ملک اند **فَلْيَرْتَقُوا**
پس باید که بالا روند **فِي الْأَسْبَابِ** در سببها که بدان بر آسمان می روند در لباب آورده که
اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بر آن اعتماد نموده طیران
می کنند ملخص سخن آنست که اکر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست
باید که بروند بر آسمان و بر عرش قرار کیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که
خواهند بکردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است **جُنْدٌ مَا** ایشان
لشکری اند و چه لشکری **هُنَالِكَ** آنجا اشارتست بمصارع ایشان در بدر **مَهْزُومٌ** لشکری
شکسته شده **مِنَ الْأَحْزَابِ** از آن کروهها که لشکری کشیده و با رسل جنک می کرده اند
یکی از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عن قریب لشکر قریش
مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان بود **كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ** تکذیب کردند پیش از اهل مکه
قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح مر نوح را علیه السلام **وَعَادٌ** و قوم عاد هود را علیه السلم **وَفِرْعَوْنُ**

وفرعون موسی را علیه السلام ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعونست ومراد ملک
ثابت باشد تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطنیه آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد
چهار میخ است که مؤمنان را بدان تعذیب می نمود وثمود وتکذیب کردند ثمود صالح را
علیه السلام در رنگت وعیون آورده اند که تکذیب قوم صالح علیه السلام مر وی را در
وقت دعوت ثانی بود چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند وچون وی وفات
کرد مرتد گشتند حق سبحانه باز او را زنده گردانیده بدیشان فرستاد ودرین نوبت نشناختند وبرهان
طلبیدند واخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند وجمعی تکذیب نمودند وبسبب عقر ناقه
هلاک شدند وقوم لوط وگروه لوط مر وی را علیه السلم واصحاب الایکة واهل بیشه
شعیب را علیه السلم اولئک الاحزاب آن گروه اند حزبها مکذبان وچند مهزوم
قریش نیز از ایشان خواهند شد ان کل نبود هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مگر که تکذیب
کردند فرستادگان را فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرو آمد عذاب
من بدیشان وما ینظر و نمی نگرند وانتظار نمی برند هؤلاء این گروه از قوم تو الا صیحة
واحدة مگر یک صیحه را که نفخه اولی است وهمه بدان بمیرند ما لها نیست آن صیحه را
من فواق هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند و باز گردانند وقالوا ربنا
وگفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث واضراب او که ای پروردگار ما عجل لنا
بشتاب بده ما را قطنا بهره ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید می کند
یا از روی تعجیل بده بما صحیفه اعمال ما تا در آن نگریم قبل یوم الحساب پیش از روز
شمار این استعجال از روی استهزا می کردند وخاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
ملول می شد حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه می گویند
این حکم منسوخ است بآیة السیف واذکر عبدنا داود ویاد کن بنده ما داود را علیه السلم
ذا الاید خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری وگفته اند در عبادت

چه نیمه از شبها بطاعت می گذرانید و روزی روزه می داشت و روزی افطار می کرد انه اواب
بدرستی که او بازگردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه
السلم هر جا که می خواست می رفتند معه یسبحن با او تسبیح می کردند بالعشی به شبانگاه
والاشراق وبوقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها وسنگها
اگرچه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع وبعید نیست وتسبیح حصا در دست
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان
قطرات باران آب از وی می چکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست سنگ با وی بسخن
آمد که ای ولی خدا چندین سالست که خدای مرا آفریده واز بیم سیاست او اشک حسرت می ریزم آن
ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست ومژده امان بدان
سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر باره آنجا رسید وهمان سنگ را دید که از
نوبت اول بیشتر قطرها می ریخت فرموده که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب
داد که اول می گریستم از خوف عقوبت وحالا می گریم از شادی امن وسلامت ما را بدین درگاه
جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دارم دو رود راز
ندانم که از حسرت گریم یا از ناز ـــــو از سنگ گریه بین ومگو کان ترشح است
وز کوه ناله پرس ومپندار کان صداست والطیر ومسخر کردیم مر داود را مرغان محشورة
جمع کرده شده نزد وی وصف زده بالای سر وی کل هر یک از کوهها ومرغان له مر داود را
اواب مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا ومحکم کردیم
ملکه پادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست
ظلمه از رعیت یا بالقاء رعب وی در دل اعادی یا بیافتن زره وساختن آلات حرب
یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه هر شب سی وشش هزار مرد پاسبانی وی می داشتند
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه از آسمان

سلسله فرستاد وآن سلسله بالای محکمهٔ داود علیه السلم بایستاد از خصمین هر کدام
بر حق بودندی دست ایشان بسلسلهٔ رسیدی وآن دیگر بر اخذ آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ
الْحِكْمَةَ وداده بودیم داود را حکمت یعنی تمام علم وکمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ وکلامی پاکیزه
که مُخاطَب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه بی اشباع ممل واختصار مُخل مرتضی
علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البیّنة علی المدعی والیمین علی من انکر
وبحقیقة کلام خصوم بدین حکم منفصل ومنقطع می شود وباید دانست که در قصهٔ داود
علی نبینا وعلیه السلام وتزویج زن اوریا اختلاف بسیارست وبعضی مفسران
آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع وعقل انقبول آن ابا می کنند وآنچه بصحت اقرب
می نماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود ونزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند
اولیاء زن را با وی خدشه افتاد وبوی ندادند وحضرت داود علیه السلام خطبه
فرمود وویرا نود ونه زن بود آن زن را نیز بخواست در زاد المسیر آورده که عتاب الهی
با وی برای آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا ویرا خطبه کرد وصورت معاتبه در قرآن
برین وجه است که وَهَلْ أَتَاكَ وآیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر گروهی که خصومت
کردند در تبیان آورده که جبرئیل ومیکائیل در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام
آمدند وبا هر یک جمعی از ملائکه بودند وحضرت داود علیه السلم روزها را قسمت فرموده
بود روزی عبادت کردی وروزی حکم فرمودی وروزی وعظ گفتی وروزی بمهمات
خاصهٔ خود اشتغال نمودی روزی عبادت یبالاخانهٔ برآمدی وپاسبان بر حوالی آن ایستاده
مردم را از درآمدن بر وی منع کردندی ملئکه آن روز بصورت انسان بخانهٔ داود علیه
السلام آمدند وبعبادتخانهٔ وی بالا رفتند چنانچه می فرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن
چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی إِذْ دَخَلُوا چون درآمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود علیه
السلام وایشان را دید فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای

غرفه درآمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو گروهیم
خصم یکدیگر بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده اند برخی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ
بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ وجور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا
وراه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که آن عدالست وراستی داود علیه السلام
فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت إِنَّ هَٰذَا بدرستی
که این مرد أَخِي برادر منست در دین وصحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مرورا نود ونه میش است
وَلِيَ ومرا نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ یک میش فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آنرا نصیب من کردان وتملیک
من کن وَعَزَّنِي وغلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن ونگذاشت
که تعلل کنم در آن قَالَ گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوالست لَقَدْ ظَلَمَكَ
بخدای ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو وجمع کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ
با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا وبدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالها بهم خلط می کنند
لَيَبْغِي هر آینه ستم می کنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان برخی وزیاده از حق خود
مطلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند
عملهای ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ واندک اند ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلم
این سخن گفت ایشان برخواستند واز نظر وی غایب شدند داود علیه السلم در تأمل
افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ وگمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه
گردد داود ... یافت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا
وبیفتاد بر روی در حالتی که سجدهٔ کننده بود وَأَنَابَ وباز گشت بخدای این سجده
نزد امام اعظم رحمه الله سجدهٔ عزیمتست ومی گوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز
وغیر نماز ونزد امام شافعی رحمه الله از عزایم نیست واز امام احمد رحمه الله درین سجده
دو روایتست واین سجدهٔ دهم است بقول امام اعظم رحمه الله ودر فتوحات مکیه

این را سجدهٔ انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلم
سجدها شکرا فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ مر داود را ذَلِكَ آنچه از وی استغفار کرده بود
وَإِنَّ لَهُ وبدرستی که مر ورا عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى قربتست بعد از مغفرت وَحُسْنَ
مَآبٍ ونیکویی بازگشت در بهشت وگفتیم مر ورا که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود
ما ترا کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی
داشتیم یا ترا خلف انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان
بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى وپی روی مکن هوای نفس وآرزوهای او را فَيُضِلَّكَ
که گمراه کرداند هوا ترا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَضِلُّونَ
گمراه می شوند ودور می مانند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دلایلی که
برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت بِمَا نَسُوا
بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را وبرای آن روز کاری نساخته اند
در فواید السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاریست وشهریاری چه گران باری
که حضرت داود علی نبینا وعلیه السلم با کمال درجهٔ نبوت وجلال مرتبهٔ رسالت
بحمل اعباء چنین امری مأمور می کردد وبخطاب اثقال چنین خطابی مخاطب می شود که فاحکم
بین الناس بالحق میان مردمان حکم بر طریق معدلت ونصفت کن وداوری بر منهج عدل
وانصاف نمای وپای بر جادهٔ حق نه نه بر طریق باطل ومتابعت هوای نفس بر مشایعت
مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه کرداند ودر سلسلة الذهب می فرماید که
بشنو نص قرآن که حق فرموده. در مقام خطاب با داود. که ترا زان خلیفگی دادیم.
سوی خلق جهان فرستادیم. تا دهی ملک را ز عدل اساس. حکم رانی بعدل بین الناس. هر کرا نی
از مقام خلیفگی دورست. آنکه کیرد ستم زدیو سبق. عقل چون خواندش خلیفهٔ حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْأَرْضَ ونیافریدیم ما آسمان وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ارض وسماست بَاطِلًا

آفرید فی باطل یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم بلک برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت
کامله وحکمت شامله ذَلِكَ آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست
که کافر شدند وبسر آفرینش شی نبردند فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند
وبدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مؤمنان را کفتند که ما
در آخرت برابر بر شما یا بیشتر از شما عطا خواهد داد آیة آمد که أَمْ نه چنانست آیا نَجْعَلُ الَّذِينَ
آمَنُوا می کردانیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکارهای ستوده کردند
در جزا وعطا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ
یا می کردانیم پرهیزکارانرا كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران ونابکاران یعنی نمی کردانیم كِتَابٌ
این کتابیست یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده
وبسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب وتفکر نمایند در معانی
وحقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ وتا پندپذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول
صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ وبخشیدیم مر داود را علیه السلم سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن
سلیمانست علیه السلم نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او
رجوع کننده بخدای در همه احوال بود آورده اند که سلیمان علی نبینا وعلیه السلام
با کفار دمشق ونصیبین کارزار کرد وهزار اسب از ایشان کرفت وکویند داود علیه السلم
با عمالقه غزا کرده بود وهزار اسب کرفته ومیراث بسلیمان رسیده ودر معالم کوید که اسبان
دریایی بودند وپر داشتند ودیوان از بحر برای سلیمان آوردند وبر هر تقدیر سلیمان
علیه السلم خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند
وسلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز ماند وهم دراق بان کو دخانه حق سبحانه
می فرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند عَلَيْهِ بر سلیمان علی نبینا وعلیه السلام
بِالْعَشِيِّ بآخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان استاده بر سه پای وبر کنارهٔ سم از قایمه چهارم

واین صفتی پسندیده است در اسب الجیاد اسبان تیزرو واو بنظارهٔ ایشان مشغول شد
تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت انی احببت بدرستی که برگزیدم حب الخیر دوستی
مال بسیار یعنی اسبان بحدی که باز ماندم عن ذکر ربی از یاد پروردگار خود یعنی وردی
که در طرف آخر روز داشتم حتی توارت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپردهٔ
شب وگفته اند حجاب کوهی سبزست محیط بکرهٔ زمین ردوها بازگردانید اسبانرا علی
برمن وچون باز گردانیدند فطفق پس درایستاد ومی ستود شمشیر را مسحا سودنی
بالسوق بساقهاء اسبان یعنی پی میکرد ایشانرا والاعناق وبگردنهاء ایشان
یعنی می برید سرهاء ایشانرا ودر ان زمان گوشت اسپ حلال بود وآنرا در راه
خدای برای قربان ذبح می کردند وبعضی علما برانند که مراد از ذکر نماز ست که از سلیمان
بسبب مطالعهٔ اسبان فوت شد وآفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام باذن
خدای ملایکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید
آفتاب برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند وبموضع وقت عصر
آوردند تا وی آنرا اداکرد وانکه آفتاب بدعاء حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم در صفهاء خیبر بعد از غروب باز گشت وبجای عصر آمد تا علی رضی الله عنه
نماز گذارد نزد محدثان مشهورست وامام طحاوی رحمه الله در شرح آثار
خویش فرموده که روایات این حدیث ثقات اند واحمد بن صالح نقل کرده که اهل
علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است
مثنوی که دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالاکشیده از چه مغرب بر آسمان
که قرص بدر را به سر کرد خوان چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان اورده اند که
حق سبحانه سلیمان را علی نبینا وعلیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان
از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشانرا بمحنت تسخیر درآرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق

کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید واز شر
ایشان ایمن باشد قضارا آن پسر بمرد واو را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند
جنانچه حق سبحانه خبر داد که ولقد فتنا سلیمان بدرستی که ما آزمودیم ودر فتنه
افکندیم سلیمانرا والقینا وانداختیم علی کرسیه بر تخت او جسدا پسر او را جسدی
بی روح سلیمان علیه السلام از انچه کرده بود نادم شد ثم اناب پس باز گشت
بخدای وبر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید کرد ودر لباب آورده که سلیمان
علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایة ضعف بدنی بی روح می نمود واو را بر تخت
می نشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود پس باز گشت بصحت ومشهور آنست که
بواسطهٔ ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد وچهل روز بر تخت سلیمان
نشست وباز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بمملکت باز گشت واندوی
نیاز بدعا اشتغال نموده قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه
از من صادر شد وهب لی وببخش مرا ملکا لا ینبغی پادشاهی که نسزد ونشاید
لاحد مریکی را من بعدی پس از من تا چنین ملکی معجز من بود یا کسی از من سلب نتواند
کرد چون صخر جنی در بحر فرموده که ملکی ده مخصوص تا دیگری هوس طلب
آن نکند ودر رفتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان
بود انک انت الوهاب بدرستی که توئی بخشنده وهر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری
رحمه الله گفته که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم بممالک دنیی التفات نخواهد فرمود بجهت آن برین دعا جسارت
نمود وانیست که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود
که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوة حضرت رسالت را صلوات
الله وسلامه علیه آن ملک حاصل بوده چنانچه در صحیحین مذکورست که حضرت

علیه السلم

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی ناگاه بمن درامد تا نماز من بر من قطع کند
خدای مرا قوت داد و ممکن کردانید از وتا او را بگرفتم وخواستم که بر ستونی از ستونهاء مسجد بربندم
تا شما در و نگرید پس یاد کردم دعاء سلیمان را علیه السلام که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز کشت فسخرنا پس رام کردانیدیم له الریح مر سلیمان را
باد تا فرمان وی برد تجری وبرود بامره بفرمان او رخاء نرم وخوش حیث اصاب
هرجا قصد کرده باشد والشیاطین ومسخر کردیم مر و را دیوان کل بناء هر بنا کنندهٔ
در بنا برای وی عمارتها ساختند وغواص وغوص نمایندهٔ در بحر تا بجهت وی استخراج
جواهر کنند وآخرین ودیگر رام ساختیم مر ویرا دیوان دیگر مقرنین
باهم بسته فی الاصفاد در بندها یعنی هرکدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کار
کردندی وجمعی را که مرده بودندی در بند کشیدی تا ضرری بمردم نرسانند پس کفتیم ویرا که
هذا این چنین ملکی که بتو دادیم عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس منت نه بر هر که خواهی
واو را از ان محظوظ کردان او امسک یا باز دار عطاء خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب
در منّ وامساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تست و بر ان محاسب نخواهی بود وان له وبدرستی
که سلیمان را عندنا نزدیک ما لزلفی قربیست بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت
خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته وحسن مآب ومر وراست نیکویی باز کشت یعنی درجات
جنات واذکر عبدنا ایوب ویاد کن بنده ما ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه آفریدکار خود را انی
بانکه مرا مسنی الشیطان بنصب مس می کند شیطان یعنی میرساند بمن رنج وعذاب والم
وآن چنان بود که ابلیس شماتت می کرد ومر ایوب را علی نبینا وعلیه السلم سرزنش می نمود که چه کردی
که حق سبحانه فواید نعم از تو باز کرفت وشداید الم بر تو کماشت وکفته اند وسوسه می کرد اتباع او را
تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند وبرخی از وجوه شکایة ایوب علیه السلم در سورهٔ
انبیا مذکور شد ٭ القصه حق سبحانه دعاء او را اجابت فرمود جبرئیل را علیه السلام

بنزد وی فرستاد جبرئیل بیامد ومر ورا کفت ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب
بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و دو چشمه از تحت قدم او جوشیدن کرفت یکی کرم
ویکی سرد جبرئیل فرمود که هذا مغتسل این چشمهٔ کرم جای غسل کردنست یا آبیست که بدان
غسل کنند واین چشمهٔ دیکر بارد وشراب آب سرد است وآشامیدنی پس ایوب علیه السلام
دران چشمهٔ حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد واز ان چشمهٔ سرد بیاشامید
علل باطنی بتمام زایل کشت وکفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی وبوقت غسل کردن
کرم ووهبنا له وببخشیدیم مر ورا یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان او را یعنی فرزندان
ویرا زنده کردیم ومثلهم معهم ومانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر شدند
که بودند رحمة منا برای بخششی که فایض شد از ما وذکری وبرای پند کرفتن لاولی الالباب
مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار فرج کشند بصبر و بناه بحق سبحانه برند که
رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است ع اصبر فالصبر مفتاح الفرج ٭
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ٭ هر آینه دری کنج مراد بکشاید ٭ بشام تیرهٔ محنت بساز وصبر نمای
که دم بدم سحر از پرده روی بنماید ٭ آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجهٔ
او در خدمتی بمهمی رفته بود و دیر بماند ٭ ایوب سوکند خورد که او را صد چوب زند چون تباشیر صبح
صحت از افق رحمت روی نمود وایوب علیه السلام بحالت تندرستی وجوانی باز آمد
خواست تا سوکند خود راست کرداند خطاب رسید که وخذ بیدک و بکیر بدست خود
ضغثا دستهٔ از چوب اذخر یا از حشایش خشک شده که بعدد صد باشد فاضرب به بزن
زوجهٔ خود را بدان دسته کیاه ولا تحنث وحانث مشو در سوکند خود انا وجدناه بدرستی
که ما یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در آنچه بنفس ومال وولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده ایست
ایوب انه اواب بدرستی که رجوع کننده است بدرکاه ما بکلیة خود واذکر عبادنا
ویاد کن بندکان ما را ابراهیم ابراهیم خلیل الرحمن را واسحاق و پسر وی اسحاق را

وَيَعْقُوبَ ونبیرهٔ وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ ودیدها
مراد اعمال شریفه وعلوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد
وبدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصارست یا مراد از ایدی قوتست در طاعت و از
ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما خالص کردانیدیم ایشانرا بِخَالِصَةٍ
بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن
سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا جز فوز بلقای حضرت کبریا نیست وآن در آخرت
میسر شود وَإِنَّهُمْ وبدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ
از جملهٔ برکزیدکان ونیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ ویاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ والیسع بن
اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود علیه السلام وبآخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ
وخداوند پایندانی که بشر بن ایوب بوده وصد پیغمبر را که از قتل می کریختند کفیل شده
ودر تبیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام وبعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام
وخدای او را ذو الکفل نام نهاد وبعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام
متکفل شد که بامر دین قیام نماید وبرین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد
بر موصوف وَكُلٌّ وهمهٔ این نام بردکان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از برکزیدکان خلق هَذَا
این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کردست ترا که محمدی وقوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ وبدرستی
که مر پرهیزکارانرا لَحُسْنَ مَآبٍ نیکویی بازکشتنست وبازکشتی نیکو که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ
بوستانهای اقامتست مُفَتَّحَةً درحالتی که کشاده شده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان
درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ وایشان تکیه زدکان بر تختها فِيهَا دران باغها
چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيهَا می خوانند ومی خواهند دران بوستانها
بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوهٔ بسیار را چه تفکه برای تلذذ است وتغذی بجهت تحلل وآنجا تحلیل
نباشد بس از مطاعم بفوا که میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ ودیکر خواهند آشامیدنی بسیار

وَعِنْدَهُمْ ونزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر
چشم باز کیرند أَتْرَابٌ همزادان یعنی همهٔ ایشان در یک سن وکفته اند تمام زنان بهشت
در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی وسه ساله وبعضی بر انند که مراد از اتراب
آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیکری فضل نبود دران
تا طبع بمفاضله کشد واز مفضوله منصرف کردد هَذَا کویند ملائکه بهشتیانرا که اینست
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید با آن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل
بهشت از روی بهجت وفرح کویند إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا
هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست این را مِنْ نَفَادٍ
هیچ کمی وانقطاعی هَذَا اینست آنچه بهشتیانرا باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ وبدرستی که
مر نافرمانان یعنی کافرانراست لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازکشت یعنی بازکشت بد که آن
جَهَنَّمَ دوزخست يَصْلَوْنَهَا درآیند دران فَبِئْسَ الْمِهَادُ بس بد آرامکاهیست
دوزخ هَذَا عذاب اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن آب کرم است
در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد روی را بسوزد وچون بخورند رودها پاره شود
وَغَسَّاقٌ وزمهریر که دوزخیانرا ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند و
کویند غساق چیزی کنده را کویند بلغة ترک ومراد اینجا ریم ایست که از کوشت وپوست
دوزخیان واز فروج زانیان سیلان می کند آنرا جمع کرده بدیشان می خورانند وَآخَرُ
وایشانرا عذابی دیکرست مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها
یعنی این عذاب کوناکونست اما همه متشابه یکدیکرند در تعذیب وایلام آورده اند که چون
رؤسای کفار بدوزخ درآیند تبعهٔ ایشانرا نیز با ایشان درآرند وملائکه رؤسا را کویند
هَذَا فَوْجٌ این کروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درآمدکانند در دوزخ برنج وسختی با شما ایشان
کویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ

در آمدکانند باتش بشومی عملها خود جنانچه در آمده ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام
میهمان می‌کویند دوسا من تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا وجون تابعان از متبوعان
این سخن بشنوند قَالُوا کویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را وشما بدین
نفرین سزاوارترید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا برای ما که
ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ بس بد قرارکاهیست
دوزخ انکاه تابعان دیکر باره قَالُوا رَبَّنَا کویند ای پروردکار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هرکه
فرا پیش داشت برای ما هَذَا این کفر وضلال را وما را ازراه حق بلغزانید فَزِدْهُ
پس زیاده کن اورا عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو باره فِي النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب وکویند
که دارد دو آنزاد وچندان کن وکفته اند حیات وعقارب دوزخ را بر ایشان کماره وَقَالُوا
صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ آورده
مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشانرا در زمره مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان ومردودان در موضع
که کفار قریش جون در دوزخ نکرند وفقراء مسلمانان جون عمار وصهیب وخباب وبلال را نه بینند
کویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریرست یعنی ما ایشانرا فرا کرفتیم مهزوق بهم وبا ایشان
استهزا وسخریه کردیم ایشان بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا در آورده اند وعدیل
کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهاء ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه
آن کروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند وحسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَلِكَ
بدرستی که آنچه حکایة کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر اینه راستست وآنست تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ
جنک وجدل کردن اهل دوزخ وماجرای ایشان قُلْ بکو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست
که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام وترساننده از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَهٍ ونیست هیچ خدای
سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مکر خدای یکانه که ذات او شرکت قبول نکند وکثرت را
بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بناء آمال را بقواصف آجال درهم شکند

یا شوکت متوهم وکثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل ومتلاشی
سازد ٭ غیرتش غیر در جهان نکذاشت ۰ وحدتش رسم این وآن برداشت ۰ کم شود جمله ظلمت پندار ۰
نزد انوار واحد القهار ۰ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمانها وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه
میان ایشانست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزنده که باک
ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بکو آنچه کفتم بشما وبیم کردم از عقوبة روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ
خبری بزرکست أَنْتُمْ شما عَنْهُ از آن مُعْرِضُونَ روی کردانند کانید از غایة غفلت یا نبوت
من شانی بزرک دارد وشما از آن اعراض می نمائید آخر در نکرید که اکر من نبی نبودمی ووحی
بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى بکروه برتر یعنی
ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ آنکاه که کفت وشنود می کردند در شان آدم علیه السلم که اتجعل فیها
الایة بس بر نبوت من دلیلی ازین روشن‌تر نیست که قصه ملائکه وآدم بیان می کنم بر وجهی
که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی وبی سماع از استادی إِنْ يُوحَى وحی کرده
نمی شود إِلَيَّ بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مکر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا
هویدا کننده موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن جون کفت پروردکار تو لِلْمَلَائِكَةِ
إِنِّي مر فرشتکانرا که من خَالِقٌ آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ طِينٍ از کل مراد آدم است
علی نبینا وعلیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس جون تمام کنم خلقت اورا وقالب اورا بخوبتر شکلی
بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ وبدمم درو مِنْ رُوحِي از روح خود حق سبحانه روح را مشرف ومکرم
ساخت بشرف اضافة جهت طهارت ونظافت او وملخص سخن آنست که جون روح بقالب وی
درآرم وزنده کردد فَقَعُوا لَهُ پس بر وی درافتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندکان
از جهت تکریم وتبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتکان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان
بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح درو إِلَّا إِبْلِيسَ مکر ابلیس سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرک
داشت خود را وفرمان نبرد وَكَانَ وکشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناکرویدکان

قال یا ابلیس گفت حق سبحانه که ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان
تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آن چیز را که بیافریده ام بیدی بدو دست
خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدمست بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود
اورا آفریدم بی توسط مادر و پدر در انوار ورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدر
در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمتست و در فتوحات
فرموده که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را هیچ شرف
ثابت نشود پس لابد است از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلم
پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفتست مناسب می نماید و در نحو الحقایق می گوید
که مراد صفتین لطف و قهرست چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ
صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد بعضی جلالیة اند و برخی جمالیة تبارک اسم
ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت
بود چنانچه ملک مظهر لطفست و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است
و بدین جامعیة قابلیة مسجودیة داشته و درین معنی گفته اند • آمد آینه جمله کون ولی
هیچ آینه نکرده جلی • گشت آدم جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات •
مظهری گشت کلی و جامع • سر ذات و صفات ازو لامع • القصه حضرت عزت با ابلیس گفت
چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا استکبرت آیا تکبر کردی بی استحقاق آن ام
کنت یا هستی من العالین از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را
اختیار کرده قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق پس وجه خیریة را بیان می کند که
خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش و اورا لطافت و نورانیتست وخلقته و بیافریدی
اورا من طین از گل که درو کثافت و ظلمانیتست و درین قیاس خطا کرد و شمهٔ ازان در سورهٔ
اعراف مذکورست در کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقتست و خاک وسیلهٔ وصلت

از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم که از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه یافت
ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرموده فاهبط منها مردود گشت روزی شوریدهٔ با سلطان
العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابویزید بانگ برو زد که اگر خاک نبودی آتش عشق
افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل
که شنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی • سوای خاک چه خوش طینت قابل داری
گلها لطیفست که در گل داری • در مخزن کن کن هر نقد که بود • تسلیم تو کرده اند و در دل داری •
قال گفت حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریة که فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت
یا از آسمان یا از صورت ملائکه فانک پس بدرستی که تو رجیم رندهٔ از رحمت و دور شده
از رتبهٔ کرامت وان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین
تا روز جزا قال رب گفت ابلیس که ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون
براندی الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که
شربت مرگ نچشد قال فانک گفت خدای که بدرستی که تو من المنظرین از مهلت داده شد
الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که در وقتی معلوم است یعنی زمان نفخهٔ اولی
که همه کس بمیرند قال فبعزتک گفت ابلیس که بغالبیة و قهر تو سوگند که بهر وجه توانم
لاغوینهم هر آینه گمراه کنم ایشان اولاد آدم را اجمعین همه ایشان الا عبادک مگر
بندگان تو منهم المخلصین از ایشان پاک شدگان از الواث شرک و عصیان قال
گفت خدای فالحق پس راستی و درستی از منست والحق اقول و درست و راست می گویم
لاملان جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منک از تو وممن تبعک و از آنها که پی روی تو
کنند منهم از آدمیان و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگو ای محمد ما اسئلکم
نمی خواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و اداء رسالت من اجر هیچ مزدی وما انا و نیستم من
من المتکلفین از تکلف کنندگان یعنی از جمع که بتصنع از خود چیزی ظاهر کنند که ندارند

صاحب کشاف آورده که در خبرست که متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی که
برتر از وست دویم خواهد که فرا گیرد آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سیم گوید چیزی
که نداند **إِنْ هُوَ** نیست قرآن **إِلَّا ذِكْرٌ** مگر پندی **لِلْعَالَمِينَ** مر عالمیانرا از جن و انس **وَلَتَعْلَمُنَّ**
نَبَأَهُ و زود باشد که بدانید خبری قرآنرا یعنی آنچه در وست از وعد و وعید
یا بدانید خبر محمد را و صدق سخن او و معلوم کنید **بَعْدَ حِينٍ** بعد از هنگامی که آن
حین موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام ،

سُورَةُ الزُّمَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم
مِنَ اللَّهِ از خدایست **الْعَزِيزِ** خداوند غالب در تقدیر **الْحَكِيمِ** دانا در تدبیر **إِنَّا أَنْزَلْنَا**
بدرستی که فرو فرستادیم **إِلَيْكَ الْكِتَابَ** بسوی تو کتاب را که قرآنست **بِالْحَقِّ** براستی
یا برای بیان و اثبات حق **فَاعْبُدِ اللَّهَ** پس بپرست خدایرا **مُخْلِصًا** در حالتی که
پاک کننده باشی **لَهُ الدِّينَ** برای وی پرستش خود را مخاطب حضرتست و مراد امت که
مأمورند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند **أَلَا لِلَّهِ** بدانید که مر خدایراست
الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدن پاک از شرکت یعنی سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد
زیرا که متفردست بصفات الوهیت **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** و آنانکه فرا گرفتند **مِنْ دُونِهِ**
بجز خدای **أَوْلِيَاءَ** دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند ایشانرا اعم است
از ملائکه و اصنام و غیر آن و می گویند **مَا نَعْبُدُهُمْ** نمی پرستیم ایشانرا **إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا** مگر
برای آنکه مارا نزدیک گردانند **إِلَى اللَّهِ** بخدای **زُلْفَىٰ** نزدیک گردانیدنی یعنی
درخواست کنند مارا تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم **إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ** بدرستی که خدای
حکم کند **بَيْنَهُمْ** میان این مشرکان **فِي مَا هُمْ فِيهِ** در آن چیزی که ایشان در آن **يَخْتَلِفُونَ**
اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را پرستش می کند چون بنی ملیح و یکی بشر را
چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را می پرستند

و هر یک را مدعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل پس حق سبحانه روز قیامت میان ایشان
حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي** بتحقیق که خدای توفیق هدایت
ندهد **مَنْ هُوَ كَاذِبٌ** آنکس را که او دروغ گویست و می گوید آلهه شفاعت خواهند کرد
كَفَّارٌ ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نماید **لَوْ أَرَادَ اللَّهُ** اگر خواستی خدای **أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا**
آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند **لَاصْطَفَىٰ** هرآینه اختیار کردی
مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند **مَا يَشَاءُ** آنچه خواستی از عزت اشیا نه از اخس و از اکمل
که بنون است نه از انقص که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان
والد و مولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود **سُبْحَانَهُ** پاکی است مر ورا از
اتخاذ ولد **هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ** اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه او منافی مماثلت [با ما سوی]
الْقَهَّارُ قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را **بِالْحَقِّ** براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش
هر یک از آن صد هزار آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار
ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند سه نوشته است بر اوراق آسمان و [زمین]
خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار **يُكَوِّرُ اللَّيْلَ** در می آرد شب را **عَلَى النَّهَارِ** بر روز و
بپرده ظلمت آن نور این را می پوشد **وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ** و در می آرد روز را **عَلَى اللَّيْلِ** بر شب
و بشعله روشنی آن تاریکی این را مختفی می سازد یا در می فزاید از شب بروز و از روز بشب
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر می کنند بفرمان او **كُلٌّ يَجْرِي**
هر یک از ایشان می رود **لِأَجَلٍ مُسَمًّى** تا زمانی نام [برده] که منتهی دور اوست در سیر هر
روزه و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت **أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ**
بدانید که خدای است غالب بر همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وی اند
الْغَفَّارُ آمرزنده که سلب این نعمتها نمی کند از آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت [از ایشان]

خلقكم بيافريد شما را اى فرزندان آدم من نفس واحدة از تنى تنها كه آدم است ثم پس خبر
كرد شما را انكه جعل منها بيافريد از وى يعنى از جنس او و يا از استخوان پهلوى چپ او زوجها
زن او را يعنى حوا گفته اند اول اخراج ذرية كرد از ظهر او پس حوا را بيافريد وانزل لكم
و ابداع و ايجاد كرد براى شما من الانعام از چهارپايان ثمانية ازواج هشت صنف
نر و ماده از شتر و گاو و ميش و بز تا از ايشان نفع مى گيريد صاحب لباب آورده كه انعام را
از بهشت بزمين فرستاد يخلقكم مى آفريند شما را فى بطون امهاتكم در شكمهاء
مادران شما خلقا من بعد خلق آفريدنى پس از آفريدنى يعنى نطفه را علقه مى سازد
و آنرا مضغه آنگه عظم عارى پس استخوانى پوشيد بلحم پس جسد مستوى فى ظلمات ثلث
در سه تاريكى كه ظلمت مشيمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذلكم الله آنكه اين فعلها مى كند
خدايست ربكم آفريدگار شما له الملك مر وراست پادشاهى مطلق كه زوال و فنا بدان
راه نيابد لا اله الا هو نيست معبودى بسزا مگر او فانى تصرفون پس كجا بر گردانيده مى شويد
از راه حق با وجود اين دليلهاء روشن ان تكفروا اگر كافر شويد اى اهل مكه
فان الله غنى پس بدرستى كه خداى بى نيازست عنكم از ايمان و پرستش شما ولا يرضى
و نمى پسندد و نمى فرمايد لعباده الكفر مر بندگان خود را بكفر و عدم رضاى او بكفر نه براى
ضرريست كه لاحق شود بدو بلكه نمى پسندد لحوق ضرر آنرا به بنده وان تشكروا و اگر سپاس داری
كنيد بر نعمت توحيد يا شكر گوييد بر نعمت دعوت محمد يرضه لكم بپسندد آن مر شما را
زيرا كه سبب فلاح شماست ولا تزر و بر ندارد وازرة نفسى بردارنده وزر اخرى
بار گناه نفسى ديگر را بلكه هر يك بردارندهٔ وزر خود باشند ثم الى ربكم پس بسوى پروردگار
شماست مرجعكم بازگشت شما فينبئكم پس خبر دهد شما را بما كنتم تعملون بآنچه بوديد
كه عمل مى كرديد و اجبار را از ان بمحاسبه و مجازات باشد انه بدرستى كه او عليم داناست
بذات الصدور بآنچه در سينهاست از نيات و عزايم واذا مس الانسان و چون برسد كافر انرا

كه عتبة بن ربيعه است يا ابو حذيفة بن مغيره ضر سختى چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند
پروردگار خود را منيبا اليه بازگردنده بسوى وى و فرياد خواهنده از وى و ترك
كنندهٔ پرستش صنم و خواهش از وى ثم اذا خوله پس چون بدهد خداى او را نعمة منه
نعمتى از نزديك خود و آن سختى از وى ببرد نسى فراموش كند ما كان يدعوا اليه چيزى را كه بود
كه مى خواند خداى را اليه بكشف و دفع آن من قبل پيش از اين نعمت يعنى آن سختى را فراموش
كند يا بعد از راحت دست بدارد دعا و زارى خود را وجعل لله و گرداند براى خدا
اندادا همتايان يعنى بتان را شريك وى سازد در عبادت ليضل تا گمراه گرداند
مردمانرا عن سبيله از راه خداى كه اسلام است قل بگوى اى محمد مر ان كافرانرا كه
تمتع بكفرك برخوردار باش بكفر خود قليلا اندك زمانى در دنيا امر تهديد راست
يعنى از متمتعات بهر چه خواهى اشتغال كن انك بدرستى كه تو من اصحاب النار از اهل دوزخ
و لذتهاء دنيا در جنب شدت عذاب دوزخ بغايت محقر است پس مى فرمايد كه آيا اين چنين
كافر بهترست ام من هو يا آنكسى كه او قانت فرمانبردارست چون صديق يا فاروق
يا عمار يا سلمان يا عبد الله مسعود و اشهر آنست كه ذو النورين رضى الله عنهم و بر هر تقدير
قانتست يعنى استاده بوظايف بندگى و مواظب بندگى و مواظب بر مراسم سرافگندگى آناء الليل
در ساعتهاء شب ساجدا سجده كننده مر خداى را وقائما و ايستاده در نماز يحذر الآخرة مى ترسد
از عذاب آن سراى ويرجوا و اميد مى دارد رحمة ربه بخشش آفريدگار خود را يعنى با وجود
بسيارى طاعت و التزام طريق مجاهدت مترددست ميان خوف و رجا يعنى زمانى كرد كعبهٔ
خوف طوف مى كند و ساعتى سوى رجاى رجا سعى مى نمايد و مرغ ايمان جز بدين دو بال اقبال
در هواى كمال طيران نتواند نمود كه لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا

كرچه دارى طاعتى از هيبتش ايمن مباش ٭ ور گنه كارى ز فيض رحمتش دل برمدار ٭
نيك ترسان شو كه قهر اوست بيرون از قياس ٭ باش پس خوش دل كه لطف اوست افزون از شمار ٭

الرجا الناجية وسى مقصودة

قل بگوای محمد هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنانکه دانند معالم توحید را
چون ارباب فضایل والذین لایعلمون و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل
انما یتذکر جزین نیست که پند پذیر می شوند بدلایل قدرت من اولوا الالباب خداوندان
خردهاء خالص از آلودگی وهم قل یا عباد بگوای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده
اید اتقوا ربکم بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعتست
واجتناب از معصیت للذین احسنوا مر آنانراست که نیکویی کردند بگفتن کلمهٔ شهادت
فی هذه الدنیا درین دنیی حسنة مثوبة نیکو در آخرت که بهشتست یا آنانراست که احسان
نمودند بالتزام طاعات درین دنیی پاداش نیکو که آن صحتست و عافیت یا آنانرا که متصف
شدند باخلاق الهی روشنی دلست و تاریکی روی وثناء جمیل درین جهان یا آنانرا که عبادت
بطریق مشاهده کردند حسنه اینست درین دنیی که شهود انوار تجلیات جمالیست
وچون بقول بعضی علما این آیة در شان مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی طالب
واصحاب او رضی الله عنهم پس احسانرا بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنهانکه هجرت
کردند راحتست از اعدا و نجات از بلاء ایشان وارض الله و زمین خدای برای هجرت
واسعة گشاده است مرکسی را که ارادهٔ هجرت کند انما یوفی جزین نیست که تمام داده
می شوند الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت
عبادات یا بر تحمل اذیات اجرهم مزد خود را بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبهٔ که در شمار نیاید
وحساب حُسّاب از احاطه بدان عاجز باشد ودر معالم هست که روز قیامت بلاکشان
صابر را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند ونه دیوانی وضع نمایند
بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهاء ایشانرا بی حساب وکار ایشان بدرجهٔ رسد که اهل
عافیت که در دنیی بالی وسستی مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا
بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی

سو

الاحسان ان تعبد الله کانک تراه

تو مبین رنجوری غم دیدگان ⁂ کاندران رنج اند از بگزیدگان ⁂ هر کرا از زخمها غم بیشتر
لطف یارش داده مرهم بیشتر ⁂ آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
گفتند تا چه بران میداری که احداث کنی دینی و آیینی را که مخالف روش مات آخر نگر
بملة پدر وجد و سادات قوم خود که همه عبادت لات وعزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آی
و بیاسای آیة آمد که قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله بآنکه
پرستم خدایرا مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی
بتوحید وامرت و فرموده شده ام لان اکون بآنکه باشم اول المسلمین اول کردن نهادگان
ازین امت زیرا که متبوع پیشرو ایشانم در دنیی و در آخرت قل بگو دیگر باره انی اخاف بدرستی
که میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی گردم پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عذاب
یوم عظیم عذابی روزی که بزرگست احوال او و بسیارست اهوال او قل الله اعبد
بگو خدای را پرستش می کنم مخلصا پاک کننده له برای او دینی کیش خود را از شرک
یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید شما آنچه خواهید
من دونه بجز خدای این تهدیدست و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف
منسوخ شده آورده اند که مشرکان بعد از سماع این اجوبه گفتند ای محمد زیان کردی
در مخالفت دین پدران خود این آیة نازل شد که قل ان الخاسرین بگو بدرستی که زیان
کاران الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهاء خود که گمراه گشتند
واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که
فرمان برد خدای و رسول او را به بهشت در آید و منزل و اهل او بدو دهند و هر که
نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل بدیگری دهند که مطیع باشد
پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل الا ذلک بدانید که آنست

هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر این زیان
کاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از
و از زیر ایشان نیز سایبانهاست جمعی دیگر را که در درکه زیرتر از ایشانند و مقررست که
درکه زیرتر از همه مر منافقان راست و اینجا مراد کافرانند یا مراد از ظلل فراش و مهادست
و ذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد در کلام ذٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ
می‌ترساند خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان
مبتلا کرداند چون شرک يَا عِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من یعنی
متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیة جمعی بوحدانیة آفریدگار
اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم
حق سبحانه در شان ایشان می فرماید که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنکسانی که پرهیز کردند و یکسو
رفتند الطَّاغُوتَ از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی از هرچه بدون خدای پرستند ایشان
بطرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه پرستند آنرا وَأَنَابُوا و باز گشتند إِلَى اللّٰهِ بفرمان
خدای بتمامی و روی دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژده در دنیا بر زبان
ملیکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاویدان در اسباب نزول آورده شد
که چون صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سرافراز
شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن زید و سعد وقاص و عبدالرحمن
عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقة اسلام استخبار نمودند و از سخنانی
که او فرمود رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند و درباره ایشان نازل شد که
فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ می شنوند گفتار
ابی بکر را رضی الله عنه فَيَتَّبِعُونَ پس پی روی می نمایند أَحْسَنَهُ نیکوتر آنرا مراد از حسن
نیکوست چه قول او همه حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد

و مراد از قول قرآنست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در احقاق
آورده که در قرآن مقابح اعدا و ممادح اولیاهست ایشان متابعت احسن می نمایند
که مثلا طریقه موسی است علی نبینا و علیه السلام دون سیرت فرعون و علی هذا
و در لباب گفته که مراد اقاویل اهل مللست و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست
که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل گذرد اهل دل متابعت احسن آن اقوال می کنند
در امثال آمده که خذ ما صفا دع ما کدر — قول کس چو بشنوی در وی تأمل کن تمام
صاف را بر دار و دردی را رها کن والسلام و در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن
خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان
بمعاصی خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت
بحضرت خود خواند که وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب
رب الاربابست و از زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پیروی کنند
أُولَٰئِكَ آن گروه که متابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللّٰهُ آنانند که راه نمود خدای ایشانرا
بمنزل مقصود وَأُولَٰئِكَ هُمْ و آن گروه ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول
صافیه از شوایب اوهام و خالیه از عوادی عادات أَفَمَنْ حَقَّ آیا آنکسی که واجب شد
عَلَيْهِ بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که مشیرست بعذاب چون لاملان جهنم و هولا
فی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر وی این کلمه أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد
تُنْقِذُ می رهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را مؤمن
سازی و از عذاب باز رهانی تاکیدست در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که
دوزخیانرا باز رهانی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد از دوزخیان ابو لهب
و پسرش عتبه لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خویش
و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانرا منزلهاست بلند در بهشت

العوادی العوایق وهی الشواغل

مِنْ فَوْقِهَا از زبر آن غرفها غُرَفٌ غرفهاء دیگر بلند تر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی
که بر زمین بنا کنند تَجْرِي می‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر این غرفها جویهاء بهشت
وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نکند خدای
وعدهٔ خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان
مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهُ پس درآورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمها که در زمین است
در کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آرد بدان آب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ مختلف
رنگهاء او چون اخضر و احمر و جز یا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و کنجد و امثال آن
ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک می‌شود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ پس می‌بینی او را مُصْفَرًّا
زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس می‌گرداند خدای آنرا حُطَامًا ریزه ریزه
و درهم شکسته إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در انزال باران و اخراج گیاه لَذِكْرَى هر آینه یاد کردیست
لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یا دادن پندیست مر خردمندان را که تشبیه نمایند
مال دنیی را بدان کشت تر و تازه و بر آن اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از آن طراوت
روی بذبول نهد و بداس حوادث درود شده عرضهٔ تلف گردد بود مال
دنیی چون آن سبزه زار که بس تازه یعنی بتفصیل بهار چون بس وی وزد تند باد خزان
یکی برگ سبزی نیابی از آن أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که کشاده کرده است خدای صَدْرَهُ
سینهٔ او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید
انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینهٔ او قبول حق تنگ است فَهُوَ پس آن
کشاده سینه عَلَى نُورٍ بر روشنی معرفتست مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت
در اسباب نزول آورده که این آیة در شان علی و حمزه است رضی الله عنهما که حق
سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزند
بی ادب او گفت فَوَيْلٌ پس شدت عذاب لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ می سخت دلانراست که

دلهاء ایشان اعراض کننده است مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای یا خالی از آن أُولَئِكَ آن
گروه غافلان و سنگ دلان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارند یعنی ضلالت ایشان بر هر که
اندک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست که علامت
شرح صدر و نشانهٔ کشادگی دل بازگشتست بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو
تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیی و ساختگی کردن برای مرگ پیش از
نزول آن و عزیزی درین معنی فرموده است نشان آن دل کز فیض اسلام است نورانی
توجه باشد او سوی دار الملک روحانی ز دنیی روی گردانیدن و فکر اجل کردن
که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی آورده اند که صحابهٔ کرام از حضرت سید انام
صلوات الله وسلامه علیه و رضی عنهم استدعا نمودند که لوحدثتنا چه شود که برای ما
سخنی گوید و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گرداند و
سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکرفشان تست آیة آمد که اللَّهُ نَزَّلَ
خدای فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنی را که هست كِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر
یعنی قرآن که بعضی از و مشابه بعضیست در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی
یا برخی از آن مُصَدِّق برخی دیگرست و در آن تناقض و اختلاف نیست مَثَانِيَ دو باره
و دو تو کرده مشتملست بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب
و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ می‌لرزد از و یعنی از خوف وعیدی
که در وست جُلُودُ الَّذِينَ پوستانها بر تنهاء آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می‌ترسند از پروردگار
خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم می‌شود و آرام می‌گیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهاء ایشان
إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت و امام قشیری قدس سره فرموده که
می‌لرزد از هیبة الهی و ساکن می‌شود از انس پادشاهی و گفته اند لرزه و آرام یا آثار قبض
و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تَقْشَعِرُّ جلود هم

صفت مبتدیان راه است وتلین جلودهم وقلوبهم سمت نواختکان لطف الله ذلک آن کتاب
که قرآنست هدی الله راه نمودن خداست یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای یهدی راه می نماید
به بوی من یشاء هر کرا خواهد ومن یضلل الله وهر کرا فرو کذارد خدای هرآینه در وادی
ضلالت افتد فما له پس نیست مر ورا من هاد هیچ راه نماینده که از سر کردانی
خلاصی دهد افمن یتقی آیا کسی که به پرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب
از بدی وشدت عذاب یعنی زبانهٔ آتش یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که
ایمن بود از عذاب ودر راحت کذراند در وسیط از کلبی نقل می کند که مراد ابو جهل است
که او را بدوزخ برند دستها بکردن بسته واو بروی خود خواهد که از آتش به پرهیزد
وقیل للظالمین وکویند مر ستمکاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه
بودید که می کردید از تکذیب پیغمبر کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم
پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث
لا یشعرون از آنجا که نمی دانستند وتوقع نداشتند فاذاقهم الله پس بچشانید ایشانرا
خدای الخزی خواری ورسوایی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیی بقتل وسبی واجلا ومسخ
وخسف ولعذاب الآخرة وهرآینه عذاب سرای دیکر که برای ایشان آماده شده
اکبر بزرکترست از عذاب دنیی چه آن دایم وغیر منقطع خواهد بود لو کانوا یعلمون
اکر هستند که بدانند هرآینه عبرت کیرند وخود را از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا وبدرستی
بیان کردیم للناس برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست
من کل مثل از هر مثلی که بکار آید در دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند
بآن وآن قرآنرا فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند
کجی یعنی بی عیب وبی خلل وبی تناقض وفقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس
رضی الله عنه آورده که غیر مخلوق وبر هر تقدیر منزل کردانید لعلهم یتقون

شاید ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر وتکذیب ضرب الله بیان کرد خدای
مثلا مثلی برای مشرک وموحد وآن مثل کدام ست رجلا فیه شرکاء مردی که در وانبازان
باشند یعنی بندهٔ باشد که چندین خواجه در وشریک باشند متشاکسون شریکان بدخوی
ناسازکار وهر یک او را کاری فرمایند وهیچ کدام با تمام نتواند رسانید وهیچ یک
از و راضی نباشند ورجلا سلما ومردی باز رسته ومسلم شده از انبازان لرجل برای مردی
یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد وکسی در آن منازعت نکند وهرآینه این بکلیه خود
متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت هل یستویان آیا مساوی باشند
این دو بنده مثلا از روی مانندکی وبی شک نباشند چه یکی تنازع خواجکان
درمانده باشد وهمه از و ناراضی ودیکری از تجاذب شرکا سالم بود وخداوند از و
خشنود او در مثل مشرکست که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخت
متوزع الضمیر وپریشان خاطرست وثانی مثل موحدست که نپرستد ودوست ندارد
غیر خدا را ونخواهد وامید ندارد ودع یک یار بسنده کن چون یک دل داری الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست
که در خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند مالکیة او را علی الاطلاق
آورده اند که کفار می کفتند نتربص به ریب المنون چشم داریم که محمد بمیرد واز و باز رهیم
حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد میت مرده خواهی شد وانهم وبدرستی که
مشرکان میتون مردکانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرک دیکری را با آنکه
خود از مرک ایمن نیستند عین جهالتست ثم انکم پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران
یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدکار خود تختصمون خصومت کنید در امر دین
وحجت شما را باشد بر ایشان وکفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند
در قضایای دنیوی وهر کس حق خود بستاند

الجزء الرابع والعشرون من اجزاء الثلثین

فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ کوید علی الله بر خدای

واو را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را که
قرآنست إِذْ جَاءَهُ چون بیاید بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم
چون بوی آید تکذیب کند أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ
منزل و مقام مر کافرانرا وَالَّذِي جَاءَ و آنکه آمد بِالصِّدْقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ و آنکه
راست شمرد آنرا أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشان پرهیزکارانند آینده جبرئیل است
که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه وسلم که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند
جائی پیغمبرست و مصدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در تبیان از مجاهد نقل میکند
که مصدق علیست رضی الله عنه و گفته اند همه مؤمنان مصدق اند لَهُمْ مر ایشانراست
مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان
ذَلِكَ آنست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش
می دهد لِيُكَفِّرَ اللَّهُ تا محو کند و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بترین
آنچه کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هرگاه که آنرا می پوشد غیر آن
به پوشیدن اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي
به نیکوترین آنچه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن
اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهاء ایشان بران دستور عطا فرمایند أَلَيْسَ
اللَّهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت کننده عَبْدَهُ بنده خود یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم
معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنانرا از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان
و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم معایب آلهه باطله کافران می گفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما
ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَيُخَوِّفُونَكَ و می ترسانند
مشرکان ترا بِالَّذِينَ بآنانکه می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا

ایمان عادلات

که

گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنچه جمادیست لا ینفع و لا یضر فَمَا لَهُ پس نیست آن
گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که با راه آرد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر که را راه نماید خدای تا بجز از
نترسد فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند أَلَيْسَ اللَّهُ
بِعَزِيزٍ آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه ستاننده
از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید
آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیلی لایح هست
بر تفرد او بخالقیة قُلْ بگو أَفَرَأَيْتُمْ آیا چون می بینید مَا تَدْعُونَ آنرا که می خوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای یعنی بتانرا که می پرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خواهد خدای بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی
هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای بمن خواسته
أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند آنان
مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از ایشان این سؤال کرد و ساکت شدند حق تعالی فرمود که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو بسنده است
مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بروی نه بر غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ
توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز میگذارند ع تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر آن حالها که دارید که از دعوی
توکل إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من هم عاملم بر حالتی که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را از ما و شما که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا
کرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل
غلبه آن دیگری بود و حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه
در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته کشتند و گروهی بقید مذلت و سلسله
نکبت گرفتار شدند ع این سپاه داده و آن دستها به بند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم

علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای همه مردمان بالحق بسبب بیان حق
چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن
یعنی عمل کند بآنچه در وست فلنفسه پس مر وراست فایدهٔ آن ومن ضل و هر که گمراه گردد
یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود
یعنی وبال آن بر وست وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری
که در ضلال افتد یا وکیل ایشان نیستی در راحتیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست
بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض می کند نفسها را حین موتها هنگام موت
ایشان والتی لم تمت و فرا میگیرد نفسهای که نمرده است فی منامها در خواب او امام
محیی السنه قدس سره در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمییز
اما نفس حیات مفارقت می کند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمییز نیز زایل می گردد
و نفس تمییز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی یابد و در اخفاق
از ابن جبیر رحمه الله نقل می کند که حق سبحانه جمع می کند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر
آشنایی را نشان می دهند فیمسک التی بر نگاه می دارد در ان عالم آن نفس را که قبل ازین
قضی علیها الموت قضا کرده است بر وی مرگ را ویرسل الاخری و می فرستد دیگر نفوس را که
زندگانست با بدان ایشان الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد
جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد ان فی
ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و باز فرستادن لآیات هر اینه علامتهاست
بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند
در امر اماتة که مشابه نوم است و احیا که مماثلست به یقظه و در توریة مذکورست که ای
فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه بیدار می گردی برانگیخته شوی
و کافران درین تأمل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای

علیها ح

شفعاء شفیعان که ایشان از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت کنند
و اگر چه باشند که بهیچ گونه لا یملکون مالک نشوند شیئا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند
ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و حال آنکه
ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگو مر خدایراست شفاعت جمیعا
همهٔ آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نکند له ملک السموات
والارض مر وراست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده
خواهید شد روز قیامت واذا ذکر الله و چون یاد کرده شود خدای وحده یگانه بی ذکر
آلههٔ ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشمأزت برمد و نفرت گیرد قلوب الذین
دلهای آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بدیگر سرای واذا ذکر الذین و چون یاد کرده شوند
آنانکه معبود ایشانند من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی
و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مؤمن بر عکس اینست از یاد خدا
شادمان و بذکر ماسوی غمگین است
تا نامت شنوم دل از فرح زنده شود
فال من از اقبال تو فرخنده شود
وز غیر تو هر جا سخن آید بمیان
خاطر بهزار غم پراکنده شود
قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض ای آفرینندهٔ آسمانها و زمینها عالم
الغیب والشهادة دانندهٔ پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود
در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در وی یختلفون اختلاف می کنند از امر دین ولو ان
للذین ظلموا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمینست از مالها
جمیعا همهٔ آن ومثله و مانند آن همه ما لها معه با آن لافتدوا به هر اینه فدیه
دهند بآن یعنی فدا کنند تا خود را باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة
روز رستخیز وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه
نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیلهٔ شفاعت بتان رتبهٔ قربت

يابند چون در عقبهٔ عقوبة گرفتار شدند وداى پنداشت ايشان چيزى بديشان رسيد
يكى از مشايخ بوقت حلول اجل جزع ميكرد پرسيدند كه سبب جزع چيست فرمود كه مى ترسم
چيزى ظاهر گردد كه من آنرا در حساب نمى داشتم واز سفيان ثورى قدس سره منقولست كه چون
اين آية خواندى گفتى ويل لاهل الريا ويل لاهل الرياء پنداشت مرائى كه عملهاش نكوست مغزى كه بود خلاصهٔ كار درو نيست
چون برده ز روى كار برداشته گشت برخلق عيان شد كه بنود الا پوست وَبَدَا لَهُمْ وآشكارا
شود مر ايشانرا سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا عذاب بديها كه كرده اند وَحَاقَ بِهِمْ وبگردد در آيد
ايشانرا مَا كَانُوا بِهِ جزاء آنچه بودند كه بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا مى كردند از تخويف
الهى وانذار حضرت رسالت پناهى فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد كافرا كه عتبه
يا ابوحذيفه است وجمعى عام داشته اند مر همه كافرانرا يعنى چون كافرى را برسد ضُرٌّ
سختى وفقرى دَعَانَا مى خواند مارا ودفع آن از ما در مى خواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون
ما عطا داديم اورا نِعْمَةً بخششى يعنى مالى وثروتى مِنَّا از نزديك ما بطريق
تفضل نه باستحقاق او قَالَ مى گويد إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز اين نيست كه بمن داده اند اين مال را
عَلَى عِلْمٍ بر دانشى از من يعنى وجوه كسب وتحصيل آنرا دانستم وبكياست وكفايت من
حاصل شد يا خداى دانست كه من مستحق اين نعمتم بَلْ نه چنين است كه مى گويد بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ
آن نعمت آزمايشى است مر ورا تا ظاهر گردد كه شاكرست يا كافر وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وليكن بيشترى
از ايشان لَا يَعْلَمُونَ نمى دانند قَدْ قَالَهَا بدرستى كه گفتند آن كلمه را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانكه
پيش از ايشان بودند يعنى قارون گفت إنما أوتيته على علم عندي وقوم او پسنديدند فَمَا أَغْنَى
پس باز نداشت عَنْهُمْ از ايشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند كه كسب كردند
از مال ومتاع دنيى فَأَصَابَهُمْ پس رسيد مر ايشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال بديها كه كرده بودند
وبا مالها بزمين فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا وآنانكه ستم كردند وناسپاسى نمودند
مِنْ هَؤُلَاءِ ازين گروه مشركان كه در عصر تواند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد كه برسد بايشان

سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداش سيئها كه كرده اند وَمَا هُمْ ونيستند ايشان بِمُعْجِزِينَ عاجز كنندگان
ما را از تعذيب يا پيشى گيرندگان بر عذاب ما أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آيا ندانستند أَنَّ اللَّهَ آنكه
خداى يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده مى گرداند روزى را لِمَنْ يَشَاءُ براى هركه مى خواهد نه براى
رفعت قدر او بلكه بمحض مشيت وَيَقْدِرُ وتنگ مى كند بر هركه مى خواهد نه براى خوارى
وبى مقدارى او بلكه از روى حكمت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستى كه در بسط وقبض روزى
لَآيَاتٍ هر آينه نشانهاست بر كمال قدرت وارادت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ براى گروهى كه مى گروند
بخداى روزى ده ومى دانند كه هرچه دهد وبهركه دهد مصلحتى كلى در ضمن آنست
هرچه بايد بهركه مى شايد تو دهى آنچنانكه مى بايد تو شناسى صلاح كار همه كه تويى آفريدگار همه
در معالم مذكورست كه قومى از اهل شرك كه ارتكاب قتل وزنا بسيار نموده
بودند وابواب معاصى وملاهى بكليد هواى نفس بر روى روزگار خود گشوده
بحضرت رسالت پناه عليه صلوات الله عرض كردند كه آنچه ما را بدان دعوت مى كنى
نيكوست وما بشرطى قبول مى كنيم كه ما را خبر دهى كه گناهان ما آمرزيده مى شود
پس اين آية آمد كه قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو اى بندگان من الَّذِينَ أَسْرَفُوا آنانكه اسراف كرده ايد
عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاى خود يعنى افراط نموده ايد در گناهان واز حد برده ايد لَا تَقْنَطُوا
نوميد مشويد مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خداى اين آية اميدوارترين آيتيست در قرآن
ودر خبر آمده است كه دوست نمى دارم كه دنيى وما فيها مرا باشد بعوض اين آية چه
اين آية از دنيى وهرچه در دنيى باشد بهترست در معالم آورده كه ابن مسعود رضى الله
عنه بمسجدى درآمد ديد كه واعظى ذكر آتش دوزخ وسلاسل واغلال آن مى كند فرمود
كه اى مذكر چرا نوميد ميگردانى مردمانرا مگر نخوانده آنرا كه مى فرمايد قل يا عبادى الآية
در فصول آورده كه تمام ترجيه در سه چيزست اول لطف خطاب كه فرمود يا عبادى
ونگفت يا ايها العصاة دويم رفق در عتاب كه گفت اسرفوا ونگفت اخطأوا سيم تنبيه

بر اسباب که فرمود لا تقنطوا و این نهی است و هرچه حق سبحانه از ان نهی فرموده لازم است
از ان باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید مشو که ناامیدی کفرست
اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای یَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان جَمِیعًا همهٔ آنرا اگرچه
بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علما گویند غفران ذنوب بشرط
توبه است و این قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید
رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر
الذنوب جمیعا و لا یبالی اِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزندهٔ گناهان
الرَّحِیمُ مهربان بر بندگان حقایق این آیة و وجوه تأکیدات در جواهر التفسیر
بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیانرا شربت راحت
جز درین دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات
جز بمدد این آیة میسر نگردد ندارم هیچ گونه توشهٔ راه * بجز لا تقنطوا من رحمة الله *
تو فرمودی که نومیدی میارید * زمن لطف و عنایة چشم دارید * بدین معنی بسی امید داریم
ببخشا زانکه بس امیدواریم * امید دردمندانرا روا کن * دل امیدوارانرا دوا کن *
وَاَنِیبُوا و بازگردید بطاعت یا دعا و ضراعت اِلَی رَبِّکُمْ بآفریدگار خویش وَاَسْلِمُوا لَهُ
و گردن نهید امر ویرا باخلاص و فرمان برید در توحید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَکُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه
بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب
شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمایید اَحْسَنَ مَا اُنْزِلَ نیکوترین آنچیز را
که فرستاده شده است اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت
کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَکُمْ پیش از آنکه بیاید
بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبة یا مرگ بطریق فجاءه وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ
و شما ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک آیید اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ و پیش از آنکه گوید نفسی

یَا حَسْرَتَی ای پشیمانی من عَلَی مَا فَرَّطْتُ بر آنچیزی که تقصیر کردم فِی جَنْبِ اللهِ در کار خدای
یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او وَاِنْ کُنْتُ و بتحقیق کار آنست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِینَ
از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمؤمنان و در سلسلة الذهب اشارتی بعین
این آیة فرموده روز آخر که مرگ مردم خوار * کند از خواب غفلتش بیدار *
یادش آید که در جوار خدای * سالها ماند بجرم و عصیان رای * هرچه در شصت سال یا هفتاد
کرده از شر و خیر پیش افتاد * یک بیک پیش چشم او دارند * آشکارا بروی او آرند *
بلند داند زگنبد والا * بانگ یا حسرتا و واویلا * حسرت از جان او برآرد دود *
وان زمان حسرتش ندارد سود * اَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ اَنَّ اللهَ اگر خدای هَدَانِی
راه نمودی مرا لَکُنْتُ هرآینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِینَ از پرهیزکاران و بشرک و معصیت
آلوده نمی شدم اَوْ تَقُولَ یا گوید حِینَ تَرَی الْعَذَابَ آن هنگام که بیند عذاب را
معاینه لَوْ اَنَّ لِی ای کاشکی مرا بودی کَرَّةً باز گشتنی بدنیا فَاَکُونَ تا باشم
و باشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِینَ از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت
مرا راه ننمودند و اگر نه متقی بودمی گویند بَلَی یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْکَ بدرستی
که آمد بتو آیَاتِی آیتهاء کتاب من که قرآنست فَکَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی
بآن و آنرا دروغ شمردی وَاسْتَکْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بدان
وَکُنْتَ و بودی مِنَ الْکَافِرِینَ از ناگرویدگان وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ و در روز رستخیز تَرَی الَّذِینَ
کَذَبُوا بینی آنانرا که دروغ گفتند عَلَی اللهِ بر خدای یعنی خدارا باتخاذ ولد و شریک
صفت کردند وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ رویهاء ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول
بدوزخ و آن علامت دوزخیانست که یعرف المجرمون بسیماهم اَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ آیا نیست
در دوزخ مَثْوًی لِلْمُتَکَبِّرِینَ مقام و جای آرام مر متکبرانرا و گردنکشانرا که فرمان خدا
و رسول نبردند وَیُنَجِّی اللهُ و برهاند خدای از جهنم الَّذِینَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز

کرده از شرك بمفازتهم برستکاریهاء ایشان یعنی باسباب خلاص وفلاح که ایمان
واحسانست لا یمسّهم السّوء نرسد متقیانرا هیچ بدی ومکروهی ولا هم ونه ایشان
یحزنون اند وهکین شوند الله خالق کل شیءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وهو
واو علی کل شیءٍ بر هرچیزی وکیلٌ خداوندست ومتصرف دران وقایم بحفظ آن
له مر او راست مقالید السّموات والارض کلیدهاء خزاین آسمان وزمین یعنی مالک امور علوی
وسفلی اوست وغیر اورا تصرف دران ممکن نی همچنانچه دخل در خزینها متصور نیست
مکر کسی راکه مفاتیح آن بدست اوست ودر خبرست که ذو النورین رضی الله عنه از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که تفسیر مقالید سموات وارض کدام است آنحضرت
فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله
ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر
وهو علی کل شیءٍ قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خیرات آسمان وزمین است هرکه بدان
تکلم کند بنقود فیوض آن خزاین برسد وکفته اند خزاین آسمان بارانست وخزاین زمین

در بعضی روایات
هو نیست ولقد اوحی
ومابعد او به حرکت
بوانکه صفت الله باشد

کیاه وکلید این خزینها بدست تصرف اوست هرکاه خواهد باران فرستد وهرچه خواهد
از نباتات برویاند والذین کفروا وآنانکه نکرویدند بآیات الله بنشانهاء خدا یعنی
دلایل قدرت او یا آیات کتابی او اولئک آن کروه هم الخاسرون ایشان زیان کاراند
زیراکه مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه
وسلم بدین آباء او دعوت کردند وحق سبحانه فرمود که قل بکو با ایشان افغیر
الله آیا غیر خدایرا تأمرونی اعبد می فرمایید مرا که پرستش کنم بعد ازین همه
دلایل ایها الجاهلون ای نادانان ولقد اوحی وبدرستی که وحی کرده شده است الیک
بسوی تو والی الذین من قبلك وبسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران یعنی بتو وبهر یك
از ایشان کفته شده است که لئن اشرکت اکر شرك آری یعنی بفرض محال واصح آنست

که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند واز روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان هر یکیرا
می فرماید که اکر شرك آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملك کردار تو که در وقت ایمان
واقع شده ولتکونن وهر آینه باشی من الخاسرین از زیان کاران که بعد از دولت
دین بنکبت شرك مبتلا کردی بل الله فاعبد بلکه خدایرا پرستش کن وکن من الشاکرین وباش
از سپاس داران بر نعمت توحید وعبادت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار
یهود بحضرت رسالت آمده کفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانرا بر اصبعی
نهد وزمین را بر اصبعی وجبال را بر دیکری وآب وخاك را بر دیکری پس حرکت دهد اصابع
خود را وکوید انا الملك این الملوك آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شده
تبسم فرمود وآیة آمد که وما قدروا الله ووصف نکردند ایشان خدایرا وتعظیم ننمودند
حق قدره چنانچه حق قدر وتعظیم وی باشد والارض جمیعا وزمین همه آن قبضته
بدست کرفته وی باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات مطویات وآسمانها در پیچیده
شده بیمینه به یمین وی ودر معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که حضرت رسول صلوات
الله وسلامه علیه فرمود که حق سبحانه آسمانهارا درپیچد روز قیامت وفرا کیرد
به یمین خود پس کوید انا الملك این الجبارون این المتکبرون پس درهم پیچد زمین را وفرا کیرد
به شمال خود وکوید انا الملك این الجبارون این المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال
این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این
آیة آنست که باز کذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیراکه امثال این کلمات را از متشابهات
داشته اند بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن سخن نباید کفت سبحانه پاکیست
خدایرا از وصف جواهر واعراض وتعالی وبرترست عما یشرکون از آنچه شریك وی آرند
وشریك وی می سازند ونفخ ودمیده شود فی الصور در صور نوبة اول بقول آنها
که دو نفخه اثبات می کنند واین را نفخه صعق کویند که چون در دمند فصعق پس بیهوش

ببفتد واصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ هرکه در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمین است
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ مگر آنکه خدای خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ
ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود فِيهِ در صور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر واین را نفخهٔ بعث خوانند
وبدین نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا ایستادگان
باشند بر کنارهٔ قبور خود يَنْظُرُونَ می‌نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار می‌برند
که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وروشن گردد عرصهٔ زمین محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور
پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند وگفته‌اند مراد روشنی عدلست
که حقوق خلایق بدان ظاهر گردد وظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ ونهاده شود
نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست وچپ عمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وآوردند پیغمبرانرا برای دعوی
بلاغ بر امت وَالشُّهَدَاءِ وگواهانرا برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد اند صلی الله علیه وسلم
وگفته‌اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند در رفقت پیغمبران بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ وحکم
کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی وعدل وَهُمْ يُظْلَمُونَ و ایشان ستم
دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب وَوُفِّيَتْ وتمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هرنفسیرا مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ وخدای أَعْلَمُ داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ
بآنچه آفریدگان می‌کنند وجزای مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا ورانده شوند
آنانکه نگرویدند راندنی سخت إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضی در پی
بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای
هفتگانهٔ آن برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ وگویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان
دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما
که بحکم حق سبحانه يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده
بوده وَيُنْذِرُونَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ از دیدن این روز شما قَالُوا گویند کافران

خالق ع

بَلَىٰ آری بما آمدند وما را بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای
یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ برناگرویدگان قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشانرا که
درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست متکبرانرا دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وبرانند آنانرا
که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف وملایمت یعنی ملایکه
شتاب کنند ایشانرا در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه بر تفاوت
مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مراکب ایشانرا برانند چه متقیانرا
سواره ببهشت خواهند برد حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند ببهشت بسعادت تمام
ودولت لا کلام فایز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وگشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن
ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ وگویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان بهشت
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما یا سلامتی وایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا
از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام واز مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون
بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می‌آید پس در یک چشمه
غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود واز دیگری بیاشامند باطن ایشان منور ومطهر گردد در این
محل ملایکه گویند پاک شدید بظاهر وباطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید ببهشت خَالِدِينَ جاوید
ماندگان در آن وَقَالُوا وگویند مؤمنان چون ببهشت درآیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثناها
وستایشها مر خدایرا الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد با ما وَعْدَهُ وعدهٔ خود را بثواب
وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ومیراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نَتَبَوَّأُ جای میگیریم
مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر کجا می‌خواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد کار
کنندگان یعنی ثواب فرمانبرندگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و ببینی ای محمد فرشتگانرا یعنی
وقتی که در مقعد صدق ورتبهٔ قرب باشی وهر طرف می‌نگری ببینی ملایکه را حَافِّينَ

فرو کوفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ کردا کرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یُسَبِّحُونَ
تسبیح می کویند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی می کویند سبحان الله
وبحمده تسبیح نفی ناسزا می کنند از ذات الٰهی وبحمد اثبات صفات سزا می کنند وبرا
وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را بمقام او
فرود آرند وَقِيلَ وکفته شود یعنی ملائکه یا مؤمنان کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
سپاس وستایش مر خدایرا که آفریدگار عالمیانست همچنانچه در ابتداء خلق آسمان وزمین
ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان
وزمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست
ودر خورد ستایش نبود غیر تو کس هر جا که ثنائیست تراتیبد وبس سُورَةُ الْمُؤْمِنِ
سوره اولست از حوامیم ودر تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهاء بهشت بایدکه حوامیم را
بخواند ودر حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که بمن داده اند طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی علیه السلام ودر معالم از ابن
مسعود رضی الله عنه روایة می کند که چون در آل حم می افتم کوییا که افتاده ام در بوستانهاء
که بزمین نرم واقع شده وبتعجب در آن می نکرم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شئ
لباب ولباب القرآن الحوامیم وبعضی از صحابه وتابعین آل حم را عرایس القرآن ودیباج
القرآن می کفته اند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم حروف مقطعه بقول بعضی علما
مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر می کنند بعضی از تمام
پس اینجا حا اشارت بحکم حق است که خط رد ومنع بران کشیده نشود ومیم ایما ئیست
بملک او که کرد زوال وفنا کرد سرادقات آن راه نیابد سوکند یاد می کند بحکم نافذ وملک خود باقی جواب قسم آنکه تَنْزِيلُ
الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از خداییست الْعَزِيزِ خدای غالب که قادرست بر تنزیل آن

الْعَلِيمِ دانا بآنچه فرستد بر هر کس ودر هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده کناه مر کسی را که
بصدق کوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ وپذیرنده توبه از کوینده کلمه شَدِيدِ الْعِقَابِ
سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زنند از کفتن کلمه ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری وبخشش
وبندکواری لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مکر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ
بسوی اوست بازکشت همه بندکان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند وطعنه
نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهاء کتاب خدای بعد از آنک تنزیل آن محقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
مکر آنانکه پوشیده اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ بس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ کردیدن
کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهاء شام ویمن برای تجارت یعنی بدل در میار که ایشانرا مهلتی وفرصتی
هست که عاقبة کار وخاتمه روزکار ایشان بخسار وبوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح علیه السلام مر نوح را وَالْأَحْزَابُ وتکذیب کردند
کروهی چند سپاه بر دوی رسل می کشیدند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم
عاد وثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ وقصد کردند هر یک کروه از ینها بِرَسُولِهِمْ به پیغمبر فرستاده
شده بدیشان لِيَأْخُذُوهُ تا بکیرند او را وهر اذای خواهند بوی رسانند وَجَادَلُوا وخصومت
کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند وناچیز
کنند بِهِ الْحَقَّ به باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ بس من کرفتم ایشانرا
وهلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ بس چکونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشانرا وَكَذَٰلِكَ
وچنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان از امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَةُ رَبِّكَ
حکم پروردکار تو بعذاب وعقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شدند از قوم أَنَّهُمْ
بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند
واکر قوم از عبادت حق روی بکردانند زیانی بملک وی نمی رسد زیرا که پرستنده وثنا کوینده او
بسیارند از خواص مخلوقات واز جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر می دارند عرش را وحمله عرش

اشرف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی
اجلال و اکرام بر حملهٔ عرش سلام می کنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان
که طواف می کنند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته یُسَبِّحُونَ تسبیح می گویند
تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را یاد کنند بجامع ثنا از صفات
جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل می کند که حملهٔ عرش هشت اند چهار می گویند
سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر می گویند سبحانک اللهم
وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان بنسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم
این کلمات می گویند وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش می خواهند از خدای لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه
گرویده اند و می گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها
رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است
فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنان را که توبه کرده اند و بتو بازگشته وَاتَّبَعُوا
و پی روی نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ نگاه دار ایشان را عَذَابَ
الْجَحِيمِ از عذاب آتش رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و در آر تا یابان
و پی روان دین یا همهٔ مؤمنان را جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي آن بوستانها
که بمحض فضل وَعَدْتَهُمْ وعده دادهٔ ایشان را وَمَنْ صَلَحَ و در آر با ایشان در بهشت
هر که شایسته بود مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ
و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقصود عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانایی و هر چه کنی از حکمتی خالی
نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی را در دنیا وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ
و هر که باز داری از وی بدیها را يَوْمَئِذٍ امروز در این جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی
بوی در آخرت وَذَلِكَ و آن نگاه داشت تو هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولت

که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود و در این باب گفته اند
هر امروز کسی را که در دادی پناه فردا بمقام قربتش بخشی راه وانرا که رهش ندادهٔ بر درگاه
فردا چکند گر نکند ناله و آه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده
شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی
آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشان را
ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدا مر شما را بر کفر أَكْبَرُ بزرگترست مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی
شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شما را و شما را دشمن داشت خدا إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید إِلَى الْإِيمَانِ
بسوی گرویدن بخدا و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران
که ای پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی
دو بار اماتهٔ اولی بوقت انقضاء اجلست در دنیا و احیاء اول در قبر و اماتهٔ ثانیه هم در قبر
و احیاء ثانی در بعث و در تبیان گفته که ذریة آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان
فرا گرفت بمیرانید اماتهٔ نخستین آنست و در رحم که نطفه بودند زنده گردانید پس در دنیا
بمیرانید و در آخرت زنده گردانید و بر هر تقدیر کافران با اماته و احیا اقرار کنند و گویند
فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ
إِلَى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه
که بر آن سلوک کنیم از دوزخ برهیم و ببهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است فرشتگان
ایشان را نا امید ساخته گویند ذَلِكُمْ آنچه شما در آیند از حبس ابد بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا
إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون می خواندند خدای را وَحْدَهُ بیکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر می شدید بیگانگی او
و می گفتید اجعل الآلهة الها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک می آوردند بوی یعنی
شرکا بوی اضافت می کردند تُؤْمِنُوا می گرویدید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار گزاری
مر خدای راست الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بد و شرک آرند الْكَبِيرِ بزرگوار تر از آنکه غیری را

با او مساوی سازند هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یُرِیکُمْ می نماید شما را آیَاتِهِ
نشانهاء داله بر وحدت خود وَیُنَزِّلُ وفرو می فرستد لَکُمْ برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان
اسباب روزی را چون باران یا ملٰیکه را بتدبیر آنچه سبب رزق باشد وَمَا یَتَذَکَّرُ وپند
نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا مَنْ یُنِیبُ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیة
باز گشته روی بطاعة آرد فَادْعُوا اللّٰهَ پس بپرستید خدای را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک
سازندگان باشید لَهُ الدِّینَ برای او طاعة خود را از شرک و ریا وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ واگرچه
کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما بر آن
نعمت شاکرید پس میان شما منافرتست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست بلکه
کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارنده
درجهاء بندگان هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین
مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت
و ابراهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلوات الله وسلامه علیه
وعلی جمیع الانبیاء به شفاعة سلمی فرموده که درجه هرکه خواهد بردارد و بمعرفت و شناخت
حقایق و در بحر آورده که بردارنده درجات محبانست بفنا از محبة و بقا بمحبوبیة عزتی
فرموده است که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربة فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی سو
بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی که زاد راه بقا درد دُرد خرابات است ز حال خویش فنا شو در دیده
که باقی به عشاق فانی الذاتست ذُو الْعَرْشِ خداوند عرشست یعنی خالق و مالک او یا
خداوند ملک و سلطنتست یُلْقِی الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود
یا می فرستد جبرئیل را علیه السلم عَلَیٰ مَنْ یَشَاءُ بر هر که می خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود
یعنی رتبه نبوت عطا می کند بهر که می خواهد لِیُنْذِرَ تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمان را
یَوْمَ التَّلَاقِ از روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان

و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی
شود می عمل خود را یَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده
لَا یَخْفَیٰ پوشیده نشود عَلَی اللّٰهِ بر خدای مِنْهُمْ از اعیان و اعمال و احوال بندگان
با وجود کثرت ایشان شَیْءٌ چیزی پس همه را داند و بروفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند
که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ مر کراست پادشاهی و کارگذاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر
جواب دهند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ مر خدایراکه یگانه است در حکم الْقَهَّارِ شکننده منازعان
و مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیة الٰهی در این جواب با مومنان
موافق باشند الْیَوْمَ امروز تُجْزَیٰ پاداش داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر کسی را بِمَا کَسَبَتْ جزاء
آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ ستم نیست امروز از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی
افزایند و نه کسی را بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
سَرِیعُ الْحِسَابِ زود شمارست بوقت حساب او را شانی باز ندارد در وسیط آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی گوید منم پادشاه جزا دهنده ام نشاید
هیچ بهشتی را که بهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد
تا قصاص نکنم پس این آیت خواند که الیوم تجزی تا آخر سو در وعده اهل ظلم حالی عجبست
ببنید نظلم را و بالی عجبست انظر بپرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم گوشمال عجبست
وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان یَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت
که هر آینه بیاید و هرچه آینده باشد نزدیکست برسیدن إِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشان را چون
دلهاء ایشان لَدَی الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهاء ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از
اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و همانجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب
ایشان بیاساید و نه برآیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کَاظِمِینَ
غمگنان و از غم پر شدگان مَا لِلظَّالِمِینَ نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در روز

مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق ویاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ وته
درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یَعْلَمُ می داند خدای
خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رؤیة و عدم
رؤیة امام قشیری قدس سره فرموده که خیانة چشمها محبان آنست که در اوقات مناجات خواب
را بیرامن ان کذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ کوید هر که دعوی محبت من کند وچون شب در آید
چشم او بخواب رود ع ومن نام عنی نام عنه وصالیا س و خواب را با دیده عاشق چه کار
چشم او چون شمع باشد اشک بار چشمهای عاشقان را خواب نیست یکنفس آن چشمهای آب نیست
وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ومی داند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر وسرایر همه را
می شناسد وَاللهُ يَقْضِي وخدای حکم می کند بِالْحَقِّ براستی در جزای محسن ومسی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
وآنانرا که می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَقْضُونَ حکم نمی کنند ایشان
بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که اگر جمادند ایشانرا قدرت بران نیست واگر حیوانند مخلوق ومملوک اند
ومملوک را قوت حکم وفرمان نیست إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای بحق هُوَ السَّمِيعُ واوست شنوای
کفتار بندکان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمی کنند وسفر نمی نمایند
مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا ببینند که چگونه
بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب
چون عاد وثمود واصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كَانُوا بودند پیشینیان
هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر از اینان قُوَّةً از جهت نیرو وتوانایی یا قدرت
وتمکن وَآثَارًا وبیشتر از جهت نشانهای ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون
قلعهای بلند وشهرهای بزرک فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بکرفت ایشانرا خدای وعقوبت کرد
بِذُنُوبِهِمْ بسبب کناهان ایشان یعنی کفر وتکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ ونبود مر ایشانرا مِنَ اللهِ
از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نکاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذَلِكَ اینکرفتن

بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس کافر شدند بدان وانکار کردند مر آنرا فَأَخَذَهُمُ اللهُ
پس بکرفت خدای ایشانرا ومعاقب کردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست ومتمکن در هر چه
خواهد شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى وبدرستی که ما
فرستادیم موسی را علیه السلام بِآيَاتِنَا بمعجزات ما که تسع آیات بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ وحجتی
هویدا کفته اند مراد عصاست وافراد او بذکر از جهت تفخیم وتعظیم است یا آیات دعوت
بحق وسلطان مبین معجز او یعنی بدعوت وحجت فرستادیم او را إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
که اعظم عمالقه مصر بود ودعوی ربوبیة می کرد وَهَامَانَ وبهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ
وبقارون که مقرب ومشیر او بود واو ایشانرا بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان
تکذیب وانکار کردند فَقَالُوا پس کفتند سَاحِرٌ او جادوست که خارق عادت بما می نماید
اندروی سحر كَذَّابٌ دروغ کوی است در آنکه می کوید خدای هست ومن رسول اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ
بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان بپیغام راست ودرست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا کفتند
بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنانرا که کرویده اند مَعَهُ باموسی علیه السلام فرعونیان
قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند وبعد از ولادت او دست باز داشته
بودند چون موسی علیه السلام بیامد ودعوی نبوت کرد باز امر فرعون کفتند پسران
بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند وموسی را یاری ندهند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ
وزنده بکذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ
ونیست مکر ناکرویدکان بنسبت انبیا ومؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مکر در بی راهی وبیهودکی
یعنی از پیش نرود وو بال آن هم بدیشان باز کردد پس فرعون درباره موسی علیه السلام
باخواص خود مشورت کرد وکفت او را می باید کشت کفتند مباد که او سحر کرده باشد بر کشنده
خود واز ان خللی تو رسد یا آنکه مردم کویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل

رسانید صلاح در آنست که ساحران اطلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن مقبول
افتاد و می دانست که او پیغمبر است از قتل او می ترسید اما نزد قوم اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي
و گفت فرعون بگذارید مرا تا بجا آری أَقْتُلْ مُوسَى بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو او بخواند
خدای خود را تا قتل من از و باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ
از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا کرد
بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و در قراءت حفص بضم یا
و کسر ها و نصب دال می خوانند یعنی موسی ظاهر کرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان
او بسیار شوند با شما حرب کند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی مر قوم خود را چون خبر این بوی رسید
إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ
مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردنکشی که بسبب تعظم لَا يُؤْمِنُ نمی گرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام
نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلم
فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی
گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان که مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ
می پوشید از فرعون و اتباع إِيمَانَهُ گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان را
می پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا می کشید
مردی را أَنْ يَقُولَ برای آنکه می گوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن واستد لائحه هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار
شما وَإِنْ يَكُ و اگر او باشد كَاذِبًا دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر او باشد وبال دروغ
او و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما
بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده می دهد یعنی می گوید عذاب دنیی و آخرت
بشما خواهد رسید پس اگر صادقست بعضی از آن موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا

بالخاء المعجمة وبعدها راء مهملة ساكنة

بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمی دهد مَنْ هُوَ
مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کردن بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده
در دعوی خدای يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ
در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا
پس کیست که یاری دهد ما را و حمایة کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید
بما پس قصد موسی مکنید و دست از و باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را که
از قتل موسی نهی می کرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ ننمودم شما را إِلَّا مَا أَرَى
مگر آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح در آن وَمَا
أَهْدِيكُمْ و نمی نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی حزبیل که این سخن استماع نمود دیگر
باره عرق حمیتش در حرکت آمده و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرده به تخویف قوم اشتغال نمود
چنانچه حق سبحانه می فرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ
ای گروه من بدرستی که می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ
مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنکه تفصیل می کند
مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند
وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستأصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه
که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ
و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب
نکند پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ إِنِّي و ای گروه بدرستی که من أَخَافُ
عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز نداکردن یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی
بعضی را می خوانند باستغاثه و هیچ کس بفریاد کس نمی رسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را

ندا می کنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود
ولا موت ویا اهل النار خلود ولا موت یا در ان روز منادی ندا کند که فلان نیکبخت شد که هرگز
بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که تا ابد نیکبختی نیابد یَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده
شوید از موقف حساب وبعید مُدْبِرِینَ بازگشتگان از انجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد
شما را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن
وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ وهر کرا خدای فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ هَادٍ
هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف
ابن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی علیه السلم بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء هویدا
گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف اسبی قیمتی
اورا که بمرد بدعا زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چو یوسف درگذشت فرعون از دین
برگشت و تا زمان موسی علیه السلم عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف علیه السلم پیش
ازین آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء فرس بوده و شهادت طفل بر برات او و بعضی
گفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن
یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال درمیان ایشان بود و معجزات بدیشان
نمود و بدو نگرویدند پس مؤمن آل فرعون ازان خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ
پس همواره بودید فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ازانچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ إِذَا
هَلَكَ تا آنگاه که او درگذشت قُلْتُمْ گفتید لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ برنخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ
از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنودیم دیگری نخواهد آمد
از ترس آنکه قول او نیز رد نکنیم كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ خدای گمراه سازد در بوادی
طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا او از حد تجاوز کننده است در انکار مُرْتَابٌ شک دارنده
در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اسراف وارتیاب می گوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ

آنانکه جدال می کنند با انبیا فِي آيَاتِ اللّٰهِ در ابطال آیتهای خدای و دفع آن
بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد كَبُرَ بزرگست جدال ایشان
مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده اند
یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا و مؤمنان نیز دشمن آنند كَذَٰلِكَ همچنین
يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد
از فرمان بر داری جَبَّارٍ خودکامه که خودرا از دیگران برتر داند و دارد پس در اثنای مواعظ
خربیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر نکند وزیر خود را طلبید و خود را
و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان
بنا کن برای من صَرْحًا بنای برافراشته لَعَلِّي شاید من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها یا راهها
أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ درهای آسمانها یا راهها از آسمانی بآسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم
یعنی بنگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ
و بدرستی که من گمان می برم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را
خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی علیه السلم
بنالید وحی آمد که اندوه مخور مشو او به بین که من با او چکنم پس حق سبحانه او را بعد از اتمام
خراب گردانید چنانچه در سورهٔ قصص گذشت وَكَذَٰلِكَ و همچنان زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد
برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و بازداشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق
صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس بر قوم إِلَّا فِي تَبَابٍ
مگر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ
ای قوم پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راستی و هدایت
يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیی مَتَاعٌ برخورداری است
که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردد و نامهٔ معاش او را بر نوردد

رقم ابطال در سر کشند سر بباغ دهر که پس تازه رنگ وخوش بویست مباش غره که رنج خزان پدید آرد
نمان زمان بجهد باد نکبت وباد بار چه رنگ وبو که نشانی بباغ نگذارد وَإِنَّ الْآخِرَةَ وبدرستی
که سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را زوال وانتقال متصور
نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هرکه بکند کردار بد فَلَا يُجْزَى پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا
مگر مانند آنرا واین بحکم عدل الهی است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هرکه بکند کرداری شایسته
مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از زن ومرد وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه آن مؤمن باشد چه اصل در قبول
عمل ایمانست فَأُولَئِكَ پس آن گروه شایسته کاران يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت
وحفص يدخلون بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی ببهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده
شوند در آن از فواکه پاکیزه ومطاعم لذیذ ومشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی
نه باندازهٔ عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده واین از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان
حزبیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون
روی بعبادت دیگری می آری حزبیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب
غفلت بیدار وا زمستی نخوت هشیار شوند پس گفت وَيَا قَوْمِ وای گروه من
مَا لِي این چیست که مرا رسید وچونست که من أَدْعُوكُمْ می خوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی
رهایی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو ومتابعت پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي وشما می خوانید مرا
إِلَى النَّارِ بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تَدْعُونَنِي می خوانید
مرا بدین خود لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و برای آنکه شریک گردانم بوی
مَا لَيْسَ لِي آنچیزی را که نیست مرا بِهِ بربوبیة او عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است
یعنی من غیر از وی خدای نمیدانم پس دیگری را چگونه باوی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ
وحال آنکه من می خوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان
الْغَفَّارِ آمرزنده است ومحو کننده گناه مؤمنان لَا جَرَمَ هر آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

انجه

آنچه شما می خوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابه
رسیده یعنی سخن او بیهوده است واعتبار ندارد فِي الدُّنْيَا درین سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ
ونه در آن سرای دیگر وَأَنَّ مَرَدَّنَا وبدرستی که بازگشت ما همه إِلَى اللَّهِ بسوی خداست
وما را جزا خواهد داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ وبدرستی که کافران واز حد بیرون شدگان
در ضلالت وطغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ یا فرعونیان
وی را آغاز تهدید کردند وقصد قتل او نمودند او گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس بزودی
یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینهٔ عذاب یاد آید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه
می گفتم شما را وَأُفَوِّضُ وباز می گذارم أَمْرِي کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدای وبر وی توکل
میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ باحوال
بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند وی گریخته روی بکوه نهاد وبنماز
مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را بر انگیخت تا بگرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند و
نتیجه تفویض بزودی بدو رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد
تا او را بیارند وسیاست کنند ایشان بوی رسیدند و نماز وی ونگهبانی سباع را مشاهده
کرده بترسیدند ونزد فرعون آمده صورت حال باز نگفتند هم را سیاست کرد تا آن سخن
فاش نکردند وحق سبحانه از حال حزبیل خبر می دهد که فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را
خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهاء آنچه اندیشیدند در بارهٔ وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ وفرو گرفت
بکردکسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است
و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند وسوء العذاب غرق شدن ایشانست وبعضی بر آنند
که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن آورده که النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب
یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده می شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد
وشبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان را در دوزخ بدیشان می نمایند وابن مسعود

رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان
عرض می‌کنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان
با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آیید ای کسان فرعون
أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت‌ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا می‌خواند
یعنی خدای امر می‌کند ملائکه را که در آید فرعونیان را بعذاب سخت‌تر از آنچه در آن بودند وَإِذْ
يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون بیکار و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ
پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که سرکش و معظم بودند
یعنی تابعان مر متبوعان را گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا
پیروان و فرمان‌برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما
در دوزخ شما شدید فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما
نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند که
چه جای این سخن است إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم
و اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز می‌داشتیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و هر یک را بجای که در خور اوست
فرستاده وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش‌اند بعد از آنکه نومید شوند
از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار
خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا تخفیف کند و بردارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزها آ دنیی
مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا استراحه کنیم قَالُوا گویند خزنه جهنم ایشان را که
در دنیی أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ آیا نبود که آمدند بشما رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء هویدا و شما را بخدا دعوت کردند قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند ولی
ما تکذیب ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون حال برین منوالست فَادْعُوا

پس شما بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا
کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعاء ناگرویدگان إِلَّا
فِي ضَلَالٍ مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری
می‌دهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که گرویده‌اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیی یعنی هم درین سرای نصرت می‌کنیم با هلاک دشمنان و نجات ایشان با متابعان
و اگر کشته کردند با انتقام از قاتلان ایشان چنانچه با نتقام یحیی علی نبینا و علیه السلام
هفتاد هزار کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم
شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملئکه و امت
مصطفی صلی الله علیه و سلم يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ
عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطله است و محل قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست
دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا
و بدرستی که ما دادیم مُوسَى الْهُدَى موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته
شوند از معجزات و صحف و شرایع وَأَوْرَثْنَا و میراث دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ بنی اسرائیل را
توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هُدًى راه نماینده وَذِكْرَى و پند دهنده
لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاکت اعدا حَقٌّ راست و درست
و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش
نمای لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که
مقصود ازین امر آنست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعبد نماید خدا را با استغفار
جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از و مر امت را و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روزی
هفتاد بار یا بیشتر استغفار می‌فرموده‌اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش

طلب گناه امت را که بحضرت تو امید وارند، و کوب بگشای از نیکویی حمد زبرای ما بگویی
یعنی که بعد ز خواهی ما از حالت پرگناهی ما نزدیک خدا اکنی شفاعت ما را برهانی از شناعت
وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ
به شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب قرآن و بعث مجادله
می کردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیة فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ
بدرستی آنانکه جدال کنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهاء خدای و در دفع آن کوشند
بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند
از ادلهٔ عقل إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهاء ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن
حق ارادت سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز مَا هُمْ نیستند ایشان بِبَالِغِيهِ رسنده
بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که
او شنواست مر اقوال ایشان را الْبَصِيرُ بیناست بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگترست نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان
پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولاً بی اصل و ماده
هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیاً از اصل و ماده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتری
از مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال
کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف مسیح بن
داود است یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان باشد پادشاهی
ما باز گردد و آیتی است از آیتهاء خدای حق سبحانه این آیة نازل کردانید که آنانکه منازعت
می کنند در باب دجال و او را آیة الله می دانند در دلهاء ایشان کبر بیست یعنی هوای حکومت
و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنهٔ دجال و دیگری گفتند جثهٔ
او را عظمت از جثهٔ آدمیان حق تعالی خبر میدهد که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست

و بیشتر مردمان نمی دانند که دجال یکیست از مخلوقات من و باید دانست که او آدمی ایست از
آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم است و ظهور او یکی از علامات قیامت
خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم بسه سال پیش از
خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین
از آنچه رویدی ثلثی نگاه دارد و در سال دویم و ثلث باز گیرند و در سال سیم نه از آسمان
باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحری و تمویه بسیار باشد
و بیشتری خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان
دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کردانم
گنی بربوبیة من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متشکل شوند و او را گویند
ای فرزند متابعت وی کن که او پروردگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه
که ملائکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان به تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه السلام
از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستأصل
کردند و شمهٔ از نزول عیسی علیه السلام در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد وَمَا يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهاء شایسته کرده وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار
یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دین مؤمن و کافر متساوی نباشند
روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندک پند پذیرید
و چون ثابت شد که محسن و مسای برابر نیستند در ثواب و عقاب و در نیز دار تکلیفست نه دار
جزا پس لابدست از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ
بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن
آن تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ

نمی گروند بقیامت وتصدیق نمی کنند از قصور نظر والفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ وگفت

پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم

اغلب علماء درین آیة دعا را بر عبادت فرو آورده اند ومؤید اینست آنکه خدا می گوید إِنَّ الَّذِينَ

يَسْتَكْبِرُونَ آنانکه سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود درآو[رده]

شوند بدوزخ وحفص بصیغهٔ معلوم خواند یعنی بدوزخ درآیند دَاخِرِينَ بیچارگان

وخوار شدگان وگویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی

تا شما را بفریاد رسم وبقول جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانهٔ رحمت

مالامالست وکرم من بخشندهٔ آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف

امیدش ننهادم وکدام محتاج زبان سؤال گشاد که رقعهٔ حاجتش را بتوقیع اجابت موشح

نساختم سو براستان ارادت که سر بنهاد شبی • که لطف دوست بروییش هزار در نگشاد

وگفته اند دعا بمعنی ثناست واستجابة بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل [خود]

ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را می خواند بوقت رجوع

باو واجابة پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم سو گر توبه کنی بپذیرم اندوه[کرم]

وانکه نسرجیمات درگذرم • اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ آنست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ

برای شما شب را تیره وبمزاج بارد لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات

وسکون حواس وَالنَّهَارَ وبیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده وبمزاج حار تا به بیند

چیزها را وحرکت شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ

هر آینه خداوند بخشش بزرگ وبسیارست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با آفریدن لیل ونهار یا به خلق

ورزق یا بترتیب امور[ی] که قوام مصالح ایشان در نفس ومال بدانست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

ولیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمی کنند ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها [کند]

خدایست رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس چگونه وبچه وجه برگردانیده می شوید

از عبادت او بعبادت غیر او كَذَلِكَ همچنانکه برگردانیده شدند این قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ

برگردانیده می شوند آنانکه كَانُوا هستند که از روی عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ

آیتهاء خدا را انکار می کنند وانپذیرفتن آن باز می ایستند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ آن خدا[یی]

که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بر وی می روید ومی نشینید

وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وگردانید آسمان را بناء برداشته وبرافراشته وَصَوَّرَكُمْ وبنگاشت

شما را ای آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهاء شما را یعنی قامتهاء

شما راست ورویهاء شما را پاکیزه واعضاء شما را متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ وروزی

داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها یعنی مأکولات لذیذه ومتمیز گردانید روزی شما را

از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت

جهان نماست همه حقایق علوی وسفلی ومجموع رقایق صوری ومعنوی را جامع است وانوار معرفت

ذات وآثار شناخت صفات از آیینهٔ حقیقت جامعهٔ او لامع سو ای صورت تو آیینهٔ شهود [وجود]

روشن ز درخت پرتو انوار شهود مجموعهٔ هر دو کون وکس چون تو نیست در مملکت صورت ومعنی موجود

ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویری کرده خدایست رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس

برترست خدای وبلند گوارتر رَبُّ الْعَالَمِينَ پرورندهٔ عالمیان از جن وانس وجز آن

هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزا[ی]

عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان

باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا [بگویید]

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاسها وستایشها مر خدا راست که پروردگار عالمیانست قُلْ

بگوی ای محمد مر این مشرکان را که می گویند بدین آبا واجداد خود متدین شو إِنِّي نُهِيتُ

بدرستی که نهی کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنان را که تَدْعُونَ می پرستید شما

مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آن هنگام که امده است بمن حجج وآیات مِنْ رَبِّي از نزد
پروردگار من وَأُمِرْتُ وما مور شده ام أَنْ أُسْلِمَ بآنکه گردن نهم وانقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِي اوست آنکسی که خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما
آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را ای فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از
علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می آرد هر یک
از شما را از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ پس باقی می دارد شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ
بغایة قوت خود که منتهاء شبابست ثُمَّ پس از این درجه بالا می برد لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا گردید
پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى واز شما کس باشد که بمیرانیده شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از
شیخوخة وَلِتَبْلُغُوا وبقا می دهد شما را تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که وقت
موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وشاید شما تعقل کنید در آفرینش خود وانتقال از درجه بدرجه
هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ وبمیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون خواهد و حکم
کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ كُنْ مر آن مراد را که بباش فَيَكُونُ
پس بباشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی وعدتی وفرصتی وکلفتی نیست
فعل او را که عیب وعلت نیست • متوقف بهیچ آلت نیست • زخم زلف کاف و طره نون
هر زمان شکلی آورد بیرون • أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال
ونزاع می کنند فِي آيَاتِ اللّٰهِ در رد آیتهاء خدای یعنی حجج قرآن را منکرند أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ
چگونه وچون بر گردانیده می شوند از تصدیق بدان الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب
کردند ونگرویدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا وبآنچه فرستاده ایم
بِهِ بآنچیز رُسُلَنَا پیغمبران خود را از احکام وشرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بدانند
وخامت عاقبت تکذیب وانکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلهاء آتشین باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ
در گردنهاء ایشان وَالسَّلَاسِلُ وزنجیرها در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده می شوند بر روی

نهاية صح

بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فِي الْحَمِيمِ در آبی جوشان که در حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس
از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته وبریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش وآب
معذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنانکه بودید شما
که انباز می گرفتید ایشان را مِنْ دُونِ اللّٰهِ از فرود خدای قَالُوا گویند در جواب که آن
شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما ونمی یابیم ایشان را ومابدیشان توقع امداد داشتیم ایشان
ما را در بلا بگذاشتند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا
شَيْئًا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی پرستیده ایم بلکه ایشان را که عبادت
می کردیم هیچ نبوده اند وما ایشان را چیزی می پنداشته ایم كَذَٰلِكَ همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت
يُضِلُّ اللّٰهُ الْكَافِرِينَ گمراه فرو می گذارد خدای کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از و منتفع
شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذَٰلِكُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ
بسبب آنست که بودید شما که شادی می کردید و فرحان می بودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در
دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک وطغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ وبجهت آنکه بودید
شما که می نازیدید از خود وبه تکبر می خرامیدید ادْخُلُوا در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهاء هفتگانه
دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدر که در آیید خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
ماندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست گردنکشان را دوزخ فَاصْبِرْ
پس شکیبایی کن ای محمد صلی الله علیه وسلم بر اذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت
اولیا وهلاک اعدا حَقٌّ درست وراستست وبی شک واقع خواهد شد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس
اگر بنمایم بتو بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل واسر خود آنست
أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما باز گردانیده
خواهید شد روز قیامت وجزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان فرو نخواهند گذاشت
وحق سبحانه درین دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم نمود

از قتل واسر وقحط وجز آن وباقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود سوره
دوستان در دو عالم شاد وخرم می زیند دشمنان در محنت وغم این سوره آن سی آورده اند که کفار
مکه از روی جدال اقتراح آیات متکثره می کردند چنانچه تفجیر عیون واظهار بساتین وتصاعد
بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیة فرستاد که
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبرانرا پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان
مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصهاء ایشان بر تو که آن بیست وپنج پیغمبرند وَمِنْهُمْ
مَنْ لَمْ نَقْصُصْ وبعضی ازیشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو اما نام ایشان دانسته
چون الیسع وعزیر وبعضی آنست که نه نام ایشان دانسته ونه قصه ایشان شنیده جمعی
برانند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل وچهار هزار از سایر
خلق ومشهور آنست که صد وبیست وچهار هزار پیغمبر بوده اند ودر ایمان بدیشان
تعیین عدد ومعرفت ایشان بانساب واسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ ونبود هیچ پیغمبری را
ونتوانست أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ الکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر
بدستوری خدای وبحکم وفرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات می کنید واو مستقل
نیست در نمودن آن بی امر من ومن حکمت در علم وقوع او می بینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون
بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ حکم کرده شود
بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد ومؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ وزیان کنند
هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ آنجا ناراستان ومعاندان که بعناد ندید نمعجزه که دلالت بر نبوت می کند
دیگری معجزه می طلبند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنست که بیافرید برای شما چهار
پایان چون شتر وگاو وگوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار می شوید مِنْهَا بعضی را از آن چون
ابل وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وبعضی را از آن می خورید چون غنم وبرخی آنست که قابلیت رکوب
واکل دارند چون بقر وَلَكُمْ ومر شما راست فِيهَا در انعام مَنَافِعُ منفعتهای بسیار

چون شیر وپشم وجز آن وَلِتَبْلُغُوا وایشانرا آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت بران یعنی برنشستن بر آن
حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در دلهاء شماست از سودا ومعامله وَعَلَيْهَا وبر شتران در خشکی
وَعَلَى الْفُلْكِ ودر کشتیها بر دریا تُحْمَلُونَ برداشته می شوید وَيُرِيكُمْ ومی نماید خدای شما را آيَاتِهِ
نشانها قدرت خود فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیة را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون
انشقاق قمر واخبار از غیب تُنْكِرُونَ انکار می کنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا وآیا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ
در زمین عاد وثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ انجام
کار آنانکه پیش از ایشان بودند كَانُوا بودند آن امم پیشین أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد
وَأَشَدَّ قُوَّةً وسختر از روی توانایی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ وافزونتر از جهت باز ماندها ایشان
در زمین از کوشکها وقلعها فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عذاب را عَنْهُمْ از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند که می کردند از جمع مال وترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات ودلالات فَرِحُوا شاد نشستند
بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که آنرا
علم نام نهاده بودند ومراد عقاید باطله وشبهات بی اعتبار ایشانست وگفته اند مراد علم
مکاسب وتجارتست یا علم طبایع وتنجیم که بآن مباهی ومستظهر شده بودند انبیا وآیات
ایشان استهزا می کردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت وَحَاقَ بِهِمْ واحاطه کرد
بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزاء آنچه بودند که بآن استهزا می کردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آن هنگام
که بدیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما را در دنیی قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای
بیکتایی وی وَكَفَرْنَا وکافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی
کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشانرا إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان
لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع
می شود وایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت بأس سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد خدای

سنت نهادنی الّتی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی از ام ماضیه
که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وخسر وزیان کار شد هنالک الکافرون در آن زمان
ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد واگرچه همه عمر در خسران بودند

سورة السجدة

بسم الله الرحمن الرحیم حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه
مخفیست وهر کس بر استخراج آن قادر نیست وگفته‌اند حا اشارتست بحکمت ومیم بمنت
یعنی حق سبحانه را منت است بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم
اشارتست به سری که میان حق تعالی وحبیب اوست وهیچ ملک مقرب ونبی مرسل بدان
پی نبرد چه حا ومیم دو حرفست در وسط اسم رحمن وهمین دو حرف در وسط محمد نیز آمده
پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد می کند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است
من الرحمن از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان برعایت قلوب
خواص واز اضافة تنزیل بدین دو اسم استدلال می توان کرد بر آنکه مصالح دینی ودنیوی ما بسته
بقرآنست واین فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست بیدا کرده شده آیاته آیتهاء وی
ومبین گشته بامر ونهی ووعد ووعید قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت
عرب تا بسهولت خوانند وفهم کنند وآیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای گروهی
که دانند از اهل دانش وشناسند که نزولا ومن عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنان را که
بوی عمل کنند ونذیرا وبیم کننده آنها را که تنکّر کنند فاعرض پس روی برتافتند از قبول
او اکثرهم بیشتری مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند
وقالوا وگفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهاء ما فی اکنة در پوششهاست
مما تدعونا از فهم آنچیزی که میخوانی مارا الیه بآن یعنی قرآن را در نمی یابیم وفی آذاننا ودر
گوشهاء ما وقر گرانی است آنچه میخوانی نمی شنویم ومن بیننا وبینک ومیان ما وتو
حجاب پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی بتو منع می کند

مصدر بمعنی مفعول

ودر وسیط آورده که ابوجهل جامهٔ را میان خود ورسول صلی الله علیه وسلم پرده ساخت وگفت
تو از آنجانب وما ازین طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون که ما نیز عمل کنندگانیم
بر کیش خود یا آنچه می توانی در حق ما بکن که ما نیز بدانچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد ماوردی
فرموده که تو کاری کن برای آخرت خود که ما برای دین خود عمل می کنیم قل بگو انما انا جز این نیست
که من بشر آدمیم مثلکم مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک وجن که شما سخن ایشان
در نیابید وفهم نکنید وشما را بچیزی دعوت نمی کنم که سمع را از وکراهت وطبع را نفرت
باشد بلکه یوحی الی وحی کرده می شود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما
اله واحد خداییست یگانه فاستقیموا پس توجه کنید الیه بسوی او بتوحید وطاعت
وبران مقیم باشید واستغفروه واز وآمرزش جویید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید
در موضح آورده که استقامت مساوات افعال واقوال واحوالست ظاهرا وباطنا
یعنی باید که نهان وآشکارا یکی باشد وچون بمرتبهٔ استقامت رسید استغفار کنید از دیدن
آنکه رؤیة عمل گناه می بزرگ وخطاء عظیمست وویل وسختی عذاب للمشرکین مر شرک
آرندگان راست الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمی دهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله
که زکوة انفس است متکلم نمی شوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند
یا آنکه زکوة مال نمی دهند وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که
مال محبوب انسانست وبذل او مر نفس را سخت تر باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت
اشارتیست ببخل ایشان وعدم شفقت بر خلق وبخل اعظم رذایل واکبر ذمایم است وگفته‌اند
هر توانگری که او را سخا نبود چون تنیست که جان ندارد یا چون درختیکه بر ندهد
منعم ممسک شجری بی برست ○ سر وقد مدخل بدنی بی سرست ○ بخل که سرمایهٔ ناکامیست
در دو جهان موجب بدنامیست ○ وهم ومشرکان بالآخرة بسرای دیگر هم کافرون ایشانند ناگروندگان
وبدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن سرا را باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه

کویند و عملوا الصالحات و بکردند کردارهاء ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب در معالم فرموده که آیة در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند و حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر و رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که برو موکلست کوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که رهائی داشت از بند مرض تا وقتیکه او را باز رهانم یا بحضرت خود برم قل ائنکم بکو آیا شما لتکفرون کافر می شوید و نمی کروید بالذی خلق الارض بآنکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بکسترانید و تجعلون له و میسازید برای وی بزبان انداداً همتایان ذلک آن خداوندی که زمین را بیافرید رب العالمین پرورد کار عالمیانست و جعل و بیافرید فیها در زمین رواسی کوههاء پایدار بلند من فوقها از زبر زمین تا ناظران در آن نکریسته بهرهٔ اعتبار بردارند و بارک فیها و برکت کرد در کوهها یا آنکه در ومنابع و معادن آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار و قدر فیها و تقدیر کرد در زمین اقواتها روزهاء اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد چون کندم و جو و برنج و خرما و ذرة و کوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلدیست و تقدیر این روزیها کرد فی اربعة ایام در تتمهٔ چهار روز یعنی در دو روز دیکر که سه شنبه و چهار شنبه بود سواء یکسان شد جواب یکسان شدنی للسائلین مر پرسندکانرا از مدت آفرینش زمین و هر چه در ویست یعنی جواب سائلان بی زیاده و نقصان کفته شد ثم استوی پس قصد کرد الی السماء بآفریدن آسمان و هی دخان و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب بهیئة دخان در زاد المسیر کفته که چون حق سبحانه آب بیافرید باد را بروکماشت

تا او را در شورش آورد و از وی بخاری مرتفع شد و حق سبحانه آسمانرا از آن آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نکریست بکداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری از و پیدا کشت از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد ~~س~~ کفی را منبسط سازد که این فرشیست بس لایق ~ بخاری را بر افرازد که این سقفیست بس زیبا ~ از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر ~ برین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا ~ فقال پس کفت خدای بعد از آفریدن آسمان لها مر ورا و للارض و مر زمین را که هر دو ائتیا بیائید بآنچه شما را فرمایم طوعاً از روی فرمان برداری او کرهاً یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اکر خواهید و اکر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و کفته اند آسمانرا کفت آفتاب و ماه و ستارکان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اثمار خود را بیرون آر قالتا کفتند آسمان و زمین اتینا آمدیم ما بهر چه فرمودی طائعین فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً از اجزاء زمین سخن کفت پس آنچه در برابر او بود از اجزاء آسمان و بدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام کشت و چون آسمان آفریده شد آنرا بشکافت فقضیهن پس بپرداخت آنرا سبع سموات هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فی یومین در دو روز پنجشنبه و جمعه و اوحی و وحی کرد فی کل سماء بهر آسمانی امرها فرمان آنرا یعنی با اهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از ان آید و زینا السماء الدنیا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بمصابیح بچراغها یعنی ستارکان که چون چراغ درخشان و درخشان باشند و حفظاً و نکاه داشتیم آسمانرا نکاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند ذلک آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تقدیر العزیز افزیدن و اندازه کردن خداوند غالبست که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند العلیم دانا که هر چه سازد

از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود
این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانید صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده
و هلاک کننده • مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عذابی قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ و عذاب قوم
ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهة آنست که قریش در سفر رحلة الشتاء
والصیف بر مواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده کرده اند و ایشان
مستحق صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی
هود و صالح علیهما السلم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان
یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند
أَنْ لَا تَعْبُدُوا با آنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدایرا قَالُوا گفتند کافران در جواب
ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر اینه
فرستادی فرشتگان بجای شما فَإِنَّا پس بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچیزی که فرستاده
شده اید بآن بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی
و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا مانده اند از مشاهده معنی ایشان
عاقل بودند ـــ چند صورت بینی ای صورت پرست هر که معنی دید از صورت برست
دیده صورت پرستی را به بند تا شوی از نور معنی بهره مند الله تفصیل قصه ایشان و می‌کند گوید
فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف
در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علی نبینا و علیه السلم
ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوا
و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سختتر از ما قُوَّةً از جهت توانائی عادیان مغرور شدند بقوة
و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای

صاعقه موجب
صعق است یعنی
هلاکت و بیهوشی
پس هر عذابی را که
موجب صعق بود
صاعقه می توان گفت

الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدای که بیافریده است ایشانرا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ آن سختترست و بسیار
ترست از ایشان قُوَّةً از روی قوة یعنی توانائی دارد بر چیزی که خواهد و آن توانائی نیست
وَكَانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه
میدانستند که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد
با آواز مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز
چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم
لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در
زندگانی دنیی یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَخْزَى
سختترست از روی رسوائی وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب
از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا
راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی
یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت
ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلم
ایشانرا هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب کردند از تکذیب صالح علی نبینا
و علیه السلم و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح
وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز می کردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده
شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ
يُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان برسند انگاه
همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد
بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشد وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بآنچه
دیده باشد وَجُلُودُهُمْ و پوستها یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند

هون مصدرست
بمعنی فاعل

دان چه وگفت دست راست بود وگفته اند فرج ایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بانچه
بودند که عمل می کردند وقالوا وگویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامها خود را
لم شهدتم چرا گواهی دادید علینا بر ما که ما برای شما داوری می کردیم وعذاب از شما باز
می داشتیم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشدیم بلکه
انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله انطق کل شیء هر چیز را بسخن آورده است
که سخن گوید وهو وحال انکه او خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار واز عدم بوجود
آورد والیه ترجعون وبسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وما کنتم تستترون
ونبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید ان یشهد از انکه گواهی دهد علیکم بر شما سمعکم
گوشهای شما ولا ابصارکم ونه دیدهای شما ولا ابصارکم ونه دیدهای شما ولا جلودکم
ونه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید ونتوانستید وگمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند ولکن
ظننتم ولیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم آنرا که خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه
می کنید در زاد المسیر فرموده که کفار می گفتند هر چه آشکارا می کنیم خدای می داند وآنچه
پنهان از ما صادر می شود بدان دانا نیست وذلکم وآن ظن شما ظنکم الذی
آن ظنی که در دنیا ظننتم گمان می بردید بربکم بخدای شما که اعمال نهان ما را نمی داند ارداکم
هلاک کرد شما را در آخرت فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیان زدگان فان یصبروا
پس اگر کفار شکیبایی نمایند واگر جزع کنند فالنار پس آتش دوزخ مثوی قرار
گاهست لهم مر ایشانرا وان یستعتبوا واگر خشنودی حق سبحانه جویند فما هم
پس نیستند ایشان من المعتبین از اجابة کرده شدگان در طلب خشنودی وقیضنا
وبرانگیختیم لهم برای مشرکان قرناء دوستان وهمنشینان از شیاطین وبر ایشان
مسلط کردیم فزینوا پس بیاراستند دیوان لهم برای ایشان ما بین ایدیهم
آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا ومتابعت نفس وهوا تا در طلب آن ایستادند

وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست از امور اخروی ووعد ووعید تا آنرا منکر شدند
وحق وواجب گشت علیهم القول بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فی امم قد خلت با امتان
دیگر که گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیوان وآدمیان که همین
عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب اند
در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو وهمنشینی صالح
کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد وچون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد وصاحبی
فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق اش تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت
ومستحق عذاب گشتند انهم بدرستی که کافران کانوا هستند خاسرین زیان زدگان
در هر دو جهان سو زنقد معرفت امروز مفلس و زسود آخرت فردا تهی دست آورده اند که کفار
قریش یکدیگر را وصیة می کردند که چون محمد را بینید که قرآن می خواند او را بنوعی تشویش دهید
که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده
وآوازها برداشته سخنان بیهوده گفتندی وصفیر زنان دست بر هم کوفتندی و
شعرهای ناخوش خواندندی آیة نازل شد که وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویدند
یعنی مشرکان عرب می یکدیگر را گفتند لا تسمعوا مشنوید وگوش منهید لهذا القرآن
مر شنیدن این قرآنرا که محمد می خواند والغوا فیه وسخنان لغو وحشو در افکنید در آن
یا فریاد کنید در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او وا وانرا
خواندن باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه
قایلانند یا عامهٔ کافرانرا عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی بسیار ودایم ولنجزینهم
وهر اینه پاداش دهیم ایشانرا بدترین پاداش اسوأ الذی کانوا بر بدترین کاری که بودند که از روی
جهل وعصبیة یعملون می کردند ذلک آن عقوبة بدترین جزاء اعداء الله پاداش دشمنان
خدایست النار یعنی آتش عطف بیانست از جزا لهم مر کافرانراست فیها در آتش

في بعض نسخ

دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش
دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا با آیات کلام ما يَجْحَدُونَ انکار می کردند
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما
أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او پیدا کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت کسرا این دو
بما نمای نَجْعَلْهُمَا تا داریم ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام
کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند یا از همه فروتران
فروتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما الله است
ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بران بایستادند صدیق رضی الله عنه گفت شرک نیاوردند فاروق
رضی الله عنه فرموده که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین رضی الله
عنه تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی رضی الله عنه توجیه فرمود
که فرایض ادا نمودند قول حسن بصری رحمه الله آنست که ارتکاب طاعات کردند و از
معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی راغب
گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرارست ثم استقاموا
اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گویی توحید معرفت آنکه
او را یکتا شناسی یعنی همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست
نی جهت می گنجد اینجا نی صفت نی تفکر نی بیان نی معرفت سوی اتشای زنس وحدت بر فروخت
غیر واحد هرچه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان یعنی بر مؤمنان
مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد با آنکه ایشانرا گویند أَلَّا تَخَافُوا
مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت وَلَا تَحْزَنُوا
و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد ساخت

وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده
داده می شدید بر زبان پیغمبر نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا شما را از آفات نگاه می داشتیم و الهام راستی می دادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معاونت می کردیم
وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آن سرای بتکریم و تعظیم و در خواست وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا
در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذایذ یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا
و شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ از خدای
آمرزنده رَحِيمٍ مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه متمنای اهل
استقامتست نسبت با آنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ماحضریست نسبت بموایدکلیه
که بجهت ضیافت ترتیب کنند و اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایه کرامتست چه در روش
طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن
سرست از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم
منزل یار نگذارد سوای وزمرا در دل جا ندهی کنجد کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد وَمَنْ
أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِمَّنْ دَعَا از آنکس که بخواند خلق را إِلَى اللَّهِ بپرستش
خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي بدرستی که من مِنَ الْمُسْلِمِينَ
از گردن نهادگانم حکم خدای را آیة در شان حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم که خلق را بخدای
دعوت کرد امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند
و عمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف
و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد از
مکاره و گفته اند همه ایمه و مشایخ درین آیة داخل اند و عایشه رضی الله عنها فرموده
که نمی بینم این آیة را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رضی الله عنه
بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ ندا می کند و بنماز می خواند و سخنان بیهوده بر زبان

یعنی مدد دادن در شفاعت هر که خواهید

ایشان کذشتی این آیت نازل شد وبر تقدیر که موذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان
اذان واقامت دو رکعت بکذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ وبرابر نیست نیکی وبدی در مجازات
ومکافات یعنی توحید وشرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست ودیکری سبب هبوط
دردرکات وکفته اند حسنه رفق است وسیه عنف یا مراد علم وجهل است ودر تفسیر
ماوردی وتبیان وعین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسولست صلی الله علیه وسلم
وعلی آله وسیه دشمنی ایشان اِدْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي بآنجیزی که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ
آن نیکوترست یعنی غضب را به حلم تسکین ده وکناه را بعفو محو کن واز لغو به تغافل درکذر
فَإِذَا الَّذِي پس جون جنین کنی آنکسی که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ میان تو واو عَدَاوَةٌ دشمنی
هر اینه دوست کردد كَأَنَّهُ کوییا او وَلِيٌّ حَمِيمٌ دوستی کارساز بوده وخویشی مهربان در
احقاق از امام اعظم رحمه الله نقل میکند که جون از کسی بمن می رساند که مرا بد می کوید
من در شان او سخن نیکو میکویم تا وقتی که خبر می یابم از آنکه او هم نیکی من می کوید وَمَا يُلَقَّاهَا
وندهند این خصلت که مقابله بدیست به نیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مکر آنانرا که صبر کنند بر مکاره
ونفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا وعطا نکنند این صفت وعادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ
مکر خداوندی بهرهٔ بزرکی را یعنی آنرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر
یا از اخلاق حسنه وکویند حظ عظیم بهشتست وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ واکر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ
از دیو نَزْغٌ وسوسهٔ بتباهی یعنی اکر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور
شد درهم شکند فَاسْتَعِذْ پس پناه جوی بِاللَّهِ بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ
اوست شنوا مر استعاذهٔ ترا الْعَلِيمُ دانا بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهاء قدرت الهی
اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شبست وروز که متعاقب یکدیکرند روز بجهت آرایش وشب از برای آسایش
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ودیکر آفتاب وماه که بسیری مقدر واندازهٔ مقرر می روند ومی آیند
لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ ونه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما

وَاسْجُدُوا وسجده آرید لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب وروز ومهر وماه را
إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما که از روی یکانکی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر ورا می پرستید جه سجود اخص عبادتست
وآن خالق را باید نه مخلوق را امام شافعی رحمه الله درین محل سجده می کند تا سجده مقترن باشد بامر
واین روایت مسروقست از عبدالله مسعود رضی الله عنه فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اکر سرکشی کنند
از سجده کردن خدایرا از آنجه زیان فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردکار تواند
از فرشتکان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز می کذارند برای او یا تسبیح می کویند مر ورا ومی ستایند
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب وروز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ وایشان
ملول نمی شوند از کثرت عبادت وبسیاری ستایش وپرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند
جه سخن سجده اینجا تمام شده واین روایت ابن عباس وابن عمرست رضی الله عنهما واین
سجدهٔ یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این سجدهٔ اجتهاد کفته وفرموده که اکر در آخر آیهٔ اولی سجده کنند سجدهٔ شرط باشد
جه مقارنست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون واکر بعد از آیهٔ دویم بسجود روند سجدهٔ
نشاط ومحبت بود جه مقرونست بدین کلمات که وهم لا یسأمون وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهاء قدرت
او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده وخشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس
جون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش درآید بجهت
رستن نبات از وی وَرَبَتْ وبرومند وافزون کردد به کیاه إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی آنکه آن
زمین مرده را زنده کرد لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر اینه زنده کنندهٔ مردکانست إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او
بر همه جیزها از احیا واماتت قَدِيرٌ تواناست وقدرت او نسبت بهمه مقدورات
یکیست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُلْحِدُونَ میل می کنند واز نهج استقامت منحرف می شوند
فِي آيَاتِنَا در آیتهاء کتاب ما یعنی در وطعن می نمایند یا تاویل باطل می کنند واز طریق
صواب باز می کردانند لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمی شوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه را می دانیم وجزای

طعن والحاد بدیشان می رسانیم أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران
مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهترست أَمْ مَنْ يَأْتِي یا کسی که بیاید
آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که آن حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
وگفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار رضوان الله علیهم اجمعین اعْمَلُوا امر تهدید
است کفار را می گوید بکنید مَا شِئْتُمْ هرچه می خواهید إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما
می کنید بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا خواهد داد

بس حیله و مکرها کن که خدا می داند
نقد مغشوش میاور که معامل بیناست

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ
بقرآن که بهترین یادکردیست لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان ایشان معاندات
وستیزندگانند وَإِنَّهُ وبدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند
وگرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن
عزیزست زیرا که کلام رب عزیزست که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه
دوستست بنزدیک دوست ونامه دوست نزد دوستان عزیز باشد

نام ونامه تو یافتیم عز وکرامت
هزار جان گرامی فدای نامه نامت

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش
وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ونه از پس وی یعنی از هیچ جهة باطلی بوی متطرق نشود یا زیاده ونقصان
بدو راه نیابد یا در اخبار او از گذشته وآینده دروغی یافت نشود تَنْزِيلٌ او فرستاده
شده ایست مِنْ حَكِيمٍ از خداوند دانا حَمِيدٍ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمی گویند
ترا ای محمد کفار قوم تو إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند
لِلرُّسُلِ مر فرستادگانرا مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی می دهد حبیب خود را
که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین
گفته اند که با تو می گویند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند
آمرزش است مر انبیا ومتابعان ایشانرا وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ وخداوند عقوبة دردناک

است مر مشرکان ومکذبانرا آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا
بعضی از نوع عربی نبود وبعضی عجمی تا هر دو قوم از او بهره برند آیة آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ
واگر ما می فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوا هر آینه می گفتند
کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا وهویدا نکردند آيَاتُهُ آیتهای کتاب را بزبانی
که ما فهم کنیم ءَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِيٌّ ومخاطب عربی قُلْ هُوَ بگو این کتاب
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند هُدًى راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ وشفا بخشنده
از امراض شک وشبهه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وآنانکه نمی گروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای
ایشان گرانی است یعنی تصامم می کنند وبگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ وآن کتاب عَلَيْهِمْ
عَمًى بر ایشان پوشیدگی است تا جلوه جمال کمال آنرا نمی بینند أُولَئِكَ آن گروه که از
شنیدن قرآن ودیدن حقیقة آن کر وکورند يُنَادَوْنَ ندا کرده می شوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ
از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور دور از بخوانند نه
خواننده را بینند ونه آواز او شنود پس او را از آن چه نفع رسد نادی اقبال می گوید که ای ناقابلان
ما بسی نزدیک نزدیک وشما دور دور دور وَلَقَدْ آتَيْنَا وبتحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را
توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کردند در آن همچنانچه در قرآن یعنی بعضی باور داشتند
وجمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه کلمهٔ بودی که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
یعنی وعدهٔ قیامت وفصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تأخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ هر آینه
حکم کرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب ومستأصل شدندی وَإِنَّهُمْ بدرستی که یهود یا مشرکان
عرب لَفِي شَكٍّ در گمانند مِنْهُ از توریة یا قرآن مُرِيبٍ گمانی باضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ
پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ وهر که بد کند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی
ضرر آن بدو باز گردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ ونیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگانرا
که فرو خواهد عمل بکار فات نفرماید الجزء الخامس والعشرون من أجزاء الثلثين

الیه بسوی خدا برد باز کردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون ازان سؤال کنند
علم آن حواله بحضرت وی باید کرد که کسی جز وندانند وما تخرج وبیرون نیاید من ثمرة هیچ میوه
من اکمامها از غلافهاء خود وما تحمل وبار نکیرد من انثی هیچ ماده از انسان وسایر حیوانات
ولا تضع ونتهد بار خود را الا بعلمه مکر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم
ثمار ونتاج نیز خاصهٔ اوست ویوم ینادیهم وروزی که بخواند خدای مشرکانرا واز روی توبیخ
کوید این شرکائی کجااند انباز از من بزعم شما قالوا آذناک کویند خدایا شنوانیدیم ترا وکفتیم
ما منا نیست از ما من شهید هیچ کواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم
وضل وکم شود عنهم از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که می پرستیدند من قبل
پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیی پرستیدندی در آن روز نه پیدا شوند یا از ایشان مدد
نیابند وظنوا ویقین دانند که از عذاب وعقوبه ما لهم نیست ایشانرا من محیص هیچ
کریزکاهی لا یسأم الانسان ملول نمی شود کافر من دعاء الخیر از خواهش نیکی در دنیی جهان
چون نعمت وصحت وامثال آن وان مسه الشر واکر برسد وی را بدی چون تنکدستی وبیماری
فیؤس پس نومیداست از راحت قنوط امید برنده از رحمت ویاس وقنوط صفت
کافرانست وکمراهان ولئن اذقناه واکر بچشانیم آن کافر را رحمة منا بخشایشی
از نزدیک ما چون تندرستی وتوانکری من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده باشد
لیقولن هر آینه کوید هذا این خیر وعافیت لی برای منست ومن مستحق آنم یا دایم مرا
خواهد بود وزوال نخواهد یافت وما اظن الساعة وکمان نمی برم قیامت را قائمة
برخواسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر وبعثست ولئن رجعت واکر باز کردانیده شوم
الی ربی بسوی پروردکار من یعنی اکر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قایم شود
ومرا برانکیزند ان لی بدرستی که مراست عنده نزدیک خدای للحسنی آنچه نیکوتر باشد
یعنی استحقاق من نعمت وکرامت را ثابتست خواه در دنیی وخواه در عقبی

قال الله تعالی لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون وقال جل ذکره ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون

ع ذمی تصور باطل نهی خیال محال امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن محمد بن علی ابی طالب رضی الله
عنهم نقل می کند که کافر را دو تمنای عجیبست یکی در دنیی که می کوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود
ویکی در عقبی که خواهد کفت یا لیتنی کنت ترابا وهیچ کدام ازین دو متمنی وجود نخواهد کرفت
فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم آنانرا که نکرویدند بما عملوا بآنچه کرده اند از کفر و
تکذیب واخبار بتعذیب خواهد بود ولنذیقنهم وهر آینه بچشانیم ایشانرا من عذاب
غلیظ از عذاب درشت وبزرک وبدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بوده اند از نعمت
وکرامت واذا انعمنا وچون انعام کنیم ودر عافیت بکشاییم علی الانسان بر کافر اعرض
روی بکرداند از شکر ونای بجانبه ودور شود بخود از راه حق یا خود را بر یکطرف
کشد از سپاس داری واذا مسه الشر وچون برسد او را بلا ومحنت فذو دعاء عریض
پس خداوند دعاء بزرک وبسیارست تشبیه کرده دعاء بزرک را بچیزی که پهنا دارد جهت
سعت وکثرت آن قل بکو ای محمد ارأیتم خبر دهید مرا که فی نفس الامر ان کان اکر
باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید بدان بی تأمل
در آن من اضل کیست کمراه تر ممن هو از آنکس که او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از حد ای
یعنی که باشد از شما کمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه وعناد وانکار وافساد ید وضع موصول
بجای صله شرح حال وتعلیل مزید ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله
مذکورست که ابوجهل مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کفت آیتی بما نما وآنحضرت
ماه را بدو نیم کرد ابوجهل کفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد شما باطراف وجوانب مکه
فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یانی اکر اهل آفاق مشاهده
کرده اند آیه احدیست واکر سحر محمدی پس رسل بهر طرف فرستادند وهمه کس از
رؤیة آن خبر داد ابوجهل کفت هذا سحر مستمر این جادوییست بهمه آفاق رسیده حضرت
حق آیة فرستاد که سنریهم زود باشد که بنماییم ایشانرا یعنی کفار قریش را آیاتنا

نشانهاء قدرت خود که یکی از ان شق قمر است فِی الْآفَاقِ در کنارهاء جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ
در نفسهاء ایشان یعنی مکه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه رسول
حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ آنکه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه
چیزی شَهِيدٌ گواهست یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت او بر دعوی تو گواه است کفایة
بعضی بر آنند که دلایل آفاقی اخبار آنحضرت بود از حوادث آتیه و وقایع کاینه چون فتح روم
و یمن و فارس و آیات انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شد از قحط و خوف و قتل و مقهوریت
در معالم آورده که آفاق وقایع امم ماضیه است که ایشان را ازان خبر دادند و انفسی واقعه روز بدر
و در فصول از محمد بن کعب رحمه الله نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی
و انفسی آنچه بوقت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمع ضمیر را
عاید بآدمیان دارند یعنی بنماییم مردمان را دلایل آفاقی که هدم بنیا نست و آیات انفسی که هلاک
ابدانست یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه
یا آفاقی عجایب مصنوعاتست از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن
و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودع است و در حقایق آورده که آفاق
عالم کبیرست و انفس عالم صغیر و هرچه از دلایل قدرت در عالم کبیر هست نمودار آن در عالم
صغیر هست س و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر جمع آنچه در عالمست
مفصلا در نشاء انسان مندرجست مجملا پس انسان عالم صغیر مجملست از روی صورت
و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیرست و عالم انسان صغیر س
ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم از حرص مباش در پی نیم درم عالم همه در تست ولیکن از جهل
پنداشته تو خویش را در عالم و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه
از حقایق این آیة بعون ملک قادر در تفسیر جواهر گزارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید
که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء پروردگار خود بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ

بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده است بعلم و قدرت بجمل و تفاصیل اشیا
داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند س علم بی جهل و قدرت بی عجز
خاص مر حضرت الهی راست آنچه باید در انفس و آفاق کند از حکم پادشاهی راست

سورة الشورى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم عسق حروف مقطعه اشارت بکوائن
و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که مرتضی علی کرم الله
وجهه فتنها را می شناخت از حم عسق گفته اند حا حرق است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف
قذف و حدیث مرفوع هست که بعد از آن این حروف ازل اند و معنی از جبین مبین حضرت سید
المرسلین علیه افضل صلوة المصلین ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر
دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا خروج
دجال و نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم
و سمیع و قدیرست یا اشارت بصفت حلم و مجد و سنا و علم و قدرت و در کشف الاسرار آورده
که این حروف ایماییست بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ارزانی
داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را ازان سیراب گردانند
و میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف امت او در آید و عین عز موجود او که اعز همه
اشیا نزد حق سبحانه و تعالی او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه
وی نرسد و قاف مقام محمود اوی و در شب معراج که درجه او ادنی است و در روز قیامت
که شفاعت کبری است س مقام تو محمود و نامت محمد بدین سان مقامی و نامی که دارد
كَذَٰلِكَ مثل آنچه درین سوره است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند بتو پیوسته وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ
و وحی کرده است بآنکه پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب که هیچ کس از انزال
وحی او را باز نتواند داشت الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر و لَهُ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ مر وراست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ

وانچه در زمین است از کواین سفلیات وَهُوَ الْعَلِیُّ واوست برتر که رفعت شان اوراست
الْعَظِیمُ بزرکتر که عظمت و سلطان مروراست تَکَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شده آسمانها که از
عظمت او یَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیکر یعنی نخست آسمان بلندتر بشکافد
پس از ان یک یک منشق کردند در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم
چه بالای آسمان اعلی عرش است وکرسی وصفوف ملائکه بس ابتدای انفطار انجا دلیلی بزرکتر
بر آثار عظمت پروردکار د وَالْمَلٰٓئِکَةُ یُسَبِّحُونَ وفرشتکان یعنی حمله عرش یا همه ایشان
تنزیه می کنند ذات حق را تنزیه مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردکار ایشان یعنی تسبیح وحمد
باهم می کویند چه یکی نفی ناسزاست ویکی اثبات سزا وَیَسْتَغْفِرُونَ وآمرزش می طلبند از خدای
لِمَنْ فِی الْاَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان اَلَا اِنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستی که خدای
هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده مرکناه بندکان را الرَّحِیمُ مهربان بریشان بقبول توبه واز
میامن غفران ورحمت اوست که ملائکه را باستغفار کنه کاران فرموده وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا وآنانکه
فراکرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی شرکا وانداد که بدوستی ایشان را پرستش
می کنند اللّٰهُ حَفِیظٌ خدای نکهبانست عَلَیْهِمْ بر اقوال واعمال واحوال ایشان ومناسب آنها
جزا خواهد داد وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ ونیستی تو ای محمد بریشان بِوَکِیلٍ کماشته شده تا محافظت
اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوتست وتبلیغ احکام شریعت وَکَذٰلِکَ وهمچنانکه وحی کردیم بهر
پیغمبری بزبان قوم او اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ وحی کردیم بتو قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآن بلغت قوم تو که عرب اند
لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان اُمَّ الْقُرٰی اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا وهر که
کرداکرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدانرا ومقررست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند
بس اصل همه بلاد اوست وهمه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ وبیم کنی مردمانرا یَوْمَ الْجَمْعِ
بروز جمع یعنی قیامت لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن واورا روز جمع کفت
که اولین وآخرین دران روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا عمال را با اعمال

یا هر کس را بامثل او و بعد از اجتماع دیکر باره ایشانرا متفرق سازند فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ کروهی را
در بهشت برند که مؤمنان وموحدانند وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ وکروهی را در دوزخ افکنند که
مشرکانند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واکر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر اینه کردانیدی همه خلایق را اُمَّةً
وَاحِدَةً کروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَلٰکِنْ یُدْخِلُ ولیکن در می آرد
مَنْ یَشَآءُ هر کرا می خواهد براه نمونی وتوفیق عبادت فِی رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظّٰلِمُونَ
وستمکاران یعنی سرکردانان بیابان غوایت وخذلان از اهل کفر ونفاق مَا لَهُمْ نیست
مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد وَلَا نَصِیرٍ ونه یاری که عذاب از یشان باز دارد
اَمِ اتَّخَذُوا وابلکه فرا کرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان مانند اصنام
ولاف دوستی ایشان می زنند فَاللّٰهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِیُّ اوست دوستی که دوستان را دست
کیری کند وَهُوَ یُحْیِ الْمَوْتٰی واو زنده کرداند مردکان را بقدرت نه بتان عاجز ان ایشان وَهُوَ
وخدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزی قَدِیرٌ تواناست واصنام ایشانرا توانایی نیست و
اوست قادر بحکم کن فیکون غیر او عاجزند وزبون عجز را سوی قدرتش ره نیست
عقل ازین کارخانه آکه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ وآنچه اختلاف می کنید ای مؤمنان فِیهِ دران
با کافران مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی از امور دین ودنیا فَحُکْمُهُ بس حکم آن مفوض است
اِلَی اللّٰهِ بخدای تعالی واو حکم خواهد کرد دران روز قیامت ذٰلِکُمُ آنکس که حکم بحق صفت اوست
اللّٰهُ خدای بحق است رَبِّی پروردکار وآفریدکار من عَلَیْهِ بروته بر غیر او تَوَکَّلْتُ توکل
کرده ام در همه کارها ومهمات خود بکرم وی تفویض نموده وَاِلَیْهِ اُنِیبُ وبسوی او باز
می کردم در همه احوال که فی الحقیقة بنده را جز او مرجع ومآل نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
آفریننده وپدید آرنده آسمانها وزمینها جَعَلَ لَکُمْ بیافرید برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ
از جنس شما اَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْاَنْعَامِ وخلق کرد از چهار پایان اَزْوَاجًا صنفها کونا کون
یَذْرَؤُکُمْ بسیار می کرداند شما را فِیهِ در تزاوج وتناسل یا درین وجه از خلقت لَیْسَ

لفظ ازواج دلالت
می کند بر ازدواج

نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان
آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیة
مثل را بر حقیقة گذاشتن [نشاید] چه مؤدی باشد به تناقض که اثبات مثل و نفی آنست و
ذات ترا صورت و پیوند نیست تو بکس و کس بتو مانند نیست جل المهیمن ان تدرک حقیقته
من لا له المثل لا تضرب له الامثال وهو السمیع و او شنواست مجموع مسموعات را البصیر
بیناست بهمه مبصرات له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدها خزاین آسمان
و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطرست و گنجینه زمین نبات یبسط الرزق
گشاده می گرداند رزق را لمن یشاء برای هرکه می خواهد بمقتضاء ارادت ویقدر و تنگ
می سازد بر هرکه می خواهد بر وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق
استحقاق قبض و بسط علیم داناست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و بر گزید
خدای لکم برای شما من الدین انطاعت و عبادت و اصل توحید ما وصی آنچه
فرموده بود به بدان چیز نوحا نوح بن ملک را علیه السلام والذی اوحینا و آنچیزی
که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل مشترکانه دین که میان نوح و تو بوده وما وصینا به و آنچه
امر کرده بودیم بدان ابراهیم وموسی وعیسی این پیغمبرانرا از اصول دین ان اقیموا الدین
آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد
و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف
مکنید در ان اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب
ازمنه و اوقات و مصالح عباد کبر بزرگست و گران و دشوار علی المشرکین بر شرک
آرندگان ما تدعوهم آنچه تو می خوانی ایشانرا الیه بسوی آن از توحید و نفی شرکا الله
یجتبی خدای می کشد و جمع می کند الیه بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راست
من یشاء هرکرا می خواهد یا می گزینند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند

ویهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب هرکرا بازگردد بحق و روی آرد بسوی
وی یعنی هرکه از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید و
نخست ار طالبی از جمله بگذر در وی بدو آور کز ان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وما تفرقوا
و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین
الا مگر من بعد ما جاءهم العلم از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین بر نگشتند
یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریة و انجیل یا بعد از علم
یا آنکه تفرق ضلال محض است بغیا و این برگشتند از روی ستمکاری و جباری بود که واقعست
بینهم میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
داشتند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار
تو در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لقضی
بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وان الذین اورثوا وبدرستی آنانکه
الکتاب داده شده اند کتاب یعنی قرآن من بعدهم از پس ایشان گذشته مراد کافران زمان آنحضرتند
صلی الله علیه وسلم که قرآن بدیشان دادند و ایشان لفی شک هر آینه در شک اند منه
از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مریب شکی در تهمت افکننده فلذلک
پس برای این تفرق که اندیشان واقع شده فادع بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام
واستقم و مستقیم باش بر دعوت کما امرت همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده
که ولید مغیره با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که از دین و دعوتی که داری رجوع کن
تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین پدران باز آیی
دختر خود در عقد تو آرم این آیة نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش
لا تتبع و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطله ایشانرا وقل آمنت و بگو گرویده ام
بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتاب بر من و بر انبیا پیش از من

یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم وحق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَاُمِرْتُ
وفرموده شده ام لِاَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و سویة نگاه دارم بَیْنَکُمْ میان شما یعنی اشراف و
اراذل را بحق خوانم ودر تبلیغ شرایع وحکومات میل نکنم اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّکُمْ خدای آفریدگار
ما وشماست لَنَا اَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارهاء ما وَلَکُمْ ومر شماست اَعْمَالُکُمْ پاداش
اعمال شما لَاحُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما وشما یعنی حق ظاهر شد واحتجاج را
مجال نماند واگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری خواهد بود اللّٰهُ یَجْمَعُ خدای جمع
کند بَیْنَنَا میان ما بقیامت وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ وبسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم حجاج
منسوخ است وَالَّذِیْنَ یُحَاجُّوْنَ وآنانکه از کفار خصومت کنند وجدال ورزند فِی اللّٰهِ در دین
خدای عز وجل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِیْبَ از پس آنکه اجابت کرده اند لَهُ مر قول خدا را یعنی
در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدا را اجابة نموده اند در
توریة وبمصطفا صلی اللّٰه علیه وسلم ایمان آورده اند یا آنکه مجادله می کنند بس از آنکه خدای
اجابة کرد دعاء رسول خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجة
ایشان باطل است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان زیرا که حجه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان
عناد محض است وَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ وبر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین
وَلَهُمْ ومر ایشانراست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد اللّٰهُ خدای
بحق الَّذِیْ اَنْزَلَ الْکِتَابَ آنکس است که فرو فرستاد کتاب از آسمان بِالْحَقِّ براستی ودرستی
وَالْمِیْزَانَ ومنزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجد تا در باره خرنده وفروشنده
ستم نرود محققان برانند که مراد از میزان عدلست در معاملات از عدل
وراستی بمیزان کنایة کرد که آلت عدالتست وانزال عدل عبارت باشد از فرمودن
بدان ودر عین المعانی آورده که مراد از میزان محمدست صلی اللّٰه علیه وسلم که
قانون عدل بدو وتمهید می یابد وانزال او ارسال اوست وَمَا یُدْرِیْکَ وچه چیز دانا

یعنی لا حجة بیننا وبینکم

کرد ترا وجه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِیْبٌ نزدیک بود امام زاهد
فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البتة ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیکست یَسْتَعْجِلُ
شتاب می کنند بِهَا بساعت یعنی بآمدن آن الَّذِیْنَ آنانکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهَا نمی گروند بآن
یعنی استعجال از روی استهزا وتکذیبست یا می خواهند که پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم
وقتی معین کند تا آن وقت بیاید وقیامت نیاید وایشانرا بر وی حجت بود وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وآنانکه
گرویده اند بخدای ورسول او مُشْفِقُوْنَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمی دانند که خدای
با ایشان چه کند ومحاسبه ومجازاة بر چه وجه بود وَیَعْلَمُوْنَ ومی دانند اَنَّهَا الْحَقُّ آنکه آمدن
ساعت راستست اَلَآ اِنَّ الَّذِیْنَ بدانند که بتحقیق آنانکه یُمَارُوْنَ خصومت وجدال می نمایند
فِی السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِیْ ضَلَالٍ بَعِیْدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب
اَللّٰهُ لَطِیْفٌ خدای داناست یا نیکوکار بِعِبَادِهٖ به بندگان خود در فصول آورده که لطیف
چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف اوست که بیشتر
از کفایة بدهد وکمتر از قوت کار فرماید دویم نوازنده وکدام نوازندگی با آن برابر که
بندگانرا بخود اضافه فرمود سیم باریک دان ودور بین خفیات امور را داند واسرار صدور
بر وپوشیده نماند چهارم پوشیده کار کسی بسری قضا وقدر او راه نبرد ودر کار او چه وچون
دخل ندارد

کسی زچون وچرا دم نمی تواند زد ۞ که نقش حادث وارای چون چراست
چو حکم که چرا دست بسته قدرست ۞ زچون ملاف که چون نیز پایمال قضاست در موضح آورده
که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند وجرایم جمهور را بحلم در گذارد اند در ترجمه
کشف فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود وحکمت باهره اش
مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر
خود داد وشکر بقدر بنده خواست درین آیة نکات بسیار وفواید بیشمارست وحواله اطلاع
بر بعضی از آن بمطالعه جواهر التفسیر محدود یَرْزُقُ روزی می دهد بلطف خود مَنْ یَّشَآءُ

هر کرا می خواهد که روزی دهد وهو القوی و اوست توانا در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن سرای یا پاداش آن نزد له بیفزاییم مر او را فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث خبر را جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار می شود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون می کردد تا حدی که یک ذره برابر کوه احد شود ومن کان یرید و هر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا نیکی دنیی و سعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیی آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وما له و نیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من نصیب هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیی خواهند و بس یا منافقان که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس پس درین آیة فرمود که هر که دنیی خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیی ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد سو دنیی طلبی بهره دنیات دهند عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ام نه چنانست که کافران تصور کرده اند لهم شرکاء آیا ایشان را بتانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان من الدین از کیش جاهلیه ما لم یأذن آنچه دستوری نداده است و نفرموده به الله بآن خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن ولولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه ذات بودی یعنی قضای سابق بتأخیر مکافات ایشان لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکا و هر یک جزای بسزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامتست وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لهم مر ایشان راست در آن روز عذاب الیم عذاب دردناک که دایم و بی انقطاع بود

تری الظالمین به بینی مشرکان را در قیامت مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند وهو و وبال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند فی روضات الجنات در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزهترین آن لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عند ربهم نزد پروردگار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بدان برندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذلک آن ثواب که خبر داد الذی یبشر الله آنست که مژده میدهد خدای بدان عباده بندگان خود را الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر باین کرامتها جهت ازدیاد سرور مؤمنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند سو کار نیکو کن اگر مزد نیکو میطلبی کز خواهر چه نیکوتر به نیکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجره مباش مزد مزد ور باندازه کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل می کند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزدی می خواهد یا نی آیة آمد که قل لا اسألکم بگو نمی خواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ پیغمبر نیز از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پیشوای مایی و در راه دین رهبر مایی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را از آن مهمی فراغتی دست دهد این آیة نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کس مزدی طمع ندارم الا المودة لیکن دوستی می طلبم

فِي الْقُرْبَىٰ در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم وچون
بصلهٔ رحم افتخار می‌کنند ومرا با هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشتهٔ قرابت هست بس باید که
مرا یاری دهند بدشمنان ویا من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است
وگفته اند مراد مودّة ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمی‌خواهم لیکن خویشان
مرا دوست دارید واز ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صحابه بعد از نزول این آیة گفتند یا رسول
الله خویشان شما که مراد مودت ایشان باید کدام اند فرمود که علی وفاطمه ودو پسر ایشان
حسن وحسین اند رضوان الله علیهم اجمعین ودر تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند وبنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد از قربی
تقربست بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال صالح وَمَن يَقْتَرِفْ وهر که کسب کند
حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعتی ودر عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبرست که هر کرا آن
باشد نَّزِدْ لَهُ زیاده کنیم ما مر ورا فِيهَا در آن حسنه یعنی برای آن حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف
سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر گنه کاران را شَكُورٌ
پذیرنده طاعت فرمان برداران را أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ بلکه میگویند کافران
که برمی بافد محمد و برمی بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی بدعوی نبوت یا بنزول
قرآن فَإِن يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی
وقرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبایی تا آزار وجفای ایشان
متضرر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل می‌کند که مهر شوق ازلی
ومحبة لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی واز اجابة وآبا خلق فارغ گردی
وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ ومحو می‌کند خدای کجی وناراستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ وآشکارا می‌گرداند
حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ
بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنه

افتراء ایشان بتو بر و مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت فرموده که بعد
از نزول آیة قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بوده که پیغمبر ما را بدوستی
خویشان خود می‌فرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم وبر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیة وحضرت رسول با ایشان گفت گفتند یا رسول
الله گواهی می‌دهیم که تو راست گویی وما از این اندیشه توبه کردیم آیة نازل شد که وَهُوَ الَّذِي او است
آنکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول می‌کند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی چون بد و باز گردند
واز گناهی ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد وَيَعْفُو وعفو کند عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیهای
ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان درگذارند وَيَعْلَمُ ومی‌داند مَا يَفْعَلُونَ آنچه کنند
از آن از نیکی وبدی وحفص بتا می‌خواند یعنی خدای می‌داند آنچه شما می‌کنید از گناه وتوبه
وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا واجابة کند خدای درخواست آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُم وزیاده گرداند مسئول ایشان را مِّن فَضْلِهِ از فضل خود یعنی
بدهد ایشان را آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رؤیت وسلام وَالْكَافِرُونَ وناگرویدگان
لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت که ذل حجاب ودوام عقابست وهیچ عقاب بتر
از مذلت حجاب نیست ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی جز آنکه بندگی در حجاب حرمانش
اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر وفاقه می‌گذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت چه باشد
که ما توانگر شویم ومال خود بفلان وفلان خیر صرف کنیم آیة آمد که وَلَوْ واگر بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ
بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهِ برای بندگان خود وبر ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوْا هر اینه
ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر وبدیدی وفساد
کردندی واین در غالبست چه ذو النورین وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما مالدارترین مردم
بودند وهرگز از ایشان اثر بغی وطغیان نشد وگفته اند مال دنیا بمثابهٔ بارانست که
بر تمام زمین بارد واز هر قطعه از آن گیاهی دیگر روید باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ سینه دوید و در شوره بوم خس و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مایلست و پرورش
صفات سبعی و بهیمی بریشان غالب و مال دنیی در بین ابواب قوی ترین اسبابست پس اکر حق سبحانه
روزی بر خلق فراخ کردی اکثر یاغی و باغی می شدند آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود
وَلَكِنْ يُنَزِّلُ ولیکن فرو می فرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَا يَشَاءُ آنچه می خواهد برای
انکه می خواهد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که او به بندکان خود خَبِيرٌ داناست و باحوال ایشان
بَصِيرٌ بینا یعنی می بیند و می داند که هرکس را چه باید و چند باید و کی باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ
الْغَيْثَ و اوست آنکس که فرو فرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس از آن که نومید شوند از آمدن آن
وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و بپراکند رحمت خود یعنی باران را منتشر کرداند در کوه و بیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ
و اوست دوست مؤمنان و سازندهٔ کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان
الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبان یا ستایندهٔ سپاسداران وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلایل قدرت و نهاء
فطرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَمَا بَثَّ و آفریدن آنچه
پراکنده کرد فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندکان یعنی زندکان چون ملایکه
و جن و انس و سایر حیوانات وَهُوَ و او یعنی خدای عَلَى جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصهٔ
محشر إِذَا يَشَاءُ هرکاه خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن از آن و غیر عاجز در آن وَمَا أَصَابَكُمْ
و هرچه بشما می رسد ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبت و آفتی بمال یا تن یا اهل و عیال
فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرد دستهاء شما یعنی بشآمت معاصیست و هرچند
بقضای منت اما عقوبت کناهان شماست وَيَعْفُو و عفو می کند و در می کذرد عَنْ كَثِيرٍ
از بسیاری کناهان و اکر بی کناهی بازیانی رسد موجب زیادتی اجر خواهد امام ابو اللیث
رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی
بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی کناه مصیبت
می رسانم و از بسیاری عفو می کنم و وی از آن کریم ترست که کناهی که یکبار عفو کرد بدان بنجی

دیکر باره عقوبت کند بر آن در عقبی وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندکان
خدای را از انفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست شما را
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار رساند در دنیی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که
عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهاء توانایی او کشتیهاء روانست فِي الْبَحْرِ
در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اکر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن کرداند
بادی را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس کردند کشتیها رَوَاكِدَ
ایستادکان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت آب و اهل کشتی در کرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در تسخیر ریاح و اجراء سفاین لَآيَاتٍ مر اینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کنندهٔ را
در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اکر خواهد هلاک کند
کشتیها یعنی اهالی آنرا بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ و در می کذراند عَنْ كَثِيرٍ
از بسیاری کناهان اهل کشتی و کفته اند نجات می دهد بسبب آن ریرا از غرق شدن پس اکر خواهد
خلاص دهد مؤمنانرا و اکر خواهد هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت می کنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل ترود
بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ کریزکاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ
از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری
زندکانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع می کیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از ثواب
آخرت و نعیم بهشت خَيْرٌ بهترست وَأَبْقَىٰ و پاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکسان که کرویدند
وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدکار خود توکل می کنند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز می کنند
و بیکسو می روند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کناهان بزرک وَالْفَوَاحِشَ و از کارهاء زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا
و چون خشم کیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بدیشان رساند هُمْ يَغْفِرُونَ
در می کذرانند آنرا و عفو می کنند در باب آورده که آیة در شان فاروق اعظم است رضی الله عنه

که او را بمکه دشنام می‌دادند وچون در خشم می‌شد فرو می‌خورد وتعرض شاتمان نمی‌کرد ودر تبیان
فرموده که درباره ابوبکر صدیقست رضی الله عنه که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند وشتم
رسانیدند واو حلم می‌ورزید ومتعرض لایمان نمی‌گشت ~~س~~ مستغرق کار خود چنانم که دیگر
برو ای ملامت کنجکا دم نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا وبرای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار
خود را می‌ادانصارند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند وفی الحال بطوع
ورغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان
در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ وکار ایشان شُورَىٰ با مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کار
که کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال
يُنفِقُونَ نفقه می‌کنند در راه خدای وَالَّذِينَ وبرای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون
برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ يَنتَصِرُونَ ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی ایشان
انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار فرضست وجهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ
وپاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است
بر سبیل ازدواج کلامست چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود
که مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ وباصلاح آورد میان خود وظالم خود را
فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدایست وعله مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد در
تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل می‌کند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای
مزدی دارد گو برخیز وبستان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه ~~س~~
عفو از گناه سیرت اهل فتوتست بی حلم وعفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم وکرم کن که کاملان
در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمی‌دارد
ستمکاران یعنی کسانی را که ابتدا کنند به ستم یا در انتقام از حد درگذرند وَلَمَنِ انتَصَرَ
وهر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بروی ستم کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشدگان

مَا عَلَيْهِم نیست بر ایشان مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب وملامت یا ایشانرا گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ
جز این نیست که معاتبه ومعاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتدا يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان
وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ وافزونی جویند واز حد درگذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حقی وحجتی أُولَٰئِكَ
آن گروه موصوف بظلم وبغی لَهُم مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب
دوزخ وَلَمَن صَبَرَ وهر که شکیبایی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ ودرگذرد از مظالم ایشان
وانتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی این صبر وغفران از لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست
امام زاهد رحمه الله گوید از کارهاء مردان مردست وهر کس را قوت این نباشد که
جفا کشد ووفا کند ~~س~~ قفا خوریم وملامت کشیم وخوش باشیم که در طریقه ما کافریست رنجیدن
وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ وهر که فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی
که کارسازی کند مِّن بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ وببینی تو مر کافرانرا
لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ
آیا هست بسوی باز گشتن بدنیی مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره تا بگرویم وتدارک ما فات کنیم
وَتَرَاهُمْ وببینی کفار را که در آن روز يُعْرَضُونَ عرض کرده می‌شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ
کنایه غیر مذکورست جهت وضوح چه معلومست که عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ
در حالتی که فروتنان باشند وحقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری ورسوایی يَنظُرُونَ می‌نگرند
بسوی آتش مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بگرانه چشم بدوزخ می‌نگرند واز
هول وهیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشانرا بدوزخ رانند
دزدیده می‌نگرند گاهی بملائکه وگاهی بعرش وگاهی بدوزخ جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم
دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسد بدل چنانچه نابینایان در
حالات مختلفه فهم می‌کنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا وچون ایشانرا برین حال بینند گویند آنکسان
که ایمان آورده اند یعنی چون زیان کاری ایشان بینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران

ایراد مستقبل بلفظ
ماضی جهت تحقق
وقوع اوست

الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسها خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسانی خود
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان در نفسها آنست که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ کرده‌اند
وزیان در اهالی که دوزخی‌اند بآنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند واگر بهشتی‌اند بآنکه از
دیدار ایشان محروم ماندند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران
یعنی مشرکان فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذاب پیوسته‌اند یعنی باقی و بی انقطاع
وَمَا كَانَ لَهُمْ ونباشد مرین کافرانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب
يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب
از ایشان باز دارد غیر خدای و خدای عذاب از ایشان باز ندارد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا
گمراه سازد خدای فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ بس نیست او را هیچ راه بنجات و نجاح اسْتَجِيبُوا اجابة
کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدن نیست مر ورا مِنَ اللَّهِ
از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی‌شود مَا لَكُمْ نیست شمارا
مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُمْ و نیست شمارا مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری
در آنچه کرده‌اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف
نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند
مشرکان از اجابة دعوت ربانی فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ما نفرستاده‌ایم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان
حَفِيظًا نگاهبانی که از عمل بد ایشانرا نگاه داری إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر
رسانیدن احکام و تو رسانیده‌ وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ چون بچشانیم
کافر را یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود
بدان و شادی کند وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر
و محنت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست

فان

فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر كَفُورٌ سخت ناسپاس است و ناگرونده
و می‌شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند
و محنت را بر درکشمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کفران مؤمن آنست که ترک
شکر کند لِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
می‌آفریند آنچه می‌خواهد يَهَبُ می‌بخشد لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَاثًا دختران بی پسران
چون لوط علیه السلام وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ و می‌بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُورَ پسران
بی دختران چون ابراهیم علیه السلام أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت کرداند ایشانرا ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا
پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
اینجا مشیت بانثی بست چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا دختر دهد
شاید و الدین را داعیه پسر باشد و یا پسر دهد ایشانرا آرزوی دختر بود بس مشیت
خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی
نماند که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ و می‌گرداند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند
چون یحیی علیه السلام إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بآنچه میدهد قَدِيرٌ توانا
بر آنچه می‌ساند دانایی او از جهل مقدس و مبرا و توانایی او از عجز منزه و معرا و
علم او بر طرفان شایبه جهل و فتور قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور آورده‌اند
که یهود سید عالم را صلی الله علیه و سلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمی‌گوید
تا در و نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن می‌گفت و موسی او را می‌دید حضرت فرمودند
که موسی سخن حق می‌شنید ولی او را نمی‌دید آیة آمد که وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را
أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهةً در دنیا و اکسیر بر ابینند بس سخن
گفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت در یابند بطریق
الهام یا با لقا در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی

علی ابیناء

در حجاب بود چنانچه با موسی علیه السلم سخن گفت و او در پس حجاب نبود در موضع
آورده که خدای با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از در سرخ و حجابی از مروارید
سفید مسیره میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه اَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً یا خدای فرستد رسولی
با نکس از ملائکه فَیُوحِیَ بِاِذْنِهِ پس وحی کند ملک می رسل الیه بدستوری خدای
مَا یَشَآءُ آنچه خواهد خدای اِنَّهُ عَلِیٌّ بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق و عالیست
در ایصال وحی حَکِیمٌ داناست بتکلیم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَکَذٰلِکَ و همچنانکه
وحی کردیم پیغمبران پیش از تو اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ اَمْرِنَا
بفرمان ما و آنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده کردد چنانچه تنها بروح حیات می یابد
مَا کُنْتَ تَدْرِی نبودی تو که بدانی قبل الوحی مَا الْکِتَابُ که چه چیزست قرآن یعنی چون
قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود
وَلَا الْاِیمَانُ و ندانستی دعوت کردن با یمان یا بشرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا پیش از وحی
اهل ایمانرا یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلٰکِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن ما کردانیدیم
کتاب یا ایمانرا نُورًا نَهْدِی بِهِ روشنایی که راه نماییم بدان مَنْ نَشَآءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از
بندکان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَاِنَّکَ لَتَهْدِی و بدرستی که تو بوحی ما
میخوانی مردمانرا اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست دعوت از تو عامست مر خلق و هدایت از من
خاص است هر کرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلامست یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود
رساند صِرَاطِ اللّٰهِ و آن راه خدایست الَّذِی لَهُ آن خدای که مر و راست مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا
فِی الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست اَلَا اِلَی اللّٰهِ بدانید که بسوی خدای تَصِیرُ الْاُمُورُ
باز کردد کارها و خلایق در آخرت و نزد محققان باز کشت همه امور در همه اوقات و احوال
بحضرت اوست و بارتفاع حجب و سایط مشاهده این معنی دست دهد

صورت کثرت حجب وحدتست غیبه ما مانع نور حضور دیده دل باز کشا وبه بین سر
اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ

سورة الزخرف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ حٰمٓ
حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت بر انکیزاند و قول
ثعالبی که در لغت قدوه است تایید این سخن می کند آنجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه
آید در معرض الا پس اینجا بحا و میم تنبیه می کند بر استماع کلامی عظیم در کشف الاسرار فرموده
که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او قسم یاد می کند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود
وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و اشکارا سازنده
طرق هدایة جواب قسم چیست اِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِیًّا قرآنی
بلغت عرب لَعَلَّکُمْ تا شاید که شما که تازی زبانید تَعْقِلُونَ دریابید معانی آنرا یا فهم
کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم بآنچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و سلاست
و اطوار بلاغت و جزالت وَاِنَّهُ و بتحقیق که قرآن فِی اُمِّ الْکِتَابِ در اصل همه کتب سماوی
یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَیْنَا نزدیک ما لَعَلِیٌّ هر اینه بلند کوارست حَکِیمٌ
محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخیست که رقم نسخ بروی کشیده نشود اَفَنَضْرِبُ
آیا باز نیم یعنی باز داریم عَنْکُمُ الذِّکْرَ از شما قرآنرا صَفْحًا باز داشتنی اَنْ کُنْتُمْ بانکه شما
هستید قَوْمًا مُسْرِفِینَ کروهی از حد کذرندکان یعنی بانکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب
او نمایید ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد از الزام حجت را و در تبیان
کفته که بسبب شرک شما قرآنرا باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که
بدان بکروند و باحکام آن عمل کنند وَکَمْ اَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَبِیٍّ فِی الْاَوَّلِینَ
پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد
وَمَا یَاْتِیهِمْ و نیامد بکفار کذشته مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده از نزد ما اِلَّا کَانُوا بِهِ مکر آنکه
بودند معاندان قوم او که باو یَسْتَهْزِءُونَ استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش

مصدرست
از غیر لفظ

نسبت بتو می کنند فاهلکنا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت‌ترین ایشان را بطشا
از جهت قوّت یعنی اقویاء ایشان را هلاک کردیم و شدّت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت
ومضی و گذشته است در قرآن بچندین موضع مثل الاولین وصف و خبر و قصهٔ پیشینیان
که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درینجا وعدهٔ پیغمبرست صلی الله علیه
وسلم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت ولئن سألتهم و اگر بپرسی تو قوم خود را که من خلق
السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید
آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال بندگان این جواب آفرینش کار جاهل و عاجز
چون تواند بود درین آیه اخبار می کند از غایة جهل ایشان که مقرند بآفریننده
قوی دانا و عبادت غیر او می کنند پس حق سبحانه در صفت خود می فرماید که الذی جعل خدای
آنست که ساخت لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد
وجعل لکم و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فیها سبلا در زمین راه‌ها لعلکم تهتدون
تا شاید که شما راه یابید بسلوک بر آن طرق سوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل و وی
آن خدایست که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر آبی باندازهٔ حاجت و مصلحت یعنی
نه بسیار که سبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک
که مهمات زراعت را کفایة نکند فانشرنا به پس زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا
جایگاه مرده یعنی زمین افسردهٔ خشک شده را باخراج گیاه التفات بتکلم جهت اختصاص
ویست بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و آن خدای که بیافرید اجناس و اصناف
و انواع مخلوقات را کلها همهٔ آن بی یاری و مددکاری وجعل لکم و ساخت برای شما
من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بر آن در خشکی
و تری لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهاء آن در سواری ثم تذکروا

پس یاد کنید نعمة ربکم نعمة پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شدید بر وی وتقولوا
و بگویید سبحان الذی سخر پاکست آن خدایی که رام گردانید و زیر دست ساخت لنا برای ما هذا
این کشتی و این جانوران را تا بمدد رکوب بر ایشان قطع بر و بحر می کنیم وما کنا له و ما نیستیم برین کار
بقوت خود مقرنین ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وانا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی
پروردگار خود لمنقلبون بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی
مرکب دینی آنست شعر هش دار و عنان کشیده رو که آخر کار بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت
در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون
بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا
الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب باید که کلمهٔ الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسن بن
علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست و آیهٔ سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را
بدین فرموده‌اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده‌اند گفت آن تذکروا نعمة ربکم با آنکه یاد کنید نعمة
پروردگار خود را در سواری اشارتست بآنکه از حمد غافل نباید شد وجعلوا و حکم می کنند کافران
و مقرر می‌سازند له مر خدای را من عباده از بندگان او یعنی ملائکه جزءا نصیبی یعنی می‌گویند
فرشتگان دختران اویند و این تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیة و عزة و علم او برای او
اثبات ولد می کنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست ان الانسان
بدرستی که کافر لکفور مبین ناسپاسیست آشکارا کفر او که نسبت ولد می کند بحق سبحانه و یکی دیگر
از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافه بحق می کنند و برای خود بنین می خواهند پس حق سبحانه
می فرماید که ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق از آنچه می آفریند بنات
دختران که اخس و بانقص‌اند واصفاکم و شما را برگزید و خاص کرد بالبنین به پسران که اشرف
و اکمل‌اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر و چون خبر
داده شود احدهم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بنی ملیح بما ضرب بآنچیزی

که می سازد للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده شبه ومانند یعنی دختر که آنرا اسناد بحق می نماید
وفی الحقیقة آن وصفست مر خدایرا بمثل ومانند چه ولد لا بدست که مماثل والد باشد بلکه ایشان
دختر انرا برای خدا ضرب المثل می سازند وچون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه
کردد رویاو مسودا سیاه شده از غایة غم واندوه وهو کظیم واو پرست از کرب وفزع یعنی غم
بدل فرو می خورد پس چون دختر را برای خود نمی پسندید بخدای چون روا می دارید اومن ینشؤا
آیا آنکه ببالد وبزرک شود وحفص ینشّؤ خواند بصیغه مجهول از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده کردد
فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد واورا ومیدان داری نباشد وهو فی الخصام
واو در وقت مجادله وسخن کذاری غیر مبین نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را شجاعت
وفصاحت فخر بودی ودر اغلب زنان ازین دو حیله عاطل می باشند حق سبحانه فرمود که آیا کسی
که این چنین باشد خدای او را بفرزندی می کیرد ودیکر نهایة جهل ایشان بیان می فرماید که
وجعلوا الملائکة ونام نهاده اند فرشتکانرا الذین هم آنانکه ایشانند عباد الرحمن
بندکان خدای اناثا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت وملازمان مجامع
عبودیت اند دختران نام می نهند اشهدوا آیا حاضر بوده اند ودیده خلقهم
آفریدن خدای مر ایشانرا که مشاهده کرده باشند صفة انوثت در ایشان در معالم آورده
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند کفتند
از پدران شنوده ایم وکواهی میدهیم که آباء ما دروغ کوی نبوده اند حق تعالی فرمود که ستکتب
زود باشد که نوشته شود شهادتهم کواهی ایشان ویسألون وپرسیده شوند در قیامت
ازان وقالوا وکفتند قوم بنی ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اکر خواستی خدای ما عبدناهم نمی
پرستیدیم ما ملائکه را واین بر سبیل مجادله می کفتند نه از روی اعتقاد چه اعتقاد بغلبهٔ مشیت
حق بر مشیت عباد از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرمود ما لهم نیست ایشانرا بذلک بآنچه می کویند
من علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش می کویند بلکه مشیترا حجت می سازند در تضییع

قوت حرب عجم

فرمان الهی ان هم نیستند ایشان الا یخرصون مکر آنکه دروغ می کویند ودر وسیط آورده که
مدعاء ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان وبدان راضی شده پس ما را بدان عقوبة
نخواهد کرد وایشان دروغ می کفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست ام آتیناهم نه چنین است
که ایشان می کویند آیا داده ایم ایشانرا کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول
ایشان فهم پس ایشان به بدان کتاب مستمسکون چنک درزده کانند وبدان احتجاج
نمایندکان ومقررست که ما ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی نقل بیارند و
بطریق عقل نیز حجتی ندارند بل قالوا بلکه می کویند انا وجدنا آباءنا بدرستی که ما یافته ایم
پدرانخود را علی امة بر طریقه وسیرتی وانا علی آثارهم وما بر پیها ایشان مهتدون راه
یافتکانیم یعنی مستند ایشان تقلید پدران نادانست وکذلک وهمچنین ما ارسلنا من قبلک
نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دیهی ومجتمعی من نذیر هیچ پیغمبر بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف
نمود وازشرک بتوحید دعوت فرمود الا قال مکر کفتند مترفوها متنعمان وتوانکران وسرداران
آن دیه که انا وجدنا بدرستی که ما یافته ایم آباءنا پدران خود را علی امة بر کیشی وآیینی
وانا علی آثارهم وما بر عقب ایشان مقتدون اقتدا کننده کانیم بدیشان قل بکو ای محمد
وحفص قال می خواند یعنی کفت آن پیغمبر که اولو جئتکم آیا متابعت پدران جاهل خود می کنید
واکرچه آورده ام برای شما باهدی دینی راست تر مما وجدتم از آنچه یافته اید علیه
بران دین آباءکم پدران خودرا ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا
کفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان کافرون ناکرویدکانیم
پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره ومعانده کشید ــــــو خلق را تقلید شان بر باد داد
که دو صد لعنت برین تقلید باد کو چه عقلش سوی بالا می برد مرغ تقلیدش به پستی می برد فانتقمنا
پس ما انتقام کشیدیم منهم از آن مقلدان معاند باستیصال ایشان فانظر کیف کان پس در نکر
که چکونه بود عاقبة المکذبین سر انجام کار تکذیب کنندکان درین سخن تسلیهٔ آنحضرتست

صلی الله علیه وسلم پس می‌فرماید که اگر تقلید پدران می‌کنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید
که اشرف آباء شماست وَاِذْ قَالَ اِبْرٰاهِیمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن
از غار لِاَبِیهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می‌پرستند اِنَّنِی بَرَآءٌ بدرستی که من
بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه شما می‌پرستید آنرا اِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی لیکن آنکسی که بیافریدمرا
فَاِنَّهُ سَیَهْدِینِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم
علیه السلام کلمهٔ توحید را کَلِمَةً بَاقِیَةً کلمهٔ پاینده فِی عَقِبِهِ در ذریّهٔ خود و آنیست
که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام موحدی بوده
وکسی خلق را بتوحید خوانده وگفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه
وسلم یا امت مرحومهٔ وی و بعضی بر آنند که خدای کلمهٔ توحید را باقی کذاشت در نسل ابراهیم
لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک باز کردند و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه
برخورداری دادم هٰؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند صلی الله علیه وسلم
وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتّٰی جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتی که آمد
بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام وَرَسُولٌ مُبِینٌ و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات
یا بیان کننده توحید به حجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن
راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده
قَالُوا هٰذَا گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست وَاِنَّا بِهِ و بدرستی
که ما بدان کَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است وَقَالُوا
و دیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن اگر از پیش خداست
عَلٰی رَجُلٍ بمردی مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ از یکی از دو دیه که مکه و طایفست عَظِیمٍ مردی بزرگ
که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبهٔ بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف
عروهٔ ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانهٔ عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی

بزرگست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه
و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبهٔ عالیه است و استحقاق آن تحلی
باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص باید بفضل خاص از حضرت
واهب العطیات ع تا دوست از آن میان کرا می‌خواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرموده که
اَهُمْ یَقْسِمُونَ آیا ایشان بخش می‌کنند رَحْمَةَ رَبِّکَ رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی آیا
مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کرده ایم
بَیْنَهُمْ میان ایشان مَعِیشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
در حیات دنیی و ایشان از تدبیر آن و تغییر آن عاجزند پس از کجا در امر رسالت که اعلی مراتب
انسانیه است دخل می‌نمایند وَرَفَعْنَا و برداشته ایم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیانرا
فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعض دَرَجَاتٍ درجهاء در روزی تا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در
جرئیه که یکی آزادست و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضلست و یکی مفضول در حقایق
سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس نیکوتر درجه او بلندتر و این
تفاوت برای آن پیدا کردیم لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعض آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را
سُخْرِیًّا کار کننده یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش اینان پرداخته
گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب
انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّکَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَیْرٌ بهترست
مِمَّا یَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع می‌کنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا
اَنْ یَکُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان اُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص
یا بر اختیار دنیی بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه می‌گردانیدیم لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسی
که نمی‌گرود بخدای لِبُیُوتِهِمْ مر خانهاء ایشانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ
و نردبانها که بدان عَلَیْهَا بر بام آن خانها یَظْهَرُونَ بر آیند و خود را بنمایند وَلِبُیُوتِهِمْ

ومی ساختیم مرخانها، ایشانرا اَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا وتختها، که بران يَتَّكِئُونَ تکیه
کنند همه از نقره درین آیة اشارتست بحقارت دنیی یعنی دنیارا پیش من قدری وقیمتی نیست واکرنه
آن بودی که مردم بطلب دنیی وجمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیی
وبسبب آن از عبادت وفرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر وناسپاسی کردندی
واکرنه من سقف خانها ودرها خانه وتختها، کافران هم از نقره کردمی وَزُخْرُفًا
وباوجود اینها ایشانرا طلاء دادیم یاجنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ
ونیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا مکر برخورداری زندکانی این سرای
یعنی درصدد زوال واشتقالاست وَالْآخِرَةُ ونعمت آخرت وکفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ
نزدیک پروردکار تو یعنی درحکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک ودنس معاصی
احتراز فرموده اند یا از مستلذات فانی ومتمتعات این جهانی اجتناب نموده

هرکس که رخ از متاع فانی برتافت ✿ وندر طلب دولت باقی بشتافت
آنجا که کمال همتش بود رسید ✿ وآنچیز مقصود دلش بود بیافت

وَمَنْ يَعْشُ وهرکه چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ
الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال وحرام واز عقاب الهی نترسد وبر رحمت او
امیدوار نباشد نُقَيِّضْ بر کماریم لَهُ بر وشَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر ورا
همنشین ودمساز ومصاحب وهم راز بود در دنیی وپیوسته باغوا ووسوسه او اشتغال
نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم قصری قدس سره بایکی از مؤمنان جن
دوستی داشت وقتی درمسجدی نشسته بودند جنی کفت ای شیخ این مردم را جکونه می بینی
کفت بعضی را بی خواب وبعضی را در خواب کفت آنچه بر سرهاء ایشانست می بینی کفتم
نی جشمهای مرا بمالید دیدم که بر سری هرکسی غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم فرو کذاشته
وبعضی راکاهی بوی فرو می کذارد وکاهی بالا می برد کفتم این جیست کفت نخوانده وَمَنْ يَعْشُ
ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند بر سرهاء ایشان نشسته وبرهریک

و نزد بانها؟

لام بمعنی علی باشد

غفلت وی استیلا یافته

دریغ ودرد که با نفس بد قرین شده ایم ✿ وزین معامله با دیو همنشین شده ایم
بیار کافلک بوده ایم رشک ملک ✿ زجور نفس جفا پیشه این جنین شده ایم

وَإِنَّهُمْ وبدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر اینه باز میدارند قرینان خودرا عَنِ السَّبِيلِ از راه حق
وَيَحْسَبُونَ ومی پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ انکه ایشان بسبب متابعت شیاطین
راه یافتکانند یا پندار ایشان انست که دیوان اهل هدایة اند ودرین پنداشت می باشند
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند بما آن معرض وقرین او وحفص بصیغه واحد می خواند
یعنی بیاید بما معرض وقراءت یکی اظهرست جه در خبر آمده که معرض وقرین اورا در یک
سلسله بمحشر آرند وبدوزخ افکنند ودر معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل فرموده
که جون کافر را بر انکیزند وبمحشر کاه آرند دیوکه قرین او بوده باشد در دنیی آن ساعت
با وی باشد ومفارقت نکند از تا وقتی که بدوزخ روند القصه جون بعرصه محشر آیند
قَالَ کوید عاشی مر شیطانرا يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من وتو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ
دوری میان مشرق ومغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضح آورده که مراد مشرق
صیف ومشرق شتاست ومیان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض انکه کافر دیورا کوید
که کاش تو از من ومن از تو دور بودیمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی پس کوینده با ایشان کوید
وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ وسود نمیدارد شمارا در آخرت این آرزو وتمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ جون
ظلم کرده اید بر نفسها، خود در دنیی أَنَّكُمْ برای انکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب
دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همجنانکه در سبب آن شریک بودند
وبعضی کفته اند سود نمیدارد شمارا انکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب
تخفیف عذاب از هیجکدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با یمان
قوم دلبستکی تمام داشت وجندانچه شرایط دعوت بلشتر اقامت می نمود عناد وانکار
ایشان افزونتر بود حق سبحانه فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی

یعنی چشم پوشیده از حق

که بشنوانی کران را یعنی آنان را که گوش دل کر است سخن حق تعالی شنوانید اَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ یا تو ر
آن داری که راه نمایی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق تعالی نمود وَمَنْ کَانَ و آن را که هست
فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار رنج
بر نفس خود منه فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ پس اگر ما ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آن که عذاب ایشان
بتو نماییم دل خوش دار فَاِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُوْنَ انتقام کشنده ایم
بعذاب اَوْ نُرِیَنَّکَ یا اگر بنماییم بتو الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب
فَاِنَّا عَلَیْهِمْ پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مُقْتَدِرُوْنَ توانائیم یعنی بهر حال
ایشان معذب خواهند شد در زمان حیوة تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِکْ پس تو چنگ
در زن بِالَّذِی اُوْحِیَ بآنچیزی که وحی کرده شده است اِلَیْکَ بسوی تو از آیات و احکام اِنَّکَ
بدرستی که تو عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ بر راه راستی که زود بر و بمنزل تو ان رسید وَاِنَّهُ و
بتحقیق که قرآن لَذِکْرٌ لَکَ هر آینه شرفیست و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِکَ و مر گروه ترا از قریش
و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست
و خصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی و عام خص مر بنی هاشم راست از ایشان و گفته
اند مراد از قوم امتست وَسَوْفَ تُسْاَلُوْنَ و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام
بسپاس داری آن وَاسْاَلْ و بپرس ای محمد ای محمد مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ کسانی را که پیش از تو
فرستاده ایم یعنی احوال ایشان را استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملایکه اند
یا از رسل گذشته سؤال کن که اَجَعَلْنَا آیا فرمودیم که مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای اٰلِهَةً
یُعْبَدُوْنَ خدایان پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ
ملت از ملل ایشان پرستش کسی بدون خدای مقرر بوده مراد باین کلام استشهاد است
باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید

صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید
که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سؤال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر
و ایمان او از آن محکم ترست که این سؤال کند آنکه در کشف دارد استقلال
کی توجه کند باستدلال وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی و هر آینه ما فرستادیم موسی علیه السلم بِاٰیٰتِنَا
بمعجزات که علامات روشن بود بر نبوت او اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهٖ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ
پس گفت موسی علی نبینا و علیه السلم مر ایشان را اِنِّی رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ بدرستی که من فرستاده
پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِاٰیٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان نشانهای ما
چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِنْهَا یَضْحَکُوْنَ
از آن می خندیدند یعنی افسوس می کردند و استهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل در آن وَمَا
نُرِیْهِمْ مِنْ اٰیَةٍ و ما نمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه اِلَّا هِیَ مگر آنکه او اَکْبَرُ بزرگتر بود مِنْ
اُخْتِهَا از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر کس مختص بود بنوعی از عجایب بجهت
آن خاصه مفضل بود بر آن دیگری مراد وصف همه است بیندگی وَاَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ
و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ شاید که برگردند از کیش باطل
و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه
آمدند وَقَالُوْا و گفتند با موسی علیه السلم یَا اَیُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا
از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای
مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را علی نبینا و علیه السلم بدین نام می خواندند
در این وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر اُدْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را
بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راهست عِنْدَکَ نزدیک تو و آن استجابت
دعاء تست یعنی چون خدای تو هر دعا که می کنی مستجاب می گرداند در کشف عذاب از ما و بخواند
اِنَّنَا لَمُهْتَدُوْنَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم

اخت سابق را گویند
چنانچه کلما دخلت امة
لعنت اختها و اخت
مثل را نیز گویند چنانچه
هذا اخت ذاک

وداده یابیم فلما کشفنا پس آن هنکام که ببردیم عنهم العذاب ازیشان عذاب را بدعاء موسی علیه
السلام اذاهم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را وفرعون از اجابة دعاء موسی علیه
السلام متردد شد که مبادا مردم بدو بکروند پس همه قوم خود را جمع کرد جون جمع شدند به بلندی
برآمد ونادی فرعون وندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب
از ایشان واندروی عظمت قال کفت یاقوم ای کروه من یعنی قبطیان الیس لی آیا نیست مرا
ملک مصر مملکت مصر از اسکندریه تا سر حد شام وهذه الانهار واین جویهاء
آب نیل تجری من تحتی میرود اندیر قصر من آب نیل بسیصد وشست جوی منقسم بوده جهار جوی بزرک
از آن نهر الملک ونهر طولون ونهر دمیاط ونهر تنیس در باغ او می رفته واز زیر قصرهاء او می کذشته پس او
بدین جویها فخر کرد وکفت در بوستانهاء من می رود افلا تبصرون آیا نمی بینید شما عظمت وحشمت
مرا وموسی اینها ندارد ام انا خیر بلکه من بهترم من هذا الذی ازین کسی که در ملک من
هو مهین او خوار وبی مقدارست ولا یکاد یبین ونمی تواند که روشن کرداند سخن را
یعنی مفهوم بیان کند جه در زبان او بستکی هست آن ملعون دروغ کفت جه حق سبحانه بدعا
وحل عقدة من لسانی آن کره از زبان او برداشته بود اما بر قوم مردم پوشید چه تکلیف ز رسالت
او را بران وجه دیده ودانسته بودند فلولا القی علیه پس چرا نیفکنده اند بر و
اساورة من ذهب دستوانها از زر رسم آن زمان چنان بود که هرکرا مهتری وپیشوایی
میداند دستوانه طلا در دست وطوق زر در کردن وی می کردند فرعون کفت اکر موسی
راست میکوید که بسیادت وریاست قوم نامزد شده چرا خدای او را دستوانه زرین نداده
او جاء یا چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتکان مقترنین پیوستکان بد و
برای یاری وهواداری او وهر ملکی که ایلچی می فرستد بجای جمعی را از خواص خود بخدمت
او نامزد می کند تا جلال او بسیار کردد وهمه در همه حال ممد ومعین وی باشند پس این
جکونه باشد که خدای مرد درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف

پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قومه کروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد
فاطاعوه پس فرمان وی بردند وبکلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند انهم کانوا بدرستی
که ایشان یعنی فرعونیان بودند قوما فاسقین کروه بیرون رفته از دایره بندکی خدای وفرمان
بردار وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال وجاه فانی اعتقاد کرده موسی را علی نبینا وعلیه السلام
بنظر حقارت دیدند وندانستند که فرعون وعذاب ابد وریش مرصع موسی کلیم الله وخلعت شبانی
فلما آسفونا پس جون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره واسراف در کبار یابخشم آوردند
رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم ازیشان فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرقه
ساختیم در دریا فجعلناهم سلفا پس کردانیدیم ایشان را پیشرو کافرانی که بعد از ایشان آیند
یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبة باعمال ایشان اقتدا کنند
ومثلا للآخرین وکردانیدیم ایشان را پندی وعبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند
وکردانیدیم ایشان را پندی وعبرتی پسینیان که در مقام اعتبار باشند جه ملاحظه قصه
عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایتست واز جمله آنکه جون فرعون با آب نا نش کرد
او را با آب غرقه ساختند وبدانجه نازید بفریاد او نرسید در سرداری که باشدت سرداری
اند سرآن روی که در سرداری در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید
قریش کفت که هیج خیر نیست در آنکه او را بدون خدای می پرستند جمعی کفتند نه که عیسی معبود
ترسایانست من دون الله وتو کمان می بری که او بنده صالح است پس در وهیج خیر نباشد قریش ازین
سخن فریاد بر کشیدند وکمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملزم شد آیة آمد که
ولما ضرب ابن مریم مثلا وجون زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومک انکاه قوم تو منه یصدون
ازان مثل فزع کنند وآواز بلند بر دارند قولی در سبب نزول آیة آنست که کفتند عیسی مخلوقست ومعبود
نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشد یا شبهه می کردند که جون روا است که عیسی ابن الله باشد
حصب جهنم ابن زبعری کفت که عیسی را نیز بدون خدای می پرستیدند هرکاه که عیسی در آتش باشد

حق آنست که ملائکه بنات الله باشند واصح آنست که بعد از نزول آیة انکم وما تعبدون من دون الله

ما و خدایان ما نیز باشیم و مؤید این قولست آنچه می فرماید وَقَالُوا و گفتند مشرکان ءَٰالِهَتُنَا
آیا خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشید
مَا ضَرَبُوهُ نزدند آن مثل را لَكَ برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای جدل و خصومت نه برای تمیز حق
از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروه اند خَصِمُونَ خصومت کران و لجاج کنندگان
إِنْ هُوَ نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهاده ایم عَلَيْهِ بر وی به نبوت و رسالت
وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و گردانیده ایم او را آیتی و امری عجیب لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت
او بی پدر قصه ایست در غرایب چون مثل سایر وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم ما لَجَعَلْنَا هر اینه سازیم
مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملیکه آریم که ایشان فِي الْأَرْضِ
يَخْلُفُونَ در زمین از پی در آیند شما را وَإِنَّهُ و بدرستی که عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علمست مر ساعت را
یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی علیه السلم
که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین
پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته و رخساره مبارکش عرق کرده
چون در پیش افکند قطرات از رویش ریزان کرده و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون
مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا چشم وی افتد نفس وی برسد
پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد
و آنکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلم مؤمنان را بکوه طور برد و
آنجا متحصن کرد الفصه چون معلوم شد که عیسی علیه السلم نشانه قرب قیامتست
فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شک مکنید و جدل منمایید بِهَا بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع
رسول مرا هَٰذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کس بدو گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود
پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما راست

عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و آن هنگام که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما
بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن
گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همه آنچه اختلاف می کنید فِيهِ در آن از امور دین
یا احکام توریة فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا
در هر چه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که بحکم او می فرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست
وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید بیگانگی هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست
راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان
چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه و مرقوسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای
ازین احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب او هَلْ يَنْظُرُونَ
آیا چشم می دارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً
آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال
بامور دنیی الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعض از ایشان مر بعضی
را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان
برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان
که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و دوستان
کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلة تامه حقیقیه که محبة روحانیه است و آن
مستند بود به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبة انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر
دویم محبة قلبیه و استناد این به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبة صلحا
و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت بمشایخ و این دو نوع از محبة خلل پذیر نیست نه در
دنیی و نه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیم محبة عقلیه که مستند تحصیل اسباب

معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات
باغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت
که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی و مقصود نگیرد
و غرض و غایت محصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود ۔ دوستی کان غرض آمیز شد
دوستی دشمنی انگیز شد ۔ مهر که از هر غرض گشت پاک ۔ راست چون خورشید بود تابناک یا عبادی
منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای می فرماید ای بندگان من لا خوف ترسی طاری
نیست علیکم الیوم بر شما امروز از لقاء مکاره و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهگن شوید بفوت
مقاصد بس صفت منادی می کند که الذین آمنوا بآیاتنا بندگان آنانند که ایمان آوردند
بآیتهاء کلام ما و کانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدایرا انکه منادی گوید
ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم شما و ازواجکم و زنان مؤمنه شما تحبرون شاد
گردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند بر بندگان بهشت
در آمده بصحاف کاسها پهن من ذهب از زر در آن انواع طعام و اکواب و کوزها
بی دسته و بی گوشه پر از اصناف شراب و فیها و در بهشت بوم ایشانرا ما تشتهی الانفس
آنچه آرزو برد نفسها را و بدان خوش بر آیند و تلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید چشمها را
و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت
چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده است که اهل نظر
میدانند که لذت عین در چه چیز می تواند بود جمعی را که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان
طاری گشته تا لمعان انوار جمال اکرم ستر و در بکم بر ایشان پوشیده مانده با ایشان بگوی
که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هم صاحب بصیرتی روشنست که اهل شوق را لذت
عین جز بمشاهده جمال المحبوب متصور نیست ۔ پس ده از پیش بر انداز که مشتاقانرا
لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست ۔ امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار خود

اشتیاق

اشتیاق است عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار فزونتر باشد و از ذوالنون
مصری روح الله روحه نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی بیشتر شوق او
بدیدار دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود بهشت از برای مطیعانست و کفایه من
جهت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از آن محسنان
و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم
اشد شوقا ۔ شعر ۔ دلم از شوق تو خونست ندانم چونست ۔ درد رون شوق جمالت ز بیان بیرونست
در دلم شوق تو هر روز فزون می گردد ۔ دل شوریده من بین که چه روز افزونست ۔ آنکه برای
تمامی لذت بهشتیان می فرماید که و انتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشندگانید
و کمال نعمت در آنست که او را بیم زوال نباشد تلک الجنة التی آن بهشتی که امروز اورثتموها
میراث داده شدید آنرا آن بهشت موعودست که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث
دادیم بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل می کردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا بلفظ
میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست در جنة
فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تأکلون از آنها می خورید پیوسته در معالم فرموده
که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن از همان
درخت بر روید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ ابد جاوید
ماندگان لا یفتر عنهم سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان و هم فیه و ایشان
در عذاب مبلسون نا امیدانند از راحت و نجات و از خفت عقوبات و ما ظلمناهم و ما ستم
نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن و لکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمون ایشان ستمکاران
که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن و نادوا یا مالک و چون امید ببرند
از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند
بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک

در جواب ایشان بعد از هزار سال ودر تبیان آورده که بعد از چهل روز ندا رسد که آن سرای که
اِنَّکُمْ مَاکِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نه بخواهید مرد و نه عذاب بر شما
سبک خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لَقَدْ جِئْنَاکُمْ بِالْحَقِّ بدرستی که ما
آورده‌ایم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران وَلٰکِنَّ اَکْثَرَکُمْ ولیکن بیشترین
شما لِلْحَقِّ کَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید اَمْ اَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران
و ساختند اَمْرًا کاری در رد حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران فَاِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستی
که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت
انبیا اَمْ یَحْسَبُونَ یا می‌پندارند ما کران کفار را اَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمی‌شنویم سِرَّهُمْ سخن
نهانی که در دل خود می‌گویند وَنَجْوٰیهُمْ و آنچه بر زبان با یکدیگر مشاوره می‌کنند بَلٰی آری می‌شنویم
آنرا وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه‌اند لَدَیْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان
یَکْتُبُونَ می‌نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانیها را ایشان بر فرشتگان ما
آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قُلْ بگو ای محمد اِنْ کَانَ لِلرَّحْمٰنِ
اگر باشد مر خدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه گمان می‌برید فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِیْنَ پس اول پرستندگانم من
مر خدای را بیگانگی بایستی که من [illegible] دانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا می‌کنید
صاحب کشاف در معنی آیة گفته که اگر خدای را فرزندی بودی و برهان صحیح و حجتی
روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کنندگان بودمی او را یعنی من که پیوست تعظیم خدای می‌کنم
اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیلات و مبالغه در نفی ولد
امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنة الله در دلا فگاه خود نشسته بود و اغلب
از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره
را در آن وقت میلی باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن می‌کرد گفت ای نضر بقرآن استهزا
می‌کنی بخدای که نمی‌گوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق می‌گویم محمد می‌گوید لا اله الا الله

وجود نمی دانم صح

من هم می‌گویم لا اله الا الله اما اضافه می‌کنم که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه
و سلم رسید و آنحضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیة فرود آورد و نضر پیش
ولید آمده این آیة برخواند و گفت خدای محمد مرا تصدیق کرده در این آیة که اِنْ کَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ
فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِیْنَ ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که اِنْ بمعنی نفی است
می‌گوید نیست و نبوده مر خدای را فرزندی آنکه فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحَانَ
پاک است و بی‌عیب رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین‌ها رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش
عَمَّا یَصِفُونَ از آنچه وصف می‌کنند کافران او را یعنی زن و ولد می‌گویند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را
یَخُوضُوا تا سعی می‌کنند در باطل وَیَلْعَبُوْا و بازی کنند در دنیا حَتّٰی یُلَاقُوا تا وقتی
که به بینند یَوْمَهُمُ الَّذِیْ یُوْعَدُوْنَ روزی را که وعده داده شده‌اند بملاقات آن یعنی روز قیامت
وَهُوَ الَّذِیْ و اوست خداوندی که باستحقاق فِی السَّمَاءِ اِلٰهٌ در آسمان معبود ملائکه است
وَفِی الْاَرْضِ اِلٰهٌ و در زمین معبود پرستندگان از انس و جن وَهُوَ الْحَکِیْمُ و اوست
راست کار در تدبیر خلق الْعَلِیْمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبَارَکَ الَّذِیْ لَهٗ و بزرگوار است
آنکه مر او راست مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان
زمین و آسمانست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روانست وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در آن قایم شود وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردیده
شوند همه خلایق در آن روز وَلَا یَمْلِکُ الَّذِیْنَ و در آن روز مالک نباشند آنانکه
یَدْعُوْنَ می‌پرستند کافران ایشانرا مِنْ دُوْنِهٖ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست
کردن را یعنی معبودان کفار از ملیکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان
امید وارند آن روز نتوانند شفاعت کردن اِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد
بِالْحَقِّ براستی چون ملیکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشانرا رتبه شفاعت هست
چه ایشان شهادت بحق ادا کرده‌اند وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان می‌دانند بدل خدا را که

عرش ع

بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا مؤمنان کنه کاررا وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
واگر بپرسی تو عابدان یا معبودانرا که مَنْ خَلَقَهُمْ که بیافرید ایشانرا لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هراینه
میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمی توانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه
گردانیده می شوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک خداست دانستن
قول رسول صلی الله علیه وسلم آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی
که این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ
نمی گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان
وَقُلْ سَلَامٌ و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب منست این حکم بآیه قتال منسوخ شده فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند عاقبة کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در دنیی بروز بدر
و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم امام ابو اللیث
رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع
احکام و قصص را که در سوره مُصَدَّرَه بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع کرده
مجملا و چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره
تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند حَمَيْتُ الْمُجْتَبِينَ
حمایت کردم دوستان خودرا از توجه بما سوی و گویند معنی وآنست که حم ای قضی کاری
ساخته شد و مهمی پرداخته گشت وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بکتاب هویدا که قرآنست که
بمحض کرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی فرو فرستادیم اورا فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شبی بزرگ و بابرکت
که شب قدرست و کدام برکت برابر آنکه دران شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه
میامن صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیی شرف نزول ارزانی داشت إِنَّا كُنَّا
بدرستی که هستیم مُنْذِرِينَ بیم کننده بانزال قرآن درین شب و جمعی برآنند که لیله مبارکه شب
براة است و آن شب نیمه شعبان باشد و برکت او در نزول ملیکه و اجابه دعوت

عطفست بر ساعت
انجا که گفت وعنده
علم الساعه

سلام اینجا بمعنی
متارکه باشد
یعنی دست بازداشتن

وَفَصْلِ قضیه و تقسیم نعم است فِيهَا درین شب يُفْرَقُ جدا کرده و فیصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ
حَكِيمٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب براة از لیالی
فاضله است که بدین امت داده اند در حدیث آمده که درین شب بیامرزند انکه کاران
بعدد هر موی که بر گوسفندان بنی کلبست و درین شب آب زمزم زیاده شود و صاحب کشاف
آورده که در خبرست که هر که درین شب صد رکعت نماز گذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد
تا با وی باشند سی ملک ویرا بشارت میدهند ببهشت و سی فرشته دیگر اورا ایمن میسازند
از عذاب دوزخ و سی عدد دیگر از ایشان آفات دنیی از وی باز میدارند و ده ملک
دیگر مکاید شیطان دفع میکنند از وی و درین شب وظایف نعمت بربندگان
قسمت نمایند أَمْرًا فرمودیم فرمودنی به تفصیل قضایا درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما
إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِينَ فرستنده ترا که محمدی رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخشایشی
از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ~~ و
در دو عالم بخشش و بخشایش است ٭ خلق را از بخشش آسایش است ٭ خواجه چون در مدیح خویش سفت ٭
انما انا رحمة مهداة گفت ٭ یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن یا ملائکه را درین شب بسلام
مؤمنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدا شنواست جمیع سخن بندگان را الْعَلِيمُ داناست
بهمه نیتهاء ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان آنهاست پس بدانید ای آفریدگان إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما بی گمان ... تا ان یعنی طلب
کنندگان یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده می کرداند وَيُمِيتُ
و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و پروردگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان
فِي شَكٍّ در شک اند از قرآن يَلْعَبُونَ بازی و استهزا می کنند با آن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر
باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی را که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ بدودی آشکارا

عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابیست که نازل کرد بمستهزیان در عین المعانی
آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط
وجوع کافران بود که بدعاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت وشدتی بیشان مستولی شد تا سگان
مرده را با استخوان می خوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف
بصر میان خود و آسمان بهیئة دخان چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک
سالی غبار تیره از زمین بر انگیخته می شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنة الغبرا می گویند
و وجه تسمیهٔ عام الرماده همینست و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت
خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق
تا مغرب یَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را وچهل روز بدارد مؤمنان را از وی مثل زکام حالتی واقع
شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد وملئکه ایشان را می گویند هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست
عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ
ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع
عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ایمان می آریم حق سبحانه می فرماید که أَنَّى چگونه بود
لَهُمُ الذِّكْرَىٰ مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ وحال آنکه آمد بدیشان
رَسُولٌ مُبِينٌ فرستادهٔ آشکارا کنندهٔ معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس
پشت بر وی کردند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند
او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بوی می آموزند مَجْنُونٌ دیوانه است و دماغ
او مختبط شده و با وجود این همه جنون وعدهٔ ایمان می دهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ
بدرستی که ما بردارندهٔ عذابیم از ایشان قَلِيلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعاء پیغمبر
تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما باز گردیدگانید
بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بنجدا و رحم سوگند بپیغمبر صلی الله علیه وسلم

عام الرماده سال قحط بوده در زمان خلافت فاروق رضی الله عنه

دادند و آنحضرت دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که
دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود
و ایشان باز گردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ یاد کن
روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است
که حق سبحانه وعید می کند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را بعقوبة عظیم از قتل و اسر إِنَّا مُنْتَقِمُونَ
بدرستی که ما انتقام کشیده ایم در آن روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار
مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری
بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلم أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ بآنکه ادا کنید
یعنی دست باز دارید و بفرستید با من عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستی
که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستادهٔ ام امین بر وحی و متهم نیستم در نیکوخواهی خلق وَأَنْ لَا
تَعْلُوا و آمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللَّهِ بر خدای و اهانة وحی او ننمایید
إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مُبِينٍ روشن بر صدق مدعاء خود فرعونیان
بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلم کردند فرمود که وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستی که من
پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بآفریدگار خود و آفریدگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه مرا سنگسار کنید یا
بکشید یا دشنام دهید و وی نگه دار منست وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور ندارید مرا و ایمان نمی آورید
بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا ع مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان ایشان
سخن آنحضرت قبول نا کرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار
خود را أَنَّ هَؤُلَاءِ بآنکه این گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را
هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای وی اجابة کرد و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بشب بندگان
مرا از مصر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون
و قوم او خبر شنوند از پی شما در آیند و بلب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد

ودوداهها پدید آید با بنی اسرائیل بکذد وَاتْرُكِ الْبَحْرَ وبکذار دریارا رَهْوًا ساکن وآرمیده
برهمان وجه که راهها بر وظاهر بود یعنی دیکر باره عصا بر وی مزن تا با حال خود درود وبکذار
تا قبطیان بد ودرایند ومترس اِنَّهُمْ بد رستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ کروهی غرق شدکانند
یعنی همه دران دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بکذاشتند
مِنْ جَنَّاتٍ بوستانها پر درخت وَعُيُونٍ وچشمهاء آب روان وَزُرُوعٍ وکشتهاء رسیده وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ ومنزلهاء نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا واسباب تنعم وبرخورداری که بودند فِيهَا دران نعمت
فَاكِهِينَ متنعمان وشادی کنان كَذَٰلِكَ کار ما با مکذبان همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا
ومیراث دادیم منازل ومواضع ایشانرا قَوْمًا آخَرِينَ بکروهی دیکر از مردمان یعنی بنی اسرائیل
فَمَا بَكَتْ پس نکریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان آسمان وَالْأَرْضُ ونه زمین یعنی هلاک ایشان
کسی را حساب نبود در معالم فرموده که چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان وزمین برو بکریند
واز انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که هیچ بنده نباشد
الا که مر ویرا در آسمان دو در بود دری که روزی او از انجا فرو آید ودری که عمل او از انجا بالا رود
پس چون بنده وفات کند واین دو در از نزول رزق وعروج عمل او محروم مانند برو بکریند عطا
رحمه الله می کوید که کریه آسمان سرخی اطراف اوست ودر معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما
شهید شد آسمان برو بکریست وکریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد ودرین باب کفته اند
این سرخی شفق که بر این چرخ لاجوردست هر شام بهر شهیدان کربلاست کر چرخ خون بیارد ازین غصه
ور خاک خون بکرید ازین ماجرا رواست وکفته اند کریه آسمان وزمین همچون کریه آدمیان نیست
وبعضی برانند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن واسف همچون کریه که دال است
بر غم واندوه وبر هر تقدیر چون فرعونیانرا عملی که بآسمان رود نبوده وبر روی زمین هم کاری
نیکو نکردند آسمان وزمین بر ایشان نکریست وَمَا كَانُوا ونبودند مُنْظَرِينَ مهلت داده کان
از وقتی بوقتی دیکر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وهرآینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ

از عذاب خوار کننده که بندکی فرعون بود وقتل ابنا وتعب در عمل عذابی واقع مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون
إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی که بود سرکشنده خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که متجاوزند
از حد ودر ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ وبدرستی که برکزیدیم موسی ومؤمنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ
بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بر آنکه برکزینیم ایشانرا عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان
زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ ودادیم مر ایشانرا مِنَ الْآيَاتِ از نشانهاء قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ
آنچه درو نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا وانزال من وسلوی إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که اینکروه
یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ می کویند إِنْ هِيَ نیست عاقبة کار وخاتمه حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مکر مرک
نخستین در دنیی وبعد از وحیاتی نیست وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِمُنْشَرِينَ زنده شدکان وبر انکیختکان
بعد از مرک فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست
کویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هرچه جایز بود وقوع آن از خدای
بوقتی خاص لازم بود وجود وظهور آن بهر وقت که دیکری خواهد پس چون وعده بعث در
آخرتست واکر در دنیی واقع نشود کس را برو تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت
وشدت ومال وشوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت وابهت ودر
غایة کثرت وَالَّذِينَ وآنان نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد وثمود وجز آن چون نکرویدند
أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشانرا إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ کروهی
کافران ومنکران بعث وحشر واز فحاوی اخبار وآثار چنان مفهوم می شود که ملکی بود از
حمیر کنیة او ابوکرب ونام او اسعد بن ملکاکرب با حشم وتبع بسیار از شرق تا غرب عالم بکشت
وحیره را بنا کرد وسمرقند نیز بقول شهر او ساخت ودر روایتی از ابن عباس رضی الله عنه هست که
او پیغمبر بوده ودر حدیث آمده است که نمی دانم که تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر واز عایشه رضی الله عنها
منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است ولهذا حق سبحانه قوم او را مذمت
فرموده نه او را ودر معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند واو بقصد اهالی آنجا

لشکر کرد و خبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند
و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر زمانست و تعریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان
گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نفری از هذیل بسر راه وی آمده گفتند دلالت کنیم ترا
بخانه که در وی گنجیست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان
او بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند
ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود
ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای آورد و قربان فرمود تبع رفت و خانه را جامه پوشانید
و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو
از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خدای پرستی بر ایشان خواند و ایشان در غضب
افزوده گفتند ما باتش امتحان می کنیم و آتشی بود در دامن کوهی از کوههاء یمن که چون دو کس را
با یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار
با مصاحف خود باتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان در آمده بتمامی
بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله مساعیهم به ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو رساند
و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بیست و یکم از نسل شامول
ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلوات
الله وسلامه علیه سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رحمه الله نقل است
که ابو کرب اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت
آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که مدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت
که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** و نیافریدیم

آسمان و زمین **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آنست **لَاعِبِينَ** بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی
بلکه همه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم
بی ثواب و عقاب **وَمَا خَلَقْنَاهُمَا** نیافریده ایم اهل ارض و سما را **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر برای حق که آن
مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم
فکرت **لَا يَعْلَمُونَ** نمی دانند که فعل حکیم بحق بود **إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ** بدرستی که روز جدا شدن حق
از باطل یا جدایی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی **مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ** هنگام جمع شدن
همه آدمیانست **يَوْمَ لَا يُغْنِي** روزی دفع نکند **مَوْلًى** دوستی و خویشاوندی **عَنْ مَوْلًى** از دوست
و خویش خود **شَيْئًا** چیزی را از عذاب ما یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز **وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ**
و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ** و لیکن کسی که خدای
بر و بخشوده باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت **إِنَّهُ هُوَ**
الْعَزِيزُ بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کس یاری نتواند کرد **الرَّحِيمُ**
مهربانست بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد **إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ** بدرستی که درخت
زقوم یعنی میوه آن **طَعَامُ الْأَثِيمِ** خوردنی گنهکارست یعنی ابو جهل و این زقوم چون
بخورند **كَالْمُهْلِ** مانند مس و روی گداخته **يَغْلِي فِي الْبُطُونِ** بجوشد در شکمها جوشیدنی
كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهاء ایشانرا و بگدازاند امعا
و احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید **خُذُوهُ** بگیرید این گنهکار را **فَاعْتِلُوهُ** پس بکشید
بعنف و قهر **إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ** بمیانه دوزخ **ثُمَّ صُبُّوا** آنگاه بریزید **فَوْقَ رَأْسِهِ** بر زبر سر او
مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون
او از قوم معذبست و بگویید مر او را که **ذُقْ** بچش و بکش این عذاب **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** بدرستی
که تو ادعا میکردی نزدیک قوم خود **الْكَرِيمُ** بزرگوار بزعم خود ابو جهل می گفت منم اعز و اکرم و اهل
و در بطحا از من عزیزتر و بزرگتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید که او را بگویید عذاب

بکشش که دعوی می کردی که عزیز و کریمم إِنَّ هَذَا این عذاب مَا كُنتُم بِهِ آنست که بودید شما
که با آن تَمْتَرُونَ شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران
فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن باشند یعنی مقامی که در وی آفات و مخافات نبود فِي جَنَّاتٍ
در بوستانها وَعُيُونٍ و سرچشمها يَلْبَسُونَ می پوشند مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریرهای
نازک و سطبر مُّتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا بهم مستأنس
باشند و در تفسیر سورابادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق
سبحانه همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه رویها یکدیگر می بینند كَذَلِكَ همچنین بر این حال
می باشند بی تغییر و تبدیلی وَزَوَّجْنَاهُم و قرین می سازیم متقیان را بِحُورٍ بزنان سفیدروی
عِينٍ گشاده چشم و اختلافست در آنکه اینان زنان دنیی باشند یا حور العین بهشت
يَدْعُونَ فِيهَا می خواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو می کنند آمِنِينَ در حالتی که
ایمن اند از ضرر یا از انقطاع آن لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ
الْأُولَى بعد از مرگ پیشین که در دنیی چشیدند و چون معهود نزدیک بر دمان آنست که هر
مرگ دنیی می باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه
حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع می کند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ
از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو ذَلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم قرآنرا
که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که قوم تو فهم کنند
و بدان پندگیرند و ایشان خود متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرو
إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت
الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان
رنجی بی اندازه ـــــو تابعان را وعده حسن المآب ۰ منکران را هیبت ذوقوا العذاب

سورة

سورة الجاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند
چنانچه حا اشارتست به حی و حفیظ و میم کنایة از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت
ازلی است و میم ملکت ابدی بدین هر دو قسم یاد می کند که تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو د آمدن قرآن
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدایست بر همه غالب الْحَكِيمِ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب
إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از
جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مرگرویدگان را بر وحدت و قدرت
صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و در آنچه
پراکنده می سازد در زمین مِن دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آيَاتٌ
علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بی
گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن کردند وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد
خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مِن رِّزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزیست فَأَحْيَا
بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ
الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال آيَاتٌ هر آینه دلالتهاست
روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ هر گروهی را که تعقل کنند
تِلْكَ این دلیلها آيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نَتْلُوهَا
عَلَيْكَ می خوانیم بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد
خدای که قرآنست وَآيَاتِهِ و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آرید و حفص بیا می خواند
یعنی بکدام سخن می گروند اگر بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی عذاب لِّكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ
گوی راست أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که يَسْمَعُ می شنود آيَاتِ اللَّهِ آیتهای
خدایرا که تُتْلَى عَلَيْهِ خوانده می شود برو ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار می کند یعنی اقامت می نماید

بکفر خود مُسْتَکْبِرًا در حالتی که کردن کشت از ایمان بدان کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا کویا
نشنیده است آنرا یعنی جون قبول نکرده وبدان منتفع نشده کویا استماع نموده فَبَشِّرْهُ
پس خبر ده اورا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ بعذاب دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است وَإِذَا عَلِمَ
وجون بشنود مِنْ آیَاتِنَا از آیتهاء کتاب ما شَیْئًا جیزی یعنی جون بد ورسد سخنی وداند
که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا کیرد آنرا مهزوٌبه یعنی بآن افسوس کند وبصورتی بان نماید
که از حق وصواب دور باشد أُولَئِکَ آن کروه مستهزیان لَهُمْ مریشانراست عَذَابٌ مُهِینٌ
عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخست چه بدان متوجه اند
یا از پس ایشان یعنی بعد از مرک مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا یُغْنِی عَنْهُمْ ودفع نکند
از ایشان مَا کَسَبُوا آنچه کسب کرده‌اند از اموال واولاد شَیْئًا جیزی را از عذاب خدای وَلَا
مَا اتَّخَذُوا ونه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا کرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْلِیَاءَ دوستان ومعبودان وَلَهُمْ ومریشانراست عَذَابٌ عَظِیمٌ عذاب بزرک که شدت آن
از حد متجاوز باشد هَذَا این قرآن هُدًى راه نماینده است وَالَّذِینَ کَفَرُوا وآنانکه نکرویدند
بِآیَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهاء پروردکار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت وحکمت او لَهُمْ عَذَابٌ
مریشانراست عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ از سختترین عذابی الم رساننده اللَّهُ بحق خدای الَّذِی سَخَّرَ
آنست که رام کرد لَکُمُ الْبَحْرَ مرشما را دریا یعنی سطح او را هموار کردانید تا چیزهاء متخلخل
مانند چوبها بر بالای او بایستد وکفته‌اند تسخیر او آنست که منع نمی‌کند از غوص در و فرو بردن
لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ تا می‌رود کشتیها فِیهِ در روی بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا وتا طلب کنید
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت وغواصی وصید ماهی وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ
وتا شاید شکر کویید خدای را بر این نعمتها وَسَخَّرَ لَکُمْ وبفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت
شما مَا فِی السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از شمس وقمر ونجوم ومطر وَمَا فِی الْأَرْضِ وآنچه در زمین است
از کوه ودریا وشجر وثمر جَمِیعًا همه اینها مِنْهُ از وست نه از غیر او إِنَّ فِی ذَلِکَ بدرستی که در

تسخیر

تسخیر این اشیا لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی وعلم وحکمت پادشاهی لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ
برای کروهی که تفکر کنند در غرایب صنع وعجایب خلق او که بر صحایف مبدعات ظاهرست
واز صفایح مکونات باهر ❊ در جمله جهان ز مغز تا پوست ❊ هر ذره کواه قدرت اوست ❊
آورده‌اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد وانجا که سطوت عمری بود
خواست که او را بکیرد وانتقام کشد آیة آمد که قُلْ بکو ای محمد لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنکسانرا که کرویده اند
که درکذرانید وعفو کنید یَغْفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِینَ لَا یَرْجُونَ مر آنانرا که
نمی‌ترسند أَیَّامَ اللَّهِ از روزهاء هلاک وعذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم
بعاث ویوم اعماس پس معنی آیة آنست که درکذرانند از قومی که تأمل نمی‌کنند در روزهاء هلاک
کافران ونمی‌ترسند از آن لِیَجْزِیَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًا کروهی را بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ
بانچه هستند که کسب می‌کنند از اساءت ومغفرت در کشاف از سعید بن مسیب
رحمه الله نقل می‌کند که ما در پیش فاروق رضی الله عنه نشسته بودیم قاری این آیة بخواند
عمر فرمود که لیجزی عمر بما صنع وکویند سبب نزول آیة قصه جهجاه غفاری وسنان جهنی است
وشمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد وبر آن تقدیر آیة مدنی باید کفت چه سوره
باتفاق مکیست ودر تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکورست که بعد از نزول آیة من ذی الذی
یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طیر می‌کفت که خدای مکر محتاج شده که قرض می‌طلبد
این خبر بفاروق رضی الله عنه رسیده برجست وشمشیر کشیده روی بجست وجوی او نهاد تا هرجا
بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلم این آیة بیاورد ورسول خدای صلی الله علیه وسلم بطلب
عمر فرستاد وچون حاضر شد کفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود وآیة بروی خواند
امیر المومنین عمر کفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیکر اثر غضب در روی
من نه بینند ودر مقابله کناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند ❊ ❊ بیت ❊
جز بدی بینی ز خلق ودر کذاری ❊ تا زیبد طریق بردباری ❊ اکرچه دامنت را می‌درد خار

یوم بعاث یوم للاوس والخزرج وفی یوم اعماس حرب شدید للعرب

توکل باش و دهان پر خنده میدار و کفته اند این حکم بآیة القتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ هر که بکند
صَالِحًا کار شایسته فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس او راست ثواب آن عمل وَمَنْ اَسَاءَ و هر که کار بد کند
فَعَلَيْهَا پس بر وست وزر و وبال آن ثُمَّ اِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدکار خود تُرْجَعُونَ باز کردیده
خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و کفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم بَنِي اِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ
فرزندان یعقوب را توریة وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر
ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف
تا زمان عیسی علی نبینا و علیهما السلام وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزها
پاکیزه حلال و کفته اند مراد منّ و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلها روشن مِنَ الْاَمْرِ
انکار دین و ملت یا معجزها بیدا یا آیتها هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا او را بحق
بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او اِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقة حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن پیغمبریست که در توریة مذکور شده و امر او را بپوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ
از روی عداوت و حسدی که در میان ایشان هست اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ
حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در انچه بودند که در ان يَخْتَلِفُونَ
اختلاف کردند یعنی در کلمات مبیّنه در توریة که مبنی بود از نعت سیّد کاینات علیه افضل الصلوت
والتسلیمات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک ترا عَلَى شَرِيعَةٍ بر راهی
روشن مِنَ الْاَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان
عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوها آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند حقیقة
توحید را یعنی رؤسا قریش که ترا می کویند بدین پدران خود باز کرد اِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا
بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد تو

وَاِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی
ایشان یکدیکر را بحسب مجانست و جون ترا با ایشان جنسیة نیست از پی آرزوی ایشان مرو
و مصاحب از جنس خود طلب کن وَاللّٰهُ و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست پرهیزکارانست تو هم ایشان را
دوست دار هٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای
روشن که بدان به بینند راه حق را وَهُدًى و ره نمونیست از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخششی
از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر کروهی را که بی کمان شوند یعنی از بادیه کمان کذشته طالب سر منزل
یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان را کفتند که آنچه شما در باب
بعث و حشر می کویید اکر راست باشد و ما را بعالمی دیکر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون خواهیم بود
جنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که اَمْ حَسِبَ نه چنینست آیا پنداشته اند اَلَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ
آنانکه کسب کردند بدیها را جون کفر و معصیت اَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه کردانیم ایشان را در آخرت كَالَّذِينَ
آمَنُوا مانند آنها که کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای شایسته یعنی مشرکان
در کرامت جون مؤمنان نخواهند بود سَوَاءٌ یکسانست مَحْيَاهُمْ زندکانی آدمیان
وَمَمَاتُهُمْ و مرک ایشان در دنیی و آخرت یعنی هر که بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد
و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد کشت سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان می کنند
و نتیجهٔ شرک و توحید را برابر می دارند نیست یکسان لای زهرآمیز با آب حیوة وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ و بیافرید خدای آسمان و زمین را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن
و مسیء و موحّد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزٰى و دیکر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر
کسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کنندکان لَا يُظْلَمُونَ
ستمدیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس
را فرا خور عمل او جزا دهد اَفَرَاَيْتَ آیا جون می بینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا کرفت اِلٰهَهُ هَوَاهُ
خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود و فرمان برد جنانکه فرمان

خدای می باید برد یا آنکه معبود خود با آرزوی خود گیرد یعنی بتی می پرستد چون بتی از و نیکوتر بیند آنرا بگذارد و این را بخدایی بردارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و چون می بینی آنرا که گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای اورا عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راهست بعاقبهٔ آنکس وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و نهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایة باشد فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کس را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پس فرو گذاشتن خدای مر او را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَقَالُوا و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیی که ما در ویم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی می زایند و احتمال دارد که این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که می میرد روح او بجسد دیگر تعلق می گیرد و هم در دنیی ظهور می کند تا دیگر بار باز آید و از شالموتی که بزعم ایشان پیغمبرست نقل کرده اند که گفت من خود را ده هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمی کند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وَمَا لَهُمْ و نیست کافران را بِذَٰلِكَ باین که نسبت مرگ بروزگار می کنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که مقلب دهور و مصرف آن حضرت عزت تعالی شانه و دهر را در هیچ کار اختیاری نیست سو

دهر تا دهر پنا می ترا • حکم تراند بید و شاهی ترا • دور زمان کار نسازد بخود • چرخ فلک سر نفرازد بخود • این همه فرمان ترا بنده اند • در ره امر تو شتابنده اند • إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان می برند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن می گویند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهاء کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن و واضح الدلالة باشند در باب بعث و نشر مثل قل يحييها الذي انشاءها اول مرة و مانند ان الذى احياها لمحيي الموتى مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا

بدان

بدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ برو زود سخن و این سخن از جهل و عناد می گفتند چه احیاء موتی موقتست بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو که خدا زنده می کرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند در دنیی ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتری مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَىٰ و بینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده گفته اند جثو خاصهٔ کفارست و اصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبة آن روز بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا بنوشتهاء ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشانرا گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می کردید هَٰذَا كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که ما امر کرده ایم که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَيْكُمْ بر شما عملها شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما نسخه کرفتیم مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کرداند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظست که سال بسال نسخهٔ اعمال بنی آدم بملائکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدا و آنچه از نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهاء شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جملهٔ آن بهشتست ذَٰلِكَ آن ادخال

در رحمت هو الفوز المبین آنست رستکاری آشکارا واما الذین کفروا واما آنانکه
نکرویده اند ایشانرا کویند افلم تکن آیاتی آیا نبود که آیات من تتلی علیکم خوانده می‌شد
بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما می‌خواندند فاستکبرتم پس شما تکبر کردید
وازایمان بدان ابا نمودید وکنتم وبودید قوما مجرمین کروهی شرک آرندکان واذا قیل
وچون کفته می‌شد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعدهٔ خدا بحشر وحساب
وثواب وعقاب راستست والساعة لاریب فیها وقیامت هیچ شک نیست دران قلتم ما ندری
می‌کفتید ما نمی‌دانیم که ما الساعة چه چیزاست قیامت ان نظن کمان نمی‌بریم بقیام ساعت الا ظنا
مکر کمانی از شما یعنی کمان ما آنست که شما نیز کمان دارید بقیامت ویقینی نیست شمارا دران ومانحن
بمستیقنین ومانیستیم بی‌کمانان دران یعنی مارا نیز یقینی نیست در قیام قیامت وبدا وظاهر شود
لهم مرایشانرا در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیی وحاق بهم وفرود
آید بدیشان ما کانوا به عذاب آنچه بودند که بدان یستهزؤن افسوس می‌داشتند از
عقوبات قیامت وقیل الیوم وکویند مرایشانرا که امروز ننساکم فرو می‌کذاریم شمارا
در آتش بنوعی که فرو می‌کذارند ودست باز می‌دارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم همچنانچه
شما نیز باز داشتید وبغفلت فرو کذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شمارا وساختکی
نکردید برای وی وماویکم النار وجایکاه شما آتش است وما لکم ونیستند شمارا
من ناصرین یاران ومددکاران که خلاصی دهند شمارا از آتش ذلکم فرود آمدن
عذاب بشما بانکم اتخذتم بسبب آنست که شما فرا کرفتید آیات الله آیتهای کتاب خدای
یا دلایل قدرت اورا هزوا مهزوٌّ به یعنی افسوس می‌کردید با آن وتفکر نمی‌نمودید دران
وغرتکم الحیوة الدنیا وفریفته بود شمارا زندکانی دنیی وبحیات فانی مغرور شده از حیات
جاویدانی غافل مانده بودید فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده نخواهند شد
منها از دوزخ آتش ولا هم یستعتبون ونه اند ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا

افرادست بمقصود

نکویند که عذرخواهی کنید تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان بغایت دورست
فلله الحمد پس مر خدایراست همه ثناها وستایشها رب السموات آفریدکار آسمانها
ورب الارض وآفریدکار زمین رب العالمین پرورنده وتربیت کنندهٔ عالمیان وله الکبریاء و
مرورا است بزرکواری وعظمت وفرمان کذاری وآثار آن ظاهرست فی السموات والارض در آسمان
وزمین وهو العزیز واوست غالب بر همه خلق الحکیم دانا در همه کار

الجزء السادس والعشرون من اجزاء الثلثین سورة الاحقاف

بسم الله الرحمن الرحیم حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحلم الهی است
ومیم کنایة از مجد پادشاهی قسم یاد می‌کند بحلم کامل ومجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا بمن
ایمان آرد ودر لطایف هیصمی مذکورست که حا حمایة اهل توحید باشد ومیم مرضاة حق از ایشان
مع المزید که آن عبارتست از نظر الی وجه الله الحمید تنزیل الکتاب فرستادن کتاب بعضی
از پی بعضی من الله العزیز از خداوند قوی غالبست الحکیم حکم کننده یا صواب کار نکرداد
وکفتار نه از غیر او ماخلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمانها وزمینهارا وما بینهما
وآنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات واصناف موجودات الا بالحق مکر براستی
بروجهی که مقتضاء حکمت وعدالتست واجل مسمی ونیافریدیم اینهارا مکر باندازهٔ زمانی
نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامتست
والذین کفروا وآنانکه نکرویدند بآخرت هر اینه عما انذروا از آنچه بیم داده شوند از احوال
بعث واهوال حشر معرضون روی کرداننده اند کانند نه دران فکر کنند ونه وقوع آنرا مسلم دارند
قل بکوای محمد مر کافرانرا که شما ارایتم خبر دهید مرا ما تدعون از آنچه می‌پرستید من دون
الله بجز خدای چون ملئکه واصنام وجن وجز آن ارونی ماذا خلقوا بنمایید بمن
که چه آفریده اند من الارض از زمین واجزاء آن ام لهم شرک یا مرایشانراست شرکتی
فی السموات در آفریدن آسمانها وچون ظاهرست که معبودان شما عاجزند وایشانرا در زمین

و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می‌سازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی
که بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشند شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ
مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیهٔ از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیا گذشته که دلالت کند بر استحقاق
عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان
درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر
مِمَّنْ يَدْعُوا از کسی که بخواند و بپرستد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آنرا که اجابت
نکند دعاء او را إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت
عمر دنیا بخواند اثر استجابت از ظاهر نخواهد شد وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن
بت پرستان مر ایشانرا غَافِلُونَ بی‌خبرانند و چون نمی‌شنوند دعاء ایشانرا پس
چگونه اجابة کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابة کننده دست باز دارد
و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آرد بی‌بهره کسی که چشمهٔ آب حیوة
بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند آدمیان كَانُوا
باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان بر خلاف آنچه گمان
می‌بردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وَكَانُوا و باشند معبودان بِعِبَادَتِهِمْ
بپرستش عابدان مر ایشانرا كَافِرِينَ ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش معبودانرا
منکر یعنی بتان گویند ایشان ما را نپرستیدند کما قال وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ یا بت
پرستان گویند ما بتانرا پرستش نکردیم کما قال و الله ربنا ما کنا مشرکین وَإِذَا تُتْلَى و چون
خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهاء کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که ظاهر باشد
دلایل اعجاز آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه گرویده اند لِلْحَقِّ مر آن سخن حق را لَمَّا
جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ اینست جادوی آشکارا
أَمْ يَقُولُونَ بلکه بهمین بسنده نمی‌کنند که آنرا سحر خوانند می‌گویند افْتَرَاهُ بر بسته است

محمد قرآنرا بر خدای و از خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته باشم بفرض محال
آن معصیتی بغایة بزرگ بود و هر آینه بر آن عقوبتی عظیم متفرع شود فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما و غیر شما
مالک نتوانید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی
از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکار این کار
سازم هُوَ أَعْلَمُ خدای داناترست بِمَا تُفِيضُونَ بآنچه شما خوض می‌کنید فِيهِ در آن یعنی
طعن می‌زنید بر قرآن و سحر و مفتری می‌گویید كَفَى بِهِ شَهِيدًا بسنده است خدای گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار
و افساد وَهُوَ الْغَفُورُ و او آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرَّحِيمُ مهربانست بر کسی
که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگو ای محمد که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ
نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبر نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران
بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ و نمی‌دانم که چه خواهند بِي
بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمی‌دانم که بشما چه کنند
از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیة
مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکیست او عاقبة خود نمی‌داند چنانچه
ما نمی‌دانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه
خواهد کرد آیة آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و در اسباب نزول مذکورست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که درو آب و درخت
و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر دیرتر واقع می‌شد
و آزار مشرکان مر ایشانرا از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می‌نمودند این آیه
نازل شد که بگو نمی‌دانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمی‌کنم
إِلَّا مَا يُوحَى مگر آنچیزی را که وحی کرده می‌شود إِلَيَّ بسوی من و از آن در نمی‌توانم گذشت

وما انا ونیستم من الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردن من و من
از عواقب امور وخواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد ونعم من قال ای دل تا کی فضولی وبوالعجبی
از من چه نشان عاقبة مطلبی سرکشته بود خواه ولی خواه نبی • در وادی ما ادری ما یفعل بی •
قل بکوای محمد ارایتم خبر دهید مرا که ان کان اکر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم
به وشما کافر شده اید بآن وشهد وکواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل کواهی
از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبد الله سلام وکفته اند یامین بن یامین رضی الله عنهما
علی مثله بر مثل قرآن که از نزدیک خداست فآمن پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه الله منقولست
که این شاهد نه ابن سلام است ونه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام بن سلام در مدینه
بوده وآل حم بمکه فرود آمده بلکه آیة در محاجه ایست که میان رسول صلی الله علیه وسلم وقریش
واقع بوده وشاهد موسی کلیمست علی نبینا وعلیه السلام ومثل قرآن توریة ومعنی آیة اینکه
اکر از نزد خدای بود وشما بدان نکروید وموسی علیه السلام کواهی داده بر توریة که او نیز
از نزدیک خداست وبقرآن ایمان آورده واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید وبدان نکرویده
نه که ستمکاران باشید بر خود بدین کار ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین
راه نمی نماید کروه ستمکاران را وبوادیهٔ خذلان فرو می کذارد آورده اند که چون قبایل جهینه
ومزینه واسلم وغفار ایمان آوردند بنو عامر وغطفان واسد واشجع آغاز طعن کردند بر ایشان
وآیة آمد که وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر وامثال ایشان للذین آمنوا
برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه واضراب ایشان لو کان خیرا اکر ایمان خیری بودی
وراستی ودرستی داشتی ما سبقونا پیشی نکرفتندی بر ما ومسارعت نکردندی الیه
بسوی او اراذل قبایل بلکه ما در آن سابق بودیمی چه رتبهٔ ما از انها بزرکترست وبزرکی
وشهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام بن سلام واصحاب او رضی الله عنهم کفتند اکر آنچه
محمد آورده خوب بودی دیکران نتوانستندی بر ما پیشی کرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست

واذ

واذ لم یهتدوا به وچون راه نیافتند کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده
فسیقولون پس می کویند هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این می کفته اند
ومن قبله وحال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلم یعنی توریه بود وکردانیدیم
ما آنرا اماما پیشوای اهل دین ورحمة وسبب رحمت باورداران وهذا کتاب واین قرآن
کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریة یا جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی
لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنان را که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وبشری وقرآن
مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکارانرا برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی آنانکه کفتند
ربنا الله آفریدکار ما خداست ثم استقاموا پس بایستادند بران وعدول نکردند از ان
یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصهٔ علم است واستقامت که منتهی عملست در بحر
الحقایق فرموده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعت وبنفوس بر آداب
طریقت وبقلوب بر تصفیه از تعلقات وبارواح بر تحلیه از انوار صفات وبه سر بر محض
توحید وبخفی بر فنا از غیر حق وبقا بحق وکمال استقامت اینست وباید دانست که بی همراهی استقامت
وصول بسر منزل کمال فکریست بس باطل وخیالیست بغایة محال ع کرامت نیابی مکر ز استقامت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان
دران جهان ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که اندوهکین شوند از فوت محبوبی درین جهان
اولئک آن کروه یعنی اهل ایمان واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها
جاوید بودکان دران وپاداش داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودند
که عمل می کردند ووصینا الانسان وفرمود آدمی را بوالدیه احسانا به پدر ومادر نیکویی کردن
حملته امه برداشته است آدمی را مادر او کرها برنج وسختی ووضعته کرها
ونهاده یعنی بزاده است او را بمشقت ومحنت وحمله ومدت حمل او وفصاله وزمان از شیر
باز کردن او ثلثون شهرا سی ماه است اکر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد وازینجا معلوم

شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که
برسید آدمی اشده بکمال قوت خود که سی و سه سالگی است و کفته اند از هجده تا چهل وبلغ
اربعین سنة و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیة خاص است با میر المومنین
ابی بکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورد و هجده ساله بملازمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و آن حضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق
و قرین وی بودی و چون سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث کشت
و صدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بود بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قال رب
کفت ای پروردکار من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر کویم نعمتک التی
آن نعمتی را که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلامست وعلی والدی و نعمتی را
که به پدر و مادر من داده که حیاتست و قدرت و نعمت اسلام نیز کفته اند چه از مهاجر و انصار
کسی که پدر و مادرش هر دو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق رضی الله عنه نیست وان
اعمل و دیکر الهام ده که عمل کنم صالحا ترضیه عملی ستوده که تو پسندی آنرا و از ان خشنود باشی
حق سبحانه دعاء وی را مستجاب کردانید و توفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب می کردند
بخرید و آزاد کرد و از جمله بلال حبشی است رضی الله عنه واصلح لی و دیکر دعا کرد برای اولاد خود
برین وجه که و بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری کردان فی ذریتی در فرزندان من این دعا نیز
بشرف استجابت رسیده دخترش عایشه رضی الله عنها بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلی الله علیه
وسلم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان کشت و پسر او ابو عتیق نیز بدولت خدمت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام سرافرازی یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر پسر باشند
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ندیده بودند مکر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی الله عنهم
و بسی قبایل بینند که از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح
آراسته انی بدرستی که من تبت الیک باز کشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در ان نیست

وانی من المسلمین و من از کردن نهادکانم مر فرمان ترا اولئک آن کروه که با مادر و پدر نیکویی کرده اند
و شکر نعمت بجای آورده یتقبل قبول کرده شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه
کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد ویتجاوز
و در کذرانیده شود عن سیئاتهم از کناهان ایشان حفص در هر دو فعل نون مفتوحه می خواند
و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در کذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فی اصحاب الجنة
در میان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای وعدهٔ راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی
الذی کانوا آن وعده که بودند در دنیا یوعدون وعده داده شده بآن و آن وعده در این آیتست
که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الایة والذی قال و آنکس که کفت لوالدیه
مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت می خواندند اف لکما کراهت و ننک می شمارد
اتعداننی آیا وعده می دهید مرا ان اخرج انکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرک
برانکیزند و زنده از قبر بر آیند وقد خلت القرون و بدرستی که بکذشته است قرنهاء بسیار من قبلی
پیش از من و یکی باز نیامده اند وهما یستغیثان الله و پدر و مادر را و استغاثه می کردند بخدای
و می کفتند ویلک وای بر تو آمن ایمان آر بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای
در بعث و حشر حق راستست فیقول پس آنکس می کفت ما هذا اینست این که شما مرا بدان
می خوانید الا اساطیر الاولین مکر افسانهاء پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی کویند
این آیة در شان عبد الرحمن ابی بکر رضی الله عنه فرود آمده و عایشه رضی الله عنها این قول را
منکرست صحیح آنست که در باب کافری که در والدین عاق بوده نازل کشته اولئک آن کروه عاق
و منکر الذین حق آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی امم
قد خلت با کروه چند از کفار که کذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس
از دیو و آدمی انهم بدرستی که اینان و آنان کانوا هستند خاسرین زیان زدکان ولکل
و هر یکی را از این دو فریق درجات پایها و منزلهاست مما عملوا از جزاء آنچه عمل کرده اند

پایهاء اهل خیر بجانب علو و پایهاء ارباب شر بطرف سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد خدای
تا تمام کرداند مر ایشانرا أَعْمَالَهُمْ جزاء عملهاء ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند
در ثواب بنقصان و در عقاب بزیادت وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند
کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ در موضع آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان
در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشانرا گویند أَذْهَبْتُمْ ببردید و بخوردید
طَيِّبَاتِكُمْ چیزهاء لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخوردار
یافتید بِهَا بآن لذایذ یعنی استیفاء لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوایی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
بسبب آنچه بودید که تکبر می کردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا استحقاقی یعنی کبر می ورزیدید
بباطل و بنا وجه وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که فسق می کردید پای از دایرهٔ امر بیرون
می بردید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع
بیرون ننهند ~~ پای از حد و شرع بیرون می نهی منه ٭ خود را اسیر نفس و هوا می کنی مکن ٭
بی حبل شرع نیست خلاصی ز چاه طبع ٭ این رشته را ز دست رها می کنی مکن ٭ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد
کن برادر عاد یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد حضرت هود ست علی نبینا و علیه السلام
می فرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای
بترسانید بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایهٔ یمن
و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ و پس از و نیز آمدند یعنی نه نخست پیغمبری
بود بخلق پیش از و و پس از و نیز انبیا بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشانرا
أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستی
که من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزی بزرگ و پرهول

عرب کسی را که از قبیلهٔ باشد برادر آن قبیله گویند چون اخا تمیم و اخا دمرا

قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمدهٔ بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا
از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده می کنی از عذاب
إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود علی
نبینا و علیه و علیه السلام که شتاب می کنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت
نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و مرا در آن مدخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ و بشما می رسانم
مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن
من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی می کنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل می نمایید
در سورهٔ اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر برآمد و منادی
ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان
فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده
در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هَذَا عَارِضٌ
این ابریست مُمْطِرُنَا باران دهندهٔ ما را هود علی نبینا و علیه السلام فرمود که بَلْ هُوَ
این نه ابر باران دهنده بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل می کردید بدان رِيحٌ این
بادیست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در وست عذابی دردناک و او بادیست که از غایت
تندی تُدَمِّرُ هلاک می کند و نابود می سازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از نفس و اموال
و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سر کشی
و پشتهاء ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان
دور کرد و تنهاء ایشانرا بدریا افکند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بجائی که اگر کسی بدیار ایشان
رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاهها ایشان یعنی همه هلاک شدند
و مساکن ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانچه ایشانرا جزا دادیم نَجْزِي پاداش می دهیم الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِينَ گروه کافران و مکذبانرا وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد را

فِيمَا اِنْ مَكَّنَّاكُمْ در انجیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در ان جیز از قوت
وشوکت وبسیاری مال ونفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ ودادیم مر ایشانرا سَمْعًا کوش تا بشنوند
وَاَبْصَارًا وجشمها تا به بینند وَاَفْئِدَةً ودلها تا در یابند ایشان بکوش سخن حق نشنیدند وبدیده
دلایل قدرت ندیدند وبدل در وحدانیه خدای تفکری نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا اَغْنٰى
بس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ کوش ایشان وَلَا اَبْصَارُهُمْ ونه دیدهاء ایشان وَلَا
اَفْئِدَتُهُمْ ونه دلهاء ایشان مِنْ شَيْءٍ جیزی را از عذاب خدای اِذْ كَانُوا جون بودند که از
تقلید وتعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ انکار می کردند بآیتها خدای یا معجزات پیغمبر را وَحَاقَ بِهِمْ
وبکرد در آمد ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ آنچه بودند که بآن استهزا می کردند یعنی عذاب
وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا وبدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه کرداکرد شما بوده
مِنَ الْقُرَى از دیهها چون حجر ومؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ وتکرار کرده بودیم آیتها وحجتها را
بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز کردند از کفر ایشان باز نکشتند وهلاک شدند
فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ بس جرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا کرفته بودند آن هلاک
شدکان ایشانرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی
بتانی که ایشانرا بخدایی کرفته بودند جهت تقرب جرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب
بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نا امید کشتند وبریده شد رجای
ایشان از نصرت بتان وَذٰلِكَ وفرا کرفتن بتان بخدایی برای قربت بخدای اِفْكُهُمْ دروغ
ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وآنچه هستند که بر می بافند ونسبت می دهند الوهیة را
بمخلوق عاجز ودوی توجه از خالق قادر می تابند ع روی از تو هر که تافت دیکر آب روی نیافت
ارباب سیر وآثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلى الله علیه وسلم بعد از مراجعت از طایف
ببطن نخله فرود آمد وشب برخواسته تهجد می کزارد وقرآن می خواند جمعی جنیان از نصیبین یمن می رفتند
آنجا رسیده آواز قرآئت شنودند وخود را بحضرت نمودند وحق سبحانه ازان قصه خبر می دهد که

وَاِذْ صَرَفْنَا یاد کن آنرا که بکردانیدیم ومیل دادیم اِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ کروهی را از جن
وایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل ونامهاء ایشان بر وجهی
که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مس ازد ابنیان اخقم کویند نه عدد
بوده اند وزوبعه از ایشان بوده واو پسر ابلیس است وده ودوازده نیز کفته اند ودر لباب
آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیشی وبر هر تقدیر وَيَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنودند قرآنرا
وکوش می داشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنکام که حاضر شدند نزدیک رسول صلى الله علیه وسلم
قَالُوا کفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب اَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر
هست که از غایة حرص استماع قرآن بر زبر یکدیکر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ بس جون کذارده شد قرائة
وباتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت وچیزها برسیدند ورسول صلى الله علیه وسلم ایشانرا
برسالت قوم ایشان نامزد کرد وایشان وَلَّوْا باز کشتند اِلٰى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ
بیم کنندکان وخوانندکان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا کفتند ای کروهی ما اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی
که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای اُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسٰى بس از کتاب
موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر انچیزرا که پیش از وبوده از کتب یا موافق
با آنها کویند آن جنیان یهودی بوده اند واز نزول انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار نمی کرده اند
آنرا چنانچه معتقد یهودست از ان جهت کفتند که انزل من بعد موسی يَهْدِي راه می نماید
آن کتاب اِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست وراستست از عقاید وَاِلٰى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ وبراهی
راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا ای کروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللّٰهِ خواننده
خدای یعنی محمد را صلى الله علیه وسلم وَآمِنُوا بِهِ وایمان آرید بدو وتصدیق
کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از کناهان شما
که مظالم نباشد وکفته اند همه کناهانرا وَيُجِرْكُمْ وبرهاند شما را مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ از عذاب دردناک
وَمَنْ لَا يُجِبْ وهر که اجابت نکند دَاعِيَ اللّٰهِ خواننده را بخدا که حضرت مصطفاست

اقلیشی نام یکی از جنیانست
واولاد او را بدو باز
خوانند

صلوات الله وسلامه عليه فليس بمعجز پس نيست عاجز كننده في الارض در زمين يعني هر كه خواننده
حق را اجابت نكند عذاب بد و نازل خواهد شد و او عاجز نمى تواند ساخت خدا يرا از تعذيب خود
وليس له و نيست مر ورا من دونه اولياء بجز خداى دوستان و مددكاران اولئك آن كروه
اجابة ناكنندكان في ضلال مبين در كمراهى هويدا اند يعني ضلالتى كه بر همه كس واضح باشد
علما را در حكم مؤمنان جن اختلافست بعضى بر آنند كه ثواب ايشان همين نجاتست از آتش
جنانچه فرموده ويجركم من عذاب اليم و از ثفين ثورى رحمة الله منقولست كه ثواب جن آنست
كه از آتش برهند پس ايشانرا خاك سازند بر منوال بهايم و امام اعظم رحمة الله برين رفته
و امام مالك رحمة الله با جمعى برانند كه ايشانرا بر احسان ثواب هست جنانچه بر اساءت
عقاب خواهد بود و از ضحاك رحمة الله منقولست كه ايشان ببهشت در آيند و بخورند
و بياشامند و در تفسير امام ابو بكر نقاش رحمة الله حديثى مى آورد كه ايشان ببهشت
در آيند و از امام نقاش رحمة الله پرسيده اند كه ايشان از نعم بهشت تناول كنند جواب فرموده اند
كه حق سبحانه ايشانرا تسبيح و ذكرى الهام دهد كه از آن جندان لذت يابند كه بنو آدم از
نعمتهاء بهشت در معالم آورده كه از ضمرة بن جبيب رحمة الله پرسيدند كه مؤمنان جن را
ثواب هست فرمود كه آرى و آية لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و كفت الانسيات
للانس والجنيات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزيز رحمة الله نقل مى كند كه مؤمنان
جن كرداكرد بهشت در ربضها و ربضها خواهند بود نه در بهشت و قاضى در انوار فرموده
كه اظهر آنست كه جن در توابع تكليف مانند انسند والله اعلم اولم يروا آيا نديدند و ندانستند
منكران بعث ان الله الذى آنرا كه آن خداى كه بقدرت بى عجز خلق السموات
والارض بيافريد آسمان و زمين را ولم يعى و مانده نشد و رنج نرسيد او را بخلقهن
بآفريدن آنها بقادر توانا است على ان يحيى الموتى بر آنكه زنده كند مردكانرا چه قدرت
ثابتست و نقص و انقطاع بدو راه نيابد محصل معنى آية آنست كه آيا خداى با قدرت

جنين كامل ازلى ابدى بر احياء موتى قادر نيست بلى آرى هست انه على كل شئ بدرستى كه
او بر همه جيزها قدير تواناست بى عجز و تعب ويوم يعرض و ياد كن روزى را كه عرض
كرده شوند الذين كفروا آنانكه نكرويده اند على النار بر آتش يعني آتش را بر ايشان عرض كنند
و اين قلبست كه بر خلاف مقتضى ظاهر از براى مبالغه و تاكيد ايراد مى كنند پس ايشانرا كويند اليس
هذا آيا نيست اين عذاب بالحق براستى و شما باور نمى كرديد قالوا بلى كويند آرى حقست
بس سوكند خورند كه وربنا بپروردكار ما كه اين راست بوده قال كويد خداى يا خازن دوزخ
ايشانرا كه فذوقوا العذاب پس بچشيد عذاب را بما كنتم تكفرون بسبب آنچه بوديد كه كافر مى شديد
بقيامت و سخن پيغمبران باور نمى داشتيد فاصبر پس صبر كن اى محمد بر جفاء قوم كما صبر
همچنانچه صبر كرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات و جد من الرسل از پيغمبران و ايشان
اصحاب شرايع اند كه در تمهيد قواعد احكام مراسم اجتهاد بتقديم رسانيدند و بر معادات
معاندان و مجادلات طاغيان و آزار و ايذاى منكران شكيبائى نمودند و ايشان نوح اند و ابراهيم
و موسى و عيسى على نبينا و عليه الصلوة والسلام و امام محيى السنة رحمة الله كفته كه اولوا العزم
آنها اند كه بر تخصيص در قم ذكر يافته اند در دو موضع يكى در احذ ميثاق كه واذ اخذنا من النبيين
ميثاقهم ومنك ومن نوح الآية دويم در وضع شرع كه شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا الآية
و همان اصحاب شرايع اند با پيغمبر ما صلى الله عليه وسلم قولى آنست كه ايشان نجباء رسل اند هجده تن
كه در سورۀ انعام نام ايشان هست و پيغمبر ما را صلى الله عليه وسلم امر شد كه فبهديهم اقتده
در زاد المسير آورده كه همه پيغمبران اولوا العزم اند الا آدم و يونس و سليمان عليهم السلام
و كفته اند غير يونس و پس چه او تعجيل نموده از ميان قوم بيرون رفت و حضرت عزت پيغمبر ما را
صلى الله عليه وسلم فرمود كه ولا تكن كصاحب الحوت يعني در عدم صبر پس اينجا نيز مى فرمايد
كه شكيبائى ورز ولا تستعجل و طلب شتاب مكن لهم براى كفار قريش بنزول عذاب كه بى شك
در وقت خود نازل خواهد شد كانهم يوم يرون كوييا ايشان روزى كه ببينند ما يوعدون

ماتند عرضت الناقة على الحوض

يعني اولوا العزم

انچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی جون هول وفزع قیامت مشاهده کنند جنان نماید ایشانرا که
لم یلبثوا درنک نکرده اند در دنیی الا ساعة من نهار مکر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن
خود را در دنیی و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ آنچه کفته شد درین سوره از مواعظ
کفایتست فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی
نخواهند شد الا القوم الفاسقون مکر کروهی بیرون رفتکان از دایره فرمان

سورة محمد صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا
آنانکه کافر شدند وصدوا وبازداشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند
از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند جون ابوجهل ونضر وعقبه یا مطعمان بدر وایشان
دوازده تن بوده اند انصنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهاء ایشانرا
که از مکارم می شمردند جو صلهٔ رحم وفک اسیر وحفظ جوار وحسن ضیافت والذین آمنوا
وآنانکه کرویدند وعملوا الصالحات وکردند کارهاء شایسته جون اطعام طعام وصلهٔ
ارحام وآمنوا وکرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبری نیک
ستوده شده یعنی قرآن وهو الحق وقرآن راست ودرستست یا محمد صاحب حق وحقیقتست
آمده من ربهم از پروردکار ایشان بدیشان پس آنانکه کرویدند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه وسلم
کفر دکذ ائند خدای وبپوشد عنهم از ایشان سیئاتهم کناهان ایشان واصلح
وبصلاح آرد بالهم حال ایشانرا در دین ودنیی یا اصلاح کند دل ایشانرا تا عاصی نشوند
ذلک آن اضلال واصلاح بان الذین کفروا بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا
الباطل در پی رفتند باطل یعنی شیطانرا وان الذین آمنوا وآنانکه کرویدند
اتبعوا الحق پی روی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از آفریدکار ایشان کذلک
همچنین یضرب الله بیان می کند خدای للناس برای مردمان امثالهم مثلهاء ایشانرا یعنی
احوال فریقین را ظاهر می کرداند فاذا لقیتم پس هرکاه بهبینید ای مؤمنان الذین کفروا

بال بمعنی دل نیز هست

آنانرا

آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید کردن ایشانرا زدنی حتی اذا اثخنتموهم
تا جون بسیار بکشتید ایشانرا فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بکیرید ایشانرا
باسیری وبندکنید محکم تا نکریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی
وازاد کنید بی عوض واما فداء ویا فدا کیرید از ایشان فدا کرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند
اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال نماند وآن نزدیک
نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجالست امام شافعی
وامام احمد رحمهما الله برانند که امام مخیرست میان قتل واسترقاق واطلاق وفدا بمال
یا باسیران مسلمانان وامام اعظم رحمة الله می فرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب
بدر بوده وحالا قتل متعینست یا استرقاق ذلک اینست کار نکاه دارید این کار را ولو یشاء الله
واکر خواهد خدای لانتصر منهم هرآینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن
ولیکن امر کرد بجهاد لیبلو تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را ببعضی یعنی
معاملهٔ آزمایندکان کند مؤمن را بکافر مبتلا کرداند تا جهاد کنند وثواب عظیم بیابند
وکافر را بمؤمن آزمایش دهد تا کوشمال یابند واز کفر باز ایستند والذین قاتلوا وآنانکه
کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای وحفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند فلن یضل
پس خدای باطل وضایع نکرداند اعمالهم کردارهاء ایشانرا سیهدیهم زود باشد
که حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیی بکارهاء صواب ودر آخرت بدرجات فوز وثواب
ویصلح بالهم بصلاح آرد کارهاء ایشانرا ویدخلهم الجنة ودرآرد ایشانرا ببهشت
عرفها لهم ویدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان
یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشند جهت ترویج ایشان
بهشت را یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان ان تنصروا الله اکر یاری کنید
دین خدا وپیغمبر او را ینصرکم یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر کردید ویثبت اقدامکم

عرف بوی را کویند والتعریف خوش بوی کردانیدند

و استوار سازد قدمهاء شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانرا که نگرویدند
فَتَعْسًا لَهُمْ خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و نا امیدی مر ایشانراست وَأَضَلَّ
و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهاء ایشانرا ذَٰلِكَ این خواری و بطلان عمل ایشانرا بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و نا خواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیزی را که
خدای فرو فرستاده است بر پیغامبر خود صلی الله علیه وسلم از امر بتوحید و قیام باحکام
شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی أَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشانرا که از احسانی
داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داری و اعانهٔ مظلومان و نوازش یتیمان
أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امرست یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در
زمین مراد بلاد ثمود و عادست فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبهٔ کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ
اللَّهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگانرا
أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از
عقاب دشمنان و نصرت دوستان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا
دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشانرا یاری می کند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب انکه ناگرویدگان
لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اندکارهاء
پاکیزه اندیا و غرض جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخوردار می یابند بمتاع دنیی وَيَأْكُلُونَ
و می خورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانچه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست
برخوردند و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویهٔ
قوای نفسانی خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهاء نفسانی

در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بوده انکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد و در
مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمح نظرش نباشد و نعم ما قیل
بیت: خوردن برای زیستن و ذکر کردنست ٭ تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست
وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى مقام و آرامگاه است لَهُمْ مر کافرانرا وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
و چندی از اهل دیهها که بهر حال هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوة مِنْ قَرْيَتِكَ
از اهل دیه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک
کردیم اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس هیچ یاری دهنده نبود لَهُمْ مر ایشانرا که در وقت
هلاکت بفریاد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار او
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی
شیطان یا نفس او آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار و کردار بد او را
از شرک و معصیت وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهاء خود را چون
ابو جهل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو می خوانیم صفت بهشتست الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
آن بهشتی که وعده داده شده اند با آن پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ جویهاست
از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او بنه گردیده از حال خود مانند آبهاء دنیی
که تغیر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ
نگشته است طعم او و از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ
لَذَّةٍ و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا که طرب دارد و خمار نی وَأَنْهَارٌ
و جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صافی نه صافی کرده باتش بلک مصفا آفریده شده از موم
و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیانراست فِيهَا در بهشت با وجود این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
از همه میوها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و ببوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانراست
پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشانرا نه بر ایشان

معاقبه کند ونه بدان معاتبه نماید ارباب اشارات کفته اند که جنانجه انهار اربعه در زمین
بهشت بزیر شجرهٔ طوبی روانست چهار جوی در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه اصلها ثابت
وفرعها فی السمآء جاریست از منبع قلب آب انابت واز ینبوع صدر لبن صفوت واز خمخانه
سر خمر محبت واز مجری روح عسل مودت وفی المثنوی المعنوی * آب صبرت جوی آب خلد شد
جوی شیر خلد مهر تست ود * ذوق طاعت کشت جوی انکبین * مستی وذوق تو جوی خمر بین *
در بحر الحقایق فرموده که آب اشارتست بحیات دل ولبن بفطرت اصلیه که بحموضهٔ هوا
وتفاهت بدعت متغیر نکشته وخمر جوشش محبة الهی وعسل مصفی حلاوت قرب وثمرات
عبادت از مکاشفات ومغفرت غفران ذنب وجود * وجودک ذنب لا یقاس به ذنب *
بندار وجود ما کناهیست عظیم * لطفی کن واین کنه زما دور کندان * بعد از ذکر متنعمان بوستان
بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد ومی فرماید که آیا هر که
در جنین نعمتی باشد باشد کمن هو خالد مانند کسی که او جاویدانست فی النار در آتش
دوزخ وسقوا وجشانیده می شوند بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایة کرمی
فقطع پس پاره پاره می کند آن آب امعاءهم رودهاء ایشانرا آورده اند که جون پیغمبر
صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی ومنافقانرا عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده
از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه می کفت حق سبحانه
از حال ایشان اخبار می فرماید که ومنهم وبعضی از ایشان یعنی منافقان من یستمع
آنها اند که کوش فرا می دارند الیک بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه وغیر آن حتی اذا خرجوا
تا جون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا کویند للذین اوتوا العلم مر آنانرا
که دانش داده اند از اصحاب جون عبد الله مسعود وابو الدرداء وامثال ایشان رضی الله عنهم
واز ابن عباس رضی الله عنه منقولست که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند
که ماذا قال چه کفت پیغمبر آنفا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن اورا واین بر وجه سخریه

محکفتند

می کفتند اولئک الذین آن کروه آنانند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم
بر دلهاء ایشان بنفاق وشک واتبعوا ودر پی رفته اند اهواءهم هوای نفس خودرا
وبجهت آن تهاون می کنند بکلام سید انام علیه الصلوة والسلام والذین اهتدوا وآنانکه
راه یافته اند یعنی مؤمنان زادهم زیاده می کرداند استماع سخن پیغمبر ایشانرا هدی بصیرت
ویقین وآتاهم تقویهم ومی دهد ایشانرا آنجه مدد کند در ازدیاد تقوی ودوام بران
فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة
مکر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناکهان فقد جاء پس بدرستی
که آمد وظاهر شد اشراطها علامتهاء آن جون مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانشقاق
قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا اذا جاءتهم جون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم
پند کرفتن ایشان وتوبه کردن یعنی جون قیامت بیاید تذکر واتعاظ هیچ فایده ندهد
فاعلم انه لا اله الا الله یعنی جون سعادت موحدان وشقاء مشرکان ومنافقان دانستی
پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیة ودانسته که معبودی بحق نیست الا خدای در حقایق
سلمی آورده که جون عالمی را کویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنجه دانستهٔ ودر صحیح
آورده که بدان که هیج ثوابی نیست برابر ثواب کسی که کوید لا اله الا الله واستغفر وآمرزش
طلب لذنبک برای ذنب خود در معالم فرموده که آنحضرت مأمور شد باستغفار با آنکه مغفورست
تا امة در این سنت بوی اقتدا کنند ودر تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای
تا ترا از کناهان نکاه دارد وللمؤمنین والمؤمنات وآمرزش طلب مر دان مؤمن وزنان مؤمنه را
واین اکرامیست از خدای در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشان باستغفار کناهان ایشان امر
کرده واز امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خودرا امر کرد باستغفار
امت وخلاف امی آلی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد وطلب
آمرزش کرده وحق تعالی از آن کریمترست که حبیب خودرا فرماید که از من جیزی طلب وجون طلبد

بمعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از علامات قیامت جرا که حدیث
آمده که بعثت وان الساعة کهاتین
واشار بالسبابة والوسطی وانشقاق
قمر نیز علامتی دیکرست قال
تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر

مراد امام فخر الدین
رازی است قدس سره

بدو عطا نکند پس معلوم می شود که امت را دولت آمرزش خواهد بود
هرکرا چون تو پیشوا باشد ، ناامید از خدا چرا باشد ، چون نشان شفاعت کبرا
یافت بر نام نامیت طغرا ، استان با گناه کاریها ، بتو دارند امیدواریها وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
وخدای می داند مُتَقَلَّبَكُمْ جای رفتن وگردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ وآرامگاه وموضع
قرار شما در عقبی یا می داند هر جا می دوید در روز وهر جا آرامید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا
ومیگویند آنانکه ایمان آورده بودند ومبالغه می کنند از جهت حرص که بر جهاد دارند
لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمی شود سوره در باب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس چون
فرو فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ سوره از قرآن روشن که در ان متشابهی نبود وَذُكِرَ و یاد
کرده شود فِيهَا الْقِتَالُ در ان سوره امر بقتال وجهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی آنانرا که هست
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماری شک ونفاق یا سستی در دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ
می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ
از غم واندوه مرگ یعنی ترسان ومتحیر وغمناک شوند فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس وای بر ایشان یا دوزخ
مر ایشانراست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری ایست وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ وسخن نیکو مثل سمعنا
واطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون لازم امر قتال وعزم کردن اصحاب جهاد ایشان خلاف
ورزیده با زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست گفتندی با خدای
در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر اینه آن راستی بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا فَهَلْ
عَسَيْتُمْ پس آیا شاید وتوقع هست از شما ای منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بخود گیرید
امور مردمانرا یعنی حاکم خلق شوید أَنْ تُفْسِدُوا انکه فساد کنید فِي الْأَرْضِ در زمین وبسبب جاه
وتجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوا وببرید أَرْحَامَكُمْ رحمهاء خود را از روی
تکبر وتعظم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن وروی بگردانید از فرمان که باسر امور
جاهلیة روید از فساد وقطع رحم وسفک دما وامثال آن أُولَٰئِكَ آن گروه که مفسد ومعرض اند

لعنهم

لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رانده است خدای ایشانرا ودور کرده از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس ایشانرا کر گردانیده
تا سخن حق نشنوند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ وکور ساخته دیدهاء ایشانرا تا دلایل عبرت
وقدرت نه بینند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ایا چرا تفکر نمی کنید در قرآن ومواعظ وزواجر
آن تا از نافرمانی باز بند أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ بلکه بر دلهاء ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهاء آن یعنی
چیزی که دلهارا بمنزله قفلها باشد مر درهارا وآن ختم وطبع الهیست بر ان
دلکه خدا بست بروی عباد هیچ کلیدش نتواند کشاد قفل که او بر در دلها زند
کیست که بر دارد ودر وا کند در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه وسلم
در توریة خوانده بودند وصحت نبوت آنحضرت معلوم کرده وقبل از بعثت صفت
آنحضرت بسیار می گفتند واز ظهور او خبر می دادند چون سید عالم صلی اللّٰه علیه وسلم مبعوث
شد وبمدینه آمد ایشان برگشتند از وی وخدای تعالی آیة فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ
ارْتَدُّوا بدرستی آنانکه برگشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند وکافر
گشتند بمحمد صلی اللّٰه علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى
مر ایشانرا بیانی از نبوت آنحضرت وبدلایل واضحه دانسته بودند الشَّيْطَانُ دیو لعین سَوَّلَ
آسان کرد وبیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار وعناد را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ وخدای مهلت
داد ایشانرا وتعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در کنار بیفزایند ذَٰلِكَ این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا
بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مر آنانرا که کراهت داشتند مَا
نَزَّلَ اللّٰهُ از انچه خدای فرستاده از قرآن واحکام دین یعنی منافقان مرادانست که یهود
مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شمارا فِي
بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم اگر با پیغمبر حرب کنید وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای
می داند إِسْرَارَهُمْ پنهانیهاء ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان
إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتگان يَضْرِبُونَ می زنند وُجُوهَهُمْ

قال تعالی ختم اللّٰه علی قلوبهم
وقال بل طبع اللّٰه علیها

بر رویهاء ایشان که از حق بگردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهاء ایشان که بر اهل حق کرده اند
ذَٰلِكَ قبض ارواح ایشان بدین وصف بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند
مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی کرد چون کتمان
امر محمد صلی الله علیه وسلم و معاونهٔ منافقان و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب آنست که نخواستند
و کاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدای یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار
نعت پیغمبر و اقرار بدو و فرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهاء ایشانرا
أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاء ایشان نفاقست یعنی
منافقان تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنرا که ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ کینهاء
ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مؤمنان وَلَوْ نَشَاءُ و اگر ما خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ
بنماییم بتو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشانرا
بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر آینه بشناسی ایشانرا
فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توریه
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای می داند أَعْمَالَكُمْ کردارهاء شما را و مناسب آن جزا خواهد داد
انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیة هیچ منافقی نبود که نه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را بشناخت بسیما و سخن در تفسیر مطلع و عین المعانی
از انس رضی الله عنه نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب
شدند و بامداد که برخواستند بر جبههٔ هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
و هر آینه می آزماید شما را بامر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معاملهٔ آزمایندگان
می کند حَتَّىٰ يَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بداند مجاهدانرا یعنی ظاهر کند بر خلق که جهاد کنندگان
کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان بر مشقت حرب وَيَبْلُوَ و تا بیازماید أَخْبَارَكُمْ
خبرهاء شما را که می گویید در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن همه آشکارا شود

و حفص در افعال ثلثه بنون می خوانند یعنی ما می آزماییم تا بدانیم و بیازماییم خبرهاء ایشان
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی یهود قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز
داشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت
کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده لَهُمُ الْهُدَىٰ
مر ایشانرا راه حق و در توریة خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدا را
شَيْئًا چیزی یعنی از کفر و صد ایشان اثر ضرری بدین خدای و به پیغمبر او
نرسد بلکه شر آن شر بدیشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود باشد که
حبطه سازد خدای ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که می کنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسان که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم
کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ
و باطل و بیهوده مسازید عملها خود را بریا و سمعه یا بعجب که کردار معجب مردود و مذموم است
سو در هر عملی که عجب ره یافت • رویش ز ره قبول بر تافت • ای کشته بکار خویش معذور
و ز درگه قرب مانده مهجور • تا چند ز عجب و خودنمایی • و ز دیدهٔ منی و مایی
معجب مشو از طریق تلبیس • کز عجب بچه فتاد ابلیس إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند
یعنی قوم قریش وَصَدُّوا و منع کردند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا
پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ناگرویدگان بودند
فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ پس هرگز نیامرزد خدای لَهُمْ مر ایشانرا نزول آیة در شان اهل قلیب است
اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کرا کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید
ای مؤمنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافرانرا بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان
که نشانهٔ ضعف و تذلل شما بود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنست که شما برترانید یعنی غالبان
وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و عون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع نکند خدای

قلیب چاهی است
که کفار کشته را
در روز بدر در آن افکندند

وکم نکرداند اَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهاء شما اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندکانی دنیی
لَعِبٌ بازی ایست ناپای داد وَلَهْوٌ ومشغولی بی اعتبار وَاِنْ تُؤْمِنُوا واکر بکروید
بخدا ورسول وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از معصیت وفضول يُؤْتِكُمْ اُجُوْرَكُمْ بدهد مزدهاء
شما را در آخرت وَلَا يَسْئَلْكُمْ ونمی خواهد خدای بر مزد دادن شما اَمْوَالَكُمْ مالهاء شما را
یا حق سبحانه نمی خواهد همه مال شما را بلک بانفاق اندکی ازان حکم کرده که عشر ست
ونصف عشر وربع عشر اِنْ يَسْئَلْكُمُوهَا اکر بخواهد از شما مالهاء شما را فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند
در خواستن یعنی کوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی می کنید بدان ونمی دهید
بخوش دلی وطیب نفس وَيُخْرِجْ وظاهر می کرداند خدای بدان خواستن از شما یا به بخل
شما اَضْغَانَكُمْ کینها وکدورتهاء شما را هَا اَنْتُمْ شما هٰؤُلَاۤءِ ای کروه مخاطبان
تُدْعَوْنَ خوانده شده اید وفرموده شده لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد مصروف سازید فَمِنْكُمْ
پس از شما هست مَنْ يَبْخَلُ کسی که بخیلی می کند بزکوة یا بنفقهٔ غزو وَمَنْ يَبْخَلْ وهر که
بخل ورزد با آنچه بروی واجبست از انفاق فَاِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل می ورزد
عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم می سازد وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وخدای بی نیازست
از صدقات ونفقات شما وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاۤءُ وشما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از موائد
نعمت وفواید کرامت پس امروز نیکی بدهید وفردا ده در عوض آن بستانید چه از
کرم او هیچ کم نشود وشما بمرادات ومقاصد خود فایز کردید وَاِنْ تَتَوَلَّوْا واکر
روی بکردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اکر اعراض کنید از اسلام وقبول
احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ کروهی دیکر جز شما یعنی شما را هلاک
کند وقومی دیکر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم اَمْثَالَكُمْ مانند شما بلک فرمان
بردارتر باشند وپرهیزکارتر مراد بنی کنده وبنی نخع اند از یمن واشهر آنست که

عن بعض علماء

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که اینها کدام کروهند وسلمان رضی الله عنه
در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد وکفت هٰذا وقومه ودر خبر آمده
که اکر دین معلق شود تا بثریا فرا کیرند آنرا مردان از پارسیان ودر لباب آورده که ابو الدردا
رضی الله عنه بعد از قرآة این آیة می کفت ابشروا یا فروخ مراد پارسیانند سُوْرَةُ
الْفَتْحِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بصحت رسیده که سال ششم از هجرت رسول صلی الله
علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا رفت
وعمره کذارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر واقعه درهمان سال بظهور
خواهد آمد وسید عالم صلی الله علیه وسلم بکارسازی مشغول شد وروز دوشنبه غرهٔ ذو القعده
این سال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره کرفت وهفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و
اغلب اصحاب اتفاق کردند وخبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسیده بر منع آن سرور
از زیارت خانه اتفاق نمودند واز مکه بیرون آمده در بلدح لشکرکاه بزدند وپیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه خبردار شده وبحدیبیه فرود آمد واز جانب کفار عروة بن
مسعود ثقفی بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند
وبعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابیش بود هم بیامد ومعلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب
ندارد وبزیارت کعبه آمده اما قریش برحمیّة جاهلیه فرو ایستاده بهیچ وجه راضی
نشدند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب بمکه درایند وپیغمبر عثمان را رضی الله عنه
نزد ایشان فرستاد وایشان او را باز کرفتند وخبر قتل او رسید وبدان سبب بیعة الرضوان
واقع شد چنانچه عن قریب مذکور کردد القصه کفار از استماع خبر بیعت منفو هم شده
سهیل بن عمرو را فرستادند ومیان آنحضرت واهل مکه صلح واقع شد بر آنجمله که ده سال
میان اهل اسلام وکفار قریش حرب نبود ونهان وآشکارا بیکدیکر وخلفاء یکدیکر
تعرض نرسانند ومسلمانان سال دیکر بیایند وعمرهٔ قضا بکزارند ودیکر شرطها نیز

فروخ در پارسی خجسته
ومبارک را کویند عرب
ضمه را اشباع کرده
چنانچه واوی ازان
تواند نموده

کفته اند احابیش سه
قبیله بزرک بودند از
عرب که میان ایشان
وقریش هم سوکندی بود

واقع شد واکثر صحابه از ان صلح ملول شدند وآن حضرت همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر
مبارک ایشانرا بتراشیدند وبعضی شترانرا قربان فرمود وبرخی را بدست ناجیهٔ اسلمی بمکه
فرستاد تا در مروه بکشتند وبر فقرا ومساکین انجا بخش کردند واصحابه نیز حلق وتقصیر
واقع شد وهدی خود را قربان کردند وپیغمبر صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه
توقف فرمود ودر حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که امشب سورهٔ بر من نازل شده که دوستتر میدارم از انچه آفتاب بران طالع می شود
پس سورهٔ فتح را بر یاران خواند وایشانرا تهنیه کفت واصحاب نیز ویرا مبارک باد کفتند
انا فتحنا بدرستی که ما حکم کردیم لک از برای تو فتحا مبینا حکمی پیدا وهویدا که آن
صلح است با قریش واز حضرت پرسیده اند که افتح هو در جواب فرمود که نعم وفی نفس الامر
آن صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سر کزار
شده با کفار مجاهره کردند وقرآن بریشان خواندند وبسیار کس مسلمان شدند وسبب فتح مکه
نیز همان بود واز نیست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بکشاییم برای تو
شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است وکفته اند مراد فتح خیبر وفدکست پس از خدای
امرزش طلب لیغفر تا بیامرزد لک الله مر ترا خدای ما تقدم آنچه کذشته است
پیش از وحی من ذنبک از انچه موجب عتاب تو تواند بود وما تاخر وآنچه مانده است
پس ازان یا پیش از فتح وپس ازان یا قبل از نزول این آیة وبعد ازان امام ابو اللیث رحمه الله
فرموده که کناه کذشته ذنب آدم وحواست واینده جرایم امت یعنی بیامرزد کناه آدم وحوا را
ببرکت او ومی آمرزد کناه امت را بشفاعت او وسلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت
کرد چه در وقت ذلت در صلب وی بوده وکناه امت را بوی اسناد فرمود چه او پیشرو و
کارساز ایشانست ویتم ودیکر بفضل عمیم خود تمام کرداند نعمته نعمت خود را علیک
بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت ویهدیک

صراطا مستقیما وبنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بران وینصرک الله ویاری کند ترا خدای
نصرا عزیزا یاری کردنی که در وعزت وغلبه باشد یعنی تو با آن نصرت قاهر وغالب شوی وچون
در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه وتردد نبود ند حق سبحانه فرمود که هو الذی او ست آنکه
انزل السکینة فرو فرستاد آرامش وسکون فی قلوب المؤمنین در دلهاء کرویدکان لیزدادوا
تا زیادت کنند ایمانا کرویدنی مع ایمانهم با کرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را
بایقین دیکر یا ایمانی که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا با یمان بفروع شرع ولله ومر خدای راست
جنود السموات لشکرهاء آسمانها از ملائکه والارض وجنود زمین از مؤمنان مجاهد پس
ای اهل ایمان جهاد کنید وبنصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان وزمین در حکم وی
بود بلک ذرات کون سپاه وی باشد اولیاء خود را در وقت غزا با اعداء خود فرونکذارد
نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش ° هر ذره بهلوانی وهر پشه صفدریست ° وکان الله وهست خدای
علیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در انچه کند واز جمله آنست که سکینه بدلها کرویدکان
فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان وزنان کرویده را ببرکت رسوخ در دین
وثبات در عقیدت جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر منازل یا در تحت
اشجار آن جویها خالدین فیها جاویدانند در وی ویکفر عنهم وبرای آنکه بپوشد از ایشان
سیئاتهم بدیهاء ایشان یعنی محو کرداند پیش از دخول بهشت تا پاک وپاکیزه بروضهٔ رضوان
درآیند وکان ذلک وهست این وعده مر ایشانرا عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزا
عظیما رستکاری بزرک وچه فوز عظیم تر ازانکه ایشان از مکاره ایمن شوند وبمقاصد فایز
کردند ویعذب المنافقین والمنافقات ودیکر برای آنست تا عذاب کند مردان وزنان منافق را
از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات ومردان وزنان مشرک را از اهل مکه الظانین بالله کمان
برندکان بخدای ظن السوء کمان بد یعنی اسد وغطفان از اهل شرک وبعضی منافقان کمان
می بردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بحدیبیه می رود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد

ولشکر او منهزم خواهند گشت پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه سالم و غانم بمدینه باز آمد
وحق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر این گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب
ومنکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللّٰهُ وخشم گرفت خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند
ایشانرا از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وآماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد
بازگشتیست دوزخ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدایراست لشکرهاء آسمان و زمین یعنی هرکه
در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر وی اند جنانچه لشکریان مر سردار خود را تکرار این سخن
جهت وعده مؤمنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از
تکذیب ربانی خایف گردند وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا
دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال
و افعال امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهاء ایشان نازل شده
وَنَذِيرًا و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده اند پس تو امت را بگو که فرستادن و بیم و بشارت من
لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدا را وَرَسُولِهِ و مر فرستادهٔ او را وَتُعَزِّرُوهُ
وتقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی یاد کنید
مر او را یا نماز گذارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه
عاید بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم بجای آرید که تعظیم
او بحقیقت تعظیم حق است چه بامر او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم
امر الهی نیز هست و خود که یارا دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد ــــو
در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست وز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ
بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ جز این نیست که بیعت کرده اند
با خدای چه مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن
بیاید سلمی رحمة الله فرموده که این سخن در مقام جمع است وحق سبحانه مرتبهٔ جمع را برای هیچکس

تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجوداتست و از همین مقام است که مَن یطع الرسول
فقد اطاع الله يَدُ اللّٰهِ قوة خدای بوفا کردن و عدهٔ خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ زبر قوتهاء ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که
صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم می گرفتند و ید الله زبر دستها
ایشان بود در مبایعت فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ جز این نیست که می شکند
عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و پس در موضح آورده که سه چیز راجع باهل
آن می شود یکی مکر ولا یحیق المکر السیئ الا باهله دویم ستم انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد
ومن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند ــــ پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست
از پای در افتاد و برون رفت ز دست ٭ آنرا که درست بود پیمان الست ٭ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست ٭
وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بر آن با خدای فَسَيُؤْتِيهِ
پس زود بدهد خدای مر او را أَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ در آخرت که آن بهشتست آورده
اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون متوجه مکه شد به نیت عمره بعضی اعراب
چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرافقت و موافقت کنید
ایشان از محاربهٔ قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را
که چون بمدینه رسی سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ
از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا
مالهاء ما که غمخواری نداشت و ضایع می شد وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما که از پی کسی
بی نوا و بی برگ می ماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن برای ما بر این که تخلف کردیم
و در سفر موافقت ننمودیم يَقُولُونَ می گویند بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهاء خود مَا لَيْسَ
آنچه نیست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان می کنند و در دل
ایشانرا از آن خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود

برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللّٰهِ از حکم خدای شَيْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ اکر خواهد
خدای بِکُمْ ضَرًّا بشما قهری وهزیمتی وقتلی وخللی در مال واهل یا عقوبتی بر تخلف
اَوْ اَرَادَ بِکُمْ یا اکر خواهد بشما نَفْعًا سودی جون دولت ونصرت ونکاه داشت اموال واهالی
بَلْ کَانَ اللّٰهُ بلک هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنجه شما می کنید خَبِيْرًا دانا و می داند که قصد شما
از تخلف جه بوده شما مشغول مال و فرزند نداشتید بَلْ ظَنَنْتُمْ بلک کمان می بریدان لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ
انک باز نکردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُوْنَ ورجعت نکنند مؤمنان اِلٰى اَهْلِيْهِمْ بسوی اهالی خود بمدینه
اَبَدًا هرکز بلک مشرکان ایشانرا بکشند ومستأصل کردانند وَزُيِّنَ ذٰلِكَ و آراسته شد این کمان
یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر واصحاب او را تا متمکن شد فِيْ قُلُوْبِکُمْ در
دلهای شما وَظَنَنْتُمْ وکمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ کمان بد که دین خدا باطل شود وملت اسلام
برافتد وَکُنْتُمْ وکشتید شما بدین کمان قَوْمًا بُوْرًا کروهی هلاک شدکان بسبب فساد
عقیدت وبدی نیت وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وهرکه نکرود بخدای وَرَسُوْلِهٖ وبفرستادهٔ او وبدل
تصدیق حکم خدا ورسول نکند فَاِنَّا اَعْتَدْنَا بس بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْکَافِرِيْنَ
منکر ویکانرا سَعِيْرًا آتشی افروخته وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ومر خدایراست پادشاهی
آسمانها وزمینها زمام امور ممالک علوی وسفلی در قبضهٔ قدرت اوست يَغْفِرُ می آمرزد
کناه بزرک لِمَنْ يَّشَاۤءُ هرکرا می خواهد وَيُعَذِّبُ وعذاب می کند بجا خود مَنْ يَّشَاۤءُ هرکرا
اراده می کند وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای غَفُوْرًا آمرزنده توبه کنندکانرا رَحِيْمًا مهربان
بریشان سَيَقُوْلُ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بکویند باز پس ماندکان از حدیبیه مراد همان قبایل الله
یعنی همان اعراب خواهند کفت اِذَا انْطَلَقْتُمْ آنکاه که بروید اِلٰى مَغَانِمَ بسوی غنیمتها
مراد مغانم خیبرست لِتَاْخُذُوْهَا تا فرا کیرید آنرا ذَرُوْنَا بکذارید ما را نَتَّبِعْکُمْ
تا پی روی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ذی الحجه سنه ست
از حدیبیه بازکشت ودر محرم سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه نمود وحکم شد که هرکه در حدیبیه

حاضر بوده بدین غزا رود وغیر ایشان درین جنک اتفاق نکنند وجون عزم جزم شد جماعة
مخلفان کفتند بکذارید ما را تا موافقت کنیم با شما وبه خیبر آییم يُرِيْدُوْنَ می خواهند مخلفان
اَنْ يُّبَدِّلُوْا انک تغییر دهند کَلَامَ اللّٰهِ سخن خدای یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه
بدین حرب نروند قُلْ لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا بکو پی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون
میایید کَذٰلِکُمْ قَالَ اللّٰهُ همچنین کفته است خدای مِنْ قَبْلُ پیش از تهیهٔ شما یا پیش
از آمدن ما بمدینه فَسَيَقُوْلُوْنَ بس زود باشد که ایشان کویند خدای بدین حکم
نکرده بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا بلک شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم ونه جنین است
که مخلفان می کویند بَلْ کَانُوْا لَا يَفْقَهُوْنَ بلک هستند که در نمی یابند اِلَّا قَلِيْلًا مر اندک چیزی را
قُلْ لِّلْمُخَلَّفِيْنَ بکو مر بی پس ماندکان مِنَ الْاَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که
خوانده شوید اِلٰى قَوْمٍ بحرب کروهی اُولِيْ بَاْسٍ شَدِيْدٍ خداوندان کارزار سخت
که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمهٔ کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا هوازن وغطفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین حرب کردند
وکفته اند مراد اهل فارس وروم اند ملخص آیة آنک شما را بجنک مردمی محارب مبارز خواهند خواند
که شما تُقَاتِلُوْنَهُمْ کارزار کنید با ایشان وبکشید شان اَوْ يُسْلِمُوْنَ یا مسلمان شوند اکر این
قوم مشرک یا مرتد ند حکم ایشان قتلست یا اسلام واکر غیر ایشانند قتالست یا جزیه وبران
تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فَاِنْ تُطِيْعُوْا بس اکر فرمان برید کسی را که خوانندهٔ شماست
بقتال آن کروه يُؤْتِکُمُ اللّٰهُ بدهد شما را خدای اَجْرًا حَسَنًا مزد نیکو که
غنیمتست در دنیی وجنت در عقبی وَاِنْ تَتَوَلَّوْا واکر روی بکردانید و پشت بر داعی کنید
کَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانچه اعراض کردید مِنْ قَبْلُ پیش ازین از سفر حدیبیه يُعَذِّبْکُمْ عذاب
کند خدای شما را عَذَابًا اَلِيْمًا عذاب دردناک وجون متخلفانرا این همه وعید واقع
شد ضعفا وعجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطهٔ عجز وضعف از جهاد

تخلف می کنیم تا مآل حال ما بچه انجامد آیة آمد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی نیست بر نابینا حَرَجٌ کناهی اکر
بحرب نرود وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ ونه بر لنک حَرَجٌ اکر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ ونه بر بیمار
حَرَجٌ تنکی و اثمی اکر با مجاهدان موافقت نکند جه اینها معذورند وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وهر که
فرمان برد خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ اورا در جهاد وغیر آن یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ در آرد خدای تعالی
اورا ببهشتها آنجنان بوستانها که بیوسته تَجْرِی می رود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر مساکن
بهشتیان جویها وَمَنْ یَتَوَلَّ وهر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول یُعَذِّبْهُ
عذاب کند اورا خدای عَذَابًا اَلِیمًا عذابی که درد آن منقطع نکردد و الم آن منقضی نشود
و آن عذاب حرمانست جه بمخالفت امر خدا از دولت لقا مهجور و بنا فرمانی رسول از سعادت
شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان شعر مسوز ز آتش محرومیم که هیچ عذاب
ندوی سوزنده الم جون عذاب حرمان نیست آورده اند که جون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشانرا اعلام کند که آنحضرت بعمره
آمده و داعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از در آمدن و سخن کفتن منع کردند آنحضرت
ثانیا ذو النورین را رضی الله عنه فرستاد اورا در مکه نکاه داشتند و آوازهٔ قتل او در افتاد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند
و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره
نشسته بود در کشاف آورده که حضرت در زیر شجرهٔ سمره قرار کرفت و شاخی از آن بر پشت
مبارک وی فرود آمد عبد الله مُغَفَّلْ رضی الله عنه می کوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت
آن شاخ را بدست کرفته از پشت مبارک وی بر داشتم و صحابه بیعت کردند بر مرک و قتل
و آنکه مطلقا نکریزند حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما امروز بهترین
اهل زمین اید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان کویند

جه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد جنانچه می فرماید لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای خشنود کشت
عَنِ الْمُؤْمِنِینَ از کرویدکان صحابه اِذْ یُبَایِعُونَکَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ
در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا فِی قُلُوبِهِمْ آنجه در دلهاء ایشانست از اخلاص
و وفا و صدق و صفا فَاَنْزَلَ السَّکِینَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَیْهِمْ بر ایشان وَاَثَابَهُمْ
و پاداش داد ایشانرا فَتْحًا قَرِیبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه یا هجر وَمَغَانِمَ کَثِیرَةً
و دیکر جزا داد می ایشانرا از فضل خود غنیمتهاء بسیار یعنی از خیبر یَاْخُذُونَهَا فرا کیرند آنرا
از رخوت و نقود و ضیاع و عقاد وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَزِیزًا غالب و غلبه دهندهٔ
دوستان حَکِیمًا حکم کننده بمغلوبیهٔ دشمنان وَعَدَکُمُ اللّٰهُ وعده کرده است خدای شمارا
ای امت مَغَانِمَ کَثِیرَةً غنیمتهاء بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم
تَاْخُذُونَهَا فرا میکیرید آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ پس تعجیل نقد داد لَکُمْ می شمارا هٰذِهِ
این غنیمت خیبر وَکَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد اَیْدِیَ النَّاسِ دستهاء مردمان یعنی اهل
خیبر و حلفاء ایشانرا که بنی اسد و غطفان بودند عَنْکُمْ از شما تا حلفاء یهود
ترسیده بجنک نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید
وَلِتَکُونَ و تا باشد آن غنیمت آیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ نشانه مر مؤمنانرا بر داستی قول پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم وَیَهْدِیَکُمْ و برای آنکه
بنماید شمارا صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا راه راست که منهج توکلست و مستوثق بودن بفضل الهی
و باز کذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله بر آنند که جون حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعدهٔ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِیبًا
کار سازی حرب خیبریان فرمود و با هزار و جهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه
قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان شده سحری بود که از طریق وادی
حُصَنه بمیان قلعهاء خیبریان در آمد و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل

اسم موضوعات

وتیشه وادوات زرع روی بحدایق ومزارع خود داشتند که ناکاه لشکر اسلام بنظر ایشان
در آمد کفتند والله محمد والخمیس وروی بحصار ها نهادند وآن حضرت فرمود که الله اکبر
خربت خیبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده
دل بر قتال بنهادند ومسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند وآن قلعه کرفته شد وبعد از آن
حصار شق مفتوح کشت ودر مغازی محمد اسحق رحمه الله مذکورست که اول از حصون خیبر
حصن ناعم را فتح کردند پس نطاه وشق را وبعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن
کشتند وبجنک بسیار کرفته شد واقمشه وامتعه واطعمهٔ ایشان بدست مسلمانان افتاد
بس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند وحضرت را صلی الله علیه وسلم صداع طاری شد
وبخود سواری نمی توانست فرمود وقلعه بغایة محکم بود وآنجا حرب فراوان وقوع یافت وبالآخره
بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح کشت ودران قلعه مرحب خیبری را کشت ودر آهنین
از حصار برکنده سپر خود ساخت ویهود زینها رخواستند وغنایم بسیار بدست صحابه افتاد
وکنج ابی الحقیق باز یافتند وآنجا آنحضرت را زهر دادند وبرهٔ زهر آلود باوی بسخن آمد که
یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند سو زخوان معجزهٔ او کر نواله طلبی
حدیث برهٔ بریان شنو که ماحضر نیست وَاُخْرٰى ووعده کرد خدای شما را غنیمتهاء دیکر
یا فتح شهرهاء دیکر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بران ونمی دانید آنرا قَدْ اَحَاطَ
اللهُ بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بِهَا بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین
فارس وروم وشام مجاهد می کوید که هر فتحی که تا قیامت مرین امت را دست دهد
درین داخلست وَكَانَ اللهُ وهست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ برهمه چیزها از فتح مداین
واعطاء غنایم قَدِيرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمْ واکر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل مکه وصلح نکردندی لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ هر اینه
برکردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ بس نیافتندی وَلِيًّا

کارسازی که ایشان را نکاه دارد وَلَا نَصِيرًا ونه یاری که ایشان را مددکاری نماید سُنَّةَ اللّٰهِ
سنة نهاده است خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که کذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در امتان دیکر که همیشه انبیا برایشان غالب بوده اند وَلَنْ تَجِدَ ونیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت
خدای را تَبْدِيلًا تغییری هرچه در ازل مقرر ومقدر شده لا محالة کاین خواهد شد ودست تصرف
هیچ کس رقم تغییر وتبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید سو تغییر بحکم ازلی راه نیابد
تبدیل بفرمان قضا کار ندارد در دایرهٔ امر کم و بیش نکنجد باسر قدر چون وچرا کار ندارد
آورده اند که بوقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنکام
نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند وشبیخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران
رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشان را بکرفتند وآنحضرت ایشان را آزاد کرد وآیة
نازل شد که وَهُوَ الَّذِي واوست خداوندی که از محض کرم كَفَّ اَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهاء
کفار مکه را عَنْكُمْ از شما تا صلح کردند وَاَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ وکوتاه کرد دستهاء شما را از ایشان
بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ بس از انکه ظفر داد شما را وغالب
ساخت عَلَيْهِمْ برایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللهُ وهست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای وآنکه دست باز میدارید ومی کذارید
بجهت تعظیم خانهٔ خدای بَصِيرًا بینا وشما را بران جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند
آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ وباز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام
وَالْهَدْيَ ومنع کردند آنرا نیز که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتی که باز
داشته شده بود اَنْ يَبْلُغَ از انکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحرست یعنی منا
خلاصهٔ معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند وقربانی را بمحل او
نکذاشتند مستحق قتال واستیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان
باز می داریم جهت کروید کان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ واکر نبودندی مردان

جواب لولا

کوویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ وزنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشانرا نداشته اید
وآن هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان می کردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی
ایشان در مکه وشما ایشانرا نمی دانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ
بدلست از رجال یعنی اگر نه ان بودی که آن مؤمنان هستند ونه ان بودی که شما ایشانرا
در اثناء قتال پی سپری میکردید یعنی هلاک می ساختید فَتُصِيبَكُمْ پس می رسید شمارا مِنْهُمْ
از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی واندوهی بقتل مؤمنان یا تا وانی چون
کفارت ودیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بأن تطئوهم است یعنی می کشتید ایشانرا بی آنکه دانید هر اینه
مادست شما از ایشان کوتاه نمی کردیم پس منع کردیم شمارا از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت
ایشا واین برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیراتست وگفته اند
دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا
الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه عذاب می کردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی مولم موجع در دنیا به قتل وسبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند
ودر آوردند آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب وتکبر وغیرت را
حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیة جاهلیه که بنده را از فرمان داری باز دارد یعنی بایکدیگر گفتند که
محمد را با یاران او در مکه نمی گذاریم چه ایشان در بدر واحد پدران وبرادران مارا کشته اند
بلات وعزی که در منازل ما در نیایند چون ایشان عصبیة پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس
فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام ووقار خود را عَلَى رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وبر مؤمنان تا مقاتله نکردند وبصلح راضی شده معاودت نمودند وسهیل بن
عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند وراضی نشد که محمد
رسول الله کتابة کنند حق تعالی می فرماید وَأَلْزَمَهُمْ وثابت داشت خدای مؤمنانرا

كَلِمَةَ التَّقْوَى بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند
یا محمد رسول الله که بکتابة آن رضا ندادند وَكَانُوا وهستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا
سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا وهستند اهل آن واولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و
هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه
گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر
بجای نیاوردیم آیة آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر اینه راست کرد خدای ومحقق ساخت رَسُولَهُ
برای فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ بنا بر حکمتی در ین سال تأخیر
کرد ودر سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر اینه در آیید شما بمسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ
چون خواسته است خدای وگفته اند استثنا حکایت قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در وقت
تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید انشاء الله آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از عادی
مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهاء خود را وَمُقَصِّرِينَ وچینندگان موی از سر
یعنی بعضی بتراشید بعضی بچینید لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس دانست خدای
مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی
مقرر کردانید مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهة عمرة قضا
فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح
شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است
بِالْهُدَى براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ وبدین درست که اسلامست
لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ برهمهٔ دینها یعنی تا اگر دین حق باشد احکام
آنرا منسوخ سازد واگر باطل بود براندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور
ومغلوب مسلمانان شوند وآن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا وعلیه السلام وَكَفَى بِاللَّهِ
وبسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله نویسید

بر اسبتی

ان بمعنی اذ می باشد
در وقت تحقیق کا
قال تعالی وانتم الاعلون
ان کنتم ای اذ کنتم

غم نخوری که ما می کویم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ محمد فرستاده خدایست بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانکه با وی
اند از مؤمنان اَشِدَّآءُ سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَآءُ مهربان و مشفقان
بَيْنَهُمْ میان یکدیکر تَرٰيهُمْ می بینی ایشانرا رُكَّعًا رکوع آورندکان سُجَّدًا
سجود کنندکان یعنی در اکثر اوقات مشغولند بنماز در موضح فرموده که این
مناقب راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما درین الفاظ ایمائیست باختصاص
هریک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است رضی الله عنه که بقرب
ومعیت ورفاقت در دار و غار مخصوص بود واشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله
عنه جه در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاقست رحماء بینهم
نعت ذوالنورین است رضی الله عنه که رأفت و حیا و دلنوازی و وفای وی مشهور و معروفست
و نزد خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف رکعا سجدا شرح حال مرتضی است
رضی الله عنه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات می کذشت تا حدی
که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادمان عتبه علیه اش می رسید
يَبْتَغُونَ می طلبند این بندکان فَضْلًا مِنَ اللهِ فضلی از خدای یعنی زیادتی ثواب
از او می جویند وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او طلب می کنند سِيمَاهُمْ علامتهاء
ایشان فِي وُجُوهِهِمْ در رویهاء ایشان ظاهر بود مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده کردن
در لبابی می کوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بود جه روی نماز کذارنده در نظر
اهل دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکور است
که جون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر کردد
درویش را کواه جه حاجت که عاشق است رنک رخش زدور به بین و بدانکه هست ذٰلِكَ این وصف که مذکور شد
مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرٰيةِ در کتاب موسی علیه السلم یعنی ایشان بدین صفت
در توریة مذکورند وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وصفت ایشانست در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب

عیسی علیه السلم مسطورند یا صفت ایشان در انجیل كَزَرْعٍ مانند کشتیست که در اول
أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ پس
قوی کرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوقِهِ پس بایستد
بر ساقهاء خود اول دانه بود و کیاهی ضعیف با آخر درختی کردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشکفت آرد
مزارعانرا قوت و سطبری و راستی و خوبی او این مثلیست و ممثل وی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و یاران وی رضی الله عنهم که باول دعوت اسلام ضعیف بود و هرچند بر آمد قوت کرفت
و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لِيَغِيظَ تا خشم کیرند بِهِمُ الْكُفَّارَ بیاران
پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که آیة در شان اصحابست پس هرکه بر ایشان خشم کیرد
و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که کرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهاء ستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده
مَغْفِرَةً امرزش کناه وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرک

سورة الحجرات

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید لَا تُقَدِّمُوا پیش مبرید
اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مکوئید پیش از آنکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخن کوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل
کتاب و سنت پیشی مکیرید بر پیغمبر که او بدان داناترست وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای
در تقدیم بر وی قولا و فعلا إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست مر اقوال شما را
عَلِيمٌ داناست بافعال شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان لَا تَرْفَعُوا بلند مکنید
أَصْوَاتَكُمْ آوازهاء خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر ایشانرا تعلیم می اسم
ادب میدهد یعنی جون سخن کوئید آواز خود را بلند تر از آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوا
و آشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ
همجون آشکارا خواندن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات

لوازم ادب کرده باشید وگفته اند او را بنام وکنیة مخوانید چنانچه یکدیگر را می خوانید بلکه
به یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهاء شما بسبب
این جرأت وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ وشما ندانید که عملهاء شما حبط شده بترک ادب بزرگان
گفته اند من ترك الأدب رُدَّ عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی
ضایع شد ~ نگاه دار ادب در طریق عشق ونیاز ، که گفته اند طریقت تمام آدابست ،
آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بلند سخن گفتی چون این آیة نازل شد در خانه بنشست وبگریه وزاری
مشغول شد خبر بآنحضرت رسیده او را طلبید وگفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله
در گوش من گرانی هست ومن در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبطه
شده باشد حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی
بخیر وبمیری بخیر یعنی شهید شوی وتو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم وبدین
بشارت هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیة آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو
می دارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهاء خود را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای وبادب
وآزرم سخن می گویند أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است
خدای قُلُوبَهُمْ دلهاء ایشانرا لِلتَّقْوَى برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده
که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهاء ایشانرا وآزمودن بمعنی پاک کردنست
همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد وطلای خالص بماند گویند این زر
آزموده است ~ در بوته امتحان کرم بگدازی منت دارم که بی غشم می سازی
لَهُمْ مرین گروه پاکیزه دلانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ومزدی بزرگ
بی کران آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستاد بحیّی از احیاء بنی العنبر
وآن سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس وعطارد بن حاجب

ثابت رضی الله عنه در حرب یمامه شهید شد

وزبرقان بن بدر وغیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود وحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم استراحه فرموده بودند ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهره می رفتند
ونعره می زدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر حضرت بیدار شد و
بیرون آمده یکی از ایشانرا حکم ساخت وانکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدا فراگیر ونصفی را
آزاد کن حضرت همچنان کرد وآیة آمد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا می کنند ترا مِنْ
وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پیش آن أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان لَا يَعْقِلُونَ
ذهن انسانیة ندارند ومراعات ادب نمی نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر ایشان صَبَرُوا صبر
کردندی حَتَّى تَخْرُجَ تا بیرون آیی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی
خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیرانرا آزاد می کردی وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده
است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَحِيمٌ مهربانست باهل ادب که تعظیم سید اولی الالباب کنند چه
ادب جاذب رحمتست وحرمت جالب نعمت سرمایه ادب بکف آور که این متاع آنرا که
هست سود ابد آیدش بدست آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان
فرا گیرد ومیان ولید وایشان در جاهلیة خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند
از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبتی مجدد انداختند ومردم بسیار از روی تعظیم
واجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وبعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من
کردند واز دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد وفرمود که
در کار ایشان احتیاط تمام بجای آر وتعجیل منمای خالد برفت وکس بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال
نماید آنکس دید که بانگ نماز می گویند وجماعت می گذارند وشعار اسلام از ایشان ظاهرست
باز آمد با خالد گفت وخالد بعرض حضرت رسانید وآیة آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه

مؤمنان اِنْ جَاءَكُمْ اگر آید بشما فَاسِقٌ دروغ گویی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَاٍ
بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تألم خاطر باشد فَتَبَيَّنُوا پس تفحص کنید
وتنیک کود ری دوید اَنْ تُصِيبُوا تا نرسانید مکروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی
یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید وحال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا
پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ برانچه کرده باشید نَادِمِينَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل
مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوا اَنَّ
فِيكُمْ وبدانید آنکه درمیان شماست رَسُولَ اللّٰهِ فرستادهٔ خدای وتعظیم او اقتضا آن می کند
که سخن دروغ وبیهوده بحضرت او عرض نکنید لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی
اگر قول شما بشنود پیغمبر وبرای شما کار کند فِي كَثِيرٍ مِنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها
لَعَنِتُّمْ هر اینه برنج افتید و هلاک شوید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است
اِلَيْكُمُ الْاِيمَانَ بشما ایمان وتوحید را وَزَيَّنَهُ وبیاراسته است آنرا فِي قُلُوبِكُمْ
در دلهای شما بنصب ادله وتوضیح حجج وبراهین وَكَرَّهَ ودشمن ساخته ومکروه گردانیده است
اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ وبیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْيَانَ
ونافرمانی کردن اُولٰئِكَ آن گروه که تحقیق اخبار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند
راه یافتگان بطریق صلاح وآن تزیین ایمان وتکریه کفر فَضْلًا برای فضلیست
مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته وَنِعْمَةً ونعمة از حضرت او
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بصدق وکذب مخبران حَكِيمٌ محکم کار در امور
بندگان وان حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار می فرماید که از خبرهاء ناراست انواع
فتنها می زاید ~~سو~~ هرگز سخنان شبهه آمیز مگو ❊ وان راست که هست فتنه انگیز مگو
خاموش کن وگر چاره نداری ز سخن ❊ شوخی مکن وتند مشو تیز مگو ❊ آورده اند که میان عبدالله
رواحه رضی الله عنه وابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله رفت

وبدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی بمدد آمدند وهم از شتم وسفاهت بحرب وضرب
منجر شد حق سبحانه آیة فرستاد که وَاِنْ طَائِفَتَانِ واگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
اقْتَتَلُوا کارزار کنند بایکدیگر فَاَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَيْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت
ودعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فَاِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند وافزونی جوید اِحْدٰىهُمَا
یکی از آن دو طایفه عَلَى الْاُخْرٰى بران دیگری واز صلح عدول نماید وبفرمان خدای
راضی نبود فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي پس قتال کنید با آن گروه که بغی می کنند حَتّٰى تَفِيءَ
تا باز گردند اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای وگردن گیرند فَاِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردند آن طایفه
باغی براه حق وترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح
کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه واز راه حق تجاوز منمایید
وَاَقْسِطُوا وداد کنید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
دوست میدارد عدل کنندگانرا که در قول وفعل رعایت قانون عدالت کنند ❊ مدار کار
ملک ودین بر عدلست ~~سو~~ عدل را مشکریست جان افزای ❊ عدل مشاطهٔ لیست ملک آرای ❊
عدل کن زانکه در ولایت دل ❊ در پیغمبری زند عادل ❊ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان
برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسبند باصلی واحد که آن ایمان است فَاَصْلِحُوا
پس بصلاح آرید بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ میان برادران شما هرگاه که خلافی وشقاقی واقع شود
تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفه افتد وکس اندیشه می کند
ابناء اوس وخزرج باشد وایشان دو برادر بوده اند وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب
الٰهی در مخالفة فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید نقلست که جمعی
از بنی تمیم استهزا می کردند بدرویشان صحابه چون عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب
رضی الله عنهم حق سبحانه آیة فرستاد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لَا يَسْخَرْ باید که افسوس نکنند واستخفاف ننمایند قَوْمٌ گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر

عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا شاید انکه باشند آنانکه افسوس کرد کانند خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس
کنندکان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت
یا صفیه را رضی الله عنها بیهودیه عیب کردند حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و نشاید که زنان
استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ از زنان عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شده اند خَيْرًا
مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندکان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از اصحابه کفت
از ان نیز نهی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا و عیب مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهاء خود یعنی اهل دین خود را
چه مؤمنان بمثابه نفس واحده اند پس هر که دیکری را عیب کند خود را عیب کرده باشد ع
عیب هر کس که کنی هم بتو می‌کردد باز و ابو مالک انصاری عبد الله ابی حدرد را رضی الله عنهما کفت
یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که وَلَا تَنَابَزُوا و مخوانید یکدیکر را
بِالْأَلْقَابِ بلقبهای ناخوش چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده باشد یا پدر ایشان را بیهودیه
و نصرانیه ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست
کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا کفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ لَمْ
يَتُبْ و هر که توبه نکند ازین منهیات فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
بر نفس خود که آنرا در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می‌آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
کرویدکان اجْتَنِبُوا بپرهیزید و بکذارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری را از کمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ
بدرستی که بعضی از کمان إِثْمٌ بزه است و کناه بران متفرع می‌شود و بباید دانست که کمان
چهار قسمت اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و بمؤمنان و در خبر آمده که ان حسن
الظن من الایمان دویم حرام و آن کمان بدست بخدای و بمؤمنان و آنست موجب اثم سیم مندوب الیه
و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن
ظن است در امور دینی و مهمات معیشی و درین صورت بدکمانی موجب سلامت و انتظام
مهام است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل ـــــو بد نفس مباش و بد کمان باش

در فتنه و مکر در امان باش • آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی سفار
سلمان را رضی الله عنه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستاده ادامی یا طعامی طلبیدند
و حضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان
باز آمد و صورت حال باز کفت ایشان در غیبه وی کفتند سلمان قدمی دارد که اکر بچاه سمیحه
رود آبش خشک شود بعد از ان تجسس افتادند که آیا اسامه راست کفته که طعام نداشته
یا با ما بخل ورزیده دیکر روز نزد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمدند فرمود که چیست
این سرخی کوشت که در میان دندانهاء شما می‌بینم کفتند ما کوشت تناول نکرده ایم آنحضرت
فرمود که کوشت خوردنی نمی‌کویم کوشت آدمی کویم و این آیة نازل شد که کمان بد مبرید وَلَا تَجَسَّسُوا
و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدکمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ
و باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیکر را چنانچه درباره سلمان کردید
و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی کوید که اکر مواجهه با او کویند آنرا کاره بود پس تمثیلی
می‌فرماید برای زشتی غیبت برین وجه که أَيُحِبُّ آیا دوست می‌دارد أَحَدُكُمْ یکی از شما
أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ کوشت برادر خود مَيْتًا در حالتی که مرده بود آن
برادر بلکه نفس شما از ان تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه داردید آنرا و نخورید پس همچنانچه
اکل کوشت مرده را کاره‌اید باید که غیبت را کاره باشید ـو آنکس که لوای غیبة افراخته است
از کوشت مردکان غذا ساخته است • وانکس که بعیب خلق برداخته است • زانست که عیب خویش نشناخته است
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبة کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده
توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبة کردن رَحِيمٌ مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت
کفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام
زاده الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبة وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که
آیا محمد هیچ کس دیکر نیافته که بانک کوید بجزین کلاغ سیاه و در نسب او قدح کرد ندایه آمد که

بئر سمیحه جایی بسیار
آب بوده ٥

يا ايها الناس ای مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریده ایم شما را من ذکر و انثی از مردی
وزنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادر اید بس بنسبی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن
هیچ وجهی ندارد ـــــو، الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم والام حوا
ـــو بنسب آدمیانی که تفاخر ورزند، از ده دانش و انصاف جه دور افتادند، نرسد فخر کسی را بنسب برد بکری
جنکه در اصل زیک آدم و حوا زدند وانکه کسی بقبایل و عمایر می نازد باید که داند که تشعب
شعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر جنانجه می فرماید وجعلناکم شعوبا و کردانیدیم
شما را شعبها یعنی جماعتهاء عظیم منسوب باصل واحد وقبائل و قبیلهاء منشعب به شعوب
لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله
متمیز میشوند جنانجه زید تمیمی از زید قرشی و بباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل
جنانجه مثلا خزیمه شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال
دارد جنانجه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر بطونست جون لوی که بطنیست از قریش
و پس از آن افخادست جون هاشم که فخذیست از لوی پس عشایرست جون عباس از هاشم بعد از آن
فضیله باشد و آن اهل بیت است جون بنی العباس و کفته اند شعب از قحطان باشد و قبایل
از عدنان و قولی آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر ان اکرمکم
بدرستی که بزرکوارترین شما عند الله نزدیک خدای اتقاکم پرهیزکارترین شماست
جه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل کردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر
ــــو، الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب ادب باش تا بزرک شوی
که بزرکی نتیجه ادبست ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبیر
آکاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت
می کردند و می کفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمدیم
و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند

بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم با یمان خود حق سبحانه فرمود که قالت الاعراب کفتند اهل بادیه از
اسد و غطفان که ما آمنا ایمان آورده ایم و کرویده قل لم تؤمنوا بکو که ایمان نیاورده اند
جه ایمان اقرار زبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی بس مکویید که ایمان
آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا ولیکن بکویید که اسلام آورده ایم مراد اسلام لغویست که عبارت
از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان و در نیامده است
ایمان فی قلوبکم در دلهاء شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله و اکر
فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق بکذرید لا یلتکم
کم نکرداند خدای من اعمالکم از مزد کردارهاء شما شیئا جیزی را بل بتمام و کمال
بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای امرزنده است کناهی را که از مطیعان صادر شده
باشد رحیم مهربانست بتوفیه اجور ایشان انما المؤمنون جزین نیست که کرویدکان
حقیقی الذین آمنوا آنانند که ایمان آوردند بالله ورسوله بخدای و رسول او بخلوص دل
و صفای نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و برای تحقیق
ایمان خود جهاد کردند باموالهم بمالهاء خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان
سلاح خریدند وانفسهم و بنفسهاء خود که مباشر حرب کفار شدند فی سبیل الله در راه
رضای خدای اولئک آن کروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راست کویان در
دعوی ایمان بعد از نزول این آیة همان کروه آمده سوکند خوردند که ما مؤمن صادقیم آیة
آمد که قل بکو ایشان را اتعلمون الله آیا خبر می کنید خدای را بدینکم بکیش خود و بدروغ سوکند
می خورید بر ایمان والله یعلم و حال آنست که خدای میداند ما فی السموات آنجه در آسمانهاست
از کواین علوی وما فی الارض و آنجه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شیء
و خدای بهمه جیزها علیم داناست و هیچ جیز برو پوشیده نشود بس محتاج اعلام و اخبار
شما نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا بآنکه اسلام آورده اند قل لا تمنوا

بکومنت منهید علیّ بر من اسلامکم با سلام خود بل الله بلکه خدای یمن
منت می نهد علیکم بر شما ان هدیکم بآنکه راه نموده است شما را للایمان با یمان
ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان در دعوی ایمان ان الله یعلم
بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها و ز(مینها)
والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون بآنچه شما می کنید از اظهار ایمان و ابطان
نفاق سورة ق بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف مقطعه جهت فرق است
میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نثر بجای
تشبیب مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال می کند بر انکه کلامی که
بعد از وی می آید منثورست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جماعتی است که قرآنرا
شعر می کفتند و در بن حرف بعینه کفته اند نامیست از نامهاء خدای یا نام قرآنست
یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتیت
بکلمهٔ قف یعنی بایست ای محمد بر عمل بآنچه مامور شدهٔ امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که
معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و کویند قاف نام کوهیست محیط بکرهٔ زمین که حق سبحانه آنرا
از زبرجد سبز آفریده و بدان سوکند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب
الهی که ونحن اقرب در بن سوره از ان خبر می دهد یا سوکند می خورد بقوت قلب حبیب خود
والقرآن المجید و بحق قرآن بزرکوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث
نکرویدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم از انکه آمد بدیشان منذر پیغمبری
بیم کننده منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس کفتند ناکرویدکان وضع ظاهر
در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست بکفر هذا این بر کزیدن محمد برای رسالت
شیء عجیب چیزی شکفت است و کار عجب و دیکر کفتند ائذا متنا آیا چون ما
بمیریم وکنا ترابا و کردیم خاک ما را بعالم حیات باز خواهند کردانید و روح ما با جسد

رجعت خواهد کرد ذلک این ردّ ما بحیات رجع بعید باز کشتنی دورست از عادت و امکان
پس حق تعالی ردّ ایشان کفت قد علمنا بدرستی که ما می دانیم ما تنقص الارض
آنچه کم کرداند زمین منهم از کوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرک ایشان وعندنا
و نزدیک ما کتاب حفیظ کتابیست نکاه دارنده مر تفاصیل اشیا را پس آنچه از ایشان
خاک شده آنرا می دانیم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان
آن نیز فراموش نمی کنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که
ایشان می کویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند و نکرویده بالحق بقرآن راست
درست یا بمحمد لما جاءهم آن هنکام که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد فهم
فی امر مریج پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و با ضطراب آورنده
در شان قرآن کاهی آنرا سحر می کویند و کاهی شعر و کاهی افسانه و درباره پیغمبر
وقتی او را مجنون می خوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نکرند
منکران بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم زبر سر ایشان که بمحض
قدرت کیف بنیناها چکونه بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زبر طبقه وزیناها و بیاراسته ایم
آنرا بستاره کان وما لها و نیست آنرا من فروج هیچ شکافها و فرجها پس آفریدن چیزی
بدین همه بزرکی بی فرجه و علتی و شکافی و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت و نهایت
دانش و حکمت والارض مددناها و زمین را باز کشیده ایم و کسترده بر روی آب والقینا فیها
و افکنده ایم در وی رواسی کوهها بلند استوار پای بر جای وانبتنا فیها و برویانیده ایم
در زمین من کل زوج از هر کونه نباتی بهیج نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و این
همه کرده ایم تبصرة از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نکریستن وذکری
و از برای یاد کردن و پند کرفتن لکل عبد منیب مر هر بنده باز کردیده را بخدای ونزلنا
و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت

فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار
وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دیگر دسته کردانیدیم باران دانه را که از شأن او آنست که بدروند
چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرما بلند
و بزرگ لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما در هم دسته مراد تراکم طلع است
یا بسیاری میوه در وی و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی بندگان وَأَحْيَيْنَا
بِهِ و زنده کردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده افسرده را پس همچنان که زمین
پژمرده را حیات بخشیدیم كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده
گشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تأمل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک
مدفونست و ظهور او بعد از خفا و رنبیست که بشمهٔ از حیات اموات پی تواند برد
کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز • چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد • فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد • پس از تسلی دل مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر می دهد و می فرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر
نوح را علیه السلام وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل چاه بیمامه یا بئر معطله یا جبل فتح مر نبی خود
حنظله بن صفوان را علیه السلام وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد
هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی و هرون را علیهما السلام وَإِخْوَانُ لُوطٍ
و برادران لوط یعنی اصهار او مر او را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه
مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمهٔ
از حکایة وی گذشت و اخبار بواقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ
همهٔ ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همهٔ پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند
پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همهٔ ایشان باشد و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ

پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا
آیا ما عاجز شده‌ایم و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ با آفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی
مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است و قادر پس می فرماید که کسی
که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مددی چرا توانا نبود بر اعادهٔ ایشان بجمع مواد و دمیدن حیات با آن
و بی شبهه ما بر آن قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان
مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت می پندارند و در خلق جدید محققان
نکتهاء نازک و سخنان دقیق لطیف هست و بر بعضی از آن در تفسیر همین آیة از جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریده‌ایم آدمی را وَنَعْلَمُ و می دانیم
مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آن چیزی که وسوسه می کند مر او را بدان نَفْسُهُ نفس او اندیشها بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ
و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی بوی و این نزدیکی بعلم و قدرتست
نه بمکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکترست
از علم دل وی و گفته ما دانا تریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب عرائس الحقایق
فرموده که حبل الورید اقرب باجزاء نفس انسانیست بوی پس درین سخن ایمائیست بآنکه
حق سبحانه از آن اقرب به بنده اقربست پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد حق را نیز
هرگاه جوید بیابد و إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ • و در زبور آمده است که الا من طلبنی وجدنی
• نحن اقرب گفت من حبل الورید • تو فکندی تیر فکرت را بعید • ای کمان و تیرها بر ساخته •
صید نزدیک و تو دور انداخته • و باید دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد از غیر کیفیة قرب
جان که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب حق را که از کیفیة مقدس و منزه است چگونه
ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکورست سو قرب بی چونست جانت را بتو •
قرب حق را چون بدانی ای عمو • قرب نی بالا نه پستی رفتنست • قرب حق از قید هستی رستن است •
در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که فرموده و اقترب و در احادیث قدسیه وارد است

که لا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل • واین قرب اول بایمانست وتصدیق وآخر باحسانست وتحقیق
یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه • وقرب حق من بنده را دو قسم است یکی کافهٔ خلق را
بعلم وقدرت وهو معکم اینما کنتم • دیکری خواص درکاه را بخصایص بر وشواهد لطف که وتحی اقرب الیه
اول اورا قربی دهد غیبی تا ازجهانش برهاند بس قربی بخشد حقیقی تا از آب وکلش با زبرد
از هستی موهوم بنده می کاهد وهستی اصلی زیاده ظهور می کند تا جنانکه دراول خود بود
در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع کردد واسباب منقطع ورسوم باطل وحدود متلاشی
واشارات متناهی وعبارات منتفی وحق یکتا وبخود باقی **سو** موج بحر لمن الملک بر آید ناکاه
غرقه کردند دران بحر چه درویش وچه شاه **اذ یتلقی المتلقیان** یاد کن چون فرا کیرند دو فرشته
فرا کیرنده اقوال واعمال مکلفانرا وبنویسند **عن الیمین** از طرف راست همنشینی
وعن الشمال قعید وازجانب جب همنشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست وجب بنده نشسته
تکه بان وی باشند **ما یلفظ** بیرون نه افکند از دهن خود **من قول** هیچ سخنی
یعنی متکلم نشود بجیزی **الا لدیه** مکر نزدیک او **رقیب** تکه بانی بود **عتید** آماده
که فی الحال بنویسد در کتاب آورده که درحکمت اولی مذکورست که عجب میدارم از پسر آدم که
دو ملک او بر وی ندانها بیش او نشسته اند زبان او قلم ایشانست وآب دهن او مداد ایشان جکونه
در ما لا یعنی سخن کوید وحال انکه می کوید وبسیار می کوید ودر حدیث آمده که من حسن اسلام المرء
ترکه ما لا یعنیه **سو** ایلهی تصرفه زدمی کنی • صرفه کفتار کن ار محکنی
مصلحت تست زبان زیر کام تیغ بسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نکه بان بنده اند ونیک
وبد او بقید کتابه در می آرند که ناکاه اجل برسد **وجاءت** وبیاید **سکرة الموت** بیهوشی مرک
بالحق بامر خدای که درست وراستست وکویند مرد را **ذلک** این مرکست **ما کنت منه**
آنجه بودی تو که ازو **تحید** می کریختی ومی ترسیدی واورا مکروه می داشتی **ونفخ فی الصور**
ودمیده شود در صور نوبهٔ دویم وبدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها برآیند

خرمن هستی همه چنان سوخت • آتش عشق که از دل ما بر آمد •

وملایکه می کویند **ذلک** این روزست **یوم الوعید** روزی که همه خلقانرا بدو
وعید می کردند یعنی میترسانیدند **وجاءت** ومی آید دران روز بعرصهٔ محشر
کل نفس هرکسی **معها سائق** با او راننده یعنی فرشته که اورا بموقف حساب میراند
وشهید وبا او کواهی که بر اعمال نیک وبد او کواهی می دهد وآن هم فرشته باشد
یا جوارح او نه از سایق فرار میسر ونه بیش شاهد انکار متصور وبهر کس از حق
خطاب میرسد که **لقد کنت** بدرستی که بودی تو بدبینی **فی غفلة** در بی خبری **من هذا**
ازین روز **فکشفنا** بس بر داشتیم **عنک** از دیدهٔ تو **غطاءک** بوشش جهل وغفلت
تو تا هرچه شنوده بودی معاینه به بینی **فبصرک الیوم** بس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف حجاب
از و **حدید** تیزست وکفته اند بینایی اینجا بمعنی دانائیست یعنی آنجه بر تو پوشیده بود از احوال
بعث وحشر امروز بتو نمودیم وبدان دانا شدی **وقال** وکوید **قرینه** همنشین او یعنی ملکی
که بر او موکل بوده **هذا** اینست **ما لدی** آنجه نزدیک منست **عتید** حاضرست یعنی دفتر اعمال
او بس خطاب رسد بسایق وشهید که **القیا فی جهنم** بیفکنید در دوزخ **کل کفار عنید**
هر کافری ستیزه کر که حق نعمت را **مناع للخیر** منع کننده مر خیر را یعنی بازدارنده مال از حقوق مفروضه
وکفته اند آیه در شان ولید مغیره است ومراد از خیر دین اسلامست واو منع می کرد اولاد واقربا را آن
خود را از مسلمانی وبصفت کفر وعناد نیز موصوف بود صفتی دیکرش **معتد** در کذرنده از حدود
الهی **مریب** شک آرنده در وحدانیه **الذی جعل** آنکه کردانید یعنی شریک ساخت **مع الله**
با خدای بحق **الها آخر** خدای دیکر **فالقیاه** بس در افکنید اورا **فی العذاب الشدید** در عذابی
سخت جاودانی وچون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند کوید مرا جه کناه است دیوی بر من
مسلط بود ومرا کمراه کرد آن دیورا حاضر سازند انکار کند **قال قرینه** کوید همنشین او
یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده **ربنا** ای پروردکار ما **ما اطغیته** من بی راه نکردم اورا
ودر باده او از حد درنکذشتم **ولکن کان** ولیکن بود او **فی ضلال بعید** در کمراهی دور دراز

وازان باز نكشت قَالَ كويد حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مكنيد لَدَيَّ نزديك من كه هيچ فايده
برين خصومت مترتب نيست وَقَدْ قَدَّمْتُ وبدرستى كه پيش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ
بشما وعيد خود را در كتب خود وبر السنهٔ رسل خود وحالا شما را هيچ حجتى نمانده وهيچ عذر از
شما مسموع نيست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغيير داده نشود سخن لَدَيَّ نزديك من يعنى وعده ووعيدى
كه كرده ام تبديل بدان راه نيابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ ومن نيستم ستم كننده لِلْعَبِيدِ بر بندكان
كه بى استحقاق ايشانرا عذاب كنم يَوْمَ يَقُولُ ياد كن روزى را كه كويد خداى وحفص
بنون مى خواند يعنى كوييم ما لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آيا پر شدى يعنى من وعده كرده
كه ترا پر سازم از كفار انسى وجنى پر شدهٔ يا نى خداى اين كويد وَتَقُولُ وكويد دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ
آيا هيچ زيادتى هست اين استفهام است بمعنى سؤال يعنى زياده كن وحق سبحانه ديكر كافر
بوى مى فرستد تا پر شود وقول آنست كه حتى يضع الجبار قدمه فيها فتقول قط قط سو
اين قدم حق را بود كورا كشد • غير حق خود كه كمان او كشد • وامام زاهد وبعضى ديكر از محققان
بر آنند كه استفهام بمعنى نفى است يعنى لا مزيد پر شدم وزيادتى را كنجايش نيست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
ونزديك كردانيده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ براى پرهيزكاران غَيْرَ بَعِيدٍ تاكيد ست
يعنى بهشت بديشان نزديك بوده دور واين پيش از ان باشد كه ايشانرا ببهشت برند اول
بهشت را بديشان نمايند ومنازل ونعيم هر يك بنظر وى در آرند تا لذتش بيفزايد پس كويند
هَذَا اينست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بوديد در دنيى واين آماده كرده ام لِكُلِّ
أَوَّابٍ براى هر بازكرديده از شرك بتوحيد يا از معصيت بطاعت يا بازكشته از خلق بحق
حَفِيظٍ نكاه دارندهٔ حدود شرع يا رعايت كنندهٔ امر ونهى وكفته اند نكه دارندهٔ نفس از معصيت
يا محافظت كنندهٔ عهد ربانى يا آنكه پاس انفاس واوقات خود يعنى در هر نفسى از
حق تعالى ذاهل وغافل نباشد • اكر تو پاس دارى پاس انفاس • بسلطانى رسانندت ازين پاس
تا يك پند بس در هر دو عالم • كه بر نايد نجات بى خدا دم • مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ هر كه بترسد از خداى

بِالْغَيْبِ به پنهانى و پوشيدكى يعنى عمل خود از خلق پنهان دارد وكفته اند نهان وآشكار
ويكى باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وبيايد دلى بازكشته بحق يعنى اقبال كننده بطاعت وسر
از متابعت نفس پس اين كس وامثال او را كويند ادْخُلُوهَا در آييد ببهشت بِسَلَامٍ با ايمنى
وسلامت يا تشريف يافته بسلام خداى وفرشتكان ذَلِكَ اين روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقاى
جاويديست يعنى درين روز مرك نباشد لَهُمْ مر اهل بهشت راست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
از انواع نعمتها واصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا ونزديك ما مَزِيدٌ زياده هست
از آنچه مى خواهند واكثر بر آنند كه مراد از مزيد رؤيت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا وبسا كسان كه هلاك
كرديم قَبْلَهُمْ پيش از ايشان يعنى از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل هر قرنى كه بحسب واقع هُمْ أَشَدُّ
ايشان سختتر بودند مِنْهُمْ از كفار مكه بَطْشًا از روى قوة چون عاد
وثمود فَنَقَّبُوا پس راه بريدند فِي الْبِلَادِ در شهرها يعنى رفتند بتجارت وسفرها كردند
ومال ومتاع بسيار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هيچ بود مر ايشانرا كريزكاهى از مرك يا نامى
از قضاى خدا همين كه حكم فنا نازل شد هيچ چيز دستكيرى ايشان نكرد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستى
كه در آنچه مذكور شد درين سوره لَذِكْرَى هر آينه پندى ويادكرديست لِمَنْ كَانَ لَهُ مر كسى را
كه باشد مر ورا قَلْبٌ دلى متفكر در حقايق اخبار يا عقلى بيدار كننده از خواب غفلت
سلمى رحمة الله از شبلى قدس سره نقل مى فرمايد كه موعظهٔ قرآنرا دلى مى بايد حاضر با خداى
كه طرفة العينى غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ يا كسى كه القاء سمع كند يعنى كوش فرا دارد وبشنود
بطريق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ واو حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانى آن تواند كرد
در لباب آورده كه صاحب قلب مؤمن عربست وشهيد مؤمن اهل كتاب كه كواهى دارد بر نعت
محمد صلى الله عليه وسلم شيخ ابو سعيد خراز قدس سره فرموده كه القاء سمع بوقت شنيدن قرآن
چنان بايد كه كويا از پيغمبر مى شنود پس در فهم بالاتر رود وچنان داند كه از جبرئيل استماع مى كند
پس فهم را بلندتر برد وچنان داند كه از خداى مى شنود شيخ الاسلام قدس الله روحه فرموده

که این سخن تمام است وبرود رقرآن کواهی هست وآن لفظ شهیدست وشهید اورا کویند که حاضر
باشد از کوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر می شنود وحاضر از متکلم واز امام
جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که تکرار می کردم قرآنرا تا وقتی که از متکلم آن شنودم
وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وبدرستی که ما بیافریدیم آسمانها وزمینها وَمَا بَیْنَهُمَا
وآنچه میان ایشانست فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا ونرسید مارا
در آفرینش آنها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی وماندکی رد قول یهودست که کفتند روز شنبه
استراحت کرد آورده اند که رنک مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح
یوم السبت سرخ شد وآیة آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه می کویند
یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هرچه درباره تو از ایشان صادر کردد حق نسبت
سحر وشعر وجنون یا بر آنچه در حق من می کویید از اتخاذ شریک وولد وَسَبِّحْ ونماز کذار بِحَمْدِ
رَبِّکَ یا می پروردکار تو قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامدادست وَقَبْلَ
الْغُرُوْبِ وپیش از فروشدن وی که نماز پیشین ودیکرست وَمِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ ودر بعضی
از شب نماز کن برای او که نماز شام وخفتن است وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ ونماز کن از پس سجدها امام
زاهد از مرتضی علی رضی الله عنه نقل می کند ادبار السجود دو رکعتست بعد از نماز شام
وکفته اند وترست بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ وکوش فرا دار
وبشنو ندا را یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند نداکننده یعنی اسرافیل علیه السلام
مِنْ مَکَانٍ قَرِیْبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل
نزدیکترست بآسمان وکفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد واز هیچ موضعی
دور نبود در خبرست که اسرافیل بر بالای صخره انکشت در کوش کند وکوید ای استخوانهای
ریزه وای کوشتهای از هم رفته وای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید
برای قضا وجزا یَوْمَ یَسْمَعُوْنَ الصَّیْحَةَ روزی که بشنوند صیحهٔ بعث را که نفخهٔ ثانیه است

بِالْحَقِّ بآنچیزی که حق است یعنی بعث وکویند شنوندکانرا که ذٰلِکَ این روز یَوْمُ الْخُرُوْجِ
روز بیرون آمدنست از قبور اِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْیِیْ زنده می کنیم مردمانرا یعنی
نطفهٔ مرده را حیات می دهیم وَنُمِیْتُ ومی میرانیم ایشانرا در دنیا وَاِلَیْنَا الْمَصِیْرُ وبسوی
ماست بازکشت ایشان دیکرباره که برای حساب زنده سازیم یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ یاد آر روزی را
که بشکافد زمین ودور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردکان پس بیرون آیند از قبرها
سِرَاعًا شتابندکان بسوی نداکننده ذٰلِکَ این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست
وبرانکیختنی عَلَیْنَا یَسِیْرٌ بر ما آسان نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَقُوْلُوْنَ بآنچه می کویند
کافران از انکار قیامت وافترا در حق من وسخنان مکروه درباره تو وَمَا اَنْتَ
ونیستی تو عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان متسلطی که بقهر وجبر ایشانرا بر ایمان داری فَذَکِّرْ
پس پند کوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ یَخَافُ وَعِیْدِ کسی را که می ترسد از وعید من چه پند بکیرند
بدانها جز ترسکاران

سورة الذاریات بسم الله الرحمن الرحیم

وَالذّٰرِیٰتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد می فرماید به پراکنده کنندکان یعنی بادها که پراکنند
خاک وغیر آنرا پراکندنی ودانه را از کاه جدا کنند یا بملایکه که برانکیزندکان بادها اند فَالْحٰمِلٰتِ
وِقْرًا پس بردارندکان بار کران یعنی ابرها که بباران کران بارند یا ملایکه که
ابرها را بردارند فَالْجٰرِیٰتِ پس روندکان یُسْرًا رفتنی بآسانی یعنی کشتیها یا
کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمٰتِ اَمْرًا پس بخش کنندکان کار یعنی
فرشتکان که تقسیم امور امطار وارزاق وغیر آن متعلق بدیشانست وکفته اند مراد
چهار فرشتهٔ مقربند که هر یک بمهمی نامزد شده اند جبرئیل بوحی ومیکائیل برحمت وعزرائیل
بموت واسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه واشخاص بزرکوار قسم یاد می کند جوابش
این که اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر ونشر وثواب وعقاب
لَصَادِقٌ هر آینه راست ودرستست ودر آن هیچ خلاف نیست وَاِنَّ الدِّیْنَ وبدرستی که جزا

وحساب لواقع هرآینه بودنیست بی شک وشبهه والسماء ذات الحبک سوکند بآسمانی که خداوند شدّت واستحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو وخوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که مسیر ایشانست در تبیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل که مراد آسمان هفتم است وحق تعالی بدو سوکند یاد می کند که انکم بدرستی که شما ای اهل لفی قول مختلف هرآینه در کفتار مخالفید نسبت با پیغمبر یعنی کاهی شاعرش می کوئید وکاهی ساحر وزمانی کاهن وکاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلفست او را سحر می خوانید وشعر ومفتری واساطیر الاولین یؤفک کردانیده شود عنه از ایمان بمحمد یا از قرآن من افک آنکس که کردیده شده است در علم خدا وبحکم قدر وقضا از ایمان وقرآن یعنی هرکه در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب وپیغمبر هرآینه محروم است سو دلها همه محزون وجکرها خونست تا حکم ازل در حق هرکس چونست قتل الخراصون لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقتسمانند که بوقت ورود بر عقبات مکه بنشستندی وهریکی بهم حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم بنوعی دیکر باآینده ورونده باز کفتندی ومردمانرا از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد وفرمود که الذین هم دروغ کویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهالت ونهایت غفلت ساهون غافلانند از اوامر الهی یسألون ایان می پرسند از پیغمبر ومؤمنان که کی خواهد یوم الدین روز جزا که خدای شما سوکند یاد کرد که وان الدین لواقع واین سخن از روی تکذیب واستهزا می کفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یوم هم روزی که کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند وبدان معذب کردند وخزنه دوزخ ایشانرا کویند ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب خود را هذا اینست الذی کنتم به آنچه بودید شما در دنیی که بآن یعنی برسیدن آن تستعجلون شتاب می نمودید ومی کفتید متی هذا الوعد ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک ومعصیت در آن روز فی جنات در بوستانها باشند

وعیون وچشمهاء روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بآبهاء جاری آخذین پذیرندکان وفراکیرندکان ما آتیهم ربهم آنچیز را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردکار ایشان از ثواب اعمال واقوال انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران وفرمان برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند که در اندکی از شب ما یهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب وعشا بتطوع نماز کزاردندی واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی بر ایشان کذشتی مکر که نماز کزاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن واشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی ووقت آنرا دراز کشیدندی وبالاسحار وبودند که بسحرها هم یستغفرون ایشان طلب آمرزش می کردند یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طبیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که کوئیا شب همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند واین دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند واز آن حسابی نداشتند سو طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضیم اکر مدد علت عصیان نشود وفی اموالهم ودر مالهاء ایشان حق نصیبی وبهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم وبی بهره را محروم مستحقی باشد که از کس چیزی نخواهد ومردم کمان برند که او توانکرست وصدقه بوی ندهند یا کسی که کشت وزرع او را نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او او را نفقه ندهد وبوهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده وناخواهنده را وفی الارض ودر زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین مر یکانان را وبعضی از آن آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج می کنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واصناف آن وحیوانات از بهایم وسباع وحشرات وانواع آن ودر نفس زمین اختلاف اجزاء او در کیفیات وخواص ومنافع وفی انفسکم ونشانهاست در نفسهاء شما افلا تبصرون آیا استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر عبرت در نکرید

وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که
نمونهٔ از ان در نهاد شما بود وبا وجود آن متفرد بید بهیات حسنه و ترکیبات خوش ومنظرهای
دلکش وتمکن از افعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه در حقایق
سلمی کو درست که هرکه این آیتها در نفس خود نه بپسند ودر صفحهٔ وجود خویش آثار قدرت
مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد واز زندکانی هیچ بهره نیابد ــــــو
نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی • مفکن بخاک خودرا که تو از بلند جایی • تو زچشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی •
جو در از صدف بیرون آ که تو بس کران بهایی **وَفِي السَّمَاءِ** ودر آسمانست **رِزْقُكُمْ** روزی شما یعنی
اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح ودر تبیان کفته
که لوح در آسمان چهارم است **وَمَا تُوعَدُونَ** ودیکر در آسمانست آنچه شمارا وعده داده اند
از ثواب چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی **فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**
بس به پروردکار آسمان وزمین سوکند که **إِنَّهُ لَحَقٌّ** بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی
وثواب هر اینه راستست **مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ** مانند آنکه شما سخن می کویید یعنی همچنانکه شک
نیست شمارا در سخن کفتن خود شک نیست در روزی دادن من **هَلْ أَتَاكَ** بدرستی که آمد بتو
حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام وآن یازده فرشته بودند باهلاک
قوم لوط علی نبینا وعلیه السلام فرو آمده ودر تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل
واسرافیل وروفائیل علیهم السلام **الْمُكْرَمِينَ** مهمانان کرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک
ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان **إِذْ دَخَلُوا** جون
درآمدن مهمانان **عَلَيْهِ** بر ابراهیم علیه السلام **فَقَالُوا** بس کفتند سلام کردیم برتو
سَلَامًا سلام کردنی **قَالَ** کفت ابراهیم **سَلَامٌ** سلام بر شما وشما **قَوْمٌ مُنْكَرُونَ** کروهی اید ناشناخته
شده یعنی هرکز جون شما قومی ندیده ام در صورت وقامت مرا بکویید که چه کسانید ایشان
کفتند مهمانانیم **فَرَاغَ** بس باز کشت ابراهیم **إِلَىٰ أَهْلِهِ** بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان

ندانستند که کجا می رود **فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ** بس بیاورد کوساله فربه بریان کرده **فَقَرَّبَهُ**
بس نزدیک کردانید آنرا **إِلَيْهِمْ** بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند
قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ کفت آیا نمی خورید ازین یعنی بخورید ایشان کفتند نمی خوریم **فَأَوْجَسَ**
بس در خاطر کرفت **مِنْهُمْ** از ایشان **خِيفَةً** ترسی یعنی در دل بهراس شد که مبادا دزدان باشند
وقصد وی کنند چه در ان روزکار هر که باکسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی جون
ملائکه از ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام اثر خوف مشاهده کردند **قَالُوا لَا تَخَفْ** کفتند مترس
که ما فرستادکان خداییم ابراهیم علیه السلام فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید تا این کوساله نمی کشتم
واز ما در جدا نمی کردم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بران کوساله بریان مالید زنده شد وبرجست
فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره رضی الله عنها در پس در استاده این حال مشاهده نمود
وابراهیم علیه السلام از ان صورت متعجب بود فرشتکان دیکر باره آغاز سخن کردند **وَبَشَّرُوهُ** وبشارت
دادند مرورا **بِغُلَامٍ عَلِيمٍ** به پسر دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که جون
ببلوغ رسد عالم بود **فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ** بس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره ودر ایستاد
فِي صَرَّةٍ در فریاد و می کفت اللیا اللیا واین کلمهٔ بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور
بر زبان راندندی **فَصَكَّتْ** بس طبانچه زد **وَجْهَهَا** روی خود را جنانچه زنان در وقت
تعجب کنند **وَقَالَتْ** وکفت آیا بزاید **عَجُوزٌ عَقِيمٌ** بیر زنی نازاینده **قَالُوا كَذَٰلِكِ** کفتند
فرشتکان که همچنین که بشارت دادیم **قَالَ رَبُّكِ** کفته است خدای تو وما از قول او خبر دادیم
إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او حکم کننده است بولد می تو **الْعَلِيمُ** داناست بعقیمی تو وهرکه
محکم کار ودانا بود هر اینه قادر باشد بر اصلاح تو ــــــو کسی کو بکار تو دانا بود •
بر اتمام آن هم توانا بود • بجز در کهش رو مکن بسوی کس • مراد دل خویش ازو جوی وبس

الجزو السابع والعشرون من اجزاء الثلثين جون ابراهیم

صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه دانست که ایشان فرشتکانند وفرود آمدن ایشان بدان جمعیت

جز بکار عظیم نخواهد بود قَالَ کفت فَمَا خَطْبُکُمْ پس چیست کار بزرک شما اَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ
ای فرستاده شدکان قَالُوا کفتند اِنَّا اُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم اِلٰی قَوْمٍ
مُجْرِمِینَ بهلاک کردن کروهی کنه کاران یعنی کافران چه سر همه کناهان کفرست و ما آماده ایم
لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَیْهِمْ بریشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر ایشان حِجَارَةً
مِنْ طِینٍ سنکی از کل یعنی خاکی سنک شده به بختن مانند آجر مُسَوَّمَةً سنک نشان
کرده شده عِنْدَ رَبِّکَ نزدیک پروردکار تو لِلْمُسْرِفِینَ برای از حد بیرون برندکان
در کفر و فجور آورده اند که آن سنکها معلَّم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بر سنکی
نوشته که بدان هلاک شود و این سنکها بریشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست
که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان که در ان شهر نبودند و همه بدان سنک باران هلاک شدند و چون
ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که بموتفکه می روند بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام
دل مبارکش بجهت برادر زاده متألم شد که آیا حال او در ان بلا چکونه کذرد ملایکه کفتند که غم مخور
که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَاَخْرَجْنَا پس ما بیرون خواهیم آورد مَنْ کَانَ فِیهَا
هر که باشد در دیه های موتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از کرویدکان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت
فِیهَا در ان قری غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوطاست علیه السلام
و دو دختر او و کفته اند یک کس از ان قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت بیست سال
وَتَرَکْنَا و بکذاردیم فِیهَا در ان دیه ها آیَةً علامتی از عذاب لِلَّذِینَ برای عبرت آنانکه یَخَافُونَ
الْعَذَابَ الْاَلِیمَ بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهاء سیاه و تقلیب دیار قوم لوطست
وَفِی مُوسٰی و در قصهٔ موسی نیز آیتیست مر ترسندکان را اِذْ اَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم اورا
اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلّٰی پس
برکشت فرعون بِرُکْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از خزانه و لشکر اعراض
کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و کفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات می نماید اَوْ مَجْنُونٌ

و دیوانه است از عاقبة کار خود نمی اندیشد محققان کفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام
دلیل کمال جهل اوست چه او دو ابد و چیز متضاد طعن زد و مقررست که سحر را عقلی تمام و ذهنی
دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانکی دلیل زوال عقلست و کمال عقل و زوال آن ضد اند
پس چون فرعون برکشت از موسی و بر وطعن زد و قوم وی با وی در انها متفق بودند فَاَخَذْنَاهُ
پس کرفتیم اورا بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر اورا فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشانرا فِی الْیَمِّ
در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِیمٌ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را
که چرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب کفت آمنت انه الخ وَفِی عَادٍ و در اهلاک
قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را اِذْ اَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَیْهِمُ الرِّیحَ الْعَقِیمَ
بریشان باد بی نفع و بی خیر را یعنی بادیکه آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را مَا تَذَرُ
نکذاشت آن باد مِنْ شَیْءٍ اَتَتْ هیچ چیزی را که بکذشت عَلَیْهِ بر ان اِلَّا جَعَلَتْهُ مکر آنکه کردانید
آنچیز را کَالرَّمِیمِ مثل کیاه خشک شده یا استخوان کهنهٔ ریزیده وَفِی ثَمُودَ و در قصهٔ
قوم ثمود نیز آیتیست مر خایفانرا اِذْ قِیلَ لَهُمْ چون کفته شد مریشانرا بعد از تکذیب
صالح علیه السلام و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخورید از زندکانی خود و نفع کیرید از عمر
حَتّٰی حِینٍ تا هنکام عذاب که بعد از کذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سر کشیدند
عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفرید کار خود و بتدارک حال مشغول نکشتند فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ
پس بکرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ یَنْظُرُونَ و ایشان انتظار می بردند و مراد
از عذاب صیحهٔ جبرئیل علیه السلام است چنانچه غیر مرة کذشته فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند
مِنْ قِیَامٍ برخواستن کنایتست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب
بکریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند یا اصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وَمَا کَانُوا
مُنْتَصِرِینَ و نبودند انتقام کشند کان از ما یا یاری دهندکان مر یکدیکر را در منع عذاب
وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود اِنَّهُمْ کَانُوا بدرستی

که ایشان بودند قوماً فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان
والسماء بنیناها و آسمان بنا کردیم بأید بقوت الوهیة و گفته اند بقدرتی که بر آفرینش
آن داشتیم وانا لموسعون و ما توانائیم بر بناء آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان
چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را والارض فرشناها و بگستردیم زمین را فنعم الماهدون
پس نیک گسترانیده ایم ما ومن کل شیء و از هر چیزی از اجناس موجودات خلقنا زوجین
بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون
نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین
قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات
حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند اینست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت
و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات
و هلم جرا لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیة و فردانیت
صفت منست زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذاتم و واجب قابل تعدد و
انقسام نیست ∘ شعر ∘ ذاتش از قسمت تعدد پاک ∘ وحدت او مقدس از اشراک ∘
از عدد دم مزن که او فردست کی عدد بهر فرد درخوردست احدست و شمار ازو معزول
صمدست و نیاز ازو مخذول ففروا الی الله پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود الی الله بتوحید
خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری قدس سره
منقولست که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی بگریخته اید
از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمة الله راجع بآنست
که از وصف خود بوصف حق گریزید بلک از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید ∘ شعر ∘
هیچکس در تو نیاویخت که از خود نگریخت   هیچکس با تو نه پیوست که از خود نبرید انی
لکم که من مر شما را منه از عذاب خدای نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده

آنچه از آن حذر باید کرد ولا تجعلوا و مگردانید و مپرستید مع الله با خدای بحق الها آخر
معبود دیگر انی لکم بدرستی که من شما را منه از خدای در عبادت غیر او نذیر ترساننده ام
مبین هویدا و پیدا کذلک همچنانک قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می کنند
ما اتی الذین نیامد بآنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده
الا قالوا مگر گفتند که او ساحر جادوست او مجنون یا دیوانه اگر معجزه بدیشان
نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه
کردند اتواصوا به آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را به بدین سخن تا همه
همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بل هم قوم طاغون
بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد برگذشتگان و طغیان ایشان را برین قول می دارد فتول پس روی
بگردان عنهم از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور شوی بقتال فما انت پس نیستی تو بملوم
ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض ایشان در معالم آورده که چون این آیة
نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ملول و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی
منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیة آمد که وذکر و پند ده و تذکیر و موعظه
فرو مگذار فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع المؤمنین سود می رساند مؤمنان را
یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود
ثابت باش که وعظ را فواید بسیار و منافع بی شمارست در فصول آورده که کلام مذکر باید
که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدا یاد می دهد تا شکر
گزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبایی ورزند سیم عقوبت گناهان
بر شمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا از آن
حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیی بر ایشان روشن گرداند تا دل در و نه بندند
ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن روز

بسانند هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبتهاء آنرا بیان کند تا ازان بترسند نهم درجات
بهشت واقسام نعمتهاء آنرا برشمارد تا بدان راغب کردند دهم بناء کلام بر خوف و رجا نهد یعنی
کاهی ذعظمت وکبریا و هیبت الهی سخن راند تا ازوی بترسند و وقت از رحمت و مغفرت
ومهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنانست سبب منفعت مومنانست
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ ونیافریدم آدمیان را از اهل ایمان پریان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مکر تا مرا
پرستند یا نیافریدم مجموع ایشانرا مکر که امر کنم بعبادت وهمه را بدان امر کردم وما امروا
الا لیعبدوا الله ومجاهد کفته که نیافریدم ایشانرا مکر تا مرا بشناسند وهمه او را می شناسند
غایتش این که بعضی فرمان نمی برند وبرخی در عبادت شریک می کیرند دقایق این آیة وحقایق
این اشارات آن حواله بجواهر التفسیرست مَا أُرِيدُ نمی خواهم مِنْهُمْ از آفریدکان مِنْ رِزْقٍ
هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ونمی خواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق واطعام صفت منست
وبس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ خداوند
توانایی الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی ومتین آورده که
قدرت قاهره اش دلیل قوة بالغه کشته وشدت قوتش حجت متانت قدرت شده نه در
کارسازی متانتش را فتوری ونه در روزی وبنده نوازی قدرتش را قصوری ٭ سر ٭
رساند رزق بروجهی که شاید ٭ بسازد کار هانوعی که باید ٭ بروزی بی نوایانرا نوازد ٭ برحمت بیکسانرا کار سازد ٭
وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا وبدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب
مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از کفار کذشته یعنی بدیشان خواهد
رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ
پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب روز ایشان
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ آن روزی که بودند که وعده داده شده اند با آنکه روز قیامتست
یا روز بدر

سورة الطور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ سوکند بکوه طور سینا

یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلم بران کلام حق سبحانه استماع کرد و کویند مراد مطلق کوه است
که او تا د ارض اند ومنابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ وسوکند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه
که کشاده کرده بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده وبرین
تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح از زمرد ست یا مراد لوح موسی باشد علی نبینا وعلیه السلم
که در وقت کتابة بران صریر قلم می شنید یا کتاب توریة که دران نعت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم
مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان وما یکون
دران میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وبحق خانه آبادان یعنی کعبه ومعموری او بزیارت حاجیان
وخدمت مجاورانست یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم وعمارت او بکثرت
طواف ملائکه است مر آنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وسوکند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع
انوار حکمت ومخزن اسرار فطرتست یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وسوکند بدریای پر آمده یعنی
بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است واز ان دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از
نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از ان بر ایند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق
طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات می کند وکتاب مسطور ایمانست
که در رق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان وبیت معمور دل
عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته وسقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف
خانه دلست وبحر مسجور دلیست بآتش محبت تافته جواب قسم چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی
که عذاب پروردکار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست وفرود آمدنی مَا لَهُ نیست مر ان عذاب را
مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در
روزی که بکردد آسمان مَوْرًا کردیدنی یعنی در اضطراب آید آنکاه بشکافد
وَتَسِيرُ الْجِبَالُ وروان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس
سختی عذاب يَوْمَئِذٍ دران روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندکانرا بود که سخن خدا ورسول را بدروغ

بر داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا
بقرآنست و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی می کنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی
غفلت و سخنان بیهوده می گویید يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند کافرانرا یعنی
می کشند بعنف و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده اند که دستهاء
کفار بر گردنهاء ایشان بندند و پیشانیهاء ایشانرا به پشت پای ایشان باز چسبانند
و بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتش است که در دنیی كُنتُم بِهَا بودید که بآن
تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمی داشتید و وحی پیغمبر را سحر می داشتید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است
این که می بینید أَمْ أَنتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید اینجا چنانچه در دنیی می گفتید که مارا
چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن
أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم
صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست
که پاداش داده می شوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچیزی که بودید که عمل می کردید در دنیی إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها
وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمانان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ
بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهاء جاودانی وَوَقَاهُمْ
و بآنکه نگاه داشته است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب
دوزخ و خزنهٔ بهشت پیوسته ایشانرا می گویند كُلُوا بخورید از طعامهاء بهشت
وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهاء وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و
تنغیص و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیی تَعْمَلُونَ
عمل می کردید امام زاهد رحمة الله فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل
فضل الهیست و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه خواهد بود شعر ندارد فعل من آن زور بازو

که با عدل تو گردد همترازو ° بفضل خویش فضلی کن مرا یار ° بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ
تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختهاء بافته
بعضی ببعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُم و جفت گردانیم ایشانرا بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده
چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمده اند ایشانرا
ذُرِّيَّتُهُم فرزندان خرد ایشان بِإِيمَانٍ در ایمان یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریه در روز میثاق
أَلْحَقْنَا در رسانیم بِهِمْ بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول
بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجهٔ ذریه را نیز مانند آن بلند گردانند
تا چشم پدران بدیشان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُم و ما کم نکنیم پدرانرا بسبب این الحاق مِّنْ عَمَلِهِم
از ثواب کردار ایشان مِّن شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصانی
بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد شیخ الانام حسین
مروزی از استاد خود احمد بن ابی علی سرخسی رحمة الله نقل می کند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات
بهشت را علت نیست و وعدهٔ بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان
و عمل جز بفضل لم یزلی نیست شعر در فضل خدا بند دل خویش مدام ° تا فضل نباشد نشود کار تمام
كُلُّ امْرِئٍ هر مرد عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در گرو است
روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و از آن رهایی ندارد و بعمل دیگری مؤاخذ
نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ و می افزاییم مر متقیانرا یعنی زیاده
بر آنچه داده ایم ایشانرا می دهیم میوه بهر نوع خواهند وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزومند
يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسه
مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کأس خمرست تسمیهٔ شی باسم محل یعنی خمر را بنوشانند
خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثناء شرب آن لغو نگویند
و مخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردن یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب

اثم باشد ویطوف وطواف کننده علیهم بر کرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی
که ایشان راهست برشکل پسران آفریده شده کأنهم کوییا ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ
مکنون مرواریدی پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسیده و باد تصرف هر ناکس بر ایشان
نوزیده و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی کفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه باشد
خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر
بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنتند و اناث ایشان حور
عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بر همان هیاتی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب نیست
واقبل و روی می آرند بعضهم بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند علی بعض بر بعضی دیگر
یتساءلون می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا می کویند ایشان که بدرستی که
ما بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین
ترسندکان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت حال
فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقانا و نکاه داشت
ما را عذاب السموم از عذاب آتش که همچو سموم در مسام نفوذ کند و کویند سموم نام جهنم
است انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدا یرا
و می خواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابه کرد ما را انه بدرستی که او
هو البر اوست نیکوکار به بندکان الرحیم مهربان بر ایشان آورده اند که جماعتی مقتسمان
بر عقبات مکه حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر
و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت اندوهناک می شد آیة آمد که فذکر پس پند ده ای
محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن و بسخن مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو
بنعمة ربک بانعام پروردکار خود یعنی بحمد الله و نعمته بکاهن کاهنی که خبر دهد
از غیب بی نزول وحی برو ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جنی او را فرو کرفته

ام یقولون بلکه می کویند شاعر او شاعرست نه نبی نتربص به انتظار می بریم بوی ریب المنون
حادثهٔ روزکار را یعنی چشم می داریم که بمیرد چنانچه شعرا دیکر مردند یا امید داریم
که مرک او چون مرک پدران او باشد یعنی زود میرد و به پیری نرسد قل تربصوا بکو انتظار
برید مرک مرا فانی معکم بدرستی که من با شما من المتربصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما
می برم چنانکه شما منتظر هلاک منید ام تأمرهم یا می فرماید ایشانرا احلامهم عقلهای
ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن می کویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون
می خوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت می دهند و شاعر را کلام متسق مخیل باید
و آن با جنون میسر نمی کردد پس این سخنان نه بر مقتضاء عقلست ام هم قوم بلکه ایشان
کروهی اند طاغون از حد در کذشتکان در مکابره و عناد ام یقولون بلکه می کویند تقوله
بر بافته است قرآنرا او از خود کفته و چنان نیست که ایشان می کویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از
از استکبار و حسد نمی کروند فلیأتوا پس کو بیارید بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا
اکر هستند صادقین راست کویان در آنکه قرآنرا از خود می توان ساخت یعنی اکر قرآن
بر بافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند کو مانند او حدیثی انشا کنید
ام خلقوا آیا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آنست
که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد ندکه تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیة
برین وجه کفته اند که آیا ایشان مخلوقند بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد ام هم
الخالقون یا آنکه ایشان آفرینندکانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلانست که معدوم وجود
نتواند داد چیزی را ام خلقوا السموات آیا ایشان آفریده اند آسمانها و الارض و زمین را
و نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و بر کردکان می کردند ام عندهم
آیا نزدیک ایشانست خزائن ربک خزینهاء آفریدکار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که
خواهند دهند یا خزینهاء علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون

آیا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شده کان که هرچه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانرا
سُلَّمٌ نردبانی که بدان بر آسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می‌شنوند در وی کلام ملائکه و آنچه از
غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین است فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده
ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که گواه باشد
بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدایراست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما را پسران
درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر مرة گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا می‌خواهی مر ایشانرا
بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن
تاوان مُثْقَلُونَ گرانبار شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست
آنچه غیب در و مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می‌نویسند
از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطلست یا کتابه کنند که موت تو کی خواهد بود نی
چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه می‌خواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست
که در دار الندوه می‌کردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از قتل و حبس و اخراج
فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویده اند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای
آن مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ آیا ایشانرا
هست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبود غیر خدای بحق که عذاب که مکافات مکر ایشانست از ایشان
باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می‌آرند بوی یا شریک
می‌گیرند برای وی سبوحی بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک ٭ با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند ٭
هر طرح کافکنند بوصفش خیال و وهم ٭ دست کمالش آتش غیرت در آن زند ٭ معاندان قریش می‌گفتند
مر حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم که فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان
بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گویی حق سبحانه فرموده که وَإِنْ يَرَوْا و اگر
ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آیند بر سر ایشان يَقُولُوا

گویند

گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست در هم
بسته و بر هم چسفیده یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نمی‌ایستند فَذَرْهُمْ پس دست
بدار ایشانرا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشانرا بگذار
حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که به بینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ
هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخهٔ اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند و باز ندارد
عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان
یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین روزی قیامتست
و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنانراست که کافر شدند عَذَابًا
دُونَ ذَٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست یا مواخذه در دنیی بقتل بدر
و بقحط هفت سال وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند این را وَاصْبِرْ
پس شکیبایی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن
ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا در نگاه داشت
مایی و ما می‌بینیم ترا و محافظت تو می‌نماییم وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفریدگار خود
حِينَ تَقُومُ وقتی که بر خیزی از خواب یا بگو سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی
برای نماز چون از مجلس بر خیزی بگو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغو
و لهوی را که در آن مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گزار
برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت‌تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گزار در عقب
برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنتست قبل از
صلوة فجر و صاحب موضح و جمع دیگر برآنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک

آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ
یعنی ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافران اند
در بر و بحر یا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بزمین نزدیک
آمدند یا آنها که رجم می کنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست
یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی بمعنی نزل یعنی سوگند بسورها و آیات قرآنی
چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام
جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که مراد بستاره وجود محمدیست صلی الله علیه وسلم که فرود
آمد از آسمان در شب معراج و گیاه گوید که مراد همان حضرتست چون بالا رفت بمعراج چه از هوی
هر دو معنی اخذ می توان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد صلی الله علیه وسلم
که بر فلک توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم این که مَا ضَلَّ گمراه نشد صَاحِبُكُمْ
صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مأمور بود بصحبت
کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد
وَمَا يَنْطِقُ و سخن نمی گوید عَنِ الْهَوَىٰ از هوی نفس خود یا بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند
و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق می شود
إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحی که فرو آمده می شود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید وی را این وحی
و آورد بدو شَدِيدُ الْقُوَىٰ فرشته سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از
قوت او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود گرفت
و بآسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه او قوم ثمود بتمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت
نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مأمور است بر آن یعنی مستقیم
شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ بکناره
بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچ کس

جبرئیل را در صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و او دو نوبت دیده
در نوبت اول که او را بر هیأت اصلی او بدید بیهوش شد و چون با خود آمد جبرئیل را یافت
نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر
میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از انکه او را دیده
و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ
پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ
بلکه نزدیکتر از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده
خدا که محمدست مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدای یعنی گفت با جبرئیل علیه السلام و بقول
جمعی از ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر برین نوع که ثم دنا پس نزدیک محمد
صلی الله علیه وسلم بحضرت احدیة یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت
نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه
بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمة افزود و در سجده و علو قرب نیز
هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایت از
تاکید قربت و تقریر محبت و بواسطه تقریب بافهام در صورت تمثیل مؤدی شده چه عادت
عظماء عرب آن می بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بدان
راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار
قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت
از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت
اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از ان رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگریست
پس گوییا درین آیة یا غایة آن معنی مؤدی شده که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه
بمثابه تاکد یافته که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدا

وعلی هذا القیاس ونزد محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس وی و تدلی بمنزل دل مطهر او
فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور و بنفس او در مکان خدمت
بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهده شیخ
ابو الحسین نوری را قدس سره از معنی این آیة پرسید ند جواب داد که جائی که جبرئیل در نکنجید
نودی کیست که از آن سخن تواند کفت ٭ مثنوی ٭ خیمه بیرون زد ز حد و دجهات
پرده او شد تتق نور ذات ٭ تیرکی هستی از و دور کشت ٭ پرد کی پرده آن نور کشت ٭ کیست کز آن پرده شود پرده ساز
زمزمه کوید از آن پرده باز فاوحی وحی کرد خدای الی عبده به بنده خود ما اوحی آنچه
وحی کرد بعضی علما کویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بکذاریم و جمعی کویند
آنچه از آن وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب
روایات بسیار وارد شده و در تفسیر جواهر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصاص
می رود اول آنکه مضمون وحی این بود که اکر نه آنست که دوست می دارم معاتبه با امت تو
والا بساط محاسبهٔ ایشان ایشان طی می کردم دویم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد
انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ٭ ایشان در جواب فرمودند که یا رب انت و انا
و ما سوی ذلک ترکته لاجلک ٭ سیم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند
طاعات ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان
صادر شود اکر چه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان
در وجود آید اکر چه بزرک و بسیار باشد در کذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ
نکفت دل محمد با محمد ما رای در آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیل است علیه السلام
و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر اینند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
خدای را در شب معراج دید و در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در
دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود ٭ مثنوی ٭ کلام سرمدی بی نقل بشنید

خداوند جهان را بی جهت دید ٭ در آن دیدن که حیرت حاصلش بود ٭ دلش در چشم و چشمش در دلش بود ٭
افتمارونه آیا مجادله می کنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن
بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند ولقد رآه و بدرستی که دید
جبرئیل را بصورت اصلی او نزلة اخری یکبار دیکر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة
المنتهی و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی می شود و اعمال ایشان نیز بدانجا می رسد و بر نمی کذرد
و بتفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید باری دیکر وقتی که خود نزدیک سدره
بود و قول ابن عباس رضی الله عنه مؤید اینست که فرمود پیغمبر خدای را بدیدهٔ دل در شب معراج
دو نوبة دیده و در معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در آن شب عروج بوده
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیة ثانیه در بعضی عروجات بوده باشد عندها
نزدیک سدره است جنة المأوی بهشتی که آرامکاه متقیان ماوی ارواح شهیدانست
و پیغمبر دید جبرئیل یا خدای را اذ یغشی السدرة ما یغشی آن هنکام که پوشیده بود سدره را
آنچه پوشیده بود یعنی ملئکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برکی ملکی بود و کویند
بر حوالی آن فرشتکان طیران می کردند چون پروانها زرین یا پوشنده آن نور کبریا
بوده ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز ننکریست و ما طغی و در نکذشت
از حدی که مقرر بود نکریستن وی را و درین آیة ستایش آنحضرت است بحسن ادب و علو همت
شب پرتوی التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیدهٔ دل جز بمشاهده جمال بی زوال
الهی نکشود ٭ مثنوی ٭ در دیده کشیده کحل ما زاغ ٭ نی زاغ نکاه کرد و نی باغ ٭
میراند براق عرش پرواز ٭ تا حجلهٔ ناز و پردهٔ راز ٭ پس پرده ز پیش دیده برخاست
بی پرده بدید آنچه دل خواست ٭ لقد رای و بخدای که دید محمد شب معراج من آیات ربه
الکبری از آیات قدرت آفریدکار بزرکتر یعنی نشانهای بزرکتر را دید چون جبرئیل را
با ششصد پر هر یکی از شرق تا غرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی

وسایر عجایب ملکیه وملکوتیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى خبر دهید مرا که لات وعزی وَمَنَاةَ
الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى ومنات سیم دیگر می توانند کرد اینها که خدای کرده است لات بتی بوده است
مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله وعزی درختی که عطفان آنرا می پرستیده اند ومنات
صخره که هذیل وخزاعه گرد آن طواف می کرده اند یا بتی بمُشَلَّل که بنو کعب عبادت می نموده اند
ومعتقد کفار آن بوده که در درون هر بت جنی است واین جنیات با ملایکه بنات الله اند
حق سبحانه فرمود که أَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْأُنْثَى و مر خدای را
ماده تِلْكَ این قسمت إِذًا آن هنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَى قسمتی بود نا راست
و بی اعتبار که چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید إِنْ هِيَ نیستند این بتان
باعتبار الوهیت إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید ایشانرا
أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمْ وپدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده اید
واز معنی الوهیة مر ایشانرا هیچ نیست مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بِهَا بعبادت
ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلط شوید إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی
نمی کنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر شک وگمان را یعنی توهم آن کرده اند
که عمل ایشان حق است وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ومتابعت نمی نمایند مگر آنچه می خواهد نفسهای ایشان
یعنی آرزوی طبع را تابع اند وآنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان وَلَقَدْ جَاءَهُمْ
وهر آینه آمد بریشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایتند
أَمْ لِلْإِنْسَانِ آیا هست مر انسان یعنی کافر را مَا تَمَنَّى آنچه آرزو برد از شفاعت بتان
یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان وفلان ندادند فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس مر خدای راست ملک آخرت
وَالْأُولَى ومملکت دنیی هر چه خواهد بهر که خواهد دهد وکس را بروی تحکم نرسد وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ
وبسیارا از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها که کافران امید وارند بشفاعت ایشان
لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزی را إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ

پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از ملایکه ایشان
شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَيَرْضَى
وپسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ
نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هر آینه نام نهند فرشتگانرا تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى
نام نهادن ماده گان یعنی میگویند بنات الله وَمَا لَهُمْ ونیست ایشانرا بِهِ بآنچه ایشانرا اناث
میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِنْ يَتَّبِعُونَ در پی نمی روند بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر
گمانرا وَإِنَّ الظَّنَّ وبدرستی که گمان لَا يُغْنِي سود نمی دارد مِنَ الْحَقِّ از سخن حق شَيْئًا
چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد وظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد
فَأَعْرِضْ پس روی بگردان عَنْ مَنْ تَوَلَّى از آنکس که روی می گرداند عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما
که قرآنست وَلَمْ يُرِدْ ونمی خواهد بعمل خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیی ذَلِكَ
این دوستی دنیی واختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایة رسیدگی ایشانست مِنَ الْعِلْمِ
از دانش واز ان تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع وادخار آن موقوفست و
بعضی علما حکم اعراض را بآیة قتال منسوخ داشته اند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ
او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که دین اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ
واو داناترست بِمَنِ اهْتَدَى بکسی که راه یافته است بحق وهر یک را جزا فراخور او خواهد
داد وَلِلَّهِ ومر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
وآنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه واو مالک همه است وقادر بر جزاء ایشان پس قیامت
خواهد آورد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ أَسَاءُوا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوا
بعقوبه آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا وپاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند
وبتوحید قایل شدند بِالْحُسْنَى به پاداش نیکو که بهشتست الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان
يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند و بایکسو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرها گناه یعنی گناهان

کبیره را که دران باب وعید وارد شده یا بران حدّی مقرر کشته وَالْفَوَاحِشَ وفاحشها بزرکرا
یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر واکبر فواحش است اِلَّا اللَّمَمَ لیکن اکر کسی بکند آنچه
اندک وخرد باشد از کناه یا بخاطر او کذرد واز قوت بفعل نیاید او مغفورست اِنَّ رَبَّكَ
بتحقیق آفریدکار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانچه مغفرة او فرا رسد همه کناهان را و
کر بار کناه ما کرانست ٭ بحر کرم تو بی کرانست ٭ ما را کنه از حد بیرونست ٭ عفو تو ز جرم ما فزونست
هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ خدای دانا ترست باحوال شما اِذْ اَنْشَاَكُمْ چون بیافرید شما را یعنی ابتدا آ
آفرینش شما کرد مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی از خاک وپدر شما را آفریدکار داند احوال واقوال
وافعال شما را وَاِذْ اَنْتُمْ وآن وقت نیز که شما اَجِنَّةٌ خورد ان بودید فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ
در شکمهاء مادران خود عالم بود بکیفیة امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید اَنْفُسَكُمْ
نفسهاء خود را به کناهی وبسیاری خیر وخوبی اوصاف در لباب آورده که هر کاه کودکی
از یهود بمردی کفتندی او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیده فرمود
که یهود دروغ میکویند هیچ مولودی نیست که در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید واین
آیة نازل شد که دانا ترست باحوال شما در مبداء خلقت ووقتی که کودک خردید در شکم مادر
پس خود را مستائید وقولی آنست که بعضی مردم میکفتند که نماز ما وروزه ما وحج ما
آیة آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ اَعْلَمُ او دانا ترست بِمَنِ اتَّقٰى بکسی که تقوی ورزد و در
عمل مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میرفت واستماع کلام
وی می فرمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدر ان را می کذاری وایشان را بضلالت نسبت
میدهی جواب داد که جکنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار کفت این مقدار از مال بمن ده
من اکر عذابی متوجه تو شود برو دارم ولید شرط کرد وبعضی از ان مال بداد وباقی بخل
کرد وآیة آمد که اَفَرَاَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکسی را که از پی دوی حق تَوَلّٰى روی بکردانید وَاَعْطٰى
قَلِيْلًا وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از و وَاَكْدٰى وباز داشت باقی را

جمع کرده

پس جهل وبخل با یکدیکر اَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده
فَهُوَ يَرٰى پس او می بیند یعنی می داند که صاحبا وعذاب او بر خواهد داشت اَمْ لَمْ يُنَبَّاْ
یا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسٰى بآنچه در صحیفهاء موسی است یعنی توریة
وَاِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفّٰى ودر صحف ابراهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس وروح ومال وولد
بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیة آنست که آیا ولید خبر ندارد بآنچه
در صحف ابراهیم وموسی است وآن کدام است اَنْ لَا تَزِرُ آنکه برندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده
وِزْرَ اُخْرٰى بار کناه نفس دیکری پس او چکونه بار خود بدیکری حواله می کند وَاَنْ لَيْسَ و دیکر
آنکه نیست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را اِلَّا مَا سَعٰى مکر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بکناه
دیکری نمی کیرند بثواب دیکری نیز مثاب نمیکردانند ودر تبیان کفته که این منسوخ است
چه در سوره طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعة درجه کرامت میکند وَاَنَّ
سَعْيَهُ وآنکه سعی خود را یعنی عملی که دران سعی نموده باشد سَوْفَ يُرٰى زود باشد که بنمایند
در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزٰىهُ پس پاداش دهند مرورا الْجَزَاءَ الْاَوْفٰى
پاداشی تمام ان خیر الخیر وان شر فشر وَاَنَّ وآنکه اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى بسوی پروردکار
تست نهایة همه خلایق ورجوع ایشان وَاَنَّهُ وآنکه خدای هُوَ اَضْحَكَ او می خنداند وَاَبْكٰى
واو می کریاند یعنی شاد وغمکین می کرداند یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت ومی کریاند
دوزخیان را در دوزخ یا زمین را بنبات خندان وابر را بباران کریان می سازد ونزد بعضی
خنده وکریه بوعد ووعید است یا بطاعت ومعصیت یا باقبال بر حق واعراض ازو وَاَنَّهُ
وآنکه خدای هُوَ اَمَاتَ او میمیراند وَاَحْيٰى وزنده می سازد یعنی قادر بر احیا واماته
اوست وبس یا میمیراند بوقت اجل در دنیا وزنده می سازد در قبر یا اوست سازنده اسباب
موت وحیات وکفته اند مرده می سازد کافر را بنکرت وزنده میکند مؤمن را بمعرفت وبقول
جمعی اماته واحیا بجهل وعلمست یا به بخل وجود یا بعدل وفضل ونزد محققان بهیبة وانس

یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمة الله فرموده که بمیراند نفوس زاهدانرا با ثار مجاهدت
و زنده کرداند قلوب عارفانرا بانوار مشاهدت یا هرکه بمرتبهٔ فنا فی الله رساند جرعهٔ
از ساغر بقا بالله چشاند سوهرکرا از بود او فانی کنی • پر ز گوهرهاء روحانی کنی •
کشتگان آتش بت حیوان دهی • بعد کشتن جان جاوید اندهی • وَاَنَّهُ وانکه در صحف ابراهیم و موسی
است علیهما السلام آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى
نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی اِذَا تُمْنٰى وقت که ریخته شود در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم
السلام ازین مستثنی اند وَاَنَّ عَلَيْهِ وانکه بر خداست النَّشْاَةَ الْاُخْرٰى آفریدن دیگر که بعثست در قیامت
وَاَنَّهُ هُوَ اَغْنٰى وانکه اوست انکه توانگر کند بمال نقد وَاَقْنٰى و سرمایه دهد بانعام و امتعه
یا غنی ساند بقناعت و راضی کرداند بدان وَاَنَّهُ وانکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰى اوست
آفریدگار شعری شعریان دو کوکبند یکی را عمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگری
عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما
صلی الله علیه و سلم بوده او را می پرستیده و با قریش در عبادت اوثان مخالفت می کرده
و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه می گفتند بجهت خلاف با ایشان وَاَنَّهُ اَهْلَكَ وانکه خدای
هلاک کرد عَادًا الْاُوْلٰى قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه
السلام و قوم از ایشان که بنو لقیم می گفتند در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتند
بعد از ایشان ظهور کردند و ایشانرا عاد اخری گویند وَثَمُوْدَ و هلاک کرد قوم ثمود را فَمَا
اَبْقٰى پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوْحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش
از عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که بودند هُمْ ایشان اَظْلَمَ ستمکارتر وَاَطْغٰى و از حد
برنده تر در شرک و عدوان چه نوح را علی نبینا و علیه السلام بسیار برنجانیدند و در
نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را اَهْوٰى
بیفکند بعد از انکه جبرئیل علیه السلام برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشّٰهَا

پس پوشانید آن شهر را مَا غَشّٰى آنچه پوشانید یعنی سنگهاء نشاندار که بران بارانید
فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار خود تَتَمَارٰى شک می آری و جدال می کنی
مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نقمی که در معدودات هست آنرا نعم گفت بجهت آنکه
در و بندست مر اهل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب
تسلیهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سبب تقویهٔ دل مؤمنانست هٰذَا این پیغمبر
یعنی محمد صلی الله علیه و سلم نَذِيْرٌ پیغمبریست بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْاُوْلٰى از جنس پیغمبران
نخستین بهمان می فرماید که ایشان می فرمودند اَزِفَتِ الْاٰزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده
یعنی قیامت که موصوفست بقرب و دنو لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک ظاهر کننده اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيْثِ آیا ازین سخن که قرآنست
تَعْجَبُوْنَ شگفت می دارید وَتَضْحَكُوْنَ و می خندید باستهزا وَلَا تَبْكُوْنَ و نمی گریید از خوف
وعیدی که درو ست وَاَنْتُمْ سَامِدُوْنَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان
کفار در وقت قرآءت قرآن سرود می گفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوْا
پس سجده کنید لِلّٰهِ مر خدای را وَاعْبُدُوْا و او را پرستید نه آلههٔ باطله را در معالم آورده که اول سوره
که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بعد از خواندن این آیة سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند این سجدهٔ
دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجدهٔ عبادت گفته که امر الهی بذلت
و مسکنت مقترنست بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودت بسر منزل سری این سجده نرسند
سُوْرَةُ الْقَمَرِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه و سلم
معجزهٔ طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا در میان
هر دو فلقه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکورست که شق قمر دوبار واقع شد بمکه و
این سوره فرو آمد که اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه

و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست و برین وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رضی
الله عنه آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیدند و ابو جهل گفت ای محمد
آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر بر می دارم آنحضرت فرمود که چه می خواهی ابو جهل بچپ و راست
نگریست تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست او را بگو که ماه را
بشکافد که سحر در زمین متحقق می شود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد
ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه برآورد و اشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال
دو نیم شد یکنیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر بجانب دیگر رفت باز گفت بگوی تا ملتیم
شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند شعر شق گشت ماه جادده بر لوح سبز چرخ
چون خامهٔ دبیر ز تیغ بنان او یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است
و قمر را منشق بما نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سؤال کنیم تا ایشان
دیده اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه
دیدیم با وجود این نگرویدند و گفت جادوئی او بغایت قویست چنانچه حق سبحانه فرمود
وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانهٔ از آثار قدرت ما در اظهار معجزهٔ پیغمبر
که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند
از تأمل در ان وَيَقُولُوا و گویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوئیست دایم و رونده از زمین تا آسمان
وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را
یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری
که مقدر شده مُسْتَقِرٌّ واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان
مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد باهل مکه در قرآن
مِنَ الْأَنبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در ان باز داشتن بود
از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ و آن حکمت تمامست رسیده بسرحد کمال

فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکنند ایشان را و سود نرسانند بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ
قرآنی اگر آیند بدیشان یکی پس از دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
تا وقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در ان روزی که بخواند
خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ بچیزی صعب و زشت
که اهوال قیامتست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فراهم رفته چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ
بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ملخ پراکنده
اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان می روند
مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز او
می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ می گویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوارست
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروهی نوح بعث و قیامت را
فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بندهٔ ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است
وَازْدُجِرَ و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشان را بتوحید خواندی او را
ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ برو زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی
فَدَعَا پس بخواند نوح رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شده
و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا
پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ
بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان می ریخت بر دوام و درین مدت منقطع نگشت
وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمها تا از وی نیز آبها برآمد فَالْتَقَى الْمَاءُ
پس ملاقی شدند آب آسمان با آب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان
یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان
داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی خداوند لوحها بود یعنی

تختهاء بهنا دار وَدُسُرٍ وخداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِی می رفت
آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما واین طوفان واقع شد جَزَاءً برای پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که
نگرویده بودند بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا
وبدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آيَةً نشانهٔ در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین
قردی از جزیره علامتی وعبرتی ودر قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ بس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ بس چگونه بود
عَذَابِي عقوبة من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم را به تبلیغ
نوح علیه السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وهر آینه که ما آسان کردانیدیم قرآنرا لِلذِّكْرِ برای
یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ بس هیچ موعظه شنونده هست که بدان
پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروهی عاد مر هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ بس چگونه بود
عَذَابِي عذاب کردن من ایشانرا بباد صرصر وَنُذُرِ وترسانیدن من ایشانرا از وعید
قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا
باد سرد سخت با آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافته
شامت او وآن روز چهارشنبه آخرین بوده از ماه تَنْزِعُ النَّاسَ بیفکند آن باد مردمانرا
كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاء درخت خرما اند مُنْقَعِرٍ برکنده
شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیی بود فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي بس چگونه باشد
عذاب من مر ایشانرا در آخرت وَنُذُرِ و وعیدی که ایشانرا بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وبدرستی که ما آسان ساختیم قرآنرا که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای
پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ بس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند
قوم ثمود صالح را علیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان ایشانرا
فَقَالُوا بس گفتند أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا آیا آدمی را از جنس ما یکانه که هیچ تبع و حشم ندارد

نَتَّبِعُهُ پی روی کنیم ما او را هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت
او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ ودر جنون ءَأُلْقِيَ آیا القا کرده اند عَلَيْهِ الذِّكْرُ
بر وی وحی را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند بَلْ هُوَ
نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغگوی است أَشِرٌ خود پسند و ستیزنده می خواهد که بر ما ترفع کند
حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بر ایشان فرود آید یا
روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغگوی ستیزنده چون ثمود تکذیب کردند
صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی
که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب
ایشان چه بود وصالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاه بان ایشان باش و به بین که با ناقه چه می کنند
وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بر آزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کردان ایشانرا أَنَّ الْمَاءَ بآنکه آب چاه
قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان
و روزی خاص از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُحْتَضَرٌ حاضر کردانیده شده است مر
صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب در نوبت خود و بهره بر دارد فَنَادَوْا بس بخواندند
قوم ثمود صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَى بس بگرفت
شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ بس پی کرد ناقه را محرک عقر ناقه
دو زن بودند عُنَيْزَة و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شده صَدُوق ابن عم خود مصدع
ابن مهرج را بوصال خود وعده داد و عُنَيْزَه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد
و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب باز گشت اول بمصدع رسید و او
تیری بیفکند که پایهاء ناقه را بر هم دوخت قدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را
پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او
بکوه صنوبر آمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از

سه روز عذاب بثمود نازل گشت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من مر قوم ثمود را
وَنُذُرِ و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام اِنَّا اَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ
بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریاد یگانه یعنی یک صیحهٔ جبرئیل علیه السلام فَكَانُوا پس گشتند
از هول آن آواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند گیاه درهم شکسته که سازندهٔ جای گوسفندان
آنرا برهم نهاده باشد و ریزه ریزه شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآنرا لِلذِّكْرِ برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ می کنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده
هست مر آنرا كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر ورا
بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشانرا اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که فرستادیم بر ایشان
حَاصِبًا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم اِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران وی
نَجَّيْنَاهُمْ برهانیدیم ایشانرا از عذاب بِسَحَرٍ بسحری که عذاب واقع می شد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
بانعامی از نزدیک ما كَذَلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نَجْزِي پاداش می دهیم
بنعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل و انزال کتبست و بدان ایمان
آرد وَلَقَدْ اَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بعذاب
و هلاک فَتَمَارَوْا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ
و بدرستی که طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی گفتند
ایشانرا بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا می کرد و ایشانرا پند می داد
ایشان خانه شکسته درآمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم اَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشانرا و با روی
ایشان هموار کردیم و در خبرست که جبرئیل علیه السلام پر خود بر دیدهای ایشان مالید
همه کور شدند و گفتیم مر ایشانرا بزبان ملایکه که فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِي عقوبة
مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم می کرد لوط مر شما را بآن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی که بامداد کرد بقوم
لوط بُكْرَةً در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته

یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشانرا هلاک نکرد و گفتیم بدیشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید
و بکشید عقوبة مرا وَنُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم می کردند شما را وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن مجید عربی را بیان لِلذِّكْرِ برای
فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده هست
که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او
بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام یا آیتها که موسی علیه السلام
قبطیانرا بدان بیم کرد و آن نه آیة بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمهٔ آن آیتها و بدان
نگرویدند فَاَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بعذاب غرق اَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد
در گرفتن مُقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان اَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ
قوی تر و بهترند مِنْ اُولَئِكُمْ ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت
و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنانرا عذاب فرا رسید ایشانرا چرا
فرا نرسد اَمْ لَكُمْ یا آنکه شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای
سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا می گویند
کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ گروه جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا
از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکهٔ قتال و فرار
نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیة یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآنست
فاروق اعظم رضی الله عنه می فرماید که چون این آیة فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که این را نمی دانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشد و می گوید
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ دانستم که معنی آیة چه بوده و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست
بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ و عذاب

قیامت اَدْهَی سختر و باهولتر وَاَمَرُّ و تلختر و ناخوشتر ست از عذاب دنیی اِنَّ الْمُجْرِمِیْنَ
بدرستی که مشرکان فِیْ ضَلَالٍ در کمراهی اند از راه حق در دنیی وَسُعُرٍ و در عنا و مشقت
یا آتش سوزان در آخرت یَوْمَ یُسْحَبُوْنَ روزی که کشیده شوند فِی النَّارِ در آتش دوزخ عَلٰی وُجُوْهِهِمْ
بر رویهای خویش یعنی ایشانرا بر روی ایشان می کشند و بدوزخ می افکنند و می کویند ذُوْقُوْا
بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا اِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنٰهُ بدرستی
که ما همه چیزرا آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقدر مرتب بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم
مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت
تغییر و سمت تبدل دور است قضی الله امرا وجف القلم ﴿بیت﴾ سر بر خط لوح ازلی دار و خموش
کز هرچه قلم رفت قلم در نکشند وَمَا اَمْرُنَا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که تکوین آن خواهیم
اِلَّا وَاحِدَةٌ مکر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مکر یک فعله کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ
چون نکریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اکر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم
وَلَقَدْ اَهْلَکْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم اَشْیَاعَکُمْ اشباه و امثال شمارا از کافران
در زمانهاء کذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُّدَّکِرٍ پس هست هیچ پند
کیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَکُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوْهُ و هر چیزی که کرده اند کفار کذشته
فِی الزُّبُرِ مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را کویند و لوح را زبر کفت باعتبار آنکه اصل
همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامهاء ایشان که بدست
حفظه است وَکُلُّ صَغِیْرٍ وَّکَبِیْرٍ و هر خردی و بزرکی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین
صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بران پاداش خواهند یافت اِنَّ
الْمُتَّقِیْنَ بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها اند روز قیامت
وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانهاء مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی روشنی
و کشادکی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق

وظلمت کذارانند و دیکر متقیان باشند فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکان پسندیده که درونه لغو باشد
و نه اثم از امام صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه آن مکانرا بصدق وصف کرد
پس ننشینند در وی مکر اهل صدق سلمی رحمة الله فرموده که آن مکانیست که حق تعالی راست
کردانند دران وعده که باولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِیْكٍ نزدیک پادشاهی
مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق
مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیه متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه
عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا از ان سرا بدان اختصاص خواهند داشت
و حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی
و چون رتبه که فردا خواص بدان نانند امروز پایه ادنای وی بوده پس اندر رتبه اعلای فردای او
که نشان نتواند داد ﴿بیت﴾ ای محرم سر لایزالی • مرآت جمال ذی الجلالی • مهمان ابیت عند ربی
صاحب دل لاینام قلبی • از قربت حضرت الهی • هستی بمثابه که خواهی • قربی که عبادتش نسنجد
در حوصله خرد نکنجد • کم کشته بود عبارت آنجا • بلکه نرسد اشارت آنجا **سُوْرَةُ الرَّحْمٰنِ جَلَّ ذِکْرُهُ**
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کافرانرا از اسم رحمن خبر داد کفتند ما
رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و کفته اند که اهل مکه طعنه می زدند که فلان و فلان قرآن
بمحمد می آموزند این سوره آمد که اَلرَّحْمٰنُ خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیزرا
فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را نه جبریل و یسار یعنی آسان
کردانیده مر ورا آموختن و دیکرانرا آموزانیدن خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید خدای جنس آدمیانرا
عَلَّمَهُ الْبَیَانَ بیاموخت ایشانرا روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابه یا خلق کرد آدم را و
علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه و سلم و بیاموزانید ویرا بیان آنچه
بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد اَلشَّمْسُ
آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بروجهی که حق سبحانه مقرر فرموده

مسیر ایشان از بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می‌شود **وَالنَّجْمُ** و گیاهی که [بر زمین] اند و آن را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول **وَالشَّجَرُ** و گیاهی که [آن را] ساق باشد و بر آن قایم بود یعنی درخت **يَسْجُدَانِ** فرمان می‌برند خدای را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایهٔ ایشانست و گفته‌اند [مراد] بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم **وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا** و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه **وَوَضَعَ الْمِيزَانَ** و بیافرید یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیة اتخاذ آن **أَلَّا تَطْغَوْا** برای آنکه از حد درنگذرید **فِي الْمِيزَانِ** در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید **وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ** و بپای دارید سنجیدن را **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید **وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ** و کم مکنید میزان را یعنی کم مپیمایید این همه تأکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند — شعر —

هر جو و هر حبه که بازوی تو • کم کند از کیل و ترازوی تو •
هست یکایک همه بجای خویش • روز جزا جمله بیا ندیش •
یا تو نمایند نهایت را • کم دهی و بیش ستانیت را •

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب **لِلْأَنَامِ** برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند **فِيهَا** در زمین **فَاكِهَةٌ** انواع میوه است **وَالنَّخْلُ** و خرمابنان **ذَاتُ الْأَكْمَامِ** خداوند[ان] غلاف یعنی اوعیهٔ خرما چه خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که بانسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده **وَالْحَبُّ** و در زمین دانه است **ذُو الْعَصْفِ** خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزیست که از آن قوت می‌سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهیست که دانه از وجدا می‌شود **وَالرَّيْحَانُ** و در زمین ریحانست یعنی سپرغم که بوی می‌کنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده‌ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی **فَبِأَيِّ**

آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد **تُكَذِّبَانِ** تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید که از و بیست و سی و یک جا درین سوره این کلمه تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس [بعد از] ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته‌اند تکرار برای [دفع] غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمة الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می‌بینم هر آینه جن نیکوتر بودند از شما در ردّ جواب و من هیچ بار نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمی‌کنیم پس تراست ثنا و ستایش **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** بیافرید آدم را که بدر انسانست **مِنْ صَلْصَالٍ** از گل خشک **كَالْفَخَّارِ** مانند سفال پخته که دست بر وی زنی آواز کند **وَخَلَقَ الْجَانَّ** و بیافرید جان را که پدر جن است **مِنْ مَارِجٍ** از زبانهٔ صافی بی دود **مِنْ نَارٍ** از آتش و گویند مارج از آتش آنست که زبانهٔ سرخ و سبز و زرد و یکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکورست که مارج آتشیست ممتزج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقاء آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود **تُكَذِّبَانِ** انکار می‌کنید **رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ** آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی **وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ** و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت

وغروبش سبب آسایش وراحت فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردگار شما
تکذبان جحود می‌ورزید ومنکر آن می‌شوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی خوش وشیرین
ویکی شور وتلخ تا با هم او یلتقیان بیکدیگر رسند وآن بحر فارس وروم است که در محیط
بیکدیگر متلقی میشوند بینهما میان هر دو دریا برزخ مانعی وحاجزی وپرده ایست
از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لا یبغیان افزونی نمی‌جویند بر یکدیگر
یعنی باهم نمی‌آمیزند تا خاصیة هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی‌نمایند
تا آنچه میان ایشانست غرق نکرده واگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود ومنافع
بسیار برین دو بحر متفرع است فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل
بر مصالح کلیه است تکذبان انکار می‌کنید یخرج بیرون می‌آید منهما اللؤلؤ
ازین دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان والمرجان ومروارید ریزه واین جوهرهاست
که بدان آرایش کنید واز خرید وفروخت آن فواید یابید واین نعم ظاهره است فبای
آلاء ربکما پس شما بکدام ازین نعمتهاء پروردگار خود تکذبان تکذیب می‌نمایید
وگفته اند مراد بحر آسمان وبحر زمینست که هر سالی متلاقی می‌شوند وبرزخ حاجزیست که منع
می‌کند دریای آسمان را از نزول ودریای زمین را از صعود واز دریای فلک قطرات بر دریای
زمین ریخته بدهان صدف در می‌آید واز آن لآلی منعقد میگردد امام قشیری رحمه الله فرموده
که بحرین خوف ورجاست یا قبض وبسط یا انس وهیبة وبرزخ قدرت ازلی علت ولؤلؤ احوال
صافیه ومرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح می‌کند که بحر خوف ورجا عامه
مسلمانانراست واز آن گوهر زهد وورع بیرون آید وبحر قبض وبسط خاص مؤمنانرا واز آن
جواهر فقر ووجد زاید وبحر انس وهیبة انبیا وصدیقانرا واز آن گوهر فنا روی نماید
تا صاحبش در منزل بقا بیاساید «شعر» ز فقر بحر فنا گوهر بقا یابی
وگر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی وله الجوار المنشآت ومر خدایراست باذن کشتیها آ

بر رونده وحفص بفتح شین خواند یعنی نو برفتن آورده فی البحر در دریا کالاعلام مانند
کوهها در بلندی وبزرگی وآفریدن کشتی وروان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگان
از قطع مسافت بسیار در زمان اندک ووقوع تجارات ومعاملات واین نعمتهاء عظیم است
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار خویش تکذبان منکر می‌شوید کل من علیها
هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند ویبقی
وباقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو ذو الجلال خداوند بزرگی وعظمت والاکرام
وخداوند کرامی ساختن بفضل عام وکرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید وکار بساز بد
می آنرا واگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید وبر غیر او اعتماد ننمایید تکذبان
تکذیب می‌کنید یسأله می‌خواهند او را یعنی می‌طلبند از وی من فی السموات والارض هر که
در آسمانها وزمینهاست حاجتهاء خود را چه همه بدو محتاج اند در ذات وصفات خود
کل یوم هر وقت هو فی شان او در ساختن وپرداختن کاریست داعی را دعا اجابة کند
وسایل را عطا دهد ودرمانده را نجات بخشد وغمگین را شادان کرداند وبیمار را صحیح
سازد وقومی را بر توبه دارد وگروهی را بلا بیامرزد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردگار
خود از قبول توبه واجابة دعا وآمرزش گناه تکذبان انکار میکنید ابن عیینه رحمه الله فرموده
که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روزست یک روز مدت دنیی وشان او درین روز امر است
ونهی وعطا ومنع وخلق ورزق واماته واحیا واعزاز واذلال دویم روز مدت آخرت
وشان آن روز حسابست وعقاب وجزا وسؤال ومعاقبه ومثابات ونزد محققان یوم بمعنی
آنست در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است در هر آنی بر حسب متجلی له ومناسب استعداد
او وتجلیات را نهایة نیست «شعر» کل یوم هو فی شان چه نشانست وچه شان
یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان «جلوه حسن ترا غایة وپایانی نیست» هر زمان جلوه دیگر شود از تو عیان

سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است
نه فراغ که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را
میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کاری نمی کند مراد تخویف سامع است
اینجا نیز از روی وعید میگوید قصد حسابی شما خواهیم کرد اَیُّهَا الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ
یعنی انس و جن عرب بزرگ قدر و قیمتی بود آنرا ثقل گوید انی تارک فیکم الثقلین
و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس بتکلیف گران بار اند یا بسیار گناه گران در مانده
فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بد منزجر
شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید تُکَذِّبَانِ تکذیب می کنید یَا مَعْشَرَ
الْاِنْسِ وَالْجِنِّ ای گروه پریان و آدمیان اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید اَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید
مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ از کنارهاء آسمان و زمین و بگریزید از قضاء من یا از تعلق حکم
فَانْفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُوْنَ بیرون نمی توانید شد اِلَّا بِسُلْطَانٍ
مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما از قوت ملک هر جا روید ملک ملازم شماست و از
وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند
و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان اگر از عرصهٔ محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید
اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینست و نه آن فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام
از نعمتهاء آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید
که در هر درد و سر التجا و یاد و مدد گار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تُکَذِّبَانِ جحود می ورزید
یُرْسَلُ فرستاده عَلَیْکُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُوَاظٌ زبانهٔ خالص مِنْ نَارٍ
از آتش وَنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستد و یک کرت
دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهاء ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ
پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا

پس بکدام از نعمتهاء پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و
بت پرستش و اشتغال نمائید تُکَذِّبَانِ تکذیب می نمائید فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاۤءُ پس چون بشکافد آسمان
برای نزول ملائکه فَکَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی برنگ گل کَالدِّهَانِ مانند ادیم احمر
یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام انعم آفریدگار خویش
که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال بوی پناه جوئید
تُکَذِّبَانِ تکذیب می کنید فَیَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا یُسْئَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْبِهٖ از گناه او
اِنْسٌ وَلَا جَاۤنٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سؤال استعلام نکنند که چها کردید بلکه سؤال توبیخ باشد
که چرا کردید یا آنکه کافرانرا بعلامت بشناسند حاجت سؤال نباشد یا بوقت خروج از قبور
از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده که لنسألنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را
سؤال کنند فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردگار شما که از اهوال آن روز خبر داد
تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجاة همانست تُکَذِّبَانِ تکذیب می ورزید
یُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ شناخته شوند کافران بِسِیْمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است
یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فَیُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِیْ بمویهاء پیشانی یکبار
وَالْاَقْدَامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی
پایهاء ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار
خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُکَذِّبَانِ انکار
می کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشانرا گویند هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِیْ این آن دوزخ است
که از روی عناد یُکَذِّبُ تکذیب می کردند بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ بآن مشرکان و باور نمی داشتند
یَطُوْفُوْنَ طواف می کنند دوزخیان بَیْنَهَا میان دوزخ وَبَیْنَ حَمِیْمٍ و میان آب گرم
آنٍ که بغایة رسیده یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی کنند و در میان چنین
آب اندازند که پیوندهاء ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند

فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء پروردكار خود كه آكاه كرد شما را از عذاب دوخيات
تا از كفر پرهيز كرده وبايمان متصف شده از ان نجات يابيد تُكَذِّبَانِ تكذيب مى نمائيد
وَلِمَنْ خَافَ وبراى كسى كه بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ايستادن پيش خداى جَنَّتَانِ دو بهشت است
يعنى كسى را كه از موقف حساب بترسد وترك معصيت نمايد ورا دو بهشت دهند جنة عدن
وجنة نعيم وكويند يكى خايف انس را بود ويكى خايف جن را در مُوَضِّحْ آورده كه دو باغ دهند ايشان را
درباره بهشت كه هر يكى از ايشان صد ساله راه طول وعرض داشته باشد ودر ميان هر باغ
سرابها خوش وحوران دلكش محمد حكيم قدس سره فرموده كه بهشتى براى خوف الهى است
وديكرى براى ترك مناهى يا يكى براى خاصه خايفست وديكرى براى خدم ومتعلقان او
فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء آفريدكار شما كه بهشتها مى دهد براى اداى طاعت
وترك معصيت تُكَذِّبَانِ تكذيب مى كنيد ذَوَاتَا اَفْنَانٍ دو بوستانند خداوندان شاخها
يعنى در ان درختان بسيار باشد هر يكى مشتمل بر ثمار فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء
پروردكار خود كه بهشتهاء مشتمل بر اشجار واثمار به بنده عطا مى فرمايد تُكَذِّبَانِ انكار
مى كنيد فِيهِمَا درين دو باغ عَيْنَانِ دو چشمه تَجْرِيَانِ مى روند هر جا كه بهشتى
خواهد در اعالى منازل يا اسافل آن يكى تسنيم ويكى سلسبيل در معالم آورده كه يكى از آب
صافى ويكى از شراب لذيذ فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء آفريدكار خويش كه چنين
چشمها براى راحت ولذت شما روان مى كند تُكَذِّبَانِ جحود مى ورزيد فِيهِمَا درين دو جنت
مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر ميوه زَوْجَانِ دو صنف يكى معروف كه ديده باشند در دنيا وديكرى
غريب كه كسى نديده ونشنيده باشد فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء پروردكار شما
كه اصناف ثمرات وفواكه به بنده عطا مى فرمايد تُكَذِّبَانِ منكر مى شويد مُتَّكِئِينَ ترسندكان
درين بهشتها تكيه كنندكان باشند عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا بر فرشهاء كه آستر آن مِنْ اِسْتَبْرَقٍ
از ديباى محكم باشد از بزركى پرسيدند كه بطاين آن ديباست ظهاير آن از چه باشد جواب داد

كه از نور وديكرى كفته است كه ظهاير آن داخلست درين آية كه فلا تعلم نفس ما اخفى لهم
وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ وميوه درختان اين دو بهشت دَانٍ نزديكست كه دست قايم وقاعد ومضطجع
بدان رسد وكفته اند كه كسى كه تكيه دارد وميوه آرزو كند شاخ درخت سر فرود آرد وآن ميوه
كه خواهد بدهن وى درآيد فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء آفريدكار شما كه شما را
بر تختها وفرشهاء پادشاهانه نشاند وميوهاء لذيذ لطيف دهد تُكَذِّبَانِ انكار مى كنيد
فِيهِنَّ در قصور ومنازل اين دو بهشت قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ كوتاه چشمان اند يعنى حوران
كه چشم فرو خوابانيده باشند از نكريستن بغير شوهران لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ايشان را
اِنْسٌ آدميان قَبْلَهُمْ پيش از ازواج ايشان در بهشت وَلَا جَانٌّ ونه جنيان يعنى حوران
كه براى انس مقرر اند دست آدمى بدامن ايشان نرسيده باشد وآنانكه براى جن مقدر شده اند
جنى نيز در ايشان تصرف نكرده بود فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء آفريدكار شما
كه حوران بدين لطافت به بندكان ارزانى داشته تُكَذِّبَانِ تكذيب مى كنيد وباور نمى داريد
هَلْ جَزَآءُ الْاِحْسَانِ آيا جزاء نيكوئى كردن در عمل باشد اِلَّا الْاِحْسَانُ مكر نيكوئى كردن در ثواب
يا جزاء هر كه كويد لا اله الا الله وعمل كند بامر محمد رسول الله نيست مكر بهشت وحاصل آية
آنست كه جزاى نيكى نيكيست بس جزا دهند طاعات را درجات ومكافات كنند شكر را بزياده
وتقوى را بفرج وتوبه را بقبول ودعا را باجابة وسؤال را بعطا واستغفار را بمغفرت
وخوف دنيى را بامن آخرت وخدمت را بنعمت ودر بحر الحقايق فرموده كه نيست جزاى فنا فى الله الا بقا بالله
هر كه در راه محبت شد فنا • يافت از بحر لقا در بقا • هر كرا شمشير شوقش سر بريد • ميوه ذوق از درخت وصل چيد
فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتها آفريدكار شما كه توفيق احسان داد وجزاء آن مقرر
فرمود تُكَذِّبَانِ تكذيب مى كنيد وانكار مى نمائيد وَمِنْ دُونِهِمَا وبجز اين دو بوستان كه مذكور شد
يا فروتر از ايشان جَنَّتَانِ دو بوستان ديكرست كفته اند دو بوستان اول از ذرست
براى سابقان واين دو بوستان از نقره براى اصحاب اليمين فَبِاَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا بس بكدام از نعمتهاء

آفریدکار خویش که این بهشتها نامزد بندگان ماکند تُکَذِّبَانِ منکر می شوید مُدْهَامَّتَانِ دو
بهشت سبز از بسیاری سبزی به سیاهی زننده فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود
که چنین بوستانها سبز عطا می کند وسبزی موجب روشنی چشم است تُکَذِّبَانِ انکار می کنید
فِیهِمَا درین دو بهشت عَیْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جوشنده بآب یعنی هر چند از
بردارند دیگر بر جوشد فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریننده شما که چنین دو چشمه
بسیار آب بشما می دهد تُکَذِّبَانِ تکذیب می کنید فِیهِمَا فَاکِهَةٌ درین دو بهشت میوه
بسیار بود وَنَخْلٌ وخرمابنان وَرُمَّانٌ واشجار انار تخصیص خرما وانار از میوها بجهت
تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است وغذا وانار میوه است ودوا فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام
از نعمتهاء پرورنده شما که چنین میوها به بندکان ارزانی میدارد تُکَذِّبَانِ انکار می کنید
فِیهِنَّ درین چهار جنت خَیْرَاتٌ حِسَانٌ زنان برکزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلقی
ایشا بحسن خلق آراسته باشد فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار خویش
که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر تُکَذِّبَانِ تکذیب می نمایید حُورٌ مَقْصُورَاتٌ
حوران پنهان شده فِی الْخِیَامِ در خیمها که از در مجوفست وکفته اند مراد خانهاست وبعضی
تخصیص کرده اند بحجلات وحجله خانه بود آراسته برای داماد وعروس فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا
پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان می دهد تُکَذِّبَانِ
منکر می کردید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده است مر ایشانرا اِنْسٌ هیچ آدمی قَبْلَهُمْ پیش از
شوهرانی که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَانٌّ ونه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده اند
بلکه هم بکرند فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء خداوند خویش که ازواج ابکار
نامزد اهل ایمان می کند تُکَذِّبَانِ انکار می کنید مُتَّکِئِینَ اصحاب الیمین تکیه زنندکان
باشند عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بالشهاء سبز وَعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ وبساطهاء قیمتی در غایت نیکویی
فَبِاَیِّ آلَاۤءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردکار شما واین کرامتها که مذکور شد تُکَذِّبَانِ

تکذیب می کنید تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ بزرگست نام پروردکار تو از حیثیة اطلاق آن اسم بروی
پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود وازینست که هیچکس از عظمت ذات
نشان نداده ونمی تواند داد همه برلب بحر چنین وامانده اند خشک لب هم مبتدی هم منتهی
ذِی الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ در ترجمه کشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات
آنچه اثبات آن مستلزم کمالست ذات بی مثالش را ثابتست وآنچه سلب آن مقتضی عزت
وکبریاست جناب مقدسش از آن منزه ومعراست واکثر محققان بر آنند که جلال اشارت
بصفات قهریه است واکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال والاکرام
جامع باشد جمیع صفات الهی را وازینست که او را اسم اعظم کفته اند وخبر الظوا بیاذا الجلال
والاکرام مؤید این قولست

سورة الواقعة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا وَقَعَتِ
الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست در واقع شدن
وآمدن او کَاذِبَةٌ دروغی برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از وخبر میدهد
صادقست وآن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل رَافِعَةٌ
بردارنده کروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا واهل شقاق ونفاق است
ورافع اولیا از ارباب اخلاص ووفاق یا فرو می دارد آنانرا که در دنیی خود را مرتفع
میداشتند وبر می آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون
جنبانیده شود زمین رَجًّا جنبانیدنی بر آن وجه که هر بنا که بروست منهدم کردد وَبُسَّتِ الْجِبَالُ
ورانده شود کوهها بَسًّا راندنی یا شکسته وپاره پاره کردد فَکَانَتْ پس باشد هَبَاۤءً غباری
که دیده می شود باشعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد مُنْبَثًّا پراکنده ومنتشر کشته
وَکُنْتُمْ وباشید شما ای مکلفان دران وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً اصناف سه کانه یعنی سه کروه
باشید در سه مرتبه فَاَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ پس اصحاب دست راست مَا اَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ چه اند اصحاب
دست راست تعظیم می کند ایشانرا چنانچه کویی فلان قوم بزرکانند وچه بزرکان وکویند

رضي الله عنه

احوال اصحاب وقصه برده كعب بن زهير

احو حو احوال احوال اصحاب وقصه وقصه برده وقصه كعب

در این استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریة از صلب آدم
ایشان بر راست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال ایشان را بدست راست ایشان دهند یا ببهشت
روند وآن بر یمین عرش است وگفته اند میمنت بمعنی یمن وبرکتست یعنی ایشان میمون ومبارک
قدم اند وَاَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ چه اند یاران دست چپ وایشان بوقت اخراج ذریات

واصحاب دست چپ ما اصحاب المشئمة

در شمال آدم بوده اند یا نامها عمل بدست چپ ایشان می دهند یا بدوزخ شتابان
می برند ودوزخ بر چپ عرش است وگفته اند مشامه را از تشأم گرفته اند وآنان شوم ونامبارک
اند وَالسَّابِقُونَ وپیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان ببهشت اَلسَّابِقُونَ پیشی گرفتگانند
بایمان چون مؤمن آل فرعون وحبیب نجار وصدیق ومرتضی رضی الله عنهم یا آنانکه بدو قبله
نماز گزارده اند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت
گیرندگان بتکبیر اول اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت وکرامت
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ گروهی بیشتر از پیشینیان
یعنی امم انبیاء گذشته وَقَلِيلٌ واندکی مِنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امتند در تبیان آورده که مراد
جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند وبخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان
ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه
فحوی انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبر می دهد در حدیث بریده رضی الله عنه مذکورست
که اهل بهشت صد وبیست صف باشند هشتاد از این امت وچهل از سایر امم واین سابقان
از اولین وآخرین در بهشت باشند عَلٰى سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر ومشبک
بدر ویاقوت وزمرد مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر
یعنی روی بروی تا پدید آیند هم مستأنس ومسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ می گردند برایشان
برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید ماندگان بر هیأت کودک چه خردان زیبا

ترست از خدمت کبار وگویند آراستگان بگوشوارهاء زرین واین گروه کودکان را خدای
آفریده باشد برای خدمت بهشتیان واز سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال
مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند وبر ایشان طواف می کنند بِاَكْوَابٍ بکوزها
وَاَبَارِيقَ وابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ وجامها از شرابی که روانست در بهشت یا خمی پاک صاف
چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نکشند عَنْهَا از آن شراب یعنی آن می را خمار نباشد
وَلَا يُنْزِفُونَ ونه بی عقل وبیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ ودیگر برایشان می گردند بمیوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ
از آنچه اختیار کنند وبرگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ وبگوشت مرغان که الطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ
از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ وبر سابقان در جنت
طوف می نمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان در صفا ولطافت كَاَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار بر آن ننشسته باشد ودست اغیار
بدو نرسیده جَزَاءً پاداش می دهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند
که عمل می کردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ
وفریاد یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا ونه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش ودشنام
اِلَّا قِيلًا لیکن می شنوند سخنی که آن کدام است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیلست بر آنکه
اهل جنة بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَاَصْحَابُ الْيَمِينِ واصحاب دست راست مَا اَصْحَابُ الْيَمِينِ
چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ ومکرم اند وایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت
کنار مَخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بوج افکندند وآن وادی است
که از طایف مشتمل بر درختهاء سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیة آمد که اهل بهشت را
سدر باشد بی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ودرخت موز بود میوهاء آن برهم چیده یعنی از اسفل تا اعلای
درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وسایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود ومراد از آن ظل
راحتست وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وآب ریزان یعنی از جنة عدن فرو می ریزد بر بوستانها دیگر وَفَاكِهَةٍ

كَثِيرَةٍ و میوهٔ بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای
دنیی که در فصلی باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ ونه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع
باز ندارند نه چون میوهٔ دنیی که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گستردنیها مَرْفُوعَةٍ بر داشته نشانده
شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایتست از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند
اِنَّا بدرستی که ما اَنْشَأْنٰهُنَّ بیافریدیم ایشانرا ابتداءً بی سبب ولادت زنان دنیی را اِنْشَاءً
آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی دیگر مراد انست که پیرزنانرا جوان سازیم
بر یک سن فَجَعَلْنٰهُنَّ پس کردانیم ایشانرا اَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج
بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عُرُبًا دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند یا با
غنج و ناز یا شیرین سخن اَتْرَابًا همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سن ودر
تبیان آورده که صبیه را که ببهشت آیند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز
رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیی بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر
داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأهٔ فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند
و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند و اگر زیادت از یک شوهر داشته باشد
و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنانرا انشا کنیم لِاَصْحٰبِ الْيَمِينِ برای
اصحاب دست راست و گوییا که سایلی می پرسد که کیانند اصحاب الیمین می فرماید که
ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِينَ گروه اند از پیشینان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان
در اسباب نزول آمده که چون آیة وقليل من الآخرين فرود آمد فاروق رضی الله گریان شد
و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیة آمد که وثلة
من الآخرين حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیة بروی خواند و عمر رضی الله عنه فرمود که رضینا
عن ربنا و پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه گفت از آدم تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث
و در حدیث آمده کما ارجوا ان تكونوا نصف اهل الجنة و عن قریب گذشت که اهل بهشت صد و
بیست صف

باشد و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا معلوم می شود که هیچ کس از امت متابعت آنحضرت
در دوزخ جاوید نخواهد ماند و نمانند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر
وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا اَصْحٰبُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار
و بی مقدارند و در آن روز باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در باد گرم که حرارت آن
در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده
که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان
در دنیی آب می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متأذی گردند پس پناه برند
بسایهٔ و از آن سایه خبر می دهد که وَظِلٍّ و سایهٔ مِّنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند
یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه می برند لَّا بَارِدٍ خنک نیست مانند
سایهاء دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و این عذابها ایشانرا بجهت آنست
اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش از این در دنیی مُتْرَفِينَ بناز و نعمت
پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند
که اصرار می نمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرکست یعنی بر آن اقامت می کردند
یا سوگند دروغ می خوردند با آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که می گفتند اَئِذَا
مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست اَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است
در انکار اَوَ اٰبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ آیا و پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد
در جواب ایشان که اِنَّ الْاَوَّلِينَ بدرستی که پیشینان از آباء شما و غیر آن وَالْاٰخِرِينَ و پسینان
از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ برای وقتی که
مقرر شده از روز معلوم که قیامتست یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز
معلوم است یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است

مر خدا برا ثُمَّ اِنَّكُمْ بس بد رستی که شما اَيُّهَا الضَّالُّونَ ای کمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب
کنند کان مر بعث ونشور را خطاب با اهل مکه وامثال ایشان است می کوید که شما فردا لَاٰكِلُونَ
هر اینه خورندکانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند
و ازان درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنند کان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت
شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندکان عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب کرم آورده اند
که عذاب جوع بر دوزخیان کمانند تا پر سانند شکمها را از زقوم پس تشنکی بر ایشان غلبه کند
از انکه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از ان بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندکانید
حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران تشنکی زده ومدتها آب نیافته یا مثل زمین ریکستان
که هر چند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان چندانچه حمیم آشامند تشنکی ایشان
تسکین نیابد هَذَا این ماکول ومشروب نُزُلُهُمْ پیش کش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز
جزا همچون ماحضری که برای مهمان آرند وبعد ازین در دوزخ انواع ماکل ومشارب
خواهد بود ایشانرا که شرح شدت وعقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را
در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را در
انتها چه بر همه اهل خرد ظاهرست که هر که بر ابدا توانا است بر اعاده نیز
قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آبی که می ریزید در رحم زن ءَأَنْتُمْ
تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید کودکان را از ان أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ماییم آفریدکار آن
وشما مقرید بانکه خالق منم چه شما بران وجه وبدان نوع که فرزند می طلبید متولد نمی شود
بلکه بر وفق مشیت وطبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر
کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرک را ومقرر ساختیم زمان موت هر کس وَمَا نَحْنُ
بِمَسْبُوقِينَ ونیستیم ما پیشی کرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند کرفت وازموتی که مقدر شده
نتواند کریخت وما این مرک تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ برای انکه تبدیل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ

کسانرا که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم ودیکرانرا بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ وبیافرینیم دیکر باره شما را
فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ در صورت وهیأتی که نمی دانید امروز یعنی کافرانرا در زشتترین صورتی ومومنانرا
در بهترین هیأتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ وبدرستی که دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را
که نطفه بودید وعلقه شدید تا آخر وبدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمی کنید توانائی
حق را بر نشأه اخری چه هر که بر ان قادرست ازین عاجز نتواند بود سو انکه ما را از خلوت نابود
می کشد تا بجلوه کاه وجود یا دیکرکه از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند بامر کن فیکون
کارد از کوشه لحد بیرون أَفَرَأَيْتُمْ اخبار نمایید مَا تَحْرُثُونَ از انچه کشت می کنید وتخمی در زمین می افکنید
ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما میرویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم حرث
فعل عبدست وزرع فعل خدای ودر خبر آمده که نکوید یکی از شما که زرعت ولیکن کوید حرثت
چه شق ارض والقاء بذر در وا زبنده است ورویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ اکر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ
هر اینه کردانیم انچین را که کشته اید حُطَامًا کیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بیدانه
فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز باشید از ان قضیه وبلیه که شکفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک
شوید یا از جهد وسعی خود پشیمان کردید ومی کویید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما تاوان زده کانیم
وحفص انّا خواند بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غرامت یافته کانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما
بی بهره کانیم از روزی أَفَرَأَيْتُمُ خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ از آبی که می آشامید
برای تسکین عطش وزندکانی شما بوی باز بسته است ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید
آنرا مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آبی شیرین لطیف لَوْ نَشَاءُ
جَعَلْنَاهُ اکر خواهیم کردانیم آن آب را أُجَاجًا تلخ وشور ونفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا
تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمی کویید خدای را برین نعمت أَفَرَأَيْتُمُ اخبار کنید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ
از آتشی که بیرون می آرید ءَأَنْتُمْ آیا شما أَنْشَأْتُمْ بیافریده اید شَجَرَتَهَا درخت آنرا
که آن مرخ وعفارست أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا ما آفریننده آنیم اهل بوادی شاخی از شجره

مرخ که مذکور می گویند بر شاخی از درخت عفار که انثی می خوانند می سایند حق سبحانه از میان این
دو شاخ تر که آب از آن می چکد آتشی بیرون آید نحن جعلناها ما گردانیدیم آتش را تذكرةً یاد
کردنی که چون ببینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آنرا تبصرة ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که
قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیتی در وکه بکیفیة ضد آتش است
هر اینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن ومتاعاً
و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مر مسافرانرا و مقیمانرا
اکتفا کرد بذکر احدی الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح گوی باسم ربك العظیم
بنام پروردگار بزرگ تو واو را بپاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد می کنم بمواقع النجوم بمواقع النجوم
قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که
تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوالست و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود
مؤثری که تأثیر او را زوال نیست یا بمطالب کواکب یا بمجاری آن و در عین آورده که مراد
مساجد صحابه و مقابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما قال صلی الله علیه وسلم
اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از ماه
نجوم که مأمور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم
و هنگام بعثت او و امام زاهد رحمه الله فرموده که مراد نجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغمبر
هرچند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی و قراءة امام حمزه و امام کسائی
رحمهما الله که موقع خوانده اند مؤید این قولست و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به
الروح الامین علی قلبك ثابت شده وانه و بدرستی که آنچه خدای بدان سوگند خورد لقسم
سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که آنچه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما می خواند لقرآن كريم هر اینه قرآنیست بزرگوار
و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است

در این آیات دو معترضه است یکی میان قسم و مقسم علیه و دیگری میان صفت و موصوف

نزد خدای و ملایکه و مؤمنان یا حافظ و قاری او مکرم و معززست و این قرآن نوشته است فی کتاب
مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه
نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملایکه
که مطهرند از کدورات اوصاف ردیة کلبی رحمه الله گوید که مراد سفرة اند و کرام بررة و بعضی
ضمیر را عاید بقرآن دانند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شده گان
از احداث ظاهر آیة نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند فقهاء مالکی و
شافعی رحمهم الله محدث و جنب و حایض را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و حنابله گویند محدث را
و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث و جنب
و حایض و نفسا را مس مصحف مگر بغلافی منفصل از وی و در نوادر مذکورست که جنب و حایض را
بقول ابو یوسف رحمه الله جایزست کتابة قرآن وقتی لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد محمد
رحمه الله بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءة کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما
منقولست که دوست نمی دارم آنکه قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله
فرموده که مراد از این طهارت توحیدست یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس
رضی الله عنه نهی می کرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءة قرآن و محققان گفته اند
مراد از مس اعتقادست یعنی معتقد نباشند قرآنرا مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل بقرآن
یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان
یا علم بدان تفسیر و تأویل آنرا ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده
که پاکی سر بنفی ماسوی الله است حکیم سنائی روح الله روحه فرموده جمال حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد
که دار الملك معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که
پاکیزه کرد دل از لوث توهم غیر و غیریة و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود
خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهود

تصلیه یعنی ...

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس نبود وصف حادث راکلیم تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزدیک آفریدگار عالمیان أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن که قرآنست أَنْتُمْ
مُدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناگویدکانید یا مداهنه کنندکان یا منکران وَتَجْعَلُونَ ومی سازید
رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ آنکه تکذیب کنید مر ورا یا می کردانید
شکر روزی خود آنرا که نسبت باران با نوا کنید واین تکذیب سخن خداست فَلَوْلَا پس چرا نه
إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح بحنبر کلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ وشما آن هنگام
تَنْظُرُونَ می نگرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ وما نزدیکتریم إِلَيْهِ بدان محتضر مِنْكُمْ از شما
وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ولیکن شما نمی بینید ونمی دانید وآن قرب بعلم وقدرت ورؤیه است فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ
پس چرا نه اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز گردانید
روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان ملخص آیة آنست که
که اگر شما در انکار حشر وجزا راست می گویید پس چرا باز نمی گردانید روح را به تن وقتی که
بحلق رسیده فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک گردانیده شدگان
بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مر وراست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلوص
از غم یا مغفرت یا فرح وانیها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ وروزی جاودانی
یا بوی خوش یا تحیة ملئکه یا ریحان مشموم وانیها در بهشت باشد وَجَنَّةُ نَعِيمٍ ودیگر او راست
بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ اما اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب
دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامتست ترا ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب
یمین واشهر آنست که سلام برتو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت
باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفتها وَأَمَّا إِنْ كَانَ واما اگر باشد
مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدای ورسول را الضَّالِّينَ گمراهان از طریق حق
فَنُزُلٌ پس مر وراست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ

عرب می‌گفتند مطرت بنوء کذا

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ودر آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَذَا بدرستی آنچه گفته شد
در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق یقین است یعنی راست ودرست وبی گمان
فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه
کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت وکبریای او نباشد یا نماز گزار بذکر
پروردگار خود وقولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم ودر خبر آمده که بعد از نزول
این آیة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سورة الحدید
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ تمام کرد او را وپرستش کرد مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر که در آسمانهاست از ملئکه وهر که در زمینست از مؤمنان واشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را
وبپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک وستاره ومهر وماه وجز آن وآنچه در زمین است
از حیوان وجماد ونبات وغیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان
بعضی تسبیح گوید وظلال بعضی مسبح بود کما قال تعالی وظلالهم بالغدو والآصال
وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای غالبست در هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر وراست پادشاهی آسمان وزمین که موجد آنست ومتصرف در آن يُحْيِي
زنده می گرداند وَيُمِيتُ ومی میراند در دنیا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیز از امات واحیا
قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا وپدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلیست
که اولیة او را بدایت نیست وَالْآخِرُ وپس از فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخریة
او را نهایت نیست اول او اول بی ابتدا آخر او آخر بی انتها بود ونبود این چه بلندست وپست
باشد واین نیز نباشد که هست وَالظَّاهِرُ آشکارا وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ ونهان
حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل اقوال مفسران ومذکران ومحققان درین آیة از حد وعد
هفتاد تجاوز کرده وبشرح تمام وبسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا
بدو قول اختصار می رود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت می گوید

ما بمعنی من باشد

ما بمعنی خود بود

ای آدمی خلق عالم در حق تو جهار طایفه اند اول گروه که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر
دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که اشکار با تو باشند
چون دوستان و یاران جهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین
می گوید اعتماد بر اینها مکن و کار ساز خود ایشانرا مپندار که اول منم ترا از عدم بوجود آورده
آخر منم بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبیتر وجهی بیاراستم باطن منم سرایر
حقایق در دل تو ودیعت نهادم و اول و آخر تو بی کیست حدوث و قدم ظاهر و باطن تو بی جیست وجود و عدم
اول بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر بی جند و جون باطن بی کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اولست
در عین آخریة و آخرست در عین اولیة و بر همین منوال ظاهرست در عین باطنیة و باطن است
در عین ظاهریة شیخ ابو سعید خراز را قدس سره پرسیدند که خدایرا بجه شناختی گفت بانکه
میان اضداد جمع کرده پس این آیة خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیة
واحده و اعتبار واحد در آن واحد سوره او لی و هم در اول آخری
باطنی و هم در آن دم ظاهری تو محیطی برهمه اند صفات وز همه پاکی و مستغنی بذات
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او بهمه جیزها عَلِيمٌ داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر
و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان
و زمین را بقدرت کامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملیکه مشاهده کنند
حدوث آنها را جیزی پس از جیزی ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش
و اجزاء امور متعلقه بدو بر وفق ارادت يَعْلَمُ می داند مَا يَلِجُ آنجه در آید فِي الْأَرْضِ
در زمین جون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و می داند
آنجه بیرون آید از زمین جون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز
و تمام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و می داند آنجه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان جون باران
و برف و تگرگ و ملیکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنجه بالا رود در آید فِيهَا در آسمان جون اعمال

علی بمعنی الباء

و دعوات و ملیکه که عملهای بندگان می نویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت
عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیج
حال از شما منفک نباشد و این معیة بعقل مفهوم نگردد بلک ذوق آن بکشف در یابند سوره
این معیة می نگنجد در بیان نی زمان دارد خبر نی مکان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنجه
شما می کنید بَصِيرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست
حکم کزاری و فرمان روایی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابدا
دارد و ثانی باعادت جنانجه می فرماید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردید
شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید
وَيُولِجُ النَّهَارَ و در آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف
فصول وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنجه در دلها پوشیده است آمِنُوا بگروید
ای کافران بِاللَّهِ بخدای و او را یکانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و سلم
و تصدیق وی نمایید وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از مالها که گردانیده است خدای شما را
مُسْتَخْلَفِينَ خلفاء گذشتگان بتصرف فِيهِ در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده
و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند
بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات
لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم آنست وَمَا لَكُمْ
لَا تُؤْمِنُونَ و جیست شما را که نمی گروید بِاللَّهِ بخدای بوحدانیه او معترف نمی شوید وَالرَّسُولُ
و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست يَدْعُوكُمْ می خواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید
بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی که فرا گرفت خدای مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را
در روز الست بر اقرار بربوبیة و نفی شرک إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ باور دارندگان
مر این میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود

که محمدست صلی الله علیه وسلم آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ آیتهاء روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِیُخْرِجَکُمْ
تا بیرون آرد شما را خدای بقرآن یا پیغمبر بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهاء کفر إِلَى النُّورِ بروشنی
ایمان از جهل بعلم و از ضلالت بهدایة و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که
از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای بِکُمْ بشما لَرَءُوفٌ مهربانست که قرآن
می فرستد رَحِیمٌ بخشاینده است که رسول را بدعوت می فرماید وَمَا لَکُمْ و چیست شما را
و چه فایده می بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهاء خود را فِی سَبِیلِ اللَّهِ
در راه خدای وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست مِیرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها و زمین
یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز
مر وراست ولیکن خلق در آن تصرف می کنند و باز خود است تصرف دیگران کوتاه شده نیز سبحانه
باز کرد در دین کلام ترغیبست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی
نخواهد ماند باری فرمان خدایرا در آن نگاه دارید و برای خود از آن ذخیره آخرت بردارید
لَا یَسْتَوِی برابر نیست مِنْکُمْ از شما ای مؤمنان مَنْ أَنْفَقَ هرکه نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ
پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول
با کسی که انفاق نماید و داعیه قتال دارد و بعد از فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود
و چندان با نفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولَئِکَ آن گروه منفقان و مقاتلان
قبل الفتح أَعْظَمُ بزرگترند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا از آنانکه نفقه
کنند مِنْ بَعْدُ پس از فتح وَقَاتَلُوا و کارزار نمایند وَکُلًّا و همه را که نفقه و قتال می کنند
پیش از فتح و پس از آن وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان
متفاوت باشد وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از نفقه و قتال با اخلاص
یا بی اخلاص خَبِیرٌ داناست اکثر مفسران بر آنند که این آیة در شان ابوبکر صدیقست رضی الله عنه
که اول کس که ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی

گفته اند صاحب قدم مقام تجرید نرسد در جمله اهل توحید در جمع مقربان سابق حقا که خود
بود صادق مَنْ ذَا الَّذِی کیست آن کسی که او یُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را
بامید عوض چه طالب عرض بآن ماند که قرض می دهد قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس
و با خلاص فَیُضَاعِفَهُ تا زیادت گرداند خدای آن قرض او را لَهُ برای او یعنی اجر او را مضاعف
سازد وَلَهُ و مر او را بود أَجْرٌ کَرِیمٌ مزد گرامی که بهشتست یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِینَ یاد کن روزی را
که بینی مردان گرویده وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بر صراط و در آن دم یَسْعَى می رود شتابان
نُورُهُمْ روشنی توحید ایشان بَیْنَ أَیْدِیهِمْ در پیش ایشان تا بآسانی می گذرند وَبِأَیْمَانِهِمْ
و از جانبهاء راست ایشان تا ایشانرا ببهشت ره نمونی می کند و از ابن مسعود رضی الله عنه
منقولست که نور هر کس بر قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن از آن و از آن دیگری
برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنا نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند
باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشانرا که بُشْرَاکُمُ الْیَوْمَ مژده شما امروز
جَنَّاتٌ دخولست در بوستانها که پیوسته تَجْرِی می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و
اشجار آن جویها و باشید شما خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان در آن ذَلِکَ و این بشری بجنت جاویدی
الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستگاری بزرگست چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال می رسید
و دیدار ملک متعال را می بینید ع هزار جان مقدس فدای دیدارش ابوامامه رضی الله عنه فرموده
که مؤمنانرا بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و مؤمنان هرگاه
که روی باز پس می کنند همه صراط روشن می بود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان
نرسد کما قال تعالی یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ
و زنان منافقه لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا
نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِکُمْ از نور شما چون بما نگرید قِیلَ ارْجِعُوا
گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه مر منافقانرا که باز گردید وَرَاءَکُمْ بازپس خویش

یعنی بد نیا روید فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیی
باخود باید آورد کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی ● آب اینجا بر که در دریا بسی شور و عطش است
منافقان فهم آن معنی نکرده بقصود آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب
پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان و مؤمنان بسور دیواری
بلند که چون پارهٔ شهری له باب مر او را دری باشد که مؤمنان بدان در آیند باطنه
باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروند فیه الرحمة در وی رحمت بود زیراکه
بهشتست وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست
عذاب باشد زیراکه نزدیک دوزخست اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند
باز متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده از آن در بنگرند
مؤمنان را مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنانند ینادونهم بخوانند ایشان را
بزاری و گویند ای مؤمنان الم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در دنیی بجماعت شما
نماز می گذاردیم و بموافقت شما روزه می داشتیم قالوا بلی گویند مؤمنان که بلی بظاهر با ما
بودید ولکنکم و لیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق
و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبة گشتید وتربصتم و تأخیر کردید در توبه وارتبتم
و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وغرتکم الامانی و بفریفت شما را
آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیامد فرمان
خدای بقبض روح شما وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده
یا دنیی ناپاینده فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان
فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا و نگیرند فدا نیز
از آنانکه نگرویدند مأویکم النار جای شما و ایشان دوزخ آتش بود هی آتش مولیکم
سزاوار تر است بشما وبئس المصیر و بد بازگشتیست آتش آورده که مؤمنان در مکه بافقر و فاقه

بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد
آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیة آمد که الم یأن آیا وقت نیامد للذین
آمنوا مر آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان
لذکر الله برای یاد کردن خدای وما نزل و برای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام خود
قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شد و این آیة نازل گشت یا صحابه التماس
موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیة در شان منافقانست می فرماید که وقت
نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و اخلاص در اشعار و دثار خود
سازند ولا تکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه ایشانرا
کتاب داده اند من قبل پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریة و انجیل
دادند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور
پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وکثیر منهم
و بسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارک شده احکام کتاب خود را از فرط
قسوت و گفته اند نتیجهٔ سختی دل غفلتست و نشانهٔ نرمی دل توجه بطاعت ● مثنوی ●
دلی کز نور معنی نیست روشن ● مخوانش دل که آن سنگست و آهن ● دلی کز کرد غفلت زنگدار است
از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد ● اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای یحیی
الارض زنده می گرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن و بهمان منوال
زنده خواهد ساخت اموات را قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الایات برای شما
نشانهای قدرت را لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین
بدرستی که مردان باورنده والمصدقات و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را
راست دانستند و حفص بتشدید می خواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده واقرضوا الله
و حال آنکه وام داده اند خدایرا قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از طیب اموال یضاعف

زیاده کردانیده شود لَهُمْ برای ایشان مزد ایشان را از ده تا هفتصد وزیاده وَلَهُمْ
ومر ایشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزد گرامی وپاداشی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه
گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدای وبفرستادگان او وشک نیاورده در اخبار واحکام ایشان
أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَاءُ
وگواهانند روز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بر انبیا وامم ایشان وبقولی بعضی
که والشهداء را مبتدا دانند معنی آیة آنست که آنها که شهید شده اند در راه حق نزدیک
وی اند در درجات قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ام وَنُورُهُمْ و
روشنی که روز حشر با ایشان بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه بپوشیدند حق را وانکار نبوت پیغمبران
کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستادیم
أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند اعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیی
أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنرا که زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه ایست وَلَهْوٌ وبیهوده ورنج
کشیدن در طلب متاع او چون تعب کودکانست در بازیهای بی حاصل بازیچه ایست طفل فریب
بی عقل بی دوام که بدو مبتلا شدند وَزِينَةٌ ودیگر آرایشیست در مطاعم خوشگوار وملابس نیکو
ومنازل دلکش ومراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ ومفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت عالی یا جاه
تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ ومباهات بر بسیاری مالها وَالْأَوْلَادِ وکثرت فرزندان وبدانید که اندک
زمانی را آن بازی بر طرف شود ولهو وفرح بغم وترح مبدل گردد وآرایشها از هم فرو ریزد و
وتکاثر چون شرارهٔ آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال وزود در انتقال
همچون مثل بارانیست که بر زمین تشنه بارد وتخمها که در وست زود بروید وقایم گردد پس
خوش آید أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنگه
خشک گردد بیکی از آفاتی سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از
سبزی ثُمَّ يَكُونُ پس گردد بعد از زردی حُطَامًا درهم شکسته وکوفته وریزه ریزه شده

وَفِي الْآخِرَةِ ودر آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سختست مر دشمنان خدایرا که همه عمر در طلب
دنیی گذرانیده از حق فراموش کردند وَمَغْفِرَةٌ وآمرزشت مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و
خشنودی مر دوستان حق را که در جست وجوی مولی ترک هر دو سرای کردند، مثنوی،
ای طالب دنیی تو بیسی مغز وری، وی مایل عقبی تو یکی مزدوری، وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری
تو طالب نور بلکه عین النوری، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی دنیی إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ
مگر متاعی که بفریبد وباقی نماند واین متاع غرور بنسبت کسیست که دنیی را دست افزار
حصول نعیم اخروی نسازد وآن مستلذات نفس وهوا بکاری آن سرای نبرد از دولتی اما اگر صاحب
را مدد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از
مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت آن متاع سرورست نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل
الصالح، مثنوی، مال را کز بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سَابِقُوا
پیشی گیرید وبشتابید إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
وموجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول
یا حضور جماعت وسلمی رحمه الله گفته که وسیلهٔ مغفرت حضرت رسالت منقبتست صلی الله علیه وسلم
پس حق سبحانه می فرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزشت وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
وپیشی گیرید در رفتن بیهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان وزمین است
بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند ویکدیگر وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است
این چنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانیکه گرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ وبفرستادگان او
ذَلِكَ آن گرویدن یعنی توفیق بران فَضْلُ اللَّهِ فضل خدایست وکرم او يُؤْتِيهِ می دهد
بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا می خواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وخدای خداوند فضل بزرگست
بر مؤمنان هم در دنیی بتوفیق ایمان وهم در آخرت بمغفرت ورضوان مَا أَصَابَ نرسید ونخواهد
رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسنده از غم وانواع مصایب فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی

ونقصان مال وزرع وجز آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ ونه در نفسهاء شما چون بیماری وضعف وفقر
وموت اولاد وغیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته شده در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
پیش از انکه بیافرینیم آن مصیبة را یا زمین را یا نفسها را إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که ثبت مقدرات
بلوح باوجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست در ازل این حکم فرموده واندوه
رافت جهة انکه در نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمی گردد می گوید که اینها
بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید وغم نخورید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه
فوت شد از شما از مال وخصب وعافیت وصحت وَلَا تَفْرَحُوا وشادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ
بآنچه دادم شما را از مال ومتاع دنیا اخبارست بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول واز اقبال آن
مسرور مشوید که نه آنرا قراریست ونه این را اعتباری

گر دست دهد گدای شادی نکند
ور فوت شود نیز نیرزد بغمی

و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقولست که هرکه بدین آیة کار کند
هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد چه زیبا گفته اند

مال از دنیا روی نهد مشو شادان از آن
ور فوت شود مشو بفریاد از آن
پندیست پسندیده بکن یاد از آن
تا دین تو دیگر نشود آباد از آن

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ وخدای دوست نمی دارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را
که بنعمت دنیوی بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیی وفخر کننده بدان بر اکفا واقران
پس صفت ایشان می کند ومی فرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال فخور آنانند که با وجود دنیی
داری وجمع اسباب آن بخل کنند ومال خود در راه خدای صرف ننمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
وبا وجود بخل خود امر می کنند مردمانرا بِالْبُخْلِ به بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول
جمعی مراد ازین آیة یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات واحوال حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم وآنرا بپوشیدند ودیگرانرا نیز بکتمان او فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ
وهرکه روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلوات الله وسلامه علیه فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از وی واز انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات

وصفات که اعراض وتولی اعداء دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم
رُسُلَنَا فرستادگان یعنی ملئکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن که معجزاتست
یا بشریعتهاء واضحه وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که متضمن
مصالح دینی ودنیوی بود وَالْمِيزَانَ ومنزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قائم بحجت
تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت
معاملات وانزال میزان در زمان نوح علی نبینا وعلیه السلام بوده وگفته اند مراد از آن
اسباب اوست وامر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ وفرستادیم آهن را با آدم علیه السلام
ماوردی فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت بدنیی آمد سه وصله از آهن با وی
همراه بود انبر وپتک وسندان ودر معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان
بزمین فرستاد آب وآتش ونمک وآهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت است
یعنی آلتها که در کارزار بکار آید ازو سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه وشمشیر
وپیکان وخنجر وامثال آن وخواه برای حفظ نفس چون زره وخود وجوشن وجز آن وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ ودر آهن است سودهای مردمان از آنچه قوام صناعات وحرف با آهن باز بسته است
وهیچ حرفه نیست که آهن در وی دخل ندارد ونفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان
هراسانند واهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعداء
دین منزجر گردند وترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد وکتاب
منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ وتا به بیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را
که یاری دین او می کند وَرُسُلَهُ ونصرت می دهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار
مراد مؤمنست که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ بپوشیده یعنی وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر نباشد
چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم مددکاری می نمودند ودر غیبة یاری وهواداری
نمی نمودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست بر اهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالبست بر همه

بحکم وفرمان وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به بنی قابیل وَاِبْرَاهِیمَ
وابراهیم خلیل را بنمرودیان وَجَعَلْنَا وودیعت نهادیم فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان
ایشان پیغمبری را وَالْکِتَابَ ووحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی
از انها که انبیا بدیشان آمدند مُهْتَدٍ راه یافتکانند یعنی ایمان آورده بکتاب ونبی وَ
کَثِیرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتکانند از طریق حق یعنی نکرویده
بکتب ورسل ثُمَّ قَفَّیْنَا پس از پی در آوردیم عَلٰی آثَارِهِمْ بر عقب نوح وابراهیم وامم ایشان
بِرُسُلِنَا فرستادکان خود چنانچه بعد از نوح هود وصالح را علیهم السلام وپس از ابراهیم
اسمعیل واسحاق ویعقوب ویوسف را علیهم السلام وَقَفَّیْنَا واز پی در آوردیم این
رسل را وتمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام
وَآتَیْنَاهُ الْاِنْجِیلَ وعطا کردیم مر ورا کتاب انجیل وَجَعَلْنَا وافکندیم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ
در دلهاء آنانکه پی روی کردند مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً وبخشایش بر یکدیکر
یعنی متابعان عیسی وخواص او را بر یکدیکر مشفق ومهربان کردانیدیم وَرَهْبَانِیَّةً
وایشان پیدا کردند طریقهٔ رهبانیة را واز پیش خود اِبْتَدَعُوهَا نو در آوردند آنرا
مَا کَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَیْهِمْ بر ایشان وآن چنان بوده که بعضی از امت
عیسی علی نبینا وعلیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند
وجمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند ومشقتهاء کلی وریاضتهاء
عظیم از ترک مطعم ومشرب ولباس ونکاح اختیار نمودند وبر ایشان فرض نبود اِلَّا ابْتِغَاءَ
رِضْوَانِ اللّٰهِ لیکن بطلب خشنودی خدا رهبانیه پیش کرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایة نکردند
ونکاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَایَتِهَا چنانچه سزاوار نکاه داشت آن بود بلکه تثلیث قایل کشته
قرآن ومحمد را صلی الله علیه وسلم منکر شدند واندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف
نانموده حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم دریافتند وبدولت اسلام وشرف متابعت سید انام

سرافراز شدند وحق سبحانه در بارهٔ ایشان می فرماید که فَآتَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا
که کرویدند مِنْهُمْ از جماعة رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اَجْرَهُمْ
مزد ایشان که ثواب بسیار وکرامت بی شمارست وَکَثِیرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ترسایان
فَاسِقُونَ بیرون آمدکانند از دایرهٔ ایمان پس اهل کتاب را می کوید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید برسولان کذشته اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا
وبکروید بِرَسُولِهِ بفرستادهٔ او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم یُؤْتِکُمْ تا بدهد شما را
کِفْلَیْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم ویکی
برای ایمان بسایر انبیا وَیَجْعَلْ لَکُمْ وبدهد ومقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی
که بدان بروید وبکذرید بر صراط وَیَغْفِرْ لَکُمْ وبیامرزد شما را کناهان شما وَاللّٰهُ غَفُورٌ
وخدای آمرزنده است مؤمنانرا رَحِیمٌ مهربان بر ایشان آورده اند که بامید دو بهره از
رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند وناکرویدکان ایشان بر کرویدکان حسد بردند
آیة نازل شد که خدا ایشانرا دو بخش از رحمت ونور ومغفرت می بخشد لِئَلَّا یَعْلَمَ اَهْلُ الْکِتَابِ
تا بدانند اهل کتاب که بجیب من نکرویدند اَلَّا یَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند وتوانایی
نیابند عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که برای مؤمنان
ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند وبدیشان نرسد وَاَنَّ الْفَضْلَ وبدرستی که فضل
یعنی افزونی ثواب وجزا بِیَدِ اللّٰهِ بدست قدرت خداست یُؤْتِیهِ عطا کند آنرا مَنْ یَشَاءُ
هر کرا خواهد وَاللّٰهُ وخدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ خداوند فضل بزرکست یعنی نعمت تمام که خواص
وعوام را فرا رسیده — فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف
هستند بیش وکم ز نوال تو بهره مند دادند نیک وبد بعطای تو اعتراف

الجزء الثامن والعشرون من اجزاء الثلثین سورة المجادلة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نمود بخوله بنت ثعلبه

که زوجه اوبود خوله از ان استمتاع امتناع کرد واوس اورا گفت انت علی کظهر امی واین
ظهار می کویند ودر جاهلیة طلاق بوده خوله بجناب نبوت آمده درین باب استفتا نمود وحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که تو بر وحرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد
حضرت گفت کمان نمی برم مگر انکه تو بر وحرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال وخردی
ایشان ومفارقت انیس دیرینه بغایة غمناک شده دیگر بار سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
باز گردانید وهمان جواب شنید وی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم اشکو الیک فی الحال
آیة آمد که قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق شنود خدای قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُكَ سخن آن زن را که جدال
می کرد با تو فِی زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِی وناله کرد وشکایت خود برداشت
اِلَى اللّٰهِ بخدای وَاللّٰهُ يَسْمَعُ وخدای می شنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن
شما هردو یعنی تو می گفتی که بر وحرام شدی واو می گفت مرا طلاق نداده اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ
بدرستی که خدا شنواست اقوال مردمان را بَصِيرٌ بیناست باحوال ایشان اَلَّذِينَ
يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود وگویند
که تو بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان اُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان
یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود اِنْ اُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان
فی الحقیقة اِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزاده اند ایشان را وازواج نبی صلی الله علیه وسلم
ومرضعات حکم مادر دارند وَاِنَّهُمْ وبدرستی که مردان لَيَقُولُونَ می گویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ
ناشناخته سخنی ونادانسته وَزُورًا ودروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ
وبدرستی که خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را
بایجاب کفارت وظهار تشبیه زوجات یا آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزء شایع
از و بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضای محارم او خواه نسبی وخواه رضاعی چنانچه
گوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر

یا عمه یا خاله منست وعلی هذا وشوهر بدین کلمات مظاهر می شود وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ وآنانکه
مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز گردند لِمَا قَالُوا بنقض آنچه گفته اند
یعنی عزم کنند بر وطی و بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند مر او را بزوجیة
در عقب ظهار واگرچه لحظه باشد با امکان طلاق واین قول امام شافعی است رحمه الله
یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله ونزدیک وی عود بوطی باشد وبس وبر هر تقدیر
کفارت باید داد وبیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند وعزم نماید بوطی ویا نگاه دارد
بزوجیة یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ بس بر وی است آزاد کردن بنده خواه مؤمنه وخواه ذمیه
وخواه خرد وخواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله وامام شافعی رحمه الله گوید رقبه
مؤمنه آزاد باید کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَمَاسَّا پیش از انکه مظاهر ومظاهر عنها مس کنند یکدیگر را
وتمتع گیرند ازهم وبعضی بر آنند که مس کنایة از جماعست وجماع مظاهر عنها حرام بود قبل
از کفارت ذٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بدان تُوعَظُونَ بِهِ پند داده می شوید
بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما می کنید
خَبِيرٌ داناست وبر و پوشیده نمی ماند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا بنده
دارد وبخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست وبنفقه احتیاج دارد نقل کند
بروزه واین قول امام شافعی است وامام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده می کند ونزد امام اعظم
رحمه الله اگر بنده دارد آزاد می باید کرد هرچند بخدمت او محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد
وبنفقه محتاج است فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه پی در پی که در میان
آن افطار نکند بی عذری واگر افطار کند روزه باسر گیرد واگر عذر دارد در آن خلافست
واین روزه باید مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَمَاسَّا پیش از انکه بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که
نتواند روزه داشتن فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بر وست طعام دادن شصت مسکین را هر یکی
نیم صاع از گندم وصاعی از سایر حبوب غاذیه وبمذهب امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد

ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید مر خدای
ورسوله وپیغمبر او را بقبول اوامر ونواهی وتلک واین حکمها حدود الله حدهای خداست
که از آن در نتوان گذشت وللکافرین ومر گرویدگان را که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذابی
دردناکست در آخرت ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله مخالفت ودشمنی می کنند
باخدای ورسول او یعنی از حدود اوامر ونواهی تجاوز می نمایند کبتوا خوار ونگونسار کرده شوند
کما کبت الذین همچنانکه ذلیل ورسوا شدند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار
گذشته وقد انزلنا وبتحقیق فرستادیم ما آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن ومعجزها
دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وللکافرین ومر کافرانراست بهر
عذاب مهین عذابی خوار کننده ورسوا سازنده وگفته اند مر ایشانراست چنین عذابی در آخرت
یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه ایشانرا انگیختن جمیعا همه ایشانرا
که یکی غیر مبعوث نمانند فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده باشند احصاه الله
نگاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا ونسوه وایشان فراموش کرده باشند والله علی کل شیء
وخدای بر همه چیزها از اعمال واقوال واحوال بندگان شهید گواه است ومناسب آن مکافات
خواهد فرمود وگواهی او را کسی رد نتواند کرد

حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست
حاکم که خود گواه بود قصه مشکلست

در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو وحبیب برادر او
با صفوان بن امیه حدیث می کردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما می گوییم دیگری گفت بعضی را
داند وبعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد
از دانستن آیة آمد که الم تعلم ان الله آیا نمی دانی که خدای یعلم ما فی السموات میداند
آنچه در آسمانهاست از ملائکه ونجوم وارواح وما فی الارض وآنچه در زمین است از معادن
ونباتات وحیوانات وما یکون من نجوی ثلثة نباشد از سه تن راز گوینده با هم الا هو رابعهم
مگر که خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارمی کرداند ایشانرا از حیثیة آنکه رفیق ایشانست

واطلاع دارد بر سخن ایشان ولا خمسة ونه پنج راز گوی باشند الا هو سادسهم مگر او
ششم ایشانست بدانش وبینش یعنی ایشانرا ششش ساخته ولا ادنی ونه کمتر باشند من ذلک
از سه عدد ولا اکثر ونه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مگر او با ایشانست بعلم اینما کانوا
هرجا باشند در اقطار سموات در روی زمین چه علم او را باشیاء قرب مکانی نیست تا باختلاف
امکنه تفاوت کند

این معیت در نیابد عقل وهوش ° زین معیت دم مزن بنشین خموش °
قرب حق از بنده دورست از قیاس ° بر قیاس خود منه او را اساس °

ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح وتشهیر ایشان یوم القیمة روز
رستخیز ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بر همه چیز از گفتارها وکردارها
علیم داناست ونسبت علم او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانرا چنان
داند که حالات اهل زمین را وعلم او بخفیات امور بر آن وجه احاطه کند که بجلیات آن

نهان وآشکارا هردو یکسانست بعلمت ° نه این را زودتر بینی نه آن را دیرتر دانی °

در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده که جهودان ومنافقانرا عادت بود که
که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستادی وخبر ایشان دیرتر آمدی وبر سر راه
مؤمنان یا نزدیک ایشان بنشستندی وبا یکدیگر راز گفتندی وبگوشه چشم بدانها که
در آن سریه کسی داشتند نگاه کرده رمز بغمزه درمیان آوردندی مومنانرا گمان افتادی
که مگر لشکر را کار افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم رسید وایشانرا از آن نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند ودیگر بار بهمان
منوال تناجی نمودن آغاز نهادند آیة آمد که الم تر آیا نمی بینی ونمی نگری الی الذین بسوی
آنانکه نهوا بازداشته شدند عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند
ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بدانچیزی که نهی کرده شده بودند از آن ویتناجون
وراز می گویند از روی ستیزه بالاثم بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مؤمنان

والعدوان وبر بیداد در حق اهل ایمان واندوهناک ساختن ایشان ومعصیت الرسول وبنافرمانی
بیغمبر صلی الله علیه وسلم وباس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد
بیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده کفتن السام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه
رضی الله عنها بشنید وکفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آنحضرت
فرمود که آهسته باش ای عایشه ونرم خویی کن عایشه رضی الله عنها فرمود که
یا رسول الله مکر نشنیدی که جه کفتند حضرت صلی الله علیه وسلم کفت مکر تو نشنیدی
که جه کفتم رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان وکلام من درباب ایشان مستجابست نه ازان ایشان
درباره من بس حق سبحانه آیة فرستاد که واذا جاؤک وجون بیایند جهودان بسوی تو
حیوک تحیة کویند ترا بما لم یحیک بانجیزی که تحیة نکفت ترا به الله بآن خدای یعنی
خدای تراکفت وسلام علی عباده الذین اصطفی وایشان می کویند السام علیک
وسام بلغت یهود مرکست یا قتل بشمشیر ویقولون ومیکویند یهود فی انفسهم درمیان
یکدیکر لولا یعذبنا الله جرا عذاب نمی کند خدای مارا بما نقول بانجه می کوییم
نسبت با بیغمبر را یعنی اکر وی نبی بودی که بدین اهانت که بدو می رسانیم خدای مارا عذاب بایستی
کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب یصلونها در ایند بدان
وبئس المصیر وبد جایکاهیست دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای کرویدکان اذا تناجیتم
جون راز کویید بایکدیکر فلا تتناجوا پس راز مکویید بالاثم بکناه والعدوان وبر بیداد
ومعصیت الرسول وبنافرمانی رسول جنانجه منافقان وجهودان می کنند وتناجوا
وراز کویید بالبر به نیکوکاری والتقوی وبه برهیزکاری وترسکاری واتقوا
الله وبترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی آن خدای که شما الیه تحشرون بسوی او
جمع کرده خواهید شد وشمارا بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این
نیست که راز کفتن باثم وعدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست که در جشم شما

آراید وبر آن می دارد لیحزن الذین آمنوا تا اندوهکین کرداند مؤمنانرا ولیس ونیست شیطان
یا تناجی او بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان بجیزی الا باذن الله مکر بدستور خدای
یعنی بمشیت وقضای وی وعلی الله وبر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان ومهم خود با حق کذارند واز راز کفتن جهود ومنافق
حسابی برندارند که کردار ایشانرا اعتباری نیست سو دیکر بما سخن خصم تند کوی مکوی
اهل مجلس مارا ازان حسابی نیست جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم بمجلس حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم آمدند وبعضی از اصحاب کرداکرد بیغمبر فرو کرفته بودند بدیشان
سلام کرده درمیان مسجد بر پای استادند وکس ایشانرا جای نداد حضرت بیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که قم یا فلان ویا فلان ویا فلان ایشان برخواستند وجای با اهل بدر
کذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت وشکایت کردند آیة آمد که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه کرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا جون کفته شود شمارا
که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها جون مجالس ذکر وتلاوت ونماز فافسحوا پس جای
کشاده کنید بر مردم یفسح الله تا کشاده کرداند خدای لکم مر شمارا در قبر یا در بهشت
منزلها یا سعت دهد یا دلهای شمارا منشرح کرداند با زاله تضایق وتزاحم واذا قیل
وجون کفته شود انشزوا مر شمارا که برخیزید وبهتر روید فانشزوا پس برخیزید در
موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می نشستند وجون یکی را
ازیشان بمهمی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد این آیة نازل شد ودر تفسیر ماوردی
مذکورست کو جون کویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یرفع الله
تا بر دارد خدای تعالی درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا که کرویده اند از شما
والذین اوتوا العلم وبر می دارد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان درجات درجها
بالای درجات مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم در

کشف الاسرار از ابن مذعور رحمه الله روایت می کند که او ناعی را رحمه الله در خواب
دیدیم گفتیم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه
بلندتر از درجهٔ علما ندیدم و از آن گذشته درجه اند و هنالکان این خواب موافق
آیتست و علماء دین را درجهٔ بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا علیهم
السلام و هم در عقبی بفضل و قدرت و موافقت با اصفیا از ابن مسعود رضی
الله عنه منقولست که مؤمن عالم را بر دارند درجها بالای غیر عالم که میان هر دو درجه
مقدار اسب تیز رو که باشد که بدود هشت سال و در حدیث ابی داود رحمه الله
مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر
کواکب ~ مصابیح الانام بکل ارض ۰ هم العلماء ابناء الکرام ۰ و نعم ما قال ~
~ رفعت آدمی بعلم بود ۰ هر کرا علم بیش رفعت بیش ۰ قیمتی هر کسی بدانش اوست ۰ ساز افزون بعلم قیمت خویش ۰
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه شما می کنید خَبِيرٌ داناست درین سخن بیم و امید و وعده
و وعید هست آورده اند که مردمان بسیار تردد می کردند بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و راز بسیار می گفتند و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید
که آنحضرت به تنگ آمد این آیة نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز گویید با رسول فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی
بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقهٔ مستحقان ذَٰلِكُمْ این
صدقه دادن قبل از نجوی خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَ
أَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو گردد فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه
دهید فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی
بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق ننماید در حجرست
که این منع ده شبانروز برداشت و مرتضی علی را رضی الله عنه دیناری زر بود

آنرا

آنرا باده درم کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول صلی الله علیه وسلم
راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد
رحمه الله فرموده که حکمی نازل شد و جز علی رضی الله عنه کسی بدان کار نکرد و این از
جملهٔ مناقب اوست و گویند این حکم یک ساعت از روز بیش نبود و علی کرم الله وجهه
در آن ساعت این کار کرد پس آیة آمد که ءَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد
شما را أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه پیشی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ پیش از راز گفتن خود صدقه
فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی
در گذرانید از شما فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای و رسول او را در همه
حال که اینها تدارک و تلافی آن کند وَاللّٰهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
شما می کنید در خبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای صلی الله علیه وسلم
نشست و خواست کردی و سخنان آنحضرت با یهود گفتی روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در حجرهٔ بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی
که دل او سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود
که تو چرا مرا دشنام می دهی و فلان و فلان از صحابه تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد
تا سوگند خوردند که هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیة نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری
إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ
گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بریشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان
مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَيَحْلِفُونَ و سوگند
می خورند عَلَى الْكَذِبِ بر دروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ يَعْلَمُونَ که ایشان
می دانند که دروغ می گویند أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان

عَذَابًا شَدِیدًا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در آخرت با آتش دوزخ اِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه هستند که می کنند و بران اصرار می نمایند
اِتَّخَذُوا فرا گرفتند اَیْمَانَهُمْ سوگندان را که می خورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون
و مال ایشان در امان ماند وَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عَنْ سَبِیلِ
اللهِ از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بدل می ساختند تا از جهاد متقاعد
گردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِینٌ عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکند
عَنْهُمْ از ایشان روز قیامت اَمْوَالُهُمْ خواستهاء ایشان وَلَا اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان مِنَ اللهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی را اُولٰئِكَ وگروه منافقان اَصْحَابُ النَّارِ
ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیهَا ایشان در ان خَالِدُونَ جاوید مانند که نند منافقین
در خلود نار حکم کافر دارند بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان
سختتر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان را
از قبور ایشان فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدا بر اسلام و اخلاص خود کَمَا
یَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانچه سوگند می خورند برای شما وَیَحْسَبُونَ و آن روز می پندارند
اَنَّهُمْ انکه ایشان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی اند و کاری می کنند که سوگند می خورند و
خدای می فرماید که اَلَا اِنَّهُمْ بدانید بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ
گویان و در دروغ ایشان بغایتی رسیده که باداء نهان و آشکارا نیز دروغ می گویند
اِسْتَحْوَذَ مستولی شد و غلبه کرد عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ بر ایشان دیو و بوسوسه میل
ایشان را بمعاصی فَاَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان ذِكْرَ اللهِ یاد کردن خدای تا نه بدل
یاد کنند و نه بزبان اُولٰئِكَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطَانِ لشکر دیو اند و متابع
او اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ بدانید بدرستی که سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند
زیانکاران نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند اِنَّ الَّذِینَ بدرستی

آنانکه

آنانکه یُحَادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدای و رسول او را اُولٰئِكَ آن گروه مخالفان
فِی الْاَذَلِّینَ در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتارند
و بعقبی رسوا و سیاه روی و باعتبار کَتَبَ اللهُ نوشت خدای در لوح محفوظ و حکم کرد
که بهمه حال لَاَغْلِبَنَّ اَنَا هر اینه غالب شوم من وَرُسُلِی و فرستادگان من و غلبه
رسل اگر مأمور بحرب اند بقهر و زجر عادیست و اگر مأمور بحرب نیستند بدلیل و حجت
اِنَّ اللهَ قَوِیٌّ بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عَزِیزٌ غالبست در حکمی که
خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد و حکمی که آن زبادکه کبریا بود
کس را در ان مجال تصرف کجا بود و حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان
خدای صفت مخلصان می کند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چند قرابت قریبه واقع
باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که می گروند
بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان یُوَادُّونَ مودت ورزند و دوست
دارند مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ هر کرا خلاف کند با خدا و رسول او یعنی مؤمنان
کافران و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ کَانُوا و اگرچه باشد آن مخالفان خدا و رسول
آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رضی الله عنه که پدر خود عبد الله جراح را
در روز احد بکشت اَوْ اَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه که
روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب ابن عمیر که
برادر خود عبید الله روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه
که در بدر خالی خود عاص ابن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده
رضی الله عنهم که اقربا خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اُولٰئِكَ آن گروه
که با دشمنان خدا دوستی نکنند کَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیمَانَ در دلهاء

ایشان ایمان را با جمع کرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَاَیَّدَهُمْ وتقویة
کرده است ایشانرا بِرُوحٍ برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتِ مِنْهُ از نزدیک خود وگویند مدد
داده است ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن وَیُدْخِلُهُمْ ودر آرد ایشانرا و زحش جَنَّاتٍ تَجْرِی
در بهشتی که جریان مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان آن اَلْاَنْهَارُ جویها از آب وشیر وخمر و
عسل خَالِدِیْنَ فِیهَا جاوید بود کانند در آن رَضِیَ اللّٰهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان
بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوا وخشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که
وعده کرده است ایشانرا در عقبی اُولٰئِکَ حِزْبُ اللّٰهِ آن گروه لشکر خدا وناصران دین وی
اند اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند امام ثعلبی
از جرجانی رحمهما الله نقل میکند وجرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا وعلیه السلم
از حق سبحانه برسید که حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم
والنقیة قلوبهم اولئک حزبی وحول عرشی هر که چشم او محارم فرو بسته بود ودست او از
آزار خلق واخذ حرام کوتاه باشد ودل خود را از ماسوی الله پاکیزه کرد اند از جملهٔ حزب
الله است ودرین باب کفته اند ~~ از هرچه ناروا ست بر و دیدها به بند ~~ وز هرچه ناپسند بود دست باز دار ~~
لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک ~~ تا باشدت بحلقهٔ اهل قبور بار ~~ سُورَةُ الْحَشْرِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
سَبَّحَ تسبیح کفت وبپاکی ستایش کرد لِلّٰهِ مر خدا یرا که مستحق ثنا ست مَا فِی السَّمٰوَاتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ آنچه در آسمانها وزمینها ست وَهُوَ الْعَزِیْزُ واو غلبه کننده است بر همه دحکم
وفرمان اَلْحَکِیْمُ صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب جهت دیة دو عامری که در عهد پیغمبر
بودند و عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنه ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت
ودر وقتی که پشت بر دیوار خانهٔ ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت
افکنند و فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را صلی الله علیه وسلم خبردار کردانید

وآن

وآنحضرت بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون
روید وده روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال کردند وابن ابی پیش ایشان
فرستاد که از دیار خود مروید وبقلاع خود متحصن باشید که با دو هزار کس از قوم
خود معاونت شما کنیم یهود بسخن آن منافق مغرور شده یاغی کشتند وخبر بآنحضرت رسید
با جمعی بر سر ایشان رفت وپانزده روز ایشانرا محاصره کرد وایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ
ترس وبیمی که خدای در دل ایشان افکند وچون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که
بشرط آنکه سلاح خود بگذارید وآن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند کرفت
با خود ببرید برین وجه قرار یافت وحق سبحانه آیة فرستاد که هُوَ الَّذِیْ اوست آن خداوندی
که از روی اذلال اَخْرَجَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند
مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریة یعنی بنی النضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ از سراها ومنزلها که
در زمین مدینه داشتند لِاَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب وحشر ثانی
از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمانرا بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از
جانب مشرق بیاید ومردم را بزمین شام راند وآنجا قیامت قایم کردد وآن حشر دویم است
وچون بنی نضیر قبل از سایر مردمان بشام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد
مَا ظَنَنْتُمْ شما کمان نداشتید ای مؤمنان اَنْ یَّخْرُجُوْا آنکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه بجهة
بسیاری مرد ومدد وشجاعت وشوکت وَظَنُّوْا اَنَّهُمْ وکمان بردند آنانکه ایشانرا مَانِعَتُهُمْ
حُصُوْنُهُمْ منع کننده وباز دارنده است حصارهاء استوار ایشان مِنَ اللّٰهِ از فرود آمدن
قضاء خدا بدیشان فَاَتٰهُمُ اللّٰهُ پس بیاید بدیشان عذاب خدای مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوْا
از آنجا که کمان نبردند وَقَذَفَ وبیفکند خدای فِیْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ در دلها ایشان
ترس وبیم تا دل بر جلا نهادند وچون حکم جلا شد یُخْرِبُوْنَ خراب می کنند بُیُوْتَهُمْ خانهاء
خود را بِاَیْدِیْهِمْ بدستهاء خود وَاَیْدِی الْمُؤْمِنِیْنَ وبدستهاء مؤمنان یعنی نقض عهد کردند

تا خانهاء ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس خانه که خود خراب کردند در خبرست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که ماندن ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را می کندند و هرچه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهاء تراشیده از محال آن بر کنده می خواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر آراستند و اظهار جلادت نموده دفها می زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هر اینه عذاب می کرد ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن و بنده گرفتن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست با وجود جلا در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَٰلِكَ این عذابها مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت فرمان ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هرکه دشمن دارد خدایرا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر و را مثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه و عبدالله سلام و ابولیلی مازنی رضی الله عنهما بدان مهم مأمور گشتند ابولیلی اجود انواع تمر را می برید و می گفت بریدن آن مر یهود را غمناک می سازد و عبدالله سلام بدترین انواع آنرا می برید و می گفت میدانم که خدای تعالی این نخل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهترست برای ایشان می گذارم حق سبحانه آیة فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه بریدید مِنْ لِينَةٍ از خرما بنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا استاده بر اصلها خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس با مر خداست و به پسندوی برای آنکه تا شما را یاری دهد

وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان آورده که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت از اسلحه هرچیز بهر کس خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظر بآنست که آنرا مخمس ساخت و امام اعظم رحمه الله برین رفته و حق سبحانه درین باب می فرماید که وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختیم عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ آسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده و بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لکن خدای بنصرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هرکه میخواهد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِيرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشانرا غلبه میدهد و گاهی بسببی نهان چون القاء ترس و بیم در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز می گرداند خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دیها و شهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلَّهِ پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوندان قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَالْيَتَامَىٰ و مر تیمی بدران محتاج را وَالْمَسَاكِينِ و درویشانرا وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریانرا که بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصه پیغمبر بوده صلی الله علیه و سلم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیوة خود نفقهٔ سنهٔ اهل و عیال از آن می فرموده اند و باقی بر جهتی که حق بوده قسمت می نموده و بعد از وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیة کرده

بشش بخش منقسم سازند وسهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه وسایر مساجد
صرف کنند وجمعی کویند نام خدای جلّ ذکره برای تعظیم است وآنرا بر پنج سهم قسمت
کنند ودر سهم رسول صلّی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند بعضی کویند مصرف
آن امام است ونزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقول بعضی در بند
ثغور وسلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیة چون غنیمتی
کرفتندی مهتر ایشان ربعی بر داشتی واز باقی نیز برای خود تحفهٔ اختیار کردی
وآنرا صفی کفتندی وباقی را با قوم کذاشتی وتوانکران قسمت آن بردرویشان حیف
کردندی جمعی ز رؤسا اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته کفتند
یا رسول الله شما ربع وصفی مغنم را برداریدو بکذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا
خاصهٔ پیغمبر کردانید وقسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت
وفرمود که حکم فی بیدا کردیم کیلا یکون تا نباشد آن فی دولة کردان دست بدست
بَیْنَ الْاَغْنِیَآءِ میان توانکران مِنْکُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند وفقرا را اندک
دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیة بوده وَمَا اٰتٰیکُمُ الرَّسُوْلُ وآنچه بدهد شما را
پیغمبر از فی وغنیمت فَخُذُوْهُ پس فرا کیرید آنرا که حق شما ست وَمَا نَهٰاکُمْ عَنْهُ وآنچه
نهی کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوْا پس باز ایستید از آن ومحققان بر آنند
که حکم این کلمات عام است ومعنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا کیرید
وفرمان برید وهرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر ونهی او بحق است
هرکه مرتکب امر او کردد نجات یابد وهرکه از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاک
افتد انکس که شد متابع رای تو قد نجا وانکو خلاف امر تو ورزید قد هلک
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب در مخالفت رسول او اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَآءِ الْمُهَاجِرِیْنَ

غلو احیانا بود در غنیمت

وقسمت فی برای یتیمان ومسکینان وابناء سبیل است ودرویشان هجرت کننده اَلَّذِیْنَ
اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهاء ایشان که در مکه داشتند
وَاَمْوَالِهِمْ ودور افتاده اند از مالهاء خود یَبْتَغُوْنَ می طلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وبخشش
وبخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت
واعراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت ورضای حق بوده اند وبدوستی خدا ورسول ترک
دیار واموال نموده اند وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ ویاری می کنند دین خدا را بنفس ومال خود وَرَسُوْلَهُ
ونصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری وهواداری اُولٰٓئِکَ آن کروه مهاجران هُمُ الصّٰدِقُوْنَ
ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول هم بفعل وَالَّذِیْنَ ودیکر برای آنانکه تَبَوَّؤُ الدَّارَ
جای کرفتند در سرای هجرت وَالْاِیْمَانَ ودر دار ایمان یعنی مدینه ودر تفسیر
امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است وحضرت رسول صلّی الله علیه
وسلم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند وبدو سال
پیش از قدوم حضرت رسالت صلّی الله علیه وسلّم مساجد ساختند یُحِبُّوْنَ
دوست می دارند مَنْ هَاجَرَ هرکه هجرت کند اِلَیْهِمْ بسوی دیار ایشان واو را جای دهند
وبمال خود مساعت نمایند وَلَا یَجِدُوْنَ ونیابند فِیْ صُدُوْرِهِمْ در دلهاء خود حَاجَةً
حسدی وحقدی وغدغهٔ مِمَّا اُوْتُوْا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست
که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وسلّم انصار را طلبید وذکر اعانت وامداد
واحسان واسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس کفت ای کروه انصار
اکر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همهٔ شما تقسیم کنیم وطایفهٔ مهاجر بر قرار سابق
در مساکن شما ساکن باشند واکر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم وایشان از
منازل شما بیرون آمده بکفایة امور معیشی خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما

سعد بن معاذ وسعد بن عباده رضی الله عنهما

گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت نمایی
و ایشان همچنان در خانهاء ما باشند که روشنایی و برکت در منازل ما از ایشانست
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دعا گفت وحق سبحانه در شان ایشان
می فرماید که وَيُؤْثِرُونَ وایثار می کنند وتقدیم می نمایند مهاجرانرا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهاء خویش یعنی از خود باز می گیرند وبدیشان می دهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ واگرچه هست
ایشانرا خَصَاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند آنرا بدرویش دیگر که
ازو محتاج تر بود فرستاد واو بر دیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند
واین آیه در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت
که جود مشتملست بر آن صفت ایثار اکمل وافضل است وایثار آنست که کسی محتاج
باشد بچیزی ودیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد وبوی بخشد
کریم کامل آنرا می شناسم اندرین دوران که گر نانی رسد از آسیاء چرخ گردانش ز استغناء همت با وجود فرو
ز خود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش وَمَنْ يُوقَ وهر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ
از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال وبغض انفاق فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْمُفْلِحُونَ رستگاران یابند وذی یافتگان بثناء عاجل در دنیی وثواب آجل در آخرت
وَالَّذِينَ جَاءُوا وآنانکه آمدند ومی آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر وانصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ می گویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز
مارا وَلِإِخْوَانِنَا ومر برادران مارا در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی
گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ ومنه فِي قُلُوبِنَا در دلهاء ما غِلًّا کینه وحسدی
وخیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی

دعاء ما مستجاب کن رَحِيمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان
گفته اند هر کرا کینهٔ یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیه نیست
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنانرا بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و
انصار وتابعین که موصوف باشند بسادگی دل وپاکی طینت پس هر که
برین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ
نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند وخلاف آنچه در باطن دارند ظاهر می کنند
یعنی ابن ابی وابن نبتل و رفاعه واضراب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند
که ما با شما موافقیم ودر حرب که با محمد می کنید معاونت تمام خواهیم نمود واتفاق
ما با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود وشما را ازین دیار اخراج کند
ما نیز در موافقت موافقت می کنیم این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر
که ایشان يَقُولُونَ می گویند آنانکه نگرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة
که غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هراینه
بیرون آییم مَعَكُمْ باشما از روی دوستی ومصاحبت وَلَا نُطِيعُ وفرمان نبریم فِيكُمْ
در ایذاء وآزار شما أَحَدًا یکی را که محمدست یا هیچکس از مسلمانان با شما قتال کنند
لَنَنْصُرَنَّكُمْ هراینه ما یاری کنیم شمارا وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ وخدای گواهی
می دهد که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا
اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نمی روند منافقان
مَعَهُمْ با ایشان موافقت نمی کنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا واگر کارزار کنند
با ایشان لَا يَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری نمی دهند ایشانرا وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ واگر
بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هراینه به پس باز گردند
یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند

در خلاف شما اطاعت
نکنیم أَبَدًا همیشه
وَإِنْ قُوتِلْتُمْ واگر کارزار کرده شوید یعنی
مسلمانان با شما جنگ

یعنی جون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان جکونه منصور کردند
لَأَنْتُمْ هر اینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً بدختید از جهت ترس
فِي صُدُورِهِمْ در دلهاء ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر
می ترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن خوف وخشیة از شما می ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ کروهی اند که نمی دانند عظمت خدایرا
جل سلطانه واکرنه بایستی که از و ترسند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار
نمی کنند با شما جَمِيعًا همهٔ ایشان یعنی جهودان ومنافقان
إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مکر در دیهاء استوار کرده بخندق وبرج و
باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ وتیر یعنی ایشانرا قوت آنکه
روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست واین نه از ضعف وبددلی
ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیکر جون حرب
می کنند شَدِيدٌ سخت است اما هر شجاع که با خدا ورسول حرب کند بددل
وترسان کردد پس ایشان بسبب ترسی که خدا در دلهاء ایشان
افکنده طاقت مقاتله در مواجهه ومقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو
پنداری یهود ومنافقانرا مجتمع ومتفق در رای وتدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ
وحال آنست که دلهاء ایشان پراکنده وپریشانست زیرا که عقاید
ومقاصد ایشان مختلف افتاده ذَٰلِكَ آن وصفهاء بد که ایشانراهست
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ کروهی اند که تعقل
نمی کنند ودر نمی یابند آنچیز را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود
كَمَثَلِ الَّذِينَ همچون مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک
ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبة کار خود یعنی ضرر معصیت را

مراد بنی قینقاع اند که ایشانرا اجلا کردند از مدینه یا اهل بدر که
عرصه هلاک کشتند وَلَهُمْ ومر ایشانراست با وجود خواری دینی عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک در آخرت ومثل منافقان در فریب دادن جهودان
و وعدهٔ نصرت کردند كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچون مثل شیطانست إِذْ قَالَ جون
کفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار وهوادار
توام فَلَمَّا كَفَرَ پس جون بر آن ثبات ورزند ونهال شرک در زمین دل او
استحکام یافت قَالَ کفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي بدرستی
که من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ می ترسم از خدای پروردکار عالمیان
مراد از شیطان ابلیس است واز انسان ابو جهل ودر آن وقت که
ابو جهل به بدر متوجه بود واز قبیلهٔ کنانه توهم داشت ابلیس
بصورت که رئیس بنی کنانه بود برآمده کفت ای ابو الحکم مترس
که من یار توام وجون به بدر رسیدند وابلیس دید که ملایکه بمدد اهل
اسلام نازل می شوند بکریخت وکفت من از شما بیزارم ودر سورهٔ انفال
این قصه مذکور شده وبعضی برانند که شیطان ابیض است پسر ابلیس
وانسان برصیصاء راهب وابیض او را بر کفر داشت ودر آخر بیزاری کرد
از و واین حکایت بر سبیل اجمال جنانست که برصیصا هفتاد سال خدایرا
عبادت کرد ودیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا واضلال
او بر ذمهٔ خود کرفته بیامد بصورت آدمی ودر صومعهٔ او بریاضت
مشغول شد وزاهد از شدت مجاهدهٔ او متعجب مانده مرید او کشت ابیض
عزیمت رفتن کرد وکلمهٔ جند جهة شفاء مرضی وعافیت اهل بلا بوی
آموخت پس بشهر آمده شخصی را تحقیق کرد وباز بصورت طبیبی

ظاهر کشته اهل اورا کفت که علاج او جز بدعاء برصیصا میسر نیست
آنکس را بدر صومعهٔ برصیصا آوردند ودمی بر وی دمید شیطان دست ازو
بازکرفت وشفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا ومخیل میساخت وبه
برصیصا ارشاد می نمود وبکلمات اومی کذاشت تا دختری ملکی را
متعرض شد وی را بصومعهٔ زاهد آوردند ودعا کرد وابیض اورا بکذاشت
وزاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود واز خوف فضیحت
اورا بکشت وابیض برادرانش را بران مطلع ساخت وزاهد را کرفته
بردار کردند وابیض بهمان صورت اول خود را بروی ظاهر کرد وکفت
مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد وابیض ازو بیزاری
نمود وآن بی سعادت بعد ازان همه عبادت بورطه شقاوت ابدی کرفتار
کشت ـــــ غافل مشو که مرکب مردان مردرا در سنکلاخ بادیه پیها بریده اند وسوسه
فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار آن شیطان وانسان أَنَّهُمَا آنک ایشان
هردو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانندکان دران
وَذَٰلِكَ وخلود در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه کرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وبد وباز کردید
وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ وبایدکه بنکرد هر نفسی وببیند مَا قَدَّمَتْ آنچیزی را که
پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردا قیامت تا اکر تقدیم خیرات وطاعات
کرده شکر کذاری نماید ودر زیادتی آن کوشد واکر معاصی وسیئات
فرستاده توبه کند وپشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ وبپرهیزید از سطوات الهی تکریر
امر بتقوی برای تاکید است یا اول در ادای حیاتست بقرینهٔ اقتران
بعمل وثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میکوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای

دانات

داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید ودر کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست
باصل تقوی ودویم بکمال آن یا اول تقوی عوامست وآن پرهیز کردن باشد
از محرمات دویم تقوی خواص وآن اجتناب بود از هرچه ماد ون حق است سیم اصل
تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ماسوی الله است وَلَا تَكُونُوا ومباشید
ای مومنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ بکذاشتند امر خدایرا چون یهود و
منافقان واهل شرک فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش کردانید بریشان
أَنْفُسَهُمْ نفسهاء ایشانرا تا برای آن تقدیم خیری نکردند وکفته اند در
توفیق بریشان دربست وسهل ابن عبدالله قدس سره فرموده که بوقت
کناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بریشان فراموش ساخت
أُولَٰئِكَ آن کروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتکان از راه فرمان
برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که
نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ واهل بهشت که
در استکمال نفس کوشیده اهلیهٔ جنة حاصل کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران
بهشت یعنی ساکنان او هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستکاران یعنی از عذاب جحیم
باز رسته ودر نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اکر می فرستادیم هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآنرا
عَلَىٰ جَبَلٍ بر کوهی وآن کوه را فهم وادراک می دادیم لَرَأَيْتَهُ هر آینه می دیدی اورا خَاشِعًا
ترسنده وفرمان برنده مُتَصَدِّعًا شکافته واز هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای واز
هیبة وعیدی که در وی هست یعنی کوه بدان بزرکی وسختی اکر قرآن فهم کردی بترسیدی وکردن
نهادی ودلهاء سنکین کافران ازان متاثر نمی شود ع این دل سنکین تو یک ذره سوهانکیر نیست
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ واین مثلها نَضْرِبُهَا بیان می کنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مومنان لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه کنند دران وبهره بردارند ازان هُوَ اللَّهُ آنکه قرآن

فرو فرستاده خدایست الّذی آن خدای که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت
الّا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا وگفته اند عالم
معدوم و موجود یا حیوة و موت یا رزق و اجل یا دنیی و آخرت یا آنچه هست و آنچه
خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامهٔ سابقهٔ او احاطه بجمیع
خلق نموده در دنیی الرحیم بسیار بخشایش که رحمت خاصهٔ او بمؤمنان رسد در
آخرت بعفو و غفران و رؤیة و رضوان هو الله اوست خدای الّذی آن خدای که
بهیچ وجه لا اله نیست خدای سزای پرستش الّا هو مگر وی الملک پادشاهی که جلال
ذاتش از وجه احتیاج معصونست و کمال صفاتش باستغناء مطلق مقرون
القدّوس پاک از شوایب مناقص و معایب و منزه از طرق آفات و نوایب السّلام
سلام از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المؤمن ایمن کنندهٔ مؤمنان
از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان
المهیمن گواه راست بر هرچه خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع
بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست از اسماء الهی که تأویل آن غیر
خدای نداند العزیز غالب در حکم یا بخشندهٔ عزت الجبّار بند کوار یا شکنندهٔ
کامها یا بصلاح آرندهٔ کارهاء درهم شکسته المتکبّر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست
خدای عمّا یشرکون از آنچه شریک می سازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند
هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کنندهٔ خلق بر وفق مشیت و مقتضاء
حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کنندهٔ اعیان و آورنده از عدم بوجود المصوّر
بخشندهٔ صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر وراست نامهاء نیکو که در شرع
و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبّح له بپاکی یاد می کنند مر ورا ما فی السموات والارض
آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه و مقدس میدانند وهو العزیز

و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در کردار
و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت
رسالت صلّی الله علیه وسلّم جبرئیل را علیه السّلام از اسم اعظم پرسید جواب داد
که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید و همین جواب شنید دقایق حقایق این
اسما و حظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید ومن الله
الاعانة والتایید **سورة الممتحنة** بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغمبر صلّی الله
علیه وسلّم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب ابن ابی
بلتعه رضی الله عنه مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلم
آنحضرت را خبر فرمود و علی و زبیر و مقداد را رضی الله عنهم حکم شد تا بروضهٔ خاخ
رفتند و مکتوب را از ساره که مولات ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت آوردند
حضرت حاطب را طلبیده فرمود که تا چه بر این داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند
که مؤمنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس
ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران
که آنجا اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت گردد تا ملاحظهٔ آن محافظت
مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی الله
عنه در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلّی
الله علیه وسلّم گفت ای عمر او را امان که از اهل بدرست و حق سبحانه بدریانرا
مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنکه این آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوّی و عدوّکم دشمنان مرا و اعادی خود را
اولیاء دوستان تلقون می فرستید و القا می کنید الیهم بسوی دشمنان من و شما اخبار
حبیب مرا بالمودّة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید وقد کفروا و حال آنکه دشمنان

کافر شده اند بما جاءکم بآنچیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآنست یا کار درست
که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبر است یخرجون الرسول بیرون می کنند پیغمبر را از مکه
وایاکم وشما را نیز اخراج می نمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما می گروید بالله ربکم
بخدای که آفریدکار شماست وایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون می کنند
پس ایشانرا بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید
از وطنهاء خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی وبرای طلب
خشنودی من تسرون الیهم راز می گویید یعنی بجانب سری بدیشان می فرستید بالمودة
بدوستی در لباس نصیحت وانا اعلم ومن داناترم از شما بما اخفیتم بآنچه پنهان
می کنید از مودت اعدا وما اعلنتم وبآنچه ظاهر می سازید از اعتذار ومن یفعله
وهر که بکند این کار یعنی فرا گیرد منکم از ایشان دوستان یا القاء خبر کند
بدیشان فقد ضل پس بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم
اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند وظفر یافته شما را اسیر
سازند یکونوا باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القاء محبت فایده
ندهد وایشان دشمنی آشکارا کنند ویبسطوا الیکم وبگشایند بسوی شما
ایدیهم دستهاء خود را بزدن وکشتن والسنتهم وبگشایند زبانهای
خود را بشما بالسوء به بدی یعنی دشنام وفحش ودوا لو تکفرون ودوست دارند
که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهند داشت
شما را ارحامکم خویشان شما ولا اولادکم ونه فرزندان شما یعنی امروز بموالاة با
مشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند می کنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما
یوم القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای در آن روز بینکم میان شما و
اولاد واقربا یعنی کافر را بدوزخ فرستد ومؤمنانرا ببهشت برد والله بما تعملون

وخدای

وخدای بدانچه شما می کنید از دوستی ودشمنی بصیر بیناست وبر آن جزا خواهد داد قد کانت
بدرستی که هست لکم مر شما را ای مؤمنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا
باید کرد فی ابراهیم در سخنان ابراهیم علیه السلام والذین معه وآنانکه با وی بوده اند
از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم ومؤمنان قوم را گفتند مر گروه خود را
از مشرکان که از ما دوستی مجویید انا برآء بدرستی که ما بیزارانیم منکم از شما که بت پرستید
ومما تعبدون ودیگر بیزاری می کنیم از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا بکم
کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وبدا وآشکارا شد بیننا وبینکم میان ما وشما العداوة
دشمنی بدل والبغضاء ودشمنی بدست یعنی محاربه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی
قایم خواهد بود میان ما بدست ودل حتی تؤمنوا تا وقتی که ایمان آرید بالله وحده بخدای
یکتا ویگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند می دهد مؤمنانرا که در تبرا از اهل شرک
اقتدا بابراهیم کنید الا قول ابراهیم مگر در آن سخن ابراهیم که گفت لابیه مر پدر خود را
که بوعده استغفار که با تو کرده ام وبوعده ایمان که تو با من کرده لاستغفرن لک هر آینه
آمرزش خواهم خواست برای تو وما املک وما لک نیستیم ای پدر لک برای تو یعنی نمی توانم
که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء هیچ چیز اگر بخدای نگروی خلاصه
سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام در بیزاری از کافران
نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد وچون خلیل جلیل
واصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل
کردیم یعنی از خلق بریدیم واعتماد بر کرم خالق نمودیم والیک انبنا وبسوی تو بازگشتیم
والیک المصیر وبتست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم
علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مؤمنان این امت را بعد از نهی موالاة کفار امر می فرماید
که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم وبلطف تو

پیوندکردیم سوسوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم ٭ ازهمه باز آمدیم و با تو نشستیم ٭
هرچه نه پیوند یار بود بریدیم ٭ هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم ٭ رَبَّنَا ای آفریدکار ما لَا تَجْعَلْنَا
مکردان مارا فِتْنَةً محل برکاشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نکرویدند یعنی ایشانرا
برما مکماره و مسلط مکردان و بدست ایشان مارا عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز مارا رَبَّنَا
ای پروردکار ما إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الْحَكِيمُ
دانایی درکار خود پس مارا بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شمارا فِيهِمْ
درابراهیم علیه السلام و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار
برای تاکیدست در اقتدا بابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلم یا در اول اقتدا است
باقوال او و در ثانی بافعال او و این اقتدا هست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که باشد
که امید دارد رضای خدای وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز
بازپسین وَمَنْ يَتَوَلَّ و هرکه روی بکرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدای بی نیازست ازوی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود
ناصر دین خودست الْحَمِيدُ ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول
این آیة مؤمنان قطع دوستی کردند از کسانی خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده
فرمود که عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید انکه خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ
و میان آنانکه عَادَيْتُمْ دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً دوستی و یاری و آنچنان
بود که ابوسفین و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب
که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَاللَّهُ
قَدِيرٌ و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است کسی را که موالاة کرده با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ مهربان بر آنها که
بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

عهد و پیمان بود و هرکز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه
درباره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمی کند خدای شمارا ای مؤمنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه
ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکرده اند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون
نکردند شمارا مِنْ دِيَارِكُمْ از سراها و منزلهاء شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما
دخل نموده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشانرا در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست می فرماید که
خدای باز نمی دارد شمارا أَنْ تَبَرُّوهُمْ از آنکه نیکویی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و از آنکه
عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهرهٔ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست
دارد عدل کنندکانرا إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که حق سبحانه نهی می کند شمارا عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ
از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین خدای وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شمارا
مِنْ دِيَارِكُمْ از سرایهای شما وَظَاهَرُوا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ
بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند
و جمعی که یار ساعیان بودند باز می دارد خدای شمارا أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هرکه دوست دارد ایشانرا فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه دوست دارندکان
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستی با خدای باید
و با دوستان خدای شاید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید سو بکسل ز دوستان دغا بار حیله ساز
یا که طلب که طالب نقش وفا بود ٭ آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط
آن بود که هر مسلمانی که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد و اکر مسلمانی
از مدینه روی بتافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نکردانند هنوز آن حضرت در حدیبیه
بود که جماعتی مؤمنات از مکه کریخته بملازمت آمدند از جمله سُبَیعه اسلمیه و در عقب
شوهر او مسافر مخزومی رسید و کفت شرط صلح برین وجه بوده که هرکه از ما بتو آید باز دکنی
جبرئیل علیه السلام آمد و کفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان

و روایت که مؤمنات را مشرکان باز دهید و این آیة نازل شد که یا أیها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان إذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کننده از دار کفر
بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید ایشانرا بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن
ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از اغراض
دنیوی باز بسته نیستند بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند
الله أعلم خدای داناترست بإیمانهن بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرایر و ضمایر
اما چون حکم شرع بظاهرست ایشانرا سوگند دهید فإن علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشانرا
بغلبهٔ ظن که مؤمنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشانرا إلى الكفار بسوی شوهران
ناگرویدهٔ ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلال اند مر آن کافرانرا ولا هم
و نه آن کافران یحلون لهن حلال می شوند مر این زنانرا چه تباین دارین جدائی افکنده است
میان ایشان وآتوهم و بدهید شوهران ایشانرا ما أنفقوا آنچه خرج آن زن کرده باشند
از کاوین پس حضرت پیغمبر صلى الله عليه وسلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بدو
داده بود گرفته باز گشت و آیة آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما أن تنكحوهن
آنکه بخواهید این زنان مهاجره را إذا آتيتموهن چون بدهید ایشانرا أجورهن مزدها یعنی
مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله عنه او را بخواست و دیگر آیة آمد که ولا تمسكوا
و چنگ در مزنید بعصم الكوافر بعصمتها یعنی عقدهاء زنان کافره یعنی نکاح ایشانرا
باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند
طلاق دادند و حکم شد که واسألوا و بجویید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران
ما أنفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او برو و ليسألوا و باید که بجویند کافران از شما
ما أنفقوا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمة زوجیة منقطع
شد میان مؤمن و کافره و میان کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که بصاحبهٔ خود

داده

داده اند ذلكم آنچه ذکر کرده شد حكم الله فرمان خدای است يحكم حکم می کند خدای
بآن بينكم میان شما والله عليم و خدای داناست بمصالح شما حكيم حکم کننده بآنچه محض
حکمتست بعد از نزول آیة مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای
مهور مرتدات ابا نمودند آیة آمد که وإن فاتكم و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شيء
من أزواجكم یکی از زنان شما إلى الكفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست
شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید
فآتوا الذين ذهبت پس بدهید آنانرا که رفته اند أزواجهم زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند
مثل ما أنفقوا مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل
می کند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول
صلى الله عليه وسلم مهور ایشانرا از غنیمت بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید از عذاب
خدای الذي أنتم آن خدای که شما به مؤمنون بدو گرویدگانید حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود
چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلى الله
علیه وسلم از بیعة رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعه میل کردند آیة آمد که یا أيها النبي ای خبر کننده یا
ای بلند قدر إذا جاءك المؤمنات چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی به نیت گرویدن یبایعنك
بیعت کنند با تو على أن لا يشركن بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شيئا با خدای چیزی را
ولا يسرقن و دزدی نکنند ولا يزنين و زنا نکنند ولا يقتلن و نکشند أولادهن فرزندان خود را
چنانچه زنده در خاک می کردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند ولا يأتين
و نیایند ببهتان بدروغی که از روی جهل يفترينه بر بافته اند آنرا بين أيديهن وأرجلهن
میان دستها و پایهاء خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بر شوهر نبندند و در دست
و پای خود آورده می پرورند ولا يعصينك و عاصی نشوند در تو في معروف در آنچه بنیکوئی
از نیکوئی که ترک نوحه کردنست و روی خراشیدن و موی بریدن و جز بدین شروط

بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که بیعت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن را نسود قول آنست که زنان دست در قدح
آب فرو بردند و بعد از آن حضرت دست مبارک خود در آن آب برد و گفته اند امیمه خواهر
خدیجه را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن الله و طلب آمرزش کن
برای زنان مبایعه از خدای ان الله غفور بتحقیق خدای آمرزندهٔ گناه کسانیست که بر توحید بیعت
کنند رحیم مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بندگی فرموده که مردم می گویند
رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من می گویم ایمان موقوفست
برحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد توفیق عزیزست بهر کس ندهند
بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی می کردند و خبر اهل اسلام بدیشان
می گفتند آیة آمد که یا ایها الذین ای گروه مؤمنان لا تتولوا دوستی مکنید
قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد یئسوا هر آینه که نومید شده اند
یعنی یهود من الآخرة از ثواب آخرت دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول
صلی الله علیه وسلم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند
از آن کما یئس الکفار همچنانکه ناامید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی
از رجوع ایشان بدین دنیا یا یهود ناامیدند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان
حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات وهو العزیز و او غالبیست که حکم او
بهیچ وجه مردود نگردد الحکیم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد دمیاطی آورده که
اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده
بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم

علی تجارة الآیة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را
از سجن سجین رهایی بخشد و با علی علیین فرود آرد ایمان و جهادست صحابه از موت کراهت داشتند
آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا می گوئید ما لا تفعلون
آنچیزرا که نمی کنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای ان تقولوا آنکه
بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیة عامست و شامل یعنی هر که سخنی گوید
و نکند درین عتاب داخلست و با آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این
سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در شب معراج دیده که لبهاء چنین کسان بمقراض آتشین می بریده اند از من بگوی عالم تفسیرگوی را
گر در عمل نکوشی نادان مفسری * بار درخت علم ندانم بجز عمل * با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله
در راه وی صفا صف زده در برابر خصم کانهم گویا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بنائی اند
ریخته از ارزیز کنایتست از ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب و با یکدیگر باز چسبیدن واذ قال
موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی لقومه مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من
لم تؤذوننی چرا می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله
انکه من فرستادهٔ خدایم الیکم بسوی شما و برسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادة کرده ام
و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان
من برید ایشان برهمان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام
نشنودند فلما زاغوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله
بگردانید خدای قلوبهم دلهاء ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت والله و خدای
لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگانرا از دایرهٔ فرمان
واذ قال و یاد کن آنرا که گفت عیسی بن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل

ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستادهٔ خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان
مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر انچیزرا که پیش منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب
توریة یعنی قبل از من نازل شده ومن تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده
دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستادهٔ که می آید بدین کامل وشرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من
اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام
برین وجه است که انی ذاهب الی ربی وربکم و الفار قلیطا جاء ومعنی فارقلیطا احمد ست
در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی میحمیاست ومعنی او انکه بفرستد خدای بشما اورا
بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات
روشن چون احیاء موتی وابراء اکمه وابرص قَالُوا گفتند پیشتر بنی اسرائیل هَٰذَا این که او نماید
سِحْرٌ مُبِينٌ جادوییست اشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست که سحر می کند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست
ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ برخدای دروغ یعنی پیغمبر اورا تکذیب کند
وآیتهاء اورا سحر داند بعضی علما بر انند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات وعزی مرا
شفاعت خواهند کرد نزد خدای وا و شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیة آمد که
کیست ظالمتر از کسی که دروغ برخدای بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفا وَهُوَ يُدْعَىٰ وحال
انکه آن مفتری خوانده می شود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را می خواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین
اسلام که مشتملست بر خیر وصلاح وفوز وفلاح در دنیی وعقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
وخدای راه ننماید بر ستکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکارانرا در لباب آورده که چند
روزی وحی بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای
گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن
بجناب رسالت مآب عرض نمودند و غبار ملال بر آیینهٔ دل مبارک آنحضرت نشست جبریل علیه السلام
بجهت رفع آن آیة آورد که يُرِيدُونَ می خواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدایرا

بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهاء خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان لاابالیانه وَاللَّهُ مُتِمُّ وخدای
تمام کرداننده است نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن وکراهت ایشانرا اثری نیست در اطفاء
چراغ صدق وصواب همچون ارادت خفاش که غیر مؤثرست در نابودن آفتاب ٭ مصرع ٭
شب پرک خواهد که نبود آفتاب ٭ تا به پسندیدهٔ او مرد بوم ٭ دست قدرت هر صباحی شمع مهر
بر فروزد کوری خفاش شوم ٭ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را
بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ وبکیش راست که ملت حنفیه است
لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملتی بوقتی نزول عیسی علیه السلام
که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وهر چند کاره اند مشرکان اظهار
دین محمدی را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ
أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک پس بیان تجارت می کند که تُؤْمِنُونَ خبریست بمعنی امر یعنی
ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ او
وَتُجَاهِدُونَ وجهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهاء خود که
زاد و راحله وسلاح مجاهدان خرید وَأَنْفُسِكُمْ وبنفسهاء خود که متعرض قتل وحرب شوید
ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان وجهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از معاملات مربحه
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله
درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبد الله البسری قدس سره نقل
می کند که پسری بوی آمد وگفت سبوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون می آوردم بیفتاد
وبشکست وسرمایهٔ من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدر تست
والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیی و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی

که پدرش هم نبودی اشارتست به تنبیه فنا است و در باختن سود و مایه در بازار شوق و لقا
تا چند بیازار خودی پست شوی • بشتاب که از جام فنا مست شوی • از مایه و سود دو جهان دست بشوی
سود تو همان بس که تهی دست شوی • پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید یَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را
ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته شما در دنیی وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهاء پاکیزه که واقع باشد
فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهاء جاویدی که دار اقامتست ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ رستکاری ایست بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیی که آنرا
دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است
یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحیدست و فتح نظر بجمال ملک
مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دلست بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف
یقینیه باشد و همه مؤمنان را درین مرتبه شرکتست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد
مؤمنان را بنصرت در دنیی و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند
از انصار که در لیله عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است
یعنی جمیع مؤمنان را می فرماید که كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدای
و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ
همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم مر حواریانرا که خواص
او بودند و در دین او بر همه کس سبقت داشتند که مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من
توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که در دین راه نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مائیم ناصران دین خدای
و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای
دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی

از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی
دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شد موافق همان مؤمنان
گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه تقویت یافتند و حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت
دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان
که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مؤمنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران

سُورَةُ الجمعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ بپاکی یاد می کنند و تنزیه
می نمایند لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دایم و بی زوال الْقُدُّوسِ
پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمند که مثل ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی
بجای آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکسی که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند
که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی
تا رسالت او را از تهمت دور باشد و گفته اند امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه
برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکورست
انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیت آنحضرت نکتهاست اینجا بسه بیت
اختصار میرود
فیض ام الکتاب پروردش • لقب امی خدای از آن کردش
لوح تعلیم ناگرفته بیر • همه ز اسرار لوح داده خبر • مرخط اوست انس و جانرا سر
کز نخواندست خط از آن چه خطر • بر صفت نبی امی می کند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ می خواند بر ایشان
آيَاتِهِ آیتهاء کلام خدایرا با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ و پاک می سازد ایشانرا
از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشانرا قرآن
وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند این گروه که حالا قرآن خوانان
و پاکان و دانش آموختگان شدند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا

که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیة وَآخَرِينَ و دیگری مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ
از مؤمنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بآنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد
مراد تابعین اند و از معالم با یاد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم می شود که اینها عجم اند
واصح اقوال آنست که هر که باسلام درآمده و در می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
همه در آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت
فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمتست در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذَلِكَ این نبوت
یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خدایست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیی و آخرت در جنب آن
محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریة را یعنی
حکم شد که باز تکلیف احکام توریة را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس بر نداشتند آن بار را
و بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون
مثل درازگوشیست که بردارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفعی
ندارد همچون یهود که توریة می خوانند و بدان منتفع نمی شوند شعر گفت این تحمل اسفاره
بار باشد علم کان نبود ز هو * علمهاء اهل دل حمال شان * علمهای اهل تن احمال شان *
علم چون بر دل زند یاری بود * علم چون بر گل زند باری بود * چون بدل خوانی ز حق گیری سبق
چون بگل خوانی سیه سازی ورق * بِئْسَ بد مثلیست که زده شد مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود
الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهاء خدا را که دلیل بود بر نبوة
محمد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه فلاح نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را
که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله واحباءه
و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قُلْ بگوای محمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا
ای گروهی که دین یهودیه دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان می برید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ که شما

دوستان اید مر خدا را مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
پس آرزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید دوستان خدای
تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنست
که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهاء
ایشان یعنی بواسطهٔ عملهاء که کرده اند چون تحریف احکام توریة و تغییر نعت و صفت مصطفی
صلی الله علیه وسلم و می دانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد با یهود إِنَّ الْمَوْتَ
الَّذِي بدرستی آن مرگی که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ می گریزید از وی و تمنا نمی برید و از وقوع آن
کراهت می دارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق آن رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن
بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکار و نهان
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا
یابید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید باحکام شرع إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا
در داده شود برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بسوی
یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید
خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست که موجب سعی
و ترک تجارات و مبایعات اذان اولست در روز آدینه اگر مؤذن متعدد باشد ذَلِكُمْ آن
سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی آخروی باشد و آن بهترست
از سود فانی دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید نفع و ضرر را و تمییز می کنید میان
خیر و شر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گذارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید
فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحتست یعنی اگر خواهید
پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا و بجویید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی روزی خود

مراد تهیهٔ اسباب معاشست وگفته اند انتشار هم در زمین مسجدست جهت رفتن بمجلس علما
ومذکران ویقولِ مراد عیادت بیمارانست وحضور جنازه وزیارت مؤمنانو طلب علم وآنچه
بدینماند چه جستن میا من فضل الله آی بدینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ ویاد کنید خدایرا
كَثِيرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکرا واشتغال کنید نه همین بوقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که رستکار شوید وبخیرد وسرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن
وسبب نجات دینی وآخرتست سو از ذکر خدا مباش یکدم غافل • کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل •
ذکرست که اهل شوق را در همه وقت • اسایش جان باشد وآرامش دل • آورده اند که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطبه می‌خواند ناگاه کاروان دحیهٔ کلبی رضی الله عنه
انجانب شام رسید با طعام بسیار وبدان وقت در مدینه تنگی بود وکاروان چون بسلامت
رسیدی طبل شادی زدندی وا از طبل باسماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد
بیرون آمده متوجه کاروان گشتند وخبر اند واز ده تن که چهار از یشان خلفاء راشدین
بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود
اگر می‌رفتید از پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی‌بود ازین وادی آتش بسوی شما روان گشت
ومقارن همین حال این آیة نزول اجلال یافت که وَإِذَا رَأَوْا وچون به بینند تِجَارَةً
بازرگانی یعنی کاروانی بازرگانی را أَوْ لَهْوًا وبشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان
میزدند انْفَضُّوا متفرق کردند از مجلس وبروند إِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند
بیکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ وبگذارند ترا قَائِمًا ایستاده برمنبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
بهترست وسودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ واز نفع تجارت
چه فواید مثوبات محققست ومنافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وخدای بهترین
روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که بخیلی کنند
وشاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول را ببغداد گفت

نکوی آنچه نزدیک خدایست
از ثواب نماز واستماع خطبه
ولزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد
که چنین میکردم اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دویم
نشناسی که کی باید وسیم معلوم نداری که مرا چند باید وحق تعالی کافل رزق منست
این همه میداند واز روی حکمت کامله بمن می‌رساند ودیگر شاید که بر من
غضب کنی وآن وظیفه از من باز گیری وحق سبحانه بگناه از من روزی باز نمی‌دارد
خدای که او ساخت از نیست هست • بعصیان در رزق بر کس نبست • از او خواه روزی که بخشنده اوست
بوارنده کار هر بنده اوست •

سورة المنافقين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از غزوهٔ مُرَيْسِيع مراجعت نمود بر سر
چاهی میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بود از خزرج ومیان جهجاه غفاری
که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد وسهم بدان انجامید که میان مهاجر
وانصار فتنه قایم کرد ابن ابی منافق در ان محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه مهاجرانرا
هیچ مدهید تا از مدینه بروند واز هم پراکنند ودیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیز
ترست بیرون خواهد کرد آنرا که خوارترست وزید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده
این صورت اخبار نمود وآنحضرت اعضا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز کوچ
کردن ندا می‌نمودند واسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسید • ومضمون حال معلوم فرموده
در تسلیهٔ خواطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید وخبر بابن ابی
رسیده بخدمت آنحضرت آمد ودر نفی آن خبر سوگندان خورد ومردم زبان ملامت کشاده
زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره
نازل کردانید که إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی واصحاب او
قَالُوا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم که إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ بدرستی که تو فرستادهٔ خدایی
یعنی منافق نیستیم وبد رسالت معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ وخدای میداند که تو لَرَسُولُهُ

هرآینه فرستاده اوی چه او ترا فرستاده وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ وخدای کواهی میدهد که
منافقان لَكَاذِبُوْنَ دروغ کویانند در کواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق کفتار ایشان
نیست پس شهادت ایشان برانکه در ما معتقد رسالت تست دروغ باشد وکفته اندمراد
ازشهادت قسم است یعنی یاد کردند سوکند براعتقاد برسالت تو وخدای میداندکه سوکند بدروغ
خوردند اِتَّخَذُوْا اَيْمَانَهُمْ فرا کرفتند منافقان سوکندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه
که بدان از قتل وسبی ایمن باشند فَصَدُّوْا پس بازمیدارند مردم را با لقاء شهادت
عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از دین خدای یا خود اعراض می کنند از جهاد در راه خدای اِنَّهُمْ
بد رستی که ایشان سَآءَ بد عملیست مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه هستند که می کنند از سوکند
دروغ واعراض از حق ذٰلِكَ این حکم حق بد بدی اعمال ایشان بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بسبب آنست که
ایشان کرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بدل یا کفتند بظاهر با مؤمنان که
ما از شماییم ودرخلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق کشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد
عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بردلهاء ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ پس ایشان نمی دانند حقیقة ایمان که اقرارست
بزبان وتصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم ونیکو هیات وشیرین سخن وفصیح بود
وجمعی دیکر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند وچون بمجلس پیغمبر صلی اللّه علیه وسلم
امدندی آنحضرت شکفت داشتی از اشکال واقوال ایشان حق سبحانه آیة فرستاد که وَاِذَا
رَاَيْتَهُمْ وچون به بینی منافقانرا تُعْجِبُكَ بشکفت آرد ترا اَجْسَامُهُمْ جسمهاء ایشان از تری
وتازکی وَاِنْ يَقُوْلُوْا وچون سخن کویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کوش کنی تو مر سخن ایشانرا وسوکند ایشان
با ورکنی وحال آنکه در عدم عقل وقلة تدبر كَاَنَّهُمْ کوییا ایشان خُشُبٌ چوبهاء خشک شده اند
مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم ونظر يَحْسَبُوْنَ می پندارند وکمان
می برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی را که براید وهر آوازی را که در مدینه برکشند که آن صیحه
وصدا واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بددلی وبدکمانی وترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی

که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر ومؤمنان ظاهر شده ورسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ
ایشان دشمنانند وهم مؤمنانرا فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر وغایلهٔ ایشان وبر ایشان
ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک کرداناد خدای ایشانرا یا لعنت کناد برایشان اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ
چکونه برکردانیده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قومی ابن ابی
ویرا کفتند که این آیتها در بارهٔ تو نازل شده برو نزدیک رسول خدای صلی اللّه علیه وسلم
تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق کردن تاب داد وکفت مرا کفتید ایمان آر آوردم تکلیف
کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد آیة آمد که
وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا وچون کویند مر منافقانرا که بیایید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش
طلبد برای شما رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستادهٔ خدای لَوَّوْا بپیچند رُءُوْسَهُمْ سرهای خود را یعنی
روی بکردانند وکردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد وَرَاَيْتَهُمْ يَصُدُّوْنَ
وتو می بینی ایشانرا که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی اللّه علیه وسلم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُوْنَ
وایشان کردن کشانند سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی ایشانرا اَمْ
لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ خدای نیامرزد ایشانرا بجهت
رسوخ ایشان در نفاق اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ راه فلاح نمی نماید
کروه بیرون رفتکانرا از دایرهٔ صلاح هُمُ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ ایشان آنانند که می کویند مر انصار را
که شما لَا تُنْفِقُوْا نفقه مکنید عَلٰى مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بر کسانی که نزدیک رسول
خدایند از فقراء مهاجرین حَتّٰى يَنْفَضُّوْا تا متفرق کردند غلامان بنزد خواجکان روند و
پسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع می کنند وَلِلّٰهِ وحال آنکه
مر خدایراست خَزَآئِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خزانهاء روزی در آسمان وزمین ومفتاح آن بدست
قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ ولیکن منافقان لَا يَفْقَهُوْنَ
نمی دانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان سو خواجه پندارد که روزی او دهد

لاجرم برین وآن منت نهد ٭ زان سببها او یکی شد بس اکر ٭ کم شود هستند اسباب دکر
حکم روزی بر سببها می نهد ٭ بی سببها نیز روزی می دهد يَقُولُونَ می کویند اهل نفاق مراد
ابن ابی است لَئِنْ رَجَعْنَا اکر باز کردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ
هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ ازمدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس اخس او بود و
غرضش از ان لفظ دکر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات والتسلیمات
وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ ومر خدایراست عزت قدرت و ربوبیة وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوت وشفاعت
وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر کرویدکانرا عزت ایمان و طاعت وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ ولیکن منافقان حقیقت
عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند
پسر ابن ابی که هم عبد الله نام داشت و مؤمنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید
شتر اورا بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و کفت بخدا سوکند که ترا نکذارم که بمدینه درآیی
تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل توئی و اعز اوست چون موکب
حضرت رسالت منقبت برسید بر ان حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مؤمنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نکرداند شمارا أَمْوَالُكُمْ خواستهاء
شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و به فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان
آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اکر تمام نوال دنیی و مجموع نعم آخرت
بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننکرد ٭ جشم دل از نعیم دو عالم ببسته ایم
مقصود ما ز دنیی و عقبی توئی و بس ٭ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند
از حق باز ماند فَأُولَٰئِكَ بس آن کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی
باز ماندند از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
از انچه روزی داده ایم شمارا و ذخیرهٔ آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از انکه بیاید
أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب مرک فَيَقُولَ رَبِّ بس کوید آنکس که ای آفریدکار من

لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک
فَأَصَّدَّقَ بس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از نیک مردان
و شایستکان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ کس را از نمی کان إِذَا جَاءَ چون بیاید
و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسید چیزی بران نیفزایند و از ان کم نکنند
وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه می کنید ابو بکر میان و حفص بخطاب می خوانند یعنی
بانچه همه می کنید از خیر و شر

سورة التغابن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ
بپاکی و پاکیزکی ستایش می نماید لِلَّهِ مر خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر وراست پادشاهی که ارض
و سما و ما بینهما بیافرید وَلَهُ الْحَمْدُ و مر وراست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنکس است که بیافرید شمارا ای آدمیان
فَمِنْكُمْ بس بعضی از شما كَافِرٌ ناکرونده است بخالقیة او چون دهریان و طبیعیان وَمِنْكُمْ
مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باور دارنده است آفریدکار او را چون اهل اسلام و ایمان وَاللَّهُ
و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بانچه می کنید بیناست و معامله با بندکان بحسب اعمال ایشان خواهد
کرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمة یا لغه یا بکلمهٔ
کن یا برای یا نحق یعنی آنها دلایل وحدانیة اند و حق بدان ظاهر می شود وَصَوَّرَكُمْ و نکاشت
شمارا فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ بس نیکو کرد صورتها شمارا بامتداد قامت و اعتدال خلقة امام قشیری
رحمة الله فرموده که ظاهر شمارا بیاراست بکمال قدرت و باطن را محلی کردانید بجمال قربت و نزد
محققان حقیقة حسن انسان آنست که اورا بصفوهٔ اوصاف کاینات آراسته کردانید و بخلاصهٔ
خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و
ملکی و ملکوتی بس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری ٭ سو یدرود تست مصری که شکرستانی توئی
چه غمست اکر زبیرون مدد شکر نداری ٭ شده غلام صورت بمثال بت پرستان ٭ تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری

بجا احمال خود را چون در آینه به بینی بت خویش هم تو باشی بکسی کنند دا ری والیه المصیر و بسوی اوست

بازگشت همه یعلم میداند بعلم کامل ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات و

الارض و آنچه در زمین است از انواع مخترعات ویعلم ما تسرون و میداند آنچه می پوشید آنرا

وما تعلنون و آنچه آشکارا می کنید والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در

سینهاست از خواطر و افکار الم یأتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبؤا الذین کفروا

خبری آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه

وجز آن فذاقوا پس بچشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح

صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ولهم و مر ایشانراست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک

بی انقطاع ذلک این عقاب و عذاب مر ایشانرا بانه کانت تأتیهم بسبب آنست که بودند

که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بر ایشان بالبینات بحجتها روشن

و معجزها هویدا فقالوا پس ایشان گفتند ابشر آیا آدمیان مثل ما یهدوننا راه می نمایند

ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل

وتولوا و روی بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد

واستغنی الله و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق والله غنی و خدای بی نیاز است از

عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه

کافر شدند ان لن یبعثوا از آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگو آری برانگیخته خواهید شد

وربی لتبعثن سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن

پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک

و برانگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسانست فآمنوا بالله پس ایمان

آرید و بگروید بخدای ورسوله و بفرستاده او محمد والنور الذی انزلنا و بآن روشنی

که فرستادیم بر محمد صلوات الله و سلامه علیه مراد قرآنست و آنرا نور گفت که ظاهرست

در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون و خدای بآنچه شما می کنید

از اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لیوم الجمع

برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از

آدمیان مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی

و اشهر آنست که ملئکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شدنست یعنی چون

مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام کافر دلالت کنند غبن ظاهر شود

و کفار دانند که زیان کارند و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را

دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستنست هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری

ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای ویعمل صالحا و بکند کار شایسته یکفر بپوشد خدای

عنه سیآته از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید ویدخله و در آرد او را جنات تجری

ببوستانها که می رود من تحتها الانهار در زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی

که جاوید باشند در آن ابدا تاکید است در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن

بهشت رستکاری بزرگست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیة وکذبوا بآیاتنا و تکذیب

کردند آیتها ما را قرآنست یا معجزاتی را که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن گروه

ملازمان دوزخ اند خالدین فیها باقی ماندگان در آن یعنی نمیرند وبئس المصیر و بد جای

بازگشتیست دوزخ ما اصاب نرسد بهیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ

اهل و ولد الا باذن الله مگر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است و اگر خواهد

آفریدگانرا از آن سالم دارد اما برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و از دیاد ثواب

و تطهیر از گناه مصیبت بایشان می رساند ومن یؤمن بالله و هر که تصدیق می کند خدای را و می داند

که مصیبت بارادت و مشیت اوست یهد قلبه راه می نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون

دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بندگان گفته اند

که بلا اینه جمال مبلی است بس آینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت سو
هرچه از دست تو اید خوش بود • کو همه دریای پر آتش بود • زخم کز دست تو می آید بیرون • کو برون سینهٔ من جوی خون •
وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست صابر و شاکی را می داند وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان
برید خدای را در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی
بگردانید از اطاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست پیدا و هویدا و تبلیغ رسالت کرد و آشکارا وظیفهٔ ابلاغ بجای
آورد اللّٰهُ خدای اوست مستحق عبادت لَا إِلٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او
وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان
اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس
رضی الله عنه منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمعی مسلمانان از مکه داعیهٔ
مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بی قراری ایشان را
نمی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در بارهٔ
ایشان فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی
از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنانند مر شما را
فَاحْذَرُوهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بگریه و نالهٔ ایشان فریفته شده ترک هجرت
منمائید این آیة بدیشان رسید • هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام
دین فقیهی کامل و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهت ایشان
از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز گرفتند و مراسم مرحمت فرو
گذاشتند حق سبحانه فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید آن جرائم را که کرده اند وَتَصْفَحُوا
و درگذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای
غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که

مالهاء شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش اند تا ظاهر کرد که کدام از شما حق بر ایشان
ایثار می کنید و کدام دل در مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه می گیرید وَاللّٰهُ و خدای عِنْدَهُ
نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدا و رسول را غالب باشد بر محبت
مال و فرزند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ
آنچه توانید این آیة ناسخ آن حکمست که فاتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک
آیة اشارت می کند بواجب امر و در دیگری بواجب حق واجب امر بیامد و واجب حق را رقم نسخ بر کشید
زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایرهٔ عفو و اهل تواند شد
و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله انجا یک رنگ دارد سو
بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش خواه نوحه گر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدایرا وَأَطِيعُوا
و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید
لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسها خود چه فواید آن بوی می رسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود
شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق خدایرا امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولٰئِكَ
پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکارانند در دنیی از مخوفات و در عقبی از عقوبات
إِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اگر قرض دهید خدایرا یعنی صرف کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی
مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده کرداند خدای آنرا که داده اید
لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد تا هزار و چهار صد تا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد گناهان شما را که ازین پیش بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللّٰهُ شَكُورٌ و خدای
جزا دهندهٔ سپاس داران است عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل می دهد حَلِيمٌ بردبار است
بعقوبة ممسکان و بخیلان تعجیل نمی کند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و اشکاراست
می داند آنچه ظاهر می کنند از تصدق و آنچه پنهان می دارند در دلها از دنیا و اخلاص الْعَزِيزُ
غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقهٔ او خالص نبود الْحَكِيمُ حکم کننده بکرامت

آنها که از روی صدق قصد نمایند

سورة الطلاق

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند وانکاه که از حیض پاک شود اکر خواهد طلاق دهد ودرین باب آیة آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر بکو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء هنّ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهنّ را که صغیره وآیسه وحامله نباشند فطلقوهنّ پس طلاق دهید لعدتهنّ در عدة ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد آن را از عدت واین طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می اید وطلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد وزن در ان محل نه معتده باشد ونه ذات بعل وعدد طلاق نزد امام شافعی رحمة الله اعتبار ندارد ونزد امام اعظم وامام مالک رحمهما الله معتبرست پس اکر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رحمة الله سنت است وبمذهب آن دو امام دیکر بدعت واکر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است واحصوا العدة وشمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجزند یا از احصاء آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردکار شماست وطلاق بسنت دهید وبعد از طلاق لا تخرجوهنّ بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهنّ از خانها ایشان که بوقت زناشوهری بوده اند تا وقتی عدت منقضی کردد ولا یخرجن وزنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا ان یأتین مکر آنکه بیایند بفاحشة مبیّنة بعملی زشت هویدا کرده شده وحفص بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که در وحدی باشد چون زنا وسرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش وسفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند ودر ان حال اخراج ایشان حلالست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وتلک واین حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهاء خداست

که مقرر فرموده ومن یتعد وهرکه در کذرد حدود الله از حدهاء خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود وخود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمی دانی تو ای طلاق دهنده یا نمی داند هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید خدای نو کرداند بعد ذلک پس ازین طلاق امرا کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی بدید آرد تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهنّ بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهنّ پس نکاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان وامساک نمایید بمعروف به نیکویی که حسن معاشرت ولطف مرافقتست ودیکر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان او فارقوهنّ یا جدا شوید از ایشان وبکذارید بمعروف به نیکی یعنی آنچه حق طلاقست از متعه وصداق ادا کنید واشهدوا وکواه کیرید ذوی عدل دو خداوند عدل را منکم از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت واین امر ندبست وامام شافعی رحمه الله کوید واجبست واقیموا الشهادة واقامت شهادت کنید ای کواهان بوقت حاجت لله برای طلب ثواب ورضای خدا ذلکم این اشهاد واقامت شهادت یوعظ به پند داده می شود بدو من کان یؤمن هرکه هست که می کرود بالله بخدای وبآنچه بدی فرموده والیوم الآخر وبروز رستخیز وهرچه بدو متعلقست ومن یتق الله وهرکه بترسد از خدای ومرتکب مناهی نشود یجعل کرداند وپدید آرد خدای له برای او مخرجا بیرون شدی یعنی خلاصی بدهد از اندوه دنیا وآخرت یا هرکه بپرهیزد از حرام خدای خدای برای وی برساند از وجه حلال ویرزقه وروزی دهد ویرا من حیث لا یحتسب از انجا که کمان نبرد ودر شمار نیارد یعنی بخاطرش نکذرد و از سببها بکذرد وتقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق زجایی بخشدت رزق حلال که نباشد در کمان ودر خیال سبب نزول آیة آنست آن که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کرفتند ووی بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده کفت یا رسول الله پسرم باسیر کفار کرفتار شد ومادر وی جزع بسیار می کند وبا این همه فقر وفاقه بنهایة رسیده وبر آنچه سد رمق تواند بود قدرت

فعل مذکر مخاطبست یا مغایب مونث

نیست انحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که تقوی پیش گیر وشکیبا باش وتو ومادر بسیار

بگویید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم

عمل نمودند اند کی فرصتی را پس عوف از قید اهل شرک خلاص یافته وچهار هزار گوسفند ایشانرا

رانده بسلامت بمدینه آمد واین آیة نازل شد که هرکه تقوی ورزد روزی حلال یابد

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ وهرکه توکل کند عَلَى اللَّهِ برخدای وکار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ

پس خدای بسنده است او وا در کفایة مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است

کار خود را بهرجا خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وفوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ

بدرستی که گردانیده است خدای وپیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هرچیزی از فقر وغنا قَدْرًا اندازه

که از آن درنگذرد یا مقداری از زمان که پس وپیش نیفتد ابوذر غفاری رضی الله

عنه روایة کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی می دانم که

اگر مردمان آنرا فراگیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایة باشد پس آیة ومن یتق الله

یجعل له برخواند وچند نوبت اعاده فرمود وبنای این آیة بر تقوی وتوکل است تقوی

نفحهٔ بوستان قربت واز رتبهٔ معیة خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا وتوکل رایحهٔ

گلزار کفایتست واز ورم بوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین وبی این دو صفت

قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد و سلوک راه معنی را توکل باید وتقوی توکل بی کبد راهست وتقوی توشهٔ رو

در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند

که عدهٔ زنان که حایض نشوند چیست آیة آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ وآن زنان که نومید گشته باشند

مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جملهٔ زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشك

افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمی دانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدهٔ ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه

ماهست وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وعدهٔ آنانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنین بر سه شهر

مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ وخداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان

عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه وخواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ

يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بترسد از خدای ومراعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ بدید کرداند خدای لَهُ مر انرا متقی را

مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را برو سهل سازد ذَلِكَ این چه گفته شد أَمْرُ اللَّهِ

أَنْزَلَهُ حکم خدایست که فرستاد آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بپرهیزد

از عقاب خدای وفرمان او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از و سَيِّئَاتِهِ بدیهاء ویرا یعنی عفو کند

وَيُعْظِمْ وبزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ

ساکن گردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ انجا که شما ساکن شدید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود

وطاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت وتوانایی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ ورنج مرسانید

مطلقات را در سکنی ونفقه لِتُضَيِّقُوا برای آنکه تنگ گردانید عَلَيْهِنَّ بر ایشان مساکن ایشان

وخروج ضرورت ایشانرا شود وَإِنْ كُنَّ واگر باشند طلاق دادگان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی

حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّى يَضَعْنَ تا وقتی بنهند حَمْلَهُنَّ

بار خود را واز عدة بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقهٔ

نکاح لَكُمْ مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدهاء ایشان بر شیر دادن

وَأْتَمِرُوا ومشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ به نیکویی در باب

ارضاع واجرهٔ آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ واگر دشوار کنید ومضایقه نمائید ای بد رو مادر در رضاع ومزد آن

یعنی شوهر از اجرهٔ ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن خواهد لَهُ برای فرزند

أُخْرَى زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضیع خود ومادر را باکراه واجبار نفرماید

لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی وتوانگری مِنْ سَعَتِهِ از غناء خود یعنی

بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ وهرکه تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ

بر وی روزیء او یعنی فقیر وتنگ دستست فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدای

داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه

من زایده ات

بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که بدید
آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل
دیهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار
خویش وَرُسُلِهِ و از سخن پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت
حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم
ایشان را در دنیا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در دوزخ بعد از حساب
فَذَاقَتْ پس بچشید ند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا
و بود عاقبت کار ایشان خُسْرًا زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی
و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است
خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ
بتحقیق فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآنست و فرستاده بشما
رَسُولًا فرستاده که محمد است صلی الله علیه و سلم قرآنرا شرف گفت زیرا که شرف دینی و کرامت
آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل
علیه السلم و بقول رسول بدلست از ذکر و ذکر همان رسولست یعنی ذاکر و اشهر آنست
که سخن بذکر تمام شده و رسولا منصوب بمحذوفی است تقدیرش این که متابعت کنید رسول را
که پیوسته يَتْلُو می خواند عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللَّهِ آیتهای قرآنرا مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده
و حفص بکسر یا خواند یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر و رسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ
آمَنُوا تا بیرون آرد خود یا قرآن یا رسول آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدایت یا از باطل بحق
یا از جهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند وی را وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند

لفظ ماضی برای تحقق وقوع است

کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ در آرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِي
ببوستانها که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن آن جویها خَالِدِينَ جاوید باشند کائنند
فِيهَا در بهشت أَبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است
خدای در بهشت لَهُ برای آن مؤمنان عامل رِزْقًا روزی و چه روزی اللَّهُ خدای بحق
الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ
و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل
بر عدد کرده اند یعنی زمین نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرو می آید فرمان خدای و قضاء او
بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه
از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید آنکه خدای
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و فرمان خود را بر همه
جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بهمه اشیا و از
موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دایرهٔ علم و قدرت وی خارج نیست ـــــ
در نیست زسو قدرتش کن فیکون با دانش او یکیست بیرون و درون در غیب و شهاده ذره نتوان یافت
از دایرهٔ قدرت و علمش بیرون سورة التحريم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نقلست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها
مقدار عسل داشت و هرگاه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بخانهٔ وی آمدی زینب
ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانهٔ وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آنحال
بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند
که آن حضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو
بوی مغافیر می شنویم و مغفور صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحهٔ کریهه دارد و حضرت

بوی خوش دوست میداشت واز روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت آشامید
نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رایحه مغفور می آید وایشان در جواب فرمودند که
مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده گفتند جرست نحله العرفط زنبوران عسل
از شکوفه عرفط چیده بوده امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت
حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا آکله ابدا واین سوگند از بهر آن خورد
تا دیگر کسی وی را از آن عسل نیارد آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر لم تحرم چرا حرام می کنی ما احل
الله آنچه حلال کرده است خدای لک مر ترا یعنی عسل ودر روایة اشهر آنست که در روز نوبة
حفصه رضی الله عنها در خانه وی وقتی که وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه
قبطیه را طلبید وبخدمت خود سرافراز گردانید حفصه بران مطلع شد اظهار ملال کرد
وحضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام کردانم گفت هستم رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که این سخن نزد تو امانتست باید که با کسی نگویی وقبول کرد وآنحضرت از خانه
وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن با عایشه در میان نهاد ومژده داد که باری از قبطیه
خلاص یافتیم وچون آنحضرت بخانه عایشه آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت واین
سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه وسوگند
می خوری تبتغی می طلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور وخدای
آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رحیم مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی
که مقدر کردانیده خدای وبیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو کشادن
سوگندهای شما بکفارت یعنی آنچه به سوگند به بندند بکفارت توان کشاد وبیان آن
در سوره مایده است والله مولیکم وخدای دوست شماست ومتولی کار شما میسازد برای شما
هرچه صلاح شما در آنست وهو العلیم واو داناست بمصالح بندگان الحکیم صواب کار
در هرچه گوید وکند بنسبت ایشان واذ اسر النبی ویاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت

پیغمبر وپنهان ساخت الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که
تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رضی الله عنهما بعد از وی که با حفصه گفته
بود واو با عایشه آشکارا کرد فلما نبأت پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را به بآن
حدیث واظهره الله واشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را ومطلع ساخت علیه بر اظهار
آن سخن از حفصه عرف شناسا کردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را وخبر داد بعضه
ببعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم وتو این قدر از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه
واعرض واعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافة
شیخین مراد آنست مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه استقصا نفرمود از روی کرم
ویا آنکه حفصه همه سخنان سر آنحضرت را اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فلما نباها
پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را به بآنچه خدای او را بران اطلاع
داده بود قالت گفت حفصه من انباک هذا که خبر داد ترا باین که من راز تو آشکارا کردم قال گفت
رسول صلی الله علیه نبأنی العلیم خبر داد مرا خدای داننده بخفیات ضمایر الخبیر خبر دارنده
سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه وعایشه وباز گردید الی الله بخدای ودر آزار دل مبارک
آنحضرت هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی بگشته است دلهای شما
از صواب که محافظت سر پیغمبر نمیکنید وان تظاهرا واگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل
مقدس وی فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه او یار ومددگار پیغمبر است وی را نصرت کند
وجبریل وجبرئیل رفیق اوست مددکاری بجای آرد وصالح المؤمنین وشایستگان از مؤمنان
اتباع واعوان وی اند مراد همه صحابه اند ویقول صدیق وفاروق رضی الله عنهما که پدر عایشه
وحفصه اند ومعاون آنحضرت که رضای او برضای فرزندان خود ایثار کنند ومجاهد گفته
که صالح المؤمنین مرتضی علی است رضی الله عنه والملائکة وتمامی فرشتگان آسمان وزمین
بعد ذلک با وجود این که خدا وجبرئیل وصحابه یار او یند ظهیر مددکار ومعاون وی هستند

در یاری وی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تخویف
ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد شاید ان یبدله بدل دهد او را خدای ازواجا
خیرا منکن زنانی بهتر از شما این اخبارست از قدرت نه از کون چه خدای می دانست که طلاق
نخواهد داد پس تعریف آن زنان می کند که مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیة یا گردن نهندگان
بامر مؤمنات باور دارندگان یا اخلاص آرندگان قانتات نماز گذاران یا فرمان برداران تائبات
بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان
سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان وابکارا و دختران بکر
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادر عیسی که حق سبحانه
وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آرد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی
واهلیکم و اهالی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که آتش
انگیز وی مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید
یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم احجار و رهبان که اصل و منشأ آن سنگست
زر و سیم سنگ زرد و سفید اندرین سنگها مبند امید دلی از سنگ سختر باید که ز سنگیش واحد افزاید
دل از این سنگ اگر تو برنکنی سر حسرت بسی بسنگ زنی علیها بر آن آتش ملائکه فرشتگانند یعنی
موکلند بروی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان که دوزخیان را با ایشان
قوت ستیز و از جنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدا را ما امرهم
در آنچه فرماید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد و یفعلون
و می کنند ما یؤمرون آنچه فرموده می شوند بدان در تبیان آورده که التماس زبانیه بعذاب
کافران برابر التذاذ اهل بهشتست بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند
ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید با ملایکه گویند یا ایها الذین کفروا

ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد
داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده می شوید ما کنتم تعملون آنچه را که در دنیا بودید
که عمل کردید یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویده اید توبوا الی الله باز گردید بخدای توبة
نصوحا باز گشتنی خالص یعنی توبه کنید و باز گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده
که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمی کند به پستان حسن
بصری رحمه الله گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دویم عزیمت
بر ترک گناه در آینده سه توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن
خدمت از سر گرفتن با نیاز باحقیقة روی کردن از مجاز عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید
شاید ان یکفر عنکم آنکه در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را ویدخلکم جنات
و در آرد شما را بوستانها که بوستانها تجری می رود من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آن
جویها و در آوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی
نه نفس ورا عذاب کند و نه شفاعة او را در باره عاصیان مردود سازد والذین آمنوا معه
و رسوا نسازد آنانرا نیز که ایمان آورده اند باوی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران
ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده یسعی می شتابد
و می دود بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند
و در آن محل که نور منافقان فرو میرد یقولون ربنا گویند مؤمنان که ای آفریدگار ما
اتمم لنا تمام گردان بر ما نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم
واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیز
از اتمام انوار و مغفرت اوزار قدیر توانائی یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر
جاهد الکفار جهاد کن با کافران به شمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی
بکار بر علیهم برایشان یعنی بر هر دو گروه ومأویهم و مقام و باز گشت کافر و منافق اگر

ایمان نیارند و مخلص نشوند جهنم دوزخست وبئس المصیر و بدجای بازگشتیست دوزخ
ضرب الله مثلا بیان کرد خدای مثلی للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند امرأة نوح و آن
مثل زن نوحست علیه السلام که واعله نام داشت وامرأة لوط و زن لوط علیه السلام
که واهله گفتندی کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا
از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند آن دو بنده بنفاق زن نوح
علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علی نبینا و علیه السلام
قوم را از مهمانان لوط خبر داد کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما از این
دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان و بر سر
زن لوط علیه السلام سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را
که در آئید بدوزخ مع الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار
معاقب می شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر هست با وجود کفر هیچ فایده نمی دهد وضرب
الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند امرأة فرعون و آن
و آن مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای آفریدگار من
بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای
ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب
بیفکندند حق سبحانه ملایکه را فرمود تا بگرد وی در آمده ببالهاء خود او را گرد کردند فرعون
امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده
در جنت ونجنی و برهان مرا من فرعون از خبث فرعون وعمله و از کردار او یعنی از عذابی
که مرا می کند ونجنی من القوم الظالمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون
حق سبحانه دعاء وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی
قبض کرد و سنگ بر جسدی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را

بآسمان برد بجسد وی و حالا در بهشتست و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او
با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و سایر مؤمنات ومریم ابنة عمران و مریم دختر عمران التی احصنت آن زنی که نگاه داشت فرجها
دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس دردمیدیم فیه در گریبان جامه او من روحنا
از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشت مریم و گروید بکلمات ربها بسخنان پروردگار
خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد لاهب لک
غلاما زکیا وکتابه و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه
وی و پسر وی و حفص بجمع می خواند و مراد تمام کتب الهی است وکانت و بود مریم من القانتین
از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات و تذکیر برای تغلیبست و اشعار بآنک
طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان
کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

الجزء التاسع والعشرون من اجزاء الثلثین

سورة الملک

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک بزرگ و برترست و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکسی که بدست
قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد کند وهو علی کل شیء
و او بر همه چیزها که خواهد قدیر تواناست الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید
مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیی و حیوة ایشان در آخرت و گفته
مرگ را آفرید بر صورت گبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا
که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت مادیانی ابلق و او بر هیچ چیز نگذرد و رایحه او
بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیاتست یعنی دنیی و آخرت را بیافرید
لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که
در دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن نیکوترند عملا از جهت عمل یعنی اخلاص

کدام پسندترست و در خبر آمده که کدام نیکوترند از روی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده
تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده ترند مرگ را و ترسان تر و نیکوکار سازنده تر
برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب است در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد الْغَفُورُ آمرزنده است
خطیات ایشان را پوشد الَّذِي خَلَقَ آن خدای که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را
طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیی موجیست محکم شده
و دویم مرمریست سفید و سیم آهن است چهارم رو بیست و گفته اند مس پنجم نقره است ششم
زر است هفتم یاقوت سرخ است مَا تَرَى نه بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ در آفرینش خدای
مر آسمان را مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ
پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن هَلْ تَرَى هیچ می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی و نقصانی
ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی یابی
یعنی اگر یک نگریستن معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را يَنْقَلِبْ باز گردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ
بسوی تو چشم تو خَاسِئًا دور از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ و او مانده بود از نگریستن
یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد عیب نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی
که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی را که نزدیکترست بزمین آرایش
دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی بستارگان که شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا و
گردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ راندگان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع
قصد آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا و آماده ساخته ایم لَهُمْ برای دیوان بعد از سوختن ایشان
بشهب در دنیی عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنان راست
که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بدجای بازگشتیست دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون درافکنده شوند کافران
فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيقًا آوازی مانند آواز دراز گوش

که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ و او می جوشد
و ایشان را بر می آرد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیکست که پاره پاره
شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه درافکنده شوند فِيهَا در دوزخ
فَوْجٌ گروهی از اهل شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان
دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ بیم کننده یعنی
پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند قَالُوا بَلَى گویند
آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما تکذیب کردیم قول
وی را وَقُلْنَا و گفتیم مر فرستادگان را که بهیچ وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از آنچه شما می گویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ
نیستید شما ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی
نبوت می کنید وَقَالُوا و گویند کافران که در دنیی لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر می بودیم ما که بشنویم سخن
پیغمبران را بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان
ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل می کردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت
که از اقوال و افعال ایشان معاینه می نمود مَا كُنَّا نمی بودیم امروز فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
در عداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش و در آن
وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت من لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر ملازمان
دوزخ را إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ
پوشیده یعنی آنانکه از خوف از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و گریه کنند و در عین المعانی
گوید که مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که بهشتست و گفته اند
ایمنی از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان آن باشد که از هرچه می ترسند

سو

لا تخافوا مژده ترسنده است هر که می ترسد مبارک بنده است خوف وخشیة خاص دانایان بود هر که دانا نیست کی ترسان بود ترس کاری رستکاری آورد هر که دردآرد عوض درمان آورد
آورده‌اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور ومسرور کشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخنان کفتندی وچون چند نوبة بنزول قرآن پرده از روی کفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند وبا ایشان برآن قرار کرفت که دیگر سخن محمد آهسته کویید تا خدای وی نشنود واو را از آن آگاه نکرداند آیة آمد که وَأَسِرُّوا وپنهان سازید قَوْلَكُمْ سخن خود را کفتن در باره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی هر دو نزد یکی ویکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست قبل از آنک بزبان کذرد پس کسی که بر ضمایر واقف است اکر تعبیر از آن به سر کنند یا بجهر بروی پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آنکس که بیافرید دلها را وَهُوَ اللَّطِيفُ واو داناست ببواطن اشیا وحقایق آن الْخَبِيرُ آگاه از ظواهر موجودات ودقایق آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ اوست خداوندی که کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم ومنقاد تا آسان باشد سیر شما بر آن فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا در اطراف وجوانب زمین وَكُلُوا وبخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی خدا که برای شما مقرر ومقدر کرده وَإِلَيْهِ النُّشُورُ وبسوی اوست بازکشت شما پس شکر کذاری وسپاس داری او بجای آرید أَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شده‌اید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیلست علیه السلام ملخص سخن آنکه ایمن شده‌اید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ از آنکه خدای یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم وی فرو برد شما را بزمین فَإِذَا هِيَ پس آنکاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی تَمُورُ می کردد واضطراب کنان شما را زیر تر می افکند أَمْ أَمِنْتُمْ یا ایمن شده‌اید مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل أَنْ يُرْسِلَ الله فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنک ریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فَسَتَعْلَمُونَ پس بدانید

بعداز

بعد از مشاهده عذاب که كَيْفَ نَذِيرِ چکونه بود بیم کردن من وآن دانستن شما را سود نکند وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ وبدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه وبشآمت تکذیب هلاک شدند فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود بر ایشان نَكِيرِ عقوبة من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی دانند ونمی نکرند إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان در هوا صَافَّاتٍ صفها بر کشیده می کشایند بالها خود را وَيَقْبِضْنَ وفراهم می کیرند بعد از بسط مَا يُمْسِكُهُنَّ نکاه نمی دارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض وبسط اجنحه إِلَّا الرَّحْمَنُ مکر خدای بندک بخشایش که هر یکی از انواع طیور را شکلی وهیأتی وصوتی وطبیعتی خاص داده واسباب طیران وجولان ایشان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیزها بَصِيرٌ بیناست أَمَّنْ آیا کیست که توان کفت که هَذَا الَّذِي این آنکسیست که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ او مدد کار است وقاید لشکر لَكُمْ مر شما را يَنْصُرُكُمْ یاری میدهد مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز خدای از عذاب وخشم وی إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند ناکرویدکان إِلَّا فِي غُرُورٍ مکر در فریب شیطان که می کوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد أَمَّنْ هَذَا الَّذِي آیا کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد شما إِنْ أَمْسَكَ اکر باز کیرد خدای رِزْقَهُ روزی خود از شما یا مساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول ووصول رزق را وسایط ووسایل اند یعنی اکر خدا وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد وکفار می دانند که خالق ورازق اوست وکفر ایشان نه از جهل است بَلْ لَجُّوا بل ستیزه کردند ودر افتادند فِي عُتُوٍّ در عناد وسرکشی وَنُفُورٍ ودر ماندکی از حق ونفرت از راستی أَفَمَنْ يَمْشِي آیا کسی که میرود مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ سر فرو افکنده بروی خود یعنی نکونسار میرود وپس وپیش وراست وچپ خود نمی بیند او أَهْدَى راه یافته ترست أَمَّنْ يَمْشِي یا آنکس که میرود سَوِيًّا راست استاده وهمه اطراف خود را مشاهده میکند ورفتن او واقع عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست رسانده بمقصد ومقصود

این مثلیت برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان می رود و مؤمن راه یافته که بر
طریق حق از روی بصیرت سلوک می کند ❊ فرقت میان آنکه از روی یقین ❊ با دیدهٔ بینا رود اندر ره دین
تا آنکه دو چشم بسته بی دست کشی ❊ هر گوشه همی رود بظن و تخمین ❊ قُلْ بگو مر مشرکانرا که خدایی
که شما را بدو دعوت می کنم هُوَ الَّذِي او آنکسیست که بقدرت أَنْشَأَكُمْ بیافرید شما را وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ وبداد شما را شنوایی تا سخنان حق شنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع
فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الٰهی و دقایق مصنوعات پادشاهی
تفکر و تأمل نمایید شما بسیار می شنوید و می بینید ولیکن قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر می گویید
مرین نعمتها را قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ بگو خدای آن خدایست که بعد از آفریدن شما را پراکنده
ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و دامی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان
برداری نمایید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود
بیابید وَيَقُولُونَ و می گویند مشرکان مر پیغمبر و یاران وی را مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعدهٔ حشر
و یا فتح جزا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که
إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و غیر
او بران اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا
یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام
که به بینند موعود را که قیامت است زُلْفَةً نزدیک بخود سِيئَتْ بد گردد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وَقِيلَ و گفته
شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ این آنست که بودید شما که پیوسته
بِهِ تَدَّعُونَ بد و تمنا میکردید و در طلب او استعجال می نمودید امام زاهد رحمه الله فرموده
که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند و آرزوی هلاک وی میداشتند
حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله وسلامه علیه فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا

إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک گرداند خدای مرا وَمَنْ مَعِيَ و آنانرا که با منند از مؤمنان أَوْ رَحِمَنَا یا ببخشد
بر ما و اجل ما را در تأخیر افکند فَمَنْ پس کیست آنکه او يُجِيرُ الْكَافِرِينَ زینهار دهد کافرانرا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مرادانست که نجات
دهندهٔ شما از عذاب الٰهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قُلْ بگو آنکه
ایمان بدو سبب نجاتست هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست خدای بزرگ بخشش آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بر وی نه
بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد مشاهدهٔ
عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون نحضرمی غَوْرًا فرو رفته
بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فَمَنْ پس کیست آن که يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ بیارد برای شما آبی مَعِينٍ جاری با ظاهر
چنانچه همه کس بیند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیة باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر
زاهدی مذکورست که زندیقی شنید معلمی شاگرد خود را تلقین می کرد که فمن یاتیکم بماء معین
او جواب داد که بالمعول و للعین یعنی میتین و مددکاران متین آب را باز آرند شبانه نابینا شد
و هاتفی آواز داد که اینک آب چشمهٔ چشم تو غایب شد بگوی تا بمعول و معین باز آید و فی المثنوی
المعنوی ❊ فلسفی منطقی مستهان ❊ می گذشت از سوی مکتب آن زمان ❊ چونکه بشنید آیه او از ناپسند ❊
گفت آریم آب را ما بر بلند ❊ ما بزخم بیل و تیزی تبر ❊ آب را آریم از پستی زبر ❊
شب بخفت و دید او یک شیر مرد ❊ زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد ❊ گفت هان زین چشمهٔ چشم ای شقی ❊
با تبر نوری برآر ار صادقی ❊ روز برجست و دو چشمش کور دید ❊ نور فایض از دو چشمش ناپدید ❊

سُورَةُ ن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آنست که غایت ملک
این امت از شمار آن توان دانست اما هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از آن گرفتند و برخی فرو
گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح اسماء الٰهی دانسته اند

چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید آخر است از
حروف الرحمن وگویند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسمت
بنصرت حق سبحانه مؤمنان را واشهر آنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا
ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد خود از ابی هریره
رضی الله عنه نقل کرده که وی گفت که شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم
که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن
دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد بدوات
والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طولش ما بین السماء والارض وگویند مراد قلمیست
که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وما یسطرون و دیگر
سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشان را فرماید در تبیان
از ابن هیصم نقل فرموده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده
می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورده جواب قسم اینست که ما انت نیستی تو ای محمد
بنعمة ربک بنگاه داشت پروردگار خود بمجنون دیوانه جواب ولید مغیره است
که آن حضرت را می گفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم
اجمالی مندمج در احدیة ذاتیه جمعیة و قلم مشیرست بعلمی تفصیلی مندرج در واحدیة
اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیة و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیة
و بآنچه قلم کریم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه
مرکبه سفلیه جواب اینکه تو بر نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند
اسرار ازل و ابد وانّ لک و بدرستی که مر ترا لاجرا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت
غیر ممنون منت نا نهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو
عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وانک و بدرستی

که تو لعلی خلق عظیم بر دینی بزرگ که اسلام است یا بر خوئی بزرگ که بخوئی آن کس را نبوده
چه از قوم خود تحمل می کنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست وگفته اند مراد آداب قرآنست
که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول
صلی الله علیه وسلم وچگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود و فی سلسلة الذهب
بود میم بجز مکرمت میم کان • گوهر شکان خلقه القرآن • وصف خلق کسی که قرآنست خلق او نعت چه امکانست
محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه او مشیت خود را دست
باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رحمه الله گفته که نه از بلا منحرف شد و نه
از عطا منصرف گشت وگفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقایق
اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر
نیز مسطورست فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد ویبصرون و به بینند
معاندان از تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد
بایکم المفتون بکدامست از شما فتنه و بلا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند
که دیوانه تویی یا ایشان ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او دانا ترست بمن ضل
بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که راستست و چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود وهو اعلم
او دانا تر بود بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنان اند فلا تطع المکذبین
پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند
ودوا لو تدهن دوست می دارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فیدهنون
تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند ولا تطع و فرمان برداری
منمای کل حلاف هر سوگند خواره را بدروغ که ابوجهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن
عبد یغوث واصح واشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مهین سست رای
یا خوار و بی مقدار هماز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مشاء

رونده بنمیم بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده مناع بازدارنده للخیر بی خیر را
یا منع کننده از ایمان و احسان معتد ستم کننده از حد درگذرنده اثیم بسیار گناه یا ناپاک
عتل سخت روی و درشت خوی بعد ذلک پس ازین همه عیبها زنیم حرام زاده که پدر او معلوم
نباشد آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت
و در تفسیر امام زاهد مذکورست که چون رسول صلی الله علیه وسلم این آیه را در انجمن قریش
بر ولید خواند بهر عیبی که رسید در خود بازیافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید
قریشم و پدر من مغیره مرد معروفست و می دانم که محمد دروغ نگوید چگونه این مهم را پس
سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد والقصه بتهدید بسیار ازو اقرار کشید که پدر تو در
زنان جرأتی نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام
فلان را بمن در گرفتم و تو فرزند اویی و دلیلی روشن بر صدق قول زن شد تا خصومت ولید
وستیزهٔ او با آن حضرت و درین باب گفته اند سو جرم و گناه مدعی انفعال مادرست کو را خطا مادر او
ءان کان آیا برای آنکه هست وحفص بیک همزه خواند بر طریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال
خداوند مال وبنین وخداوند پسران چنین کس را فرمان می بری اذا تتلی خوانده شود علیه
بر وی آیاتنا آیتهاء کلام ما قال اساطیر الاولین گوید اینها افسانهای پیشینانست
سنسمه زود باشد که علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را تا عیب
او آشکارا کنیم که نتواند پوشانید و در انوار آمده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن
باقی ماند انا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما بلونا
همچنانچه آزموده بودیم اصحاب الجنة اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا
از ولایت یمن مردی صالحی را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی
در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی
یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بر ایشان قسمت کردی چون آن

عزیز

عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندکست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد
معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند
خوردند چنانچه حق سبحانه می فرماید اذ اقسموا یاد کن چون سوگند خوردند وارثان باغ که
پنهان فقرا لیصرمنها ببرند میوهاء آنرا مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت
صباح یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند خوردند ولا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند
انشاء الله در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضاء ازلی نازل شد فطاف پس آمد علیها
بر آن باغ طائف بلایی طواف کننده من ربک از امر پروردگار تو وهم نائمون و ایشان یعنی پسران خفته
بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند باغ که میوهٔ آن چیده و بریده
باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا
پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان در صباح یعنی بوقت صبح بخواندند همدیگر را
وگفتند ان اغدوا آنکه بامداد بیرون آیید علی حرثکم بسوی درودن کشت خود یعنی آنچه ثمار
گشته آید ان کنتم اگر هستید شما صارمین برندگان میوه و آن باغ مشتمل بوده بر خرمابنان
پس راسها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب باغ وهم یتخافتون
و ایشان سخن نرم و آهسته می گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم
آنکه باید که در نیاید آن روز علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین درویشی تا بهره نگیرد
و از حصهٔ ما کم نکرد وغدوا و بامداد برفتند علی حرد بر قصد و منع مساکین قادرین
توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما رأوها پس آن هنگام که دیدند باغ را
بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند با یکدیگر که انا لضالون بدرستی که ما گم کردگانیم
خود را چه باغ ما دی روز پر میوه بود و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تأمل
کردند و دانستند بنشانها و در و دیوار که آن باغ ایشانست گفتند بل نحن ماراه گم
نکرده ایم بلکه ما محرومون بی بهره گانیم از میوه و محصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا

قَالَ اَوْسَطُهُمْ گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرگتر به سن یا صایب تر برای که اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ
آیا نگفتم مر شما را دی روز لَوْلَا تُسَبِّحُوْنَ چرا یاد نمی کنید خدای را به بزرگی و نمی گویید انشاء الله
قَالُوْا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد اِنَّا كُنَّا
بدرستی که بودیم ما ظَالِمِیْنَ ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی
آوردند بعضی از ایشان عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی دیگر یَتَلَاوَمُوْنَ ملامت می کردند این آنرا می گفت تو
چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند
و از روی نیاز قَالُوْا گفتند یَا وَیْلَنَا ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما طَاغِیْنَ
از حد برندگان در کنه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عَسٰی رَبُّنَا
شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید داریم اَنْ یُّبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَیْرًا بهتری
مِنْهَا از آن باغ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُوْنَ رغبت
کنندگانیم بعد توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان ببخشود و باغی بهتر از آن که حیوات
نام بدیشان ارزانی فرمود در میاطی آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن
باغ خوشهٔ انگور دیدم برابری مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفتند هر که ببلای مبتلا شده
گردد و مال و منال او عرضهٔ تلف شود و اقتداء مل نماید و داند که باستحقاق او برو نازل
پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از وی باز ستنده
باشد بدو دهند چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان و بیر رومی قدس سره از این معنی
خبر می دهد آنجا که می فرماید سو اول خم شکست و سرکه بر بخت ٭ من نگفتم که این زیانم کرد ٭
صد خم شهد صافی از پی آن ٭ عوضم داد و شادمانم کرد ٭ كَذٰلِكَ همچنین است الْعَذَابُ
عذاب کردن خدای در دنیا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَكْبَرُ بزرگتر است از رنج
این عذاب زوال یابد و آن تا ابد الآبدین باقی ماند لَوْ كَانُوْا یَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان
که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستی که مر پرهیزکاران است

عند ربهم

عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِیْمِ بوستانهای
با نعمت کافران گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان می گویند موجود نیست و اگر فرضا باشد
ما را بیشتر خواهند داد و چنانچه در دنیا از مسلمانان خوش حالتریم در عقبی نیز بهمان
منوال خواهد بود حق سبحانه رد سخن ایشان می فرماید که اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِیْنَ آیا ما خواهیم
کرد آیند مسلمانان را كَالْمُجْرِمِیْنَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول
بدرجات مَا لَكُمْ چیست شما را ای کافران كَیْفَ تَحْكُمُوْنَ چگونه حکم می کنید بتسویه یا تفضیل
اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد است اَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست
كِتَابٌ نوشته نازل شده از آسمان که شما فِیْهِ در آن کتاب تَدْرُسُوْنَ می خوانید این را که
در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند اِنَّ لَكُمْ فِیْهِ بدرستی که شما راست در آن کتاب لَمَا تَخَیَّرُوْنَ
آنچه خواهید و برگزینید و آرزو برید اَمْ لَكُمْ اَیْمَانٌ یا مر شما راست عهدها و پیمانها مؤکد
بسوگند عَلَیْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسیده بنهایت تأکید و ثابت شده اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ
تا روز رستخیز اِنَّ لَكُمْ آنکه مر شما راست در آن عهد لَمَا تَحْكُمُوْنَ آنچه حکم می کنید برای خود از
خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را که اَیُّهُمْ کدام شما بِذٰلِكَ باین حکم
زَعِیْمٌ پاینداست که در آخرت از عهده بیرون آید اَمْ لَهُمْ آیا ایشان را شُرَكَاءُ انبازانند
در این قول یا هستند مر ایشان را بتان که شریک من می سازند فَلْیَاْتُوْا پس گو بیایید بِشُرَكَائِهِمْ
بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود اِنْ كَانُوْا صَادِقِیْنَ اگر هستید راست گویان
در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید یَوْمَ یُكْشَفُ بیارید در روزی که برداشته شود پرده
عَنْ سَاقٍ از کار پر هول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش
یا تجلی کند حق سبحانه وَیُدْعَوْنَ و خوانده شوند مردمان اِلَی السُّجُوْدِ بسجده کردن مر خدای را از
از ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه
در آن روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده در افتد و در معالم از ابی سعید خدری رضی الله عنه

روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که کشف کند پروردگار
ما از ساق خود و سجده کنند مر او را هر مؤمنی و مؤمنهٔ و باقی مانند آنکه در دنیا سجده
بریا و سمعه کرده باشند پس چون می‌خواهد که سجده کنند پشت او یکباره گردد و نتوانند
و در خبر هست که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
نتوانند
پس سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان
ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نکونساری
وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا که يُدْعَوْنَ خوانده شدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن
مر خدا را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند
درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند ــــــ سو مده فرصت از دست اگر بایدت
که گوی سعادت ز میدان بری ❊ که فرصت عزیزست و چون فوت شد ❊ بسی دست حسرت بدندان بری
فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآنست یا بحدیث
بعث و حشرت درین آیة تسلیهٔ حضرت رسولست صلی الله علیه وسلم و تهدید مکذبان
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک
گردانیم پایه پایه مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطای
کنند ایشان را عطایی دهیم و ایشان آنرا تفضل پندارند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهم ایشان را
در دنیا تا غره شوند آنگاه بگیرم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است بهیچ چیزی
دفع نشود و کوفتن من سخت کس را طاقت آن نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا می‌طلبی ایشان را أَجْرًا
مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان تنگی یعنی از غرامت آن اجر
مُثْقَلُونَ گران بارانند و بدان سبب روی از تو میگردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک
ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در انست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می‌نویسند از انجا و
حکم می‌کنند در سویت مؤمن و کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدگار خود را

بتبلیغ

بتبلیغ وحی و تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ
مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمانی ایشان
ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذْ نَادَىٰ یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را
در شکم ماهی و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و او پر بود آمده
بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آنست که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی
از تو پروردگار او و بقبول توبه لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرایی خالی از گیاه
وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده شده بودی فَاجْتَبَاهُ پس برگزید او را رَبُّهُ آفریدگار او به نبوت
و رسالت و القاء وحی بوی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان یعنی
پیغمبران گفته اند این آیة وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌خواست که
بر ثقیف دعاء بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف دار که کارها
بصبر نیکو شود سو کارها از صبر گردد دلپسند ❊ خرم آن کز صبر باشد بهره‌مند ❊
چند در افتادی بگرداب حرج ❊ صبر کن والصبر مفتاح الفرج ❊ آورده اند که کوتاه نظران
قریش از قبیلهٔ بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید
بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را بآسیب عین الکمال از ساخت عالم
محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم این آیة فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا
و بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک
کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ و بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنگام شنیدند قرآنرا که می‌خواندی
وَيَقُولُونَ و می‌گفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ و بدرستی که این مرد دیو گرفته است یعنی با او جنی است که
او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را
یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالمیان سو ای شرف جملهٔ عالم بتو
روشنی دیدهٔ عالم بتو ❊ امام حسن بصری رحمه الله فرموده که دوای چشم زخم نیست

مکی این آیة **سورة الحاقة** بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة
حالتی که حقست وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست رسیدن آن ما الحاقة چه حالتی است
و چه ساعتی وما ادریک و چه چیز دانا کردانید ترا که ما الحاقة چه چیز است ساعتی که در وی واقع
شود مکافات عملها مراد روز قیامتست و حاقه یکی از اسماء اوست کذبت تکذیب کردند
ثمود وعاد قبیلهٔ ثمود و عاد بالقارعة بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست فاما ثمود
اما قبیلهٔ ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان
چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن
نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام واما عاد واما قبیلهٔ عاد فاهلکوا پس هلاک
کشتند بریح صرصر ببادی سخت سرد عاتیة از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان
در خبرست که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقدار معلوم مگر بر
قوم نوح و هود علیهما السلام که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و در تفاسیر
هست که ملائکه باد در بود را ضبط نتوانستند کردند و خدای وسخرها مسخر کرد آن باد را علیهم
بر قوم عاد سبع لیال هفت شب وثمانیة ایام و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب
چهارشنبه دیگر حسوما روزها و شبهاء متوالی یا شوم بر عادیان فتری القوم پس تو
می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فیها در آن اوقات صرعی مردگان افتاده کانهم
گوییا ایشان از عظیم اجسام اعجاز نخل بیخهاء درخت خرما اند خاویة بر زمین افتاده یا خالی
شده و کاواک گشته فهل تری لهم پس هیچ می بینی مر ایشان را من باقیة کسی باقی مانده یعنی همه
مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند سو مقررست که بودند در زمانه بسی شهان تخت نشین خسروان شاه نشان
چون عاصفات قضا از مهب قهر وزیده شدند خاک و از آن خاک نیز نیست نشان وجاء فرعون
و آمد فرعون ومن قبله و آمدند آنها که پیش از و بودند والمؤتفکات و اهل دیهها مؤتفکه
بالخاطئة بگناه یعنی شرک فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستاده پروردگار خود را فاخذهم پس

یعنی قوم لوط علی نبینا و علیه السلم

بگرفت خدای ایشان را اخذة رابیة گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم انا بدرستی که ما لما
طغی الماء آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حملناکم برداشتیم
پدران شما را فی الجاریة در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح علیه السلم لنجعلها
تا گردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وتعیها
و نگاه دارد این پند را اذن واعیة گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد با نچه شنود و در حدیث آمده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می علی را رضی الله گفت من از خدای درخواستم که گرداند
اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی رضی الله عنه گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم سو
گر چه ناصح را بود صد داعیه ٭ پند را اذن بباید واعیه ٭ گر نبودی گوشها غیب گیر
وحی نا وردی ز گردون یک بشیر فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور نفخة واحدة
یک دمیدن که نفخهٔ صعقه است اینست وحملت الارض و برداشته شود زمین والجبال و کوهها از اماکن
خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهاء سخت فدکتا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه
دکة واحدة یک شکستنی و مانند هبا کردند فیومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود
واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وانشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی پس آسمان
یومئذ در آن روز واهیة سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری والملک و فرشتگان علی
ارجائها بر کنارهاء آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند ویحمل و بر دارند
عرش ربک عرش پروردگار ترا فوقهم بر زبر ملائکه که بر اطراف آسمانند یومئذ آن روز
ثمانیة هشت ملک و امروز حاملات عرش چهارند در معالم آورده که در آن روز حملهٔ
عرش هشت باشند بر صورت بز کوهی از سمهاء ایشان تا زانوها مسافت آن مقدار بود که
از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه بردارند که ایشان را اندانند الا خدای
یومئذ تعرضون در آن روز عرضه کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لا تخفی پنهان نماند
بر خدای منکم از کردار و گفتار شما خافیة پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایاء شما

مطلع است پس عرض و حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای علانیت و افشاء احوال
بر خلایق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او
فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در اینجا عملی نیست
که من از اظهار او شرم دارم و در تبیان آورده که این کتاب دیگرست بغیر کتاب الاعمال که نوشته
در و بشارت جنت است و پس جه کتاب حفظه میان بنده و خداوندست و کسی آنرا نبیند و نخواند
پس صاحب آن کتاب می گوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستی که من بیقین داشتم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه
من بیننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که حساب خواهند کرد آنرا آماده شدم فَهُوَ
پس آنکس فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت و مقرون بحرمت
و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوهها آن دَانِيَةٌ نزدیک که دست قائم و
قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشانرا گوید كُلُوا بخورید از میوهها وَاشْرَبُوا و بیاشامید
از شربتها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
در روزهاء گذشته یعنی در دنیی یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهاء گرم وَأَمَّا
مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که دهند كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او را بدست چپ او و بدیهاء خویش ببیند فَيَقُولُ
پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادندی كِتَابِيَهْ کتاب
مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی وَلَمْ أَدْرِ مَا و کاشکی ندانستمی من و حِسَابِيَهْ حساب من جیست
من چه حاصل نیست مرا از آن جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا کاش مرگ که بدان مردم در دنیی كَانَتِ
الْقَاضِيَةَ بودی مرگ حکم کننده بفنای ابد تا بعد از آن زنده نشدمی مَا أَغْنَى دفع نکرد عَنِّي
از من عذاب را مَالِيَهْ آنچه مرا بود از مال و تبع هَلَكَ عَنِّي گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ تسلط من بر مردم
و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیی جنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که
خُذُوهُ بگیرید این کس را فَغُلُّوهُ پس در غل کشید وی را یعنی دست او بر گردن او بندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در
آتش بزرگ صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا گز آن

سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز بذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باغ است هر باغ از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ
پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رحمه الله گفته
که اگر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوهها عالم
نهند چون ارزیز بگدازد إِنَّهُ بدرستی که این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که نمی آورد ایمان بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار
وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نداشت عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ
بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر ورا امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویشی که حمایة
کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی زردابه از فرودیکه
تنهاء ایشان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمی خورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران و پس همه گناهان
شرکت فَلَا پس نه چنانست که کافران می گویند قرآن بافته و ساخته محمدست أُقْسِمُ سوگند
می خورم بِمَا تُبْصِرُونَ بآنچه می بینید از مشهوات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه
در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت معمور
یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا بآثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب
قسم این که إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسولیست كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای
که محمدست صلی الله علیه وسلم و گفته اند جبرئیل علیه السلم وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ
سخن شاعر چنانچه ابو جهل می گوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق می کنید مراد عدم تصدیق
است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة بن ابی معیط گمان می برد قَلِيلًا مَا
تَذَكَّرُونَ اندکی پند می گیرید یعنی پند گیرنده نمی شوید تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بندد عَلَيْنَا
بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضی سخنانرا لَأَخَذْنَا هر آینه بگیریم ما مِنْهُ بِالْيَمِينِ از وی قوت و توانایی را ثُمَّ
لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ
هیچکس یعنی نیستید شما عَنْهُ حَاجِزِينَ از وی دفع کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ

هر اینه پندیست للمتقین من پرهیزکارانرا چه ایشان بدان منتفع اند وانا لنعلم وبدرستی که
ما می دانیم ان منکم انکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندکانند می قرآنرا وانه وبدرستی که
قرآن لحسرة هر اینه سبب حسرتست علی الکافرین می ناکرویدکانرا روز قیامت که ثواب
اهل قرآنرا مشاهده کنند وانه وبتحقیق که قرآن لحق الیقین درستست بی کمان یعنی یقین است
که از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح تسبیح کوی باسم ربک العظیم بنام پروردکار
بزرک خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا وبه ثناها بزرکیاد کن

سورة المعارج بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بود در مسجد الحرام ایستاده کفت خدایا اکر محمد حق است وآنچه
می کوید از نزدیک تست پس تو سنک باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن
آیة آمد که سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی را که بود نیست للکافرین
برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت وکویند سائل ابوجهل بود که کفت
فاسقط علینا کسفا وقولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست واستعجال
نمود بعذاب ایشان وبرهر تقدیر لیس له نیست مران عذاب را دافع دفع کننده که باز
دارد آنرا من الله از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق کرفته ومراد الله مدفوع نکردد
پس در صفة الله میکوید که ذی المعارج خداوندان درجها بلندست یعنی غرفهای بهشت که برای
دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة
بالا میروند فرشتکان والروح وجبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملایکه الیه بسوی امر خدا یعنی
بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان ودر روزی که هست مقداره اندازه او خمسین
الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیی یعنی اکر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیی
تا آنجا که محل امر ملائکه است وایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت وابن
عباس رضی الله عنه فرموده که مراد روز قیامتست که بر کافر بدین درازی خواهد کذشت وکفته اند

اليه يصعد الكلم الطيب

در عرصه کاه قیامت پنجاه موطن وموقف خواهد بود وخلایق را در هر موقفی هزار سال
باز دارند وبیان آن موقف در جواهر التفسیر باید جست ودر فتوحات آورده که هر اسمی را
از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد ودر قرآن دو روز از آنها مذکورست یوم الرب
که هزار سالست ویوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است وبیان ایام اسما وسنین ابدیه
وسرمدیه در مطاوی این اوراق نکنجد ع هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد
فاصبر پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق وجزع
وشکایت انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان
یعنی میکویند که نیست ونخواهد بود چنانچه در عرف می کویند که وقوع فلان کار دورست
یعنی محال می نماید ونریه وما می دانیم قیامت را قریبا نزدیک بوقوع یوم تکون السماء
روزی که کردد آسمان کالمهل مانند فلزی کداخته یا مثل درد زیت یعنی فلک بکدازد وتکون الجبال
وکردد کوهها کالعهن مانند پشم رنکین زده شده یعنی سست شود وریزه ریزه ولا یسأل حمیم
وپرسیده نشود هیچ خویشی حمیما از کناه خویشی خود یعنی هر کرا از کردار او سوال کنند
یبصرونهم بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کسی خویش خود را شناسد وبا حال
او بینا کرده اند که هر یک بعمل خود مواخذ ند یود المجرم دوست دارد وآرزو برد کافر لو یفتدی
انکه فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض
خود پسرانرا که عزیزترین خلقان بودند بنزد وی تا از ایشان عذا کشند ووی خلاص یابد
وصاحبته وفدا دهد زن خود را که یار وهوادار او بود واخیه وبرادر خود را که هم پشت ومددکار
اوست وفصیلته التی تؤویه وخویشان خود را که جای داده اند او را در دنیی نزد خود یعنی
پناه کاه وی بوده اند ومن فی الارض ودوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا
همه ایشانرا یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را او فدا دادن کلا
نمی دهد از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا می دهد لظی زبانه ایست

خالص نزاعة کشنده است للشوی مر دست و پای مشرکانرا پوست سری ایشانرا از صد ساله
و دویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافررا بخود می کشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب
کند تدعوا می خواند آتش یعنی می کشد بازبانیه او میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان
فصیح بنام و لقب می خواند من ادبر کسی را که پشت بر حق کرده است و تولی و روی بگردانیده
از فرمان الهی و جمع و گرد کرده است مال دنیی را فاوعی پس در باردان کرده و نگاه داشته و حق
خدای ادا نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق آفریده شده است هلوعا حریص
بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل می کند که هلوع جانوریست
در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا می خورد و آب
هفت دریا را می آشامد و در فکر ما و سوی ما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا
چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه
می کند ‹ جانوری را که بجز آدمیست ‹ معده چو پر شد سبب بی غمیست ‹ آدمیست آنکه نه سیری بود ‹
پس سر سیری غمی روزی خورد ‹ خورده همه عمر چه بیش و چه کم ‹ روزی هر روزه ز خان کرم ‹
در زره حرص و املش همچنان ‹ هیچ غمی نیست بجز فکر نان ‹ اذا مسه چون برسد او را
چیزی بد مانند فقر و مرض جزوعا جزع کننده و فریاد زننده و اذا مسه الخیر و چون برسد
او را نیکی مثل صحت و توانگری منوعا منع کننده نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق
و همه آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند الا المصلین مگر نمازگذارندگان الذین هم آنانکه ایشان
علی صلوتهم بر نماز خود دائمون پیوسته اند یعنی بهیچ شغل از آن باز نمانند و گفته در وقت ادای
صلوة ساکن اند و جپ و راست التفات نمی نمایند و الذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان
حق معلوم حقیست دانسته شده مثل زکوة مقرر و صدقات مؤظفه للسائل برای درویش خواهنده
و المحروم و برای محتاج که نخواهد و الذین یصدقون و آنانکه تصدیق کرده اند بیوم الدین بوقوع روز
جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت و الذین هم و آنانکه ایشان من عذاب

ایان یعنی جهت بی استثنا از وصحیح باشد

ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب
از ملاهی و مناهی ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر مأمون مأمون نیست
یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید و الذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم
مر فرجها خود را حافظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت یا بر
آنانکه مالک شده است ایمانهم دستهای ایشان ایشانرا یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان
تصرف توان کرد فانهم پس بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کرده گان نیستند بر ترک
حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی وراء ذلک جز این
که گفته شد فاولئک پس آن گروه هم العادون ایشان از حد در گذرندگانند و وطی
ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا را بالید نیز داخل اعتدا است و الذین هم و آنانکه ایشان
لاماناتهم مر امانتهای خود را و عهدهم و پیمانهای خویش را راعون رعایت کنندگانند خواه
امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگار که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت
گذاری و وفاداری در آن فرو نگذاشتنی ‹ مصرع ‹ اگر می باید از آتش امانت ‹
فرو مگذار قانون امانت ‹ بهر عهدی که می بندی وفا کن ‹ رسوم حق گذاری را ادا کن ‹
و الذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم بگواهی خود قائمون ایستادگانند یا اقامت شهادت
میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله و حقوق شهادت را بجمع می خواند جهت تنوع
اقسام آن و الذین هم و آنانکه ایشان علی صلوتهم بر نماز خویش یحافظون محافظت می کنند یعنی
بآداب و شرایط آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل
فضل و شرف عبارتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت
بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فی جنات در بوستانها اند روز
قیامت مکرمون گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیه
مشرکان گرد اگرد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب

محتطمع می‌دارند بوستانهاء عقبی را ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان یا بیم آیة آمد که فمال الذین
کفروا پس چیست وجه بوده است مر آنانرا که نکرویده اند و از ین صفتها که کفته شد بی
بهره ماندند قبلک بسوی تو مهطعین شتابندکان عن الیمین از جانب راست وعن
الشمال و از طرف چپ عزین کروه کروه حلقه زدکان ایطمع آیا طمع دارد کل امرئ هر مردی
منهم از ایشان ان یدخل انکه در آورده شود با مؤمنان جنة نعیم در بوستان با نعمت یعنی
مشرکان را داعیه آنست که بی نقد ایمان ایشان از رحمها با نادر روضات جنان دخل دهند
کلا نه این چنین است و کافر را در بهشت راه نیست انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم
ایشانرا مما یعلمون از انچه می دانند یعنی نطفهٔ آلوده که آنرا بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی
نیست پس اکر کسی از لوث کدورات صافی نکردد و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول
جنة نخواهد داشت فلا پس نه چنانست که کفار میکویند اقسم سوکند میخوردم برب المشارق
با فریدکار مشرقها که افتاب دارد در سالی که هر روز از نقطهٔ دیکر طلوع مینماید والمغارب
و خداوند مغربها که افتاب را هست هر روز بنقطهٔ دیکر غروب می کند و کفته مراد مشارق و مغارب
نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروق و غروب از دایرهٔ افق نقطهٔ دیکرست
و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد می کند انا لقادرون بدرستی که توانا ایم علی ان نبدل
بر انکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خیرا منهم بهتر
از ایشان و فرمان بردارتر وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شدکان یعنی کسی بر ما پیشی
نتواند کرفت اکر اراده امری کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فذرهم پس دست
بدار ایشانرا یخوضوا تا شروع کنند در باطلها ویلعبوا و ببازی مشغول شوند در دنیی حتی
یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده داده
شده اند بدانکه بدرست یا قیامت حکم این آیة بآیة قتال نسخ یافته یوم یخرجون روزی که
بیرون آیند ایشان من الاجداث از کورها سراعا شتابندکان باجابت اسرافیل کانهم کویا

ایشان

ایشان الی نصب بسوی علمی برپای کرده یوفضون می شتابند چنانچه سپاه براکنده که علم
خود قایم بینند و بجانب وی شتاب کنان دوند خاشعة فروتن و ذلیل ابصارهم دیدهاء
ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افکنده ترهقهم بپوشد ایشانرا یعنی فرو کیرد
ذلة خواری و نکوساری ذلک اینست الیوم الذی آن روزی که در دنیی کانوا یوعدون
بود که بدان ایشان وعده کرده می‌شدند

سورة نوح

بسم الله الرحمن الرحیم

انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلم الی قومه بسوی
کروه او از آل قابیل ان انذر بانکه بیم کن قومک کروه خود را بترسان
من قبل ان یأتیهم پیش از انکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذاب دردناک که
طوفانست یا عذاب آخرت قال کفت نوح علی نبینا و علیه الصلوة و السلم
یا قوم ای کروه من انی لکم نذیر بدرستی که من مر شما بیم کننده ام
مبین آشکارا بیم کردن من میرسانم بشما ان اعبدوا الله آنکه بپرستید
خدایرا بیکانکی واتقوه و بترسید از عقوبة او و یا بپرهیزید از نافرمانی او
واطیعون و فرمان مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم یغفر لکم تا بیامرزد
خدای مر شما من ذنوبکم بعضی از کناهان شما که قبل از اسلام
آن شده باشید ویؤخرکم و باز پس دارد شمارا از عقوبات و مهلکات
یعنی زنده دارد شمارا الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که مدت زندکانی منقضی شود
ان اجل الله بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده اذا جاء چون بیاید بر وجهی
که مقدر و مقرر فرموده لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود
روزی که اجل در اید از پیش و پست شک نیست که مهلت ندهد یکنفست یاری نرسد در ان دم
برباد شود جمله هوا و هوست لو کنتم اکر هستید که بفکر و نظر تعلمون بدانید
چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح علی نبینا

وعلیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی
نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی
که نوح علیه السلام به تنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي
بدرستی که من خوانده ام قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز
یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي خواندن و دعا
کردن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَإِنِّي
و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت
لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آوردند
أَصَابِعَهُمْ انگشتهاء خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهاء خود و راه
گذر مسامع را از استماع دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر در کشیدند
ثِيَابَهُمْ جامهاء خود را تا مرا نه بینند وَأَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت
وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردن بزرگ ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود اصرار
و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ
آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی باشکارا آواز بر داشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز
نیز گفتم مر بعضی دیگر از ایشان را إِسْرَارًا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس
و در خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون فرمان تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت
و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود
یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان و چون
شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ
و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و بپسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ
و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر میوه وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و جاری گرداند برای شما

أَنْهَارًا جویهای آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا
عظمتی و بزرگواری مر او را آنست که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست
که از عظمت او نمی ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا گونه گونه مختلف
در خلق و خُلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیلست بر قدرت
کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
هفت آسمان طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان
نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور روی می تابد در آسمانها
چنانچه بر زمین می تابد و آنها را روشن می سازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ
اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود می راند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین
محو می گرداند و حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بجهت آن چراغ گفت که نور وی تاریکی
کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید سو چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله
که شمع ملتست از پرتو احکام او درخشان ٭ در این ظلمت سرا گر نی چراغ افروختی سر عرش
کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان ٭ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی نهال
وجود پدر شما آدم را مِنَ الْأَرْضِ از زمین پس برست آدم از خاک نَبَاتًا رستنی و چون پدر ما را
از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در
زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی
از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا
مانند فرشی گسترده که آرام در و رفتن بر وی شاید لِتَسْلُكُوا تا می روید مِنْهَا از زمین سُبُلًا
فِجَاجًا براههاء گشاده بعد از ین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متامل
شدند و خواص و رؤسا ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفاکارتر
گشته در عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده

این حال که رَبِّ اِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامهٔ امت من عَصَوْنِی عاصی شدند
در من وَاتَّبَعُوا وپیروی کردند مَنْ لَمْ یَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد سرورا مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او وفرزند او
اِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری وگمراهی یعنی فرمان من نبردند ومتابعت کردند مهتران خود را که
که مغرور بودند بمال وفرزند وَمَكَرُوا ومکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که سفله
وادانی را بحیله جانب خود کشیدند وبر ایذای من تحریص کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ وگفتند
دست باز مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ ومگذارید وَدًّا بت ود را
وآن صنمی بود بصورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا ونه سواع را وآن بصورت زنی بوده وَلَا يَغُوثَ
ونه یغوث را وآن بصورت شیری بوده وَيَعُوقَ ونه یعوق را وآن بر صورت اسبی بوده وَنَسْرًا
ونه نسر را وآن بر صورت کرکسی بوده واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان
آدم ونوح علیهما السلام بودند ومردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ
ایشان بصورت ایشان از چوب وسنگ پیکرها ساختند وتعظیم آن می نمودند وبمرور
زمان بپرستش آن مشغول گشتند وبعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد
وعرب را بپرستش ایشان فرمود ود را قبیلهٔ کلب داشتند در دومة الجندل وسواع در
قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر ویغوث را مذحج وبنی غطیف وبنی مراد اختیار کردند ویعوق
در میان همدان افتاد ونسر معبود اهل حمیر بود وا آل ذی الکلاع القصه نوح علی نبینا وعلیه السلام
با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید
وَقَدْ اَضَلُّوا وحال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم یا این بتان كَثِيرًا بسیاری را از ضعفه
وادانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ومیفزای پروردگارا مر ستمکاران را اِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت
وعذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان قوم نوح اُغْرِقُوا غرقه شدند بطوفان فَاُدْخِلُوا
نَارًا پس در آورده شدند بآتشی یعنی در قبر وگفته اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود
از آنها که بخدایی گرفته بودند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای اَنْصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان

باز دارد آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را علی نبینا وعلیه السلام خبر داد که دیگر از قوم
تو کسی ایمان نخواهد آورد واز ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام
مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ وگفت ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مگذار بر روی زمین
مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان دَيَّارًا در کننده یعنی کسی که آید در ود ومراد هلاک عام است
یعنی هیچ کافر را زنده مگذار اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که اگر تو بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه
کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا ونزایند اِلَّا فَاجِرًا مگر
فجور کننده كَفَّارًا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر وغادر باشند رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من
بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ ومر پدر ومادر مرا والد نوح علیه السلام لمک بن متوشلخ بود ومادرش
باشهر اقوال شمخا بنت انوش وهر دو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرز
وَلِمَنْ دَخَلَ ومر کسی را که در آید بَيْتِيَ بخانه ومنزل یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتی
که مؤمن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وبیامرز مردان وزنان گرویده را که باشند تا قیامت
وگفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که همچنانچه
دعاء نوح علیه السلام درباره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده
ودیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ومیفزای ستمکاران یعنی کافران را اِلَّا تَبَارًا
مگر هلاک بسختی

سورة الجن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
رسیده واستماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گوید که آن حضرت سورهٔ اقرأ می خواند
وایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران وچهار از نصیبین وصاحب کشاف
آورده که از شیصبان بودند وایشان اعظم واکثر قبایل جن اند وعامهٔ لشکر ابلیس از ایشانست
وآن گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند وحق سبحانه
درین سوره از آن خبر داد که قُلْ بگو ای محمد اُوحِيَ اِلَيَّ وحی کرده شد بمن

در سورهٔ احقاف گذشته

أَنَّهُ اسْتَمَعَ انكه شنيدند قرآنرا در بطن نخله نَفَرٌ گروهی از ده کمتر و از سه بیشتر بودند
مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که
ماشنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشاء آن مثل
قدرت ندارد يَهْدِي راه می نماید إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا
پس گرویدیم بِهِ بآن وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا به پروردگار ما
أَحَدًا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَى و بدرستی که
بلند است جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات
مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی
چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که می گوید سَفِيهُنَا
جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخنی دور که نسبت صاحبه
و ولدست بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و ما پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ انکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ
و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما می گفت باور می کردیم چون
قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدای می بسته وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ
مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان
بمردان از جنیان و آن چنان بوده که چون کسی بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید این
وادی از شر سفهاء قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شب سالم و مامون
بماند و اهل مکه در مواطن هایله گفتندی اعوذ بحذیفة بن بدر من جن هذا الوادی
فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی
و جهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه می جویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان
یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانچه شما گمان برده اید ای جن أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ
انکه بر نینگیزد خدای أَحَدًا یکی را از مردگان برای حساب و جزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ

حذیفه باعتقاد ایشان یکی بوده از سادات جن

تتمه کلام مؤمنان جنست با قوم خود

و بدرستی که ما مس کردیم آسمانرا و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فَوَجَدْنَاهَا
پس یافتیم آسمانرا مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانای محکم یعنی
ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند وَشُهُبًا و از ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت
رجم دیوان متعین گشته وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان
مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از مبعث پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بر آسمان می رفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ
پس هر که از جن طلب شنیدن می کند اکنون يَجِدْ می یابد لَهُ برای خود شِهَابًا ستاره روشن
آتش بار رَصَدًا نگاه دارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي
و بدرستی که ما نمی دانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشت ما
از آن بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان
رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایستگان
هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ و از ما فروتر ازین هستند
یعنی میانه روان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهاء متفرقه
و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رحمة الله نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب
مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیر ایشان در میان جن نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا
و بدرستی که ما دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ آنکه عاجز نمی توانیم ساخت خدا را هرجا باشیم فِي الْأَرْضِ
در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را از آن عاجز نمی توانیم کرد بواسطه سکون و ثبات
در مقام خود برای مقاومت وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نمی سازیم وی را هَرَبًا از وی گریختن با طراف
آفاق یا حوالی کوه قاف وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آن هنگام که شنودیم قرآنرا که سبب
هدایة عالمیانست آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و مقررست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه که انس و جن را

دعوت او فرا رسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده و داخل اند در دعوت او جن و انس تا قیامت مت همه نوع و جنس ٭ اوست سلطان و طفیل او همه ٭ اوست شاهنشاه و خیل او همه
فَمَنْ يُؤْمِنْ پس هر که بگرود بِرَبِّهِ با آفریدگار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزاء او وَلَا رَهَقًا ونه از ستم بر وی ونه از رسیدن عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و متدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما پیدا گرانند بر خود که شرک آرند و فرمان حق نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد امر خدای را همچنانکه ما کرده ایم فَأُولَئِكَ پس آن گروه گردن نهاد گان تَحَرَّوْا قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را و از آن راه بمقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما ستمکاران فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته می شود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر اینه بدهیم ایشانرا مَاءً غَدَقًا آب بسیار بعد از قحط و تنگ سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و این بزرگتر و بسیارتر نعمتیست و جمعی اعم گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا بسعت معیشت سرافراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا فِيهِ در آن زندگانی که بوظایف شکر چگونه قیام نمایند وَمَنْ يُعْرِضْ و هر که اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاس داری نکند يَسْلُكْهُ در آرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت که فرح و راحت درو نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیگر وحی بمن آمده که مسجدها لِلَّهِ مر خدایراست و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللَّهِ با خدا أَحَدًا یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد می کنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام می گویند لبیک لاشریک لک

تا اینجا کلام جن است

الاشریک هو لک گفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله صلی الله علیه وسلم جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا پس در هیچ بقعه با یاد خدای یاد دیگری نیکو باشد و دل را بجز از یاد خدا شاد مکن ٭ با یاد وی از کسی دیگر یاد مکن ٭ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آن هنگام که برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله يَدْعُوهُ می خواند خدایرا و نماز می گذارد و جن قرآءة او می شنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا بروی چفسیدگان از غایة ازدحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکتهاء بسیار است و در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه بشرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده ٭ آن بنده شعار بندگی روست ٭ کز جمله بندگان گزین اوست ٭ دادند بند کلیش را می کان راه ندید هیچ شاهی ٭ کفار مکه مر حضرت را صلی الله علیه وسلم گفتند عجب کاری پیش گرفته و در بند که مهلکه شروع نموده از این مهم برگرد و ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایة کنیم آیة آمد که قُلْ بگو با مشرکان که بهر حال إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که می خوانم یعنی می پرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و با او نمی گیرم بدو أَحَدًا یکی را قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بگو بدرستی که من مالک نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردگار است قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي زنهار ندهد مرا و در پناه نگیرد مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای أَحَدٌ یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن می رسانم بشما رسانیدنی که کفایت است شما را مِنَ اللَّهِ از نزد خدای وَرِسَالَاتِهِ و می رسانم پیغامهاء فرستاده وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را

د ر پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در امر و نهی فَاِنَّ لَهُ بس بدرستی که مر و راست نَارَ جَهَنَّمَ
آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند دران اَبَدًا همیشه بی خلاصی ازان و امر و نکاوران
تا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی می شوند حَتَّى اِذَا رَاَوْا تا وقت که به بینند مَا يُوعَدُونَ
آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل وقعهٔ بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ بس زود باشد بدانند
چون عذاب موعود به بینند که از کروه مؤمن و کافر مَنْ اَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از
جهت یار وَاَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر که قوی ترست و بیشتر و یار
که ضعیف ترست و کمتر کفار بعد از استماع این آیة گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیة آمد که
قُلْ بکو آنچه وعده کرده اند راست و درستست لیکن وقت آن بر من مخفی است اِنْ اَدْرِي
نمی دانم اَقَرِيبٌ آیا نزدیکست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید از عذاب اَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي
یا مقرر کرده است خدای من مر ورا اَمَدًا زمانی دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها
فَلَا يُظْهِرُ بس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلَى غَيْبِهِ بر غیبی که مخصوص است بعلم او اَحَدًا
یکی را اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مکر آنرا که بسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی از ان
اطلاع دهد تا معجز وی بود و مراد ازین رسول محمدست صلی الله علیه وسلم فَاِنَّهُ يَسْلُكُ
بس بدرستی که در می آرد خدای یعنی می سازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول بسندیده
وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب وی رَصَدًا نکه بانان از ملائکه که وی را پاس می دارند لِيَعْلَمَ تا بداند
اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی می باشد رِسَالَاتِ
رَبِّهِمْ فرستادها پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل وَاَحَاطَ و فرا کرفته است علم خدای و شامل
شده بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک رسل و ملائکه است وَاَحْصَى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزی را
عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهاء باران و ریکهاء بیابان و امثال آن مراد کمال علمست و احاطهٔ آن
بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست هرچه دانستنیست در دو جهان
نیست از علم شاملش پنهان سورة المزمل علیه الصلوة والسلام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آورده

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبداء بعثت نماز نکذاردی و بکلیمی خود را بوشیده
داشتی و از خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادر شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای
بودی و نیمی رسول صلی الله علیه وسلم پوشیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که
يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای کلیم در خود پیچیده و کفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت
قُمِ اللَّيْلَ بر خیز شب یعنی بنماز اِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی از شب قیام لیل در ابتداء اسلام فرض
بوده و مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرمود که شب بنماز برخیز مکر
اندکی که آن نِصْفَهُ نیمهٔ شبست اَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمهٔ شب قَلِيلًا اندکی تا ثلث باز آید
و ازین کمتر نشاید اَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیمهٔ شب تا بثلثان رسد و غایة این باشد
وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن
کردنی چنانچه سامع شمارهٔ آن تواند کرد و از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده اند که
ترتیل حفظ وقوفست و اداء حروف اِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل
کردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی کران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که کران باشد حمل آن
بر مکلفان یا کران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام
یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل در ان بر منافقان یا کران باشد ثواب آن در میزان
و کفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آن سرود مثل آواز درای
صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا کرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد
خارج می نمود و ازین جهت در ان حالت ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام می رسید
چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که سرما بنغایة سرد بودی می دیدم
که وحی فرو می آمد و از جبین مبینش قطرات عرق می چکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت
بدین نوع که مذکور شد اکر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم کشتی و اکر تکیه بر ران
یکی از یاران داشتی خوف شکستن او بودی و درین محل روی کلیم کش بر افروختی

مقادیر ثلثه
نصف بوده
وثلث وثلثاه

بسان کل که بصحن چمن بر افروزد • و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال تعالی
کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمالی دارد چه مصدق
و مطابق همه است که و مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیة وی میان
صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود
و کشنده چنین باری جز صاحب جامعیت نشاید • حمل چنین باری بعقد ارتست • کار کسی نیست که این کار تست
کس نتواند زدن اینجا نفس • قوت اینکار تو داری و بس • إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعت شب
یا عبادتی که ناشی شود بشب یا قیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخترست از جهت رنج و کلفة
چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز
دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده
متوجه محراب عبادت توانند شد • شو خاموش شد عالم بشب تا جست باشی در طلب
زیرا که بانک و عربده تشویش خلق نخواهد شد وَأَقْوَمُ و راست ترست قِيلًا از جهت مقال یعنی
خواندن قرآن در و بصواب ترست که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان می خواند
و بدل تفکر می کند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح
و بقول عایشه رضی الله عنها ناشیه آن بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی که مر ترا
فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد درازست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال
بدعوت ایشان پس در شبها توجه باداى تهجد اولى وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار
خود را و باسماء حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او
بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز
و بهمه کی روی بدو آر • دل در و بند و ز غیرش بگسل • هر چه جز اوست برون کن از دل
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ از دیگ یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق
مغربست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ

[Margin note:] ناشئه مصدر باشد چون عافیه

پس فرا گیر او را وَكِيلًا کارساز خود و مهمات با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه
می گویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی
نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیة قتال منسوخ است
وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش
با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشانرا قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات
دهیم ایشانرا بر تکذیب امام زاهد رحمة الله آورده که میان نزول این آیة و حرب بدر
و هلاکت سروران عرب نبود مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت
برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهاء گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتش برزگ
افروخته که در ان بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق
گیرنده چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر ازینها که کنه آنرا نشناسد مگر
خدای در لباب آورده که بعد از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیهوش
بیفتاد و این وعدها راست شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ یعنی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ
و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها با عظمت كَثِيبًا تلهاء ریگ مَهِيلًا پراکنده
یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم
إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه و سلم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ
گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از ان
كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانچه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام
فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در ان پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ
پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی بآبش غرق کردیم و از راه آب بآتش بردیم تهدید
کفار قریش درین آیة مندرج است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان
نفسهاء خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن

يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ كرداند كودكان را شِيبًا پيران يعنى موى سر ايشان را سفيد سازد مراد كثرت
هموم وغموم است چه بسيارى اندوه آدمى را زود پير كرداند ومى شايد كه مبالغه باشد در درازى
آن روز السَّمَآءُ مُنْفَطِرٌ آسمان شكافته شده باشد بِهِ بسختى وهيبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ
هست وعده خداى بحدوث اين وقايع ووقوع اين حوادث مَفْعُولًا بودنى اِنَّ هٰذِهٖ بدرستى
كه اين آيتها تَذْكِرَةٌ پند وعبرتيست فَمَنْ شَآءَ پس هركه خواهد اتَّخَذَ فرا كيرد
اِلٰى رَبِّهٖ بقرب آفريدكار خود سَبِيلًا راهى بدين موعظه آورده اند كه بعد از نزول قم الليل
الا قليلا حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وصحابه رضى الله عنهم شبها برخواستندى
وچون مقادير نصف وكمتر وبيشتر ازان مشتبه از خوف آنكه محافظت قدر واجب مرعى نباشد
تا روز نماز كزاردندى تا بحدى كه قدم مبارك آن حضرت ورم كرد ونحافت برجسد همايونش غالب
شد ومنكران نداى اما هذا فقد شقى فى ربه در افكندند حق سبحانه بعد از يكسال
آن باركران از مؤمنان برداشته آية فرستاد كه اِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه پروردكار تو يَعْلَمُ
مى داند اَنَّكَ تَقُوْمُ آنكه تو برمى خيزى درشب براى نماز اَدْنٰى كمتر مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ از چهار
دانك شب وَنِصْفَهٗ ونماز مى كزارى نيمه شب وَثُلُثَهٗ وسيكى از وى وَطَآئِفَةٌ وبرمى خيزند
بهمين منوال كروهى مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ از آنانكه با تواند از اصحاب تو وَاللّٰهُ وخداى يُقَدِّرُ
الَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه مى كند شب وروز را ومى داند مقادير ساعات آن وعلم آن محيطست بتمام تو
هرشب بدين مقدارها عَلِمَ داند خداى اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ آنكه طاقت نداريد تقدير اوقات را
ونكاه نمى توانيد داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز كشت بشما بعفو وتخفيف ورخصة فرمود
در ترك قيام مقدر فَاقْرَءُوْا پس بخوانيد مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن
مراد آنست كه بكذاريد آنچه ميسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ داند خداى آنكه باشند
مِنْكُمْ از شما مَّرْضٰى بيماران وَاٰخَرُوْنَ يَضْرِبُوْنَ وديكران كه سفر كنند فِى الْاَرْضِ در زمين
يَبْتَغُوْنَ مى طلبند مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل وكرم خداى يعنى تجارت مى نمايند ووجوه حلال

كسب مى كنند وَاٰخَرُوْنَ يُقَاتِلُوْنَ وديكران كه كارزار مى كنند فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خداى وبيماران
واهل سفر را از تجار ومجاهدان رنج رسد در نماز شب وضبط مقادير آن لاجرم از شما
تخفيف فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانيد آنچه ميسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز واين امر
بر سبيل فرضيت است وكفته اند قرآن بخوانيد در غير نماز واين امر بطريق ندب واستحبابست
در مقدار كه خواندن آن مندوب باشد اختلاف كرده اند وآن سه آيتست يا صد يا دويست
يا ختمه در ماهى ودر حديث عبد الله بن عمرو رضى الله عنه هست كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
وير فرمود كه قرآن بخوان در هر ماهى كفت يا رسول الله در خود قوت مى يابم يعنى زودتر مى توانم
كه بخوانم فرمود كه بخوان در بيست شبانروز كفت مرا قوة زيادت هست فرمود كه بخوان در هفت روز
وبرين زياده مكن وصاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس رضى الله عنه نقل مى كند
كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه هركه در روزى يا شبى پنجاه آية بخواند او را از
غافلان ننويسند واكر صد آية تلاوت كند از فرمان برداران نويسند واكر دويست آية
خواند قرآن خصمى نكند با وى روز قيامت واكر بقراءت پانصد آية اشتغال كند بنويسند
براى او قنطارى از مزد وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وبپاى داريد نماز مفروضه را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ
وبدهيد زكوة واجبه را وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ وقرض دهيد خداى را قَرْضًا حَسَنًا قرض نيكو اشارتست
بانفاقات مستحبه در طريق خير ويافتن جزاى بسيار بازاى آن وَمَا تُقَدِّمُوْا وآنچه
پيش فرستيد لِاَنْفُسِكُمْ براى نفسهاء خود مِّنْ خَيْرٍ از نيكى تَجِدُوْهُ بيابيد آنرا عِنْدَ اللّٰهِ
نزديك خداى هُوَ خَيْرًا او بهتر وَّاَعْظَمَ وبزركتر اَجْرًا از روى مزد يعنى ثواب آنرا زياده
يابيد يكى ده وهفتصد وانا ازين بيشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ وطلب آمرزش كنيد از خداى
در همه احوال اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستى كه خداى آمرزكارست بندكان را رَّحِيْمٌ مهربان بر ايشان

سورة المدثر صلى الله عليه وسلم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ جابر بن عبد الله
رضى الله عنه نقل مى كند از حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم كه در زمان فترت وحى مرا

محدثم ناگاه از آسمان آواز شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود
بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوف بر من
طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند و من در اندیشهٔ آن حال
بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده
گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر فکنده قُمْ برخیز از خوابگاه
خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فَاَنْذِرْ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر
او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهاء
خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات
ایشان و مرتضی علی رضی الله عنه فرموده کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند
پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشادلی المغربی قدس سره
نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طَهِّرْ
ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کردان جامهاء خود را از چرک تا بهره مند
گردی بمدد و تأیید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که
حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید
و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و
هر که خدا را بشناسد در نظر وی خرد نماید هر چیزی و هر که خدا را بیگانگی بداند بوی شریک
خدای نیارد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در
عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمة الله گوید از نیجا دانستم
معنی قول خدا را که وثیابک فطهر در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفاتی روحانی
دار از لوث خشم و شهوت دور تا بپاکیزگی شوی مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ از همه
گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ و عطا مده تَسْتَكْثِرُ

یا پیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء
رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت
موارد قضا برای خدا صابر باش فَاِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِي النَّاقُورِ در صور یعنی
نفخهٔ ثانیه فَذٰلِكَ پس آن دمیدن يَوْمَئِذٍ در آن روز يَوْمٌ عَسِيرٌ نشانه روز دشوار است
عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان بر ایشان اگر چه هول و هیبت و شدت در آن روز
عام بود اما حق سبحانه بکرم دشواری را از مؤمنان بر دارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان
مناقشه کنند و روی ایشان سیاه گردد و نامهاء اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند
که ولید مغیره لعنة الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فواتح سورهٔ حم مؤمن شنید بمیان قوم
باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر ورا حلاوتی و علو بیتی
هست که هیچ سخن را نباشد و بروی طراوت و تازگی است که هیچ حدیث را نبود اعلی این نهال
اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اسفل این شجرهٔ طیبه بعروق فضایل و حکم علیه سمت استحکام
تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از
استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان در حمیة
جاهلیه آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده بغایة
ملول گشت و حق سبحانه آیة فرستاد که ذَرْنِي بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریدم او را وَحِيدًا
تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانهٔ
ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم مر ورا مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که
زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند بسیار داشت
و بساتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه
یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی
آورده اند که او را ده پسر بود و از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند

ومهدت وبگستردم له برای او بساط جاه وریاست تمهیدا گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت
یا بساختم کارهاء او را ساختنی تمام ثم یطمع پس طمع می دارد ان ازید آنکه زیاده کنم عطیات
خود را درباره وی کلا نکنم چنین ونعم خود را بر وی افزون نسازم انه کان بدرستی که او هست
لآیاتنا مر آیتهاء کلام ما را عنیدا منکر ودر آن ستیزه کننده وبسحر نسبت دهنده
ودر اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه مال وجاهش روی بنقصان نهاد وفرزندانش
از و برگشتند وبعضی بمردند واو محتاج ورسوا وهلاک شد سارهقه زود باشم که در رسانم
او را صعودا بصعود وآن کوهیست از آتش که بهفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال
که بذروه آن رسند باز بزیر افتند ودر تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود بر صعود
وآن سخره ایست مسلساد در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهاء آتشین
کشیده از پیش می کشند واز عقب گرزهاء آتشین می زنند تا بر انجا می رود واین وعید عظیم
برای ولید چراست انه فکر بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وقدر واندازه
با خود راست کرد که چگوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد وچون قریش او را
ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون می گویید وبیقین میدانید که عقل او کاملست ودیوانه
بر وی درست نیست وخیال می بندید که او کاهن است واما رات کهانت ازو ظاهر نمی شود وگمان
می برید که کذابست وهرگز بکذب متهم نبوده ومی پندارید که شاعر هست وسخن او بشعر نمی ماند
گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت وسخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد وباخود
خیالی بست فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس ملعون باد
کیف قدر چگونه اندازه گرفت ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثم عبس پس روی
ترش کرد که موجب طعنی نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگریست
وروی ترش کرد وبسر و پیشانی درهم کشید بطریق کراهت یا بخندید ثم ادبر پس روی
بگردانید از حق یا از پیغمبر واستکبر وگردنکشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا

نیست این که محمد می گوید الا سحر یؤثر مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از سحره ان هذا
نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه وجبر ویسار ساصلیه زود باشد
که در افکنم ولید را سقر در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقر هست وما ادریک ما سقر
وچه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست وعروق
واعصاب وعظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند وباز حق سبحانه نو سازد اجزای او را
ولا تذر ودست باز ندارد دیگر باره تا نسوزد لواحة آتش سیاه کننده للبشر مر پوست
کافران را علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل در تبیان
از براء بن عازب رضی الله عنه روایة کرد که گروهی از یهود سوال کردند می حضرت پیغمبر را صلی
الله علیه وسلم از خزنه دوزخ آنحضرت دو بار باصابع یدین اشارت فرمود ودر کرت دویم ابهام یمنی را
امساک کرد واین آیة تصدیق قول آنحضرت نازل شد ویهود مسلم داشتند که این سخن مطابق
قول توریة است ودر تخصیص این عدد مفسران ومذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعه
اکثر احاد ست وعشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل واقل کثیر وبواقی
وجوه در جواهر التفسیر مذکورست در اخبار آمده که بعد از نزول این آیة ابو جهل گفت ای معشر
قریش زبانیه نوزده بیش نیستند آیا ده تن از شما یکی از انها را دفع نتواند کرد ابو الاشد بن
کلدة الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت وهفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید
ودر روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم وده را بدست راست ونه را بچپ دفع کنم
وبگذریم بسلامت وببهشت درآییم آیة آمد که وما جعلنا وما نگردانیده ایم اصحاب النار
خازنان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند در معالم آورده که رئیس خزنه
دوزخ مالکست وبا او هجده تن اند چشمهاء ایشان چون برق درخشنده وانیاب ایشان چون [illegible]
بلند ومستحکم زبانه آتش از دهن ایشان بیرون می آید ومیان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله
باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهد بیفکند وذکر

ملائکه برای دفع سخن کلده است یعنی او می گوید که من همه را کفایت می کنم و نمی داند که ایشان آدمی
نه اند بلکه فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وما جعلنا
و نساخته ایم عدتهم شماره ایشان را که نوزده است الا فتنة مگر عددی اند که سبب
فتنه باشد للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن
چگونه بهشتی ثقلین را عذاب خواهند کرد لیستیقن الذین و تا بیگمان شوند آنانکه اوتوا الکتاب
داده شده اند کتاب را چه قرآن یابند که مصدق توریة است ویزداد الذین آمنوا و تا
بیفزاید آنان را که گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب ولا یرتاب
الذین و تا شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده شده اند بتوریة والمؤمنون و گرویدگان از
اهل اسلام در آن عدد ولیقول الذین و تا بگویند آنانکه فی قلوبهم در دلهاء ایشان
مرض بیماری شک و نفاق است والکافرون و بگویند ناگرویدگان که ماذا اراد الله چه
چیز خواسته است خدای بهذا مثلا بدین عدد که غریبست مثل مثل کذلک همچنین
یضل الله در ضلالت فرو می گذارد خدای من یشاء هر کرا خواهد ویهدی و راه می نماید
من یشاء هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده
یار و مددکار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وما یعلم و نمی داند جنود ربک لشکرهای پروردگار
ترا از ملائکه ممد و معاون پیغمبر او الا هو مگر هو که عالمست بهمه معلومات وما هی
و نیست سقر یا عده خزنه یا این سوره الا ذکری مگر پندی للبشر برای مردمان کلا نه
چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد والقمر و سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال
بوی باز بسته است واللیل و بحرمت شب اذ ادبر چون بیاید از عقب روز و
حفص اذ بی الف خواند و ادبر بصیغه ماضی از ادبار یعنی چون برود از پس روز والصبح
اذا اسفر و سوگند بصبح چون روشن کرد اندر عالم را انها بدرستی که درکه سقر لاحدی الکبر یکی
از درکات بزرگ دوزخ است نذیرا گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند و در بیا آورده که

حضرت

حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم می فرماید که قم فانذر برخیز بیم کننده للبشر مر آدمیان را
تا بتو پند گرفته از گناه بپرهیزند لمن شاء بدلست از بشر یعنی تو نذیری و بقول او د
وزخ نذیرست مر آنکس را که خواهد منکم از شما ان یتقدم آنکه پیش رود در خیر و طاعت
او یتاخر یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی همه طوایف را پند دهنده است کل نفس
هر نفسی بما کسبت بانچه کرده است از کردار خود رهینة در گروست یعنی در دوزخ
گرفتارست و محبوس بدان الا اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند
بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال
مؤمنانند یا ملائکه فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ
یتساءلون می پرسند عن المجرمین از احوال مشرکان و می گویند ما سلککم چه چیز آورد
شما را فی سقر در دوزخ قالوا ایشان گویند در جواب لم نک نبودیم ما در دنیا من المصلین
از نماز گزارندگان یعنی فریضه آن اعتقاد نداشتیم ولم نک و نبودیم که بمال زکوة نطعم
المسکین طعام دهیم درویشان را وکنا نخوض و بودیم که شروع می کردیم در شان محمد و بغیبت
وی مشغول می شدیم مع الخائضین با شروع کنندگان در آن وکنا نکذب و بودیم که تکذیب می کردیم
بیوم الدین بروز جزا و باور نمی داشتیم حتی تا وقتی که اتانا الیقین آمد بما مرگ و مقدمات او
و بر همان حال مردیم فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت همه
شفیعان بتقدیری که ایشان را شفاعت کنند و آن خود محالست فما لهم پس چیست مر ایشان را که پیوسته
عن التذکرة از قرآن یا مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض کنندگانند کانهم گوییا ایشان
حمر خرانند وحشی اند مستنفرة رمیدگان فرت که گریخته باشند من قسورة از شیر یا از صیاد
یا ریسمان دام یا مردم تیرانداز یا از آوازها مختلف یعنی چنانچه گوره خران می گریزند
ایشان از استماع قرآن می گریزند زیرا که گوش سخن شنو و دل پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی
از کجا این قوم و پیغام از کجا   از جمادی جان کجا باشد رجا
فهمهای کهنه کوته نظر   صد خیال بد در آرد در فکر

را زجن با راز دان انبازی نیست دار اندد کوش منکر راز نیست از کلبی منقولست که مشرکان کفتند
یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل کناهی کردی بامدادان صحیفه یافتی کناه او
وکفارت آن در وی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار تا کفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک
از ما کتابی نیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید
که متابعت کند محمد را آیة آمد که ایشان کرینا شد از استماع کلام ما و نمی کروند بدان بَلْ يُرِيدُ بلکه
می خواهند كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان اَنْ يُؤْتٰى آنکه داده شود صُحُفًا نامها مُنَشَّرَةً
سر کشاده و بی مهر و در ان نوشته که ای فلان پی روی کن محمد را كَلَّا ندهند ایشان را
این صحیفها و اکر بدهند هم نکروند پس اعراض ایشان نه برای ایتاء صحیفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ
الْاٰخِرَةَ بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب
قرآن می کویند که سحر است یا قول بشر اِنَّهٗ بدرستی که قرآن تَذْكِرَةٌ پندست و یاد کرد فَمَنْ شَاۤءَ
پس هر که خواهد که پند کیرد ذَكَرَهٗ پند کیرد بدو وَمَا يَذْكُرُوْنَ و یاد نکنند او را اِلَّا اَنْ يَّشَاۤءَ
اللّٰهُ مکر آنکه خدا خواهد که یاد کنند هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى اوست سزاوار آنکه از و ترسند وَاَهْلُ
الْمَغْفِرَةِ و سزاوار آمرزیدن ترسندکان

سورة القيمة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ لَاۤ اُقْسِمُ
لا نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر اینه سوکند می خورم بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ
بروز رستخیز وَلَاۤ اُقْسِمُ و البته سوکند یاد می کنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت کننده مراد
نفس متّقیه است که نفس مقصّره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را ملامت کند
پیوسته در تقصیرات و اکر چه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه
لایم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما بر انکیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت فرمود که اکر
آن روز را معاینه بینم باور نکنم آیا این استخوانهاء متفرقه باهم مجتمع شود آیة آمد که
اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی عدی اَلَّنْ نَّجْمَعَ آن که جمع نخواهیم کرد عِظَامَهٗ

استخوانها

سلامی استخوان انکشت

استخوانهاء پراکنده او را مراد نفس اوست که عظام غالب آنست بَلٰى آری جمع کنیم پس باید که دانند
ما را قٰدِرِيْنَ توانا عَلٰۤى اَنْ نُّسَوِّيَ بر آنکه راست کنیم بَنَانَهٗ سرهاء انکشتان او را یعنی
سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهاء بزرک چه رسد بَلْ يُرِيْدُ
الْاِنْسَانُ بلکه می خواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ آنکه دروغ کوید اَمَامَهٗ یا آنچه او را در پیش است
از بعث و حساب يَسْـَٔلُ می پرسد باستهزا که اَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز
فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خیره چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ و تیره کرده ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده
شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را بایکدیکر مجتمع ساخته در دریا افکنند يَقُوْلُ الْاِنْسَانُ می کوید
آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در ان روز اَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای کریختن كَلَّا نیست مفرّی
لَا وَزَرَ پناه کاهی نباشد کافر را اِلٰى رَبِّكَ بسوی پروردکار تست یعنی بحکم او يَوْمَئِذِ الْمُسْتَقَرُّ
در ان روز قرارکاه خلق یعنی بمشیت خود مقرّ هر کس از بهشت و دوزخ مقرر کند يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ
خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍ در ان روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است از اعمال وَاَخَّرَ و بآنچه
باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که کناه از پیش فرستی بجرأت
و مال از پس بکذاری بحسرت کناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بما ند
کی فرستی ز پیش به باشد که بحسرت ز پس نکاه کنی بَلِ الْاِنْسَانُ بلکه آدمی عَلٰى نَفْسِهٖ
بر نفس خود بَصِيْرَةٌ خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و کواه است بر افعال و اقوال
خود وَلَوْ اَلْقٰى و اکر چه القا کند مَعَاذِيْرَهٗ عذرهاء خود را یعنی هر چند بر کناه عذر انکیزد
و بدآنچه مقدور است در دفع آن چاره اندیشد هم کواه کناه خود خواهد بود و عذرهاء
دروغین و حیلهاء باطل خود را خواهد دانست سو چه چندین عذر انکیزی و چندین حیلها سازی
چون می دانم که می دانی و می دانی که می دانم ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون جبرئیل علیه السلام
وحی برسیدانام صلی الله علیه وسلم خواندی آنحضرت بزبان با وی می خواند تا فراموش نکند آیة
آمد که لَا تُحَرِّكْ مجنبان بِهٖ بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهٖ تا تعجیل کنی

بِهِ بحفظ یا اخذوی اِنَّ عَلَیْنَا بدرستی که برماست جَمْعَهُ کرد آوردن آن در دل تو
تا یاد کیری وَقُرْآنَهُ و برماست اثبات قرائت آن برزبان تو فَاِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم
آنرا بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو فَاتَّبِعْ پس پی روی کن قُرْآنَهُ خواندن اورا و تأمل فرمای
دران ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا پس بدرستی که برماست بَیَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد
ازان بر تو کَلَّا نه چنانست ای آدمیان کمان برده اید در امر عقبی بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ بلکه
دوست میدارید شما دنیی شتاب کننده را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و دست باز میدارید آخرت پاینده را
وکار بر عکس می باید وُجُوْهٌ رویها یَوْمَئِذٍ دران روز که قیامتست نَاضِرَةٌ تازه
و تابان باشند یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان اِلٰى رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نکرنده
از دوی عیان بی حجاب ابن عمر رضی الله عنه کفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که فروترین اهل بهشت انکس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران
خود و تا هزار ساله راه آنانرا ببیند و کرامی ترین نزد خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد
و شبانکاه یعنی بمقدار آن پس این آیة برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظره آورده اند
که اوراد هر یک از اوتاد این کلماتست اللّهم انی اسالك النظر الی وجهك الکریم
هر کس بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی دیدن دیدار ندارد وَوُجُوْهٌ يَوْمَئِذٍ وروبها
آن روز بَاسِرَةٌ ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تَظُنُّ کمان برد تو ای مخاطب
یعنی بدانی یا کمان برد آن نفس یعنی بیقین بشناسد اَنْ يُّفْعَلَ آنکه رسیده خواهد شد بِهَا
بدو فَاقِرَةٌ بلایی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم برو و بقول
اصح آن بلایی حجابست از دیدهٔ رب الارباب ع که از فراق بتر در جهان بلایی نیست
کَلَّا نه چنانست که دل بر دنیی توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اِذَا بَلَغَتِ چون برسد روح
التَّرَاقِيَ باستخوانهاء سینه و کردن وَقِیْلَ و کفته شود یعنی کسانی محتضر یا ملایکه کویند
مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و شفادهنده وَظَنَّ و یقین کند محتضر اَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه

ساق لغة کنانه سختی باشد

المصلی هو التابع للمجلی

المضارع بمعنی المضارع

بدو نازل شده سبب جدایی است از دنیا و ملاذ آن وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ و بپیچد ساق محتضر
بساق او یعنی پایهای او از هول مرک در هم پیچد و حرکت دران نماند یا جمع شود شدت موت
بشدت آخرت اِلٰى رَبِّكَ بسوی جزا پرورد کار تو يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ آن روز بازکشت
باشد همه کس را اغلب مفسران بر انند که ابوجهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم واقع بود و در شان او نازل شد که فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآنرا یا صدقه
نداد از آنچه واجب مال وی بود وَلَا صَلّٰى و پیروی نمود پیغمبر را یا نماز نکذارد برای خدا وَلٰكِنْ كَذَّبَ
و لیکن تکذیب کرد نبی را وَتَوَلّٰى و برکشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس باز کشت اِلٰى اَهْلِهٖ بسوی
کسان خود يَتَمَطّٰى می خرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی
اَوْلٰى لَكَ سزاوارست مر ترا ای اباجهل مرکی سخت فَاَوْلٰى پس سزاوارست ترا عذاب الیم در
قبر ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ پس نیک سزاست ترا هول قیامت فَاَوْلٰى پس بغایة سزاست ترا
خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را کرفته کفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل کفت
مرا می ترسانی ای محمد و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل است حق سبحانه چهار کرت برای تاکید
ابوجهل را کفته که وای بر تو اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا می پندارد انسان اَنْ يُّتْرَكَ آنکه فرو کذاشته
شود سُدًى مهمل و معطل و ضایع که بدنیی مکلف و بعقبی مبعوث نکردد اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً
آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِّنْ مَّنِيٍّ يُّمْنٰى از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً
پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اجزا و اعضای او را فَسَوّٰى پس راست کرد
صورت او و روح در ودمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس کردانید از منی الزَّوْجَيْنِ دو صنف الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى
نر و ماده اَلَيْسَ ذٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفریده بِقَادِرٍ توانا عَلٰى اَنْ يُّحْيِيَ الْمَوْتٰى بر آنکه زنده کند
مردکانرا و در خبر آمده که در آخر این سوره باید کفت بلی و بروایتی دیگر سبحانك اللّهم بلی و شیخ ما
قدس سره می کفته سبحان ربی الاعلی

سُوْرَةُ الدَّهْرِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هل أتى آیا آمد استفهام تقریریست یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم علیه السلم حین
هنکامی من الدهر از زمان که دران لم یکن نبود شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده
یعنی جهل سال میان مکه وطایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وو کسی بانسانیه اورا
یاد نمی کرد جون نطفه وعناصر و نمی دانستند که نام او جیست و فایدهٔ خلقت او جه خواهد بود و این
معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آیینهٔ می سازد که مظهر اشعهٔ مفاتح الغیب باشد در
اقصامی ابت ظهور و مرتبهٔ خلافت کبری را شاید وعین مقصودات ومنتهای غایات او بود
وهمه نهانیها بوجود با جود او آشکارا شود ـــــــــ شد ظهور او بکلی بود نور
کنج مخفی ازوی آمد د ظهور • کنج مخفی بد ز پری چاک کرد • خاک را تابان تر از افلاک کرد •
کنج مخفی بد ز بری جوش کرد • خاک را سلطان اطلس پوش کرد • انا خلقنا الانسان بدرستی که ما
آفریدیم آدمیان که اولاد وی اند من نطفة از آبی اندک که منی است و جون هر یک از منی
مرد و زن مختلف الاجزاست در رقة وقوام وخاصیة لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمع
صفت کرد و فرمود که امشاج آمیختها یا مراد الوانست که منی مرد سفید واز آن زن زرد ست
وهر دو بعد از اجتماع سبز می شوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه
کردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم وبامر ونهی نبتليه می آزماییم اورا فجعلناه
بس کردانیده ایم اورا سمیعا شنوا بصیرا بینا تا متمکن باشد از مشاهدهٔ دلایل واستماع
آیات انا بدرستی که ما هدیناه السبیل نمودیم اورا راه راست بنصب ادلهٔ
قدرت وانزال آیات تا باشند اما شاکرا یا سپاس دانند یعنی مؤمن سعید واما کفورا
یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی که آماده کرده ایم للکافرین برای ناکرویدکان
سلاسلا زنجیرها که بدان ایشانرا بدوزخ کشند واغلالا وغلها که بر کردنهاء ایشان
نهند وسعیرا وآتشی افروخته که دران پیوسته بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران
یعنی مؤمنان صادق فرمان بر یشربون بیاشامند در آخرت من کأس کان از جامی خمری

که باشد مزاجها کافورا آمیختکی آن کافور یعنی آب کافور بهشت بیامیزند تا خنک وشیرین
وخوش بوی کردد و کفته اند آبیست در بهشت خوش بوی وسفید وبجهت مشابهت او با کافور
اورا بدین نام خوانند ومؤید این قولست آنکه بدل از کافور آورده که عینا کافور جشمه است
یشرب می آشامند بها از آن عباد الله بندکان خدای یفجرونها میرانند آن جشمه را هر جا
می خواهند تفجیرا راندنی آسان جمهور مفسران برآنند که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بخانه علی رضی الله عنه در آمد وحسن وحسین را رضی الله عنهما بیمار دید
علی وفاطمه را رضی الله عنهما کفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان
نذر فرمودند که سه روز روزه کیرند حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان
روزه کرفتند ومقدار جو قرض کرفته یا بمزد کار رسته وآرد کرده نان بختند ونماز شام که خواستند
افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینی ام از مساکین
مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه شمارا از موائد بهشت بدهد علی رضی الله عنه
نصیب خود بدان مسکین داد وسایر اهل بیت موافقت کردند وبآب خالص روزه کشاده
شب کذرانیدند ودیکر روز روزه کرفتند وبوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد وسؤال کرد و تمام
طعام که بود ایثار فرمودند وشب سیم اسیری بسر وقت ایشان رسید وخود نیز همه بدو دادند
حق سبحانه این آیة فرستاد که یوفون وفا می نمایند بالنذر بنذر که در طاعت کنند ویخافون
ومی ترسند یوما کان از روزی که هست شره بدی یعنی محنت وشدت او مستطیرا
فاش وآشکارا رسیده بهمه ویطعمون الطعام ومی دهند خوردنی را
علی حبه بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجود که محتاجند بدان طعام وآنرا دوست
می دارند ایثار می نمایند ومی خورانند مسکینا درویش بی مایه را ویتیما وخردسال بی پدر را
واسیرا واسیری را که از کفار کرفته اند ودر خبرست که جون اسیری بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم آوردندی اورا بعضی مسلمانان سپردی تا رای مبارک بر امری در شان او قرار یابد

وکفتی احسن الیه وبعضی علما برانند که مسجون از اهل فقر که در حق او احسن کرد باشند و مملوک
از عبید و اِما ومراه نیز حکم اساری دارند یعنی با ایشان احسان باید فرمود واین مطعمان بلسان
مقال یا بزبان حال می کویند اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که می خورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللّٰهِ
برای طلب رضا ولقای خدا لَا نُرِيدُ نمی خواهیم مِنْكُمْ جَزَآءً از شما پاداش ومکافاتی
وَلَا شُكُورًا ونه سپاسی وآزادی چه در احسان منت نهادن وتوقع جزا کردن از ثواب بکاهاند
هرچه دهی میده ومنت منه ، وآنچه بمنت دهی آن خود مده ، منت ومزدی که در احسان بود
وقت جزا موجب نقصان بود ، اِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدکار ما
يَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی ترش یعنی روزیکه رویها در وی ترش کرد از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا
روزی سخت وکریه از امام حسن بصری رحمة الله پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله
چه سخت است اسم روز قیامت واو سخت‌ترست از اسم خود فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ پس نکاه دارد خدای
ایشانرا شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی ورنج وهول آن روز وَلَقّٰهُمْ وپیش آرد ایشانرا نَضْرَةً
تازکی وخوبی روی وَسُرُورًا وشادی وفرح در دل وَجَزٰهُمْ وپاداش دهد ایشانرا
بِمَا صَبَرُوا بسبب انکه صبر کردند بر طاعت واز معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی
که از میوه آن خورند وَحَرِيرًا وجامه ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّكِـِٔينَ در حالتی که
تکیه زده باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختهاء آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نه بینند
در بهشت شَمْسًا آفتاب را یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِيرًا ونه سرما مراد آنست
که هوای بهشت معتدل بود ودر وزمستان وتابستان نباشد تا از شدت حر وبرد متاذی نکردند
وَدَانِيَةً وپاداش دهد ایشانرا بهشتی دیکر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ بدیشان ظِلٰلُهَا
سایها ، درختان آن وَذُلِّلَتْ ورام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوهاء آن تَذْلِيلًا رام کردنی
یعنی آسان بود چیدن میوها وکسی چیننده را منع نکند وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ وکردانیده شود بر ایشان
بِاٰنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامها ، خرد از سیم وَاَكْوَابٍ كَانَتْ وجامهاء بزرک که باشد قَوَارِيرَا۟

مانند آبکینها قَوَارِيرَا۟ مِنْ فِضَّةٍ ابکینها از سیم یعنی اوانی واکواب از نقره باشد در صفا آبکینه
که از خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور
سیرابی بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هرکسی را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان
سیر آب شود ودران ظرف زیاده ونقصان نبود وَيُسْقَوْنَ وآشامیده شوند فِيهَا در بهشت
كَاْسًا كَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را
بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده ولذت بخشنده است عَيْنًا فِيهَا وآن زنجبیل چشمه ایست
در بهشت تُسَمّٰى سَلْسَبِيلًا نام نهاده شده بسلسبیل وآن منقاد یعنی روان هرجا بهشتی
خواهد تواند برد وکویند آسان در حلق رود وزود بکوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وطواف کنند بر ایشان
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران کوشواره دار یا جاوید مانده بر حال طفولیت اِذَا رَاَيْتَهُمْ چون بینی
ایشانرا ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون ودرخشندکی چهره ایشانرا لُؤْلُؤًا
مَنْثُورًا مروارید افشانده از صدف یعنی تر وتازه که هنوز دست کس بدان نرسیده ودر رونق
وآبداری آن قصوری پیدا نشده وَاِذَا رَاَيْتَ وچون بنکری ونظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت
رَاَيْتَ نَعِيمًا به بینی نعمتها که در وصف نکنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا وملکی بزرک که زوال بدو راه نیابد
ودر خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهاء
مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتداء آنرا ملاحظه می نماید وبقولی ملک کبیر نفاذ
مشیتست که هرچه خواهند میسر کردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان ودر فصول
آورده که نعیم راحت اشباح است وملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست وملک کبیر
مشاهده دیدار دوست دیدار بهیج کار نیاید الجار ثم الدار زاهدان فردوس می جویند وما دیدار
عٰلِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهاء دیباء نازک
خُضْرٌ سبزست وَاِسْتَبْرَقٌ ودیباهاء محکم سفته وَحُلُّوْا وپیرایه بسته شوند اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ
بدستوانها از نقره واین مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع ومعاقبة

یعنی بر دو نوع باشد
با بهره فتی ...
نیکو شد

ممکن است وَسَقَاهُمْ وبیاشامد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک آزاد ناس
وارجاس یا پاک کننده از غل وغش ومقاتل کوید طهور چشمهٔ ایست بر در بهشت که هر که
از ان بیاشامد در دل او حقد وحسد بلکه هیچ صفتی بد نماند وکفته اند پاک کند دل را از ید
بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او وباقی ماند ببقاء او والبقاء فی اللقاء تمام العطا وبباید دانست
که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وذکر آن در سورهٔ کوثر
خواهد آمد وچهار جوی دیکر از ان متقیانست آب وشیر وخمر وعسل وشمهٔ از صفات آنها
در سورهٔ محمد صلوات الله وسلامه علیه مرقوم رقم بیان شده است ودو چشمه از ان اهل خشیة
فیهما عینان تجریان ودو چشمه از ان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان واین چهار
چشمه در سورهٔ الرحمن جل ذکره آمده دیکر شراب رحیق از ان ابرارست وچشمهٔ تسنیم از ان
مقربان وهر دو در سورهٔ مطففین مذکورند وچشمه از ان اهل بیت است کافور وزنجبیل
که آنرا سلسبیل خوانند وشراب طهور نیز از ان ایشانست ومحققان آنرا شراب شهود کویند
که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل وابد کرداند
ووقت وحال او را چنان سازد که مطلقا اقذاء اثنینیة وشوایب غیریة در مشارع
وحدت نماند ورنک دورنکی مبدل کرداند وجام ومدام را یک رنگ سازد ~~~ سو
همه جامست ونیست کویی می ~~~ یا مدامست نیست کویی جام ~ عارفی کفته است که اکر فردا بنم نشینیان
دار القرار را برای یک جرعه وسوز شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان
خمخانهٔ افضال را نصیبی تمام داده اند ~~~ سو از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست
وز جمال لا اله الا هو هفت وپنج وچار مست ~~~ تن چون سایه بر زمین وجان پاک عاشقان ~ در بهشت عدن تجری
پس ابرار را کویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که این نعمتها کَانَ هست لَكُمْ جَزَآءً مر شما را پاداش
کردار شما وَكَانَ سَعْيُكُمْ وهست شتافتن شما در خیر مَشْكُورًا پسندیده ولایق مکافات
اِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ بر تو قرآنرا تَنْزِيلًا فرو فرستادنی

کہ تا لا الا اینهار است

بتدریج سوره بعد از سوره وآیتی پس از آیتی بر مقتضی حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن
لِحُكْمِ رَبِّكَ بر حکم پروردکار خود را نچه فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو
وهلاک معاندان تو وَلَا تُطِعْ وفرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان اٰثِمًا کناه کاری را که ترا با ثم خواند
چون عتبه که کفت از دعوت باز ایست تا دختر خود را بتو دهم اَوْ كَفُورًا وناسپاسی را که
ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که کفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانکر سازم وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
ویاد کن نام پروردکار خود را بُكْرَةً بامداد وَاَصِيْلًا وشبانکاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول
باش وَمِنَ اللَّيْلِ وور بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهٗ سجود کن مر ورا یعنی نماز کزار بعضی کفته اند بکره
وقت نماز بامدادست واصیل متناول باشد وقت ظهر وعصر را وبعضی از شب مراد مغرب
وعشاست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ ونماز کزار برای خدای
لَيْلًا طَوِيْلًا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای اِنَّ هٰؤُلَآءِ بدرستی که این کروه یعنی کفار مکه
يُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیی را وَيَذَرُوْنَ وَرَآءَهُمْ وکذاشته اند
یعنی انداخته اند از پس پشت يَوْمًا ثَقِيْلًا روزکرانرا که قیامتست بدو نمی کروند وبرای او عمل نمی کنند
نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما بیافریدیم ایشانرا از آبی سُست وَشَدَدْنَآ ومحکم کردیم اَسْرَهُمْ آفرینش ایشانرا
یعنی مفاصل ایشانرا باعصاب برهم بستیم وَاِذَا شِئْنَا وچون خواهیم بَدَّلْنَآ بدل کنیم ایشانرا
اَمْثَالَهُمْ بامثال ایشان در خلقت تَبْدِيْلًا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم
ودر نشأ ثانیه بمانند همین صورت وهیأت باز آریم یا ایشانرا ببریم وبدل کنیم
بغیر ایشان از بندکان فرمان بردار اِنَّ هٰذِهٖ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی وموعظه
ایست یا معامله اهل البیت رضی الله عنهم در بذل وایثار عبرتیست مر مؤمنانرا تا بمثل آنها
عمل کنند واز مثل جزاها بهره یابند فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد که فرا کیرد اِلٰى رَبِّهٖ بقرب
پروردکار خود سَبِيْلًا راه بخیر وطاعت کو فرا کیر وَمَا تَشَآءُوْنَ ونخواهید شما هیچ راهی
اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مکر آنکه خدای خواهد خواهش شما را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا بدرستی که خدای

ثقل قیامت شدت وخوف دود

هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حکیما صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت
یدخل در آرد من یشاء هر کرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت بتوفیق یا در بهشت
بفضل و کرم خود والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکان را اعد لهم آماده کرده است برای ایشان
عذابا الیما عذابی دردناک دایم

سورة المرسلات بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن
فرستاده شده بمحمد بهر نیکوئی یا ببادها وزیده شده پی در پی فالعاصفات پس سوگند
بملائکه که سخت و زود روند عصفا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا آیات کلام که برندگان
و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادها جهنده بسختی جهت
عذاب قوم والناشرات و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگان اند شرایع و کتب را یعنی ظاهر کننده
نشرا ظاهر کردنی یا آیتها قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص و عام یا بادها
نرم جهنده جهت راحت جمعی فالفارقات پس سوگند بملائکه که جدا کنندگان اند میان حق و باطل
از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردانند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده
سازند ابرها را فالملقیات پس بفرشتگان که افکنندگان اند به پیغمبران ذکرا وحی را یا آیات
کلام که القاء ذکر حق کنند درمیان عالمیان یا بادها که سبب ذکر می شوند چه مشاهده
هبوب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی و القاء ذکر عذرا برای عذر
محققانست اونذرا و بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد که انما توعدون هر آینه آنچه
وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها لواقع هر آینه بودنی است
فاذا النجوم طمست پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند واذا
السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته گردد واذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت
بر کنده شود از اماکن خود واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند
بمیقات که مقرر شده باشد در آن گواهی دادن بر امتان پس گویند که لای یوم برای کدام روز

اجلت و اپس داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب که
لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی باشد
در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وما ادریک و چه چیز دانا کردانید ترا یعنی تو چه دانی
ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کنه او را نتوان دانست ویل وای یومئذ آن روز للمکذبین
مر آنان را که تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد
و ثمود ثم نتبعهم پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الآخرین پسینیان را که مانند ایشانند چون
کفار مکه کذلک مثل این کار نفعل می کنیم بالمجرمین بهمه گناه کاران ویل یومئذ
مکروهی بزرگ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان این وعید راست الم نخلقکم
آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آبی خوار و بی مقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را
فی قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده
که زمان ولادت است فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما
ویل یومئذ بزرگتر بلای آن روز للمکذبین مر باور نادارندگان این قدرت راست الم نجعل الارض
آیا نگردانیدیم ما زمین را کفاتا پوشنده و جمع کننده احیاء و امواتا مر زندگان و مردگان را
یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود در آرد وجعلنا و بیافریدیم فیها
در زمین رواسی کوهها استوار و پای برجا شامخات بلند و سرافراز واسقیناکم و بیاشامانیدیم
شما را ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین ویل یومئذ وادی جهنم در روز
رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبان را در آن
روز گویند انطلقوا بروید الی ما بسوی آنچه کنتم به بودید که بدان تکذبون تکذیب
می کردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انطلقوا الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلث
شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایه خنک و دایم که در و راحت باشد ولا یغنی
و دفع نکند از دوزخی من اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد سایه دود دوزخ است

که از بزرگی و بسیاری متفرق می‌شود بشعبها و هر شعبهٔ بطرفی می‌رود در معالم آورده که گردنی
از دوزخ بیرون آید و از و سه شعبه مُنْشَعَب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی
دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانهٔ خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار
آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد و یکی بر فرق کافر قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری
بر شمال او و مؤدی بدین عذاب قوة واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او
و هر که خواهد که فردا از آن که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز به نور عقل
متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت سو تا یکی خشم و شهوت خذکن
که از دود آن خشم دل تیره گردد • غضب چون در آید رود عقل بیرون • هوا چون شود چیره جان خیره گردد
اِنَّهَا بدرستی که دوزخ تَرْمِیْ بِشَرَرٍ می‌افکند در آن روز شرارها هر شرارهٔ کَالْقَصْرِ مانند کوشکی
عظیم کَاَنَّهٗ گوییا که آن شرر جِمَالَاتٌ صُفْرٌ شتران زرد اند برنگ آتش و بعضی گویند صفر
بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شرارهٔ او نیز سیاه باشد و تشبیه شرر به قصر
جهت عظمت است و به شتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت
وَیْلٌ مشقت بسیار یَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِيْنَ مر دروغ زنان راست که صفت دوزخ و شرارهٔ
آن را باور ندارند هٰذَا این روز یَوْمُ لَا یَنْطِقُوْنَ روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی
موقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری ندهند مر ایشان را فَیَعْتَذِرُوْنَ
تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَیْلٌ کرب و اندوه یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْنَ
آن روز مر آنان راست که تکذیب کنند این خبرها را هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان
محق و مبطل جَمَعْنٰكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْاَوَّلِيْنَ و پیشینیان را که تکذیب
رسل گذشته کردند فَاِنْ کَانَ پس اگر هست لَكُمْ کَیْدٌ مر شما را کیدی و حیله‌ای چنانچه در دنیا
بنسبت مؤمنان بکار می‌بردید فَكِیْدُوْنِ پس پیش برید با من تقریع است مر ایشان را و اظهار
آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوان کرد سو

سود جمع اسودست

بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود • نیاز باید و اخلاص و نالهٔ سحری • توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان
ازین معامله غافل مشو که حیف خوری • وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ غم و غصه آن روز لِلْمُكَذِّبِيْنَ مر مکذبان راست
که بحیله از عذاب نرهند اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان فِیْ ظِلٰلٍ
در سایه‌های درختان بهشت باشند وَّعُیُوْنٍ و بر کنار چشمه‌های آب وَّفَوَاكِهَ و در میان میوه‌ها
مِمَّا یَشْتَهُوْنَ از آنچه آرزو کنند و ملائکه ایشان را می‌گویند كُلُوْا بخورید از ین ثمرات
وَاشْرَبُوْا و بیاشامید ازین آبها هَنِیْٓـئًا خورده ند و آشامیدن گوارنده بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ
بسبب آنچه بودید که عمل می‌کردید در دنیا اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستی که ما چنین نَجْزِی الْمُحْسِنِيْنَ
جزا می‌دهیم نیکوکاران را وَیْلٌ جبل قبیح و دم یَّوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِيْنَ مر اهل تکذیب راست که
بنعیم بهشتی نمی‌گروند كُلُوْا بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوْا و برخوردار شوید
قَلِیْلًا زمانی اندک اِنَّكُمْ مُّجْرِمُوْنَ بدرستی که شما مشرکانید و عاقبة ایشان عذاب الیم است وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ
وای آن روز لِلْمُكَذِّبِيْنَ مر مکذبان را از عذاب الیم وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا و چون گفته شود مر ایشان را
که نماز گذارید لَا یَرْكَعُوْنَ نگذارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام
بعد از شهادتین نماز است وَیْلٌ نفرین یَّوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِيْنَ مر دروغ زنان راست که بشرف
اسلام نمی‌رسند فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ پس از قرآن یُؤْمِنُوْنَ می‌گروند
اگر بقرآن نگروید ند که معجز بیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از خواندن
این آیه باید گفت آمنا بالله الجزء والثلثون و به تمت الاجزاء سورة النبأ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت
آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بیرون قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن
و وقوع بعث اختلاف کردند و از ان یکدیگر را می‌پرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان پرسش می‌نمودند
چنانچه حق سبحانه فرمود عَمَّ یَتَسَآءَلُوْنَ از چه چیز می‌پرسند کافران عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيْمِ
از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِیْ هُمْ آن خبری که ایشان فِیْهِ در آن خبر مُخْتَلِفُوْنَ اختلاف کنند کاستند

یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانه نسبت می دهند و مختلق و مفتری و اساطیر می گویند و بقولی
بناء عظیم نبوت آنحضرتست که می گویند آیا او پیغمبر هست یا نی و ساحرست یا شاعر یا مجنون
و بعضی بر آنند که آن خبر بعثست و در آن مختلف بودند جمعی می گفتند قیامت هست و بتان
شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی مطلق آن را منکر بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا
و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها کلا سیعلمون حقا که بدانند
نزدیک نزع که در آن اختلاف می کردند حق است ثم کلا سیعلمون پس زود بود که بدانند
روز قیامت بطلان قول و خبث عقیدهٔ خود را الم نجعل الارض آیا ما نساخته ایم زمین را
مهادا فراش گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال و نگردانیده ایم کوهها را اوتادا
میخها زمین تا بدانها استوار باشد وخلقناکم و بیافریده ایم شما را ازواجا گونه گونه از هم
نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب
و زشت وجعلنا و گردانیده ایم نومکم خواب شما را سباتا راحت بدنهاء شما یعنی
خواب قطع حس و حرکت کند تا قوی حیوانیه برآسایند و ماندگی ایشان زایل شود وجعلنا اللیل
و ساخته ایم شب را لباسا پوشش تا بظلمت همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات
قدس سره آورده که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوات خود
از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پردهٔ روندگان راه است روز بازار بیداران سحرگاه است
اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته دوم ⁂ چون در دل شب خیال آن یار منست
من بندهٔ شب که روز بازار منست وجعلنا النهار و گردانیده ایم روز را معاشا وقت طلب
معیشت تا بتحصیل آن جست و جوی کنید وبنینا و بنا کرده ایم فوقکم زبر سر شما سبعا شدادا
هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانهٔ خلل و زلل باشد نیست
وجعلنا و بیافریده ایم در آسمان سراجا چراغی وهاجا افروخته و تابان یعنی آفتاب

وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهاء فشاننده بباران ماء آبی ثجاجا ریزان
لنخرج تا بیرون آریم به بدان آب حبا دانه که قوت را شاید چون گندم و جو ونباتا و روستنی
که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریا دانه دُرّ و از زمین گیاه
وجنات و درختان بوستانها الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار روییده یکدیگر نزدیک ان یوم الفصل
بدرستی که روز حکم کنادی یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای میقاتا وقتی مقرر
برای محاسبهٔ خلایق و مجازات ایشان یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور
بنفخهٔ ثانیه فتأتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه از قبرهاء خود بعرصه گاه محشر
امام ثعلبی رحمة الله آورده که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم از افواج برسیدند فرمودند
که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزنگان و بعضی بر هیات خوکان
و برخی نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ می کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان
و بعضی می خایند زبانهاء خود را و آن بر سینهاء ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهاء ایشان سیلان
می کند و اهل محشر را از آن کراهت باشد و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهاء
آتشین آویخته و بعضی را گندی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبها پوشانیده باشند از قطران
چفسیده بپوستهاء ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران
خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند
و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان
و آویختگان از دار غمازان و سعایة کنندگان بسلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان
شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش وفتحت السماء
و شکافته شود آسمان در آن روز فکانت پس باشد از بسیاری شکاف
ابوابا درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها گویی که تمام او درست وسیرت الجبال
و رانده شوند کوهها در هوا فکانت سرابا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند

اما بسبب تفتت اجزا بحقیقه جلیة باقی نمانند اِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ کَانَتْ باشد
مِرْصَادًا کذرکاه خلق یعنی همه را بر وکذر باید کرد یا کمین کاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده
باشند برای تعذیب کافران و از ایشان نتوان کریخت یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار
کفار می برند و خزنهٔ بهشت نکاهبانی مؤمنان می کنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض
آتش محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافرانرا که از حد در کذشته اند
مَآبًا بازکشت یعنی آرام جای و قرارکاه لَابِثِينَ فِيهَا درنک کنندکان در ان اَحْقَابًا روزکارهای
دراز در معالم از مجاهد نقل می کند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل
و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز
هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده
باشد بلکه معنی آنست که هر حقبی که می کذرد حقبی دیکر از پی در می آید تا ابد الآبدین لَا
يَذُوقُونَ نمی چشند فِيهَا در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت
یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و کفته اند برد خوابست یعنی ایشانرا در جهنم خواب
نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شرابی اِلَّا حَمِيمًا مکر حمیم و آن آبیست که چون
نزدیک روی آرند کوشت روی در ان ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود
وَغَسَّاقًا و مکر ریم که از ریشهاء ایشان سیلان کند یا اشکهاء که از سر حسرت
می بارند یا زمهریر که بدان معذب کردند جَزَاءً پاداش داده می شوند پاداشی وِفَاقًا
موافق کردار خود اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان لَا يَرْجُونَ بودند که نمی ترسیدند حِسَابًا
از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب می کردند بِآيَاتِنَا
بآیتهاء ما که انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال
بندکان از طاعت و معصیت و غیر آن اَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم آنرا یعنی نکاه داشته ایم
و نوشته ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم کفت مشرکانرا که فَذُوقُوا بس بچشید عذاب دوزخ

فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را همیشه اِلَّا عَذَابًا مکر عذابی بر بالای عذابی و در خبر آمده
که این آیة سخت‌ترین آیات قرآنست بر دوزخیان اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانراست
مَفَازًا رستکاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست در وی درختان
میوه دار وَاَعْنَابًا و درختان انکور تخصیص تفضیل است وَكَوَاعِبَ و ایشانراست
دختران نار پستان اَتْرَابًا هم همزادان در تفسیر زاهدی آورده که شانزده ساله باشند
و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی
و سه ساله خواهند بود وَكَاْسًا و مر ایشانراست جامها دِهَاقًا پر از شراب کاسهای پر
لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند متقیان فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا
و نه دروغ و کفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیی
که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدل بسیار بود جَزَاءً جزا داد ایشانرا جزا دادنی
مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو بمقتضی وعدهٔ خود عَطَاءً و عطا کرد ایشانرا از فضل خویش
عطایی حِسَابًا وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ
آفریدکار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الرَّحْمٰنِ بزرک بخشایش لَا يَمْلِكُونَ
مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از خدای خِطَابًا سخن کفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه
با وی سخن کویند مکر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او
زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ
صَفًّا و بایستند فرشتکان صف زدکان و روح ملکیست موکل بر ارواح و در معالم کفته که مخلوقی
از وی بزرکتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد
صفی و او در بزرکی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده
که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح می کوید و از هر تسبیح او ملکی
مخلوق می کردد و کفته اند روح طایفهٔ اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا ایشان صفی بایستند

وملائکه صفی وکویند روح جبرئیل است علیه السلام که با فرشتکان صف بر کشند لا یتکلمون
سخن نکویند در باب شفاعت الا من اذن مکر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر ورا خدای که
شفاعت کند یا شفاعت نکنند مکر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وقال وکفته باشد او
در دنیی صوابا کلمهٔ توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روز نیست
بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس آنکس که خواهد فرا کیرد الی ربه بسوی ثواب
پروردکار خود مآبا بازکشتی بایمان وطاعت انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم شما را
وبترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست وقرب او بجهت تحقق اوست
یوم ینظر المرء روزی که بنکرد آدمی ما قدمت یداه در آنچه پیش فرستاده باشد دوستهای او
یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر وشر ویقول الکافر وکوید ناکرویده در آن روز
یا لیتنی ای کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرکز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی
ومرا زنده نکردندی وکفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافر این تمنا کند
وقولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس است واو آدم را عیب می کرد که از خاک آفریده شده وخود را
می ستود که من از آتش مخلوق ام چون در آن روز کرامت آدم وفرزندان مؤمن او مشاهده نماید
وعذاب وشدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی ونسبت با آدم داشتمی ای درویش
این همه دبدبه وطمطنه که خاکیانراهست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات را نیست ـــ
خاک را خار وحقیر دید ابلیس • کرد انکارش آن حسود خسیس • ماند غافل ز نور باطن او
نشد آکه ز سر کامن او • هر کنجی که هست در دل خاک • این صدا داده اند را فلاک
که بجز خاک نیست مظهر کل • خاک شو خاک تا بروید کل سورة النازعات بسم الله الرحمن الرحیم
والنازعات سوکند بکشندکان غرقا بقوت وشدت یعنی ملایکه که جانهاء کافران
بسختی نزع کنند والناشطات وبفرشتکان بیرون برنده ارواح مؤمنانرا نشطا بیرون بردنی
بنرمی والسابحات سبحا وملائکه شناه کننده شناه کردنی یعنی آمد شد نماینده در رفتن وشتافتن در آن
جانخ

جانچه اهل سباحت فالسابقات سبقا پس بفرشتکان پیشی کیرنده برهم پیشی کرفتنی در فرمان
برداری فالمدبرات پس سوکند بملایکه که تدبیر کننده اند امرا کاری دینی را یعنی جبرئیل که
موکلست برباح وجنود واسرافیل که نازلست با مور واقضیه واقدار ومیکائیل که با باران
وکیاه متعلق بدوست وعزرائیل که قبض ارواح شان اوست وکفته اند که مستقیم به نجوم اند که
شتابان می روند از مشرق بمغرب وروندهٔ اند از برجی ببرجی وسباحت می کنند در فلک وبرهم پیشی می کیرند
در سیر ومدبر اند امری را که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف فصول یا اسبان
غزاة اند که عنان کشیده روند اندر اسلام وسیر نمایند در رفتن وسبقت کنند در صف جهاد
وتدبیر یابد بدیشان کار فتح وظفر یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات ونشاط کنان
بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند وبحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شد
مکمل ومدبر امور ارشاد کردند وبرهر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث ومحاسب خواهید شد
یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزند کوه وزمین از هیبت آن کما قال
یوم ترجف الارض والجبال وآن بوقت نفخهٔ اولی بود که همه بلرزند وزندکان از هول بمیرند تتبعها
الرادفة از پی در آید آنرا از پس در آینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ
دلها آن روز واجفة • ترسان ولرزان بود ابصارها دیدهاء خداوندان دلها خاشعة
فرو خوابانیده باشد یقولون می کویند منکران بعث امروز در دنیی که ائنا لمردودون
آیا ما باز کردیده شدکانیم فی الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرک بهمان حیات که داشتیم رد
خواهند کرد ائذا کنا آیا چون کردیم ما عظاما نخرة استخوانهاء کهنه ونزدیک بخاک شده ما
مبعوث کرده اند قالوا پس کفتند از روی استهزا که اکر چنین باشد تلک اذا آن بازکشتن
آنکاه کرة خاسرة بازکشتنی باشد با زیان یعنی اکر ما را رجوعی باشد بحشر پس ما زیانکار ان
باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه می فرماید که دشوار مکیرید امر قیامت را فانما
هی پس جزین نیست که آن زجرة واحدة یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان

زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ بر روی زمین سفید و هموار باشند یعنی بزمین
محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته‌اند ساهره نام زمینیست نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین
ساهره را خدای بیافریند از نقرهٔ خام و طول و عرض آن چهل برابر زمین دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ
آیا آمد بتو یعنی آمد حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم
و خبر فرمایی از وعدهٔ مؤمنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی را
رَبُّهُ پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه یعنی طُوًى و آن نام وادیست یا بمعنی
مثنّی است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شد که اذْهَبْ برو برسالت إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد درگذشته است در تکبر فَقُلْ پس بگوی
مر او را که ای طاغی هَلْ لَكَ هیچ هست ترا میلی و رغبتی إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی آنکه پاک شوی
از کفر و عصیان وَأَهْدِيَكَ و هیچ می‌خواهی که راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو
فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب او و حذر نمایی از سرکشی و نافرمانی موسی علی نبینا و علیه السلام
بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود او را
موسی علیه السلام الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ معجزهٔ بزرگتر که قلب عصا بود بحیّه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد
فرعون موسی را وَعَصَىٰ و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این
از نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از و بگردانید
يَسْعَىٰ میشتافت بابطال امر او و گفته‌اند بترسید از اژدها و پشت گردانیده می‌شتافت
در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَىٰ پس ندا کرد میشان را بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ
الْأَعْلَىٰ پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام که بر صور منند همه خدایانند
و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید و گفت
مرا طاقت این کلام نیست من دعوی خیریّة کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید او که چنین

لافی می‌زند تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت
که سوختن است وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیی که غرق شدنست یا بنکال دو کلمه او را مواخذ ساخت
کلمهٔ اول
این سخن و کلمهٔ آخر آنکه گفت مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي و میان دو کلمه چهل سال بوده شیخ
رکن الدین
علاء الدوله قدس الله روحه فرموده که مرا حالی کرم بود بزیارت حسین منصور حلاج رفتم
چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا که این چه
حالتست که فرعون انا ربکم گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین است
و از آن فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را
گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان فرق بسیارست ۲ گفت فرعونی انا الحق گشت پست
گفت منصوری انا الحق و برست ۰ این انا را رحمة الله ای محب ۰ و آن انا را لعنت الله در عقب ۰
زانکه آن سنگ سیه بود این عقیق ۰ آن عدو نور بود و این عشیق ۰ آن انا هو بود در سرّ ای فضول ۰
نه ز رای اتحاد و از حلول ۰ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پندیست
و اعتباری لِمَنْ يَخْشَىٰ مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده
سر بر خطا می‌نهد أَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ سخت‌تر و دشوارترید خَلْقًا
از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با آن همه عظمت بَنَاهَا بنا کرد آنرا برو بر سر شما
رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا
پس آنرا راست کرد بی فتور و فطوری وَأَغْطَشَ و تاریک گردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بیرون
آورد ضُحَاهَا روز آنرا اضافهٔ شب و روز باسمان جهت آنست که حدوث آنرا سبب اوست
امام زاهد رحمة الله فرموده که روز و شب دینی باسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه
برو وَالْأَرْضَ و زمین را بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط گردانید
جمهور علما برانند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و گستردن او بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا
بیرون آورد از زمین گسترده مَاءَهَا آب او را بتفجیر منابع و عیون وَمَرْعَاهَا و بیرون آورد

کیاه زارها و چراگاهها او را والجبال ارسیها و کوهها را محکم و پایدار ساخت و در خو زمین و اثبا
کوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها متاعا لکم از برای برخوردار یست مر شما را ولانعامکم
و مر چهارپایان شما را فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیهٔ بزرگتر و با هول‌تر که از
همه بلایا رستخیز سختتر باشد و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را
بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یوم یتذکر الانسان
روزی که یاد آرد انسان ما سعی آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست
او دهند تا بخواند وبرزت الجحیم و ظاهر کردانیده شود دوزخ لمن یری مر کسی را که ببیند یعنی
اشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رؤیة باشد ببیند فاما من طغی پس اما هر که از حد برده باشد
و تکبر ورزیده وآثر الحیوة الدنیا و برگزیده زندگانی دنیی را یعنی از سلوک سبیل آخرت
فراموش کرده و کار او نساخته فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای
اوست واما من خاف اما هر کس که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن نخود تر
پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض ونهی النفس و نهی کرده باشد و باز داشته نفس
خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناپایست فان الجنة پس بدرستی
که بهشت هی المأوی آن آرام جای اوست در فصول آورده که آیة در شان کسیست که قصد
معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود خلاف نفس نموده از خدای بترسد و ازان عمل دست
باز دارد سو کی نفسی نفس بفرمان تست، کفش بیاور که بهشت آن تست، نفس کشد هر نفسی سوی پست
هر که خلافش نفسی زد برست، یسألونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز
و می‌گویند ایان مرسیها کی باشد اقامت آن و در چه زمان بیاید فیم انت در چه چیزی تو
من ذکریها از یاد کردن آن عایشه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی تفحص
علم آن حق تو نیست نهاد تا بپرسی الی ربک بپروردگار تست منتهاها منتهاء علم قیامت

یعنی کس را خبر ندهد چه اطلاع بران خاصهٔ حضرت اوست انما انت جز این نیست که تو منذر
بیم کننده من یخشیها هر کرا بترسد از قیامت کانهم گوییا کفار مکه یوم یرونها روزی
که ببینند قیامت را که از آمدن آن می‌پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیی یا قبر الا عشیة
مگر شبانگاه روزی او ضحاها یا چاشت آن روزی که عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آن روز
مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیی مگر چاشتگاهی یا
شبانگاهی

سورة عبس

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه
بمجلس حضرت پیغمبر آمد صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود ابن ام
مکتوب بجهت عمی آن حال ندانست و سخن بر حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه قطع کرد
آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام
آیة آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولی و روی بگردانید ان جاءه الاعمی بانکه آمد
بسوی او نابینا یعنی عبدالله و ذکر اعمی اشعارست بعذر او در قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة
والسلام وما یدریک و چه چیز ترا دانا کرد اند لعله شاید ابن ام مکتوب یزکی پاک شود از آثام
او یذکر و پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری
دارد یا بی‌نیازی می‌کند از ایمان فانت پس تو له برای او تصدی روی می‌آری یعنی بروی اقبال
می‌کنی از بهر حرص بر ایمان او وما علیک و نیست بر تو و زر و وبالی الا یزکی در آنکه آن مستغنی
پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغست و بس واما من جاءک واما آنکه می‌آید بسوی تو یسعی می‌شتابد
در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوب وهو یخشی و او می‌ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن
نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهی مشغول می‌شوی منقولست که جبرئیل علیه السلام این آیات
می‌خواند و بشرهٔ مبارک آن حضرت متغیر می‌شد در لباب آورده که یکساعت نرگس دیدهٔ آن سرور جویبار
رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که می‌رفت و راه را نمی‌دید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوار ها
مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمة الله فرموده که سید عالم صلی الله علیه وسلم از عقب عبدالله رفت

واورا باز گردانید و بمسجد باز آورد وردای خود بگسترانید و برآن نشاند و بعد از آن
هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه
کرد وقتی که بغزو می رفت و باید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطا شود
چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهت او از سوء ادب ابن ام مکتوب بود که سخن بروی
قطع کرد کَلَّآ اِنَّهَا حقا که این آیات قرآنی تَذْكِرَةٌ پند است مر خلق را فَمَنْ شَآءَ پس هر کس که خواهد
ذَكَرَهُ یاد کند آن را و بدان متعظ گردد و آن آیتها ثبت کرده شده است فِي صُحُفٍ در صحیفها
مُكَرَّمَةٍ گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه
عیبها بِاَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند
كِرَامٍ بزرگان نزدیک خدای پاک یمان و مهربانان بر مؤمنان که استغفار می کنند مریشان را
بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن
ابی لهب است کما قال داماد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم با آنکه دختر آن حضرت را طلاق داد
و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه او را نفرین کرد که اللهم
سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بر کند و درین باب حسان بن ثابت
رضی الله عنه قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید مَآ اَكْفَرَهُ چه کافر
خلوقات هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ اَيِّ شَيْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافرید او را مِنْ نُّطْفَةٍ از
آب منی خَلَقَهُ بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیآت
در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان گردانید او را تا متولد شد
و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ اَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهاء عمر او فَاَقْبَرَهُ
پس بخاک در آورد او را همچنین مردار بر سر راهها نیفکنند ثُمَّ اِذَا شَآءَ پس چون خواهد
خدای اَنْشَرَهُ زنده گرداند او را وقت نشور باز بسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا که
نگذارد انسان وا دانگرد مَآ اَمَرَهُ آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق

وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند و هرگز هیچ آدمی
از عهده ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتوانند آمد ٭ بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدای آورد ٭ ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد ٭ فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ
پس باید که نظر کند انسان اِلٰى طَعَامِهٖ بخوردنی خود بچشم عبرت و به بیند که بچه وجه احداث کرده می شود
اَنَّا صَبَبْنَا الْمَآءَ بآنکه ما ریختیم آب را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ پس بشکافتیم
زمین را شَقًّا شکافتنی فَاَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيْهَا در زمین حَبًّا دانه که قوت توان
کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و تاک انگور وَقَضْبًا و سبست وَزَيْتُونًا و درخت
زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان وَحَدَآئِقَ غُلْبًا و باغها دیوار بسته بزرگ درخت یعنی اشجار او
متکاثف و بسیار وَفَاكِهَةً و میوهای تر وَاَبًّا و میوهای خشک یا چراگاه
این همه کردیم مَتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِاَنْعَامِكُمْ و برای تمتع چهارپایان شما
فَاِذَا جَآءَتِ الصَّآخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه
ثانیه است جواب اذا آنکه به بینید اهوال و شداید بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد
مِنْ اَخِيْهِ از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَاُمِّهٖ و از مادر خود با کثرت حقوق که او را است
وَاَبِيْهِ و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از و دیده وَصَاحِبَتِهٖ و از زن خود با آنکه
مونس روزگار او بوده وَبَنِيْهِ و از فرزندان با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ مر هر مردی را
مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَاْنٌ يُّغْنِيْهِ کاریست که مشغول میدارد او را
از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم است
کشتی آورده در دریا شکست ٭ تخته زان جمله بر بالا نشست ٭ گربه و موشی بر آن تخته بماند ٭ کارشان با یکدگر نعجبه بماند
نی ز گربه موش را دوری گزین ٭ نی بموش آن گربه را چنگال تیز ٭ هر دوشان از هول دریای عجب
در تحیر بازمانده خشک لب ٭ در قیامت نیز این غوغا بود ٭ یعنی آنجا نی تو و نی ما بود ٭ وُجُوْهٌ
رویها باشد يَوْمَئِذٍ آن روز مُّسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان مُّسْتَبْشِرَةٌ و خاک

وشادمان بسبب نجات انبیاان ووصول بروضهٔ جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ وروبها باشد آن روز
عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر ان غبار وتیرگی تَرْهَقُهَا فروگیرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی وسیاهی أُولَٰئِكَ آن گروه که روی
سیاه وگرفته وگرد آلود دارند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناگرویدگانند الْفَجَرَةُ دروغ گویان و تبهکاران

سُورَةُ كُوِّرَتْ

ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نقل کرده که هرکه دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را
پس باید که بخواند اذا الشمس کورت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ چون آفتاب كُوِّرَتْ درهم
پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد ومراد آنست که بی نور شود وَإِذَا
النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وآنگاه که ستارگان تیره شود وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وآنگاه که کوهها
از اماکن خود منقلع شده رونده شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ وچون ناقهای ده ماهه
از حمل ایشان گذشته وبزادن نزدیک شده وآن نفیس ترین مال عرب است عُطِّلَتْ فروگذاشته
شود یعنی کسی را پروای رعی ومراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ وآنگاه که جانوران وحشی
حُشِرَتْ جمع کرده شوند وبیکدیگر مختلط شده متعادیان مجال اضرار یکدیگر نباشد
وَإِذَا الْبِحَارُ وآنگاه که دریاها را سُجِّرَتْ آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا
شود یا خشک سازند یا گرم کنند ویتفسانند در فتوحات مذکورست که عبد الله عمر رضی الله
عنهما هرگاه که دریا را دیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ وآنگاه که نفسها را زُوِّجَتْ
جفت گردانند یعنی هرکسی را با مثل او چنانچه صالح با صالح وطالح را با طالح یا نفوس
مؤمنان را با حورعین جفت کنند وکافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
وآنگاه که دختر زنده درخاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی از کار وی قتله را سوال
کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران را
از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که
از قتلهٔ او سوال کنند وقولی آنکه از وی پرسند که چرا کشته شدی وفایدهٔ این سوال آنکه کودک
جواب دهد که بی جرم کشتند تا قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ وآنگاه که نامهای
اعمال که بوقت مرگ بند کان طی کرده باشند نُشِرَتْ باز کشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ وآنگاه که آسمان
كُشِطَتْ برکنده شود ودرهم پیچید وَإِذَا الْجَحِيمُ وآنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کنند یعنی بغضب
خدای تافته شود بیشتر از پیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ وآنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کردانیده شود
بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال
وش و تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیی وشش بزمین محشر مشاهده نکند
نداند که چه کرده است وآنگاه که بداند بیند که با خیری کرامتی وعطاییست وبا هر شری ملامتی
وعنای بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم وبر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم وآن حسرت
واندوه هیچ فایده ندهد

سو تو امی و ز فرصت غنیمت شمار ٭ که فردا ندامت نیاید بکار
بکوش ای توانا که فرمان بری ٭ که در ناتوانی بسی غم خوری

فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ
بستارگان پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان درمغارب خویش در کشف الاسرار
آورده که مراد خمسهٔ متحیره اند یعنی زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وخنوس ایشان
رجوع است وکنوس ایشان استقامت وگفته اند خنس گاو کوهی است وکنس آهو وَاللَّيْلِ
وسوگند بشب إِذَا عَسْعَسَ آنگاه که پیش آید وهوا را تاریک کرداند یا باز پس رود وظلمت
زایل شود این کلمه از اضدادست وَالصُّبْحِ وسوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند
وتنفس مبداء طلوع اوست جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندهٔ
فرستاده ایست كَرِيمٍ بزرگ نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام ودر تبیان آورده که مراد
محمدست صلی الله علیه وسلم وبقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت بود
در قلع مؤتفکات وصیحهٔ ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ با جاه ومنزلت
مُطَاعٍ فرمان برده شده درمیان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثَمَّ در آسمانها أَمِينٍ
با امانت در وحی گزاردی واگر رسول کریم محمد باشد صلی الله علیه وسلم پس او صاحب طاعت

ونزدیک خدای خداوند قدر و مکانتست و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب
وَمَا صَاحِبُكُمْ ونیست صاحب شما یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانچه
گمان می برید وَلَقَدْ رَآهُ وبدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق
روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ ونیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر خبرهاء پوشیده وانچه بوحی بدو
رسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد واز شما بپوشد وَمَا هُوَ ونیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ
سخن دیو رَجِيمٍ رانده بشهب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا می روید سخنی بدین راستی و درستی چرا اعراض
می کنید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم
مگر شرف اهل عالم لِمَنْ شَاءَ بدلست از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد
مِنْكُمْ از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ انکه مستقیم شود در راه خدای وپیروی حق کند در اسباب نزول آورده
که ابو جهل که این آیة شنید گفت چون این کار ما راست و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم
شویم واگر نخواهیم نشویم آیة آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت وهدایت را
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابو بکر
واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه ترا در رحم و صفها عاجز ساخته است نخواهی مگر
بمشیت او ونکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او
پس تو چه داری و بکدام فعل می نازی وحال آنکه ترا هیچ نیست سو ز سر تا پا همه پیچیم در پیچ
چه پا چه سر همه هیچیم در هیچ

سورة الانفطار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ انگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وانگاه که کواکب
فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته
اند وآن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و
کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ وانگاه که دریاها فُجِّرَتْ روان کرده شود یعنی از بعضی راه
در بعضی گشایند وهمه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ وانگاه که گورها بُعْثِرَتْ زیر و زبر کرده شود

یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات وغیر آن ظاهر گردد ومردگان زنده شوند
عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَأَخَّرَتْ
وآنچه باز پس گذاشته از ترک یا توبه وگفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر وآخر عمر
آنگه خطاب رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی
بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمن مسلط بوده یعنی شیطان
یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیی آورده اند که نزول آیة در شان ابی الاشدین است
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا می گوید چه چیز ترا غره
گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی واو با مهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما برانند
که این خطاب عام است همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی
شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمة الله فرموده که اگر خدای
از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت می گویند
ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم
بکریمی تو سو چون تو دادی مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان و عتو
چون تو هر اشکسته را سازی درست پس خطاها بر امید عفو تست الَّذِي خَلَقَكَ آنکه خدای
که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ پس بگردانید
ترا از خلقة غیر تو از حیوانات ومتمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقة ایشانست فِي أَيِّ
صُورَةٍ مَا شَاءَ در هر صورتی که خواست رَكَّبَكَ ترکیب کرد ترا و در هم بست كَلَّا نیست چنانچه
گمان می برید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب می کنید بِالدِّينِ روزی جزا را از روی
عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاه بانانند
از ملایکه كِرَامًا بزرگان نزد خدای كَاتِبِينَ نویسندگان روزنامه افعال واقوال شما را
يَعْلَمُونَ می دانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه می کنید از نیک وبد واز روی دانش می نویسند

إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران وفرمان داران لَفِي نَعِيمٍ در بهشتند وَإِنَّ الْفُجَّارَ وبدرستی که
دروغ کویان ومنکران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ يَصْلَوْنَهَا در اینده بدوزخ يَوْمَ الدِّينِ
روز حساب یعنی قیامت وَمَا هُمْ ونیستند فجار عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ کم شدکان
یعنی جاوید باشند وبیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ وچه جیز داناکردترا یعنی چه دانی توکه مَا يَوْمُ
الدِّينِ جیست روز حساب وجزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس توچه دانی مَا يَوْمُ الدِّينِ که جیست روز شمار
مبالغه جهت تعظیم شان آن روزست یعنی کنه آنرا هرکس در نیابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک
نشود نَفْسٌ هیچ نفسی لِنَفْسٍ برای هیچ نفسی شَيْئًا جیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند
که بقوت وقدرت خود نفعی بکسی رساند وَالْأَمْرُ وحکم وفرمان يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز مر خدایراست
شفاعت دهد انرا که خواهد رحم انکه خواهد

سورة المطففين بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

آورده که اهل مدینه در کیل ووزن خیانتی عظیم داشتند جون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
انانکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثناء طریق این سوره نازل کشت که وَيْلٌ وای
لِلْمُطَفِّفِينَ مر کاهندکان را در کیل ووزن کویند در مدینه مردی بود که اورا ابوجهینه کفتندی
دو صاع داشت یکی که بزرکتر بود بخریدی ویکی خردتر بود بفروختی حق سبحانه در شان او
فرستاد که الَّذِينَ آنانکه إِذَا اكْتَالُوا جون می ستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان
برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام می ستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ وجون می پیمایند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ
یا می سنجند حقوق ایشانرا يُخْسِرُونَ می کاهند ونیا ده بدیشان می رسانند در فصول
سبعین آورده که مکه در کیل ووزن خیانت کند فردا اورا بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه
از آتش بنشانند وکویند کلهما وزنهما وآنرا می سنجد دمی سوزند ...
تو کم دهی وپیش ستانی بجاه وزن ... دو زبود که از کم وپیش خبر کنند أَلَا يَظُنُّ آیا نمی دانند
ویقین ندارند أُولَٰئِكَ آن کروه پیش ستان کم فروش أَنَّهُمْ آنرا که ایشان مَبْعُوثُونَ برانکیختکانند
لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روز بزرک را يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپای ایستند مردمان

لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر حکم آفریدکار عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد وآن در مقام هیبة
باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند وکس را زهره سخن نباشد تا حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله شفاعت کند وخلق را از مقام هیبة بموقف محاسبه آرند
واین شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ حقا که نامه اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ در سجین بود
وآن سخره ایست مجوف بر زبر دوزخ پوشیده جان کافران ونامه اعمال ایشان در ان بود
از کعب الاحبار رحمة الله مرویست که کتاب فاجران بآسمان برند از قبول آن اباکند
بزمین باز آرند قبول ننماید بزیر هفتم زمین برند ودر سجین که موضع ابلیس ولشکر اوست
بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ وچه دانی توکه جیست سجین یعنی جای با هول وهیبتست و
کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته وعلامة کرده بعلامتی که هر که به بیند
داند که دران خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب وعقاب وشدت
ومحنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ آن روز مر مکذبانراست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند
بِيَوْمِ الدِّينِ مر روز جزا را وباور نداشته اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ وتکذیب نکند آن روز را إِلَّا كُلُّ
مُعْتَدٍ مکر هر ستمکاری از حد درکذشته أَثِيمٍ بزه کاری باک إِذَا تُتْلَىٰ جون خوانده شود
عَلَيْهِ آيَاتُنَا بروی اینهاء کلام ما قَالَ کوید از فرط جهل واعراض از حق که این
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهاء پیشینیانست كَلَّا نه جنانست که می کویند بَلْ رَانَ بلکه غشاوه
غرور وغفلت پوشانیده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان یا زنکار انکار بران نهاده مَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ آنچه بودند که می کردند از آثام ومعاصی یعنی بشامت سیآت دلهاء ایشان
زنکخورده ورین حاصل شده ودر خبر آمده است که هرکاه بنده کناه کند نقطه سیاه در دل
وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه کردد كَلَّا إِنَّهُمْ حقا که ایشان عَن رَّبِّهِمْ از کرامت و رحمت
واضح آنست که از دیدار آفریدکار خود يَوْمَئِذٍ آن روز لَّمَحْجُوبُونَ در پرده شدکان باشند یعنی
از ان ممنوع ومحجور ومحروم ومحجوب شوند امام مالک رحمة الله معنی این آیه پرسیدند فرمود که

حق سبحانه محجوب سازد اعدای خودرا تا دیدار وی نه بینند و تجلی کند بر اولیاء خود تا بلقای
وی برسند امام شافعی رحمة الله فرموده که محجوب بودن که در شان کفار وارد شده دلالت می کند
بر انکه مومنان دولت دیدار خواهند بود و دوستان محجوب نخواهند شد که انگاه میان دوست
و دشمن فرق نماند ـــو کوبی بهشت مهمانیست ، بی دیدن میزبان چه باشد
جون دشمن و دوست را حجابست ، پس فرق در ان میان چه باشد ثُمَّ اِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب
کنندکان لَصَالُوا الْجَحِيمِ در آیندکانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس کفته شوند یعنی زبانیه ایشانرا
کویند هٰذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابست که بودید شما که بدان تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ
در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و کویند آن قایمه یمنی بود از عرش و کفته اند
سدرة المنتهی است وَمَا اَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ چه جیزاست علیون
یعنی محلیست بلند و با مکانت و کتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی
که هرکه مشاهده کند داند که در وهمه خیرست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر می شوند آن کتاب را ملایکه
مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن می روند و نکاه می دارند و روز قیامت
بر ان کواهی خواهند داد اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستی که نیکان و پاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت عَلَى الْاَرَائِكِ
بر تختهاء آراسته يَنْظُرُونَ می نکرند بجیزها که ازان شادمان و فرحناک می کردند یا بکفار
نظر می کنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تَعْرِفُ بشناسی تو ای نکرنده
فِي وُجُوهِهِمْ در رویهاء ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازکی نعمتهاء بهشت و طراوت لذتهاء آن
يُسْقَوْنَ آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب خالص سفید
خوش بوی مَخْتُومٍ مهر کرده آبینه او خِتَامُهُ مهر او بجای کل مِسْكٌ مشکست و کفته اند ختم
آشامیدن او بر رایحه مسکست و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود
مهر آن بردارند وَفِي ذٰلِكَ و درین شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند

رغبت کنندکان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب او کردد وَمِزَاجُهُ و آمیختکی رحیق
مِنْ تَسْنِيمٍ از آب جشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که تسنیم
اسم آبیست که از تحت عرش بهشت می ریزد و آن اشرف اشربه بهشتست عَيْنًا يَشْرَبُ
اعنی جشمه که می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ازان جشمه نزدیک شدکان بارکاه عنایت یعنی
ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با برار می دهند صاحب تاویلات فرموده که جون مقربان
مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست
و آنها که محبت ایشان امیخته باشد شراب ایشان ممزوج باید ـــو ما شرابِ عیش می خواهیم بی دردِ غم
صاف نوشان دیکر و دردی فروشان دیکرند ، در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب
خالص از کدورات خمار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسکست
محبتست و تسنیم اعلی مراتب محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا
بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نجشد بوی از
این سخنان بمشام جان وی نرسد ، ـــو ، سرمایه ذوق دوجهان مستی عشقست
انها که ازین می نجشیدند چه دانند آورده اند که صنادید قریش هرکاه فقراء صحابه را جون عمار
و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیة آمد
که اِنَّ الَّذِينَ اَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند که از آنانکه کرویده اند
يَضْحَكُونَ می خندند وَاِذَا مَرُّوا و جون بکذرند بِهِمْ بمومنان يَتَغَامَزُونَ غمز می کنند بجشمها
یعنی اشارتها می نمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه
با نفری مسلمانان می کذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بجشم و ابرو اشارتها کرده طریق
استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود رفته کفتند دا سر ما و بیس را امروز اصلع بود یعنی
علی رضی الله عنه و برین سخن بسیار بخندیدند و هنوز علی بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان می خندند و بجشم و ابرو غمز می کنند

وَاِذَا انْقَلَبُوا وچون باز می گردند اِلٰى اَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَاكِهِينَ باز می گردند شادمان
وخرم بدانچه کرده اند وَاِذَا رَاَوْهُمْ وچون می بینند کافران ومنافقان مر مؤمنان را قَالُوا می گویند
با یکدیگر اِنَّ هٰؤُلَاۤءِ بدرستی که این گروه متابع محمد لَضَاۤلُّوْنَ هر اینه گمراهانند
وَمَاۤ اُرْسِلُوا وحال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر ونفاق را عَلَيْهِمْ بر مؤمنان حَافِظِيْنَ
نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت وهدایت ایشان فَالْيَوْمَ پس روز قیامت الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
آنان که گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُوْنَ می خندند عَلَى الْاَرَاۤئِكِ بر تختها آراسته
بجواهر يَنْظُرُوْنَ می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب ود رسلاسل واغلال
چگونه مقیدند در آثار آمده که دری از بهشت بکشایند ودوزخیان را گویند بیائید ببهشت دوان
شوند چون بدان در رسد در فی الحال در بر روی ایشان در بندند وایشان مغموم ومهموم
بدوزخ باز گردند ومؤمنان از این حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران
مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ آن عملها را که بودند در دنیا که می کردند از سخریه واستهزا یعنی برای دل مؤمنان
دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز می خندند بر حال پریشان ایشان

سُوْرَةُ الْانْشِقَاق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِذَا السَّمَاۤءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان
شکافته شود جهت نزول ملائکه وَاَذِنَتْ وبشنود وفرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگار خود را
وَحُقَّتْ وسزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَاِذَا الْاَرْضُ وآنگاه که زمین مُدَّتْ
کشیده شود یعنی کوهها ودریاها را از میان بردارند واو را پهن باز کشند وَاَلْقَتْ وبیرون
افکند مَا فِيْهَا آنچه در درون وی است از گنجها واموات وَتَخَلَّتْ وخالی شود از همه
وَاَذِنَتْ وفرمان برد لِرَبِّهَا مر آفریدگار خود را وَحُقَّتْ واو را سزا باشد استماع
حکم ربانی جواب اذا آنست که ببیند انسان ثواب وعقاب را يَاۤ اَيُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی اِنَّكَ
كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده رنج وسعی نماینده اِلٰى رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود
كَدْحًا کار کردنی بجد وجهد فَمُلَاقِيْهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود یعنی پاداش آن را

ایشان تعجیل تمام بطرف بهشت

فاما

فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال او بِيَمِيْنِهِ بدست راست او فَسَوْفَ
يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَّسِيْرًا حسابی آسان بی مناقشه ومضایقه وَيَنْقَلِبُ
وباز گردد اِلٰى اَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان
خود از حور العین مَسْرُوْرًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر وکرامت وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ
واما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاۤءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او وآنچنان
بود که دست راست او را بر گردن او بندند ودست چپ او را بر پس پشت واز آن طرف نامه در دست
وی نهند وچنین کس فَسَوْفَ يَدْعُوْا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُوْرًا هلاکت را
یا گوید واثبوراه واین کلمه هم طلب هلاکت وَيَصْلٰى ود رآید سَعِيْرًا با آتش افروخته اِنَّهُ
كَانَ بدرستی که این کس بوده است فِيْ اَهْلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسْرُوْرًا شادان ونازان
بمال فانی وجاه ناپایدار اِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است اَنْ لَّنْ يَّحُوْرَ آنکه
باز نگردد بخدای یعنی او را بعث وحشر نبود بَلٰى آری او را بازگشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهُ
كَانَ بدرستی که خدای او هست بِهِ باعمال او بَصِيْرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه
بحشر خواهد آورد وجزای سزای او بد وخواهد رسانید فَلَاۤ اُقْسِمُ پس سوگند می خورم بِالشَّفَقِ
بشفق وآن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود وغیبوبت آن علامت
وقت عشاست بقول امام مالک وامام شافعی وامام احمد وصاحبین رحمهم الله اما امام اعظم
رحمة الله فرموده که آن بیاضیست که بر عقب آن حمرة بنماید وجمعی بر آنند که آن بیاض اصلا
غایب نمی شود بلکه منتقل دست از افقی بافقی وَالَّيْلِ وسوگند بشب وَمَا وَسَقَ وآنچه جمع کند
وبپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آن را فرو پوشد وَالْقَمَرِ وسوگند بماه اِذَا اتَّسَقَ
آنگاه که کامل گردد وبمرتبه بدریة رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر اینه شما برسید وملاقی شوید طَبَقًا
حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست وشدائد قیامت
ومواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود ودر تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل

بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین
و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست آدمیان را
که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بخدا و بروز آخر وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده می شود
عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا
سجده کنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کردی و گفتی از ابو القاسم
صلی الله علیه وسلم سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات
این سجده را جمع گفته که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را
و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجتست بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند
يُكَذِّبُونَ تکذیب می کنند مر قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بما
يُوعُونَ بآنچه نگاه می دارند در دل خود از کفر و می پوشند از کینه مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشانرا
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی
غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

سُورَةُ الْبُرُوجِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشر است یا منازل قمر
یا دریاهای سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند
بگواه که الله است همه را می بیند و می داند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بر وی که بنده است
و بقول شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و مشهود امت او یا شاهد امت وی اند و مشهود
امم دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و
مشهود با قوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان
یا جمعه و نماز گذارندگان در وی یا آدم علیه السلام و ذریه او یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام
و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ بد رستی که هلاک شدند

و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند
از اصحاب ذو نواس یعنی در زمان او ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بر آن بودی چون
بسن شیخوخه رسید بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوی من راه یافته
دیده اندر شعاع تیره شود ٭ گوش وقت سماع خیره شود ٭ نه زبان را مجال گویایی ٭ نه تن خسته را توانایی
صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیزفهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم
و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند ملک را پسندیده افتاد و بران منوال
که معتاد داشت پسری بوی سپرد و ساحر اندوی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی
آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیه را پسندید و بدین
راهب متدین شده خدای پرست گشت روزها پنهانه آنکه از ساحر تعلیم می گرفت بیامدی و با راهب
صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل مستجاب الدعوه گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون
آمده بخانه خود می رفت اژدهایی بر سر راه آمده بود و ممر بر مردم فرو بسته و خلق از هر طرف
حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت
از راه بگرد و بمنزل خود باز رو و اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری
بسر راه آمد و چون سخنی در گوش وی گفت و او نیز از راه دور شد و ارباب حاجات روی بدان
جوان آوردند و بدعای او مرادات محصل می شد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده التماس دعای
دعا فرمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب
عهد کرد و جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم
روشن نزد ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای من صحت بخشید
ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد که الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری
تا من نیز بگروم حاجب از شغفی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد و ملک او را
طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمود ند جوان برنگشت و حکم شد که او را

بدریا غرقه سازند جمعی اورا بلب بحر بردند واودعا کرد همه غرقه شدند واو بسلامت بازکشت

خبر بملک رسید کروهی را نامزد کردتا اورا بکوهی برند وبپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند

دعا فرمود بادی برآمد وموکلانرا ازکوه در افکند وَوی سالم بماند ملک بفرمود تا در آتش

افکنند القصه دیکران بسوختند واورا ضرری نرسید پس اندازد دراویختند وتیرباران کردند هیچ

تیر بروی کار نکرد جوان کفت ای ملک بکو بدان خدای که این همه آثار قدرت ازو مشاهده کردی و

مبدع هرچیز که بودیش هست • مخترع هرچه وجودیش هست • ملک عناد ورزیده کفت نمیخواهم

الا قتل تو جوان کفت اکر مراد تو اینست تیری بر کمان نه وبکو بنام خدای این غلام وبیفکن تا برمن

آید ملک چنان کرد وتیر بر مقتل آمد جوان شربت شهادت چشید وحضار آن مجمع همه بیکبار کفتند

آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده بفرمود تا چند جا زمین را کو کردند ودر هر کو آتش

برافروختند وبر کناره کوها نشسته هرکرا می آوردند می پرسیدا کر بخدا کرویده بودی میسوختند

حق سبحانه ایشانرا می کوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ

خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم اِذْ هُمْ چون ایشان بودند عَلَيْهَا بر کناره

آتش قُعُودٌ نشستکان وَهُمْ وملک واصحاب او عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر انچه می کنند بِالْمُؤْمِنِينَ

بکرویدکان شُهُودٌ حاضران ومشاهده کنندکان وَمَا نَقَمُوا وانکار نکردند اصحاب الخدود

مِنْهُمْ از مومنان چیزی را اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا مکر آنکه انان می کرویدند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای

غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الْحَمِيدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِي لَهُ

آن خداوندی که مرورا است مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

وخدای بر همه چیزها از افعال واقوال مومن وکافر شَهِيدٌ کواهست اِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه

فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه افکندند مردان وزنان کرویده را یعنی عذاب کردند باتش

ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس باز نکشتند بخدای واز کفر توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابُ جَهَنَّمَ

عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ومر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش

از

از اخدود در انتفاع کرفت بمقدار چهل ذراع واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسوخت اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا

بدرستی آنانکه بکرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای شایسته لَهُمْ مر ایشانراست

جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها

ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستکاری بزرک که دنیا ومافیها در جنب آن خرد ومختصر است

اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که کرفتن آفریدکار تو لَشَدِيدٌ سختست آنرا که بعذاب کفر کرفت

هرکز ویرا نجات نیست اِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ يُبْدِئُ او آشکارا کند بطش خودرا بر کافران

در دنیا وَيُعِيدُ وباز کرداند همانرا بدیشان در آخرت واین نشانه عدلست وَهُوَ الْغَفُورُ

واوست آمرزنده آنرا که توبه کند الْوَدُودُ دوست مرورا که فرمان برد واین علامت فضلست

بعدل بکدازد ونابود سازد وبفضل بنوازد وبرافرازد سو فضل او دلنواز غمخوران

عدل او سینه سوز جباران ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش یا مالک ملک الْمَجِيدُ بزرکوار در ذات

وصفات فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده آنچه خواهد هَلْ اَتَاكَ آیا آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرها

یعنی تسلی تو برای تو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند فِرْعَوْنَ فرعون وقوم او

وَثَمُودَ وقبیله ثمود آری این سخنان منزل شد ومنکران قبول نکردند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بلکه آنانکه نکرویده اند فِي تَكْذِيبٍ در باور ندا داشتن اند وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ وخدای از وراء

ایشان مُحِيطٌ عالمست بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتملست واز وفوت نتوانند شد

وچنان نیست که کمان بردند در حق قرآن که سحر وشعر وکهانتست بَلْ هُوَ بلکه او قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآنی

شریف وبزرکست نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوح که محفوظست از تغییر وتحریف

در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفیدست طولش از آسمان تا زمین وعرضش از مشرق

تا مغرب وکنارهاء او یاقوتست واو در کنار فرشته ایست بر یمین عرش سورة الطارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابوطالب ناکاه

ستاره بدرخشید وشعله آتش عظیم ازوی ظاهر شد ابوطالب بترسید وکفت این چه چیز است

حضرت پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود که این ستاره ایست که دیو را ان آسمان می راند
ونشانهٔ ایست از قدرتهاء الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره وَالسَّمَآءِ سوگند بحق
آسمان وَالطَّارِقِ وکوکب پیدا شونده بشب وَمَا اَدْرٰیكَ وچه چیز ترا دانا کرد تا دانی که مَا الطَّارِقُ
چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارهٔ رخشنده فروزان چون شعلهٔ آتش جواب قسم چیست اِنْ كُلُّ نَفْسٍ
نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَیْهَا حَافِظٌ الا برو رقیبی است که بان که قول وعمل او را نگاه میدارد و
احصا می نماید فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث وحشر است
باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ مَاءٍ مخلوق گشته است
از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم یَخْرُجُ آبی که بیرون می آید مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان
وَالتَّرَائِبِ واستخوانها آسینهٔ زنان اِنَّهٗ بدرستی که خدای عَلٰی رَجْعِهٖ بر باز گردانیدن آن
آب بصلبی که از ان بیرون آمده لَقَادِرٌ توانا ست یا بر بعث واعادهٔ انسان بعد از موت قادر است
یَوْمَ تُبْلَی السَّرَائِرُ روزی که اشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را
تا طیب آن از خبیث متمیز کردد یا فرایض اعمالی را عرض کنند چون روزه وغسل جنابة ووضو
که کس بران اطلاع ندارد وآدمی بعمل آن قایل بوده ونکرده یا پرده بر دار ندا ز کردارها پنهان
وبسی رسوایی بران مترتب کردد سوکی پرده ز روی کار ما بردارند آنکیست که رسوای دو عالم نشود
ودر ان وقت که پوشیدها پیدا شود فَمَا لَهٗ پس نیست انسان را مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانایی در نفس وتا
عذاب از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ ونه یاری که بمدد کاری او بلا مندفع ومرتفع کردد
وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند باسمان با باران وَالْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ وبزمین با شکاف که از ان نبات
وآب بیرون آید اِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر اینه سخنیست درست وراست یا جدا کننده
میان حق وباطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ونیست او بازی وباطل وفسوس وسخریه اِنَّهُمْ بدرستی که معاندان
قریش یَكِیْدُوْنَ مکر می کنند كَیْدًا مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من این خبر سبق نزول است
بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَاَكِیْدُ كَیْدًا وجزا میدهم مکر ایشانرا

باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِیْنَ پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک
ایشان اَمْهِلْهُمْ فروگذار ایشانرا رُوَیْدًا اندک زمانی یعنی بزودی هم هلاک خواهند شد
حکم اهمال منسوخ است باية قتال **سورة الاعلى** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَبِّحِ اسْمَ
رَبِّكَ الْاَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از الحاد در آن واطلاق آن بر غیر حق
سبحانه وگویند اسم صله است ومعنی انکه بپاکی بستای پروردگار خود را وانرا صفتی که نشاید او را تنزیه
کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی ودر خبرست که چون این آیة نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الَّذِیْ خَلَقَ آن خدای که بیافرید همه چیزها را فَسَوّٰى وراست
کرد خلق هریک را بانکه عطا فرمود آنچه او را درکار بود یا بیافرید آدمی را ودرا ست کرد اعضاو
اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِیْ قَدَّرَ وآن خدای تقدیر کرد ودنیها را فَهَدٰى پس راه نمود
بطریق اکتساب آن یا بقدر ساخت منافع را وهدایت فرمود باستخراج آنها یا مقرر کرد مدت
مکث مولود در رحم واو را ره نمود به بیرون آمدن وَالَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰى وآن خداوندی که
بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهٗ پس
ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غُثَآءً خشک وبرمرده اَحْوٰى سیاه وتیره محققان
از مضمون این آیة فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیی اگرچه اول تازه وسیراب وسبز و
خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره وبی طراوت خواهد بود
اگرچه خرم وتازه است گلشن دنیی ولی نکهت باد خزان نمی ارزد بکردهٔ خوروقرص قمر بجای خوان چرخ که
یک نای نان نمی ارزد آورده اند که جبرئیل علیه السلام بآیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی وبخواندی حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم همان خواندن آغاز فرمودی وهنوز جبرئیل بآخر نارسیده آنحضرت
از اول تلاوت کردی بسبب انکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیة فرستاد که سَنُقْرِئُكَ
زود باشد که بر تو خوانیم قرآنرا یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسٰى پس تو فراموش نکنی
آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته ایم باانکه تو امی تا حفظ این هم سود وآیات نشانهٔ

دیگر باشد بر رسالت تو درین آیة بشارتست مر آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد
الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوتا و حکما منسوخ کردد
سبحانه از صحف و صدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای میداند اشکار را از احوال الخلق
وما یخفی و آنچه پنهانست از اطوار ایشان ونیسرک و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری
برای سلوک طریقهٔ آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم بشریعت آسان فذکر پس پند ده
بقرآن ان نفعت الذکری بدرستی که سود دارد پند دادن مؤمنانرا و گفته اگر سود کند
و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرومگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود
من آنچه شرط تبلیغ است با تو می کویم تو خواه از سخنم پند کیر و خواه ملال سیذکر زود باشد
که پند پذیرد من یخشی کسی که بترسد از خدای ویتجنبها الاشقی و پهلو تهی کند از موعظه
بدبختترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است الذی آنکه یصلی النار الکبری در آید باتش
بزرکتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیکر تیزتر و سوزنده ترست و در حدیث
آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیی جزویست از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری
در طبقهٔ سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائدهٔ عیسی علیه السلم باشد
نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنه کاران امت مصطفی است صلی الله علیه وسلم ثم لا یموت
پس آن بدبختترین نمیرد فیها دران نار کبری تا بیاساید ولا یحیی و نه زنده باشد زندگی
که ازان راحت یابد قد افلح بدرستی که رستکاری یافت من تزکی آنکه پاک شد از کفر و
معصیت وذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردکار خود را بدل و زبان فصلی پس نماز کذارد
که نشانهٔ اسلام است یا رستکار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا
کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گذارد بل تؤثرون بلکه شما بر می گزینید
الحیوة الدنیا زندکانی دنیی را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیی مشغول شده کار
آخرت نمی سازند والاخرة خیر و آخرت بهترست وابقی و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن

لفی الصحف الاولی در صحیفهای پیشینا ست یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صحف
ابراهیم در صحیفهای ابراهیم که بیست است وموسی و در صحف موسی یعنی الواح سورة
الغاشیة بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة خبر پوشنده که قیامت
و او بپوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وجوه یومئذ رویها آن روز خاشعة
ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بی مقدار عاملة عمل کننده ناصبة رنج
کشنده در ان عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از ان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلها
و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تصلی در آورده شوند نارا حامیة
در آتشی بنهایت کرمی رسیده و حفص بفتح تا خواند یعنی در آیند بدان آتش تسقی آشامیده شوند
یعنی بوقت غلبهٔ عطش بیاشامانند ایشانرا من عین آنیة از چشمهٔ آب بغایت کرم و گفته
اند آنروز که آتش آفریده شده این آب را می جوشانند لیس لهم نیست مر دوزخیانرا طعام خوردنی
الا من ضریع مگر ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند
و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه کرد آن نکردد و در آخرت شجرهٔ مادیه بود بشکل آن
آورده اند که ابو جهل این آیة شنید گفت چه شد ضریع مارا فربه خواهد کرد چنانچه شتران
ما را آیة آمد که لا یسمن فربه نمی کند ضریع دوزخ کسی را ولا یغنی و دفع نمی کند
من جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچ کدام دست نمی دهد
وجوه یومئذ رویها دران روز ناعمة تازه باشد اثر نعمت بر وی پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم
و مرفه باشند لسعیها مر عمل خود را راضیة پسندکننده یعنی پسندند کاری را که
کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا بینند فی جنة عالیة در بهشت بلند قدر
باشند لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فیها در ان بهشت
عالی لاغیة بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فیها در ان جنت عین جاریة
چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نکردد فیها سرر در انجا تختهای مرفوعة بلند بر داشته اصل آن

از زر مکلل بزبرجد و دُر و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش
خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون برو قرار گیرد باز می‌ترفع گشته بموضع خود باز رود
وَأَكْوَابٌ و در آن جنت کوزها بود بی دسته و بی لوله مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ
و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر یکدیگر وَزَرَابِيُّ و فرشها مَبْثُوثَةٌ گسترده امام زاهد آورده
که چون کفار لفظ سرر مرفوع شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است
پس بلال و خباب و امثال ایشان اکار افتاد بس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بس فرصت
باید تا از آن بلندی فرود آیند آیة آمد که أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا نمی‌نگرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ
بسوی شتر که بقدرت مَا كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی
و بزرگی برشته مسخر کودکی می‌شود تا بر و بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت
متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت
و حسن تدبیر چه بزرگست بار گران بر تابد و منقاد دست همه کس را فرمان برد و قانع است [در همه کیاهها]
بجرد و متحمل است در تشنگی شکیبایی ورزد و بدین جهت است که بیابان بی آب قطع کند و هر چه
مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصلست بیرون می‌قدس
سره فرموده سو برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی ۰ یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی ۰
در خار خوری قانع در بارکشی راضی ۰ این وصف اگر جویی در اهل صفا بینی ۰ در تبیان آورده
که مخاطب عربند و اکثر ایشان اهل بریه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می‌نگرند
جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر شتر می‌فرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ آیا نمی‌نگرند
باسمان که بحکمت مَا كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستونی وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر
نمی‌کنند بکوهها که بقدرت مَا كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم گشته
وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمی‌نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آدم خلق باشد
فَذَكِّرْ بس پند گوی ایشانرا بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند

دهنده

دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیة قتال این را فسخ
کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وَكَفَرَ و نکرود و حق را بپوشد
فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ بس عذاب کند خدای او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت
چه در دنیا بقحط و قتل و اسر معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان [در محشر]
سُورَةُ الْفَجْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست
یا نیاز صبح که آرام جان بیدلانست و بقولی مراد روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اول
ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که
وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت و در تبیان
گوید اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و گفته انفجار میاه از عیون
و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا و علیه السلم یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا و علیه السلم
یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب
یعنی ده ذی الحجه که عرفه در آنست یا ده اول محرم که عاشورا از آنست یا ده آخر رمضان که شب
قدر تعبیه در وست یا ده میانه شعبان که شب برات از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند
بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقانست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم
و جهل و قوت و ضعف و موت و حیوة و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت
بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که و من کل شی خلقنا زوجین
و وتر خالق که قل هو الله احد و بقول جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و یا سیارات
یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه
و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند
بشب آنگاه که بگذرد یعنی شبی قدر و در عین المعانی فرموده که شب
مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِي ذَلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردم

قسمٌ سوکند بسنده لذی حجرٍ مرخداوند عقل را تا اعتبار کند وداند که سوکندیست محقق ومؤکد
جوابش این که عذاب خواهم کرد مکذبان را الم تر کیف فعل آیا ندیدی وندانستی که جه کرد
ربّک پروردکار تو بعادٍ بقوم عاد ارم یعنی عاد منسوب بارم این عاد اولی را عاد ارم
می کفته اند وارم نام جد ایشانست جه عاد پسر عوص بوده واو پسر ارم وارم پسر سام بن نوح
علیه السلام وکفته اند ارم نام بلدهٔ ایشانست وبرین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا ارم صفت
می کند که ذات العماد خداوند قامتهاء بزرک یا اهل خیمها وخرکاه ها التی لم یخلق آن قبیلهٔ
که آفریده نشد مثلها مانند ایشان در درازی قد وبزرکی جسد فی البلاد در شهرها واشهر آنست
که ارم نام بلدهٔ عادیانست وذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرک است
جنان بناء که مثل آن در همه بلاد نبوده وقصهٔ آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه
بطلب شتری کم شده در صحرای عدن می کشت در بیابان بشهری رسید که باره محکم داشت
وبر حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله بامید آنکه کسی را بیند واحوال شتری خود برسد
بدر حصار آمد دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی وهیجکس را آنجا نیافت متحیر
شد وجون بشهر در آمد حیرتش بیفزود جه قصرها دید برستونها زبرجد ویاقوت بنا کرده
خشتی از زر ودیکری از نقره وفرشها بر همین وتیره وبجای سنک ریزه مروارید هاء
آبدار ریخته ودر حوالی هر قصری آبهاء روان بر روی لؤلؤ ومرجان ودرختان بسیار
تنها آن از زر وبرکها از زبرجد وشکوفها از سیم با خود کفت هذه الجنة التی وعد بها
المتقون سو این جه منزل جه بهشت این جه مقامست اینجا پس قدری از ان جواهر برداشت ودر
پشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن کوهرها در دست بدیدند حمل بر یافتن کنجی کرده قصهٔ
وی در زبانها افتاد تا حدی که حال او را بمعویه که در ان وقت حاکم شام بود انها کردند
معویه وی را طلبید پرسید که در دنیی شهری هست که بناء او از زر ونقره باشد ودرختان
او مکلل بجواهر کعب کفت آری شهریست که حق سبحانه در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی

وتمام حکایة او از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس نشانید وکعب الاحبار را طلبید صح

البلاد

البلاد شهری جون بهشت انکوی سو جون قصر فلک بتازه روی سو وآنرا شداد عاد ساخته واو پادشاه
عظیم قدر بوده است ونهصد سال عمر داشته هرجا در عالم زری وجوهری بوده همه را جمع کرد
وصد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند وبه سیصد سال با تمام رسید
ده سال دیکر تهیهٔ راه اشتغال نموده وامرا وملوک عالم را جمع کرد واز دار السلطنه خود
بتماشاء آن متوجه شد یک شبه راه میان وی وآن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی بفرستاد
تا صیحهٔ برایشان زد وهمه بمردند وآن شهر از نظر مردم پوشیده شد وخوانده ام که در زمان
حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنک سبز جشم که بر روی او خالی وبر کردن علامتی باشد
بطلب شتری بدانجا رسد وآنرا ببیند پس باز نکریست وابن قلابه را دید کفت هو والله ذلک
الرجل وثمود ودیکر جه کرد خدای تو بقوم ثمود الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند کوهها را
برای ماوی خود بالواد بوادی القری وفرعون وجه کرد بفرعون ذی الاوتاد خداوند ملک
قوی ولشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نرد اوبدان بازی می کردند یا بطریق جارمیخ تعذیب
می نمودند الذین آنان از ین سه کروه که بجهل وغوایت طغوا از حد بند کی درکذشتند
فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فاکثروا پس بسیار کردانیدند فیها الفساد
در ان شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق وستمکاری بر خلق فصب پس بریخت
علیهم بر ایشان ربک آفریدکار تو سوط عذابٍ نوعی از عذاب جون عرب ضرب تازیانه را
سخت ترین عذابها می دانستند هر کونه از عذاب را بتن سوط می کفتند حق سبحانه بقانون کلام
ایشان عذابهاء خود را سوط کفت وکفته اند درین کلمه اشعاریست بانکه عذاب دنیی ایشانرا
بنسبت عذاب آخرت جون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر ان ربک بدرستی که
پروردکار تو لبالمرصاد خداوند کذرکاه است یعنی جنانجه فوت نشود جیزی از انکس
که در مرصاد نشسته ومترصد کذرندکانست هیج جیز فوت نمی شود از حق سبحانه جه همه را
می بیند ومی شنود وبروی پوشیده نیست سو هم نهان داند وهم آنجه نهان تر باشد

یعلم السر واخفی صفت حضرت اوست ○ فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اما آدمی یعنی ابی ابن خلف اِذَا مَا ابْتَلٰیهُ
جون مبتلا می کرد اورا رَبُّهُ پروردکارا او یعنی آزمایش کند بتوانکری ونیکوحالی فَاَکْرَمَهُ پس
کرامی کندش بجاه واقتدار وَنَعَّمَهُ ونعمت دهدش ومعیشت بروفراخ کرداند وبآسانی کار
وی بسازد فَیَقُولُ پس کوید رَبِّیٓ اَکْرَمَنِ پروردکار من مرا بزرک داشت وبامثال این کرامتها فرمود
وَاَمَّآ اِذَا مَا ابْتَلٰیهُ واما چون اورا بیازماید بدرویشی وسختی فَقَدَرَ پس تنک سازد عَلَیْهِ
رِزْقَهُ بروروزی اورا فَیَقُولُ رَبِّیٓ پس کوید آفریدکار من اَهَانَنِ خوار کرد مرا کافر کرامت
خودرا بتوانکری داند واهانت خودرا بدرویشی واین ازقصور نظر وقلت فهم است چه آسایش
درویشی بیحد وآرامش درویشان فزون ازعدست سوای دل اکر بدیده تحقیق بنکری ○
درویشی اختیار کنی بر توانکری ○ کَلَّا نه چنانست که کمان برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعتست
ومذلت بمعصیت اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ وبدانید که من نه شمارا بفقر وتنکدستی اهانت
میکنم بَلْ لَا تُکْرِمُوْنَ الْیَتِیْمَ بلکه اهانت شما بدانست که کرامی نمی دارید یتیم را ونفقه نمی دهید
وَلَا تَحَآضُّوْنَ وتحریص نمی کنید یکدیکررا عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ بردادن طعام بدرویش وَتَاْکُلُوْنَ
التُّرَاثَ ومیخورید مال میراث اَکْلًا لَّمًّا خوردنی سخت وبسیار یعنی جمع می کنید میان حلال
وحرام وزنان وکودکانرا میراث نمی دهید وبهرهاء ایشانرا می خورید وَتُحِبُّوْنَ الْمَالَ ودوست
می دارید مال را حُبًّا جَمًّا دوستی فراوان باحرص وشره ○ کَلَّآ اِذَا دُکَّتِ الْاَرْضُ حقا که چون شکسته
شود زمین دَکًّا دَکًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کردد وَجَآءَ رَبُّکَ وبیاید آیات
قدرت وآثار هیبت پروردکار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَکُ وبیایند فرشتکان بعرصه
محشر صَفًّا صَفًّا صفی از پس صفی بحسب منازل ومراتب خود ودر تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور
است که اهل هر آسمانی علی حده صفی باشد وَجِایْٓءَ یَوْمَئِذٍۭ بِجَهَنَّمَ وآورده شود آن روز جهنم
درخبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را وهفتاد هزار فرشته بر هر زمامی
جمع شده می کشند ودوزخ از خشم کافران می جوشد ومی خروشد تا بعرصات آرند وبر جب عرش

بلادند ودران محل هیچ ملکی مقرب وپیغمبری مرسل نماند الا که از هول وهیبت بزانو درآید ومی کوید
یارب نفسی نفسی وحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه می فرماید که یارب امتی امتی وجهنم می کوید
مالی وما لک یا محمد تورا با من ومرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام کردانیده است یَوْمَئِذٍ
آن روز یَتَذَکَّرُ الْاِنْسَانُ یاد کند انسان کناهان خود را یا پند کیرد وآکاه شود از قباحت اعمال خویش
وَاَنّٰی وکجا باشد لَهُ الذِّکْرٰی مر او را منفعت یاد کردن یا پند کرفتن چه محل تذکر دنیا باشد
نه عقبی وچون بنده بیند که پند کرفتن سود نمی دارد از روی حسرت یَقُوْلُ کوید یٰلَیْتَنِیْ
کاشکی من قَدَّمْتُ پیش می فرستادم عمل خیری لِحَیَاتِیْ برای زندکانی من درین عالم فَیَوْمَئِذٍ
پس آن روز لَا یُعَذِّبُ عذاب نکند کسی را عَذَابَهٗ مثل عذاب خدای اَحَدٌ هیچ یکی از مردمان وَلَا یُوْثِقُ
وبند نکند بسلاسل واغلال هیچ کس را وَثَاقَهٗ مانند بند کردن خدای اَحَدٌ هیچکس یعنی کس
قادر نبود بر عذاب کردن ومقید ساختن کسی در آن روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد وپس
وکوید خدای در دنیا نزدیک مرک مؤمن که یٰٓاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام کرفته بذکر
من که شاکر بودی در نعمت وصبر نمودی در محنت ارْجِعِیْ باز کرد از دنیا اِلٰی رَبِّکِ بسوی موعد
پروردکار خود رَاضِیَةً درحالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مَّرْضِیَّةً پسندیده نزدیک
خدای وچون روز قیامت شود کوید فَادْخُلِیْ پس درای فِیْ عِبَادِیْ در زمره بندکان شایسته
من وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ ودرای در بهشت من با زمره مقربان سورة البلد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
لَآ اُقْسِمُ سوکند می خورم بِهٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَاَنْتَ حِلٌّۢ وحال آنکه تو فرود آمده
بِهٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر با آنکه مکه موضع امن ومثابه خلق ومحل حج ومکان بیت الحرام است
قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلی الله علیه وسلم درو تا معلوم شود که شرف
مکان بمکین است سوای کعبه را زیمن قدوم تو صد شرف ○ وی مروه را زمقدم پاک تو صد صفا ○
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ ○ یثرب ز خاک پای تو با رونق ونوا ○ وکفته اند تو حلالی بدین
شهر که یعنی هرچه خواهی از قتال وآنچه بر دیکران حرامست یکساعت بر تو حلال خواهد بود

واین وعده است بفتح مکه وقتل بعضی مردو واز قبیل سبق نزول حکم است بر فعل ووالد
وسوکند به پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام وما ولد وآنچه زاده است یعنی ذریة
یا محمد صلی الله علیه وسلم وکفته اند والد محمد است صلوات الله وسلامه علیه وما ولد امتان او
حق سبحانه قسم یاد می کند بحبیب خود وبامتان وجواب قسم این که لقد خلقنا الانسان بدرستی
که آفریده ایم آدمی را فی کبد در سختی ورنج یعنی آنچه بوقت ولادت ورضاع وفطام ومعاش
وحیوة وموت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را درغایة قوت واوچنان بودی
که ادیم در زیر پای نهادی وده تن تناور بکشیدندی واز زیر پای او بیرون نیامدی واو
دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست وپیوسته پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بیازردی
وجفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب آیا می پندارد ابو الاشدین ان لن یقدر انکه قادر نشود
علیه احد بروکسی که ازو انتقام پیغمبر من بکشد یقول اهلکت میکوید ضایع کردم در عداوت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مالا لبدا مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند ایحسب
ایا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده است اورا یکی احد در وقت نفقه کردن او وا سوال کند
که چرا چنین می کنی یعنی خدای ویرا دیده وبران نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آیا ما ندادیم
ویرا عینین دو چشم که بدان می بیند ولسانا وزبانی که بدان سخن میکوید وشفتین ودو لب که دهن او را
محبوس شد وبر نطق واکل وشرب معاونت وی می نماید وهدیناه النجدین ونمودیم
ویرا داه دو پستان تا بعد از ولادت در ان جستجو کند به شیر خوردن اشتغال نمود یا او را
نمودیم راه حق وباطل بانزال کتاب وارسال رسول فلا اقتحم العقبة پس نکذشت
از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس وهوا عقبه مثل امت تشبیه کرده مجاهده را
با نفس وشیطان برفتن کسی که بتعب وتکلف بر عقبه بالا رود وملخص سخن انست که چرا
مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وما ادریک وچه دانا
تو که ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب کذشتن بر ان فک رقبة رهانیدن کردنی از بند بندکی یعنی

مدد کاری در ثمن مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة در روزی
با کرسنکی یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخورانند یتیما ذا مقربة یتیمی را که خداوند
قرابة باشد یعنی با مطعم خویش دارد او مسکینا یا مسکینی را که ذا متربة خداوند خاک بود
یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد واین کنایتست از احتیاج وتنکی ودرماندکی واین چنین کس
عیال مند است یا وام دار یا بیماری بی خواست افزار یا غریبی دور از دیار ثم کان وباشد
این آزاد کننده وطعام دهنده من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه
خیرات بشرط ایمانست وتواصوا ووصیة کرده اند یکدیکر را بالصبر به شکیبایی بر طاعت
یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وتواصوا ووصیة نموده اند بالمرحمة
ببخشایش ومهربانی بر بندکان خدای اولئک آن کروه مؤمنان صابر مهربان اصحاب
المیمنة اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش بهشت روند یا خداوند یمین
وبرکه اند والذین کفروا وآنانکه نکرویدند بایاتنا بنشانهای ما یعنی بدلایل نصیب
کرده بر حق از کتاب وحجت هم اصحاب المشأمة ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از
جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت ونکبت اند علیهم بر ایشانست
در دوزخ نار موصدة آتشی پوشیده یعنی سر آن در که در آنجا معذب باشند بطبقی پوشیده
ومضبوط سازند که تا هیچ بدان در نیاید ونه دودی از آن بیرون رود سورة الشمس
بسم الله الرحمن الرحیم والشمس سوکند بافتاب وضحیها وتابش وی چون بلند کردد
بموضع چاشت رسد والقمر وبماه اذا تلیها چون از پی در آید آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند
در لیلة الهلال یا طلوع او تا الی غروب شمس باشد لیلة البدر والنهار وسوکند بروز اذا جلیها
چون روشن کند زمین را یا پرده ظلمت تاریکی را واللیل وبشب اذا یغشیها چون بپوشاند
آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را والسماء وسوکند باسمان وما بنیها وکسی که او را بنا کرده
است والارض وبزمین وما طحیها وکسی که او را کسترده است ونفس وسوکند بنفس آدم علیه السلام

وماسوّيها وكسى كه تسويهٔ اعضاء او فرموده است فالهمها پس الهام داده و اعلام
نموده مر آن نفس را فجورها دروغ و ناپاكى و بى باكى او وتقويها و پرهيزكارى و نيكوكارى
و فرمان بردارى او را يعنى بيان كرده و تعليم داده و روشن ساخته جواب سوگند چيست قد
افلح بدرستى كه رستكار شد من زكيها هر كه پاك كرد نفس خود را از دناس رذايل يا نشو و نماداد
او را با نواع و اجناس فضايل وقد خاب وبدرستى كه بى بهره ماند من دسّيها هر كه كم كرد
نفس خود را بفسق و جهالت يا كم ساخت قدر و مرتبهٔ او را بمعصيت و ضلالت و ابن عباس
رضى الله عنه روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم نزديك تلاوت اين آية
فرمود كه اللهم آت نفسى تقواها و زكيها انت خير من زكيها انت وليها و مولاها محققان
بر آنند كه تزكيهٔ نفس موجب تصفيهٔ دلست هر گاه كه نفس از شوب هوا منزكا شود فى الحال
دل از لوث تعلق بما سوا مصفا گردد سه تا نفس مبرا از مناهى نشود دل آينهٔ نور الهى نشود
كذبت تكذيب كردند ثمود قبيلهٔ ثمود بطغويها بسبب طغيان خود مر صالح را
عليه السلم اذ انبعث بوقت كه برخواست اشقاها بدبخت ترين قبيله كه قدار بن
سالف بود با جمعى بعقر ناقه و قصد آن فقال لهم پس گفت مر ايشان را رسول الله
فرستادهٔ خدا يعنى صالح على نبينا و عليه السلام ناقة الله دست بداريد ناقهٔ خدا را
وسقياها و كرد مكرديد شرب او را يعنى آبى كه مى آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرو
نيايد فكذبوه پس تكذيب كردند صالح را عليه السلم در نزول عذاب فعقروها پس پى
كردند ناقه را فدمدم پس هلاكت بيكبارگى فرستاد عليهم بر ايشان ربهم پروردگار ايشان
بذنبهم بسبب گناه ايشان فسويها پس يكسان كرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و كبار ايشان
بمردند ولا يخاف و نترسد خداى عقبيها عاقبه هلاكت را يعنى همه را هلاك كرد
و نترسيد از تبعهٔ آن چه كس را بر وديت نيست و تبعات را بر وداه نى سورة الليل
بسم الله الرحمن الرحيم والليل اذا يغشى سوگند بشب چون بپوشد عالم را

بظلمت

بظلمت خويش والنهار و سوگند بروز اذا تجلى چون آشكارا شود و ظلمت شب را
زايل كرداند وما خلق و سوگند بكسى كه بيافريد الذكر والانثى نر و ماده يعنى آدم و حوا
را عليهما السلام يا مذكر و مونث را از جميع حيوانات جواب قسم اينست ان سعيكم
بدرستى كه جزاى سعى شما در كردارها لشتى هر اينه پراكنده است يعنى مختلف افتاده مناسب
عملى بعضى را ثواب و كرامت و جمعى را عقاب و ملامت پس بيان اعمال مختلفه و پاداش آن مى كند
و مى فرمايد فاما من اعطى پس اما هر كه بداد مال خود را در راه خداى واتقى و پرهيز كرد
از شرك و كبائر وصدق بالحسنى و تصديق نمود كلمهٔ نيكوتر را كه لا اله الا الله محمد رسول الله است
يا وعدهٔ عوض را كه وما انفقتم من شئ فهو يخلفه اغلب مفسران بر آنند كه اين سوره بعضى
در شان سيرت ابو بكر رضى الله عنه و بر خى در صفت امية ابن خلف يا ابو جهل فرو آمده
در كشف الاسرار آورده است كه درباره دو كس است يكى اتقى كه پيشروى صديقانست
ازين امت يعنى ابو بكر رضى الله عنه و يكى اشقى كه پيشواى زنديقانست از اهل ضلالت
يعنى ابو جهل و در فاتحه سوره كه بشب و روز قسم ياد مى كند اشارتيست بظلمت يكى و نور ديگرى
ديگرى يعنى در شب ضلالة كس را آن گمراهى نبود كه ابو جهل شقى را و در روز دعوت
هيچكس را آن نور هدايت ظاهر نشد كه ابو بكر تقى را سه كه روشن دلان صديق اعظم
كه شد اقليم تصديقش مسلم نمهرش روز دين را روشنايى بدان اهل يقين را آشنايى آورده اند كه
امية بن خلف بلال را رضى الله عنه كه بندهٔ او بود با نواع آزارها عذاب مى كرد تا از دين بر گردد
و هر زمان آتش محبت ربانى در باطن او افروخته تر بود سه آنجا كه منتهاى كمال ارادتست
هر چند جور بيش محبت زيادتست روزى صديق ديد كه امية وير ا بر خاك گرم افكنده بود و
سنگهاى تفسيده بر سينهٔ وى نهاده و او درين حال احد احد مى گفت ابو بكر رضى الله عنه
دل بر وى بسوخت و گفت اى امية واى بر تو اين دوست خداير ا چند عذاب كنى امية گفت
اى ابا بكر اگر دلت بر وى مى سوزد از من بخر گفت بخندمى فروشى گفت عوض مى كنم او را بنسطاس

دمی و آن غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد داشت و صدیق او را گفته بود
که اگر ایمان آری آن مال که داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد دل از و ملول بود چون این کلمه از
امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال او را بامید
ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه این سوره فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد و فرمود که
هر که مال نفقه کرد و باداش آن را تصدیق نمود فَسَنُیَسِّرُهُ پس زود باشد که آسانی دهیم او را
لِلْیُسْرَی برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را بهشت رساند
که یسر و روح در وست وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید وَاسْتَغْنَی
و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت ننمود وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی
و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که آن نیست بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت فَسَنُیَسِّرُهُ
پس مهیا کردانیم مر او را لِلْعُسْرَی برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری
که او را بدوزخ برد وَمَا یُغْنِی و دفع نمی کند عَنْهُ از و عذاب را مَالُهُ مال او که بدان بخل کرد
اِذَا تَرَدَّی چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ اِنَّ عَلَیْنَا بدرستی که
بر ماست لَلْهُدَی بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وَاِنَّ لَنَا و بدرستی که مر ما راست لَلْآخِرَةَ
آن سرای عقبی وَالْاُولَی و این سرای پیشین که دنیی است و چون مالک هر دو ملک مائیم هر چه خواهیم
بهر که خواهیم عطا فرمائیم فَاَنْذَرْتُکُمْ پس بیم می کنم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّی بآتش که زبانه زند
لَا یَصْلَیهَا نیاید در و بطریق لزوم ورود اِلَّا الْاَشْقَی مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل
الَّذِی کَذَّبَ آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را وَتَوَلَّی و روی بگردانید از ایمان و طاعت وَسَیُجَنَّبُهَا
و زود بود که دور کرده شود از آن آتش الْاَتْقَی پرهیزکارتر یعنی ابوبکر الَّذِی یُؤْتِی
آنکه میدهد مَالَهُ مال خود را یَتَزَکَّی می جوید بدان پاکی و نیک نامی کافران گفتند که بلال حقی
داشت در ذمه ابوبکر که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان فرمود که وَمَا لِاَحَدٍ
و نبود هیچکس را عِنْدَهُ نزدیک ابوبکر مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَی منتی که مکافات کرده شود اِلَّا ابْتِغَاءَ

وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلَی لیکن اینکار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر
است وَلَسَوْفَ یَرْضَی و زود باشد که خشنود کردد برسد بثوابی که موعود اوست سورة الضحی
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ آورده اند که چند روزی جبرئیل علیه السلم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت
و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد که وَالضُّحَی سوگند بچاشتگاه که آفتاب
در آن وقت ارتفاع یافته و نور نهار متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای بدان
وقت با موسی علی نبینا و علیه السلم سخن گفت و سحره فرعون در آن وقت خدا را سجده
کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی وَاللَّیْلِ اِذَا سَجَی و سوگند بشب آنگاه که
تاریک شود و اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج است
صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته مراد از روز و شب کشف و حجابست که نشانه نسیم
لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی و
کنایتست از سیاهی موی وی والضحی رمزی از روی محبوبان مصطفی است معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفاست
حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد می کند مَا وَدَّعَکَ فرو نگذاشته است ترا رَبُّکَ
پروردگار تو وَمَا قَلَی و دشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امتی او را در دینی خواهد بود و اکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان
در خواهد آمد آنحضرت بدان مژده مسرور گشت و آیه آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی
که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصرست در بهشت از مروارید تو
و خاک آن مسک اذفر و در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود خَیْرٌ بهترست
لَکَ مر ترا مِنَ الْاُولَی از کرامت نخستین که فتح بلاد است یا نهایة امر تو بهترست از بدایت چه ساعت
بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقیست وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ و زود باشد که عطا
دهد یعنی رَبُّکَ آفریدگار تو مرتبه شفاعت در باره گنه کاران است فَتَرْضَی پس تو خشنود شوی

چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس است ومن راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه
در کوفه می فرموده که ای اهل عراق شما می گویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا
من رحمة الله وما اهل البیت بر آنیم که امیدوارترین ولسوف یعطیک ربک فترضی بهشتی است
چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد ~ و
نماند بدوزخ کسی در گروه ◦ که دارد چنین سید پیشرو ◦ عطای شفاعت بخوانش دهند ◦ که امت تمامی ز دوزخ رهند ◦
در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود
که بپرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی که دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را
علیه السلام ملکی عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطا فرمودی حق سبحانه گفت ای محمد
الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر فآوی پس جای داد ترا در کنف
کفالت جد و عم تو در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت در صدف نبوت جا داد و
بس که غواص کرم در تک دریای قدم ◦ غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم ◦ یا دید ترا گوهر یگانه
که بکمال قابلیة از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه نسبت از ماسوی متوحد ترا متمکن
ساخت در حضرت احدیة جمع که مقام خاص تست ووجدک و یافت ترا خدای تو ضالا راه گم
کرده بر در دروازه مکه وقت که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا ترا بجد و سپارد فهدی
پس راه نمود ترا بآنکه جدت را بسر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی
وشتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی
بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که ترا دوستی مستغرق در
بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید ووجدک و یافت ترا عایلا درویش و عیالدار
فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بآنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی در
حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانید بمکاشفه انوار حال خود
فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده واما السائل

واما السائل فلا تنهر بانگ بر مزن و محروم مساز که درد بی نوایی و تنگدستی کشیده واما بنعمة
ربک واما بنعمة پروردگار خود که نبوتست فحدث حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان
که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعمة حیثیت محبوب
بالذات ومنعم در اغلب شکوری باشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وسلم
فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میلی کند و او را دوست
دارد پس بجهت تحدث بنعمة من خلق را دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم سورة
الانشراح بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک آیا ما کشاده نکرده ایم برای تو صدرک سینه ترا تا امانات
حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد
شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم وچنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمانی
طفولیت در قبیله بنی سعد نوبة اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت وی را برده بود یا در نوبت ثانیه
وقولی هست که در سال ششم یا یازدهم نوبت دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده
که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی
از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون آورده
بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته
باز جای او نهادند و نقلی هست که بخاتم از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق
و مفاصل خود می یابم ~ و دلم خزانه اسرار بود دست قضا ◦ درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ◦
ووضعنا و برگرفتیم عنک از تو وزرک بار گران ترا الذی انقض آن بار که گران ساخت ظهرک
پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت و گفته اند مراد از وزر گناه امتست که بدان
گران بار بودی آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم ورفعنا و بر داشتیم لک
برای اظهار قدر تو ذکرک ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در آذان

واقامت وتشهد وخطبه تا چون می یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم ودیگرانرا
امر کردیم بدان ودادن تو ذو النون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست
که همه انبیا بر حوالی عرش جولان می نمودند وطایر همت آن حضرت بالای عرش پرواز می کرد
سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت انجا که تو بسال کرامت بریدهٔ هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند
انجا که جای نیست تو انجا رسیدهٔ ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ پس بدرستی با دشواری در
دنیا يُسْرًا آسانیست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستی که با دشواری که در مکه هست يُسْرًا آسانی
بود در مدینه ودر موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ
پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز
فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی باستغفار اوزار امت
مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه
فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن
وَإِلَى رَبِّكَ وبدعا وپروردگار خود فَارْغَبْ رغبت کن در همه وقت وهر چیز خواهی ازو
خواه که قادر بر اسعاف حاجات وانجاح مرادات جز حضرت او نیست وسخن تو بدرگاه قرب
مقبولست ودعوات طیبات تو در محل قبول چون مقصود کون ومکان بود تست خدای دهد آنچه مقصود تست

سورة التين بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ وبزیتون
در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوهٔ پاکست وبی فضله
غذای لطیف سریع الهضم ودوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع
ریک مثانه مفتح سدهٔ جگر وسپرز مسمن بدن ودر خبر آمده که او بواسیر را قطع کند ونقرس را
فایده وزیتون میوه است ونان خورش ودوا وروغنی دارد بسیار نفع وگفته اند مراد از انجیر
وزیتون منبت ایشانست وآن دو کوهست در ارض مقدسه یکی طور دینا ویکی طور زیتا که هر یک
معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق وبیت المقدس ودر معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهفست

وزیتون مسجد ایلیا ودر تبیان گفته که جبل جودی وجبل بیت المقدس است که حق سبحانه
بدان قسم یاد می کند وَطُورِ سِينِينَ وسوگند بطور سینا یعنی زبیر که محل مناجات حضرت
کلیم الله علیه السلام بوده وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وقسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه مولد
مبارک سید عالم است صلی الله علیه وسلم ودر بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسم
بشجرهٔ تینیه قلبیه که ثمرهٔ علوم دینیه است وشجرهٔ زیتونهٔ مبارک سریه که روشنی بخش
مصباح دلست وطور سینین روح معلی که بتجلی الهی مجلاست وبلد امین خفی که محل امن و
امانت از هجوم آفات تعلقات اکوان وجواب قسم اینست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که
ما آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات
بانتصاب قامت وحسن صورت واعتدال مزاج واستجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم
او را مظهر اتم اکمل ومجلی اعم اشمل تا حامل امانت الهی ومنبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
پس باز گردانیدیم او را أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا زنده گردانیم
بسوی آثار ظهور واظهار واطوار شعور واشعار وچون دقایق حقایق این آیه در جواهر التفسیر
بسیطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعهٔ آنست وگفته اند معنی آیه آنست که
آفریدیم انسانرا در نیکوترین صورتی واو را باز بردیم بسن خرافت که ارذل عمرست ودران هیچ کار
نتوان کرد وکسی را دران سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وکردند عملهای ستوده بایسته فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نابریده وکم ناشده
یعنی همچنانکه در جوانی وصحت مزد عبادت ایشان می نویشتند در پیری وضعف
نیز با آنکه عمل نمی کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابتست فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب
می دارد ای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلایل تا مقر نمی شوی بِالدِّينِ بروز
جزا وحساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست ودر
خبر آمده که هر کس بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی وانا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق بسم الله الرحمن الرحيم جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج
آیة است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا تکیه
داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلم بر وی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده
اند و تو رسول خدایی بدین امت آنگه گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری جبرئیل ویرا بگرفت و بیفشرد
چنانچه بی طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره
بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل علیه السلم
از زیر بر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت مفوج بود بیرون آورده نزد آن سرور
انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و در این نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل
او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه ویرا
گذاشت این آیات بخواند که اقرأ بخوان قرآن را در وقت که افتتاح کننده باشی باسم ربک بنام پروردگار
خود الذی خلق آن خدای که بیافرید همه چیزها را خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان
بیافرید آدمیان را من علق از خونها بسته اقرأ بخوان تکرار از برای مبالغه است وربک الاکرم
و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الذی علم آن خدای که
بیاموزانید تو بالقلم بقلم تا علم را بخط قید کنند و دوران را بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده
حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلم تعلیم کتابت داد و اشهر آنست که اول کسی که خط
نوشت ادریس بود علیه السلم علم الانسان بیاموخت خدای آدمی را ما لم یعلم آنچه نمی دانست
یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کلا
ان الانسان حقا بدرستی که آدمی یعنی ابو جهل لیطغی هر اینه از حد می برد و گردن کشی
می کند ان رآه استغنی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسبی بسبب
مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد ان الی ربک بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرجعی
بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال سو توانگری نه بمالست نزد اهل کمال

که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال آورده اند که ابو جهل می گفت اگر به بینم محمد را در سجده هر اینه
بسپوم کردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز می گزارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت
روان شد و بدو نا رسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید
گفت میان خود و محمد خندق دیدم از آتش و اژدهاء دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته
این خبر بحضرت رسیده فرمود که اگر نزد من آمدی ملایکه بربودندی او عضو عضو او را و این آیة
آمد که ارایت آیا می بینی تو الذی ینهی آنرا که باز می دارد عبدا بنده کامل را که محمدست
صلی الله علیه وسلم اذا صلی بوقتی که نماز می گذارد ارایت آیا می بینی ان کان اگر باشد بنده
منهی از نماز علی الهدی بر راه راست او امر یا فرماید خلق را بالتقوی به پرهیزکاری
او را باز توان داشت از آن ارایت تکرار جهت تاکیدست آیا می بینی ان کذب اگر تکذیب کند
ابو جهل تا یا سخن حق را مطلقا و تولی و روی بگرداند از ایمان و بر گردد از طریق فرمان
برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب الم یعلم آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست
بان الله یری بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را بزرگان گفته اند در کلمه ان الله یری هم
وعده مندرج است و هم وعید ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند
ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هش دار که ترا می بیند درویشی
بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست گفتند چند می گریی خدای عفوست گفت ای هر چند
عفو کند خجلت آنرا که او می دید چگونه از خود دفع کنم سو گیرم که تو از سر گنه در گذری
زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم آورده اند که نوبتی دیگر حضرت پیغمبر نماز می گذارد ابو جهل برسید
و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز آنحضرت او را تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابو جهل
گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگترست و اهل مجلس من بیشتر
آیة نازل شد که کلا لئن لم ینته حقا که اگر ابو جهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم
لنسفعا بالناصیة بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش ناصیة کاذبة پیشانی دروغگوی

خَاطِئَةٍ خطا کار وصف ناصیه بکذب وخطا بطریق اسناد مجازیست ومراد صاحب ناصیه است
فَلْيَدْعُ کو بخوان ابو جهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود بود که بخوانیم زبانیه
دوزخ را برای بردن او بجهنم كَلَّا نه آنست سخن که او کوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بترک نماز
یعنی بمخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ وسجده کن بر دوام خدای را وَاقْتَرِبْ ونزدیک شو بحضرت
احدیه در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردکار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم
است ودر فتوحات این را سجدهٔ طلب قربت کفته **سورة القدر** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده
در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده کفتند ما با این عمرهاء کوتاه بچنین دولتی چکونه
توانیم رسید حق سبحانه این سوره را فرستاد که اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایة
غیر مذکور دلالت بر قدر وشهرت او می کند یعنی از بزرکی وشرف مستغنی است از تصریح
بآن ودیکر انزال آن را بخود اسناد فرمود در وقتی متبرک چنانچه کفت فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر
یعنی ابتدای نزول آن در ان شب بوده یا تمام قرآن در ان شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده
ودر بیت العزت بسفره سپرده اند وروح الامین در مدت بیست وسه سال آیة آیة
وسوره سوره بحسب مصالح بنبی آورده وَمَا اَدْرٰيكَ وچه چیز ترا دانا کردانید تا بدانی که
مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شبی با عزت وشرف که هر که درو طاعت کند
عزیز ومشرف کردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدای با قدر بود وکفته اند قدر بمعنی
حکم است یعنی درو تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقص را بدو راه نبود یا بمعنی تنکی است
که زمین در ان شب بر ملایکه تنک شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ
شب قدر بهترست مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی اسرائیلی در ان جهاد کرده مر کسی را که دریابد
وبطاعت بروز آرد وشبی قدر بقول امام اعظم رحمة الله دایرست در سال وحضرت شیخ قدس سره
در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان ودر ربیع الاول دیده ام وبیشتر در رمضان

یافته

یافته ام واغلب علما بر آنند که در ماه رمضانست ودر دهه اخیر در شبهاء وتر امیدوارتر
اصحاب امام شافعی رحمة الله شب بیست ویکم وبیست وسیم را احیا کنند وحنفیه رحمهم الله شب
بیست وهفتم را وعدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته وکلمهٔ هی که از کلمات این سوره بیست
وهفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید می کند وحکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست
واحیاء آن بعبادت س ای خواجه چه جوی ز شب قدر نشانی • هر شب شب قدرست اکر قدر بدانی •
تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ فرود آیند فرشتکان بزمین یا باسمان دنیی وَالرُّوحُ وجبرئیل با ایشان فِيهَا
درین شب وقولی آنست که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح
کویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بموافقت ملایکه ودر تفسیر
حضرت خواجهٔ پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرود آید ودر بعضی
آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتکانی که ایشان را با تمیزیان علقهٔ آشنایی هست فرود آیند
وبخانهاء مؤمنان در روند وجبرئیل مؤمنان را مصافحه کند وعلامت مصافحهٔ جبرئیل علیه السلام
اقشعرار جلد ورقت قلب واشک چشم بود وبرای شرف این شبست که ملایکه وروح بزمین آیند
بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدکار ایشان مِنْ كُلِّ اَمْرٍ از بهر کاری که حق سبحانه قضا فرموده است
یا بهر کاری از خیر وبرکت سَلَامٌ سلامتست از همه آفات هِيَ شب قدر حَتّٰى مَطْلَعِ
الْفَجْرِ تا دمیدن سفیدهٔ صبح اسرار علما وعرفا درین سوره بسیارست ودر جواهر شمه
از ان مذکورست والی الله ترجع الامور **سورة البينة** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی یهود ونصاری
وَالْمُشْرِكِينَ واز مشرکان عرب مُنْفَكِّينَ باز ایستادکان از کفر حَتّٰى تَاْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنکاه که
بدیشان آمد حجتی روشن رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ فرستاده از خدای که محمدست صلی الله علیه وسلم
يَتْلُوا می خواند بر امت خود صُحُفًا مُطَهَّرَةً صحیفهاء پاکیزه از کذب وبهتان یعنی قرآن وآنرا
صحف کفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحفست فِيهَا در ان صحیفها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ

نوشتها راست ودرست یعنی احکام ومواعظ مقصود ازین آیة آنست که اهل کتاب ومشرکان
بر دین وآیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد وایشانرا بایمان خواند وبعضی بمدد
توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق ومتفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان
محمد صلی الله علیه وسلم الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند کتاب را الا من بعد
ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینة پیغمبر یعنی پیش از بعث آنحضرت همه مجتمع بودند
بر تصدیق نبوی وبعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی وبعضی کافر
شدند وما امروا وامر کرده نشده اند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر آنکه پرستش کنند
خدایرا مخلصین پاک کنندگان له الدین برای خدا کیش خودرا یعنی از شک والحاد پاکیزه
باشد حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا الصلوة ودیگر مامورند
بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن ویؤتوا الزکوة وبدهند زکوة واجبه را ~~بمحل~~ بمحل وی
وذلک وآنچه مامور شده اند بدان دین القیمة دین وملت درستست ان الذین کفروا
بدرستی آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری والمشرکین
وازمشرکان یعنی بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند دوز قیامت خالدین فیها
جاویدان در آن اولئک آن گروه هم شر البریة ایشان بدترین همه آفریدگانند ان الذین
آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهاء پاک وستوده اولئک هم
آن گروه ایشانند خیر البریة بهترین همه آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که
خیر الخلیقه اند عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهاء اقامت
تجری می رود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید
خالدین پایندگانند ایشان فیها در آن بهشتها ابدا همیشه تاکید خلودست رضی الله خشنود
باشد خدای عنهم از ایشان وطاعتهاء ایشان در پذیرد ورضوا وخشنود باشند ایشان
عنه از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان وایشانرا بمنتهاء مرادات وغایة الغایات

یعنی دولت لقا که مطلب اعلی ومقصد اقصی باشد رسانیدن، دارند هر کس از تو مرادی ومطلبی
مقصود ما زدنیی وعقبی لقای تست، ذلک آنچه مذکور شد از جنة ورضوان لمن خشی برای
آنکس است که بترسد ربه از عقوبة پروردگار خود وبموجبات مثوبات اشتغال نماید
سورة الزلزال بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین
زلزالها جنبانیدن وی که مقدرست نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه وبدان دهم شکسته شود
واخرجت الارض وبیرون آرد زمین اثقالها بارهاء گران خود را که اجساد اموات
ودفاین وکنوزست یعنی براندازد از درون خود وبیرون افکند وقال الانسان وگوید انسان
یعنی کافر وگفته اند عامست یعنی همه آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال گویند ما لها چیست
زمین را که پوشیدهاء خویش آشکارا می کند یومئذ آن روز تحدث سخن گوید زمین
بزبان حال واصح آنست که خدای ویرا بسخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهاء خود را از جنبیدن
وبیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از عمال بان ربک بسبب آنکه
پروردگار تو اوحی لها امر کند مر ورا ودستوری دهد که خبر ده از عملهاء مردمان که بر تو واقع
بوده یومئذ آن روز یصدر الناس باز گردند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراگندگان
یعنی گروه گروه بعضی بدست راست وجمعی بدست چپ لیروا تا نموده شوند اعمالهم جزای
کردارهاء خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را بلقمه وکسره
نمی نواخت ومی گفت این اندک چیز بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند ودیگری گناه خود را
خوار می داشت ومی گفت ما را بر نظره وخطره مواخذه نخواهد بود بلکه بر کبایر عذاب خواهند کرد
حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فمن یعمل پس هر که عمل کند مثقال ذرة همسنگ مورچه
خرد خیرا نیکی یره به بیند پاداش آنرا ومن یعمل وهر که بکند مثقال ذرة بوزن نمله
صغیره شرا بدی یره بیابد مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ مومنی
وکافری نباشد که بکند در دنیی خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل ویرا بوی در قیامت اما سیات

مؤمن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که محکم‌ترین آیتی در قرآن اینست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا جامعهٔ
فاذّه گفتی در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق بود نزد
رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از آنچه بر تو فرو می‌آید بر من بخوان آنحضرت این آیة بروی
خواند گفت حسبی حسبی همین پسنده است چون کسی دانست که در آن عرصهٔ کبری از ذره
و حبه و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ گونه فروگذاشت نخواهد بود هر آینه امروز بحساب
خود خواهد پرداخت و نکتهٔ حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت ~~ شعر
حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ٭ ذخیره‌ای بکن تا چه هاست حاصل تو ٭ اگر بنقد نکویی توانگری خوش باش
ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو ٭

سورة العادیات بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه
بقبیلهٔ از کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید
و فلان روز باز آیید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آب بزرگ توقفی افتاد
منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر می‌گفتند که تمام آن سریه در بادیهٔ بلیه هلاک شده‌اند
و کسی که خبری ایشان برساند نمانده این سخن بمؤمنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای
خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که **وَالْعَادِيَاتِ** سوگند
باسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند **ضَبْحًا** نفس زدنی باواز که نه صهیل بود **فَالْمُورِيَاتِ**
پس به بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم و سنگ زیر سم آتش زنند **قَدْحًا**
آتش زدنی **فَالْمُغِيرَاتِ** پس قسم بغارت کنندگان **صُبْحًا** در وقت صبح مراد راکبان ایشانند
فَأَثَرْنَ پس برانگیختند آن اسبان **بِهِ** بوقت سفیده دم **نَقْعًا** غبار در کنار آن قبیله
فَوَسَطْنَ پس بمیان در آمدند **بِهِ** بدان وقت **جَمْعًا** گروهی را از دشمنان دین **إِنَّ الْإِنْسَانَ**
بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافقست یا جمع خود که آنچه نهاد در میان مردم می‌افکندند یا مطلق انسان

لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را **لَكَنُودٌ** ناسپاس است و گویند آیة در شان ابوحباحب است امام ابو اللیث
رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده‌اند هر یک در صفتی اشعث
در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد می‌کند که ابو حباحب بخیل است و اندک
خیر و گفته‌اند کنود آن باشد که محنت بر شما رد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه
هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند **وَإِنَّهُ** و بدرستی که خدای **عَلَىٰ ذَٰلِكَ**
بر بخل و کفران او **لَشَهِيدٌ** هر آینه گواه هست یا انسان بر کنودی خود گواه است بجهت ظهور اثر
آن از و **وَإِنَّهُ** و بدرستی که انسان **لِحُبِّ الْخَيْرِ** برای دوستی مال **لَشَدِيدٌ** سخت است یعنی
بخل وی بغایة رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست می‌داری بدهٔ تا با تو باشد
دهند ٭ و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند ~~ شعر ~~ مال همان به که بیاران دهی
گر بدهی به که بخاکش نهی ٭ زر زپی منفعتست ای حکیم ٭ بهر نهادن چه سفال و چه سیم ٭ **أَفَلَا يَعْلَمُ** آیا نمی‌داند
انسان که **إِذَا بُعْثِرَ** چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود **مَا فِي الْقُبُورِ** آنچه در گورهاست یعنی
اموات **وَحُصِّلَ** و حاضر کرده شود **مَا فِي الصُّدُورِ** آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند و خیر و شر
متمیز سازند جواب اذا اینست که خدا پاداش خواهد داد **إِنَّ رَبَّهُمْ** بدرستی که آفریدگار ایشان
بِهِمْ باقوال و افعال ایشان **يَوْمَئِذٍ** آن روز **لَخَبِيرٌ** داناست و بر جزا دادن توانا

سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحیم

الْقَارِعَةُ روز کوبنده **مَا الْقَارِعَةُ** چیست کوبنده
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرد اند تا بدانی که **مَا الْقَارِعَةُ** چیست کوبنده مراد روز قیامتست
که بکوبد دلها را بهول و هیبت **يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ** روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز
كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانهٔ پراکنده یا چون غوغاء ملخ که بهم بر می‌آیند و پامال و پریشان حال
می‌شوند **وَتَكُونُ الْجِبَالُ** و گردد کوهها از هول این روز **كَالْعِهْنِ** مانند پشم رنگین **الْمَنْفُوشِ**
زده شده بکمان ندافی یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابهٔ پشم رنگین زده
باشد چه رنگ مر پشم راست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد **فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ** پس اما آنکه روز

هر که کران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای عملهاء او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ
پس او فِي عِيشَةٍ در زندکانی باشد رَاضِيَةٍ بسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ واما انکه سبک بود مَوَازِينُهُ
ترازوهاء کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح است سیآت او فَأُمُّهُ پس جای او هَاوِيَةٌ هاویه است
وآن درکه باشد زیرترهمه درکها وَمَا أَدْرَاكَ وچه دانا کرد ترا که مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ
آتشی بغایة رسیده در سوزش سورة التکاثر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که
بنی عبد مناف و بنی سهم بریکدیکر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله ومردم بنی عبد مناف
بیشتر آمدند بنی سهم کفتند که بسیار مردم ما در جاهلیة کشته شده اند مرده وزنده را شمار کنیم
جون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به خانه واده وحق سبحانه این سوره فرستاد که أَلْهَاكُمُ
التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حد که آمدید بکورستانها و
مردکان را شماره کردید وکفته اند ملخص معنی آیة اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال واولاد ومستغرق
امور معیشت کشتید تا انکاه که بمردید وآمدید بمقابر كَلَّا نه چنین باید که عاقل مصروف دنیی شود واز
آخرت فراموش کند که اجل ناکاه بوی فرو آید وندامت سود ندارد **بیت** روزی که اجل کند شبیخون
والبته بباید از جهان رفت ٭ کر دانبود اسیر دنیی ٭ آسان ره آن جهان توان رفت ٭ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
زود باشد که بدانید عاقبة تفاخر وتکاثر را یعنی بوقت مرک ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا
که زود بدانید خطاء رای خود را بوقت نشور كَلَّا نه جنان باید که بزنده ومرده مباهات کنید
لَوْ تَعْلَمُونَ اکر بدانید که جه در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستنی درست بی کمان هر اینه شما را
باز دارد از مفاخرت ومکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که ببخواهید دید دوزخ را اول
از دور وقتی که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر اینه ببخواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ
دیدنی بچشم بی شک وقتی که بوی در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر اینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ
آن روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتها که بدان مشغول شدید از عباد تها خطاب مخصوص است
بهر که دنیی او را از دین باز داشته وکفته اند مخاطب کفارند واصح آنست اعم دارند چه هر کس را

از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد وبعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد ورطب یا سایهٔ
خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن واشهر آنست که صحت وفراغ چه
در حدیث آمده که دو نعمتست که بیشتر از مردمان دران مغبونند وقدر آن نمی شناسند صحت
وفراغت ودر عین المعانی آورده که نعیم محمدست صلی الله علیه وسلم وهمه را از دعوت وملت
واتباع سنت او خواهند پرسید **بیت** چه نعمتیست بزرک از خدا که بر ثقلین ٭ سپاس داری این نعمتست فرض العین
سورة العصر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که ابو الأشدّین مر صدیق را رضی الله عنه
کفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بکذاشتی وعبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان
کار نباشد انکه سخن خدا ورسول را شنود وعمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد ومتابعت
شیطان کند حق سبحانه موافقت صدیق را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوکند بخدای روز
یا بروزکار که مشتملست بر عاجیب بسیار یا بنماز عصر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد
که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل
یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر اینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار **بیت**
مده به بیهده نقد عزیز عمر زدست ٭ که بس زیان کنی ومرترا ندارد سود پس همه مشرکان یا ضایع
کنند کان عمر در زیان کاری اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مکر آنانکه کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردارهاء
بسندیده کرده وَتَوَاصَوْا ووصیة کرده اند یکدیکر را بِالْحَقِّ بعمل راست ودرست که اقامتست بر طریق
حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ووصیت کردند بصبر بر طاعت یا از معصیت
وبعضی از مفسران کویند لفی خسر کنایتست از حال ابی جهل وآمنوا ایمائی می کند بصفت صدیق
وعملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق وتواصوا بالحق مخبرست از کفتار ذی النورین
وتواصوا بالصبر حاکیست از سیرت مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین سورة الهمزة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله علیه وسلم می کفت در حضور
وولید مغیره غیبة آن حضرت می کرد حق سبحانه درباره ایشان فرستاد که وَيْلٌ وای لِكُلِّ هُمَزَةٍ

مر هر عیب کننده **لُمَزَةٍ** غیبة کوینده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده
الَّذِي جَمَعَ آنکسی که کرد کرد **مَالًا** مالی را **وَعَدَّدَهُ** شمرد آنرا یا شماره آنرا نکاه داشت
يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه مال جمع کرده او **أَخْلَدَهُ** او را جاوید خواهد ساخت در دنیی **كَلَّا**
نه چنانست که او می پندارد **لَيُنْبَذَنَّ** هر اینه انداخته شود **فِي الْحُطَمَةِ** در حطمه و او نام درکه ایست
که هرچه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته کرددد **وَمَا أَدْرَاكَ** وچه چیز دانا کرد ترا تا دانی که
مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ** آتش خدائی افروخته شده یعنی خدای او را برافروخته
و هرچه حق برافروزد دیکری نتواند که فرونشاند **الَّتِي تَطَّلِعُ** آن آتشی که برآید و غالب شود **عَلَى الْأَفْئِدَةِ**
بر دلها و بمیان او در آید و تخصیص این آتش بدلها از جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته
و منشأ اخلاق نابایسته است **إِنَّهَا** بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن **عَلَيْهِمْ** بر کافران **مُؤْصَدَةٌ**
فروبسته شده است **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ** بستونهاء دراز یعنی در آن درکه دربسته اند و ستونها
بر آن زده و محکم ساخته که هرکس نتواند کشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش
صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتش محبتست حسین منصور قدس سره
فرمود که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناکاه شرری
از مقدحه انا الحق بیرون جست و در آن سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد
ای شمع بیا تا من و تو زار بکرییم ❊ کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفيل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در کتب سیر بنقلهاء معتبر مذکورست که ابرهه صباح که از قبل نجاشی
رحمه الله والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم
کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله
آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف کرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسایی ساخت
قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین کردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن
بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اکرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند
یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را حدث
آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر کشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد
ابرهه ازین حال متأثر کشته لشکری جمع کرد و با فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم
محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمة جثه مثابه کوه پاره بود بهیکل قوی راست چون کوه قاف
چون شیر غرین چابک اندر مصاف ❊ با خود برد و به حوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد
و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روزی لشکر برنشانده و پیلانرا برانکیخته
روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر بکردانیده متوجه لشکرکاه شد و هرچند پیلبانان
کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیکر بجهت اعراض او از خانه پیش نمی رفتند
ابرهه درین حال فرومانده و جماعتی قریش از بالای جبال نظر بر کماشته که آیا حال بچه منوال کشد
که ناکاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با کردنهاء سبز پدید آمدند و حمله آورده بران
لشکر سنک باران کردند و بیک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ** آیا ندانستی
که چکونه **فَعَلَ رَبُّكَ** کرد پروردکار تو **بِأَصْحَابِ الْفِيلِ** بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او
أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت و نیفکند **كَيْدَهُمْ** مکر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند **فِي تَضْلِيلٍ** در
تباهی و بطلان **وَأَرْسَلَ** و فرستاد **عَلَيْهِمْ** بر ایشان از طرف ساحل دریاء هند **طَيْرًا** مرغان
أَبَابِيلَ کروه کروه و منقارهاء ایشان چون منقارهاء مرغ و پنجهاء ایشان چون پنجهاء سک
و سرهاء ایشان چون سر سبع و کویند مرغان سبز بودند با منقارهاء زرد **تَرْمِيهِمْ** می افکندند
آن لشکر را **بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ** بسنکی از سنک کل یعنی کل سنک شده **فَجَعَلَهُمْ** پس ساخت خدای
ایشانرا بدان سنکها **كَعَصْفٍ** چون برککاه **مَأْكُولٍ** خورده شده یعنی خورده در وی افتاده و نابود
کرده کنایتست از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنک داشت یکی در منقار و دو در پنجها
و بهر عضو که از بدن کافری زدندی از جانب دیکر بیرون رفتی و بر هر سنک نام یکی از آن سنک
دلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت

و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنک که بنام ابرهه موسوم و برای هلاک او مقرر بوده در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سری ابرهه پرواز می کرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چکونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاده کفت ای ملک یکی ازان مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنکی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیة عبرتی بر صحیفهٔ دل نجاشی منتقش کشت

نوشت خامه تقدیر بر جریدهٔ دهر ٭ خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار ٭

سورة قريش

بسم الله الرحمن الرحيم امام زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم کفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی می شود قرشی است و بعضی از علماء انساب بر انند که قریش فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بریشان این سوره فرستاد و کفت شکفت بمانید و متعجب شوید لایلاف قریش برای پیوستن قریش بیکدیکر ایلافهم پیوستن ایشان رحلة الشتاء در سفر زمستان والصیف و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجبست که منا ایشانرا این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند این خانهٔ معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشانرا بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع از کرسنکی وآمنهم و ایمن کردانید بجهت این حرم محترم من خوف از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیکر را میکشند و غارت می کنند

سورة الماعون

بسم الله الرحمن الرحيم مفسران بر انند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافرانست و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل تکذیب قیامت کردی و هر کاه وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارایت آیا دیدی تو و دانستی الذی یکذب

انکس را که تکذیب می کند بالدین بروز جزا و باور نمی دارد یعنی ابوجهل فذلک الذی پس وانکس است که بعنف و ستم یدع الیتیم دفع می کند یتیم را و می راند و کفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش می کرد یتیمی ازو نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او می کند که می زند یتیم را ولا یحض و تحریض نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود می دهد و نه کسی را می فرماید بلکه از احسان منع می کند

چون نکرم سفله بود بر کوان ٭ منع کند از کرم دیکران ٭ سفله نخواهد دیکری را بکام ٭ خود نکذارد مکسی را بجام ٭

پس در شان منافقان می کوید فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نماز کذارندکان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الذینهم آنانکه ایشان عن صلوتهم از نماز خود ساهون بیخبر اند و غفلت ورزندکان یعنی ازان حسابی نکیرند و جز بحضور مردم نکذارند مراد انست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسید بشرایط و آداب می کذارند

کلید در دوزخ است آن نماز ٭ که در چشم مردم کذاری دراز ٭

الذینهم یراءون آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ثنای مردم ویمنعون الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمی دهند و کفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیکر را معونه کنند چون دیک و کاسه و تبر و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الكوثر

بسم الله الرحمن الرحيم در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد و زمانی با هم سخن کفتند حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند ازوی پرسیدند که با که سخن می کفتی کفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی ابتر کفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آنحضرت طاهر نام که از خدیجه داشت درکذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر رسید دل مبارکش اندوهناک کشت حق سبحانه برای تفریح دل آن حضرت و تسلی خاطر مبارکش فرستاد که انا اعطیناک ما عطا دادیم ترا الکوثر بسیاری این لفظ

فوعلت از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده
که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران
و اشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی
دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم
از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمودی که این جوی کوثرست که حق سبحانه بتو عطا فرموده
و در معالم التنزیل از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که کوثر جوییست در بهشت
کنارهاء او از زر است و مجرای او بر دُر و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مُشک و سفید تر از برف و حدیثی
دیگر هست که حوض منست یعنی حوض کوثر مسیرهٔ مدت یکماهست آب او سفید تر از شیر و بوی او
خوشتر از مُشک و کوزهاء او مانند ستارگان آسمان هرکه از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود
صاحب تأویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این
نهریست در بوستان معرفت که هرکه از و سیراب شد ابدًا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی
خاصهٔ حضرت رسالت و کُمّل اولیاء امت اوست **فَصَلِّ** پس نماز گذار **لِرَبِّكَ** برای پروردگار خود
خالص از برای رضای او **وَانْحَرْ** و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان
می کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند
مراد نماز عیدست و قربان کردن **اِنَّ شَانِئَكَ** بدرستی که دشمن تو یعنی عاص **هُوَ الْاَبْتَرُ**
اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما ترا ذریه بسیار و حسن صیت و اشتهار
و آثار فضل بی شمار تا قیامت باقی خواهد بود آثار اقتدار تو با حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل از اَجَل

سورة الکافرون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید
و امیه و اسود بن بنیان عباس رضی الله عنه بیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تو یکسال
خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت تو بجای آریم بیغام بدان حضرت رسید و مقارن
حال جبرئیل علیه السلام نازل شده این سوره فرود آورد که **قُلْ** بگو **يَا اَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ** ای کافران

مراد همان جماعتند که مذکور شد و خدا می دانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگو
لَا اَعْبُدُ نخواهم پرستید **مَا تَعْبُدُوْنَ** آنچه شما می پرستید **وَلَا اَنْتُمْ** و نیستید شما **عَابِدُوْنَ**
پرستندگان در حال **مَا اَعْبُدُ** آنرا که من می پرستم **وَلَا اَنَا عَابِدٌ** و نیستم من پرستنده در حال
مَا عَبَدْتُّمْ آنچه شما پرستش می کنید **وَلَا اَنْتُمْ** و نباشید شما **عَابِدُوْنَ** پرستندگان در استقبال
مَا اَعْبُدُ آنرا من پرستش می کنم **لَكُمْ دِيْنُكُمْ** مر شما راست کیش شما که بر آن و معتقد آنید و دست باز نخواهید
داشت **وَلِيَ دِيْنِ** و مراد دین و آیین من که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما
و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیة بآیة السیف منسوخ شده ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید
محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءة ربعی از قرآن باشد

سورة النصر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِذَا جَآءَ چون بیاید **نَصْرُ اللّٰهِ** یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش
وَالْفَتْحُ و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان امت ترا **وَرَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ** و ببینی مردمان که در می آیند
فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ در دین خدای که اسلام است **اَفْوَاجًا** گروه گروه در سال نزول این سوره
تتابع وفود بود چون بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی البکا و کنانه و بنی هلال و بلی و تجیب و دارم
و غیر ایشان از انحا و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف می شدند **فَسَبِّحْ**
پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن **بِحَمْدِ رَبِّكَ** بستایش پروردگار تو یا بگو سبحان الله و بحمده
از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گذاردی الا که گفتی سبحانك اللهم و بحمدك اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن بامر خدای **وَاسْتَغْفِرْهُ**
و آمرزش طلب او را یعنی برای هضم نفس و اشتغال در عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان
امت خود **اِنَّهٗ كَانَ** بدرستی که خدای هست **تَوَّابًا** قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما
برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسول صلی الله علیه و سلم و
در وقتی که نازل شد و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه برخواند عباس رضی الله عنه بگریست وجه

آنحضرت بو سید که جامی کهری عباس جواب داد که خبر داد ند مرا از رفتن تو حضرت فرمود که جنانست
که تو کفتی و سیّد عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام
فرود آمده اینست وصحابه این سوره را تودیع می کفتند ودر کشاف آورده که چون این سوره فرود
آمد رسول خدای صلی الله علیه وسلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید وکفت ای دختر خبری وفات
من داد ند یعنی بیت نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع می کنم رخت بچرخ می برم
فاطمه بکریست وآنحضرت فرمود که مکری که تو اول کسی باشی از اهل من که بمن رسی

سورة تبت بسم الله الرحمن الرحيم چون آیة وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت
بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤساء قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را
خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل وغارت
بکشایند مرا دران تصدیق می کنید یانی کفتند چرا نکنیم و نو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت
فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید بولهب برخواست وکفت هلاکت باد ترا ما را برای
این خواندی ودروایتی هست که بدو دست سنک برداشت که بران حضرت افکند در همان حال
حق سبحانه فرستاد که تبت هلاک وتبا بود باد یدا ابی لهب هر دو دست ابی لهب که سنک
برداشته خواست که بر حبیب من زند ابی لهب عم رسول بود وعبد العزی نام داشت وبواسطه
بسیاری معادات او با رسول صلی الله علیه وسلم بر و نفرین واقع شد وبعضی معنی آیة بر وجه
کفته اند که ناچیز باد دنیا وآخرت او وتب وهلاک شد وناچیز کشت خبرست بعد از دعا
آورده که ابی لهب این سخن شنید وکفت اکر آنچه برادر زاده من می کوید حق است مال وفرزند
فدا کنم وخلاص یابم رد قول او را آیة آمد که ما اغنی عنه دفع نکند از وخاصیه این نفرین را
ماله خواسته او وما کسب وآنرا که کسب کرده یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب
اوست از ارباح تجارات ومنافع معاملات سيصلى زود باشد که در آید نارا ذات لهب
باتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وامراته وزن او ام جمیل بنت حرب

خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حمالة الحطب بردارنده هیمه وکشنده هیزم وآنچنان بود که
ام جمیل در همسایکی رسول صلی الله علیه وسلم خانه داشت روزها پشتهاء خار ودستهاء خسک
جمع کردی وشب آوردی وبر سر راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بریختی تا خار در دامنش آویزد یا در
پایش خلد وآنحضرت که بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برکرفتی وبطریق ملایمت کفتی
این چه نوع همسایکی است که با من می کنند بیت می ریختند در ره تو خار وبا همه
چون کل شکفته بود رخ دلستان تو وکفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت
میان دو کس بر می افروزد بیت میان دو کس جنک چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این وآن خوش دکر باره دل وی اندر میان خاکسار وخجل میان دو کس آتش افروختن
نه عقلست وخود در میان سوختن وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت
معادات رسول صلی الله علیه وسلم بار کناه مردم برداشتی وکویند فی نفس الامر وی هیزم می کشید بار
خود چنانچه رسم زنان عربست روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در
کردن آن بر سنکی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد وآن پشته را در پس پشت او از سنک فرو کشانید رسن
در کردنش بمانده خبه شد وبدوزخ رفت وحق سبحانه خبر داد که فی جیدها در کردن او
حبل رسنی من مسد از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود وکویند مراد سلسله حدید
دوزخ است که روز قیامت در کردن وی بسته بدوزخ کشند سورة الاخلاص
بسم الله الرحمن الرحيم جمعی از قریش کفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدا یرا که پرستش او
دعوت می کنی ودر معالم آورده که کروهی از یهود کفتند یا ابا القاسم وصف کن خدیرا تا بتو ایمان آریم
چه در توریة صفت او را دیده ودانسته ایم بکو چه چیزست وچه می خورد ومی آشامد واز که
میراث کرفته ومیراث او که خواهد کرفت این سوره نازل شد که قل بکو ای محمد که آنکسی که از و
می پرسید هو الله اوست خدای احد یکانه متوحد بذات ومتفرد بصفات الله الصمد
خدای که بی نیازست از همه واوست پناه نیازمندان نخورد ونیاشامد وپاینده ایست که فانی نشود

ماوردی آورده که هرچه خواهد کند و درعین المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه
نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیة او نا امید باشد و کالش روی هر اندیشه بر بست
خود را پشت ازین اندیشه بشکیبت لَمْ يَلِدْ نزاد کسی را رد یهود است که کفتند عزیر پسر اوست
وَلَمْ يُولَدْ وزاده نشد از کسی رد نصاری است که کویند عیسی خداست وَلَمْ يَكُنْ ونیست و نبوده
لَهُ مر ورا كُفُوًا همتا اَحَدٌ هیچ کسی رد مجوس و مشرکان عربست که کفتند او را کفو
هست شیخ ابو علی رودباری قدس سره فرمود که شرکت دایر است بر عدد و تقلب و علت
و معلول و شکل و ضد حق سبحانه نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود که هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و نفی
تقلب و تنقص فرمود به اَللّٰهُ الصَّمَدُ و علت و معلول را منتفی ساخت به لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ و اشکال
و اضداد را می تقمع کردانید به وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ و ازین جهتست که او را سوره اخلاص می کویند
محققان کفته اند توحید بنفی وجود مماثل در ماهیة و متکافی در قوت منصور تواند بود و متماثل در
ماهیة و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبه بمثابه معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزله علت
مثل والد و یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که بقل هو الله احد
تقدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اولست و لم یولد که اقتضای نفی صنف دویم می کند
و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمة الله فرموده
که معطله کویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و صفت
نیست مذهب ثنویان آنست که شریک دارد مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا
کویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد چون بنده مؤمن کفت هو
از تعطیل بیزار شد چون کفت الله از کفتار فلاسفه مبرا کشت چون کفت احد از روش ثنویه
برائت نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد و لم یولد خواند
از یهود و ترسا بیزاری کرد چون و لم یکن له کفوا احد کفت از معتقد مغان تبرا فرمود و بعضی
کفته اند که اسرار از کلمه هو بهره کیرد و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد دلها از نور احد

محظوظ

محظوظ شود عقول از سر الله الصمد نصیب یابد نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع کردد شخص
از معنی و لم یکن له کفوا احد بهره در رسد و کفته اند کلمه هو قسم و الهانست لفظ الله بهره دانش
ورانست نام احد حظ محبانست کفتار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد و لم یولد قسط
عاقلانست و کلمات لم یکن له کفوا احد از آن عامه مؤمنانست هر که بسر هو رسد
واله است هر که الله را داند عالمست هر که احدیة دریابد محبست هر که صمدیة بشناسد عارفست
هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مؤمنست
و هر که این همه معانی را جمع کند موحد خالص است و شمه از حقایق این سوره در تفسیر جواهر
باز توان یافت

سورة الفلق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که کودکی از یهود بخدمت
رسول صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختران لبید بن اعصم او را بمبالغه بسیار مقداری
از مشاطه رأس آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسنی سحر
کرده در چاه ذروان بزیر سنکی نهادند و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر
علیه الصلوة و السلام علی را رضی الله عنه فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده کره بران زده
بودند حق سبحانه معوذتین را فرستاد یازده آیة و جبرئیل که قرآءت فرمود بهر آیة عقده
از آن رسن بکشود و عقبة بن عامر رضی الله عنه از حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه
روایة کرده که ما تعوذ المتعوذ دون قُلْ اَعُوذُ بگو پناه می کیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ
بآفریدکار صبح و کفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوا جهت رستن نبات
و مانند سنک و زمین جهت بیرون آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بهر تقدیر بخداوند آن
پناه باید کرفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع
و بهایم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ و از شر شب تاریک اِذَا وَقَبَ چون درآید ظلمت او بر همه چیزها
یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون برآید یا ثریا چون ساقط کردد که آن محل کثرت
اسقامست و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندکان یعنی زنانی

که کلمات سحری کویند و می دمند فِی الْعُقَدِ در کرهها مراد دختران لبیدند وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ وازبدی
حاسد اِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خودرا و بمقتضای آن عمل نماید چه اکر پوشد ضرر آن بخیر
عاید نیست مراد یهودند که بر حضرت سید ما صلی الله علیه و سلم حسد داشتند و ختم کردن شرور
این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکر در عالم ازحسد
بدتر بودی ختم این سوره بران کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بر آدم علیه السلم بود
و نخست کناهی که بر زمین صادر کشت حسد قابیل بود بر هابیل سو حسد آتشی دان که جون بر فروخت
حسود لعین بهمان لحظه سوخت • کرفتم بصورت همه دین شوی • حسدکی کذارد که حق بین شوی •
سورة الناس بسم الله الرحمن الرحيم قُلْ اَعُوذُ بکو پناه می کیرم بِرَبِّ النَّاسِ بپروردکار
آدمیان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ معبود انسان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از شر وسوسه
کننده اَلْخَنَّاسِ نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند عادت شیطان آنست که جون بنده خدای را
یاد کند وی بکریزد و جون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه درآید اَلَّذِیْ یُوَسْوِسُ آنکسی که وسوسه می کند
فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ در سینهای مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن
و در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر نیست مراد باول اطفال اند
و معنی ربوبیت دالست بران و بثانی جوانان و لفظ ملك که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است بآن
و بثالث پیران و اسم اله که منبی است از طاعت و عبادت مناسبت با آن و برابع صالحان که وسوسه
مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت می کند بران و محققان
بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن را حضرات خوانند منحصر در وست دلالت بر نهایت و تمامی دارد
و بدین جهت او را ابر کویند و دوران او اشارت بآنست که هرچند او را در نفس او ضرب کنند
و حاصل را باز در وضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایة آن
عدد خود را بنماید جون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا بس خلاصهٔ مکونات که انسانست جسد بیکر
بدیع منظرش به پنج عضو منتهی شود رأس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از انها باز پنج انتها یافته

و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهرست و در رأس که بطرف علو علاقه بیشتر
دارد ظاهرش حواس خمسه ظاهری و باطنش به پنج حس دیکر آراسته شده و مؤید این قولست
آنکه در معوذهٔ ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی می کردد و پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین
عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته و الله
علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین سر عزیزیست جه این هر دو
حرف بس باشد و عرب کوید بك ای حسبك بس معنی جنین باشد که حسبك منا الکونین ما اعطیناك
بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید
یعنی بسنده و حکیم سنایی قدس سره اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده
اول و آخر قرآن ز با آمد و سین • یعنی اندره دین رهبر تو قرآن بس • حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا
لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الآخرة و الاولی و الصلوة و السلام علی حبیبه محمد المصطفی و
علی آله مفاتیح اسرار العلی و اصحابه مصابیح انوار التقی و السلام علی من اتبع الهدی
بعون و عنایة الهی و مدد روحانیت حضرت رسالت بناهی تفسیر مواهب علیه بنام خجسته
فرجام امیر کبیر عالم کبیر مظهر آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح
و النصرة و الملقب بمقرب الحضرة نظام دولت و ملت علیشیر انکه یك لمعه بود خورشید
رخشان ز ضمیر مهر تأثیرش وجودش ز کتاب رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل و جود و
لطف و احسانست تفسیرش جعل الله رایات دولته علی ذوی الدوام منصوبة و آیات حشمته
علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لازال قلده علینا و قلبه صفیا
در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرمود و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا
با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت • و انجام سخن بایمن الفال نوشت • کفتم مه و سال و روز تاریخ نویس
• فی الحال دویم ز شهر شوال نوشت •

تحریرا فی غرة رمضان المبارک سنه ثلث عشر و تسعمائة اللهم اغفر لکاتبه و لقاریه و لمن نظر فیه